توانا بود هرکه دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود

جلد پنجم تفسیر ابوالفتوح رازی

تیرماه ۱۳۱۵

مطبعهٔ مجلس

سورة الزخرف ـ بدانکه این سوره مکی است و هشتاد و نه آیت است بلا خلاف وهشتصد
و سی و سه کلمه است . و سه هزار و چهار صد حرف است ـ روایت است از ابو امامه ازابی
کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که سورهٔ زخرف را بخواند فرداء قیامت از
جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشان را گوید یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون
ادخلوا الجنة بغیر حساب خدای تعالی فرماید بندگان من بر شما ترس واندوهی نیست ببهشت
شوید بی شمار قوله تعالی

سورة الزّخرف تسع و ثمانون آیة وهی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ
حم سوگند بکتاب هویدا بتحقیق ما گردانیدیم اورا قرآنی عربی شاید شما دریابیدو بتحقیق او در اصل کتاب
لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ وَكَمْ
نزد ما هرآینه برتر درست کاراست آیاپس بازداریم ازشما قرآن راباعراض که هستیدگروهی زیاد روان و بسیار
اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْاَوَّلِينَ * وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ *
فرستادیم از پیغمبر در گذشتگان و نیامد آنها را هیچ پیغمبری مگر بودند بآن استهزاء کنند
فَاَهْلَكْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضٰى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ * وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
پس هلاك کردیم سخت تر از آنهارا بسختی و گذشت داستان پیشینیان وهرآینه اگر پرسیدی آنهارا که آفرید آسمانها
وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ * اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ
وزمین را هراینه میگویند آفرید آنهارا عزیز آگاه آنکه قرار داد برای شما زمین را بستر و گردانید
لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَاَنْشَرْنَا
برای شما در آن راهها را شاید شما راه یابید وآنکه فرستاداز آسمان آب را باندازه پس زنده کردیم
بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ * وَالَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ
بآن زمین مرده را این چنین بدر آورده شوید و آنکه آفرید جفتها راهمهٔ آنراو قرار داد برای شما از
الْفُلْكِ وَالْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ * لِتَسْتَوُوا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ
کشتی و چهارپایان آنچه را سوار شوید تا راست نشینید بر پشتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگارتان را
اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ *
چون نشینید بر او و بگوئید منزه است آنکه رام کرد برای ما این راو نشدیم مر اورا طاقتداران
وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ
وبتحقیق ماهم بسوی پروردگارخودمان بازگردندگانیم وگردانیدندبرای او از بندگان او بهره بتحقیق آدمی هرآینه ناسپاس هویدا است
اَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَاَصْفٰكُمْ بِالْبَنِينَ * وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ
یا گرفت از آنچه می آفریند دخترانی وبرگزیدشما را بپسران وچون مژده داده شود یکی از آنها بآنچه زده

لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * اَوَمَنْ يُنَشَّؤُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ
برای خداوند مثلی گردید رویش سیاه و او باشد خشمناك آیا و آنکه تربیت شد در آراستگی و اوست
فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ * وَجَعَلُوا الْمَلٰئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ اِنَاثًا اَشَهِدُوا
در خصومت غیر آشکارا و گردانیدند فرشتگان را آنان را که آیند بندگان خداوند بخشنده دختران آیا حاضر بودند
خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ وَ قَالُوا لَوْشَاءَ الرَّحْمٰنُ مَاعَبَدْنَاهُمْ مَالَهُمْ
آفرینش آنها زود نوشته شهادات آنها وپرسیده شوندو گفتنداگر خواستي خداوند نمی پرستیدیم آنها را نیست مرآنها را
بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ * اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ
باین هیچ دانشی نیستند آنها مگر دروغ گویند یا دادیم آنها را نوشته از پیش او پس آنها باو
مُسْتَمْسِكُونَ * بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ
تمسك جویند بلکه گفتند بتحقیق ما یافتیم پدران خودرا برملتی و بتحقیق ما بر اثرهای ایشان راه یافتگانیم
وَكَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا
و همچنین نفرستادیم ما از پیش تو در قریهٔ هیچ بیم کنندهٔ مگر گفتند متنعمان آن بتحقیق ما یافتیم
آبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ * قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا
پدران خودرا برملتی وبتحقیق ما براثرهایشان اقتدا کنندگانیم گفت آیا واگرآمد شما را راه نما تر ازآنچه
وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ
یافتید بر آن پدرانتان را گفتند بتحقیق ما بآنچه فرستاده شدید باو کافرانیم پس انتقام کشیدیم ازآنها پس بنگر
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ .
چگونه باشد انجام تکذیب کنندگان.

قوله تعالی حم والکتاب المبین بیان کردیم معنی حم را و اقوال مفسران در او والکتاب و او قسم است خدای تعالی سوگند یاد کرد بقرآن روشن بیان کننده و گفتیم که ابان هم لازم آید و هم متعدی. گفت بحق این کتاب که ما کردیم این کتاب را قرآنی عربی بلغت عرب و بیان دلیلی باشد بر صحت چیزی یا بر فساد او و گفتند بیان آن باشد که معنی او ظاهر شود عند ادراك بصر یا ادراك سمع و آن پنج وجه بود از لفظ و خط وعقد الاصابع واشارات و هیئتی ظاهر بر حاسه چون اعراض و اقبال و بشر و تقطیب و مانند این علم را بر حقیقت بیان خوانند مگر برمجاز وقوله انا جعلناه یعنی ما این قرآن را بلغت عرب گفتیم و فرستادیم و بر طریقه و نهاد کلام ایشان ونظمی که ایشان را هست و مواضعه و اصطلاحی که بر آن سخن گویند و افهام معانی کنند با این همه که چنین است خلایق عاجزند که مثل او چیزی بیارند و بگویند اما لفقد العلم اولصرف الله ایاهم عن ذالك علی خلاف فیه بین القوم. وآیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آنکه خدای تعالی گفت من کردم این قرآن را و آنچه کرده و مجعول باشد قدیم نبود دگر آنکه گفت عربیا بر لغت عرب نهادم و بر منهاج وطریقهٔ ایشان ولغت عرب ولغت ایشان (عرب) باتفاق محدث است قدیم نیست و آنچه بر چیزی بسازند ومنهاج او نهند مؤخر باشد ازو وبراین قاعده عرب بهرحال باید تا مقدّم برقرآن باشد وچون آنچه

برقرآن مقدّم است محدث است ـ قرآن که پس از او باشد چگونه قدیم باشد اگر گویند این جعل بمعنی تسمیه است چنانکه گفت و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرّحمن اناثا نه جعل خلق است ـ گوئیم محال است و صورت نبندد ومعنی مستقیم نباشد برای آنکه اگربمعنی تسمیه باشد چون یکی ازما عربی خواند انرا اوبعربی کرده باشد واگر عجمی خواند آن را وقرآن همچنین که هست باید تاعجمی باشد وبرای تسمیه او بالغت عجم گردد واین محال است باتّفاق لعلّکم تعقلون تاهمانا شما اندیشه وعقل کار بندید تامضمون آن بدانید و منتفع شوید بان وانّه این قرآن فی امّ الکتاب در لوح محفوظ لدینا نزدیك ما یعنی درجائی که امرما درآنجا روان باشد و دگر کس را حکم نباشد و این برای آن گفت که اول خدای تعالی قرآن بلوح محفوظ پدید کرد تافرشته ازو بشناخت و بدانست ویاد گرفت و بارسول صلی الله علیه وآله وسلّم بگفت لعلّی حکیم یعنی قرآن بلند مرتبه است و بدرجهٔ علیا است از فصاحت ومحکم است و دور ازانکه تناقض باو راه یابد ـ آنکه خطاب کرد با کافران که قرآن را منکر بودند گفت افنضرب عنکم الذّکر صفحاً استفهام درآیت بمعنی جحد است یعنی مانضرب درمعني این کلمات خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که ما عذاب از شما برگردانیم و رهاکنیم شمارا و عقاب نکنیم شمارا برکفرتان این قول مجاهد است و سدی و روایت عوفی از عبدالله عباس یعنی پنداشتید که ما شمارا باین کفر رها خواهیم کردن وعقاب ناکردن قتاده وابن زید گفتند ما قرآن فرستادن رها کنیم برای آنکه شما بآن ایمان نمیدارید یعنی قرآن بگردانیم از شما برای آنکه شما درکفر اسراف میکنید ـ قتاده گفت اگر نخست بار که قرآن فرود آمد وایشان کافر شدند قرآن بازگرفتی هلاك شدندی ولیکن بفضل ورحمت خود بیست سال پیاپی قرآن میفرستاد برایشان کلبی گفت یعنی شمارا رها خواهیم کردن بی امر ونهی برای آنکه شما کافرید کسائی گفت ما این قرآن درخواهیم پیچیدن ازشما وشمارا دعوت و وعظ نخواهیم کردن و این از فصیحات قرآن است عرب کسی را که از کاری باز ایستد گوید ـ اعرض عنه صفحاً واضرب عنه وضرب عنه صفحاً واصل کلمه ازآنجا است که چون اعراض کند ازکسی صفحهٔ گردنش پدید آید قال کثیّر شعر صفوحاً فماتلقاك الّا بخیلة فمن ملّ منها ذالك الوصل ملّت ویقال ضربت عن کذا اذا امسکت عنه ان کنتم مدنیان وکوفیان خواندند الّا عاصم ان بکسر الف علی معنی اذ کنتم و دیگران خواندند ان کنتم بفتح الف علی معنی ـ لئن کنتم برای انکه شما قوم مسرفید و متجاوز از حدّ خود در کفر وشرك گفتند ان بمعنی اذااست چنانکه گفت عبس وتولّی ان جائه الاعمی بمعنی اذا جاء ـ وقال الشّاعر شعر اتجزع ان بان الخلیط المودّع وحبل الصّفا من عزّة المتقطّع وآن شرط باشد بکسر الف وجواب مقدّم است براو من قوله افنضرب عنکم واصل کلمه از آنجاست که آن کس که خواهد که چهارپای از راه بگرداند بضرب بگرداند قوله صفحاً مصدری است لامن لفظ الفعل اراد افنصفح صفحاً و نضرب ضربا کقولهم اعجبنی حیّا شدیدا آنکه گفت وکم ارسلنا من نبیّ فی الاوّلین بس پیغمبر که فرستادیم در پیشینگان کم لفظی است موضوع برای تکثیر چون خبر باشد و نقیض

او رُبّ بود در تقلیل آنکه گفت باسیاری پیغمبران که بایشان آمد هیچ پیغمبر نیامد
بایشان والاّ ازو فسوس داشتند و براو استهزاء کردند واستهزاء اظهار خلاف آن باشد که
در دل داری برطریق تحقیر ـ اگر گویند چون خدای دانست کـه ایشان پیغمبران استهزاء
خواهند کردن چرا فرستاد ایشان را ـ گوئیم ازاین چند جواب است یکی آنکه همه چنین
نکردند بعضی ایمان آوردند و اگرچه اندك بود چنانکه گفت وما آمن معه الاّ قلیل جواب
دوّیم آنکه روا باشد که ارسال ایشان لطف بود دراو بسیاری قبایح که امتناع کردند ازآن
بمکان ایشـان واگرنه وجود ایشان بودی همه را ارتکاب کردند و ظلم بیش ازآن کردندی.
جواب بهتر ومعتمدتر آن است که برای اعلام مصالحی شرعی آمدند که علم آن حاصل نشدی
کس را الاّ ازجهة ایشان پس برخدای واجب بود اعلام آن مصالح ایشـان را واگرچه
معلوم آن بود که ایشان کار نه بندند تاحجّت خدای را باشد برایشان وایشان را حجت نبود
برخدا واین طریقی است فی حسن تکلیف من علم الله انه یکفر ـ انکه گفت نه آن بود که
ما ازایشان عاجز بودیم که ما بسیاری را هلاك کردیم که بقوّت سخت تر بودند و مضی مثل
الاوّلین ومثل اوّلینا بگذشت یعنی قصّهٔ ایشان وسنت وطریقه و عقوبتشان و قصّهٔ گذشتگان
مثلی است وپندی این ماندگان را ـ ولئن سئالتهم گفت اگر بپرسی ازاین کافران که آسمان
وزمین که آفرید وانشاء واختراع آن که کرد بگویند خدای که او عزیز ومنیع و غالب است
هیچ چیز اورا غلبه نکند وعالم است ودانا بآفریدن آن تابروجه احکام و اتّساق در وجود
آرد الّذی جعل لکم الارض مهداً وآن خداست که زمین را بگهوارهٔ شما کرد تا دراو می آسائید
چنانکه کودك درمهد خود وجعل لکم فیها سبلاً و شمارا درزمین راهها کرد تا بآن مقاصد
خود رسید و مطلوبات خود بچنگ آرید واین برای آن کرد تاهمان شما اندیشه کنید ونظر
تفکّر ومهتدی شوید در راه دین ـ اگر گویند این قرار ایشـان بآنکه خالق آسمان وزمین
خدای است لابد ازعلم باشد وچون اقرار وعلم بیکجای بود ایمان باشد وایشان مؤمن باشند
واین خلاف اجتماع است. جواب گوئیم جماعتی گفتند که ایشان این قول از اینجا گفتند
که بادنی مایه اندیشه بل از بدیهیّه عقل دانستند که معبود ایشان ازمیان جماداتند واین
افعال محکه ازجماد صحیح نبود گفتند خلقهنّ العزیزا یعلم ودردیگر آیات لیقولنّ الله این قدر
ایمان نباشد که براو استحقاق ثواب باشد انّما ایمان مجموع علومی باشد که اگر مجتمع نشود
آنرا ایمان نخوانند وبرآن استحقاق ثواب نبود از معرفت خدایتعالی بذات و صفاتش و جهت
استحقاق صفات وتوحید وابواب او وعدل وابواب او از نبوّت وامامت و وعده و وعید و
ایشان باین هیچ ایمان نداشتند وعالم نبودند باین ومقر نبودند باین پس مؤمن نبـاشند
برقاعدهٔ ما ـ جواب دیگر آن است که ابوعلی گفت ایشان این ازسر تقلید گفتند نه ازسر
نظر در دلیل بدلالت آنکه اگر اندك مایه شبهتی داخل شدی برایشان ازآن برفتندی و این
جواب هم نیك است ـ ودلیل دیگر برآنکه نه ازسر علم گفتند آن است که اگر ـ دانستندی
اورا باو معبودی دیگر نپرستیدندی و باو شرك نیاوردندی ـ آنکه خدای تعالی وصف کرد

خودرا واین کلام منقطع است از حکایات کفّار برای آنکه کفار نگویند لعلّکم تهتدون
گفت هوا لّذی نزّل من السّماء ماءً وگفت او آن خداست که بفرستاد از آسمان آبی یعنی
باران بقدر باندازهٔ حاجت که اگر بسیار بودی جهان ویران کردی واگر اندك بودی کفایت
نبودی وکار برنیامدی واین دلیل آن کند که فعل قادری مختار است آنکه از غایب باخبر
آمد از خود گفت فانشرنا به بلدة میتاً زنده کردیم بآن آب بیابان مرده را یعنی دراو نبات
برویانیدیم پس از آنکه خشك و بی بر بود یقال انشرالله الموتی فنشورا نشرا نشورا ـ آنکه
گفت شما را همچنین زنده کند که این زمین مرده را تااستبعادی نکنید واین برای تنبیه و
تذکیر خلقـان گفت بربعث و نشور والّذی خلق الازواج کلّها واو آن خداست کـه
انواع واصناف خلق همه او آفرید از جمله حیوان وجماد امّا از حیوان نر و ماده و از
جمادات و اعراض چیزهای متقابل چون حلو حامض و رطب یابس حسن گفت بازواج
شب و روز خواست و تابستان و زمستان و مـاه و آفتاب و آسمان وزمین و بهشت و
دوزخ و جعل لکم و کرد برای شما از کشتیهـا و چهار پایان مرکوبانی که در بحر و بر
در او می نشینید ـ آنکه گفت که این مراکب بری و بحری چرا آفریدم لتستووا علی
ظهوره تا شما راست بنشینید و بر پشتهای آن کنایت موحد آورد با آنکه ظهور جمع است
و انعام و فلك همچنین که ضمیر بـا ما برد لفظاً ثم تذکروا نعمة ربکم آنکه نعمتهای خدای
یاد کنید چون بر پشتهای آن راست بنشینید و شکر آن بکنید و بگوئید سبحان الذی سخر
لنا هذا منزه است آن خدای که این را مسخر گردانید و مذلل ما کرد تا فرمان بر ما باشند
آن چهار پای و کشتی وما کنا له مقرنین و ما را قوت و طاقت آن نبودی یقال اقرن الشیئی
اذا اطاقه و اقرن الدمل اذا الانه و اصل کلمه آن است کانه قدر علی ان یجعلها قوینا له ـ
با خودش همراه کرد و برهش در آورد تا قرین او بـاشد و این اشتقاق بد نیست ـ اگر
گویند لتستووا این لام غرض است و رکوب انعام مباح است و خدای نشاید تا مرید بـاشد
مباحات را گوئیم رکوب چهار پای همه مباح نباشد بهری واجب باشد چون رکوب برای
حج و بهری سنت چون رکوب بزیـارتها و تجـارتی که برای نفقه عیال برد بهری از آن
فریضه باشد و بهری سنت و بهری مباح ـ دگر آنکه گفت ثم تذکروا نعمة ربکم اذا ستویتم
علیه و چون غرض تذکیر نعمت باشد حث باشد ما را بر شکر نعمت این مراد باشد که
این بر وجهی واجب باشد و بر وجهی سنت و انا الی ربنا لمنقلبون و ما را باز گشت با
خدای خود خواهد بود امیر المومنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه گفت ـ رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چون پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان
الذی خلق الازواج کلها و آیت بخواندی و سه تکبیر بکردی ـ قتاده گفت در این آیت
خدای تعالی ما را بیاموخت که چون در کشتی نشینید بگوئید بسم الله مجریها و مرسیها و
چون بر چهار پای نشینید بگوئید سبحان الذی سخر لنا هذا و چون فرود آئید بگوئید ربّ
انزلنی منزلا مبارکاً وانت خیر المنزلین انکه گفت این کافران کردند اورا ازبندگان اوجزئی. در

او دو قول گفتند یکی آنکه بعباد عبادت خواست گفت این بندگان که کافرند جزئی از عبادت من بتان را کرده اند تا با من انباز باشند ـ قولی دیگر آن است که وجعلوا له من عباده جزء یعنی فرشتگان را بدختران او کردند و گفتند ایشان جزئی از خدایند تبارك و تعالی چو فرزند جزئی باشد از پدر و او از این متعالی است ـ آنکه رسول را گفت انّ الانسان لکفور متین آدمی کافر نعمت است و کفران او نعمت مارا آشکار است ام اتّخذ گفت علی زعمهم یاخدای از آنچه آفرید دختران بگرفت وشمارا تخصیص کرد به پسران واین ردّ است برمشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران خدایند واذا بشّر احدهم گفت چون بشارت دهند یکی از این مشرکان را بآن مثل که برای خدازد یعنی دختر بخدای پسندید و بخود نپسندید ظلّ وجه مسوّدا همه روز رویش سیاه باشد یعنی از دل تنگی ودژم روئی وهو کظیم واو خشم فرو میبرد برای آنکه انفاذ نتواند کردن که آن خشم نه برکسی است که او بااو بس باشد اومن ینشّئو فی الحلیة ای یربی ـ کوفیان خواندند ینشّئو الاّ ابوبکر بضمّ یاء من التنشّئه علی علی الفعل المجهول و باقی قرّاء خواندند ینشا من نشاء اذا یربی علی فعل یفعل از بناء ثلاثی وکنیزك خرد را نشاء گویند قال نصیب ولولا ان یقال صبا نصیب لقلت بنفسی النشاء الصّغار گفت آنکه پرورده شود یا بپرورند اورا برقرائت اول در حلی مجاهد گفت درحریر وزر ابوموسی اشعری روایت کرد که یك روز رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمنبر برآمد و پارهٔ زر وپارهٔ حریر در دست گرفته وخطبه کرد ـ آنکه گفت هذان محرّمان علی ذکور امّتی حلالان لاناثها این دو چیز حرامند برمردان امّت من حلالند زنان ایشان را معنی آیت آن است که خدای تعالی طعن زد برکافران باین حوالت که کردند که او درمیان حریر و زر پرورده شود از دختران و در وقت خصومت وجدل بیانی نتوانند کرد از آنجا گفتند ایشانرا ناقصات العقول ناقصات الحظوظ ناقصات الدّین چون مذمّتی است زنان را گفت آن که محلّ جلادت و شهامت وآلت جدل وخصومت باشد بخود حوالت کردید وآنچه آلت ضعف وحلیه بودی و قلّت فهم و حیلت باشد بمن حوالت کردید و قوله اومن در محل من سه وجه گفتند یکی رفع برابتداء و خبرش مقدّر علی تقدیر او من ینشئو فی الحلیة کمن لیس کذلك و دوّم نصب باشد علی تقدیر اومن ینشؤ فی الحلیة یجعلونه بنات الله سیّوم جرّ ردّاً علی قوله ممّا یخلق وبما ضرب واین وجه ضعیف است وجعلوا الملائکة الّذین هم عباد الرّحمن اناثا گفت کردند این مشرکان فرشتگان را که بندگان خدایند زنان ـ اهل کوفه و ابو عمرو خواندند عباد الرّحمن بیاء والف فی جمع عبد ویقوّیه قوله سبحانه بل عباد مکرمون واز تقویت او آن است که عباد مردان باشند تانقیض آن باشند که ایشان گفتند بنات الله فجعلوها اناثا ـ ودیگران خواندند عندالرحمن بنون آنان را کـه نزد خدایند قوّت این قرائت قوله انّ الّذین عند ربك لایستکبرون عن عبادته سعید جبیر گفت برعبدالله عباس میخواندند عباد الرحمن من گفتم در مصحف ماعندالرحمن است گفت بستر آن را وعباد بنویس واین خبر قوّت قرائت اول است. صورت استفهـام است ومراد تقریع و ملامت اشهدوا خلقهم گفت حاضر بودند

ایشان کـه من ایشان را آفریدم ـ نافع خواند اشهدوا بضمّ الف و سکون شین وکسر هاء علی المجهول من الاشهاد گفت حـاضر کردند ایشان را بآفریدن فرشتگان و برای قرائت همزهٔ استفهام مقدّر باشد در کلام بمعنی جحد یعنی لم یشهدوا حاضر نکردند ایشان را و باقی قرّاء اشهدوا خواندند بهمزه استفهام و فعل ماضی ثلاثی گفت حاضر بودند ایشان بخلق فرشتگان و خدای میگوید ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم آنکه گفت ستکتب شهادتهم و یسئلون گفت بنویسند گواهی ایشان را از این گواهی بپرسند تاچرا گواهی دادند که ندانستند و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود و قالوا لوشاء الرّحمن ماعبدناهم ـ آنکه جبر کرد از مشرکان وبازنمود که این مثل درحقّ ایشان محقّق است که مع کفره قدری گفت گفتند این مشرکان که اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی فرشتگان را پس عبادت ما ایشان را بخواست خداست بنگر که مجبّره چگونه اقتباس کردند مذهب جبررا از مشرکان و مشرکان قدیم ترند از ایشان برای آنکه شرك پیش از جبر بود و اگر اندیشه کنند ازآیاتی که درقرآن هست مانند این شرك وجبر بیك جای بوده است این جماعت جبر برگرفتند و شرك نیز رها نکردند آنجا که اثبات قدماء کردند بااو و قدیمی صفت اخصّ که اشتراك دراو ایجاب تماثل کنند تعالی الله عمّا یقول الجاهلون علوّا کبیراً آنکه گفت مالهم بذلك من علم ایشانرا بآن علمی نیست ان هم الاّ یخرصون جز دروغ نمیگویند این گفتار دروغ است از همه کس اگر مشرك گوید اگر مجبّر امّ آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون گفت یا ما ایشان را کتابی دادیم پیش از این که ایشان بآن تمسك کردند و قوله من قبله ای من قبل القرآن بل قالوا انّا وجدنا آبائنا علی امّة و انّا علی آثارهم مهتدون آنکه ایشان را بتقلید مذمّت کرد وبنکوهید برآن گفت بل میگویند این مشرکان که ما پدران خود را بردین و ملّتی یافتیم و امّت اینجا بمعنی ملّت است. وما براثر ایشان ره میبریم ـ ودر شاذّ مجاهد و عمرو بن عبدالعزیز خواندند امّة بفتح الف ای مقصد او طریقة من الامّ الّذی هوالقصد وگفتند امّة بفتح الف نعمت باشد قال عدی بن زید ثمّ بعد الفلان والامّة وآرتهم هناك لقبور وگفتند آن دولغت است امّة و امّة آنکه رسول را صلی الله علیه وآله وسلّم تسلی داد و دلخوشی گفت وکذلك ما ارسلنا من قبلك گفت همچنین مانفرستادیم پیش ازتو فی قریة من نذیر در هیچ دیه پیغمبری را من زیاد است مؤکدةٌ للنّفی الاّ قال مترفوها الاّ که گفتند مترفین و منعمان آن شهر انّا وجدنا آبائنا علی امّة که ماپدران خودرا برراهی وطریقی وملّتی یافتیم ومابرپی ایشان بایشان اقتداء میکنیم قل اولو جئتکم قرائت عامّه قرّاء امراست وقرائت ابن عامر و حفص عن عاصم قال برخبر ـ بگو ای محمّد صلی الله علیه وآله وسلم که اگر من چیزی آرم بشما که ره نماینده‌تر باشد از آن چه شما پدران خود را برآن یافتید وجواب لو محذوف است والتّقدیر لاتّبعتمونی متابعت کنید مرا ـ مشرکان جواب دادند که ما بآنچه شمارا بآن فرستاده‌اند وآن آیات است و شرایع بآن کافریم ـ ابوجعفر خواند وجئناکم بنون و الف علی الجمع و عامّه وقرّاء جئتکم بتاء خبراً عن نفس المتکلّم وحده فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه

کشیدیم بعذاب تو بنکر ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم عاقبت کار دروغ دارندگان بچه آمد
قوله تعالی

وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ اِنَّنِي بَرَآءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * اِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي
وچنین گفت ابراهیم مر پدر خودرا وگروه خودرا بتحقیق من بیزارم ازآنچه می پرستید مکر آنکه آفرید مرا
فَاِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * بَلْ مَتَّعْتُ
پس بتحقیق زود راه نماید مرا و گردانید آنرا کلمهٔ برجا در عقب خود شاید آنها باز گردند بلکه بهره دادم
هٰؤُلَآءِ وَآبَآءَهُمْ حَتّٰى جَآءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ * وَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا
این گروه و پدرهاشان را تا آمد آنها را حق و فرستادهٔ هویدا و چون آمد آنها را حق گفتند
هٰذَا سِحْرٌ وَاِنَّا بِهِ كَافِرُونَ * وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلٰى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ
این سحر است وبتحقیق ما بآن کافرانیم و گفتند چرا فرستاده نشد این قرآن بر مردی از دو قریهٔ
عَظِيمٍ * اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
بزرك آیا آنها قسمت کنند رحمت پروردگارت را ما قسمت کردیم میان آنها زندگانی آنهارا در زندگانی دنیا
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
وبرافراشتیم بعضی آنهارا فراز بعضی مرتبه ها تا بگیرد پارهٔ آنها پارهٔ را به استهزاء و رحمت پروردگارتو
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ * وَلَوْلَا اَنْ يَكُونَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ
بهتر است از آنچه گردآرند و اگرنه آنکه بودند مردم را گروه یگانه هرآینه میگردانیدیم برای هر که کافر شود
بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ اَبْوَابًا
بپروردگار بخشنده برای خانه های آنها سقفها از نقره و نردبانها بر آن آشکار کردند و برای خانه هاشان درها
وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ * وَزُخْرُفًا وَاِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ
وسریرها که بر آن تکیه کنند و آرایشی و بتحقیق همهٔ این هرآینه بهرهٔ زندگانی دنیا است و آخرت
عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ * وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ
نزد پروردگار تو برای پرهیزکاران است و هر که چشم پوشد از یاد خدا برگماریم براو شیطانی را پس او مراوراست
قَرِينٌ * وَاِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ * حَتّٰى اِذَا
همدست وبتحقیق آنها هرآینه باز گردانند آنهارا از راه و پندارند که آنها هدایت شدگانند تا چون
جَآءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ
آمد مارا گفت ای کاش میان من ومیان تو دوری مشرق ومغرب بود پس بد همدستی است وهرگز سود ندهد شمارا امروز
اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ * اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ اَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ
چون ستم کردید که شما در شکنجه شریکانید آیا پس تو شنوانی کر را یا راه نمائی کور را
وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ * اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي
وهر که باشد در گمراهی هویدا است پس اگر ببریم ترا پس بتحقیق ما از آنها انتقام کشنده ایم یا بنمائیم تورا آنکه
وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ * فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوحِيَ اِلَيْكَ اِنَّكَ عَلٰى صِرَاطٍ
وعده کردیم آنها را پس بتحقیق ما بر آنها توانائیم پس چنگ زن بآنچه وحی شد بسوی تو بتحقیق تو بر راه

مُسْتَقِيمٍ * وَاِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ * وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ
راستی وبتحقیق او هرآینه ذکری است مرترا و مر قوم ترا و پرسیده شوید وبپرس آنرا که فرستادیم ما از
قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ * وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى
پیش از تو از فرستادگان آیا گردانیدیم ما از غیر خدای بخشنده خدایانی که پرستیده شوند وبتحقیق فرستادیم موسی را
بِآيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَقَالَ اِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِآيَاتِنَا
بآیات ما بسوی فرعون وگروه او پس گفت بتحقیق من فرستاده پروردگار جهانیانم پس چون آمدشان بآیات خود
اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ * وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ اِلَّا هِيَ اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا وَاَخَذْنَاهُمْ
آنگاه آنها از آن میخندند ونمودیم ما آنهارا از آیتی مگر آن بزرگتر باشد از خواهرش و گرفتیم ما آنهارا
بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَقَالُوا يَا اَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
بشکنجه شاید آنها باز گردند و گفتند ای ساحر بخوان برای ما پروردگارت را بآنچه پیمان کرد نزد تو
اِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ * وَنَادٰى فِرْعَوْنُ فِي
بتحقیق ما هرآینه راه یافتگانیم پس چون برداشتیم ما از آنها شکنجه را آنگاه آنها می شکنند و ندا کرد فرعون در
قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا تُبْصِرُونَ
گروه خود گفت ای گروه آیا نیست مرا پادشاهی مصر و این نهرها میرود از زیر من آیا پس نمی بینید
اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ * وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ
آیا من بهترم از این آنکه او خوار است ونزدیك نیست که روشن کند پس چرا افکنده نشد بر او
اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَآءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ
دست برنجها از طلا یا نیامد با او فرشتگان پیوستگان پس سبك خرد شمرد قوم خودرا پس پیروی کردند اورا
اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ *
بتحقیق آنها بودند گروهی بدکاران پس چون بخشم آوردند مارا انتقام کشیدیم از آنها پس غرق کردیم آنهارا همگی
فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ * وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ
پس گردانیدیم آنهارا گذشتگان وداستانی برای دیگران وچون زده شد فرزند مریم داستانی آنگاه گروه تو از او
يَصِدُّونَ * وَقَالُوا ءَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ
فریاد میکردند و گفتند آیا خداوندان ما بهترند یا او نزدند آنرا برای تو مگر از راه خصومت بلکه آنها
قَوْمٌ خَصِمُونَ * اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي اِسْرَائِيلَ
گروهی انداز خصمی کنندگان نیست او مگر بنده که نعمت بخشیدیم ما بر او و گردانیدیم اورا مثلی مر فرزندان یعقوب را
وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلٰئِكَةً فِي الْاَرْضِ يَخْلُفُونَ * وَاِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا
و اگر بخواهیم ما میگردانیم از شما فرشتگان را در زمین خلافت میکردند و بتحقیق او هرآینه دانشی است برای قیامت پس شك
تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
نکنید البته در او و پیروی کنید مرا این است راه راست و باید باز ندارد شمارا دیو بتحقیق او مر شمارا دشمنی است هویدا
وَلَمَّا جَآءَ عِيسٰى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِاُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي
وچون آمد عیسی بحجت ها گفت بتحقیق آمدم شما را بدانش و تا بیان کنم برای شما بعضی آنچه را

تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوااللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ * اِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا

اختلاف کنیددرآن پس بپرهیزید خدا راوپیروی کنیدمرابتحقیق خداونداوست پروردگارمن وپروردگارشماپس بپرستید شما

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ

اورا این است راه راست پس اختلاف کردند گروهها ازمیان آنها پس وای مرکسانی را که ستم کردند از شکنجهٔ

يَوْمٍ اَلِيمٍ * هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّاالسَّاعَةَ اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ *

روز دردناک آیا مینگرند مگر رستخیز که بیاید آنها را ناگهانی و آنها نمی‌فهمند

قوله تعالی واذ قال ابراهیم لابیه حق تعالی گفت یادکن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم ـ چون گفت ابراهیم پدرش را یعنی عمّش را آذر و قومش یعنی امّتش که اورا بایشان فرستادند انّنی براء من بیزارم ازآنچه شما میپرستید ازاین بتان وقوله براء مصدری است بجای وصف نهاده مبالغه را من باب قولهم رجل عدل وصوم وفطر ـ ومصدر چون درجای وصف افتد تثنیه وجمع و تذکیر وتانیث و واحد آن بیک لفظ باشند علی لفظ الواحد و عبدالله مسعود خواند انّنی براء بضم بامبالغهٔ في برئ کطویل و طوال و کبیر و کبار الّا الّذی فطرنی این استثناء رواست که منقطع باشد از آنجا که خدای را استثناء کرد از بتان وایشان واو ازجنس ایشان نیست پس منقطع باشد بمعنی لیکن ـ وممکن است که متّصل باشد ازآنجا که درمیان ایشان کسانی باشند که خدای پرست باشند آنکه جمله معبودان ایشان را بیک جا بگوید پس اخراج کند خدای را از آن جمله براین وجه استثناء متصل باشد که او معبودی باشد ازجمله معبودان گفت الّا آن خدای که مرا آفرید که او رهنمای من است وبامن الطاف کرده است و نیز کند ـ و گفتند سیهدین الی طریق الجنة مرا راه بهشت و نعیم بهشت او نماید و وجه اوّل بهتر است و محلّ الّذی فطرنی از اعراب محتمل است نصب وجرّ را نصب بر استثناء و جرّ برتکریر عامل علی البدل والتقدیر الّا من الّذی فطرنی ـ و جعلنا کلمةً باقیةً في عقبه خلاف کردند در این ضمیر بعضی گفتند جعل هذه الکلمة التی قالها من قوله انّني براء ممّا تعبدون الي قوله سیهدین گفت این گفتار را کلمتی کرد باقی ومانده درعقب وفرزندان او و گفتند کلمتی کرد که پس از او باز گویند واز پس او بماند از آنجا که او بیرون رود آنکه این بگفت و وصایت کرد باین ـ مجاهد وقتاده و سدی گفتند ها کنایت عن غیر مذکور است والمعنی وجعل کلمة الاخلاص لااله الّا الله کلمةً باقیة فی عقبه این کلمت درعقب او بماند تا بدامن قیامت جماعتی ازفرزندان او بربن باشند واین گویند واعتقاد دارند ـ ابن زید گفت اسلام است بدلالت قوله هو سمّاکم المسلمین من قبل ـ عبدالله عباس گفت في عقبه ای من بعده ـ ومجاهد گفت فی ذرّیته وهردو قول بگفتیم حسن بصری گفت فی عقبه الی یوم القیامه ـ سدی گفت فی عقبه ای فی آل محمّد صلی الله علیه وآله یعنی تبرّا ازهرچه دون خداست وتولاّ بخدای جلّ جلاله در آل محمّد ص بماند تا روز قیامت لعلّهم یرجعون تا همانا ایشان رجوع کنند ازدین خود با دین ابراهیم در توحید و خداپرستی و ضمیر في لعلّهم راجع است باعمّ ابراهیم آذر و قومش یعنی این کلمه از تبرّا وتولّا برای آن گفت تا ایشان ازبت پرستیدن باز ایستند و رجوع کنند

با خدا پرستی ـ قتاده گفت تاهمانا باخود و عقل خود رجوع کنند تامّل وتفکّر کنند تاایشان را علم بخدای حاصل گردد ـ آنکه بیان کرد که من معاجله نکردم با این کافران بعقاب بل ایشانرا مهلت دادم بل متّعت هؤلاء وآبائهم بل متمتّع و برخوردار بکردم ایشان را و پدران ایشان حتّی جاٴئهم الحقّ تا حق با ایشان آمد یعنی مسلمانی و رسول مبین و پیغمبری بیان کننده وآن محمّد است صلی الله علیه وآله وسلم و قوله و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولاً فلمّا جاٴئهم الحقّ چون حق که قرآن است بایشان آمد گفتند این سحر و جادوی است وسحر حیلتی باشد خفیّة السّبب که ایهام معجز فکند و انّا به کافرون و ما باین قرآن کافرانیم و منکریم که این از نزدیك خداست بل اعتقاد ما دراو آن است که سحر وجادوئی است ـ آنکه حق تعالي وجه شبهت رکیك ایشان بگفت در این باب و قالوا گفتند این کافران عصر لولا نزّل هذا القرآن ای هلاّ چرا این قرآن انزله نکردند برمردی من القریتین از این دوشهر یعنی مکه و طائف في قول عبدالله عباس و مراد آن است که علي احد رجلین من القریتین بر مردی از دو مرد که یکی از مکه‌است ویکی ازطائف امّا مکّی ولید بن المغیرة المخزومی القرشی وطائفی حبیب بن عمرو الثقفی این قول عبدالله عباس است ـ مجاهد گفت مکّی عقبة بن ربیعة بود و طائفی ابن عبد یا لیل ـ قتاده گفت مکی ولید بن مغیره بود وطائفی عروة بن مسعود الثقفی بود ـ سدی گفت طائفی کنانة بن عمرو بود برای این گفتند که ایشان هریکی بزرگی بودند ودر میان قوم خود با مال بسیار که ایشان را گمان آمد که این جهت استحقاق نبوّت باشد و ندانستند که این بمصلحت وصلاحیّت اختیار عصمت و تحمل اعباء رسالت تعلّق دارد وجز خدای نداند که کیست که باین صفت است و این را بشاید ـ آنکه برسبیل انکار برایشان گفت اهم یقسمون رحمة ربّك ایشان قسمت میکنند رحمت خدای تعالی یعنی نبوّت نحن قسمنا بینهم معیشتهم في الحیوة الدّنیا ما قسمت کرده‌ایم روزی و معیشت ایشان میانه ایشان در دنیا گفت آنکس که روزی ازدست من خورد و در باب روزی خود بیك جو زیادت ونقصان نتواند کردن اورا کجا رسد که قسمت نبوّت کند واختیار پیغمبران که پیشوای دین باشند ومؤدی رسالت وپیغام خدای ومصالح دینی درخبر است که شبي ابوسفیان صخر بن حرب با زنش در بستر خفته بودند با هند گفت عجب ازخدای محمّد اگر میخواست که پیغمبری بفرستند چرا یتیم ابوطالب را اختیار کرد و مرا اختیار نکرد جبرئیل آمد وازاین حدیث رسول را خبرداد ابوسفیان روز دیگر بگذشت رسول او را بازخواند گفت دوش باهند در بستر چه میگفتی گفت هیچ گفت مرا خبر دادند از گفتار تو چنین میگفتی او اندیشه کرد گفت این سرّ من جز هند بیرون آورندهٔ نیست من هم این ساعت بروم واورا عقوبتها بکنم که از آن باز گویند ـ جبرئیل آمد ورسول ص را ازسرّ دل او خبرداد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اورا این ساعت عزم کردی براینکه بروی و هندرا عقوبت کنی هندرا عقوبت مکن که این حدیث بامن نه هند گفت مرا علاّم الغیوب خبرداد اگر خواهی تابدانی که چنین است اگر ازسر دوشین مرا هند خبرداداز ضمیر امروزین که خبرداد مرا ابوسفیان گفت راست گفتی یا محمد ص عجب ازآن خدای که روا نداشت که کافری کافرهٔ را بعقوبت اندازد بر گناهی که او نکرده باشد کسی روادارد که بر گناهی که تو نکرده باشی ترا برآن ببقای خودعقوبت کند کفر ومعصیت درتو او آفریند وقدرت موجبه وارادهٔ موجبه وقدرت ارادهٔ موجبه درتو او آفریند وقدرتی که ایجاب ایمان وطاعت کند از تو بستاند ـ آنکه

ترا تكليف كنند بايمان وچون نكني ترا عقوبت كنند بر آن عقاب ابد تعالى الله عن ذلك علوًّا كبيراً و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات و بهرى را رفيع بكرديم بر بهرى بدرجات و منازل و در سعت و ضيق روزى آنكه وجه حسن آن باز گفت ليتّخذ بعضهم بعضاً سخريّاً تا بهرى بهرى را مسخّر كننند و استعباد واستخدام كنند قديم تعالى وجه حسن تفاوت ارزاق باز گفت زيادت بر مصلحت و رفع مفسده گفت وجهى ديگر آن است كه تا بهرى مسخّر بهرى شوند و خلقان محتاج يكديگر شوند درويش محتاج باشد بمال توانگر و توانگر محتاج باشد بعمل درويش تاهيچ كدام از حاجت و افتقار و نياز خالى نباشند تا بدانند كه بندگان مسخّر و مذال اند و مدّبر و مقدّر ايشان را اختيارى كه كار خداست نرسد و اين معنى قول قتاده و سدى و ابن زيد است ـ واما قول آنكس كه گفت تا بهرى بهرى را سخريه و فسوس گيرند قولى نامعتمد است و اگر خواهند كه تأويل كننند آن را هم ممكن باشد بر آنكه لام را بلام عاقبت شرح دهند و آن خبر باشد از عاقبت كار ايشان بر وجه معجز يا كلام را گويند ـ موردش استفهام است بر وجه تقريع وانكار ما اين براى سخريت كرديم تا توانگر بر درويش وقوى بر ضعيف وسيّد بر مولى و سلطان بر رعيّت فسوس دارند يعنى نه براى اين كرديم واين بر سبيل نهى و تحذير باشد از سخريه و رحمة ربّك خير مما يجمعون آنكه گفت رحمت خداى تو و منافع او در بهشت بهتر است از آنچه اين كافران جمع ميكنند از حطام دنيا و لولا ان يكون النّاس امة واحدة آنكه حق تعالى گفت اگر نه آنستى كه مردم يك امّت ويك فرقت ويك ملّت شوند يعنى جمله كافر شوند اين قول عامه مفسّران است ـ ابن زيد گفت امّة واحدة فى طلب الدّنيا و الحرص على حطامها ـ اگر نه آنستى كه مردم دنيا جوى شوند و دنيا دوست گيرند لجعلنا لمن يكفر بالرّحمن لبيوتهم سقفاً من فضّة كردمانى آن را كه بخداى كافر شوند خانهاى ايشان سقفها سيمين ـ ابوجعفر و ابن كثير و ابوعمرو خواندند سقفا بفتح سين وسكون قاف على الواحد وباقى قرّاء سُقفاً خواندند بدوضمّه جمع سقف كَرَهن ورُهن ومعارج جمع معرج و آن نردبان باشد ـ و ابورجاء العطاردى خواند و معاريج بيا و هى جمع معراج و هما لغتان كمفاتح و مفاتيح قال الشاعر يا ربّ ربّ البيت ذى المعارج ـ عليها يظهرون اى يصعدون من قولهم ظهرت البيت وظهرت على البيت اذا علوت على ظهرها وقال النابغة بلغنا السمآ فى مجدنا وفعالنا و انّا لنرجو فوق ذلك مظهرا اى مصعدا ـ گفتند رسول صلى الله عليه وآله و سلم اين قصيده از نابغه مى شنيد و نابغه بر او ميخواند چون باين بيت رسيد رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن المظهر قال الجنة فقال عليه السلام انشاءالله و لبيوتهم ابواباً وسرراً عليها يتّكئون ونيز كردمانى خانه هاى ايشان را درها وسريرها از سيم چندان مال دادمانى ايشان را كه درها وسراها سيمين كردندى و سريرها از سيم بساختندى سريرها كه بر او بنشستندى و تكيه زدندى وزخرفاً اى وجعلنا لهم مع ذالك زخرفا اى ذهباً دراو دوقول گفتند يكى انكه ايشان را در وسقف وسرير سيمين وزرين كردمانى وقولي ديگر انكه ايشانرا باين آلات سيمين زر دادمانى تا بر احوال خود صرف ميكردندى آنكه گفت وان كلّ ذلك لمّا متاع الحيوة الدّنيا اى وما كلّ ذلك الاّ متاع الحيوة الدّنيا ونيست اين همه الاّ متاع وبرخوردارى حياة دنيا ان بمعني ما نافيه است ولمّا بمعني الاّ عاصم وحمزه خواندند مشدّد بر اين تفسير كه گفتيم وباقى قرّاء لما خواندند بتخفيف ميم وان مخففه است از ثقيله المعنى و ان جميع ذلك

لمتاع الحيوة الدّنيا ـ و ما زيادت باشد و مانند اين در قرآن بسيار است منها قوله ان كلّ نفس لمّا عليها حافظ با التشديد والتخفيف والاخرة عند ربّك للمتقين و آخرت بنزديك خداى تعالى متقيان و پرهيز كاران راست و من يعش عن ذكر الرّحمن نقيّض له شيطانا ـ گفت هر كه بر گردد از ذكر خداى تعالي كه قرآن است از سر جهل و ضعف يقين و بصيرت تشبيهاً بمن يعشو اى ينظر الي ضوء النهار ببصر ضعيف يقال عشا يعشو قال متى تأته تعشو الى ضوء ناره تجد خير نار عندها خير موقد و عشى يعشى اذا لم يبصر بالليل ورجل اعشى وامراة عشواء قال الاعشي رات رجلا غاية الوافدين مختلف الخلق اعشى ضريراً ـ و عبدالله عباس در شاذّ خواند و من يعش بفتح شين من العشاء اى يعم ـ هر كه كور شود از قرآن و معنى هم راجع است با قرائت اوّل از قلت نظر و فقد علم و غلبه جهل نقيض له شيطاناً بجهانيم او را ديوى تا قرين او باشد در اين سه قول گفتند حسن بصرى گفت تخليه كنيم ميان او و شيطان بر طريق خذلان او را با شيطان رها كنيم ومنع نكنيم او را از او چنانكه گفت و كذلك نوّلي بعض الظالمين بما كانوا يكسبون و اين بر سبيل عقوبت باشد قولِ ديگر آن است نجعل الشيطان له قريناً ما شيطان را قرين او كنيم چون شيطان اورا خالى يابد از ذكر ما براو مسلط شود چو پناه بندگان ما از شيطان بذكر ماست و قرآن چون بنده بآن پناه ندارد بر صحراء خذلان مانده بود شيطان چنانكه خواهد با او بازى كند و اين نزديك است بقول اوّل و اگر چه در ترتيب مفارقتى دارد و رواست كه باين شيطان شيطان انس را خواهد از ائمّه ضلال ـ قول سوّم نقيض له شيطانا فى الاخرة ما در آخرت ديوي را بجهانيم كه قرين او باشد با او ملازمت كند تا او را بدوزخ رسانيدن چنانكه در قيامت فرشته ملازمت كند با مؤمن تا اورا ببهشت رسانيدن و على هذا قوله تعالى و اذا النفوس زوّجت اى قرنت بقرينها من ملك او شيطان فهو له قرين آن ديو او را يار باشد و همنشين و انهم ليصدّونهم عن السبيل گفت ايشان يعنى شياطين منع ميكنند كافران را از راه ايمان با غراءِ و اغواءِ و تزيين ـ و رواست كه مراد ائمّهٔ ضلال باشند و يحسبون انّهم مهتدون وبا اين همه پندارند اين كافران كه بر راه راستند و راه يافتگانند چنانكه گفت و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا و كلّ حزب بما لديهم فرحون ـ حتى اذا جآئنا تا اينكه اين كافران با پيش ما آيند بقيامت حمزه و كسائى و ابو عمرو و حفص خواندند جائنا علي التوحيد و باقى قرّا خواندند جاء انا على التثنيه بدو الف يعنى شيطان و كافر داعى و مجيب ضالّ ومضلّ قال اين كافر ضالّ و مدبر گويد شيطان را يا داعى ضلالت را يا ليت بينى و بينك بعد المشرقين فبئس القرين كاشكى از ميان من و تو چندان بعد و دورى بودى كه از مشرق تا مغرب كه بد قرينى تو مرا و بمشرقين مشرق و مغرب خواست الاّ آن است كه يك اسم را غلبه داد بر ديگر هر دو بيك نام كرد وانكه آن را تثنيه كرد واين بابى است از كلام عرب معروف و براين بسيارى اسماء آمده است منها القمران للشمس والقمر والعصران للغداة والعشى والعمران ابوبكر و عمر والحسنان الحسن والحسين عليهم السلام والعراقان البصرة والكوفة والموصلان الموصل والجزيره ونظاير اين بسيار است قال الشاعر اخذنا باطراف السمآء عليكم لنا قمراها

والنجوم الطوالع و قال حميدبن ثور ولن يلبث العصران يوم و ليلة اذا طلبا ان يدركاما تيمما
و قال آخر و بصرة الازدّ منا والعراق لنا والموصلان و منا المصروا لحرم ـ بعضى ديكر كفتند
بمشرقين مشرق تابستان و مشرق زمستان خواست و ميان ايشان از بعد صد چندان است كه
ميان مشرق و مغرب والله اعلم بتفصيل ذلك و مثله قوله ربّ المشرقين و ربّ المغربين ـ ولن
ينفعكم اليوم اذ ظلمتم انّكم في العذاب مشتركون اين قول امّا خداى كويد يا فرشتكان و در
كلام اضمارى هست والتقدير فيقال لهم يعنى الكفار الذين اضلهم الشيطان و خداى تعالى
كويد ان كافران را در آنوقت كه فرياد خواهند وميكويند ربّنا اتهم ضعفين من العذاب و العنهم
لعناً كبيرا ـ ربّنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذاباً ضعفاً من النار سود ندارد شما را عذاب ايشان
چون شما نيز ظالم بوده ايد و در عذاب مشاركيد و عذاب بر هر دو هست يعنى عذاب ايشان
تخفيف نكند عذاب شما را چون شما نيز معذّب خواهيد بودن بظلم خود ـ آنكه رسول را
صلى الله عليه و آله و سلم تسلى ميكند و خبر ميدهد كه اين كافران ايمان نخواهند آورد تا دل
بايشان متعلق ندارد و طمع ببرد ميكويد افأنت تسمع الصمّ تو خواهى شنوانيدن كران را
يا راه خواهى نمودن كوران را و آنان را كه در ضلال و كمراهى و كفر مانده اند آشكارا يعنى
چنانكه از كر شنيدن و از كور ديدن نيايد از اينان ايمان نيايد نه از روى قدرت بل از روى
اختيار بد كه معلوم از حال ايشان آن است كه اختيار نكنند پس حال ايشان بر توسّع و مبالغه
با حال كور و كر ماند از اين وجه كه كفتيم ـ انكه براى تسلى رسول صلى الله عليه و آله و سلم
گفت مشغول دل مباش فامّا نذهبنّ بك اكر ما تورا ببريم و تو از ايشان كينه نكشيده باشى
من اين نيابت بكنم و از ايشان كينه تو بطلبم و انتقام تو بكشم و كفتند مراد آن است كه اكر
ما تورا از مكه ببريم و تو از قريش انتقام نكشيده باشى ما اين انتقام بكشيم روز بدر و درتفسير
اهل البيت عليه السلام آمد فانّا بعلىّ منهم منتقمون ـ كفتند از كرامت رسول ما يكى اين بود
كه خداى تعالى هر پيغمبرى را عذاب امّت بايشان نمود رسول ما را كفت تو بر من از آن كرامى
ترى كه ترا در حقّ امّت مكروهى نمايم در حياة تو اينان را عذاب بكنم امّا از پس تو فتنه‌ها
باشد كه ايشان در آن هلاك شوند كفت تا خداى تعالى رسول را صلى الله عليه و آله و سلم اين
خبر داد او را خندان نديدند او نرينك الذى وعدناهم يا با تو نمائيم آنچه داده ايم ايشانرا از
عذاب كفتند مراد روز بدر است فانّا عليهم مقتدرون ما بر ايشان قادريم بان وجه كه ماخواهيم
اكر معجلّ باشد اكر مؤجّل از قبضه قدرت ما بيرون نه اند فاستمسك بالّذى اوحى اليك توآن
كن كه كار تو است تمسك كن و دست در آويز و سخت دار آنچه ترا فرموده اند و وحى كرده‌اند
كه تو بر راه راستى و استقامت و برراه صلاح . راهى كه مؤدّى باشد با نجات و فلاح و انّه
لذكر لك و لقومك كفت اين قرآن شرفى است تورا وقوم تورا و نامى و ياد كردى نظيره قوله
لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم ـ كفتند ذكر بمعنى تذكير است يعنى در او تنبيه و تذكير است
تورا و قوم تورا وسوف تسئلون و شما را بخواهند پرسيد از اين قرآن تا چه كرديد با او و حق
او كذارديد وحرمت او داشتيد وبر اوامر او كار كرديد و از نواهى او منزجر شديد يا نه ـ

كفتند مراد آن است كه اين كار در تو و قوم تو بماند از قريش ـ عبدالله عباس كفت رسول
صلى الله عليه و آله و سلم هر وقت وعيد دادى كافران را و كفتى مرا بر شما دست خواهد بود
كفتند ملك از پس تو كرا باشد كفت مرا نكفته اند اين حديث چون اين آيت آمد كفت ملك
از پس من قريش را خواهد بودن ـ ابو موسى روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله و سلم
كه روزى بدر خانه فراز آمد كه جماعتى درآنجا بودند از قريش و جوانب در خانه بدست كرفت
و كفت در خانه كسى هست جز قريش كفتند نه مكر يكى از خواهر زادكان ايشان كفت او
از هم ايشان باشد ـ انكه كفت اين كار در قريش باشد مادام تا در حكم عادل باشند وبررعيّت
رحيم باشند و بعهد وفا كنند هر كه نه چنين كند لعنت خداى و فرشتكان و مردمان برو باد
و خداى ازو هيچ فريضه و سنت نه پذيرد انس كفت در اين آيت هو قول الرّجل حدّثنى ابى
عن جدّى ـ و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا الايه خلاف كردند در آن كه اين مسئولان
كيستند عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاك و سدى و عطا وهردو مقاتل كفتند مؤمنان
اهل كتابند و در قرائت عبد الله مسعود و ابىّ چنين است و اسئل الذين ارسلنا قبلك رسلنا
يعنى بپرس آنان را كه ما بايشان فرستاديم رسول آنرا پيش از تو يعنى جهودان و ترسايان عصر
تو را و مثله قوله فاسئل الذّين يقرؤن الكتاب من قبلك ـ سعيد جبير و عبد الرحمن بن زيد
كفتند يعنى آن پيغمبران را كه شب معراج حاضر شدند زهرى كفت اين آيت بر آسمان انزله
بود چون رسول را صلي الله عليه و آله و سلم بمعراج بردند برآسمان امامت نماز كرد و پيغمبران
در قفاى او نماز كردند خداى تعالى اين آيت بفرستاد كفت بپرس از اين پيغمبران كه ايشان را
پيش از تو فرستاده ام ـ روايت ابو اسحق احمدبن محمدبن ابراهيم الثعلبي المفسر امام اصحاب
الحديث از حسين بن محمدبن حسين الدّينورى باسناد از ابراهيم از علقمه از عبد الله مسعود كه
رسول صلى الله عليه و آله و سلم كفت چون شب معراج مرا بآسمان بردند و پيغمبران را جمع
كردند و من با ايشان نشستم فرشته آمد و كفت خداى تعالى مى فرمايد كه بپرس از اين پيغمبران
تا ايشان را بر چه فرستادند رسول صلى الله عليه و آله و سلم پرسيد از ايشان كه على ماذا بعثتم
قالوا على ولايتك و ولايت على بن ابيطالب كفتند ما را بر ولايت تو و ولايت على بن ابيطالب
فرستادند اجعلنا من دون الرّحمن كفت بپرس از ايشان تا ما بجز خداى خدايانى كرديم
كه ايشان را پرستيدند يعنى تا ايشان بكويند هم تورا يقين زيادت شود باز چون با مؤمنان
بكوئى ايشانرا لطف باشد و لقد ارسلنا موسى باياتنا الى فرعون و ملائه انكه كفت ما فرستاديم
موسى را بآيات و بينات و معجزات از عصا و يد و بيضا وطوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون
و جز آن از آيات بفرعون و اشراف قوم او و او بيامد و كفت انّى رسول من ربّ العالمين من
رسول خداى جهانيانم ـ فلما جآئهم باياتنا چون موسى عليه السلام بايشان آمد بآيات ما اذا هم
منها يضحكون كه ديدى ايشان از او ميخنديدند فسوس و سخرّيه را و ما نريهم من اية الاّ هى
اكبر من اختها ما بايشان ننموديم آيتى و معجزهٔ الاّ و آن بزركتر باشد از همتايش فاخذناهم
بالعذاب و ما ايشانرا بعذاب بكرفتيم يعنى ترسانيديم تا باشد كه باز آيند و رجوع كنند با دركاه

من ـ چون آیات و معجزات بدیدند گفتند یا أیها الساحر ای جادواز آنجا که اعتقاد کرده
بودند که موسی آن بجادوئی میکند و بعضی دیگر گفتند این کلمه تعظیم بود بنزدیك ایشان که
ساحران ایشان عالمان و زیرکان ایشان بودند و معنی آنکه أیها الکامل العالم الحاذق ای عالم
استاد بزرك أدع لنا ربّك خدایت را بخوان برای ما بآن عهدی که با تو کرده است تا این
عذاب از ما بردارد که ما ایمان آورده ایم و این آنکه گفتند که چون آیتی پدید آمدی برطریق
عذاب چون طوفان و جراد و قمّل و ضفادع و خون بفریاد آمدندی و گفتندی اگر این
عذاب ازما برداری ما ایمان آوریم چنانکه درسورهٔ برفت فلمّا کشفنا عنهم العذاب چون عذاب
از ایشان بر داشتیم اذاهم ینکثون که دیدی ایشان عهد می شکنند واذا مفاجاة راست یعنی در
حالت عقیب کشف عذاب عهد بشکستند و نادی فرعون فی قومه و آواز داد فرعون در قومش
گفت الیس لی ملك مصر نه ملك مصر مرا است و هذه الانهار و این جویها و آن چهارجوی
بود که معظم آب رود نیل آنجا رفتی نهر الملك بود و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر نیس
تجری من تحتی از زیر من میرود گفتند چنان ساخته بود که این جویها از شیب کوشك او
میرفت ـ عطا گفت تحتی ای تحت یدی و تصرّفی وملکی یعنی زیر دست من است و بفرمان
من ـ افلا تبصرون نمی بینید ام انا خیرٌ گفتند ام بمعنی بل است بل من بهترم از این مردکه
ذلیل و مهین است یعنی موسی ـ و روا بود که معادل همزهٔ استفهام بود محذوف بر تقدیم و
تأخیر کلام وتقدیر آنکه أهذا الذی هو مهین خیرام انا ـ ولا یکاد یبین ونزدیك نیست که چیزی
اظهار کند و سخنی درست بگوید از آن عقدهٔ که درزبان او بود فلولا القی ای فهلاّ القی چرا
بر او نیفکندند اگراو پیغمبر است و راستگو هست اسورةٌ من ذهب دست و رنجها زرین
جمع سوار ـ حفص خواند عن عاصم ویعقوب اسورة بی الف وباقی قرّاء اساورة علی جمع اسورة
فی جمع سوار و هی جمع الجمع ـ ابو عمرو گفت اساوره جمع اسوار ـ أبیّ اساور خواند
و عبدالله بن مسعود اساویر مجاهد گفت برای آن چنین گفتند که عادت ایشان آن بود که چون
کسی را بسید کردندی و پیشوای اورا دست ورنجی زرین دست کردندی و طوقی زرین درگردن
تا آن علامت سیاست و ریاست او بودی اوجاء معه الملائکه مقترنین و یا چرا فرشتکان با او
بیك جای نمی آیند تا برای اوگواهی دهند ـ آنکه سبب مملکت فرعون بگفت که هیچ موجب
نبود آنرا جز آنکه فاستخفّ قومه که او قوم خود را سبك داشت و بر ایشان استخفاف کرد
فاطاعوه پس ایشان طاعتش داشتند انّهم کانوا قوماً فاسقین که ایشان گروهی فاسقان بودند ـ
ابو درداء گفت اگر دنیا پر مکسی می ارزیدی فرعون را یك شربت آب ندادی فلمّا اسفونا
حق تعالی گفت چون ما را بخشم آوردند ـ مفسّران گفتند اسف بمعنی غضب است و غضب از
خدای تعالی ارادت عقاب باشد بمستحقّش خدای تعالی گفت ما انتقام کشیدیم از ایشان و همه را
غرق کردیم فجعلناهم سلفاً و مثلاً ـ للآخرین ما ایشان را سلف و گذشته کردیم سلفی که
آخرینان بایشان متّعظ شوند ـ قتاده گفت سلفا الی النار ایشان را پیشرو دوزخیان کردیم و
تمثلی برای بازپسینان ـ عبدالله مسعود خواندسلفاً بضمّ سین وفتح لام وهی جمع سلفه کغرفه و

غرف و طرفة و طرف ـ و حمزه و کسائی واعمش و یحی سلفا خواندند بضم سین و لام فرّاء
گفت هو جمع سلیف ـ ابوحاتم گفت سلف وسلف یکی باشد یکی مثل خشب وخشب وثمر وثمر و
باقی قرّا خواندند سلفاً بدوفتحه وهی جمع سالف کحرس و حارس و رصد و راصد ولمّا ضرب
ابن مریم مثلا گفت بزدند عیسی را مثلی برای مردمان یعنی مثل زد عیسی را در آنکه بی پدر
آمد بادم که بی پدر و مادر آمد فی قوله انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ـ اذا
قومك منه یصدّون که دیدی قوم تو از او بر میگردند ـ گفتند معنی آنست که مشرکان گفتند
که محمّد ص از ما آن میخواهد که او را سجده کنیم چنانکه ترسایان عیسی را عبدالله عباس گفت
مناظره عبدالله زبعری خواست با رسول صلی الله علیه و آله وسلم ـ وقصّهٔ آن در سورة الانبیاء
برفت و اختلاف کردند در یصدون اهل مدینه و شام و بعضی کوفیان خواندند یصدون
بضمّ الصّاد من الصّدود و هوالأعراض قال الله تعالی یصدّون عنك صدودا و باقی قرّاء خواندند
یصدون ـ آنکه در معنی اوخلاف کردند کسائی گفت هما لغتان صدّ یصدّو یصدّ مثل یعرشون
و یعرشون و یعکفون و یعکفون و کذلك شدّ یشدّ نمّ ینمّ ـ عبدالله عباس گفت معنی آنست
که یصیحون از آن فریاد میکنند ـ سعید بن المسیّب گفت یضجون بانگ میدادند ـ قتاده
گفت یجزعون ازآن جزع میکنند ـ قرطی گفت ازآن ضجره میشوند ـ وجهی دیگر درمعنی آیت
آن گفتند که چون این آیت فرود آمد که انّکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم
ترسایان گفتند ما راضی شدیم که خدای ما و آله ما عیسی باشد و با او بدوزخ شویم آنکه
گفتند ما ایمان نیاوریم بآیتی که مقتضی آن این بود که عیسی بدوزخ شود ـ وجهی دیگر
آمد در تفسیر اهل البیت علیهم السّلام در معنی آیت و آن آن است که چون رسول صلی الله
علیه وآله وسلم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را گفت عند منصرفه من ذات السّلاسل
و الله لولا انّی اشفق ان یقول فیك طوائف من امّتی ما قالت النّصاری فی المسیح ابن مریم
لقلت الیوم فیك مقالا لاتمرّ بملاء من امّتی الّا اخذوا التّراب من تحت قدمیك یستشفعون به ـ
جماعتی منافقان گفتند ما رضی ان یضرب لأبن عمّه مثلا الاّ وبالمسیح ابن مریم راضی نیست
محمّد ص که مثل زند پسر عمش را و نسبت کند او را بکسی مگر بعیسی ابن مریم خدای تعالی
آیت فرستاد و این حال از ایشان باز گفت و قالوا کافران گفتند ءالهتنا خیرٌ الف استفهام
مقدّر است اینجا و برای آن حذف کرد که در کلام عوضی هست از او که دلیل کند بر حذف
او و آن ام است که معادل اوست فی قوله ام هو چنانکه شاعر گفت کذبتك عینك ام رایت
بواسط غلس الظلام من الرّباب خیالا ـ کافران گفتند خدایان ما بهترند یا او یعنی محمّد ص
تا ما ایشان را رها کنیم و طاعت او داریم سدی و ابن زید گفتند ام هوعیسی را خواستند ـ
آنکه گفت ما ضربوه لك الاّ جدلا این مثل برای تو بر سبیل جدل و خصومت زدند و این
جدل آن بود که گفتند محمد صلی الله علیه وآله میگوید هر معبودی که دون خداست بدوزخ است
ما راضی شدیم که معبودان ما از بتان یا عیسی و عزیر و فرشتکان بدوزخ شوند یعنی اگر عیسی
شاید بدوزخ شود نه اینان بهترند از او و این الزامی است نه لازم برای آنکه این خطاب

مخصوص است باصنام و عباد ایشان و نصب جدلا بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود در جای حال ای مجادلین بل‌هم قوم خصمون بل ایشان گروهی خصومت کننده اند ـ ابوامامه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ گروه نباشند که ضالّ شوند الاّ جدل دست آویز خود کنند آنکه این آیت برخواند ما ضربوه لك الاّ جدلا بل هم قوم خصمون آنکه گفت ان هو ای ما هو نیست او یعني عیسی ابن مریم الاّ عبد انعمنا علیه الا بنده که ما بر او نعمت کردیم خدای تعالی باین جواب دو گروه بداد یکی جواب ترسایان بقوله عبدٌ و جواب جهودان که نقص او کردند بقوله انعمنا علیه ـ وجعلناه و کردیم او را مثلي وآیتی و عبرتی برای بنی اسرائیل ولونشاء اگر ما خواهیم لجعلنا منکم ای بدلا منکم و این را من بدل گویند چنانکه شاعر گفت فلیت لنا من ماء زمزم شربة مبرّدة باتت علی الطّهیان ای بدل ماء زمزم گفت اگر ما خواهیم شما را که کافرانید هلاك کنیم و ببدل شما فرشتگان بیاریم تا از پس شما ساکنان زمین باشند و خلیفه شما باشند در زمین بعمارت زمین و طاعت من چنانکه آدم خلیفهٔ جان بود یقال خلفه یخلفه اذا انی خلفه او قام مقام خلفه وانّه لعلم للسّاعة ـ و عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سدی و ابن زید گفتند عیسی را خواست که او عَلم قیامت است یعنی بعثت او در آخر الزمان و آمدن او دلیل قرب قیام ساعت باشد و گفتند مراد آن است که نزول او از آسمان علامت قیام ساعت باشد ـ حسن گفت عند نزول او تکلیف زائل شود که او از اشراط و اعلام ساعت است و گفت نشاید که آنکه تکلیف بود که آنکه او را ترسائی باید گفت و شرع او منسوخ است و این چنین نیست برای اینکه ممتنع نباشد که او در عهد مهدی علیه السلام فرود آید بنصرت او تکلیف بر او نباشد و بر اهل روزگار تکلیف باشد برای آنکه نزول او ملجی نیست مردم را بر ایمان و طاعت ـ و بعضی دیگر گفتند ضمیر عاید است با قرآن یعنی قرآن علم ساعت است بآن معنی که او متضمّن است ذکر ساعت را و خبر اورا از اهوال و شداید او ـ عبدالله عباس ـ درشاذ خواند انّه علم للساعة او علمی و نشانی است قیامت را فلا تمترنّ بها دراو شكّ مکنید واتّبعون و پی من گیرید و براثر فرمان من بروید ـ هذا صراط مستقیم که این راهی است راست در خبر است که عیسی بن مریم برزمین بیت المقدس فرود آید بکوهی از کوههای او که آن را افیق گویند و جامه مصری پوشیده وموی سر او پنداری روغن ازوی میچکد و حربه بدست دارد که بآن دجّال را بکشد امام بیت المقدّس در نماز دیگر باشد چون او را ببیند از محراب باز پس آید و اورا اشارت کند که پیش‌رو بامامت نماز او دست امام گیرد و پیش برد و گوید تو اولی تری که نائب محمدی ص و او نماز کند و عیسی درپس او نماز کند آنکه بیاید و کلیسیا ها را ویران کند و صلیبها را بشکند وخوکان را بکشد و ترسایان را بکشد الّا آنان که ایمان آرند ولا یصدّنّکم الشّیطان گفت شیطان شما را باز میدارد از راه من که او شمارا دشمنی است آشکارا نه پنهان و لمّا جاء عیسی بالبیّنات گفت چون عیسی بیامد با بیّنات و دلایل و معجزات قال قد جئتکم بالحکمة گفت من آمده ام بشما بانبوّت ولا بیّن لکم تا بیان کنم شمارا بعضی از آنچه در آن خلاف میکنید از احکام توراة فاتّقوا الله و اطیعون از خدای بترسید وطاعت من دارید

در آنچه شما را میفرمایم چه آن از فرمان خداست انّ الله هو ربّی و ربّکم و خدای است که خدای من و خدای شماست و خالق و آفریدگار و پروردگار ماست فاعبدوه او را پرستید که این راهی است راست فاختلف الاحزاب من بینهم خلاف کردند جماعتی از میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان فویلٌ للّذین ظلموا من عذاب یوم الیم وای برآنان که کافر شدند و ظلم کردند از عذاب روزی مولم بدرد آورنده و تفسیر مثل این آیت رفته است در سورهٔ مریم. آنکه گفت هل ینظرون الّا السّاعة انتظار نمی کنند اینان یعنی این کافران و از اقسام نظر یکی انتظار است و در قرآن نظر بمعنی انتظار بسیار است الّا قیامت را ان تاتیهم بغتة که بایشان آید ناگاه و نصب او برحال است ای باغتةً مصدری بود در جای حال و شاید تا مصدری لا من لفظ الفعل و التّقدیر ان تباغتهم بغتةً و هم و او حال راست و ایشان ندانند و غافل باشند و بیخبر از آن قوله تعالی

اَلْاَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلاَّ الْمُتَّقِينَ يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ

دوستان این روز بعضی آنها مر بعضی را دشمنند مگر پرهیزکاران ای بندگان نیست بیمی بر شما امروز

وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * اَلَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَكانُوا مُسْلِمِينَ * اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ

و نیستید شما ها که محزون شوید کسانیکه گرویدند بآیات ما و بودند گردن نهادگان در آئید بهشت را

اَنْتُمْ وَ اَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اَكْوابٍ وَفِيها

شما و جفتهای شما گرامی داشتگان دور زده شود بر آنها بکاسهای بزرك از طلا و کوزه های بي دسته ودر آن است

ما تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ وَ اَنْتُمْ فِيها خالِدُونَ * وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِى

آنچه را بخواهد نفسها و لذت برد چشمها وشما در آن جاویدانید و این است بهشت آنچنانیکه

اُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيها فاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْها تَأْكُلُونَ * اِنَّ

میراث داده شدید آنرا بآنچه بودید میکردید مر شما راست در آن میوها بسیار از آن میخورید بتحقیق

الْمُجْرِمِينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ * وَما

گنهکاران در شکنجهٔ دوزخ جاویدانند نه سبك شود از آنها و آنها در آن ماندگانند و نه

ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا هُمُ الظّالِمِينَ * وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ

ستم کردیم ما آنها را ولیکن بودند آنها ستمکاران و ندا کردند ای مالك باید بمیراند ما را پروردگار تو گفت

اِنَّكُمْ ماكِثُونَ * لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَكُمْ كارِهُونَ * اَمْ اَبْرَمُوا

بتحقیق شما درنك کنندگانید بتحقیق آمدیم شما را بحق ولیکن بیشتر شما مر حق را کراهت دارندگانید بلکه محکم کردند

اَمْراً فَاِنّا مُبْرِمُونَ * اَمْ يَحْسَبُونَ اَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلٰى وَ رُسُلُنا

کاری را پس بتحقیق ما محکم کنندگانیم یا گمان کنند که ما نمی شنویم پنهان شان را و راز شان را آری و فرستادگان ما

لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ * قُلْ اِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعابِدِينَ * سُبْحانَ

نزد آنها می نویسند بگو اگر بود مر خداوند را فرزندی پس من اول پرستندگان بودم منزه است

رَبِّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتّى

پروردگار آسمانها وزمین پروردگار عرش از آنچه وصف کنند پس بگذار آنها را صحبت کنند و بازیچه کنند تا

يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ * وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ وَ
ملاقات كنند روزشانرا كه وعده كرده شدند و اوست آنكه‌در آسمان خدا است و درزمين خدا است و
هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ * وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ
اوست درستكار دانا وبزرگوار است آنكه مراوراست پادشاهی آسمانها وزمين وآنچه‌ميان آنها است و نزداوست علم
السَّاعَةِ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنْ
قيامت و بسوی او باز ميگردند و نتوانند آنانكه ميخوانند از غير او شفاعت را مگر آنكه
شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَاَنّٰى يُؤْفَكُونَ
گواهی دهدبحق وآنهاميدانندوهرآينه اگر پرسی آنهارا كه آفريدآنها را هرآينه‌گويند خدا پس كجابرگشته‌شوند
وَ قِيلِهِ يَا رَبِّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ * فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.
و گفته‌اوای پروردگار بتحقيق اين گروه گروهي بودندكه‌نمی گروندپس درگذراز آنهاو بگوسلامی است پس زودميدانند.

قوله تعالى الا خلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين حق تعالى گفت دوستان آن روز يعنى روز قيامت بهرى دشمن بهرى باشند يعنى دوستانى كه در دنيا با يكديگر دوستى ميكنند و كرده باشند بر آزار خداى تعالى و بر معصيت. فردا ايشان دشمن يكديگر باشند براى آنكه چنين دوستان يكديگر را تحريص كنند بر معصيت و يكديگر را دعوت كنند با معصيت و معاونت كنند يكديگر را بر اين معنى - آنكه روز قيامت هر يكى گناه بر صاحبش نهد اين گويد تو دعوت كردى و آن گويد تو چرا اجابت كردى و آن گويد سبب تو بودى و اين گويد خود جرم تو بود و از اين معانى با يكديگر مناظره كنند از آنجا گفت رسول صلى اله عليه و آله و سلم الحب فى الله و البغض فى الله دوستى و دشمنى براى خدا كنيد آنكه استثناء كرد از ايشان متقيان را گفت مگر متقيان كه ايشان بخلاف اين باشند براى آنكه ايشان يكديگر را تحريص كرده باشند بر طاعت و دعوت كرده باشند يكديگر را بطاعت قتاده روايت كرد از ابو اسحاق كه حضرت اميرالمؤمنين على صلوات اله و سلامه عليه گفت در اين آيت كه در دنيا دو دوست باشند مؤمن و دو دوست باشند كافر چون يكى از آن دو مؤمن با پيش خداى شود گويد باو خدا يا فلان كس دوست من بود و مرا طاعت فرمود و طاعت پيغمبر تو و امر بمعروف كرد و نهى ميكرد از منكر ومرا گفت تو را با پيشى خداى مى بايد شد بار خدا يا از پس من لطف از او باز مگير و راه نماى او باش چنانكه او راه نماى من بود و اكرام كن او را چنانكه او مرا اكرام كرد چون اين دوست ديگر با پيش خداى شود خداى تعالى ميان ايشان جمع كند و گويد هر يكى بايد تا ثنا گويد بر صاحبش بآنكه از او داند هر يكى از ايشان گويند بار خدا يا اين مرا در دنيا دعوت كرد با طاعت تو وطاعت رسول تو و امر كرد بخير و نهى كرد از شر و خبر داد مرا از اين روز و از اين مقام خداى تعالى گويد نيك برادر و نيك صاحبى تو او را واو تو را - چون يكى از آن دو كافر بميرد و يا پيش خداى شود گويد بار خدا يا فلان مرا منع كرد از طاعت و طاعت رسول تو و مرا شر فرمود و از خير نهى كرد و گفت ما را مرجعى و باز گشتى نيست باخداى

خداى تعالى گويد بد برادرى بود و بد دوست و رفيقى تو را وانكه گفت يا عباد والتقدير يقال لهم يا عباد ايشان را گويند اى بندگان من لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون امروز بر شما هيچ خوفى و ترسى نيست و اندوهگين نيز مشويد - معمر بن سليمان گفت شنيدم در خبر كه فرداء قيامت كه خلقان از گورها بر خيزند هيچ كس نباشد كه نه ترسنده و اندوهناك بود تا منادى ندا كند كه يا عباد لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون چون اين بشنوند همه اميد در بندند چون بشنوند در عقب آن اين آيت الذين آمنوا بآياتنا وكانوا مسلمين كافران طمع ببرند و مؤمنان و مسلمانان طمع در بندند آنكه ايشان را گويند ادخلوا الجنة و در آيت قولى محذوف است والتقدير يقال لهم ادخلوا الجنة ببهشت رويد شما و زنان شما كه همچون شما مؤمنات و مسلمان بودند تحبرون در محل حال است از فاعل اى محبورين مسرورين شادمان گردكان خرم باز گردكان يقال حبرته وسررته فهو محبور ومسرور و حبور خرمى باشد كه بر روى پديد آيد و گشاده كند و اشتقاقه من التحبير و هو التحسين و الحبر الثواب الحسن والحبر الهيئته الحسنة وفى الحديث يخرج رجل من النار قد ذهب حبره وسبره اى حسنه و هيئته و حبرت الكتاب اى حسنته و منه الحبر لما يكتب به الكتاب فيحسن به و منه الحبر للعالم لما فيه من حسن العلم و جماله و جلالة موقعه يطاف عليهم بصحاف گفت بر ايشان ميگردانند در بهشت صحيفهاء زرين واحدها صحفه واكواب جمع كوب و آن كوزهٔ باشد كه آن را دسته و جره نباشد و قال الاعشى - صريفيّة طيب طعمها - لها زبد بين كوب ودن بر اين صحاف انواع طعام باشد و در اين اكواب انواع شراب - در خبر است كه مؤمن از يك كاسه هفتاد گونه طعام بخورد بطعم مختلف كه با يك آميخته نشود - و شهر بن حوشب روايت كرد از ابو هريره كه رسول صلى اله عليه و آله وسلم گفت آنكس كه در بهشت از او وضيع منزلت تر نباشد او را هفت درجه بود او بر ششم نشسته باشد و هفتم از بالاى او بود او را سيصد خدمت كار باشد وبامداد وشبانگاه سيصد صفحه از زر پيش او آرند در هر يك از آن لونى دگر از شراب كه در اناء ديگر نباشد و او را بآخر هم آن لذت بود كه باول او گويد بار خدايا اگر دستورى باشد من همهٔ اهل بهشت را ميزبانى كنم و آنچه نزديك من هست از طعام و شراب برسد و او را هفتاد و دو زن باشد از حورالعين جز از زنانى كه در دنيا داشته باشند هر يكى چون بنشيند مقدار يك ميل زمين بپوشند عكرمه روايت كرد كه رسول صلى اله عليه و آله و سلم گفت آن كس كه ازو كمتر نباشد بمنزلت از اهل بهشت و فرود تر بدرجه مردى باشد كه از پس او كسى ببهشت نشود او را گويند چشم بزن اوچشم بزند صد ساله راه ببيند كوشك دركوشك از زر. درو خيمها زده از مرواريد در آنجا مقدار يك بدست زمين نباشد الاّ آبادان. ببامداد وشبانگاه هفتاد هزار صفحه زرين پيش او آرند در هر صفحه لونى باشد ازطعام كه در دگر نبود و شهوت او بآخر همچنان باشد كه باول. اگر جمله اهل دنيا باو فرود آيند آنچه بنزديك او باشد ايشان را كفايت بود و فيها ما تشتهى الا نفس و در بهشت آن باشد كه نفسها آرزو كند - اهل مدينه و

شام خواندند ما تشتهیه الانفس و در مصاحف ایشان چنین است ـ و تلذ الاعین و چشمها را
در آن لذت باشد ابن سامط روایت کرد کـه مردی رسول را گفت یا رسول اله من اسب
دوست دارم در بهشت اسب باشد گفت اگر خدای تو را ببهشت ببرد بر اسبی نشینی از یاقوت
سرخ کـه چون بر او نشینی بپرد در هوا بهر کجا که تو خواهی ـ اعرابی گـفت یا
رسول الله در بهشت شتر باشد که من شتردوست دارم گفت یا اعرابی در بهشت هر چه کسیرا
آرزو آید و چشمها را در او لذّت بوده باشد ـ ابوطیبته السلمی گفت در بهشت ابری بیاید وسایه
بر جماعتی افکند ایشان گویند ازاین ابر چه باران خواهد آمد ،گویند هرچه شما خواهید هریکی
آرزوئی کند هرچه آرزو کنند از آنجا ببارد یکی از ایشان گوید امطر علینا لنا کواعب اترابا
بر ما ببار دختران بخانه همسران یکدیگر پس ببارد ـ سلیمان بن عامر گفت از ابوامامه شنیدم
که میگفت مرد باشد از اهل بهشت که اودر مرغی نگرد که در هوا می پرد گوید کاشکی این مرغ
بریان بودی در پیش من در حال بریان شود و بیفتد تا او بخورد چندان که خواهد شرابش آرزو
کند ابریقی در دست او آید تا چندانکه خواهد باز خورد ـ و انتم فیها خالدون و شما درآن
بهشت جاویدان باشید دوامی که انرا انقطاع نباشد وتلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
گفت این آن بهشت است که بمیراث بشما خواهند داد بآنچه شما میکنید از اعمال صالحه لـکم
فیها فاکهة شما را در آن بهشتها میوهـای بسیار باشد که از آن میخورید ـ ثوبان روایت کرد
که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت یکی ازاهل بهشت بیاید بدرختی میوه دار واز او میوه
باز میکند بهر یکی که از آن درخت باز کند بجای او دو پدید آید انکه چون طرفي ثواب اهل
بهشت بگفت طرفي از عذاب اهل دوزخ ذکر کرد گفت ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون
گفت گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند و مراد بگناهکاران کافرانند چنـانکه درآخر
آیات بیاید لا یفتر عنهم عذاب از ایشان فاتر نکنند وهم فیه مبلسون وایشان در آن عذاب نومید
باشند از خلاص و نجات و رحمت خدا و منقطع الحجة و متحیر باشند یقال ابلس فلان اذا
تحیر عندانقطاع الحجة ـ وماظلمنا هم ولـکن کانوا هم الظالمین گفت ما ظلم نکردیم برایشان ولیکن
ایشان ظلم کردند بر خود چو من عالمم بقبح ظـلم ومستغنیم از او و عالمم باستغنـاء خود از
من ظلم نیاید ایشان ظلم کردند بر خود بارتکاب معاصی و فعل قبایح آنکه گـفت و نادوا یا
مالك ندا کنند اهل دوزخ چون کار برایشان سخت شود گویند ای مالك و او خازن دوزخ است
لیقض علینا ربّك بگو تا خدای توجان ما بردارد و عمرما بسر آرد تا از این عذاب برهیم قال
مالك جواب دهد و گوید انّکم ما کـنون شما اینجا خواهید بودن ـ عبد الله عبـاس و سدی
گفتند که ایشان هزار سال این ندا می کـنند هیچ جواب نیاید ازپس هزار سال گویند ایشانرا
که شما اینجا خواهید بودن ـ عبد الله عمر گفت پس از چهل سال ـ ونوف گفت پس ازصدسال
ابودرداء روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواند یا مال بترخیم چنـانکه حارث
را حار گویند لقد جئنا کم بالحق ما حق آوردیم بشما لیکن شمـا بیشترینه آن حق را کارهید و
خطاب با جمله مکلفان است و مراد باکثر کافرانند و کراهت حق دلیل کفر صاحبش کـند ام

ابرموا امراً بل ایشان عزم مصمم بکرده اند بر کفر وما نیز عزم کردیم بر عقاب ایشان وعزم
در حق خدای تعالی مجاز باشد تفسیر آن باراده کنند امّا برای ازدواج لفظ عزم وابرام گفت و
ابرام احکام باشد یقال ابرمت عزمی و صممته و معنی آن است که ایشان مبالغه کردند در معصیت
وما نیز مبالغه کـنیم در عذاب ایشان ـ انکه گـفت ام یحسبون انّا لا نسمع سرهم و نجویهم
یا می پندارند که ماسر ومناجات ایشان که با یکدیگر میگویند پوشیده نمی شنویم ـ گـفتند فرق
میان سر ونجوی آن است که سر دردل باشد ونجوی میان دو کس بود ـ و گـفتند سر پوشیده باشد ونجوی
آشکارا واین دلیل کـفر آنان میکند که مرادند درآیت برای آنکه آنکس که گمان برد که خدایتعالی
سِرّ او نمیشناسد و مناجات او نمی شنود او خدای را نشناسد چون چنین بود کافر بود وچون
کافر بود تمسکی نبود اهل وعید را باین آیت في قوله ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون و
مجرم در آیت کافر است باین قرینه بلی و رسلنا لدیهم یکتبون گفت آری و رسولان ما بنزدیك
ایشان مینویسند آنچه ایشان میگویند قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین گفت ردّ برآنان
که خدای را فرزند گفتند بگو ای محمّد صلی الله علیه واله وسلم که اگر خدای را فرزند بودی
اول عابد من بودمی ـ در تاویل او خلاف کردند ـ عبدالله عباس گفت ان بمعنی ما نفی است
یعنی ماکان للرحمن ولد خدای را فرزندی نبوده است ومن اول عابدان و پرستندگـانم خـدای را
مجاهد گـفت قل ان کان للرحمن ولد فانا اول من عبده و وحده علی انّه واحد لاولد له گفت
اگر خدای را فرزندی بودی اول کسی که اورا پرستیدی بر توحید ونفی فرزند من بودمی و
این قول پسندیده نیست برای آنـکه اگر خدای تعـالی را فرزندی بودی علی التقدیر اورا بآن
بایستی پرستیدن که بودی چه اگر نه چنان پرستیدندی اورا برخلاف راستی بودی وقول اول هم
نیك نیست برای آنـکه فا بجواب ما نفی باز نیاید بجواب شرط بازآید ـ وقول معتمد آن است
که ظاهر دلیل او میکند و آن آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم خواست تارد کـند بر
کافران قول ومذهب فاسد ایشان را از اثبات فرزند درحق او ـ گفت اگر چنان استی که اورا
تعالی فرزندی بودی اول کسی که اورا پرستیدی و اولی تر کس من بودمی چون من نمیگویم و
عبادت نمی کـنم فرزند اورا دلیلی است برآنـکه اورا فرزند نیست نفی عبادت بدلیل نفی فرزند
کرد چه اگر بودی عبادتش واجب بودی وقولی دیگر آن است که اگر اورا فرزندی بودی
اول کسی که ننگ داشتی از عبادت او من بودمی چه وجود فرزند دلیل جسمیّت کـند و آنـکه
جسم باشد عاقلان از عبادت او استنکاف کـنند ـ یقال عبد یعبد عبدا وعبدة اذا انف و غضب
قال الشاعر شعر ویعبد علیه لامحالة ظالماً نعجة بن بدر الجهمی گـفت درعهد عثمان زنی را باشوهر
دادند به شش ماه بار برگرفت و کودکی بیاورد او را پیش عثمان بردند عثمان علیه اللعنه
گـفت ببرید این را ورجم کـنید حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه حاضر بود
گـفت بهتر اندیشه کـن گـفت اندیشهٔ من تا اینجاست گـفت یاران را که شما چه گوئید گـفتند
ما همین دانیم پس روی بعثمان کرد وگـفت ان خاصمتك بکتاب الله خصمتك ـ اگر بکتاب
خدای باتو خصومت کـند غلبه کـند تورا گـفت چگونه فرمود قال الله تعالی و حمله و فصاله

ثلثون شهراً گفت مدت حملش و شیر دادنش سی ماه باشد با آنکه گفت والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین و چون دوسال مدت رضاع باشد ازسی ماه برود شش ماه ماند مدت حمل عثمان گفت ردّوها بازآرید این زن را آنکه گفت ماعبد عثمان ان بعث الیها بردّها ـ عثمان ننگ نداشت از انکه اورا بازآرد واز قول خود رجوع کند باقول امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله وسلامه علیه چون دانست که حق بااوست واین خبر ثعلبي آورد در تفسیرش و بر خدای تعالي فرزند اورا نباشد نه برحقیقت ونه برمجاز امّا برحقیقت فرزند حقیقی آن باشد که از آب او آفریده باشد و برمجاز آن بود که اِمّا بر فراش او زاده بود و آن نیز حقیقت بود شرعاً و مجاز بود اصلاً ویا آن بود که او پسرخوانده گیرد و این هم اقتضای جسمیّت کند برای آنکه اورا جنس پدر باشد چون جنس هرچیزی از جنس او میباشد محال است که فرزند جسم باشد وپدر نباشد پس هردو مؤدی است باجسمیّت قدیم تعالی وچون درست شده است که خدایتعالی جسم نیست پس فرزند بااو نسبت کردن محال بود ـ اگر گویند چرا نشاید که عیسی را گویند ولدالله چنانکه گفتند روح الله گوئیم نشاید برای آنکه روح الله بمثابت عبدالله وخلق الله است اضافة الفعل الی فاعله من غیر ابهام. و ولد فلان این دومعنی دارد که گفتیم و جز براین معنی حمل نتوان کرد پس عقل ومعارف مانع است ازاین و مانع نیست از آنکه قدیم تعالی جلّ جلاله خود را تنزیه کرد گفت سبحان رب السّموات الآیة منزّه خدائی که خداوند آسمانها وزمین است و خداوند عرش است ازآن وصف که اورا میکنند بفرزند ـ آنکه برسبیل تهدید و وعید بلفظ امر گفت فذرهم رهاکن ایشان را یخوضوا و یلعبوا تاخوض کنند و فرو شوند وبازی کنند بامور دنیا و بلهو ونشاط تمتّع کنند تا آنکه که آن روز بینند که ایشان را وعده داده‌اند وآن روز قیامت است وهوالّذی في السّماء اله وفی الارض اله گفت او آن خداست که در آسمان خدای است و در زمین خدای است در تکرار لفظ اله دو وجه گفتند یکی تمکین و تاکید معني در نفس لعظم شأن هذا المعنی و جلالة موقعه فی القلب و دوم آنکه تا بدانند که چنان که اهل آسمان را عبادت او واجب است اهل زمین را هم واجب است چه موجب آن الهیّت است و فعل اصول نعم و این نعمتها با هردو گروه است وهو حکیم العلیم فی تدبیر خلق خلقه واو حکیم است درباب تدبیر خلق وعالم‌است بصلاح ایشان وتبارك الذی له ملك السّموات والارض گفت متعالی و باقی است آن خدای که ملك آسمان وزمین اوراست وآنچه درمیان وزمین‌است بی دافعی ومنازعی ومانعی وعنده علم السّاعة وبنزدیك اوست علم قیامت علی الخصوص بی اشتراك بهیچ کس والیه ترجعون ومرجع و بازگشت خلقان بااوست ولا یملك الذین یدعون من دونه الشّفاعة الاّ من شهد بالحق درمعنی این دوقول گفتند و درمحل مَن که بعد الاّ است بعضی گفتند معنی آن است که مالك نباشند و نتوانند شفاعت کردن آن معبودات که کافران ایشان را بدون خدای می پرستیدند الاّ من شهد بالحقّ الاّ آنکس که گواهی براستی دهد و داند که آن گواهی چگونه میدهد از عزیر و عیسی و ملائکة علیهم السّلام ـ براین قول من درمحلّ رفع باشد چنانکه گویند لایملك الشّفاعة الاّ زید و وجهی دیگر آنکه ولا یملك مالك

نباشند شفاعت را آنان که معبودند بدون خدای از عزیر و عیسی وفرشتگان الاّ من شهد بالحقّ براین قول من در محل جرّاست علی تقدیر الاّ لمن شهد بالحقّ یعنی این پیغمبران و فرشتگان باعلوّ مرتبه ایشان مالك شفاعت نباشند الاّ برآن کس که او بحقّ گواهی دهد خدای را تعالی و خدای را داند. خلاصهٔ قول اول آن است که هیچ معبودی را که دون خداست شفاعت نرسد الاّ غریر وعیسی و فرشتگان را ـ وقول دیگررا معنی آن‌است که عیسی وعزیر وفرشتگان را شفاعت نرسد الاّ درحق مؤمنان که گواهی بحق دهند درحق خدای وخدای را دانند وچنانکه باید و مثله فی المعنی قوله ولا یشفعون الاّ لمن ارتضی ـ ولئن سئالتهم من خلقهم لیقولنّ الله اگر از ایشان بپرسی که ایشان را که آفرید گویند خدای آنکه گفت فانّی یؤفکون ایشان را کجا میگردانند از معرفت و عبادت خداي ـ یعنی چه افتاده است که چنین برگشته اند اینان از راه خدای تعالی وچگونه برمیگردند بااین همه ادلّه و درمعنی جاری مجری آن است که لیس العجب ممّن نجا کیف نجا انّما العجب ممّن هلك کیف هلك مع سعة رحمة الله و کثرة الدّلائل وقیله عاصم وحمزه خواندند و قیله بکسر لام علی تقدیر وعنده علم السّاعة وعلم قیله و باقی قرّاء بنصب خواندند اخفش گفت عطف است علی قوله ام یحسبون انّا لا نسمع سرّهم و نجواهم وقیله ـ وگفتند منصوب است برمصدر علی تقدیر وقال قیله ـ واعرج خواند درشاذ وقیله برفع لام علی تقدیر و عنده قیله عطفاً علي قوله وعند علم السّاعة وعده قیله ـ زجاج گفت ویسمع قیله ونیز روا بود که برمحل وعنده علم السّاعة عطف بود والتقدیر انه یعلم السّاعة وقیله ای قوله یعنی قول النّبی صلی الله علیه وآله وسلم واین آن بود که رسول ص باخدای تعالی شکایت قوم کرد واصرار ایشان برکفر خدای تعالی گفت خدای گفتار اورا می شنود دربن شکایت میگوید یارب انّ هؤلاء الآیة بارخدایا اینان گروهی‌اند که ایمان نخواهند آوردن آنکه گفت ـ فاصفح عنهم عفو کن از ایشان قتاده گفت این آیت پیش از آیت قتال آمد وقل سلام بگوی سلام ای هذه کلمة سلام تسلم بها منهم یعنی سخنی باسلامت گوی وقیل سلام علی تقدیر بیننا و بینکم سلام ای علامة سلم که السلامة تحیّة لملّتنا و امان لذمّتنا تابدانند که مسالمی محارب نه و قیل قل سلام علی معنی قوله و اذاخاطبهم الجاهلون قالو اسلاماً تاحلم خود وجهل ایشان بمردمان نماید آنکه برسبیل تهدید گفت فسوف یعلمون بدانند روز قیامت آنچه کرده‌اند نافع و ابن عامر بتاءِ خطاب خواندند فسوف تعلمون بدانید شما ـ و باقی قراء بیاء خبراً عن الغایب ـ سوة الدّخان این سوره مکّی است و پنجاه و نه آیت است وسیصد و چهل و شش کلمة است و هزار و چهارصد و سی و یك حرف است ـ ابوسلمه روایت کرد از ابو هریره که رسول ص گفت هرکه او سوره دخان بخواند درشي تاروز آید هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند ـ و حسن روایت کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه او حمٓ دخان بخواند درشب آدینه در روز آید گناهان آمرزیده ابو امامه روایت کرد که رسول صلي الله علیه وآله وسلّم فرمود که هرکه حم دخان بخواند درشب آدینه خدای تبارك وتعالی برای او دربهشت خانهٔ بنا کنند ازبرکت خواندن آن قوله تعالی

سورة الدّخان تسع وخمسون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا
حم و كتاب آشكار كننده بتحقيق ما فرستاديم آنرا درشبى بركت داده شده بتحقيق ما بوديم ترسانندگان درآن
يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ * اَمْراً مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّهُ
جدا كرده شود هر امر با حكمتى امرى از جانب ما بتحقيق مائيم فرستندگان رحمتى ازپروردگار تو بتحقيق
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * لَا
او شنوائى داناست پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميانهٔ آنها است اگر هستيد يقين كنندگان نيست
اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ * بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
خدائى مگر او زنده ميكند و مى ميراند پروردگار شما و پروردگار پدران شما گذشتگان بلكه آنها درشكند
يَلْعَبُونَ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ * يَغْشَى النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ
بازي كنند پس چشم دار روزى كه آيد آسمان بدودى آشكار فروپوشد مردم را اين شكنجه ايست دردناك
رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ * اَنَّى لَهُمُ الذِّكْرٰى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ
پروردگارا بردار از ما عذاب را بتحقيق ما گروندگانيم كجاست آنهارا پند گرفتن است و بتحقيق آمدشان پيغمبرى
مُبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ * اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلاً اِنَّكُمْ
استوار وهويدا پس رو گردانيدند از آن و گفتند آموخته ايست ديوانه بتحقيق ما برداشتيم عذاب را اندكى بتحقيق شما
عَائِدُونَ * يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى اِنَّا مُنْتَقِمُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ
بازگشت دهندگانيد روزيكه سخت گيريم سخت گيرى بزرگ كه بتحقيق ما انتقام كشندگانيم و بتحقيق آزموديم پيشتر از آنها گروه
فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * اَنْ اَدُّوا اِلَيَّ عِبَادَ اللّٰهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ
فرعون را و آمدشان پيغمبرى كريم كه تسليم كنيد بسوى من بندگان خدا را بتحقيق من براى شما پيغمبرى ام استوار
وَاَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللّٰهِ اِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * وَاِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ
و اينكه برترى نجوئيد بر خدا بتحقيق من آورنده ام بحجتى آشكار و بتحقيق من پناه ميجويم بپروردگار خودم و
رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ * وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ * فَدَعَا رَبَّهُ اَنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ
پروردگار شما اينكه سنگسار كنيد مرا و اگر نگرويد بسوى من پس عزلت گيريد مرا پس خواند پروردگار خود را كه اين گروه گروهى
مُجْرِمُونَ * فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلاً اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ * وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً اِنَّهُمْ جُنْدٌ
گنهكارانند پس سير بده بندگان مرا شبى بتحقيق شما پيروى شده ايد و واگذار دريا را آرام بتحقيق آنها گروهى
مُغْرَقُونَ * كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ
غرق شدگانند چند واگذاردند از بوستانها و چشمه ها و كشت زار و ايستگاه نيكو و نعمتى
كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ
كه بودند در آن شادان اين چنين است و ميراث داديم آنرا گروهى ديگران را پس نه گريست بر آنها

السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ * وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ
آسمان و زمين و نبودند مهلت دادگان و بتحقيق رهانيديم اولاد يعقوب را از شكنجه
الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ * وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلٰى
خوار كننده از فرعون بتحقيق او بود برترى جوينده از اسراف كنندگان و بتحقيق اختيار كرديم ما آنهارا بر
عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَٰؤٌا مُبِينٌ * اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ
دانشى بر جهانيان و داديم ما آنها را از آيتها چيزى كه در آن آزمايشى بود هويدا بتحقيق اين گروه هرآينه ميگويند
اِنْ هِيَ اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُولٰى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ * فَأْتُوا بِآبَائِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
نيست اين جز مردن ما نخستين و نيستيم ما از قبر بدر شدگان پس بياوريد پدران ما اگر هستيد شمار استگويان
اَهُمْ خَيْرٌ اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ *
آيا آنها بهترند يا گروه تبع و كسانيكه از پيش آنها بودند هلاك كرديم آنها را بتحقيق آنها بودند گنه كاران
وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ
و نيافريديم آسمانها و زمين را و آنچه ميانه آنها است بازى كنان نيافريديم ما آنها را مگر براستى
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ اَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي
وليكن بيشتر آنها نميدانند بتحقيق روز تميز وعده گاه آنها است همگى روزى كه كفايت نكند
مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ * اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
دوستى را از از دوستى چيزى را و نه آنها يارى كرده شوند مگر كسى را كه ببخشد خدا بتحقيق اوست عزيز مهربان
اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْاَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ *
بتحقيق درخت زقوم خوراك گنهكاران است چون فلز گداخته مى جوشد در شكمها مانند جوشيدن آب جوشنده
خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ اِلٰى سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ *
بگيريد اورا پس بكشيد اورا بسوى وسط دوزخ پس بريزيد فراز سر او از شكنجهٔ آب جوشنده
ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ * اِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ * اِنَّ الْمُتَّقِينَ
بچش بتحقيق توئى تو عزيز گرامى بتحقيق اين است آنچه بوديد بآن شك داشتيد بتحقيق پرهيزكاران
فِي مَقَامٍ اَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ *
در جايگاه ايمن اند در بهشت ها و چشمه سار ها مى پوشند از لباس سندس و استبرق روبرو نشستگان
كَذٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ * لَا يَذُوقُونَ
اين چنين است و جفت سازيم آنها را بچشم سپهان (فراخ چشمان) ميخوانند در آن بهر ميوه ايمنان نمى چشند
فِيهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولٰى وَوَقٰيهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذٰلِكَ
در آن مرگ را مگر مردن نخستين و نگاه دارد شان شكنجهٔ دوزخ را بخششى است از پروردگار تو اين است
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ
او رستگارى بزرگ پس جز اين نيست آسان كرديم آنرا بزبان تو شايد آنها پند گيرند پس منتظر باش بتحقيق آنها انتظار برندگانند.

قوله تعالى حم والكتاب المبين اقوال مفسران در اين آيت رفت حق تعالى قسم يادكرد باين كتاب روشن يا بانكه اين كتابى است روشن انّا انزلناه ما فرو فرستاديم قرآن را در شبي

مبارك و آن شب قدر است لقوله تعالى انّا انزلناه فى ليلة القدر و قوله شهر رمضان الذّى انزل فيه القران و اين قول قتاده و ابن زيد است وجماعتى ديكر كفتند شب نيمهٔ شعبان است وقول اوّل درست تراست براى نظاير و قراين او از قرآن ـ قتاده كفت اين شب قدر است كه دراو قرآن از لوح محفوظ بآسمان دنيا آمد آنكه باوقات و ايّام پرا كنده بحضرت رسول آمد ـ ديكر مفسران كفتند شب نيمهٔ شعبان است ـ ابوهريره روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله و سلم كفت شب نيمهٔ شعبان جبرئيل بمن آمد در اول شب كفت يا محمد ص دستها برآسمان دار كفتم اين چه شب است كفت اين شبى است كه خداى تعالى در اين شب درى از درهاى رحمت بكشايد و جمله كناهكاران را بيامرزد الاّ كسيكه مشرك باشد يا ساحر يا كاهن يا كينه ور يا مدمن الخمر يا مصرّ بر زنا و ربا كه ايشان را بتو بيامرزد چون ربعى از شب برفت جبرئيل باز آمد و كفت يا محمّد ص سر بر آسمان دار من سر برداشتم درهاء آسمان و درهاى بهشت ديدم كشاده بر در آسمان اوّل فرشته ايستاده بود ميكفت خنك آنرا كه در اين شب ركوعى كند وبر در دوم فرشته آواز ميداد و ميكفت خنك آنرا كه در اين شب سجدهٔ كند وبر در سيم فرشتهٔ ميكفت خنك آنرا كه در اين شب دعا كند و بر در چهارم فرشتهٔ ميكفت خنك آنكه در اين شب از ترس خداى بكريد و بر در ششم فرشتهٔ ميكفت خنك مسلمانان را در اين شب كه توبه كنند و بر در آسمان هفتم فرشتهٔ ميكفت هيچ سائلى هست تا مرادش بدهند هيچ آمرزش خواهى هست تا بيامرزندش رسول صلّى الله عليه و آله و سلم كفت من جبرئيل را كفتم يا جبرئيل اين درها تا كى كشاده باشد كفت تا صبح برآمدن ـ آنكه كفت خداى را در اين شب آزاد كردكان باشند از آتش دوزخ بعدد موى ،كوسفندان بنى كلب ـ و عايشه روايت كرد شبي از شبهاى نيمهٔ شعبان نوبت من بود رسول صلى الله عليه و آله وسلّم بيامد و ببسترخواب درآمد چون مرا چشم در خواب شد از بستر بخيزيد و برفت من از خواب درآمدم رسول را نديدم برخاستم و كمانم چنان بود كه ببعضى حجرهاى زنان رفته است بيامدم و رسول را در نماز يافتم با خود كفتم تن و جان من فداى تو باد انت فى و ادوانا فى واد ـ رسول صلي الله عليه و آله و سلم را ديدم كه يك ركعت نماز بكرد بقرائت خفيف چون بركوع رسيد چندانى مقام كرد كه شب بنيمه رسيد وچون بركعت دوم برخاست قرائت خفيف بخواند چون بسجده شد چندان مقام كرد كه شب بآخر رسيد و در سجده ميكفت سجد لك سوادى و آمن بك فؤادى هذه يداى التى جنيت بها على نفسى فاغفرلى الذّنب العظيم انّه لايغفر الذّنب العظيم الاّ الربّ العظيم اعوذ برضاك من سخطك و بعفوك من عقوبتك و اعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك چون فارغ شد در حجره آمد كفتم يا رسول الله اين چه شب است كفت شب نيمهٔ شعبان است خدايتعالى در اين شب بر مؤمنان امّت من رحمت ميكند الاّ بر مدمن الخمر و مصرّ بر زنا و ربا و برآن كه برپدر ومادر عاق باشد يا صورتكر باشد يا سخن چين بود در اين شب اعمال بندكان رفع كنند و در اين شب خداى را آزاد كردكان باشد بعدد موى كوسفندان بنى كلب من كفتم يا رسول الله باين چه اختصاص است بنى كلب را كفت از ايشان بيشتر كوسفند ندارند

در عرب كفتند حكمت چيست كه شب قدر بپوشيده شد و شب براة پيدا كرد كفتند براى انكه شب آن رحمت و غفران است و شب آزاد كردن از آتش و نيران است تامردم برآن تكيه نكنند امّا اين شب شبى است بپيچيده بين الشىء وضدّه ليلة الخفض والرّفع ليلة الحكم والقضاليلة السخط والرّضاء ليلة القبول والرّد والوصول والصدّ ليلة السعادة والشقاوة والكرامة والبقاء فواحد فيها يسعد و آخر يبعد واحد يخزى و آخر يجزى و واحد يكرم و آخر يحرم و واحد يهجر و آخر يوجر و از اينجا كفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آجال از شعبان بشعبان قطع كنند تا كس باشد كه اوزن كند و فرزند بزايد و نام او از صحيفهٔ زندكان محو كنند و در جريدهٔ مردكان ثبت كرده شود فوا عجبا كم من كفن مغسول و صاحبه فى السوق مشغول و كم من قبر محفور و صاحبه بالسرور مغمور كم من وجه ضاحك وصاحبه عن قريب هالك و قال الشاعر و مؤمّل قد قصرت اكفانه ـ و محاذر اكفانه لم تغزل و قال آخر مؤمّل دنيا لتبقى له فمات المؤمّل قبل الامل ـ يكى ازجمله بزركان دراين شب مجلس وعظ داشت يكى برپاى خاست كفت ايّها الشيخ نفسى عليلة فما الحيلة سيّئاتى جليلة فما الحيلة ـ مالى حيلة فما الحيلة مالى وسيلة فما الحيلة كفت الحيلة قصر اليد و تعفر الخدّ و حفظ الحدّ و خوف الصدّ ـ ديكرى كفت دراين شب مجلس وعظ ميداشتم يكى كفت ايّها الشيخ فيما الراحة ـ قلت في برائة الساحة قال وفيم برائة الساحة قلت في دوام النياحة قال فقام و هو يقول اذاً اراحتى في راحتى اى فى كفى وهام على وجهه و انشد شعر سقياً لشعبان من شهر اعظمه انى لاذكر منه ليلة عجباً ـ اشكوالى الله انى منذلم اره ـ اسقى التراب بدمع تنبت العشبا ـ و اخبار در فضيلت اين شب بسيار است و از نماز هاى مروى كه در او مستحب است دو ركعت است اول بالحمد و سورة الجحد ودوم بالحمد و قل هوالله احد و عقب آن دعاى معروف نماز ديكر چهار ركعت ذر هر يك بيكبار الحمد و سورة اخلاص صد بار نمازى ديكر چهار ركعت هر يكى بيكبار الحمد و دويست وپنجاه بار قل هوالله احد نمازى ديكر ده ركعت هر ركعتى يكبار الحمد و صد بار قل هوالله احدنمازى ديكر صد ركعت هر ركعتى يكبار الحمد و ده بار قل هوالله احد و از جمله نماز هاى مرغوب نماز جعفر است قوله انا كنا منذرين ما ترسانندهء و اعلام كنندهء ايم قوله فيها يفرق كل امر حكيم حسن و مجاهد و قتاده كفته اند اين شب قدر است كه در او آجال و ارزاق و اعمال و اخلاق قسمت كنند ـ عكرمه كفت شب نيمهٔ شعبان است كه در او تقدير آجال كنند ووفد حاج درين شب نويسند از آن پس زياده و نقصان نباشد لقوله كل امر حكيم اى محكم مبرم بعضى كفتند بخشش كارها در اين شب محكم كنند امرا من عندنا مصدرى است محذوف الفعل اى يفرق كل امر فرقا و يؤمر بكل شيىء امراً ـ وشايد كه مصدرى بود لامن لفظ الفعل چنانكه يفرق در معنى يؤمر باشد و شايد كه نصب بر مصدرى بود در جاى حال چنانكه اتيته ركضاً اى آمرين فرمانى از نزديك ما انا كنا مرسلين مائيم كه فرستندهء رسولانيم رحمةً شايد تا مفعول له باشد اى للرحمة ـ و شايد كه مصدرى بود در جاى حال اى راحمين رحمتى از خداى تو كه او شنوا و داناست يسمع اقوالهم و يعلم احوالهم رب السّموات والارض اى هورب السموات والارض

خبر مبتداء محذوف است اوست که خداوند آسمانها و زمین است و آنچه در میان این دو است ان کنتم موقنین اگر شما هیچ یقین دانید لا اله الا هو نیست خدای بجز او احیاً و امانت باوست اوست که زنده میکند مردکان را و بمیراند زندکانرا و قادر براین اوست ربکم و رب ابآئکم الاولین خدای شماست و خدای پدران پیشین شما بل هم فی شك یلعبون بلکه این کافران در شك اند از خدای تعالی وقیامت و ثواب و عقاب بازی میکنند و گفتند استهزاء میکنند ـ انکه گفت فارتقب گوش دار روزی که از آسمان دودی پدید آرد آشکارا در این دو خلاف کردند که چیست وکی باشد ـ مسروق روایت کرد که بنزدیك عبدالله مسعود بودیم که مردی آمد و گفت یا ابا عبد الرحمن یکی از جمله قصاص قصه میگفت بنزدیك ابواب کنده در این آیت یوم تاتی السمآء بدخان مبین گفت دودی باشد که روز قیامت پدید آید که انفاس کافران و منافقان باز گیرد وچشم و گوش ایشان تباه کند و مؤمنان را شبه زکامی پدید آرد عبد الله مسعود برجست و گفت ای مردمان از خدای بترسید هر که چیزی دانید بگوئید وهر که ندانید نگوئید الله اعلم که خدایتعالی رسول را گفت قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین من شما را خبر دهم از این دود چون قریش ایمان نمی آوردند و رسول را رنج مینمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بر ایشان دعا کرد گفت بار خدایا هفت سال اینان را قحط ده چون سالهاء زمان یوسف علیه السلام قحطی پدید آمد که مردم استخوانهای مردار و پوست های مردار بخوردند و مردم چون بر نگریدندی میان آسمان و زمین دودی دیدندی آخر ابوسفیان بیامد و گفت یا محمّد ص تو آمدهٔ و مارا طاعت وصله رحم میفرمائی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاك شدند دعا کن برای ایشان که ایشان طاعت تو دارند وذلك قوله ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون رسول صلي الله علیه و آله و سلم دعا کرد و خدای تعالی آن قحط را بر داشت وگفت انا کاشفو العذاب قلیلا انکم عائدون یعنی الی کفرکم یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون ایشان با سر کفر شدند و خدای از ایشان انتقام بکشید روز بدر و دیکر مفسران گفتند این دخان دودی باشد که از جملهٔ اشراط و اعلام قیامت بود پیش از قیامت پدید آید در سر و چشم و گوش کافران و منافقان شود تا سرها بیاماسد و مؤمنان را از آن شبه زکامی پدید آید و زمین همه دود بگیرد بمانند خانهٔ که دراو آتش کنند و آنرا منفذی نباشد که دود برود و این هنوز نبوده است و خواهد بودن و این قول عبدالله عباس و عبدالله عمر و حسن بصری و زیدبن علي است ـ و دلیل بر این حدیث حذیفه است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اول آیات و اعلام قیامت این دود باشد و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و آتشی که پدید آید از قعر عدن که مردم را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله این دود چه باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بخواند فارتقب یوم تاتی السمآء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم دودی باشد که همه زمین بگیرد از مشرق تا مغرب پر کند و چهل شبانه روز بماند ـ اما مؤمن را از او شبه زکامی پدید آید و اما کافر از او چون مستی شود و مملو شود از آن تا از بینی و گوش و زیر او بدر می آید عبدالله بن ابی ملکیه گفت روزی بنزدیك عبدالله عباس شدم بامداد مرا گفت دوش تا روز نخفتم گفتم

چرا گفت ستارهٔ دیدم که برآمد با دنبال گمان بردم که عقب آن دود باشد که خدای تعالی گفت یوم تاتی السمآء بدخان مبین یغشی الناس گفت آن دود مردم را فرو گیرد و گرد ایشان درآید و بایشان برسد هذا عذاب الیم اینجا محذوفی هست از قول و تقدیر آنکه قالوا هذا عذاب الیم او یقال لهم هذا عذاب الیم ربّنا اکشف عنا العذاب هم بر تقدیر قالوا گویند عند آن حال بارخدایا بردار از ما این عذاب که ما ایمان آریم حق تعالي گفت انّی لهم الذّکری و قد جآئهم رسول مبین چگونه ایشان را تذکیر کنند ورسولي بایشان آمد بیان کننده یعني کم بیش از این نتوان کرد در تکلیف با ایشان از باب ازاحهٔ علّت قوله و قد جآئهم و او حال است و مراد برسول پیغمبر ما است صلی اللّه علیه و آله و سلّم ثم تولّوا عنه پس برگردیدند از او و گفتند این مردی است معلّم آموخته یعنی کسی می آموزد او را این قرآن چنانکه گفت و لقد نعلم انّهم یقولون انّما یعلّمه بشر و او را این کلام آدمی آموزد مجنون ای هو مجنون و این خود دراصل دیوانه است آنکه گفت انّا کاشفوا العذاب قلیلا انّکم عآئدون این کلام خدای است خدای گفت ما این عذاب از ایشان برداریم اندکی جز آن است که ایشآن باسر کفر شوند و ثبات نکنند بر ایمان چه گفتار ایشان از بیم عذاب است چون عذاب رفته باشد فراموش کنند انکه گفت یوم نبطش البطشة الکبری ای ارتقب ـ ای محمد تو انتظار کن روز بزرگتر را ـ در او خلاف کردند عبد الله مسعود گفت روز بدر است ـ حسن گفت روز قیامت انا منتقمون ما کینه بکشیم از ایشان اما در دنیا بروز بدر و اما در قیامت بدوزخ و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون انکه گفت این نه کاری است که تورا افتاده ما پیش از این قوم فرعون را امتحان کردیم بتکلیف ورسولی کریم شریف نسب بایشان آمد یعنی موسی علیه السلام ان ادوا ای بان ادوا این رسول باین آمد که گفت با من دهید بندکان خدای را که بدست فرو گرفته اید ایشان را یعني بني اسرائیل را که ایشان را به بندگی گرفته اید که من شما را پیغمبرم با امانت جزآن نگویم که خدای بمن وحی کرده باشد و ان لا تعلوا علي الله و نیز بآن آمدم تا برخدای علو و غلو و استکبار و ترفع نکنید وپا از حدّ او بیرون ننهید انی اتیکم بسلطان مبین که حجتی روشن آورده ایم بشما چون این پیغام بداد او را تهدید کردند بقتل گفتند تورا بکشیم او گفت و انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون من پناه بخدای خود و خدای شما که آفریدکار ما و شماست میدهم ازانکه مرا رجم کنید در او سه قول گفتند یکی قتل و دیگر سنگسار و دیگر دشنام که مرا بکشید یا سنگسار کنید یا دشنام دهید وان لم تومنوا الي فاعتزلون اگر بمن ایمان نمی آرید مرا رها کنید و نیز رنج منمائید چون خیری و راحتی نکنید مرا شرّ خود از من دور دارید و این حال مانند آن است که شاعر گفت چون از قومی توقع خیر میکرد و شر آمد از ایشان شعر و قد کنت ارجو منکم خیر ناصر علي حین خذلان الیمین شمالیا فان انتم لم تحفظوا لمودتی زمانا فکونوا لاعليّ ولالیا ـ فدعا ربه ان هؤلاء قوم مجرمون موسی علیه السلام خدای را بخواند و گفت بارخدایا اینان قومی اند مجرمان یعنی مشرکان و هیچ سرآن ندارند که ایمان آرند خدای تعالي گفت فاسر بعبادی لیلا تو این بندکان مرا که بني اسرائیل اند بشب ببر که این کافران از پی شما بیایند

و اترك البحر رهوا و دریا رها کن بحال خود وقوله رهوا عبارات مفسران درو خلاف شد عوفي
گفت از عبدالله عباس رهواً ای سمتاً رها کن بحال خود ـ کعب گفت طریقاً ربیع گفت سهلا
ضحاك گفت دمثا ای سهلا ـ عکرمه گفت جددا یبساً رهی خوشك ـ قتاده گفت طریقاً یابساً
هم رهی خوشك و اصل کلمه در کلام عرب سکون باشد قال الشاعر کانما اهل حجر ینظرون متی
یروننی خارجاً طیر یبارید (۱) طیرات بازیا نفح الدّعاء به وامة خرجت رهواً الی عید یعنی الی
سکون انهم جند مغرقون که فرعون و لشکر او جماعتی اند غرق کرده شده کم ترکوا بس که رها
کردند من جنات و عیون و زروع و مقام از بستانها و چشمها آب و زرعها و جایهای نیکو از
کوشکها و سرای ها و خانه که مجلس ملوك را شاید این قول مجاهد است . و سعید جبیر وبعضی
دیگر گفتند بمقام کریم منبر ها خواست برای آن کریم خواند آنرا که فراخ بود ونیکو و نعمة
کانوا فیها فاکهین ونازی که ایشان در ان بابطر و اشر بودند و معجب ونشاط بودند از آن کذلك
و اورثناها قوما آخرین ما هم چنین بمیراث دادیم بگروهی دیگر یعنی از فرعونیان بستدیم و
بموسی و اسرائیلیان دادیم فما بکت علیهم السمآء والارض آسمان وزمین برایشان بنگریست اگر
گویند چگونه اضافت کرد گریه را بآسمان و زمین و آن از ایشان صحیح نباشد گوئیم درتأویل آن
چند وجه گفتند یکی آنکه اهل آسمان و زمین یعنی فرشتگان ومؤمنان در زمین بنگریستند
چنانکه گفت واسئل القریة و حتی تضع الحرب اوزارها و مراد اهل قریه و اصحاب حزبند
و این چنان است که گویند السخا حاتم یعنی السخا سخاء حاتم وقال الحطیئه وشر المنایا میّت
وسط قومه ـ کهلك الفتی قد اسلم الحی حاضر اراد شر المنایا موت میّت و قال آخر قلیل
عیبه والعیب جمّ ـ ولکن الغنی رب غفور ـ گفتند مراد آن است که فرشتگان در آسمان
و مؤمنان در زمین برایشان نگریستند بل بهلاك ایشان شادمانه بودند ـ وجه دوم آن است که
این عبارت است از صغر منزلت و وضع قدر ایشان چنانکه عرب گوید در خلاف این که فلان
بکت علیه الشمس والقمر والنجوم و کسفت علیه الشمس والقمر و بکت علیه السماءُ والارض و
غرض از این مبالغت باشد در وصف مصیبت بهول و عظم و قال جریر یرثی عمر بن عبد العزیز
شعر الشمس طالعة لیست بکاسفة تبکی علیك نجوم اللّیل والقمر ـ و قال آخر شعر الریح تبکی
شجوها والبرق یلمع فی الغمامة وجه سیّم در تاویل آیت آن است که این عبارت است از انکه
کس نبود که طلب ثار ایشان کند وبرای ایشان انتقام کشد برای انکه عرب بر کشتگان خود نگریند
الا پس از انکه کینهٔ ایشان باز خواهند و کشندهٔ او را باز کشند ـ وشاعر ایشان گفت شعر
من کان مسروراً بمقتل مالك فلیات نسوتنا بوجه نهار یعنی تا بینند که ایشان میگریند و نوحه
میکنند و این از پس ادراك ثار باشد و وجه چهارم آنست که این کنایتی است ازانکه ایشانرا
در زمین عمل صالح نبود که بآسمان بردندی و این تاویل از عبدالله عباس روایت کردند و از او
پرسیدند که آسمان و زمین برایشان نگریست آسمان وزمین بر کس بگرید گفت آری مصلاه فی الارض
و مصعد عمله فی السمآء نماز گاه او در زمین ومصعد عمل اودر آسمان ومطابق این آن خبر است
که انس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ مؤمن نباشد و الا برای او

(۱) طیرا اباربد خ ك

در آسمان دو دربود دری که از او روزیش فرود آید و دری که از او عملش ببالا رود چون
بمیرد آن درها برو بگریند و معنی آن باشد که مختل ماند و بسته چنانکه گویند منازل فلان
میگرید بر فلان از پس او یعنی ویران شده است وقال الشاعر بکت دارهم من اجلهم فتهلّلت ـ
دموعی فای الجازعین الوم ـ امستعبراً یبکی من الحزن والبلی ام اخر یبکی شجوه و یهیم ـ
و قال ابن مقبل شعر لعمرا بیك لقد سائنی مکان حزنت له لو حزن ـ و وجه پنجم آن است که
بکاء کنایت باشد از سقیا یعنی ابر بر گور های ایشان باران رحمت نمی بارد و عرب باران راگریهٔ
ابرخوانند و تشبیه کنند بارانرا بگریه و گریه را بباران وایشان بجای استرحام و استغفار درحق
مردگان استسقاء کنند و باران خواهند برای گورمردگان خود قال النابغة شعر ولا زال قبر بین
تبنی و حاسم ـ علیه من الوسمی طلّ ووابل فنبت جوذانا وعوفا منورا ـ ساتبعه من خیر ماقال
قائل و قال آخر سقی الله اجداثاً و رای ترکتها بحاضر قنسرین من سیل القطر و این در حق
آسمان مطرد باشد در زمین نبود چو باران از آسمان فرود آید از زمین نیاید الا انکه در زمین
فعلی تقدیر کنند که لایق او باشد من الانبات ای فما مطرت لهم السماء ولا تنبت لهم الارض و
این طریقی است ایشانرا معروف قال الشاعر علّفتها تبنا وماءاً بارداً و قال آخر یالیت بعلا قد
غدا متقلّداً سیفاً و رمحا و این طریقه را بیان کردیم پیش از این در جایهای دیگر پس این کنایت
باشد از حرمان ایشان از رحمت خدای ـ عطا گفت گریهٔ آسمان حمرهٔ اطرافش بود سدی گفت
چون حسین ع را بکشتند آسمان براو خون بگریست وعلامت آن حمرت و سرخی اطراف
او بود ـ محمد بن سیرین گفت مارا خبر دادند که سرخی اطراف آسمان پیش از قتل
حسین علی صلوات الله وسلامه علیه نبود و دراخبار ما و در اخبار اصحاب حدیث آمد که در
ایّام آنکه حسین علی علیه السلام را بکشتند از آسمان خون ببارید و در حدیث میثم تمّار آمد
که امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه گفت تمطر السماء دماً و رماداً ـ وشریح بن
عبید گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت اسلام غریب پدید آمد و باز غریب
شود ـ الا ومؤمن غریب نباشد که هیچ مؤمن در غربت بنمیرد که اورا آنجا خویش نباشد
که براو بگوید الاّ آسمان و زمین براو بگریند آنکه این آیت بخواند و گفت برمؤمنان گرید
وبرکافران نگرید برآن تاویلهاء مقدّم که رفت ـ وما کانوا منظرین و ایشان را مهلت ندادند
بل تعجیل عذاب کردند برایشان چون وقتشان بسر آمد ـ ولقد نجّینا بنی اسرائیل ـ ما
برهانیدیم بنی اسرائیل را ازعذاب خوار کننده از آنکشتن پسران واستبقاء دختران آنکه گفت
که آن عذاب میکرد من فرعون (۱) از فرعون که او عالی وغالب بود و از جمله مسرفان و
متجاوزان حدّ و اندازه بود ولقد اخترناهم ـ ما برگزیدیم ایشان را یعني بنی اسرائیل را
علي علم برآنکه ازایشان دانستیم یعنی اختیار ما ایشان را از علم بود علی العالمین برجهانیان یعنی
براهل زمانه ایشان ـ وآتیناهم من الایات وایشان را از آیات ومعجزات بدادیم آنچه درآن
بلائی بود روشن ـ قتاده گفت نعمتی ظاهر وآن فلق دریا بود و سایه بان ابر بود وانزال منّ
وسّلوی بود ابن زید گفت ابتلاء کرد ایشان را تارةً بنعمت و تارةً بشدّت ـ و این آیت

(۱) - هکذا فی الاصل ؟

بخواند ونبلوكم بالشّر والخير فتنه ان هٰؤلاء ليقولون آنكه گفت اينان ميگويند يعنى مشركان مكّه ان هى الا موتتنا الاولى مارا همين مركست كه مرديم مارا ازاين پس بعث ونشورى نخواهد بودن ومارا باز زنده نخواهند كردن آنكه گفت فأتوا بآبائنا ان كنتم صادقين اگرراست ميگوئيد كه مارا زنده خواهند كردن پدران مارا كه مرده‌اند بازآريد وزنده كنيد تاما شمارا باورداريم تا آنجايگاه كلام كفّار است ـ آنكه جواب داد ايشان را وانذار كرد بهلاك وياد داد ايشان را هلاك قوم تبع گفت اهم خير ام قوم تبع ايشان بهترند ياقوم تبع ـ قتاده گفت تبّع حميرى را خواست واو آن بود كه لشكر تا باقصاء خراسان ببرد و سمرقند بناكرد وبرسر نامه چنين نوشتى بنام پادشاهى ملك بحر وبرّ است و ملك باد و آفتاب است كعب الاحبار گفت او مؤمن بود و قومش كافر خداى تعالى اورا ذمّ نكرد قومش را ذمّ كرد عايشه گفت لاتسبوا تبعاً فانه كان رجلاً صالحاً تبع را دشنام مدهيد كه او مردى صالح است ـ سعيد جبير گفت اوّل كس كه خانهٔ كعبه را جامه كرد ـ سهل ابن سعد گفت تبّع را دشنام مدهيد كه او مسلمان بود ـ ابو هريره گفت كه رسول صلى اللّٰه عليه وآله و سلّم گفت نميدانم كه تبّع پيغمبر بود يانبود ـ والّذين من قبلهم اهلكناهم وآنان كه پيش از قوم تبّع بودند ما ايشان را هلاك كرديم كه ايشان گروهى بودند كافران گناهكار يعنى اين قوم بهترند ازايشان چنانكه ايشان را هلاك كرديم هلاك كنيم اينان را آنكه تنبيه كرد خلقان را وتذكير نعمت گفت وما خلقنا السّموات والارض وما بينهما لاعبين ما آسمان را وزمين را وآنچه درميان آنست ببازى نيافريديم يعني بحكمت و مصلحت آفريديم ماخلقناهما الاّ بالحق مانيافريديم آسمان را وزمين را مگر بحق وليكن بيشتر مردمان نميدانند آنكه گفت انّ يوم الفصل روز قيامت كه روز فصل وفرق وتميز باشد كه جدا كنند ميان مؤمنان وكافران وگفتند روزحكم خواست كه فصل حكم باشد وحاكم را فصال گويند يعنى روز قيامت ميقات وميعاد ايشان باشد جمله يوم لايغنى آنروز كه غنا نكنند و بنگريزاند هيچ مولى از مولى چيزى و مولى لفظى است مشترك ميان بسيار معانى از معتق ومعتق وسيّد و بنده وپسرعمّ وهمسايه وناصروهم سوگند و رفيق واولى واين را بيان كرده‌ايم درسورة المائده و گفت روز قيامت از اينان هيچ يك از يكديگر غنا نكنند وكس از كس عذاب باز ندارد نه سيّد ازبنده ونه آزاد كرده ازآزاد كننده ونه پسر عم ازپسرعم ونه هيچكس ازيكديگر ولاهم ينصرون ونه ايشان را نصرت كنند الا من رحم اللّٰه الا آنان را كه خداى براو رحمت كند كه او خدايست عزيز ورحيم وغالب ومنيع و بخشاينده ـ انّ شجرة الزّقوم گفت درخت زقوم طعام الاثيم طعام آنكس كنيم كه اثيم و بزه كار است گفتند مراد ابوجهل است كالمهل چون دردى زيت وگفتند چون نحاس گداخته يغلى في البطون ابن كثير و حفص و رويس خواندند يغلي ببناء اسناد فعل با مهل كردند و باقى قراء بتاء تانيث اسناداً الى الشّجرة ميجوشد در شكمها كغلي الحميم چون جوشيدن آب تافته خذوه اى قال خذوه گويند بگيريد او را فاعتلوه و بكشيد تا ميان دوزخ يعني اين اثيم را يقال عتله يعتله عتلاً اذا دفعه بالعنف و جذبه قال الفرزدق شعر ليس الكرم بنا خليل اتاهم حتّى ترد الى عطيـة تعتل

وقال آخر فيا ضيعة الفتيان اذ يعتلونه ببطن الثرى مثل الفتيق المسدم و يروى المقدم كوفيان وابو عمرو و ابو جعفر عين الفعل مكسور خواندند فاعتلوه بكسر تا و باقى قرّاء بضمّ تا و هردو لغت است ثمّ ثبوا فوق راسه من عذاب الحميم آنكه فرو ريزند از بالاى سر او ازعذاب حميم ازآب تافته نظيره قوله يصب من فوق رأوسهم الحميم اى يقال له گويند اورا برطريق استهزاء وسخريت بچش اين عذاب كه تو عزيز وكريمى بزعم تو وبنزديك قوم و سبب اين آن بود كه ابوجهل گفت ميان اين كوهها مكّه هيچ كس نيست ازمن عزيزتر و كريم تر فرداء قيامت فرشتگان اورا گويند برسبيل استهزا بچش اين عذاب را كه تو عزيزى وكريمى بزعم تو و بنزديك قوم تو جمله قرّاء خواندند اِنّك بكسر همزه مگر كسائى كه اَنّك خواند بفتح حمزه على تأويل لانك براى آنكه تو چنينى انّ هذا ما كنتم به تمترون اين آنست يعنى اين عذاب آنست كه شما دراو شك ميكرديد و ايمان نداشتيد بااو اكنون بچش كه باو رسيدى انّ المتّقين في مقام امين اهل مدينه و شام خواندند بضمّ ميم على المصدر كالمقامة والمقام المصدر و باقى قرّاء بفتح ميم يعنى المكان گفت پرهيز كاران در روز قيامت در جائى استوار باشند فى جنّات و عيون در بهشتها و چشمهاء آب يلبسون من سندس و استبرق متقابلين ميپوشند جامه‌هاء سندس و آن جامها ديباء لطيف ناعم رقيق باشد و استبرق ديباهاى سخين ستبر متقابلين روى بر وى كرده كذلك و زوجناهم همچنين يعنى چنانكه اكرام كرديم ايشانرا بانواع كرامت از طعام و شراب و لباس هم چنين اكرام كرديم ايشانرا بجفتانى و زنانى ازحور العين وحور جمع احور و حوراء باشد و آن آن بود كه سپيده چشم بغايت سپيد و سياهه چشم بغايت سياه و عين جمع اعين وعيناء و آن فراخ چشم بود و افعل صفت مرد باشد و فعلا صفت زن بود و فعل جمع هردو بود و عين بر وزن فعل است واز قياس فعل ميبايد الا آنست كه براى مجاورت ياء ضمّه عين را كسر دادند تا مناسب باشد. مجاهد گفت زنانى باشند بجمال و سپيدى و با كيزگى بحدّي كه چشمها در ايشان خيره بماند پندارى اصل كلمه من حار يحار حيرة گرفت و در خبر است كه هر يك از حوران از بالاى چند حلّه كه پوشيده باشد مغز استخوانش در اندامش بتوان ديدن و از صفاء اندام ايشان هر كه در ايشان نگرد روى خود در اندام ايشان ببيند چنانكه در آئينه بيند گفتند دليل اين تأويل قرائت عبداللّه مسعود است وزوّجناهم بعين اى ببيض و اشغاف العيون و در مصحف او چنين است ابوهريره روايت كرد كه رسول صلي اللّٰه عليه و اله و سلّم گفت مهور حور العين قبضات التمر وفلق الخبز گفت كابين حور العين مشتهاء خرما باشد و پارهاى نان كه بدرويش دهند و در خبرى ديگر ما تساقط من الخوان مهور حور العين آنچه از خوان بيفتد و بريزد مهر حور العين باشد آنكه تاويل گفتند اين خبر را يكى آنكه بصدقه بدهد ويكى آنكه برچيند وبخورد ترك تكبر وترّفع را و در خبرى ديگر اخراج القمامه من المساجد مهور حور العين گفت خاكروبه مسجد ها بيرون آوردن مهر حور العين باشد يدعون فيها بكلّ فا كهة آمنين مى درخواهند و ميخوانند و استدعا ميكنند بهر ميوه در حالى كه ايمن باشند از بيمارى و درد و مرك و وسوسه شيطان

لا يذوقون فيها الموت مرك نچشند در آنجا يعنى در بهشت در خبر است كه چون اهل بهشت در
بهشت قرار گيرند واهل دوزخ در دوزخ جانورى را بيارند بشكل گوسفندى و او را بدارند بجائى
كه اهل بهشت ودوزخ او را ببينند آنگه گويند اين مرگست آنكه بفرمايد قديم تعالى تا او را
بكشند و اين برسبيل مثل باشد انكه ندا كنند كه يا اهل الجنة خلود فلاموت ابدا اى اهل بهشت
شما هميشه خواهيد بودن اينجا كه هستيد مرك نباشد شما را هرگز و اى اهل دوزخ اينجا هميشه
خواهيد بودن كه مرك نباشد شما را هرگز الا الموتة الاولى گفتند الا اينجا بمعنى بعد است يعنى
بعد الموتة الاولى از پس مرك اول و گفتند مانند آنست كه گفت ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم
من النسآء الا ما قد سلف اى بعد ما قد سلف و گفتند بمعنى سوى است و گفتند منقطع است
بمعنى لكن الموتة الاولى قدذاقوها و اين تاويلها براى آن گفتند كه استثناء اخراج بعض الجملة
منها باشد و آن موت داخل نيست در اين اوقات كه او ماضى است تا اخراج توانكرد ازاو بالا
و مثله في الكلام ماذاقت اليوم طعاماً الا ما اكلته بالامس اى سوى ما اكلته و سوى بمعنى الا
نزديك است و وقهم عذاب الجحيم و ايشانرا نكاه دارد از عذاب دوزخ و در آيت تمسكى نيست
اصحاب نجار را در نفى سؤال گور و عذاب گور فى قوله الا الموتة الاولي براى آنكه در آيت
نفى مرك است در بهشت و اثبات مرك در دنيا بوده است و اين منع نكنند از آنكه مرگى باشد
در گور پس از سؤال بدليلى ديگر چه اينقول بدليل الخطاب باشد جواب بهتر از اين آنست كه
آيت خاصّ است بمتقيانى كه موصوف باشند باين صفات و ممتنع نبود كه ايشانرا از پس سؤال
گور مرك نباشد بل منعم باشند و زنده در گور دليله قوله عليه السلام القبر اما روضة من رياض
الجنته او حفرة من حفر النيران فضلا من ربك نصب او بر مفعول له باشد اى لفضله ذلك هو
الفوز العظيم گفت اين بفضل خدايست و نعمت او و اين ظفريست بزرگوار يعنى فوز بهشت آنكه
گفت فانما يسرناه بلسانك ما اين قرآن اسان كرديم بر زبان تو و اينها كنايت عن غيرمذكوراست
و گفتند ما اين قران بلغت تو انزال كرديم و چنين ساختيم لعلّهم يتذكرون تا همانا انديشه كنند
اينان كه زبان و لغت ايشانست فارتقب انتظار كن انچه تورا وعده داديم كه ايشان نيز در حكم
منتظرانند از آنجا كه بايشان خواهد رسيدن چنانكه به منتظران رسد و قيل منتظرون دائرة
عليك و انما عليهم گفتند ايشان نيز گوش بمرك و ذهاب دولت و رجوع كار بايشان ميدارند
سورة الجاثيه اينسوره مكى است در قول قتاده و مجاهد و عدد آيات او سى وهفت است در كوفى
و شش در بصرى و مدنى و چهار صد و هشتاد و هشت كلمت است و دو هزار و صد و نود ويك
حرفست و روايت است از ابو امامه از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه وآله و سلم گفت هركه
حم الجاثيه بخواند خداى تعالى بنزديك حساب عورت او باز پوشد و روعت وترس او امن كرداند
صدق رسول الله قوله تعالى

سورة الجاثية ست وثلثون آية و هى مكيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشاينده مهربان

حمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * اِنَّ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ لَاٰيَاتٍ
حم فرو فرستادن كتاب از خداى عزيز درستكار است بتحقيق در آسمانها و زمين هرآينه آيتها است
لِلْمُؤْمِنِينَ * وَفِى خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ
مر گروندگان را ودرآفرينش شماوآنچه پراكنده ميشود ازجنبنده ها آيتهاست براى گروهى كه يقين كنندكانند واختلاف
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا اَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ
شب و روز وآنچه فرستاد خدا از آسمان ازروزى پس كرد زنده بآن زمين را بعد مردنش و
تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِاَيِّ
گردش باد ها آيتهاست براى گروهيكه ميبابند اينست آيتهاى خدا ميخوانيم آنرا برتو براستى پس بكدام
حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ * وَيْلٌ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ
خبر بعد خدا و آيات او ميگروند واى مرهر دروغگوى گنهكار ميشنودآيتهاى خدا را
تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَاَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ * وَاِذَا عَلِمَ
ميخواند بر او پس اصرار ميكند تكبركننده گويانشنيده آنراپس مژده آوربشكنجهٔ دردناك و چون دانست از
مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا
آيات ما چيزى را گرفت آنرااستهزا آنگروه مر آنها را شكنجه خوار كننده است از عقب آنها جهنم است ونه
يُغْنِى عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
بينياز كند ازآنها آنچه پيشه كردندچيزيرا و نه آنچه رافرا گرفتنداز غيرخدادوستان را و مر آنهاراست شكنجهٔ بزرك
هٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٌ * اَللهُ الَّذِى
اينست هدايت وكسانى كه كفر ورزيدندبآيتهاى پروردگارشان مرآنهاراست شكنجه ازشديد ترعذاب دردناك خداست آنكه
سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِاَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ
مسخركرد براى شما دريا را تا روان شود كشتى در آن بفرمانش و تا بجويند از جود او و شايدشما
تَشْكُرُونَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِى السَّمٰوَاتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ اِنَّ فِى ذٰلِكَ
شكر گذاريد ورام كرد براى شما آنچه در آسمانهاوآنچه در زمين است همگى راازاو بتحقيق دراين هرآينه
لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ اَيَّامَ اللهِ
آيتهاست براى گروهيكه تفكر كنندبگومر كسانى راكه گرويديد بخشند مر كسانى را كه اميدندارندروزهاى خدا
لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ
را تاجزا دهدگروهى راباآنچه بودندكسب ميكردندهر كه كرد كار شايسته راپس براى اوست و هر كه بدكرد پس براوست پس
اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ * وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِى اِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَ
بسوى پروردگارتان باز ميكردند بتحقيق داديم اولاد يعقوب را كتاب و حكم و پيغمبرى و

رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلَی العالَمِینَ * وَآتَیْناهُمْ بَیِّناتٍ مِنَ الْاَمْرِ
روزی کردیم آنها را از پاکیزها و برتری دادیم آنها را برجهانیان و دادیم آنها را حجتها را ازامر
فَمَا اخْتَلَفُوا اِلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ اِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ
پس نه‌اختلاف کردند مگر ازبعدآنچه آمدآنهارا دانش از سرکشی میان آنهابتحقیق پروردگارتوحکم میفرمایدمیان آنهاروز
الْقِیمَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ * ثُمَّ جَعَلْناكَ عَلی شَرِیعَةٍ مِنَ الْاَمْرِ فَاتَّبِعْها وَلا
قیامت بآنچه بودند در آن اختلاف میکردندپس قرار دادیم ترابرطریقه از امرپس پیروی کن آنراوپیروی مکن
تَتَّبِعْ اَهْواءَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ * اِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللهِ شَیْئاً وَ اِنَّ الظّالِمِینَ
خواهشهای آنانرا که نمی دانند بتحقیق آنها هرگز کفایت نکنند از تو از خدا چیزیرا وبتحقیق ستمکاران
بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَاللهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ * هذا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ
بعض آنها دوستاراننده بعضی را و خدادوستار پرهیزکارانست اینست‌بینائیها برای مردمان وهدایت‌و رحمتی
لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ * اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا
برای گروهی که یقین‌کنندگانند یا پنداشتندآنانکه کسب کردند بدیها را که میگردانیم آنهارا مانند آنانکه‌گرویدند
وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ * وَ خَلَقَ اللهُ
و کردند کارهای شایسته را یکسانست زیستن آنها و مرده بودن بداست آنچه حکم میکنند و آفرید خدا
السَّمواتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ *
آسمانها و زمین را براستی و تا جزا یابد هرکسی آنچه را کسب کرد و آنها نه ستم کرده شوند
اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَویهُ وَاَضَلَّهُ اللهُ عَلی عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَجَعَلَ
آیا پس‌دیدی کسی‌راکه گرفت‌خدای‌خودراهوای‌خود و گمراه‌کرد اوراخدابرعلم و مهر نهادبرگوش‌ودل وقرارداد
عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ اَفَلا تَذَکَّرُونَ .
بر چشم پرده پس کیست راه نماینده ازبعد خدا آیا پس پند نمیگیرید

قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ـ تفسیرمانند این آیت برفت انّ فی السموات والارض برقول آنکه گفت حم قسم است انّ جواب قسم باشد و آنکه گفت قسم نیست انّ ابتداءِ کلام است وآنکه گفت حم نام سوره یانام قرآنست گفت محل او رفعست بابتداء وتنزیل درجای خبر اوست حق تعالی گفت این تنزیل کتابیست از خدای عزیز محکم کار آنکه گفت درآسمان وزمین آیاتی ودلالاتی هست مؤمنان را که دراو نظر وتفکر کنند اهل کوفه خواندند مگر عاصم آیات در هر سه جای حملاً علی قوله لایات بصورت مخفوض است و بمعنی در محل نصب است بر اسم انّ وآن دو دیگر بدل است وباقی قرّاء دو بازپسین برفع خواندند برابتدا و خبر او جارّ ومجرور است وفی خلقکم گفت درخلقْ و آفرینش شما و ما یبث من دابّة ـ وآنچه پراکنده است از جانوران درّندگان آیاتی ودلالاتی هست گروهی‌را که ایشان را یقینی باشد و اختلاف اللیل والنّهار ـ ونیز درآمد وشد شب و روز گفتند مراد اختلاف ایشان است در طول وقصر هرگه که شب دراز باشد روز کوتاه وهرگه که شب کوتاه باشد روز دراز و گفتند مراد اختلاف اوست در نور و ظلمت وما انزل الله من السماء من رزق محل ماجرّ است بآنکه

عطف است برمجرور فی قوله انّ فی السموات وفی خلقکم وفی اختلاف و آنچه خدای فروفرستاد از آسمان باران فاحیا به الارض زنده بازکرد زمین را از پس مرکش یعنی پس از آنکه خشک شده باشد ـ و تصریف الرّیاح ـ و در گردانیدن بادها شمالاً و جنوباً و دبوراً وصباءً ـ آیاتی هست و دلالاتی گروهی خردمندانرا که عقل را کار بندند و نظر و تفکر کنند چه این جمله ادّله است ولیکن انتفاع آنان را باشد که دراو اندیشه کنند آنکه گفت تلك آیات الله ـ این آیات خداست یعنی این قرآن آیات خداست که بامر تو میخوانیم بحق و درستی آنکه برسبیل توبیخ و ملامت گفت فبأیّ حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون ـ بکدام حدیث پس ازخدا یعنی بعد حدیث الله پس از کلام خدای و آیات خدای ایمان خواهند آوردن و فرق میان حدیث خدای وآیات او آنست که حدیث متناول بود قصص را وآیات ادّله و بیّنات را و حدیث عبارت باشد از قرآن باسره چنانکه گفت فلیأتوا بحدیث مثله والله نزّل احسن الحدیث وآیات بود که از قرآن بود وبود که نه از قرآن بود پس آیات عام تر است ازحدیث سواءً اگر از آیات قرآن باشد یا ادّلهٔ دیگر برای آنکه آنچه ازقرآن متضمن قصص واخبار باشد هم آیات بود وآنرا آیات قرآن خوانند آنکه تهدید کرد وگفت ـ ویل لکل افّاك اثیم ـ وای برهر دروغ اندازی بزه کار مرتکب اثم وگناه ـ گفتند ویل نام وادی است در دوزخ که خون وریم اهل دوزخ آنجا رود. آنکه وصف کرد این افّاك را گفت یسمع آیات الله تتلی علیه ـ گفت آیات خدایرا می شنود که براو میخوانند آنکه اصرار میکند بر کفر درآنحال که متکبّر باشد یعنی از روی تکبّر برکفر مقام میکند ومی سیتهد وبراو هیچ اثر نمی کند از آنکه او درآن آیات اندیشه نمیکند تاپنداری خود نشنید ـ آنکه گفت یامحمّد مژده ده اورا بعذابی مولم و بشارت درعذاب ومضرّت مجاز باشد ازروی عرف اگرچه اصل‌وضع مانع نیست برای آنکه بشارت خبری باشد که اثراو بربشره پیدا شود وآن درخیر وشر روان باشد آنکه هم در وصف اوگفت ـ واذا علم من آیاتنا شیئاً اتّخذها هزواً ـ گفت چون از آیات ما چیزی بداند آنرا فسوس گیرد و بدان استهزاء کند چنانکه ابوجهل کرد آنکه که حدیث زقوم بشنید ـ اولئك لهم عذاب مهین ـ گفت ایشان را عذابی باشد خوار کننده ـ آنکه گفت ـ من ورائهم جهنّم ـ درپیش ایشان دوزخست و بیان کرده‌ایم که وراء از اضدادات خلف باشد و قدام باشد و اینجا هردو محتمل است از برای آنکه ایشان دوزخ و ذکر آن باپس پشت انداخته‌اند ـ آنکه گفت ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئاً ـ گفت غناء نکند آنچه ایشان میکنند و اندوخته‌اند و ذخیره کرده از مال و ملك ولا ما اتخذوا من دون الله اولیاء آن معبودان که ایشان را گرفتند بدون خدای و ایشان را عذابی باشد بزرگ ـ هذا هدیً ـ گفت ایقرآن هدی‌است یعنی هادی وراهنمای بالطف و بیان ـ والذین کفروا بآیات ربهم ـ وآنان که کافر شدند بآیات خدای خویش ـ لهم عذاب من رجز الیم ـ ایشان را عذابی بود دردناك از رجز یعنی از دوزخ و رجزهم عذاب بود وشاید که معنی آن بود که ایشان را عذابی بود ـ از جمله عذاب الیم ـ و الیم فعل است بمعنی مفعل یعنی مولم چنانکه گویند هذا نعمة

من نعمة ربی ـ وهذا امرٌ من امرالله ـ ابن کثیر و حفص خواندند الیم برفع علی انّه صفة للعذاب وقرّاء دیگر بجرّ خواندند علی انّه صفةٌ للرجز آنکه تنبیه کرد خلقانرا برنعمتهاءِ خود و تذکیر کرد ویاد داد ـ گفت اللّه الذی سخّر لکم البحر ـ خدای است آنکه مسخر کرد شمارا دریا تا کشتیها دراو میرود بفرمان او و تاشما طلب روزی کنید واز او شاکر باشید ونعمتهاءِ اورا شکر گذارید ـ وسخّر لکم ما فی‌السموات والارض ـ ومسخر کرد برای شما هرچه در آسمان و زمین است جمیعاً منه ـ همه ازاوست چو هرچه در وجود است همه از اوست بهری بی واسطهٔ وبهری بواسطه ـ انّ في ذلك لايات ـ دراین آیاتی وعلاماتی و دلالاتی هست گروهی را که اندیشه کنند ـ آنکه گفت قل للّذین آمنوا یغفروا ـ بگوی آنان را که مؤمنانند تابیامرزند وعفو کنند کافران را که ایشان امید ایام ما نمیدارند یعنی ایمان نمیدارند بقیامت و با آنکه باپیش ما آیند و ثواب وعقاب وسزا وجزا خواهد بودن ایشانرا این امید نیست و گفتند مراد بامید ترس است یعني آنانکه از ایّام وقوف بین یدی اللّه واز ایّام عقوبت نمی ترسند یعني اگر چنان باشد که از کافران رنجی باین مؤمنان رسد بگوی تا ازسر آن بروند و طلب قضا و قصاص نکنند گفتند آیت در بعضی صحابه آمد که کافری اورا دشنام داد اوخواست تا ازاو انتقام کشد خدای تعالی گفت رهاکن که وقت نیست تاوقت باشد چون آیت قتال آمد این حکم منسوخ شد ـ و روا بود که این حکم برجای باشد دربعضی اوقات بربعضی وجوه از آحادالناس و منع نکنند جمع میان این آیت برین وجه که گفتیم ومیان آیت قتال ـ لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون ـ تاما جزا دهیم قومی را بکسبی وعملی که کرده باشند ـ ابن عامر وحمزه وکسائی لنجزی خواندند بنون علي اخبار اللّه تعالی عن نفسه و باقی قراء لیجزی خواندند بیا اخباراً عن اللّه تعالی آنکه عدل خود را بیان کرد ـ من عمل صالحاً فلنفسه ـ هرکه او عمل صالح کند وکار نیکو برای خود کند یعنی ثواب آن اورا باشد ـ ومن اساء فعلیها ـ و هرکه اسائت وبدی کند وبال آن برو باشد ـ ثمّ الی ربّکم ترجعون ـ آنکه شمارا باخدای برند برای جزاءِ اعمال ازثواب وعقاب آنکه گفت ـ ما بنی اسرائیل را کتاب دادیم وحکم یعنی توراة وحکمت ونبوّت وپیغمبری چه اینجمله در فرزندان یعقوب بوده است چه بعضی پیغمبران صاحب کتاب بوده‌اند چون موسی وعیسی وبعضی پیغمبران بی کتاب بوده‌اند چون لقمان ـ و رزقناهم ـ ایشانرا روزی دادیم ازطیّبات این لفظ هرکجا آید دومعنی دارد یکی حلالات و یکی ملذوذات وفضّلناهم علي العالمین ـ وایشان را تفضیل دادیم براهل روزگار خود ـ وآتیناهم بیّنات من الامر ـ وما دادیم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را بیّنات و حجّتها و دلائلی از کار دین ـ فما اختلفوا ـ ایشان با یکدیگر خلاف نکردند الّا پس از آنکه علم بایشان آمد ـ بغیاً بینهم ببغی وظلم که میان ایشان بود ـ و نصب او برمفعول له است ـ انّ ربّك یقضی بینهم یوم القیامة ـ خدای تعالی حکم کند میان ایشان درآنچه ایشان درآن خلاف کرده باشند دردنیا ـ ثمّ جعلناك علی شریعة من الامر ـ آنکه بارسول صلي اللّه علیه وآله وسلّم خطاب کرد گفت ما کردیم ترا باشریعتی ازکار یعنی ازکار دین واصل الشریعة الطریقة المشروعة الی الماء

رهی باشد که بکرده باشند که باو بآب رسند آنکه هر سنتّی که هرکه براو رود وکار کند براو بمطلوب ومقصود رسد دردین آنرا شریعت خوانند فاتبعها ـ متابعت کن آنرا و متابعت هوای جاهلان مکن واین آنکه بود که ایشان رسول را دعوت کردند بادین خود ـ انّهم لن یغنوا عنك من اللّه شیئاً ـ که ایشان از تو هیچ غنا نکنند و درپیش کار تو نبایستند ـ و انّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض ـ و آنانکه کافرند بهری دوستان بهری اند و بیکدیگر اولی ترند و متناصرند ویکدیگررا یاری دهند ـ واللّه ولیّ المتقین ـ وخدای تعالی یار پرهیز کارانست ـ هذا بصائر للنّاس ـ این بصیرتها و ادّله است که مردم بآن راه حق بینند ـ و هدی و رحمة ـ و بیانی و لطفی و رحمتی و نعمتی است از خدای تعالی گروهیرا که ایشان متیقّن باشند و شاكّ نباشند و برحقایق واقف باشند ام حسب الذین اجترحوا السّیئات ـ یا گمان میبرند آنان که اکتساب سیئات کرده‌اند که ما ایشان را هم چون مؤمنان خواهیم کردن که عمل صالح کنند وایشان را بیك منزلت فرود خواهیم آوردن و تسویه کردن میان ایشان آنکه وصف کرد کافران را گفت راست است زندگانی ومرگ ایشان ووجود وعدم ایشان درباب قلّت خیرسواء محیاهم و مماتهم ـ کوفیان خواندند ـ الا ابوبکر سواء بنصب علی اضمار فعل دلّ علیه الظاهر والتقدیر بل یجعلهم سواء محیاهم و مماتهم ای یجعلهم مستویة المحیا والممات مفعول دوم جعل باشد ـ وباقی قرّاء برفع خواندند برخبر مبتداء ای محیاهم و مماتهم مستویان و اعمش در شاذّ خواند سواء محیاهم ومماتهم بنصب تاعلی الظرف ای فی محیاهم ومماتهم ای مدّة حیاتهم وموتهم ومعنی آنکه ایشان فی‌حالتی الحیاة والموت ملعون و مذموم ومستحق ذمّ وعقاب باشند ـ ساء مایحکمون ـ گفت بد حکم میکنند این کافران دران پنداشت بدو گمان خطا گفتند سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند اگر اینکه شما میگوئید حقّ است ازبعث ونشور و ثواب وسرای آخرت هم مارا بهترباشد چنانکه اینجا مارا بهتراست ومارا برشما تفضیل بود چنانکه اینجاست ـ مسروق گفت مردی از اهل مکّه مرا گفت این جایگاه می بینی گفتم آری گفت شبی تا روز تمیم الدارمی را دیدم که درنماز این آیت میخواند و باز میخواند تاصبح برآمدن یانزدیك بود که آفتاب برآید و میگریست واز این آیه نمیگذشت ـ گفت فضیل بن عیاض هم چنین درنماز شب این آیت بسیار خواندی آنکه گفتی کاشکی تافضیل بدانستی که از کدام گروه است ـ سیربن ابی طعمه گفت شبی نزدیك ربیع خیثم بودم این آیت میخواند درنماز وتکرار میکرد ومیگریست واز این آیت درنماز نمیگذشت آنکه حق تعالی تذکیر نعمت کرد وگفت ـ وخلق اللّه السموات والارض ـ گفت بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمین را ولتجزی کل نفس بما کسبت و هم لایظلمون ـ وتا جزا دهند هرکسی را بآنچه کرده باشند و برایشان ظلمی نکنند ازآنچه مستحق نباشند ویا حقی که ایشان را باشند نقصان نکنند وباز نگیرند ـ افرأیت من اتّخذ الهه هوایه گفت میبینی آن کافرانرا که هوای خود وشهوت خودرا خدای خود کرده‌است یعنی چنانچه مؤمنان خدای پرست باشند ازهوا پرست است از آنجا که بخدای ایمان ندارد و بثواب و عقاب مقرّ نباشد که زجر کند او را از معاصی هرچه خواهد بکند و بر حسب مراد و هواء خود زندگانی

کند و این قول عبدالله عباس و حسن و قتاده است بعضی دیگر گفتند معنی آنست که آن پرستد
که خواهد ـ سعید جبیر گفت قریش عزی پرستیدند روزگاری دراز و آن سنگی سفید بود و
عرب را عادت چنان بود که سنگی و چوبی زرینه و سیمینهٔ پرستیدندی چون سنگی از آن
نکوتر بدیدندی یا چیزی از آن جنس به از آن اولی را رها کردندی اما بشکستندی اما در
چاه افکندندی و آن نو را پرستیدندی و این بحسب هوا بکردندی خدای تعالی در حق
ایشان این آیت را فرستاد ـ مقاتل گفت این آیت در حارث بن قیس السّهمی آمد احد المستهزئین
و او مردی بود که معبود بهوای خود پرستیدی هر وقتی چیزی که دلش خواستی میپرستید
سفیان بن عینیه گفت عرب برای آن سنگ پرست بودند که خانه کعبه از سنگ بود
حسین بن الفضل گفت در آیه تقدیم و تأخیری است و تقدیر آنکه ـ افرایت من اتخذ هواه الهه
یعنی هوای خود را بخدای خود کرده است و هوای شهوت باشد و مراد مشتهی است و
آنچه هوا و شهوت باو تعلق دارد ـ شعبی گفت هوا را اشتقاق از هوی است لانه یهوی
بصاحبه فی النار فکانه قال من هوی هوی هر که دنبال هوای نفس دارد در افتد در دنیا در بلا
و عناد و در آخرت در دوزخ و لظی ـ و عبدالله عباس گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جا
ذکر هوا نکرد و الا بنکوهید آنرا ـ و ابوامامه روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله و سلم
گفت در زیر سایهٔ آسمان هیچ معبود را نه پرستیدند که خدای آنرا دشمن تر دارد از هوا ـ و
قال علیه السلم ثلث مهلکات وثلث منجیات فالثلاث المهلکات شحٌ مطاع و هوی متبع ـ واعجاب
المرء بنفسه و الثلث المنجیات خشیة الله فی السرّ و العلانیه و العدل فی الرضا و الغضب والقصد
فی الغناء و الفقر ـ گفت سه چیز هلاك کننده و سه چیز رهاننده و اما آن سه هلاك کننده
بخیلی است فرمان برده و هواء از پی او رفته و عجب مرد بخویشتن ـ و سه رهاننده ترس ـ
خدایست در نهان و آشکار او و داد کردنست در خشم و خوشنودی و میانهٔ کار ها نکاه داشتن
در توانگری و درویشی و شداد بن اوس روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله و سلم گفت ـ
الکیس من دان نفسه و عمل لما بعدالموت ـ والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله زیرك
آن باشد که حساب خود بکند و برای پس مرگ کاری کند وعاجز آن باشد که نفس را از قضای
هوا ببرد و تمنای بهشت کند بر خدای ـ مضرالقاری گفت کوه بناخن کندن تا اوصال منقطع
شود خوار تر است از مخالفت هوا چون متمکن شد در نفس ـ ابن المقفع را گفتند هوا چه باشد
گفت هوا آنست که نونش دزدیده اند (شاعر گفت) نون الهوان من الهوا مسروقة واسیر کل
هوای اسیرهوان ـ و قال آخر شعر ان الهوی لهوی الهوان بعینه ـ فاذا هویت فقد لقیت هوانا
و اذا هویت فقد تعبدك الهوی ـ فاخضع لحبك کائناً من کانا و لعبدالله بن المبارك شعر و
من البلاء وللبلاء علامه ـ ان لا یری لك عن هواك نزوع العبد عبد النفس فی شهواته والبحر
یشبع تارة ویجوع ولابی العتاهیة فاعص هوی النفس ولا ترضها انك ان اسخطتها ذاتکا حتی
متی تطلب مرضاتها و انها تطلب عدوانکا ولابن الدرید وقیل انشدها اذا طالبتك النفس یوماً
شهوة و کان الیها للخلاف طریق فدعها و خالف ما هویت فانما هواك عدو و الخلاف صدیق

وانشد ابوعبدالله الطوسی و النفس ان اعطیتها هواها فاغرة نحو هواها فاها سهل بن عبدالله
التستری را پرسیدند از هوا گفت هوا درد است و مخالفتش درمان ـ وهب گفت چون دوکار
پیش آید ترا و ندانی که کدام بهتراست بنگر تا کدام از هوا دورتر است بر آن کار کن واضلّه الله
علی علم ـ و خدای او را گمراه کرده است بر علم یعنی او را مخذول کرده است و با خودش
رها کرده از آنکه عاقبت کار او را دانست و قیل حکم الله بضلاله عن علم بحاله گفت خدای تعالی
حکم کرد بضلالش از آنجا که عالم بوده باحوالش و ختم علي سمعه و مهر بر گوش و دل او نهاد
بدان تاویل که گفته شد از علامت که دلیل کفر او کند و جعل علی بصره غشاوة و در چشم
او تاریکی کرده است یعنی بمنزلت آنست که چشم تاریك دارد از آنجا که چیزی نمی بیند که
او را بسود دارد و مراد آنست که نظر و تفکر نمیکنند تا عملش حاصل شود ـ حمزه و کسائی
و خلف ـ خواندند غشوة بفتح غین بی الف و باقی قراء غشاوة بکسر غین و الف
غشوه واحد باشد و غشاوه جمع بود ـ فمن یهدیه من بعدالله ـ گفت که هدایت دهد
او را بجز خدای تعالی ـ افلاتذکرون ـ اندیشه نمی کنید قوله تبارك و تعالی ـ

وَ قالُوا ما هِیَ اِلاّ حَیوتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحیا وَ ما یُهْلِکُنا اِلاّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ
وگفتند نیست جز زندگانی دنیا ومیمیریم وزنده می شویم وهلاك نکنند مارا مگر دهر و نیست مرآنهارا
بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلاّ یَظُنُّونَ * وَاِذا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ ما کانَ
باین هیچ دانشی نیستند آنها جز آنکه گمان کنند و چون خوانده بر آنها آیات ما حجتهای روشن نه بود
حُجَّتَهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * قُلِ اللّٰهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ
حجت آنها را جز آنکه گفتند بیاورید پدر های مارا اگر باشید راست گویان بگو خدا زنده میکند پس
یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ لارَیْبَ فِیهِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ *
میمیراند شمارا پس فراهم آورد شمارا تا روز رستخیز نیست شکی در آن ولکن بیشتر مردمان نمیدانند
وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ *
و مر خدا راست پادشاهی آسمانها وزمین و روزی که برپا شود قیامت اینروز زیان کنند ابطال کنندگان
وَ تَرٰی کُلَّ اُمَّةٍ جاثِیَةً کُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰی اِلٰی کِتابِهَا اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ
و بینی هر گروهی را بزانو درآمده هر گروهی خوانده شود بسوی کتابش امروز جزا داده شوید آنچه را بودید
تَعْمَلُونَ * هٰذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *
میکردید اینست کتاب ما سخن گوید برشما براستی بتحقیق ما بودیم که می نوشتیم آنچه را بودید میکردید
فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
پس اما کسانی که گرویدند و کردند کار های شایسته پس وارد میکند ایشان را پرورد گارشان در رحمت او اینست رستکاری
الْمُبِینُ * وَ اَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا اَفَلَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلٰی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ
هویدا و اما کسانیکه کافر شدند آیا پس نبود آیات من که خوانده شود برشما پس تکبر گردید و بودید
قَوْماً مُجْرِمِینَ * وَ اِذا قِیلَ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَالسّاعَةُ لارَیْبَ فِیها قُلْتُمْ ما نَدْرِی
گروهی گنهکاران وچون گفته شود بتحقیق وعده خدا راست است و رستخیز نیست شکی در آن گفتید نه دانستیم چیست

مَا السّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلاّ ظَنًّا وَ مٰانَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ * وَ بَدٰالَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰاعَمِلُوا
رستخيز نه گمان كنيم مگر ظنى ونيستيم ما يقين كنندگان وآشكار شد مر آنها را لغزشهاي آنچه كردند
وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰاكٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ * وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسٰيكُمْ كَمٰا نَسِيتُمْ لِقٰاءَ
و فرو گرفت آنهارا آنچه بودندبآن استهزا ميكردندو گفته شدامروز فراموش نمائيم شمارا چنانكه فراموش كرديد ملاقات
يَوْمِكُمْ هٰذٰا وَ مَأْويٰكُمُ النّارُ وَمٰالَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ * ذٰلِكُمْ بِاَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ
امروزتان را اينروزرا وجايگاه شماآتش است ونيست مرشمارا هيچ يارى كننده اينان بجهت آنستكه شما فراگرفتيدشما
آيٰاتِ اللهِ هُزُواً وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيٰا فَالْيَوْمَ لاٰ يُخْرَجُونَ مِنْهٰا وَلاٰهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
آيات خدا رااستهزاوفريفت شما رازندگانى دنيا پس امروز بيرون نشويداز آن ونه آنها رضاجوئى كرده شوند
فَلِلّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰواتِ وَرَبِّ الاَرْضِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ * وَلَهُ الْكِبْرِيٰاءُ
پس خدا راست حمدپروردگار آسمانها و پروردگار زمين پروردگار جهانيان و مر اوراست بزرگوارى
فِى السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
در آسمانها و زمين و اوست عزيز درستكار.

و قالوا ماهى الا حيوتنا الدنيا ـ قديم تعالى دراين آيت حكايت گفتار كافران كرد گفت ايشان گفتند انهى والمعنى ماهى ان بمعنى ماء نفى است وهى ضميرحيوة است گفت آن كافران ميگويند حيات نيست ونخواهد بودن مارا الاّ اين زندگانى كه دردنيا است ميميريم وزنده ميباشيم درمعنى او سه قول گفتند يكى آنكه كلام بر تقديم و تأخير است و تقدير آنكه نحيا ونموت يعني زنده ميباشيم مدتى آنكه بميريم و مارا بعثي و نشورى نباشد قول دوم آنكه نموت و نحيا اولادنا ما ميميريم و فرزندان ما از پس ما بمانند همچنان باشد كه ما زنده مانده ايم و از آنجا كه ذكر ما بوجود وحيات ايشان زنده باشد واين چنان بود كه يكى از ما گويد مرده نباشد آنكه چون او فرزند رها كند ـ قول سوم آنست كه نموت بعضنا و نحيا بعضنا بعضى از ما بميرند وبعضى زنده مانند چنانكه گفت فتوبو الى بارئكم فاقتلوا انفسكم ـ اى ليقتل بعضكم بعضاً بهرى بهرى را بكشند پس ايشان را نفس يكديگر خوانند ـ فما يهلكنا الا الدهر ـ و ما را هلاك نكند الا روزگا وگشت او ـ سعيدبن المسيب ـ روايت كرد از ابو هريره كه رسول صلى اله عليه و آله و سلم گفت اهل جاهليت ـ گفتندى ما را گشت روزگار و آمد و شد شب و روز هلاك ميكند خداى تعالى از ايشان باز گفت و قالوا ما هى الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الاالدهر ـ آنكه گفت روزگار را دشنام ميدهند و خداى تعالى گفت فرزند آدم مرا ميرنجاند بدشنام روزگار انا الدهر و بيدى الدهر روزگار منم و كار بمنست كه شب و روزش ميآرم ابو هريره روايت كرد كه رسول صلى اله عليه و آله و سلم گفت خداى تعالى گفت اى فرزند آدم نگر تا نگوئى خابت الدهر فانى انا الدهر نوميد باد روزگار كه روزگار منم و كار بمنست كه شب و روز بمن ميگردد اگر خواهم فرو گذارم و اگر خواهم قبض كنم واز اينجا گفت رسول صلى اله عليه و آله و سلم ـ لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر گفت روزگار را دشنام مدهيد كه خداى تعالي روزگار است بعضى گفتند معنى

آنست كه فان الله مصرف الدهر ومدبرها آنكه ذكر مصرف و مدبر ازكلام بيفكنند پس كلام على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه افتاده است و وجه معتمد در خبر آنست كه رسول صلى اله عليه و آله وسلم گفت روزگار را دشنام مدهيد كه افعالى كه شما با روزگار حوالت ميكنيد افعال خداست جل جلاله از مرك وزندگانى وبيمارى وتندرستى وفراخى وتوانگرى ودرويشى و مانند اين وعرب وعجم ازجمله بى دينان اين افعال جمله بروزگارحوالت كردند واعتقاد كردند كه فعل اوست و از گشت او حاصل مى شود و در اشعار ايشان اين معنى بسيار است و از آنجمله عمربن قيمه ميگويد شعر كانى وقد جاوزت تسعين حجة خلعت بها عني عنان لجامى على الراحتين مرة و على العصا انوء ثلاثاً بعد هن قيام رمتنى بنات الدهر من حيث لا ارى فكيف بمن يرمى وليس يرام فلو انها نبل اذاً لا تقتيها ولكنى ارمى بغير سهام و افنى وما افنى من الدهر ليلة و لم يغن ما افنيت سلك نظام و اهلكنى تأميل يوم و ليلة و تأميل عام بعد ذاك وعام و قال آخر شعر فاستأثر الدهر العداةبهم والدهر يرمينى ولاارمى يادهر قد اكثرت فجعتنا بسراتنا و وقرت فى العظم و تركتنا لحماً على وضم لو كنت تستبقى من اللحم و سلبتنا ما كنت تعقبنا يا دهر ما انصفت فى الحكم وقال آخر انشده الفراء شعر ختتنى خائنات الدهر حتى كانى فاتك ادنو لصيد قصير الخطو يحسب من رانى و لست مقيداً انى بقيد و قال كثير شعر و كنت كذى رجلين رجل صحيحة ورجل رمى فيها الزمان فشلت و قال لبيد فى قروم سادة من اهلهم نظر الدهر اليهم فابتهل ولابن لنكك البصرى قل لدهر عن المكارم عطل يا قبيح الفعال جهم المحيا كم كريم حططته عن بقاع و لئيم الحقته بالثريا و قال آخر لحى الله دهراً شره قبل خيره و وجداً لصيفى انى بعد معبد (١) ولاخر فلله دهر خيره للئامه و احراره صرعى بكل سبيل ولابن الرومى دهر علاقدرا لوضيع به وهوى الشريف يحطه شرفه كالبحر يرسب فيه لؤلؤه سفلاو يعلو فوقه جيفه ولاخر شعر رأيت الدهر تكبو بالكرام و يرفع جانب القوم اللئام كان الدهر موتور حقود يطالب زحله عند الكرام وللبحترى شعر لقد حكمت فينا الليالى بجورها وحكم بنات الدهر ليس لها قصد من العدل ان يشقى كرام بجمعها و ياخذ منها صفوها العقد والوغد و لاخر و لما رأيت الدهر انحت صروفه على و اودت بالذخائر والعقد صرفت فضول المال حتى رددتها الى القوت خوفاً ان اجاء الى احد و لاخر المرء اماله طوال و العمر ايامه قصار من لم يؤدبه والداه ادبه الليل والنهار من لم يخف صولته الليالى كدح فى وجهه العثار و لابن لنكك ايا دهر و يحك ماذ الغلط لئيم علاوكريم هبط حمار يسيب فى روضة و طرف بلا علف يرتبط وله ايضاً يا زماناً البس الاحرار ذلا و مهانة لست عندى بزمان انما انت زمانه اجنوناً ما تراه منك يبدو ام مجانة وله ايضاً زمان راينا فيه كل العجائب و اصبحت الاذناب فوق الذوائب لو ان على الا فلاك ما فى قلوبنا تهافتت الا فلاك من كل جانب وله ايضاً جار الزمان علينا فى تصرفه واى دهر على الاحرار لم يجر عندى من الدهر ما لو ان ايسره يلقى على الفلك الدوار لم يدر و گفتند صعصعته بن صوحان بر قبر امير المومنين (ع) باستاد و اين بيتها بخواند بر سبيل

(١) - هكذا ؟

تمثیل ـ هل خبر القبر سائلیه ام قرعینا بزائریه ام هل تراه احاط علما بالجسد المسکن فیه لوعلم القبر من یواری تاه علی کل من یلیه یاموت ماذا اردت منی حققت ما کنت اتقیه یا موت لو تقبل افتداء لکنت بالروح افتدیه دهر رمانی بفقد الفی اذم دهری و اشتکیه و قال آخر ـ سهل الزمان و علی غیر مصرد من آل عتاب و آل الاسعد فاالیوم اضحو اللمنون و سیقه من رائح عجل و آخر مغتد شعر و لاخر دفعتا بك الایام حتی اذا اتت تریدك لم تسطع لها عنك مدفعاً مضی صاحبی و استقبل الدّهر صرعتی فلابد ان القی حماماً فاصرعا ولاخر ان الجدیدین فی طول اختلافها لایبقیان تراه لاولا عدما ـ واشعاری که متضمن این معنی است بتازی و فارسی آنرا حدی نیست و فارسی نیاوردیم چه غرض ما تصحیح قول رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بیان تاویل آنکه گفت فان الله هو الدهر آنکه گفت ـ وما لهم بذلك من علم ـ ایشان را یعنی کافران را باین که میگویند علمی نیست جز ظن محض نمی برند و آنچه بظن و گمان گویند بیشتر خطا باشد که الظن یخطی ویصیب پس آنکه اضافت افعال خدای با دهر کند ظن او جز خطا نیست برای آنکه بادله خلاف آن معلوم شده است حسین بن الفضل گفت معنی حدیث آنست که فان الله مدهر الدهر ـ واز امیر المومنین علی صلوات الله سلامه علیه درخطبه روایت کردند مدهر الدهر من عنده المیسور و من لدیه المعسور ـ و گفتند سالم بن عبدالله بن عمر وقتی ذم دهر میکرد ـ پدرش اورا گفت چرا ذم دهر میکنی ودهر بی‌خبراست ازاین وانشد شعر فما الدّهر بالحامی لشییٔ تحبّه ولا جالب البلوی فلاتشتم الدّهرا ولکن متی مایبعث الله باعثاً علی معشر یجعل میاسیرهم عسرا و لبعضهم فی هذاالمعنی ـ دار الزمان علی الامور فانّه ان لم تدار رماك بالالام و ذرالزّمان عن الملام فانّما یحکی الزمان مجاری الاقلام یشکی الزّمان و یستراد وانّما بیدالملیك منافذ الاحکام وانشد ابوعلی محمّد بن عبدالله الثقفی یاعالماً یعجب من دهره لاتلم الدّهر علی غدره فالدّهر مأمور له آمر قد ینتهی الدّهر الی المساه کم کافر امواله جمّة یزداد اضعافاً علی کفره ومؤمن لیس له درهم یزداد ایمانا علی فقره واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات گفت چون برایشان خوانند یعنی برکافران بیّنات درآن حال که آن آیات مبیّن وروشن باشند ونصب او برحال است ما کان حجّتهم ـ ایشانرا هیچ حجّت نباشد یعنی علّت ودست آویز وبهانه الاّ آنکه گویند پدران مارا بازآرید اگر راست میگوئید وان مع الفعل درمحل رفع است براسم کان و حجتهم منصوب بر خبر او مقدم و بر او حق تعالی گفت جواب ایشان چنین ده ـ قل الله یحییکم ـ بگو که خداست که شما را زنده میکند ثم یمیتکم ـ پس بمیراند شمارا ثم یجمعکم پس جمع کند شما را برای روز قیامت و در وقوع آن روز شکی نیست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند ـ و لله ملك السموات والارض خدایراست ملك وپادشاهی آسمان و زمین و یوم تقوم الساعه و ان روز که قیامت برخیزد آن روز مبطلان و باطل مذهبان زیانکار باشند و تری کل امة جاثیةً گفت هر امتی را و جماعتی را آن روز در زانو افتاده بینی یقال جثی رکبته اذا برك جثواً و جدا علی رئوس اصابعه وابجدو ابلغ من الجثوء و اصله من الجمع لان الجاثی

مجمع الاطراف و قال طرفه تری جثوتین من تراب علیهما صفائح صم فی صفیح مصمد ـ و ابو عثمان النهدی ـ گفت در روز قیامت ساعتی باشد که آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهای دنیا خلقان در زانو افتاده باشند تا ابراهیم خلیل ـ و میگوید نفسی نفسی ـ کل امة تدعی الی کتابها ـ هر امتی را با نامه خود خوانند یعنی نامهٔ عملشان الیوم تجزون ما کنتم تعملون ـ امروز جزا دهند شما را آنچه کرده باشید ـ هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ـ این نامهٔ ماست که گواهی میدهد و سخن میگوید بر شما بدرستی و راستی گفتند مراد دیوان عملست که کرام الکاتبین نوشته باشند و گفتند لوح محفوظ است ـ مجاهد روایت کرد از عبدالله عمر که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت اول چیزی که خدایتعالی آفرید قلم بود و آنرا از نور آفرید و طول او پانصد ساله راه باشد آنکه لوح بیافرید و طول او پانصد ساله راهست آنکه قلم را گفت بر او بنویس هرچه خواهد بود تا قیامت و نام خلقان بنویس از بر وفاجر و رطب و یابس آنکه این آیت برخواند هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ـ انا کنا نستنسخ ـ ما نسخه فرمائیم آنچه شما کرده باشید آنکه گفت اگراصلی نبود نسخه چگونه تواند کردن و استنساخ نسخه فرمودن باشد و سین طلب و استدعا را فاماالذین آمنوا وعملوا الصالحات ـ گفت اما آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند خدای تعالی ایشان را در رحمت خود برد یعنی در بهشت و آن رستکاری و ظفر باشد آشکارا واماالذین کفروا اما آنانکه کافر باشند افلم تکن اینجا محذوفی است از کلام بر تقدیر آنکه فیقال لهم افلم تکن آیاتی تتلی علیکم نه آیات من میخوانند برشما پس استکبار کردید و گروهی مجرم و کافر مصر بودید بر کفر ـ و اذا قیل ان وعدالله حق ـ و چون گویند ایشان را که وعده و نوید خدای حق است و درست والساعة لا ریب فیها ـ قیامت را دراو شکی نیست ـ حمزه خواند والساعة بنصف خواند عطفاً علی الوعد وعامه قراء برفع بر ابتداء و حجت ایشان قوله ـ ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده ـ والعاقبه بالرفع لاغیر ـ قلتم ما ندری ماالساعة ـ گوئید ما ندانیم که ساعت چه باشد یعنی قیامت بر طریق جحود وانکار ـ ان نظن الا ظناً ما نپنداریم الا پنداشتنی و مارا از این هیچ عملی یقین نیست ـ و بدالهم سیئات ما عملوا پدید آید ایشان را بدی آنچه کرده باشند یعنی جزاء آن بدی برای آنکه روز قیامت روز جزاء باشد و حاق بهم ما کانو به یستهزئون و بایشان رسد آنچه استهزاء کرده باشند یعنی هم جزاء آن یعنی جزای عمل ایشان و جزاء استهزاء ایشان رسد و قیل الیوم ننساکم ـ و گویند ایشان را ما شما را فرو گذاریم از ثواب امروز چنانکه شما فرو گذاشتید ایمان باین روز این نسیان بمعنی ترك باشد و گفتند مراد نسیانست بر سبیل مجاز و تشبیه یعنی چنانکه شما این روز را فراموش کردید ما شما را فراموش کردیم یعنی بمنزلت فراموشان فرود آوردیم شما را تا کس بخیر نام شما نبرد و ذکر شما نکند گوئی دریاد کس نیستید و مأویکم النار ـ و جای شما دوزخ باشد و ما لکم من ناصرین شما را هیچ یار و یاور نباشد ـ ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا آنکه باز نمود که این بجزا و مکافات آنست که شما آیات خدای فسوس گرفتید و بآن استهزاء کردید ـ وغرتکم الحیوة الدنیا ـ و زندگانی دنیا بفریفت شما را ـ فالیوم لا یخرجون منها ـ

امروز برون نیارند ایشان را از آنجا یعني از دوزخ و لاهم یستعتبون – و نه نیز طلب رضای ایشان کنند فلله الحمد رب السموات ورب الارض خدای‌را سپاس که خداوند آسمانها وزمین است و خدای جهانیانست وله الکبریاء فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم و او راست کبریا و عظمت در آسمانها و زمین و او عزیز ومنیع و محکم کار است و از کلام خدای تعالی که در کتب اوایل فرستاد آنست که گفت الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منها القیته فی النار – بزرگی و بزرگواری ردا وازار من است هر که منازعت کند با من در یکی از این دو در دوزخ افکنم او را

سورة الاحقاف این سوره مکی است وسی و پنج آیتست بعدد کوفیان سی و چهار در عدد بصریان و مدنیان و ششصد و چهل و چهار کلمه است و دو هزارو پانصدو نود و پنج حرفست و روایت است ازابوامامه ازابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سوره الاحقاف بخواند خدای تعالی بعدد هریکی که در دنیاست اورا ده حسنه بنویسد و ده سیئه بسترد وده درجه رفع کند قوله تبارك و تعالی

سورة الاحقاف خمس و ثلثون آیة و هی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حٰمٓ تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا
حم فرستادن کتاب از خداوند عزیز درستکار نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه
بَیْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا اُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ
میان اندواست مگربراستی ومدت نام‌برده و کسانیکه کافر شدنداز آنچه بیم کرده شدند روگرداننده بگو آیا
اَرَاَیْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ اَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ
دیدید آنچه میخوانید از غیر خدا بنمائید مرا چه چیز آفریدند از زمین یا مرآنها را شرکتی است
فِی السَّمٰوَاتِ اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
در آسمانها بیاورید مرا بکتابی از پیش این یا از دانشی اگر هستید راستگویان
وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لَا یَسْتَجِیبُ لَهُ اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَهُمْ
و کیست گمراه تر از آنکه میخواند از غیر خدا کسی را که استجابت نکند مر اورا تاروزرستخیزو آنها
عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَ اِذَا حُشِرَ النَّاسُ کَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً وَ کَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ
از دعاء خودشان بیخبرانند و چون آمیخته شوند مردمان باشند مر آنهارا دشمنان و باشند بعبادت خود
کَافِرِینَ * وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
کافران و چون خوانده شود برآنها آیتهای ما روشن گفت آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد
هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ * اَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰیهُ قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلَا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللهِ
اینست سحری آشکارا یا میگویند بر بسته آنرا بگو اگربربستیم آنرا پس نه مالك شوید برای من ازخدا

شَیْئًا هُوَ اَعْلَمُ بِمَا تُفِیضُونَ فِیهِ کَفٰى بِهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ
چیزی را او دانا تر است بانچه خوض میکنید در او بس است بآن گواه میان من و میان شما و اوست آمرزنده
الرَّحِیمُ * قُلْ مَا کُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا اَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ اِنْ
مهربان بگو نیستم من نو در آمده از پیغمبران و نمیدانم آنچه کرده شود بمن و نه بشما نه
اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحٰى اِلَیَّ وَ مَا اَنَا اِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ * قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ کَانَ مِنْ
پیروی کنم جز آنچه را وحی شود بسوی من ونیستم من جز ترساننده هویدا بگو آیا دیدید اگر بوداز
عِنْدِ اللهِ وَ کَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ عَلٰى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَکْبَرْتُمْ
جانب خدا و کافر شدید بان و گواهی‌داد گواهی‌دهنده‌از اولاد یعقوب بر مانند آن پس گروید وتکبر کردید
اِنَّ اللهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ * وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کَانَ
بتحقیق خدا هدایت نکند گروه‌ستمکاران راو گفتند کسانیکه کفر ورزیدند مر کساني را که گرویدنداگر بود
خَیْرًا مَا سَبَقُونَا اِلَیْهِ وَ اِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِیمٌ وَ مِنْ قَبْلِهِ
بهتر پیشی نمیگرفتندمارابسوی او و چون‌هدایت‌نیافتند بآن‌پس‌دوراست که گویند این افترائیست دیرینه‌واز پیش آن
کِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا کِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا
کتاب موسی پیشوا و بخششی واین است کتابی تصدیق کننده وبزبانیست عربی تا بیم کندآنانکه ستم کردند
وَ بُشْرٰى لِلْمُحْسِنِینَ * اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
و مژده باشد مر نیکوکاران را بتحقیق کسانی که‌گفتند پروردگارماست‌خدا پس‌برجاماندند پس‌نیست بیمی بر آنها
وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ * اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیهَا جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ
و نه آنها اندوهناك شوند آنگروه یاران بهشت اند جاویدان در آن پاداشی است بانچه میکنند
وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
و وصیت کردیم آدمیرا به‌پدرومادرش نیکوئی باربرگرفت اورامادرش بکراهت وبنهاداورا بکراهت و ابستنی اوو ازشیر گرفتن او
ثَلٰثُونَ شَهْرًا حَتّٰى اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ
سی ماه است تا چون رسید بحد جوانی خود و رسید چهل سال را گفت پروردگارا الهام کن مرا که
اَشْکُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰى وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَ اَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی
شکر گذارم نعمت تراکه نعمت بخشیدي برمن و برپدرومادر وآنکه بکنم شایسته‌راکه‌پسندی آنراواصلاح کن مرادراولادمن
اِنِّی تُبْتُ اِلَیْكَ وَاِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ * اُولٰئِكَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا
بتحقیق باز گشتم بسوی توبتحقیق من‌ازمسلمانانم آنگروه‌کسانی اند که مي‌پذیریم ازآنهانیکو تر آنچه‌را کرده اند
وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَیِّئَاتِهِمْ فِی اَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ .
و میگذریم از لغزشهای آنها در یاوران بهشت وعدهٔ راست آنچنانیکه بودند وعده داده شدند .

قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم – تفسیر این آیت از پیش رفته‌است ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما قدیم تعالی گفت نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه در میان آنست الاّ بحق و درستی و راستی و برای تعریض خلق انواع نعمت را و برای تعریض ایشان ثواب را و آنرا ببازی نیافریدیم و مهمل فرو نگذاشتیم – و اجل مسمّی – و وقتی نام

زده کرده در لوح محفوظ برای فرشتکان تا لطف باشد ایشان را ـ والذّین کفروا ـ و آنانکه کافرند از آنچه ایشان را بآن میترسانند اعراض میکنند و بر میگردند و برو اقبال نمیکنند بقبول آنکه کفت قل بکو ای محمّد که آنچه شما خوانید آنرا بدون خدای از بتان ـ اررنی بنمائید بمن تا ایشان از چه وجه مستحق عبادة اند و چه آفریده اند از زمین یا ایشان را چه شرکت و انبازی است در خلق آسمان کتابی بیارید که پیش ازین قرآن فرود آمده است که در آنجا ذکر اینان است یا وجه استحقاق اینان عبارت را ـ او اثارة من علم ـ قرائت عامّه آثارة است بالف و در معنی او خلاف کردند ـ عبد الله عباس کفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او کفت او اثارة من علم ـ ای خط خطی بیاورید ازعلم که دلیل صحت قول شما کند در عبادت اینان ـ قتاده کفت خاصة علمی خاص بیارید ـ حسن کفت علمی مستخرج بیارید من اثرت التراب و منه قوله و اثار والارض ـ مجاهد ـ کفت روایة تاثرونها علمی که روایت میکنند من اثرت الحدیث اثره اثراً واثارة کالشجاعة والسماحة ـ والحدیث ماثور والاثر الحدیث المما ثوری المروی ـ و قال الاعشی شعر انّ الذی فیه تماریتما بیّن للسماء والاثر (۱) ای الرّاوی ـ کلبی کفت بقیة من علم من الاثر الذی یبقی از ایشان که می بماند ـ اخفش کفت عرب کوید لهذه الناقة اثارة من سمن ای بقیة و اثر ـ قال الرّاعی ـ وذات اثارة اکلت علیها فما تانی لکتها قصارا (۲) و روایت کردند از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که او خواند او اثرة بفتح همزه وسکون یعنی خاصة من العلم اوثرتم بها که شما را بآن برگزیده اند و تخصیص کرده ـ و عکرمه خواند او میراث من علم یا میراثی از علم ـ انکنتم صادقین اگر راست میکوئید آنکه کفت و من اضلّ ـ کیست کمراه تر وجاهلتر از آنکه او کسی را خواند وعبادت کند بدون خدای که او را اجابت نکند وجواب ندهد تا بروز قیامت یعنی ابدالدّهر و کفتند تا بروز قیامت که ایشان جواب دهند بتبرّا ـ و هم عن دعائهم غافلون ـ و ایشان از دعاء ایشان غافل باشند و برای آن بضمیر عقلاء کنایت کرد از ایشان که ایشان جاری مجری ملوك و امرا و مخدومان کرد که ایشان را خدمت کنند و کفتند برای آنکه اضافت فعل عقلا کرد بایشان از غفلت چنانکه فی فلك یسبحون ـ و قوله ـ فظلت اعناقهم لها خاضعین و رایتهم لی ساجدین واذا حشر الناس کفت وآنکه که حشر کنند مردمانرا اینان دشمنان باشند و بعبادت این عابدان ایشان را کفران آرند و تبرّا کنند چنانکه کفت تبرّأنا الیك ما کانوا ایّانا یعبدون برای این قید زد الی یوم القیمه در آیت اول واین آیات مذّمت وملامت وتفریغ بت پرستان است وتسفیه رای و حکم ایشان انکه هم از وصف حال ایشان و جحود و عناد ایشان طرح بیان کرد کفت و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات چون این آیات مبیّن روشن ما برایشان خوانند کافران کویند این قران حق و صدق را که آمد بایشان این سحر وجادوئی ظاهراست ـ ام یقولون افتریه ـ یا کویند که فرا بافته است قل ـ تو جواب ده ای محمّد و بکو که این قران اکر من فرا بافته ام و ساخته و بافته من است فلا تملکون لی من الله شیئاً ـ شما هیچ نتوانید کردن بجای من از خدای و نتوانید تا حمایت کنید مرا از خدای چه او عالمتر است بآنچه شما در او خوض کنید یقال افاض

(۱) هکذا فی الاصل (۲) قیاماً في ا کمتها قصارا خ ك

القوم فی الحدیث و خاضوا فیه اذا تنازعوا فیه و ترادوا کفی به شهیداً بس است خدا کواه میان من و میان شما و او آمرزنده و بخشاینده است قل بکو ای محمّد ما کنت بدعاً من الرّسل ـ من مردی نیستم غریب و بدیع از میان پیغمبران والبدع والبدیع کنصف و نصیف یعنی اول کسی نیستم که من دعوی پیغمبری کردم بل پیش ازمن بسیار پیغمبران بودند قال عدی بن زید ـ شعر فلا انا بدع من حوادث تعتری رجالا عرت من بعد بؤسی واسعد و ما ادری ما یفعل بی ولابکم و من ندانم تا بامن وبا شما خواهند کردن روز قیامت کفتند چون این آیت آمد کافران شادمانه شدند کفتند کار ما و کار محمد راستست او نمیداند که با او چه خواهند کردن چنانکه نمیداند که با ما چه خواهند کردن اگر او را خدای غیب دان فرستاده بودی او را آکاه کردی که با او چه خواهند کرد خدای تعالی این آیت فرستاد ـ لیغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر ـ چون این آیت آمد صحابه کفتند ـ هنیئاً لك یا رسول الله ـ ترا معلوم شد که خدایتعالی با تو چه خواهد کرد ما نمی دانیم که با ما چه خواهد کرد خدای تعالی این آیت فرستاد ـ لیدخل المؤمنین جنات تجری ـ و این آیت فرستاد و بشر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلا کبیراً واین قول انس وقتاده و عکرمه است ـ عبدالله عباس کفت سبب آن بود که صحابه رسول و اهل البیت او در مکه سختی میدیدند از کافران رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در خواب دید که از مکه نقل کرده بود بزمینی پر کیاه و درختان خرما رسول صحابه را بکفت صحابه کفتند یا رسول الله کی خواهد بودن که ما از این جور برهیم وتو هجرت کني بآن زمین که کفتی خدای تعالی این آیت بفرستاد و ما ادری ما یفعل بی ولابکم ـ یعنی ندانم که مارا هجرت کی فرمایند و در آنجا با ما و با شما چه کنند ـ حسن بصری کفت معنی آنست که من ندانم که خدای تعالی مرا چه فرماید در حق شما از حرب و صلح وامر و نهی وتعجیل عقوبت و تاخیرش بعضی دیکر کفتند ـ معنی آنست که من ندانم که مآل کار ما و عاقبت آن در دنیا بچه آید من بمرك بمیرم یا مرا بکشند یا عمر من بسیار ماند یا اندك ماند و ندانم که مآل کار شما برچه آید بر تصدیق بروید یا بر تکذیب یا شما را عذاب کنند یا نکنند و این پیش از آن بود که این آیت آمد ـ و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الایه ـ و این اقوال که متضمن آنست که من ندانم که در دنیا با ما وبا شما چه کنند بهتر از آن قول اولست که در او نفی علم است از مآل کار ایشان بآخرة برای آنکه باتفاق رسول دانست و اورا خبرداده بود خدای که او ازاهل بهشت است قطعاً واین خبر در حق معصومان مأمؤنی الجوانب روا باشد که معلوم از حال ایشان آن باشد که باین خبر اختیار معصیت نکنند و مغری نشوند بقبیح و این اقوال باز پسین قول حسن و سدی و ضحاك و شمالی است آنکه کفت ان اتبع ای مااتبع من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن وحی میکنند و من نیستم الا ترسانندهٔ بیان کننده اما از علم غیب وعلم عواقب نزدیك من هیچ نیست ـ قل ارایتم ان کان من عندالله آنکه کفت بکو ای محمد که چکونه میدانید و چکونه می بینید که اکر این قرآن از نزدیك خدایست و کفرتم به و شما بآن کافر شوید و کواهی از بنی اسرائیل کواهی دهد بر او بمانند آن فآمن او ایمان آرد و شما استکبار کنید چکرنه

باشد علی ما یجیٔ شرحه ـ مفسران درین گواه خلاف کردند ـ قتاده و ضحاك و ابن زید
گفتند عبدالله سلام است که بر نبوة و صدق محمد صلی اله علیه و آله و سلم گواهی داد حمید
طویل گفت از انس که عبدالله سلام بنزدیك رسول آمد در آنوقت که رسول صلی الله علیه و
آله و سلم از مکه بمدینه شد و گفت یا محمد من ترا از مسئله بخواهم پرسید که جواب
آن مسائل کس نداند مگر پیغمبری مرا خبر ده تا اول اشراط و اعلام قیامت چیست و اول
طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که آیند از مادر و پدر چرا بهری با مادر
مانند و بهری با پدر در حال جبرئیل آمد خبر داد رسول را وسول گفت یا عبدالله جبرئیل
مرا خبر داد عبدالله گفت جبرئیل دشمن ماست رسول علیه السلام گفت اول اشراط قیامت
آن باشد که خدای تعالی خلقانرا از مشرق بمغرب راند واما اول طعامی که اهل بهشت خورند
زیاده جگر ماهی باشد ـ اما شبه فرزند اگر آب مرد سابق بود شبه او را بود و اگر آب
زن سابق بود شبه اورا باشد عبدالله سلام گفت اشهد ان لا اله الاالله واشهد ان محمداً رسول
الله ـ گواهی دهم که خدا یکیسیت وتو که محمد بندهٔ و رسول اوئی آنکه گفت یا رسول‌الله
اگر جهودان اسلام مرا بشنوند از دست در افتند و در من واقیعت کنند پیش از آنکه
من اظهار اسلام کنم تو حدیث من ازایشان پرسی رسول صلی الله علیه وآله وسلم جهودان‌را
حاضر کرد گفت چگوئید در حق عبدالله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن
خیرنا واعلمنا و ابن اعلمنا گفتند سید و مهتر وحبر وعالم ماست وپسر سید وحبر وعالم ماست
گفت اگر چنانکه او ایمان آرد شما بااو موافقت کنید گفتند معاذالله که او این کند واو
هرگز بتو ایمان آرد عبدالله سلام از آن میانه بر خاست و گفت اشهد ان لا اله الاالله و
اشهد ان محمداً رسول الله گفتند هذا شرنا و ابن شرنا این بدترین ماست و پسر بدترین ماست
و در نقص او افتادند عبدالله سلام گفت من دانستم که چنین گویند برای آن گفتم که از
اینان پرس در اول سعد وقاص گفت نشنیدم که پیغمبر صلی اله علیه و آله و سلم کسی‌را
گفت درحیات او که‌اواز اهل بهشت است الا عبدالله سلام‌را واین آیت درو آمد شهد شاهد من
بنی اسرائیل علی مثله ـ شعبی گفت از مسروق که شهد شاهد من بنی اسرائیل موسی است گفت
دلیل بر این آنست که سورة مکی است و عبدالله‌سلام بمدینه ایمان آورد و گفت بر آن آمد که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم باجهودان مناظره میکرد مثل زد و گفت چنانکه موسی برصدق
توراة گواهی داد من بر صدق قرآن گواهی میدهم و گفتند این گواه ابن یأمن بود و گفتند
پیغمبری بود از بنی‌اسرائیل فامن و استکبرتم آن گواه ایمان آورد و شما استکبار کنید و ایمان
نیارید ـ زجاج گفت جواب این در آیت محذوف است و تقدیر آنست که فامن اتومنون یعنی
اگر این قرآن از نزدیك خدای باشد و شما باو کافر شوید و گواهی از بنی اسرائیل گواهی
دهد بر صحت او و ایمان آرد شما ایمان آرید عند این حال یا نه ـ قیل افما تهلکون گفتند
محذوف اینست که اگر چنین باشد و شما ایمان نیارید نه هلاك شوید ـ و حسن گفت اینست
من اضل منکم یعنی اگر حال چنین باشد و گواه ایمان آرد و شما باستکبار ایمان نیارید از

شما ضال‌تر که باشد چنانکه ـ دردکرایه گفت قل اریتم ان کان من عندالله ثم کفرتم به من
اضل ممن هو فی شقاق بعید این همه محتمل است جز که لابد یکی ازاین‌باید که تقدیر کنند در
کلام تا معنی مستقیم شود و بعضی دیگر گفتند محذوف اینست من المحق منا و من المبطل چون
حال این باشد و این قرآن از نزدیك خدای باشد و گواه پدید آید و گواهی دهد برصحت او
و او ایمان آرد و شما نیارید محق که باشد و مبطل که باشد ان الله لا یهدی القوم الظالمین
آنکه گفت خدای هدایت ندهد ظالمان را ـ اما بمعنی حکم و تسمیه واما بره بهشت و نشاید
تا هدایت باشد براه دین برای آنکه آیت عام است با جمله مکلفان کرده است از مؤمن و
کافر قال الله تعالی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قال‌الذین کفروا
گفتند کافران یعنی جهودان آنانکه ایمان آوردند بر قول بیشتر مفسران ـ لو کان خیرا ـ اگر
این قرآن و مسلمانی بهتر بودی عبدالله سلام و اصحابش ما را سبق نبردندی بر او و گفتند
آیت در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند اگر قرآن و اسلام را خیری بودی این گدایان و
درویشان ما را سبق نه بردندی باوبل ما سبق بردمانی ایشان را بآن و ان لم یهتد وابه
فسیقولون هذا افك قدیم و چون باین قرآن مهتدی نمیشوند میگویند این قرآن دروغی است
قدیم دیرینه و حکایتی فرا بافته از آن پیشینگان ازجمله آن که‌مجبران ازمشرکان بر گرفته اند
یکی آنست که قرآن را قدیم خواندند و گفتند دروغی است قدیم و مجبران ـ همین گفتند
در لفظ قدیم خلاف نیست که گفتند اما افك از آنجا گفتند که گفتند قدیمست در ازل هنوز
نه جهان بود و نه جهانیان و خدای میگفت موسی چنین گفت و فرعون چنان کرد و عیسی
چنین گفت و جهودان چنان کردند و ایشان هیچ در وجود نبودند نه دروغ باشد برای
آنکه کذب خبری بود که مخبر برخلاف خبر بود ـ و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة گفت
از پیش این قرآن کتاب موسی که توراة است اماماً و رحمة نصب بر حال است و عامل در
او محذوف است والتقدیر انزلناه کتاب موسی اماماً رحمة ما او را فرستادیم امامی مقتدا که
باو اقتداء کنند و رحمتی که باو مهتدی شوند و بثواب و نعیم رسند ـ و هذا کتاب مصدق
و این قرآن کتابیست که آنرا تصدیق میکند و بر صدق او گواهی میدهد و نصب لساناً عربیاً
بر حال است از عاملی محذوف والتقدیر جعلناه او انزلناه و گفتند مفعول به است کانه حال
اعنی لساناً عربیاً و اول بهتر است لینذرالذین ظلموا ـ مدنی و شامی و یعقوب خواندند بتاء
خطاب خطاباً للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و باقی قراءبیا خواندند خبراً عن الغایب اما عن
القرآن او عن الله تعالی تا بترسانی تو ای محمّد ظالمان کافران را باو و یا بترساند قرآن و یا
خدای ایشان را و بشری للمحسنین وبشارت و مژده نیکو کاران را و محل او دو وجه را
محتمل است ازاعراب یکی رفع علی تقدیر وهذا کتاب مصدق بشری للمحسنین ای هو بشری
و روا بود که نصب بود علی محل لتنذر ای انذاراً و بشارة و شاید که حال بود علی قرائة من
قراء بالیاء ای منذرا و مبشرا حال باشد از قرآن و مثاله قوله جئتك لا زورك واکراماً لك ای
مکرماً لك وروا بود که مصدری‌بود محذوف الفعل ای و لیبشر المؤمنین بشری ان الذی قالوا

ربنا الله ثم استقاموا الایه ـ آنانکه گفتند خدای ما الله است پس استقامت کردند و برای آن بایستادند ایشان آنانند که بدیشان ترسی نباشد و نیز اندوهگین نشوند و تفسیر مثل آیت باستقصا رفته است اولئك اصحاب الجنّة خالدین فیها ـ الایه گفت ایشان اهل بهشتند و همیشه آنجا باشند و از آنجا بیرون نیایند جزاء و پاداشت آنچه کرده باشند و نصب جزاء بر مفعول‌له باشد ـ و وصینا الانسان بوالدیه حسناً عامه قراء خواندند حسناً بضم حا و سکون سین بر مصدر ثلاثی و اهل کوفه احساناً خواندند بر مصدر مزید من احسن احسانا بدو الف گفت ما اندرز کردیم آدمی را به نیکوئی کردن با مادر و پدرش حملته امه کرها ای مشقة ابن کثیر و نافع وابو عمرو خواندند بفتح کاف و باقي بضم کاف و وضعته کرها گفت مادر باو بار بر گرفت و بار بنهاد باو برنج و مشقت برای آنکه آبستن را هم در حال حمل رنج رسد وهم در حال وضع و کره و کره لغت است و قیل الکره المشقه و الکره الاکراه ـ وحمله وفصاله ثلثون شهرا و بار بر گرفتنش و ازشیر باز کردنش سی ماه بود ـ جمله مفسران گفتند حملش شش ماه بود و شیر دادنش دو سال و این دلیل است بر آنکه اقل حمل ششماه باشد و محمّدبن اسحاق گفت حملش نه ماه باشد وشیر دادن وباز کردنش بیست و یکماه واین خلاف قرآن است آنجا که گفت والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و جمله قراء خواندند و فصاله بالف مگر یعقوب که او خواند و فصله بی الف وفصل و فصال وفطام یکی باشد و آن از شیر باز گرفتن کودك باشد ـ و امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه باین آیه تمسك کرد بر آنکه مدت حمل شش ماه باشد و آن قصه برفت ـ حتی اذا بلغ اشده تا برسید بحد بلوغ و گفتند بغایت برنائی و تمام قوت ـ مجاهد گفت سی و سه سال بعضی دیگر گفتند سی سال بعضی دیگر گفتند از هیجده سال تا چهل سال بلغ اربعین سنة و بچهل سال برسید ـ سدی گفت و ضحاك آیت در سعد ابی و قاصی آمد و قصه او برفت ـ و بعضی دیگر گفتند آیت در شأن ابوبکر آمد و پدرش ابوقحافه عثمان‌بن عمر و مادرش ام‌الخیر بنت صخربن عمرو چون ابوبکر بچهل سال رسید ایمان آورد برسول صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت رب اوزعنی بار خدایا مرا الهام ده تا شکر نعمت تو کنم یعنی الطافی کن با من که عند ان ممتنع شوم از عقوق و تضییع حقوق و الا یزاع الحمل علی الوزع و هو الکف والمنع و قولهم لابد للناس من وزعة و قال النابغة و قلت الماء نصح والشیب وازع ای مانع ان اشکر نعمتك التی انعمت علی که شکر کنم آن نعمت را که کردی بامن وبامادر وپدرمن وعملی کنم صالح که از من ببینی واصلح لی فی ذریتی ومرا بصلاح دار در فرزندانم یعنی توفیق صلاحم ده در حق ایشان انی تبت الیك که من بادرگاه گریختم و من از جملهٔ مسلمانانم اولئك الذین نتقبل عنهم احسن ماعملوا ایشان آنانند که عمل نیکوتر از ایشان قبول کرده اند و کنند ونتجاوز عن سیئاتهم و در گذراند از سیئات ایشان و معاصیشان ـ حمزه و کسائی و خلف خواندند نتقبل و نتجاوز بنون علی الخبر عن نفس المتکلم و نصب نون احسن و باقی قراء یتقبل و یتجارز بیاء مضموم علی مالم یسم فاعله معنی قرائت اول بپذیریم از ایشان نکو تر آنچه کرده باشند و در گذرانیم از گناه ایشان ومعنی قرائت دوم

بپذیرند نیکو تر آنچه ایشان کرده باشند و در گذراند ازبدیهشان فی اصحاب الجنة در زمرهٔ اهل بهشت وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعدهٔ راست که ایشان را دادند در دنیا و نصب او بر مصدری است محذوف الفعل کانه قال وعدهم وعد الصدق و الذی بدل وعد است و شاید تا صفت او باشد و الصلة والموصول فی محل النصب قوله تعالی

وَالَّذی قٰالَ لِوٰالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُمٰا اَتَعِدٰانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونَ مِنْ قَبْلی
و آنکه گفت مر پدرومادرش رااف مرشما را آیا وعده دادیدمرا که بدر شوم و بتحقیق گذشته قرنها از پیش من

وَ هُمٰا یَسْتَغیثٰانِ اللّٰهَ وَیْلَكَ آمِنْ اِنَّ وَعْدَاللّٰهِ حَقٌّ فَیَقُولُ مٰاهٰذٰا اِلاّٰ اَسٰاطیرُ الْاَوَّلینَ
وآنهافریادخواهی میکردندخدارا وای بر توایمان آور بتحقیق وعده خدا راست است پس میگویند نیست این خبرمگر افسانه های پیشینیانست

اُولٰئِكَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
و آن گروه کسانیند راست شد بر آنها گفتاردر گروههائی بتحقیق گذشته از پیش آنها از جنی و آدمیزاد

اِنَّهُمْ کٰانُوا خٰاسِرینَ * وَلِکُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمٰالَهُمْ وَهُمْ
بتحقیق آنها بودند زیان کاران و برای همه مرتبهاست از آنچه کردندوتا تمام جزا دهد کار هاشا نرا وآنها

لاٰ یُظْلَمُونَ * وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذینَ کَفَرُوا عَلَی النّٰارِ اَذْهَبْتُمْ طَیِّبٰاتِکُمْ فی حَیٰوتِکُمُ الدُّنْیٰا
نه ستم کرده شوندوروزیکه عرض کرده شوند کسانی که کفرورزیدندبر آتش بردیدپاکیزه های شما رادرزندگانی دنیاتان

وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهٰا فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ * فِی الْاَرْضِ
و بهره ورشدیدبآن پس امروز جزا داده شوید شکنجه خوار کننده بسبب آنچه بودید شما تکبر میکردید در زمین

بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ * وَاذْکُرْ اَخٰا عٰادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقٰافِ وَقَدْ
بغیر حق وبآنچه بودید بدمیکردید و یادآوربرادر عاد راچون بیم کرد گروهش را دروادی ریك انبوه شده بتحقیق

خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ اَلاّٰ تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّٰهَ اِنّی اَخٰافُ عَلَیْکُمْ
گذشته بیم کنندگان از پیش روی او و از عقب او و آنکه نپرستیدمگرخدارا بتحقیق من می ترسم برشماها

عَذٰابَ یَوْمٍ عَظیمٍ * قٰالُوا اَجِئْتَنٰا لِتَأْفِکَنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ کُنْتَ
شکنجه روز بزرك را گفتند آیا آمدی مارا تابگردانی مارا ازخدایان ما پس بیاورمارابانچه وعده کردی مارا اگر هستی

مِنَ الصّٰادِقینَ * قٰالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُکُمْ مٰا اُرْسِلْتُ بِهِ وَلٰکِنّی
از راستگویان گفت جز این نیست که دانش نزد خداست و میرسانم شما را آنچه فرستاده شدم باو ولیکن من

اَرٰیکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ * فَلَمّٰا رَاَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ اَوْدِیَتِهِمْ قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ
میدانم شما راگروهی را که نادانی کنید پس چون دیدندآنرا ابری که درآورنده بودرودخانهاشانرا گفتنداینست ابریکه

مُمْطِرُنٰا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ ریحٌ فیهٰا عَذٰابٌ اَلیمٌ * تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ
باران دهنده است مارا بلکه آنست آنچه شتاب کردیدبآن بادیست درآن شکنجه ایست دردناك هلاك میکندهرچیز رابفرمان

رَبِّهٰا فَاَصْبَحُوا لاٰ یُریٰ اِلاّٰ مَسٰاکِنُهُمْ کَذٰلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمینَ * وَ لَقَدْ
پروردگارش پس گردیدند که دیده نشد مگر سنگهاشان اینچنین پاداش کنیم گروه گنهکاران را وبتحقیق جایگاه

مَکَّنّٰاهُمْ فیمٰا اِنْ مَکَّنّٰاکُمْ فیهِ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ سَمْعاً وَ اَبْصٰاراً وَ اَفْئِدَةً فَمٰا
دادیم آنها را درآنچه اگرجایگاه ندادیم شما رادرآن وگردانیدیم مر آنهارا گوش و دید هاراودلها را پس

اَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلاَ اَبْصارُهُمْ وَلاَ اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْئٍ اِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ
كفايت نكردشان گوش آنها و نه چشمها شان و نه دلهاشان هيچچيز چون بودند انكار ميكردند
بِآياتِ اللّهِ وَحاقَ بِهِمْ ماكانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ * وَلَقَدْ اَهْلَكْنا ما حَوْلَكُمْ مِنَ
بآيات خدا وفرو گرفت آنهارا آنچه بودند بآن استهزا ميكردند و بتحقيق هلاك كرديم ما آنچه دورشما بود از
الْقُرى وَصَرَّفْنَا الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * فَلَوْلاَ نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ
ديه ها و مكرر كرديم آيتها را شايد آنها باز گردند پس اگر نبود يار بكردنشان كسانى را كه گرفتند از
دُونِ اللّهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذلِكَ اِفْكُهُمْ وَما كانُوا يَفْتَرُونَ *
غير خدا براى نزديكى خدا يانى بلكه گمراه شدند از آنها و اينست دروغ آنها و نبودند كه بربافند
وَاِذْ صَرَفْنا اِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا اَنْصِتُوا
و چون گردانيديم بسوى توگروهى از جن را كه مى شنوند قرآن را پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خاموش باشيد
فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوْا اِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قالُوا يا قَوْمَنا اِنّا سَمِعْنا كِتاباً اُنْزِلَ مِنْ
پس چون گذارده شد بر گشتند بسوى گروه آنها بيم كنندگان گفتند اى گروه ما بتحقيق ماشنيديم كتابى را كه فرستاده شد از
بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَاِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ * يا قَوْمَنا
پس موسى تصديق كننده مر آنچه پيش روى اوست راه مينمايد بسوى حق وبسوى راه راست اى گروه ما
اَجِيبُوا داعِيَ اللّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ
جواب گوئيد خواننده خدارا وبگرويد باو ميامرزد مرشما را از لغزشهاى شما و ميرهاند شمارا از شكنجه
اَلِيمٍ * وَمَنْ لاَ يُجِبْ داعِيَ اللّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ
دردناك و كيست نه جواب گويد خواننده خدارا پس نيست عاجز كننده درزمين و نيست مر اورا ازغيراو
اَوْلِياءُ اُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ * اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمواتِ
دوستان آنگروه در گمراهى هويدايند آيا و ديدند آنكه خداست آنكه آفريد آسمانها
وَالْاَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى بَلى اِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْئٍ
و زمين را و آزار نكشيد بآفريدشان توانا بر آنكه زنده كند مردگان را آرى بتحقيق او بر همهچيز
قَدِيرٌ * وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ اَلَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ
تواناست و روزى كه عرض كرده شوند آنانكه كافر شوند بر آتش آيا نيست اين بحق گفتند آري
رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ
سوگند بپروردگار ما گفت پس بچشيد شكنجه را بآنچه بوديد كافرشديد پس شكيباباش چنانكه شكيبا شدند صاحبان ثابت
مِنَ الرُّسُلِ وَلاَ تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ * لَمْ يَلْبَثُوا اِلاَّ
از پيغمبران و شتاب مكن براى آنها گويا آنها روزى كه بينند آنچه وعده شوند درنگ نكردند جز
ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ اِلاَّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ .
ساعتى را از روز رسانيدنيست پس آيا هلاك كرده شوند مگر گروه بدكاران

قوله تعالى و الذى قال لوالديه اف لكما – و آنكه گفت مادر و پدرش وا اف شما را آنگه
كه اورا دعوت كردند بايمان بخداى و ببعث و نشور و اف كلمه كراهت است درمكروهات

استعمال كنند و مردم ضجر گويند و گفتند معنى آنست كه نتناً لكم او قذرا چنانكه كسى
گويد كه بوى ناخوش شنود وكذلك التف وگفتند اف و سخ گوش باشد و تف و سخ ناخن
اين اصل كلمه است آنكه در مكروهات استعمال كنند اتعد اننى مرا وعده ميدهيد كه مرا
از گور بيرون خواهند آوردن و زنده كردن و خلت القرون من قبلي و از پيش من امتان
گذشته اند و رفته و هيچ باز نيامدند و هما يستغيثان الله و مادرش و پدرش فرياد ميخوانند
بخدا و ميگفتند و يلك آمن واى بتو ايمان آر بخداى و ببعث و نشور – ان وعدالله حق كه
وعده خدا حق است و درست فيقول ما هذا الا اساطير الاولين – او ميگويد نيست آنكه شما
مرا گوئيد و وعده ميدهيد از حديث و بعث و نشور الا افسانه پيشينگان عبدالله عباس و مجاهد
و ابو العاليه وسدى گفتند آيت درحق عبدالله بن ابوبكر آمد وگفتند عبد الرحمن بن ابى بكر
چون مادر و پدر اورا باسلام خواندند وبرو الحاح كردند و گفتند ايمان آر بخداى تعالى
و بعث و نشور او گفت عبدالله جذعان را و عامر كعب را و مشايخ قريش را زنده باز كنيد
تا من از ايشان اين حديث باز پرسم تا اصلى هست اين را يا نه محمد بن زياد گفت معاويه
عليه اللعنه نامهٔ نوشت بمروان تا بيعت مردمان براى يزيد بستاند عبد الرحمن بن ابى بكر
گفت معاويه ميخواهد تا اين كار بمانند آن كند كه هرقل و كسرى كردند كه پدران براى
فرزندان رها كنند بميراث مروان گفت خاموش باش واو برمنبر بود تو آنى كه در حق تو
آمد و الذى قال لوالديه اف لكما الاية عايشه بشنيد گفت دروغ ميگوئى و من دانم كه
آيت در حق كه آمد و اگر خواهى تا بگويم بنام و نسبش وليكن رسول خداى پدرت را
لعنت كرد و تو در پشت او بودى تو نتيجه لعنت رسول خدائى اولئك الذين حق عليهم القول
في امم گفت آنانكه عبدالرحمن بن ابى بكر نام بود ايشان را از قريش و خواست تا باز
زنده كنندشان براى او تا از ايشان خبرى پرسد آنانند كه عذاب برايشان واجب شد
در ميان جماعتى كه رفتند و گذشتند پيش ايشان از جملهٔ كافران جن و انس و ايشان
زيانكاران بودند از آنجا كه بر كفر مردند – حسن و قتاده گفتند آيت عام است اگر چه
بر يك كس حوالت است و مبهمى است مجهول بر سبيل مثل گفت خداى تعالى تا باز
نمايد كه هر كه چنين گويد حكمش اين باشد و گفتند مراد يك شخص است نامعيّن كافر
عاق در مادر و پدر و لكل درجات اى و لكل واحد من الفريقين گفت هر يكى را از آن
دو گروه مؤمن و كافر درجاتى و منازلى و پايهاست مؤمنان را از بالا و كافران را از زير
از آنچه كرده باشند بر حسب عمل ايشان و ليوفيهم و تا تمام بدهد ايشان را عملشان يعنى
جزاى عملشان مكيان و بصريان خواندند بيا خبراً عن الله تعالى خداى بدهد و باقى قراء
بنون خواندند على اخبار الله تعالى عن نفسه و هم لا يظلمون و بر ايشان ظلم نكنند و حق
ايشان باز نگيرند و نقصان نكنند ويوم يعرض الذين كفروا على النار گفت آن روز كه عرضه
كنند كافران را بر دوزخ اذهبتم طيباتكم فى حيوتكم الدنيا دركلام محذوفى هست اى يقال
لهم گويند ايشانرا خوشيهاء خود و لذت هاى خود به برديد در زندگانى دنيا يعنى قضاى

شهوات گردید و آنچه شما را آرزو بود در دنیا بگردید و بجای آوردید ـ واستمتعتم بها و
بآن بر خوردار شدید ـ ابو جعفر وابن کثیر و یعقوب خواندند ـ اذهبتم بر استفهام و باقی
قراء بر یك الف بر خبر ـ و اهل شام در او خلاف کردند و بر هر دو قرائت معنی تقریع
و توبیخ است یقول العرب انت الذی فعلت کـذا ـ فالیوم تجزون عذاب الهون امروز جزا
دهند شما را عذاب هوان وخواری و این صفت عقابست برای آنکه عقاب مقرون باشد
باستخفاف و اهانت و باین جدا شود از دیگر آلام و مضرات ـ بما کنتم تستکبرون بآن تکبر که
گردید در زمین بناحق و بآن فسق و خروج از فرمان خدای تعـالی و خـدا وصف کرد
کافران را بآنکه همت ایشان مصروف باشد با شهوات و قضاء آن و استمتاع بانواع لذات وصفت
مؤمنان را و صالحان خلاف این باشد ـ ثوبان روایت کند مولی رسول صلی اله علیه وسلم
که چون رسول بسفری خواستی رفتن آخر کسی را که دیدی فاطمه زهرا بودی علیهما السلام و
اول کس را که دیدی چون باز آمدی هم او بودی وابتدا باو کردی روزی از بعضی سفرها
در آمد فاطمه را علیها السلام ازغنیمت خیبر کلیمی خیبری بود چون بشنید که رسول صلي اله
علیه وآله وسلم میآید آن کلیم را بدر حجره فرو گـذاشت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
چون بدر حجره فاطمه رسید چنان دید بر گردید وبرفت ساعتی فاطمه انتظار میبرد رسول نیامد
گفتند رسول صلي الله علیه و آله و سلم بیامد وباز گشت حضرت فاطمه بر خاست و بحجرهٔ
رسول آمد و گفت یا رسول الله عادت چنان بود کـه هروقت مرا اکرام فرمودی چون از سفر
در آمدی این نوبت این حرمان از چه سبب بود گفت یا فاطمه من بر عادت آنجا آمدم
ولیکن در سرای تو بر رسم در سرای جباران دیدم پرده فرو گذاشته باز گشتم آنـگه گفت
ما لال محمد وللدنیا فانهم خلقوا للاخرة و خلقت الدنیا لهم آل محمد را با دنیا چکار است کـه
ایشانرا از برای آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان او برفت و پرده از در سرای دور کرد
و در خبر است که یکروز رسول در حجرهٔ فاطمه رفت حسن و حسین را دیـد دست و
رنجی از سیم در دست کرده و ایشان کودك بودند ایشان را پیش خوانده و از دست ایشان
باز کرد و ثوبان را داد گفت ببر بفروش وبرای فاطمه قلاده بخر از مهرك یمانی و برای
کودکان دو دست ورنج عاجین ـ فان هؤلاء اهـل بیت لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیاتهم
الدنیا که اینان اهـل بیتي اند که من نمیخواهم تا اینان لذت خود در زندگـانی دنیا ببرند و
ابو هریره گفت والله که طعام ما با رسول نبودی الا الاسودان التمّرو الماءِ الا خرما و آب
و از این طعامها که شما خورید ما نشناسیم ـ عبدالله بن قیس الاشعری گفت روزی بارسول
خدای بیرون بودیم باران بما رسید بوی ناخوش پدید آمد از ما چون بوی گوسفند از آنـکه
جامهاءِ ما از پشم گوسفندان بود و کلام امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه ازین
معنی مشحونست و خطبهای او درین معنی بسیار است علی الخصوص خطبهٔ که مفضل بن عمـر
روایت کرد از صادق جعفـر بن محمد از پدرانش از امـیر المؤمنین صلوات الله و
سلامـه علیه که حضرت امـیر المؤمنین خطبـه کرد روزی و در آنجا گـفت

والله ما دنیاکم عندی الّا کسفر علی منهل حلّوا اذا صـاح بهم صائحهم فارتحلوا ولا لذّتهـا
في عیني الّا کحمیم اشربه غسّاقاً او علقم اتجرّعه زعاقاً او سمّ افعـاة اسقاه دِهاقاً او قلادة
من نار ارهقها خناقاً ولقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و قال لی اقذف بها قذف
الاتن لا یرتضیها لرقعها فقلت اغرب عنی فعند الصّباح یحمد القوم السّری و ینجلی عنهم غیابات
الکری والله لوشئت لتسربلت بالعبقری المنقوش من دیباجکم ولشربت الماء الزّلال برقیق زجاجکم
و لأکلت لُباب البرّ بصدور دجاجکم و لکنّی اصدّق الله جلت عظمته حیث قال من کان یرید الحیوة
الدّنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم و هم فیها لایبخسون اولئك الّذین لیس لهم فی الاخرة الاّ النار
فکیف استطیع الصّبر علی نار لو قذفت بشررة من شررها الی الارض لا حرقت نبتها و لو اعتصمت
نفس بقله لا نضجتها و هیج النار في قلتها و ایّما خیر لعلّی ان یکون عند ذی العرش مقرباً اویکون
فی اللظی حسیساً مبعداً مسخوطاً علیه بجرمه معذباً و الله لان ابیت علی حسك السعدان مرقداً
و تحتی اطمـار علی شقاها ممددا او اجّر فی اغلالي مصفداً احبّ الیّ من ان القی محمدا خائناً
فی ذی تیمة اظلمه بفلسة تعمّداً ولم اظلم الیتیم لنفس یتسرّع الي البلی قفولها وتمید في اطباق الثری
حلولها و ان عاشت رویداً فبذی العرش نزولها معاشر شیعتی احذروا فقد عضّتکم الدّنیا با نیا بها
تختطف منکم نفساً بعد نفس کذابها و هذه مطایا الرّحیل قد انیخت لرکابها الا انّ الحدیث ذو
شجون فلا یقولنّ قائلکم انّ کلام علیّ متناقض لانّه کلام عارض و لقد بلغني انّ رجـلا من قطّان
المدائن تبع بعد الحنیفیّة علوجه و لیس سرباله دهقانیه منسوجه و تضمخ بمسك هذه النوافح
صباحه وتبخر بعود الهند رواحه و حوله ریحان حدیقة یشم تفّاحه و قد مدّ له مفروشات الروم
علي سریره تعساً له بعد ما نهز السبعین من عمره وحوله شیخ یدبّ علی ارضه من حرمه وذو تیمة
یضور من ضرّه ومن قرمه فما واساهم بعاضلات من علقمه لان امکنی الله منه لاختصمّته خضم البر
و لاقیمنّ علیه حدّ مرتدّ ولاضربنّه الثمانین بعد حدّ ولا صدنْ علیه من جهله کل سد تعساً له افلا
شعراً فلا صوف افلا وبر افلا رغیف قفار اللیل افطار افلا عبرة علی حد فی ظلمة لیل ینحدر ولوکان
مؤمناً لا تسقت له الحجّة اذا ضیّع ما لا یملك والله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استما حنی
من برّکم صاعة وعاودنی فی عشر وسق من شعیر کم تقضمه جیاعه و یکاد یطوی ثالث ایّامه حاضماً
ما استطاعه و لقد رایت اطفاله شعث الالوان من ضرّهم کانما اشتمازّت وجوههم من قرّهم فلمّا
عاودنی فی قوله و کرّره اصغیت الیه سمعی فغرّه فظنّ انّي ابیعه دینی و اتّبع ما اصرّه احمیت له
حدیدة لینزجر اذ لا یستطیع منها ولا یصطبر ثم ادینها من جسمه فضجّ من المه ضجیج ذی دنف
یانّ من سقمه وکاد یسبّنی سفها من کظمه و لحرقه فی لظی اضنّنی له من عدمه فقلت له ثکلتك
الثّواکل یا عقیل اتانّ من حدیدة احماها انسانها لملاعبه و تجرّنی الی نار سجّرها جبّارها لغضبه
اتانّ من الاذی وائنّ من لظی والله لوسقطت المکافاة عن الامم و ترکت فی مضاجعها بالیات فی الرّمم
لاستحییت من مقت رقیب یکشف فاضحات من الاوزار تنسخ فصبراً علی الدّنیا تمرّ بلاء و انّها کلیلة
با حلامها تنسلخ کم بین نفس فی خیامها ناعمة و بین اثیم فی الجحیم تصطرخ ولا تعجب من هذا و
اعجب بلا صنع منا من طارق طرقنا بملفوفات زمّلها فی وعائها و معجونة بسطها علی انائها فقلت

له اصدقةٌ ام نذرٌ ام زكوةٌ و كل ّ ذلك محرّم علينا اهل بيت النبوّة و عوضنا منه خمس ذى القربى
فى الكتاب والسّنّة فقال لى لا ذاك ولا ذاك لكنّه هد ّية فقلت له ثكلتك الثواكل افعن دين الله
تخدعنى بمعجونة عرفتموها بقندكم وخبيصة صفراء اتيتمونى بها بعصير تمركم مختبط امّ ذو جنّة
امّ تهجر اليست النفوس عن مثقال حبّة من خردل مسئوله فماذا اقول في معجونة ازرقهما معمولة
والله لو اعطيت الاقاليم السّبعة بما تحت افلاكها واسرّق لى قطانها مذعبة با ملاكها على ان اعصى الله
فى نملة اسلبها شعيرةً فالوكها ما فعلت ولا اردت وذلك على مستعار الكلام ومجاز القول ولدنياكم
اهون عندى من ورقة في فم جرادة تقضمها و اقذر عندى من عراقة خنزير يقذف بها اجدمها
و امرّ على فؤادى من حنظلة يلوكها ذوسقم فيشميها فكيف اقبل ملفوفات عملتها فى طيها
و معجونة كانها عُجنتْ بريق حيّة اؤقيئها اللّهم انّى نفرت عنها نفار المهره من كيّها اريه السهى
و يريني القمراء امتنع من وبرة من قلوصها ساقطة وابتلع ابلا في مبركها رابطته ازبيب العقارب
من وكرها التقط ام قواتل الرّقيش فى بيتى ارتبط فدعونى اكتفى من دنياكم بملحى و اقراصى
فبتقوى الله ارجو خلاصى ما لعلّى ونعيم تفنى ولذّة ينتحها المعاصى سالقى وشيعتى ربنا بعيون ساهره
وبطون خماص ليمحّص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين ونعوذ بالله من شرورا نفسنا ومن سيّئات
اعمالنا – واين خطبه جامعست اين معنى را كه لايق اين آيت هست و بعوض آن آورديم كه در
تفسيرها آورده اند از كلام زهاد و سير عباد وبراى آن بتازى بياورديم تا رونق فصاحت و مبالغه
بلاغت در كلام او عليه السلام كه براو مسحه از طلاوت كلام نبوى است وطراوتى از كلام ربّانى
بتوفيق الهى فوت نشود واين يك خطبه از كلام او آنجا بس است و از جمله آنچه در اين خطبه
هست حديثى است كه مفرد ديدم در زهد او باسناد كه روزيكه از دوستان او او را معقودى
ساخته بهديه آورد و درپيش او بنهاد او انگشت فرو برد بدو وبرآورد و دراو مينگريد آنكه
گفت رنگش نيكوست و بويش خوش است ندانم تا طعمش چه باشد آنكه انگشت بسترد واز
پيش خود دور كرد گفتند يا امير المؤمنين اين برتو حرام است گفت نه وليكن من راعى رعيّتى ام
كى روا دارم كه در رعاياى من بسيار كس باشند كه ايشان آرزومند اين و كمتر ازين باشند من
امروز ازين بخورم فردا بقيامت خداى را چه گويم و از عهدهٔ اين چگونه بيرون آيم آنكه اين
بيت بگفت – و حسبك داء آن تبيت ببطنة و حولك اكباد تحنّ الى قدّ – از او چه بديع است
اين و امثال اين او را مولائى بود از مواليان او را ابو الاسود الدّئلى گفتندى پس از آنكه
حضرت امير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه بجوار رحمت ايزدى پيوست معاويه خواست تا
او را استمالت دهد باشد كه از دوستى على بر گرداند او را هر وقتى تحفه و برى ولطفى كردى و
چيزى فرستادى يكروز هديهٔ فرستاد اورا انواع حلواها در او چون بخانه ابوالاسود بردند و
بنهادند و در آنجا شهد بزعفران بود دختركى كوچك داشت ابوالاسود پنج شش ساله بدويد و
از آن پاره بر گرفت و در دهن نهاد پدر او او را گفت اى دخترك بيفكن كه زهر است گفت
چرا گفت نميدانى كه پسر آمنه فرستاده است بما تا ما را ازدوستى اهل بيت برگرداند دخترك
آنچه در دهن داشت بيفكند و ميگفت انخدعنا بالشّهد المزعفر عن السّيد المطّهر آنكه اين بيتها

انشاء كرد – اباالشّهد المزعفر يابن هند عليك نبيع احباباً و دينا معاذالله ليس يكون هذا ومولينا
امير المؤمنينا و در خبر است كه يكروز رسول صلى الله عليه و آله و سلّم بر اهل صفّة و
آن جماعتى درويشان بودند ملازم مسجد مطلع شد و ايشان پارهاء پوست و آديم بر جامه
مى دوختند از آنكه خرقه نداشتند ،گفت حال امروز بهتر است از آنكه روزى آيد كه يكى
از شما بامداد حلهٔ پوشد و نماز ديگر حلهٔ و بامداد جفنهٔ پيش او آرند از طعام و نماز شام
جفنه وخانهٔ او بجامهٔ ديبا چنان آراسته باشد كه خانه كعبه گفتند يا رسول الله نه آن بهتر باشد
گفت لا بل اين بهتر باشد شما را اگر باو بايستد – و درخبر است كه يكى از صحابه گفت واظنّه
سلماناً در نزديك رسول شدم در آن وقت كه او زنان را بجاى بگذاشته بود گفت اورا ديدم بر
حصيرى درشت خفته برهنه برخاست و گياه آن حصير سطبر در پهلو هاى او اثر كرده من بگريستم
مرا گفت چرا ميگرئى گفتم يا رسول الله كسرى و قيصر در ديباهاء رومى و ملكى بخسبند
و اين حصير پهلوى تورنجور كرده است و در او اثر كرده گفت يا فلان راضى كه ايشان را
دنيا باشد و مارا آخرت – اولئك قوم عجلّت لهم طيّباتهم فى حيوتهم الدّنيا ايشان قومى اند كه
طيّبات ايشان در دنيا معجل بايشان دادند – در خبر است كه يكى از بزركان صحابه در بازارپيش
جابر عبد الله انصارى باز آمد اورا ديد كه پارهٔ گوشت به خانه ميبرد گفت چيست اين گفت اهل
مرا در خانه گوشت آرزو كردند او را گفت اگر هرچه آرزو باشد شما را در دنيا معجل كنيد
ترسم از اهل اين آيت شويد كه حضرت حق جلّ جلاله گفت – اذهبتهم طيباتكم فى حيوتكم
الدّنيا واستمتعتم بها و اذكر اخا عاد اذا نذر قومه بالاحقاف الايه ياد كن اى محمد برادر عادرا
يعنى هود را وبرادرى او با ايشان از جهت نسب بود چون بترسانيد قومش را باحقاف عبدالله
عباس گفت احقاف نام وادى است ميان عمّان و مهره – مقاتل گفت منازل عاد بيمن بود
در حضرموت بجائى كه آنرا مهره گويند كه اشتران نيكو را بآنجا كنند مهرى گويند ايشان
اهل خيام بودند چون ربيع بودى بگياه خوار از آنجا برفتندى و بديگر اوقات بآنجا آمدندى و
از قبيله ارم بودندى ضحاك گفت احقاف نام كوهى است بشام – مجاهد گفت زمينى است كه
انرا حسمى گويند – قتاده گفت عاد قبيله بودند بيمن در زمين ريگستان بدريا نزديك بر زمينى
كه انرا سحر خواندند – ابن زيد گفت احقاف جمع حقف باشد و اين ريگى باشد دراز برشبه
رسنى – كلبى گفت احقاف كوهى است كه آب ازو بمازمين شود (١) خليل گفت ديك بزرك
باشد – كسائى گفت پشته ريك كرد باشد يكيرا حقف گويند مثل ستر و استار و عدل واعدال
و حمل و احمال و گفتند حقف و جمعه حقاف و جمع الجمع احقاف – قال الاعشى – فبات الى
ارطاة حقف يكفه حريق شمال يترك الوجه اقتما قال العجاج بات الى ارطاة حقف احقفا اى مائل
والفعل منه احقوقف قال الرّاجزسماوة الهلال حتى احقوقفا اى انحنى واستدار وقد خلت النّذر
من بين يديه و پيغمبران ديگر گذشته بودند پيش او يعنى پيش هود و من خلفه واز پس او و
آنانكه از پس او باشند گذشته نباشند چگونه گفت خلت من خلفه گوئيم از آن بابست كه فعلى
در او مضمر باشد لائق حال او و تقدير آنست خلت النّذر من بين يديه و منهم من ياتى من

(١) هكذا فى الاصل

خلفه چنانکه علّفتها تبناً وماءً بارداً و گفتند باین تقدیر حاجت نیست چه این وقت که خدای این حکایت کرد در عهد رسول ما بهری از پیش او گذشته بودند و بهری از پس اوهم گذشته بودند ـ الاّ تعبدوا الاالله یعنی جمله پیغمبران که آمدند آنان که پیش هود بودند وآنانکه از پس او بودند همه بآن آمدند که گفتند جز خدای تعالی می‌پرستند انی اخاف علیکم که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامت است این ازکلام هود است قالوا گفتند کافران بجواب هود اجئتنا آمدید بما لتأفکنا عن الهتنا ـ تا ما را بر گردانید از خدایان ما والافك الصرف فأتنا بما تعدنا ـ بیارید بما آنچه ما را وعده میدهید ازعذاب اگر تو از جمله راستگویانی قال گفت یعنی هود علیه السلام انما العلم عندالله علم به نزدیك خدایست بوقت عذاب که کی خواهد بودن و ابلغکم ما ارسلت به و من بشما میرسانم آنچه مرا بآن فرستاده اند اداء رسالت و بیان شریعت ـ ولکنی اریکم قوما تجهلون ولیکن من شما را گروهی نادان می بینم ومیدانم فلما راوه چون دیدند آنرا یعنی عذابرا عارضاً ابری پدید آمد معترض مستقبل اودیتهم روی بوادیهای ایشان نهاد قالوا هذاعارض ممطرنا گفتند این ابری است که ما را باران خواهد دادن ـ و مجاهد گفت ابر را برای آن عارض خوانند لانه یبدو في عرض السماء ای ناحیته قال الاعشی ـ یا من رای عارضاً قد بت ارمقه کانما البرق في حافاته شعل مفسران گفتند مدتی بود که ایشان را باران نمیآمد و هود علیه السلام میگفت ایمان آرید تا من دعا کنم تا خدای شما را باران دهد و الا ببدل باران عذاب آید شما را یکی از جمله ایشان نام او قیل بن عتراس گفت نه مارا عذاب مي باید تو دعا بباران مکن بعذاب دعا کن چون این ابرسیاه بر آمد ایشان شادمانه شدند و گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد و التقدیر ممطر لنا این اضافت برتقدیر انفصال است نه حقیقی چنانکه مررت برجل حسن الوجه ای حسن وجهه برای آنکه نشاید که معرفه صفت نکره باشد و مثله قولهم هذا رجل مثلك ای مثل لك ـ هود علیه السلام گفت این ابر باران‌ده نیست این آنست که شما استعجال و شتاب زدگی کردید ریح بادی است دراو عذابی سخت ـ عمروبن میمون گفت بادی بر آمد و شتران با هودج و قومی که در او نشسته بودند در هوا میبرد تا پنداشتی درهوا ملخ پرانند تدمر کل شیئی همه چیزرا هلاك میگردان بادبفرمان خدای و الدمر من الدمار و هو الاستیصال هلاك استیصال را دمار گویند ـ عبدالله عباس گفت چون ابرپدید آمد باستقبال او رفتند بصحرا آنجا که ابر بود بادی میآمد بسختی چنانکه گاو وگوسفند وشتر ایشان درهوا میبرد و چون مرغان می پرانید ایشان بدانستند که آن نه ابر رحمتست ابر عذابست بگریختند و باخانه شدند و در ها استوار کردند باد در آمد و در هاء خانه هایشان بکند و بر ایشان مسلط شد هفت شب و هفت روز سبع لیال و ثمانیه ایاماً حسوماً و ریك بیابان میآورد و بر ایشان میریخت تا به ریگ پوشیده شدند و در زیر آن ریك ناله میکردند پس از هفتهٔ بادی در آمد و ریك از ایشان دور کرد و ایشان را بر میگرفت و بر کوه و بر سنك میزد تا پاره پاره شدند و ایشان خداوندان قوه و سطوة بودند با بالهای دراز ـ راوی خبر گوید که چون رسول

صلی الله علیه وآله و سلم بادی سخت دیدی گفتی الهم انی اسئلك خیر ها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بك من شرها و شر ماارسلت به و این دعا میگفت و چون ابری بودی و باد بودی رسول صلی الله علیه وآله و مسلم متغیر شدی و میترسیدی ـ گفتند یا رسول الله این ترس تو چراست گفتی میترسم که بنا را که چنان باشد که عاد را بود که گفتند هذا عارض ممطرنا فاصبحوا لا یری الاما کنهم در روز آمدند از ایشان و هیچ ندیدند یعنی هیچ نماندند الا سرا هایشان ـ وحسن بصری درشاذ خواند لا تری بتاء ـ سیبویه گفت علي تأویل لا تری اشخاصهم الامساکنهم و قرائت عامه قراء بر خلاف اینست وابوبکر عن عاصم هم بتا روایت کرد عاصم و حمزه و یعقوب و خلف و اعمش خواندند لا یری بیاء مضموم علی تقدیر لا یری شیئی الا مساکنهم گفتند برای آنکه در زیر ریك بودند کس پیدا نبود ـ و باقی قراء خواندند لاتری بتاء مفتوح و نصب مساکن یعنی لا تری یا محمد الا مساکنهم ـ کذلك نجزی القوم المجرمین همچنین جزا دهیم گروه گناهکاران را ـ و لقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه ـ آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید واعذار و انذار گفت ما ممکن کردیم ایشان را درآنچه شما را نکردیم وان بمعنی نفی‌است ای فیما لم‌نمکنکم فیه یعنی ایشان‌را ان قوة و بسط دادیم که شمارا ندادیم ـ وجعلنالهم‌سمعا وابصاراًوافئدة وایشان را چشم و گوش و دل دادیم باین همه قوت والله وحواس از ایشان هیچ غنا نکرد چون ایشان بآیات خدای جاهل و منکر بودند و بایشان رسید جزاء آن استهزاء که میکردند بآیات ما و پیغمبران ما ولقد اهلکنا ما حولکم من القری ـ گفت ما هلاك کردیم آنچه پیرامن شما بود از شهر ها چون حجر ثمود و زمین سدوم ومانند آن ـ و صرفنا الایات و آیات وبینات و دلالات دراوبگردانیدیم تا همانا اهلش اندیشه کنند وازکفر باز آیند اندیشه نکردند و باز نیامدند لاجرم هلاك کردیم ایشان را باین آیات تهدید میکند مشرکان مکه را ـ فلولا نصرهم ای فهلا نصرهم چرا یاری نکردند ایشان‌را آنان که ایشان را بدون‌خدای عبادت کردند و بعبادات ایشان تقرّب کردند ـ کسائی گفت قربان هر چیزی باشد که بآن تقرّب کنند بخدا از ذبیحه وطاعتی و مانند این وجمع او قرابین باشد کرهبان‌و رهابین و این آنکه بود که اسم باشد چون مصدر باشد آنرا جمع نکنند چون سبحان و غفران گفت چرا آن بتان یاری ایشان نکردند که آنرا خدایان و معبودان گرفته بودند و بایشان تقرب میکردند آنکه هم او جواب داد گفت بل ضلّوا عنهم بل گم شدند ایشان از عابدان و ذلك افکهم و آن دروغ و بافته و نهاده ایشان بود وما کانوا یفترون وآنچه فرا می بافتند ـ عبدالله عبّاس وعبدالله زبیر خواندند و ذلك افکهم بفتح الف و فاء وکاف علی الفعل الماضی ای ذلك القول صرّفهم عن التوحید ـ واذصرفنا الیك نفراً من الجنّ گفت یادکن ای محمّد چون بازگردانیدیم گروهی‌را از جنیان با تو یستمعون القرآن قرآن می‌شنیدند فلمّا حضروه چون حاضر آمدند این جنیان با رسول صلی الله علیه وآله وسلّم قالوا انصتوا گفتند گوش دارید فلما قضی چون تمام کردند یعنی چون رسول صلی الله علیه وآله وسلّم از قرائت فارغ شد ولّوا الی قومهم منذرین پشت بر کردند و روی بقوم خود نهادند و ایشان را بترسانیدند بخدای تعالی و اعلام کردند از کار

رسول و سماع قرآن و قصّه این آن بود که مفسّران گفتند چون ابوطالب با جوار رحمت ایزدی شد رسول صلی الله علیه و آله وسلّم در مکه بی یار و یاور مانده بود بر خاست و روی بطایف نهاد تا ازثقیف طلب نصرت کنند برقریش ـ محمّد بن القرطی گفت چون رسول صلی الله علیه وآله و سلّم بطایف رسید بمجمع ایشان‌آمد وایشان را سه رئیس بود سه برادر عبد یالیل ومسعود و حبیب بنو عمرو بن عمیر وزنی قریشی زن یکی از ایشان بود از بنی جمج بر ایشان بنشست ایشانرا با خدای خواند و گفت من ازمکّه بشما آمده ام تا مرا نصرت کنید براسلام و یارمن باشید بر قریش اما یکی از ایشان جواب چنین داد که او بدر خانه کعبه آویخته باد اگر خدایتعالی ترا فرستاده است به پیغمبری و دیگری جواب داد که خدای‌کس را نیافت که پیغام فرستادی جز ترا وامّا سه دیگر جواب این داد که حال تواز دوبیرون نیست یا دراین دعوی راستگوئی یا دروغ زن اگر راستگوئی منزلت تو بیش از آنست که ما را با تو سخن شاید گفتن و سؤال و جواب کردن و اگر دروغ زنی ما را روا نباشد که باتو سخن گوئیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم از برایشان برخاست پس گفت اکنون یك کار بکنید این حال من پوشیده دارید و با کس نگوئید تا قوم من برمن دلیر تر نشوند اجابت نکردند و آن سخن افشاء کردند وسفیهان و کودکان را بدنبال او درنهادند تا بانگ برآوردند و در قفای اوافتادند بسنك انداختن و سفاهت کردند تا او را با دیوار بستنی بتاختند از آن عتبه و شیبه پسران ربیعه ایشان آنجا حاضر بودند سفیهان باز گشتند رسول صلی الله علیه وآله و سلّم بسایۀ درختی آمد و آنجا بنشست وعتبه و شیبه می نگریدند می دیدند آنچه سفیهان میکردند و میگفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلّم سر سوی آسمان کرده وگفت اللهم انی اشکوالیك ضعف قوتی وقلة حیلتی و ناصری و قوتی علی النفس یا ارحم الراحمین انت رب المستضعفین وانت ربی الی من تکلنی الی بعید تجهمنی او الی عدوّ ملکته امری ان لم تکن غضبت علي فلا ابالی ولکن عافیتك اوسع لی اعوذ بنور وجهك من ان ینزل بی غضبك و یحل علی سخطك لك العتبی حتی ترضی لاحول ولا قوة الا بك چون پسران ربیعه آن دیدند رحم و خویشی بجنبید و ایشان را غلامی ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس ـ طبقی انگور برنهادند و غلام را گفتند پیش آن مرد بر عداس بیامد و انگور پیش رسول آورد و بنهاد رسول صلي الله علیه وآله و سلم گفت بسم الله و دست دراز کرد از آن انگور میخورد عداس گفت این کلمتی است که اهل این شهر نگویند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که از کدام شهری و دین تو چیست گفت من مردی ترسا ام از اهل نینوا رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت از اهل شهر آن مرد صالح یونس بن متی غلام گفت تو یونس را چه شناسی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت او برادر من بود و پیغمبر بود و من پیغمبر خدایم باهل این جهان ـ غلام در روی رسول نگرید صدق او در سیماء او بشناخت در پای او افتاد و بوسۀ بر پای‌او میداد و ایشان ازدور نگاه میکردند یکی با دیگری گفت اما غلامك فقد افسده علیك غلامت را بزیان آور چون غلام با نزدیك ایشان شد گفتند چه میگفت باتو گفت یا سیدی او پیغمبر خدای است واو مرا

خبرداد بچیزی که جز پیغمبران ندانند گفتند یا غلام برو ودین خود نگاهدار که دین تو به از دین اوست آنگه رسول صلي الله علیه و آله و سلم از طایف باز گردید و روی بمکه نهاد چون بنخله رسید بنماز شب برخاست جماعتی از جنیان نصیبین بگذشتند و سبب آن بود که جنیان پیش از آن استراق سمع کردندی از آسمان چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیامد ایشان را منع کردند از آن برجوم ستاره بر ابلیس آمدند و گفتند این چه حال است گفت این سبب حادثه است که در آسمان افتاد نه از حوادث زمین است ولیکن بروید و در زمین پرا کنده شوید خبری بنزدیك من آرید آن جنیان بتفحص این خبر میرفتند و اینان جماعتی بودند از اشراف جن و سادات ایشان از نصیبین چون بوادی تهامه رسیدند بجائی که آن را وادی نخله گویند رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز بامداد میکرد و قرآن میخواند گوش بآواز و قرائت او کردند یکی بادیگری گفت انصتوا گوش باین قرائت کنید اینروایت سعید جبیر است و جماعتی از اهل اخبار و روایت عوفی از عبدالله عباس جماعتی دیگر گفتند رسول را صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که جن را دعوت کن و با خدای خوان و قرآن بر ایشان خوان خدای تعالی جماعتی را از جنیان نینوا صرف کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا فرموده اند که امشب بیرون شوم و جنیان را دعوت کنم وقرآن برایشان خوانم . از شما که صحابه‌اید کیست که بامن بیاید همه سر درپیش افکندند دیگرباره بگفت جواب ندادند سه بار دیگر بگفت عبدالله مسعود گفت من بیایم برخاستند رسول بود و عبدالله مسعود برفتند تا ببالاء مکه بجائی رسیدند که آنرا شعب الحجون گویند عبدالله مسعود گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا بنشاند و خطی گرد من کشید وگفت از این خط بیرون میای تا من باز آیم آنگه برفت و برپای ایستاد و آغاز قرآن خواندن گرفت من در هوا مرغان میدیدم مانند کرکسان که می پریدند و می‌آمدند و می نشستند و ماران بسیار دیدم که می آمدند و لغطی وآوازی عظیم می شنیدم تا چندانی جمع حاضر شدند که من رسول را نمی دیدم و آواز نمی‌شنیدم و من بترسیدم و اندیشۀ رسولم بیشتر بود آنگه پاره پاره شدند بمانند ابر سیاه و میرفتند تا صبح بر آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با نزدیك من آمد و مرا گفت بخفتی ای عبدالله من گفتم یا رسول‌الله چه جای خواب بود مرا با این ترس چند بار خواستم تا فریاد کنم و بانك بردارم واستغاثت کنم بمردمان تا باشد کسی بنزدیك ما آید تا بشنیدم که تو ایشان را بعصا دور میکردی و میگفتی بنشینید بنشینید بیعتی و من پای ازخط بیرون نیارستم نهادن گفت اگر بیرون می آمدی ایمن نبودی که ترا بربودندی آنگه مرا گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه میدیدم با جامهاء سفید گفت از جن نصیبین بودند ازمن متاعی خواستند من ایشان را ممتع کردم باستخوان وپشك شتر و سرگین چهارپایان گفتم یا رسول‌الله مردم آن را پلید میکنند گفت من نهی کردم مردم را که بآن چیزها استنجا نکنند من گفتم یا رسول‌الله استخوان وروث چه سود دارد ایشان را گفت هیچ استخوان نباشد که ایشان بردارند والا همچندان گوشت برو باز آید که روئیده باشد وهیچ روث نباشد

الا و هم چندان دانه پدید آید در او گفتم یا رسول‌الله آن غلبه وصیحه چه بود گفت خصومتی بود در میان ایشان بسر کشتهٔ من حکم بکردم میان ایشان بحق ـ آنکه مرا گفت آبی داری گفتم یا رسول‌الله مطهره دارم پارهٔ نبیذالتمر در او گفت مرا ده بستد ووضو تازه کردو گفت تمرةوطیبة ماء طهور ـ قتاده گفت که ما را روایت کردند که چون عبدالله مسعود بکوفه آمد آنجا جماعتی پیران را دید از رط بپرسید از ایشان و گفت ایشان کیستند گفتیم این جماعتی از رط گفت چه مانند با جنیان که آنشب پیش رسول آمدند یعنی لیلة الجن علقمه گفت از عبدالله مسعود پرسیدم که شب جن تو با رسول بودی گفت الا آنکه ما رسول را نیافتیم آنشب بترسیدیم و گفتیم مباد تا غدری کرده باشند مکیان برو بطلب او بیرون آمدیم در شعاب و وادیها می جستیم اورا چون صبح برآمد رسول را دیدیم که از کوه حرا فرو می آید گفتم یا رسول‌الله ما دوش همه شب دل تنگ و رنجور بودیم برای غیبت تو گفتیم نباید تا غدری کرده باشند گفت نه دوش جماعتی از جن بیامدند تا قرآن بشنوند از من من قرآن بر ایشان خواندم آنکه آثار ایشان و آثار محلی که ایشان آتش کرده بودند بمن مینمود آنکه گفت از من زاد خواستند من بزاد ایشان کردم هر استخوانی که براو نام خدای نبرده باشند چون در دست ایشان افتد گوشت بر او پدید آید هر کدام تمام‌تر وسرگین برای چهار پایان همچنان دانه شود که از اول بوده باشد آنکه گفت استنجا مکنید باستخوان و سرگین ـ و جماعتی راویان روایت کردند که عبدالله مسعود باپیغمبر نبود آنشب ـ ابن جریح گفت آنانکه پیش رسول آمدند از جن این بود شاصر وناصر وحسی ومس وازر واتبان واحقم این هفت کس بودند رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم ایشان را برسالت و نیابت بجنیان فرستاد ـ بهری دیگر گفتند نه کس بودند و این روایت زربن جیش است ـ ثابت قطبة الثقفی گفت جماعتی بنزدیك عبدالله مسعود آمدند گفتند ما در سفری بودیم در راه ماری دیدیم کشته و در خون گردیده و اورا در زیر خاك کردیم از آنجا برفتیم جماعتی پیش ما باز آمدند و گفتند عمر را که دفن کرد ما گفتیم عمر کیست گفت آن مار که فلان جای دفن کردید او از جملهٔ آنان بود که لیلة‌الجن پیش رسول آمد و از او قرآن شنید از میان دو قبیله جن قتالی بود او کشته شد ابو ثعلبة الخشنی روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم گفت جنیان بر سه نوعند بهری پر دارند در هوا می پرند و بهری بر صورت ماران و سگان اند و بهری آنند که در سفر باشند میروند بجایها چون قرآن بشنیدند و با نزدیك قوم خود شدند گفتند ای گروه سمعنا کتاباً ما کتابی شنیدیم که از پس موسی فرو فرستادند مصدقاً لما بین یدیه راست دارندهٔ آن کتابها است که پیش او فرستادند ـ عطا گفت آن جماعت جنیان جهودان بودند برای آن گفتند کتاباً انزل من بعد موسی نصب بر حال است از مفعول یهدی الحق این کتاب او رهنمای است بحق و بره راست یا قومنا ای گروه ما اجابت کنید دعوت کنندهٔ خدای را وآمنوا به و ایمان آورید باو یعنی به محمّد صلی‌الله علیه و آله و سلم یغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد شمارا ازعذابی دردناك یعنی عذاب دوزخ عبدالله عباس گفت ایشان برفتند

و قوم را دعوت کردند هفتاد مرد از جنیان بردست ایشان ایمان آوردند و ایشان پیش رسول آمدند ببطحاء مکه رسول ایشان را بدید وقرآن برایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد علماء اسلام خلاف کردند درحکم مؤمنان جن ـ بهری گفتند ایشانرا ثوابی نباشد جزاء ایشان بل ایمانشان نجات باشد از آتش دوزخ چنانکه گفت یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم واین مذهب ابو حنیفه است ـ ولیث بن سعد و بعضی دیگر گفتند حکم ایشان حکم مؤمنان انس است و در ثواب و عقاب برای آنکه تکلیف برایشان همچنان است که بر انسیان و چنانکه تکلیف بر انسیان شاقّ است برایشان همچنین است و چون ایشان را بر تکلیف مشقت است لابد باید تامثاب باشند همچه اینان و این مذهب ماست و مذهب جمله اهل عدل و از فقهاء مذهب مالك و شافعی و ابن ابی لیلی و سفیان وضحاك واما استدلال ایشان بآیت درو دلیلی نیست ایشانرا برای انکه این دلیل الخطابست و دلیل الخطاب به نزدیك بیشتر اهل علم باطلست ـ و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجزٍ فی الارض انکه گفت هر که اجابت نکند دعوت کننده خدای را یعنی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم و خدای را بعاجز نتواند کردن در زمین و ازو فوت نشود و لیس له من دونه اولیاء و او را بدون خدای اعوان و انصار نباشد اولئك فی ضلال مبین و ایشان در ضلالت و گمراهی ظاهر باشند انکه برسبیل تنبیه گفت اولم یروا نمی بینند یعنی نمیدانند انّ الله الذی خلق السموات والارض که خدائیکه آسمان و زمین بیافرید ولم یعی بخلقهن و فرو نماند بآفریدن ایشان بقادر او قادر و تواناست ـ اخفش گفت و ابوعبیده که با زیاد است چنانکه تنبت بالدّهن ـ و قال الحارث بن حلّوه قبل بالّیوم بیضت بعیون الناس فیها یغنط وابا (۱) اراد بیضت عیون‌الناس ـ کسائی وفرا گفتند با برای ان آورد که کلام متضمن است معنی نفی را یا استفهام چنانکه گفت اولیس الذی خلق السموات والارض وعرب در خبر ما ولیس با در آرند مؤکّدةً للنفی چنانکه ما بقائم ولیس زید بمنطلق قال الشاعر شعر ـ فما رجعت بخائبة رکاب حکیم بن المسیّب منتهاها یعقوب و اعرج و حجدری و ابن ابی‌اسحق یقدر خواندند بیا بی‌الف علی الفعل المضارع گفت نمیدانید که ان خدای که آسمان وزمین آفریده است قادراست بر آنکه مردگان را زنده کند بلی انّه علی کل شیءٍ قدیر بلی او بر همه چیزی قادر است و یوم یعرض الذّین کفروا علی النار گفت انروز که عرضه کنند کافران بر دوزخ الیس هذابالحق اینجا قولی مقدّراست ای فیقال لهم الیس هذا بالحق ایشانرا گویند این حق نیست صورت استفهام است و مراد تقریر قالوا بلی و ربّنا گویند آری بحق خدای ما قال فذوقوا العذاب گوید بچشید عذاب دوزخ بان کفر که آوردید یعنی بجزاء آن کفر که آوردید فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل آن امر کرد رسولرا بصبر کردن گفت صبر کن چنانکه صبر کردند پیغمبران اولوالعزم خلاف کردند در آن که پیغمبران اولو العزم که بودند ـ ابن زید گفت همه پیغمبران اولو العزم بودند هیچ پیغمبر نبود خدای را الا اولو العزم بود و من تبیین راست نه تبعیض چنانکه خاتم من فضة وثوب من خزٍ بعضی دیگر گفتند همه پیغمبران خدای اولو العزم بودند الا یونس که در او عجله وحدتی بود برای این گفت خدای تعالی رسول را ولا تکن کصاحب الحوت ابو بکر الرازی گفت عن ابی‌القاسم

---

(۱) مضمون این شعر مفهوم نشد

الحكيم كه اولو العزم آنچنان پيغمبران بودند كه ذكر ايشان در سورة الانعام هست و آن هيجده
پيغمبران اند واين اختيار حسين بن الفضل است لقوله بعقب تلك الايات اولئك الذين هداهم الله
فبهدهم اقتده ـ كلبى گفت اولو العزم آنانند كه ايشان را قتال فرمودند و ايشان به تيغ بيرون
آمدند وجهاد كردند و بعضى ديگر گفتند مراد باولو العزم دوازده پيغمبرند از بنى اسرائيل كه
ايشان رابشام فرستادندامت در ايشان عاصى شدندسخت آمدبر ايشان انكه كافران بر ايشان مستولى شدندو
ايشانرا بكشتندو گفتند شش پيغمبر بودند نوح بود وهود وصالح ولوط وشعيب وموسى عليهم السلام
وايشانندكه خداى تعالى قصّه ايشان در سورة الاعراف برنسق بگفت بعضى ديگر گفتند اصحاب
شرايع بودند پنج پيغمبر بود ابراهيم و موسى وعيسى ومحمد رسول الله صلى اله عليه وآله وسلم
مقاتل گفت شش پيغمبر كه او بر رنج قوم صبر كرد و ابراهيم بود كه بر آتش صبر كرد واسحق
بود كه بر ذبح صبر كرد و يعقوب بود كه بر فراق فرزند صبر كرد و يوسف بود كه بر بلاء چاه
صبر كرد و ايوب بود كه بر بلاء بيمارى صبر كرد ـ حسن بصرى گفت چهار كس بودند ابراهيم
و موسى و داود و عيسى ـ اما عزم ابراهيم اين بود كه او را خداى تعالى گفت اسلم او گفت
اسلمت لرب العالمين آنكه او را ابتلاء كردند در مال و نفس و فرزند ووطن بهمه وفا كرد و در
همه صادق آمد اما موسى عليه السلام عزم او آن بود كه او را گفتند انالمدركون او گفت كلا
ان معى ربى سيهدين واما عزم داود آن بود كه در خطيئه خود چندان بگريست كه پيرامن او گياه
برست واماعيسى عليه السلام عزم او آن بود كه در دنيا خشتى بر خشتى ننهاد و گفت دنيا معبر است
و گذرگاه ازو بيايد گذشتن و عمارتش نبايد كردن چنانست كه حق تعالى گفت رسول را
كه صبر كن چنانكه اولو العزم كردند در صدق چون ابراهيم باش ودر وثوق چون موسى باش ودر
خشوع چون داود باش ودر زهد چون عيسى باش ـ قتاده گفت نوح و ابراهيم و موسى وعيسى
بودند ـ كعب الاحبار گفت در بهشت عدن شهرستانى است از مرواريد سفيد كه چشمها باز ماند
از آنكه باو رسد هيچ پيغمبر مرسل وهيچ فرشته مقرب نديده اند آن براى پيغمبران اولو العزم
هست وبراى شهيدان و مجاهدان براى آنكه بحلم و علم و عقل و اناة وسكون زيادت اند بر ديگران
ولا تستعجلهم گفت تعجيل مكن بر كافران بعذاب كانّهم يوم يرون ما يوعدون كه حال ايشان
چنان خواهد بودن كه آنروز كه عذاب موعود ميبينند پندارى كه در دنيا اگر چه عمرها دراز
مانده باشد بيكساعت از روز بيش بماندند در جنب عذاب ابد و محنت بلاء انقطاع و گفتند هول
عذاب از ياد ايشان به برد آنكه گفت بلاغ اى هذا القرآن بلاغ اين قرآن و آنچه در وست
بلاغى است كه محمد صلى الله عليه وآله وسلم بشما رسانيد فهل يهلك الا القوم الفاسقون هلاك نكنند
الا قوم فاسقان را كه از فرمان خداى بيرون آمده باشند ـ سعيد جبير گفت از عبدالله عباس
كه چون زنى دشوار زايد اين دو آيت واين كلمات برجائى بايد نوشتن وفروشستن وبدادن تا باز خورد
بسم الله الرحمن الرحيم لااله الاالله الحليم الكريم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش
العظيم كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الاعشية او ضحيها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الاساعة
من نهار بلاغ فهل يهلك الاالقوم الفاسقون ـ سورة محمد اين سوره مدنى است و سى و هشت

آيت است و پانصد و سى و نه كلمه بيست و دو هزار و سيصد و چهل و نه حرف است وروايت است
از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او سوره محمد بخواند واجب
باشد بر خداى تعالى كه او را آب دهد از جوى هاى بهشت صدق رسول الله سورة محمّد صلى الله
عليه و آله و سلم ـ اربعون آية وهى مدينه

سورة محمّد صلى الله عليه و آله اربعون آية و هى مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

اَلَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ * وَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
كسانيكه كافر شدند و اعراض كردند از راه خدا كم كرد كردار هاشانرا و كسانيكه گرويدند و كردند
الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ هُوَالْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ
شايسته كارهاراو گرويدند بآنچه فرو فرستاده بر محمد واوست راست است از پروردگارشان در گذشت از آنها لغزشهاشان را
وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ * ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ اَنَّ الَّذينَ آمَنُوا
و اصلاح كرد كار هاشانرا اينست بجهت آنكه كسانيكه كفر ورزيدند پيروى كردند ناحق را و آنانكه گرويدند
اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ * فَاِذا لَقيتُمُ الَّذينَ
پيرو شدند حق را از پروردگارشان اينچنين ميزند خدابراى مردمان داستانهاشان را پس چون ديديد كسانى را
كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّى اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ * فَاِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ اِمّا
كه كفر ورزيدند پس زدن گردنهاست تا چون كشته باشيد آنها را پس سخت كنيد بند را پس يا منت نهادنيست ويا
فِداءً حَتّى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها * ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰكِنْ
فدادادنيست تا بنهد اهل ستيز سلاحهاى خود را اينست و اگر خواهد خدا هر آينه انتقام كشد از آنها وليكن
لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمالَهُمْ * سَيَهْديهِمْ
تا بيازمايد بعضى شما هارا به بعضى وآنانكه كشته شدند در راه خدا پس هرگز كم نكند كارهاشان راز و داست راه نمايد آنهارا
وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ * وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ * يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اِنْ
و بصلاح آورد حالشان را ودر آورد آنهارا بهشت راكه تعريف كرد مر آنها رااى گروه آنانكه گرويديد اگر
تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ وَالَّذينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ اَضَلَّ
يارى كنيد خدا را يارى كند شمارا و برجادارد قدمهاتان را وكسانى كه كافر شدند پس نگونسارى است مر آنهارا و كم كند
اَعْمالَهُمْ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ * اَفَلَمْ يَسيرُوا
كارها شان را اينست بسبب آنكه آنها ناخوش داشتند آنچه رافرستاد خدا پس نابود كرد كارهاشانرا آيا پس نه سير كردند
فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكافِرينَ
در زمين پس بنگرند چگونه باشد انجام كسانى كه از پيش بودند هلاك كرد خداوند آنها را و براى كافران است
اَمْثالُها ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ اَنَّ الْكافِرينَ لامَوْلى لَهُمْ * اِنَّ اللّٰهَ
داستانهاى آن اين بسبب آنستكه خدا دوستار كسانى است كه گرويدندو بتحقيق كافران نيست دوستار مر آنهارا بتحقيق خداوند

يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ
در آورد آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته بهشتهائی را که روانست از زیر آن نهرها وآنانکه
كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ * وَكَأَيِّنْ
کافرشدند بهره‌ور شوند و میخورند چنانکه میخورند چهار پایان و آتش جایگاه آنهاست و چه بسیار
مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ *
از دهی که آن سخت توانی بود از دهتو آنکه بیرون کرد ترا هلاك کردیم آنها را پس نیست یاوری مر آنهارا
أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ * مَثَلُ
آیا پس کسی که بر حجتی است از پروردگارش مانند کیست آراسته شده برای او بدی کار او و پیروشدند خواهشهاشان را مثل
الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ
بهشت آنچنانیکه وعده داده‌شدند پرهیزکاران در آن نهرهاست از آب غیر متغیر و نهرهاست از شیر که
يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ
تغییر نکرده مزه آن و نهرهاست از شرابی که لذتست برای آشامندگان و نهرهااز عسل صاف و مر آنهاراست
فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً
در آن از همه میوه ها و آمرزشی از پروردگارشان چون کسی که او همیشه در آتش است وآشامیده شود آب
حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ
جوشان پس پاره کند رودها شان را واز آنها کسی است که گوش میدهد بسوی تو تاچون بدر شوند از نزدتو
قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
گفتند مر آنان را که داده شدند دانش راچه چیز گفت اینَدم آن کسانی اند که در نهاد خدا بر دلهای آنها
وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ * فَهَلْ يَنْظُرُونَ
و پیرو شدند خواهشها شان را و کسانیکه هدایت شدند افزود آنها را هدایت را و داد آنهارا پرهیزکاری پس آیا مینگرند
إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ
جز قیامت را که آید آنها را ناگهانی پس بتحقیق آمد علامت آن پس از کجا باشد مر آنهارا چون آیدشان پندگرفتن آنها
فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
پس آگاه باش نیست خدائی جز خدا وطلب آمرزش کن برای لغزش خود و برای مردان گرونده و زنان گرونده و خدا میداند
مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ
بازگشت شما را و اقامت گاه شما را و میگویند کسانی که گرویدند چرا فرو فرستاده نشده سورهٔ پس چون فرستاده شد سورهٔ
مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ
محکم و یاد کرده شد در آن کارزار بینی آنان را که در دلهای آنها مرض است مینگرند بسوی تو
نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ * طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ
نگریستن بیهوش شده از مرگ پس سزاوارتر است برای فرمان برداری وگفتار نیکو پس چون بسر حد عزیمت رسید کار
فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ * فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
پس اگر راستگوئی پیشه کردند خدا را هر آینه بهتر باشد برای آنها پس آیا نزدیك شدید اگر متولی شدید که فساد کنید در زمین

وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا
و قطع کنید رحمهای شمارا آن گروه کسانی اند که لعنت کرد آنها را خدا پس کر کردشان و کور کرد دیده‌شانرا آیا پس
يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ
تدبر نمی کنند قرآن را یا بر دلهایت قفلهای آنها بتحقیق کسانی که بر گشتند بر پشتهایشان
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ .
از پس آنکه روشن شد برای آنها هدایت شیطان آراسته برای آنها و آرزوی قرار داد برای آنها

قوله تعالی الّذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله ـ مفسران گفتند آیت اوّل در باب اهل مکه است و آیت دوّم والّذین آمنوا در انصاریان مدینه آمد حق تعالی در این آیت ذکر کافران کرد گفت انانکه کافر شدند و مردمرا منع کردند از دین خدای و از راه مسلمانی بدعوت با کفر و ایذاء و رنج دادن خود کافر بودند و دیگرانرا با کفر خواندند اضلّ اعمالهم ای حکم الله علی اعمالهم با ّلضلال خدای تعالی حکم کرد برعمل ایشان بضلال وانکه واقع نیست موقع قبول برای انکه نه بر وجه مأمور به در وجود آورده اند چون چنین باشد بموقع نیفتد و قول دیگر در او آنست که باعمال آن کید خواست که ایشان میکردند و می انداختند در ابطال کار رسول صلی الله علیه و آله وسلم خدای تعالی آن مکر ایشان باطل کرد و کیدشان با سحرشان گردانید و خایب وخاسر کرد ایشان را تا بر کار نیفتاد انچه کردند و در آیت شبهتی نیست در صحت احباط از این دو وجه که ما بیان کردیم و انانکه باین آیت تمسك کردند در باب احباط لابدّ است ازانکه عدول کنند از ظاهر برای آنکه اضلال بمعنی احباط نیامده است در کلام عرب دیگر انکه باجماع امت کافران را عملی نباشد واقع بموقع قبول تا باحباط و ابطال حاجت بود ـ والّذین آمنوا و عملوا الصالحات و آنانکه ایمان دارند بخدای و عمل صالح کنند و ایمان دارند بانچه بر محمد فرود آمد از قران و هو الحق من ربّهم و این قران حقّ است و درست ازقبل خدایتعالی کفر عنهم سیئاتهم ـ درجای خبر مبتدا هست گفت فرو شوید از ایشان گناهانشان و نیك گرداند حالشان والبال الحال والشان ذلك بانّ الدین کفروا اتّبعوا الباطل ـ این برای آن چنین آمد یعني انکه در دو آیت مقدم رفت که آنانکه کافرند تابع باطل اند و آنانکه مؤمنند تابع حقند آنکه گفت کذلك یضرب الله للناس امثالهم هم چنین ـ مثلها زند خدایتعالي برای مردمان فاذا لقیتم الذین کفروا یعنی من اهل الحرب واین تخصیص باجماع کردیم که آنچه درین آیت گفت حکم کافران حربی است گفت چون بینی کافران حربی را فضرب الرقاب گفتند نصب او براغراست یعنی الزموا ضرب الرّقاب و قیل ادیموا ضرب الرّقاب وگفتند نصب او برمصدر است ای اضربوا الرقاب ضرباً انکه فعل بیفکند و مصدر را با مفعول اضافت کرد حتی اذا اثخنتموهم تا انکه که ایشان را مغلوب و مقهور کنی و در دست شما اسیر شوند فشدو الوثاق ایشان را سخت به بندی تا نه بجهند از شما و قیل الاثخان المبالغة فی القتل والجراح فامّا منا بعد و امّا فداء نصب هردو فعل محذوفست والتقدیر فامّا ان تمنوا منا من بعد ذلك و امّا ان تفادوا فداء گفت انکه دوکار کنید با آن اسیران پس از آنکه ایشانرا گرفته باشید امّا منت نهید و رها کنید بی فدا و امّا فدا

بستانید و رها کنید و در حکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند منسوخست بقوله تعالی و امّا تثقفنهم فی الحرب فشرّد بهم من خلفهم و بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این قول قتاده و ضحاك و سدی و ابن جریح است و روایة القوفی عن ابن عباس و بعضی دیگر گفتند آیت محکم است و امام مخیر است از میان قتل و منت و فدا و این قول عبدالله عمر است و حسن و عطا و این قول اولیتر است برای انکه رسول صلی الله علیه و اله و سلم کرده است روز بدر عقبهٔ بن ابی سعید را والنصر بن حارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستد رها کرد و بنی قریضه را بکشت و پس از آنکه در دست او آمدند و بر حکم سعد فرود آمدند و امامة بن اثال الحنفی را رها کرد و یکی ازجمله حرس عمر بن عبدالعزیز گفت من هرگز ندیدم که عمر بن عبدالعزیز هیچ اسیر را بکشت الا یکی را آمدند و جماعتی اسیران آوردند از برکت او بفرمود تا ایشان را بنده گرفتند آنکه ایشان را آورده بود اشارت کرد بیکی گفت یا امیرالمؤمنین اگر بدیدی که این چه کرد با جمعی مسلمان بگریستی عمر گفت اورا بکشتند و حسن گفت استعباد روا باشد امام را که ایشان به بنده گیرد به سنت آنچه اصحاب ماست آنست که هر اسیر را که بگیرند پیش از آنکه کار زار منقرض شود کار زار بر جایگاه باشد امام مخیر است میان آنکه ایشان را بکشد یادست و پای ایشانرا ببرد من خلاف دست راست و پای چپ و رها کنند تا جملهٔ خون بیاید تا بمیرند و اورا سنت و فدا نباشد و آنرا که پس از انقضاء کار زار او را امام مخیر باشد میان سنت و فدا اما منت نهد و رها کند و اما فدا بستاند اما مال بدهد و اما بنده گیرند ایشان را اگر اسلام آرند در هر دو حال این جمله ساقط شود و حکم او حکم مسلمانان باشد حتی تضع الحرب او زارها تا کار زار بارهاء گران خود بنهد یعنی تا اهل کار زار باسر شود و گفتند تا کار زار اجرام واثام خود فرو نهد برای آنکه کار زار خالی نباشد از این معنی بر یك جانب که علی کل حال احدالفریقین بر باطل باشند و این کنایت باشد از آنکه تا کارزار برطرف شود وقوله الحرب اما مراد اهل کار زار است علی تقدیر حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسئل القریة ای اهل القریه و این قول بهتر است و اما حرب نام جماعت محاربان گویند که در واحد او فاعل آید کراکب و شارب و صاحب قال الاعشی مفسر الاوزار الحرب بالسلاح و اعدوت للحرب اوزارها رماحاً طوالاً و خیلاً ذکوراً و من نسج داود تهتدی بها علی اثرالحی عیرا فعیراً وگفتند معنی آنست تا اهل کار زار اثام و اجرام کفر رها کنند بایمان که ایمان حکم کفر بردارد و برین قول معنی آیت آن باشد که کافران را میکشید تا انکه که همه اسلام آرند امّا طوعاً او کرهاً و دین همه یکی شود و آن مسلمانی است و از آن پس بقتال و جهاد حاجت نباشد ـ حسن گفت معنی آنست که تا انکه جز خدایرا نپرستند ـ کلبی گفت حتی یسلموا او یسالموا تا ایمان آرند یا صلح کنند ذلك مبتدای است محذوف الخبر والتقدیر ذالك الّذی قلت و بینت من حکم اهل الحرب ـ ولو یشاء الله لانتصر منهم ـ اگر خدای خواهد از ایشان انتقام بکشد همه را هلاك کند و کار ایشان کفایت کند

بی تکلف قتال ولیکن این نکرد ـ لیبلو بعضکم ببعض ـ تا بهریرا به بهری امتحان کند چه تکلیف صورت امتحان دارد چنانکه بیان کرده ایم در بسیار جایها از این کتاب و مثله قوله و لنبلونّکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین و نبلو اخبارکم ـ والّذین قاتلوا فی سبیل الله گفت و انانکه در سبیل خدای کار زار کنند ابو عمرو و یعقوب و حفص خواندند قتلوا بضم قاف و کسر تا علی الفعل المجهول ـ و آنانرا که بکشند در راه خدای ـ و حسن بصری خواند قتّلوا بتشدید علی المجهول و باقی قراء قاتلوا خواندند من المقاتله ـ گفت وآنانکه در سبیل خدای جهاد کنند ـ فلن یضلّ اعمالهم ـ حکم نکند خدای تعالی بضلال عمل ایشان وذهاب ان از راه صواب بل واقع باشد موقع ثواب و قبول ـ سیهدیهم ـ راه نماید ایشانرا براه بهشت ـ و یصلح بالهم و کار ایشان نیکو کند و بصلاح باز آرد ـ قتاده گفت آیت.روز احد آمد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شعب بود و مردم بعضی مقتول و مجروح و مشرکان آواز دادند که اعلی هبل رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم اعلی و اجلّ مشرکان گفتند یوم بیوم والحرب سجال انّ لنا غری ولا غری لکم رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت الله مولینا ولا مولی لکم انگه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لاسواء راست نیستند یعنی کشتگان مختلفند کشتگان ما به بهشتند و کشتگان شما بدوزخ اگر گویند چرا تکرار کرد قوله و یصلح بالهم گوئیم تکرار برای اختلاف معنی باوّل اصلاح الحال خواست فی الجنة والثواب و یدخلهم الجنة عرّفها لهم و به بهشت برد ایشان را و منازل ایشانرا بایشان نماید و تعریف کند بایشان تا راه باو برند حاجت نباشد ایشانرا به انکه از کسی پرسند تا پنداری که سالهاست تا ساکنان آنجا اند تا درخبر می‌آید که بنده در بهشت راست میشود چنانکه در دنیا بخانه خود شود هیچ برو مشتبه نباشد این قول بیشتر مفسران است ـ مورج گفت عرّفها لهم ای طیبها لهم من العرف و هو الرّایحة الطیبة یقال عرفت القدر اذا طیبها بالاباذیر قال الشاعر مصرع لعادتها من الحریر العرف ای الطیب یا ایّها الّذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم ـ گفت ای مؤمنان و گرویدگان اگر خدای را و دین خدای را نصرت کنید نصرت کند شما را و قدم شمارا برجای دارد یعنی الطافی کند با شما که از رخصت کارزار نبگریزید وگفتند یثبت اقدامکم علی الصراط قدم شما بر جای بدارد بر صراط والذین کفروا فتعساً لهم و اضل اعمالهم آنگه دعا کرد بر کافران کانه قال واماالذین کفروا برای آن فا بآن آورد در جوابش فتعساً ای اتعسهم الله اتعاساً آنگه فعل بیفکند و نصب او بر مصدری کرد محذوف الزیاده و اضل اعمالهم عطف کرد بر فعل محذوف من قوله اتعسهم الله واضل اعمالهم گفت اما کافران را خدای تعالی بروی در آرد ای ابطل اعمالهم و خیب امالهم خدای عمل ایشان باطل کند و امید ایشان خائب ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله ـ آنگه بیان کرد که این برای چیست گفت این برای آنست که ایشان کارهند آنرا که خدای فرستاد از قرآن و شرایع و بران کار نکردند لاجرم عمل ایشان باطل بکرد و معلوم است که این لفظ اعنی لفظ احباط مجاز است برای آنکه اعمال کفار واقع نبود و بموقع قبول تا محبط شود به چیزی دیگر آنکه خدای گفت فاحبط خدای احباط کند

و به نزدیك اهل وعید آنست که طاعت احباط معصیت کنند و معصیت احباط طاعت آنکه تنبیه کرد ایشان‌را بر آنچه بآن استدلال کنند برصحت توحید و تنزیه او و چون دراو اندیشه کنند زجر باشد ایشان را از آن گفت افلم یسیروا فی الارض فینظروا گفت نمیروند ایشان دز زمین تا بنگرند که چگونه بود عاقبت کار آنانکه پیش اینان بودند آنکه هم او بگفت که عاقبت ایشان چه بود ـ دمرالله علیهم خدای هلاك و دمار از ایشان برارد چون قوم عاد و ثمود وقوم نوح و لوط و قوم فرعون و جز ایشان آنکه گفت و للکافرین امثالها ای و للکافرین بك امثال تلك العقوبة ان لم یؤمنوا ـ و اینان را که بتو کافرند همچنان عقوبت کنم که ایشان را کردند اگر ایمان نیاورند ـ و انّما تاخیر عذاب ایشان بنوعی فضل کرده‌ام و بحرمت تو ـ ذلك بان‌الله آنکه گفت این حال برای آن چنین آمد که خدای تعالی مولی و ناصر مؤمنان است و کافران را مولی و ناصر نیست چه این بتان که اینان میپرستند نصرت خود نتوانند کرد فکیف نصرت غیری کنند از آنجا که جمادند آنکه وصف جزاء مؤمنان کرد گفت ان‌الله یدخل الذین آمنوا و عملوالصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خدای تعالی مؤمنان و آنانکه عمل صالح کنند در بهشت ها برد که در زیر درختان او جویها میرود والذین کفروا محل او رفعست بر ابتداء گفت و آنان که کافرانند در دنیا به تمتع و قضاء شهوت مشغولند از اکل و شرب و جماع چنانکه چهار پایان ساهی لاهی هیچ همت نیست ایشان را الا شکم و فرج والنار مثوی لهم ـ و دوزخ مقام و مرجع ایشان باشد و گفتند المؤمن یتزوّد فی الدنیا والمنافق یتزین والکافر یتمتع وکاین من قریة وبس شهرها که ایشان قوی تر بودند و منیع تر و بقوت بیشتر از آن شهر بودند که ترا بیرون کردند اخرجتك اضافه اخراج‌با شهر مکه کردو مراد اهل مکه من باب حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه ـ اهلکناهم که‌من ایشان‌را هلاك برآوردم و ایشان‌را یاری و ناصری نبود برای آن گفت اهلکناهم و نگفت اهلکناها که مردمان را هلاك کردند نه شهر عبدالله گفت که چون رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم از مکه بیرون آمد تا بمدینه رود و آن شب بغار رفت با مکه نگرید و گفت انت احب بلادالله الی در جهان هیچ شهر چنان دوست ندارم که ترا ای مکه واگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز نرفتمی و از آنجا گفت که‌حب‌الوطن من‌الایمان و در دیگر خبر حب‌الوطن من طیب‌المولد و این حال از روی مثل مانند اینست که شاعر گفت شعر یابیت عاتکة‌الذی اتعزل حذرالعدی وبه‌الفواد موکل انی لاحنك الصدود فانني قسماً الیك مع الصدود لامیل ـ وخدایتعالی این آیت فرستاد وکاین من‌قریة آنکه برای رسول مثلی‌زد تامتسلی‌شود گفت ـ افمن‌کان علی‌بینة من‌ربه آنکس که‌ازخدای بربینتی‌وحجتی‌باشد که‌بآن‌واثق بود و بعلم و یقین ساکن النفس بود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم ـ کمن زین له سوء عمله چنان بود که اورا عمل بدش‌بیاراسته باشد ودر چشم او مزین کرده و آن شیطان کرده‌باشد بغرور و وسوسه یعنی کافران چون ابوجهل وماننداو واتبعوا اهوائهم و متابعت هوای نفس کرده باشند و برای آن گفت کمن زین له سوء عمله بروحدان و آنکه گفت و اتبعو اهوائهم

برجمع که یکبار بالفظ من بود ویکبار با معنی که من موحد اللفظ مجموع المعنی است و آنکه‌وصف کرد جایگاه متقیان را گفت مثل‌الجنة التی وعدالمتقون ـ مثل مرفوع است بابتدا و خبر او محذوف التقدیر فیما یتلی علیکم مثل‌الجنة در جمله آنچه برتو انزاله کرده اند مثل بهشت است وقولی دیگر آنست که مثل زیاده است الجنة مرفوع است بابتدا و خبرش این جمله که از پس اوست من قوله‌فیها انهار حق تعالی گفت مثل آن بهشت است که متقیان را وعده داده اند آنکه وصف آن کردفیها انهار من ماء در آن بهشت هاجویها هست از آب غیر آسن جز بگردیده یعنی برحال خود مانده و هیچ تغییر بآن راه نیافته یقال اسن الماء یأسن اسواناً و اجن یاجن اجواناً و اجوناً اذا تغیر واسن الرجل اذا غشی علیه من ریح البئر قال زهیر یغا درالقرن‌مصفراً انا مله‌یمیل فی الریح مثل المائح الاسن ـ و قرائت عامه آنست بمد علی وزن فاعل ـ وابن کثیر مقصور خواند اسن علی وزن فعل وبراین قرائت اسن الماء یاسن باشد جز که لغت اول فصیح تراست وقرائت عام‌تر وانهار من لبن لم‌یتغیر طعمه وجویهاازشیر طعمش بر جای خود بنگردیده و این برای آن گفت که‌شیر سریع‌التغیر باشد و انهار من خمر لذة للشاربین وجویهاء از می که لذت خورندکان‌باشد برای آن گفت که لذت خورندکان باشد که خمر اهل دنیا تلخ باشد و قوله لذة مصدری است در جای وصف نهاده ای اللذیذة من باب قولهم رجل عدل وصوم و انهار من عسل مصفی وجویها از انگبین صافی باز کرده ـ کعب الاحبار گفت دجله جوی آب بهشت‌است وفرات جوی شیربهشت‌است ونیل مصر جوی خمر بهشت‌است وسیحون جوی انگبین بهشت است این چهار جوی از کوثر میاید ولهم فیها من کل الثمرات و ایشانرا در آنجا از هر نوعی میوه ها باشد ومغفرة من ربهم ای ولهم مغفرة و ایشانرا از خدای آمرزش باشد کمن هو خالد فی النار قوله کمن درجائی خبر مبتداست که آیت متضمن آنست کانه‌قال المتقی الذی صفته کذا وکذا مما هو فی آلایه کمن هو خالد فی‌النار گفت آنان که مستحق آن باشند که در آیت بر فت چنان باشند که‌آنکس که در دوزخ همیشه باشد یعنی بنا شد و سقوا ماء احمیما و ایشانرا آب تافته دهند فقطع امعائهم که آب امعاء واحشاء ایشان مقطع کند و پاره پاره والامعاء جمع معاءودکانی باشد ومنهم آنکه گفت از ایشان یعنی از کافران من یستمع الیك کسی است که گوش با سخن تو کند و بشنود ولیکن نبداند و فهم نکند از تهاون و تغافل و قلت مبالات و فقد ایمان بآن حتی اذا اخرجوا من عندك تا آنکه از نزدیك تو بیرون آیند قالو اللذین اوتو العلم گویند آنانرا که ایشانرا علم داده باشند از مؤمنان و صحابه و متبصران ماذا قال انفا چه گفت این‌ساعت بنوی یعنی ابتداء واصل اوابتداست ای ماذا قال مبتداً باو این صفت منافقان است مقاتل گفت سبب آن بود که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم خطبه کردی ودر او ذکر منافقان و عیب ایشان ایشان چون بشنیدندی خوش نیامدی ایشانرا بیرون آمدندی صحابه را گفتندی بر طریق استهزا ما ذا قال آنفاً چه میگفت برسری که ما نیك نشنیدیم عبدالله عباس گفت من از آنانم که مرا علم دادند و معنی ام باین آیت چه از من چند بار ها

پرسیدند که ماذا قال انفاً قتاده گفت سامعان و شنوندگان سه اند یکی عاقل یکی عامل یکی غافل آنکه وصف کرد ایشانرا گفت اولئك الذين طبع الله على قلوبهم ایشان آنانند که خدای تعالی مهر نهاد بردلهاء ایشان بر آن شرح داده ایم از علامت و تخلیه و حکم واتبعوا اهوائهم وبدنبال هوا برفته اند والذين اهتدوا گفت آنان که راه یافتند و بالطاف ایزدی منتفع شدند زادلهم هدای خدای تعالی ایشانرا لطف بیفزاید وآتيهم تقواهم و بدهد ایشان پرهیز کاری یعنی که عندان اختیار تقوی کنند ثواب تقوی دهد ـ فهل ينظرون السّاعة گفت گوش میدارند اینان جز آنکه قیامت بایشان آید ناگاه فقد جاء اشراطها ای علاماتها چه نشانهاء او پدید آید یعنی قیامت ماند که نیامد انما علامات او مگر گوش آن میدارند که قیامت ناگاه بایشان آید و اشراط جمع شرط علامت بود در هرچه باشد من الشارط و المشروط کالشرط فی البیع کانه علامة بين التابيعين و گفتند بعثت رسول ما از جمله علامات قیامت است ازآنجا گویند ارسله بالحق بشيراً و نذيراً بين يدى الساعة ومنه قولهم شرط و جمعه شرط الاصحاب الديوان لانهم اشرطوا انفسهم ای اعلموها بعلامة يعرفون بها و قال اوس بن حجر فاشرط فيها نفسه و هو معصم والقى باسباب له و توكلا فانى لهم اذا جائتهم ذكراهم التقدير فانى لهم ذكريهم اذا جائتهم الساعة گفت چگونه باشد ایشان را یاد کرد وانتفاع به او چون قیامت بایشان آمده باشد یعنی تذکر و اندیشه و ثمره آن از علم انکه سود دارد که قیامت نباشد چون قیامت آمده باشد و الجاء پدید آمد و مکلفان ملجاء شوند هیچ عمل سود ندارد

انکه با رسول خطاب کرد و مراد امّت فاعلم انّه لا اله الاّ الله بدانکه جز خدای خدائی نیست و گفتند اثبت على علمك فاستقم عليه برسران علم میباش که بدانسته که جز او خدائی نیست کما يقال للقائم قم حتى اعود اليك و گفتند ازدد علما الى علمك یعنی از طریق عقل شناختی از طریق سمع نیز بدان بعضی دیگر اهل علم گفتند سبب نزول آیت ان بود که رسول صلی الله علیه و اله و سلم دلتنگ می شد از گفتار و کردار کافران و منافقان و خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بدانکه جز خدای خدائی نیست که او کشاف الکروب است تا دل در جزاو مبندی بیانش و استغفر لذنبك ای لذنب اذنبوا اليك ـ ابوالعاليه وسفیان بن عیینه گفتندآیت پیوسته است بانچه پیش اوست یعنی بدانکه مفزع و ملجائی نیست عند قيام الساعة جز بخدایتعالی و استغفر لذنبك ـ و آمرزش خواه از خدای برای گناهانت ـ گفتند گناه امّت خواست و گفتند بگناه ترك مندوبات خواست على التوسّع والمجاز و گفتند الذنب اليه خواست چنانکه شرح او بیاید پس از این انشاالله وللمؤمنين والمؤمنات وبرای جملهٔ مؤمنان از مردان و زنان عبدالله بن سرجيس گوید در نزدیك رسول صلی الله علیه واله و سلم شدم گفتم غفرالله لك یا رسول الله خدای تعالی ترا بیامرزاد یکی از حاضران گفت یا رسول الله این مرد از برای تو آمرزش میخواهد گفت رواست خدای تعالی میگوید و استغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که اوچیزی نیابد که بصدقه دهد گو برو استغفار کن برای مؤمنان که استغفار برای مؤمنین و مؤمنات صدقه است والله يعلم

متقلبکم و مثوایکم ـ و خدای عالم است بباز گشت شما و مقام و منزل شما براو هیچ پوشیده نیست ـ عکرمه گفت باز گشت شما از اصلاب پدران و مقام شما در ارحام مادر آن و گفتند متقلبکم گشتن شما در زمین و مقام شما در گور این قول عبدالله عباس وضحاك است ـ ابن جرير گفت متقلبکم گشتن شما بروزگار ها و مثوایکم و مقام شما به شب برای آرام آنکه بگفت که مؤمنان چه حرص مینمایند بر وحی باشتیاق گفت میگویند مؤمنان لولا نزّلت سورة ای هلاّ چرا سورتی فرونمی آید استبطاء للوحی گفتند مراد سورتی است که در او ذکر جهاد باشد فاذا انزلت سورة محكمة چون سورتی محکم آید بامر و نهی ـ قتاده گفت سوره محکم هران سورتی باشد که در او ذکر جهاد بود و هیچ سوره برمنافقان از این سوره سخت تر نباشد وذكر فيه القتال و در ان سورت ذکر قتال کرده باشند رایت توبینی آنانرا که در دل بیماری شك و نفاق دارند از منافقان ينظرون اليك بتو مینگرند ـ نظر المغشى عليه من الموت نگریدن کسی که درجان کندن و سکرات مرگ بیهوش شده باشد و اولی لهم این کلمه تهدید و وعید است ـ قتاده گفت معنی آنست که العقوبة اولي بهم والنار اولى لهم ـ عبدالله عباس گفت معنی آنستکه اولی وقف کنندآنجا انکه ابتداء کرد و گفت لهم طاعة و گفتند تقدیر آنست اولي لهم ای للمنافقين طاعة وقول معروف من ان يجزعوا من القتال ای طاعة و قول معروف اولي لهم من الجزع و قول آنانکه گفتندطاعة و قول معروف کلامی است منفصل از اول در او چند قول گفتند یکی انکه این از کلام منافقان است که گفتند پیش از نزول آیت جهاد والتقدير قالوا منّا طاعة و لنا قول معروف قول

دیگر انکه از کلام خداست و خبر محذوفست یعنی طاعة الله و قول معروف خير لهم قولی دیگر انکه عتابی گفت تقدیر آنست که فاولی لهم ای للمنافقين ان يعاقبوا فلو صدقوا الله لكان خيراً لهم انکه طاعة و قول معروف معترض آمد میان این دو کلام و تقدیر آنکه و للمؤمنين طاعة و قول معروف والله اعلم بمراده من کلامه چه این جمله محتملات کلامست وخدایتعالی عالمتر است که از این جمله مراد او کدامست و مراد بطاعت امتثال فرمان خداست وبقول معروف سخنیکه منکر نباشد و در شرع و عقل قبیح نبود یا از باب واجبات یا از مندوبات و خلاصه معنی برین وجوه که بتازی گفته شد این است که منافقان را اولی تر ان بودی که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی از انکه عند نزول آیت جهاد جزع میکنند و میگویند برطریق استهزا که ماذا قال آنفاً و قولی دیگر انکه اولي لهم دوزخ بایشان اولیتر طاعت و قول معروف ایشانرا بهتر بودی اگر کردندی قولی دیگر منافقان را تهدید است فی قوله اولی لهم انکه گفت مؤمنان بخلاف آنند طاعة ای و للمؤمنين طاعة ومؤمنان را طاعتی هست وسخنی نیکو ـ فاذا عزم الامر چون عزم کنند کار یعنی چون درست شود وجد گردد بآنجا رسد که براو عزم کنند من باب قوله فما ربحت تجارتهم و المعنى فما ربحوا فی تجارتهم چه کار عازم نبود چنانکه تجارت رابح نباشد انّما يعزم على الامر وتربح فی التجارة ومن باب قولهم ـ ليل نائم و نهار صائم انّما ينام و يصام فيهما ـ فلو صدقوا الله گفت چون کار سخت شد و درست گشت یعنی کار جهاد اگر این منافقان با خدای راست گویند و دروغ نگویند بآن معنی که انچه ظاهر میگویند با مردمان در

باطن همان دارند با خدای لکان خیراً لهم ایشان را به باشد فهل عسیتم ان تولّیتم الایه در او چند قول گفتند یکی انکه عسی بمعني لعلّ است ای لعلکم ان تولیتم یعنی اعرضتم عن القران و فارقتم احکامه ان تفسدوا فی الارض همانا شما که منافقانید اگر از قران برگردید و بر احکام او کار نکنید در زمین فساد خواهید کردن و رحمها خواهید بریدن و خونهاء ناحق خواهید ریختن ـ قتاده گفت معنی آنست کیف رأیتم القوم ـ چگونه میدانید این منافقان را اگر پشت بر کتاب قران کنند و کار نه بندند آنرا و خون ناحق ریزند و در زمین فساد کنند و رحمها برند ـ مسیب بن شریك گفت و فرّا معنی آنست فهل عسیتم نه نزدیك است و دور نیست که اگر والی شوید در زمین و مستولی من قولهم ولّیته الامر فتولّاه والتقدیر لو تولّیتم الامر لفسدتم فی الارض و قطعتم ارحامکم که فساد کنید و رحم برید و گفت و قوّت این قول قرائت رسول است صلی الله علیه و اله وسلم شنیدم که میخواند ان ولیتم ـ از رویس روایت کردند تولیتم بضم التاء و الواو علی المجهول اگر تولاّی کار شما کنند و شما را رعیت کنند و ولایت بشما ندهند شما بحسد و ستیزه فساد و قطع رحم کنید ـ رویس روایت کند این قرائت از یعقوب و هم این قرائت از امیر المؤمنین روایت کردند گفت معنی آنست که اگر شما را والیان ظالم باشند با ایشان دست یکی کنید و در زمین فساد کنید و قطع رحم کنید ـ مسیب بن شریك گفت آیت در بنی امیه و بنی هاشم آمد فی قرائه من قراء ان ولّیتم خطاب با بنی امیه است و مراد بارحام خویشی بنی هاشم است با ایشان و یعقوب خواند تقطعوا فخفف من الثلاثی المجرّد اعتباراً بقوله و یقطعون ما امر الله به ان یوصل ـ و حسن بصری خواند ـ و تقعطوا بفتحات متوالی علی تقدیر و تتقطعوا فا کتفی باحدی التأبین عن الاخری اعتباراً بقوله فتقطعوا امرهم بینهم ـ و عامّه قراء تقطّعوا خواندند بضم تا و کسر طا و تشدید بر فعل مضارع از تقطیع اولئك الذی لعنهم الله گفت اینان آنانند که خدای تعالی ایشان را لعنت کرد فاصمهم کر بکرد اینانرا واعمی ابصارهم و کور بکرد چشمانشان را یعنی حکم بکرد بر ایشان بکوری و کری و نام نهاد ایشان را کر و کور چه ایشان را در گوش و چشم انتفاع دینی نبود و انما خذلان و تخلیه ایشان را بکوری و کری تشبیه کرد و خلاف نیست که آیت را ظاهری نیست چه اگر بر ظاهر حمل کنند خلاف راستی باشد که ما میدانیم که ایشان هم بینا بودند و هم شنوا و اگر خدای چنین کردی از فساد حاسه گوش و چشم آنکه تکلیف بر جای بودی با این در آفت تکلیف مالا یطاق بودی و این محال است از خدای تعالی که در وجود آید آنکه گفت افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها گفت تأمّل نمیکنند اینان در این قرآن و تدبر یا هیچ بر آن هستند که کنند یا بر دلها قفل دارند یعنی این تأمل خواهند کردن یا نخواهند کردن یا با کسی مانند که بر دل قفل دارد یعني بمنزلت آنند در امتناع وقوع و این بر طریق مثل گفت و غرض و تقریع و توبیخ و ملامت و این چنان بود که یکی از ما گوید که هرچه ممکن است که بتوان کرد با تو از ارشاد و هدایت و تمکین و توفیق بکردم راه صلاح خود نخواهی دیدن یا چشمهایت کور است او داند که او را چشم کور نیست ولیکن این سؤال تقریع است تا او از خجلت فرو ماند و همچنین گوید این

همه نصیحت که ترا کردم شنیدی یا خود کری سمع نداری و این را امثال بسیار بود ـ ان الذین ارتدوا علی ادبارهم گفت آنانکه مرتد شوند و باز گردند بر ادبار ـ قتاده گفت کافران اهل کتابند که پیش از آمدن رسول معترف بودند باو چون بیامد کافر شدند باو و او را می‌شناختند از آنکه نعمت او در کتب خود دیده بودند ـ عبدالله عباس گفت منافقانند که بمنزلت مؤمنان اند درظاهر چون باهم خالی شوند باسر کفر شوند و بیان کردیم که براصل ما از مؤمن ارتداد صورت نبندد و دلیل بر او بیان کرده ایم و آنان که در حق ایشان این لفظ میآید منافقانند که بظاهر ایمان میگویند و در باطن کافرند و این قول درین آیت قول عبد الله عباس است و سدی و ضحاك من بعد ما تبین لهم الهدی پس از آنکه راه مسلمانی روشن شد ایشانرا ـ الشیطان سول لهم ـ شیطان تزیین میکند ایشان را و اغرا و املا میکند برایشان تسویل در دل و املا در زبان یعني بغرور او میکنند و میگویند ابوعمر و خواند و املی لهم بضم الف و فتح یا برفعل مجهول علی وزن افعل و معنی آنکه الشیطان سول لهم املی لهم ای امهلهم و ایشان را مهلت دادند یعني خدای تعالی عقوبت بر ایشان تعجیل نکرد من قوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و یعقوب خواند و مجاهد و املی لهم بضم الف و کسر لام و سکون یا علی وجه اخبار الله تعالي عن نفسه خدای تعالی میگوید شیطان ایشان را غرور داد و من مهلت تا آن فساد که از شیطان حاصل شد مقابل شود بنعمت امهال از من تا باشد که اندیشه کنند و بازآیند و این بنا ازفعل مضارع باشد گفت من ایشان را مهلت دهم تاباشد که رجوع کنند و باقی قراء املی خواندند علی افعل فعل ماضی من الافعال و براین قرائت املا باشد که برنویسنده کنند وروا بود که هم از آن معنی باشد ای اطال لهم الامل ایشانرا در امید دراز نهاد و این بهتر است برای آنکه از آن معنی املی علیه گویند و از این معنی املی له ای اطال له المدة قوله تعالی

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

اینست بسبب آنکه آنها گفتند مر آنانرا مکروه داشتند آنچه را فرو فرستاد خدا از و دفرمان بریم شمارا در بعضی کارها و خدا میداند

إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ذٰلِكَ

نهانیهای آنها را پس چگونه آنگاه بمیراند آنها را فرشتگان میزنند روهاشانرا و پشتهاشان را اینست

بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللّٰهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ

بسبب آنکه پیرو شدند آنچه را بخشم آورد خدا را و ناخوش داشتند خوشنودی را پس نابود کرد کار هاشان را یا پنداشتند آنانکه

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ

در دلهاشان مرض است که هر گز برون نکند خدا کینه هاشان را و اگر بخواهیم هر آینه مینمائیم ترا آنهارا پس هر آینه شناختی آنهارا

بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ * وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى

بعلامت آنها پس هر آینه شناختی آنها را در گردانیدن گفتار و خدا میداند کارهای شما را هر آینه میآزمائیم تا

نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

بدانیم کارزار کنندگان از شما و صبر کنندگان را و بیازمائیم خبرهای شمارا بتحقیق کسانی که کفر ورزیدند

وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى لَنْ يَضُرُّوا

و اعراض کردند از راه خدا و مخالفت کردندپیغمبررااز پس آنچه‌روشن‌شدمر آنهارا‌هدایت هرگزگزندی نرسانند

اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ اَعْمَالَهُمْ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ

خدا را چیزی و زود نابود کند کارها شان را ای گروه کسانی که گرویدند پیروی کنید پیغمبر را

وَلَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ مَاتُوا

و بیهوده نکنید کار هاتان را بتحقیق کسانی که کفر ورزیدند و اعراض کردند از راه خدا پس مردند

وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا اِلَى السَّلْمِ وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ *

وآنهاکافرانند پس هرگز نیامرزد خدا مر آنها را پس سستی نکنیدو خوانید بسوی صلح و شمائید برتران

وَاللّٰهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ اَعْمَالَكُمْ اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَاِنْ

و خداوند با شمااست و هرگزکم نکندشمارا کار هاي شماراجزاین نیست زندگانی دنیا بازیچه‌وبیهوده است واگر

تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ اُجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ اَمْوَالَكُمْ * اِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا

بگروید و بپرهیزیدمیدهد شما را مزد های شما راونمیخواهد ازشما مالهای شما را اگربخواهد ازشماآنرا

فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ اَضْغَانَكُمْ * هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

پس بجدگیردتان بخل کنیدو بیرون کندکینه‌های شمارا آگاه‌باشیدشمائیدگروهی که‌خوانده میشوید تاانفاق کنیددر راه‌خدا

فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَاِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ

پس ازشماکسی‌است‌بخل‌میورزدوهرکه بخل‌کند پس جزاین نیست بخل‌ورزدازخود وخدابی نیازاست‌وشمائید بیچارگان

وَاِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا اَمْثَالَكُمْ .

و اگر روی بگردانید بدل کند گروهی را غیر شما را پس نباشند مانند های شما

قوله تعالی ذلك بانّهم قالوا للذین کرهوا ما نزّل الله حق تعالی گفت این برای آنست که گفتند آنانکه کاره بودند آنرا که خدای فرستاده بود یعنی قران و قایلان این قول منافقانند با جهودان علی اختلاف الاقوال فی ذلك الذّین کرهوا آنانرا که کاره بودند قران را وآنان مشرکان بودند ـ سنطیعکم فی بعض الامر ـ ما طاعت شما داریم دربعضی کارها یعنی در مخالفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند این قول جهودان گفتند منافقان را که ما موافقت کنیم برای و مراد شما در بعضی کار ها یعنی درآنچه ممکن باشد وهمه کار ها مطرد نشود انکه گفت والله یعلم اسرارهم و خدای میداند سرهاءِ ایشان اهل کوفه خواندند الاّ ابوبکر اسرارهم بکسر همزه وان مصدر اسرّ القول اسراراً باشد وباقی قرّاء بفتح همزه جمع سرّ انکه از روی تعجب گفت فکیف یعني فکیف حالهم حال ایشان چگونه باشد درانوقت که فرشتگان جان ایشان بردارند ـ یضربون وجوههم و ادبارهم ـ بر روی و پشت ایشان میزنند برسبیل عقوبت و این در گور باشد و در قیامت در دوزخ انکه علّت آن بگفت که چرا بزنند ایشانرا ذلك بانّهم اتّبعوا گفت این برای آن باشد که ایشان متابعت سخط خدای کردند و کاره بودند رضای او را یعنی متابعت معاصی کردند و ایمان و طاعت را کاره بودند فاحبط اعمالهم خدای تعالی حکم کرد ببطلان عمل ایشان ودرآیت دلیل است برانکه خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معاصی که کافران بر عکس آن متابعت آن کردند که

خدای از آن بخشم آید و ان کفر و معاصی است باتّفاق و کاره بودند رضای خدای را و رضای او متعلق است بایمان و طاعات ام حسب الذّین فی قلوبهم مرض ـ انکه حدیث منافقان کرد و گفت یا می پندارند آنان که شك و نفاق در دل دارند که خدا بیرون نخواهد آوردن کینه هائیکه در دل دارند با مؤمنان پنهان یعنی خدای تعالی آشکارا نخواهد کردن و خبر دادن بآنچه در دل ایشانست از کینهٔ مؤمنان ولونشاءِ لارینا کهم ـ و اگر ما خواهیم ای محمد ایشان را بتو نمائیم و اعلام کنیم ترا بوحی باسماً و اعیان ایشان ولیکن اماراتی است و علاماتی که تو ایشان را بآن بشناسی و ان لحن قول است و مراد بلحن قول لغزی است وزبانی که ایشان بایکدیگر گفتند برمواضعاتی که ایشانرا بود ـ عبدالله عباس گفت لحن القول معناه حسن گفت فحواه قرطی گفت مقصده و مغزاه و اصل اوعدول باشد کلام را از جهة خود و از ان طریق که او را وضع کرده باشند ولحن در اعراب هم از انجاست برای انکه ذهاب باشد ازجهة صواب و جمله آنست که لحن بردو ضرب باشد در استعمال یکی محمود و یکی مذموم آنچه محمود است اینست که کنایت باشد و تعریض که ضدّ تصریح بود و منه قوله علیه السلام ـ فلعلّ احدهم ان یکون الحق (۱) بحجته ای اذهب بها فی جهات الاختلاف ومنه قول الشاعر شعر ـ ولقد وحیت لکم لکیما تفطنوا ولحنت لحناً لیس بالرتاب ـ و گفتند اللحن الفطنهٔ و این که گفت الحن بحجته ـ ای اقطن و اعرض علیها و وجه اول درست تراست تا راجع بود با یك اصل ـ وقال مالك ابن اسماٴبن خارجة الفرازی شعر ـ و حدیث الّذه هو ممّا ینعت الناعتون یوزن وزناً منطق صایب ویلحن احیاناً و خیر ـ الکلام ما کان لحناً ـ گفتند یکروز خواهراین شاعر هند بنت اسما به نزدیك حجاج سخن میگفت و لحن میگفت و در سخن حجاج گفت چرا لحن میگوئی وتو زنی شریفی ودرخانه قیسی گفت نه برادرم گفت خیرالکلام ما کان لحناً گفت برو محال مگوی که باین لحن تعریض و کنایت خواست نه لحنی که خلاف صواب باشد والله یعلم اعمالهم و خدای تعالی اعمال ایشان داند برو پوشیده نیست تا بجزای آن برسند چنانکه باید و لنبلونکم حتّی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین ونبلو اخبارکم ـ ابوبکر عن عاصم خواند و لیبلونّکم حتی یعلم و یبلو بیا در هر سه جای خبرا عن ـ الغایب ردّاً علي اسم الله تعالی ـ وباقی قرّاء بنون خواندند اخبارا من الله عن نفسه ـ گفت بیازمائیم شما را تا بدانیم جهاد کنان و غازیان وصابران را واخبار شما را اختیار کنیم و تفسیر امتحان واختبار از خدای تعالی چند جای برفته است دراین کتاب و مرجع آن باتکلیف است چه تکلیف صورت امتحان دارد و تمکین و تخلیه و اینجا دو قول گفتند فی قوله حتی نعلم (ای حتی نعلم جهادکم موجوداً) چه غرض وجود جهاد است تا ثواب حاصل آید بر او دوّم معامله آنان کنم که ندانند تا بدانند و این حقیقت امتحان باشد ـ ابراهیم بن الاشعث گفت فضیل عیاض چون این آیت بخواندی بگریستی و گفتی اللهم لاتبلنا فانك ان بلوتنا هتکت استارنا و فضحتنا بار خدا یا ما را امتحان مکن که اگر ما را امتحان کنی پردهٔ ما دریده شود رسوا شویم انّ الذین کفروا و صدّو عن سبیل الله گفت آنانکه کافرشدند و مردمان را از راه دین منع کردند و شاقوا الرّسول و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کردند

(۱) هکذا ؟ و ظاهرا اللحن است ص

و اصل مشاقه آن باشد که اینان در شقّی باشند و آنان در شقّی ـ من بعد ما تبیّن لهم الهدی از پس آنکه راه حق پیدا شد ایشانرا لن یضروا الله شیئاً ـ در جای خبر انّ است گفت آنان که چنین کنند بخدای هیچ زیان نتوانند کردن چه خدایتعالی را از ایمان ایشان سود نیست و از کفر ایشان هیچ زیان نیست انّما منفعت ومضرّت آن عاید است با ایشان وسیحبط اعمالهم و حکم کند به بطلان عمل ایشان و عملشان قبول نکنند ازآنجا که واقع نبود بموقع خود آنکه مؤمنان را گفت ای گرویدگان بخدای فرمان خدای و پیغمبر برید و عمل خویشتن باطل مکنید هم بتکذیب خدای و رسول چه آنکس که ایشانرا دروغ دارد و بایشان ایمان ندارد عمل او موقعی ندارد و بجای قبول نیفتد باطل باشد ـ مقاتل و ابو حمزه الثمالی گفتند یعنی منت منهید بایمان تان بر خدای و رسول آیت در بنواسد آمد و قصّه آن در سورة الحجر است گفته شود انشاء الله تعالی و گفتند عمل خود باطل مکنید بعجب و ریا ـ انّ الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله گفت آنانکه کافر شدند و مردمرا از راه خدای منع کردند آنکه بهر کفر اصرار کردند تا مرگ بایشان آمدن ـ فلن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشانرا گفتند مراد بآیت کشتگان روز بدرند آنکه مؤمنان را گفت فلا تهنوا نگرید تا ضعیف نشوید و مردمرا با صلح دعوت نکنید در حالی که شما بلندتر و غالب ترید بحجّت ـ والله معکم و خدای با شماست این هر دو و او حال است ولن یترکم اعمالکم ـ ای لن ینقصکم ثواب اعمالکم وعمل شما یعنی جزاء عمل شما باز نگیرد و ظلم و نقصان نکند بل ثواب دهد شما را بر آن و زیاده کند از فضل خود یقال و تره حقّه اذا نقصه و منه قول النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم من فاتته صلاة العصر فکانّما و تّر ماله و اهله ای ذهب بهما ظلماً آنکه مردم را وعظ کرد و ذمّ دنیا گفت در ایشان ـ گفت انّما الحیوة الدّنیا لعب و لهو زندگانی این سرای نزدیکتر بازیچهٔ کودکانست و بازی خوانان ـ و ان تؤمنوا و تتّقوا ـ و اگر شما که مکلفانید ایمان آرید و پرهیزکار شوید مزد شما بدهد خدای تعالی ـ ولا یسئلکم اموالکم ـ و از شما مالی نمیخواهد بمزد این هدایت و بیان چنانکه گفت ما ارید منهم من رزق ـ الآیه و گفتند ولا یسئلکم یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلّم از شما مزدی نمیخواهد بر اداء رسالت چنانکه گفت قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلّفین وگفتند لایسئلکم اموالکم بل امواله ـ از شما مال شما نمیخواهد بل مال اوست جملهٔ که بشما داد ـ ان یسئلکموها چه اگر خواهد از شما مالها تان فیحفکم و الحاح و مبالغه کند بر شما تبخلوا ـ بخل کنید بر او آنکه اندکی خواهد از شما و بخل منع واجب باشد برای آن اسم ذم است و در جای ذمّ بکار دارند وگفتند اگر بخواهد وجمله خواهد برای آنکه حقوقی هست خدای ورسولرا در مال ما ولیکن غیض من فیض و قلیل من جزیل و یسیر من کثیر ربع العشری است آنکه بخل کردید بآن ـ و یخرج اضغانکم و این کینها که در سینها دارید بیرون آوردید یعنی شما اظهار کردید عند ان ـ ولیکن چون اظهار ایشان عند سوال خدای بود با خدای حوالت کرد

و این قول سفیان عینیه است و ابوبکر عیاش ـ ها انتم هؤلاء ـ ها تنبیه است بمنزلت یاء ندا انتم هؤلاء شما آنانید ـ تدعون لتنفقوا فی سبیل الله که شما را میخوانند یعنی خدایتعالی تا مال در سبیل خدای تعالی هزینه کنید و ثواب وجزاء آن اضعافاً مضاعفه بستانید ـ فمنکم من یبخل از شما کسی است که بخل میکند آنکه گفت هر که بخل کند از خویشتن بخل کند و برای آن عن گفت وعلی نگفت که بخل امساك باشد یعنی یمسك خیره وماله عن نفسه و التقدیر فانّما یبخل امساکاً عن نفسه ـ و گفتند معنی آنست که یبخل عن داعی نفسه لا عن داعی ربه از داعی نفس خود بخل میکند ـ که انّ النفس لامارة بالسّوء نه از داعی خدای که داعی خدای دعوت بجود وبذل و انفاق میکنید و از بخل منع میکند آنکه گفت و الله الغنیّ و انتم الفقراء سیاق آیت دلیل قول اوّل می کند گفت خدای توانگر است وبی نیاز وشما درویشید ـ و محتاج باو و ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم و اگر شما بر گردید به بدل شما قومی بیارد آنکه ایشان در طاعت چون شما نباشند یعنی به از شما باشند آنکه خلاف کردند که آن بدل کیستند بعضی گفتند فرشتکانند بعضی گفتند کسهائی اند که در معلوم آنست که به از اینان باشند و گفتند قومی باشند از یمن و گفتند قومی باشند از فارس ـ ابوهریره گفت جماعتي از صحابه رسول گفتند یا رسول الله آنان که اند که ایشان را ببدل ما بیارند و ایشان نه چون ما باشند سلمان فارسی در پهلوی رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بود رسول دست بر ران او زد گفت هذا و قومه این باشد و قومش ـ آنکه گفت والله که اگر ایمان در ثریا آویخته باشد جماعتی از فارس دست باو زنند و در یابند او را و گفتند جماعتی از بنی کنده و بنی النخع که در عهد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه موالیان او بودند ـ ثمّ لا یکونوا امثالکم فی الطاعة در طاعت چون شما نباشند بل مطیع تر باشند و گفتند چون شما نباشند در بخل بل سخی باشند بمال خود.

سوره الفتح این سوره مدنی است وبیست و نه آیت است و پانصد و شصت کلمه است و دو هزارو چهار صدو سی و هشت حرفست ـ قتاده روایت کرد از انس که او گفت بحدیبیه میان ما و نسك ما منع کردند ما دلتنك شدیم خدایتعالی این سوره فرستاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت آیتی فرودآمد بر من که به نزدیك من دوستتر هست از دنیا و هر چه در دنیاست ـ عمرخطاب گفت شبی با رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی سفرها بودم یکدو بار سخنی گفتم با حضرت رسول جواب نفرمودند من ترسیدم که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خشمی است بر من یا در باب من آیتی آمده است از پیش رسول برفتم چون روز شد بیامدم و سلام کردم حضرت رسول جواب داد و گفت دوش خدای تعالی سورتی بر من انزله کرده است که از هر چه آفتاب برو آید دوستتر دارم و این آیات بر خواند که در اول این سوره است ـ مسعودی گفت چنان رسیده بما که هر که اوشب اوّل ماه رمضان این سوره بخواند آن سال تا بآخر در حفظ خدای باشد.

سورة الفتح تسع و عشرون آية مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

انا فتحنا لك فتحاً مبيناً * ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم
بتحقیق گشودیم بر توگشودنی هویدا تابیامرزد برای تو خدا آنچه گذشته از لغزش تو و آنچه پس افتاده و تمام کند
نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً * و ينصرك الله نصراً عزيزاً * هو الذى
نعمت خودرا برتو و راه نماید ترا راه راست و مدد کند ترا خدا یاری غالب اوست آنکه
انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم * و لله جنود السموات
فرستاد آرام را دردلهای گروندگان تابیفزاید گرویدنی باگرویدن آنها ومر خدا را است لشکر های آسمانها
و الارض و كان الله عليماً حكيماً * ليدخل المؤمنين و المؤمنات جنات تجرى
و زمین و اوست خداوند دانای درستکار تا درآورد گروندگان مردان راو زنهای گرونده رابهشتها که روانست
من تحتها الانهار خالدين فيها و يكفر عنهم سيئاتهم و كان ذلك عند الله
از زیرش نهر ها همیشه اند در آن و میپوشاند از آنها لغزشهاشان را و هست این نزد خدا
فوزاً عظيماً * و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين
رستگاری بزرگ وشکنجه کند دورویان را ازمردان ودورویان زنان را ازمشرکین و زنهای مشرکین گمان کنندگان
بالله ظن السوء عليهم دائرة السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعد لهم
بخدا گمان بد را بر آنهاست گردش بد وخشم گیرد خدا برآنهاو لعنت کند آنها راو آماده کرد برای آنها
جهنم و ساءت مصيراً * و لله جنود السموات و الارض و كان الله عزيزاً
دوزخ را و بد جایگاهیست و مر خدا را لشکر آسمانها و زمین است و باشد خدا غالب
حكيماً * انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً * لتؤمنوا بالله و رسوله و
درستکار بتحقیق مافرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و بیم کننده تا بگروید بخدا و پیغمبر او و
تعزروه و توقروه و تسبحوه بكرة و اصيلا * ان الذين يبايعونك انما
تقویت کنید اورا وتعظیم کنیداورا وتسبیح گوئید اورا بامدادو شبانگاه بتحقیق کسانیکه بیعت کردند ترا جز این نیست
يبايعون الله يد الله فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه و من
بیعت کنند خدا را دست خداز بردستهاشان است پس هرکه بشکست پس جز این نیست میشکند برخویشتن وهرکه
اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجراً عظيماً * سيقول لك المخلفون من الاعراب
وفا کرد بآنچه عهد کرد برآن خدا پس زودمیدهد اورا مزد بزرگ زود گویند مر ترا بازماندگان از عربان بادیه
شغلتنا اموالنا و اهلونا فاستغفر لنا يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم قل
مشغول کرده ما را مالهای ماوکسان ما پس آمرزش خواه برای ما میگویند بزبانهاشان آنچه نیست در دلهاشان بگو
فمن يملك لكم من الله شيئاً ان اراد بكم ضراً او اراد بكم نفعاً بل كان
پس کیست مالک باشد برای شما از خدا چیزی را اگرخواست بشما گزندیرا یاخواست بشما سودیرا بلکه باشد

الله بما تعملون خبيراً * بل ظننتم ان لن ينقلب الرسول و المؤمنون الى
خدا بآنچه میکنند آگاهست بلکه گمان کنید که هرگز باز نمیگردد پیغمبر و گروندگان بسوی
اهليهم ابداً و زين ذلك في قلوبكم و ظننتم ظن السوء و كنتم قوماً بوراً *
کسان آنها همیشه و آراسته شد این در دلهای شما و گمان کردید گمان کردن بد و بودید گروهی هالکان
و من لم يؤمن بالله و رسوله فانا اعتدنا للكافرين سعيراً * و لله ملك السموات
و هرکه نگروید بخدا و پیغمبراو پس بتحقیق ماآماده کردیم برای کافران آتش سوزان راومر خدا راست پادشاهی آسمانها
و الارض يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و كان الله غفوراً رحيماً * سيقول
و زمین میآمرزد مر هرکرا میخواهد وشکنجه کند هرکه را میخواهد وهست خدا آمرزنده مهربان زود گویند
المخلفون اذا انطلقتم الى مغانم لتأخذوها ذرونا نتبعكم يريدون ان يبدلوا
بازماندگان چون بروید بسوی غنیمت ها تابگیرند آنرا بگذارید ما را پیروی کنیم شما رامیخواهند که بدل کنند
كلام الله قل لن تتبعونا كذالكم قال الله من قبل فسيقولون بل تحسدوننا
کلام خدارا بگو هرگز پیروی ما نخواهید کرد اینچنین گفت خدا ازپیش پس زود میگویند بلکه حسد میبرید
بل كانوا لا يفقهون الا قليلا * قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم
بلکه بودند نمی فهمیدند مگر اندکی بگو مر بازماندگان از عربها را زود خوانده شوید بسوی گروهی
اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله اجراً حسناً
صاحب ستیز سخت کارزار کنید شان یا گردن نهند پس اگر پیروی کنید میدهد شما را خدا اجر نیکو
و ان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذاباً اليماً * ليس على الاعمى
واگر روی گردانید چنانکه روی گردانیدند از پیش شکنجه کند شما را شکنجه دردناک نیست برکوران
حرج و لا على الاعرج حرج و لا على المريض حرج و من يطع الله و رسوله
باکی و نه بر لنك باکی و نه بر مریض باکی و هرکه فرمانبرد خدا را و پیغمبر اورا
يدخله جنات تجرى من تحتها الانهار و من يتول يعذبه عذاباً اليماً * لقد
در آورد اورا بهشتهارا که روانست از زیر آن نهرها و هر که روگرداند شکنجه کند اورا شکنجه دردناك بتحقیق
رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة
خوشنود است خدا از گرویدگان چون بیعت کردند ترا از زیر درخت پس دانست آنچه را در دلهاشانست و پس فروفرستاد آرام را
عليهم و اثابهم فتحاً قريباً * و مغانم كثيرة يأخذونها و كان الله عزيزاً حكيماً
بر آنها و سزا دادشان فتحی نزدیك وغنیمت های بسیار که گیرند آنرا و هست خدا عزیز درستکار
وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه و كف ايدي الناس
وعده کردشمارا غنیمت های بسیار که گیرید آنهارا پس بشتاب داد مر شما را این وباز داشت دستهای مردم را
عنكم و لتكون آية للمؤمنين و يهديكم صراطاً مستقيماً .
از شما و تا باشد آیتی برای گروندگان و راه نماید شما را راه راست

قوله تعالى انا فتحنا لك فتحاً مبينا قديم تعالى بر سبيل منت و تذكير نعمت گفت ما گشادیم
برای تو گشادنی ظاهر این قول آنکس است که گفت فتح حدیبیه یافتح خیبر خواست و آن

دو فتح بود یکی ماضی یکی حال و آنکه حال بود هم آیت پس از حصول آن آمد برای آن بلفظ ماضی گفت و بر این قول آیت برظاهر خود باشد ـ مجاهد گفت وعوفی که فتح خیبراست جابر گفت فتح حدیبیه است و این وجهی است درست و وجه دیگر آنکه این برسبیل وعده و بشارة گفت انا فتحنا علی معنی ستفتح ما ترا فتح خواهیم دادن یعنی فتح مکه و این قول قتاده است ـ و قولي است جامع هر دو را و آن آنست که براءابن عازب گفت جماعتی را که او را پرسیدند از این فتح گفت شما چنان دانید که این فتح مکه است ولیکن ما مکه از حدیبیه میدانیم و شمار فتح مکه از روز حدیبیه میکنیم که فتح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و فتح بیعة الرضوان آنکه ما با رسول هزارو چهارصدمرد بودیم گفتند حدیبیه چیست گفت نام چاهی است ـ در این سه قول است یکی آنانکه گفتند مراد بفتح فتح حصون و قلاع و بلاد است ـ دوم ابوالقاسم گفت فتح دوگونه باشد یکی فتح بحجت و یکی فتح قلاع اینجا مراد فتح اسلام است بحجتها ظاهر عقلی و شرعی ـ روایتی دیگر از قتاده آنست که بفتح قضا و حکم خواست و منه قوله ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق ای احکم وحاکم را فتاح خوانند عبدالله عباس گفت شنیدم در عهد عرب از زنی که با شوهر میگفت بینی و بینك الفتاح ای الحاکم ـ یعنی خدای تعالی برای تو ای محمّد حکمی کرد روشن به نصرت و ظفر و ظهور دین تو و اعلاء کلمه بر هر که جز تواند بعضی دیگر گفتند فتح اعلامست و چون کار مجهول و مبهم و متعلق باشد چون معلوم شود کشاده گردد روا بود که آنرا فتح خوانند و از اینجا گویند کسی را مسئلهٔ که بر او مشکل باشد آنکه اندیشه کند وبه نظر استخراج کند یا بطریقی از طریقها بداند گوید مرا کشاده شد این مسئله ـ و منه قول امیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه علمنی رسول‌الله الف باب من العلم فتح لی کل باب الف باب گفت رسول مرا هزار در علم آموخت که هر دری را هزار در کشاد یعنی از هر یك در هزار معلوم شد مرا پس فتح اعلام ظاهر است و مستعمل و بر این تفسیر دادند این آیت را که گفت و عنده مفاتح الغیب ـ زجاج گفت ارشدناك الی الدین و این نیز داخل باشد در اعلام ـ مجاهد گفت مراد بفتح مبین آنست که رسول صلي الله علیه وآله وسلم بحدیبیه شتر بکشت و بفرمود تا سر تراشیدند بعضی دیگر گفتند فتح بمعنی کشف و تفریج غم است یعنی ما غمهای ترا کشف کردیم و این نیز در لغت وجهی دارد که کشف‌الله عنك و فرج عنك و فتح علیك متقارب المعنی اند مجمع ابن حارثه ـ الانصاری گفت و او از جملهٔ قراء بود که قرآن خواند بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بحدیبیه حاضر آمدیم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون باز گشتیم در راه مردم می شتافتند و چهار پایان میتاختند من گفتم چه بوده است گفتند رسول را وحی آمد من نیز بشتافتم رسول براحله یافتم نزدیك کراع الغمیم چون مردم گرد آمدند آنجا رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را بر خواند انا فتحنا لك فتحاً مبینا یکی از صحابه گفت فتح است ای رسول‌الله گفت نعم والذی نفسی بیده آری بخدای که جان من بامر اوست که فتح است آنکه عنقریب فتح خیبر بود و رسول صلي الله علیه و آله و سلم غنیمت خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد و آن

غنیمت جز آنان نگرفتند که بحدیبیه حاضر بودند ـ شعبي گفت دراین روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه بود دیگر رسول صلي الله علیه و آله و سلم پاره آب برگرفت و بکنار چاه آمد که آنرا حدیبیه گویند و آب در دهن کرد و بگردانید و در چاه ریخت آب بر سرچاه آمد دیگر بشارت بمغفرت في قوله بمغفرت‌الله ما تقدم من ذنبك دگر عند منصرف ما از آنجا خرماء خیبر خوردند دیگر بلوغ الهدی محلهٔ دگر بشارت رسید همان روز که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان بآن شادمانه شدند که اهل کتاب را بر مشرکان ظفر آمد مقاتل سلیمان گفت چون این آیت آمد که ما ادری ما یفعل بی ولا بکم ـ مشرکان و منافقان طعنه زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردیرا که او نمیداند که با او چه خواهند کردن پس ما و او در این باب یکی ایم خدایتعالی این آیت فرستاد انّا فتحنا لك فتحاً مبینا لیغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تاّخر رسول صلي الله علیه و آله وسلم گفت آیتی بر من فرود آمد که ما یسّرنی بها حمر النعم که من به بدل ان اشتران سرخ موی اختیار نکنم ـ ضحاك گفت هر فتحی از قتال باشد این فتحی بود از صلح برای آن که رسول صلی الله علیه وآله و سلم در این سال صلح کرد با سهیل بن عمر و امیر المؤمنین علي صلوات الله وسلاله علیه میان ایشان صلح نامه نوشت و این قصه برفته است سال دیگر مکه را گشاد و در مکه رفت قوله لیغفر لك الله در این لام خلاف کردند که بچه متعلق است ـ حسن بصري گفت این لام قسم است که مفتوح باشد دیگر جایها ولیکن چون قسم از کلام بیفکند لام بکسر بکرد و فعل را منصوب تشبیهاً بلام کی والتقدیر والله لیغفرن الله لك ما تقدّم ـ حسین بن فضل گفت تعلق دارد بقوله و استغفر لذنبك وللمؤمنین والمؤمنات لیغفر لك الله ولیدخل المؤمنین والمؤمنات محمدبن جریر گفت تعلق دارد بقوله اذا جاء نصرالله الی قوله و استغفره انه کان توّابا و این همه اقوالی است بعید ومتعسف چه این اقوال خلاف ظاهراست ودرآیت برظاهر او دلیلي نیست براین حذف و تقدیر ـ و انچه معتمد است و موافق ظاهر و لایق به نسق آیت آنست که گفته شود به نزدیك بیان لیغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تاّخر بدانکه در این چند قول گفتند ـ عطا خراسانی گفت ما تقدم من ذنبك یعنی گناه پدرت آدم وما تاّخر و گناه امّت و این چیزی نیست برای انکه آدم همچون او معصوم است از گناه او را گناهی نیست بر حقیقت چنانکه بیان کردیم در قصه آدم بعضی دیگر گفتند بما تقدم آن گناهیکه در جاهلیت کردی پیش از اسلام و آن گناه که پس نبوّت کردی بعضی دیگر گفتند که آن گناه که پیش از فتح مکه کردی وان گناه که پس از آن کردی بعضی دیگر گفتند آن گناه که در روزگار گذشته کردی و آنچه هنوز نکردهٔ ـ و این اقوال هم بد است برای انکه قول آنان است که گناه بر پیغمبران روا دارند و بیان کردیم که گناه بر پیغمبران روا نیست نه صغیره و نه کبیره ـ و معتزلیان را سود ندارد که صغیره گویند برای انکه صغیره نزد ایشان مکفر و محبّط بود در جنب اجتناب از کبائر و آنچه محبط باشد چگونه خدای تعالي منت نهد باو و بغفران او بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل تمدح ـ ابو علی الرّود باری گفت آیت محقق نیست مقدّر است و معنی آنکه لوکان لك

ذنب قدیم او حدیث اغفرناه لك ـ اگر ترا گناهی بودی قدیم یا حدیث نو یا کهن گذشته یا آینده
ترا برما چندان جاه و منزلت است که آنرا بیامرزیم و موآخذه نکنیم ترا بآن و این قولی نیکست
جز آنست که خلاف ظاهر است آنچه معتمد است در تاویل آیت دو وجه است یکی آنکه بگناه
گناه امّت خواست آنچه زمانش مقدم بود و انچه زمانش متاّخر بود وآیت علی خذف المضاف
و اقامة المضاف الیه مقامه آمد کقوله و اسئل القریه و جاء ربك المعنی اهل القریه وجاء امر
ربك و بر این ابیات و شرح بسیار رفته است و قوله لك نه آنست که گویند غفرالله لك معنی
آنست که لاجلك و حرمتك و بسببك یعنی بیامرزد گناه امت برای تو و شفاعت و جاه تو
چنانکه گویند فقلت هذاالامر لك ای لاجلك و قول دیگر آنست کـه لیغفرالله لك تا بیامرزد
خدای آنچه مقدم است در پیش افتاده از گناه امت تو کـه با تو کردند و از گناه ایشان
آنچه متأخر است زمانش کـه بی تو کنند و ذنب مصدر است و مصدر یکبار اضافت با فاعل
کنند و یکبار با مفعول یقول العرب عجبت من ضرب زید عمرواً و من ضرب عمرو زیداً و
اول مضاف است با فاعل دوم مضاف است با مفعول و این آیت از قسمتیست که مصدر دراو
مضاف است با مفعول‌به یعنی گناهی کـه امت با توکردند از خفا و ایذا و منع و صد و جز
آن اگر گویند ذنب فعلی است که آنرا مفعول نباشد چنانکه فعل بنفس خود باو تعدی گردد
انما بحرف جر باو تعدی کنند یقال اذنبت‌الیه ذنباً ولا یقال اذنبته کما یقال ضربته پس این
را مفعولی مصرح نیست که مصدر با او اضافت کنند ـ جواب گوئیم هم چنین است الا آنست
که حمل کرد آیت را بر معنی و اعتبار معنی ذنب کردند نه اعتبار لفظ و گناه ایشان باو در
این قصه و در این حال صد و منع او بود از مسجد الحرام و آن فعلی است متعدی بنفس
خود یقال صددته و منعته قال‌الله تعالی و صدوکم عن‌المسجدالحرام و درحمل کلام بر معنی اشعار
بسیار است منها قول الشاعر ـ جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظوربن سیار چون
معنی جئنی هات بود لاجرم مثل را منصوب کرد کانه قال هات مثل اخوة و قال آخر ـ درست
و غیرانهن من‌البلی الا رواکد عمرهن‌هباء و مسجح اما سؤا قداله فبدا و غیب ساره المغرا در
اول گفت الا رواکد بنصب آنکه گفت و مسجح برفع حمل کرد بر معنی آنست که یبق
هناك الاّ رواکد و مسجح و معنی مغفرت براین تأویل فسخ و نسخ و ازالت احکام دشمنان
باشد بر دو معنی ونظم آیت آنست که انا فتحنا لك فتحاً مبینا فتح مکّة اولحدیبیه لیغفر ای لیزیل
احکاماً و امورا قدّرها اعداؤك و معانذوك ما مضی منها و ما غبرما مکه یاحدیبیه بگشادیم برتو
ای محمّد گشادنی ظاهر تا انداختی و کارهائی که دشمنان تو کردند باطل کنیم از کید و مکر که
در حق بعضی کردند و بعضی خواستند کردند و این تأویلی است که مطابق ظاهر است و موافق
ادله عقل در تنزیه انبیاء علیهم‌السلام از ذنوب کبائر و صغائر و تعلق لام غرض فی قولـه لیغفر
لك بما تقدم من‌الکلام والا چه تعلق باشد مغفرت گناه را بفتح مکه و حدیبیه و خیبر و چگونه
غرض تواند بودن در این معنی و بینهما بون بعد بعید و یتم نعمته علیك و نیز تا نعمت خود
بر تو تمام کند و نعمتهای خدای تعالی بر رسول بیحد و اندازه است اما تمامی آن این بود که
مکه بگشاد و انداختی که ایشان کردند و باطل کردند و اتمام نعمت باین تأویل لایقتر است

از آنکه بآمرزش گناه بیان دیگر و یهدیك صراطاً مستقیما و ترا هدایت دهد و توفیق و
الطاف براه راست و ثبات دین مسلمانی ـ و قیل یهدی بك گفتند معنی آنست که بتو هدایت
دهد مسلمانانرا براه راست و گفتند هدایت دهد ترا براه بهشت و ثواب و ینصرك‌الله و نیز تا
نصرت کند ترا نصرتی و یاری عزیز و گرانمایه ـ و قیل عالیاً غالباً ـ و قیل مغرا نصرتی قاهر
و نصرتی عزیز کننده آنکه ذکر نعمت خود گفت بربندگان گفت هوالذی انزل السکینة فی
قلوب الایه و آن خداست که فرود آورد سکون و طمأنینه در دل مؤمنان بالطافي که کرد
با ایشان که بآن برایمان ثبات کردند و بنصب ادله مترادف که کرد یك از پس دیگر که
بنظر کردن در آن ثبات کردند برایمان ـ لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم ـ یعنی تا معارف بر
معارف بیفزاید ایشان را عبدالله عباس گفت هر سکینه که در قرآن است بمعنی طمأنینه است
الا آنکه در سورة البقره است ـ عبدالله عباس گفت خدای تعالی رسولرا صلی‌الله علیه و آله ـ
و سلم بفرستاد بشهادت ان‌لااله‌الاالله چون تصدیق کردندنماز فرمود ایشانرا چون تصدیق کردند
روزه فرمود ایشانرا چون تصدیق کردند زکوة فرمود چون تصدیق کردند حج فرمود
جهاد فرمود و دین تمام بکرد بولایت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه
و ذلك قوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ـ و قوله لیزدادوا ایماناً
مع ایمانهم ای تصدیقهم الشرایع بعد تصدیقهم بالله و رسوله ـ ضحاك گفت یقینا مع
یقینهم ـ کلبی گفت این در حدّیبیّه بود که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق و لله
جنود السموات و الارض و خدای راست لشکرهاء آسمان و زمین ـ گفتند ـ انصار دین حق را
خواست تا انتقام کشند از اعداء دین معنی آنست که همه لشگر ها بندکان اویند ـ و کان الله
علیماً حکیما و خدای تعالی دانا و محکم کار است ـ لیدخل المؤمنین و المؤمنات الایه قتاده
گفت از انس مالك کهچون آیت آمد ـ لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاّخر واین آنکه
بود که رسول بازگشت از حدیبیه رنجور و دلتنك از آنکه کافران او را در مکه نگذاشتند چون
آیت آمد رسول صلي الله علیه و آله وسلم گفت آیتی فرود آمد برمن که دوستتر است بنزدیك
من از دنیا و هرچه دروست رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایات برصحابه خواند گفتند هنیئاً
مریئاً لك یا رسول الله این نصیب تست نصیب ما چیست خدای تعالی این آیت فرستاد لیدخل ـ
المؤمنین والمؤمنات جنات تجری و نیز تا مؤمنان گرویدکان را به بهشت ها برد که در زیر
درختان او آبها روان باشد خالدین فیها ـ همیشه در آنجا باشند و یکفر عنهم سیئاتهم وسیّئات
و گناههای ایشان از ایشان مکفر کند و بیامرزد و معنی اسقاط عقاب آن باشد به تفضل دون
احباط ـ و کان ذلك عند الله فوزاً عظیماً و آن بنزدیك خدای تعالی ظفری باشد بزرك و یعذّب
این فعلها معطوف است علی قوله لیغفر لك الله گفت و نیز تا عذاب کند منافقان را از مردان
و زنان و مشرکان را که با خدای انباز گیرند از مردان و زنان ـ الظانین بالله ظن السوء انانکه
بخدای تعالی گمان بد بردند که خدای تعالی نصرت اسلام و اهل اسلام نخواهد کردن و مثله قوله
یظنون بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء ـ برایشان خواهد بود دایرهٔ بد از بلاو عذاب و ظفر

مسلمانان برایشان ـ ابن کثیر و ابو عمرو خواندند دائرة السوء بضم سین علی الاسم وباقی قرّاء
بفتح سین علی المصدر و دائره آن باشد که مدور باشد آنکه نیك باشد آن بود که یدور لهم باشد
وانکه بد بود یدور علیهم بود و گفتند دائره در برابر دولت باشد قال حمیدبن ثور ـ ودائرات
الدّهر ان تدورا ان غضب الله علیهم و لعنهم و خدای تعالی خشم گرفت برایشان و لعنت کرد
ایشانرا و اعد لهم جهنم و بیجارد برای ایشان دوزخ و سائت مصیرا و بد جایگاه بازگشتی است
ایشانرا دوزخ و لله جنود السموات و تکرار این برای آن کرد که در اول ذکر مؤمنان کرد آنکه
گفت لشگر های آسمان وزمین مراست تامؤمنان متیقن باشند به نصرت و ظفر واینجا ذکرکافران
و مشرکان کرد و گفت لشگر های آسمان و زمین مراست تا بدانند که انتقام تواند کشیدن و کان
الله عزیزاً حکیماً و خدای تعالی عزیز و غالب و مانع و محکم کاراست آنکه با رسول صلی الله علیه
و آله و سلّم خطاب کرد و گفت انّا ارسلناك شاهدا و مبّشراً و نذیراً ـ گفت ای محمد ما
فرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و ترساننده ـ و نصب هرسه بر حال است گواه برمؤمن و
کافر بشارت دهنده مؤمنانرا و ترساننده جمله را ـ لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه
بکرتاً و اصیلا ابو عمرو و ابن کثیر خواندند لیؤمنوا ویعزروه ویوقروه و یسبحوه هر چهار
بیا خبرا عن الغائبین تا ایمان آرند بخدای و رسولرا تعظیم کنند و حرمت دارند وخدای را
تسبیح کنند و ابوعبیده اختیار این قرائت کرد برای انکه در اول ذکر ـ مؤمنان است خبرا
عن الغائبین وهو قوله فی قلوب المؤمنین و در آخر همچنان خبر است از ایشان برمغایبه فيقوله
ان الّذین یبایعونك ـ و باقی قرّاء بتاء خطاب خواندند هر چهار ـ محمدبن السمیقع خواند
تعززوه من التعزیز بدوز ای معجم آنکه در معنی تعزیز خلاف کردند بعضی گفتند تا نصرت کنی
او را ـ عکرمه گفت تا در پیش او به تیغ کار زار کنی ـ جابرعبدالله انصاری گفت چون آیت
فرود آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ما را گفت دانید تا معنی تعزیر چه باشد گفتیم
خدایتعالیورسول عالمترند گفت معني او نصرت باشد ـ مبرد گفت تعزیز تعظیم باشد یقال عززت
الرجل اذا کبّرته بلسانك و ضمیر راجع است با رسول صلی الله علیه و آله وسلم ـ برقولبیشتر
مفسران و برقول اینکه تفسیر به تعظیم کرد محتمل بود که راجع باشد با خدای تعالی و توقروه
من الوقار و رسول را حرمت دارید و تعظیم کنید واین ضمیر راجع است بلا خلاف با رسول
صلی الله علیه و آله وسلم و تسبّحوه و تسبیح و تنزیه کنید خدای را این ضمیر راجع است
با قدیم تعالی بلاخلاف ـ بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه و نصب هردو برظرفست گفت مراد
نماز بامداد و نماز شام است و درین آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجرّد از آنجا که خدای
تعالی بیان کرد که غرض از ارسال رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تا مکلفان ایمان آرند
وطاعت کنند و این لامرا لام غرض برای آن گویند چون غرض باشد مقصود و مراد این بود
بخلاف انکه ایشان گفتند که از کافران کفر خواست و از عاصیان معصیت خواست انکه وصف
آنان کرد که برسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و ایشان را تحریص فرمود بر بیعت
و وفا کردن برآن و حرمت داشتن آن گفت ان الذین یبایعونك گفت یا محمد آنانکه ترا بیعت

میکنند برحقیقت خدای را بیعت میکنند برای انکهاز بهر او و از بهر دین او میکنند وبفرمان
او میکنند ـ یدالله فوق ایدیهم دست خدای است که بالای دست ایشان است این برای ان گفت
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست بدست ایشان دادی درحال بیعت و گفت همان انکاربد
که دست رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمنزلت دست اوست اگر او را دست بودی تعالی
عن الجارحة واین چنان است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الصدقه تقع اولاّ
فی یدالله ثم في ید السائل صدقه در دست خدا می افتد انکه در دست سائل بقوله تعالی و یاخذ
الصدقات و اهل تاویل این عبارت گفتند که عقدالله فوق عقدهم و این عبارتی است مغلق برای
انکه عقد عهد باشد و گفتن عهد خدای بالای عهد ایشان است سخنی بود بی فایده ومعني آنست
که ما اشاره کردیم باو قولي ـ دیکر گفتند نصرةالله‌لنبیه فوق نصرتهم فی الحرب نصرت خدای
پیغامبرش را در کار زار بالای نصرت ایشان است و این هم ضعیف است برای انکه دست بمعنی
نصرت در کلام عرب نیست و بمعنی قوت وظفر ونعمت باشد جزکه گویند مراد به نصرت قوتاست
یعنی قوت رسول‌بخدایست نه بشما یا بیشتر (۱) وبیشتر بخدایست انکه بشما وگفتند یداللهفي‌هدایته
ایّاهم فوق ایدیهم فی الطاعة نعمت خدای بهدایت او ایشانرا بالای نعمت ایشان است بطاعت و
این قول هم متعسف است چه اینجا نعمت لایق نیست و قرینه انّما یبایعون الله رها نمیکند که
آیت را حمل کنند جز برآن معنی که اول گفته شد ومراد به بیعت بیعت رضوان است وآن بیعت
شجره است و در حدیبیه بود عمروبن دینار گفت از جابربن عبد الله انصاری شنیدم که گفت
روز حدیبیه ما هزاروچهار صد مردبودیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما را که شما امروز
بهترین اهل زمینید ـ و جابر گفت اگر مرا چشم مانده بودی من جای درخت بشما نمودمیوهم
جابر گفت ما با رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنجا بر مرگ بیعت کردیم برای انکه بنگریزیم
تا بمردن و از ما کس آن بیعت نشکافت الاّ جدّبن قیس که منافق بود و در زیر شتر پنهان شد
و با ما نیامد فمن نکث گفت هر که‌عهد بشکند فانّما ینکث علی نفسه برحقیقت برخویشتن‌شکسته
باشد یعنی زیان و وبال ان باو باز گردد و خدای و پیغمبر را از آن هیچ زیان نباشد و من اوفی
بما عاهد علیه الله و هر که وفا کند بآنچه با خدای عهد کرده باشد فسیؤتیه اجراً عظیما ما او
را مزدی دهیم بزرك و ثوابی عظیم کوفیان فسیؤتیه خواندند بیا خبراً عن الغائب ـ وباقی بنون
علی اخبار الله عن نفسه انکه حق تعالی رسول را از غیب آن خبر داد که گروهی که از توباز
ماندند و تخلف کردند که تو ایشان را ملامت کنی چه خواهند گفتن و چه تعلل خواهندکردن
گفت سیقول لك المخلفون این سین استقبال است گفت خواهند گفتن ترا و هنوز نا گفته
تا معجزه باشد رسولرا و دلیلی کافران و منافقان را و نصرتی مؤمنان را المخلفون‌باز گذاشتگان
یقال خلفته و تخلف باز گذاشتیم او را و او ماند و از اعراب غفار مزینه و جهینه و اشجع و
اسلم و دوئل بودند در قول عبدالله عباس و مجاهد و آن آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله
و سلم خواست تا با مکه رود در عام الحدیبیه تاعمره‌آرد اعراب را که پیرامن مدینه بودندایشانرا
بخواند و گفت باید تا بامن بیائید برای استظهار را تا اگر قریش مارا منع کنند و حاجت

(۱) هکذا ؟

باشد بکار زار ما را نیز لشکر باشد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم احرام موقت بعمره وهدی براند تا مردم بدانند که او عزم کار زارندارد انان که صحابه بودند با او برفتند واّما اعراب بیشتر تثاقل کردند و گفتند ما کجا رویم بقومی خواهیم رفتن که بیامدند و صحابه او را بکشتند تاما با اینان قتال کنیم این نه رأیست باز ایستادند و هر کس تعلل کردند باشغال خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خواهند گفتن ترا این اعراب مخلف باز پس گذاشته متخلف باز مانده برسبیل اعتذار و تعلل شغلتنا اموالنا واهلونا مارامشغول کرد اهل ما ومال ما از انکه در صحبت و خدمت تو بیامدمانی اکنون فاستغفرلنا برای ما استغفار کن وآمرزش خواه ازخدای تعالی خدای تعالی خبرداد ازدل ایشان گفت دروغ میگوئید اینکه میگویند که این باز ایستادن ازتو را گناه میشناسیم ورغبت میکنیم به استغفار تو یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ـ بزبان چیزی میگویند که درون ندارند این خبر است از نفاق ایشان انکه گفت بگو ایشان ـ فمن یملك لکم من الله شیئا کیست که مالك باشد شما را ازخدای چیزی یعنی چه توانم کردن در کار شما با خدا ودر دست چه باشد و مرا چه رود ـ ان اراد بکم ضراً اگر او بشما زیانی خواهد یا سودی خواهد حمزه و کسائی و خلف خواندند ضراً بضم ضاد و باقی قراء بفتح وابوعبیده و ابوحاتم اختیار فتح کردند بمعاوضه نفع و ضرر زیان باشد ـ و ضر آفت و رنج و بیماری و سختی و سوء الحال و گفتند ضر بفتح مصدر باشد و بضم اسم باشد یقال ضرّنی الشی و اضرنی وضارّه ضیراً یعنی کسی چیزی نتواند کردن اگرخدای تعالی چیزی خواهد از نفع و ضر و رفع ان نتواند انکه گفت بر سبیل تهدید بل کان الله بما تعملون خبیراً بل خدای تعالی عالم است بانچه شما میکنید آنکه خبر داد از گمان ایشان گفت بل ظننتم بل شما چنان پنداشتید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنان اصحاب او باز نیایند و با مدینه و خانه ها وخود نرسند از انکه قریش برایشان دست یابند و ایشانرا بکشند ـ و زّین ذلك فی قلوبکم و این حدیث در دل شما آراسته کردند تا مستحکم شد و این تزیین بشیطان حوالت است و بحب دنیا واعتقادات جهل برای آن بر مجهول گفت و ظننتم ظن السّوء ـ و گمان بد بردید ـ وکنتم قوماً بوراً ـ و گروهی بورید هالك من البوار و هوالهلاك و بور جمع بائر باشد کعاید و عود و عائط وعوط فعل درجمع فاعل آید ولیکن اندك فی قولهم ناقة عاید اذا کانت قریبة العهد بالنّتاج و عاید اذا لم تحمل و جمعها عود وعوط قال حسّان بن ثابت لاینفع الطول من ترك القلوب وقد ـ یهدی الا له سبیل المعشر البور گفتند بور مصدراست یستوی فیه الواحد والتثنیه والجمع قال ـ ابن الزبعری ـ یارسول الملیك انّ لسانی رائق انتقت (۱) اذا انا بور ـ ای هالك وبارت السّلعة اذا کسدت ـ قتاده گفت فاسدین مجاهد گفت هالکین انکه بر سبیل تهدید گفت و من لم یؤمن بالله و رسوله ـ و هر که بخدای ایمان نیارد و به پیغمبر ـ فانّا اعتدنا للکافرین سعیراً ما نهاده ایم و بیجارده برای کافران دوزخی تافته و سعیر فعیل است بمعنی مفعول من سعرت النار اذا او قدتها ولله ملك السموات والارض و خدای راست ملك آسمان و زمین و تصرف او را رسد در آن چنان که خواهد بی مانعی و منازعی و کس را برای او اعتراض نرسد آنرا که خواهد بیامرزد و آنرا که خواهد عذاب کند

(۱) هکذا ؟

و او غفور و آمرزنده است و رحیم و بخشاینده است و بوده است آنکه گفت سیقول ـ المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم الایه گفت خواهند گفتن ترا آنان که از تو باز پس ماندند و در خدمت تو بحدیبیه نیامدند آنکه که تو بقسمت غنیمت بخیبر روی گویند رها کنید ما را تا با شما بیائیم و تیغ شما باشیم خدای تعالی گفت میخواهند تا کلام خدای بگردانند در این خلاف کردند مجاهد و قتاده گفتند یعنی آن وعده که داد که غنیمت خیبر جز حاضران حدیبیه را نخواهد بود ـ و ابن زید گفت ـ یعنی قوله تعالی فان استاء ذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقتلوامعی عدواً انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا و گفت این آیت برای غزاة تبوك آمد ـ قل لن تتبعونا بگو ای محمّد که شما از دنبال ما نگرید وپی ما میگیرید کذالکم قال الله من قبل ـ چنین گفت خدای پیش از این ـ فسیقولون خواهند گفتن ـ بل تحسدوننا شما ما را حسد میکنید بل کانو لایفقهون بل سبب آنست که ایشان ندانند وفقیه نه اند جز اندکی از ایشان قل للمخلفین من الاعراب بگو این مخلفان باز پس گذاشتگان را از اعراب ـ ستدعون الی قوم اولی بأس شدید بگو که شما را خواهند خواند بقومی خداوندان شجاعتی و سختی سخت ـ عبدالله عباس و عطا بن ابی ریاح و عطاء خراسانی و عبدالرحمن ابی لیل و مجاهد گفتند پارسیانند ـ کعب گفت رومیانند حسن گفت پارسی و رومند ـ بیکجای عکرمه گفت هوازنند ـ سعید جبیر گفت هوازن و ثقیف اند ـ قتاده گفت هوازن و غطفانند روز حنین زهری و مقاتل گفتند بنو حنفیه اند اهل یمامه واصحاب مسیلمه کذاب بودند ـ رافع بن جریح گفت ما این آیت میخواندیم و نمیدانستیم که کرا میخواهد تا در عهد ابوبکر ما را بقتال بنو حنفیه خواندند تقاتلونهم شما با ایشان قتال کنید تا اسلام آرند ـ عامه قراء خواندند او یسلمون در محل رفع عطفاً علی قوله تقاتلونهم درمصحف ابی هست او یسلموا در محل نصب بمعنی الی ان یسلموا اوالاان یسلموا ـ کقولهم لالزمنك او تعطینی حقی و کقول امراء لقیس او نموت فتعذرا فان تطیعوا یؤتکم الله اجراً حسناً گفت اگر اطاعت دارید و فرمان برید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیکو یعنی ثواب ابد ـ و ان تتولوا و اگر بر گردید و نا فرمانی کنید ـ کماتولیتم من قبل چنانکه برگردید از پیش آن یعنی روز حدیبیه عذاب کند شما را عذابی دردناك چون این آیت فرود آمد اصحاب عاهات و معذوران گفتند فمابالنا یارسول الله پس حال ما چیست ای رسول خدای تعالی این آیت فرستاد ـ لیس علی الاعمی حرج ولاعلی الاعرج حرج ـ گفت بر نابینا حرجی و ضیقی نیست یعنی بزه و عقوبتی و نه نیز بر لنك و زمن و مقعد و نه نیز بر بیمار و من یطع الله و رسوله ـ آنکه گفت هرکه او طاعت خدای دارد و طاعت پیغمبرش یدخله جنات تجری من تحتها الانهار او را به بهشتها برند که در زیر درختان او جویهای آب میرود ـ و من یتول و هرکه برگردد عذاب کنند او را عذابی دردناك ـ مدنیان و شامیان خواندند ندخله و نعذبه بنون باقی قراء بیا خواندند جزاء عن الله تعالی و این لایق تراست برای آنکه ذکر خدای تعالی از پیش رفته است ـ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك حق تعالی گفت راضی شد خدای تعالی از مؤمنان چون با تو بیعت کردند در زیر درخت گفتند درخت سمره بود و

سبب این بیعت آن بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون بحدیبیه فرود آمد مردی از خزاعه بفرستاد نام او حدس بن امیه بمکه تا اشراف قریش را بگوید که او بچه کاری میآید بمکه و شتر خود را باو داد و آن شتری بود که آنرا ثعلب میخواندند چون او بیامد و پیغام بگذارد شتر را پی کردند و او را بخواستند کشتن احابیش حمایت کردند مر او را او باز گشت و رسول را خبرداد از آنچه رفته بود رسول صلی الله علیه وآله و سلم عمر را بخواند و فرمود که ترا بمکه باید رفتن و اشراف قریش را از من پیغام دادن که من نه بجنگ می‌آیم من بطواف این خانه میآیم عمر گفت یا رسول‌الله مرا بمکه ناصری نیست و از بنی عدی آنجا کس نیست من نیارم رفتن اگر عثمان را بفرستی که او را در مکه خویشانند باشد که بحرمت ایشان باو خطائی دیگر نکنند رسول صلی الله علیه وآله و سلم عثمان را بخواند و این پیغام بدو داد و چون بنزدیك مکه رسید ابان بن سعید بن العاص را دید و او اموی بود و ابان سوار بود از اسب فرود آمد و عثمان را برنشاند و او از پس عثمان بردیف برنشست و در مکه رفتند و این برای آن کرد تا بدانند عثمان در حمایت اوست پس عثمان پیغام رسول بگذارد و ایشان گفتند ما شنیدیم محمد را اینجا کاری نیست و ما رها میکنیم تا او اینجا آید اگر تو خواهی تا طواف خانه کعبه کنی برو و طواف بکن گفت من پیش از رسول طواف نکنم چون خواست باز گردد رهاش نکردند و باز گرفتند او را چون عثمان دیر میآمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گمان بود که عثمان را بکشتند صحابه را جمع کرد در زیر این درخت و بیعت تازه کرد و این را بیعة الرضوان گویند وبیعة الشجره گویند مردم میگفتند این بیعت مرك است ـ بکیر بن الشجع گفت بیعت بر مرك کنید رسول گفت نه بیعت بر آن کنید که توانید ـ عبدالله بن المعقل گفت من بربالای سر رسول ایستاده بودم و شاخی از آن درخت در دست گرفته رسول را باد می زدم و رسول بیعت میگرفت از مردم و میگفت بیعت برای آن میکنم که نگریزیم ـ جابر بن عبدالله الانصاری گفت جمله حاضران بیعت کردند ـ الا جد بن قیس که او منافق بود خود را در پس شتر پنهان کرد و بیعت نکرد اول کس که بیعت کرد مردی بود اسد نام از ابوسنان بن وهب ـ آنگه خبر برسید که عثمان را نکشته اند در عدد ایشان خلاف کردند عبدالله بن ابی اوفی گفت هزارو ششصد مرد بودند ـ قتاده گفت هزارو پانصد مرد بودند ـ عبدالله عباس گفت هزارو پانصدو بیست و پنج مرد بودند دیگران گفتند هزارو چهارصد مرد بودند ـ جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت کس بدوزخ نرود از آنانکه در زیر درخت بیعت کردند ـ فعلم مافی قلوبهم خدای تعالی دانست از آنچه در دلهای ایشان بود از صدق و وفا ـ فانزل السکینه علیهم خدای تعالی سکینه و طمأنینه بایشان فرود آورد ـ و اثابهم فتحاً قریبا و ایشان را پاداشت کرد فتحی نزدیك یعنی فتح خیبر ـ و مغانم کثیره یأخذونها ـ و غنیمتهای بسیار گرفتند ایشان از غنائم خیبر و خیبر را ملك و عقار بسیار بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میان اصحاب به بخشید وکان الله عزیزاً حکیما و خدای تعالی عزیز و حکیم است ـ وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها ـ و وعده داد

او شما را غنیمتهاء بسیار که خواهید گرفتن و آن غنیمتهائی بود که از فتح دیگر آوردند وآرند تا روز قیامت ـ فعجل لکم هذه این یك غنیمت تعجیل کرد یعنی غنیمت خیبر برای شما ـ و کف ایدی الناس عنکم و باز داشت دستهای مردمان را از شما گفتند یعنی دستهای مکیان بصلح روز حدیبیه ـ قتاده گفت دستهای جهودان خیبر و خلفاء ایشان از بنی اسد و غطفان از شما و مالها و عیال شما که بمدینه اند و این آن بود که مالك بن عوف النضری و عتبة بن حفص حصین الفزاری و جماعتی بنی اسد و غطفان بیامدند که نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند تا بر گردیدند ـ و لتکون و تا باشد یعنی هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و علامتی و دلالتی مؤمنان را تا بدانند که ظفر و فتح و نصرت بخدایست ـ و یهدیکم صراطاً مستقیما و ره دهد شما را براه راست و گفتند طریق توکل و تفویض خواست تا در کارها توکل باو کنید و کار باو گذارید و گفتند بهدایت تثبت براسلام خواست و گفتند هدایت براه ثواب بهشت خواست و گفتند زیادت یقین و بصیرت خواست بصلح حدیبیه و فتح خیبر اما طرفی از قصه فتح خیبر آن بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون از حدیبیه باز آمد بقیه ذی الحجه و بعضی از محرم بمدینه باز ایستاد آنگه در بقیه محرم روی بخیبر نهاد في سنه سبع من الهجرة ـ و مردی را در مدینه خلیفه کرد نام او سباع بن عرفطة الغفاری انس ـ مالك روایت کرد گفت من ردیف طلحه بودم آنروز بامداد بیامدم و بزیر حصن خیبر فرود آمدیم و مردم او بیرون آمده بودند با بیلها و تیشها بسر کشتها رفته چون ما را بدیدند آنچه در دست داشتند بینداختند و گفتند محمّد والله الجیش بخدا که محمّد است و لشکر بگریختند و در حصن شدند و در استوار کردند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بزیر حصن رسید تکبیر کرد و گفت ـ انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ـ بریدة الاسلمی گفت ما بشب میرفتیم و عامر بن الاکوع با ما بود و او مردی بود شاعر ما گفتیم برای ما چیزی بخوان از آن رجزها و اصوات که ترا باشد او گفت شعر ـ لاهم لولا انت ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا ان الذین هم بغوا علینا و نحن من فضلك ما استغنینا فاغفر فداءً لك ما اقتنینا و ثبت الاقدام ان لاقینا والقین سکینة علینا انا اذا صیح بنا اتینا ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشنید گفت کیست این گفتند ـ یا رسول‌الله عامر بن الاکوع رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود غفر الله لك خدای تعالی ترا بیامرزد یکی از قوم گفت وجبت واجب شد یا رسول‌الله یعني وجبت له الشهادة لو امتعتنا به اگرت بگذاشتي تا ما را بودی روزی و این برای آن گفتند که هر کس را که پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در جائی چنان دعا کردی شهید شدی چون وقت کارزار بود و شجاعی چند از صف بیرون آمدند عامر بیرون رفت و این رجز میخواند که شعر قد علمت خیبرانی عامر شاکی السلاح بطل مغامر ـ جهودی پیش او آمد و چند ضربت میان ایشان مختلف شد و عامر شهید شد از ضربتی که از یهودی بر او آمد و ضربت که خواست بر یهودی زند بر پای او آمد و او بیفتاد مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد آنگه گفتند بطل عمل عامر باطل باشد سلمة الاکوع برادر او بود بشنید برفت و

پيش رسول بگريست و گفت يا رسول‌الله جماعتی از صحابه تو ميگويند بطل عمل عامر باطل شده
است عمل برادرم عامر ـ رسول فرمود كه ميگويد گفت جماعتی اصحاب تو گفت دروغ ميگويند
بل له اجر مرتين او را مزد دوباره است انه لجاهد مجاهد او جاهدی مجاهد است ـ گفت
آنكه ايشان را حصار ميداديم تا حصن بگشاديم و حصن بردست حضرت اميرالمؤمنين علی بن
ابيطالب صلوات‌الله و سلامه عليه گشاده شد و راويان اخبار گفتند از مخالف و مؤالف كه
رسول صلي الله عليه و آله و سلم روز اول رايت بابوبكر داد او برفت ـ يؤنب اصحابه و يونبونه
او قوم خود را ملامت ميكرد و قوم او را ملامت ميكردند باز آمد منهزم و رايت رسول‌الله
صلی الله عليه و آله و سلم معكوس باز آورد ـ روز ديگر رايت بعمر داد برفت و يجبن اصحابه و
يجبنونه ـ او اصحاب خود را بددلی ميداد و اصحاب او را او نيز منهزم باز آمد و رسول
صلی الله‌عليه و آله وسلم فرمود اما والله لاعطتها غداً رجلا يحب الله ورسوله ـ ويحبه‌الله ورسوله كراراً
غير فرار والله كه من فردا اين رايت را بمردی دهم كه خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست دارند كرار باشد حمله برد فرار نباشد و گريزنده و حضرت اميرالمؤمنين
صلوات‌الله وسلامه عليه درين روز بيمار و او را صداعی و رمدی بود رسول صلی الله عليه و آله
و سلم سلمة بن الاكوع را فرستاد كه برو و اميرالمؤمنين علي را بيار او برفت و حضرت امير را
بياورد برشتری نشسته و چشم مبارك را بپاره برد قطری بسته سلمة گفت دست مبارك آنحضرت
را گرفتم بياوردم تا پيش حضرت رسول صلی الله عليه وآله و سلم رسول فرمود كه يا علی چه‌رسيد
ترا گفت يارسول‌الله مرا صداعی است ورمدی گفت پيش آی حضرت اميرالمؤمنين پيش او رفت
رسول صلي الله عليه و آله و سلم سر او را بر زانوی مبارك خود نهاد و آب دهان مبارك خود در
چشم او پاشيد و دست فرود آورد در حال چشم باز كرد و پنداشتی كه هرگز آن حضرت را درد
چشم نبوده است و صداعش ساكن شد رسول صلی الله عليه وآله و سلم در آنجا او را دعا كرد
گفت اللهم قيه الحرو البرو بار خدايا از گرما و سرمايش نگاه دارد اميرالمؤمنين گفت والله
كه از آنروز نه سرما يافتم و نه گرما پس رايت بدست او داد ـ راوی گويد كه رايتی بود
سفيد گفت اين رايت بستان و برو كه جبرئيل با تو است و نصرت در پيش تو است و ترس تو
در دل قوم پراكنده است آنكه گفت يا علی بدانكه ايشان در كتاب خود چنين يافته اند كه
آنكس كه حصن ايشان بگشايد و دمار ايشان در دست او بود او را ايليا گويند و بروايتي اليا
چون آنجا روی بگو كه من علی ام كه ايشان مخذول شوند انشاالله اميرالمؤمنين صلوات‌الله و
سلامه عليه گفت رايت بستدم و برفتم تا بزير حصن خيبر راوی گويد آن روز حضرت حله‌سرخ
ارجوانی پوشيده داشت مزابر يعني برزه(1) برآورده بود از خيبر مرحب بيرون آمد كه رئيس
و مقدم و صاحب حصن بود با سلاح تمام مغفری برسر نهاده از سنگ تراشيده برسر نهاده و
اسب را ناورد ميداد و اين رجز ميگفت شعر ـ قد علمت خيبرانی مرحب شاكی السلاح
بطل مجرب اطعن احيانا وحيناً اضرب اذا الحروب اقلبت تلتهب كان حمامی كالحمی لايقرب ـ
حضرت اميرالمؤمنين پيش او شد و بجواب او ميگفت شعر انا الذی سمتنی امی حيدره عبل ـ

(1) هكذا ؟

الزراعين شديدالقصره ليث لغابات شديدقسوره اكليكم بالسيف كيل السندره و يكدو ضربت
ميان ايشان مختلف شد آنكه اميرالمؤمنين تيغ بر بالای برد وبزد بفرق او كه هردو مغفر به‌بريد
يكی از سنگ و يكی از آهن و سرو روی وكام و دهان او به بريد تا تيغ در دهن و دندانهاء
او افتاد و او بيفتاد و بمرد و در خبر است كه چون اميرالمؤمنين صلوات‌الله و سلامه عليه
گفت من علی ام پسر ابوطالب خيبری ازايشان گفت غلبتم وماانزل علي موسی مغلوب شديد بآن
خدای كه توراة بموسی فرستاد چون اميرالمؤمنين صلوات‌الله و سلامه عليه مرحب را بكشت
ترس در دل ايشان افتاد كه نتوانستند برجای ايستادن در حصن شدند و در استوار كردند
اميرالمؤمنين درحصن آمد و حلقهٔ آن در بدست گرفت و می‌جنبانيد و در را معالجه ميكرد يكی
از بالای حصن بنگريست مردی را ديد حلقه در چنان در دست گرفته و می جنبانيد عجب آمد
او را گفت ای مرد نام تو چيست گفت علی گفت علا محمد و من معه عالی گشت محمد و اصحابان
او برسبيل تفال آنكه گفت يا علي من در كتب خوانده‌ام كه درين ولايت پيغمبری پديد آيد
كه سلام او تحيت اهل بهشت باشد او پسرعم خود را باين حصن فرستد و خدای تعالی اين
حصن را بردست او بگشايد اگر تو صاحب اين فتح باشی مرا امان است امير المؤمنين گفت
امان رسول الله ترا امان رسول خداست مرد گفت عالج الباب اميرالمؤمنين از گفتهٔ او نشاط
كرد و حلقه در بگرفت و يكدوبار بقوت بجنبانيد تا حلقها و زنجير ها و بند ها براوبگسست و
در از جای بركند و از بالای سرخود از پس پشت چند گام بينداخت و چون مسلمانان خواستند
كه در حصن شوند نتوانستند كه خندق حايل بود پس اميرالمؤمنين در خيبر بياورد تا برسر
خندق پل كند نرسيد يك سر او بر كنار خندق نهاد و ديگر سر بردست گرفت تا لشكر پيغمبر
عبور كردند ور سول صلی الله عليه و آله وسلم نيز بگذشت و در حصن شدند ـ در خبر است كه
يكی از صحابه گفت يا رسول‌الله عجب بمانديم ما از قوت اميرالمؤمنين علی بيرون از آنكه در
خيبر بكند و بينداخت اكنون پل ساخته است و دست خود را در زير آن ستون كرده
رسول صلي الله عليه و آله و سلم گفت يا هذا تو در دستش نگريدی در پايش نگر تا بر كجا
نهاده‌است گفت درنگريدم پايش معلق بود گفتم يارسول‌الله پای او درهوا معلق است و اين از
همه عجب تر گفت پای او در هوا نيست بر پرجبرئيل است ـ ابو رافع روايت كند مولی
رسول‌الله كه گفت من با اميرالمؤمنين بودم چون حصن خيبر گشاد قتال ميكرد تا يكی از
جهودان ضربتی زد اميرالمؤمنين بدرق بگرفت درق از دستش بيفتاد درق رها كرد دری نهاده بود
از آن بعض حصنها كه خيبر نه يك حصن بود آن در بربود و برگرفت و سپر ساخت و در دست
همچنان ميگردانيد كه سپر گردانيدی چون كارزار تمام شد آن در از دست بينداخت ما
برفتيم هفت كس و من هشتم ايشان بودم خواستيم تا آن در بجنبانيم نتوانستيم ـ و ابو عبدالله
الجلالی روايت كرد كه اميرالمؤمنين گفت چون در خيبر بكندم وآنرا سپر ساختم و با آن
كارزار ميكردم آنكه او را پل ميساختم تا برو بگذشتند يكی از قوم گفت يا علی لقد حملت
ثقيلا باری گرانست اين كه تو بر گرفته گفتم بخدای كه گرانی آن در دست خويش بيش از آن

نيافتم كه سپر خود را يافتمی گفت آنكه بياوردم و درخندق انداختم چون ماباز گشتيم خواستند تا با جايگاه برند به هفتاد كس خواستن برداشتند و شاعر در اين گويد ـ ان امرا حمل الرّتاج بخيبر(١) يوم اليهود بقدرة لمؤيد حمل الرتاج وتاج باب قموصها والمسلمون واهل خيبر شهد فرمی به ولقد تكلف ردّه سبعون شخصاً كلهم متشدّد ردّوه بعد تكلف ومشقة ومقال بعضهم لبعض ارددوا وابيات حسان معروفست در اين باب ـ وكان علی ارمد العين يبتغی دواء فلما لم يحسن مداويا شفاء رسول الله منه بتفلة فبورك مرقيا و بورك راقياً و قال ساعطی الرايه اليوم صارما كميا محباً للرسول مواليا يحب آلهی والاله يحبه به فتح الله الحصون الاوابيا فاصفی بها دون البريه كلها عليا و سماه الوزير ـ المواخيا ـ و بعضی شعراء گفتند در اين باب ـ بعث النبی براية منصورة عمر بن ختتمه الدلام(٢) الادلما فمضی بها حتی اذا برزواله دون القموص نباوهاب و احجما فاتی النبی براية مردودة الاتخوف عارها فتذمما فبكی النبی له وانبةبها ودعا امرء حسن البصيرة مقدما فغدابها في فيلق و دعاله الا يصدبها و الا يهزما فزوی اليهود الی القموص و قد كسا كبش الكتيبة ذا عزار مخذما وثنی نباس بعدهم فقراهم طلس الرماب و كل نسر قشعما ناط الاله بحب آل محمد و بحب من والاهم منی الدّما آنكه رسول صلی الله عليه و آله و سلم غنائم خيبر قسمت كرد و آنكه آغاز كرد و آن حصنها كه پيرامن آن بود يك بيك ميگشاد و مالهای آن قسمت ميكرد تا بحصن وطيح رسيد و آن آخر حصن بود از حصنهاءِ خيبر كه بگشاد و ده پانزده روز در اين كار بسر شد ـ محمد بن اسحاق گفت چون رسول صلی الله عليه و آله و سلم حصن قموص بگشاد و آن حصن سلام ابن ابی الحقيق بود غنيمت آن بياوردند در آنجا صفيه بنت حيّ بن احطب بود و زنی ديگر با او ايشان را بر بن كشتگان بگذرانيدند چون آن زن آن كشتگان ديد و همه خويشان و عزيزان او بودند خاك بر سر كرد و جزع عظيم كرد و روی بخراشيد چون رسول صلی الله عليه و آله و سلم او را بديد گفت دور كنيد اين شيطانه را از من و صفيه را پيش خواند و ردای خود بر او افكند مردم بدانستند كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم او را برگرفت برای خود بلال را كه ايشان را آورده بود ملامت كرد و گفت يا بلال تو را رحمت نيست چرا اين زنان را بر اين كشتگان بگذرانيدی و پيش از اين صفيه در خواب ديده بود كه ماه از آسمان بيفتادی و در كنار او آمدی اين خواب با شوهر خود بگفت ـ كنانه بن ابی الربيع بن ابی الحقيق گفت تعبير اين خواب آنست كه توزن اين ملك باشی يعنی محمّد ص او طپانچه برروی خود زد وجزع كرد گفت اين چه حديث است چنانكه آنگه كه او را پيش رسول آوردند اثر آن طپانچه بر روی او مانده بود و شوهر او كنانه بن ابی الربيع را پيش رسول آوردند و او صاحب كنز حصن بنی النصر بود رسول او را گفت اين مالها و كنجها كه در دست تست بيار انكار كرد و هيچ مقر نيامد جهودی گفت من ديدمی اين را كه در فلان خرابه بسيار آمد شد كردی رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت آنچه داری بيار و الا اگر ما چيزی بيابيم از آنچه درضرر تو بوده است ترا بفرمايم كشتن گفت رواست پس حضرت رسول بفرمود تا آن خرابه بشكافتند و از آنجا مال بسيار برگرفتند و رسول از او دگر خواست خبر نداد رسول او را بزبير داد

(١) الرتاج الباب العظيم (٢) الكلام خ ل

گفت اين را عذاب كن تا بگويد زبير او را عذاب ميكرد و او هيچ مقر نيامد آنكه او را بمحمد بن مسلمه داد گفت اين را بستان و بعوض برادرت محمود ابن مسلمه بكش و او را در قتال حصن ناعم كشته بودند بسنگی كه از حصن برو افكند و آن اول حصنی بود كه بگشادند از حصون خيبر اهل فدك چون خبر آن حصنها واحوال آن بشنيدند بزنهار درآمدند وحصن خود بسپاردند و قرار دادند كه بعضی از مال خود ببرند و جايگاه و حصن و املاك برسول دهند و رسول ايشان را نكشد با ايشان براين قرار داد اهل خيبر نيز شفاعت كردند تا نيمه مال بايشان دهد از آنچه در حصن مانده بود و آنجا مقام كنند چندانكه رسول خواهد و چون نخواهد جايگاه بگذارند و بروند زمين خيبر في مسلمانان بود و زمين فدك خاص رسول را بود برای آنكه خيبر بتيغ ستده بود و فدك بسپارده بودند لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب چون رسول صلي الله عليه و آله و سلم از غزا و قسمت غنايم فارغ شد زينب بنت الحارث زن سلام بن مشكم بفرمود تا گوسفندی بكشتند و بريان و آنرا زهر آلود كرد و پرسيد كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم از بريان چه دوستتر دارد گفتند ذراعش آنرا زهر بيشتر ماليد وبهديه پيش رسول آورد درآنوقت بشر بن البرأ بن معرور پيش رسول حاضر بود رسول دست دراز كرد و ذراع او بگرفت و لقمهٔ در دهان نهاد و نجائيد و فرو نبرد و بشر لقمهٔ در دهان نهاده و بجائيد و فروبرد و از آن يك لقمه بمرد و رسول صلی الله عليه و آله و سلم لقمه از دهن بگرفت و بينداخت و گفت اين عضو مرا ميگويد كه مخور مرا كه من زهر آلودم ـ و روايتي ديگر آنست كه بآواز در آمد و گفت لاتاكلنی يا رسول الله فانی مسموم رسول لقمه از دهان بگرفت و بينداخت و زنك جهود را حاضر كرد و او را از آن پرسيد مقر آمد گفت چرا كردی گفت امتحان تو كردم گفتم اگر پيغمبری ترا نگزايد و اگر پادشاهی ما و ديگران از دست تو برهيم رسول صلی الله عليه و آله وسلم او را رها كرد و بشر از آن يك لقمه رنجورشد و گفتند چون رسول صلي الله عليه و آله و سلم بيمار شد آن بيماری كه از او با پيش خدای شد مادر بشر بعيادت او شد گفت يا ام بشر مازالت اكلة خيبر التي اكلت مع ابنك تعاودني فهذا اوان قطعت ابهری گفت آن يك لقمه كه با پسرت در خيبر بخورديم هر وقت معاودت ميكرد با من اكنون وقت آنست كه رك من بگسست از آنجا بعضی مسلمانان گفتند كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم شهيد رفت

وَ اُخْرٰی لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْئٍ قَدِيراً

و ديگران كه قادر نشديد بر آن بتحقيق احاطه كرد خدا بآن و هست خدا بر هر چيز توانا

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيراً * سُنَّةَ اللّٰهِ

و اگر كارزار كرد شما را آنانكه كافر شدند هر آينه گردانيدند پشتها را پس نمی يابند دوستاری را و نه ياوری سنت خدا است

الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً * وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ اَيْدِيَهُمْ

آنكه بتحقيق گذشته از پيش و هرگز نمی يابی برای سنت خدا بغيری و اوست آنكه باز داشته دستهای آنهارا

عَنْكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللّٰهُ
از شما و دستهای شما را از آنها در وادي مكه ازپس آنکه ظفرداد شمارا بر آنها و باشد خدا
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً * هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ
بآنچه میکنید بینا آنهایند کسانی که کافر شدند و اعراض کردند شما را از مسجدالحرام و قربانی را
مَعْكُوفاً اَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَآءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ اَنْ
باز داشته که برسد جایگاه آنرا و اگر نبودندمردانی گروند گان و زنهای گرونده نمی دانستیدآنها را که
تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ
پایمال میکردید آنهارا پس میرسیدشمارا از آنهاعاري بغير دانشی تادر آوردخدا دررحمت خود هرکه رامیخواهدا اگر
تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً اَلِيماً * اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ
جداشده بودندهر آینه شکنجه میکردیم آنانکه کافر شدنداز ایشان شکنجه دردناك هنگامي که گردانیدندآنان راکه کافر شدند در دلهاشان
الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاَلْزَمَهُمْ
تعصب را تعصب جاهلیت را پس فرستاد خدا آرام خودرا بر پیغمبر خود و بر گروندگان و لازم کردشان
كَلِمَةَ التَّقْوٰى وَ كَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً * لَقَدْ
کلمه پرهیزکاري را وبودند سزاوار تر بآن و اهل آن و باشد خدا بهر چیزی دانا بتحقیق
صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ
راست آورد خدا پیغمبر خودرا خواب را بحق هر آینه در آیند مسجدالحرام را اگر خواهد خدا ایمنان
مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ
تراشیده سر آنها و کوتاه کنندگان که نترسید پس دانست آنچه را ندانستید پس قرار داد از پیش آن
فَتْحاً قَرِيباً * هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
فتحی نزدیك آنکه فرستاد پیغمبر خودرا بهدایت و دین حق تا آشکار کند آنرا بر دین
كُلِّهِ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيداً * مُحَمَّدٌ ص رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ
همه آن و بس است خدا گواه محمد پیغمبر خدا و آنانکه با اویند سخت اندبر کافران
رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰيهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي
رحم دلانندمیان آنهابینی آنهارکوع کنندگان سجده کنندگان میجویند بخشایشي از خداوخوشنودی رانشانهاي آنهادر
وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ
رو های آنهاست از اثر سجده های آن اینست داستان آنها در توریة و داستان آنهادر انجیل چون کشتی
اَخْرَجَ شَطْاَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ -
که بدرآورد شاخهای نورسته راپس سخت بودپس سطبر شود پس راست ایستدبر ساق خودبشگفت آوردزارعین راتابخشم آوردبآنان
الْكُفَّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظِيماً .
کافران را وعده کرد خدا آنان را که گرویدندوکردند شایسته کار ها راآز آنها آمرزش و اجر بزرگ

قوله تعالی عزوجل واخری یعنی غنیمت اخری و قیل مدینه اخری آنکه حق تعالی گفت و شهری دیگر یا غنیمتی دیگر که شما بر آن‌قادر نشدید و محل اونصب است علی قوله وعدكم الله

مغانم و غنیمت اخری قد احاط‌الله بها خدای تعالی بآن محیطست این را دو تفسیر گفتند یکی بمعنی علم و یکی بمعنی قدرت یقال فلان محیط بکذا اذا کان قادراً علیه ـ و منه قول احاط بکل‌شیئی علماً و قوله احطت بما لم تحط به و در آیت هر دو محتمل است یکی آنکه محیط‌است بآن در ضرر و حفظ میدارد تا بگشاید برای شما و بمعنی علم ـ عبدالله عباس گفت معنی آن که خدا داند که بخواهد گشاد برای شما خلاف کردند در آنکه آن شهر کدام است ـ عبدالله عباس گفت و ابن لیلی و حسن و مقاتل که پارس است و رو ـ ضحاك گفت و ابن زید وابن اسحق که خیبر است که خدای تعالی وعده داد رسول را و ایشانرا خود در تمنا نبود ـ قتاده گفت مکه است ـ عکرمه گفت حنین است ـ مجاهد گفت هر فتحی که خواهد بود تا قیامت وکان‌الله علی کل شئی قدیراً و خدای تعالی برهمه‌چیز قادر و تواناست ـ ولو قاتلکم‌الذین کفروا و اگر با شما قتال کنند کافران بنی اسد و غطفان ـ لولوا الادبار پشت برکنند و باز نه ایستند قتاده گفت کافران قریش اند ثم لایجدون ولیاً ولا نصیرا آنکه یاری و یاوری نیابند که ایشان را یاری کند ـ سنة‌الله ای مثل سنة‌الله یعنی خدای تعالی شما را نصرت کرد چنانکه کرده است آنان را که پیش شما بودند بر عادت و سنت او را از نصرت اولیا و قهر اعدا ولن تجدلسنة‌الله تبدیلا و سنت خدای‌را تغییر وتبدیل نبود و هوالذی کف ایدیهم عنکم الایه گفت اوآن خداست که باز داشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان بزمین مکه و آن حدیبیه بود پس از آنکه ظفر داد شما را برایشان ـ وکان‌الله بما تعملون بصیرا ابو عمرو بیا خواند علی‌المغایبه و دیگر قراء بتاء خطاب و خدای بآنچه شما میکنید بیناست خلاف کردند دروانس گفت هشتاد مرد بودند از اهل مکه که از کوه فرود آمدند کوه تنعیم بقصد حضرت رسول و اصحاب او ـ رسول بفرمود تا همه را بگرفتند آنکه آزاد کرد ایشان را پس خدای تعالی این ایت فرستاد ـ عبدالله عباس گفت چهل مرد بودند یا پنجاه که ایشان را قریش فرستادند تا باشد که فرصتی یابند بر رسول که رسول خبر یافت از ایشان ایشان را بگرفت آنکه منت نهاد بر ایشان و آزاد کرد ایشان را ـ عبدالله‌بن معقل گفت ما با پیغبر بودیم در عام الحدیبیه و رسول صلی‌الله علیه و آله‌وسلم در زیر درخت نشسته‌بود و شاخی از شاخهای درخت بر پشت رسول فتاده بود و من آن شاخ بدست گرفته بودم و حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله و سلامه علیه در پیش رسول نشسته بود و صلح نامه مینوشت و سی مرد بر آمدند با سلاح و خاك در روی ما پاشیدن گرفتند رسول صلي‌الله علیه وآله و سلم بر ایشان دعا کرد همه کور شدند ما ایشانرا بگرفتیم رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت رها کنید ایشان را ما ایشان را رها کردیم خدای تعالي این آیت فرستاد ـ مجاهد گفت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم بمکه روی نهاد برای عمره صحابه او جماعتی را بگرفتند ازاهل حرم رسول ایشان رارها کرد ـ قتاده گفت مردی از اصحاب رسول عام‌الحدیبیه برسر پشته آمد مشرکان تیری بینداختند و او را بکشتند رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم جماعتی را بفرستاد دوازده کس از مشرکان بگرفتند ـ رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم جماعتی دیگر بفرستاد تا دست از ایشان باز گرفتند ـ هم‌الذین کفروا و صدوکم عن‌المسجدالحرام‌الایه

راویان اخبار گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم در عام الحدیبیه روی بمکه نهاد از برای عمره
هفتصد مرد بودند هفتاد شتر براندند اعنی برای هدی هر یك شتر از ده مرد تا بذوالحلیفه رسیدند
احرام گرفتند و شتران را اشعار و تقلید کردند و جاسوسی را از خزاعه بفرستاد تا از احوال
قریش خبری دهد او را او از آنجا برفت تا بنزدیك عسفان رسید جاسوس باز گشت و گفت
قریش و جملهٔ احابیش جمع شده اند برای آنکه با تو قتال کنند و ترا از مسجدالحرام باز
دارند رسول صلی الله علیه و آله وسلم با صحابه برسبیل مشورت گفت چه رأیست صواب باشد که
غارت کنیم برزنان و فرزندان اینان که بیاری ایشان رفته اند یا برویم راست کسی اگر ما را
منع کند با او قتال کنیم ابوهریره گفت ما هرگز ندیدیم کسی را که بیشتر مشورت کردی
از آنکه رسول باصحابش و غرض رسول آن بودی تا رأی هر کسی را بداند نه آنکه وجه رأی
باو پوشیده بودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بروید برفتند تا به عسفان رسیدند بشربن
سفیان الکعبي میآمد گفت یا رسول الله قریش بیکبار باتو پوست پلنك پوشیده اند و عهد و
نذر میکنند که ترا رها نکنند که در مکه روی و خالد ولید را با لشکری کسیل کردند و بکراع
العمیم رسیده رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یاویح قریش اگر مرا با عرب رها کردندی
و عرب را با من اگر ایشان را بر من دست بودی مراد ایشان بر آمدی و اگر دست مرا بودی
بر عرب و ایشان را رأی اسلام بودی در اسلام آمدندی و اسلام قوی و وافر شدی و اگر
نخواستندی و رأی قتال بودی ایشان را باری قوتی مانده بودی ایشانرا که کارزار ایشان چه
میپنداری بخدای که ما با ایشان قتال میکنیم تا خدای مرا ظفر دهد بر ایشان ـ آنکه گفت
کیست در میان شما که ما را براهی ببرد که نه راه ایشان است مردی اسملی برخاست گفت
یا رسول الله من شما را براهی ببرم که ایشان را نه بینید و ایشان را ببرد براهی درشت ودشوار
و رنج بسیار رسید ایشان را در آن راه چون با زمین سهل افتادند رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بگوئید نستغفر الله و نتوب الیه بگفتند گفت والله که این آن حطه است که
بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند آنکه گفت یا قوم دست راست گیرید براه ـ
ثنیة المران بر مهبط حدیبیه که زیر مکه است لشکر رسول آن راه بر گرفتند و روی بآن
جانب نهادند چون خبر یافتند رو بآن راه نهادند رسول برسید و از آنجا فرود آمد اعني ثنیه
المران و سبب آن بود که چون ناقه رسول آنجا رسید فرو خفت مردم بشتافتند و گفتند حل
حل و این صوتی باشد که عرب شتر را بآن برانگیزد ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ماحل یعنی این کلمه مگوئید گفتند مگر شتر بماند گفت نه بماند ولیکن او را حابس فیل
منع کرد آنکه گفت والله که قریش مرا دعوت نکنند با هیچ کار که درو تعظیم خدای باشد
وصله رحم الّا اجابت کنم ایشانرا بآن آنکه قومرا گفت فرود آئید فرود آمدند باقصی الحدیبیه
برچاهی که در او اندك آبی بود بیك ساعت خشك کردند و گفتند یا رسول الله ما را آب باید
اگر نه از تشنگی هلاك شویم که در چاه آب نیست و در این حوالی آب نباشد رسول صلي الله
علیه و آله و سلم تیری از جعبهٔ خود برکشید و گفت به برید و یکی در چاه فرو شوید و در

بن آنچاه فرو کنید مردی نام او جیة بن عمرو بن یعمر بن دارم و او سایق هدی رسول بود آن
تیر بستد و بچاه فرو رفت و تیر در قعر چاه بزمین فرو برد چندان آب بر آمد که ایشان را بس
بود گفتند در آنوقت که او در چاه بود زنی بکنار چاه آمد و گفت شعر ـ یا ایها المائح دلوی
دونکا انی رأیت الناس یحمدونکا یثنون خیراً و یمجدونکا ارجوك للخیر کما یرجونکا ناجیه
او را جواب داد قد علمت جاریة یمانیه انی انا المائح و اسمی ناجیه و طعنة ذات رشاش
داهیه طغنها تحت صدور العادیه ایشان درین بودند ـ بدیل بن ورقاء الخزاعی با جماعتی بنی
خزاعه برسید و او از پدران ماست (اعنی مصنف الکتاب) و بنو خزاعه عیبه نصح رسول بودند
از جمله اهل تهامه و گفت یا رسول الله قریش بیامدند کعب بن لوی و عامر بن لوی بر سر آبهای
حدیبیه فرود آمدند کوچك و بزرك عزم قتال تو دارند و تو را در مکه رها نخواهند کردن
رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت جواب همانست که بشربن سفیان را گفتم چون بدیل قول
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشنید گفت دستور باشد این سخن که گفتی با قریش بگویم و
جواب آن بنزد تو آرم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت روا باشد برو و او برفت و قریش
را گفت من از نزدیك محمّد میآیم و از او سخنی شنیدم اگر خواهید با شما بگویم اما سفیهان
ایشان گفتند ما را حاجت نیست بآنکه سخن و پیغام او شنویم و اما حکما و خداوندان
رأی گفتند بگوی تا چه گفت بدیل گفت آنچه شنیده بود عروة بن مسعود الثقفی برپای خاست
و گفت یا قوم شما شناخته هستید رشد من ونصیحت و نیکخواهی من در حق شما که قریشید
گفتند ای واله گفت این صلاحی بر شما عرض میکند قبول کنید و رها کنید تا من بروم و
سخن او بشنوم گفتند برو او بیامد به نزدیك رسول صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب
داد که او گفته بود عروه گفت یا محمد هرگز کسی را دیدی که قوم خود را متأصل کند و
من پیرامن تو قومی را میبینم اوباش و ایمن نمیباشم که بروند و ترا رها کنند ابوبکر او را
دشنام داد و گفت ما برویم و او را رها کنیم عروه گفت این کیست گفتند ابوبکر است
گفت نه آنستی که تو بجای من کاری کرده و من مکافات آن نکرده ام جواب بدادمی ـ و مغیره
شعبه بر بالای سر رسول ایستاده بود و عروه دست در روی رسول میکشید که هر که او دست
در روی رسول کشید او قبضهٔ شمشیر بدست او زدی و گفتی دست دور دار از روی رسول
عروه گفت این کیست گفتند این مغیره شعبه گفت تو نه آنی که من در غلامی تو سعی کردم
و او در جاهلیت قومی را کشته بود و عروه را در آن سعی بود تا او برست آنکه عروة بن
مسعود نگاه میکرد در اصحاب رسول و حرمت داشت ایشان در آنچنان که اگر پاره آب دهان
بینداختی یکی از ایشان بدست بگرفتی و در روی مالیدی و اگر آبی از دست فرو
ریختی برسر آن کارزار ها بودی تا که ببرد آنکه قسمت کردندی و درپیش او سرافکنده و نرم
آواز و کوتاه نظر از حرمت و هیبت و تعظیم او را عروه باز گشت و قریش را گفت یاقوم من
وفد بوده ام و بر ملوك اطراف عالم رفته ام از قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه
هرگز ندیدم پادشاهی را مطاع تر از محمّد در میان قومش آب دهنش در روی میمالند و آب

دستش قتال میکنند و چون کاری فرماید از جای بجهند و مسارعت کنند و پیش او سخن نگویند و اگر گویند آواز برندارند و تیز درو ننگرند و او بر شمار شدی عرضه میکنند قبول کنید ـ مردی از کنانه گفت رها کنید تا بروم گفتند برو چون نزدیك رسول رسید رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت این فلان است و از او قومی است که تعظیم هدی کنند هدی از پیش او باز برید و لبیك در روی او زنید همچنین کردند چون چنان دید گفت سبحان الله این چنین قوم را از خانه منع کردن حلال نباشد و بازگشت آنگه حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت این از قوم متعبدانست هدی براو برید همچنان او هدی بدید با اشعار و تقلید باز گشت ولاحول کرد و قریش را ملامت کرد و گفت حلال نباشد هدی را منع کردن از محلش پس از آن مرد فاجری آمد و با رسول آغاز حدیث کرد در حال سهیل بن عمرو برسید رسول گفت سهل علیکم الامر قوم طلب صلح خواهند کرد ایشان همچنان لبیك زدن گرفتند و هدی پیش راندند سهیل بن عمرو گفت من آمده ام تا مصالحتی کنیم و عهد نامه نویسم میان تو و ما و برین قرار دادند رسول صلی الله علیه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی را صلوات الله و سلامه علیه بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول املا میکرد گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ـ سهیل عمرو گفت ما رحمن را نشناسیم این نشانه ایست میان ما و تو چیزی بنویس که ما شناسیم ـ باسمك اللهم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بنویس امیرالمؤمنین ع بنوشت گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله ـ سهیل بن عمرو گفت ما را گواه بر خود میباید گرفتن در این نوشته و اگر ما گواهی دهیم و اقرار که تو رسول خدائی خود بتو ایمان آورده باشیم نام خود بنویس و نام پدرت رسول فرمود که یا علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشتهٔ بستر ـ امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله دست من نرود که نام تو از رسالت بسترم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت دست من بر آن نه تا من بسترم و آنکه گفت والله که من رسول خدایم و اگر چه شما دروغ میدارید مرا آنگه گفت یا علی ستدعی الی مثله هذا فتجیب و انت علی مضض ترا با مانند این خوانند اجابت کنی و تو مضطر باشی و قرار بر آن دادند که ده سال جنگ نکنند و مردم در این ده سال ایمن باشند و هر که بمکه آید از اصحاب محمد بحج و عمره یا ببازارگانی ایمن باشند بر خود و بر مال خود و هر که بمدینه آید از قریش که از اینجا بمصر شود یا بشام ایمن باشند بر مال و جان و هر که از قریش به نزدیك حضرت رسالت آید بی دستوری والیش او را با جای خود فرستند و هر که از قوم محمد به نزدیك قریش آید او را باز ندهند این سخت آمد بر مسلمانان رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت رها کنید هر که از ما با ایشان رود گو برود الی لعنته الله و هر که خواهد که در عهد محمد رود برود و هر که خواهد که در عهد قریش رود مخیر است در حال بنو خزاعه گفتند ما در عهد محمد رفتیم ـ و بنو بکر گفتند ما در عهد قریش رفتیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت پس ما طواف خانه بکنیم سهیل بن عمرو گفت امسال نکنید دگر سال بیائید و چون بیائید با سلاح نیائید مگر تیغها در

نیام کرده و اکنون هدی برانید آنجا که ما باز داریم بکشید رسول گفت هدی برانید و ایشان هدی میراندند وایشان رویش بازپس میزدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هم اینجا بکشید هم آنجا بکشتند ایشان درین بودند ابو جندل بن سهیل بن عمرو میآمد با بندی گران و فریاد خواست ومسلمان بود و در دست ایشان چون اسیری بود پدرش برخاست و طپانچه بر روی او زد و گفت یا محمد میان ما این عهد تمام شده است و شرط آنکه هر که از ما بتو آید باز بما دهی او را رسول گفت تو دانی و ابو جندل فریاد میخواست رسول گفت برو وصبر کن تا خدای فرجی بدهد که ما شرطی کرده ایم و خلاف نیکو نباشد از ما و پدر او را دست گرفت و میبرد و جفا میکرد عمر گفت من برخاستم و بر پهلوی او میرفتم و دسته شمشیر باو نزدیك کردم تا بگیرد وپدررا بکشد قبول نکرد اصحاب پیغمبر برگشتند و ایشان شاك نبودند در انکه در مکه خواهند رفتن از ان خواب که رسول صلی الله علیه واله وسلم دیده بود عمر خطاب گفت مرا هرگز دراسلام شك نیامد الا ان سال بیامدم رسول را گفتم یا رسول الله تو نه رسول خدائی گفت بلی گفتم نه وعده خدای حق است گفت بلی گفتم نه آنچه تو گوئی از خدای گوئی گفت بلی گفتم چونست که مارا گفتی که شما در مکه شوید حلق کرده و تقصیر کرده و پس نرفتیم گفت من بگفتم که امسال گفتم نه گفت پس اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده و تقصیر کرده عمر گفت من گفتم راست گفتی یا رسول الله و ازان توبه کردم و بسیار کفارت کردم آنرا انکه صلح نامه تمام کردند و از هر دوجانب گواه برگرفتند وهدی براندند تا بوادی الثنیه گفت مشرکان از پیش باز آمدند و رویش باز زدند رسول گفت هم اینجا بکشید و هم اینجا سر بتراشید والله که کس بر نخاست وشتر نکشت وسر نتراشید رسول صلی الله علیه واله وسلم دیگر باره باز گفت کس برنخاست سوم بار باز گفت هم کس بر نخاست رسول بخشم بر خاست ودر خیمه ام سلمه شد و گفت می بینی که ازینان کس فرمان نبرد ام سلمه گفت تو ایشان را رها کن تو اشتر خود را بکش و حلاّق را بخوان و سر به تراش رسول صلی الله علیه واله وسلم از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت و شتر خود بدست خود بکشت و حلاّق را آواز داد حلاق اوان روز حراش بن امیة الخزاعی بود و سر به تراشید مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و شتران بکشتند وبعضی سر بعضی میتراشیدند و نزدیك آن بود که خود را بکشند از غم و غبن که چرا فرمان برداری رسول نکردند ـ عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند آن روز جماعتی حلق کردند وجماعتی تقصیر رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت رحم الله المحلقین ـ گفتند والمقصرین گفت رحم الله المحلقین ـ گفتند یا رسول الله والمقصرین گفت رحم الله المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا اینان را سه بار دعا کردی و ایشان را یکبار گفت برای انکه اینان شك نکردند و ایشان شك کردند ورسول صلی الله علیه واله وسلم ان سال شتری ازان ابوجهل هشام بکشت حلقه سیمین در بینی کرده بر رغم مشرکان انکه زنان جماعتی بیامدند و برسول بیعت کردند و ذلك قوله یا ایها الذین آمنوا اذا جائکم المؤمنات ـ مهاجرات وقصه ان بیاید انشاء الله تعالی پس رسول صلی الله علیه واله وسلم با مدینه آمد ابوبصیر عتیبته بن عبید از

مکه به نزدیك رسول آمد و مسلمان بود و در دست مکیان اسیر بود مکیان در حق او نامه
نوشتند برسول و او را باز خواستند و دو مرد را ازبنی عامر بفرستادند رسول صلي الله علیه و
اله و سلم او را بایشان داد او گفت یا رسول الله مرا با مشرکان میدهی گفت یا هذا برو و صبر
کن که میان ما عهدی است که انرا خلاف نشاید کرد او با ایشان برفت تا بذو الحلیفه رسیدند
ایشان چیزی میخوردند وتیغی پیش ایشان نهاده بود در نیام او گفت این تیغ خوب است گفتند
بلی گفت شاید تا به بینیم گفتند روا باشد او برگرفت و از نیام برآورد و نیك فرو نگرید و در
دست بجنبانید و بزد و یکی از آن دو را بکشت و این یکی برخاست وبگریخت و روی در مدینه
نهاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون او را از دور بدید گفت اینمرد مذعور است انکه
گفت ماوراك چه رسید ترا گفت صاحب شما صاحب مارا بکشت در حال براثر او ابوبصیر درآمد
و تیغ بدست و گفت یارسول الله ذمت تو وافی شد وتو از عهد بیرونی رسول صلی الله علیه وآله و
سلم گفت ویل امّة مسعر حرب لو کان معه رجال چون این سخن بشنید دانست که رسول اورا
باز دهد از پیش رسول بدر آمد و بکنار دریا رفت بر راه شام که راهگذار قریش بود که ببازرگانی
رفتندی و مسلمانان که بمکه بودند چون بشنیدند براو میرفتند تا هفتاد مرد براو جمع شدند و
ابو جندل نیز با نزدیك او شد و هیچ کاروان بایشان نبگذشت آنجا و الاّ ایشان را میکشتند و
مال میبردند تا مکیان بفریاد آمدند و رسول را شفاعت کردند که ایشان را باز خوان و قرار ما
آنست که هر که از ما بتو آید حکم او ترا باشد و تو اورا با ما مده رسول صلی الله علیه وآله و سلم
کس فرستاد و ایشانرا باز خواند فهذا معنی قوله والهدی معکوفاً ان یبلغ محله هدی ان باشد که
مرد حاج یا معتمر بخانه خدای راند بهدیه و معکوف محبوس باشد وعکف هم لازم است و هم
متعدی یقال عکف عکوفاً اذا احتبس وعکفه عکفاً اذا احتبسه والهدی معطوف است علی الضمیر فی قوله
وصدوکم ومعکوفاً نصب برحال است از مفعول ومراد به بلوغ هدی بمحل خویش آنست که بمکه رسد
ولولا رجال مؤمنون و نساء مومنات یعنی بمکه انکه گفت اگر نه مردان وزنانی بودندی مؤمن بمکه
لم تعلموهم که شما نمیدانید و نشناسید وواقف نیستید بر ایمان ایشان ان تطئوهم که ایشان را
در پای گیرید یعنی ایشانرا بکشید بنادانی در میان مشرکین مکه بغیرعلم بی آنکه دانید فتصیبکم
منهم معرّة و در این کلام تقدیم و تاخیری هست آنکه بشما رسد اثمی و حرجی از آن کشتن
ناواجب این قول ابن زیداست ـ محمّدبن اسحق گفت معرّة ای غرامة الایه ـ و بعضی دیگر گفتند
کفّاره کقوله تعالی و ان کان من قوم عدوّ لکم و هومؤمنین فتحریر رقبة کفاره برقاتل خطاء
برده باشد که آزاد کنند چون حال برین جمله بود و گفتند مشرکان عیب کنند گویند اینان
اهل دین خود را میکشند و جواب لولا محذوفست از کلام و التقدیر آنکه لاذن لکم في دخولها
و لکنه حال بینکم وبینه وتااین محذوفات تقریرنکنی کلامی مستقیم نشود و اصل معرة من العرباشد
و هو الحرب گفت خدای تعالی این تأخیر برای آن کرد لیدخل الله فی رحمة من یشاء تا در
رحمت خود برد آنرا که خواهد لو تزیلوا قیل لو تمیزوا اگر جدا بودندی مؤمنان ازکافران
در مکه ما کافران را عذابی سخت کردمانی وگفتند قوله لعذّبنا جواب هر دو است جواب لولا

وجواب لو ـ قتاده گفت درین آیت خدای تعالی به برکت مؤمنان ازکافران عذاب بازدارد چنانکه برای
مستضعفان مکه ازمشرکان عذاب بازداشت وازامام جعفرصادق صلوات الله وسلامه علیه روایت کردنداز
پدرانش ازامیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه که او گفت رسول را صلي الله علیه وآله وسلم پرسیدم
ازاین آیت گفت معنی آنست لوتزیّلوا اگر آن کافران که درمعلوم چنان بود که ایشان را فرزندان
مسلمان خواهد بودن اگرایشانرا ازاصلاب پدران جدا شایستی کردن ماکافران را عذاب کردمانی و
این قول قریبست لقوله تعالي ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّارا اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیّة
عامل در ظرف لعذّبنا هست گفت چون کردند و آنکه که کردند کافران در دلها شان حمیّت
بود آنکه بدل کرد از آن حمیّت حمیت جاهلیّت را و آن آن بود که رسول را درمکه نگذاشتند و
به بسم الله الرحمن الرحیم رضا ندادند و بمحمّد رسول الله اقرار ندادند و حمیّـة فعلیه باشد من
حمی فلان انفه یحمی حمیّه ومحمیّه ـ قال المتلمس الا اننی منهم و عرضی عرضهم کـذی الرّس
یحمی نفسه ان یهشّما فانزل الله سکینته علي رسوله و علی المؤمنین ـ خدایتعالی سکینه و وقار
خود فرود آورد بر پیغمبرش و بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند و در کار زار بر جـای بماندند
و الزمهم کلمة الاخلاص بیانه قوله ولکن یناله التقوی منکم ـ وقوله انّما یتقبل الله من المتقین
ابی کعب گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت درین آیت کلمـة التقوی
قوله لا اله الا الله است و این قول عبدالله عباس است و عمرو بن میمون و مجاهد و قتاده و
ضحاك و سلمة بن کهیل و عبید عمیر و عکرمه و ربیع انس وسدی و ابن زید وعطاء خراسانی
گفت لا اله الا الله محمّد رسول الله و امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفت لااله
الا الله و الله اکبر و عطاء بن ابی رباح گفت لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد
و هو علی کل شیٔ قدیر ـ زهری گفت بسم الله الرحمن الرحیم وکانوا احق بها و اهلها و ایشان
بان اولیتر بودند و سزای آن بودند و کان الله بکل شیء علیماً و خدای بهمه چیز داناست لقـد
صدق الله رسوله الرؤیا بالحق رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش ازآنکه به عام الحدیبیه رفت
درخواب دید که در مسجد الحرام رفته است واز اصحاب بهری حلق کرده و بهری تقصیر کرده این
خواب با اصحاب بگفت چون بحدیبیه رفت مشرکان منع کردند و رسول باز گشت جماعتی
گفتند یا رسول الله نه ما را گفتی که من درخواب دیدم کـه شما در مسجدالحرام شده اید
ایمن حلق کرده وتقصیر کرده گفت آری ولیکن نگفتم امسال خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت خدای تعالی راست گفت با رسولش آن خواب که ویرا نمود که شما در مسجدالحرام
شوید ایمن محلق ومقصر وبرای آن صدق گفت که رؤیا در معنی قولست وصدق متعدی است
بدو مفعول یقال صدقته القول و این لام فی قوله لقد و فی قوله لتدخلن دو قسم محذوف است
والتقدیر والله لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق والله لتدخلن المسجد الحـرام بخدای که در
مسجدالحرام روید قوله انشاءالله اگر خدای خواهد این کلمه ایست که مستحب است کـه
چون کسی کاری خواهد کردبگوید کـه فلان کار بکنم انشاالله و خدای تعالی گفت ولا
تقولن لشیئی انی فاعل ذلك غداً آلایه درو چند قول گفتند یکی آنکه استثنا و مشیت برای

آن کرد که از وقت رؤیا تا بوقت حصول مقتضی آن ممکن بودی که بسیاری مردم مرده بودندی وغایب شده تابعضی مستثناء باشد بمشیت قول دیگر آنست که اگرچه ظاهر کلام شرط است مراد شرط نیست چنانکه صیغه امر آید بسیاری و مراد امر نباشد و انما مراد آنست که لتدخلن مسجدالحرام بمشیته الله و عونه ـ قول دیگر آنست که انشاالله برای توقیف الکلام عن النفوذ آورد چنانکه در کلام عرب میرود و قرآن بر لغت ایشان است و قول دیگر آنست کـه تا مردم متادب شوند بادب الله واقتدا کنند بدان چنانکه گفت ولاتقولن لشیئی انی فاعل ذالك غداً الا ان یشاءالله و قولی دیگر آنست کـه آن معنی اذاست چنا نکه گفت و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ای اذکنتم ابوالقسم بلخی گفت مشیت بمعنی امر است برای مناسبتی که میان امرومشیت است کـه مشیت مؤثر است در امر آمر والتقدیر ان امرکم الله قولی دیگر آنست لتدخلن المسجد الحرام از قول رسول است صلی الله علیه و آله و سلّم پس شرط مشیت رسول کرد صلی الله علیه وآله وسلّم نه خدای وقوله آمنین محلقین رئوسکم ومقصرین نصب است بر حال و برای آن محلقین گفت تا مبالغه کنند در حلق و اما تقصیر در شرع عبارتست از آن که بعضی از موی سر و اندکی از موی محاسن بگیرند عندالاحلال فعلم مالم تعلموا ـ خدای آن داند که شما ندانید از مصالح کار ها درباب تقدیم و تأخیر و تعجیل فجعل من دون ذلك ای قبل فتح مکه کرد پیش از فتح مکه فتحی نزدیك و آن فتح حدیبیه بود و گفتند فتح خیبر راویان اخبار روایت کردند که در صلح حدیبیه چندانی مصلحت بود که جز خدای نداند برای آنکه چون صلح پدید آمد مسلمانان و مشرکان هم سخن شدند و در مناظره آمدند با هیچ عاقل متمیز سخن نگفتند و الا در اسلام آمد تا بآن دو سال چندان مشرکان باسلام آمدند که بهمه مدت مثل آن نیامده بودند ـ هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ـ گفت او خداست که بفرستاد رسولش را بمسلمانی و دین خدای تعالی تاظاهر گرداند آن دین را و مظفر بر همه دینها گفتند بحجت و برهان خواست نه بقهر و غلبه و از امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت است که تأویل این آیت هنوز پیدا نشد وپیدا نشود مگر در روزگار امام محمدمهدی صلوات و سلامه علیه کـه همهٔ آن جهان اسلام باشد بلاکفر و همه هدای باشد بی ضلالت و عدل باشد بی جور و امن باشد بی خوف چنانکه گفت ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الایه و کفی بالله شهیداً با زیادست والمعنی و کفی الله و نصب شهیداً بر تمیز است گفت خدای بس گواه درین گفتار آنکه گفت محمد رسول الله محمد پیغمبر خداست جمله باشد از متبدا و خبر اینجا کلام تمام شد والذین معه اشداء علی الکفار مبتدا و خبری دیگر است و آنان که با او اند سختانند بر کافران رحیمانند میان ایشان یعنی با یکدیگر نظیره قوله اذلة علی الؤمنین و اعزة علی الکافرین و اشداء جمع شدید باشد کسخیٌ و اسخیاءِ وقوی و اقویا و رحماء جمع رحیم کقرین و قرناء و ظریف وظرفا تریهم رکعاً سجداً ایشان را گاه راکع و گاه ساجد بینی یا بعضی را راکع بینی و بعضی را ساجد یبتغون فضلاً من الله و رضواناً طلب فضل خدای میکنند یعنی ثواب بهشت و رضای خدای تعالی

سیماهم ای علامتهم و در او دو لغت است سیما مقصور و سیماء ممدود و قال الشاعر تری سیماءالمجد منه یلوح گفت علامت ایشان برروبهاء ایشان بینی از اثر سجده خلاف کردند در این سیما و علامت که چه باشد و در دنیا باشد یا در آخرت ـ عوفی گفت از عبدالله عباس که نوری باشد که از رویهای ایشان میماند روزقیامت که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده‌اند در دنیا ـ عطاءبن ابی ریاح گفت رویهاء ایشان سفید باشد روز قیامت و روشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند ـ شهربن حوشب گفت جای سجده ایشان از رویشان مانند ماه بود در شب بدر ـ حسن بصری گفت اثر خشوع و تواضع خواست و این روایت والی است از عبدالله عباس ـ منصور گفت از مجاهد پرسیدم که این سیما اثر باشد که بر پیشانی پدید آید از اثر سجده گفت نه ربما که بر پیشانی از آن اثر بمانند زانوی بز باشد و دلش ازسنگ سخت‌تر بود ولیکن اثر خشوع باشد ـ ابن جریح گفت وقاروبهاء باشد ـ عمربن عطیه گفت به تهیج و زردی روی باشد واثربیخوابی ـ عکرمه و سعید جبیر گفتند اثر خاك باشد در پیشانی ایشان از آنکه سجده در زمین کنند و تواضع را سفیان ثوری گفت بشب نماز کرده باشند بروز رویشان نورانی باشد بیانش قوله علیه السلام من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار بهری دیگر گفتند اثری باشد برپیشانی از سجده چنانکه کسهارا هست زهری گفت این علامت روز قیامت باشد و در بعضی اخبار آمد که خدای تعالی بقیامت دوزخ را گوید یا نارافضحی یا نار حرقی ـ اما موضوع السجود فلا تقربی بسوز هر کجا خواهی از گناه کار و جای سجده رها کن ـ عطاء خراسانی گفت هر که او پنج نماز بپای دارد داخل بود در این آیت ـ ذالك مثلهم في التوراة گفت و صفت ایشان در توراة و انجیل اینست که ایشان را مثل زدند و تشبیه کردند درین کتابها بزرعی و کشیتی اخرج شطاه که ترکه برارد و آن اول بار بود که دانه بشکافد در زمین انس گفت شطاهٔ ای نباته ـ عبدالله عباس گفت خوشهٔ زرع باشد که پیرامن او برآید یقال اشطاء الزرع فهو مشطی اذا فرخ وانبت حوله فروعا وسنابل آخر قال الشاعر شعر اخرج الشطاء علی وجه الثری و من الاشجار افنان الثمر فاءزره ای قواه ویکون ازراله بیار او شود واو راقوی دارد فاستغلظ سطبرشود فاستوی علی سوقه بر ساقهای خود راست بایستد یعجب الزراع بجائی رسد نضارت که برزگر آنرا بعجب آرد و این مثلی است که خدای تعالی زد رسول را و اصحاب او را بزرعی که اول ترکه بزند یك شاخ باشد و آن اصل اوبود که از میان دانه بیرون آید آنگه پیرامن او شاخها و برگها برآید آنکه خوشها بیارد و پیرامن آن اصل در آیند و او را قوی دارند و راست دارند همچنین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل‌بیت او پیرامن او جان ومال بفدا کرده بآن شاخها و برگها مانند که زرع راقوی دارد در پیش او جهاد میکنند و از او ذب میکنند تا قوی شود و راست گردد چنانکه هرکه بنگرد تعجب آید کـه کودکی باز مانده بی پدر و مادر یتیم ابوطالب او را در حجرهٔ خود گیرد خدای تعالی کار او بآنجا رساند بتربیت و بتقویت که همه عالم از او عاجز آیند و در او بشکفت فرو مانند تا کافران از او بخشم آیند و در کفار دو قول است یکی آنکه زراعند و

عرب بزرگر را کافر خواند برای آنکه دانه درزمین بپوشاند والکفر الستر قال فی لیلة کفر النجوم
غمامه و این قول ضعیف است برای تکرار را دیگر آنکه اعجاب زراع را مرجع با زرع است
و غیظ کفار را مرجع کار با رسول ص چه زارع را با کار رسول نسبتی نیست تا از او بخشم
آیند پس بر ظاهر حمل کردن اولیترباشد و قولی دیگر آنکه مراد کافرانند یعنی خدای تعالی
کار رسول صلی الله علیه وآله و سلّم و صحابه او برای آن چنین ساخت تا کافران را بایشان
بخشم آرد و عجب از گروهی که بی تأمل گفتند والذین معه ابوبکر است اشداء علی الکفار
عمرو رحماء بینهم عثمان و تریهم رکعاً سجداً حضرت امیرالمؤمنین علی و اندیشه نکردند که
سخن نا انداخته نباید گفت وآن اینست والذین معه باتفاق در محل رفع است بابتدا و مبتدارا
خبر باید تا نفس مبتدا بود چنانکه زید قائم او قاعد بهر حال زید قائم است و قائم زید پس
چگونه شاید تا ابوبکر مبتدا باشد و عمر وعثمان و علي خبر باشند از او وخبر بباید تاعین مبتدا
باشد دیگر آنکه این صفات باهل البیت لایقتر است از آنکه بصحابه والذین معه اشخاص مختلفه اند
واو عطف باید تا فرق بود میان عطف و معطوف علیه و مبتدا و خبر یا صفت و موصوف
و این صفت و موصوف است نه معطوف و معطوف علیه پس باین جمله آنچه ایشان گفتند
درست نیست و این پوشیده نیست برآنکه ازین حدیث شمّهٔ داند دیگر آنکه اگر آیت را حمل
کنند برحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه همانا اولیتر باشد چه این صفات باو
لایق تر است در قرآن و اخبار الا تری الی قوله اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین پس نظم
آیت و اتساق معنی او چنین مستقیم باشد که گوید والذین معه مبتداست اشداء علی الکفار
خبر اوست وباقی آیت همه خبر از آن مبتدا و این را خبر بعد خبر گویند کقولهم هذا حلو
حامض طیب ومثله قوله والله غفور رحیم والله عزیز حکیم الی مالا تحصی کثرة فی القرآن
قوله وعدالله الذین آمنوا وعملوا الصالحات گفت وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح
کرده باشند از ایشان یعنی از آنانکه ذکر ایشان در آیت مقدم برفت من قوله والذین معه
آمرزش گناه و مزد راجح وثواب بزرگوار که مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب
بشر ومنهم راجع است الی قوله والذین معه واگر اعراب این آیت بر این وجه گویند که
محمّد مبتداست رسول الله صفت اوست نه خبر والذین معطوف است علی محمّد آنکه آنچه از پس
اوست جمله صفت والذین باشد الی قوله کزرع والتقدیر آن باشد که محمّد الرسول واتباعه الموصوف
بهذه الصفات مثل زرع اخرج شطأه همانا بمعنی واعراب مستقیم تر باشد از آنچه بیشترك آن
گفته اند که اول گفتیم و این وجه ضعیف است برای آنکه اشداء و رحماء و یبتغون
جمله نکره است و نکره نشاید تا صفت معرفه بود پس وجه معتمد آنست که گفته شد پیش ازین والله
ولی التوفیق ـ آخر جزء السابع عشر من تفسیر القرآن

سورة الحجرات بدانکه این سوره مدنی است و هیجده آیتست وسیصد وچهل و سه
کلمة است و هزار و چهارصد و نود و شش حرف است وروایت است از ابو امامه ازابی کعب
که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت هرکه او سوره الحجرات بخواند خدای تعالی بعدد

هرکس که خدای را طاعت داشت ودر خدای عاصی نشد ده حسنه بنویسد اورا واز اینجا
تا آخر قرآن این سورتها را مفصّل خوانند برای آنکه فصل به بسم الله الرحمن الرحیم بسیار
باشد دراو ورسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت اعطیت السبع الطوال مکان التوراته و اعطیت
المثانی مکان الانجیل واعطیت المابین مکان الزبور و فضلت بالمفصل ـ صدق الله رسول الله ـ قوله
تبارك و تعالی .

سورة الحجرات ثمان عشر آیة و هی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ
ای گروه کسانی که گرویدند پیشی نگیرید پیش روی خداو پیغمبر او وبترسید خدا را بتحقیق خداشنوای
عَلِيمٌ * يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا اَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ
داناست ای گروه کسانیکه گرویدید بلند نکنید آواز خودتان را بالای آواز پیغمبر بلند مگوئید مر اورا
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمالُكُمْ وَاَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ * اِنَّ الَّذِينَ
بگفتار چون بلند گوئی پاره شمابرای پاره که نابود شود کار های شما ها و شما نمی فهمید بتحقیق کسانی که
يَغُضُّونَ اَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ اُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى لَهُمْ
فرو میخوابانند آواز شانرا نزد پیغمبر خدا آنگروه کسانی اندکه آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری مر آنهاراست
مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِيمٌ * اِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ اَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ
آمرزش و اجر بزرك بتحقیق آنانکه ندا میکنند ترا از پس حجره ها بیشتر آنها نمیفهمند
وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يا اَيُّهَا ـ
و اگر آنکه آنها صبر کنند تابدرآئی بسوی آنها هرآینه بهتر است و خدا آمرزنده مهربان است ای گروه
الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا
کسانیکه گرویدید اگر آمدشما رافاسقی بخبری پس جستجو کنیدمباد آسیب رسانید گروهی را بنادانی پس بگردید
عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ * وَاعْلَمُوا اَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ
بر آنچه کردید پشیمانان و آگاه باشید که در شماست پیغمبر خدا اگر فرمان برد شما را در بسیاری
مِنَ الْاَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلكِنَّ اللهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ
از امرهرآینه برنج افتیدولیکن خدادوست دارد بسوی شما گرویدنرا و آراسته کردآنرادردلهای شماو ناخوش داشت
اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ اُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ * فَضْلاً مِنَ اللهِ وَنِعْمَةً
بسوی شما کفررا و فسق و نافرمانی را آنگروه انها رشد یافتگانند بخششی است از خدا و نعمتی
وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَاِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَاِنْ
و خداست دانای درستکارواگر دو فرقه از گروندگان کارزار کنند پس اصلاح کنید میان آن دو پس اگر
بَغَتْ اِحْداهُما عَلَى الْاُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّى تَفِيءَ اِلى اَمْرِ اللهِ فَاِنْ
ستم کرد یکی ازآن دوبر دیگری پس کارزار کنید آنراکه ستم کند تا بازگردد بسوی فرمان خدا پس اگر

فَـآءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * اِنَّمَـا ـ
باز گشت پس اصلاح کنیدمیان آنها بعدل وعدالت‌کنید بتحقیق خدا دوست دارد عادلان را جز این نیست
الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .
گروندگان برادرند پس اصلاح‌کنید میان برادران‌خودتان و بپرهیزید خدا را شاید شما رحم کرده شوید

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله الایه عامّه قراء خواندند لا تقدموا بضم تا و کسر دال من التقدیم و یعقوب خواند لا تقدموا بفتح تا و دال من التقدم والتقدیر لا تتقدموا فحذفت احدی التائین تخفیفاً و این رفته است باستقصا حق تعالی درین آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای مؤمنان فراپیش خدای و پیغمبر نشوید و تقدیم هم بمعنی تقدم است یقال منه مقدمة الکتاب ای متقدمته ـ علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس که معنی آنست که خلاف کتاب و سنت چیزی نگوئید ـ عطیه گفت پیش از ان که خدای و پیغمبر گوید مگوئید ـ جابر عبدالله انصاری گفت سبب نزول آیت ان بود که جماعتی روز عید پیش از انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم ذبح کرد ذبح کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود تا ذبح با سر گیرند گفت پیش ازانکه رسول ذبح کند شما ذبح مکنید ـ عایشه گفت این آیه در روزه آمد گفت پیش از انکه رسول روزه گیرد شما مگیرید و باین خبر تمسك کردند در تحریم روزه روز شك ـ مسروق گفت در نزدیك عایشه شدم روز شك پاره انگبین آورد ومرا داد گفتم روزه دارم گفت این روز روزه نشاید داشت که خدای تعالی این آیت درین روز فرستاد و درین روزه و به نزدیك ما نشاید روزه داشتن بنیّت ماه رمضان و نیز بشك روزه نشاید داشتن اما به نیّت شعبان روزه داشتن مستحب است بعضی دیگر گفتند معنی آنست که هر عبادتی که معین است بوقتی پیش ازآن وقف آن عبادت میکنند چون نماز و روزه و زکوة و حج اگر کسی کند مقبول نباشد و با سر باید گرفتن بعضی دیگر گفتند آیت درآن آمد که کسانی آمدند و از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم خبری پرسیدند حاضران مسارعت کردندی و جواب دادندی پیش از آنکه رسول‌جواب دادی خدای تعالی این آیت فرستاد واین قول مجاهداست واین ازباب‌سوء ادب است حق‌تعالی باین‌آیت ادب آموخت ایشان راتا ادب‌نفس کار بندند ـ قتاده گفت در قومی آمد که گفتندی لو انزل فیّ کذا اگر خدای درحق من‌آیتی فرستادی یا سورتی خدای‌کاره بود آنرا این آیت فرستاد عبدالله زبیر گفت جماعتی از بنی‌تمیم‌نزدیك رسول ص حاضر آمده بودند بوفد ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را امیر اینان کن عمر گفت اقرع بن حابس را ابوبکر گفت تودرین کار جز خلاف من نخواستی او گفت نخواستم و آواز بلند کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت پیش از خدای و پیغمبر مشوید ابن زید گفت ـ لاتفعلوا امراً دون‌الله و رسوله ـ بی امر خدای و پیغمبر هیچ کار مکنید و این قول اولیتر است لعمومه وشموله علی الجمیع حمل آیت برعموم کردن اولیتر باشد تا همه داخل شود درین ـ اخفش گفت معنی آنست که استبداد مکنید برای خود تا خدای و رسول نفرماید مکنید و مگوئید و درین آیت دلیل است بربطلان قیاس برای آنکه خدای

تعالی بر سبیل عموم گفت و تعیین و تخصیص نکرد بل جمله مؤمنان را منع کرد از آنکه پیش از خدای و رسول چیزی گویند یا کنند الاّ آنکه که او فرماید امتثال فرمان او کنند بر وفق گفتار او و قیاس و حمل چیزی بر چیزی واستنباط حکمی از حکمی خلاف اینست آنکه گفت واتقوالله ان‌الله سمیع علیم از خدای بترسید و از عقاب او اجتناب کنید که خدا شنوا و داناست سمیع لاقوالکم علیم باحوالکم یا ایهاالذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم گفت آیت در ثابت بن قیس بن شماس آمد واو کر بود و بلند آواز بود با رسول سخن گفتی باآواز بلند رسول را از آن کراهت بود خدای تعالی آیت فرستاد و گفت ای مؤمنان آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با او سخن‌بلند مگوئید چنانکه با یکدیگر گوئید و گفتند معنی آنست که رسول را آواز مدهید بنام او چنان که یکدیگر را مگوئید یا محمّد یا احمد ولیکن خطاب چنین کنید یا نبی‌الله یا رسول‌الله ای پیغمبر خدای ای فرستاده خدای نظیره قوله لاتجعلو دعاءالرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً ان تحبط اعمالکم ای لئلا تحبط اعمالکم تا عملهاتان باطل نشود و معنی آنکه بیان کردیم اندر جای خود تا عملتان بموقع قبول افتد چه معلوم است که اگر این خطاب بروجه مامور بکردندی مستحق ثواب بودندی چون خلاف آن کردند و قصد ایشان وضع حرمت رسول بود ایشان را بآن ثواب حاصل نیاید آن انتفاع ثواب را برتوسع احباط خواند گفتند چون آیت آمد ثابت بیامد و برراه بنشست و میگریست عاصم بن عدی برو بگذشت اورا گفت چرا میگرئی گفت آیتی آمده ومن میترسم که از اهل آن آیت باشم ومن‌مردی رفیع‌الصوتم بلند آواز وقصد نکردم ـ عاصم برخواست و درخانه رفت ودختر عبدالله ابی سلول در خانه او بود جمیله وگفت من خطائی کرده ام و درین خانه خواهم رفت که اسب درو بسته بودند چون در آنجا روم مسماری بران در زن که من عهد کردم که تا خدای و پیغمبر از من خشنود نباشند بیرون نیایم تا در آنجا بمیرم پس جمیله مسماری بر در زد واو درخانه میگریست رسول صلی الله علیه وآله وسلم‌را ازاحوال او چون مطلع ساختند فرمود که بروید وبخوانید اورا عاصم بیامد واورا درخانه اسب یافته مسمار برزده و گفت یا ثابت ترا رسول میخواند گفت مسمار برکش تا بیرون آیم او مسمار برکشید و ثابت بیرون آمد و بیکجای پیش رسول رفتند ثابت گفت یا رسول‌الله من مردی‌ام رفیع‌الصوت جهوری از جهت خلقت و ترك ادب کردم در مجلس تو بعادت خود آواز برداشتم ومن میترسم که من از اهل این آیت باشم و عملم باطل شود وازاهل دوزخ شوم توبه‌کردم یارسول‌الله رسول صلی الله علیه وآله وسلم اورا گفت اما ترضی ان تعیش حمیداً و تقتل شهیداً وتدخل‌الجنه راضی نباشی بآنکه تا زنده حمیدی وچون بمیری شهید باشی و به بهشت شوی گفت راضی شدم به بشارت خدای تعالی و رسول و توبه کردم که دگر مانند آن نکنم خدای تعالي این آیت فرستاد ان‌الذین یغضون اصواتهم عند رسول‌الله ـ انس گفت بسیار وقت ما آن مرد را دیدمانی از اهل بهشت میان ما میرفتی و ندانستمانی گفت چون روز یمامه بود و ما درحرب مسیلمه بودیم و ثابت بن قیس حاضر بود در مردمان تکاسلي میدید و انکساری و

جماعتی بهزیمت میرفتند گفت اف لهؤلاء وما یصنعون ـ ما در عهد رسول قتال نه چنین
کردیمی آنکه پیش رفت و قتال میکرد تا کشته شد ودرعی پوشیده داشت یکی از مسلمانان
درع ازو بر کشید پنهان . وببرد ودر زیر ریگی پنهان کرد یکی از صحابه ثابت را درخواب دید
که اورا گفت یا فلان بدانکه درع من فلانکس دارد ازمن بیرون کرد و در زیرخاك پنهان
کرد برو خالدولید را بگو تاباز ستاند و بفروشد وفلان کس را برمن وامی است آن وام ابگذارد
و ابوبکر را بگو تا برین قیام کند و بنده مرا فلان آزاد کند او بیامد و خالد را بگفت خالد
کس فرستاد بخیمهٔ آنکس که او گفته بود اورا طلب کردند و آن درع در زیر آن خاك
بیافتند در پیش او بردند تا وجه وام او کرد و غلامش را آزاد کردند راوی خبر گوید
هرگز وصیتی ندیدم از پس مرگ که انفاذ گیرد جز این وصیت ـ ابوهریره گفت چون این
آیت آمد ابوبکر گفت والله که من ازین پس با رسول صلی الله علیه وآله و سلم سخن نگویم
الا چنانکه سر گویند ـ عبدالله زبیر گفت چون این آیت آمد صحابه با رسول چنان سخن
گفتندی که او چند بار باز خواستی و پرسیدی خدای تعالی این آیت فرستاد ان الذین
یغضون اصواتهم عند رسول الله گفت آنانکه آواز نرم دارند بنزدیك رسول خدای غض صوته
ومن صوته والغض النقصان ومنه غض الطرف قال الشاعر فغض الطرف انك من عمیر فلا کعباً
بلغت فلا کلاباً اولئك الذین امتحن الله ایشان آنان باشند که خدای تعالی امتحان کرده باشد
دلهاء ایشان را یعنی معاملهٔ ایشان کرده باشد که امتحان کنند وخالص کرده باشد دلهای
ایشان را وصافی چنانکه زر بآتش صافی کنند ـ للتقوی برای پرهیزکاری ـ لهم مغفرة
ایشان را آمرزش باشد ومزدی بزرگوار این قول مجاهد وقتاده است ـ قولی دیگر آنستکه
امتحان عام خواست یعنی از دل ایشان تقوی دانست ـ بعضی دیگر گفتند امتحن الله قلوبهم
ای اکرمها برای آنکه امتحان ازو اکرام باشد بعضی دیگر گفتند اذهب الشهوات عنها شهوة
ازو ببرد و این قول عمرخطاب است مفسران گفتند این چهار آیت من قوله یا ایها الذین آمنوا لا
ترفعوا اصواتکم الی قوله ان الله غفور رحیم دروفد بنی تمیم آمد جابر عبدالله انصاری گفت وفد بنی تمیم
بیامدند و بدر حجره رسول صلی الله علیه و آله وسلم آواز دادند که یا محمّد اخرج الینا فان
مدحنا زین وذمنا شین بیرون آی که مدح ما زین است وذم ما شین رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت آن خدای است که مدحش زین باشد ودنش شین گفتند ما جماعتی ایم از بنی
تمیم شاعر وخطیب خودرا آورده ایم تا باتو مناظره کنیم در شعر و مفاخره کنیم در خطب
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت مرا نه برای شعر فرستاده اند و مفاخره نفرموده اند
مرا ولیکن بیاورید تا چه میگویند ـ زبرقان بن بدر گفت جوانی را از ان ایشان برخیز و
فضل خود وفضل قوم خود بگوی او برخاست و بگفت الحمدلله الذی جعلنا خیر خلقه و اتانا
اموالا نفعل فیها ما نشاء فنحن من خیر اهل الارض اکثرهم عدة و مالاً وسلاحاً
فمن انکر علینا قولنا فلیأت بقول هو احسن من قولنا و فعال هو خیر من فعالنا ـ
رسول صلی الله علیه و آله و سلّم ثابت بن قیس بن شماس را گفت و او از خطیب رسول است

که برخیز و جواب ده او را برخاست و گفت الحمدلله الذی احمده واستعینه واتوکل علیه و
اشهد ان لا اله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن
الناس و جوها واعظمهم اخلاقاً فاجابوه والحمد لله الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله وعزا
لدینه فنحن نقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه و ماله ومن
اباها قتلناه و کان رغمه فی الله علینا هینا اقول قولی هذا واستغفرالله للمؤمنین والمؤمنات
زبرقان گفت جوانی دیگر را که برخیز و ابیات بگو و درو فضل خود و فضل قوم خود بیان
کن جوان برخاست و این بیتها بگفت شعر نحن الکرام فلاحی یعادلنا فینا الرؤس و فینا
یقسم الربع و نطعم الناس عندالقحط کلهم من السدیف اذالم یونس الفزع اذا ابینا فلایابی لنا
احد انا کذالك عندالفخر نرتفع رسول صلی الله علیه وآله و سلم حسان ثابت را بخواند بیامد و
گفت یا رسول الله چه میفرمائی گفت جواب ده این شاعر را گفت یا رسول الله بفرمای تا باز
خواند تا من بشنوم جوان آن بیتها باز خواند حسان در جواب او گفت شعر ان الذوائب
من فهرو اخوتهم قد شرعوا سنتةً للناس تتبع یرضی بها کل من کانت سریرته تقوی الاله و
کل الخیر یصطنع ـ آنکه حسان گفت شعر نصرنا رسول الله والدین غیره علی رغم من غاب منکم
و حاضر بضرب کاتراع المخاض مشاقة وطعن کافواه اللقاح المصادر و سل احدا یوم
استقلب حموعهم بضرب لنا مثل اللیوث الحوادر السنا نخوض الموت فی حومة الوغا اذا طاب
وردالموت بین العساکر و نضرب هام الدارعین و ننتمی الی حسب من حذم غسان قاهر فلولا
حباءالله قلنا تکرما علی الناس بالحفر هل من منافر فاحیاؤنا من خیر من وطاالحصا واموانتا
من خیراهل المقابر اقرع بن حابس گفت من نه بآن آمده ام که اینان آمده اند من بیتی چند
گفته ام بشنوید گفتند بیار تا چیست گفت شعر اتیناك کیما یعرف الناس فضلنا اذا خالفونا
عند ذکرالمحارم و انا رؤس الناس من کل مشعر و ان لیس فی ارض الحجاز کدارم و ان لنا
المرباع فی کل غارة تکون بنجداو بارض التهایم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا حسان
برخیز و جواب او ده حسان برخاست و گفت شعر بنی دارم لا تفخروا ان فخرکم یعود
و بالا عند ذکرالمکارم هبلتم علینا تفخرون و انتم لنا خول من بین طیر و عارم چون حسان
این بگفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روی بایشان کرد و گفت مستغنی بودید از آنکه اورا
چیزی بایست گفتن که شما پنداشتید که مردم فراموش کرده اند ایشان را قول رسول سخت تر
آمد که قول حسان حسان باسر شعر شد که میخواند و گفت شعر وافضل مانلتم من المجدو العلی
ردافینا من بعد ذکر المکارم فان انتم جئتم لحقن دمائکم و اموالکم ان تقسموا فی المقاسم
فلاتجعلوالله ندا واسلموا ولاتفخروا عندالنبی بدارم والا ورب البیت مالت اکفنا علی هامکم
بالمرهفات الصوارم اقرع بن حابس برپای خاست و گفت کار محمد ص نه کار سرسری است کاری
موطی است ساخته برای او خطیب ما گفت و خطیب او خطیب او نیکوتر گفت و شاعر ما
گفت و شاعراو شاعراو نیکوتر گفت آنکه پیش رسول آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسوله
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت برو که هرچه پیش ازاین برتو بود ازآن هیچ نیست آنکه رسول

صلي الله عليه وآله و سلم ايشان را عطا داد و خلعت . و عمرو بن الاهشم از ايشان باز پس ايستاده بود که میان او و قیس بن عاصم چیزی بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را نیز همان بفرمود که ایشان را فرموده بود قیس بن عاصم در حق او شعری بگفت و آن سبب گفتگو برفت و او از ایشان بلند شد خدای تعالی این آیت فرستاد ولاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایات آنکه گفت ان الذین ینادونك من وراء الحجرات آنانکه ترا آواز میدهند از بیرون حجره ها یعنی بنی تمیم و تورا بنام میخوانند چنانکه رفت این قول قتاده است ـ عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سریتی ببنی العنبر فرستاد و عیینة بن الحصن الفراری را بر ایشان امیر کرد چون بشنیدند که لشکر پیغمبر ص آمد بگریختند و عیال رها کردند عیینة ایشان را ببردکي بیاورد بمدینه پس از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان خود باز خرند چون بمدینه رسیدند وقت قیلوله بود و رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی حجرات زنان خفته بود بر در حجره بایستادند و آواز دادند که اخرج الینا یا محمد حضرت رسول را بیدار کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد گفتند عیال ما را با ما ده و فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت حاکمی تعیین بکن میان تو و ایشان . رسول فرمود که سبرة بن عمرو میان من و شما حاکم باشد و او بردین شما است گفتند آری. سبره گفت من حکم نکنم و عم من حاضر است اعور بن بسامه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت روا باشد او را حاکم کردند گفت همانا صلاح در آن باشد که یك نیمه را آزاد کنی و یك نیمه را فدیه بستانی ـ پیغمبر گفت کردم پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که از فرزندان اسماعیل برو چیزی است که کفارت باید کرد او را ـ یکی از ینان آزاد کند خدای تعالی این آیت فرستاد زید بن ارقم گفت قومی از عرب بیامدند و گفتند بیائید تا برویم و این محمد را ببینیم اگر پیغمبر است باو ایمان آریم و ما باو سعید ترکسی شویم و اگر پادشاه است در کنف و جوار او بباشیم بیامدند رسول در بعضی حجره ها بود تعجیل کردند از آنکه رسول بیرون آید گفتند یا محمد اخرج الینا یا محمد بیرون آی خدای تعالی این آیت فرستاد که ان الذین ینادونك من وراء الحجرات و هی جمع حجرة و یجمع علی حجره ایضاً و در او دو لغت است حجرات بفتح جیم و این قرائت ابو جعفر است و علیه قول الشاعر شعر ولما راونا نادنا رکباننا علی موطن لا تخلط الجد بالهزل و لغت دیگر ضم جیم است و این لغت بهتر است و قرائت باقی قراء است کقول الشاعر اما کان عباد کفتنا لدارم بلی ولابیات بها الحجرات یعنی بلی ولبنی هاشم ـ اکثرهم لایعقلون آنانکه تو را از وراء حجرات آواز میدهند بیشتر عقل ندارند یعنی جاهلند مراد نه آنست که دیوانه اند چه اگر دیوانه بودندی با ایشان خطاب نبودی و معاتب نبودندی ولیکن مراد آن است که جاهلانند عقل کار نمیبندند و عرف نمیشناسند و ادب ندارند و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا گفت اگر چنان بودی که صبر کردندی تا تو بیرون آمدی بایشان ایشان را به بودی هم در دنیا و هم در آخرت اما بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی و هیچکس را فدیه نستدی و بهی آخرة آنکه خدای تعالی الطاف کردی بایشان که بایمان نزدیك شدندی تا ثواب دادی

ایشان را بشرایط خود ـ سعید بن عبدالله گفت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که یا رسول الله آنان که بودند که تورا آواز دادند از وراء حجره ها گفت جفاة بنی تمیم بودند اگر نه آستی که مرا خبر دادند که ایشان با دجال اعور قتال سخت خواهند کردن من دعا کردمی بر ایشان تا خدای ایشان را هلاك کردی والله غفور رحیم و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء آیت در ولید بن عقبة بن ابی معیط آمد که رسول صلي الله علیه و آله و سلم او را به بنی المصطلق فرستاد بعد از واقعهٔ کار زار تا از ایشان صدقه بستاند و میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم او را بدیدند باستقبال او آمدند برای تعظیم فرمان رسول ص او گمان برد که ایشان او را بخواهند کشتن بترسید از ایشان و با نزدیك رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند مرا بخواستند کشتن رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خشم آمد و خواست تا بغزاء ایشان رود ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت اورا استقبال کردیم چون مارا بدید برگردید و باز پس آمد و ما ندانیم تا سبب چه بود اکنون بیامدیم و گفتیم نباید تا خلاف راستی انها کند که از آن ترا خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و بستاند رسول صلی الله علیه و آله و سلم باور نداشت ایشان را و تهمت بود او را در کار ایشان خالد ولید را بخواند و او را درسر گفت برو بنگر اگر ایشان را شعار اسلام بیني و آثار مسلمانی صدقهٔ ایشان را بستان و باز گرد و خلاف این باشد بایشان انکار کن که با کافران کنند او بیامد نماز دیگر آنجا رسید ایشان بر عادت بانك نماز شام و خفتن بکردند و نماز گذاردند تا او آنجا بود از ایشان الا خیر ندید صدقه بستد و باز آمد و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد خدای تعالی آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق ـ یعنی ولید بن عقبة بن ابی معیط خدای تعالی اورا در این آیت فاسق خواند و در دگر آیت ـ افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون حق تعالي در ین آیت مؤمنان را امر کرد گفت ای گرویدگان اگر فاسقی خبری بشما آرد ـ فتبینوا آهستگی کنید و تعجیل مکنید از آنکه رنجی بقومی رسانید بنادانسته و پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید و در آیت دو قرائت است یکی تثبتوا من التثبت تفعل من الثبات ای توقفوا و دیگر تبینوا من التبیین والبیان یعنی بدانید بدل ان تصیبوا المعني لئلا تصیبوا چنانکه در نظایر او برفت علی احد التقدیرین یکی اینکه گفتیم و یکی حذراً ان تصیبوا و در آیت دلیل است بر آنکه خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند برای آنکه خبر واحد خبری است که ایمن نباشند که قائل در او دروغ میگوید و آنچه باین صفت باشد از اخبار توقف واجب است در او و فرقی نبود در این قضیه میان خبر فاسق و خبر عدل برای آنکه عدالت چون بحد عصمت نباشد امان حاصل نباشد از آنکه مخبر دروغ میگوید و با این جواز علی کل حال توقف واجب است و گروهی استدلال کردند باین آیت بر وجوب عمل خبر واحد و او آنست که گفتند چون در خبر فاسق توقف فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب باشد تا فرق بود میان خبر فاسق و خبر عدل گوئیم این طریق

دلیل الخطابست و دلیل الخطاب معتمد نیست بنزدیك بیشتر اهل علم پس درست آنست كه اول گفتیم ـ واعلموا ان فیكم رسول الله ـ آنكه گفت بدانید كه رسول خدای در میان شما است اندیشه مكنید كه اگر شما قولی یا فعلی بخلاف راستی گوئید یا كنید وحی آید او را خبر دهد و شما را رسوا كنند ـ لو یطیعكم في كثیر من الامر لعنتم اگر طاعت شما را بود در بسیاری كارها شما درعنیت و بزه افتید از آنكه شما بر رای و هوا وعصبیت و محال كار كنید و گوئید ولكن الله حبب الیكم الایمان ـ ولیكن خدای تعالی ایمان بنزدیك شما محب و دوست داشته بكرده است و در دل شما بیاراسته بانواع الطاف كه با شما بكرده است وفسوق و عصیان بنزدیك شما مكروه و مبغض كرده است هم ازین طریق كه گفتیم نه بطریق آنكه محبت ایمان دردل ما آفرید و كراهت كفر وفسوق وعصیان و از جمله آن الطاف و عده ثوابست بر ایمان و طاعت ووعید عقابست بر كفر و معصیت ـ ولابد این داعی باشد بفعل ایمان وصارف بود از فعل كفر وقوله لویطیعكم بمعنی لو یجیبكم است برای آنكه طاعت از آنكس بود كه فرودتر باشد در رتبت و رسول صلی الله علیه وآله و سلم فوق ماست در منزلت چون موافقت مراد ما میكند او را مجیب خوانند مطیع نخوانند الا بر مجاز چنانكه نگویند اطاع الله فلانا فی كذا انما یقال اجابه الیه و طاعت در برابر امر بود بر عكس و این بیان رفته است پیش از این آنكه گفت اولئك هم الرّاشدون ایشان مصلحان و رشیدان باشند كه برراه صلاح وسداد باشند عدول از خطاب بمغایبه چنانكه گفت و ما آتیتم من زكوة تریدون وجه الله فاولئك هم المضعفون ـ و قال النابغه یا دار میته بالعلیا فالسند مرت و طال علینا سالف الابد فضلا من الله ونعمة ای كان هذا فضلا من الله و نعمة گفت این كه كرد با شما بفضل و نعمت كرد و نصب او بر مفعول له است والله علیم حكیم وخدای تعالی دانا ومحكم كار است ـ وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا الایه ـ بیشتر مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود كه رسول صلي الله علیه و آله وسلم یك روز بر مجلسی از مجالس انصاریان بایستاد علي حمار له چهار پای بول بكرد عبدالله ابی دست در بینی گرفت و گفت این خر را از ما ببر كه ما را رنجور كرد عبدالله رواحه گفت دست بربینی مگیر بد از بوی بول چهار پای كه رسول را است بوی ان خوشترست از بوی تو برای عبدالله ابی مردی خشم گرفت و سخنی گفت وبرای عبدالله رواحه مردی از قوم او خشم گرفت واین گروه با ان گروه گفت و گوی كردند و یكدیگر را دشنام دانند و بدست ونعل درهم افتادند و رسول صلی الله علیه و اله وسلم نتوانست باز داشتن ایشان را از یكدیگر خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت اگر دو گروه ازمؤمنان با یكدیگر خصومت كنند میان ایشان صلح دهید رسول صلی الله علیه واله و سلم آیت را برایشان خواند ایشان باز ایستادند و خاموش شدند وبشربن نعمان بیامد تیغ بدست گرفته چون او آمد ایشان صلح كرده بودند ـ عبدالله اُبی او را گفت با تیغ بسر ما میائی گفت آری والله كه اگر پیش از صلح رسیدمی باین تیغ گردنت بزدمی عبدالله ابی بیتی بتمثل بگفت ـ مهما یكن مولاك خصمك جاهداً تظلم و تضرعك الدین یصارع قتاده گفت آیت دردومرد انصاری آمد كه میان ایشان مدافعتی بود درحق یكی دیگر برا گفت لاخذنّ حقی منك عنوة

من حق خود از تو بستانم بقهر برای انكه عشیرة این پیشتر بودند وان دیگر گفت بیا تاپیش رسول رویم بحكومت گفت نیابم انكه درهم افتادند بدست و زبان و قتال میان ایشان بحد تیغ رسید ـ كلبي گفت آیت در حرب سمیر و حاطب آمد و سمیر حاطب را كشته بود اوس و خزرج برای ان كار زار كردند و در ان قتال بماندند تا انوقت كه رسول صلی الله علیه و اله و سلم برسالت بیامد خدای تعالی آیت فرستاد و رسول را فرمود كه میان ایشان صلح ده و ایشان را با حكم كتاب خوان ـ سدی گفت زنی بود از انصار نام او زید بود میان او و شوهرش چیزی رفت شوهر او را در خانه محبوس كرد قوم او خبر یافتند آمدند وبا او خصومت كردند و قوم مرد حاضر آمدند و درهم اویختند و میان ایشان بدست و نعل مضاربه رفت خدای تعالي آیت فرستاد انكه گفت فان بغت احدیهما علی الاخری اگریكی ازیشان بر دیگری بغی كند و تعدّی وسر درنیارد بانچه حكم خدای باشد اگر او را بود واگر براو بود فقاتلوا الّتی تبغی قتال كنید با باغی تا بفرمان خدای آید و آنچه او را فرمودند در كتاب خدای فان فاءت اگرباز آید میان ایشان صلح دهی و كار ایشان باز آری بعدل و رضا و انصاف ـ و اقسطوا عدل كنید كه خدای تعالي عادلانرا دوست دارد یقال اقسط الرّجل اذا عدل وقسط اذا جار وگفتند این الف از الت است و اصل كلمه ـ قسط است اذا جار و ظلم انكه اقسط ای ازال الجور چنانكه عربت معدته واعربتها اذا اصلحتها وازالت فسادها انكه گفت انّما المؤمنون اخوة مؤمنان برادرانند یكدیگررا فاصلحوا بین اخویكم ـ اصلاح كنید میان‌دو برادرتان یعقوب خواند و ابن سیرین بین اخوتكم به تاعلي ـ الجمع ـ و حسن بصری خواند اخوانكم بنون والف ـ و اتّقوالله لعلكم ترحمون و از خدای به ترسید تا همانا برشما رحمت كنند ـ ابوعثمان حیری گفت برادری دین قوی ترست از برادر نسب برادری نسب منقطع شود بمخالفت دین وبرادری دین منقطع نشود بمخالفت نسب ـ جنید را گفتند برادر كه باشد گفت كه تو اوئی بمعنی جز كه در شخص مغایری ـ ابوهریره روایت كرد كه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت المسلم اخوالمسلم لایظلمه ولا یعیبه ولا یخذله ولا یتطاول علیه في البنیان فیستر عنه الریح الا باذنه ولا یوذیه ـ بقتار قدره الا ان یعرف له ولا یشری لبنیه الفا كهة فیخرجون بها الی صبیان جاره ولا یطعمونهم منها احفظوا ولا یحفظه منكم الا قلیل گفت مسلمان برادر مسلمانست نباید تا برو ظلم كند یا او را عیب كند یا اورا رها كند تا بنیان و دیوار از بالای سراو ببرد تا باد برو نجهد مگر بدستوری او و او را ببوی خوردنی نرنجاند چون دیك پزد و بوی آن باو رسد باید تا او را نصیب دهد واگر برای كودكان خود میوه خرد ایشان از سرای بیرون برند كودكان همسایگان نه بینند ایشان را نصیب دهد آنكه گفت این وصایت نگاه دارید از من وكم نگاه دارند ـ محمدبن كعب را پرسیدند از این آیات گفت رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفته است اجر المصلح بین الناس كاجر المجاهد عندالحرب گفت مزد آنكس كه میان مردمان اصلاح كند هم چنانست كه مزد آنكس كه او جهاد كند در راه خدای ـ بكر بن عبدالله گفت یك میل برو به پرسیدن بیمار و دومیل برو تاصلح دهی میان دو مسلمان وسه میل برو بزیارت برادری كه

ترا باشد درراه خدای تعالی وآیت دلیل است بر وجوب قتال اهل بغی لقوله فقاتلوا التی تبغی و
باغی آن باشد که برامام حق بیرون آید و فرمان اورا مخالفت کند و بحکم او رضا ندهد
آنکه چنین باشد امامرا رواست که با او جهاد کند و واجب است بر هرکسی که امام
ویرا فرماید که بقتال او رو که برود ویا نائب امام وآنکه برامام جور بیرون آید قتال او
واجب نبود وبی فرمان امام بقتال ایشان نشاید رفتن و چون رفتند بی ظفر باز نباید گشتن
تا آنکه که ایشان با حق رجوع کنند وآنکه از ایشان رو بگرداند فرار کرده باشد از
زحف چه آن نوعی است از جهاد و اهل بغی بر دو ضرب باشند یکی آنکه کارزار کنند
و ایشان را مقدمی نباشند که باو رجوع کنند وایشان را رئیسی باشد که با او رجوع کنند
حکم قسمت آنست که مجروحان ایشان را نه بکشند و از قفای هزیمت ایشان نروند و زن
و زاده ایشان ببردگی نیارند و اسیر ایشان را نکشند وقسمت دوم را حکم آنست که امامرا روا
بود که مجروحان را تمام بکشد و از قفای گریختگان برود و اسیران را بکشد اما سبی فرزندان
و برده بیاوردن روا نبود هیچ دو گروه را ومال ایشان آنچه در لشکرگاه بود امام را باشد
تا قسمت کند بر مقاتله و آنچه بیرون لشکرگاه باشد امامرا بآن سبیلی نباشد درآیت دلیل است
و در اجماع برانکه محاربان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه در عهد
ولایت او از اهل بصره وشام و نهروان همه باغیان بودند و قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان
لقول النبی صلی الله علیه وآله و سلم لعمار ستقتلك الفئة الباغیه ولقوله صلی الله علیه وآله و سلم
اخواننا بغوا علینا و از آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم عمار را گفت ترا گروهی
باغیان بکشند و حضرت امیرالمؤمنین را صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند ازان گفت برادران
ما اند یعنی در نسب که برما بغی کردند اما تمسك ایشان بظاهر آیت واجراء اسم ایمان بر
ایشان هم چنانست که گفت یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله ای یا ایها الذین اظهروا الایمان
بالسنتهم آمنوا بقلوبکم مراد ایمان اظهار ایمان باشد و اجراء اسم برتوسع باشد علی الظاهر.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا
ای گروه آنانکه گرویدند استهزا نکنند گروهی از گروهی شاید که باشند بهتر از آنها و نه
نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا
زنهائی از زنانی را شاید که باشند بهتر از آنها و عیب نکنید خودتان را و نه بد بخوانید
بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
بلقب ها بد است نام فسوق پس از گرویدن و هرکه نه توبه کرد پس آن گروه آنها ستم کارانند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا
ای گروه کسانی که گرویدید بپرهیزید بسیاری از پنداشت رابتحقیق پارهٔ ازگمانها گناه است وجستجو نکنید
وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ
و غیبت نکند پارهٔ شما پارهٔ را آیا دوست دارد یکی از شماها آنکه بخورد گوشت برادرش را مردار پس ناخوش دارید آنرا

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ
و بترسید خدای رابتحقیق خدا توبه پذیر مهربان است ای گروه مردم بتحقیق ماآفریدیم شما راازنری ومادهٔ
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ
وگردانیدیم شمارا شعبه‌ها وقبیله هاتا یکدیگر رابشناسید بتحقیق گرامی ترشما نزدخدا پرهیزکارتر شمااست بتحقیق خدا
عَلِيمٌ خَبِيرٌ * قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا
دانای آگاه است گفتند عربها گرویدیم بگو نگرویدید ولیکن بگوئید گردن نهادیم ما و هنوز
يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ
در نیامده ایمان در دلهای شما و اگر فرمان برید خدا و پیغمبر خدارا کم نگرداند شمارا از کرده‌های شما
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ
چیزی را بتحقیق خدا آمرزندهٔ مهربان است جز این نیست گروندگان کسانی اندکه گرویدند بخدا و پیغمبر او پس
يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ *
شك نکردند و کارزار کردند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا آن گروه آنها راست گویانند
قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ
بگو آیا می آموزید خدا را بدین خود و خدا میداند آنچه را درآسمانها و آنچه در زمین است وخدا بهمه
شَيْءٍ عَلِيمٌ * يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ
چیز آگاه است منت میگذارند بر تو اینکه اسلام آوردند بگو منت نگذارید بر من اسلام خودتان را بلکه خدا
يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ
منت گذارد بر شما اینکه هدایت کرد شما رابسوی ایمان اگر باشید راست گویان بتحقیق خدا میداند پنهانی
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ .
آسمانها و زمین را و خدا بینا است بآنچه می کنید

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم حق تعالی گفت ای مؤمنان نباید
تا فسوس دارند گروهی از گروهی ـ عبدالله عباس گفت آیت در ثابت بن قیس شماس آمد که
او را در گوش گرانی بود و چون بمسجد رسول آمدی و گروهی پیش ازو آمده بودندی او را
جای باز دادندی تا بنشستی نزدیك بر رسول تا سخن رسول را بشنیدی یکروز در آمد و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم یکرکعت نماز بامداد کرده بود او با حضرت رسول یکرکعت بکرد وتا
او یکرکعت دیگر کردی مردم جای بگرفتند و ثابت آمد و پای بر گردن مردم می نهاد تا به
نزدیك رسول رسید چنانکه میان او و رسول صلی الله علیه و اله و سلم یك شخص ماند ثابت
او را گفت تفسّح جای باز ده او گفت اصبت مجلساً فاجلس گفت جای داری بنشین او بنشست
انجا که بود خشمناك چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم از سخن گفتن فارغ شد ثابت انمرد
را گفت تو کیستی گفت انا فلان بن فلان من پسر فلان مردم گفت ابن فلانه و او را مادری
بود که در جاهلیت او را سخن گفتند مرد خجل شد و بشرم برافتاد خدای تعالی این آیت
فرستاد ضحاك گفت آیت در وفد بنی تمیم آمد که ایشان بدرویشان صحابه فسوس کردند و

استهزا چون عمّار و حسان و بلال و صهیب و سلمان و سالم و از خلاقه جامهٔ ایشان خدایتعالی
این آیت فرستاد و مؤمنان را نهی کرد از مثل ان فعل گفت ای مؤمنان نباید که قومی از
قومی فسوس کنند یعنی مردان از مردان و قوم اسمی است خاص مردانرا و گفتند بر مردان و
زنان افتد و در آیت مردانند خاص لقوله تعالی ولا نساء من نساء اگر مردان و زنان بودندی
ولا نساء من نساء تکرار بودی و قال زهیر شعر و ما ادری و سوف اخال ادری اقوم ال حصن
او نساء اراد ارجال ام نساء ـ عسی ان یکونوا خیراً منهم باشد که این مردان که شما ازو فسوس
میدارید به از شما باشند بنزدیك خدای و ثواب و پایهٔ ایشان بالاتر بود ولا نساء من نساء ـ
و نه زنان از زنان شاید تا فسوس دارند که باشد که اینان ازیشان به باشند گفتند آیت درحق
دو زن آمد از زنان رسول که ایشان از ام سلّمه فسوس داشتند و این برای آن بود که او ایزاری
در میان بسته بود و گوشهٔ ایزار از پس پشت فرو زده بود و از پس میکشید عایشه حفصه را
گفت نه بینی آن گوشه جامه که از پس میکشد گوئی زبان سکی است ـ انس گفت این در
حق زنان رسول آمد که ام سلّمه را عیب کردند بکوتاهی و گفتند این خود عایشه گفت ام
سلّمه را و اشارت کرد باو عکرمه گفت از عبدالله عباس که صفیه بنت حیّ اخطب بشکایت نزدیك
رسول صلي الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند
یا یهودیه بنت یهود ای جهود جهود زاده گفت تو ایشانرا بایستی گفتن که پدر من هارون است
و عم موسی و شوهرم محمّد خدای تعالی این آیت فرستاد ولا تلمزوا انفسکم خویشتن را عیب
مکنید بعضی بعضی را برای انکه همه از یك اصلید و از یك جنسید و بمنزلت یك نفس اید
چنانکه رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت که المؤمنون کنفس واحدة گفتند لمز عیب کردن باشد
بزبان و چشم و اشارت و همز الا بزبان نباشد قال الشاعر اذا لقیتك عن سخط مکاثرتی وان
تعیبت کنت الها مز اللمز ولا تنابزوا بالالقاب و یکدیگررا بلقب مخوانید و النّبز اللقب ـ ابو
جبیرة بن ضحاك گفت آیت در ما فرود آمد بنی سلمه چون رسول علیه السلام بمدینه آمد و هر
مردی را از ما دو نام و سه نام بود تا اگر یکی را از ما بنام بخواندندی او را ازان خشم آمدی
الا بلقب خدای تعالی این آیت فرستاد ـ قتاده و عکرمه گفتند مراد لقب بدست چنانکه گویند
یا فاسق یا منافق یا کافر ـ حسن گفت جهودان و ترسایان ایمان آوردندی بعد اسلام ایشانرا
گفتند یا یهودی یا نصرانی خدای تعالی ایشانرا ازین نهی کرد ـ عبدالله عباس گفت آن بود که
مردی کاری بد کردی انکه از ان توبه کردی او را بان سرزنش کردندی که تو چنین کردی
خدای تعالی از ان نهی کرد و خلاف نیست که نهی ازلقب بدست چنانکه گفت ولا القبه والسوء
اللقبا اما القاب نیك ازان نهی نیست و القاب مباح که چون علامتی باشد مرد را از ان نهی نیست
بیانش قوله بئس الاسم الفسوق بعد الایمان بد نامی است فسق پس از ایمان مرد را فاسق میخوانید
و گفتند معني آنست که پس از انکه ایمان آورید سخریه و هزؤ لمز مکنید چه انکس که این
کند فاسق باشد و نامی بد است فسق از پس ایمان ـ ومن لم یتب فاولئك هرکه توبه نکندازین
ظالم باشد ـ یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیراً من الظن الایه آیت در دو مرد آمد از اصحاب

رسول صلي الله علیه واله و سلم که ایشان غیبت کردند رفیقشان را و سبب ان بود که رسول
صلی الله علیه و اله وسلم هر مردی درویش را فرمودی تا خدمت دومرد کردی و بحوایج ایشان
قیام کردی و در سفر وحضر تیمار کار ایشان داشتی و برای ایشان طعام ساختی و سلمان را
بدو مرد سپرد تا برای ایشان کاری کند یکروز ایشان برفتند و سلمانرا گفتند برای ما طعامی
ساز سلمان را خواب غالب شد بخفت ایشان باز آمدند طعام ساخته نبود گفتند چرا نساختی گفت
خوابم غالب شد گفتند برو و بنگر تا پیش رسول طعامی هست سلمان بیامد رسول را بگفت رسول
گفت بر اسامه بن زید رو واو وکیل خرج رسول بود سلمان بیامد اسامه گفت چیزی ساخته
نیست سلمان باز گشت و خبر داد ایشان را گفتند طعام بود ولیکن اسامه بخل کرد و در پوستین
سلمان و اسامه افتادند و ایشان را غیبت میکردند بجائی دیگر فرستادند او را هم باز آمدو گفت
چیزی نیست گفتند اگر ترا بچاه سفیحه فرستند آبش بزمین فرو شود انکه برخاستند و تجسس
میکردند تا به نزدیك اسامه چیزی هست از انچه رسول فرموده بود اثری ندیدند بیامدند به
نزدیك رسول حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم درایشان نگرید گفت همانا گوشت خورده اید
که من بر لب شما اثر ان می بینم گفتند یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم گفت امروز همه روز
گوشت اسامه و سلمان میخوردید خدای تعالی این آیت فرستاد ـ یا ایّها الّذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظّن گفت ای مؤمنان پرهیزید ازبسیاری ازگمان که بیشتر گمان بزه باشد ـ ولاتجسّسوا
جست جوی مکنید قرائت عامّه قراء بجیم است ـ عبدالله عباس و ابورجاء العلیا روی خواندند
ولا تحسسوا بالحاء اخفش گفت معنی یکیست یقال حسس کذا و جسس ومسّس بمعنی و منه
المجس الذی یمسه الطبیب من الید و منه الجاسوس وحس من الحس والحاسه واحس اذاادرکه
بالبصر و حسه اذا قتله وهو اهلاك بالید والسکین ـ و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
لا تغتابوا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عوراته حتی تفضحه
ولا وسط رحله گفت غیبت مسلمانان مکنید و دنبال غیبت و عورات ایشان مروید که هرکس
که دنبال عورت کسی دارد خدای تعالی دنبال عورت او دارد تا رسوا کند او را و اگر
همه درخانه او باشد ـ و ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ایاکم
والظن فان الظن اکذب الحدیث ولا تجسسوا ولا تحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا ولاتدابروا
وکونو عبادالله اخوانا گفت برشما باد که گمان نبرید که گمان دروغ تر حدیثی است وتجسس
مکنید ومنافسه مکنید وحسد نه برید وپشت بریکدیگر نکنید بمعنی خذلان وای بندگان
همچون برادران باشید ـ عبدالرحمن عوف گفت شبی با عمر خطاب درمدینه بعسس میگردیدم
بدر سرائی برسیدم روشنائی چراغی بود آنجا وآوازی از آن سرا میآمد عمر گفت این سرای
کیست من گفتم سرای ربیعة بن امیه بن خلف و بخمر مشغولند ولیکن خطا ما کردیم که
تجسس کردیم وخدای مارا نهی کرد ازین عمر گفت راست گفتی وبرگشت ـ ابو قلابه
گفت ابو محجن الثقفی خمر میخورد با اصحابش عمر آنجا بگذشت تجسس کرد واقف شد بران
در سرای شد ابو محجن حاضر بود با یك مرد گفت یا عمر خطا کردی گفت چه خطا کردم

گفت دو خطا کردی یکی تجسس و خدای تعالی گفت ولا تجسسوا و دیگر بی دستوری درسرای من آمدی خدای تعالی میفرماید که لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا عمر گفت چه میگوئی گفت اینکه شنیدی زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم حاضر بودند گفتند یا عمر چنین است که او گفت تاوان برماست ـ عبدالرحمن عوف گفت شبی با عمر بودم بعسس بدر سرائی رسیدیم از آنجا روشنائی می نمود گوش باز کردیم وآواز زنی شنیدیم که غنائی میگفت بآواز نرم ما در بزدیم در بگشادند در رفتیم مردیرا دیدیم قدحی بردست با زنی نشسته عمر مرد را بشناخت او را گفت یافلان تو باینجای چه میکنی مرد گفت یاعمر تو باینجا چه میکنی عمر گفت این زن از تو چه باشد گفت حلال منست گفت در آن قدح چیست گفت آبست زن را گفت چه غنا میگفتی گفت میگفتم ـ تطاول هذاالیل واسود جانبه وارقنی ان لاحبیب الاعبه فوالله لولا خشیة الله والتقی لازعزع من هذاالسریر جوانبه ولکن عقلی والحیاء یکفنی واکرم بعلي ان تنال مراکبه مرد گفت یاعمر دانی که ارتکاب نهی خدای کردی قال الله تعالی ولا تجسسوا وتو تجسس کردی توبه کن و بسلامت برگرد این جمله اخبار ثعلبی آورده در تفسیرش واو ازجملهٔ ائمه اصحاب الحدیث است ـ ودرخبر است که هم چنین شبی از شبها عمر بعسس میگردید از سرائی آواز زنی آمد که میگفت شعر هلاسبیل الی خمر فاشربها اولاسبیل الي نصربن حجاج عمر آواز داد که اما ماکان عمر حیّا فلا تا عمر زنده باشد نه وبگذشت دیگر روز کس فرستاد طلب نصربن حجاج کرد او را بیاوردند واو جوانی بود پاکیزه‌روی از بصره او را گفت ترا از مدینه بباید رفت گفت یاعمر چه گناه کردم گفت هیچ گناه نکردی ولیکن زنان مدینه بتو مفتن میشوند ترا بباید رفتن ازین شهر واورا از مدینه بیرون کرد او برفت و این بیتها بگفت وبعمر فرستاد شعر لعمری لئن سیرتنی وطردتنی ولم آت ذنباً ان ذاك حرام ومالي ذنب غیر ذنب ظننته وفی بعض تصدیق الظنون امام اءن غنت الذلفاء یوماً بغیة وبعض امانی النساء غرام ظننت لی الظن الذی لواتیته لما کان لي فی الصالحین مقام و تمنعنی مما تظن حفیظتی وآباء صدق سالفون کرام وتمنعنی امٌ انمت صلاتها وبیت لها فی قومها وصیام و زید بن وهب گفت عبدالله مسعودرا گفتند نمی بینی این ولید عقبه را که خمر از سرو ریشش میچکد گفت مرا تجسس نفرمودند اگر چیزی ظاهر شود انکار کنیم ولا یغتب بعضکم بعضاً و بعضی بعضی را غیبت مکنید ـ ابوهریره گفت رسول را صلی الله علیه وآله و سلم پرسیدند که غیبت چه باشد گفت آنکه کسی را چیزی گویند که اورا ازان کراهت باشد اگر آن چیز درو بود غیبت باشد و اگر نباشد بهتان باشد ـ معاذ جبل گفت یا رسول‌الله بودم درحدیث مردی فرارسید حاضران گفتند که او مردیست که ان خوردکش دهندو آنکه‌بر نشیندکش برنشانند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت غیبت کردید آنمردرا گفتند یا رسول‌الله این غیبت باشد که ما درو چیزی گوئیم که درو باشد گفت بس باشد شمارا بزه آنکه ازبرادرتان آن گوئید که درو باشد ـ ابوهریره گفت پیش رسول حاضر بودم مردی حاضر بود برخاست و در او ضعفی بود قومی گفتند عاجز مردیست این ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت غیبت کردید

و گوشت او خوردید آنکه حق تعالی غیبت را مثل زد گفت ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه خواهد یکی از شما که گوشت برادرش خورد در آن حال که مرده باشد نخواهی بهیچ حال ـ کهمس گفت از میمون شاه شنیدم و این میمون را بر حسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار و گویند میمون کسانی را دید که حسن ندید او گفت در خواب دیدم شبی که زنکی مرده را بیاوردند و پیش من نهادند و گفتند بخور گفتم چگونه خورم گوشت مردار را گفتند چنانکه غیبت کردی فلانرا گفتم والله که من دروخیر و شر نگفتم گفتند نه پیش تو او را غیبت میکردند و تو میشنیدی گفتم توبه کردم که غیبت نکنم ورها نکنم تا کسی را پیش من غیبت کنند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت السامع للغیبة احد المغتابین گفت شنونده غیبت یکی باشد از غیبت کنان ـ حکایت کردند از بعضی صالحان که گفت در فلان گورستان نشسته بودم مردی جوان جلد بگذشت بما گفت این و امثال این وبال باشند بر مردمان چون شب در آمد بخفتم در خواب دیدم آن مرد را بیاوردندی و در جنازه نهاده پیش من بنهادند وکاردی بدست من دادند گفتند بخور گفتم یاسبحان‌الله چندسال است که گوشت حیوانات نخوردم گوشت مردار چگونه خورم گفتند چرا غیبت کردی اورا گفتم توبه کردم ویکسال بآن گورستان آمد وشد میکردم تاباشد که آن مردرا ببینم وازاو حلالی خواهم پس ازیکسال اورا دیدم خواستم تاازاو حلالی خواهم او ابتدا کرد و گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو برجای خود وپسر عم ابوهریره گفت ماعز نزدیك رسول آمدوبرخویشتن گواهی داد سه‌بار بزنا رسول صلی الله علیه وآله وسلم هربار روی بگردانید ببار چهارم صحابه گفتند یا ماعزا کرد گر بارهٔ بگوئی رسول تو را رجم فرماید گفت خودبرآن میگویم یارسول‌الله زینت فطهرنی زنا کردم ای‌رسول مرا پاك کن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا او را رجم کردند بعد از آن رسول صلي الله علیه و آله و سلم بدو مرد بگذشت که ایشان حدیث ماعز کردند یکی میگفت دیگری را که دیدی این که ماعز کرد خدای پرده باو فرو پوشید او خویشتن را رسوا کرد تا رجم کردند او را چنانکه سگ را پس رسول صلي الله علیه و آله وسلم بایشان هیچ سخن نگفت ایشان برخاستند و با رسول میرفتند بخرابهٔ رسیدند خری مرده در آنجا فکنده بود رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت بروید و از آن مردار بخورید گفتند یا رسول‌الله تن و جان ما فدای تو باد مردار را چگونه خوریم گفت شما گوشت ماعز را خوردید و آن برتر است از این ندانید که او در جوبهای بهشت میغلطد ـ انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که شب معراج که مرا بآسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان‌راناخن وچنگال بود از مس وروی خود میخراشیدند بآن من گفتم اینان که اند گفتند آنانند که در دنیا گوشت مردم خوردندی و در اعراض ایشان وقیعت کردندی و غیبت مردم کردندی ـ واتقوالله ان الله تواب رحیم و از خدای بترسید خدای تعالی توبه پذیرنده و بخشاینده است ـ جابر عبدالله انصاری و ابوسعید خدری روایت کردند که رسول صلي الله علیه وآله و سلم گفت غیبت اززنا سخت‌تراست گفتند یارسول‌الله چگونه گفت برای آنکه زانی از زنا که توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول کند و صاحب غیبت

اکر توبه کند از او قبول نکنند و او را نیامرزند تا مغتاب او را عفو نکند گفتند یکی ابن سیرین را گفت من ترا غیبت کردم مرا حلال کن گفت حلال نکنم چیزی کـه خدای بر تو حرام کرده است ـ در خبر است کـه عیسی بن مریم علیه السلام یکروز اصحابش را گفت چکوئید اگر باد بر آید و جامه از عورت یکی از شما باز دارد چکنید گفتند جامه برو فرو پوشیم گفت لابل از آنانید که جامه از عورت او دور کنید و عورت او آشکارا تر کنید این مثلي بود که زد مردی را کـه غیبت کسی میکند و دیگری یاری میدهد او را بر آن و او را زیادت میکند یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی الآیه عبدالله عباس گفت این در ثابت بن قیس بن شماس آمد و آنکه او آن مرد را گفت که او را جای نداد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم انت ابن فلانه تو پسر فلان زنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت کیست کـه نام فلانه میبرد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول گفت در روی این قوم نکر در نکردید گفت چه میبینی گفت می بینم کروهی مختلف الوانرا از سیاه و سفید و سرخ گفت ترا براینان فضل نیست مکر بدین خدای تعالی در ثابت و در صاحب او این آیت فرو فرستاد یا ایها الـذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فافسحوا یفسح الله لکم و این آیت یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی تاآن تأدیب او باشد و این تأدیب آن دکر ـ مقاتل گفت چون رسول صلي الله علیه و آله و سلم مکه بکشاد بلال را فرمود تا بر بام مکه رفت و بانگ نماز کرد عتاب بن اسید گفت الحمد لله کـه پدرم نمانده است تا این بدیدی و حارث بن هشام گفت محمّد جز این کلاغ سیاه را نیافت تا مؤذن خود کردی سهیل بن عمرو کـفت اکر خدای چیزی خواهد بکرداند ابوسفیان بن حرب کـفت من چیزی نمیارم کـفت هرچه ما میکوئیم خدای آسمان محمد را خبر میدهد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را صلی الله علیه و آلـه و سلّم از همه خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلّم همه را بخواند و خبر داد هر یکی را از آنچه کفته بودند خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را زجر کرد از آنکه بلقب فخر کـنند و به بسیاری مال و درویشان را حقیر دارند ـ یزید بن سحره کـفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بازار مدینه میکذشت غلامی سیاه را در بازار میفروختند واو میکفت شرطی است هر آنکه مرا بخرد مرا باوقات نماز مانع نشود کـه من پنج نماز در قفای رسول بجماعت میکذارم و مردی باین شرط خرید و او پنج نماز در قفای رسول میکرد و رسول صلی الله علیه وآله و سلم آن غلام را همه وقت میدید روزی چند برآمد که اورا ندید خواجه غلام را گفت غلام کجاست گفت یارسول الله تب دارد رسول او را گفت بیا تا برویم و او را پرسیم آنکه برفت و او را پرسید روزی چند بر آمد صاحب غلام را پرسید که چون است گفت یا رسول الله او در حالت خودست رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و ببالین او رفت و او در حالت نزع بود بعد از ساعتی غلام جان داد و با پیش خدای رفت رسول صلي الله علیه و آله و سلم تولای غسل و تکفین و دفن او بکرد مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد که ما خانمان خودرا رها کرده ایم و در خدمت رسول بیامده و هیچ کس این ندیدیم از او در زندگی و بیماری و مرگ که این غلام سیاه دید انصار کفتند ماجان

و مال و خان و مان مواساة کردیم غلام حبشی برما بکزید خدای تعالی این آیت فرستاد برای عذر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و باز نمود که نسب را اثری نیست و انما کار تقوی دارد و پرهیز کاری کفت یا ایها الناس خطابست با جملهٔ آدمیان از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد جز کودك و دیوانه و ناقص عقل که از او خارج اند بدلیل عقل انا خلقناکم ما بیافریدیم شما را از نروماده و از مردی وزنی یعنی آدم و حوا علیهما السلام ـ و جعلناکم شعوباً و شما را شعوب کردیم و هی جمع شعب و شعب از قبیله برتر باشد که رأس القبائل بود و سر جمهور باشد چون ربیعه و مضر واوس و خزرج و ایشان را شعب برای تجمع و تفرق گویند کـه ایشان جامع باشند جمله فرزندان را و فرزندان از ایشان متفرق شوند چنانکه شاخ درخت از درخت منشعب شود و شعب از اضداد است بمعنی جمع باشد و بمعنی تفریق و مرگ را برای این شعوب گویند آنکه فرود شعوب قبائل بود یکی را قبیله گویند و آن چنان اند کـه بکر از ربیعه و تمیم از مضروبی از قبایل عمائر باشد یکی را عماره گویند بفتح العین و این چنان باشد که شیبان از بکرو دارم از تمیم و دون العمائر البطون یکی را بطن گویند و آن چنان باشد که بنو غالب و لوی از قریش و پس از بطون امجاد باشد یکی را مجد گویند و آن چنان کـه بنو هاشم و بنو امیه از بني لوی آنکه فضائل و عشایر بود یکی را فضیله و عشیره گویند و گفته اند شعوب از عجم باشد و قبائل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل ابور و ابو ورق گفتند شعوب آنان باشند که نسبت نکنند ایشانرا با کسی بل نسبت ایشان با شهری باشد یا زمینی و قبائل آن باشد که نسبت کنند خود را با پدران لتعارفوا برای آنکه تا یکدیگر را بشناسید در قرب نسب و بعد او نه برای آن تا یـکدیگر را فخر آرید اعمش خواند لتتعارفوا بدوتا ـ عبدالله عباس خواند لتعرفوا بی الف ان اکرمکم بفتح الف چنانکه آن تعلق دارد بتعرفوا تا بدانید که کرامی ترین شما بنزدیك خدای تعالی پرهیزکارتریست از شما و عامهٔ قراء بکسر الف خواندند بر ابتدا یعنی کرامي ترین شما بر خدای متقی تراست ـ قتاده کفت دراین آیت ان اکرم الکرام التقوی والأم اللؤم الفجور و رسول صلي الله علیه و آله وسلم کفت من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هر که خواهد که کریم ترین مردمان باشد کو از خدای بترس و نیز کفت علیه السلم کرم الرجل دینه و مروته تقواه واصله عقله و حسبه خلقه کرم مرد دین اوست و مروة او پرهیزکاری او و اصل او عقل اوست و حسب او خوی نیکوی او عبدالله عباس کفت کرم دنیا توانگریست و کرم آخرت پرهیزکاری ان الله علیم خبیر و خدای تعالی دانا و با خبرست عبدالله عمر کفت رسول را صلی الله علیه و آلـه و سلم دیدم بر ناقه قصوا نشسته روز فتح مکه ارکان استلام میکرد بچوبی که در دست داشت بر شبیه عصا و مسجد الحرام چنان بود کـه هیچ جای نبود آنجا کـه شتری بجنبد آنکه برون آمد و مردم با او برون آمدند خطبهٔ کرد و حمد و ثنای خدای تعالی کرد آنکه کفت ای مردمان حمیت جاهلیت از شما ببردند و تفکه و مزاح او وفخر کردن بپدران انما الناس رجلان مردمان دو مردند یکی تقی و کریم بر خدای تعالی و یکی فاجر شقي خوار بر خدای تعالی آنکه این آیت بخواند و کفت اقول قولی هذا و استغفر الله لی ولکم

و یحیی بن ابی کثیر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولاالی اموالکم ولکن ینظرالی قلوبکم و اعمالکم و انما انتم بنو آدم فاکرمکم علی الله اتقیکم خدای تعالی بصورتهاء شما ننگرد و نه بمالهای شما ولیکن بدلهای شما نگرد و عملهای شما همه فرزندان آدمید گرامی‌ترین شما برخدای آنست که پرهیزکارتر باشد ـ عطا گفت از ابوهریره که فرداء قیامت خدای تعالی گوید من نسبی کردم و شما نسبی کردید من کریم‌ترین آنرا کردم که پرهیزکارتر باشد و شما گفتید فلان بن فلان و من امروز نسب خود رفیع کنم ونسب شما وضیع کنم این المتقون پرهیز کاران کجا اند رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کریمترین مردمان کیست متقی‌تر و پرهیزکار وشاعر گفت مایضع العبد بعزّ الغنی ,والعز کل العز للمتقی من عرف الله فلم یغنه معرفة الله و ذاك الشقی قالت الاعراب امنا الایه آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و اظهار کلمهٔ شهادت کردند ودر دل ایمان نداشتند وراههای مدینه به پلید میداشتند و نرخهای گران و بامداد و شبانگاه پیش رسول میآمدند و میگفتند اتتك العرب بانفسها علی ظهور رواحلها و جناك بالاثقال والذواری ـ عرب بنزدیك تو آمده است برپشت رواحل آمدند و ما آمده‌ایم و فرزندان و بنه را پیش تو آوردیم برسبیل منت بر رسول و ما با تو قتال نکردیم چنانکه بنو فلان و بنو فلان کردند وبطمع صدقه آمده بودند میگفتند اعطنا ما را عطا ده خدای این آیت فرستاد دریشان ـ سدی گفت آیت در اعراب مزینه و جهینیه واسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بحدیبیه خواند بازایستادند و نرفتند خدای تعالی این آیت فرستاد قالت الاعراب آمنا اعراب گفتند بگرویدیم و ایمان آوردیم گفت بگوی ای محمد که ایمان نیاورده‌اید ولکن قولوا اسلمنا ولیکن گوئید اسلام آوردیم یعنی بزبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آنکه ایمان بدل باشد و اسلام بزبان و عمل بر شرایع و آیت دلیل است بر آنکه ایمان دیگرست و اسلام دیگر هم در لغت و هم در شرع چه ایمان تصدیق بدل باشد واسلام اقرار واستسلام باشد وخدای تعالی فرق میان هردو کرد باثبات اسلام و نفی ایمان و اگر هردو یکی بودی کلام متناقض بودی آنکه باین رها نکرد گفت ولما یدخل الایمان فی قلوبکم ایمان در دلهاء شما نشد اما آن آیت که بمعارضه این آرند من قوله ـ فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت معارضه این آیت را نشاید برای آنکه ما نگفتیم که ایمان ضد اسلام است تا جمعشان بیك جای درست نباشد انما گفتیم که ایمان جز اسلامست و معنی این دیگرست ومعنی آن دیگر واین از فعل دل باشد و آن از عمل جوارح و در آیت گفت ما مؤمنان را از آن جا بیرون آوردیم یك خانه مسلمان یافتیم چه منع است که از یك خانه مسلمان هم مؤمن باشد هم مسلمان برای آنکه تنافي نیست میان ایمان و اسلام همه مؤمن مسلمان باشد ولیکن همه مسلمان مؤمن نباشد چه منافقان را حکم اسلام کنند ولیکن مؤمن نباشند و قوله اسلمنا این از باب افعل است بمعنی الدخول یقال اسلم الرجل اذا دخل فی السلم کقولهم اشتی واصاف اذا دخل فی الشتاء والصیف

واصبح وامسی واضحی واعرق و انجد و اغار واتهم اذا دخل فی الصباح والمساء والضحی ودخل العراق وغورا ونجدا و تهامه چون درین اوقات آید یا درین جایها و مانند این بسیارست وان تطیعوا الله ورسوله واگر طاعت خدای ورسول دارید بظاهر وباطن بدل وزبان ـ لا یلتکم من اعمالکم شیئاً از اعمال شما چیزی نبکاهاند وظلم نکند وجزاء آن باز نگیرد ـ ابوعمرو ویعقوب خواندند لا یألتکم بالف اعتبارا بقوله ـ وما التناهم من عملهم من شیئ یقال الت یالت و لات یلیت لغتان قال الشاعر ابلغ بنی ثعل عنی مغلغلته جهدالرسالة لاالتا ولا کذبا ـ و دیگران خواندند لا یلتکم من باب لات یلیت لیتا قال روبه شعر ولیلة ذات هو اسیت ومن یلتنی من هواها لیت ان الله غفور رحیم که خدای آمرزنده و بخشاینده است آنکه ایمان با تحقیق را بیان کرد گفت انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا گفت مؤمنان آنان باشند که خدای را براست دارند وپیغمبر را شك نکنند و جهاد کنند بمال و جان درسبیل خدای اولئك هم الصادقون في ایمانهم ایشان راست گویان باشند در ایمانشان نه آنان که از بیم شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چون این آیت آمد اعراب بیامدند و سوگند خوردند که ما مؤمنیم بسر و علانیه بدل و زبان خدای دانست که دروغ میگویند آیت فرستاد ـ قل اتعلمون الله بدینکم خدای را می بیاموزید دین خود را که نداند که دین شما چیست و خدای تعالی غیب آسمان وزمین داند و آنچه در آسمان و زمین باشد و رود واوبهمه چیزی عالم است آنکه گفت یمنون علیك ان اسلموا بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند بگوی منت منهید بر من باسلام خود بل الله یمن علیکم بل خدای تعالی منت نهاد بر شما که شما را هدایت کرد بایمان و تمکین و تقویت کرد اگر راست میگوئید که مؤمنید ان الله یعلم غیب السموات والارض خدای داند غیب ونهانی آسمان و زمین والله بصیر بما تعملون ابن کثیر بیاء خواند خدای داناست بآنچه ایشان میکنند و باقی قرّاء بتاء خطاب یعنی خدای داناست بآنچه شما میکنید.

سوره ق بدانکه این سوره مکیست و چهل وپنج آیت است وسیصد وپنجاه وهفت کلمه است و هزار و چهارصدو نود و چهار حرفست و روایت است از زربن حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکه اوسوره ق بخواند خدای تعالی سکرات و شداید مرگ برو آسان کند ـ

سورة قٓ خمس و اربعون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ * بَلْ عَجِبُوا اَنْ جاۤءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْکافِرُونَ هٰذا
سوگند بقرآن بزرگوار بلکه شگفت کردند که آمد آنها را بیم کننده از آنها پس گفتند کافران این
شَیْئٌ عَجِیبٌ * ءَاِذا مِتْنا وَکُنّا تُراباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِیدٌ * قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْاَرْضُ
چیز شگفتی است آیاچون مردیم و شدیم خاك این باز گشتی است دور بتحقیق دانستیم آنچه را کم میکند زمین

مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ * بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ *
از آنها و نزد ما کتابی است نگاهدارنده بلکه تکذیب کردند بحق چون آمدشان پس آنها در کاری شوریده اند
اَفَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَي السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ *
آیا پس نظر نکردند بسوی آسمان بالای ایشان چگونه بنا نهادیم آنرا و آراسته کردیم آنرا و نیست مر آنرا ازشکافی
وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَاَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَاَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ *
و زمین را کشیدیم آنرا و افکندیم در آن کوهها و رویانیدیم در آن از هر جفتی خوش آینده
تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ * وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَاَنْبَتْنَا
بینشی و پندی است برای هر بنده بازگشت کننده و فرو فرستادیم از آسمان آبی را با برکت پس رویانیدیم
بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ *
بآن بهشتها و دانه درویده و خرماستان قد کشیده که مر آنراست شکوفه بر هم نشسته روزی است برای بندگان
وَاَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ * كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَاَصْحَابُ
و زنده کردیم بآن زمینی مرده را همچنین است بدرآمدن تکذیب نمودند پیش از آنها گروه نوح واصحاب
الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَاِخْوَانُ لُوطٍ وَاَصْحَابُ الْاَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ
رس و ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و گروه تبع
كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ * اَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ
همه تکذیب کردند پیغمبرانرا پس حق است وعید من آیا پس عاجز شدیم بآفرینش اول بلکه آنها درشکند از آفرینش
جَدِيدٍ * وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ
تازه و بتحقیق آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه را وسوسه کند بآن نفس اورا و ما نزدیکتریم بسوی او
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ
از رشته گردن چون فراگیرند فراگیرندگان از راست و از چپ نشسته بیرون نیفکند
مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ
هیچ گفتاری جز آنکه نزد اوست نگهبانی آماده و آمد بیهوشی مرگ براستی اینست آنچه بودی
مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ
از آن میگریختی و دمیده شود در صور این است روز موعود و آمد هر تنی با او راننده
وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ *
و گواهی بتحقیق بودي در بی خبری از این پس برداشتیم از تو پرده ات را پس چشم تو امروز تیز است
وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ * اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ
و گفت هم نشین او این است آنچه نزد من آماده است بیفکنید در جهنم هر کفران کننده عناد کننده را
مُعْتَدٍ مُرِيبٍ * اَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللهِ اِلَهًا آخَرَ فَاَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ * قَالَ
منع کننده مر چیز را تعدی کننده بشك اندازنده را آنکه قرارداد با خدا خدایانی دیگر پس بیفکنندش در شکنجه سخت گفت
قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا اَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ * قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ
همدم او پروردگار ما گمراه نکردم اورا و لکن بود در گمراهی دور گفت خصمی مکنید نزد من و بتحقیق پیش افکندم

اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ * مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ * يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ
بسوی شما بوعید بدل کرده نشود گفتار نزد من و نیستم من به ستمکار مر بندگان را روزی که میگوئیم مر جهنم را
هَلِ امْتَلَاْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ * وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ * هَذَا
آیا پر شدي و میگوید آیا هیچ افزونیست و آراسته شود بهشت برای پرهیزکاران غیر دور اینست
مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ
آنچه وعده کرده شوید برای هر بازگشت نگاهبان هر که بترسد خداوندرا بپنهانی و آید بدل انابه کننده
اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ وَكَمْ
در آیند آنرا بسلام اینست روز پاینده مر آنها راست آنچه میخواهند در آن و نزد ماست افزونی و چند
اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ *
هلاك کردیم پیش از آنها از قرنها که سخت تر بودند از آنها بکوشش در شهر ها آیا هیچ گریزگاهی است
اِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ * وَلَقَدْ
بتحقیق در این یاد آورد نیست برای آنکه باشد اورا دلی یا فراگوش داد و اوست گواه و بتحقیق
خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ
آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز و نرسید ما را رنجی پس شکیبا باش
عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ
بر آنچه میگویند و تسبیح کن بحمد پروردگارت پس از مطلع آفتاب و پیش از غروب و از شب
فَسَبِّحْهُ وَاَدْبَارَ السُّجُودِ * وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ
پس تسبیح کن اورا و عقبهای سجده ها و گوش بده روزی که ندا دهد ندا دهنده از مکاني نزدیك روزی که
يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَاِلَيْنَا
می شنوند فریادرا بحق اینست روز بیرون شدن بتحقیق ما زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوي ما بازگشت است
الْمَصِيرُ * يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ * نَحْنُ اَعْلَمُ
روزیکه میشکافد زمین از آنها بشتاب این برانگیختنی است بر ما آسان ما دانا تریم
بِمَا يَقُولُونَ وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ * فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ
بآنچه میگویند و نیستی تو بر آنها جبر کننده پس پند ده به قرآن آنرا که میترسد وعده عذاب را

قوله تعالی ق والقرآن المجید عبدالله عباس گفت ق نامی است از نامهای خدا که قسم یاد کرد باو ـ قتاده گفت نامی از نامهاء قرآن است ـ قرطی گفت افتتاح نامهاست که ابتدایش ق باشد چون قدوس و قادر و قاهر و قریب و قاضی و قابض ـ شعبی گفت فاتحه سورتست ـ یزید و عکرمه و ضحاك گفتند نام کوهی است محیط بگرد زمین از زمرد سبز و خضرت آسمان از رنگ اوست و کنارهای آسمان برو نهاده است و آنچه بدست مردمان افتد از سنگ پاره‌های آنست و این روایت ابوالجوزست ـ ازعبدالله وهب منبّه گفت ذوالقرنین بکوه قاف رسید پیرامن او کوهھاء خرد دید او را گفت تو چه کوهی یعنی موکلان او را گفت من کوه قافم گفت این کوههای خرد چیست پیرامن تو گفت عروق زمین است و هیچ شهر نیست از شهر ها والا

عرقی از عروق او متصلست بمن چون خدای تعالی خواهد تا زمین بجنباند مرا بفرماید تاعروق
آن زمین بجنبانم گفت یا قاف مرا خبر ده بچیزی از عظمت خدای تعالی گفت شأن خدای ما
جل جلاله عظیمست و از عظمت شأن او کمینه آنست که از پس من زمینی است طول پانصد
ساله در عرض پانصد ساله راه از برف که از سختی سرما بهری بهری را میکشند اگر آن نبودی
من از گرمای دوزخ بسوختمی گفت زیاده کن گفت جبرئیل پیش خدای تعالی ایستاده است
از ترس خدای میلرزد خدای تعالی از هر لرزهٔ که او را میباشد صد هزار فرشته می‌آفریند
پیش خدای تعالي می‌ایستند سر در پیش افکنده سخن نیارند گفتن چون خدای دستوری دهد
ایشانرا در سخن گفتن گویند لااله الاالله وهو قوله یوم یقوم الروح والملائکته صفاً لا تیکلمون
الا من اذن له الرحمن یعنی لااله الا الله – فراء گفت شنیدم از بعضی اهل علم که در تفسیر ق
گفت قضی الله ماهوکاین خدای تعالی حکم کرد بهرچه بودنی است ابوبکر وراق گفت ای قف عند
امرنا و نهینا وقف کن عند امر و نهی ما و از آن تعدی مکن و گفتند معنی آنست که قل یا
محمد – احمدبن عاصم گفت ق قرب الله من عباده فی قوله و اذا سالك عبادی عنی فانی قریب –
ابن عطا گفت اقسم بقوة قلب حبیبه قسم کرده بقوة دل – رسول صلي الله علیه و آله و سلم تحمل
اعباء رسالت کرد والقرآن المجید و او قسم است سوگند خورد بقرآن شریف کریم بر خدای
تعالی در جواب این قسم علماء خلاف کردند کوفیان گفتند بل عجبوا جواب اوست – اخفش
گفت جواب او محذوف است و تقدیر آنست که والقرآن المجید لتبعثن بحق قران مجید که
برانگیزند شما را و زنده کنند – ابن کیسان گفت جوابش ما یلفظ است قد علمنا و قسم را
لابد جواب باید و جواب او آن چیز باشد مقسم علیه باشد و آن بر دوضرب بود یا باثبات باشد
یا بنفی اگر باثبات بود در جواب او یکی از چند چیز باشد لام تأکید کقوله فوربك لنسئلهنم
اجمعین و ان ثقیله کقوله انّ ربك لبا لمرصاد یا ان خفیفه چنانکه گفت تالله ان کنا لفی ضلال
مبین یا قد بافعل ماضی کقوله قدافلح من زکیها و اگر بنفی باز آید حرفی از حروف نفي
باید ما یالا یالن کقولهم والله ما فعلت و لا افعل و لن افعل ذالك ابداً اما آنچه کوفیان گفتند
که بل بجواب قسم شاید آنرا اصلی نیست برای آنکه بل اضراب را بود و قسم جمله کلامی باشد
که بآن جمله را مؤکد کنند پس از قسم تنها بی مقسم علیه فایده حاصل نشود و فایده از کلام
اول حاصل ناشده اضراب نکو نباشد و قول اخفش در حذف جواب قسم نکوست انکه گفت
بل عجبوا از کلام اول اضراب کرد و گفت بل شکفت میدارند که بایشان آمد پیغبری هم از
ایشان ترساننده و اعلام کننده هم از حسب و نسب ایشان که اورا دانند و شناسند تا ایشان
را بقول او سکون نفس باشد ودر نفس واصل او طعني نتوانند زدن آنکه گفت کافران
میگویند این کاری عجب شکفت است آنکه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث و
نشور گفتند بلفظ استفهام بر سبیل استبعاد که چون ما خاك شویم از پس آنکه بمرده باشیم
در کلام محذوفی هست آنجا بر تقدیر آنکه نرجع بعد ذالك رجع بعید ما را باز زنده کنند این
دورست و رجع متعدی باشد و رجوع لازم آنکه گفت قد علمنا ما دانیم که زمین چه نقصان

کرده است از ایشان و از کوشت و خون ایشان چه مقدار خورده است و گفتند معنی آنست
که ما دانیم که کدام عضو از ایشان بپوسد و کدام استخوان بماند برای آنکه در خبر آمد که
از بنی آدم همه چیز بپوسد الا استخوان دم غزه و هوالعظم الذی علیه الالیه و در خبر آمد که
تنهاپیغمبران و اوصیاء و شهدا نپوسد – سدی گفت مراد آنست که ما دانیم چند کس
بمیرند وچند کس بمانند وعندنا کتاب حفیظ ای محفوظ من الشیاطین وبه‌نزدیك ما نوشته است
محفوظ و نگاه داشته از شیاطین و از آنکه مندرس شود ومغیر و مبدل وآن لوح محفوظ است
که جمله کائنات بر آن نوشته اند بل کذبوا بالحق لما جائهم – بل این کافران حق را
دروغ داشتند چون بایشان آمد یعنی قرآن فهم في امر مریج ایشان درکاری اند مختلط ومتلبس
عبدالله عباس گفت مختلف و بروایتی دیگر از او منکر مجاهد گفت ملتبس ابن زید گفت مختلط
و گفتند فاسد و گفتند متغیر واین اقوال متقارب است واصل او اضطراب وقلق باشد یقال
مرج امرالناس و مرج الخاتم قال الشاعر – شعر مرج الدین فاعددت له مشرف الحارك محبوك الکند
وفی الحدیث مرجت عهود هم و اماناتهم و قال ابوذویب فجالت والتمتت به حشاها فخرکانه
خوط مریج والمرج من هذا الذی هوارسال الدواب فی المرعی لانها تختلط و تضطرب هناك و
یسمی الموضوع ایضاً مرجاً مرغزار را برای آن مرج خوانند – افلم ینظروا الی السماء فوقهم
گفت نمی نگرند اینان درآسمان که ما چگونه بنا کردیم آنرا و بیا راستیم بستارگان و مالها
من فروج و درو هیچ شکافی نیست والفرج الشق والفرجه ایضاً و منه الفرج لانه السعة بعدالضیق
کسائی گفت لیس فیها تفاوت و لاختلاف والارض مدد نا ها و زمین را بکشیدیم و بگستریدیم
والقینا فیها و کوهها را برو افکندیم تامثقله او باشد برای آنکه مانند کشتی بود بر آب و انبتنا
فیها من کل زوج بهیج ای من کل لون حسن و برو برویانیدیم از هرلون نبات نکو و بهیج
فصیل باشد بمعنی مفعول از بهجت وهی السرور یعنی هر که درو نگرد شاد شود و تبصرة و تذکیر
کردیم تابا شما نمائیم و یاد دهیم لکل عبد منیب هر بنده تائب را واین تبصره و تذکیر است
همه را ولیکن ذکر ایشان کرد برای آنکه ایشان منتفع بودند و تفعله از بناء تفعیل باشد و
مثله التذکره والتکمله و نزلنا من السماء ماء مبارکا گفت فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارك
یعنی آب باران فانبتنا به جنات و برویانیدیم باو بستانها و حب الحصید و دانه کشتید
که بدروند چون گندم و هر دانه که آن را بقوت بخورند آدمیان از
هر نوعی و حصید فعیل است بمعنی مفعول و حب الحصید اضافة الموصوف الی صفته نیست
برای آنکه تاویل آنست که وحب النبات الحصید و مثله مسجد الجامع و ربیع الاول وحق الیقین
ای مسجد المکان الجامع و ربیع الشهر الاول و حق العلم الیقین والنخل باسقات ای و آتینا النخل
باسقات ای طویلات ونیز برویانیدیم بآب باران درختان خرما دراز بالا – عبدالله بن شداد
گفت راست بالا – حسن بصری و فرا گفتند بسیار بار من قول العرب ابسقت الشاة اذا احملت
و محل او نصب است برحال و روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواند باصقات
بصاد وصاد وسین متعاقب باشند در بسیاری حروف لها طلع نضید آنرا بری باشد مرکب ونضید

فعیل است بمعنی مفعول مسروق گفت درختان بهشت از ساق تا بسر بمیوه منظوم باشد و میوه او به بزرگی بمانند شکم سبوی باشد و جویهای او برروی زمین رودو اینجا در آیت مراد درختان دنیاست و مورد آیت تذکیر نعمتهاء خداست جل جلاله رزقا ای جعلناها رزقاً و نصب او هم بر مفعول له است ای خلقناها لرزق العباد واحيينا به بلدة میتاً و زنده کردیم بآن بیابان مرده را یعنی زمین خشك بی نبات را وقوله به ای بالمطر ابوهریره گفت چون چندان باران آمدی که ناودان بشریدی ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتی امسال قحط نباشد آنکه گفت كذلك الخروج يعني من القبور هم چنانکه بینی که بباران زمین مرده زنده میکندو نبات از خاك می برآریم همچنان مردگان را زنده میکنیم و از گورها بیرون آریم كذبت قبلهم قوم نوح آنکه برای تسلی رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت پیش ازین قوم نوح نوح را تکذیب کردند و اصحاب الرّس و ثمود و عاد و فرعون و اخوان لوط یعنی قوم او که برادران نسب بودند و اصحاب الایکة و قوم شعیب وقصهاء ایشان برفته است و قوم تبع که او پادشاه یمن بود وتبع برای آن خواندند که تبع بسیار داشت و در جاهلیت آتش پرست بودند وپادشاه ایشان اسلام آورد و قوم خود را باسلام خواند و ایشان قبیله حمیر بودند واطاعت نکردند و اورا تکذیب کردند و قصه او وقوم او چنانکه دراخبار آمد ازمحمد اسحاق و جزء اوآنست که چون تبع آخر وهو اسعد ابوکرب بن ملکی کرب بود آنکه که از شرق بیامد راه برمدینه ساخت و چون آنجا رسید برایشان غارت نکرد و پسری را ازان خود آنجا رها کرد بخلیفتی و او یمن رفت اهل مدینه پسر اورا بغدر بکشتند او روی با مدینه نهاد برآنکه مدینه را خراب کند واهلش جملهٔ را بکشد و مستاصل کند و درختان خرما ببرد این حی انصاریان چون این حال بشنیدند گرد آمدند و رئیس ایشان آنروز عمرو بن الطله بود من بنی عدی بن النجار ایشان نیز ساز کارزار کردند وپیش از آن اهل مدینه مردیرا ازان او کشته بودند ودر چاهی انداخته که آنرا ذات تومان گفتند تبع را آن دردل بود تبع آنجا آمد و بر درمدینه فرود آمد و اهل مدینه بااو کارزار میکردند واو با ایشان بروز کارزار میکرد ومردم از هردوجانب کشته می شدند وبشب تبع را وقومش را میزبانی میکردند وطعام میدادند وتبع را از کرم ایشان بدیع آمد گفت کریم مردمانی اند اینان در آن میانه دو حبر از احبار بنی قریضه دو عالم آنجا آمدند و پسران عمر بودند و تبع را گفتند ما آمده ایم تا ترا نصیحتی کنیم نگر تا این عزم که کرده ازاهلاك واستیصال این شهر تمام نکنی که خدایتعالی ترا این تمکین نکند و ترسیم که هلاك تو و قوم تو درین باشد که این شهر مهاجر پیغمبریست از قریش که در آخر الزمان بیرون آید این جای قرار او باشد آن سخن ایشان ورو گرفت و از آن باز ایستاد و ایشانرا حرمت نگه داشت از مکان عملشان و ایشان او را با دین خود دعوت کردند اجابت کرد و در دین موسی شد و این بیت ها بگفت در آن واقعه شعر ما بال نومك مثل نوم الامل ارقا كانك لا يزال تسهد حنفاء على سبطين حلا يثربا اولى لهم بعقاب يوم مفسد ولقد خلعت يمين صدق موليا قسماً لعمرى ليس بالمتردد ان حئت يثرب لاغا درو وسطها

عـدقاً و لا يسراً به يثرب يخلد حتى اتانى من قريضة عالـم حبر لعمرك فى اليهود مسود قال اتوجز عن قرية محفوظة لنبى مكه من مهتدى فعفوت عنهم عفو غير مشرب و تركتهم بعقاب يوم سرمد وتركتهم الله ارجوا عفوه يوم الحساب من الجهيم الموقد ولقد تركت بها له من قومنا نفر اولي حسب وباس يحمد نفراً يكون النصر من اعقابهم ارجوا بذاك ثواب رب" محمد واین ابیات بعضی برفع گفته است وبعضی بخفض وعرب این را اقوا گویند و این از جملهٔ عیوب شعر باشد و آن پنج نوع باشد اقواء اکفا و ابطا و سناد و تضمین وقدما این درشعر بسیار آوردند وعیب نشناخته اند برای آنکه شعر بر بدیهه گفتندی چون تبع در دین جهود رفت وقول آن هردو عالم بشنید ایشانرا برگرفت و باخود بیمن برد چون بیمن رسید حمیر رها نکردند که در آنجا رود و گفتند تو از دین ما برگردیده و در دین جهودی رفته و ایشان را دعوت کرد بادین خود و گفت ای بیچارگان بدین دین درآئید که این دین بهتر ازدین شماست گفتند ما باتو بحکومت بآتش رویم و ایشان را آتشی بود بیمن در زیر کوهی که آنرا ندی گفتند که چون ایشان را با یکدیگر خصومتی بودی بآنجا رفتندی این آتش میان ایشان حکم کردی گناهکاران را بسوختي و بی گناهانرا نرنجانیدی تبع گفت روا باشد براین قرار دادند و این دو حبر بیرون آمدند تورية حمایل کردند بیامدند و برره آن آتش به نشستندو حمیر نیز بدر آمدند و بتانرا همه بیاوردند و تقربها کردند آتش از شق آن کوه بیرون آمد و روی به حمیر نهاد و ایشان را و بتان را همه بسوخت و این دو حبر را هیچ گزند نکرد ایشان ازمیان آتش بیرون آمدند بسلامت و تورية میخواندند پیشانی عرق کرده و آتش با جای خود شد حمیر که آن بدیدند در دین موسی شدند اصل جهودی در یمن از آنجا افتاد و ایشانرا خانهٔ بود که آنرا تعظیم کردندی وبنزدیك آن قربانها کردندی و از آنجا آواز بیرون آمدی این عالمان تبع را گفتند این شیطانی است که اینان را فتنه میدارد بفرمای تا اینجا بشکافند و آنچه آنجا هست بیرون آرند بشکافتند سگی سیاه بیرون آوردند بکشتند و آن خانه ویران کردند ابن درید روایت کرد از ابوحاتم الریائی که او گفت ابو کرب اسعدالحمیری از تبابعه بود ایمان آورد به رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه او را بفرستادند به هشتصد سال واین بیتها اوراست درمعنی شعر شهدت على احمد انه رسول من الله بارى السم فلو مد عمرى الى دهره لكنت وزيرا له ابن عم كل كـذب الرسل اینان همه پیغمبران را دروغ داشته انـد فحق وعید وعذاب من برایشان واجب شد این آیت برای تهدید اهل مکه فرستاد و قتاده گفت خدای قوم تبع را ذم نکرد و او از ملوك یمن بود او برفت ولشکر بمکه برد تا کعبه را ویران کند او را گفتند این خانه خدای است وخدای این خانه را نگاهدارد و حرمت این خانـه فرو مگذار بشنید و کاربست و احرام گرفت و درمکه شد و کعبه را جامه پوشانید واو اول کس بود که کعبه را جامه پوشانید افعيينا بالخلق الاول گفت ما فرو ماندیم بخلق اول ـ صورت استفهام است و معنی جحد یعنی فرو نماندیم و معنی آنکه چون ما بخلق اول فرو نماندیم که از ناچیز چیز گردیم اولی و آخری که بخلق دوم که اعادتست فرو نمانیم بل هم فى لبس من

خلق جدید بل ایشان درلبس و پوشیدگی اند از خلق نو وآن بعث ونشور است یعنی شاگنند دراو ولقد خلقنا الانسان ما آفریدیم آدمی را ونعلم ما توسوس به نفسه و دانیم که نفس او اورا چه وسوسه کند و دردل چه اندیشه دارد و اسرار و ضمایر او دانیم ونحن اقرب الیه من حبـل الورید وما بدو نزدیکتریم از رگ گردن او ورید رگی باشد میان حلقوم وغلبا و ان قال الشاعر فقرب للفخار مجاشغیا (١) اذا ماجاش انتفخ الورید واضافت حبل باورید برای اختلاف لفظ کرد کقوله حندس الظلم واین مثلی است که خدای زد در علم او باحوال آدمی برسبیل تشبیه ومبالغه اذ یتلقی المتلقیان عامل در ظرف اقرب است آنـکه کـه تلقی و تقبل کردند آن دوفرشته موکل که خدای تعالی ایشان را برآدمی موکل کرده است دو بروز ودوبشب تا احوال آدمی دانند و افعال او بنویسند با آنکه خدای تعالی عالمست بآن الزام حجت را تا صحت برو موجه بود آنکه یك فرشته برطرف راست او حسنات نویسد ویك فرشته برچپ او سیئات نویسد اگر گویند چرا قعید گفت و قعیدان نگفت بصریان گـفتند اراد عن الیمین قعید و عن الشمال قعید فا کتفی بذکر احدهما عن الآخر کـقول الشاعر مصرع انت بما عندنا و نحن بما عندك راض والرای مختلف و راضیان نگفت برای آنکه تقدیر آنست انت بما عندنا راض وقال الفرزدق شعر انی ضمنت لمن اتانی ما جن وابی وکان و کنت غیر عذور ولم یقل عذورین وقعید فعیلست بمعنی فاعل کالعلیم والقدیر و کوفیان گفتند بقعید قعود خواست برای آنـکه رد کرد با جنس واحد بجای جمع بنهاد چنانـکه رسول که در تثنیه و جمع و واحد بیك لفظ بود قال الله تعالی انا رسول رب العالمین فی حکایته عن موسی وهارون علیها السلام ولم یقل رسولا قال الشاعر فی الجمع شعر الکنی الیها و خـیر الرسول اعلمهم بنواحی الخبر ارادوا خیر الرسل ـ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامـه علیه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت جای این دو فرشته بر کوشهاء دهن آدمی است و زبان او قلم ایشانست و آب دهنش مداد ایشان و آدمی خوض میکند در آنچه او را بکار نیست و از خدای و از ایشان شرم نمیدارد ـ ابو امامه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت کاتب حسنات بـر دست راست مرد باشد و کاتب سئیات بر دست چپ مرد و کاتب حسنات امیر است بر کاتب سئیات چون مرد حسنتی بکند کاتب حسنات یکی را ده نویسد و چون سئیاتی کند کاتب سئیات خواهد تا بنویسد کاتب حسنات که امیر است گـوید رها کن او را باشد که پشیمان شود و استغفاری کند پس یك دو ساعت رها نکند که بنویسد تا هفت آنکه یکی را یکی بنویسند ـ حسن گفت این فرشتگان از مرد دور نشوند الا در وقت قضاء حاجت و در وقت خلوت ـ ابو الجوزا و مجاهد گفتند همه چیز بر وی نویسند تا ناله او در وقت بیماری ـ عکرمه گفت هیچ بر او ننویسند الا آنچه بر او ثواب و عقاب باشد از طاعت و معاصی و بعضی دیگر گفتند همه چیزی بنویسند آنکه مباحات از او وضع کنند ابو هریره و انس روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ صحیفه بر خـدای تعالی عرض نکنند که در اول و آخر او طاعتی و خیری باشد الا خدای تعالی گوید من تمامی بانچه

(١) - هكذا خ

در میان این دو طرفست بدو بخشیدم انس روایت کرد که رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی دو فرشته بر بنده مؤمن موکل کرد تا عمل او بر وی نویسند چون بنده را وفات رسد فرشتگان گویند بار خدایا آن بندهٔ که ما موکل او بودیم فرمان یافت چه فرمائی باسمان شویم حق تعالی گوید آسمان تمام مملو است از فرشتگان گویند بار خدایا بزمین فرو شویم گوید زمینها مملو است از فرشتگان من گویند بار خدایا کجا فرمائی گوید برسر گور آن بنده مقام کنید و تسبیح و تهلیل گوئید و ثوابش بر او می نویسید تا بروز قیامت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید گفت هیچ سخن نگوید الا و بنزدیك آن نگاه بانی بیجارده عتید معتد باشد فعیل است بمعنی مفعول قال الشاعر شعر لئن کنت عنی فی العیان مغیباً فذکراك عندی فی الفؤاد عتید و عرب معاقبه کند میان تا و دال فیقول اعددت و اعتدت و هرد و هرة و جاءت سکوة الموت بالحق گفت آمد سختی مرك بحق سکرة مستی باشد مراد شدة وغمرتست و حیرة بمانند مستی که بر دل و عقل آدمی غالب شود بالحق قیل بالحقیقه براستی و درستی و قیل بالحق من امر الاخره یعنی آمد تا آدمی را کار آخرت محقق کند چه او در شك میبود از بعث و نشور و از آنچه او را خبر دهند از ملاقات فرشتگان و سؤال و عذاب گور و مانند این آنـکه که مرك پدید آید فرشتگان برو ظاهر شوند او را علم ضروری حاصل شود فذالك قوله و جاءت سکرة الموت بالحق و گفتند بحق آن خواست که مآل امر آدمی باشد ازسعادت و شقاوت برای آنـکه آن مشکو کست چون مرك آید محقق شود و عبدالله مسعود خواند و جاءت سکرة الحق بالموت علی لتقدیم والتأخیر یك تفسیر آنـکه سکره الله بالموت برای آنـکه حق نامی است از نامهای خدای تعالی علی اضافة الفعل الی فاعله و گفتند بحق یقین خواست یعنی سکرة حق آنـکه آنرا تفسیر کرد بموت ـ ابووأمل گفت چـون ابوبکر بدو مرك رسید عایشه بر بالین او بود میگریست این بیت بتمثیل بگفت لعمرك ما یعنی ابشراً عن الفتی اذا حشرجت یوماً و ضاق به الصدر ابوبکر گفت یا بنیّه چنین مگوی ولیکـن بگوی و جاءت سکرة الحق بالموت ـ ذالك ما کنت منه تحید اینجا قول مقدراست و التقدیر فیقال له ذلك ما کنت منه تحید عند ان حال اورا گویند این آنست که تو ازو میگریختی والحید المیل یقال حاد عن کذا اذا مال عنه قال طرفه ابامنذر رمت الوفاء فهیته وحدت کما حاد البعیر عن الدخض ونفح فی الصور ذلك یوم الوعید گفت و در صور دمند آنروز روز وعید باشد یعنی روز قیامت و جائت کل نفس معها سائق وشهید فرداء قیامت هرکس که میآید با او سائقی باشد کـه او را میراند چنانکه شتر را میرانند بعرض گاه و گواهی میدهد بانکه او کرده باشد دردنیا ازخیروشر ـ وضحاك گفت سائق از فرشتگـان باشد و گواه هم ازاو باشد اندام او که براو گواهی دهد ـ عبدالله عباس گفت سائق فرشته باشد و گواه عمل او باشد دیگران گـفتند هم سائق و هم گواه فرشتگـان باشند لقد کنت في غفلة من هـذا اینجا هم قول مضمر است و تقدیر آنکه فیقول له خدای تعالی او را گوید تو از این غافل بودی ما پوشش برداشتیم تا آنچه بخبر می شنیدی بعیان بدیدی و مراد بکشف غطاء

آنست کـه آنچه معدوم بود در وجود آوردیم آنچه در کتم عدم بود بصحرای وجود آوردیم
بمنزلت آن چیزی که در پوشش باشد ظاهر گردانند فبصرك الیوم حدید چشمت امروز تیز است
یعنی شك نكنی در آنچه دیدی شك داشتي و این برسبیل تعبیر و تعنیف فرمود ـ مجاهد گفت
معنی آنست که تیز بنگر و نیك بنگر بزبانهٔ ترازو تا بجانب حسنات میرود یا بجانب سیئات و
درست آنست کـه اول گفتیم که مراد به بصر علم است و آیت عام است در جمله آنچه او آنرا
منکر بود و عاصم الحجدی خواند لقد کنت بکسر تا و کسر کاف ضمیر در آیت ردا الی النفس و
قال قرینه قرین او گوید یعنی فرشته موکل هذا ما لدی عتید این آنست که بنزدیك من نهاده
و بیحارده بودهٔ اشاره بدیوان عمل اوست ای معد محفوظ ـ مجاهد گفت معنی آنست که این
آنست که تو مرا برو موکل کردی امروز او را باز سپردم وبدین قول اشارة بیننده باشد القیا
في جهنم کل کفار گفتند خطاب با قرین است و با مالك گوید هر دو را که دست یکی دارید
و هردو او را بدوزخ اندازید بعضی دیگر گفتند کـه خطاب با مالك است تنها جز کـه کلام
عرب براینست که خطاب کنند با یك کس بلفظ تثنیه بقول العرب وملك ارجلاها و اجراها و
خذاه و اطلباه و خطاب بیشتر براینست خلیلی و صاحبي و قفانبك من ذکری حبیب و منزل و
قفا و دعا نجداً و من خل بالحمی و قل نجد عندنا ان نودعـا و مانند این بسیار است ـ فراء
گفت سبب اینست که کمترینهٔ صحبت ایشان سه کس باشند راکبی و قائدی و سائقی پس مادام
خطاب با دو باشد هر یکی را آنکه آنجا نیز که یکی بود این عادت بود ـ و قال امرءو القیس
خلیلي مرابی علی ام جندب ـ و قال فان تزجرانی یابن عفان انزجر و ان تدعانی احم عرضاً ممنعاً
و بعضی دیگر گفتند پنداری خطاب بر تکرار است برای تاکید الق الق فقال القیا تثنیه بجای
تکرار بنهاده آنکه امر دو بایست مأمور دو کرد ـ بعضی دیگر گفتند کلام برحقیقت خود است
وخطاب با دو کس است و آن دو فرشته موکلند که ذکر ایشان رفت فی قوله اذ یتلقی المتلقیان
و گفتند با سائق و شهید است که ذکر ایشان در پیش برفت گفت در دوزخ اندازید کل کفار
عنید هر کافری معاند را کافر عامست بر همه افتد و گفتند برای آن کفار گفت یعنی آنکه در
کافری بلیغ تر باشد و گفتند برای آن عنید با او پیوست که کافر باشد که عنید نباشد و او از
عنود و شهیدانست و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد القیا خطابست با محمد و علی که فردا
در قیامت بیایند و در صراط بایستند و با دوزخ مقاسمه کنند و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
این کار تفویض کرده باشد با امیرالمؤمنین علي تا او دوزخ را همی گوید هذا لی و هذا لك خذیه
فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی این ترا و آن مرا این را بگیر که از دشمنانست و آن
را دست بدار که از دوستانست پس خطاب با هر دو است خدای تعالی فرداء قیامت ایشانرا گوید
القیـا در اندازیـد هر کفاری عنیدرا در دوزخ گفتند کل کفار بنبوة محمد عنید لولایة
علی بن ابیطالب و دلیل تأویل حدیث حارث همدانیست که او وقتی گفت امیرالمؤمنین را یـا
امیرالمؤمنین من از دو جای میترسم یکی از سکراة موت و یکی از سر دو راه کـه درین دو
جای خطر است امیرالمؤمنین او را گفت یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق

قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه نبعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة
و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقرب الرجلا ذریه لاتقربیه ان له حبلا بحبل
الوصی متصلا گفت اندیشه مدار که هیچ کس نباشد از مؤمنان و منافقان و الا مرا در این
هردو جای بینند و مرا بشناسند و من او را بشناسم و اما تو بنزدیك من آئی بر صراط من
تو را از دوزخ حمایت کنم و گویم رها کن او را که رسن او برسن ما پیوسته است و ظن
چنانست که حدیث قسمت بهشت است و دوزخ پیش از این رفته است مناع للخیر معتد مریب
منع کننده خیر است یعنی زکوة نداده است این صفت کفار عنید است معتد یعنی ظالمی است
مریب شکاکی متهمی آنکه گفت با این همه مشرك بوده است و با خدای تعالی خدایان فرا
داشته است و معبود آن پرستیده فالقیاه فی العذاب الشدید او را در عذاب سخت فکنیـد ـ بعضی
دیگر گفتند آیت در ولید مغیره آمد و قوله مناع للخیر مراد آنست که پسران برادرش را منع
کرد از آنکه در اسلام در آیند و گفت اگـر شما در دین محمد روید من هرگز با شما خیر
نکنم قال قرینه گوید قرین او مفسران گفتند شیطان را خواست که او بقیامت تبرا کند از
اتباع خود و گوید ربنا ما اطغیته بار خدایا من او را طاغی نکردم و لـکن کان فی ضلال بود
در گمراهی دور از حق و گـفتند مراد بقرین فرشته است که بنده بقیامت گوید من از کجا
ایمن ام که فرشته زیادتی بر من ننوشته است فرشته گوید بار خدایا من براو
ظلمی و طغیانی نکردم او در ضلال بوده و گـفتند مراد بقرین او داعی اوست که او را
در دنیا دعوت کرده باشد با کفر و مذاهب باطل فردا گوید منش اکراه نکردم و طاغی بنکردم
او خود ضال بود ایشان در این مناظره باشند خدای تعالی گوید لا تختصموا لدیّ گوید خصومت
مکنید بنزدیك من ـ و قد قدّمت الیکم بالوعید ومن تقدیم کرده ام آیات واخبار متضمن وعید
را بشما و اعذار و انذار کرده و حجت انگیخته ما یبدّل القول لدیّ ان سخن که من گفته ام انرا
بدل نکنند گفتند ان سخن آنست که گفت لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفتند
جمله ایات وعید است و خبر ها که داد که هر که کافر شود و فاسق سزای او دوزخ است الاّ که
ایمان آرد و توبه کند و یا من بفضل ازو عفو کنم اگر کافر نباشد و ما انا بظلاّم للعبید و من
بر بندگان هیچ ظلم نکنم که ایشان را عقوبتي کنم نه بجرمی که ایشان کرده باشند یا عقوبت پیش
از جرم ایشان کنم یا حق ایشان ازیشان باز گیرم و یا ایشان را بناحق بگیرم انکه گفت این
آنروز باشد که ما گوئیم دوزخ را که پرشدی هل امتلات و تقول هل من مزید و دوزخ گوید
زیادتی هست یوم نقول عامّه قراء بنون خواندند علی اخبار الله عن نفسه علي وجه التعظیم ـ و
نافع خواند و ابو بکر عن عاصم بیا خبراً عن الغایب اعتباراً بقوله تعالی قال لا تختصموا لدی ـ و
حسن بصری خواند یقال علی الفعل المجهول و این سؤال را و جواب را دو وجه باشد یکی انکه
خطاب با خازنان دوزخ باشد ولیکن حوالت با دوزخ کرد علی سبیل التوسّع و دوّم انکه بروجه
تهدید و تنبیه باشد کافرانرا و برحقیقت اینجا سؤال و جوابی نباشد یعنی این حال چنان
محقق است که اگر دوزخ اهل جواب باشد ازو سؤال کنند جواب دهد که هل من مزید

چنانکه بیان کردیم فی قوله تعالی ائتینا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین در ذکر آسمان وزمین انکه فی قوله هل من مزید دو قول گفتند یکی انکه صورة استفهام است و مراد جحد والمعنی ما من مزید وقولی دیگر انکه استزادست و برحقیقت زیادة میخواهد امّا خبر انس و ابوهریره و عبدالله عباس و دگر راویان که در این آیت گفتند خدای تعالی بفرماید مستحقان دوزخ را از کفاروفساق بدوزخ میرانند وفرو میکنند بدوزخ ودوزخ ایشان را فرو میخورد واستزادة میکند و زیادة میخواهد ـ فیضع الجبار قدمه علیها خدای تعالی قدم خود در دوزخ کند دوزخ پرشود وباهم جهد و متفاخر شود و گوید قسط قسط بس بس تا چنان شود که درو جای سوزنی نباشد این خبریست منکر الظاهر برای انکه اقتضای جسمیت میکند و بلفظ دیگر آمد یضع الجبار رجله فیها اما ما را درین خبر دو طریق است یکی آنکه اعتداد نکنیم وگوئیم از اخبار آحادست که ایجاب علم نکند و آنچه ما را بادله قاطع درست شده باشد آن رها نکنیم بخبر واحد و اما آنکه آنرا تاویلی کنیم موافق لغت بر وجهی که در او تشبیه و تجسیم نباشد وگوئیم روا باشد که مراد بقدم گروهی باشند که خدای ایشان را تقدیم کند بمعنی امر یقال تقدمت فی کذا ای امرت به قومی که خدای تعالی فرماید که ایشانرا برسری بدوزخ برند که دوزخ ازیشان پر شود و عرب هر متقدمی را قدم خواند قال الله تعالی ان لهم قدم صدق عند ربهم ای اعمالا قدموها قال الشاعر فغدت به قدم الفخار و عردت اسبابه من فضة من خالق و این تاویل بعینه حکایت کردند از نضر بن شمیل و خلیل بن احمد بن عبدالله مبارك گفت مراد بقدم قومی اند که در سابق علم خدای برفت که ایشان اهل دوزخ اند برای آن قدم خواند ایشان را که در متقدم علم رفقه یعنی فیما لم یزل خدای تعالی ازیشان شقاوت شناخت و اصرار بر کفر و اوزاعی این خبر بکسر قاف روایت کرد قدمه ای من خلقه فی قدیم الایام آنانرا که در قدیم الایام آفرید ـ وهب گفت که مراد قومی اند که خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش از آدم سر های ایشان بمانند سرهای سگان و گرگان و دگر اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدای تعالی نداند برای آن قدم خواند ایشان را که خلق ایشان بخلق آدم متقدم بود اما لفظ رجل معروفست درکلام عرب استعمال او در جماعت و یقال جائنی رجل من الناس و مرت بی رجل من الجراد قال الشاعر شعر فمربنا رجل من الناس و انزوی الیهم من الحی الیمانین ارجل کتایب من عك و لحم و حمیر علی بن نزاربا لعداوة اجفل دلیل دیگر برین آنست که در آخر این حدیث آمد و لا یظلم الله من خلقه احداً این دلیل آن باشد که مراد ازین حدیث و ذکر قدم درو خلق است و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید و نزدیك بکنند بهشت متقیان را تا پیش از آنکه در آورند ببینند چنانکه دور نباشد ازیشان هذا ما توعدون ای یقال لهم وگویند ایشانرا این آنست که شما را وعده میدادند لکل اواب حفیظ برای هر باز آینده و نگاه دارنده یعنی هر توبه‌کاری که پس از توبه خود را نگاه دارد تا چیزی نکند که توبه او را خللی بود و گفتند مراد باواب تسبیح کننده است من قوله یاجبال اوّبی معه و این قول عبدالله عباس است ـ و عطا و مجاهد گفته اند ان باشد

که درخلوت عذر گناه خود بسیار کند واز آن توبه کند و گفتند آن باشد که بدل با خدای گریزد و حفیظ عبدالله عباس گفت آن باشد که گناه خود یاد میدارد تا از آن توبه کند و گفتند مراد آنستکه نگاه دارد آنچه خدای باو سپرده باشد آن تکلیف ـ ضحاك گفت آنکه خود را نگاه دارد و تعهد کند ـ عطا گفت آنکه خدای را و رضای خدایرا نگاه دارد ـ واین اقوال متقاربست من خشی الرحمن بالغیب محل او محتمل است دووجه‌را ازاعراب یکی جر برصفت اوّاب و یکی رفع برخبر مبتداء محذوف ای هو من خشی الرحمن بالغیب گفت او آن باشد که از خدای بترسد در غیبت مردمان آنجا که کس حاضر نباشد از مردمان که اورا شرم یا ترس باشد ازو و او دست بدارد از معصیت او مغنی است بآیة وجاء بقلب منیب و دلی آرد توبه کننده و باز آینده ـ سدی و ضحاك گفتند فی الخلوت حسن گفت چون در ببندد و پرده فروگذارد و گفتند بقلب منیب مقبل الی طاعت الله روی بطاعت خدای کرده و بعضی نحویان گفتند من خشی الرحمن مبتداست وقوله ادخلوها درجای خبر اوست والتقدیر من خشی الرحمن بالغیب یقال لهم ادخلوها بسلام گویند ایشان را که در بهشت روید ایمن بسلامت گفتند معنی سلام سلامتست و گفتند بسلام من الله و ملائکته و گفتند بسلامة من زوال النعم و حلول النقم ذلك یوم الخلود آن روز جاودانی است که آن روز را شب نباشد و نبرسد لهم مایشاؤن ـ ایشان را باشد یعنی اهل بهشت را آنچه خواهند و آرزو کنند و تمنا بود ایشان را فیها در بهشت ولدینا مزید و بنزدیك ما زیادت باشد از آنچه بر دل و خاطر ایشان گذر نکند و راه ندانند و نبرند بان وکم اهلکنا قبلهم من قرن آنکه گفت که بس ما هلاك کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان بقوه و شوکت ازینان سخت تر بودند فنقبوا في البلاد عبدالله عباس گفت معنی آنست که اثر کردند در زمین ـ مجاهد گفت برفتند ضحاك گفت بگردیدند ـ مورج گفت دور برفتند و اصل کلمه از نقب است و آن سوراخ کردن باشد و تنقیب تفتیش بود و در معنی تباعد امرؤ القیس گفت لقد نقبت فی الافاق حتی رضیت من الغنیمة بالایاب حسن خواند فنقبوا بتخفیف ـ و سلمی و یحی بن یعمر خواندند فنقبوا بکسر قاف و تشدید علي لفظ الامر علی وجه التهدید والوعید ای سیروا في الارض فانظروا هل من محیص در جهان بگردید و بنگرید تا هیچ خلاص باشد شما را از هلاك و از مرگ و از عقاب خدای تعالی ـ ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب گفت در این که رفت یاد دادنی و یاد کردی است آنرا که دل باشد یعنی آنرا که عقل باشد کنایت کرد از عقل بدل برای آنکه دل محل عقل است و مثله قوله لینذر من کان حیاً ـ تا به ترساند آنرا که او زنده باشد مراد آنست که اورا که علمی و ذکری و فکری باشد چه آنکه نه چنین باشد دل او بی بر باشد بمثابت آن باشد که خود دل ندارد ـ قتاده گفت هر که دلی زنده دارد ـ شبلی گفت دلی حاضر فرمانهای خدای را که یکساعت ازو غافل نباشد ـ قتاده هم گفت قلب مستقر لاینقلب عن الله فی السراء والضراء دلی ناگردیده و اگر چه از صفت قلب تقلب است ولیکن این دلی باشد مستقر از خدای بر نگردد او ـ القی السمع و هو شهید یا بیندازد گوش و او حاضر باشد یعنی گوش باقران

کند یقول العرب الق الی سمعك ـ ای استمع منی و هو شهید و او حال است یعنی در آن حال دلش و ذکر و فکرش در اندیشه آن مشغول باشد و گفتند و هو شهید و او گواه باشد بر آنچه می شنود و قول اول بهتر است ولقد خلقنا السموات والارض آنکه گفت ما آسمانها و زمین بیافریدیم و آنچه در میان آنست از کوه و دریا در شش روز و ما مسنا من لغوب هیچ رنج و ماندکی بما نرسید آیت در جهودان آمد که بیامدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا خدای درین شش روز چه آفرید گفت روز یکشنبه و دو شنبه زمینها بیافرید و روز سه شنبه کوهها بیافرید و روز چهار شنبه آبها و قوتها و روز پنجشنبه آسمانها و فرشتگان تا بسه ساعت از روز آدینه و در اوّل ساعتی از ساعات آدینه آجال پدید کرد و در دوّم آفات ودر سوّم آدم را بیافرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگوئی گفت تمامی چیست گفتند ثم استراح یوم السبت و استلقی علی العرش روز شنبه مانده شده بود بر آسود و برعرش آستان باز خفت خدایتعالی این آیت فرستاد آنکه گفت فاصبر علي ما یقولون صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من بحق ایشان برسم ـ و سبّح بحمد ربك ـ تسبیح کن خدای را بشکر او عطای خراسانی گفت بگو سبحان الله و الحمد لله ـ و دیگر مفسران گفتند نماز کن بفرمان خدای وبتوفیق او قبل طلوع الشمس پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و قبل الغروب و پیش از آنکه فرو شود یعنی نماز دیگر ومن اللیل فسبحه ـ و از شب تسبیح کن او را یعني نماز شام وخفتن ـ عبدالله عباس گفت قبل الغروب نماز پیشین و دیگر ومجاهد گفت ومن اللیل فسبّحه از اوقات شب آنکه که بیدار شوی نماز شب کن و ادبا را لسجود روایت کردند از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه و عمربن الخطّاب و ابوهریره وحسن بشری و نخعی و شبعی و او زاعی که ادبار السجود مراد دو رکعت پیش صبح است که آنرا رکعتی الفجر گویند سنّت نماز بامداد ـ وعبدالله عباس روایت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلّم که این دو رکعت است از پس نماز شام پیش از آنکه سخن گوید دو رکعت اوّل یکبار الحمد و یکبار قل یا ایها الکافرون و دو رکعت دوّم یکبار الحمد ویکبار قل هو الله احد نماز او درعلیّین بنویسند ـ مقاتل گفت وقتش چندانست تا شفق فرونشده باشد مجاهد گفت تسبیح است که در عقب نماز های فرض کنند ابن زید گفت نوافلست از قضاء فرایض و گفتند ادبار السّجود دو رکعت نماز پیش ازصبح و ادبار النجوم دو رکعت نماز است پس از نماز شام قراء در این لفظ خلاف کردند ـ ابو عمرو و یعقوب و عاصم و کسائی ادبار خواندند بفتح الف و دیگر قراء بکسر الف خواند علی المصدر قرائت اوّل علی جمع دبر و استمع یوم ینادی المناد آنکه خطاب کرد و گفت واستمع گوش دار و اصغا کن آنروز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل علیه السلام در صیحه صور و ندا این باشد ایتها العظام البالیه و الاوصال المنقطعه واللّحوم المتمزّقه و الشّعور المتفرّقه انّ الله یامرکم ان تجمّعن لفصل القضای استخوانهای پوسیده و گوشتها پاره پاره و مویها پرا کنده و بندها کسیسته خدایتعالی میفرماید تا مجتمع شوند برای فصل قضاء من مکان قریب از جای نزدیك گفتند از صخره بیت المقدس وآن میان

زمینست و نزدیکتر جائیست از زمین بآسمان بهشت ده میل علی ما جاء فی الاخبار و گفتند مراد آنست که ندا کنند از جائی که همه کس بشنوند تا چنان پندارند که درجای نزدیك است یوم یسمعون الصیحة آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق و آن نفخه باز پسین باشد ذالك یوم الخروج آنروز بیرون آمدن باشد از گورها آنکه گفت انا نحن نحی و نمیت مائیم که احیاء و اماتت بدست ماست ما زنده کنیم مردگان را و ما مرده کنیم زندگان را و الینا المصیر و بازگشت با ماست یوم تشقق الارض عنهم سراعاً گفت آنروز که زمین بشکافد ازیشان و سراعاً نصب است بر حال است از عنهم و عامل درو فعلی است مضمر و التقدیر فیخرجون منها سراعاً جمع سریع ذلك حشر علینا یسیر ان جمعیست برما آسان نحن اعلم بما یقولون آنکه گفت و ما عالمتربم بآنچه ایشان میگویند ـ و ما انت علیهم بجبار تو ای محمّد بر ایشان جبار نهٔ یعنی مسلط و گماشته نه تا ایشان را بقهر و جبر باسلام درآری انما تو پیغام گذاری مذکر و منبه ـ ثعلب گفت بناء فعال بسیار آمد در مفعل چون جبار بمعنی مجبر و دراك بمعنی مدرك و سراع بمعنی مسرع و قولی دیگرآنست که بجبار مجبر خواست یقال جبرته علی الامر بمعنی اجبرته والجبار السلطان قال الشاعر و یوم الحشراذ حشرت معد وکان الناس الانحن دینا عصینا غرمة الجبار حتی صلحنا الحرب الفاً معلمینا گفت مراد بجبار سلطانست یعنی منذربن النعمان که او مردم را بسوخت و بقهر بر کار ها داشت فذکر بالقرآن یاد ده ای محمّد بقرآن وتذکیر و تنبیه کن آنان را که ازوعید و عقاب میترسند این ازباب تخصیص بذکر است چنانکه رفت

سورة والذّاریات بدانکه این سوره مکی است و شصت آیت است و سیصد و شصت کلمة است و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است و روایت است از زرّبن حبیش از ابی کعب که رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سوره والذاریات بخواند خدای تعالی بعدد هر بادی که در دنیا بجست او را ده حسنه بنویسد صدق رسول الله قوله تبارك وتعالی و تقدس ـ

سورة الذّاريات ستّون آية مكيّة

بسم الله الرّحمنِ الرّحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالذّارِيَاتِ ذَرْواً * فَالْحامِلاتِ وِقْراً * فَالْجارِيَاتِ يُسْراً * فَالْمُقَسِّماتِ اَمْراً *

سوگند بپراکنده کنندگان پراکنده کردنی پس بردارندگان بار راپس روندگان بآسانی پس تقسیم کنندگان امررا

اِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ * وَاِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ * وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ * اِنَّكُمْ

جز این نیست آنچه وعده داده شدید راستست بتحقیق جزا واقع است بآسمان صاحب راهها بتحقیق شما

لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ * يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ اُفِكَ قُتِلَ الْخَرّاصُونَ * اَلَّذِينَ هُمْ فِی غَمْرَةٍ

هر آینه در گفتاري مختلف باشید روگردانیده شود ازو آنکه روگردانیده شود کشته شوند دروغ گویان آنانکه آنها در فرو رفتگی ضلالت

ساهُونَ * يَسْئَلُونَ اَيّانَ يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَهُمْ عَلَی النّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ

بیخبرانند میپرسند کی باشد روز جزا روزی که آنها بر آتش عذاب کرده میشوند بچشید عذاب خودتانرا

هٰذَا الَّذى كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ * اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ * آخِذِينَ
اينست آنكه بوديد بآن شتاب ميكرديدبتحقيق پرهيزكاران در بوستانها و چشمه سارهايند گيرندگان آنچه
ما آتٰيهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ *
دادشان پروردگارشان بتحقيق آنها بودند پيش از اين نيكوكاران بودند اندكى را از شب مى خفتند
وَ بِالْاَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِى اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَ فِى الْاَرْضِ
و بسحر ها آنها استغفار ميكنند و در مالها شان حقى است براى سائل و بى بهر و در زمين
آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِى اَنْفُسِكُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ * وَ فِى السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما
آيتهاست براى يقين كنندگان و در خود هاتان آيا پس نمينگرند و در آسمانست روزى شما و آنچه
تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ * هَلْ اَتٰيكَ
وعده كرده ميشويد پس قسم بپروردگار آسمان و زمين بتحقيق آن هر آينه راست است مانند آنكه شما سخن ميگوييند آيا آمد ترا
حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْراهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ
خبر مهمانان ابراهيم گرامى داشتگان چون در آمدند بر او پس گفتند سلام گفت سلام گروهي
مُنْكَرُونَ * فَراغَ اِلٰى اَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ اِلَيْهِمْ قالَ اَلا تَأْكُلُونَ
ناشناختگانيد پس نهان رفت بسوى كسان خود پس آورد گوساله فربه پس نزديك كرد بسوى آنها گفت آيا نميخوريد
فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ * فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فِى
پس در خود ديد از آنها بيمي گفتند مترس و مژده دادند اورا به پسرى دانا پس رو كرد زن او
صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قالُوا كَذٰلِكِ قالَ رَبُّكِ اِنَّهُ هُوَ
در فرياد زن پس زد رويش را و گفت پيره زنى نازائم گفتند اين چنين گفت پروردگار توبتحقيق اوست او
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ قالَ فَما خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قالُوا اِنّا اُرْسِلْنا اِلٰى قَوْمٍ
درست كار دانا گفت پس چيست كار شما اى فرستادگان گفتند بتحقيق ما فرستاده شديم بسوى گروهى
مُجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ * فَاَخْرَجْنا
گنهكاران تا بفرستيم بر آنها سنگى از گل نشان شده نزد پروردگارت مسرفان پس بيرون كرديم
مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَتَرَكْنا
هركه بود در آن از گروندگان پس نيافتيم در آن جز خانه از مسلمانان و گذارديم
فِيها آيَةً لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْاَلِيمَ * وَ فِي مُوسٰى اِذْ اَرْسَلْناهُ اِلٰى فِرْعَوْنَ
در آن آيتى براى كسانيكه ميترسند شكنجه دردناك را و در موسى چون فرستاديم اورا بسوى فرعون
بِسُلْطانٍ مُبِينٍ * فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ * فَاَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ
بمعجزه آشكا را پس رو گرديد بقوت خود و گفت ساحر يست يا ديوانه پس گرفتيم اورا ولشكر اورا
فَنَبَذْناهُمْ فِى الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ * وَ فِى عادٍ اِذْ اَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ *
پس افكنديم آنها را در دريا و او بود ملامت كننده خودرا و در عاد چون فرستاديم بر آنها باد رانازاد
ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ اِلاّ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ * وَ فِى ثَمُودَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ
نگذاشت هيچ چيزى راكه آمد بر اوجز آنكه كرد آنرا مانند استخوان پوسيده ودر ثمود چون گفته شد مر آنها را

تَمَتَّعُوا حَتّٰى حِينٍ * فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ *
بهره ورشويد تا هنگامى پس سر كشيدنداز فرمان پروردگارشان پس گرفت آنها راصاعقه و آنها مى نگريستند
فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِيامٍ وَ ما كانُوا مُنْتَصِرِينَ * وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كانُوا
پس نتوانستند هيچ ايستادنى و نبودند انتقام كشندگان و گروه نوح را از پيش بتحقيق آنها بودند
قَوْماً فاسِقِينَ وَالسَّماءَ بَنَيْناها بِاَيْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُونَ * وَالْاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ -
گروهى زشتكاران و آسمان رابنا كرديم آنرا بقوت وبتحقيق ما توانائيم زمين را گسترانيديم آنرا پس خوب
الْماهِدُونَ * وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَفِرُّوا اِلَى اللّٰهِ
گسترانندهايم و از هرچيز آفريديم جفت ها شايد شما پند گيريد پس بگريزند بسوى خدا
اِنِّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ * وَلا تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ اِنِّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ *
بتحقيق من مر شمارااز وبيم كننده ام آشكاراوقرار ميدهيدباخداخدايانى ديگر بتحقيق من مر شمارااز و بيم كننده آشكارم
كَذٰلِكَ ما اَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاّ قالُوا ساحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ * اَتَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ
اين چنين است آنچه آمد آنانرا كه از پيش از آنها بوداز فرستاده مگر گفتند ساحر است يا ديوانه آيا وصيت كردند بآن بلكه آنها
قَوْمٌ طاغُونَ * فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما اَنْتَ بِمَلُومٍ * وَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
گروهى سركشانند پس رو بگردان از آنها پس نيستى تو ملامت شده و پند ده پس بتحقيق پند دادن سود دهد گروندگان
وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونَ * ما اُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما اُرِيدُ اَنْ
را و نيافريديم جن و آدمى را مگر براى آنكه بپرستند مرا نه ميخواهيم از آنها از روزي و نه ميخواهيم كه بخورانند مرا
يُطْعِمُونِ * اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّاقُ * ذُوالْقُوَّةِ الْمَتِينُ * فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً
بتحقيق خدا اوست روزى دهنده صاحب توانائى سخت پس بتحقيق مر آنانرا كه ستم كردند بهره ايست
مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلُونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ
مانند بهره ياران شان پس نه شتاب كنند پس واى مر آنانرا كه كافر شدند از روزشان
الَّذِى يُوعَدُونَ
آنكه وعده شدند

قوله تعالى والذاريات بدانكه اين واو كه در اول سورتست و او قسم است و مانند اين بسيار است
و پانزده سوره را خداى تعالى ابتدا بواو قسم كرد مفسران خلاف كردند در آنكه قسم به چيست
بعضى گفتند به نام خدايست و نام او در آنجا مضمر است چنانست كه گفت و رب الذاريات
و رب الطور و رب النجم براى آنكه سوگند جز بخداى درست نباشد و قول درست آنست كه
قسم باين خبرهاست براى آنكه كلام باو بر ظاهرست بر طريقهٔ عرب كه ايشان بچيز ها دگر
قسم كنند چنانكه بخانه و مسجد فقالوا بحق هذا البيت و بعنوان الكعبه و حقك وابيك وحيواة
راسك اما آنكه در شرع سوگند درست نباشد جز بخداى تعالى آن مسئله شرعى است براى
آن چنين آمد كه مدعى عليه را سوگند برو لازم است اگر دروغ زن اورا خوفى باشد از سوگند
خوردن و بنام خداى باشد كه اقدام نيارد كردن و قسم خداى تعالى كه براى توكيد كلام گويد
بخلاف آنست قوله والذاريات جمع ذاريه باشد يقال ذرت الريح التراب على وجه الارض تذروه ذروا

واذرت تذری اذا رأ بمعناه قال‌الله تعالی تذروه‌الریاح ای تطیره حق تعالی قسم کرد بباد های جهنده که بدانچه آید آنرا بهوا برد عثمان‌الاعرج گفت ما را چنین روایت کردند که مسکن باد در زیر بال کروبیان است که حاملان کرسی انداز آنجا بیاید بر گردن آفتاب آید از اینجا بیاید بر سر کوهها آید از سر کوهها به بیابان در آید اما شمال را گذر ببهشت عدن باشد از هوای بهشت نصیبی گیرد و از ارواح صدیقان پس در حد خود جستن گیرد مهب او از کرسی بنات‌النعش باشد تا بمغرب آفتاب وحد مهب دبور ازمغرب آفتاب باشد تا بمطلع سهیل و حد مهب جنوب از مطلع سهیل باشد تا بمطلع آفتاب و حد مهب صبا از مطلع آفتاب است تا بکرسی بنات‌النعش این در حدان نشود وآن در حد این چنانکه حق تعالی تقریر کرده است در خبر است کـه موسی علیه‌السلام گفت در مناجات خدای تعالی الهی ارنی سراً من سرایر حکمتك بار خدایا سری ازاسرار حکمت تو بامن نمای گفت ازآنجا برو بر گذر تو دهی‌است در آن دیه رو بمیان آن ده چهار سرای بینی در آن سرا ها بزن و بگو که شما چه مردمانید و کار و پیشهٔ شما چیست و از خدای چه میخواهید موسی آنجا آمد بدر سرای اول آمد ودر بزد گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمانیم دهقان کار و پیشهٔ ما کشت و بذر است گفت از خدا چه میخواهید گفتند باران اگر امسال باران بسیار باشد ما توانگر شویم از اینجا بیامد بدر سرای دیگر گفت شما چه مردمانید گفتند کار ما فخاریست ما کوزه گرانیم و کوزهٔ بسیار کرده ایم و نهاده اگر امسال آفتاب بسیار باشد وباران نباشد ما توانگر شویم از اینجا بیامد بدر سرای دیگر رفت گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمانیم که مارا غلهٔ بسیار بر خرمن است اگر باد های پیاپی بیاید تا آن غله ها پاك کرده بباد پاك کنیم کار ما برآید ـ بدر سرای دیگر آمد گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمانیم که خداوند درختان میوه ایم و امسال درختان ما بار بسیار دارد اگر هوا ساکن باشد و باد نجهد که میوهٔ ما نارسیده از درخت نریزد ما توانگر شویم موسی بر گشت و میگفت ای خدای که روزی خلقان بامر تست یکی را باران میبایست و یکی را آفتاب و یکی را باد و یکی را هوای ساکن آرمیده و تو خداوند همه‌را مراد بدهی و بحسب مصلحت روزی بهمه کس رسانی چنانکه دانی قوله والذاریات امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند بر منبر کوفه خطبه میکرد و میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فان‌العلم تفیض بین جنبی فیضا لواجد مستفاضاً پسر کوا برخواست و گفت ما ادعی مثله نبی ولاوصی و انی اسئلك عن اشیاء گفت‌چنین دعوی هیچ‌پیغمبر باوصی‌پیغمبر نکرد من ازتوچندمسئله خواهم پرسید گفت اخبرنی عن‌الذاریات ذرواً گفت تلك‌الریاح گفت مراخبر ده ازذاریات گفت باد ها است قال‌ماالحاملات گفت چیست آن باد های گران برگرفته گفت تلك‌السحاب ابرست از باران بار گران دارد قال ماالجاریات یسرا چیست آنانکه بآسانی میروند گفت کشتیهاست گفت ماالمقسمات امراً کیستند آنانکه قسمت کار ها میکنند گفت آن فرشتگان اند فی حدیث نصب ذرواً بر مصدر است و نصب قراً بر مفعول به است والجاریات سیراً نصب او بر حال است علی لفظ‌المصدر چنانکه مثالهای او رفته است بسیاری فالمقسمات امراً نصب او بر مفعول به است وجواب قسم آن است ان

ماتوعدون ماموصوله است گفت بحق آن بادها که میجهدجستنی وبحق این‌ابرهای گران‌بار بباران بسیار و بحق این کشتیهای در آب روان باسانی و بحق این فرشتگان کـه قسمت این کار ها بدست ایشان داده اند کـه آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و نشر و حساب و کتاب و جز آن از احوال و اهوال قیامت لصادق همه راست است و ان الدین لواقع و جزاء و حساب خواهد بودن ودین هر دو را محتمل است بگفت هم حساب حق است و هم جزا اول حساب باشد تا بدانی که کارتو بگزاف نیست وبا تو گزاف کاری نخواهد کردن بر وفق آنکه حسابت بر آمده باشد بحساب استحقاق تو از ثواب و عقاب ترا جزا دهد لا محاله که این واقع خواهد بودن و بودنی است و آنرا خلفی نیست آنکه قسمی دیگر از سر گرفت و گفت والسماءِ ذات الحبك بحق آسمان خداوند راهها ـ عبدالله عباس و قتاده و ربیع گفتند ذات الخلق الحسن خداوند خلق نیکو ـ عکرمه گفت راست و هموار نه بینی کـه مرد بافنده را که جامه نیکو بافد گویند ما احسن حبکه ای نسجه المستوی ـ سعید جبر گفت ذات الزینة خـداوند زینت یعنی آراسته بستارگان ـ حسن گفت ای حبکت بالنجوم بستاره در هم آورده ـ مجاهد گفت المتقن البنیان قوی بناست و محکم ـ ضحاك گفت ذات الطرایق خداوند راههاست ولی برای آنکه دور است از ما ما نمی بینیم و منه حبك المأ و حبك الرمل طرایق آب و ریك باشد و کذلك حبك الزرع و حبك الشعر الجعد شکنجه آبست و جوشن و موی جعد واحد ها حباك ککتاب و کتب و حمار و حمر ـ قال الزاجز کانها حبکها الحواك طنفسة و فی شبها حباك ای طریقة و منه الحدیث فی صفة الدجال رأسه حبك یعنی الجعوده ـ ابن زید گفت ذات الشدة و قراء قول الله تعالی و بینا فوقکم سبعاً شداداً عبد الله عمر گفت مراد هفت آسمان است انکم لفی قول مختلف جواب قسم است سوگند بآسمان باین صفت یاد کرد که شما که اهل مکه اید در قول مختلفید یعنی اقوال شما با یکدیگر نمی ماند در قرآن ودرمحمد ص هم مختلف است یکی میگوید ازشما که او ساحر است و یکی میگوید شاعراست و یکی میگوید کاهن است و یکی میگوید دیوانه است و در قرآن قول شما هم مختلف است یکی میگوید کلام بشر است و یکی میگوید فسانه پیشینگانست و یکی میگوید فرا بافته اولیانست و یکی میگوید آموخته سلمانست یکی میگوید القاء شیطان است و گفتند مراد مقسمان اند که جعلوا القران عظین و تفسیر این برفته است در سورة الحجر و گفتند مراد آنست که بعضی مقرّ و بعضی منکر و بعضی مؤمن و بعضی کافر و بعضی مصدق و بعضی مکذب یعنی این همه اختلاف و اقوال متفاوتست و تناقض محالست که همه حق باشد تنبیه است ایشان را بر نظر و تفکر تا اندیشه کنند و حق ازین میانه بجویند تا هلاك نشوند یؤفك عنه من افك آنکه گفت بر گردانند از این قرآن آن را کـه بر گردانند در معنی او چند قول گفتند یکی آنکه عرب و اهل مکه و قریش می بر گردانند ازین قرآن و یا از محمد آنرا که میتوانند که بر گردانند بدعوت و اغرا و اغواء ـ قول دیگر آنکه یؤفك عنه من افك بر میگردانند از این قرآن آنانرا که شیطان بوسواس ایشان را بر گردانیده باشد و گفتند

بر میکردانند آنرا که خذلان دریافته باشد یعنی افك و صرف ایشان کار نمیکنند الا در مخذولی و متروکی از توفیق و الافك الصرف قال الله تعالی اجبئتنا لتافکنا ای لتصرفنا والافك فعل بمعنی مفعول ای کلام مصروف عن وجهه و هو الکذب من باب نقص و نقص و نقض و نقض و نکث و نکب قتل الخراصون لفظ خبر است و معنی دعا و چنانکه گفت قتل الانسان ما اکفره و الخراص الکذاب و هو الخرار ایضاً خرص هم حرز کردن باشد هم دروغ گفتن و اصل هر دو یکیست برای آنکه حرز کننده متیقن نباشد برانچه گوید و آن حرز که کند راست نیاید هم دروغ بود و دروغ زن نیز آنچه گوید به تخمین گوید بیشتر و قتل معناه لعن لعنت باد بر ایشان و گفتند خراصان شکاکانرا خواست ـ عبد الله عباس گفت متقسمان اند که عقبهاء مکه به نجشند و مردمرا منع کردند از الحاق برسول علیه السلام و قصه آن برفت ـ مجاهد گفت کاهنان اند ـ الذین هم فی غمرة ساهون آنانکه ایشان درغفلت ساهی اند یعنی در سهوند و سهو غفلت باشد ـ یسئلون ایان یوم الدین میپرسند که کی خواهد بودن روز جزاء تو جواب ده یومهم علی النار یفتنون انروز خواهد بود که ایشان را بآتش امتحان کنند و بر آتش نهند چنانکه زر بر آتش نهند تاعیارش بدانند و علي برای آن گفت که آتش زیر ایشان باشد و ایشان را در آتش اندازند ـ و کوفیان گفتند علي بمعنی با است ـ ذوقوا فتنتکم ای یقال لهم ذوقوا بچشید عذاب‌تان هذا الذی کنتم به‌تستعجلون این آنست که شما با او استعجال و شتاب زدگی میکردید و برای این هذا گفت و هذه نگفت با آنکه فتنه از پیش رفته است که رو بمعنی است و آن عذابست آنکه دربرابر آن ذکر پرهیز کاران کرد و جزاء و ثواب ایشانرا گفت ان المتقین في جنات و عیون پرهیز کاران در بهشتها باشند و چشمها و آب آخذین نصب او بر حال است من قوله فی جنات و عیون ای یحصلون فی جنات آخذین گفت میگیرند آنچه خدای بایشان میدهد از ثواب و انواع کرامات ـ سعید جبیر گفت عالمین بما امرهم ربهم معنی آنست که‌متقیان‌آن کنندکه خدای فرمود ایشانرا من قولهم انا اخذ بقول فلان ای عامل به و این راجع باشد باحوال دنیا و قول اول بهتر است برای سیاقت آیت و لقوله انهم کانوا قبل ذلك محسنین ـ ایشان پیش ازین محسن و نیکو کار بوده اند و این دلیل آنست که آن اجری باشد که لایق باشد باحوال قیامت تا شاید گفتن که پیش از این نکوکار بوده‌اند سعید جبیر گفت‌قبل ترون‌الفرایض‌یعنی پیش از آنکه شرع بایشان آمد ایشان برسر احسان و نیکوکاری بوده اند کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون در معنی ما و حکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند مانفي است و کلام تمامست عند قوله کانوا قلیلا علي تقدیر کانوا قلیلا من الناس یعني کسهای چنین ازمردمان اندك باشند آنگه ابتداء کرد و گفت ما یهجعون علی تقدیرهم لا یهجعون و ایشان بشب نخسبند بل بنماز برخیزند و بعضی دیگر گفتند ماء مصدری است ای کان هجوعهم من اللیل قلیلا و یهجعون در جای بدل اشتمال باشد از ضمیر در کانوا و ماء مصدری را مثال بسیار بود منها قوله بما رحبت ای بر بحما و قوله بما ظلموا ای بظلمهم و نصب قلیلا بر خبر کان باشد برین قول اول و برقول بعضی گفتند ما زائد است والتقدیر کانوا قلیلا من اللیل یهجعون

قلیلا من اللیل بشب اندکی بخسبند و نصب قلیلا بر ظرف است برین قول باقر علیه السلام گفت آنان باشند که نخسبند الا آنکه که نماز خفتن بکنند انس مالك گفت آنان باشند که میان نماز شام و خفتن نوافل کنند ـ مطرف گفت باشند که اندك شب برایشان گذرد که ایشان نماز شب نکنند ـ حسن گفت آنان باشند که بیشتر بشب نماز کنند و باشد که بوقت سحر رسانند ـ و بالا سحارهم یستغفرون و در اوقات سحر استغفار کنند وآمرزش خواهند ازخدای تعالی و في اموالهم حق للسائل والمحروم و در مالهاء ایشان حقی باشد سائل و خواهنده و محرومرا که تنگ روزی باشد این قول عبدالله عباس و سعید مسیب است ـ بعضی گفتند محروم آن باشد که درزکوة نصیب نباشد او را و از آن هشت صنف نباشد في قوله انما الصدقات للفقراء قتاده و زهری گفتند سائل آن باشد که بخواهد و محروم آنکه نخواهد ابراهیم گفت محروم آن باشد که او را از غنیمت سهمی و نصیبی نرسیده باشد و بیان این آنست که روایت کردند از حسن محمّد که رسول علیه السلام سریتی را بفرستاد برفتند و غنیمت آوردند رسول میان ایشان قسمت کرد پس از آن قومی دیگر آمدند که ایشان را نصیب نبود در آن این آیت فرود آمد عکرمه گفت محروم آن باشد که مالی فراینده ندارد چون گاو و گوسفند و شتر ـ زیداسلم گفت که زرعش یامیوه اش یاچهار پایش آفت رسیده بود ـ محمّدبن کعب گفت محروم آن باشد که او را احتیاج رسیده باشد آنگه بخواند انا لمغرمون بل نحن محرومون ـ عبدالله بن ابی قلابه گفت مردی بود از اهل یمامه سیلی بیامد و مالی که داشت از مواشی به برد یکی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هذا محروم این مرد محرومست او را توزیعی بکردند شعبی گفت هفتاد سال است که میپرسم تا محروم که باشد و هیچ علمی حاصل نشد مرا و بدان اصل او در لغت ممنوع باشد برخلاف مرزوق و حرمان منع باشد ـ انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فرداء قیامت درویشان تظلم کنند از توانگران وگویند بارخدایا حق ما ندادند ازحقی که تو نهادی مارا در مال ایشان حق گوید بعزة و جلال من که شمارا مقرب گردانم وایشانرا عذاب کنم آنگه رسول علیه السلام این آیت بر خواند و فی اموالهم حق للسائل والمحروم و فی الارض آیات للموقنین و در زمین آیاتی و علاماتی و عبرتی هست آنانرا که ایشان را یقین باشد و شکاك نباشند آنگه گفت بلفظ استفهام برسبیل ملامت ـ وفی انفسکم افلا تبصرون در خویشتن نمی نگرید و اندیشه نمیکنید ـ عبدالله زبیر گفت مراد مخرج بول و غایط است ـ مسیب بن شریك گفت مراد آنستکه از یك راه طعام وشراب فرو می شود و از دوراه بیرون میآید اگر شیر محض خورد آب بیرون آید ـ ابوبکر ورّاق گفت ـ وفی انفسکم یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوة وقهر منت و عجز ارکان و فسخ صریمت ونقض عزیمت آنگه گفت تو ایمن باشی که روزی تو جائی نهاده ام که آفت باو راه نبرد هیچ دزد نبرد لا تا کله السؤس و لا ینالہ اللصوص گفت و فی السماء رزقکم و ما توعدون روزی شما در آسمانست یعنی برف و باران که باو نبات از زمین بروید که سبب روزی شماست بعضی دیگر

كفتند مراد بسما باران است كه عرب آسمان را و ابر و باران را آسمان خوانند يقول العرب اصابنا سماء قال الشاعر اذا سقط السماء بارض قوم رعيناها و ان كانوا غضابا ـ ابن كيسان كفت معنى آنست كه و على رب السماء رزقكم روزى شما به تقدير و فرمان خداى آسمان است وفى بمعنى على است چنانكه كفت و لا صلبنكم في جذوع النخل اى على آنكه مضاف بيفكند و مضاف اليه بجاى او بداشت و اين وجه متعسّف است از آنجا مجاز در مجاز است و اين معنى استخراج توان كرد بى اين تقدير بوجهى دكر و آن آنست و في السماء مراد آنست كه چون در آسمان باشد جز بتقدير من نباشد براى آنكه من در آسمان كس را ملك و ملك ندادم چنانكه در زمين فاذا بختص بى و معلق بمشيتى و اين به از آنست كه ابن كيسان كفت سفيان ثورى كفت و اصل الاحدب اين آيت بخواند و في السماء رزقكم كفت اين چه ابلهى است كه من ميكنم آنچه خداى كفت در آسمان است من در زمين چكونه طلب ميكنم برفت و زاويه كرفت و عبادت ميكرد يكروز و دو روز چيزى پديد نيامد روز سه ديكر سلهٔ خرما ديد كه پيش او بنهادند او را برادرى بود درتوكل ازو درست تر او از در در آمد سلهٔ خرما دو شد يكى اين ميخورد ويكى آن هر دو درآن زاويه خداى را ميپرستيدند و آن روزى بايشان ميرسانيدند تا با پيش خداى شدند ـ ابن مخيص خواند و فى السماء رازقكم بالف روزى دهنده شما در آسمانست يعنى خداى تعالى نه بمعني جهت چنانكه تأويل كرديم مانند اين الفاظ را و ما توعدون و آنچه وعده ميدهند شما را از خير و شر ـ ضحاك كفت من الجنة و النار از بهشت و دوزخ كفتند قيامت خواست فورب السماء و الارض آنكه قسم ياد كرد و سوكند بخداى آسمان و زمين كه آنچه من كفتم از معنى روزى حق است و درست است ـ مثل ما انكم تنطقون كوفيان مثل خواندند برفع على انه صفت لقوله لحق وباقى قرا ومثل خواندند ـ منصوب آنكه دروجه او خلاف كردند بعضى كفتند نصب برحال است و التقدير انه لحق مثل نطقكم ـ بعضى ديكر كفتند منصوبست بر صفت مصدرى محذوف كانه قال حق ذلك حقاً مثل كونكم ناطقين كروهى ديكر كفتند براى آنكه مضاف است بامعنى او را بنا كردند بر فتح لا بهامه نحو خمسة عشر و اكر اضافه او با معربى بودى بنا نكردندى نحو مثل زيد و اين قول مازنى است و قول اول قول جرمى است و انشد المازنى لم يمنع الشرب منها غير ان نطقت حمامة فى غصون ذات او قال كفت چون غير را اضافت كرد بان بنا كرد او را بر فتح اما معنى آيت درو چند قول كفتند يكى آنكه معنى آنست كه اين كه من خبر دادم از باب روزى حق است و درست است چنانكه ناطقى شما يعنى چنانكه درين شك نيست كه شما ناطقيد در آن شك مكنيد بعضى ديكر كفتند نطقى مخصوص خواست بر معنى مثل ما انكم تنطقون من قول لااله الا الله يعنى چنانكه اين كلمه حق است ودرست است اين كه من وعده دادم حق است و درست است بعضى ديكر كفتند چنانكه يكى از ما بزبان ديكرى سخن نتوانند كفتن همچنين روزى غيرى غيرى نتواند خوردن و اين برقاعده ما درست نيايد اكر كويند چه فرق باشد ميان آنكه كفتى مثل ما تنطقون و ميان آنكه

كفتى مثل ما انكم تنطقون كوئيم معنى مختلف شود و آن آنست كه مثل ما تنطقون تقدير آن باشد كه نطقكم چون نطق شما و نطق ما درو هم حق باشد و هم باطل و چون كفت مثل ما انكم تنطقون معنى آنست كه مثل كونكم ناطقين چنانكه شما ناطقيد و در ناطقى شما شكى نيست هم چنين در حق اين خلافي نيست فهذا هو القران بينهما حسن كفت ما را روايت كردند از رسول صلعم كه فرمود قاتل الله اقواماً اقسم لهم ربهم بنفسه فلم يصدقوه بكشاد خداى قومى را كه خداى تعالى براى ايشان بخود قسم ياد كرد باورش نداشتند ـ اصمعى كفت روزى از مسجد آدينه بصره مى آمدم در راه جلف جافى مرا پيش آمد بر شترى نشسته شمشيرى در بر افكنده و كمانى بدست كرفته بنزديك من رسيد سلام كرد ومرا كفت ممن الرجل از كدام قبيله كفتم من بنى الاصمع مرا كفت اصمعى كفتم آرى كفت از كجا ميائى كفتم از جائيكه در او كلام خداى ميخوانند كفت خداى را كلامى است كه آدميان خوانند كفتم آرى كفت چيزى بخوان بر من از آن كلام من بر كرفتم سوره و الذاريات الى قوله و فى السماء رزقكم و ما توعدون مرا كفت يا اصمعى بخداى بر تو كه اين كلام خدا ست كفتم آرى بان خداى كه محمّدرا بحق بخلق فرستاد كه اين كلام خداست كه برمحمد فرو فرستاد مرا كفت بس آنكه برخاست شترا بكشت وباپوست پاره پاره كردومرا كفت يار من باش تا بدرويشان دهيم من باو بايستادم وآن بدرويشان داديم آنكه تيغ بشكست وكمان درزير خاك كردوروى دربيابان نهاد وميكفت وفي السماء رزقكم وماتوعدون من خودرا ملامت كردم كفتم اى نفس سالهاى بسيار است كه اين آيت ميخوانى وميدانى ومتعظ نشدى و اعرابى جلف به يكبار متعظ شد دكر بار نديدم آن اعرابى را تا آن سال كه با رشيد بحج بودم طواف ميكردم ازپس پشتم آوازى برآمد كه كسى مرا بخواند بآوازى ضعيف باز نكريدم اعرابى را ديدم با تنى ضعيف پوست براستخوان خشك شده وكونه روى زرد كرده برمن سلام كرد و مرا ازوراى مقام ابراهيم بود و بنشاند وكفت هم از كلام خدا مرا بشنوان من سوره والذّاريات بركرفتم وچون باين آيت رسيدم و فى السماء رزقكم وما توعدون كفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً آنكه مرا كفت دكرچيست من برخواندم فورب السماء والارض انّه لحق مثل ما انكم تنطقون نعره بزد وكفت كيست كه خداى را بخشم آورد تا اورا سوكند بايست خورد و كيست آنكه او را باور نداشت تا سوكند خورد ويك دوبار اين باز كفت وجان بداد و رسول ص كفت الرّزق اشدطلباً للعبد من اجله روزى بنده را به طلب كند ازاجلش ـ وبو سعيد خدرى روايت كردكه رسول عليه السلام كفت لو انّ احدكم فرّ من رزقه لتبعه كما تبعه الموت كفت اكر يكى از شما از روزى بكريزد روزى از پى او بيايد چنانكه مرك وشاعر كفت درين معنى الرزق فى القرب و في البعد اطلب للعبد من العبد لو قصر الطالب فى سعيه اتاه ما قدّر فى القصد وقال دعبل اسعى لاطلب رزقى و هو فى طلبى والرّزق اكثر لى منى له طلباً ودر اخبار ما آمده كه الرّزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك روزى دو است يكى تو اورا طلب ميكنى ويكى او ترا طلب ميكند آنچه تو اورا طلب ميكنى باشد كه بيابى و باشد كه نيابى و آنچه او ترا طلب ميكند لابد ترا بيابد ولمحمّدبن حازم فى معناه

شعر لوكان في صخرة في البحر رايته صمّاً ملومته لمس نواحيها رزق لعبد يراالله لاتصدعت منه اليه فادّت كلّما فيها او كان تحت طباق السبع مطلبه لسهل الله في المرقي مراقيها حتّى ينال الذى فى - اللّوح خط له ان هى آتته والا فهو ياتيها وليكن بناء اين بر توكل است تا توكل درست نباشد اين حال درست نيايد و رسول عليه السلام گفت لو انّ تتوكلون علي الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير يغدو خماصاً و يروح بطاناً گفت اگر شما توكل گرديد برخداى حق توكلش چنانكه ببايد روزى دادى شما را چنانكه مرغان را دهد بامداد از اشيانها بيرون آيند حوصلها تهى و نماز شام بآشيانها روند حوصلها پر اما آنچه تكليف تواست درين باب سعى است و طلب كردن روزى از مطلب خود از وجهى حلال آنكه آنچه صلاح تست بتو رسد آنچه نرسد هم صلاح تست طلب تو جهاد است و دادن او صلاح بانادادن از مجاهده امتناع نبايد كردن كه طلب - الحلال جهاد وقوله عليه السلام رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر تكليف تو يافتن نيست تكليف تو جستن است وعلىّ ادراك النّجاح آنكه بتواست جداست و آنكه با اوست جداست اين جدّ و جهد است و از جهد جهادان جدّ حظّ است واين حظّ حظّ است وآن بقضاست وبرتو بآن قضا رضاست چه اگر راضى نباشى سخط ترا اثر نيست فان تغضبوا من قسمة الله حظكم فلله اذ لم يرضكم كان ابصراً بارع زوزنى گويد دراين معنى دومعنى لطيف است يقولون انّ المال عنقاء مغرب ذى الفضل فاقنع تسرح قلت فاقلبوا اذا انالم اقنع فما انا صانع وما لامرء عمّاقضى الله مذهب برتو قناعت است وتسليم چه بسعى تو زيادت نشود آنچه ترا نهاده اند چنانكه وليس رزق الفتى من حسن حيلة بل من جدود و ارزاق و اقسام - كالصّيد يحرمه الرامى المجيد و قديرمى و يرزقه من ليس بالرّامى وقال آخر اذا ما راى النّاس الغنىّ وجاره فقير يقولوا عاجز و وحيد وليس الغنى والفقر من حيلة الفتى ولكن حظوظ قسّمت و جدود و قوله وهل آتيك حديث ضيف ابراهيم - المكرمين آنكه گفت يا محمّد بتو آمد حديث مهمانان ابراهيم آن مهمانان گرامى درعدد مهمانان ابراهيم خلاف كردند - عبدالله عباس گفت دوازده كس بودند محمّد كعب گفت جبرئيل بود با هفت فرشته عطا گفت جبرئيل بود و ميكائيل و فرشته ديگر با ايشان بود - عبدالله عباس گفت براى آن مكرّم خواند ايشانرا كه ناخوانده بودند - مجاهد گفت براى آن مكرم خواند ايشان را كه ابراهيم بنفس خود خدمت كرد ايشان را و قال الشاعر وانى لعبد الضيف مادام نازلا ومالى سواها شيمة تشبه العبدا گفتند براى آن مكرم خواند ايشانرا كه بنزديك خدا گرامي بودند نظيره قوله سبحانه بل عباد مكرمون - ابوبكر وراق گفت براى آن مكرم خواند كه مهمانان را پس مهمان او مكرم باشند اذ دخلوا عليه چون در نزديك او شدند - فقالوا سلاماً اى نسلّم عليك تسليماً آنكه فعل بيفكند و زوايد مصدر - قال سلام اى سلام عليكم او خطابى و تحيّتى سلام خبر مبتداء باشد محذوف قوم منكرون اى انتم قوم منكرون هم خبر مبتدا محذوفست گفت شما مردانيد ناشناخته من شما را نميشناسم وگفتند براى آن منكر خوانداايشان را كه بى دستورى در شدند و گفتند براى آن كه خطاب و تحية سلام عادت نبود او آن تحيّت نشناخت - فراغ الى اهله اى مال ورجع - ابراهيم عليه السلام با نزديك اهل خودرفت ساره وگفت مرا مهمانانى

(رسيدند)

رسيدند پس گرامى چيزى نيست كه پيش ايشان بريم گفت چيزى ساخته نيست وليكن مرا عجلى است و گوساله كه اورا مى‌پرورم بهوس فرزند واورا چون فرزند ميدارم بدوستى وليكن براى تو ايثار كنم چنانكه عادت زنان باشد اورا دست و پاى درحنا گرفته بود وزنك دركلو بسته ابراهيم آن عجل را بكشت و بريان كرد وآن گوساله بود فربه - فقرّبه اليهم آنكه پيش ايشان آورد وبنهاد قال الا تاكلون ودر كلام محذوفى است والتقدير فقربه اليهم وقال لهم كلو فلما راهم لا ياكلون قال الا تاكلون پيش ايشان بنهاد وگفت بخوريد چون ديد كه ايشان نميخورند گفت چرا نميخوريد گفتند ابراهيم نديد كه ايشان نميخوردند براى آنكه اورا عادت نبود كه در مهمان نگاه كردى بوقت طعام خوردن چه عادت كريمان چنين باشد تا مهمان چنانكه خواهد طعام بخورد بخلاف آن كه يكى گفت در مهمانى بخيلٌ امدّ يدى فيه لاسرق لقمة فيلحظنى شزراً فاعبث بالبقل - ساره از پس پرده بديد ابراهيم را بخواند و گفت اين مهمانان تو طعام نمى خورند او گفت الا تاكلون آنكه بترسيد از ايشان كه نبايد تا با او غدرى و خيانتى در دل دادند براى آن ترسيد يقال فاوجس فى نفسه خيفة واجس اذا جدد الخفية الخوف قالوا لا تخف ايشان چون ديدند كه ابراهيم از ايشان بترسيد گفتند مترس و او را به پسرى دانا بشارت دادند اهل اشارت گفتند چون ساره بابى فرزندى عجلى فدا كرد و ايثار كرد كه انرا چون فرزند ميداشت ما او را بفرزندى چون اسحق بشارت داديم فاقبلت امراته فى صرة اى فى صيحة يعنى ساره كه اهل او بود بانك برداشت و مراد با قبلت نه اقبال وادبار است انّما معنى آنست كه گويد اقبل فلان يفعل كذا اى جعل يفعل كذا و گفتند فى صرّة اى فى جماعة من النساء و اصل الصرّ الجمع و منه الصره و قال امرء القيس فالحقنا بالهاديات ودونه جواهرها فى صرة لم تزيل اى فى جماعته البقر فصكت وجهها اى لطمت وجهها چنانچه بر روى زد گفت عجوز عقيم والتقدير انا عجوز عقيم گفت من پير شدم و در اصل خود نا زائيده بودم يا گفت چگونه ممكن باشد كه پيرزنى عقيم بزايد - در اخبار است كه ساره را در وقت بشارت نود و نه سال بود و ابراهيم را صد سال بود وساره هرگز نزاده بود قالوا كذلك فرشتگان گفتند هم چنين گفت ما را خداى تو وما اين بشارت نه ازخود ميگوئيم - سؤال كردند كه ابراهيم و ساره صدق قول و بشارت ايشان از كجا دانستند و ايشان بصورت آدميان بودند نه به صورت فرشتگان گوئيم لابد است از آنكه معجزه مقرون باشد بگفتار و بشارت ايشان كه ابراهيم و ساره را علم حاصل شود بقول ايشان - ودرخبر آمد كه دعا كردند تا خداى تعالي آن عجل را زنده كرد تا برخاست و بنزديك مادر رفت انه هو الحكيم العليم يعنى خداى تعالى حكيم است و محكم كار و دانا است ابراهيم عليه السلام چون بدانست كه ايشان فرشتگانند واز نزديك خداى ميآيند خواست تا بداندكه باو آمدند يا بكارى ديگر گفت - فما خطبكم ايها المرسلون چه كاراست شما را اى فرشتگان خداى قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين ايشان گفتند مارا فرستاده‌اند بگروهى گناه كاران يعنى قوم لوط - لنرسل عليهم حجارة من طين تا بفرستيم بر ايشان سنگهائى از كل كلى گفت از سنك و كل بود بيانه قوله من سجيل مسوّمة عند ربك للمسرفين علامت بر كرده

(به)

بەنزدیك خدای تعالی برای آن مسرفان متعدیان ـ فاخرجنا من کان فیهامن المؤمنین بیرون آوردیم هرکس را که در آنجا بودند از مؤمنان بلوط علیه السلام نیافتیم درآنجا جز یك خانه از مسلمانان و آن خانه لوط بود علیه السلام ـ و ترکنا فیها آیة رها کردیم در آن شهر و مدینه آیتی و عبرتی و علامتی آنانرا که از عذاب خدای بترسند ـ وفی موسی یعني و فی ارسال موسی ایضاً آیت و در فرستادن موسی علیه السلام هم چنین آیتی و دلالتی بود چون او را بفرستادیم بحجتی و برهانی ظاهر روشن ـ و فراء گفت معطوفست علي قوله و فی الارض آیات و فی موسی ایضاً آیات فتولی برکنه پشت کرد و برگردید بجانب خود قیل برکنه ای بجانبه پهلو برگردانید یعنی قبول نکرد و ابا نمود ـ و قیل بقوله و اشراف قومه او بر گردید و قوم را برگردانید نظیره قوله او اوی الی رکن شدید اراد به المنعه و العشیرة و قال گفت یعنی فرعون ساحر او مجنون ای هذا این موسی یا جادو است یا دیوانه ابو عبیده گفت او بمعنی واو است برای آنکه او موسی را بهر دو قذف کرد کقوله آثما او کفورا فاخذناه و جنوده ما بگرفتیم فرعون و لشکر او را و در دریا انداختیم ایشان و هوملیم و او مستحق ملامت بود وفی عاد عطف است بر آنچه رفت من قوله و فی‌الارض و فی موسی وفی عاد یعنی نیز در عاد و قصه ایشان آیاتی و علاماتی و دلیلهائی است اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم چون بفرستادیم بایشان بادی عقیم و آن بادی بود که تیغ پراکنده کند و برگ بریزاند از درخت و در وقت خزان وضد او لاقح بود ما تذر من شیئی اتت علیه الا جعلته کالرمیم گفت رها نکرد هیچ چیز را که برو آمد الا و او را چون استخوان پوسیده و چوب پوسیده کرد و گیاه خشك کرد ـ قتاده گفت چون درخت پوسیده ـ ابو العالیه گفت چون خاك کوفته ـ عبدالله عباس گفت کالشی الهالك مانند چیزی هلاك شده ـ یمان گفت رمیم آن باشد که چهار پای از گیاه‌تر یا خشك بدهن خورد کند و بیندازد و از آنجا چهار پای را مرمه و مقمه گویند و اصل او در استخوان پوسید باشد من قوله من یحی العظام و هی رمیم و فی ثمود ایضاً آیات و در ثمود که قوم صالح بودند آیات و عبرتهائی است اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین چون گفتند ممتع باشید تا بروزگار یعنی اجال ایشان و وقت مرگشان یعنی اگر کفر نیاوردندی ایشان را عذاب و صاعقه نیامدی بماندندی تا باجلي که خدای تعالی صلاح ایشان دانستی در آن ـ فعتوا عن امر ربهم ایشان عتو و طغیان و بی فرمانی کردند از فرمان خدای فاخذتهم الصاعقه صاعقه ایشان را گرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت وگفتند هر عذاب که از آسمان آید آنرا صاعقه خوانند و ایشان بصیحه و بانگ جبرئیل هلاك شدند ـ و هم ینظرون و ایشان غافل بودند از آنکه مینگریستند ـ فمااستطاعوا من قیام من من زیادتست تاکید نفی را گفت نتوانستند بهیچ وجه برخاستن یعنی از جای نتوانستند جنبیدن و از عذاب بگریختن و ما کانوا منتصرین ونیز قوهٔ امتحان نداشتند تا ازما انتقام کشیدندی و قوم نوح ابو عمر و حمزه و کسائی خواندند وقوم مجرور عطفاً علی قوله و فی‌الارض و فی موسی و فی عاد وفي‌ثمود ـ و باقی قرا منصوب خواندند و درو چندقول گفتند یکی آنکه عطفت

علی الضمیر في قوله فاخذتهم الصاعقه و یعنی واخذت قوم نوح الصاعقه ایضاً و دوم فعلی مضمر نحو و اهلکنا قوم نوح و گفتند واذکر قوم نوح من قبل پیش از گروه گذشته از عاد و ثمود و قوم فرعون انهم کانوا قوماً فاسقین ایشان گروهی فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده والسماء و آسمان را بنا کردیم بقوه و انا لموسعون عبدالله عباس گفت ما قادریم بر آن روایتی دیگر هم از او آنست که روزی فراخ گردانیم بر آنکس که خواهیم ـ ضحاك گفت ما توانگریم بیانه علی الموسع قدره و علی المقتر قدره ـ حسین بن الفضل گفت علم ما واسع است یعنی همه چیز دانیم ـ والارض فرشناها و زمین بگستریم ـ فنعم الماهدون نیك گسترانیده‌ایم ما و اینهه تذکیر نعمست تا خلقان بشنوند و یاد آرند و شکر کنند ومن کل شیئی خلقنا زوجین و از هرچیزی که آفریدیم دوجفت آفریدیم مراد یك جفت است که دو فرد باشد ولیکن برای آن دو جفت گفت که هر یکی از آن جفت صاحبش باشد و الا دوجفت بزبان ما چهار فرد بود مراد دو نوع و دو صنف اند چون آسمان و زمین وبحر و بر وسهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف و بهار وشب و روز و انس و جن و نر و ماده ـ لعلکم تذکرون تا همانا شما اندیشه کنید و بدانید که خالق این اصناف و ازواج باید تا یکی بی همتا باشد ففروا الی الله آنکه مکلفان را وعظ کرد و گفت با خدای گریزید از عذاب او عبدالله عباس گفت معنی آنست که از اوهم با او گریزید ابوبکر وراق گفت ازطاعت شیطان با خدمت رحمان گریزید ـ عمروبن عثمان گفت پناه بامکه دهید ـ حسین بن الفضل گفت از هرچه جز او است بگریزید ذوالنون گفت از جهل با علم بگریزید و از کفر با شکر ـ انی کنتم منه نذیر مبین که من شما را ترسانندەام از خدای بیان کننده ـ ولا تجعلوا مع الله الهاً آخر و با خدای خدای دیگر مپرستید که من شما را پیغامبری‌ام بیان کننده کذالك یعنی همچنانکه قوم تو ترا ساحر و جادو و دیوانه خواندند هیچ پیغبر از جمله آنان که پیش از تو بودند بقوم خود نیامدند الا و گفتند که این جادوست یادیوانه این برای تسلی رسول گفت یعنی اول کس نه توئی که این قوم ترا تکذیب کردند آنکه برسبیل تعجب فرمود که اتوا صوابه وصیت کرده اند یکدیگر را باین چنانکه ما گوئیم زبان در دهن یکدیگر کرده‌اند بل هم خود اینان وایشان گروهی اند طاغی ومتجاوز ازحد آنکه گفت فتول عنهم از اینان برگرد ـ فما انت بملوم که تو مستحق ملامت نهٔ و کس ترا بدین ملامت نکند ـ در اخبار هست که چون آیت آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم دلتنگ شد و صحابه همچنین گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب فرود آید حق تعالی برای تسلی رسول این آیت فرستاد و ذکر یاد ده ای محمد که یاد دان مؤمنان را سود دارد ـ و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ـ آنکه برای ابلاغ حجت گفت من نیافریدم جنیان و انسیان را الا برای آن تا مرا پرستند یعني غرض من در آفریدن خلقان عبادتست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کردند که گفت معنی آنست که الا لامرهم ان یعبدون الا که فرمایم ایشان را که مرا عبادت کنند و این اختیار زجاجست بیانه قوله وما امروا الا لیعبدوا الله ـ مجاهد گفت الا لیعرفون ـ عبدالله عباس گفت الا لیقرو الی بالعبودیه ـ کلبی گفت الا لیوحدون الا تا مرا

یکی گویند و آن آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره برای آنکه باتفاق آیت محکم است محمولست
بر ظاهر خود ومطابق ادله عقل است و اگرغرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای
عبادت آفریـدم ـ ما ارید منهم من رزق گفت از ایشان روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا
طعام دهند ـ ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین ـ خدای تعالی روزی دهنده است و خداوند
قدرت و قوتست و متین هم قوی باشد و مرجع هر دو با قادر است و عامهٔ قراء متین خواندند
برفع علی انه صفت الله تعالی ـ و در شاذ یحیی بن اعمش بجر خواند علی انه صفت القوة و برای آن
صتینه نگفت که روی کرد بامعنی اراد به الامر المتین ووجوه بسیار گفته ایم في قوله تعالی ان
رحمت الله قریب من المحسنین و فی قوله فمن جاء موعظة ای وعظ ـ فان للذین ظلموا گفت
آنانرا که ظلم کردند ایشان را بود نصیبی مانند نصیب اصحابانش و اصل ذنوب دلو بزرگ باشد
قال الراجز لنا ذنوب و لکم ذنوب فان ابیتم قلنا القلیب آنکه در حظ و نصیب استعمال کنند
کقول علقمه بن عبیده شعر وفی کل قوم قد خطبت بنعمة فحق لشاس من بذاك ذنوب و قال
آخر لعمرك والمنایا طانعات لکل نبی باب منهم ذنوب ـ فلاتستعجلون بر این تعجیل مکنید که
شما را مهلت دادم چنانکه ایشان را آنکه گفت وای بر آنان که کافر باشند از روزی که
ایشان را وعده میدهند گفتند روز بدر است و گفتند روز قیامت است سورة الطور
بدانکه این سوره مکی است وچهل و نه آیت است وسیصدو دوازده کلمة است و هزارو پانصد
حرفست ابی کعب گفت که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت هر که او سوره والطور بخواند
برخدای واجب بود که اورا از عذاب خود ایمن کند و اورا در بهشت منعم بکند و بانعمت دارد

سورة الطّور تسع و اربعون آية مكيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ * وَالسَّقْفِ ـ
قسم بطور و کتاب نوشته شده در پوستی گشاده و بیت معمور وسقف
الْمَرْفُوعِ * وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ * اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ يَوْمَ
برافراشته ودریای افروخته بتحقیق شکنجه پروردگارتو هرآینه واقع شونده است نیست مر اورا دفع کننده روزی که
تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْراً * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً * فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * اَلَّذِينَ هُمْ
حرکت کند آسمان حرکتی و سیر کنند کوهها سیر کردنی پس وای این روز مر تکذیب کنندگان را کسانی که آنها
فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ * يَوْمَ يُدَعُّونَ اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا * هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا
در فروشدن باطل بازی کنند روزی که بسرعت خوانده شوند بسوی آتش جهنم بسرعت افکندنی اینست آتش آنچنانی که بودید بآن
تُكَذِّبُونَ * اَفَسِحْرٌ هٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ * اِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا اَوْ لَا تَصْبِرُوا
تکذیب میکردید آیا پس سحر است این یا شما نمی بینید دریابید آنرا پس شکیبا شوید یا شکیبا نشوید
سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ *
یکسانست برشما جزاین نیست جزاداده شوید آنچه را بودید میکردید بتحقیق پرهیزکاران در بوستانها و نعمت اند

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً
متنعم اند آنچه دادشان پروردگارشان و نگاهداشت آنهارا پروردگارشان شکنجه دوزخ را بخورید و بیاشامید گوارا
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * وَالَّذِينَ
بآنچه بودید میکردید تکیه کنندگان بر تختهای پیوسته و جفت کردیم آنها را بحور عین و کسانیکه
آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِاِيمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا اَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
گرویدند پیروشدند آنهارا فرزندان آنها بگروید نی برسانیم بآنها فرزندانشانرا و کم نکنیم آنهارا از کارهاشان ازچیزی
كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ * وَاَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * يَتَنَازَعُونَ
هرکس بآنچه پیشه کرد در گرواست ومدد فرستیم آنها را به میوه و گوشت از آنچه میجویند بنوبه گیرند
فِيهَا كَأْساً لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ
در آن جامی را نیست بیهوده در آن و نه گنه کردنی و دورزند برآنها پسران که گویا آنها مرواریدی
مَكْنُونٌ * وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي اَهْلِنَا
پوشیده اند و رو آورد پاره آنها بر پاره می پرسند گفتند بتحقیق ما بودیم پیش در اهل خود
مُشْفِقِينَ * فَمَنَّ اللهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ * اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ
ترسناکان پس منت نهاد برما و نگاهداشت ما را شکنجه آتش سوزان بتحقیق ما بودیم از پیش میخواندیم اورا بتحقیق
هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ * فَذَكِّرْ فَمَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ * اَمْ يَقُولُونَ
اوست او نیکوکار مهربان پس پند ده پس نیستی تو به نعمت پروردگار خود فال گو ونه دیوانه یا میگویند
شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ * قُلْ تَرَبَّصُوا فَاِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ *
شاعریست منتظریم باو حوادث زمان را بگو منتظر باشید پس بتحقیق من با شما از انتظار کشندگانم
اَمْ تَاْمُرُهُمْ اَحْلَامُهُمْ بِهٰذَا اَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ * اَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ
یامیگوید آنهارا خوابهای شان باین یا آنها گروهی سرکشانند یا میگویند بربافته است آنرا بلکه نمیگروند
فَلْيَاْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ * اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ
پس بیاورند سخنی چون آن اگر باشند راستگویان یا آفریده شدند از غیر چیزي یا آنها آفرینند گانند
اَمْ خَلَقُوا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ * اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ اَمْ
یا آفریدند آسمانها و زمین را بلکه یقین نمیکنند یا نزد آنها است خزینهای پروردگار تو یا
هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ * اَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَاْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ
آنها تسلط دارند یا مر آنها راست نردبانی که بشنوند در آن پس بیاورد شنونده آنها بحجتی هویدا
اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ * اَمْ تَسْاَلُهُمْ اَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ * اَمْ
یا مر اوراست دختران و مر شمارا پسران یا میخواهی از آنها مزدی را پس آنها از غرامت گران بارانند یا
عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ * اَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً * فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ
نزد آنها است پنهان پس آنها می نویسند یا میخواهند مکر پس آنانکه کافر شدند آنها مکر کرده شدگانند
اَمْ لَهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَاِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ
یا مر آنها را خدائی غیر خداست منزه است خدا از آنچه انباز گیرند و اگر بینند پاره را از آسمان

سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ * فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

فرو افتاده میگویند ابریست بهم نشسته پس واگذارشان تا بنگرند روزشانرا که در آن هلاك شوند

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ * وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا

روزی که بینیاز نکند از آنهامکرشان چیزی راونه آنهایاری کرده شوند وبتحقیق مر کسانی را که ستمگرند عذابي

دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ

غیر اینست ولیکن بیشتر آنها نمیدانند وشکیبا شو برای حکم پروردگار خود پس بتحقیق تو بحفظ مائی وتسبیح

بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ * وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ۝

کو بحمد پروردگارت هنگامی که میایستي و پاره شبرا پس تسبیح کو و پشت کردن ستاره

والطور بعضی اهل لغت گفتند عرب همه کوه را طور خواند جز آنکه اتفاق مفسرانست که اینجا مراد آن کوهست که خدای تعالی آنجا باموسی سخن گفت بزمین مقدس و آن کوه را زبیر خوانند ـ مقاتل گفت آن دو کوهست یکی را طور تینا خوانند و یکی راطور زیتا برای آنکه بر یکی انجیر باشد و بریکی زیتون و کتاب مسطور و کتابی نوشته ـ فی رقّ منشور ـ در رقی در افلاجه و آن صحیفه باشد درین کتاب خلافست ـ کلبی گفت کتابیست که خدای تعالی برای موسی بنوشت از تورية موسی علیه السلام صریر قلم می شنید و گفتند لوح محفوظست و گفتند دیوانهاء وعمل بندگانست که روز قیامت بر بندگان افلاجند بهری بدست راست و بهری بدست چپ نظیره قوله ونخرج له یوم القیمة کتاباً یلقاه منشورا و قوله واذا الصحف نشرت و گفته اند آنست که خدای تعالي بر دل بندگان نوشت از ایمان فی قوله اولئك كتب في قلوبهم الايمان ـ و گفتند آنست که خدای تعالي نوشت برای بندگان از سعادت وشقاوت وعاقبت و سابقت وجزآن ـ والبیت المعمور و خانه آبادان و مراد باین خانه ایست در آسمان هفتم و گفتند در آسمان چهارم برابر کعبه او را ضراح گویند حرمت او در آسمان هم چنانست که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند و گرد بر گرد او طواف کنند که هرگز دیگر بآنجا نشوند و خازن او فرشته ایست اورا زرین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است علی ما جاء في الاخبار که خدای تعالی در عهد آدم در زمین فرستاد چون در زمین رکبی و پوششی نبود آنکه بروزگار طوفان نوح فرمود تا به آسمان بردند در خبر است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکه بگشاد یکی از زنان او خواست تا بشب در کعبه رود بنوشیبه رها نکردند و گفتند بشب رها نکنیم اگر خواهی تا بروز خالی کنیم برای تو او بیامد و با رسول شکایت کرد رسول علیه السلام گفت عادت نیست که کسی بشب آنجا شود که این خانه در برابر بیت المعمور است چنانکه اگر سنگی از آنجا بیوفتد مثلا بر بام کعبه آید هر روز هفتاد هزار فرشته درو شوند که تا قیامت بآنجا نشوند ولیکن برو تو وصواحبات تو در حجره نماز کنید که آن از کعبه است بیامد و آنجا نماز کرد و میگفت در کعبه رفتم برغم آنکه مرا منع کرد اما بمعموران خواست که آبادانست بکثرة زایران ونماز کنندگان و طواف کنان ـ حسن بصری گفت البیت المعمور

خانه کعبه است که او بیت الحرام است و اول خانه که در زمین بنهادند برای عبادت ومعمور بمردمان و خدای تعالی آنرا هر سال عمارت کند والسقف المرفوع و آسمان برداشته یعنی آسمان که بمنزلت سقف است زمین را نظیره قوله وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً والبحر المسجور مجاهد و ضحاك وسمربن عطیه و محمدبن کعب و اخفش گفتند یعنی تافته بمنزلت تنور تافته و از اینجا مسجر گویند تنور را و دلیل این آنست که روایت کرده اند که رسول علیه السلام گفت نباید که در دریا نشیند الا حاجي یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا است و در زیر آن دریا آتش و رسول علیه السلام گفت البحر نار فی نار سعید ـ المسیب گفت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را گفت از جهودان دوزخ کجاست گفت در دریاست علی گفت راست میگوید و در خبر است که رسول علیه السلام گفت روز قیامت دریا بآتش کنند و باو آتش دوزخ بیفروزند ـ و قتاده گفت المسجور مملو باشد و منه قول لبید ـ فتوسطا عرض السری فصدعا مسجورة متجاوراً اقلامها ابوالعالیه گفت آن باشد که تهی شده باشد از آب و خشك شده بر عکس معنی مملو و این روایت عطیه است از عبدالله عباس ذوالرمة این قول روایت کرد از عبدالله عباس که گفت البحر المسجور الفارغ و گفتند پرستاری را بفرستادند در عرب تا آب آرد باز آمد و گفت الحوض مسجور ای فارغ علي بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت المسجور المحبوس ـ ربیع بن انس گفت آن باشد که آبش مختلط باشد خوش با شور از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کردند که گفت مراد دریائی است که در زیر عرش قعر و عمق او چندانست از هفت آسمان تا بزیر هفت زمین در او آبیست سطبر او را بحر الحیوان گویند در وقت نفخ اول ازو چهل شبانه روز باران آید برزمین تا مردم از گورها برخیزند این واوها جمله واو قسم است حق تعالی سوگند خورد باین چیزها که عذاب حق تعالی واقع و نازل وحاصل خواهد شد وآنرا دفعی و مانعی نیست کس باز نتواند داشتن ـ جبیر بن مطعم گفت بمدینه آمدم تا با رسول علیه السلام سخنی گویم در باب اسیران روز بدر اتفاق وقت صبح بمدینه رسیدم رسول علیه السلام نماز بامداد میکرد والطور میخواند چون بآنجا رسید که خدای تعالی می گوید ان عذاب ربك لواقع ماله من دافع نزدیك آن بود که دلم شکافته شود از خوف و محبت اسلام در دلم شد و چنانکه گمان بردم از جای برنخیزم تا عذاب فرونیاید ایمان آوردم از ترس خدای تعالی ـ هشام بن حسان گفت من و مالك دینار در نزدیك حسن بصری رفتیم مردی مقری حاضر بود این سوره آغاز کرد چون اینجا رسید حسن بگریست و حاضران بگریستند و مالك دینار چندان بر سر وروی بزد که بیهوش شد ـ یوم تمور السماء مورا مفسران گفتند آسمان بگردد چنانکه آسیا بگردد و اهلش را بگرداند چنانکه کشتی که بروی آب فراز نهند و عبارت مفسران مختلف است عبدالله عباس گفت یدور دوراناً قتاده گفت یتحرك ـ عطا و خراسانی گفت یختلف اجزاؤها قطرب گفت تضطرب قال روبه مستودة الاعطاف من وسم العرق مائرة الضبعين مصلاة العنق واصل مور مجی و ذهاب بود

يقال مار يمور اذا جا و ذهب گفت حق تعالی آن روز که آسمان مضطرب شود و متحرك و مختلف الحركات و بگردش درآيد مانند كشتی و بر يكديگر آيد بمانند موج دريا و اين وقت نفخ دوم بود كه وقت فناء عالم بود وآن از اعلام خراب دنيا باشد واشراط ساعة و تسير الجبال سيرا و كوهها برفتن درآيد رفتنی و فايده آنكه مصدر در عقب فعل آرند آن باشد كه تهويل كنند و ايهام كنند بر مخاطب برای آنكه چون قايل گويد ضرب ضرباً مراد آن باشد كه ضربا شديداً او وجيعاً او بليغاً آنكه خواهد تا بليغ تر بگويد علي ابلغ الوجه مطلق بگويد ابهام بر مخاطب و مراد آنكه ضربة ضرباً لايوصف ولا يمكننی وصفه و اعجز عن كنهه وما اشبه ذلك و سبيل جمله مصادر كه درعقب افعال آيد در قرآن و جز قرآن اين باشد فويل يومئذ للمكذبين وای آن روز بر دروغ دارندگان كه خدای و رسولان اورا باور ندارند وفا برای آن آورد كه كلام متضمن شرط و جزاست وتقدير آنكه اذا كان هذا فويل للمكذبين الذينهم فی خوض يلعبون آنان كه ايشان در باطل خوض كنند ودر او شوند يقال خاض فی الامر يخوض خوضاً اذا دخل فيه واصل او خاض في الماء باشد چون درآب شود و تقدير آنكه فی خوض فی الباطل يلعبون در جای حال است ای لاعبين ساهين غافلين ـ يوم يدعون الی نار جهنم دعاً ای يدفعون اليها دفاً والدّع الدفع يعنی آنروز كه ايشان را دفع كنند وبآتش دوزخ دهند و در اندازند و در خبر است كه خازنان دوزخ دستهاء اهل دوزخ بر گردن پيچند و بموی پيشانی پايهای ايشان به بندند و در دوزخ اندازند ـ هذه النار التی كنتم بها تكذبون اينجا قول مضمر است ای و يقال لهم هذه النار التی گويند ايشان را اين آن دوزخ است كه شما آنرا تكذيب كرديد وبدروغ داشتيد ـ ابو رجاء العطاردی خواند يوم يدعون بتخفيف من الدعا و آن روز كه ايشان را دعوت كنند و با دوزخ خوانند ـ افسحرٌ هذا خازنان دوزخ گويند اين كافران را سحر و جادوئی است اين بلفظ استفهام برسبيل تقرير تا ايشان گويند نی يعنی در دنيا هرمعجزی كه بشما نمودند گفتيد سحر است اكنون اين دوزخ كه می بينيد سحر است يا حقيقت ـ ام انتم لا تبصرون يا شما نمی بينيد چنانكه در دنيا گفتيد چشم ما مسحور كرده‌اند و بيفسرده ـ اصلوها باين دوزخ ملازم شويد يقال صليت النار و بالنّار باين آتش بان تفيد و اصل كلمه از لزوم است ـ فاصبروا اولا تصبروا صبر كنيد يا صبر مكنيد كه راست است صبر كردن و نا كردن در معنی آنكه غنا نخواهد كرد شما را از عذاب وسود نخواهد داشت اگر صبر كنيد و اگر جزع برشما نخواهد بخشود ـ انّما تجزون ما كنتم تعملون شما را پاداش آن ميدهند كه كرده ايد برشما ظلمی نمی كنند آنگه چون ذكر دوزخيان نمود ذكر اهل بهشت كرد گفت انّ المتقين في جنات و نعيم متقيان و پرهيزكاران در بهشتها و نعمتها باشند ـ فاكهين ناعمين ومتنعّم و خوشحال بآنچه خدا داده باشد ايشان را يقال رجل فاكه و فكه اذا كان طيب القلب خوش دل باشند و آنچه مردم بآن تعلل كنند آنرا فكاهت خوانند و ميوه را از آنجا فاكهة گويند و يقال فاكهين ای اولو فواكه كثيرة خداوندان ميوه بسيار باشند من باب تامر و لابن وقول اول بهتر است

برای باقی آيت قوله و آتيهم ربهم و وقيهم عذاب الجحيم و خدای نگاه دارد ايشانرا از عذاب دوزخ كلوا واشربوا ای يقال لهم گويند ايشان‌را قول مضمراست چنانكه در حق اهل دوزخ گفتيم بخوريد ازين طعامها و باز خوريد ازين شرابها ـ هنيئاً ـ ای طعاماً هنيئاً او اكلا هنيئاً صفت موصوفی محذوفست طعامی گوارنده باخوردنی نوش بما كنتم تعملون بآنچه كرديد يعنی بجزا و پاداشت و عوض آن و اين با مجازاتست ـ متكئين تكيه زدگان و نصب او بر حال است بر سريرها بصف باز نهاده در برابر يكديگر نهاده در همه صدر سرير باشد يكدو بر ديگر نهاده برهر سريری حوری نشسته و زوّجناهم و بايشان دهيم و جفتان ايشان بحور عين زنان سياه چشم فراخ چشم را ـ والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان ـ روا باشد كه اين جمله عطف بود علی قوله تعالي انّ المتقين وروا بود كه جمله بود مستانف ومحل او رفع بود قراء در اين آيت خلاف كردند چند جای ابوعمرو خواند اتبعناهم ذرياتهم بايمان الحقنا بهم و ذرياتهم وما التناهم علی نسق واحد تا كلام متجانس باشد علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التعظيم بلفظ جمع من الاتباع و ذرياتهم درهر دوجای بلفظ جمع وكسر تا فی موضع النصب برای آنكه ذريات مؤنث است گفت ما فرزندان ايشان از پی ايشان ببرديم بايمان يعنی حكم آنان حكم ايشان كرديم فرداء قيامت فرزندان ايشان را بايشان در رسانيم و ببرايشان بريم واز اعمال پدران و فرزندان هيچ نقصان نكنيم ـ وباقی قراء خواندند واتّبعتهم ذرّيتهم بايمان و فرزندان ايشان متابعت كردند ايشان‌را بايمان يعنی همچون پدران ايمان آوردند علي الفعل والفاعل و ذريت بلفظ واحد آنكه در ذريت خلاف كردند مدنيان اول بی الف خواندند بناء مرفوع علی الفاعلية و دوم بالف وكسر تاء علی الجمع فی محل النصب و شاميان هردو بالف خواندند اوّل مرفوع دوم مكسور و اين اختيار ابوعبيده است آنكه مفسران در معنی آيت خلاف كردند بهری گفتند معنی آنست كه مؤمنان و آنان كه تابع ايشانند از فرزندان ايشان بايمان ما فرداء قيامت فرزندان را بپدران در رسانيم و اينان را از ايشان باز نداريم و اگرچه درجه فرزندان در ايمان و اعمال صالحه بدرجه پدران نباشد و ازين جهت هيچ نقصان نكنيم آنچه حاصل باشد ايشان باستحقاق بدهيم و آنچه مستحق نباشند بفضل بدهيم تا بديدار يكديگر شادمانه باشند كه از جمله مسرت و مبرت و كرام و تمام سرور و حبور آنست كه پدران و فرزندان بيك جای قولی ديگر آنست والذين آمنوا مؤمنان و فرزندان بالغ ايشان كه مومن باشند ما فرزندان هر يكی را از ايشان از پدران و فرزندان كه اطفال باشند و استحقاقی ندارند بپدران خود رسانيم والحاق كنيم بتفضل و از پدران هيچ باز نگيريم برای آنكه ما برفرزندان فضلی كرده باشيم قول اول روايت سعيد جبير است از عبدالله عباس و قول دوم روايت ضحاك است از عبدالله عباس قوله و ما التناهم ابن كثير خواند بكسر لام من الت يالت وباقی قراء بفتح لام من الت يالت يقال الت يالت و لات يليت و آلات يليت اذا نقص و اين فعل متعدی است بدو مفعول چنانكه نقص يقال نقصه حقه و مفعول اوّل هم هست و دوم قوله من شیٔ المعنی شيئاً من علمهم و من اول تبيّن است و دوم زيادت لتاكيد النفی وقال فی الالات ابلغ بنی ثعل عنی مغلغلة جهد الرسالة لاالتا ولا كذبا وقوله

وما التناهم ضمیرها راجع است الی قوله والذین آمنوا سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی فرزندان مؤمنان را بدرجه پـدرشان برساند اگرچه دون ایشان باشند دراعمال تا چشم ایشان به یکدیگر روشن باشد آنکه این آیت بخواند والذین آمنوا الایه آنکه گفت آنچه بفرزندان دهیم از پدران وضع نکنیم هم عبدالله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت چون مؤمن بدرجه خود رسد گوید بارخدایا مادر و پدرم و فرزندان من کجایند و حال ایشان چیست گویند ایشان را اعمال آن نیست که اینجا رسند گوید بارخدایا ایشان را بامن رسان خدای تعالی بفرماید تا ایشان را بنزدیك او آرند آنکه این آیت بخواند والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم ـ و روایت کردند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که او گفت یکروز خدیجه از رسول علیه السلام پرسید که حال آن فرزندان من که در جاهلیت بمردند چه باشد گفت بدوزخ شوند خدیجه دلتنك شد رسول علیه السلام گفت اگر تومکان ایشان بینی دشمن گیری ایشان را خدیجه گفت یا رسول الله فرزندان من که از تواند گفت ایشان به بهشت اند آنکه گفت فرزندان مؤمنان با ایشان باشند در بهشت وفرزندان کافران با ایشان در دوزخ باشند آنکه این آیت بخواند والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم اگر این خبر درست است مراد فرزندان بالغ باشند دون نابالغان برای آنکه خدای تعالی بگناه مادر و پدر فرزندان را نگیرد و ثواب پدران بفرزندان ندهد جزآنکه اطفال مؤمنان را بفضل به بهشت برد اگر کسی‌را شبههٔ باشد دران که لفظ ذریت بر فرزندان طفل افتد برای آنکه مشتق است از ذر این کمان خطا است برای آنکه اشتقاق من ذرأ است یقال ذرءالله الخلق ای خلقهم دلیل براین قوله تعالی ومن صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم و لفظ صالحان بر بالغان افتد ـ کل امرء بما کسب رهین هرمردی گرو نهادهٔ آنست که کرده باشد اگرنه چنان باشد که ما گفتیم این آیت خلاف باشد اگر خدای تعالی بشرك مادر و پدر اطفال را بگیرد کل امرء بما کسب رهین نباشد این آیت مصرّح است بعدل خدای تعالی و آنکه هر کسی آنچه کرده باشد جزاء او بدهند بروفق کرده او از ثواب کم نکنند واز عذاب اسقاط بکنند برای آنکه این فضل باشد و این ظلم تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیرا و رهین فعیل است بمعنی مفعول ای مرهون یعنی او را بگناه خود گیرند بگناه دیگری نگیرند و ثواب او باو دهند ثواب دیـگران باو ندهند ـ و امددناهم بفاکهة ولحم ممّا یشتهون وما ایشان را مدد فرستیم بمیوه درخبر است که هر که یك میوه از درخت باز کند بجای آن دیگری پدید آید ولحم و گوشتی از آنچه اورا آرزو باشد از انواع گوشتها یتنازعون فیها کاساً از یکدیگر میگیرند و اصل منازعه مخاصمه باشد یعنی بسرعت چنانکه پنداری می ربانید کاساً انائـی که در او خمر باشد و تا در او خمر نباشد آنرا کاس نخوانند چنانکه خان را تا براو طعام نبود مائده آنرا نخوانند ـ لا لغو فیها قتاده گفت دراو باطل نباشد مقاتل چنان گفت در او فضول نباشد سعید مسیّب گفت دراو فحش نباشد ابن زید گفت در او دشنام نباشد قیبی گفت عقل نبرد تا ببی عقلی لغو گویند ابن عطا گفت چه لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن باشد و ساقی فرشتگان باشند و شرب ایشان بذکر خدای بود وریحانشان

تحیة من عندالله مبارکة طیبة باشد و قوم مهمانان خدای باشند ـ ولا تاثیم یعنی درو فعلی نباشد که ایشان را ببزه آرد هو تفعیل من الاثم یعنی ایشان را در خوردن آن بزه نباشد عبدالله عباس گفت درو تکذیب نباشد که بعضی بعضی را دروغ دارند ابن کثیر وعمرو خواندند لا لغو فیها ولا تاثیم بفتح هردو کلمه باقی قرّاء برفع هردو خواندند زجاج گفت آنکه برفع خواند درو دووجه باشد یکی مبتدا وفیها خبر بود ـ دگر لا بمعنی لیس تامّه باشد بمعنی لم تقع ولا تقع ـ چنانکه شاعر گفت من صدّ عن نیرانها فانا ابن قیس لابراح وآنکه بفتح خواند بنا کرد بالا برفتح از برای نفی جنس ـ و یطوف علیهم میگردند بر ایشان غلامانی بخدمت که پنداری مروارید نهانی اند یعنی مصون ومحرومی که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آنرا بنگرداند و باستعمال مبدل نشود وسعید جبیر گفت مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال یعنی بصفا و بیاض و لطافت عایشه روایت کرد که رسول علیه السلام گفت کمتر کس از اهل بهشت خدمتکاری را که آواز دهدهزار خادم جوابش دهند بلبیك لبیك عبدالله عمر گفت هیچکس نباشد از اهل بهشت والا که او را هزار غلام باشد بر هزار کار که هیچ یك عمل آن دیگر نکند ـ حسن بصری گفت در این آیت یکروز رسول علیه السلام را یکی پرسید گفت یا رسول الله که خادم چون لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگـونه باشد گفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستارهٔ ـ و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون گفت بهری روی در بهری آرند و یك دیگر را می پرسند عبدالله عباس گفت این آن وقت باشد که از گورها برخیزند دگر مفسران گفتند در بهشت باشد و این بهتر است کقوله قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین گویند ما پیش ازین در اهل و قوم ترسناك بودیم ـ فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم خدای بر ما منت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب دوزخ ـ و حسن گفت سموم نامی است از نامهای دوزخ و این آنگاه باشد که دوزخ باز گذاشته باشند و سموم باد گرم باشد در لغت و دوزخ را برای آن سموم خواند که آنرا وزیدنهاء گرم باشد سوزنده ـ انا کنا من قبل ندعوه ما پیش ازین اورا میخواندیم و عبادت او را میکردیم خالص و با او انبازی نمی گرفتیم ـ انه هو البر الرحیم که اوست خداوند نیکو کار بخشاینده ابو جعفر و نافـع و کسائی و حسن بصری خواندند لانه بفتح الف انه علی تأویل ـ و باقی قرا انه براستیناف و ابتدا عبدالله عباس گفت البر اللطیف ضحاك گفت الصادق فیما وعد ـ فذکر فما انت بنعمة ربك بکاهن و لا مجنون گفت یاد ده این غافلان را که تو بنعمت خدای و عصمت خدای کاهن و فال گوی و دیوانه نه آیت در منقسمان آمد که بر عقبهاء مکه مردم را منع میکردند از لحوق برسول علیه السلام یکی میگفت شاعر است یکی میگفت ساحر است یکی میگفت کاهن است و یکی میگفت دیوانه است و ذلك قوله ـ ام یقولون شاعر ای هو شاعر یا میگویند شاعریست ـ نتربص به ریب المنون ما انتظار کشیم تا حادثه مرگ باو رسد گفتند کاهن آن باشد که گوید مرا تابعه است از جن که مرا خبر دهد از احوال غیوب بی وحی و گاه گاه سخنهاء غیب گوید و دعوی وحی نکند بل گوید مرا ازین علم حاصل است از اختصاصی که مراست و بعضی

از طالع و نجوم گویند و گویند کسهای چنین را سهم الغیب در طالع باشد بعضی دیگر گفتند این محمّد شاعر است و کار شاعری و رونق شعرا و چندان باشد تا او زنده باشد ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنانکه شاعران دیگران از طرفه و زهیر و نابغه و جز ایشان دگر آنکه او را پدرش در جوانی بمرده باشد که کار او هم چنین بود و ممنون هم مرك باشد و هم روزگار و بگفتیم که اشتقاق این لفظ از من است و من قطع باشد یعني مردم را از دنیا به برید و منه قوله تعالی اجر غیر ممنون از اینجاست که گویند منت رونق و بهار نعمت ببرد ـ اخفش گفت برای آنکه قوت آدمی و منت او ببرد و انشد ابن عباس ـ تربص به ریب المنون لعلها یطلق یوماً او یموت حلیلها به ای بالرجل و یروی تربص بها ای حوادث الدهر من طلاق او موت الحلیل و هو زوجها ـ قل تربصوا فانی معکم من المتربصین بگو ایشان را انتظار کشید بصبر که من نیز در حق شما هم این میکنم تا آنچه در حق من می اندازید بشما بینم که فرمان خدای در شما رسد از مرك یا از عذاب ام تامرهم احلامهم بهذا یا عقل ایشان میفرماید ایشان را اینکه میکنند و این براي آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادهٔ او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف زدند و گفتند ان محمدا قد سفه احلامنا یعنی میگویند عقل شما سبکست یعنی اندك است گفت این ثمره عقل ایشان است ـ ام هم قوم طاغون بل خود ایشان گروهی طاغیان و از حد و اندازه بیرون رفتکانند ـ ام یقولون تقوله یا میگویند این قرآن محمد فرا بافته است از خویش ـ بل لا یؤمنون گفت نه چنین است که ایشان گفتند بل ایشان را برك نیست که ایمان آورند باین قرآن از عفو و طغیان و استکبارشان آنکه دلیل بر انگیخت ایشان را بر اینکه این قرآن گفته و ساخته بشر نیست گفته ـ فلیاتوا بحدیث مثله بگو تا قرآنی چنین بیاورند اگر دعوی میکنند که این قرآن تو گفته و تو آورده اگر راست میگویند درین دعوی که کردند که زبان زبان شما است و محمد هم از شهر و نسب شما است و در بشریت و فصاحت لغت و شهر و ولایت یکی آید چون نمیتوانید آوردن دلیل است بر آنکه محمد هم نتواند و این گفته او نیست چه اگر گفته او بودی شما نیز بیاوردی و بگفتی مانند این ـ ام خلقوا من غیر شئی یا ایشان را از هیچ چیز آفریده اند ـ عبدالله عباس گفت بی پدر و گفتند پی پدر و ما دریا ایشان چون جمادند که خدای را بر ایشان حجتی نیست نه ایشان را از نطفه و علقه و مضغه آفریده اند این قول عطا است ـ ابن کیسان گفت یعنی ایشان را ببازی آفریده اند نه من غیر شئی برای کاری بر ایشان امر و نهی نیست و این چنان باشد که یکی از ما گوید فعلت کذا و کذا ام خلقوا السموات والارض ـ یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را ام هم الخالقون یا ایشان خود را آفریده اند آنکه گفت بل لا یوقنون بل ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست همه شکاك و متحیرند ـ ام عندهم خزائن ربك یا خزانهای خدای تو بنزدیك ایشان است عبدالله عباس گفت یعنی باران و ارزاق خلقان عکرمه گفت یعنی پیغامبری و گفتند علم بانچه خواهد بودن ـ ام هم المسیطرون یا ایشان سلطان و

جبارانند این قول بیشتر مفسرانست عطا گفت ارباب قاهرون خداوندان قاهرند ابو عبیده گفت مسیطر ملزم باشد آنکه کسی چیزیرا الزام کند یعني الزام ایشان راست و برایشان الزام نیست و مسیطر رقیب باشد یعنی ایشان رقیبان اند بر مردم و بر ایشان رقیب نیست و عرب گوید سیطرت علی ای اتخذتنی خولا مرا خادم گرفته و وزن او مفیعل باشد از اسم فاعل من سیطر نحو بیقر و بیطر و اصل او از سطر است و یا زیادة برای مبالغه کرد یعنی آنانیکه چیزی بر مردمان نویسند و ایشان را الزام دهند و این صورت اسم مصغّر دارد و نه چنین است بل اسم فاعل است از بناء خود ـ و قتاده خواند المسیطرون بفتح طا یقال سیطرته علی کذا ای سلطته و صاد و سین هر دو لغتست ازو کالصراط و السراط و ابن کثیر و ابو عمرو وابن عامر و کسائی بسین خواندند وباقی قراء بصاد مگر حمزه که اشمام کرد چنانکه در اخوات این لفظ گفته شد ـ ام لهم سلم یا ایشان را نردبانی است که از آنجا برآسمان میشوند و وحی میشنوند و دعوی میکنند که ما از اینجا شنیدیم اگر این چنین است ـ فلیات مستمعهم بسلطان مبین آنکه از ایشان این شنیده است گو حجتی روشن بیاور ولفظ سلم استعمال کنند درسبب یقال جعلت فلانا سلما لحاجتی برای آنکه باوتوصل کنند بصعود قال ابن مقبل لایحذر المرء احجار البلا ولا ینبی له فی السموات السلالیم ام له البنات ولکم البنون یا خدای را دخترانند و شما را پسران بر حسب آنکه ایشان دعوی کردند که الملائکة بنات اللّٰه یعنی شما رفیع قدر ترید وشما را علو کلمهٔ است و علاقه غلبه چنانکه پدران پسران عالی قدر تر باشد فیما بینکم و پدر دختران پژ مرده وسرافکنده علی زعمکم وفی اعتقادکم الفاسد وگفتند معنی آنست که اگر روا بودی او را اختیار پسر کردی نه اختیار دختر برای آنکه حکیم عالم اختیار بهتر کند اختیار بتر نکند ـ ام تسئلهم اجرا یا تو که محمدی بر اداء این رسالت جعل و مزدی میخواهی که ایشان از آن غراست گران باروند وغرم و غرامت و مغرم هر سه یکی باشد و ان الزامی باشد بر طریق الحاج مالی را که آن را عوض نخواهند دادن و منه الغریم ـ ام عندهم الغیب فهم یکتبون ـ یا بنزدیك ایشان علم غیب است که ایشان از اینجا مینویسند تا دعوی میکنند که ما میدانیم که این محمد علیه السلام میگوید از حدیث بعث و نشور و ثواب و عقاب آنرا اصلی نیست و بعضی مفسران گفتند این جواب آنست که ایشان گفتند اگر آخرت اصلي دارد هم ما را بهتر باشد آنجا چنانکه گفت و لئن رجعت الی ربی اننی عنده للحسنی و قوله ولئن رددت الی ربی لا جدن خیراً منها منقلباً یعنی این غیبت از کجا این وحی بشما آمده است یا از کجا نوشته اید این حدیث را واین قول حسن بصریست ـ ام یریدون کیدا یا میخواهند تا با تو کیدی کنندمگر ایشان با ایشان گردد و ایشان مکید و ممکور باشند خدای تعالی کید ایشان بانحو ایشان گرداند یقال کاد یکید کیدا فهو کاید والمفعول مکیدکالمبیع من باعه والمکیل من کاله و کید خدای تعالی تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود تا قهر و غلبه کنند ایشان را و کلمهٔ اولیاء بآن عالی شود بقتل و اسرا عدا ـ زجاج گفت معنی آنست که ایشان باین کفر وجحود میخواهند تابا خدای و رسول کیدی کنند خدای تعالی آن کید بسر ایشان

آرد بعذاب دنیا و آخرت ـ ام لهم الله یا ایشان را خدائیست جز خدای تعالی کـه او مستحق
عبادت است به نعمتی که کرد بایشان این دعوی نتوانند کردن آنکه تنزیه کرد خود را گفت
سبحان الله عما یشرکون منزه است خدای تعالی از آنکه باو انباز گیرند ـ وان یروا کسفا من
السماء ساقطا این جواب آنست که گفتند او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا و کسف پاره
ابر باشد گفت ایشان بتحکم و تعنت ترا گفتند پاره هاء آسمان بر ما فرو افکن اگـر چنان
باشد کـه ما آسمان پاره پاره کـنیم و پارهٔ از آن برایشان فروافکنیم ایشان بجحود گویند این
نه پاره آسمانست این ابراست که برهم نشسته وگفتند کسف واحد است برای این کـفت ساقطاً
وگفتند جمع است کسدره وسدرو ساقطاً گفت وساقطة نگفت برای آنکه حمل برلفظ کرد ولفظ
مذکراست این آیات کـه خدای تعالی گفت واین سخنها کـه درعقب هم آمد در این آیات بهری
بر حقیقت و بهری بر تهکم همه ابلاغ حجت است و الزام بینه بر بت پرستان و منکران
قرآن از انواع کافران و مشرکان آنکه گفت فذرهم رها کن ای محمد اینان را صورت
امر است ومعنی تهدید ـ حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون ـ تابرسند بروزشان آن روزشان
که در آن روز بیهنند و بمیرند ـ و عاصم وابن عامر خواندند یصعقون بضم یاعلی الفعل المجهول
ای یهلکون تا آن روز کـه ایشان را هلاك کـنند یقال صعق الرجل اذا مات و صعق اذا
اصیب بالصاعقه آنـکه عام باشد در همه انواع هلاك تا صعق گفتند اذا هلك واگر چه بصاعقه
نباشد ـ فرا گفت این دو لغت است ومعنی یـکی کقولهم سعد و سعد ـ یوم لا یغنی عنهم
کید هم شیئاً ان روز کـه غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیـز و معنی ان
کقولهم هذا لایغنی عنك ای لا ینفعك یعنی ایشان را مستغنی نکـنند و از حاجت نبرد ـ و لا
هم ینصرون ـ و نه نیز ایشان را نصرت و یاری کنند یعنی کس نباشد که ایشان را یار بود ـ
وان الذین ظلموا آنکه گفت ظالمان را یعنی کافران را و مشرکان عرب را عذابی خواهـد
بودن ـ دون ذلك ای قبل ذلك بیش از عذاب دوزخ گفتند آن عذاب گور است این
قول براء بن غارب است و گفتند قتل و اسر روز بدر است و این قول عبد الله عباس است و
گفتند قحط وجوع هفت ساله است و این قول قتاده است ـ ابن زید گفت مصایب و احزان
و آفات و اوجاع است کـه بایشان رسد دردنیا وهلاك مال و مرك فرزندان ـ ولـکن اکثرهم
لا یعلمون ولیکن بیشتر ایشان ندانند کـه عذاب برایشان فرو خواهد آمد ـ فاصبر لحکم ربك
صبر کن برای حکم خدای تعالی یعنی تا این انواع عذاب برسد بر ایشان کـه این عذابی محکوم
هست ازجهت خدای تعالی ـ فانك باعیننا کـه تو بچشمهاء مائی یعنی بچشم حفظ ونکاه داشت
مائی کـه ترا میبینیم ـ و سبح بحمد ربك و تسبیح کن برشکر خدای آنکه کـه بر خیزی
ابو الاحوص گـفت و عطـا و سعید جبیر آنـکه چون از مقام و مجلس بر خیزی بکوی
سبحانك اللهم و بحمدك اگر مجلس خیر بود بیفزاید و اگر مجلس خیر نبود کفاره گناه دلیل
این تأویل آنست کـه ابو هریره روایت کرد کـه رسول علیه السلام گـفت هر کـه در
مجلسی بنیشیند کـه در آن مجلس لفظ وگـفتا کوی باشد چون خواهد بر خاست بکوید

سبحانك اللهم و بحمدك لااله الا انت استغفرك و اتوب الیك هرچه در آن مجلس گفته و کرده
باشد خدای تعالی بیامرزاند او را ـ ابن زید گفت کـه معنی آنست که وصل بامر ربك حین
تقوم من منامك نماز کن بفرمان خدای تعالی چون از خواب برخیزی ـ ضحاك و ربیع گفتند
چون بنماز برخیزی بگوی ـ سبحانك اللهم و بحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك و لااله غیرك
و روایتی دیگر از ضحاك آنست که چون بنماز برخواهی خاستن بگو الله اکبر کـبیرا و
الحمدلله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا ـ کلبی گفت معنی آنست که چون از خواب
برخیزی ذکر خدای میکن بزبان و بسمع تسبیح و تهلیل میکن تا بنماز مشغول شدن و گفتند
نماز بامداد خواست و گفتند نماز پیشین خواست چون قیلوله برخیزد ـ و من اللیل و ازشب
من تبعیض است تسبیح کن خدای را گفتند نماز خفتن است و گفتند شام و خفتن خواست
و گفتند نماز شبست ـ و ادبار النجوم ـ امیر المؤمنین علي علیه السلام گفت و عبدالله عباس و
جابر عبدالله انصاری و انس مالك که دو رکعت فجر است سنت نماز بامداد و از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کردند که آن دو رکعت است و ثواب آن از همه دنیا بهتر است و
و در خبری دیگر خیر مما طلعت علیه الشمس بهتر است از هر چه آفتاب برو تابد ـ ضحاك و
ابن زید گفتند فریضه نماز بامداد است و مراد از نجوم ستارگانست یعنی عقیب غروبها و عقیبها
عقیب آنکه نا پیدا خواهد شد بروشنائی روز ـ و زید روایت کرد از یعقوب و سالم بن ابی الجعده
خواند و ادبار النجوم بفتح الف علی جمع الدبر و باقی قراء بکسر الف علی المصدر سورة النجم
بدانکه این سوره مکی است و شصت و دو آیت است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان
و مدنیان و سیصد و شصت کلمة است و هزار و چهارصد و پنج حرف است و روایت است از
ابو امامه از ابی کعب که گفت رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سوره والنجم
بخواند خدای تعالي او را حسنه بنویسد بعدد هر کس که بر رسول ایمان آورده وهر کس که
رسل را جحود کرد.

سورة النَّجم اثنان و ستون آیة وهی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنَّجْمِ اِذٰا هَوٰى * مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَمٰا غَوٰي * وَمٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰي * اِنْ
سوکند بستاره چون فرود آید گمراه نشد صاحب شما و سر کشی نکرد و سخن نمیگوید از هوی نیست
هُوَ اِلاّٰ وَحْيٌ يُوحٰى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰي * ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوٰى * وَهُوَ بِالْاُفُقِ
او جز وحی که وحی کرده شد آموخت آنرا سخت توانائی صاحب توانائی پس راست رو و اوست بگران
الْاَعْلٰى ثُمَّ دَنٰى فَتَدَلّٰى * فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى * فَاَوْحٰى اِلٰى عَبْدِهِ مٰا
اعلی پس نزدیك شد پس نزدیك شد پس بود قاب قوسین یا نزدیکتر پس وحی فرستاد بسوی بنده خود آنچه
اَوْحٰى * مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَاٰى * اَفَتُمٰارُونَهُ عَلٰى مٰا يَرٰى * وَلَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً
وحی کرد تکذیب نکرد دل آنچه را دید آیا پس جدال کنید اورا برآنچه بیند و بتحقیق دید اورا یکبار

اُخْرٰى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى * عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْوٰى * اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مٰا يَغْشٰى *

دیگر نزد سدرة المنتهى نزد اوست جنة الماوى آنگاه که فرا میگرفت سدره را آنچه فرا میگرفت

مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغٰى * لَقَدْ رَاٰى مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى * اَفَرَاَيْتُمُ اللّٰاتَ

میل نکرد چشم و نه از حد گذشت بتحقیق دید از آیتهای پروردگار که بزرك است آیا پس دیدید لات

وَالْعُزّٰى * وَ مَنٰوةَ الثّٰالِثَةَ الْاُخْرٰى * اَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْاُنْثٰى * تِلْكَ اِذاً قِسْمَةٌ

و عزى را و منات سیمین واپس ترا آیا مر شما رانرست ومر اور است ماده این انگاه بخش کردنیست

ضِيزٰى * اِنْ هِيَ اِلّٰا اَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا اَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ

بر خلاف عدل نیست آن مگر اسمائی که نامیدید آنرا شما و پدران شما نفرستاد خدا بآن هیچ حجتی

اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ مٰا تَهْوَى الْاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰى * اَمْ

و نه پیروشوندمگر پنداشترا و آنچه خواهد نفسها و بتحقیق آیدشان از پروردگار آنها هدایت آیا

لِلْاِنْسٰانِ مٰا تَمَنّٰى فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَالْاُولٰى * وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰوٰاتِ لٰا تُغْنِى

برای آدمیست آنچه آرزو کرد پس مر خدار است آخرت و دنیا و چند از فرشته در آسمانهاست که بینیاز نکنند

شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً اِلّٰا مِنْ بَعْدِ اَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْضٰى اِنَّ الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ

در خواست آنها چیزی رامگر ازپس آنکه دستوری دهد خدا برای هر که میخواهد وخوشنود باشد بتحقیق کسانیکه نمیگروند

بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى * وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِنْ يَتَّبِعُونَ

برستخیز هرآینه مینامند فرشتگان را نامیدن مؤنث و نیست مر آنها را بآن هیچ دانشی پیروی نکنند

اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنَّ الظَّنَّ لٰا يُغْنِى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنٰا وَلَمْ يُرِدْ

مگر پنداشت را وبتحقیق پنداشت بی نیاز نکنند ازحق چیزی راپس رو بگردان از آنکه روگردانید از یادما ونخواهد

اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

مگر زندگانی دنیا را اینست نهایت رساندن ازعلم بتحقیق پروردگار تو داناتر است بآنکه گم شد از راه او

وَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدٰى * وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ

و او داناتر است بآنکه راه یافت و مر خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا جزا دهد آنانرا

اَسٰاؤُا بِمٰا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنٰى * اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْاِثْمِ

بد کردند بآنچه کردند وجزادهد آنان راکه نیکوئی کردند خوبی را کسانی که پرهیز کنند بزرگهای گناه را

وَالْفَوٰاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ

و زشتیها را مگر گناه خرد بتحقیق پروردگار تو فراخ آمرزش است او داناتر است بشما چون آفرید شمارا از

الْاَرْضِ وَ اِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ فَلٰا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ

زمین و چون شما خرد بودید در شکمهای مادر های شما پس پاك نشمارید خود ها تانرا او آگاه تر است بآنکه

اتَّقٰى * اَفَرَاَيْتَ الَّذِى تَوَلّٰى وَ اَعْطٰى قَلِيلاً وَ اَكْدٰى * اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ

پرهیز کرد آیا پس دیدی آنرا که رو گردانید و بخشید اندکی را وبرید عطا را آیا نزد اوست علم غیب پس او

يَرٰى * اَمْ لَمْ يُنَبَّاْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسٰى * وَ اِبْرٰاهِيمَ الَّذِى وَفّٰى * اَلّٰا تَزِرُ

می بیند یا خبر داده نشد بآنچه در صحیفهای موسی و ابراهیم آنکه تمام ادا کرد آنکه نه بردارد

وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى * وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسٰانِ اِلّٰا مٰا سَعٰى * وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرٰى

بردارنده بار گناه دیگری و آنکه نیست آدمیرا جز آنچه کوشید و آنکه سعی او زود دیده شود

ثُمَّ يُجْزٰيهُ الْجَزٰاءَ الْاَوْفٰى * وَ اَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى * وَ اَنَّهُ هُوَ اَضْحَكَ وَ اَبْكٰى

پس جزا داده شود آنرا جزاء تمام تر وآنکه بسوی پروردگار تست آخر کار وآنکه او میخنداند و میگریانند

وَ اَنَّهُ هُوَ اَمٰاتَ وَ اَحْيٰا * وَ اَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى * مِنْ نُطْفَةٍ

وآنکه او میمیراند و زنده میکند و آنکه او آفرید جفت های نر و ماده را از نطفه

اِذٰا تُمْنٰى * وَ اَنَّ عَلَيْهِ النَّشْاَةَ الْاُخْرٰى * وَ اَنَّهُ هُوَ اَغْنٰى وَ اَقْنٰى * وَ اَنَّهُ هُوَ

چون ریخته شود و آنکه بر اوست نشاه دیگری و آنکه او بی نیاز کند و سرمایه دادو آنکه اوست

رَبُّ الشِّعْرٰى * وَ اَنَّهُ اَهْلَكَ عٰاداً الْاُولٰى * وَ ثَمُودَ فَمٰا اَبْقٰى * وَ قَوْمَ نُوحٍ

پروردگار شعری و آنکه اوست هلاك کرد عاد نخستین را و ثمود راپس باقی نگذاشت و گروه نوح را

مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كٰانُوا هُمْ اَظْلَمَ وَ اَطْغٰى * وَالْمُؤْتَفِكَةَ اَهْوٰى * فَغَشّٰيهٰا مٰا غَشّٰى *

از پیش بتحقیق آنها بودند آنها ستمگر وطغیان کننده و آن زیروزبر شده رافروافکند پس پوشانید آنرا آنچه پوشید

فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكَ تَتَمٰارٰى * هٰذٰا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْاُولٰى * اَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ

پس بکدام نعمتهای پروردگار شك آوری اینست بیم کننده از بیم کنندگان گذشتگان نزدیك شد نزدیك شونده نیست

لَهٰا مِنْ دُونِ اللّٰهِ كٰاشِفَةٌ * اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَلٰا

مر اورا از غیر خدا ظاهر کننده آیا پس ازاین خبر تعجب میکنندو میخندند و نه

تَبْكُونَ * وَ اَنْتُمْ سٰامِدُونَ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا

میگریند و شما بیخبرانید پس سجده کنید مر خدا را و بپرستید

قوله تعالى والنجم اذا هوى این و او قسم است و او حرفی باشد از حروف جرّ مفسران خلاف کردند در آنکه مراد باین نجم چیست عبدالله عباس گفت مراد بنجم ثریا است و این اسمی است علم ثریا را با آنکه لام تعریف در اوست ولفظ واحداست وثریا نام هفت ستاره است شش روشن و یکی تاریك چنانکه مردمان روشنائی چشم بدان امتحان کنند و این آنجا است که قول عرب اذا طلع النجم عشا ابتغى الرعاء كساء چون ثریا نماز شام بر آید شبانان طلب کلیم کنند یعنی زمستان باشد و منه قول الشاعر اذا ثالث الجوزاء والنجم طالع وكل مخاضات الفرات معابر یعنی تابستان باشد و آب فرات کم شود هر کجا خواهند عبر توان کرد اذا هوى ای سقط و غاب چون فرود شود ـ مجاهد گفت مراد نجوم آسمان است آنکه که فرودشود لفظ جنس است و معنی جمع چنانکه شاعر گفت وبات يعد النجم فى مستحيرة سريع بايدى الاكلين جمودها وقال آخر فبات يريد عرسه وبناته وبت لداعى النجم ابن مخافقه ـ حق تعالی بنجوم آسمان قسم کرد برای آنکه ایشان دلیلان راه روند فی قوله و علامات و بالنجم هم يهتدون و زینت آسمان اند فی قوله تعالى انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب حق تعالی آسمان را بدوازده ستاره بیاراست و زمین را بدوازده معصوم راه رو در بیابان ستارگان را برد و گمراه در دین باین ستارگان عصمت باره آید این بیتها بصادق علیه السلام نسبت کرده اند

فی الاصل کنا نجوما یستضاء بنا و فی البریة نحن الیوم برهان نحن البحور التی فیها لغائصها درثمین ویاقوت ومرجان منازل القدس والفردوس نملکها فنحن للقدس والفردوس خزان من صد عنا فبرهوت مساکنه ومن اناب فجنات و ولدان ـ عجب افتاد کار ایشان هم ایشان دریا هم ایشان کشتی و هم ایشان ستاره تا بیگانه در میان راه نباشد ـ عکرمه گفت از عبدالله عباس که مراد از نجوم رجوم ست آن ستارگان که بآن شیاطین را رجم کنند چون قصد استراق سمع کنند هر نجمی از آن رجمی است شیطانی را که کاری کند او را نباشد ـ و جعلناها رجوما للشیاطین هر نجمی از ایشان رجمی است شیاطین انس را چون تعالی کاری کند که او را نباشد تا بهری را بنور حجت قهر کنند و بهری را بنار سطوت بسوزاند و اشتقاق نجم از نجم باشد اذا طلع یقال نجم السن و نجم القرآن و نجم البنت اذا طلع الا آن است که از اطلاق او نجم آسمان دانند ضحاك گفت مراد بنجم نجوم قرآن است که خدای تعالی نجم از پس نجم و آیت از پس آیت و سوره از پس سوره بفرستاد بیانه فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی نجوم القرآن برای آن نجوم خواندند که اورا منجم و مخبری فرود آمد برسول صلی الله علیه وآله وسلم و منه نجوم الدین و دین منجم ـ اخفش گفت مراد به نجم نبات زمین است قال الله تعالی و النجم والشجر یسجدان عرب هر درختی که آن را ساق نباشد آنرا نجم خوانند من نجم اذا هوی ای اذا مال و سقط و تفسیر سجده او برین دادند که باد برآید و برین درختان بی ساق و با ساق آید و ایشان را بجنباند تا سر بزمین آرند حق تعالی گفت یسجدان آنرا بر توسع و تشبیه سجده خواند حق تعالی بآن قسم یاد کرد برای کثرت منافع که در اوست عاجلا و آجلا ابو حمزه ثمالی گفت مراد آن ستارگانند که عند قیام ساعت منتشر شوند و مطموس فی قوله و اذا النجوم طمست و قوله و اذا الکواکب انتثرت اذا هوی اذا سقط بعضی دیگر گفتند به نجم آن ستارگان خواست که وقت سحر نزدیك شوند بغروب اذا هوی اذادنی للمغیب برای آن قسم کرد بآن که آن علامات نماز شب کنندگانند که بآن وقت بشناسند و برخیزند و عبادت کنند در خبر است که سید عابدان علی بن الحسین علیه السلام همه شب نماز کردی چون وقت سحر بودی بمیان سرای آمدی و برآسمان نگریدی گفتی الهی غارت نجوم سمائك و نامت عیون انامك و هدت اصوات عبادك و انت الذی لا تأخذك سنة و لا نوم بار خدایا ستارگان آسمانت بنزدیك رسیدند بفرو شدن و چشمهای خلقان بخفت و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که ترا خواب نبرد صادق علیه اسلام گفت مراد بنجم رسول است صلی الله علیه وآله و سلم اذا هوی انصرف لیلة المعراج در خبر است که آن شب که پیغمبر را بمعراج بردند ابوطالب را گفتند که محمد ازنماز خفتن تا حال پدید نیست همه شبش در مکه طلب میکرد و علی علیه السلام در کعبه طلب میکردش و ام هانی در حجره طلب میکردش چون وقت بسحرگاه رسید و پیدا نشد ابوطالب بیامد و سلاح برگرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه بایستادند و ابوطالب سوگند میخورد که اگر صبح بر آید و محمد پدید نباشد هرکس که بدشمن او متهم است باین تیغ بیارم چون صبح نزدیك شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن هر چند ساعت

که بود بزمین نزدیکتر میشد تا بدر خانه کعبه فرود آمد چون نگاه کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد فذلك قوله والنجم اذا هوی بعضی دیگر گفتند مراد به نجم دل رسول است و باذا هوی اذا انصرف عما سوی الله چون از هرچه دون اوست بر گردید بیانش ما زاغ البصر و ما طغی ـ بعضی دیگر گفتند مراد آن ستاره است که حق تعالی آن را علامت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و سبب آن بود که سلمان و جماعتی صحابه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که یا رسول الله مقام تو از پس تو کرا خواهد بود گفت آنرا که امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود و بخانه او فرو شود آن شب اهل مدینه همه بر بامها رفتند امید آنرا که باشد که ستاره بخانهٔ ایشان رود مگر علی وفاطمه علیهما السلام وردخود رها نکردند گفتند اگر بخانه ما آید ما را شکر زیادت باید کردن و اگر بخانه ما نیاید با دو نکبة نباشد ایشان تشویش نزول ستاره و تقصیر فرایض واورادنکردند هریك درمحراب ورد خود مشغول که ستاره روشن از قطب آسمان جدا شد گفتند زهره بود و بحجره زهرا در افتاد فذالك قوله والنجم اذا هوی گروهی منافقان طعنه زدند گفتند الا ان محمد اقدضل في علی محمددر حق علی گمراه شد خدای تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرستاد در حق آنکه ستاره بخانه او فرستاد گفت والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم و ما غوی بحق آن ستاره اذا هوی اذا سقط فی بیته که صاحب شما گمراه نیست که محمد است بعضی دیگر گفتند سبب نزول سوره آن بود که در بدایت اسلام و آغاز هجرت چون رسول صلی الله علیه وآله و سلم بمدینه آمد و مسجد بنا کرد آن جماعت مهاجر که با رسول هجرت کرده بودند در مدینه سرای و مسکن نداشتند بیامدند پیرامن مسجد رسول هریك حجره ساختند ودر درمسجد گرفتند تاچون بانك نماز آمدی یاقامت شنیدندی ازحجره درمسجد شدندی حق تعالی باول رخصت چون کار رسول صلی الله علیه وآله وسلم قوی شد ومسلمانان بسیارشدند جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میگوید بفرما تااین درها برآورند که درمسجد گشاده‌اند و درها بیرون گیرند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمنبر برآمد وخطبه کرد و گفت خدای تعالی میفرماید که درها که درمسجددارید برآرید گروهی ساز کردند که دربرآرند و گروهی چون عباس وحمزه بعلت خویشی وجماعتی صحابه بحرمت خدمت رسول اندیشه کردند که همانا این خطاب با ما نباشد اول کس که آلت در برآوردن پیش گرفت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و فاطمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجره میرفت ایشان سازان کار میکردند فاطمه را گفت مادرم پدرم فدای تو باد این خطاب نه با تست تو از منی در تو برآرند در من بر آورده باشند خدای تعالی ترا نمیفرماید تو و علی از منید و بگذشت و در حجره شد عباس و حمزه پیش رسول رفتند که ما را چه فرمائی گفت خدای میفرماید که در بر آرید چندانکه گفتند فایدهٔ نبود تا گفتند چندانی رها کن که سوراخی باشد تا بنگریم و روی تو بینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانکه آواز تو بشنویم گفت دستوری نیست برخاستند و درها بر آوردند و صحابه نیز طمع ببریدند و در امیر المؤمنین گشاده رها کرد منافقان چون چنان دیدند گفتند الا ان محمداً قدضل فی علی خدای تعالی این آیت بفرستاد والنجم اذا هوی ما ضل

صاحبکم و ما غوی بحق ستارگان که فرو میشوند که رسول ما ضال و غاوی نیست آنکه رسول علیه السلام بمنبر بر آمد و جواب آنان گفت که گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در او را رها کردی و در ما بر آوردی و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت والله ماسددت و لا فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدای که من در بر شما برنیاوردم و در علی نگشادم بل علی را در خدای گشاد اذا سقط و نزل و الهوی النزول و السقوط یقال یهوی هویا کما یقال مضی یمضی مضیا قال زهیر یشیخ بها الا باعرو هی تهوی هو الدّلوا سلمها الرشاء و هوی یهوی هوی بالیسر اذ احب و الهوآء بالمدالجو ـ عروة بن زبیر روایت کرد از جماعتی که عتبة بن ابی لهب چو ن این سوره فرود آمد بیامد و گفت و الله لاوذین محمّد بخدای که محمد را برنجانم آنکه بیامد و گفت هو یکفر بالنجم اذا هوی و بالذی دنی فتدلی رسول علیه السلام دلتنگ شد برو دعا کرد گفت الهم سلط علیه کلبا من کلابك یا کله بار خدا یا سگی را از سگانت برو مسلط گردان تا او را بخورد از آن پس عنقریب سفر شام افتاد ایشان را او با پدر خود وجماعتی از کافران قریش ببازرگانی رفتند چون به بعضی راه رفتند بمنزل فرود آمدند دیری بود و راهبی برو آواز داد که این زمین سبعه است خود را نگاه دارید ابو لهب گفت یا معشر قریش اعینونی فی الیلة فانی اخاف علی ابنی دعوة محمد علیه مرا یاری دهید امشب که میترسم از دعای محمد بر پسرم ایشان جمله رحلها جمع کردند و بر بالای همه جای عتبه ساختند و ایشان پیرامن او بخفتند که از شب پاره بگذشت شیری بیامد و از جمله ایشان کسی را گزند نکرد و بجست و ببالای آن رحلها حمله برد و عتبه را سر از تن بکند آواز داد که قتلنی رب محمد این بگفت و در حال بمرد و شیر او را بدرید و بخورد و بر گردید و تعرض بکسی نکرد حسان بن ثابت در این معنی گفت سائل بنی الاشعران جئتهم ما کان ابناً ابی واسع لا وسع الله له قبره بل ضیق الله علی القاطع رمی رسول الله من سهمه دون قریش رمیة القارع فاستوجب الدعوة منهم بما بین للناظر و السامع ان سلط الله به کلبه یمشی الهوینا مشیته الخادع حتی اتاه وسط اصحابه قد غلبتهم سنة الهاجع و التقم الراس بیا فوخه و الحر منه تغرة الجایع ثم علا بعد بانیابه منقعر اوسط دم ناقع قد کان هذا لکم عبرة للسید المتبوع والتابع فمن یرجع العام الی اهله فما الیك السبع بالراجع قوله ما ضل صاحبکم و ما غوی ما که حرف نفی است جواب قسم است و سوگند برو واقع است نیست بحق ستاره چون هوا گردد که صاحب شما که محمد است ضال نشد و غاوی نشد و غاوی دو معنی دارد یکی ضد راشد که غی ضد رشد باشد و یکی خیبت یعنی خائب نیست و نومید از وعده های ما و انجاز ان عاجلا واجلا ـ و ما ینطق عن الهوی واو عطف است بر آیت مقدم گفت سخن نگوید ـ ان بمعنی ماء نفیست ای ماهو یعنی ما ذلك النطق الا وحی یوحی ان نطق وان سخن نیست الاوحی که بور گذارند وباو میآورند والقا میکنند برو از خدای تعالی ـ علمه شدید القوی او را کسی میآموزد سخت قوة یعنی جبرئیل علیه السلام و قوة او چندانست که بیکدم زدن از آسمان هفتم بزمین آید و آنکه که وحی آوردی بیك ساعت برفتی

و باز آمد ـ ذومرة ای ذوقوة و اصل از امر الحبل اذا احکم فتله مرارا و منه قول النبی علیه السلام لا تحل الصدقه لغنی و لا لذی مرة سوی گفت صدقه حلال نباشد هیچ توانگر را و نه هیچ قوی تن درست را ورجل مریر ای قوی قال الشاعر تری الرجل النحیف فیزدریه و في اثوابه جلد مریر کلبی گفت از شدة جبرئیل آن بود که هفت شهرستان قوم لوط از قعر زمین بر کند و در هوا چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنکه سر نگون کرد و بینداخت و در خبر است که روزی ابلیس را دید که با عیسی مریم بر بعضی عقبهای زمین مقدس سخن میگفت یك پر بزد او را با قصی کوهی انداخت از زمین هند و از شدة او آن بود که یك بانك برقوم ثمود زد بمردند ـ قطرب گفت عرب مرد قوی را ذومرة خوانند چنانکه شاعر گفت قد کنت قبل لقائکم ذامرة عندی لکل تخاصم مراته واماجزالت رای و فصاحت او آن بود که خدای تعالی او را امین وحی کرد تاپیغام هر پیغمبر او گذارد و سفیر او بود که میان خدای و پیغمبران عبدالله عباس گفت ذو مرة ای ذو منظر ـ حسن قتاده گفت ذو خلق طویل خداوند بالهای دراز بود فاستوی یعنی تمام خلق بود و نکو صررت و تمام بالا و هو یعنی محمد صلی الله علیه و آله بالافق الاعلی بافق اعلی بود برین وجه واو حال باشد و گفتند واو عطف است ومعنی آنکه فاستوی محمد وجبرئیل بالافق الاعلي ایشان دربن جایگاه راست بودندالا آنست که عرب چون خواهد که عطف کند در مثل این جایگاه ضمیر باز آرند لا یکادون یقولون فلان استوی و فلان حتی یقولوا استوی هو و فلان قال الله تعالی انه یریکم هو و قبیله و در این آیت ضمیر نیست و مثله قوله ائذا کنا تراباً و آبائنا عطف کرد و نحن نیاورد و مثله قول الشاعر الم تر ان التبع یصلب عوده فلانستوی و الخروع المتقضب و نگفت و لا نستوی هو و این حدیث شب معراج است مفسران گفتند این افق اعلي اقصی دنیاست بنزدیك مطلع آفتاب در آسمان قتاده گفت افق اعلي آنجاست که زور ازو پدید آید و گفتند فاستوی معنی آنست که راست شد جبرئیل بران صورت که خدای تعالی او را آفریده بود برای آنکه جبرئیل علیه السلام چون برسول آمدی برصورت مردی آمدی خلاف کردند که هو ضمیر کیست بعضی گفتند ضمیر جبرئیل است و برین قول و او حال باشد ای استوی حبرئیل فی حال کونه بالافق الاعلی وبعضی دیگر گفتند ضمیر محمّد است علیه السلام و او عطف است چنانکه بیان کردیم آنکه خلاف کردند که مساواة محمد را با جبرئیل درچه چیز بود استوی یا فی القوّة علي الصعود درقوت بآسمان شدن راست شدند با یکدیگر بعضی دیگر گفتند راست شدند در علم بوحی بعضی دیگر استوی جبرئیل وعلا الی السماء بعدان علم محمّدا جبرئیل علیه السلام بآسمان شد پس آنکه محمدرا بیاموخت آنچه بایست آموخت و این قول سعید بن المسیّب است ـ ثم دنی فتدلی علماً در معنی آیت خلاف کردند عبدالله عباس وحسن وقتاده و ربیع گفتند ثم دنی نزدیك شد فتدلی فنزل بالوحی الی محمد علیه السلام ووحی برسول علیه السلام فرود آورد تا بمحمد چنان نزدیك شد که مقدار کمانی باشد بعضی دگر گفتند در کلام تقدیم وتاخیریست و معنی آنکه ثم تدنی فتدلی برای آنکه تدنی سبب دنو باشد اوّل تدلی بود آنکه دنو و نزدیکی و اصل تدلی نزول باشد بچیزی تا

باو نزديك شوند واصل كلمه من ادلاء الدلو باشد يقال ادليت الدّلو اذا ارسلتها و دليتها للمبالغه فتدلت هی يعنى فروهشته شد قال لبيد فتدّليت عليه قافلا و على الارض غيابات الطفل بعضى ديگر گفتند ثم دنى الرّب من محمد عليه السلام فتدلى و قرب منه وابن روايت انس است در سياقت حديث معراج كه گفت ثم دنا الجبار من محمّد فتدلى حتى كان منه قاب قوسين او ادنى يعنى قديم تعالى برسولش نزديك شد بمعنى رحمت و تمكين محمد ومكانت او وعلو مرتبت اونه قرب مسافت برحقيقت چنانكه گفت اذا سالك عبادى عنى فانى قريب و معلوم است كه قرب مسافت نخواست چه قرب از صفات اجسام است ـ مجاهد گفت ثم دنى جبرئيل من الله هم باين معنى كه گفتيم از تمكين و رفعت منزلت وقربت درجة ـ بعضى ديگر گفتند دنا محمّد من ساق العرش فتدلى فاهوى للسّجود رسول عليه السلام بساق عرش نزديك شد بشكرانكه آنجا رسيد سجده شكر كرد آنكه بعرش چنان نزديك شد كه مقدار دو كمان حسين بن الفضل گفت ثم دنا محمد من العرش فتدلي در اويخت شد يعنى دست در حجب و سرادقات عرش زد و قدمش را جاى قرار نبود معلق ايستاده بود بفرمان خداى تعالى امّا معنى قوله فكان قاب قوسين اى قدر قوسين يقول العرب بينى و بينه قاب قاسين رقيب قوس وقاد رمح وقيد رمح اى قدر قوس ومقدار رمح و مثال او از لغت مخّ ربر ورا راى ذايب و منه قول النبى عليه لقاب قوسين احدكم من الجنّة خير من الدنيا وما فيها اى مقدار قوس احدكم گفت مقدار يك كمان از بهشت بهتر باشد از دنيا وهرچه در دنيا است گفتند مراد كمان عربى است يعنى چندانكه بپيمودن دو كمان باشد يعنى مرتين ـ مجاهد گفت قاب القاس آنجا باشد از كمان كه زه دراو افكنند برين قول معنى آن بود كه از گوشهٔ كمان تا دگر گوشهٔ سعيد بن المسيّب گفت قاب صدر كمان باشد آنجا كه دوال دربندند و هر كمان را يك قاب باشد معنى آنست كه قرب محمد از جبريل مقدار اين بود كه قاب دو كمان برين تفسير كه رفت و بعضى اهل معانى گفتند اين عبارت است بتاكيد محبت وغايت رفعت منزلت وعلو رتبت واصل اين آنست كه دو معاهد وهم سوگند در جاهليت چون خواستندى كه عقد صفا و عهد و وفا مؤكد كنند كمان ها بياوردندى و به يكديگر باز نهادندى يعنى ما متظاهريم و متعاونيم هر يكى از ما حمايت صاحبش خواهد كردن بعضى ديگر گفتند اين عبارتست در كلام عرب از قرب چيزى بچيزى و اين مستعمل است در كلام و اشعار ايشان ـ شفيق بن سلمه و سعيد بن جبير و عطا و ابو اسحق الهمدانى گفتند قاب قوسين اى قدر ذراعين والقوس الذّراع لانه يقاس بها كلّ شئ و يذرع و ذراع را قوس خوانند براى آنكه چيزها بآن پيمايند و قياس كنند و اين لغت بعض اهل حجاز است او ادنى قيل بل أدنى بل نزديكتر وقيل وادنى و نزديكتر و بعضى محققان گفتند براى آن او گفت كه آنجا حدّى محصور محقق نبود ابو العباس بن عطارا گفتند چه معنى دارد اين آيت گفت چه گونه وصف كنم مقامى را كه جبرئيل وميكائيل واسرافيل ازان دور بودند جز محمد عليه السلام نبود و خداى تعالى ـ كسائى گفت يك كمان خواست چنانكه شاعر گفت و مهمهين فدفدين مرتين قطعته بالام لا باالهنتين بعضى ديگر گفتند فتدلى اى فتدلّل من الدلال ناز كرد كقولهم تظنّت و تقضى البازى و املّ الشئ واملى و خرجنا نتلعى اي نتلعع اى ياخذ اللّعاع قوله

فاوحى الى عبده ما اوحى حسن بصرى گفت و ربيع وابن زيد معنى آنست كه اوحى جبرئيل الى رسول الله ما اوحى اليه ربه جبرئيل وحى كرد بمحمد آنچه خدا باو وحى كرده بود و درو هيچ خيانت و زيادت ونقصان نكرد سعيد جبير گفت وحى اين بود كه اورا گفت الم يجدك يتيماً فاوى تا بآخر سوره و روى الى قوله و رفعنا لك ذكرك بعضى ديگر گفتند وحى ان بود كه اورا گفت بهشت حرام است بر پيغامبران تا آنكه كه تو در شوى و بر اوصيا تا وصى تو در شود و بر امتان تا امت تو در شوند وبيشتر محققان گفتند اين براى ابهام بر مخاطب گفت تفخيما كذلك و تعظيما له يعنى بيش از آنست كه آنرا شرح توان گفتن ومثله قوله فغشيهم من اليم ماغشيهم ابو الحسن نورى را پرسيدند از اين آيت گفت آن كه داند بين محبين سرّ ليس يحكيه خط ولا قلم عنه للخلق يغشيه سر يمازجه انس يقابله نور تحير فى بحر من التيه و گفتند اين مجمل است و بيان او در جاى ديگر بگفت و در تفسير اهل البيت آمد كه حق تعالى شب معراج تقرير امامت امير المؤمنين على كرد با رسول الله و معنى آنست كه فاوحى الى عبده فى على ما اوحى آنكه چون وقت در آمد گفت بلغ ما انزل اليك من ربك اين ما همان ماست يعنى ما انزل اليك من ربك فى على ليلة المعراج قوله ما كذب الفواد مارای ـ ابوجعفر خواند وحسن بصرى و جحدرى و قتاده كذب بتشديد يعنى آنچه بچشم ديد بدل تكذيب نكرد بل تصديق كرد و راست داشت و ايمان آورد باو و باقى قراء به تخفيف خواندند ما كذب الفواد يعنى دل او باو دروغ نگفت در آنچه ديد و تقدير آنكه ما كذب فواد محمدا فى محمد الذى راه ما مفعول دوم است و مفعول اول محذوفست يقال كذبته الحديث بعضى ديگر گفتند تقدير آنست كه ما كذب الفواد فيما راى آنكه فى بيفكند چنانكه شاعر گفت لو كنت صادقه التى حدثتن اى فى اللتى بعضى ديگر گفتند فواد و عادلست يعنى فواد كه غشا است شك نكرد در آنچه در دل ديد كه اصل است خلاف كردند در آنكه چه ديد قومى گفتند جبرئيل را ديد بر آن شكل كه در آسمان باشد و اخبارى كه درين معنى آوردند در آنكه رسول عليه السلام خداى را ديد هيچ شك نيست كه ظاهر آيت اينست كه ما كذب الفواد ما راى هو دل محمد در آنچه ديد دروغ نگفت با او و اضافه رؤيت با دلست و رؤيت دل باشد اگر چه لفظ قرآن وخبر رؤيتست چون بدل متعلق است جز علم نباشد كه ادراك بدل نكنند بچشم كنند و چند راوى از اصحاب رسول روايت كردند كه رسول را عليه السلام پرسيدند كه شب معراج خداى را ديدى گفت رايته بفوادى و لم اره بعينى بدل ديدم او را بچشم نديدم عبدالله بن شقيق گفت من ابوذر را گفتم اگر من رسول را دريافتمى از او چيز ها پرسيدمى گفت چه پرسيدى گفت اول پرسيدمى تا خداى را ديد يا نه ديد گفت من پرسيدم گفت بدل ديدم بچشم نديدم بچشم نورى ديدم و قوله ما راى حمل كردن بر عموم اولى تر باشد كه هر چه ديد از آلاء و نعماء و عجايب و غرايب از خلق آسمان و زمين وانواع فرشتگان و انواع نعمت و بهشت و دوزخ و هر چه آن شب ديد تا شامل باشد آنهمه را ـ شعبى گفت كه مسروق گفت عايشه را گفتم رسول صلعم خداى را ديد هرگز گفت پيغمبر متغير شد گفت سخنى گفتى كه موى بر اندام

من بر خاست من گفتم پس چیست این که در قرآن میگوید گفت کجا گفتند درسوره والنجم گفت بخوان من بخواندم تا بانجا رسیدم گفت رویداً ساکن باش این یذهب بك تو را بکدام راه برده اند و تو چه گمان بردهٔ انما رای جبرئیل فی صورته او جبرئیل را دید در صورت خود آنکه گفت هر که تو را گوید محمد خدای را دید دروغ گوید چه خدای تعالی میگوید لا تدرکه الابصار و هو یدرك الابصار و هو اللطیف و هر که تو را گوید من از این پنجگانه یکی دانم دروغ گوید قوله تعالی ان الله عنده علم الساعة الایه قوله افتمارونه علی ما یری ای رای عبدالله مسعود و عایشه و مسروق و یحیی و حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند افمترونه بفتح تا بی الف علی معنی افتجحدونه و این اختیار ابو عبیده است برای آنکه ایشان مجادله نکردند با رسول بل جحود کردند با او تقول العرب مریت الرجل حقه اذا جحدته قال الشاعر لئن هجوت اخا صدق و مکرمه لقد مریت اخا ما کان یمریکا ای جحدته و باقی قراء افتمارونه خواندند بضم تا بالف یعنی جدل میکنید با او بانچه دیده است و فی الحدیث لا تماروا فی القرآن فان المراء فیه کفر گفت جدل مکنید در قرآن که جدل کردن در او کفر است ـ و لقد راه نزلة اخری بدیدی او را یکبار دیگر یعنی رسول علیه السلام جبرئیل را بدید یکبار دیگر نزلة اخری ای مرة اخری یعنی بر آن صورت که در آسمان باشد رسول علیه السلام او را بران صورت دو بار دید یکبار باول نوبت که وحی آمد و رسول علیه السلام بر کوه حرا بود نگه کرد شخصی را دید همه روی آسمان پوشیده چنانکه از آسمان هیچ پدید نبود و بر رسول سلام کرد رسول از او بترسید و از هوش برفت باز بهوش آمد جبرئیل علیه السلام فاتحه برو خواند و ذلك قوله و لقد راه بالافق المبین یعنی جبرئیل بافق مبین بود و باری دیگر بنزدیك سدرة منتهی دید او را بران شکل و هیئت که در مقام خود باشد و سدره درخت نبق باشد برای آن منتهی خواند آنرا که علم خلایق تا بانجا باشد هلال بن یساف گفت عبد الله عباس کعب الاحبار را پرسید از شجره منتهی و من حاضر بودم گفت درختی است در اصل عرش و شاخ او و برك او برسر حاملان عرش است وعلم خلایق تا بانجا برسد و هر چه ورای آنست غیب است جز خدای نداند عبدالله مسعود گفت بان منتهی خواند آنرا که هر چه از بالای آن آید بانجا رسد و هر چه از زیر بود بانجا رسد پس هیچ خبر نباشد از فرمانهای خدای والا باو رسد دعا که از زمین بر شود و قضا که از بالا فرود آید بعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح مؤمنان آنجا رسد و گفتند برای آنکه هر کس که بر سنت رسول بمیرد بآنجا رسد ـ ابوهریره گفت رسول علیه السلام گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند بسدرة المنتهی رسیدم مرا گفتند این سدره است که هرکس که از امت تو بمیرد بآنجا رسد چون بر سنت تو باشد گفت نگاه کردم چهارچوبی دیدم که از زیر آن بیرون می آید وذلك قوله تعالی وانهار من ماء غیر آسن الی قوله من عسل مصفی یکی ازآب ودیگری از شیر و یکی از می ویکی از انگبین درختی بود که سوار نیک‌رو درسایه او هفتاد سال میرفتي و در خبری دیگر آمد از اسماء بنت ابی بکر او گفت یکروز رسول علیه السلام وصف سدره

میکرد گفت سوار در سایه او صدسال میرود ویك برگ او را چندان سایه بود آنرا که دویست هزار سوار درو بتوانند خفتن در زیر آن بستری فکنده از زر صامت میوه او به شکل سبویهاست مقاتل گفت یك برگ او همهٔ دنیارا سایه کند میوه های او انواع حلی وحلل است وهمه لون از الوان میوه برو باشد واگر سواری نیك‌رو بر اسبی نشیند و خواهد تا گرد آن ساق بگردد پیر شود و عمرش برسد و بآن نرسد و در مسائل عبدالله سلام هست که او رسول علیه السلام را پرسید از وصف شجره سدره منتهی گفت درختی است در آسمان هفتم برواند هزار هزار شاخ وبر هر شاخ هزار هزار ازگ است و بر هر ازگی هزار هزار برگست در زیر هر برگی هزار هزار گردوسی فرشته است هر گردوسی اند هزار هزار ودر بعضی اخبار چنانست که شجره منتهی و شجره طوبی یکیست وذکر آن در حدیث معراج رفته است اذیغشی السدرة مایغشی گفت باز پوشیدان را که باز پوشید یعنی سایه افکند بر انچه سایه افکند عبدالله مسعود گفت مراد بمایغشی بشریست از زر خالص و این روایت ضحاك است از عبدالله عباس حسن بصری گفت نوری است از خدای تعالی که آنرا بازپوشید تا ازان نور روشن‌شد و گفتند مراد فرشتگانند که بمنزلت مرغان براو نشینند چندان عددشان جز خدای نداند و رسول علیه السلام گفت بر هر برگی از برگهاء او فرشته را دیدم ایستاده تسبیح و تهلیل میکردند خدای را وابوهریره روایت کرد درحدیث معراج که رسول علیه السلام گفت در این آیت که آنچه باو رسد و اورا باز پوشد نوری باشد از انوار ملك جل جلاله و فرشتگان بمانند کلاغ که برو نشینند گفت چون آنجا رسیدم بامن سخن گفت و مرا گفت حاجت بخواه و در خبری دیگر است که یغشیها طیر خضر مرغان سبز باشند که برو نشینند و در خبری دیگرآمد که رسول علیه السلام گفت شب معراج بدرخت سدره منتهی رسیدم و شناختم که آن درخت سدره است ببرگ نبق درخت سدره است و نیز بنقش دیدم بمانند سبوهاء بزرگ و برگش مانند گوشهاء پیلان آنکه باو رسید آنچه رسید بآواز نور نور خداوند تعالی براو یاقوت و زمرد تابحدی رسید بحسن وجمال که واصفان از وصف او عاجز شدند عندها جنة المأوی گفت جنت ماوی نزدیك آن درخت است عبدالله عباس گفت بر دست راست عرش است و آن‌جای شهیدان است نظیره قوله فلهم جنات الماوی ـ عبدالله زبیر گفت یعنی جنت البیت یعنی شبگاه ایشان باشد نه مهمان راهگذری باشند چنان بود که اگر در بهشت شب بودی هم آنجا بودندی کعب القرطی در شاذ خواند عندها جنة الماوی بها علی الفعل یعنی ستره ای ستر النبی علیه السلام وبعضی قرّا در شاذ خواندند اجنه والمعنی واحد گفتند این قرائت علي وانس است اخفش گفت معناه ادرکه مازاغ البصر وماطغی گفت چشم او بنگرید و میل نکرد و از آنچه خدای او را فرموده بود تعدی والزیغ المیل والطغیان مجاوزة الحد لقد رای من آیات ربه الکبری ـ گفتند معني آنست که لقد رای الایة الکبری من آیات ربه چنانکه کبری صفت محذوفي باشد اگر صفت آیات بودی که جمع است کبر بایستی بعض دیگر گفتند کبری برای موافقت سرهای آتیه گفت درآیت خلاف کردند چنانکه افاق بپوشیده ضحاك گفت سدره منتهی بود عبدالله مسعود وفرقی بود سبز از بهشت

فرو بهشت عبدالرحمن زید و مقاتل گفتند جبرئیل بود بران صورت که در آسمان بود ـ گفتند مراد معراجي است که بآن بر آسمان رفت گفتند مراد آن عجایب است که آنشب دید بیانه قوله لنریه من آیاتنا الکبری افرایتم اللاّت والعزی گفت دیدی لات وعزی و این نام دو بت است ازبتان ایشان عامه قرا به تخفیف تا خواندند آنکه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند اللاّت تانیث الله است چنانکه گویند عمرو وعمره و عباس و عباسه آنکه مشرکان چون اعتقاد کردند که آن بتان مؤنث اند تادراو آوردند از الله الاّت گفتند وازعزیزعزّی قتاده گفت لات بتی بود بطایف ابن زید گفت لات خانه بود بنخله که عرب پرستیدندی عبدالله عباس و مجاهد و ابوصالح خواندند اللاّت بتشدید تا و گفتند مردی بود که بت برای حاجیان تر کردی و ایشان را دادی چون بمرد قومی برسر گور او مقام کردند و او را می پرستیدند ـ سدی گفت مردی بود که برای اصنام پست تر کردی و ایشان را دادی چون بمرد مردم او را پرستیدند ـ مجاهد گفت مردی برسر کوهی و گوسپندی چند داشت از روغن آن گوسفندان سویق تر کردی وگاه گاه از او صلیبی ساختی و بحاجیان دادی و جای او ببطن نخله بود چون بمرد مردم اورا پرستیدند کلبی گفت مردی بود از ثقیف او را گله گوسفندی بود او روغن گوسفندان بیاوردی وسنگی بود بزرگ بران سنگ نهادی تا عرب که بگذشتندی پست بآن چرب کردندی چون بمرد ثقیف آن سنگ را با قبیله خود بردند می پرستیدند اما عزی دراو خلاف کردند مجاهد گفت درختی بود غطفان راکه پرستیدندی واوآن بود که رسول علیه السلام خالدبن ولیدرا بفرستاد تا ببرید تبر بر او میزد و میگفت یا عزی کفرانك لا سبحانك انی رایت الله قداهانك شیطانی از آن درخت بیرون آمد سوها بر افلاخته و وای و ویل خوانان دستها بر سر نهاده خالد باز آمد رسول را خبر داد رسول علیه السلام گفت چرا نکشتی او را گفت یا رسول الله چون بدیدم او را در حال نا پدید شد گفت درخت از بیخ بر کندی گفت نه گفت این نوبت که آنجا روی درخت از بیخ برکن واصل او ببر تا باز بر نیاید و اگر آن زن را بینی بکش خالد باز رفت درخت از بیخ بر کندو عروق او را از بیخ ببرید زنی از او بر آمد عریان اورا بکشت وباز آمد ورسول را خبر داد گفت آن عزی بود ودکر آنرا نه پرستند ـ ضحاك گفت صنمی بود غطفان را سعدبن ظالم نهاد برای ایشان و سبب آن بود که او بمکه آمد قریش را دید که سعی صفا و مروه میگردند تا بطن نخله آمد و قوم خود را گفت اهل مکه را دو کوهست که آنجا طواف میکنند وخدایست ایشان را کش میپرستند و شمارا نیست گفتند پس چه فرمائی گفت من تدبیری سازم برفت و سنگی از کوه صفا بکند و یکی از مروه بیاورد و بنهاد در برابر یکدیگر گفت این صفا و مروه شماست دستهٔ سنك بگرفت و برهم نهاد دربن درخت خرما و گفت این معبود شماست این را میپرستید و اینجا طواف میکنید همچنین میکردند تا رسول علیه السلام مکه بگشاد بفرمود تا آن سنگها برداشتند وآن درخت به بریدند وتولای آن کار یعنی درخت بریدن خالدبن ولیدرا فرمود ابن زید گفت خانه بود بطایف که بنی ثقیف پرستیدندی و منات الثالثة الاخری ابن کثیر مناته خواند بمد و ابوبکر عن عاصم همچنین روایت کرد و انشد الا هل

انت یتم بن عبد مناء علی الشفوء فیما بیننا ابن تمیم باقی قراء مقصور خواندند قتاده گفت این بتی بود که خزاعه پرستیدندی در اصل بود ابن زید گفت نام خانه ایست در حیّ بنو کعب آنرا پرستیدندی ضحاك گفت صنمی بود از آن هذیل وخزاعه اهل مکه آنرا پرستیدندی و گفتند لات و عزی و مناة سنگها بود در کعبه نهاده بودند و آنرا عبادت کردندی و گفتند اشتقاق مناة من ناء النجم ینوء نوءاً وقرا خلاف کردند بروقف درلاة ومناة بعضی بروقف کردند بهاء وبعضی بتا و هر که اصلی باشد چون صوت و موت و فوت بروووقف بتا کنند و هر تا که زیادت باشد و تا نیث را باشد برو وقف بها کنند نحو رحمة و نعمة و ما اشبه ذلك و آنچه مضاف بود برو وقف نشاید کردن لتعذر الفصل بین المضاف والمضاف الیه و منات الثالثة الاخری برو وقف ممکن باشد جز که نشاید کردن لقبح الفصل بین الصفة و الموصوف و معنی آیت آنست که چنان میدانید که این اصنام دختران خدایند و التقدیر افرایتم هذه الاصنام بنات الله مفعول دوم بیفکند برای دلالت کلام برو و گفتند معنی آنست که این اصنام را که دعوی کردند که خدایند ازین آیات که خدایراست چیزی هست ایشان را والتقدیر افرایتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری یفعلون ما فعل الله ثم حذف لدلالة الکلام علیه آنکه گفت الکم الذکر وله الانثی شما را فرزندان نرینه میباشد وخدای را مادینه این بهتر برای خود اختیار کردید وفروتر وکمتر برای خدای تعالی ـ تلك اذا قسمة ضیزی این قسمتی است نه بعدل و نه بانصاف عبدالله عباس و قتاده گفتند قسمت جایزه قسمتی است بظلم مجاهد ومقاتل گفتند قسمة عوجاء قسمتی است کژ حسن گفت غیر معتدله جز عدل ابن سیرین گفت غیر مستویه نار است ضحاك گفت ناقصه سفیان گفت منقوصه و معنی همه متقاربست قواسی و نوری روایت کردند از ابن کثیر ضیزئی بالهمزه وباقی قرانا مهموز کسائی گفت ضار یضیز ضیزا و ضاز یضوز ضوزا وضاز یضأز ضأزاً اذاظلم و نقص قال ضازت بنواسد بحکمهم اذ یجعلون الراس کالذنب و قال الاخر انشده الاخفش فان تناعنا نقیضك و ان تصب فسهمك مضئوز و انفك راغم و وزن ضیزی فعلی است بضم فا الا آنست که مکسور است برای یا برای آنکه در کلام عرب بکسر فا در صفات نیامده است فعلی آمده است نحو حبلی و انثی و بشری و عشری و نیز فعلي آمده است چون غضبی وسکری و عطشی و فعلی بکسر فا در اسماء آمده است نحو ذفری و ذکری ـ مورج گفت نخواستند که ضاد را مضموم کنند چه اگر چنین کردندی باو او شدی و کلمه من ذوات الیاست ضاد را مکسور بگردند چنانکه گفتند بیض و بوض نحو حمر و صفر و سود و آنکس که او گفت ضاز یضوز گفت اسم او ضوزی باشد علی فعلی کشوری ـ ان هی گفت نیستند این بتان الا نامها که برو نهاده اید شما و پدران ما انزل الله بها من سلطان خدای تعالی بان حجّتی فرو نفرستاد ان یتبعون الا الظن متابعت نمیکنند الا گمان را و از پی گمان میشوند و ان در هر دو جای بمعنی نفی است ـ و تهوی الانفس و آنچه هوای دل ایشانست یعنی از خدائی و استحقاق عبادت برین اصنام جز نام شما نهاده اید وپدران شما آنکه بعضی بگمان و بعضی بهوای نفس بی حجتی و بیّنتی و بصیرتی ایشان را می پرستند ولقد جاءهم من ربهم الهدی و بایشان

آمد از خدای تعالی هدی و بیان و ادله بـر اینکه ایشان خدا نیستند و عبادت نشاید کرد جز خدایرا ام للانسان ماتمنی یعنی گمان میبرند این بت پرستان که آنچه ایشان تمنی کرده اند ایشان را خواهد بود و این بتان شفیعان ایشان خواهند بود و این استفهام را معنی جحداست یعنی نخواهـد بود ایشان را این که تمنا کردند فلله الاخرة و الاولی خـدای راست دنیا و آخرت وآنچـه خواهد بدهد و آنچه خواهـد منع کند و مراد کافرانست که ایشان تمنائی کنند همچنان آید که ایشان را تمنا بود ابن زید گفت معنی آنست که اگر رسول علیه السلام تمنائی کرد و آن محقق شد چه عجب است از آنکه دنیاوآخرت ـ خدایراست بآنکس دهد که او خواهد و منع کند از آنکه خواهد ـ و کم من ملك فی السموات آنکه گفت بس فرشته که در آسمانست کـه این کافران ایشان را میپرستند و اعتقاد کرده اند که ایشان دختران خدایند و ایشان شفاعت خواهند کرد در حق ایشان که شفاعت ایشان اگر کنند در حق اینان هیچ غنای نکند و سودی ندارد و نه نیز شفاعت هیچ شفیع ـ الا من بعد ان یأذن الله لمن یشاء و یرضی الا پس از آنکه خدا وی را دستوری دهد آنرا که خواهد و رضا دهد و قوله شفاعتهم راجع است این ضمیر جمع با معنی کم ـ و اخفش گفت ملك را لفظ موحداست ومعنی جمع ومثله قوله فما منکم من احد عنه حاجزین ان الذین لا یؤمنون بالاخرة آنکه گفت این کافران را که بقیامت ایمان ندارند فرشتگان را بنام زنان میخوانند از آنجا که گفتند که ملئکه دختران خدایند قیل کتسمیة الانثی وقیل بتسمیته الانثی آنکه گفت و ما لهم به من علم ایشان را بآن هیچ علمی نیست متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان از حق هیچ غنا نکند یعنی هیچ سود ندارد و بجای او بنایستد آنکه رسول را امر کرد و گفت فاعرض عن من تولی بر گرد از آنکس که او از ذکر ما معرض است و پشت بر کلام ما و نام ما کرده است گفتند مراد بذکر قرانست و گفتند توحید است و گفتند ایمـان است و گفتند رسول است علیه السلام ـ ولم یرد الا الحیوة الدنیا والا حیات دنیا و زندگانی سرای نزدیك تـر نخواهد گفت ذلك مبلغهم من العلم مبلغ ایشان از علم این است و پیش از این نمیدانند و علمی نیست ایشان را بثواب آخرت و احوال قیامت ـ فرا گفت مراد تضعیف رای ایشان است و عیب بر ایشان گفت قدر عقلشان ونهایت علمشان اینست که دنیا برآخرت اختیار کرده اند آنکه گفت خدای تو عالم تراست بآنکس که گمراه است از راه وبآنکس که راه برده است وراه یافته یعنی همه را داند و شناسد وهیچ بر او پوشیده نیست ـ ولله ما فی السموات و ما فی الارض ـ گفت خدای راست آنچه در آسمان و زمین است بملك و ملك هرکس که ازآن چیزی دارد بعاریت دارد و چون همه او را باشد جزا باو باشد لیجزی الذین اساؤا بما عملوا تا پاداشت دهد آنانرا که اسائت و بدی کرده باشند و آنچه کرده اند و پاداشت دهد نیکو کاران را باحسان یقال جزیته کذا بکذا او جزاه الله الجنة و بالجنة و قوله بالحسنی ای بالجنة و هی احسن مما عملوا و مثله قوله للذین احسنوا الحسنی ـ والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش گـفت آنانکه اجتناب کنند از گناه کبائر و از فواحش ومنکرات ـ الا اللمم بعضی گفتند این استثناء صحیح است و

معنی آنست الا ان یلم بالفاحشه ویهم بها ولا یفعلها ثم یتوب عنها گفت الا آنکه همت کند بگناه و نکند آنگه توبه کند از آن این قول ابوهریره و مجاهد و حسن و ابوصالح و روایت عطاست از عبدالله عباس و ابوهریره گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان تغفر اللهم تغفر جماً و ای عبدك لك لاالما این بیتی شعر است اگر این خبر در دست باشد رسول علیه السلام بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم و تأخیر و الا الم گفته باشد بی الف قافیه چه رسول علیه السلام از این اجتناب کردی و خدای تعالی او را ازین تنزیه کرد گفت و ما علمناه الشعر و ینبغی له و قوله وما هو بقول شاعر تا ایهام نیفکنند عرب را که این قران نظم و گفته و انداخته اوست بعضی دیگر گفتند این استثناء منقطع است ـ التقدیر لکن اللمم برین قول لمم از جمله کبایر و فواحش نباشد آنکه خلاف کردند که خدای تعالی ایشان را بآن نخواهد گرفتن و گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان مسلمان را گفتند که شما ما بودید با این معاصی و فواحش میکردید اکنون بیامده اید بر ما عیب میکنید و ما را وعید میکنید برین خدای تعالی این آیت فرستاد و این قول زیدبن ثابت است و زیدبن اسلم و روایت و البی است از عبدالله عباس ـ بعضی دیگر گفتند گناه صغیره خواست مانند نظری و بوسهٔ و مانند این و اشتقاق او از الم بالشیء اذا نزل به باشد ولم یتعمق فیه و لم یلزمه مانند آغاز کاری و ابتدای و اندك از او چنانکه درو خوض نکنند و این قول عبـدالله مسعود است و مسروق و شعبی وابوسعید خدری وحذیفة بن الیمان وطاوس از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت بهتر چیزی که بلمم می ماند و بتفسیر او می شاید کرد آنست کـه ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت چون خدای تعالی نام کسی در جمله زناة بنویسد آن لامحاله راست باشد اگر بچشم نگرد زناء چشم باشد و اگر بزبان گوید زناء زبان واگر بلمس کند زناء دست باشد و اگر سعی کند زناء پای باشد و اگر بفرج کند آن زناست و فاحشه والا آن دیگران لمم باشد یعنی بالاضافه الی زناء فرج عبدالله زبیر گفت و عکرمه و قتـاده و ضحاك آن باشد که در وحد لازم نباشد در دنیا و در قیامت عذاب نبود خداوندش را ـ کلبی گفت لمم بر دو وجه بود یکی آنکـه در وحد و عذاب نباشد در دنیا و آخرت و یکی آنکه گناهی بود کبیره چون کرده شود از آن توبه کنند عطا گفت لمم عادت نفس باشد گنـاهی که مردانرا بعادت کرده باشد و آن آنست کـه رسول علیه السلام گفت ما من مؤمن هوالا وله ذنب تصیبه الغبئة بعدالفبئته لایفارقه حتی یفارق الدنیا یعنی الساعه بعدالساعه سعیدبن مسیب گفت لمم هر چیزی باشد کـه از جمله حدیث النفس باشد و خطور بالبال محمدبن الحنفیه گـفت لمم هر چیزی باشد کـه مردم باو همت کـنند از خیر و شر و دلیل برین تأویل آن خبر است کـه روایت کردند که ان للشیطان لمة وللملك لمة و لمة الشیطان الوسوسه و لمة الملك الالهام گفت دیورا لمه باشد و فرشته را لمه لمه دیو وسوسه او بود و لمه فرشته الهام او بود ـ حسین بن الفضل گـفت نظری باشد بی قصد و این مغفور بود از آنجا که خبر آمد النظراة الاولی لکم والثانیة علیکم نظر اول لمم باشد و دوم گـناه فراء گـفت صغیر باشد و بیان کردیم که

اصل او من الم به اذا نزل به و منه المام الخيال براى آنكه مقيم نباشد عاريتى و رهگذرى بود و قال الاعشى الم خيال من قبيلة بعد ما و هى حبلها من حبلنا فتصرما و قال آخر انى الم بك الخيال يطوف و مطافه بك فكرة و شعوف و معني آيت آنست كه خداى تعالى گفت من محسنان را جزاى نيكوتر از آن كنم كه ايشان باشند و وصف كرد ايشان را گفت ايشان آنان باشند كه از كبائر و فواحش اجتناب كنند الا اللمم و خلاصه معنى او الا گناهى كه ازو توبة كنند يا صغيره كه اگرچه توبه نكنند از آن يا گناهى كه كرده شود ايشان را نه بروجه قصد باز ار خداى كه آن مغفور باشد ايشان را كه خداى تعالى واسع الرحمه است فراخ آمرزش است و فراخ رحمة است نظيره قوله و رحمتى وسعت كل شيئى گفت خداى تو فراخ آمرزش است برو بزرگ نيامد آمرزيدن گناهان و اگرچه بزرگ باشد و گناه بنده اگرچه عظيم بود و رحمت خداى از او بزرگتر است يكى از بزرگان گفت الهى اگر همه عالم را بيامرزى مشتى خاك را آمرزيده باشى و اگر همه عالم را بسوزى مشتى خاك را سوخته باشى بر تو سخت نيست آمرزيدن گناه و در خبر است كه حسن بن هانى گفت ابونواس را در خواب ديدند گفتند ما فعل الله بك خداى باتو چه كرد گفت غفرلى به بيتين قلتهما بيامرزيد مرا بدو بيت كه گفته بودم گفتند چه بود گفت من انا عندالله حتى اذا اذنبت لا يغفرلى ذنبى العفو يرجي من بنى آدم فكيف لاارجوه من ربى هو اعلم بكم اذ انشاكم من الارض او عالمتر است از شما چون شما را از زمين بيافريد يعنى پدر شما آدم را كه اصل شما اوست و گفتند شما را از زمين آفريد از براى آنكه نطفه مرد از اغذيه است كه آدمى خورد و آن همه از زمين است پس آدمى از نطفه است و نطفه از غذا و غذا از زمين و اذ انتم اجنة في بطون امهاتكم و چون شما جنين بوديد در شكم مادر و جنين اجنة باشد و جنين كودك باشد در شكم مادر براى آنكه پوشيده باشد من الجن و هو الستر فلا تزكوا انفسكم خود را تزكيه مكنيد و مدح مكنيد و تنزيه ساحت خود بزبان خود مكنيد اين قول عبدالله عباس است و مجاهد كلبى گفت و مقاتل جماعتى را عادت بود كه طاعت خود باز گفتندى و بآن تبجح كردندى و گفتندى كه نماز و روزه ما و حج ما خداى تعالى اين آيت فرستاد و گفت خود را مستائيد و رسول عليه السلام گفت اذا رايتم المداحين فاحثوا فى وجوههم التراب چون كسانى را بينيد كه خودرا بستايند خاك در روى ايشان پاشيد هو اعلم بمن اتقى او عالمتر است بمتقيان كه كيست از معاصى بپرهيزد و بطاعت عمل كند و آن عمل براى خداى كند و اين قول از اميرالمؤمنين على عليه السلام روايت كردند ـ افرأيت الذى تولى عبدالله عباس گفت و سدى و كلبى و مسيب بن شريك كه آيت براى عثمان بن عفان آمد كه او عادت داشت كه صدقه و نفقه نيكو كردى برادرى بود او را از جهت رضاع نام او عبدالله ابن سعد بن ابى سرح و او منافق بود او را ملامت كرد بر آن دادن گفت چنين كه ميكنى زود باشد كه درويش شوى و محتاج گردى عثمان گفت من گناهان بسيار دارم اين براى آن ميكنم تا كفاره گناهان من شود او گفت اين شتر كه دارى با رحل و آلت بمن ده تا من جمله

گناهان تو بر گيرم شتر بدو داد و گواه برو گرفت و دست از آن صدقه دادن بداشت خداى تعالى اين آيت فرستاد و گفت افرأيت الذى تولى ديدى اى محمد آن مرد كه بگريخت و پشت بهزيمت داد روز احد و اعطى قليلا و چيزى اندك داد بصاحبش عبدالله بن سعد يعنى آن شتر كه بدو داد و اكدى اى قطع خيره و عطاه و اين خير كه ميكرد باز گرفت چون آيت آمد بر آن متأسف شد و باسر خير كردن رفت و اين خبر ابو اسحق الثعلبى ـ امام اصحاب الحديث تفسير آورد ـ مجاهد گفت و ابن زيد آيت در وليد مغيره آمد و او رسول را متابعت نمودى در بعضى كارها مشركان او را منع كردند او گفت من از عذاب خداى ميترسم ابن گيش گفت چندينى از مالت بمن ده تا من گناهان تورا گيرم او با شرك شد و از آنچه گفته بود اندك بداد و خيرى كه پيش از آن كردى باز گرفت اين آيت درو فرود آمد عطا بن يسار گفت آيت در مردى آمد كه او برگى ساخته بود تا پيش رسول شود يكى اورا گفت چه خواهى كردن او را گفت نزديك رسول ميروم تا از خير او نصيبى يابم گفت اين كه ساخته مرا ده و من جملهٔ گناهان تو بر گيرم اين آيت فرود آمد در او ـ سدى گفت اين آيت در عاص بن وايل ـ السمى آمد كه او در بعضى كارها رسول را موافقت نمودى محمد بن ابى كعب گفت آيت در ابوجهل آمد كه او گفت والله ما نافرنا محمداً الا بمكارم الاخلاق اين آيت در او آمد واعطى قليلا من العطا و اكدى بخل بالباقى يعنى عطا اندك داد و باقى بخل كرد و منع و اكدى من كدية الحافر باشد كه مرد چاه كن چاهى ميكند سنگى عظيم پيش آمد اورا نتواند شكستن بآن فرو ماند آن سنگ را كديه خوانند وفعل ازو اكدى باشد اذا بلغ الكديه فقطع الحفر و آيس من الماء ـ مورج گفت اكدى اذا منع الخير قال الخطيئه ـ فاعطى قليلاً ثم اكدى بماله و من يبذل المعروف فى الناس يحمد ـ اعنده علم الغيب فهو يرى آيت انكارست بر آنكس كه تحمل گناه غيرى خواست كرد گفت بنزديك او علم غيب است كه باو چه خواهند كرد و او مى بيند يعنى ميداند كه آنچه صحيفها و اسفار و اجزاى تورته موسى است و نيز در صحف ابراهيم عليه السلام كه او وفا كرد بعهد هاى خداى تعالى يقال وفى و اوفى و وفى ثلث لغات بمعنى واحد ـ الا تزر وازرة وزر اخرى آن مخففه است از ثقيله ـ التقدير انه لا تزر و آنچه در آن صحف است آنستكه او بگناه ديگرى را نگيرد و بار گناه كسى بر كسى ننهد بعضى مفسران گفتند پيش از ابراهيم عليه السلام ظلمهٔ روزگار را عادت بود كه پدر را بگناه پسر بگرفتندى و برادر را ببرادر بكشتندى و خويش را به خويش بگرفتندى تا خداى تعالى ابراهيم را بفرستاد و بر او انزال كرد در صحف او كه الا تزر وازرة وزر اخرى ابراهيم را وصف كرد بوفا ـ سعيد جبير و حسن و قتاده گفتند و فى اى عمل بما امر به آنچه او را فرمودند قيام كرد و رسالت خداى بخلق گذارد و از جهد تكاليف نبوة بيرون آمد و بهمه وفا كرد ـ ربيع گفت بخوابى كه ديده بود وفا كرد و پسر را قربان كرد ـ ابوالعاليه گفت اركان اسلامي بتمامه بجاى آورد و ذالك قوله تعالى و اذابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن گفت پيش از او كس نبود كه اورا امتحان كردند بدين كه او سهام و شرايط آن بتمامى بجاى آورد الا ابراهيم عليه السلام و توفيه و توفى تمام

بدادن باشد قال الله تعالى ليوفيهم اجورهم سفيان عينيه گفت و فی اداء امانت کرد ضحاك گفت مناسك حج بتمامی بگذارد و عطاءبن السايب گفت ابراهيم عليه السلام با خدای عهد کرد که هيچ چيز نخواهد از هيچ کس جز از خدای تعالى چون او را بآتش انداختند جبرئيل آمد نزد او و گفت هيچ حاجت داری گفت اما اليك فلا اما بتو ندارم خدای تعالى بدين خصلت باو ثنا گفت حسين بن الفضل گفت بقيام نمودن بخدمت مهمان وفا کرد تا اورا ابوالاضياف خواندند ـ ابوبكر وراق گفت بشرط دعوی قيام نمود خدای تعالى اورا گفت اسلم او گفت اسلمت لرب العالمين خدای تعالى اورا بصحت دعوی مطالبت کرد و امتحان کرد اورا درنفس و فرزند و مال و تن به نيران داد فرزند بقربان داد و مال بمهمان خدای تعالى اورا وفا دار خواند و در تفسير اين آية از رسول عليه السلام دو قول روايت کردند يكی آنکه سهل بن عبدالله روايت کرد ازپدرش ازرسول عليه السلام گفت خبردهم شمارا که چون خدای تعالى ابراهيم را وفادارخواند گفتند بگو يارسول الله گفت هربامداد وشبانگاه بگفتی فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و له الحمد فی السموات والارض و عشياً و حين تظهرون و قول ديگر آنست که ابو امامه روايت کرد که رسول عليه السلام گفت دانيد تا خدای تعالى چرا ابراهيم را وفا دار خواند گفتند خدای و پيغمبر عالم تر است گفت برای آنکه او بامداد چهار رکعت نماز کردی و در خبری ديگر هست که رسول عليه السلام گفت خدای تعالى گفت يابن آدم ای فرزند آدم عاجز مباش از آنکه ببامداد چهار رکعت نماز کنی تا من تورا از شر آن روز تا بآخر کفايت کنم سعيد جبير خواند وفي تخفيف اما جامع ميان اين آيت که الا تزر وازرة وزر اخری و ميان آن آيت ولتحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم آنست که اين آيت محكم است و محمول بر ظاهر خود و آن آيت متأوّلست و آن آنست که آن آيه در ائمه و دعاة ضلالت آمد و گفت ايشان بار گناه خود برگيرند و اثقالا يعني بار گناه آنان که بدعای ايشان ضال شده باشند يعنی مثل آن نه عين آن چنانكه گفت عليه السلام من سن سنة سيئة عمل لها الى يوم القيمة من غير ان ينقص من وزره شیء و معنی آنست که مثل وزر من عمل بها ـ ابورشه گفت كودك بودم با پدرم بنزديك رسول عليه السلام رفتيم چون رسول را بديديم و پيش از آن نديده بودم اورا پدرم گفت دانی تا اين كيست گفتم نه گفت اين رسول خداست من بلرزيدم از آن گفتار و من پيش از آن گمان برده بودم که پيغمبر عليه السلام نه جنس آدميان باشد چون مردی را ديدم آدمی موبهای تمام داشت و اثر حنا بر دست او مانده بود و درجامه سبز پوشيده داشت پدرم سلام کرد و بنشست و ساعتی حديث ميكردند آنكه رسول عليه السلام پدرم را گفت اين پسرتو است گفت آری و رب الكعبه حقا اشهد به رسول الله عجب بماند ازسوگند او وازشدة شبه من با او آنكه گفت اما انه لايجني عليك ولا تجنی عليه جنايت او بر تو ننهند و جنايت تو بر او ننهند آنكه اين آيت برخواند الا تزر وازرة وزر اخری گفت آنگاه نگاه کردم از ميان كتف او مانند شعله بود پدرم گفت يا رسول الله من طب دانم اگر فرمائی تا معالجه كنم گفت نه طبيب او آنست که آفريد و شفا بدست اوست فان ليس للانسان الاّ

ما سعی و آنكه نيست آدمی را الا آنچه كرده باشد يعنی جزا و ثواب و پاداشت آنچه كرده باشد و مراد بسعی عمل است و مثله قوله ان سعيكم لشتی و اخباری که روايت کردند از آنكه خدای تعالى فرزندان را بصلاح پدران به بهشت برد و گفتند اين آيت منسوخ است بقوله والذين آمنوا واتبعهم ذريتهم بايمان والحقنابهم ذريتهم درست نيست از برای آنكه ميان اين دو آيت شافی نيست و جمع ميانشان درست است و اخبار با آنكه آحاد است محتمل است تأويلی را که مطابق اين آيت باشد و آيت محكم است و اخبار بر جای خود است و اصحاب حديث دراين آيت اقوالی گفتند نامعتمد وقول معتمد آنست که رفت که هر دو آيت محكم است ومحمول برظاهر خود است و ثعلبی درتفسير خود بياورد ازابوالقاسم بن حبيب عن ابراهيم بن مضارب عن ابيه که او گفت عبدالله بن طاهر والی خراسان بود حسين بن الفضل را بخواند و گفت مرا سه آيت مشكل است درقرآن گفت آن كدام است گفت قوله تعالى في قصة بن آدم فاصبح من النادمين ورسول ميگويد عليه السلام الندم التوبه چرا توبه او قبول نيامد ديگر قوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفة چيست ديگر قوله تعالى كلّ يوم هو في شان و او هر روز در شانی و كاريست و قول رسول عليه السلام گفت جف القلم بما انت لاق مناقض اينست که چون گفت از همه كارها بپرداخت هر روز چه كند اين مؤدّی باشد با بدا ـ حسين بن الفضل جواب داد و گفت اما حديث پسر آدم بدانكه اين امّت را خصايصی هست که ديگر امت را نبود وجوابی ديگر گفته اند بعضی مشايخ که پشيمانی او برقتل نبود بر حمل بود وندم بر حمل توبه نباشد از قتل و جواب از آيت دوم که وان ليس للانسان الا ما سعی ـ اين عدل باشد و اگر يكی را هزار جزا دهد فضل باشد و جواب از آيت سيّم گفت هر روز در شأنيست باول آيد اگر دو بديگر احوال اعاده كند گفت عبدالله بن طاهر برخاست وبوسهٔ بر سر وروی او داد وخراج او موضوع کرد و اين جوابها هيچ معتمد نيست و بوسهٔ عبدالله بدين سبب نه برجای خود بود ونيز مستحق آن بود تا خراجي ديگر برخراجش بيفزايند اما جواب مسئله اول آنست که ندم مجرد توبه نباشد تا قصد با او نبود چون قصد با او بود وعزم با او مقارن باشد که لا يعود الى مثله فی المستقبل لقبحه باشد اين ندم با اين عزم توبه باشد و چون براين وجه نبود وجزا واجب و مستحق و جواب صحيح از او آنست که جز خدای نداند که هرفعلی که مكلّفی بكند بروجه مامور به چه مقدار باشد اورا و مقادير ثواب وعقاب جز خدای تعالى نداند ونه ازآنست که بادلّه و مقائيس استخراج توانكرد از آنجاست که روا بود که زيد طاعتي بكند بروجهی اورا يك ثواب بود برآن و عمرو همان طاعت بكند صد چندان ثواب را مستحق بود لاختلاف الوجه الذی يقعان عليه أما جواب سيّم هم خطاست برای آنكه جف القلم بما انت لاق مراد ايجاد نيست مراد آنست که در ازل حكم کرد و بنوشت که در اوقات مستقبل بحسب مصلحت هرروز هر ساعت چه خواهد کرد آنكه باوقات خود ميكرد نه آنست که بازل ايجاد کرد دروقت دوم اعاده موجود چگونه شايد کرد مگر گويد اوّل ايجاد کرد پس اعلام کرد و فانی کرد آنكه اعاده کرد و اين باطل است عقلاً و شرعاً و اين خود در كلام او نيست ابوبكر وراق گفت الا مايسعی يعنی

الا ما نوی الا آنچه به نیت کـرده باشد بیانه قوله علیه السلام یحشر النّاس علی نیاتهم و ان سعیه
سوف یری وعمل و کردار او ببنید یعنی جزای عمل وسعی او پوشیده نماند ـ ثم یجزیه الجزاء
الاوفی آنگه اورا جزا کنند و پاداش دهند جزاء تمامتر یقال جزیته کذا و بـکذا قال الاخفش
وانشد فی الجمع بینهما ان اجز علقمة بن سعد سعیه لم آجزه ببلاء یوم واحد وانّ الي ربك المنتهی
و بازگشت و نهایت کارها بخداست تا هریکرا بقدر استحقاق جزا دهد و گفتند ابتداء منت از
اوست و نهایت آمال به اوست ـ بعضی دیگر گفتند نهایت فکرت با اوست چون بدو رسد برسد
بیانش قوله علیه السلام لا فکرت فی الرّب و قوله علیه السلام اذا ذکر الله فانتهوا ـ و شهر بن
حوشب روایت کرد از ابوهریره که او گفت یکروز رسول علیه السلام درمسجد آمد و اصحاب
را گفت فیم انتم درچه کارید گفتند نتفکّر فی الله در خدای اندیشه می کنیم گفت تتفکّروا فی-
الخلق ولاتتفکروا فی الخالق فانّ التفکر لایحیط به گفت تفکر درخلق کنید در خدای مکنید که
فکرة باو نرسد خدای تعالی هفت آسمان بیافرید ضخامت هرآسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی
تا آسمانی پانصد ساله راه و هفت زمین همچنین ودر آسمان هفتم اورا دریائیست عمقش چندانکه
از زیر هفتم زمین تا ببالای هفتم آسمان خدایرا در آن دریا فرشته ایست که آب تا بکعبش بیش
نیست ـ وانه هو اضحك و ابکی و او آن خداست که بخنداند و بگریاند بآنکه اسبابش بکند
و پدید آرد و فاعل سبب فاعل مسبب باشد وسبب او سرور وحزن باشد چنانکه گویند اضحکنی
فلان و ابکانی چون سببش بکند که عند ان ضحك و بکا حاصل آید و این مذهب حسن بصریست
که گفت خنده و گریه فعل خداست و عطاءبن مسلم هم این گفت که اضحك و ابکی ای افرح و
احزن آنکه گفت فرح جلب خنده کند و حزن جلب گریه و این براطلاق چنین نیست آنچه
از آن بتکلف بود و بتذکر سبب از جهت ما فعل ما باشد و آن آنست که از آن نهـی کرد و بآن
امر کرد فی قوله تعالی فلیضحکوا قلیلاً ولیبکوا کثیراً و اگر بهیچ وجه مقدور ما نبودی امر و
نهی بدو تعلق نداشتی ونیز حوالت این فعل بدو کرد فی قوله تعالی افمن هذاالحدیث یعجبون
و تضحکون ولا تبکون وفی قوله فالیوم الذین آمنوا من الکفّار یضحکون و حقیقت خنده تفتّحی
است و گشادگی در ظرایف روی عند عجبی که پدید آید یا سروری که در دل آید گریـه جریان
آب چشم بود بر روی از غمی که در دل پدید آید و گفتند که باشد که از فرط سرور گریـه آید
چنانکه گفت فمن السّرور بکاء اما نوعی باشد ازاو که آدمی بآن ملجأ باشد از خویشتن دفع نتواند
کرد ازخود و همچنین گریه چون سببی پدید آید وحرفی و مصیبتی محزن مرد مالك نباشد
که گریه دفع کـند گفتند آن را بخدای حوالت شاید کردن و بعضی دیگر گـفتنـد
این اضافت با خدای تعالی مجاز است و مراد سبب است چنانکه گـفتیم و شاعر گفت ـ
ابکانی الدهر ویا ربما اضحکنی الدهر بما یرضی ـ عایشه گـفت سبب نزول آیه آن بود کـه
رسول علیه السلام بقومی از صحابه بگذشت که ایشان میخندیدند گـفت لو تعلمون مـا اعلم
لبکیتم کثیرا ولضحکتم قلیلا ـ اگر شما دانستی آنچه من میدانم کم خندیدی و بسیار گریستی
جبرئیل آمد و این آیت آورد وانه هو اضحك وابکی رسول علیه السلام باز پس آمد و آیت بر

ایشان خواند و گـفت چهل گـام نرفته بودم تا جبرئیل آمد واین آیت آورد ـ طاهر مقدس
را پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد گـفت هرچه زیر عرشند تا خدای دوزخ بیافریـد
نخندیدند عمر را پرسیدند که اصحاب رسول خندیدندی گفت آری والله ولیکن ایمان در دل
ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی ـ مجاهد گفت معنی آیت آنست کـه اهـل بهشت
را در بهشت بخنداند و اهـل دوزخ را در دوزخ بگریاند ـ ضحاك گـفت بگریاند ابر را به
باران و بخنداند باغ را به بهاران و این قول از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند
که جهودی اورا پرسید از این آیت و گفت که خندانیدن نه فعل حکیمان باشد فعل سفیهان
باشد او جواب چنین داد شاعر گـفت دراین معنی کل یوم عن اقحوان جدید تضحك الارض
من بکاء السماء وهم این معنی بعبارتی دیگر گـفتند که ـ ابکی السحاب بالامطار و اضحك
الاشجار بالانوار ذوالنون مصری گـفت دلهای عارفان بخندانید بآفتاب معرفت و دلهای کافران
بگریانید بکفر ونکرة ـ سهل گـفت مطیع را برحمت بخندانید عاصی را بسخط بگریانید ـ محمد
علی ترمـدی گـفت مؤمن را در آخرة بخنداند و در دنیا بگریاند بسام بن عبدالله گـفت
دندانشان بخندانید و دلهاشان بگریانید وانشد السن یضحك والاحشاء محترق وانما ضحکها
زور ومحترق یارب باك بعین لادموع لها ورب ضاحك سن ماله رهق ـ و انه هو امات و احيي
او آن خداست که بمیراند و زنده کند بمیراند در دنیا وزنده کند در آخرت و گـفتند معـنی
آنست که پدران را بمیراند و پسران را زنده گرداند و این بیت را براین تفسیر دادند ـ وقد
ارانی الشباب الروح فی بدنی ای فی ولدی و گـفتند امات النطفة واحیا النسمة نطفه بمیرانید و
خلق را ازاو زنده آفریند وگفتند کافران را بنکرة بمیرانید و مؤمن را بمعرفت زنده گرداند
قال الله تعالی افمن کان میتاً فاحییناه بعضی دیگر گفتند امات عن ذکره و احیی بذکره گروهیرا
از یادکرد خود بمیراند بخذلان و گروهی را بیادکرد خود زنده گرداند بتوفیق ـ ابن عطا گفت
امات بعد له واحیا بفضله بعدل بمیراند و بفضل زنده کرد وقیل امات بالمنع والحرمان واحیا
بالجود والاحسان ـ وانه خلق الزوجین الذّکر والانثی او آنچه آفرید از حیوانات دو دو آفرید
جفت جفت نر و ماده برای تناسل تا منقطع نشود وجهان آبادان میباشد چندانکه اومیخواهد
من نطفة ـ از این آب پشت اذا تمنی ای نصب في الرحم چون در رحم مادر ریخته شود یقال
منی الرجل و امنی این قول ضحا کست ـ عطا ودیگران گفتند ـ تمنی ای تقدر یقال منیت الشیٔ
اذا قدرته و قال حتی تلاقی ما یمنی لك المـانی ای تقدر لك القادر ومرگ را از اینجا منیة
خوانند که براو مقدر است وان علیه النشأة الاخری وبراوست باز آفریدن دیگر یعنی اعاده و
بعث و نشور و آنـگه خلق را زنده کند پس از مرگ وانه هو اغني و اقنی ابوصالح گـفت
خلقان را توانگر کرد بمال و اقنی قنیة بداد ایشان را و آن سرمایه است ـ ضحاك گفت کـه
توانگر بکرد بزر و سیم و قنیه بداد به چهارپای از گاو و گوسفند و شتر مجاهد و حسن و
قتاده گفتند اقنی معنی آنست که تورا خدمتکاران پدید کرد عبدالله عباس گـفت اقنی ای ارضی
بما اعطی تورا بآنچه داد راضی کرد حضرمی گـفت اغنی نفسه واقنی الخلایق الیه گفت خود را

بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را بخـود محتاج کرد ابن زید گفت اغنی مال بسیار داد اخفش گـفت که اقني فقر ابن کیسان گفت اقنی اولاد فرزند داد تو را ـ وانه هو رب الشعری گفتند شعری کوکبی است بدنبال ثر یا آنرا مردم خوانند و گفتند مردم دکر است وشعری دیگر شعری دو است یکی را عبود خـوانند برای آنکه مجره را عبره کند دیگر اغمیصا و آن تصغیر غمیصا بود من الغمص وهوالرمص چنان روشن نیست پنداری از ده درچشم دارد عرب و گفتند در خرافاتی که است ایشان را که سهیل و شعری بیکجای مجتمع بودند سهیل بنجد آمد یمانی شد شعری العبور از قفا بیامد مجره را عبر کرد و غمیصا بایستـاد بر فـراق سهیل می گریست تا چشمش ژفکن شد یکی را برای این عبود خواندند و یکی را غمیصا و مراد اینجا شعری العبود است که خزاعة آن را پرستیدنـدی و اول کس کـه این کرد یکی بود از اشراف ایشان او را ابو کبشه عبد الشعری العبود گفتندی او گفت اینرا برای آن می پرستیم که همه ستارکان فلك را بعرض برند او را بطول چـون رسول علیه السلام بیامد عرب او را کبشه خواندند اعنی رسول را علیه السلام برای مخالفت او ایشان را چنانکه ابو کبشه مخالفت کرد ایشان را در عبادة شعری و انه اهلك عاداً الاولی و او عاد اول را هلاك کرد که قوم هود بودند و مدنیان و عمرو و یعقوب خواندند عاد لولی مدرج مدغم و نافع و او بهمزه خواند بروایت مسبی و قالون عن طریق الحلوانی و لفظ چنین بود که عادل اولی چنانکه گویند قم لان یعنون قم للان و صم لثنین یعنون صم الاثنین و ثمود فما ابقی و ثمود را که قوم صالح بودند نیز رها نکرد ـ و قوم نوح من قبل یعنی اهلك ایضاً قوم نوح را هلاك کرد پیش از آن که ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند ـ و المؤتفکه اهوی و زمین منقلبه را فرو برد بزمین یعنی شهرستانهای قوم لوط را وان چهار شهرستان بود صوایم و دازما و عامو را و سدوم و گفتند جبرئیل بـزمین انداخت پس از آنکه بآسمـان برد ـ فغشیها ما غشّی باو رسانید از سنك باران کـه بر او کرد ـ فبای آلاء ربك تتماری بکدام نعمتهای خدایت شك میکنی وجدل میکنی ـ هذا نذیر اشارت است برسول علیه السلام گفت این پیغمبریست از پیغمبران پیشین یعنی چون پیغمبران پیشین اورا بشما فرستاده اند چنانکه گویند فلان واحد من الناس و واحد من بنی آدم ابو مالك گفت معنی آنست که این قرآن وعظ و انذاری است از آنچه در صحف ابراهیم و موسی علیها السلام است ـ ازفة الازفة یعنی قیامت نزدیك رسید ـ لیس لها من دون الله کاشفة و آنرا جز خدای تعالي کاشف نیست و مظهر و آشکارا کننده و ها برای مبالغه است رجل راویة للشعر و نسابه و علامه قتاده گفت معنی آنست که جز خدای تعالی رد ان نتواند کردن و قیل کاشفة یعنی کشف آن بخدای تعالی تعلق دارد و این اسم فاعل است بمعنی مصدر و ها در او چنانست کـه در مصادر آید کالعاقبه و الباقیه و الداهیة آنکه مشرکان عرب را گفت افمن هذاالحدیث از این حدیث عجب میدارید از این قرآن و از او میخندید و بر او افسوس میکنید و نمیگرئید عند قرائت و سماع آن ـ و انتم سامدون ای غافلون ساهون و شما از آن غافلان اید وساهی یقال دعنا

من سمودك ای لهوك واین روایت عوفی و والبی است ازعبدالله عباس ـ عکرمه گفت سامدون ای مغنون عند سماع قرآن غنا گفتندی باشعار تا مردم را منع کنند از سماع آن گفت این لغت اهل یمن است یقال اسمد له ای تغن ـ کلبي گفت سامد حزین باشد بزبان اهل طی و اهل یمن گفتند لاهی باشد ضحاك گفت سامد اشر و بطر باشد عبد الله عباس گفت شامخین بانو فهم برسول علیه السلام بگـذشتندی تکبر کنان مجاهد گفت ـ غضبانا خشم زده و اعراض کننده ـ ابو سلمه گفت از ابوهریره که چون این آیت فرود آمد اهل صفه بگریستند تا آواز ایشان بگریه بلند شد رسول نیز بگریست و صحابه نیز بگریستند رسول علیه السلام گفت بدوزخ نشود آنکه ازترس خدای تعالی بگرید وبه بهشت نشود آنکه او برمعصیت مصر باشد واگر شما گناه نکـنید خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند تا ایشان را بیامرزد وبه بهشت بردمردی صحابی روایت کند نام او حازم گفت جبرئیل علیه السلام بنزد رسول علیه السلام آمد ومردی بنزدیك آنحضرت میگریست جبرئیل گفت این کیست کـه میگرید گفت فلانست جبرئیل علیه السلام گفت هرچیزی ازاعمال بنی آدم بر سنجند الا گریه که خدای تعالی بیك اشك دریاهای پرآتش بنشاند عبدالله بن السّائب گفت سعدبن ابی وقاص بشهر ما آمد پس از آنکه نابینا شده بود من بسلام اوشدم پرسید مرا گفت تو کیستی من نسب خود بگفتم گفت یابن اخ من شنیده ام که آواز تو بقرآن خوش است و من از رسول علیه السّلام شنیدم که این قرآن محزون فرود آمد چون قرآن خوانید بگرئید و اگر نگرئید بطبع اظهار گریه کنید بتکلیف ـ ابوالخلیل گفت تا این آیت آمد رسول را علیه السّلام خندان ندیدند ـ فاسجدوا لله واعبدوا سجده کنید خـدای را و پرستید او را مذهب اهل البیت آنست که این سجده فریضه است برای آنکه امر کرد خدای باو با طلاق و ظاهر امر خدای تعالی اقتضای وجوب کند و نیز اجماع اهل بیت ـ عکرمه گفت از عبدالله عباس که رسول علیه السلام این سوره در مسجد بخواند مسلمانان ومشرکان سجده کردند و جن و انس نیز سجد کردند عمر خطاب این سوره بخواند وسجده کرد واخبار در این معني بسیار آمد و این سوره از عزایم اربع است که جنب را و حایض را حرام باشد خواندن آن از برای سجده سورة القمر بدانکه این سوره مکی است و پنجاه و پنج آیه است و سیصد و چهل و دوکلمه است و هزار و چهارصدو بیست حرفست وروایت است اززرحبیش از ابی کعب که رسول علیه السلام گـفت هرکه سورة القمر بخواند بهر غبّا یعنی یکروز خواند و یکروز نخواند روز قیامت برخیزد وروی او چون ماه باشد وهر که شب بخواند روز قیامت برخیزد و روی او تابنده بود بر روی همه خلقان ـ

سورة القمر مکیّةٌ وهی خمسٌ و خمسون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَاِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ

نزدیك شد رستخیز و شکافته شد ماه و اگر بینند آیتی را رو بگردانند ومیگویندجادوئیست مستمري

وكذبوا واتبعوا اهواءهم وكل امر مستقر * ولقد جاءهم من الانباء ما فيه
وتكذيب كردندو پیروی کردندخواهشها شانراوهرامری قرار گیرنده است وبتحقیق آمد آنها را ازخبرها آنچه‌درو
مزدجر * حكمة بالغة فما تغن النذر فتول عنهم يوم يدع الداع الى شيء
منزجر شدنیست حكمتی است بكمال رسنده پس سودندهدبیم کنندگان راپس روبگردان ازآنها روزی که‌میخواندخواننده‌بسوی چیزی
نكر * خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر * مهطعين
ناخوش فرو شده دیده هاشان بدر شوند از قبر ها گویا آنها ملخهای پراکنده اند شتاب کنندگان
الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر * كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا
بسوی خواننده میگویند کافران این‌روزیست‌دشوار تکذیب کردندپیش‌ازآنها گروه نوح راپس تکذیب کردند
عبدنا وقالوا مجنون وازدجر * فدعا ربه اني مغلوب فانتصر * ففتحنا
بنده ما راگفتنددیوانه‌است‌وزجر کرده‌شدپس‌خواند پروردگار خودراکه‌من مغلوبم پس‌انتقام بکش پس گشودیم
ابواب السماء بماء منهمر * وفجرنا الارض عيونا * فالتقى الماء على امر
در های آسمان را بآب ریزنده و گشودیم زمین را چشمه ها پس بهم آمد آب بر کاری
قد قدر * وحملناه على ذات الواح ودسر * تجري باعيننا جزاء لمن كان كفر
که بتحقیق‌مقرر شده وبرداشتیم‌اورا برصاحب‌تخت هاومیخهاروان‌شود بچشمهای ماپاداش‌برای آنکه‌بودکفرورزنده
ولقد تركناها آية فهل من مدكر * فكيف كان عذابي ونذر * ولقد
و بتحقیق واگذاردیم آنرا علامت پس‌آیا هیچ گیرنده‌هست پس چگونه است شکنجهٔ من و بیم ها و بتحقیق
يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر * كذبت عاد فكيف كان عذابي و
آسان کردیم قرآن را برای پند پس‌آیا هیچ پند گیرنده هست تکذیب کرد عاد پس چگونه باشد شکنجه و
نذر * انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا في يوم نحس مستمر * تنزع الناس
بیم ها بتحقیق ما فرستادیم بر ایشان باد سخت و زنده را در روز نحسی مستمر که میکند مردم را
كانهم اعجاز نخل منقعر * فكيف كان عذابي ونذر * ولقد يسرنا القرآن
که گویا آنها بیخهای نخل بر کننده‌است پس‌چگونه باشد شکنجه وبیمها و بتحقیق آسان کردیم‌ما قرآن را
للذكر فهل من مدكر * كذبت ثمود بالنذر * فقالوا ابشرا منا واحدا نتبعه
برای‌پند پس آیاهیچ پندگیرنده‌هست‌تکذیب کردند گروه‌ثمودبترسانندگان‌پس گفتند آیابشری که ازمایکی‌است پیروشویم اورا
انا اذا لفي ضلال وسعر * االقي الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب اشر *
بتحقیق ما آنگاه در گمراهی‌وآتش‌افروخته ایم‌آیا افکنده‌شد ذکر برآن از میان‌مابلکه اواست‌دروغگوی‌شریر
سيعلمون غدا من الكذاب الاشر * انا مرسلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم واصطبر
زود میدانندفردا کیست‌دروغ گوی‌جادوگر بتحقیق‌مافرستادگانیم ناقه‌راآزمایش‌برای آنهاپس‌چشم‌دارآنهاراوشکیبا باش
ونبئهم ان الماء قسمة بينهم كل شرب محتضر * فنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر * فكيف
و آگاه‌کن آنهارا که‌آب‌بخش‌است‌میان‌آنهاهرنوبتی‌حاضرشدگانندپس‌نداکردندیارشان‌راپس‌گرفت‌پس‌پی‌کرد پس چگونه
كان عذابي ونذر * انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا كهشيم المحتظر
باشد شکنجهٔ من وبیم ها بتحقیق ما فرستادیم بر ایشان فریادی‌یگانه پس گردیدند مانند چوب خشك

ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر * كذبت قوم لوط بالنذر *
و بتحقیق آسان کردیم قرآن را برای‌پند پس‌آیاهیچ پند گیرنده هست تکذیب کردند قوم لوط بترسانندها
انا ارسلنا عليهم حاصبا الا آل لوط نجيناهم بسحر * نعمة من عندنا كذلك
بتحقیق ما فرستادیم برآنهاسنگ‌ریزه‌مگر آل‌لوط را رهانیدیم آنها را وقت سحر نعمتی از نزد ما این چنین
نجزي من شكر * ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر * ولقد راودوه عن
جزا دهیم آنرا که سپاس گذاردو بتحقیق ترسانیدآنهارا‌سختی‌ماپس‌شك کردندبیم کنندگان‌را‌و‌بتحقیق‌خواستند اورااز
ضيفه فطمسنا اعينهم فذوقوا عذابي ونذر * ولقد صبحهم بكرة عذاب مستقر
مهمانانش‌پس‌کورکردیم چشمهاشان‌راپس‌بچشید‌شکنجه‌مرا وبیم کنندگان‌راوبتحقیق آماده‌کردیم‌آنهارا بامداد‌شکنجه پاینده
فذوقوا عذابي ونذر * ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر * ولقد
پس بچشید عذاب مرا وبیم مرا وبتحقیق‌آسان کردیم قرآن‌را برای پند پس‌آیا هیچ پند گیرنده‌هست‌وبتحقیق
جاء آل فرعون النذر * كذبوا باياتنا كلها فاخذناهم اخذ عزيز مقتدر *
آمد آل فرعون را بیم کنندگان تکذیب‌کردندبآیت‌های ما همهٔ آنهاپس گرفتیم آنهارا گرفتن‌غالب‌توانائی‌دارنده
اكفاركم خير من اولئكم ام لكم براءة في الزبر * ام يقولون نحن
آیا کافران شما بهترند از آنها شما را یا مر شمار‌است بیزاری در کتابها آیا می گویند مائیم
جميع منتصر * سيهزم الجمع ويولون الدبر * بل الساعة موعدهم والساعة ادهى
همهٔ انتقام‌کشنده زود است هزیمت‌شوند همه‌وبرگشته‌شوند بپشت ها بلکه‌قیامت‌وعده‌گاه‌آنهااست ورستخیزسخت‌تر
وامر * ان المجرمين في ضلال وسعر * يوم يسحبون في النار على وجوههم
و تلخ تر است‌بدرستیکه گناه کاران‌درگمراهی وآتش‌افروخته اند روزی‌که‌کشیده شوند در آتش‌رویهای‌شان
ذوقوا مس سقر * انا كل شيء خلقناه بقدر * وما امرنا الا واحدة كلمح
بچشید مس کردن آتش رابتحقیق ما هرچیزی‌راآفریدیم آنرا باندازه‌و نیست امر ما مگر یکی مانندبهم‌زدن
بالبصر * ولقد اهلكنا اشياعكم فهل من مدكر * وكل شيء فعلوه
چشم و بتحقیق هلاك کردیم پیروان شما را پس آیا هیچ پند گیرنده هست و هرچیزی‌را که کردند آنرا
في الزبر * وكل صغير وكبير مستطر * ان المتقين في جنات ونهر * في
در نوشته ها است و هر کوچکی و بزرگی‌نوشتهٔ شده است‌بتحقیق‌پرهیزکاران در بهشت ها ونهرهایند در
مقعد صدق عند مليك مقتدر .
نشستن گاه پسندیده نزد پادشاه توانا

قوله تعالى اقتربت الساعة معنی آن است که قیامت نزدیك رسید و ساعت نامی است از نامهای قیامت وانشق القمر وماه شکافته شد و حذیفه خواند وقد انشق القمر وچنان است که انشقاق قمر بعلامت قیام ساعت گردد و گفت از اعلام قرب قیام ساعت یکی انشقاق قمر است چون قمرشکافته شد وقت آمد که قیامت بر خیزد و عطا گفت معنی آن است که وسینشق القمر و ماه شکافته خواهد شد یعنی هنوز وقت نیست واین‌قول خلاف اجماع علما است و اخبار درست ناطق است بآنکه این آیت گذشت و انشقاق قمر معجزی بود رسول را

علیه السلام باهر ـ راویان اخبار روایت کردند که کفّار قریش گفتند محمّد ص
جادوی است وهرچه میخواهیم واقتراح میکنیم از کارها که درزمین است میکند وبسحر پیش
می برد اکنون چیزیکه بآسمان تعلّق دارد از او التماس کنیم تانتواند که بنماید بیامدند و
گفتند یا محمّد ص آنچه التماس کردیم بجای آوردی ویك التماسی دیگرهست ما را گفت آن
چیست گفتند ما را می باید تا این ماه که از کوه برآمد بمانند سپر زرین و شب چهاردهم
بود تمام شده برای ما بدو نیم کنی اگر توانی و دعوی می کني که خدای من خداوند آسمانها
و زمین ها است رسول علیه السلام دستوری خواست چون دستوری یافت دست برداشت ودعا
کرد خدای تعالی ماه بدو نیم کرد چنانکه یك نیمه از این جانب کوه بود و یك نیمه از آن
ذکر جانب و رسول علیه السلام می گفت اللهم اشهد بار خدا یا گواه باش و حاضران را
میگفت گواه باشید ـ این روایت عبدالله مسعود است ـ عبدالله عباس روایت کرد که ماه در
عهد رسول ص بدو نیمه شد یك نیمه بر سر کوه سوبدا بایستاد و یك نیمه بر سر کوه خدمه ـ
انس مالك روایت کرد که ماه بدو نیمه شد یك نیمه بدین جانب کوه حرا و یك نیمه بدیگر
جانب انس روایت کرد که ماه دوبار درعهد رسول صلی الله علیه وآله شکافته شد ـ ابوعبدالرحمن
سلمی گفت با مدائن فرود آمدیم آدینه بر آمد ما بنماز آدینه رفتیم حذیفه خطبه کرد در خطبه
گفت الا انّ الله یقول اقتربت السّاعة و انشقّ القمر الا و ان السّاعة قد اقترب الا و انّ القمر
قد انشق الا و انّ الدّنیا قدا ذنت بفراق الا و انّ الیوم المضمار و غدالسباق ـ گفت قیامت بنزدیك
رسید و ماه شکافته شد و دنیا خبر داد بفراق و جدائی الا و میدان امروز است و سباق و
مسابقه فردا گفت من پدرم را گفتم مردمان فردا مسابقه خواهند کرد گفت تو جاهلي نمیدانی
که چه میگوید او این مسابقه بعمل می خواهد چون دگر آدینه بود خطبه کرد و در خطبه
این فصل بگفت و در آخر فصل گفت الاوانّ الغایة النّار والسابق من سبق الی الجنّة الا وغایت
دوزخ است و سابق آن است که سبق برد به بهشت ـ مسروق روایت کرد از عبدالله مسعود
که کافران از رسول صلی الله علیه و آله در خواستند تا برای ایشان ماه بشکافت چون ماه
بشکافت و بدونیمه شد گفت سحر لکم ابن ابی کبشه سحر کرد باشما محمد صلي الله علیه وآله
و گفتیم در سورة و النجم که او را برای چه این لقب نهادند آنکه گفتند این بچشم شما
چنین نمود بسحر محمّد صلی الله علیه و آله از مسافران بپرسید چون در آیند پرسیدند گفتند
ما دیدیم ماه را که دو نیمه شد خدای تعالي این آیت فرستاد و ان یروا آیة یعرضوا گفت
و اگر آیتی و دلالتی و معجزه بینند اعراض کنند و بر گردند و گویند سحر مستمرّ ای هذا
سحر مستمر این جادوئی است رونده و مطرّد یعنی کار محمد صلی الله علیه و آله این است واین
از او بدیع نیست ـ مجاهد گفت مستمر ای ذاهب وباطل محری است که بشود و باطل گردد
و نماند یقال مرّ الشیٔ و استمرّ اذا ذهب و بطل و مثله قرّ و استقر بمعنی ـ ابوالعالیه گفت و
ضحّاك گفت مستمرّ ای محکم قوی ـ قتاده گفت صلب غالب سخت است من قولهم مرّالحبل
و امررته اذا احکمت فتله ـ و کذّبوا واتّبعوا اهوائهم و تکذیب کردند و تابع هوای خود

شدند و کلّ امر مستقرّ و هرچیزی و هر کاری قرار گرفته است بجای خود از خیر و شر قرار
گاه خیر بهشت قرار گاه شر دوزخ یعنی خیر اهلش را بقرار بهشت برد و شر اهلش را بقرار
دوزخ و بر این تقدیر با هله محذوف است ای مستقر باهله ـ مقاتل گفت معنی آن است
که هر حدیثي را نهایتی هست و هر کاری را حقیقتی و گفتند معنی آن است که هر چه قضا
کرده است خدای تعالی بباشد و واقع شود و هر کاری که من تقدیر کرده ام در خلق بقرار
خود رسیده است زائل نشود و ازقرار خود بنگردد ولقد جائهم من الا نباء ما فیه مزدجر
گفت آمد بایشان یعنی بکافران آنچه در آن زجری هست و وعظی از جمله اخبار و قوله
مزدجرٌ مفتعل من الزجرو اصل او مزتجر بوده است تارا دال کردند برای آن که
تاء از حروف مهموسه است و زاء از حروف مجهول و میان مخرج این دو حرف
تفاوت است و در نطق دشخوار بود مزتجر گفتن از این سبب تارا دال کردند حکمة بالغة
حکمتی است تمام رسیده که در او نقصانی نیست گفتند مراد قرآن است فما تغنی النذر چه غنا
کنند پیغمبران و ترسانندکان چون امّتان ایشان نشنوند و کار نبندند و تکذیب کنند ایشان را
و مخالفت نمایند فتوّل عنهم یوم یدع از ایشان برگرد وپشت برکار ایشان گفتند این وامثال این
منسوخ است بآیه قتال اگر حمل کنند برحقیقت و اگر گویند برسبیل وعظ و تهدید گفت جمع
کردن میان او و آیت قتال و بیانش آن است که حسن گفت معنی آیه و آیت قتال و بیانش آنست
که حسن گفت معنی آیه آن است که الی یوم یدع الدّاع یعنی رها کن این کافران را تا بروز
قیامت وآن روزی باشد که داعی دعوت کند بکاری منکر فظیع عظیم وآن دوزخ است بعضی دیگر
گفتند در کلام محذوفی هست و آن آن است فتوّل عنهم فانهم یرون ما ینزل بهم من العذاب یوم
یدع الداع الی امر منکر برگرد از ایشان و رها کن ایشان را که ایشان عذاب خود وجزای خود
بینند آن روز که داعی دعوت کند ایشان را بکاری منکر و علی کلّ حال عامل در یوم یدع الداع
محذوف است برای آنکه محال است که فتول بعامل او گفتند و مکر کاری باشد منکر که طبع از
او نافر شود از جهة کراهت و قذارت و این صفت است و مثله رجل جنب وارض جرز و در
معنی او خلاف کردند بعضی گفتند مراد قیامت است و گفتند مراد دوزخ است و ابن کثیرکاف
را ـ تسکین کرد نکرخواند و باقی قرّاء بضم کاف ومجاهد بضم نون وکسرکاف علي الفعل المجهول
خشعاً ابصارهم نصب او بر حال است و ابو عمرو و یعقوب و حمزه وکسائی و خلف خاشعا
خواندند بالف علی لفظ الواحد و باقی قراء خشعا خواندند علی الجمع و عبدالله مسعود خواند
خاشعة ابصارهم فراء وابوعبیده گفتند چون اسم متأخّر باشد از فعل توحید وجمع تذکیر وتانیث
روا باشد یقول مررت برجال حسن وجوههم و حسنة وجوههم و حسان وجوههم قال الشاعر
و شباب حسن اوجهم من ایادبن نزاربن معد و قال آخر ترمی العجاج بها الرّکبان معترضا
اعناق بزّالها مرخی لها الجدل فرّاء گفت اگر معترضه گفتی یا معترضات روا بودی و کذلك
مرخات و مرخیات هرسه جایز بودی هم آن لفظ واحد که در بیت است و هم این دو لفظ که
گفتیم از جمع و تانیث گفت درآن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش فکنده یخرجون

من الاجداث از گورها بیرون آیند پنداری که ملخ پرا کنده اند و منتشر لفظ واحد است برای آنکه صفت جراد است علی اللفظ و نظیره قوله کالفراش المبثوث مهطعین الی الداع مسرع باشند بخواننده یعنی باجابت او شتاب میکنند یقول الکافرون هذا یوم عسیر کافران گویند این روزی دشخوار است کذّبت قبلهم قوم نوح گفت بدروغ داشتند پیش از ایشان یعنی اهل مکّه قوم نوح نوح را فکذّبوا عبدنا تکذیب کردند بندهٔ ما را یعنی نوح را و قالوا مجنون ای هو مجنون گفتند او دیوانه است و ازدجر و زجر کردند او را و باز زدند یعنی او را از دعوت منع کردند ابن زید گفت او را تهدید کردند و گفتند لئن لم تنته لارجمنك ویا نوح لتکونن من المرجومین فدعا ربّه پس نوح علیه السلام خدای را بخواند و گفت انّی مغلوب فانتصر مرا غلبه کردند اینان فانتصر کینه بکش از اینان برای من ـ مجاهد گفت نوح علیه السلام بیامدی و دعوت کردی او را بگرفتندی وگلوی اوبیفشاردندی تا بیهوش شدی چون با هوش آمدی گفتی بارخدایا مکیر ایشان را که نمی دانند ففتحنا ابواب السّمآء بماء منهمر حق تعالی گفت چون نوح را اجابت نکردند و نوح برایشان دعا کرد ما اجابت کردیم و عذاب فرستادیم درهای آسمان بگشادیم بآبی رونده که چهل شبانه روز باز نه ایستاد قال امرئ القیس یصف عیناً راح تمریه الصّبا ثم انتحی فیه شؤبوب جنوب منهم ای سائل وقال سلامة بن جندل یصف فرساً فالماء منهمر والسیل منحدر والقصب مضطمر واللون غربیب ـ و فجرنا الارض عیوناً گفت بشکافتیم زمین را بچشمهاء آب تا همه زمین چشمهاء آب شد ـ در خبری آمد که چهل شبانروز آب از آسمان می آمد و معلق در هوا می ایستاد وچهل شبانروز آب از زمین همی آمد انکه آب آسمان برآب زمین آمد و ذلك قوله فالتقی الماء علی امر قد قدر آب ها بر هم آمدند برکاری تقدیر کرده گفتند مقدار انداخته چنانکه آب آسمان برآب زمین یك قطره کمابیش نبود و گفتند بر کاری که تقدیر کردند بر لوح محفوظ محمد بن کعب گفت اقواتی پیش از اجسام تقدیر کردند وبلا پیش از مبتلا و این آیه بخواند قوله و حملناه علی ذات الواح و دسر و ما نوح را بر کشتی نهادیم خداوند لوحها ومیخها ذات الواح صفت موصوفی محذوفی است ای علی سفینة ذات الواح جمع لوح ودسر مسامیر واحدها دسار و دسیر و این قول قتاده و قرطی است وابن زید و روایت والبی از عبدالله عباس ـ حسن بصری گفت و شهربن حوشب دسر سینه کشتی باشد برای آن دسر خوانند که تدسّر الماء بجؤجهٔ ای تدفعه والدّسر الدّفع ومیخ را هم برای این دسار خوانند فعال بمعنی مفعول ککتاب بمعنی مکتوب و حساب بمعنی محسوب مجاهد گفت عوارض کشتی باشد ضحاك گفت اصل کشتی باشد و الواح جوانبش ـ ابن ابی نجیح گفت از مجاهد که اضلاع کشتی باشد تجری باعیننا میرود بچشمهاء ما یعنی چنانکه ما می بینیم و میدانیم ـ مقاتل حیان گفت یعنی بحفظ ما و منه قول الناس للمودّع عین الله علیك ـ مقاتل سلیمان گفت بوحینا بوحی ما بفرمان ما جزاء لمن کان کفر نصب او برمفعول له است ای فعلنا ذلك من الطوفان وارسل الماء علیهم جزاء وثواباً لنوح علیه السلام وهوالذی کان کفر وجحدحقه و نوح است که کفر آوردند باو وجحود کردند حق اورا ـ و بعضی دیگر گفتند من انجا بمعنی ماء مصدری است یعنی جزاءً

لما کان کفر من نعمة الله ای لکفرهم این قول ابن زید است بعضی دیگر گفتند که معنی آن است که عاقبناهم لله وقوله لمن کان کفر خداست برای آنکه ایشان کافرند وخدای تعالی مکفور به مجاهد گفت جزاء لما کان کفر بفتح کاف وفاء یعنی کان الغرق والهلاك جزاء الکفار خدای تعالی همه را هلاك بر آورد و کس از آن عذاب نرست مگر عوج بن عنق که آب زیر کمر بست او بود و گفتند سبب نجات او آن بود که نوح علیه السلام محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست عوج بن عنق راست می آمد که نوح او را بفرمود او فرمان برد وآن چوب ازشام برگردن گرفت و بیاورد وخدای تعالی تاخیر عذاب او کرد او را از غرق برهانید ولقدترکناها آیت گفت ما رها کردیم آن کشتی را آیتی یعنی ما آن را آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی قتاده گفت خدای تعالی پس از سکون طوفان آن کشتی را بیافزودی رها کرد از زمین جزیره تا بعهد رسول علیه السلام بماند و مردم میرفتند و می دیدند وعبرت گرفتند و بسیار کشتیهاء گران پس از آن کردند به بسیار مدت و هیچ یك را اثر نماند وهل من مدکر کس هست که یاد کند و اندیشه کند و متعظ شود وعبرت گیرد و بترسد از مثل آن آنکه گفت فکیف کان عذابی و نذر گفت بر سبیل تعجب و تقریع عذاب و انذار من چون بود ـ فرّا گفت نذر و انذار یکی باشد یقول العرب انذرته انذاراً ونذراً کما یقول انفقت انفاقاً و نفقةً وایقنت ایقاناً و یقیناً آنکه گفت ولقد یسرنا القرآن للذکر ما قرآن را آسان بکردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که باو متذکر توان شدن و اعتبار گرفتن ـ سعید جبیر گفت للذکر ای للحفظ چنان ساختیم که آسان باشد یاد گرفتن ـ و گفت از کتابهای خدای تعالی هیچ کتابی نیست که آن ازبر خواند الاّ قرآن فهل من مدکر ای متذکر متعظ کس هست که در این اندیشه کند و تدبر گیرد ـ مطرالوراق گفت در تفسیر این آیه هل من طالب علم فیعان علیه هیچ طالب علم هست که اورا معاونت کنند بر آن کذبت عاد فکیف عذابی و نذر آنکه چون طرفی از قصه نوح برفت قصه عاد طرفی آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند گفت کذبت عاد ـ عاد دروغ داشتند پیغمبر هود را آنکه گفت عذاب من و انذار من بر ایشان چون بود آنکه طرفی بیان کرد آنرا گفت انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت در روزی شوم بد که نحوست او مستمر و پیوسته بود و آن روز چهارشنبه آخرین ماه بود که در ماه دیگر چهارشنبه نبود کسی را رها نکرد از خرد و بزرك الا همه را هلاك کرد هرون اعور خواند نحس بکسر الحاء تنزع الناس مردم را از جای میکند و می انداخت ایشان را و گردن می شکست محمد بن اسحق گفت چون باد آغاز کرد هفت مرد از قوم عاد از جمله اقویا و اشداء ایشان که از ایشان قوی تر و جسیم تر نبودند شش را نام در این خبر هست منهم عمر بن الخیلی و الحارث بن شداد والهلقام و حلحان بن سعدو دو پسر از آن تقن و مردی دیگر اینان بیامدند و عیال خود در شعبی بردند و خود بردر آن شعب صف زدند وبایستادند تا باد را دفع کنند از آنان که در شعب بودند باد در آمدو یك یك مرد را از جای می کند و بر کوه میزد و پاره پاره می کرد تاهلاك میکرد زنی از

جمله آن زنان که در شعب بودند این بیتها بگفت ذهب الدهر بعمر بن خیلي والهینات ثم بالحارث و الهلقام طلاع الثنیات والذی سد مهب الریح ایام البلیات ـ ابو حمزه الثمالی گفت باسنادش از رسول علیه السلام که باد مردگان ایشان را از گورها بر آورد کانهم اعجاز نخل منقعر پنداشتی که ایشان تنه درختان خرما اند از بیخ بر کنده والاعجاز جمع عجز کاعضاد جمع عضد و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنه درخت و کونه که آن را شاخها زده باشند که چون بآدمی در آمد سرهای ایشان از تن می گسست ودستهای ایشان جدا میکرد و تنهاء ایشان افتاده بود بی سر بمانند درختی سر زده ـ ابوبکر انبازی گفت مبرد را بحضرت اسماعیل بن اسحق القاضی از هزار مسئله پرسیدند از جملهٔ آن مسائل آن بود که چرا خدای تعالی گفت جائتها ریح عاصف و دگر جای ولسلیمان الریح عاصفة یك جای بی تاء و دگر جای با تاء تأنیث و کذلك قوله اعجاز نخل منقعر و اعجاز نخل خاویة گفت هرچه از این باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تأنیث بر معنی فکیف کان عذابی و نذر و عذاب من ووعید من بر ایشان چون بود و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر و تفسیر این آیه برفت ـ کذبت ثمود بالنذر آنکه گفت ثمود که قوم صالح بودند تکذیب کردند ودروغ داشتند انذار صالح را علیه السلام و روا باشد که نذر جمع نذیر باشد اینجا فقالوا گفتند ابشرا منا واحدا نتبعه ما آدمی را هم ازمایکی چون متابعت کنیم انا اذاً لفی ضلال و سعر ما آنکه درضلال و گمراهی باشیم از دین پدران ـ عبدالله عباس گفت سعر ای عذاب ـ قتاده گفت عنا و رنج باشد سفیان بن عینیه گفت جمع سعیر باشد آتش افروخته ـ فرا گفت جنون ما در دیوانگی باشیم اگرچنین کنیم من قولهم ناقة مسعورة ای مجنونة اذاکانت خفیفة الراس هائمة علی وجهها قال الشاعر تخال بها سعرا اذاالعیس هزها ذمیل وایضاع من السیر متعب ـ وهب گفت ای فی بعد من الحق ـ ابوالسماك العدوی خواند ابشر منا برفع و در عربیه هردو رواست آنکه گفت بر سبیل انکار ء القی الذکر علیه من بیننا از میان ما همه القاء وحی بر او کردند بل او دروغ زنی است اشر بطر و متکبر می خواهد تا بر ما ترفع کند بدعوی پیغمبری ـ ابن ابی حماد گفت اشر لاابالی باشد ـ مجاهد گفت اشر بضم شین و هما لغتان مثل حذر و حذر و یقظ و یقظ سیعلمون غداً گفت بدانند فردای قیامت که کذاب اشر کیست حمزه گفت ستعلمون تبا خطاب باقی بیا خواندند خبراً عن الغایب حمزه گفت از قول صالح است که یاقوم ستعلمون و قراء گفتند از قول خداست بایشان و قیامت را فردا خواندن مبالغه است در تقریب بر عادت مردمان که گویند ان مع الیوم غداً و مراد نه فردا حقیقی باشد ایام مستقبل خواهند گفتند مراد روز عذاب است و گفتند روز قیامت است انا مرسلوا الناقة فتنة لهم گفت ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کناره آن کوه که ایشان خواستند برای فتنه وامتحان ایشان فارتقبهم مراقبه کن ایشان را و نگاه دار و گوش دار واصطبر و صبر کن برنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من بایشان رسد و اصطبر افتعل باشد من الصبر واصل اصطبر اصتبر بود ست تا را طاء کردند تا حرف از حروف اطباق باشد مناسب بود چه صاد باطاء نسبت ندارد دشخوار

است گفتن تاء عقیب صاد ونبئهم ان الماء قسمة بینهم گفت خبرده ایشان را که آب ازمیان ایشان بقسمت است با ناقه یك روز آب ایشان را باشد و یك روز ناقه را آن روز که ایشان را آب نباشد او ببدل آب چنانکه آب خورده باشد شیر بایشان دهد پس ناقه یك روز بیامدی وجمله آب بخوردی و بر دیگر روز آب ایشان را بودی و ناقه این روز که آب خوردی عوض آن شیر بدادی برای آن بینهم گفت از آنکه ناقه با ایشان است لتغلیب العقلاء کل شرب محتضر ای کل نصیب و شرب نصیب باشد و محتضر مفتعل باشد ازحضور یعنی روز نوبهٔ ایشان ایشان حاضر آمدندی وروز نوبهٔ ناقه ناقه حاضر آمدی فنادوا صاحبهم بخواندند ثمود صاحب خودرا که عاقر ناقه بود و نام او قدار بن سالف و او مردی سرخ روی وسرخ موی بود اورا احمر ثمود گفتندی فتعاطی یعنی تولای عقر ناقه کرد و گفتند تناولها بسیفه فعقر ای فعقرها بتیغ او را پی کرد و عرب از این جا عاقر هرناقه و جز آن را قدار خوانند قال الشاعر انا لنضرب بالسیوف رؤسهم ضرب القدار بقیعه الکلام ـ فکیف کان عذابی و نذر عذاب و انذار من چون بود آنکه بیان کرد گفت انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة ما یك بانگ برایشان فرستادیم فکانوا کهشیم المحتضر ـ حسن و قتاده محتظر خواند بفتح ظاء یعنی حظیره و عامه قراء محتظر خواندند یعنی صاحب الحظیره مفسران در معني او خلاف کردند ـ عبد الله عباس گفت آن باشد که مرد برای گوسفندان حظیره کند از دار و چوب و گیاه و شوك آنکه بعضی از آن بیفتد و گوسفندان درپای گیرند وبشکنند هشیم آن باشد قتاده گفت هشیم استخوان پوسیده باشد و سوخته و روایتی دیگر ازعبدالله عباس آن است که گیاهی باشد که گوسفند بخورده باشد سعید جبیر گفت خاك باشد که از دیوار بریزد ـ ابن زید گفت درخت پوسیده باشد و عرب هرچه تر باشد وخشك شود آنرا هشیم خوانند وهشیم کسر بر باشد وهشیم فعیل است بمعنی مفعول ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر تفسیر این یاد کرده شد کذبت قوم لوط بالنذر آنکه گفت قوم لوط تکذیب کردند بانذار و دروغ داشتند وحی پیغمبران را انا ارسلنا علیهم حاصبا ما فرستادیم برایشان بادی سخت که سنگ ریزه بر ایشان میریخت ـ و بعضی دیگر گفتند بادی بود چنان سخت که سنگهای بزرگ می آورد بعضی دیگر گفتند حاصب خود سنگ باشد ـ ضحاك گفت حاصب صغار الحصی باشد ـ بعضی دیگر گفتند حاصب و حصب و حصبا سنگی که همه دستی باو بر نشود و محصب آن جایگاه را گویند که دراو سنگ اندازند از منا و منه قول الشافعی یاراکبا قف بالمصب من منا واهتف بقاعد خیفها قالنا هصن ومنه قول العمر لاهل المدینه حصبوا المسجد ای صبوا فیه الحصا آنکه استثنا کرد گفت الا آل لوط یعنی آنانکه باو ایمان داشتند و اهل دین او بودند از امت او ـ نجیناهم بسحر که ما ایشانرا برهانیدیم در وقت سحر ـ اخفش گفت برای آن صرف کرد سحر را که نکره است اراد سحراً من الاسحار و اگر سحر آن شب خواستی صرف نکردی گفتی بسحر چنانکه گفت اهبطوا مصراً ای من الامصار ولو اراد مصرا معینا لقال مصر نعمة من عندنا نصب او بر مفعول له است برای نعمت من بر ایشان کذلك نجزی من شکر چنین جزا کنیم آنرا که شاکر باشد و شکر نعمت ما

کند و ایمان آرد وطاعت بجای آرد ونعمت آن بود که دشمنان ایشان را هلاك کرد وایشانرا
برهانید ولقد انذرهم بطشتنا یعنی لوط علیه‌السلام بترسانید ایشان را یعنی قوم خودرا از عذاب
وهلاك ما وگرفتن سخت ما وبطش گرفتن بقوة باشد فتماروا بالنذر شك آوردند ایشان برسولان
وبا بوحي چنانکه گفتیم علي اختلاف قولین و تماری تفاعل باشد از مریه ولقد راودوه عن
ضیفه آن قوم لوط مراوده کردند اورا یعنی مطالبه کردند اورا وخواستند تا رها کند ایشانرا
تا دست درازی کنند بر مهمانان و مراوده مطالبه باشد برسبیل ملاینه و ملاطفة یقال راده
یروده وارتاده ارتیادا وراوده مراودة وقال تعالی وراودته‌التی هو في بیتها عن‌نفسه و مهمانان
او فرشتگان بودند و او ندانست چنانکه قصه او رفته است فطمسنا اعینهم ما چشمهای
ایشان مطموس کردیم وبی اثر ونشان و آن چنان بود که لوط علیه‌السلام در ایشان
تذلل میکرد و ایشان تعزز و تشدد می کردند جبرئیل علیه‌السلام از دور نظاره میکرد چون
کار از حد بگذشت جبرئیل علیه‌السلام لوط علیه‌السلام را گفت خل بیننا و بینهم رها کن
میان ما ومیان ایشان و دست بدار مارا با یکدیگر ـ لوط با کناره ایستاد ایشان ازدرسرای
در آمدند لوط علیه‌السلام عاجز وضعیف وبی یار مانده جبرئیل علیه‌السلام مسابقه کرد
پری بر روی ایشان باز زد همه کور شدند و چنان شدند که چشمهایشان با روی راست شد از
آنجا بیرون آمدند مدهوش ومتحیر هیچ نمی‌دیدند وراه نمی دانستند ـ می‌افتادند وبرمی خاستند
و فریاد می کردند که لوط قومی جادوان‌را در سرای برده است که ما را بجادوی کور کردند
این قول عامه مفسران است ـ ضحاك گفت چون ایشان بر لوط غلبه کردند
و در سرای شدند لوط دل تنگ شد از آنکه ندانست که ایشان فرشتگانند
خدای تعالی چشمهای ایشان کور کرد تا هیچ ندیدند گفتند ما دیدیم که در سرای آمدند
اکنون کسیرا نمی بینیم باز گشتند فذوقوا عذابی و نذر والتقدیر قلنا لهم ذوقوا بچشید
عذاب من و انذار و وعید من و لقد صبحهم بکرة بامداد آمد بایشان عذابی دایم مقیم و نصب
بکرة برظرف است و برای آن عذاب را مستقر خواند که با عذاب آخرت پیوسته بود فذوقوا
عذابی و نذر و لقد یسرنا القران للذّکر فهل من مدّکر و این آیت را تفسیر برفت ولقد جاء
آل فرعون النذر بآل فرعون آمد انذار و تخویف و تهدید و گفتند مراد بنذر موسی وهرون‌اند
علیهما السلام کذّبوا بایاتنا کلها بآیات ما تکذیب کردند و دروغ داشتند معجزاتی که برایشان
نمودند از آن آیات نه‌گانه فی قوله و لقد اتینا موسی تسع ایات بینات ـ فاخذناهم اخذ عزیز
مقتدر ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر توانا انگه اهل مکه را تهدید کرد گفت اکفارکم
خیر من اولئکم کافران شما بهترند از ایشان که ایشان هلاك شدند و اینان هلاك نخواهند شد و
امّت سلف را عذاب کردند از قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط و قوم فرعون واولئکم اشارت است
بایشان این قوم به از ایشانند که از عذاب ایمن شده اند لفظ استفهام است و مراد جحد یعنی
بهتر نیستند ام لکم براءة في الزّبر یا شمارا برائتی هست در کتابها یعنی برائت امان ازعذاب
ام یقولون یا کافران مکه می گویند نحن جمیع منتصر ما جماعتی ایم با عزّت و منعت و انتصار و

انتقام کس مارا طلب نیارد کردن و در راه ما ایستادن و قوله منتصر حمل برلفظ کرد لراس الایه
و اگر حمل برمعنی کردی منتصرون بودی سیهزم الجمع انگه گفت این جماعت عزیز منیع مجتمع
شده و بقوت خود مغرور شده هزیمت کنند و بشکنند قرائت عامّه قرّاء برفعل مجهول است
و رفع جمع و یعقوب خواند سنهزم بنون مفتوح و کسر زاء ونصب جمع علی وجه التفخیم ماهزیمت
کنیم آن جمع را و یولّون الدّبر و ایشان پشت بر کنند و از روی اطراد کلام و یولّون بایستی
بجمع ولکن لراس الایة الدّبر گفت حملا علی انّه اراد کلّ واحد منهم کما یقال ضربت منهم ـ
الراس و ان شئت قلت الرّؤس خدای تعالي آن وعده راست کرد وایشان را روز بدر منهزم کرد
مقاتل گفت روز بدر ابوجهل اسب بیرون زد و در میان مصاف آمد و گفت ما امروز انتصار
و انتقام بکشیم از محمّد صم و اصحابش ـ سعید مسیّب گفت از عمر خطاب که چون آیه آمد
سیهزم الجمع و یولّون الدّبر ما ندانستیم که آن کی آید تا روز بدر رسول علیه السلام درع میپوشید
ومی خواند سیهزم الجمع ویولّون الدّبر ما بدانستیم که آیت در این روز آمد ودست ماراخواهد
بود برایشان بل الساعة موعدهم وانگه گفت بل قیامت موعد ایشان است بعذاب والساعة ادهی
و امرّ و قیامت واهی تر و فظیع تر و سخت تراست از روز بدر ـ ابوهریره روایت کرد که
رسول علیه السلام گفت بشتابید بعمل صالح هفت چیز را که گوش میدارید الاّ یکی ازاین هفت
گانه را یا درویشی که از یاد مردم برد خداوندش را یا توانگری طاغی یا بیماری مفسد یا پیری
مقعد یا مرگ مجهز یا دجّال وآن شرّی است منتظر یا ساعت والساعة ادهی وامّر انّ المجرمین
في ضلال و سعر گفت مشرکان و گناهکاران درگمراهی اند و در آتش تفتیده وسعر جمع سعیر
باشد ـ حسین بن الفضل گفت فی ضلال فی الدّنیا و عذاب فی الاخرة گفت در دنیا در ضلال‌باشند
و در قیامت در عذاب دوزخ و اختلاف اقوال در این لفظ برفت در این سوره یوم یسحبون
فی النار نصب یوم بر ظرف است و عامل در او قوله و سعر ای یجعلون في عذاب السعیر
یوم یسحبون فی النار آن روز که ایشان را می کشند بر روی در دوزخ ذوقوا مسّ سقر ای یقال
لهم ذوقوا و گویند ایشان را بچشید عذاب ومسیس والم دوزخ انّا کلّ شیء خلقناه بقدر عامّه
قراء کلّ شیء خواندند بنصب ـ و ابوالسماك العدوی کلّ برفع خواندند حق تعالی گفت ما
همه چیز باندازه آفریدیم بحسب حاجت بروفق مصلحت چنانکه بایست بی‌زیادتی که عبث باشد
یا نقصانی که حاجت آرد ـ ربیع گفت معنی قدر اجل است ـ ای خلقناه کلّ شیء الا اجل که
از آن اجل و وقت متقدم و متأخر نشود و مثله قوله قد جعل الله لکلّ شیء قدرا ای اجلاً
عبدالله عباس گفت جعلنا لکلّ شیء شکلا هر جنسی را بیافریدیم بشکلی زنان را برای مردان
و مادیان را برای اسبان واتان را برای خران و مردان را شکلی وزّیی که زنان بخلاف آن باشند
وما امرنا الاّ واحدة کارما نیست جز یکی یعنی کار ما یکی باشد دروتغییر وتبدیل نباشد و بزودی
از طریق مثل چنان باشد که چشم زخم وقوله الاّ واحده ای مرّة واحده و گفتند با معنی
راجع است و مراد بامر ساعت است و ساعت مؤنث است پس رجوع با معنی است ـ کقوله ما
هذه الصوت واراد به الصیحة و بیانه قوله تعالی حیث قال وما امر الساعة الا کلمح بالبصر او هو

اقرب بعضی مفسران گفتند امر ما یکی باشد یعنی کن بباش که خود بباشد بیانه قوله انّما امرنا
لشیئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون وقدر وقدر دولغت است بالتحریك والتسکین قال الشاعر
فی التسکین کلّ شیئ حتی اخیك متاع وبقدر تفرق واجتماع وقال آخر في التحریك نال الخلافة
اذ کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدرا و در این آیت مجبره را تمسك نیست برای آنکه
خلاف نیست که افعال خدای تعالی بقدر او باشد و بقضای او خلاف در افعال ما است که افعال
ما آنچه نه بفرمان او است نه بقدر او است ایشان گفتند خیر و شر و کفر و ایمان بقدر او است
پس قائل بقدر ایشانند چون قائل بقدر ایشان باشند قدری ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد
با اثبات باشد صرفی آنرا خوانند که صرف کنند نه آنرا که نکند همچنین شروطی و فرایضی و
حمّامی وحلقانی و این قیاس مطرد است ولقد اهلکنا اشیاعکم حق تعالی گفت ما اشیاع شما
یعنی اشباه و امثال شما بسیاری هلاك کردیم که همچون شما کافر و جاحد بودند مرا و نعمت مرا
از امثال سلف فهل من مدّکر ـ کس هست تا این یاد کند وکلّ شیئ فعلوه في الزّبر وهرچه
آن اشیاع کردند از خیر واز شر در صحایف اعمال ایشان مثبت است و گفتند در لوح محفوظ
وکلّ صغیر و کبیر مستطر هر فعلی که کردند از خرد و بزرك نوشته است و مستطر مکتتب
باشد مفتعل من السطر یقال سطرت الشیئ و اسطرته و کتبته اکتبه انّ المتقین فی جنّات
و نهر گفت متقیان و پرهیزکاران در بهشت ها و جویها باشند و انهار برای رؤس آیات نگفت
و روا بود که به نهر جنس خواست ضحاك گفت فی ضیاء وَسعة در روشنائی و فراخی باشند
و منه النهار لسعة الضیاء فیه واستنهر الفتق اذا اتّسع وانهرتها و سعتها قال الشاعر ملکت بها
کفی فانهرت فتقها یری قائم من دونها ماورائها اعرج و طلحه خواندند و نهر بدو ضمّه علی
انهار جمع نهار یعنی ایشان را هیچ شب نباشد همه روز بود فرا گفت از بعضی عرب شنیدم این
بیت اذبك لیلا فانّی نهر متی اری الصبح فلا تنظر وقال آخر لولا ثرید ان هلکنا بالضمر ثرید
لیل و ثرید بالنهر ـ فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر درجائی حق که لغو دراو نباشد وتاثیم نباشد
و آن بهشت است بنزدیك خداوند قادر توانا واشاره بقوله عند قرب منزلت است و علوّ
مرتبت نه قرب مسافت ـ صادق علیه السلام گفت جائی که خدای تعالی بصدق وصف کرد
جای صادقان باشد ـ عبدالله بن بریده گفت در این آیه اهل بهشت هر روز بسلام گاه روند و
هر کس بمجلسی نشینند بر قدر اندازه عمل او بر منبر ها دّر و یاقوت و زمرّد و سیم در بهشت
و بهیچ چیز شادمانه تر نباشند از آنکه بآن مجلس و در آن مجلس سماع قرآن کنند و هیچ
چیز خوشتر نباشد از آنکه آن شنیدن انکه با منازل خود روند ناعم قریرالعین چشم روشن ـ
در خبر است که یکروز موسی علیه السلام بمناجات میرفت بخرابهٔ بگذشت از آنجا نالهٔ می آمد
در آنجا رفت مردی را دید برهنه بر سر خاك خفته خشتی زیر سر گرفته برو عورت پوش بود
می نالید و در آن ناله چیزی می گفت موسی بنزدیك او شد میگفت آلهی تری حالی و غربتی
و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی ـ موسی برفت و مناجات کرد بگفت و بشنید چون خواست
تا برگردد حق تعالي گفت یا موسی پیغام آن درویش نبگذاری گفت بار خدایا تو عالم تری

حکایت وحدت و وحشت میکرد و شکایت فقر و فاقه گفت برو و اورا از من سلام کن و بگوی
خدایت سلام میرساند و میگوید تو تنها نیستی که من انیس توام و تو غریب نهٔ که من جلیس
توام و تو درویش نهٔ که من وکیل توام موسی بیامد و بر بالین آن درویش بنشست و آن
پیغام بگذارد درویش گفت یا کلیم الله مرا این مایه بس است که خدای تعالی حدیث من بشنود
و آنرا جواب دهد انگه نعره بزد و جان داد موسی علیه السلام با میان بنی اسرائیل آمد وایشان
را خبر داد بشتافتند موسی علیه السلام با اشراف بنی اسرائیل بیامدند تا بدفن او مشغول شوند
چون در آمد آن خرقهٔ عورت پوش دید و آن خشت و درویشرا ندید گفت بار خدایا این
درویش کجا رفت زمینش فرو برد یا کرگس بخورد جبرئیل آمد و گفت این چه گمانهاست
که بر دوستان ما میبری خدای می گوید این درویشی بود که شیطانش در دنیا طلب کرد نیافت
و ملك الموت در مرگش طلب کرد و نیافت و منکر و نکیرش در گور طلب کردند و نیافتند و
رضوانش در بهشت طلب کردند و نیافتند و مالکش در دوزخ طلب کرد و نیافت گفت بارخدایا
پس کجا است گفت دوست کجا باشد الّا بنزدیك دوست فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر ذوالنون
مصری اصحابشرا تحریص کردی بر طاعت چون از ایشان فتوری دیدی گفتی جدوا یا اولیاء الله
جدوا فان للاولیاء غرفا فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر ـ جهد کنید ای دوستان خدای که
دوستان اورا غرفهای هست در مقعد صدق بنزدیك خدای قادر توانا عاصم بن حمزه روایت کرد
از جابر عبدالله انصاری که گفت یکروز رسول علیه السلام در مسجد مدینه نشسته بود بعضی صحابه
از او حدیث بهشت پرسیدند رسول علیه السلام گفت ان لله لواء من نور و عمودا من زبرجد
خلقها قبل ان یخلق السموات بالفي سنة مکتوب علی رداء ذلك اللواء لا اله الاالله محمد ص رسول الله
ال محمد خیرالبریة صاحب اللواء امام القوم و قال علی علیه السلام الحمد لله الذی هدینا و کرمنا و
شرفنا بك فقال النبی ص یا علی اما علمت ان من احبنا وانتحل حبّنا اسکنه الله معنا و تلا هذه الایة
فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر ـ گفت خدای تعالي را لوائی است از نور و عمودی است از
زبرجد بیافرید آن را پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید بدو هزار سال بر رداء آن لوا نوشته
لا اله الاالله محمّد رسول الله ال محمد خیرالبریة صاحب اللواء امام القوم بجز خدا خدائی نیست و
محمد رسول اوست و آل محمد بهترین خلقانند صاحب این لواء امام قوم است ـ امیر المؤمنین
علی علیه السلام گفت سپاس خدایرا که مارا بتو مشرف و مکرم بکرد رسول علیه السلام گفت
یا علی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی دوستی ما کند با ما باشد ودر درجه ما
باشد فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و این حدیث تقلبی است در تفسیر این آیه

سورة الرحمن بدانکه این سوره مکی است و عدد آیات او هفتاد و هشت است و سیصد
و پنجاه و یك کلمه است و هزار و ششصد وسی و شش حرف است ـ و روایت است ازعلي بن
حمزة الکسائی از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که او گفت
هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سورة الرحمن است ـ و ابو امامه روایت کرد از
ابي کعب که رسول الله علیه السلام گفت هر که او سورة الرحمن بخواند خدای تعالي بر ضعیفی او

رحمت کند و او از جملهٔ آنان باشد که ذکر نعمت خدای تعالی گذارده باشد ـ هشام بن عروه
گوید از پدرش که اول کسی که قرآن بجهر بر خواند بمکه از پس رسول علیه السلام عبد الله
مسعود بود و آن آن بود که اصحاب رسول مجتمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیده‌اند
کیست از میان ما که قرآن بجهر برخواند تا قریش بشنوند عبدالله مسعود گفت من بخوانم
گفتند ما ترسیم برتو از ایشان گفت رها کنید که خدای نگاهدارد مرا انکه بیامد و بنزدیك
مقام ابراهیم علیه السلام بایستاد و سورة الرحمن آغاز کرد و قریش در مجلس های خود
نشسته بودند گفتند چه میگوید این ام عبد بر خواستند و اورا زدن گرفتند تا اثر ضرب
و خدش بر روی او پدید آمد و او همچنین می خواند تا چند آیات بخواند انکه بر گردید
و با نزدیك صحابه آمد گفتند ما از این می ترسیدیم گفتیم تا کسی باشد که او را عزتی باشد
از عشیرة قوله تعالی

سورة الرّحمٰن جل ذکره مکیّة او مدنیة وهی ثمان وسبعون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

اَلرَّحْمٰنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ * اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ
خداوند بخشانیده آموخت قرآن راآفرید انسان راآموخت اورا روشنی ضمیر آفتاب وماه بحسابی مقدر میروند
وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ * اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ
و ستاره و درخت سجده میکنند و آسمان را بر افراشت ونهاد ترازو را تا تجاوز نکنید در میزان
وَ اَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ * وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاَنَامِ * فِيهَا
و بپا دارید سنجیدن را بعدل و کم نکنید ترازو را و زمین را نهاد برای مردمان در زمین
فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ * وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ * فَبِاَيِّ آلَاءِ
اقسام میوها است ودرخت خرما خداوندغلاف‌هاودانه که صاحب برك خوشك استو رستنی خوشبوپس بکدام یك نعم
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ
پروردگارتان تکذیب میکنید آفرید آدمی را از گل خوشك مجوف چون گل پخته و آفریدجنیان را از
مَارِجٍ مِنْ نَارٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ *
آتش متحرك پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب می کنید پروردگار مشرق و مغرب و پروردگار مغرب ومشرق
فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ
پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنیدروان نموددودریارا که بهم میرسندمیان آن دودریامانعی است کهازخوشکی افزونی نمی جویند
فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِاَيِّ آلَاءِ
پس بکدام نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید بیرون میآیداز این دودریامر وارید بزرك ومر وارید کوچك پس بکدام یك نعمتهای
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْاَعْلَامِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ
پروردگارتان تکذیب میکنید و مراوراست کشتیهای رونده دردریابرافراشته بادبان‌هامانند کوه‌هاپس بکدام یك نعمت های

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
پروردگارتان تکذیب میکنیدهرچه برروی زمین است فانی است وباقی ماندذات پروردگارت که صاحب بزرگی وغنای مطلق است
فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي
پس بکدام یك نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنیدمی پرسند اوراهرکه‌در آسمانهاوزمین‌است هر روزی او در
شَأْنٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * سَنَفْرُغُ لَكُمْ اَيُّهَا الثَّقَلَانِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ
کاری است پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب می کنیدزودفارغ شویم برای شمای جن وانس پس بکدام یك از نعم
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ
پروردگارتان تکذیب مي کنید ای گروه جن و انس توانید شما اینکه فرو روید از کنار های
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
آسمانها و زمین پس بیرون روید بیرون نتوانیدرفت مگر بتسلط پس بکدام یك از نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید
يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
فرستاده شودبرشما زبانه ازآتش ودودسیاه‌بامس گداخته‌پس یاری نتوانید کرد باهم پس بکدام یك از نعمتهای پروردگارتان
تُكَذِّبَانِ * فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تکذیب میکنیدپس چون بشکافدآسمان پس گردیدآسمان‌مانند گل سرخ چون روغن زیت پس بکدام یك از نعم پروردگارتان
تُكَذِّبَانِ * فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تکذیب میکنیدپس در آن روز پرسیده‌نشوند از گناه‌خودآدم و نه‌جن پس بکدام یك ازنعمت‌های پروردگارتان
تُكَذِّبَانِ * يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰيهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْاَقْدَامِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ
تکذیب میکنیدشناخته‌میشوندگناهکاران بسیاهی روی خودشان پس گرفته‌میشودبموهای پیشانی وقدمها پس بکدام یك از نعم
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا
پروردگارتان تکذیب میکنید این است دوزخ که تکذیب میکنند بآن گناهکاران طواف‌میکنند میان دوزخ
وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
ومیان آب گرم جوشان پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب می کنیدو برای آنکه بترسد از ایستادن نزد پروردگارش دو بهشت است
فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * ذَوَاتَا اَفْنَانٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ *
پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید این دو جنت صاحب شاخهای درخت اند پس بکدام یك از نعم پروردگارخود تکذیب میکنید
فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ
در آن دوجنت دوچشمه‌است که‌روانندپس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب می کنیددراین دو بهشت‌ازهر نوع میوه
زَوْجَانِ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ
دوصنفندپس بکدام یك از نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنیدتکیه کنندگان باشندبرفرش‌ها که آستر آنهااز دیبای استبرق است
وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
و چیدن دو بهشت نزدیك است پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنیددرآن بهشت‌ها کوتاه‌چشمان باشند که
لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ * فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * كَاَنَّهُنَّ ـ
نسوده و لمس نکرده ایشان راآدمی پیش از ایشان ونه جنی پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب میکنید گویا حوریان

الْیاقُوتُ وَالْمَرْجانُ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * هَلْ جَزاءُ الْاِحْسانِ اِلَّا
یاقوتند در سرخی و مرجان پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید آیا پاداش نیکی باشد مگر
الْاِحْسانُ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * وَمِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ * فَبِاَیِّ آلاءِ
نیکوئی پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب میکنیدو از نزدیك آن دو دوبستان دیگراست پس بکدام یك از نعم
رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * مُدْهامَّتانِ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * فِیهِما عَیْنانِ
پروردگارتان تکذیب میکنید بسیار سبز چنانکه مایل بسیاهی باشند پس بکدام نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن دو دو چشمه باشند
نَضّاخَتانِ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * فِیهِما فاکِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمّانٌ * فَبِاَیِّ
جوشنده پس بکدام یك از نعم پروردگار خود تکذیب میکنید در آن دو بهشت میوه هاست و درخت خرما و انار پس بکدام
آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * فِیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ *
یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن بهشت دختران خوب صورت باشند پس بکدام یك از نعم پروردکارتان تکذیب میکنید
حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ
حوران در بهشت باز داشته شده اند در خیمه ها پس بکدام نعمت های پروردگارتان تکذیب میکنید نسوده ایشان را آدمی
قَبْلَهُمْ وَلا جانٌّ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * مُتَّکِئِینَ عَلی رَفْرَفٍ
پیش از اهل بهشت و نه جنی پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید تکیه کنندگانند بر فرش های
خُضْرٍ وَعَبْقَرِیٍّ حِسانٍ * فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ * تَبارَكَ اسْمُ
سبز و بساط های قیمتی نیکو پس بکدام یك از نعم پروردگار خودتان تکذیب میکنید بزرك است نام
رَبِّكَ ذِی الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ
پروردگار تو که خداوند بزرگیها و کرم ها است

قوله تعالی الرحمن علم القرآن جواب آنست که کافران گفتند وما الرحمن رحمن چه باشد حق تعالی گفت آنستکه قرآن آموخت وقوله علم القرآن آن جواب آنست که گفتند از کافران که انما یعلمه بشر اورا آدمی بیاموزد خدای تعالی گفت اورا خدای میآموزد خدای رحمت کننده بخشاینده وبیان کردیم که رحمن مبالغه باشد در رحمت آنکه رحمت او عام باشد برمؤمن وکافر و بر و فاجر و تعلیم خدای تعالی قرآن را بمعنی تمکین باشد از تعلم و یا خلق علم باشد باو عندالممارسه والدرس و نیز آنجا که نصب دلیل کند این لفظ استعمال کنند کقوله تعالی و علمك مالم تکن تعلم و بمعنی اعلام باشد کقوله و علم آدم الاسماء کلها وبمعنی خلق علم ضروری باشد چنانکه گفت وعلمناه صنعة لبوس لکم خلق الانسان عبدالله عباس گفت آدم را خواست که اورا اسماء چیزها بیاموخت بر بیان و گفتند جملهٔ لغات بیاموخت اورا در خبر است که آدم بهفتصد هزار لغت سخن گفت عربیت از همه فاضل تر بود و بعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ آدمیان اند و لام در او تعریف جنس است علمه البیان آنکه دربیان آن خلاف کردند بعضی گفتند مراد بیان حلال و حرام است و تمیز میان خیر و شر و آنکه چه باید کرد و چه نباید کرد تا محبت انگیزد بآن بر او ابوالعالیه گفت ومرة الهمدانی و ابن زید مراد نطق است وسخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطقی داد که دگر حیوانات را نباشد کعب گفت یعنی علم آنچه

کوید و شنود . سدی گفت یعنی هر قومی را لغتی بیاموخت که بآن سخن گویند یمان گفت علم خط و کتابت خواست نظیره علم بالقلم ـ ابن کیسان گفت خلق الانسان یعنی بیافرید محمد (ص) را علمه البیان یعنی بیاموخت اورا بیان یعنی بیان آنچه بود و خواهد بود تا او بیان کردی علم اولین وآخرین را الشمس والقمر بحسبان آفتاب وماه بحساب میروند درمنازل دوازده این قول عبدالله عباس است و قتاده و ابو مالك و ابن زید و ابن کیسان گفتند یعنی بآن حساب کنند و اعمال وآجال و اوقات دیون و اوقات عبادات بآن شناسند و شب و روز بر سیر آن نهاده است چه اگر آفتاب و ماه نبودی شب از روز پیدا نبودی و روز از شب و روزگار همه شب بودی و راه نبودی بحساب و همچنین اگر همه اوقات روز بودی ـ ضحاك گفت معنی آنست که بجریان بقدر مقدر این آفتاب و ماه بقدری مقدور میروند تا پنداری حساب کرده است ـ مجاهد گفت همچون حساب آسیا که گرد قطب میگردد سدی گفت بحسبان ای باجل کآجال الناس براجلی میروند چون اجل مردمان چون اجلشان بسرآید هلاك شوند نظیره کل یجری الی اجل مسمی ـ یمان گفت با اجل دنیا میگردند یعنی چندانکه بقای دنیا می باشد میگردند چون وقت فنای دنیا باشد از رفتن فرو مانند و حسبان مصدر است چون غفران و سبحان یقال حسبت الشیء احسبه حسبانا و حساباً و بعضی گفتند حسبان جمع حساب باشد کالرهبان والقضبان والرکبان و رفع ایشان بر ابتداء است و خبر محذوف والتقدیر تجریان بحسبان و این باء تعلق بآن محذوف دارد و گفتند این جمله متعلق است بما قبلها یعنی علمه البیان ان الشمس والقمر بحسبان اورا بیان آن بیاموخت که آفتاب و ماه بحسابی میروند و گفتند فراخنای آفتاب ششهزار و چهار صد فرسنك است در مثل این و فراخنای ماه هزار فرسنك درهزار فرسنك و برروی آفتاب نوشته است لااله الاالله محمد (ص) رسول الله خلق الله الشمس بقدرته و اجراها بامره و در بطن او نوشته است لا اله الاالله رضاه کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام یعنی این چیز ها مخالف از رضا و غضب و رحمت وعذاب در کلام ما بسته است ـ بکلام خدای راضی شود و رحمت کند و بکلامی خشم گیرد و عذاب کند و بر روی ماه نوشته است لا اله الا الله محمد (ص) رسول الله خلق الله القمر و خلق الله الظلمات والنور و دربطن اونوشته است خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه فطوبی لمن اجری الله الخیر علی یدیه والویل لمن اجری الله الشر علی یدیه ومراد بر اجراء خیر وشر بردست او اقدار است و تمکین و آلات که یکی از ما بی آن فعل نتواند کرد والنجم والشجر یسجدان نجم هر درختی باشد که ساق ندارد چون درخت گندم و ارزن ومانند آن وشجر درختی باشد که آن را ساق بود و شاخها سایه گستر باشد آن را ـ سدی گفت همه گیاه را نجم خوانند لنجومه من الارض ای طلوعه ـ مجاهد گفت وقتاده مراد بنجم ستاره است و مسجودا وطلوعش باشد و آنکه گفت نبات و درخت است گفت مسجود ایشان تمایل ایشان است ازباد والسماء رفعها و آسمان را برداشت ووضع المیزان و ترازو را بنهاد ـ مجاهد گفت مراد عدل است حسن و قتاده گفتند وضحاك مراد ترازوی حقیقی است و برای آن بنهاد تا مردم بآن

توسل کنند بانصاف و اتصاف ـ حسین بن الفضل گفت قرآن است برای آنکه در او راستی
ترازو است ان لا تطغوا فی المیزان ای لئلا تطغوا تا طغیان نکنید و تجاوز از حد و تعدی
واقیموا الوزن بالقسط وچیزهاء سنجش اقامه کنید یعنی بعدل و انصاف سنجید ـ ابن عیینه
گفت وزن بدست باشد وقسط بدل ولا تخسروا المیزان و ترازو کم مدارید و چیز ها که
سنجید کم نسنجید ـ قتاده گفت این آیه که در کتب اوائل هست یابن آدم اعدل کما
تحب ان یعدل علیك عدل کن با مردم چنانکه خواهی که باتو کنند و وفا کن با مردمان
چنانکه تورا باید که باتو کنند وبلال بن ابی برده خواند ولا تخسروا بفتح تا وسین من الخسران
قال وهو النقصان و باقی قرّاء بکسر سین وضم تاء من الاخسار والارض وضعها للانام و زمین
بنهاد برای خلق ـ حسن گفت للجن والانس عبدالله عباس گفت وشعبی لکل ذی روح فیها
فاکهة در او انواع میوه هااست یعنی در زمین وفاکهة ابهام را موحد گفت و منکر ابن کیسان
گفت مراد هر چیز است که مردم بآن تفکر و تعلل کنند ازجمله نعمت های خدای تعالی والنخل
ذات الاکمام ونخل درخت خرما باشد و مراد خرما باشد ذات الاکمام ای ذات الاوعیة و احدها
کم مراد غلاف خرماست که آن را کفری می گویند و هرچه چیزی را باز پوشد آن را کم
گویند ومنه کم القمیص آستین پیراهن را از آنجا کم گویند که دست را بپوشد وکلاه را کمه گویند
قال الشاعر وقلت لهم کیلوا بکمة بعضکم دراهمکم انی کذاك اکیل ضحاك گفت اکمام غلافهاء
او باشد ـ ابن زید گفت طلع باشد پیش از آنکه شکافته شود و این اقوال متقارب است
والحب دانه الف ولام جنس راست و مراد همه دانهاست ذوالعصف خداوند برك و عصف برك
کشت باشد و کذلك العصیفه والجل بکسر الجیم قال علقمة بن عبیده نسقی مذائب قدمالت عصیفها
خدودها من اتی الماء منظوم ابن کیسان گفت عصیف برك هرچیزی باشد که آن را دانه بود
اول گیاه پدید آید آنکه برگ شود آنکه ساق شود آنکه دانه دراو پدید آید آنکه خدای تعالی
آنرا اکمام در او پدید آرد آنکه در اکمام دانه پدید آرد ـ والبی گفت از عبدالله عباس
که عصف کاه باشد و ضحاك هم این گفت ابن عطیه گفت برگ ذرع باشد چون سبز بدروند
آنکه خشك شود نظیره قوله کعصف ماکول ـ والریحان عکرمه گفت از عبدالله عباس ومجاهد
گفت روزی است و هر ریحان که در قرآن است مراد روزی است مقاتل حیان گفت رزق
باشد بلغت حمیر قال الشاعر ـ سلام الاله وریحانه و رحمته وسماء درر ـ سعید جبیر گفت از
عبدالله عباس که ریحان ریع باشد و زیادتی که کشت را بود چنانکه گفت کمثل حبة انبتت سبع
سنابل الایه ضحاك گفت طعام باشد و عصف کاه باشد تا این طعام ماباشد و آن طعام
چهارپایان ـ حسن گفت وابن زید ریحان است بعینه که در میان ما باشد ازجمله مشمومات
والبی گفت ازعبدالله عباس که خضرة وسبزی کشت باشد سعیدجبیر گفت ریحان هر کشتی باشد که بر
ساق بایستد جمله قرا خواندند والحب ذوالعصف والریحان مرفوع ردا علی قوله فیها فاکهة
و ابن عامر منصوب خواند رداً علی قوله خلق الانسان ای و خلق هذه الاشیاء کوفیان
خواندند والریحان بجر عطفا علی القصف مگر عاصم و باقی قراء مرفوع خواندند ردا علی قوله

والحب فبای آلاء ربکما تکذبان این خطاب است باجن وانس گفت کدام نعمت های خدای تان تکذیب
میکنید یعنی تکذیب بیکی و دو توان کرد این همه نعمت ها را که در این سوره ذکر کرد و
برشمرد بیکبار چگونه جحود توان کرد و بیان این آن است که درعقب این آیات بگفت سنفرغ
لکم ایها الثقلان و نیز حدیث محمد بن المنکدر عن جابر بن عبدالله الانصاری که او گفت رسول
علیه السلام این سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش می بودند گفت مالي اریکم سکوتا چرا
شما را خاموش می‌بینم جنیان جواب نیکو تر از شما گفتند چون این سوره بر ایشان خواندم
گفتند یارسول الله چه جواب دادند گفت هریك بار که من گفتم فبای آلاء ربکما تکذبان ایشان آواز
برآوردند که ولا لشیء من نعمك ربنا نکذّب بارخدایا هیچ نعمت از نعمتهای تو تکذیب نمی کنیم و گفتند
خطاب باانس است تنها ولیکن بلفظ تثنیه گفت علی عادة العرب اما کلام در تکرار این آیه درآخر این
سورة بیاید انشاء الله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار آنکه گفت خدای تعالی آدم را از گلی
آفرید مانند گل کوزه گران و صلصال گلی باشد خوشك که آنرا صلصله باشد و آوازی از
خوشکی و فخار گفتند گلی بپخته باشد و بکوره کرده و گفتند نا پخته باشد و خلق الجان و
بیافرید جنیان را گفتند جان ابوالجن است چنانکه آدم ابوالبشر است ـ ضحاك گفت مراد
بجان ابلیس است ابو عبیده گفت جان واحد جن است من مارج گفتند مارج لهب صافی باشد
درفش و لخشیدن آتش که بآن دودی نباشد عبد الله عباس گفت زبانهٔ آتش باشد عکرمه گفت
نیکو تر آتش باشد مجاهد گفت آن باشد که مختلط شود بعضی ببعضی از لهب او سرخ و زرد
و سبز آنکه درحال چون آتش باز گیرند چند لون مختلف از او بنماید واصله من قولهم مرج القوم
اذا اختلطوا او مرجت اماناتهم و عهود هم فبای آلاء ربکما تکذبان رب المشرقین و رب المغربین
گفت خداوند دو مشرق است و دو مغرب است یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان
و همچنان مغرب تابستان و مغرب زمستان و رفع بر خبر ابتدا محذوف است ای هو رب المشرقین
فبای آلاء ربکما تکذبان ـ مرج البحرین یلتقیان در آمیخت آن دو دریا را گفت یکی دریای
شور است و یکی دریای عذب است و رها کرد تا آمیخته شدند گفتند دریای پارس و روم
خواست بینهما برزخ لا یبغیان میان ایشان برزخی و حائلی هست که بر یکدیگر بغی نکنند و
با یکدیگر آمیخته نشوند چنانکه عذوبت عذب بملوحت ملح تباه شود و گفتند معنی آن است
تا بغی نکنند بر مردمان بغرق ـ حسن گفت دریای روم و هند است و ولایت های
ما حایل است میان ایشان ـ مجاهد گفت دریای زمین و آسمان است همه سال
یك بار ملتقی شوند و در تفسیر اهل البیت هست که مراد باین دو دریا علي و فاطمه است
علیهما صلوات الله یکی دریای علم ویکی دریای حلم یکی دریای شجاعت ویکی دریای طهارت
ویکی دریای حیا و یکی دریای وفا بینهما برزخ ومیان ایشان برزخی است وآن برزخ رسول است
علیه السلام یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید یعنی حسن
و حسین علیهما السلام اهل مدینه وابوعمرو و یعقوب خواندند یخرج بضمّ یا و فتح راء علی
الفعل المجهول وباقی قراء یخرج بفتح یاء و ضم راء علی تسمیة الفاعل ـ اهل معانی گفتند

لؤلؤ و مرجان از دریای ملح برآید دون عذب امّا عرب را عادت بودکه چون دوچیز رفته باشد
و درعقب کلامی آید لایق یکی دون دیگر با هردو اضافت کنند علي التوسّع قال الله تعالی
یا معشر الجنّ والانس الم یاتکم رسل منکم و معلوم است که رسولان از انس بودند از جنّ
نبودند و قال ایضاً و جعل القمر فیهنّ نوراً و قمر نوریك آسمان است ـ بعضی دیگر گفتند
برای آن بینهما گفت که از آب دریا وآب آسمان باشد و درو مروارید بزرك باشد و مرجان خرد
ومیان هردو لؤلؤ مرّه گفت مرجان مروارید نیکو باشد سدی گفت از ابومالك که مرجان
بسد باشد عبدالله مسعود عطاء خراسانی همین گفتند ـ ابن جریح گفت روز باران صدف بیاید
و دهن باز کند هر قطره باران که در دهن اوافتد مروارید می شود تا گفت شنیدم که استخوان
خرما در شکم صدفي بود قطره باران برآن آمد چندانکه قطره باران بدو رسیده بود مروارید
گشت وباقی استخوان بماند وآن قول که حکایت کردیم ازاهل البیت که دریاها علی وفاطمه‌است
ثعلبی در تفسیرش بیاورده است باسناد از سفیان ثوری و سعید جبیر و اهل اشاره گفتند این دو
دریا یکی‌معرفت دل است ویکی معصیت نفس بینهما برزخ لایبغیان رحمت است وعصمت تامعصیت
نفس بغی نکند برمعرفت دل ـ ابن عطا گفت میان خدا و بنده دو دریا است یکی دریای نجات
وآن قرآن است که هرکه دست درو زند نجات یابد و یکی دریای هلاك وآن دنیا است که هرکه
دست دراو زند هلاك شود بینهما برزخ لا یبغیان میان آن هردو برزخی است وآن وعظ‌اللّه‌است
فی قلب المسلم در دل مرد مسلمان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان چنانکه لؤلؤ از دریای ملح
برآید دون عذب این جا از عذب برآید دون ملح وآن قرآن است که در اوعلم حلال وحرام‌است
و حوادث و احکام و انواع علوم است و گفتند مرج البحرین دنیا وعقبی است بینهما برزخ
گور است بیانه قوله و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون لا یبغیان تا یکی بریکی بغی نکند ویکی
یکی را نیست نکند و گفتند مرج البحرین دریای عقل و دریای هول بینهما برزخ لایبغیان
من لطف الله و لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت است و گفتند دریای حیات و دریای وفات است
بینهما برزخ من الاجل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی اداء الطاعة واجتناب المعصیته و
گفتند دریای حجت و شبهه است بینهما برزخ از نظر در دلیل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
علم و معرفت حق است بحق و ثواب فبایّ الاء ربّکما تکذّبان وله الجوار المنشئات فی البحر
کالاعلام گفت اوراست کشتیهای بزرك المنشأت حمزه وعاصم بروایت مفضل خواندند بکسرشین
یعنی آن کشتیها انشاء میکند رفتن را و باقی قراء ـ منشات خواندند بفتح شین برآن معنی که
کشتیها راست کرده و ساخته مبتداء حق تعالی هم برسبیل تنبیه و تذکیر نعمت گفت اوراست
کشتیهاء کرده و ساخته مسخر در دریا بمانند کوهها و بقدرت او برآب روان شده فبایّ الاء
ربکما تکذبان کلّ من علیها فان انکه در وعظ گرفت و گفت هرکه بر پشت زمین است فانی
شود و مذهب درست آن است که چون خدای تعالی خواهد که عالم با فنا برد معني بیافریند
که آن را فناء گویند لافي محل باو همه موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند امّا اجسام
بضدیت واعراض بجاری مجرای ضدیت بر سبیل تبع لعدم ما یحتاج الیه و فنا ضد جواهر باشد

و در افناء همه عالم یك جزو فنا کفایت باشد برای انکه اولافي محل باشد که اوضد محل است و
بوجود او عدم محال باشد وچون لافی محل باشد اختصاص ندارد و چون اختصاص ندارد حکم
او در افنا با هر جوهری همان باشد که با دیگر پس همه جواهر بیك فنا فانی شود لعدم الاختصاص
و از آنجا درست شود که فناء بعض اجسام با بقاء بعض روا نباشد و قوله کل من علیها فان
کنایت است عن غیر مذکور لعلم المخاطب به و مثله قوله ما ترك علیها من دابّة وماترك علی
ظهرها من دابة والمراد علی الارض و علی ظهر الارض و قول الناس ما علیها اکرم من فلان
ومابین لابتیها خیر منه یعنون حرّتی المدینه ـ عبد الله عباس گفت چون این آیه آمد فرشتگان
گفتند هلك اهل الارض اهل زمین هلاك شدند خدای تعالي این آیه فرستاد یبقی وجه ربّك
ایشان نیزبدانستند که هلاك خواهد شدن امّا قوله الاّ وجهه یعنی الاّ ذاته ونفسه ووجه درکلام عرب
بروجوه مختلف آمد یکی روی آدمی و دیگر حیوانات که حواس براوست دیگروجه الشیئ اوله وصدره
قال‌الله تعالی آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه‌النهار ای اوله و قال ربیع بن زیاد من کان
مسرورا بمقتل مالك فلیات نسوتنا بوجه نهار و وجه بمعنی اخلاص فعل باشد و قصد بعبادت
ومنه قوله تعالی وجهت وجهی للذی فطرالسموات ای اخلصت عبادتی‌لله و قوله ومن احسن
دینا ممن اسلم وجهه لله وقوله ومن یسلم وجهه الی الله وقال‌الفرزدق واسلمت وجهی حین
شدت رکائبی الی آل مروان بنات‌المکارم وانشدالفرّاء استغفرالله ذنباً لست محیصه رب‌العبادالیه
الوجه والعمل ای‌القصد ومنه قوله فاقم وجهك للدین و وجه بمعنی احتیال آمد فی قولهم
ما الوجه في هذالامر ای مالحیلة فیه و وجه بمعنی مذهب وجهت و ناحیت باشد قال حمزة بن
بیض‌الخفی ای‌الوجوه انتجعت قلت‌له لالی وجه الا الي‌الحکم متی یقل حاجبا سرادقه هذا
بن بیض بالباب یلتسم ووجه آمده است بمعنی قدر و منزلت ومنه قولهم لفلان وجه عریض
وفلان اوجه من فلان ای اعظم قدراً وجاهاً وفلان وجیه وهو اوجه منه واوجهه‌السلطان
اذا جعل له جاها قال امرئ القیس و نادمت قیصر في ملکه واوجهنی ورکبت‌البریدا و وجه
نیز رئیس مقدم باشد یقال فلان وجه‌القوم و هؤلاء وجوه‌القوم و اعیانهم و وجه‌الشئ نفسه
وذاته قال حبیب‌بن جندل‌السعدی ونحن حضرن‌الحوفران بطعنه فما قلت منها وجهه عند نهد
ای افله ونحاه ومنه قولهم افعل ذالك لوجهك ای لك ومنه وجوه یومئذ ناضرة الي ربهاناظرة
ووجوه یومئذ باسرة ووجوه یومئذ ناعمة مراد باین جمله ذوات اند و اصحاب وجوه ومنه‌قوله
کلّ شئ هالك الاّ وجهه و قوله فی هذه الایة و یبقی وجه ربك ای یبقی هو جل جلاله ـ
ذوالجلال والاکرام خداوند بزرگواری وگرامی کردن بندگان محمدبن کعب‌القرطی گفت یك
روز رسول علیه‌السلام بر سبیل امتحان کعب‌الاحبار را گفت یا کعب ـ ذوالجلال والاکرام
اکرام دانیم جلال چه باشد گفت تن وجان من فدای توباد ما در کتب چنان یافتیم که
جلال نام بهشتی است محیط بعرش رب‌العزة گفت دانی تامیان آن بهشت که مردمان در او
باشند چند است گفت هفتصد ساله راه است گفت جبرئیل فرود آمد وگفت راست می گوید
معاذ جبل گفت یك روز رسول علیه‌السلام بمردی بگذشت که نماز میکرد و میگفت یاذالجلال

والاکرام رسول فرمود دعایش اجابت آمد انس مالك روایت کرد که رسول علیه السلام گفت
لذو بیا ذالجلال گفت پناه با این کلمه دهید ابوسعیدالمغربی گفت مردی مقعد بود پیوسته می
گفتی یا ذالجلال والاکرام نداء آمد که شنیدم آوازت حاجت بگو فبایّ آلاء ربکما تکذّبان
یسئله من فی السّموات و الارض حق تعالی در این آیه استغناء خود گفت با خلق و احتیاج
ایشان با او . گفت هر که در آسمان و زمین است از فرشته و آدمی و جنّی از او خواهند و
از او سئوال کنند و هیچ کسی را از او گزیر نیست ـ عبدالله عباس گفت اهل آسمان ازاو
آمرزش خواهند روزی نخواهند واهل زمین روزی خواهند ومغفرت کل یوم هو فی شان گفت
هر روز او درشان و کاری است مقاتل گفت آیه در جهودان آمد که گفتند خدای تعالی روز
شنبه هیچ حکم نکنند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت او هر روز درشانی و کاری است ـ
عبدالله بن مسیّب روایت کرد که رسول علیه السلام این آیه بر ما خواند ما گفتیم یا رسول الله
آن کدام شان و کار است گفت یغفر ذنبا و یفرّج کربا و یرفع قوماً و یضع آخرین گفت گناهی
می آمرزد و غمی باز میبرد و گروهی را بر میدارد وگروهی را فرومی برد ـ سعید جبیر گفت
از عبدالله عباس که اوّل چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از درّی سفید کنار های او
یاقوت سرخ و قلمی از نور و کتابت او از نور ـ خدای تعالی در شبانروزی سیصد و شصت
بار بآن لوح نظر کند بآن نظر ها کار ها کند از مصالح خلقان روزی دهد و خلق آفریند
و مرگ دهد و زندگانی دهد و اعزاز کند و اذلال کند فذلك قوله کل یوم هو في شان ـ
مجاهد و عبید عمیر گفتند از شان او آن است که اجابت خوانندکان کند و عطاء سائلان
دهد واسیران را خلاص دهد و بیماران را شفا دهد و گناهان بیامرزد و توبه تایبان
بپذیرد ـ سفیان عینیه گفت روزکار بنزدیك خدای تعالی دو روز است مدّت ایام دنیاست
و روز قیامت شان او در مدت ایام دنیا اختیار است بامر و نهی و احیاء و اماتت و عطا
و منع و شان او در قیامت جزاء و حساب و ثواب و عقاب باشد حسین بن الفضل گفت
سوق المقادیر الی المواقیت قضا ها باوقات خود میراند و گفتند شان او آنست که هر روز
سه لشکر از سه جای برانگیزد بسه جای گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران رساند
و گروهی را از ارحام مادران به پشت زمین رساند و گروهی را از پشت زمین بشکم زمین
رساند آنکه روز قیامت همه پیش او مجتمع شوند ـ ربیع بن انس گفت گروهی را بیافریند
و گروهی را روزی دهد و گروهی را رعایت کند و گروهی را هدایت کند و گروهی را
بمیراند ـ سوید بن جبله گفت یعتق رقابا و یفحم عقابا و یعطی رغاباً ـ گردن ها آزاد کند و
عقبها بگذراند و مرغوباتی بدهد بعضی دیگر گفتند جمع کند و تفریق و عطا دهد و حرمان
و هدایت کند و اضلال ابو سلیمان الدارانی گفت شان او آن است که منافع بتو میرساند
و مضار از تو بگذراند پس تو غافل مباش از طاعت آنکه از تو غافل نیست و هم چنین در
این کل یوم لله الی العبید بر جدید ـ گفتند بعضی از امراء وزیر خود را بپرسید از این آیه
او ندانست تا چه گوید گفت یا امیر مرا یك روز مهلت ده گفت دادم وزیر با خانه آمد

دل تنك در جمله غلامان غلامی داشت سیاه گفت یا مولای چرا دل تنگی گفت تو را ازآن
چه و زجرش کرد گفت یا مولای بگوی که باشد که خدای تعالی فرج این بر دست من
سهل کند گفت چنین حالی است گفت برو امیر را بگوی مرا غلامی است سیاه تفسیر
این آیه میداند وزیر برفت و بگفت امیر گفت غلام را حاضر کنید غلام را حاضر کردند
گفت یا امیر شان خدای آن است یولج اللیل فی النهار و یولج النهار في اللیل و یخرج الحی
من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفي سقیماً و یسقم سلیماً و یبتلی معافا و یعافي مبتلا
و یعزز ذلیلاً و یذلل عزیزا و یفقر غنیا و یغنی فقیراً گفت شان او آن است که شب
برد و روز آرد و روز برد و شب آرد و بمیراند و زنده کند و بیماری را شفا دهد و تن
درستی را بیماری دهد و عافیت دهد و ابتلا کند و عزیز کند و ذلیل کند و درویشی دهد
و توانگری دهد امیر گفت احسنت یا غلام آنکه بفرمود تا جامه وزیر بیرون کنند و در
غلام پوشند و غلام را بجای خواجه بنشانند غلام گفت یا مولای هذا من شان الله این هم
از شان خداست و شان کاری بود که آنرا قدر و منزلتی بود فبای آلاء ربکما تکذبان سنفرغ
لکم ایها الثقلان ـ آنکه تهدید بحد رسانید گفت من با شما پردازم ای جن و انس در
قرائت عبد الله مسعود است و انی سافرغ الیکم و اعمش خواند سیفرغ علی الفعل المجهول
اعرج خواند بفتح النون و الراء ـ کسائی گفت این لغت تمیم است حمزه و کسائی وخلف
خواندند سیفرغ بفتح یاء و ضم راء علی اضافة الفعل الی الله تعالی علي الخبر عن المغایبه باشما
پردازد خدای تعالی وباقي بنون مفتوح و ضم راء علی اخبار الله عن نفسه و قرائت کوفیان
بر سیاق آیت است من قوله یسئله و قوله هو فی شان آنکه در معنی او خلاف کردند بعضی
گفتند معنی تهدید و وعید است چنانکه یکی از ما در شاهد گوید تا بتو پردازم یعنی از
تو مشغولم و بعقوبت تو نمیرسم تا خبر عقوبت تو نه از برای آن است که تو مستحق نه
آنکه هم بر این وجه از استعمال خدای تعالی بگفت برتوسع و اگر چه شغل بر او روا نیست
و قائل گوید غیری را لا فرغن لك باتو پردازم و اگر چه مشغول نباشد و این لفظ در تازی
و پارسی متداول است در تازیان حریر بن حطفی گفت و لما التقی القین العرافي راسه فرغت
الي القین المقید بالحجل ای قصدت له بسؤ و در پارسیان گفت صبر است مرا تا بتو پردازم
باش این قول عبد الله عباس است و ضحاك ـ بعضی دیگر گفتند معنی آن است که پس از
ترك و امهال بر کار شما اقبال کنم چنانکه قائل گوید فرغت لی و فرغت لشتمی یعنی اخذت
فیه بعضی دیگر گفتند این هم وعد است و هم وعید وعد است مطیعان را بثواب و
وعید است عاصیانرا بعقاب یعنی چون وقت جزاء شما درآید بهیچ چیز مشغول نباشم یعنی هیچ
کاری دیگر نکنم جز جزاء شما فعل الرجل الفارغ الیکم و این قول حسن است و مقاتل
و ابن زید ـ و الثقلان الجن و الانس دلیلش قوله تعالی یا معشر الجن و الانس چه آن آیه
بمثابه تفسیر این آیت است گفت جن و انس را برای آن ثقل خواند که ایشان ثقل اند بر
زمین چون زنده باشند و ثقلند در شکم زمین چون بمیرند بیانش قوله تعالی واخرجت الارض

انقالها بعضی اهل معانی گفتند عرب هرچه او را وزنی و قدری باشد آن را ثقل خوانند و بیضه شتر مرغ را ثقل خوانند که نزد ایشان نفاستی دارد و آنکه یابدبآن شاد شود وقال الشاعر فتذكرا ثقلا بعد ما القت ذكاء يمينها فی كافر و منه قول النبی علیه السلام انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی و برای عظمت قدر ایشان را ثقل خواندو صادق علیه السلام گفت برای آن ثقل خواند جن و انس را که بگناه گران بارند فبای آلاء ربكما تكذبان يا معشر الجن والانس ان استطعتم گفت ای جماعت جنیان وانسیان اگر توانید و نگفت ان استطعتما و اگرچه خطاب با دو گروه است ردا الی المعنی برای آنکه هریکی جماعتی اند و مثله قوله فاذاهم فريقان يختصمون و قوله هذان خصمان اختصموا فی ربهم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا گفت ای جن وانس اگر توانید که باطراف آسمان وزمین بیرون شوید وازمن بجهید بكنید و بروید و واحد الاقطار قطر و این هم بر سبیل تهدید است یعنی اگر توانید که از قبضه قدرت من بیرون شوید بروید که جز بحجت نتوانید شدن ـ گفتند این قول خدای تعالی روز قیامت گوید ضحاك گفت این در دنیا است یعنی اگر توانید که از مرگ بگریزید بگریزید تا بشما نرسد و سلطان حجت باشد ـ عبدالله عباس گفت و عطا که معنی آنست که از ملك و سلطان من بیرون نتوانید شدن و گفتند معنی آنست که الا الی سلطانی كقوله و قد احسن بی ای الی وقال كثير اسئنی بنا او احسنی لا ملومة لدينا ولا مقليه ان تقلت ـ فبای آلاء ربكما تكذبان در خبر است که روز قیامت خلایق را جمع کنند و فرشتگان گرد ایشان در آیند انکه حق تعالی گوید یا معشر الجن والانس ذلك قوله ـ يرسل عليكما شواظ من نار و نحاس گفت فرو گذارند بر شما درفشی از آتش مجاهد گفت آن درفش سبز بود کز سر آتش بیاید قال حسان بن ثابت هجوتك فاختضعت لها بذل بقافية تا جج كالشواظ و قال روبه ان لهم من دفعنا ايقاظا و نار حرب تسعر الشواظ ضحاك گفت دودی باشد کز درفش آتش بر آید نه دود هیزم باشد و بیشتر مفسران گفتند درفشی باشد بی دود ابن کثیر و ابن ابی اسحق شواظ خواندند بکسر شین و باقی قراء شواظ بضم شین و هما لغتان مثل صوار وصوار و نحاس ابن کثیر و ابوعمرو خواندند بکسر سین عطفاً علی نار و دگر قراء برفع خواندند عطفاً علی شواظ سعید جبیر گفت نحاس اینجا دود است و این روایت ابوصالح است از عبدالله عباس قال النابغة يضئي كضوء السراج السليط لم يجعل الله فيه نحاسا ای دخانا واصمعی گفت از اعرابی شنیدم که سلیط روغن سنام باشد و آن را دودی نبود مجاهد و قتاده گفتند مس گداخته باشد خدای تعالی بفرماید تا مس بگدازند و بسر ایشان فرو گذارند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس مقابل گفت آن پنج جوی است ازمس گداخته اززیرعرش بیرون آید و بسر اهل دوزخ فرو می‌شود سه جوی بر مقدار شب میرود و مقدار روز عبدالله مسعود گفت دودی زیت باشد ـ کسائی گفت آنرا بوئی باشد بغایت کریه فلا تنتصران انتقام نتوانند کشیدن و قوت آن ندارند فبای آلاء ربكما تكذبان و اذا انشقت السماء گفت چون شکافته شود آسمان و درها در او پدید آید و فرشتگان باو فرود آیند بیانه و یوم تشقق السماء بالغمام الاية فكانت وردة گلی شود یعنی گلگون شود یعنی سرخ شود

برنك گل فرا و زجاج گفتند برنك اسب گلگون شود يقال فرسی ورد وردة والوردة فی الايه واحدة الورد این قول عبدالله عباس است وقتاده وضحاك و ربیع گفتند که بلون اسب وردشود در ربیع کمیتی زرد فام باشد چون زمستان پدید آید و هوای سرد بر او زند کمیتی سرخ شود چون زمستان سرد شود کمیتی اشقر شود حق تعالی گفت آسمان عند انشقاق ملون شود بمانند این اسب که ملون شود باختلاف فصول مجاهد و ابوالعالیه گفتند چون روغن شود و این روایت شیبانی است از قتاده قال والدهان الدهن قيل الدهان جمع الدهن و روغن ها را الوان مختلف باشد تشبیه کرد آسمان را در تلون بتلّون روغن ها و انواع آن عطا گفت مراد روغن زیت است که بیك ساعت بچندان لون بگردد وابن جریح گفت مراد آن است که گداخته شود چون روغن و آن آنکه بود که گرمای دوزخ باو رسد ـ مقاتل گفت بلون روغن صافي شود مرج گفت چون گل سرخ شود کلبي گفت چون ادیم سرخ شود گفت این لفظ واحد است جمعه ادهنه و دهن كحمار و احمره و حمر و تلخیص جمله اقوال راجع است با دو وجه یکی آنکه تشبیه کرد آسمان را در رنك یا در تلون بگل و روغن که هر دو بالوان مختلف باشد و وجه دیگر آنکه بلون تشبیه کرد بگل و به گداختن در خبر است که شبي رسول علیه السلام بجوانی رسید که نماز می کرد و این آیه میخواند و می گریست و می گفت ویحي من يوم تنشق فيه السماء وای من از آنروز که آسمان شکافته شود رسول علیه السلام گفت ای جوان به آن خدای که جان من بفرمان اوست که فرشتگان از گریهٔ تو بگریستند فيومئذ لا يسئل عن ذنبه انس ولا جان حسن و قتاده گفتند روز قیامت گناهکاران را از گناهشان نپرسند برای آنکه خدای تعالی داند و فرشتگان که بر نوشته باشند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس و روایت دیگر از او آن استکه فرشتگان ایشان را نپرسند از گناهشان برای آنکه ایشان را بسیما بشناسند ابوالعالیه گفت معنی آنستکه بی گناه را از گناهکار نپرسند اگر گویند چون جمع کنید میان این آیت و آیاتی که متضمن است سئوال را من قوله فوربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون و قوله وقفوهم انهم مسئولون و مانند این تا مناقضه زائل شود گوئیم ازاین چند جواب گفتند یکی آنکه عبدالله عباس و مجاهد گفتند فرشتگان نپرسند از ایشان که گناه دارید یا نه چه ایشان بهتر دانند و صحیفها بخط ایشان باشد ایشان را از آن پرسند که چرا کردید و چرا مخالفت خدای کردید جواب دیگر آن است که هم عبدالله عباس گفت که ایشان را سؤال راحت و کرامت نکنند سؤال تأنیف و ملامت کنند ـ و جواب دیگر آن است که عکرمت گفت در قیامت مواقف بسیار باشد یك موقف موقف سؤال بود آنجا بپرسند و در دگر موقف نپرسند ـ جواب دیگر آن است که ابوالعالیه گفت سؤال کنند ایشان را از گناه خود وسؤال نکنند از گناه دیگر فبای آلاء ربكما تكذبان يعرف المجرمون بسيماهم گفت گناه کاران را بشناسند بسیما و علامت و آن علامت آن باشد که سیاه روی و ازرق چشم باشند و سیما مقصور باشد و سیمأ ممدود وهما العلامة فيؤخذ بالنواصی والاقدام موی پیشانی ایشان بگیرند و پایهای ایشان را و ایشان را بروی بر دوزخ کشند انکه ایشان را گویند هذه جهنم التی يكذب بها المجرمون این آن دوزخ است که کافران آن

را بدروغ می داشتند یطوفون بینهما و بین حمیم آن این کافران میکردند میان این دوزخ و
میان آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد ـ قتاده گفت آبی باشد که از انگه که
خدای تعالی آسمان وزمین را آفریده باشد انرا تافته اندو گفت حال ایشان ازدو برون نباشد یادرجحیم
یادرحمیم یا درآتش افروخته یادرآبی تافته کعب الاحبار گفت وادی ازوادیهای دوزخ باشد که
خون وریم اهل دوزخ درو شود این کافران را ببرند و بند برنهاده در آنجا اندازند چون یکبار
فرو شوند بند ها واوصال ایشان از یکدیگر جدا شود ایشان را از آنجا برآرند نیم مرده و پاره
پاره گشته خدای تعالی ایشان را دگر باره باز آفریند خلقی نوایشان را از آنجا درآتش لخشیده
فکنند داب ایشان هم چنین باشد میان این و آن می گردانندشان فذلك قوله یطوفون بینها و بین
حمیم آن فبای آلاء ربکما تکذبان اگر گویند دراین آیت که رفت از ذکر دوزخ و اعلام و
اهوال قیامت چه نعمت است تا خدای تعالی بآن تقریر کند با جن وانس وگوید فبای آلاء ربکما
تکذبان جواب گوئیم درو نعمتی جزیل جسیم هست دینی وآن آن است که وعید و تهدید بذکر
دوزخ و اهوال قیامت و ذکر آن و تقریر و تذکیر آن در او لطفی بود که ایشان را بطاعت نزدیك
کنند و از معصیت باز دارد و این باعث بود برایمان و صارف بود از کفر و این غایت نعمت
باشد در دین که ایشان را بثواب رساند واز عقاب برهاند ولمن خاف مقام ربهٔ جنتان انکه وصف
ثواب اهل بهشت کرد و گفت آن را که از مقام خدای بترسد یعنی ازآن مقام که او را باشد پیش
خدای و گفتند مراد بمقام قیامت است کقوله یوم یقوم الناس لرب العالمین وگفتند مقام ربه
ای قیام ربه علیه في قوله افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت ـ ابراهیم و مجاهد گفتند این
کسی باشد که همت کند بمعصیتی خدای را یاد کند و از ترس خدای آن گناه را رها کند ـ
و ذوالنون گفت علامت مرد از خدای آن باشد که خوف خدا او را ایمن کند از همه چیزی
ابراهیم ادهم گفت سالی بحج رفتم منقطع شدم در راه شخصی سیاه منکر را دیدم ازاو بترسیدم
او را گفتم اجنی انت ام انسی تو پریئی یا آدمی مرا گفت تو مؤمنی یا کافری گفتم مؤمنم گفت
دروغ میگوئی اگر مؤمن بودی جز از او نترسیدی و در خبر است که چون امیرالمؤمنین
علیه السلام برفت وعمر وعبدود را بکشت و باز آمد یکی ازصحابه گفت اما خفته حین بارزته
ازو نترسیدی چون بمبارزت او رفتی گفت و کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفة عین
گفت چگونه ترسد از جز خدای انکه جز خدای را عبادت نکرده باشد یك طرفة العین ـ سری
سقطی گفت دو چیزند که مفقودند و نایافت خوفي مزعج و شوقی مقلق جنتان دوبهشت و دو
بستان باشد او را ـ گفتند دو بستان باشد یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز خاکش
کافور و عنبر باشد وگل او از مشك ازفر باشد هر بستانی از او صد ساله راه باشد در
میان هر بستانی سرائی از نور باشد ـ محمدبن علی الترمدی گفت دو بهشت باشد
اورا یعنی دو بستان یکی بترس او از خدای و یکی بترك او شهوت را ـ مقاتل گفت دوبهشت
باشد او را بهشت عدن و بهشت نعیم ابو موسی اشعری گفت دو بستان باشد یکی از زر
سابقان را و یکی از سیم تابعان را و در خبر است که یکروز رسول علیه السلام گفت اصحاب را

دانید تا این بستان ها چیست گفتند نه گفت دو بستان است در دو بستان قرارهما لابث وفرعهما
ثابت و شجرهما ثابت ابوالدردا گفت رسول علیه السلام این آیت می خواند من گفتم یا رسول الله
و ان زنی و ان سرق اگرچه زنا کند و دزدی کند گفت و ان زنی و ان سرق رغم انف ابوالدرداء
باشد فبای آلاء ربکما تکذبان ذواتا افنان این صفت بستانهاست ـ عبدالله عباس گفت خداوندان
الوان باشد وهو من الفن و جمعه فنون و افنان و منه قولهم افتن في حدیثه ای اخذ في فنونه
و ضروبه ـ ضحاك گفت الوان میوه ها خواست مجاهد گفت افنان اغصان باشد خداوندشاخها
واحد او فنن باشد قال الشاعر یوم علی فنن دعوت صباحی عکرمه گفت سایهٔ درختان خواست برزمین
و دیوار ـ قتاده گفت خداوندان فضل وسعت و فراخی باشند ابن کیسان گفت ذوات اصول
خداوندان اصل ها باشند فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما عینان تجریان گفت در این دوبستان
دو چشمه باشد روان ـ عبدالله عباس گفت بالکرامة والزیاده یعنی ایشان را کرامت و زیاده
آرند حسن گفت دو چشمه آب زلال باشد یکي را تسنیم گویند و یکی را سلسبیل عطیه گفت
یکی از آب باشد آبی نامتغیر یکی خمر که لذت خورندکان باشد و گفتند آن دو چشمه از
کوهی بزیر می آید از مشك ابوبکر وراق گفت این دوچشمه روان در بهشت آن را باشد که
اورا دو چشمه روان باشد از دو چشم فبای الاء ربکما تکذبان فیهما من کل فاکهة زوجان دراین
بهشتها از هر میوه دو نوع باشد عبدالله عباس گفت در دنیا هیچ میوه نیست تلخ و شیرین الا
آن در بهشت باشد تا بحنظل الا آنستکه حنظل بهشت شیرین باشد و گفتند مراد بزوجین که
نوع میوهٔ تر و خوشك خواست و گفتند دو شکل متناسب خواست متشاکل چون دو جفت
از نر و ماده که در دنیا باشدو گفتند دو جنس ازمیوه باشند از هر نوع یکی معروف ویکی غریب
فبای الاءِ ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق نصب متکئین بر حال باشد گفت
تکیه زده باشند بر بستر ها که آستر آن از دیبای سطبر ثخین ثقیل باشد و گفتند استبرق معرب
است ـ عبدالله مسعود و ابوهریره گفتند بطانه برای آن یاد کرد تا بدانند که چون بطانه از
استبرق باشد ظهاره از چه باشد ـ سعید جبیر را گفتند چون بطانه از استبرق باشد ظهاره از
چه باشد گفت این از آن جمله است که خدای تعالی گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
قولی دیگر آنست از او که گفت بطائنها من استبرق و ظواهر ها من نور گفت آستر ازاستبرق
باشد و ابره از نور ـ فراء گفت مراد ببطانه ظهاره است مورج گفت لغت قبط است و
معنی آنستکه بطانه ظهاره باشد وظهاره بطانه برای آنکه دو روی بود بطانه کمتر از ظهاره نبود
تا بر هر روی که خواهند باز افکنند ـ فراء گفت عرب گویند هذا بطن السماء و هذا
ظهر السماء و این قول بخلاف ظاهر کلام عرب است و اقوال اول بهتر است و اولی تروجنا الجنتین
دان گفت و میوه های این بستان ها نزدیك باشد قریب المتناول تا بر پای ایستاده و نشسته
و خفته بتواند گرفتن والجنا الثمر یقال جنیته واجنیته اذ اقطفته قال بعض العرب هذا جنای
و حساره فیه اذ کل جاز یده الی فیه در خبر است که بندهٔ مؤمن بر سریر خفته باشد و از
بالای او درختان میوه براو سایه گسترده چون اورا آرزو آید میوهٔ از آن شاخ سر فرود

آرد تا او بدست خود تناول کنند و دست کس بدان نرسیده باشد فبای الاء ربکما تکذبان فیهن
قاصرات الطرف گفت در آن بهشت ها زنانی باشند کوتاه نظر دیده و چشم بر هم نهاده
و گفتند قاصرات الطرف یعنی چشم خود قصر کنند بر شوهران خود در دیگر کس ننگرند ابن زید
گوید شوهر خود را گویند بعزت خدای که من در همه بهشت از تو نکوتر هیچ نمیبینم سپاس
آن خدای را که تورا بمن داد و مرا بتو لم یطمثهنّ انس قبلهم و لا جان گفت دست بایشان
دراز نکرده باشند هیچ پری و آدمی و گفتند این کنایت است از جماع و مقاربة یعنی کس را
بایشان خلوت نبوده باشد بل بمهر خود باشند و گفتند مراد آن است که افتضاض نکرده
باشند ایشان را وبکارت نبرده باشند وخون آلوده نکرده چه اصل او از خون است ومنه الطامث
للحایض و گفتند مراد لمس است یعنی دست هیچکس بایشان نرسیده باشد لمس و قول اول در
عربیت ظاهرتر است و منه قوله علیه السلام ایّما امراة ماتت بجمیع لم تطمث دخلت الجنة گفت
هرزنی که او با مهر پیش خدای شود دوشیزگی نابرده ببهشت شود وقال الشاعر دفعن الیّ لم تطمثن
قبلی فهنّ اصحّ من بیض النعام ـ سهل بن عبدالله گفت هر که در دنیا چشم نگاهدارد از محرمات
در آخرت عوض دهند اورا از قاصرات اما قوله ولاجان قول درست آنست که برای مبالغه گفت
چنانکه یکی ازما گوید هیچ جنّی و انسی را راه نیست در آنجا وهیچ مرغ اینجا نتواند پریدن
و مانند این وارطات بن منذر گفت ضهرة بن حبیب را پرسیدم که جنیان را ثواب باشد گفت
آری و این آیت بخواند و آنکه زنان جنی مردان جنی را باشند و زنان انسی مردان انسی را
مجاهد گفت چون مردی مجامعت کند و نام خدای نبرد جنی بیاید و خویش را بر احلیل او
پیچد وبا او مجامعت کند واین ضعیف ترین اقوال است آنکه وصف کرد این حوران را
گفت پنداری که این زنان یاقوت و مرجانند ـ قتاده گفت ایشان را صفای یاقوت باشد دربیاض
مرجان و گفتند مراد آن است که سرخ و سفید باشند چون یاقوت و مرجان عبدالله مسعود
روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت زنان بهشت یکی از ایشان هفتاد حلّه ملوّن دارد
و در زیر آن هفتاد حله مغز در استخوان شان بتوان دید برای آنکه خدای تعالی می گوید
کانّهن الیاقوت والمرجان و یاقوت جوهری است که اگرچه کثافتی دارد چون رشته دراو کنند
از برون او بتوان دید هل جزاء الاحسان الّا الاحسان گفت جزاء و پاداش احسان چه باشد
الا احسان ونکوئی صورت استفهام است ومراد جحد ومعني آنکه ما جزاء الاحسان الّا الاحسان
جزاء احسان جز احسان نباشد گفتند هل در کلام عرب بر چهار وجه آمد یکی بمعنی قد نحو
قوله تعالی هل اتیك حدیث الغاشیه وهل اتیك نبؤ الخصم و هل اتیك حدیث ضیف دوم بمعنی
استفهام است چنانکه گوید فهل وجدتم ما وعد ربّکم حقّا سوم بمعنی امر نحو قوله تعالی فهل
انتم منتهون ای انتهوا چهارم بمعنی نفی چنانکه در این آیت هست وفی قوله فهل علي الرّسل
الّا البلاغ المبین ای ما علی الرّسل انس مالك روایت کرد که رسول علیه السلام این آیت بخواند
آنکه گفت دانید تا خدای چه میگوید گفتند خدا و رسولش عالم‌ترند گفت می گوید جزاء آنکه
براو نعمت کرده باشم بتوحید چیست الا بهشت و عبدالله مسعود و عبدالله عمر گفتند که رسول

علیه السلام گفت معنی آیه آن است که هر کس که براو نعمت کرده باشم بتوحید ومعرفت فردای
قیامت جای او در حظیرهٔ قدس باشد در بهشت من برنعمت من عبدالله عباس گفت یعني جزا آنکه
بگوید لا اله الاّ الله هیچ نیست الا بهشت حسن گفت جزاء مطیعان در دنیا هیچ نیست مگر کرامت
آخرت ـ صادق علیه السلام گفت جزاء آنکه در ازل باو احسان کرده باشم آن است که در ابد
برونگه دارم محمّد بن الحنفیه گفت این جزاء شامل است برّ را وفاجر را بر را در آخرت باشد و
فاجر را در دنیا ومن دونهما جنتان گفت بیرون آن دو بهشت دو بهشت دیگر باشد در معنی دون
خلاف کردند ـ عبدالله عباس گفت مراد آن است که زیر آن در درج ـ ابن زید گفت من دونهما
في الفضل یعنی کم از آن باشد ابن جریح گفت چهار بستان است دو بهشت سابقان مقربان
راست که در او ازهرمیوه دولون باشد و دو بستان دیگر اصحاب الیمین و تابعان را که در او
میوه و انار و خرما باشد فضل بن یحیي گفت بدون غیر خواست یعني جز آن دو دیگر باشد ـ
کسائی گفت امامها در پیش آن دو بستان دیگر باشد قال الشاعر یری قائم من دونها ما ورائها
و قال آخر وفلاة من دونها تحرس السفر ومیل یقضی الی امیال وضحاك گفت دوم قرون اول
باشد در منزلات چه اول از زر وسیم باشد و دوم از یاقوت و زمرّد مدهامّتان یعنی از بسیاری
آب که خورده باشد سبزی سیر شده باشد چنانکه با سیاهی زند و کشت و گیاه چون سیراب
باشد این رنك دارد یقال ادّهام الزّرع ادهیما ما فهو مدهام والجنة مدهامّة والجنتان ـ
مدهامّتان و مثله فی المعنی قول ذی الرّمه کساالاکم منها قصة حلّة جشیّة گیاه آن پشته را حبش
خواند از این معنی و گفتند مدهامّتان ملتقیان درختان او در هم شده فیهما عینان نضّاختان
گفت در او دو چشمه باشد که آب از ایشان برمیجوشد و میزاید ای فوّارتان حسن وعطا گفتند
اززمین برمی‌جوشد و آنکه روان می‌شود ـ عبدالله عباس گفت برمیدمد بخیر وبرکت براهل بهشت
عبدالله مسعود گفت بجای آب از این چشمها مشك و کافور برمیجوشد ومی زاید و نضخ و نضح
و رشح و رش متقارب بند جز آن است که رش کم باشد پس رشح آنکه نضخ آنکه نضح قال الشاعر
من کلّ نضّاخة الذفری اذا عرفت فیهما فاکهة ونخل و رمان گفت در او میوه باشد وخرما ونار
و خرما ونار از جمله میوه باشد ولیکن آنرا تخصیص کرد برای تفضیل چنانکه وملئکته و رسله
وجبریل و میکال و کقوله حافظوا علي الصلواة و الصلوة الوسطی و کقوله و اذ اخذنا من النبیّین
میثاقهم ومنك ومن نوح ـ درخبر است که درختان بهشت از اصل ساق تا بسر شاخ میوه متّصل
باشد و میوه های آن مانند سبویها باشد هر که بچینند بجای آن دیگري پدید آید و خوشهای
انگورش دوازده گز باشد بطول و جویهای آن در شکاف نباشد بل بر روی زمین میرود ـ و در
خبری دیگر آمد که نخل بهشت را عروقش از سیم باشد و شاخش از زر وبرگهای او حلها باشد
و میوهٔ او از انواع در و جواهر باشد بطعم از انگبین شیرین تر و نرم‌تر از زبده در او
هیچ استخوان نباشد ابوسعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت که شب معراج
که مرا بر آسمان بردند درختان نار دیدم برو هر ناری چند پوست شتری مقیب و مرغان
او چون شتران بختی کنیزکی را دیدم گفتم که تو که رائی گفت زید حارثه را زید رابشارت

دادم بآن و در بهشت چیز ها دیدم که چشمها دیده نیست و گوشها شنیده نیست و بر خواطر
هیچ آدمی گذشته نیست فبای آلاء ربکما تکذبان فیهن خیرات حسان ـ کسائی گفت خدای
تعالی دو بهشت بگفت ودودیگر گفت آنکه جمع کرد هر چهار را و گفت در آن بهشت ها
زنانی باشند خیرات وهی جمع خیره جمله قراء بتخفیف خواندند ابورجاء العطاردی درشاذ خیرات
خواند بتشدید یاء و آن دولغت است مثل سیّد و سید و هیّن و هین ولیّن ولین ـ ام سلمه رضی الله
عنها گفت رسول را علیه السلام پرسیدم که خیرات حسان چه باشد گفت خیرات الاخلاق
حسان الوجوه نکوخوی نکوروی باشند حسن گفت ای فاضلات اسمعیل بن ابی خالد گفت عذاری
دوشیزکان ـ جریر بن عبدالله گفت مختارات گزیدگان باشند مفسران گفتند در تفسیر خیرات
لسن بذربات ولاذفرات ولابخرات ولامتطلعات ولامتسوفات ولامتسلطات ولاطماخات ولاطوافات
فی الطرق پلید زبان نباشند ـ ناخوش بوی نباشند و گنده دهن نباشند و سر بدر برون کننده
نباشند و سلیطه نباشند و متکبر نباشند و گردنده نباشند ـ در خبر است که زنان بهشت دست در
دست نهند و بغنا گویند بآوازی که خلایق مثل آن نشنیده باشند نحن الراضیات فلانسخط ابداً
ونحن المقیمات فلانطفن ابدا ونحن خیرات حسان خلقنا الازواج کرام ما خشنودانیم که خشم
نگیریم هرگز ومقیمانیم کز این جا نبرویم هرگز وما زنان آراسته ایم بخصال و جمال مارا برای
مردمانی کریم نهاده اند ـ روایت است که چون حوران بهشت این گویند زنان مؤمنات گویند
نحن المصلیات وما صلیتن و نحن الصائمات و ماصمتن ونحن المتصدقات و ماتصدقتن ونحن المتوضیات
و ماتوضیتن مانماز کنندگانیم وشما نکردید و ماروزه دارانیم وشما نداشتید وماصدقه دهندکانیم
و شما ندادید وما وضوء وطهارت نماز کردیم وشما نکردید . عایشه گفت والله که غلبه اینانرا
بود حور مقصورات فی الخیام حق تعالی وصف کرد آن زنان را گفت حورند و آن جمع حوراء
و احور باشد و تفسیر او برفت مقصورات محبوسات مستورات فی الحجال باز داشته پوشیده یقال
امراة قصیرة و قصورة ومقصوره اذا کانت مخدرة مستورة لا تخرج قال الشاعر و انت التی حببت
کل قصیرة الی وما تدری بذاك القصائر عنیت قصیرات الحجال ولم ارد قصار الخطی شرّ النساء البخاتر
مجاهد گفت مقصور باشند برشوهران خود چشم بکس دیگر نکنند ـ انس مالك روایت کرد
که رسول علیه السلام گفت که اگر یکی از حوریان بهشت خیو درزمین فکند یا دردریاء دریاء
شور خوش گردد از خوشی آب دهان او الخیام جمع خیمه عبدالله مسعود گفت هر زنی را خیمه
باشد طولش شصت میل درخبر است که رسول علیه السلام گفت در بهشت خیمه ها باشد از زر
سفید بیك پاره طول او در هوا شصت گز درهر زاویه از آن خیمه مؤمن را جفتی باشد که
او را دیگر کس نبینند ـ عبدالله عباس گفت در این آیت حور مقصورات فی الخیام هر خیمهٔ از
یك پاره لؤلؤ باشد چهار فرسنك در چهارفرسنك او را چهار هزار مصراع باشد ـ انس مالك
روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که شب معراج که مرا بآسمان بردند در بهشت جویها
دیدم بر کنارهای او خیمه ها زده از مرجان از آنجا آواز بیرون می آمد که السلام علیك یا
رسول الله من گفتم یاجبرئیل اینان که اند گفت کنیزکان اند ازحور العین ـ دستوری خواستند

از خدای تعالی تا برتو سلام کنند خدای دستوری داد ایشان را و گفت می گفتند نحن
خالدات فلانموت ابداً و نحن الناعمات فلا نبؤس ابداً ازواج رجال کرام حور مقصورات فی
الخیام گفتا ما همیشه زندگانیم که نمی میریم هرگز و ما ناعمانیم که بسختی نرسیم هرگز زنان
مردمان کریمیم حور مقصورات فی الخیام حوریان درخیمه‌ها باز داشته لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان عامه قراء بکسر میم خواندند وابوحیان الشامی وطلحة بن مصرف در شاذ بضم خواندند
و کسائی یکی مکسور خواند و یکی مضموم ابواسحق گفت در قفای اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام نماز کردم از ایشان شنیدم که لم یطمثهن خواندند بضم میم واز اصحاب عبدالله مسعود
شنیدم بکسر میم و کسائی برای آن یکی بضم خواند و یکی بکسر تا از این دو روایت بیرون
نشده باشد وهما لغتان متّکئین علی رفرف خضر گفت تکیه زده باشند بر رفرف سبز ـ سعید
جبیر گفت رفرف مرغزارهاء بهشت باشد پر گیاه سبز و تازه و یکی را رفرفه گویند ورفارف
جمع رفرف باشد وهو جمع الجمع عبدالله عباس گفت بساطهاء باشد ـ قتاده و ضحاك گفتند
مجالس باشد و نشست گاهای از نهالیها ومتکاها و پیشگاها ـ ابن کیسان گفت بالش ها باشد
ابوعبیده گفت حاشیه جامه را رفرف خوانند ـ بعضی دیگر گفتند عرب هر جامهٔ پهن را
رفرف خوانند قال ابن مقبل وانا لنزالون تغشی نعالنا سراقط من اصناف ریط و رفرف و
عبقری حسان فبای آلاء ربکما تکذبان زیلوها وطنفسها باشد سطبر ثخین یکی را عبقریه خوانند
و عبقری جمع است لدلالة قوله حسان فی صفته و گفتند عرب انواع بساط را عبقری خوانند
قتاده گفت زیلوی مرتفع باشد مجاهد گفت از دیبا باشد ابوالعالیه گفت مخمل باشد حسن گفت
درائیك باشد واحدها درنوك وان نخ باشد ـ قتیبی گفت هر جامه منقش از هرنوع که باشد
عرب آن را عبقری خوانند ابو عبیده گفت منسوب است باعبقر وآن زمینی است که آنجا
دیبا های فاخر گرانمایه بافند قال ذوالرمه حتي کان ریاض التف البسها من وشی عبقر تجلیل و
تبجیل و گفتند عبقری زمینی است که در او جنیان باشند قال الشاعر تجید علیها جنة
عبقریة جدیرون یوما ان ینالوا فیستعلوا ـ قطرب گفت این منسوب نیست ولیکن بمنزله
قولك کرسی و کراسی وبختی وبخاتی خلیل گفت هر چیزی جلیل نبیل بنزدیك عرب عبقری
باشد از مردان و جامها و جز آن ومنه لحدیث فی عمر فلم ارعبقریا یفری فریه عاصم
الجحدی روایت کرد عن ابی بکر که او گفت شنیدم از رسول خدا علیه السلام که می
خواند متکئین علی رفارف خضر وعباقری حسان فبای آلاء ربکما تکذبان تبارك اسم ربّك
ربك ذی الجلال و الاکرام باقی است نام خدای تو ذوالجلال شامیان خواندند بواو صفة
الاسم و باقی قراء ذی الجلال صفة الرب تعالی و این قرائت دلیل میکند که اسم نه
مسمی است برای آنکه اضافت کرد بارب و اگر نام خدا بودی اضافة الشیئی الی نفسه بودی و
این درست نیاید و چون وجه جز خدای نیست بل وجه الله ذات الله باشد صفت او بدو
کرد و جز این نخوانند و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام صفة للوجه لان وجهه
هو تعالی و لیس اسمه هو گفت متعالی است و باقی نام خدای تو که خداوند بزرگواری و

گرامی کردن بندگان - اگر گویند این تکرار چه معنی دارد دراین سوره در چندین جایگاه بقوله فبای آلاء ربکما تکذبان گوئیم ازاین چند جواب گفتند یکی آنکه قراء گفت تکرار در این و امثال این برای تاکید باشد چنانکه مجیب گوید بلی بلی ممتنع گوید لا لا وا نشد و کاین و کم عندی لهم من ضیعة ایادی ثبو ها علی و اوجبوا وا نشد ایضاً کم نعمة کانت لکم کم کم و کم و قال آخر نعق الغراب ببین لبنی(۱) غدوة کم کم و کم بفراق ابنی ینعق و قال آخر اردت لنفسی بعض الامور فاولی لنفسی لولي لها و جواب دیگر از این آن است که تکرار برای اختلاف فوائد است و چون تقریر بنعمت هاء مختلف کرد عند ذکر هر نعمتی تکرار تقریر کرد و غرض از تکریر تقریر است و تذکیر و تقریع و توبیخ چنانکه یکی از ما گوید الم احسن الیك بان اعطیتك الم احسن الیك بان خلصتك الم احسن الیك بان رفعتك الم احسن الیك بان خلعت علیك و عند ذکر هرنعمتی باز گوید الم احسن الیك نه با تو احسان کردم بفلان چیز و فلان چیز و این در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است قال مهلهل بن ربیعه یرثی اخاه کلیباً علي ان لیس عدلا من کلیب اذا طرد اللئیم عن الجزور علی ان لیس عدلا من کلیب اذ اخرجت مخباة الحذور علی ان لیس عدلا من کلیب اذا ما خاف جار المستجیر و قالت لیلی الاخیلیه یرثی توبة الحمیری لنعم الفتی یاتوب کنت اذ التقت صدور الاعالی و استسال الا سافل - و نعم الفتی یاتوب کنت و لم تکن لتسبق یوماً کنت منه تخاذل و نعم الفتی یاتوب کنت بخائف اتاك لکی تحمی و نعم المجامل و نعم الفتی یاتوب جاراً و صاحباً و نعم الفتی یاتوب حین تفاضل لعمری لانت المرء ابکی لفقده بجد ولولامت علیه العواذل لعمری لانت المرء ابکی لفقده و لولام ناقص الرای جاهل لعمری لانت المرء ابکی لفقده اذ اکثرت بالملحمین البلابل اتی لك ذم الناس یا موت کلما تکسر امور محکمات کواهل اتی لك ذم الناس یا موت کلما ذکرت سماحین یاوی الارامل فلا یبعدنك الله یاتوب انما لقیت حمام الموت و الموت خائل فلا یبعدنك الله یاتوب انما کذاك المنایا عاجل ثم الجل فلا یبعدنك الله یاتوب انما سقتك الغواری المدجنات الهواطل چنانکه بینی در این ابیات تکراری بتکراری میرود برای اختلاف احوال و معانی که گفته شد و قال الحارث بن عباد قربا مربط النعامة منی لقحت حرب و ابل عن حیال آنکه تکرار کرد این مصراع را که قربا مربط النعامة منی لقحت در چند بیت ها و قالت ابنة النعمان ترثی زوجها مالکاً و حدثنی اصحابه ان مالکا ضروب بسل السیف غیر ملول و حدثنی اصحابه ان مالکا اقام و نادی صحبه برحیل و حدثنی اصحابه ان مالکاً جواد بما فی الرحل غیر بخیل و حدثنی اصحابه ان مالکا خفیف علي الحدثان غیر ثقیل و حدثنی اصحابه ان مالکاً جزوم کماضی الشفرتین صقیل و مانند این ابیات بسیار است و این برای آن آوردم تا شبهة ملحدان و طاعنان زائل شود و معلوم گردد که امثال این در اشعار ایشان بسیار است

(۱) - ابنی ظ

سورة الواقعة بدانکه این سورة مکی است و عدد آیات او نود و شش است وسیصد و هفتاد و هشت کلمه است و هزار و هفتصد و سه حرف است و روایت است از ابو طیبه که عثمان بن عفان در پرسیدن عبد الله مسعود رفت و او بیمار بود بیماری که از آن باپیش خدای رفت گفت از چه مینالی گفت از گناهم گفت چه آرزو کنی گفت رحمت خدایم گفت طبیبی را بیارم گفت الطبیب امرضنی گفت طبیب مرا بیمار کرد گفت عطایت فرمایم گفت حاجت نیست مرا بآن و من بر مثل این حال - گفت بفرمایم تا بدخترکانت دهند گفت ایشان را حاجت بآن نیست با آنکه من ایشان را سورة الواقعه بیاموخته ام و فرموده ام تا می خوانند و من از رسول علیه السلام شنیدم که هر که او سورة الواقعه بسیار گوید هرگز درویش نشود و هلال بن یسار روایت کرد از مسروق که گفت هر کسی که او خواهد که خبر اولینان و آخرینان و خبر اهل بهشت و اهل دوزخ و خبر اهل دنیا و خبر اهل آخرت بداند باید که سورة الواقعه بخواند تا از همه با خبر گردد قوله تعالی

سورة الواقعه مکیّة وهی ست و تسعون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ * لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ * خافِضَةٌ رافِعَةٌ * اِذا رُجَّتِ الْاَرْضُ

وقتی که واقع شدواقعهٔ رستخیز نیست مر وقوعش را تکذیب کننده پست کننده برافرازنده آنگاه که لرزیده شود زمین

رَجًّا * وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا * فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا * وَ كُنْتُمْ اَزْواجاً ثَلٰثَةً *

لرزیدنی و زیرو زبر شود کوهها زیر وزبرشدنی پس باشد غاری پراکنده و باشید اصنافی سه گونه

فَاَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما اَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ *

پس اصحاب دست راست چه یاران دست راست و اصحاب دست چپ چه یاران دست چپ

وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ * اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ * ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ *

و پیشینیان پیشی گیرندگان آن گروه نزدیکانند دربهشت های پر نعمت گروهی از پیشینیان

وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ * عَلٰى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ يَطُوفُ

واندکی از پسینیان بر تخت های از جواهر ساخته تکیه کنندگان بر آنها روبروی هم دور میزند

عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ بِاَكْوابٍ وَ اَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ لا يُصَدَّعُونَ عَنْها

بر آنها پسر آن جاوید ماندگان با قدح ها و ابریق و جامها نه بدادد بر آبند از آن

وَ لا يُنْزِفُونَ * وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ * وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ * وَ حُورٌ

و نه بیخود شوند ومیوهای را از آنچه برگزینند و گوشت مرغ ازآنچه میخواهند وحوران

عِينٌ * كَاَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ * لا يَسْمَعُونَ

کشاده چشم چون مانند مروارید پوشیده شده پاداش بآنچه بودند میکردند نمیشنوند

فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً * اِلّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً * وَ اَصْحابُ الْيَمِينِ ما اَصْحابُ

در آن بیهوده را ونه منسوب بگناهی را مگر گفتار سلام راسلام را واصحاب دست راست چه اصحاب

الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ * وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ *
دست راست در درخت‌کنار بیخار و درخت مورد مکیده شده و سایه‌کشیده و آب روان شده
وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ * اِنَّا اَنْشَأْنَاهُنَّ
و میوهٔ بسیار نه قطع شده و نه باز داشته و فرشهای افراشته بتحقیق ما آفریدیم آنها را
اِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ اَبْكَاراً * عُرُباً اَتْرَاباً * لِاَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ *
آفریدنی پس گردانیدیم آنهارا باکره‌ها شیفتگان شوهران برای یاران دست راست گروهي از پیشینیان
وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ * وَ اَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا اَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ *
وگروهی از پسینان و یاران دست‌چپ چه یاران دست چپ در بادسوزان و آب جوشان
وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ * اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا
وسایه از دود سیاه نه خنك و نه راحت بخش بتحقیق آنها بودند پیش ازاین بنعمت مغرور شده‌گان و بودند
يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ * وَ كَانُوا يَقُولُونَ * اَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً
اصرارمیکردند بر گناه بزرك و بودند میگفتند آیاچون می‌میریم و شدیم خاك و استخوان
ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * اَوَ آبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ * قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ
آیا ما حشر شدگانیم آیا و پدران ما پیشینیان بگو بتحقیق پیشینیان و پسینیان هرآینه فراهم شدگانند
اِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ * ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ * لَآكِلُونَ مِنْ
وعده‌گاه روز معلوم پس بتحقیق شما ای گروه‌گمراه شوندگان تکذیب کنندگان هرآینه خورنده از
شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ * فَمَالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ * فَشَارِبُونَ
درختی از زقوم پس پرکننده‌اید از آن شکم هارا پس نوشنده‌اند بر آن از آب جوشان پس آشامنده‌اند
شُرْبَ الْهِيمِ * هٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ * نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ *
آشامیدن شتر تشنه این پیش‌آورد آنهاست روز جزا آفریدیم شما را پس چرا تصدیق نمیکنید
اَفَرَاَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ * نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ
آیا پس خبردهید آنچه‌را میریزید آیا شما آفریدید اورا یا مائیم آفریننده‌گان ما تقدیر کردیم میان شما
الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَى اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ *
مرك‌را ونیستیم ما پیشی‌گرفته‌شده‌گان آنکه تبدیل نمائیم ماننده‌های شمارا وپدید آریم شمارا درآنچه نمیدانید
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْاَةَ الْاُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ * اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَاَنْتُمْ
و بتحقیق دانستید آفرینش نخستین را پس چرا پند نمیگیرید آیاپس خبر دهید آنچه را کشت کنید آیا شما
تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * اِنَّا
میرویانید آنرا یامائیم رویانندگان اگر بخواهیم میگردانیم آن را خوشك‌ریزریز پس بگردید تعجب کنید بتحقیق ما
لَمُغْرَمُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * اَفَرَاَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ
تاوان زده‌گانیم بلکه ما محروم شدگانیم آیا پس‌خبردهید آب آنچنانی‌را که می آشامید آیاشما فرودآوردیدآنرا
مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اُجَاجاً فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ * اَفَرَاَيْتُمُ
از ابرپا مائیم فرود آوریدگان اگر خواهیم میگردانیم آنرا تلخ پس چرا شکر نمیگذارید آیا پس خبر دهید

النَّارَ الَّتِي تُورُونَ * ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ * نَحْنُ جَعَلْنَاهَا
آتش آنچنانی‌را که‌افروزید آیا شما آفریدید درخت آنرا یا ما آفرینندگانیم ما قرار دادیم آنرا
تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ * فَلَا اُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ *
یادآوردی و بهرهٔ برای نزول کنندگان پس تسبیح کن بنام پروردگار تو که بزرك است پس سوگندیاد نمیکنم باوقات نزول ستارگان
وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا
وبتحقیق آن هرآینه سوگندی است که اگربدانید بزرك است بتحقیق آن قرآنی است بزرگوار در کتاب پوشیده که بایدنرسند
يَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَفَبِهٰذَا الْحَدِيثِ اَنْتُمْ مُدْهِنُونَ *
اورا مگر پاك شده‌گان فروشده ایست از پروردگار جهانیان آیا پس باین خبر شمابی‌اعتنائی کننده‌اید
وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ * فَلَوْلَا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * وَ اَنْتُمْ
و میگردانید روزی خود را که شما تکذیب کنید پس چرا چون رسید بحنجره و شما
حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ * وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ * فَلَوْلَا اِنْ
آن هنگام می نگرید و ما نزدیك تریم بسوی او از شما ولیکن نمی بینید پس چرا اگر
كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ *
هستید نا جزا داده شدگان برنمیگردانید آنرا اگرهستید راست گویان پس اما اگر باشد از مقربان
فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ * وَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ
پس راحتی و ریحان و بهشتی است پر نعمت و اما اگر باشد از یاران دست راست پس سلامی است مرتورا
مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ * وَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ
از یاران دست راست واما اگر باشد از تکذیب کنندگان گمراهان پس پیش آوردی است از آب جوشان
وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ * اِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ *
و در آوردنی بدوزخ بتحقیق این حق یقین است پس تسبیح کن بنام پروردگار تو که بزرك است

قوله تعالی اذا وقعت الواقعة حق تعالی در این آیات ذکر قیامت کرد گفت ـ اذا عامل در او مقدر است ای اذکر یاد کن ای محمد (ص) چون واقع شود و حاصل آید واقع شدنی وواقعه و حادثه و نازله و نائبه بیك معنی باشد واینجا نامی است از نامهای قیامت المعنی اذا قامت القیمة چون قیامت برخیزد لیس لوقعتها کاذبة و افتادن آنرا کاذبه نباشد در او چند قول گفتند یکی آنکه کاذبه ای نفس کاذبه یعني هرکس که از او خبر دهد او دروغ نباشد لکون المخبر مطابقاً المخبر و قیل کاذبه ای وقعهٔ کاذبه و صفة کاذبه لاخبارالله تعالی بها و ادلة العقل علیها یعنی درآن خبر دروغ نیوفتد چه او بخبر خدای تعالي درست شده است و بادلهٔ عقل و گفتند کاذبة بمعني مصدر است کالعافیه و العاقبة و مثله قوله تعالی لا تسمع فیها لاغیة ای لغو و قالوا عائذاً بالله ای معاذالله وقمت قائما ای قیاماً ولبعض نساء الاعراب ترقص ابنها و تقول قم قائما اصبت عبداً نائما خافضة رافعة ای وهی خافضة رافعة جمله است در جای صفت واقعه است یعني قومی را خفض کند و بدوزخ فرو برد و قومی را رفع کند و بدرجات بهشت در آرد ـ عکرمه و سدی ومقاتل گفتند یعنی صیحة وقعه او خفض کند آواز را تا نزدیکان را بشنواند و رفع کند تا دوران را

بشنواند قال الله تعالی واغضض من صوتك ـ بعضی دیگر گفتند خطیران جباران و مستکبران را
خفض کند و فرو نهد و ذلیلان و بی قدران را رفع کند و رفیع گرداند ابن عطا گفت قومی
را بعدل فرو نهد و قومی را بفضل بردارد اذا رجت الارض رجاً ای رجفت آنکه که زمین را
بجنباند جنبانیدنی کلبی گفت این آنکه باشد کـه خدای تعالی وحی کند باو از ترس خدای
بجنبد وارتج السهم فی الفرض ارتج السهم عند خروجه من القوس بمعنی اهتز واضطرب ـ مفسران
گفتند همچنان بجنباند که گهوارهٔ کودك تا هیچ بنا بنماند بر او و الا ویران شود و کوهها
برجای بنماند و اصل رج در لغت تحریك باشد یقال رججته فارتج ای حرکته فتحرك و چون
مضاعف کنی گوئی رجرجته فترجرج ـ وبست الجبال بساً ای جفت و فتت و پست کنند
کوهها را و خرد بمانند آرد بسیس و بسیسه بنزدیك عرب آرد باشد که با زیت تر کنند و آن
را زاد کنند و قال لص من غطفان لاتخبزا خبزاً و بُساً بُساً ولا تطیلا بمناخ حبسا عطا گفت
ببرند آنرا از اصل ـ سعید مسیب گفت بشکنند ـ کلبی گفت برانند بر زمین ـ حسن گفت از
زمین بر کنند نظیره قوله و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً ـ عطیه گفت خرد کنند
تا سنگ ریزه شود بمانند خاك ـ ابن کیسان گفت بشبه ریك روان کنند فکانت هبآء منبثاً
چون گرد شود پراکنده عبدالله عباس گفت بمانند آفتاب که در سوراخی جهد ذرهٔ در میان
آن پیدا شود ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت بمانند گرد سم ستور شود عطیه گفت بمانند
شرار آتش کـه بجهد ـ و نخعی در شاذ خواند منبتا بالتاء ای منقطعاً وکنتم ازواجاً ثلثة و
گفت شما بسه صنف و سه نوع باشید در قیامت آنکه بیان کرد که آن سه کدامند گفت
فاصحاب المیمنه اصحاب دست راست باشند آنانکه ایشان را بردست راست ببهشت برند ـ عبدالله
عباس گفت آنان باشند که بردست راست آدم باشند ضحاك گفت آنان باشند که نامهای ایشان
بدست راست دهند ـ حسن و ربیع گفتند آنان باشند که خجسته و مبارك باشند برخود و عمر
ایشان در طاعت خدای تعالی مستغرق شده باشد و ایشان تابعان باحسان اند قرن دوم از عصر
رسول مااصحاب المیمنة این برسبیل تعجب گفت تا رسول بعجب آرد چنانکه گوید زید و ما
زید رجل و ای رجل مردی وچه مردی زید و کدام زید یعنی صفت او بحدی است که نمیتوان
گفتن همچنین مبهم فرو میگذارند و اصحاب المشأمه وهی مفعله من الشوم عرب دست چپ را
بشومی خوانند قال الشاعر السم والشرفی شومی لدیك لهم و فی یمینك ماء المزن والضرب ومنه
الشام والیمن برای آنکه شام بر دست چپ کعبه است و یمن بر دست راست کعبه و مراد
آنانند که ایشان را بر دست چپ بدوزخ برند و گفتند آنانند که نامه های ایشان بدست چپ
دهند در قیامت حسن گفت آنان باشند کـه برخود شوم باشند . و عمر ایشان در معصیت
گذشته باشد مااصحاب المشامة علی هذا الوجه المذکور والسابقون السابقون در معنی او چند قول
گفتند یکی آنکه آنانکه سابق بودند در متابعت انبیاء سابق باشند در پیشوای امت تا ائمهٔ هدی
باشند و گفتند معنی آنست که سابقان بطاعت سابقان برحمت باشند و این جمله است از مبتداء
و خبر یعنی سابقان در این خصلت سابقان در این نعمت باشند وسابق را بر لاحق برای آن فضل باشد

کـه او کـه مقتدا بود در خیر و طاعت در او نگرند و بر سیرهٔ او بروند فله اجرها و اجر
من عمل بها باشد ـ ابن سیرین گفت سابق آنانند که بدو قبله با رسول علیه السلام نماز کردند
دلیله قوله والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار ـ کعب گفت اهل قرآن باشند که فردای
قیامت تاجها بر سر دارند ـ عثمان بن ابی سورة گفت آنان باشند که بر سبق اند دیگران را
بمسجد رفتن و بجهاد شدن فی سبیل الله ـ عبدالله شمیط گفت مردمان سه اند یکی آنکه
افتتاح عمر بخیر و طاعت کند آنکه بر آن بایستد او از جملهٔ سابقان و مقربان باشد و دیگر
آن بود که بابتداء عمر بگناه تخلیط کند آنکه توفیق دریابد اورا تا توبه کند و با درگاه
خدای شود او از اصحاب الیمین باشد اهل بهشت باشد و بر دست راست رود ـ سوم مردی باشد
که بآغاز عمر معصیت و بر آن اصرار کند و مداومت کند تا بمردن او از اهل دوزخ باشد
و صاحب دست چپ بود ـ عبدالله عباس گفت معنی آن است که سابقان در هجرت سابقان باشند
در آخرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت سابقان بنماز پنج سابقان ببهشت باشند
عکرمه گفت السابقون علی الاسلام ربیع انس گفت الی اجابة رسول الله ضحاك گفت
الی الجهاد قرطی گفت الی کل خیر چون نیك اندیشه کنی آنکس کـه جامع بود سبق
را درین همه خصال جز امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام نبود اما سبق اسلام
اتفاق است که اول کس از زنان خدیجه علیها السلام بود و از مردان امیرمردان علی علیه السلام
و از این جا می گویند سبقتکم الی الاسلام طراً غلاماً ما بلغت اوان حلمی ومیفرماید ولي ـ
السبقة في الاسلام طفلاً و وجیهاً ومیگوید صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلالة والاشراك
والنکد ـ این و مانند این بنظم و نثر می گوید و کس را براو انکار نمی کند و حدیث ابوذر
که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که می گفت یا علی انت اول من امن بی و اول من یصافحنی
یوم القیمة و انت الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم تفرق بین الحق والباطل وانت یعسوب المؤمنین
والمال یعسوب الظلمة و اخبار در مانند این بیحد است از طریق ما و طریق مخالفان ـ اما در
سبق در نماز قوله علیه السلام صلّت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم ترفع صلوة من
الارض الی السماء الا مني ومن علی واز امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که او گفت
در چند موقف و لقد صلّیت قبل الناس لسبع و حدیث عفیف بن عبدالله و عباس بن عبد المطلب
رفته است پیش از این وانکه گفت والله لا اعرف علی هذ الدین غیر هؤلاء الثلثة یعنی النبی
صلی الله علیه و آله و علیّا علیه السلام و خدیجه علیها السلام و سبق در جهاد پوشیده نیست
و نماز بدو قبله باتفاق او کرد وتنی چند معدود چه بعضی آن بودند که سابق بودند به بیت المقدس
با رسول علیه السلام نماز کردند و بکعبه نرسیدند وبعضی آن بودند که نماز به بیت المقدس نکردند
در نیافتند که ایشان در اسلام آمدند قبله با کعبه گردانیده بودند یك روز حدیث امیرالمؤمنین
علی علیه السلام پرسیدند از عبدالله عباس گفت ذکرت والله احد الثقلین سبق بالشهادتین و
صلی القبلتین و بایع البیعتین و اعطی البسطتین و هو ابو الحسن والحسین و رددت له الشمس
مرتین من بعد ما غابت عن القبلتین و جرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین فمثلهٔ فی الامة

کمثل ذی القرنین ذلك مولای علی بن ابیطالب علیه السلام ـ گفت والله که نام مردی بردی که از آن دو بنگاه یکی او است یعنی قرآن و عترت قوله علیه السلام انی تارك فیکم الثقلین سبق برد بشهادتین بتوحید و نبوت بدو قبله با رسول علیه السلام نماز کرد به بیت المقدس و کعبه و دو بیعت با رسول ببست بیعة العقبه و بیعة الشجرة و او را دو بسطت دادند یکی بسطت علم و یکی بسطت جسم و او پدر حسن و حسین است و آفتاب برای او دوبار باز آوردند پس از آنکه فرو شده بود از هردو قبله و دوبار تیغ برآمیخت یکی برای تنزیل ویکی برای تاویل واوخداوند دو کرة و مراد بدو کره دو رجعت است یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند یکبار روز غدیر خم و یك بار روز بیعت پس از قتل عثمان مثل او در امت چنان است که مثل ذوالقرنین و او مولای من است امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وبعضی از بزرکان بسیار گفتي تقدموا تقدموا در خیرات مقدم باشید تا در مقامات مقدم باشید در خبر است که چون در بهشت یکی از جملهٔ سابقان از سرای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت بدانند گویند این نور سابقان است و نور مقربان اولئك المقربون گفت ایشان مقربان و نزدیکان باشند و این عبارت باشد از علو منزلت و رفعت درجه تشبیهاً بمن کان قریباً من السلطان مقربا بحضرته فی جنات النعیم در بهشت های نعیم باشند و بعضی نحویان گفتند السابقون مبتدا است والسابقون دیگر صفت او است واولئك المقربون خبر مبتداء است ثلة من الاولین گروهی باشند از اولینان والثلة الجماعة و مراد باولیان امتان گذشته اند از امم انبیاء صلوات الله علیهم و قلیل من الاخرین و اندکی از آخرینان یعنی امت رسول صلي الله علیه وآله علی سرر موضونة بر سریرهاء بافته زر در سیم مکلل بانواع جواهر و مرصع و وضین بافتنی باشد چون بافتن دِرع و قال الاعشی و من نسج داود موضونة تساق الی الحی عیرا فعیر ومنه وضین الناقة و آن تنك او باشد از دوال بافته قال تقول وقد درأت لها وضینی اهذا دینه ابدا و دینی کلبی گفت طول هر سریری سیصد گز باشد چون بنده خواهد تا پای بر او نهد سر فرود آرد تا پای بر او نهد آنکه با جای خود شود ضحاك گفت موضونة مصفوفة بایکدیگر نهاده درصف واین روایت علی بن طلحه است ازعبدالله عباس متکئین علیها متقابلین تکیه زده باشند برآن سریرها روی بروی کرده گفتند درنشست وخاست و گفتند درزیارت یعنی متزاور باشند بزیارت یکدیگر روند یطوف علیهم میکردند برایشان غلامانی کودکان بزاد مخلد مؤبد که هرگز نمیرند و پیر نشوند واز حالت کودکی و نازکي نبکردند نه چنان باشند که خدم دنیا بیشتر از یك دو سال صلاحیت خدمت ندارند عکرمه گفت منعم باشند ـ سعید جبیر گفت مقرطون گوشواره دارند برای آنکه خلد گوشوار باشد بتازی قال الشاعر و مخلدات باللجین کانما اشاخهن اقاوز الکثبان حسن بصری گفت کودکان اهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند و معصیتی نباشد ایشان را که بر آن عقاب کنند پس در بهشت خدمت اهل بهشت کنند و در خبر آمده است که اطفال کفار خدم اهل بهشت باشند با کواب جمع کوب باشد و آن کوزهائی باشد که دسته ندارد و اباریق جمع ابریق باشد و آن کوزه بود که با جره باشد و وزن او افعیل باشد من البرق و کاس من معین و کأسی که در و خمر باشد خمری

روان که ظاهر باشد بچشم ها و معین مفعول باشد از عین واصله من عانه اذا لمحه بعینه لا یصدعون عنها و صداع و دردسر نباشد ایشان را از آن و آنچه از باب بیماری بود بر فعل مجهول گویند عرب نحو حم الرجل فهو محموم و صدع فهو مصدع و قد افلج من الفلج ولقی من القوة ـ و لا ینزفون و از آن مست نشوند یقال نزف الرجل فهو نزیف و منزوف اذا سکر کان الخمر نزفت عقله ای انفزت تشبیهاً بالبئر المنزوفة اذا نزح ماؤها وانزفت لغة فیه قال الابیرد لعمری لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامی کنتم ال ابجرا حمزه و کسائی وخلف خواندند و لا ینزفون ای لا ینفد خمرهم من قولهم انزف الرجل اذا صار ذادن منزف کقولهم اجرب الرجل اذا صار ذاابل جربی واصح اذا صار ذا ابل صحاح و منه الحدیث و لا یولدن ذوعاهة علی مصحح و اعطش اذا صار ذا سائمة عطشی قال کقربه ذی الثلاثة المعطش و فاکهة مما یتخیرون و میوه از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند و لحم طیر مما یشتهون و گوشت مرغان از آنچه آرزو کنند ابوسعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت در بهشت مرغانی میپرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند یکی از ایشان بیاید در آنحال که مؤمن طعام خورد و بر صفحه او افتد و پر ها بیفشاند از هر پری از آن لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از زبده نرم‌تر و از انگبین شیرین تر که هیچ لونی با لونی نماند انکه بپرد و برود و حورعین ابوجعفر و کسائی خواندند و مفضل درشاذ و حورعین بجر را و نون عطفاً علی قوله با کواب و اباریق و لحم طیر و بعضی اهل معانی این قرائت ضعیف داشتند گفتند برای آنکه حوران را نگردانند و انما خمر گردانند پس اختیار رفع کردند فی حور عین علی تقدیر لهم حور عین او علي انه عطف علی قوله ولدان مخلدون پس بر این قرائت گرداننده و طواف کننده ولدان باشند و حوران و بر قرائت جر ایشان مطوف بهن باشند بمعنی آنکه عرض کنند ایشان را بر مؤمنان و آنچه ایشان الزام کردند که در عادت نیست که ایشان را گردانند گوئیم لازم آید که وفاکهة و لحم طیر برفع خوانند که آن نیز عادت نیست که گردانند و انما عادت در خمر است پس این را تأویل باید کردن و تأویل آنستکه بر معنی حمل کنند و معنی آیه آنستکه تنعمون بفاکهة و لحم طیر و حور عین یا در کلام فعلی اضمار کنند که لایق حال باشد چون طوف لایق نیست بحور عین و ذلك قولنا ینعمون بحور عین کما قال الشاعر اذا ما الغانیات برزن یوما وزججن الحواجب والعیونا ای و کحلن العیون لانها ـ لا تزجج و مثله متقلداً سیفاً و رمحاً و مثله علفتها تبناً وماءً بارداً و اما مثال حمل بر معنی چنان بود که شاعر گوید ـ جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن یسبار ـ نصب مثل برای آن کرد که معنی جئنی به هات باشد و کذلك علی قرائت من قرأ وحوراً عیناً بالنصب ای ویعطون حوراً عیناً و این قرائت نخعی است واشهب القصیلی درشاذخواند وزنانی حور سیاه‌چشم وفراخ‌چشم حور جمع حوراء وعینا باشد کامثال اللؤلؤ المکنون مانند مروارید پوشیده که هوا در او اثر نکرده باشد از آنکه مکنون و مصون و محروس بوده باشد تا صفاء لون و ضیاء او بر جای خود بود قال عمرو بن ابی ربیعه و هی زهراء مثل لؤلؤ الغواص میزت من لؤلؤ المکنون جزاءً نصب بر مفعول له باشد ای یفعل ذلك بهم جزاءً و مکافات این که

دهند ایشان را بر سبیل جزاء و مکافات دهند بآنچه کرده باشند از فعل طاعات و اجتناب مقبحات ام سلمه گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که حور عین چه باشد گفت زنانی سفید روی فراخ چشم ـ انس مالك روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی حورالعین را از زعفران آفرید ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت هیچ مؤمن نباشد و الا اورا هفتاد زن باشد از حورالعین و هفتاد از میراث اهل دوزخ هر یکی از ایشان را اندامی باشد شهی و مردان را آلتی بود که ضعیف نبود ـ عبدالله مسعود گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست گویند روشنائی دندان حوری است که درروی شوهر خود بخندید و درخبر است که چون حورالعین در بهشت بخرامد از خلخال و سوار و نعلین او آواز تسبیح و تهلیل و تمجید میآید مجاهد گفت حور را برای آن حور خوانند که یحار فیهاالطرف که چشم در او متحیر بماند لایسمعون فیها لغوا گفت در این بهشت ها سخن بیهوده و بی معنی نشنوند ولا تاثیما و نه نیز نسبت کردن باثم و بزه یعنی یکدیگر را نگویند اثمت بزه کار شدی باینکه گفتی الا قیلا این استثناء منقطع است الا گفتار سلاماً سلاماً و نصب قیلا بر استثنا است و نصب سلاماً بر مصدری است محذوف الفعل ای و یسلمون سلاماً و روا بود که مفعول به باشد والتقدیر بل یسمعون سلاماً سلاماً و شاید که قول بعضی بود بعضی را سلمك الله سلاماً کما قال تعالی والله انبتکم من الارض نباتاً آنکه ایشان را بنامی دگر بخواند اعنی اهل بهشت را وصف نعیم و منازل ایشان کرد گفت واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین گفت اهل دست راست چه اهل و مردمانی باشند ایشان فی سدر مخضود درمیان درختان سدر باشند وسدر بهشت میوه دار باشد ثمرها کامثال القلال میوۀ او مانند سبوها بود مخضود بر او خار نباشد کانه خضد شوکها ای قطع ومنه الحدیث فی ذکر المدینه لاتخضد شوکها ولا یعضد شجرها و گفتند سدر درخت نبق باشد و مخضود آن بود که شاخش دوتا شده باشد از بسیاری میوه و این قول عبدالله عباس است و مجاهد وقتاده وضحاك وعکرمه وقال امیة بن ابی الصلت فی وصف الجنة ان الحدائق فی الجنان جلیلة فیها الکواعب سدرها مخضود ـ وطلح منضود روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام خواند و طلع بعین وجمله قراء بحا خواندند قیس بن سعد گفت کسی بر امیرالمؤمنین علیه السلام میخواند طلح بحا گفت و طلع ما شان الطلح طلح چه باشد و آن را چه کار است این جا طلع بعین بر خوان آنکه بخواند و نخل و طلعها هضیم ـ گفتند یا امیرالمؤمنین در مصحف ها چنان است بنگردانیم آن را گفت رها کنید که القرآن لایهاج الیوم ولایحول قرآن امروز بنگردانند بیشتر مفسران گفتند طلح بنزدیك عرب درختان بزرك که آنرا تنه باشد وقال بعض الحداة بشّرها دلیلها و قالا غدا ترین الطلح والجبالا ـ زجاج گفت ام غیلان باشد جز که بجای شوك او را میوه باشد و قوله تعالی منضود ای منظوم بالثمر بار و میوه او برهم نهاده باشد بمانند مهرك بر پیوسته از اصل ساق تا بسر شاخها ـ مسروق گفت درختان بهشت همه چنین باشد وظلّ ممدود و سایه کشیده ممتدّ که آفتاب آنرا منسوخ بکند ربیع گفت سایه عرش باشد ـ عمرو بن میمون گفت سایۀ او هفتاد هزار ساله راه باشد ـ ابوعبیده گفت عرب روزگار دراز را و عمر

دراز را و هرچیزی که منقطع نشود آن را ممدود خوانند قال لبید غلب البقاء و کان غیر مغلب دهر طویل دائم ممدود ـ عبدالله عباس گفت در این آیه درختی است در بهشت بیك ساق که اهل بهشت جمله در زیر او حاضر آیند و حدیث کنند و احوال دنیا یاد کنند و گویند در دنیا ملاهی بود که بآن تعلل کردندی و سماع خدای تعالی بادی بفرستد تا برگهای آن درخت بر هم زند از آنجا آوازی بیرون آید که کس چنان نشنیده باشد و روایت کردند که رسول علیه السلام گفت در بهشت درختی هست که سوار تیز تك صد سال در سایه آن میرود هنوز بآخر نرسیده باشد آنگه گفت بخوانید اگر خواهید و ظل ممدود و ماء مسکوب ای مصبوب یعنی آبی رونده که هرگز منقطع نشود و نه در جدود باشد بل بروی زمین راست میرود مزاحم بن داود گفت مرا برادری بود صالح و حق مادر نکو نگاه داشتی با پیش خدای شدستی درخوابش دیدم گفتم برادر مدتی است که می خواهم تا بدانم که تو در چهٔ گفت فی سدر مخضود و ظل ممدود و ماء مسکوب ـ و فاکهة کثیرة و میوۀ بسیار لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان باوقات منقطع نشود و ببهاء ممتنع نشود نه آن بود که وقتی باشد و وقتی نباشد چون میوه های دنیا و کس را ازآن منع نکنند بهیچ وجه چه بهشت سرای راحت باشد و اباحت درو منع نبود از هرچه خواهند ـ گفتند درو دیوارهای دراز و درهای بسته نبود چنانکه در دنیا ـ گفتند بباز کردن منقطع نشود بل هرکه که از او چیزی بگیرند مانند آن پدید آید برو و در خبر است که رسول علیه السلام گفت هیچ میوه از درختان بهشت باز نکنند الا آنکه بجای او دو چندان پدید آید و فرش مرفوعة و بسترها بر هم کرده و افراشته ابو سعید و ابو هریره گفتند رسول علیه السلام گفت در این که ارتفاع آن در هوا چندان باشد که از زمین تا آسمان ابو امامة الباهلي گفت اگر ازاین جا چیزی بزیر افکنند بهفتاد سال بزمین رسد امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت مرفوع باشد بر سریرها یعنی بر زمین نبود بل بر سریرهای فکنده باشد ـ گفتند فراش در آیه کنایت است از زنان برای آنکه عرب زنان را فراش خوانند و لباس و این کنایت است از ایشان بر آنکه فراش محل ایشان باشد و مراد بمرفوعه آن است که بدرجهٔ علیا باشد در کمال و جمال و خصال گفتند دلیل صحت این قول ـ انا انشاناهن انشاء باشد ما بیافریدیم ایشان را مبتداء آفریدنی و جعلناهن ابکارا و ایشان را دوشیزه و ابکار آفریدیم عربا اترابا جمع عروبه باشد و آن زنی باشد که شوهر را دوست دارد و او را شوهر دوست دارد این قول حسن است و مجاهد و قتاده و سعید جبیر و روایت والبی از عبدالله عباس قال لبید وفي الحدوج عروب غیر فاحشة ریا الروادف یغشی دونه البصر ـ عکرمه گفت زنان ناز کنند غنجات باشند ـ اسامة بن زید گفت عرباً ای حسنات الکلام نیکو سخن باشند تمیم بن حدان گفت حسنات التبعل نیکو عشرت باشند با شوهران اترابا همسالان باشند در سن با یکدیگر ـ ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت اهل بهشت چون در بهشت روند امرد باشند سفید روی جعد موی

بر سن سی و سه سالگی بخلق آدم طول هر یك شصت گز بود در پهنا هفت گز ـ مفسران گفتند این زنان مؤمنان دنیا باشند اما قوله انا انشاناهن انشاء معنی آن است که خلق ایشان از سر گرفتیم بعد از خلق اول و اخبار بر این بسیار آمده است ـ مجاهد روایت کرد که یك روز رسول علیه السلام در نزدیك عایشه شد عجوزي از بنی عامر بنزدیك او بود رسول علیه السلام گفت این عجوز کیست گفت از خالات من یکی است رسول علیه السلام گفت هیچ پیر زن در بهشت نخواهد شد عجوز بشنید بغایت دل تنك شد عایشه گفت یا رسول الله این عجوز دل تنك و رنجور شد گفت بگو او را که عجوز ببهشت نرود و او عجوز باشد خدای تعالی او را خلقی نو باز آفریند ـ ام سلمه گفت رسول را علیه السلام از این آیت پرسیدم که خدای تعالی میگوید انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً گفت این زمان پیر باشند که تو ایشان را می بینی موی سفید کرده و چشم غمص گرفته آب میریزد خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو بر سن یکدیگر ـ مسیب بن شریك گفت در این آیت که اینان عجوزان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو هر گه که شوهر بر ایشان رود ایشان را بکریابد عایشه گفت یا رسول الله هر بار آن الم و وجع باشد ایشان را رسول علیه السلام گفت لیس هناك وجع آنجا هیچ درد نباشد ـ حسن بصری روایت کرد که زنی عجوز پیش رسول آمد گفت یا رسول الله دعا کن تا خدا مرا ببهشت برد رسول علیه السلام گفت ان الجنة لا تدخلها العجایز زنان پیر ببهشت نشوند او برفت گریان رسول علیه السلام گفت بگو او را چون به بهشت خواهند رفت ایشان بر حال عجوزی نباشند لان الله تعالی قال انا انشاناهن انشاء ـ سعید بن مسعود گفت که زنان دنیا در بهشت مفضل باشند بر زنان بهشت بنماز و طاعت که کرده باشند در اخبار آمد که این زنان حور عین باشند ـ روایت کردند که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی حورالعین را از تسبیح فرشتگان آفرید در ایشان هیچ رنجی وعلتی وحیضی نباشد قال الله تعالی انا انشاناهن انشاء الایة قوله لاصحاب الیمین آنکه گفت این زنان باین صفت اهل دست راست را باشند که اهل بهشت اند ایشان ثلة من الاولین جماعتی از امت سلف باشند وجماعتی از امت رسول ما صلوات الله وسلامه علیه و آله عروة بن رویم گفت چون خدای تعالی این آیات بفرستاد که ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین جماعتی از صحابه رسول بگریستند گفتند یا رسول الله ما بخدای و رسول ایمان داریم آنکه از ما اندکی ببهشت خواهد شدن خدای تعالی این آیت فرستاد ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین آنکه رسول علیه السلام گفت از آدم تا عهد من فرقتی باشند و امت من تا دامن قیامت فرقتی باشند و این فرقت تمام نشود الا بآن سیاهان که شبان اشتراند و اشتران می‌چرانند دربیابان ومیگویند لااله الاالله ـ عبدالله مسعود گفت شبی پیش رسول بودم و حدیث میکرد تاپارهٔ از شب گذشت باز گشتیم بر دگر روز باپیش رسول رفتیم گفت دوش من در خواب پیغمبران گذشته رادیدم و اتباع ایشان بر من عرض کردند پیغمبر بود که او را گروهی امت بودند و بود که امتش یك مرد بود و بود اورا که هیچ امت

نبود تا موسی را دیدم که می آمد با جماعتی بسیار از بنی اسرائیل گفتم بار خدایا این کیست گفت برادر تو است موسی بن عمران واین امت اواند که بااواند گفتم بارخدایا امت من کجایند گفت بدست راست بنگر بنگریدم صحرای مکه دیدم چندانی که چشم رسید بمردان پرشده گفتم بار خدایا اینان کیستند گفت امت تو اند راضی شدی گفتم راضی شدم گفت ازچپ نگاه کن هم چندان بیشتر مردم دیدم گفتم بارخدایا اینان که‌اند گفت امت تو راضی شدی گفتم راضی شدم بار خدایا گفت در میان اینان هفتاد هزار مردند که فردای قیامت بیشمار ببهشت روند مردی بر پای خاست نام عکاشة بن محصن من بنی اسد بن خزیمه گفت یا رسول الله از خدای در خواه که مرا از ایشان کند رسول علیه السلام گفت اللهم اجعله منهم بارخدایا عکاشه را ازایشان کن مردی دیگر برخاست گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا از ایشان کند رسول علیه السلام گفت سبقك بها عکاشه عکاشه سبق برد تو را باین دعا ـ آنکه گفت یاقوم اگر توانید بر خویشتن از آن هفتاد هزار کس کنید که بی شمار ببهشت‌شوند بکنید واگر از آن عاجز وقاصر باشید خویشتن ازاهل‌بهشت کنید و اگر نتوانید قاصر باشید خویشتن را از اهل افق کنید که من آنجا مردمانی دیدم که‌رحمت‌امیکردند بریکدیگر گفتم اینان که‌اند گفتند اینان هفتاد هزار مردند ـ عبدالله مسعود گفت برای مامتفق شد برآنکه ایشان مردانی اند که براسلام‌زاده‌اند آنکه برآن کار کرده‌اند تا بمردن گفتم یارسول‌الله گمان ما آنستکه هفتاد هزار دیگر آنانند که دزدی نکنند و داغ نکنند و زجر و تطیر نکنند و بر خدای توکل کنند واین‌هرسه آن است که‌عادت عرب باشدآنکه رسول علیه‌السلام گفت امیدوارم که امتان من و پس‌روان من ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر کردیم گفت امیدی دارم که ثلث اهل بهشت باشند ما تکبیر کردیم گفت امیدی دارم که نیمهٔ اهل بهشت باشند آنکه این آیت برخواند ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین و مجاهد وابوالعالیه وعطاءبن ابی رباح وضحاك گفتند جماعتی از سابقان این امت باشند و جماعتی از آخرینان این امت بیانش خبر عبدالله عباس که گفت رسول علیه السلام گفت جمله از امت من اند و اصحاب‌الشمال ما اصحاب الشمال آنگه گفت مردمان و اصحاب دست چپ وچه مردمان واصحاب دست‌چپ بسبیل‌تعجب فی‌سموم در باد گرم باشند وحمیم و آب گرم و ظل من یحموم و سایه از دود گرم و سیاه و انشد قطرب ومـاء قد شربت ببطن برك فرات‌امرا کالیحموم‌جاری‌بن بریده گفت یحموم نام کوهی است در دوزخ که اهل دوزخ باستغاثه آنجا شوند و پندارند که آنجا در سایه او راحتی خواهد بود آنگه گفت لابارد ولاکریم آنگه گفت آن سایه سرد نباشد بل بغایت گرم باشد که از دود دوزخ بود ضحاك گفت لا کریم خوش نباشد ـ سعید مسیب گفت نیکو نباشد ـ ابن کیسان گفت یحموم نامی است ازنامهای دوزخ ـ ضحاك گفت آتش سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بودو اهل او سیاه باشند ولباسشان سیاه بود و هرچه دردوزخ بود همه سیاه بود انهم کانوا قبل ذلك‌مترفین چه ایشان پیش از این در دنیا منعم ومتنعم بوده‌اند وکانو یصرون علی‌الحنث‌العظم وایشان مصر و مقیم بودند برگناه بزرك و آن شرك است ـ ابوبکر اصم گفت آن است که سوگند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود و اصنام انداد خدایند و انبازان و برایشان بخدائی اقرار دادند ـ و گفتند آنانند که خدای از ایشان حکایت کرد فی‌قوله

واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت ـ و کانوا یقولون ومیگفتند ائذا متنا و کنا ترابا
و عظاماً لمبعوثون چون ما بمیریم و خاك شویم و استخوان شویم ما را زنده خواهند کردن بر
سبیل استبعاد و استنکار او آباؤنا الاولون و نیز پدران پیشین ما را قل یا محمّد بگو که ان الاولین
والاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم که اولین و آخرین همه را جمع خواهند کردن بمیقات روزی
معلوم و آن روز قیامت است تا جزا دهند ایشان را بر کردار ایشان ثم انکم پس آنکه شما ای گمراهان و
دروغ داران لاکلون بخورید از درخت زقوم من شجرة من زقوم من اول تبعیض است و دوم تبیین
فمالئون منها البطون از آن شکم پر کنید فشاربون علیه من الحمیم آنکه بر سر آن بخورید مـاء
گرم تافته فشاربون شرب الهیم چنان خورید آب را که شتران تشنه خورند ـ مدنیان و عـاصم و
حمزه و اعمش و ایوب خواندند مشرب بضمّ شین و باقی قراء بفتح شین وهما لغتان ابن جریح
گـفت این آیه پرسیدم از صادق علیه السلام که اصحاب عبدالله مشرب مي خوانند مرا گـفت
نشنیدی که رسول علیه السلام بدیل بن ورقاء الخضاعی را باهل منا فرستاد در ایام تشریق و گفت
انها ایام اکل و شرب و یقال بفتح الشین گـفتند در او سه لغت است شرب و شرب و شرب
بضمتین ابو زید انصاری گفت از بعضی شرب شنیدم در مصدر این فعل و هیم شتران تشنـه
باشند واحدها اهیم و هیماء والجمع هیم و گـفتند هیام علتی باشد شتر را که از آب سیر نشود
چندان که می خورد تا بمیرد قال لبید اجزت علی معارفها بسیف واطلاح من المهری هیم ضحاك
و ابن کیسان و ابن عینیه گفتند هیم ریك نرم باشد تشنه چندانـکه آب باو فرو کنی فرومیشود
و گفتند هیم جمع اهیم و او سموم زده باشد که از آب سیری نباشد هذا نزلهم یوم الدّین گفت
این نزل وغذا وطعام ایشان باشد روز قیامت که روز جزا و حساب باشد آنـکه گفت بر سبیل
تنبیه نحن خلقناکم فلولا تصدقون ما شمارا بیافریدیم چرا ایمان نیاوردید و مرا باور نداشتیـد و
تصدیق نکردید آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشور افرایتم مـا تمنون
آنـکه ایشان را تنبیه کرد بر سبیل تقریع وملامت گـفت نبینید این آب منی که شما در رحمهای
این زنان میریزید یقال امنی الرجل یمنی اذا اخرج المنی و صبه ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون
از آب منی فرزند شما می آفرینید یا ما می آفرینیم و این تقریر است تا ایشان اقرار دهنـد و
بگویند که ما نمیکـنیم و ما را این قدرت نباشد نحن قدّرنا بینکم الموت آنـکه گفت مـا مرگ
تقدیر کردیم میان شما مکیان خواندند قدرنا بتخفیف من القدر و باقی قراء بتشدید من التقدیر
یعنی تقدیر مختلف بعضی بکودکی بمیرند و بهری ببرنائی و بهری به پیری بر حسب مصلحت
ایشان چنانـکه من صلاح دانم تقدیر می کنم برایشان وما نحن بمسبوقین ومارا سبق نتوانند
ببردن و از پیش نتوانند شدن و از چنگال مرك نتوانند جستن و از قبضهٔ قدرت ما بیرون
نتوانند شدن ما مسبوق و مغلوب ایشان نباشیم علی ان نبدل امثالـکم علی تعلق دارد بمسبوقین
یقال مسبوق مغلوب علی ذلك کذا بر آنـکه بدل کنیم از شما مانند شما یعني شما را ببریم و
گروهی دیگر را بیاریم همچون شما و ننشئکم فیما لا تعلمون وشمارا باز آفرینیم درصورتی و
خلقتی که شما ندانید ـ مجاهد گفت فی ای خلق شئنا در هر صورتی که ما خواهیم یعنی مسخ

سعید بن مسیب گـفت در حواصل مرغانی سیاه بر شکل خطاف که ما پرستوك گوئیم و آن
مرغان برهوت باشند و ادئی است در یمن حسن گفت خلقتان بدل کـنیم و شمارا باخوکان و
بوزینگان کنیم چنان که با آنان کردیم که پیش شما بودند آنـکه گفت اگر اندیشه کـنید
بدانید که این برما معتذر نیست از آنجا که خلق اول بدانسته اید که شما را بیافریدیم و هیچ
نبودید فلولا تذکرون چرا اندیشه نمی کـنید که آنـکه برابتداء قادر باشد براعاده هم قادر است
حسین بن الفضل گـفت معنی آن است که اعادت در این معنی بخلاف انشاء اول است که اول
دانید که شمارا درارحام امهات ما آفریدیم اما اعاده ندانید که شما را کجا زنده کـنیم از بی
علمی شما باشد بخلاف خلق اول و این وجهی نیکو است فی قوله وننشئکم فی ما لا تعلمون
ولقد علمتم النشأة اولی افرایتم ما تحرثون دیدید این کشت و بذر که می کـنید این تخم که
می کارید ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون شما میرویانید یا ما میرویانیم محمّد بن سیرین روایت
کرد از ابوهریره که رسول علیه السلام گـفت مگوی زرعت ولیکن گوی حرثت یعنی تخم کشتن
خود را زرع مخوانید حرث خوانید چه حرث که کشت است بشما است و زرع کـه انبات و
رویانیدن بخدا است آنـکه گـفت الم تسمعوا قول الله تعالي افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعـونـه
ام نحن الزارعون آنـکه گـفت لونشاء لجعلناه حطاما اگر ما خواهیم تخم در زمین بپوشانیم و
نرویانیم تا بر شما تباه شود ـ مرة گـفت معني آن است که برویانیم گیاه و برگ او و دانـه
در او نیافرینیم تا همه کاه باشد فظلتم تفکهون عامه قرّاء خواندند بفتح ظاء و در قرائت
عبدالله مسعود فظلتم بکسر ظاء واصل ظل ظلل بوده است چون عین الفعل بیفکندند حرکت او
با فا دادند وهما لغتان تفکهون یمان گفت تندمون پس همه روز پشیمانی میخورید بر آن خرج
ورنج وروزکار که صرف کرده باشید نظیر او در معنی فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها ـ
قتاده گـفت تعجبون شگفت می نمائید عکرمه گغت یکدیگر را ملاقات می کنید حسن گـفت
پشیمانی می خورید بر معصیت گذشته که بشومی آن زرع تباه شده باشد ـ ابن زید گـفت یتفجعون
مصیبت زده می باشید ابن کیسان گـفت تحزنون اندوهگین می باشید ـ گفتند از اضداد است
یقال تفکه اذا تنعم و تفکه اذا حزن ـ فرّا گـفت تفکهون وتفکنون لغتان گـفتند تفکه سخن باشد
که بکار نیاید ومنه الفکاهة للمزاح واصل کلمه این است وتفکه حدیث مزاح باشد تشبیهاً بالفواکه و
معنی آنـکه تروحون الی التندم کما تروح الفکه الی الحدیث استراحت می کـند بپشیمانی چنانکه مرد
ممازح بحدیث خویش استراحت کند ائنا المغرمون ای ویقولون انا المغرمون، گویند ما غرامت زده ایم
که خرج کرده ایم و دخل نیافته ایم عبدالله عباس و قتاده گـفتند ما معذبیم من الغرامة وهو العذاب
مجاهد و عکرمه گـفتند مولع بنا بر ولع شده اند یعنی بزبان ما مقاتل حیان گفت مهلکون
مارا هلاك کرده اند بل نحن محرومون بل ما محروم و محدودیم و باززده و باز مـانده و روزی
بگردانیده از ما انس مالك گـفت یك روز رسول علیه السلام بزمینی از زمینهای انصاریان بگذشت
ناکشته بود گفت چرا این زمین نکشتند گـفتند برای آنـکه باران کم میآید گـفت شما تخم در
زمین افکنید که رویاننده خداست سالي بباران رویاند و سالی بباد وسالی بنجم آنـکه این آیت

برخواند و محروم و محدود و محارف همه ضد مرزوق باشد افرأيتم المآء الذى تشربون گفت
مى بينيد اين آب كه ميخوريد ءانتم انزلتموه من المزن شما فرود آورده ايد از ابر ياماوالمزن
السحاب واحدتها مزنة وقال الشاعر فنحن كماءالمزن مافى نصابنا كهام ولافينا يعد بخيل لونشاء
لجعلناه اجاجاً ـ اگر ماخواهيم آن را شور گردانيم شورى سخت حسن گفت شورى تلخ فلولا
تشكرون چرا شكر نمى كنيد افرايتم النار التى تورون گفت مى بينيد اين آتش كه از آتش زند
بيرون مى آريد يقال ورى الزند واوريته انا والايراء اخراج النار من القدحة ـ انتم انشاتم شجرها
گفت شما آفريديد و رويانيديد درخت آتش را يعنى مرخ وعفار را كه آتش در او باشد ام نحن
المنشئون يا ما آفرينيم و انشاء مى كنيم نحن جعلناها تذكرة گفت ما كرديم آتش را تذكره
و ياد كردى از آتش دوزخ ـ ابوهريره روايت كرد از رسول عليه السلام كه او گفت اين آتش
كه شما مى افروزيد جزوى است از هفتاد جزو از آتش دوزخ گفتند يا رسول الله اگر خود اين
بودى كفايت بود ما را گفت لابل آن آتش مفضل است بر اين آتش به شصت و نه جزو كه
گرماى هر جزوى مانند اين است ومتاعاً متعه وبلغه وبرخوردارى للمقوين براى مسافران كه بر زمين قى
فرود آيند والقى والقواء الارض القفر الخالية البعيدة من العمران زمينى باشد بيابان خالى از
مردمان و دور از آبادانى يقال اقوت الدار واقفرت اذا خلت قال عنترة حييت من طلل تقادم
عهده اقوى واقفر بعدام الهيثم و قال النابغة اقوت و طال عليها سالف الامم اين قول بيشتر مفسران
است ـ مجاهد گفت للمقوين اى للمستمتعين آنانكه طلب تمتع كنند و طلب انتفاع از
مسافران و حضرى تا بروشنائى او بنشينند در تاريكى و بدو گرم شوند در سرما و در طبخ و
نان پختن و مانند اين منتفع شوند بدو و در او انديشه كنند و باعتبار او پناه با خداى دهند
از آتش دوزخ ـ حسن گفت بلغه باشد مسافران را كه با خود بگيرند آلات آن از آتش زنه
و سنگ و آهن ـ ابن زيد گفت للجائعين گرسنگان را يقال اقويت منذ كذا ما اكلت شيئاً ـ
قطرب گفت مقوى از اضداد است بمعنى درويش باشد و بمعنى توانگرى يقال اقوى الرجل اذا
قوى دوابه و كثر ماله و هردو از باب اجرب الرجل و اصح باشد يكى از قوه و ديگرى از قوا
يقال اقوى الرجل اذا صار ذاماشية قوية و اقوى اذا صار ذابيت قوا پس وجه اشتقاق اين است
كه بيان كرديم نه تضاد است فسبح باسم ربك العظيم انكه رسول را گفت و امت او را تسبيح
كنيد بنام خداوند بزرگوار فلااقسم بيشتر مفسران گفتند لاصله است المعنى اقسم سوگند
خورم و دليل اين تاويل قرائت عيسى بن عمر است كه او خواند فلااقسم سوگند خورم و لام
تأكيد است بمواقع النجوم يعنى نجوم القرآن يعنى فصول و آيات قرآن كه برسول عليه السلام
فرود آمدى باوقات بآن قسم كرد كه آن موقعى عظيم است بنزديك خداى تعالى از تعظيم و
منافع كه در اوست گفتند بمواقع مساقط و مغارب نجوم خواست ـ عطاء بن ابى رباح گفت
منازل او خواست از اين بروج دوازده حسن گفت وقوع و سقوط او خواست عند الانتشار
والانكدار يوم القيمه ـ قراء در اين لفظ خلاف كردند حمزه و كسائى و خلف خواندند بموقع النجوم
على الواحد و باقى قراء خواندند بمواقع على الجمع و اختيار اينست لقوله النجوم تا جمع مناسب

باشد و انه لقسم و اين سوگندى است بزرگ اگر بدانيد شما انه لقران كريم جواب قسم است
كانه قال اقسم بمواقع النجوم ان هذا القرآن لقرآن كريم سوگند بر اين ميخورد كه اين
كتاب قرآنى است كريم و مكرم و عزيز فى كتاب مكنون در كتابى نوشته نهانى مصون و
محفوظ بنزديك خداى تعالى از شياطين و از جملهٔ معايب و مراد بكتاب مكنون لوح محفوظ است
لا يمسه الا المطهرون دست بر آن نوشته لوح محفوظ ننهند الا پاكيزگان يعنى فرشتگان معصوم
مطهر از گناه اين قول انس و ابوالعاليه و ابن زيد گفتند مراد نه شمائيد چه شما بگناه آلوده
ايد مراد فرشتگانند كه ايشان گناه نكرده باشند ايشان بيارند بانبياء معصوم پس از دست پاكان
بدست پاكان رسد عبدالله عباس گفت يعنى مؤمنان كه از شرك مطهر باشند و از گناهان
محفوظ و مصون باشند ـ عكرمه گفت مراد حاملان توريه و انجيلند ـ قتاده گفت يعنى به
نزديك خداى دست جز پاكيزگان باو نرسد اما در دنيا مؤمن و كافر و منافق همه دست باو
كشند كلبى گفت مراد سفره اند كه خداى تعالى گفت بايدسفرة كرام برره محمد بن فضل گفت اين
قرآن نخوانند الا موحدان و عبدالله عباس گفت نهى كرد از آنكه تمكين كنند جهودان و
ترسايان را از خواندن قرآن فرا گفت معنى آن است كه طعم و نفع او نيابد الا آنكه ايمان
آرد با او حسين بن الفضل گفت معنى آنستكه تفسير و تاويل آن ندانند الا آنان كه خداى تعالى
ايشان را پاك بكرده باشد از كفر و نفاق ابوبكر وراق گفت توفيق ندهد عمل كردن بر او الا
پاكان را از گناه ـ ابوالعباس بن عطا گفت حقايق قرآن ندانند الا آنانكه اسرار ايشان به
انوار عصمت پاك كرده باشند از اقتدار معصيت و آن صفت معصومان است جنيد گفت آنانند
سر خود پاك كردند عما سوى الله بعضى ديگر گفتند كه معنى آنست نبايد كه دست بآن زنند و
اورا نبسايند الا آنانكه پاكيزه باشند از جنابت و حيض و احداث و ظاهر لفظ خبر است و مراد
نهى كقوله والمطلقات يتربصن ظاهر اين خبر است و مراد امر و قوله عليه السلام لن يلذع المؤمن
فى جحر مرتين ظاهر خبر است و مراد نهى چه اگر معنى خبر بودى دروغ بودى و مراد مس
مصحف و مافى المصحف را بعرف شرع بر اطلاق قرآن خوانند و بيانش قوله عليه السلام لاتسافروا فى القران
الى ارض العدو و نوشته قرآن بحقيقت قرآنست بنزد محققان و بر اين اجماع است مسلمانانرا وقول
آنكه كلام قائم بذات گفت قولى نا معقول است وخلاف اجماع بدين آيت استدلال كردند بر آنكه
جنب و حايض را حرام است دست بر قرآن نهادن اما دست بر پوست و حاشيه نهادن و بر گرفتن او
بيشتر فقها گفتند روا نيست و بنزديك ما اجتناب از آن اولى تر است ـ شافعى گفت روا
نباشد ـ و ابوحنيفه گفت جنب و حايض را روا نباشد و محدث را روا باشد و حكم و حماد
و داود گفتند روا باشد همه كس را بر ساير وجوه اما حمل مصحف بنزديك ما جنب را روا
نباشد و حايض را مكروه باشد و شافعى گفت حايض و جنب و محدث را روا نباشد ـ ابوحنيفه
گفت اگر در غلاف بود شايد تاحمل كنند و اگر در غلاف نباشد نشايد و داود گفت مشرك
را نشايد كه حمل مصحف كند و اورا از آن تمكين نكنند و دليل بر مذهب صحيح ازين
آيت است لايمسه الا المطهرون منع از مس است الا مطهر را و جنب و حايض مطهر نباشد و نه

نیز کافر و سایر انواع کفار اما محدث را پاك خوانند در شرع و عرف و فقهاء گفتند تا بصفت
آن نبود که نماز توان کردن نشاید تا مس و حمل کنند مصحف را و نیز خبر عمرو بن خرام که
گفت چون رسول علیه السلام هدوم را بیمن فرستاد در نامه او بفرمود نوشتن که نباید که دست
بر مصحف نهد و مصحف بر گیرد الا کسی که پاکیزه باشد واخبار در این معنی بسیار است اما
آنانکه گفتند حمل آن روا بود آنان را که پاك نباشند استدلال کردند بآنکه رسول (ص) بقیصر
نوشت و در او بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالو الی کلمة سواء بیننا و
بینکم و لابد است از آنکه او نامه بدست گرفته باشد و بخواند یاغیری که نه مسلمان بوده باشد
و فقها گفتند عند ضرورة روا باشد اما کودکان بنزدیك ماروا بود که مصحف بر گیرند و نوشته
اورا دست نهند و شافعی را در این دو قول است یکی آنکه شاید و یکی آنکه نشاید و اصحاب
او بر قول اولند تنزیل من رب العالمین ای هو تنزیل منزل را تنزیل خواند بر اتساع چنانکه
مخلوق را خلق گویند و مقدور را قدر گویند و هذالدرهم ضرب الامیر ـ کتابی فرود آمده
از خدای جهانیان افبهذ الحدیث انتم مدهنون گفت این حدیث که قرآن است ادهان میکنید
صورة استفهام و مراد تقریع ـ عبدالله عباس گفت مکذبون مقاتل حیان گفت کافرون نظیره
و دو الوتدهن فیدهنون و کقوله و دوالو تکفرون کما کفروا ابن کیسان گفت مدهن آنکس
باشد که در اداء واجبات تقصیر کند بتعلل ـ مورخ گفت مدهن منافق باشد که جانب با همه
کس نرم دارد و ادهن و داهن واحد و اصله من الدهن و بعضی اهل لغت گفتند ادهان ترك
الحزم باشد یعنی طریقهٔ احتیاط و حزم نمی سپرند و در قبول قرآن وجد نمی نمایند در
تحصیل علم بصحت آن بل سستی و تقصیر می کنند قال ابوالقیس الاسلت الحزم والقوة خیر
من الادهان والفهة والهاع ـ و تجعلون رزقکم انکم تکذبون گفت نصیب و حظّ خود از این
قرآن تکذیب کردید یعنی از آنچه در قرآن کار باید بست شما بر عکس آن کردید از تکذیب
و ان مع اسمها و خبرها در جای مصدر است و برای آن بلفظ رزق گفت که این حظی است
که لابد است ایشان‌را از این ازروی معلوم ـ حسن گفت در این آیه زبان کند بنده که نصیب
او از قرآن تکذیب باشد بعضی دیگر گفتند آیه در انواء باران آمد ـ عبدالله عباس روایت کرد
گفت در عهد رسول علیه السلام بارانی آمد رسول علیه السلام گفت مردم در این باران بدو
گروهند بهری شا کرند و بهری کافر اما شا کر آنان بودند که گفتند این رحمتی است که
خدای تعالی داد مارا و آنانکه کافر بودند که گفتند صدق نوء کذا و کذا خدای تعالی این
آیه فرستاد فلااقسم بمواقع النجوم یعنی النجوم التی یتوقعون عندها سقوط المطر الی قوله
و یجعلون رزقکم انکم تکذبون وشرح این قول درسبب نزول آیه آن است که عبدالله عباس
گفت که رسول علیه السلام بسفری رفت و صحابه با او در راه تشنگی عظیم بایشان رسید و
آب نیافتند بیامدند و با رسول علیه السلام شکایت کردند و گفتند یا رسول الله تشنگی ما بغایت
رسید رسول علیه السلام گفت اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران فرستد همانا که نگوئید
سقینا بنؤ کذا ما را بطلوع فلان ستاره باران دادند یا بسقوط فلان ستاره گفتند یا رسول الله

این وقت انواء نیست و ما این نگوئیم رسول علیه السلام دو رکعت نماز کرد بادی بجنبید و
بارانی عظیم آمد تا وادیها پر شد و سقاها پر کردند آنکه رسول علیه السلام برنشست مردی رادید
که آب می گرفت بقدحی که داشت و می گفت مارا این باران بنوء فلان ستاره آمد رسول علیه‌ـ
السلام گفت من دانستم که از شما بعضی این گویند خدای تعالی این آیه فرستاد و تجعلون
رزقکم انکم تکذبون گفت روزی و حظّ و نصیب خود تکذیب کردید و آنکه نگفتید این
باران برحمت خدای آمد و گفتید بنوء ستاره آمد و مثال آیه آن است که یکی از ما گوید
جعلت احسانی الیك ان تسیئی الیّ و جعلت شکر اکرامی لك انك اتخذتنی عدوّا گفتند تقدیر
آیه آن است و تجعلون شکر رزقکم التکذیب علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه
کقوله واسئل القریه و مثله فی المعنی قول الشاعر ـ فکان شکر القوم عندالمنن کی الصحیحات
و قفا لاعین وروایت کردند که رسول علیه السلام خواند و تجعلون شکرکم انکم تکذبون یعنی
ببدل شکر تکذیب کردید و بعضی ائمه لغت گفتند در لغت ازد شنیده اند رزق بمعنی شکر
قال ما رزق فلان ای ما شکر فلان و رسول علیه السلام گفت خدای تعالی به بامداد و شبانگاه
نعمت به بندگان می فرستد آنکه ایشان بعضی شکر می کنند و بعضی کفران می کنند
که مارا بنوء فلان ستاره باران دادند گفتند سلیمان بن عبدالملك بعضی علما را گفت اگر از
علم نجوم پاره برخوانید تا از آن علم بی نصیب نباشید او گفت مرا از آن منع چیست گفت
خبری که مرا روایت کردند که رسول علیه السلام گفت مخوف تر چیزی که من
می ترسم بر امت سه چیز است یکی حیف بائمه و یکی تکذیب بقدر سوّم ایمان بنجوم آنکه با ایشان
خطاب کرد برسبیل تخویف و تحذیر گفت فلولا ای فهلا اذا بلغت الحلقوم یعنی النفس الحلقوم اما
نفس بیفکند لدلالة الکلام علیه چنانکه شاعر گفت لعمرك ما یغنی الثراء عن الفتی ـ اذا حشرجت یوماً وضاق
بها الصدر گفت چرا آنکه جانها بحلقوم رسد در وقت نزع و شما در آن وقت می نگرید در این دو قول
گفتند یکی منزوع را خواست که می نگرد شاخص البصر متحیر بمانده میداند که بخواهد مرد
و هیچ چاره نداند و هیچ دفع نتواند کردن آنرا ـ قولی دیگر آنست که خطاب با آنان است
که بر بالین مرده باشند ایشان مینگرند تا کی باشد که جان او برآید و نفس او منقطع شود
ونحن اقرب الیه منکم و ما باو نزدیکتر باشیم از شما یعنی بعلم و قدرت احوال او بدانیم و بر
آنچه خواهیم بر او قادر تر باشیم از شما ولکن لاتبصرون ولکن شما ما را نمی بینید گفتند
مراد بنحن رسولان او اند از فرشتگان که بقبض روح او آمده باشند ولکن شما ایشان را
نمی بینید از آنجا که لطیفند و شما را شعاع اندك است فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان
کنتم صادقین ای فهلا گفت چرا اگر چنان است که شما گفتید و گمان بردید از نفی بعث و
نشور و ثواب و عقاب که شما را جزا خواهند داد بخیر و شر جان خود با جان آن متوفی
با تن او نبرید وقوله ترجعونها از رجع متعدی است و ها راجع با نفس اگر آن دعوی که کردی
راست گوئید ـ اگر گویند جواب لولاء اول کجا است من قوله فلولا اذا بلغت الحلقوم گوئیم
فراء گفت جواب هر دو لولا یکی است اول و دوم و هو قوله ترجعونها و گفت این خطاب است با

قومی که گفتند ما مرك باز توانیم داشت از خویشتن بعلم و تدبیر و چاره و طب و مانند این خدای تعالی برسبیل تقریع ایشان را گفت اگر در این دعوی راست گوئید چرا چون جان بحلقوم مرد رسد باز پس نبرید والتقدیر فهلا ترجعون النفس الیه اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون جاری لا تقدرون علی ردها چرا چون جان مرد بحلقوم رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره ومعلوم است که چیزی نتوان کرد جز آنکه می‌نگرید متحیر فرو مانده وعرب چنین بسیار کنند دو چیز را بیك جواب کفایت کند و در قرآن از این بسیار است منها قوله فاما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلاخوف علیهم جواب ان و من بیك چیز داد من قوله فلاخوف علیهم و منها قوله فلاتحسبن الذین یفرحون بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بمالم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و گفتند صله لولاءِ اول محذوف است والتقدیر هلا ذکرتم اذا بلغت النفس الحلقوم و گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست والتقدیر فلولا ان کنتم غیر مدینین مجزیین علی اعمالکم بزعمکم ترجعونها اذا بلغت الحلقوم و این هم راجع است با معنی جواب اول آنکه اهل قیامت را بسه صفت فرق نهاد چنانکه در اول سوره گفت ازمقربان و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال فاما ان کان من المقربین اگر چنانکه این متوفي ازجمله حضرت ما باشد فروح و ریحان ای فله روح و ریحان اورا روح و راحت و ریحان باشد وگفتند بمقربان سابقان را خواست که وصف ایشان چنین رفت والسابقون السابقون اولئك حسن و قتاده و یعقوب خواندند فروح بضم راء ـ حسن گفت روح از ریحان برآید ـ قتاده گفت بروح رحمت خواست وقیل معناه فحیوة و بقاء اورا حیوة وبقاء باشد و گفتند این قرائت رسول است علیه السلام عایشه روایت کرد ازو و عامة قراءِ فروح خواندند بفتح راء مفسران در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد گفتند روح راحت باشد یعنی فراحة ـ سعید جبیر گفت خرمی باشد ـ ضحاك گفت آمرزش و رحمت باشد و ریحان عبدالله عباس گفت استراحت باشد مجاهد و سعید جبیر گفتند روزی خدای باشد بزبان حمیر یقولون خرجت اطلب ریحان الله ای رزق الله ربیع خیثم و ابن زید گفتند فروح عندالموت و ریحان فی الاخرة در مرك راحت باشد اورا در قیامت ریحان بعضی دیگر گفتند مراد ریحان مشموم است ـ ابوالعالیه گفت هیچکس از دار دنیا نبشود از جمله مقربان تا اورا شاخی از ریحان بهشت نیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد ـ ابوبکر وراق گفت روح نجات باشد از آتش ونیران و ریحان فوز باشد بنعیم و جنان ـ و ترمدی گفت روح راحت گور باشد و ریحان ثواب بهشت . سام بن عبدالله گفت روح سلامت باشد و ریحان کرامت دیگری گفت روح معانقه ابکار بود و ریحان مرافقهٔ ابرار ـ گفتند روح جان دادن باشد بر شهادت و ریحان ندای سعادت ـ و گفتند روح کشف الکروب باشد و ریحان غفران الذنوب ـ گفتند روح فضل است و ریحان وصل او ـ گفتند روح تخفیف حساب باشد و ریحان تضعیف ثواب ـ گفتند روح عفو بلاعتاب و ریحان رزق بلاحساب و جنة النعیم و بهشت نعیم باشد ایشان را واما ان کان من اصحاب الیمین واگر چنانکه از جملهٔ اهل دست راست باشد فسلام لك من اصحاب الیمین ای سلامت لك یا محمد (ص) یعنی درحق

ایشان ایمن باش که ایشان را آفت نخواهد رسیدن تو را برای ایشان سلامت باد ای محمد (ص) که تو نیز از اصحاب الیمینی فراء گفت معنی آنست که سلام و تحیت ایشان تو را باشد که ایشان سلام بر تو کنند و اما ان کان من المکذبین الضالین و اما اگر از جمله دروغ داران و گمراهان باشند و از اصحاب شمال فنزل من حمیم قوت ایشان از حمیم آب تافته باشد و تصلیة جحیم وملازمتا دوزخ تافته ان هذا اینکه تورا گفتیم و قصه آن بر تو ایراد کردیم و انزال حق و یقین است درست است لا باطل و لا شك حقی است بی باطل و یقینی است بیشك واضافة الحق الی الیقین و هماشئی واحد لاختلاف اللفظ کقوله حندس الظلم و گفتند هذا اشارت است بقرآن یعنی این قرآن حق و یقین است و غایة درستی علم است من غیر شك فسبح تسبیح کن بنام خدایت که او عظیم و بزرگوار است بعضی گفتند مراد تسبیح نماز است یعنی نماز کن بفرمان خدای تعالی و گفتند تسبیح کن بنام و ذکر خدای ـ عقبة الجهنی گفت چون آیه آمد فسبح باسم ربك العظیم مصطفی (ص) گفت اجعلوها فی رکوعکم آنرا در رکوع کنید سنّت شد که در رکوع تسبیح گویند سبحان ربی العظیم و بحمده چون این آیه آمد که سبح ربك الاعلي رسول (ص) گفت این در سجود گوئید در سجود چنین آمد که سبحان ربی الاعلی و بحمده آنکه از پس این خدای تعالی سورتها فرستاد که در اول او تسبیح است من قوله سبح لله ویسبح لله سورة الحدید ـ این سوره مدنی است وبیست ونه آیت است وپانصد وچهل و چهار کلمه است و دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف است عرباض بن سارية روایت کرد که رسول علیه السلام هیچ شب بنخفتی تا مسبحات بنخواندی و گفتی در این سوره ها آیتی است که فاضل تر است از هزار آیه گفتند مسبحات کدام است گفت سورة الحدید الحشر والصف والجمعة و التغابن ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول گفت هر که او سورة الحدید برخواند او را از جمله آنان بنویسد که بخدای و پیغمبران ایمان داشته باشد و الله تعالی اعلم

سورة الحدید مدنية وهی تسع و عشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ
تسبیح کرد خدارا آنچه در آسمان‌ها وزمین است و اوست عزیز ودرست‌کار مراوراست پادشاهی آسمانها و
الْاَرْضِ * يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ
زمین زنده‌می کند و می میراند و او بر هر چیزی تواناست او اول است و آخر و
الظّاهِرُ وَالْبٰاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْئٍ عَلِيمٌ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ فِي
ظاهر وپوشیده واوست بهر چیزی دانا اوست آنکه آفرید آسمانها و زمین‌هارا در
سِتَّةِ اَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ
شش روز پس مستولی شد بر عرش میداند آنچه درآید در زمین و آنچه بدرآید از آن و

ما ينزل من السماء وما يعرج فيها و هو معكم اين ما كنتم والله بما تعملون
آنچه فرود آيد از آسمان وآنچه بالا ميرود در آن و او باشماست هركجا باشيد و خدابآنچه ميكنيد
بصير * له ملك السموات والارض والى الله ترجع الامور * يولج الليل في
بيناست مراوراست پادشاهی آسمانها و زمين و بسوی خدا باز می‌گردد كارها در مياورد شب رادر
النهار و يولج النهار في الليل و هو عليم بذات الصدور * آمنوا بالله ورسوله
روز و در مياورد روزرا در شب و او داناست بحقيقت سينها بگرويد بخدا و پيغمبر او
و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم وانفقوا لهم اجر
و نفقه كنيد از آنچه قرارداد شمارا خليفه‌شدگان دراوپس كسانی كه‌گرويدند از شما ونفقه كردند مرآنهارا مزدی
كبير * ومالكم لا تؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم وقد
بزرك است و چيست مرشمارا كه نميگرويد بخداو پيغمبرص می خواند شماراتا بگرويد بپروردگار شماو بتحقيق
اخذ ميثاقكم ان كنتم مؤمنين * هو الذی ينزل علی عبده آيات بينات
گرفت پيمان شمارا اگر هستيد گروندگان اوست آنكه ميفرستد به بنده خود آيت های روشن
ليخرجكم من الظلمات الی النور * وان الله بكم لرؤف رحيم * ومالكم
تابدر آورد شمارا از تاريكيها بسوی‌روشنائی‌و بتحقيق خدا بشماهرآينه مهربان آمرزنده است وچيست مرشمارا
الا تنفقوا في سبيل الله ولله ميراث السموات والارض لا يستوی منكم من
كه نفقه نمی كنيد در راه خدا و مرخداراست ميراث آسمانها و زمين يكسان نباشد از شماآنكه
انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا
نفقه كرد ازپيش فتح و كارزار كرد آنگروه بزرگتر رتبه‌اند ازكسانيكه نفقه كردند از پس و كارزار كردند
وكلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون خبير * من ذا الذی يقرض الله قرضا
و همه را وعده كرد خدا به نكوئي و خدا بآنچه ميكنيد آگاه است كيست آنكه‌قرض دهد خدارا قرض
حسنا فيضاعفه له وله اجر كريم * يوم تری المؤمنين والمؤمنات يسعی نورهم
نيكوپس زيادكند برای‌او و مراوراست مزدنيكو روزی‌ببينيدگرونده های مردان‌وزنهای‌گرونده را می شتابد نور آنها
بين ايديهم و بايمانهم بشريكم اليوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين
پيش روهاشان و طرفهاي راستشان مژده های‌شما امروز بهشت هائی‌است كه ميرود از زيرش جويها جاويدانند
فيها ذلك هو الفوز العظيم * يوم يقول المنافقون والمنافقات للذين آمنوا
درآن این‌است آن‌رستكاری بزرك روزی كه ميگويند مردان دورو و زنان دورو مر كسانی را كه گرويدند
انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم
بنگريد مارا تا بگيريم‌از نور شماگفته شودباز گرديدپشت های خودتان پس‌بطلبيدنوريراپس زده شود ميان آنها
بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب * ينادونهم الم نكن
بارة كه‌مرآنرادری است كه‌درونش درآن رحمت است و برونش از جانب او شكنجه است‌ندا كنند آيا نبوديم
معكم قالوا بلی ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم
باشما گويند آری ولكن شما در بلا افكنديد خودتان را و انتظار برديد و شك‌كرديد ومغرور كردشمارا

الامانی حتی جاء امر الله و غركم بالله الغرور * فاليوم لا يؤخذ منكم
آرزوها تا اينكه آمد امر خداو فريفت شمارا بخدا ديو فريبنده پس امروز گرفته نشود ازشما
فدية ولا من الذين كفروا مأويكم النار هي موليكم و بئس المصير * الم
فدائی و نه از كسانی كه كافر شدند جايگاه‌شما آتش است آن سزاوار شماست‌وبد باز گشتی است آيا
يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا يكونوا
نه وقت رسيده مرآنانرا كه گرويدند كه بترسد دلهاشان برای يادخدا و آنچه فرود آيد از حق و نباشند
كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم و كثير منهم
مانند كسانی كه داده‌شدندكتاب راازپيش‌پس دراز شد برآنها روزگار و سخت‌شد دل هاي آنها و بسياري‌ازآنها
فاسقون * اعلموا ان الله يحيی الارض بعد موتها قد بينا لكم الآيات
بدكارانند بدانيد كه خدا زنده كند زمين‌را پس از مردن آن بتحقيق روشن كرديم برای شما آيت هارا
لعلكم تعقلون ان المصدقين والمصدقات واقرضوا الله قرضا حسنا يضاعف
شايد شما دريابيد و بتحقيق تصديق كنندگان‌از مردان و زنان‌و وام دادند خدارا ازقرض نيكو دوچندان‌شود
لهم ولهم اجر كريم * والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون
مرآنهارا و برای آنها مزدی است نيكو وآنانكه گرويدند بخدا و پيغمبر اوآن گروه آنهايند بسيار راستگو
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم والذين كفروا وكذبوا بآياتنا اولئك
و شهيدان نزد پروردگارشان براي آنهامزدآنهاست‌و نورهاشان وكسانيكه‌كافرشدند وتكذيب كردندبآيت‌هاي ما آنگروه
اصحاب الجحيم * اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم
ياران‌دوزخند بدانيدكه جز اين‌نيست زندگانی دنيابازيچه‌و بيهوده است و آرايشی‌و فخر كردنی است ميان شما
و تكاثر في الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج
و مباهات كردنی است‌در مالهاو فرزندان‌مانندداستان‌باران كه بشگفت آورد كافران‌را روئيدنی آن‌پس خشك‌شود
فتريه مصفرا ثم يكون حطاما وفي الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و
پس‌بينی‌آن را زرد شده پس ميباشد درهم شكسته و در آخرت شكنجه سخت است و آمرزش ازخدا و
رضوان و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور * سابقوا الی مغفرة من ربكم و
خوشنودي و نيست زندگانی دنيا مگر بهره فريب پيشی گيريد بسوی آمرزش از پروردگارتان و
جنة عرضها كعرض السماء والارض اعدت للذين آمنوا بالله و رسله ذلك
بهشتيكه پهناي آن چون پهنای آسمان‌وزمين است آماده شدبرای آنانكه گرويدند بخداو پيغمبران او اين‌است
فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم * ما اصاب من مصيبة في الارض
فضل خدا ميدهد آنرا بهر كه ميخواهد و خدا صاحب بخشش بزرك است نرسد هيچ مصيبتی در زمين
ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها ان ذلك علی الله يسير *
ونه در نفسهای شما مگر دركتاب است پيش ازآنكه آفرينيم آنرا بتحقيق اين است بر خدا آسان
لكيلا تأسوا علی ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم والله لا يحب كل مختال
تا اندوه مخوريد شما برآنچه فوت شد و خوشنود نشويد بآنچه داد شما راو خدا نه دوست دارد هرخرامنده

فَخُورٍ * اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
وفخر كنندهرا كسانيكه بخل ميورزند و امر كنند مردم ببخل و كسى اعراض كند پس بتحقيق او بى نياز ستوده است
لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ
بتحقيق فرستاديم پيغمبران را بمعجزها و فرستاديم باآنها كتاب راو ميزان را تا بايستند مردمان بعدالت
وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ
و فرو فرستاديم آهن را درآن است آسيبى سخت و بهرهها براى مردم و تا بداند خدا كه مدد كند اوراو پيغمبران اورا
بِالْغَيْبِ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ * وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا وَ اِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي
به پنهاني بتحقيق خدا تواناى عزيز است و بتحقيق فرستاديم نوحرا و ابراهيمرا و قرار داديم در
ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ * ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلٰى آثَارِهِمْ
فرزندان آن دو پيغمبرى راو كتاب را پس بعضى آنها هدايت يافته گانند بسيارى از آنها بدكارانند پس عقب درآورديم بر اثرشان
بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْاِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ
بفرستادگان و عقب درآورديم بعيسى پسر مريم و داديم اورا انجيل وگردانيديم در دلهاى كسانى
اِتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً اِبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ
كه پيروي كردنداورامهرباني و رحمتى و رهبانيتى كه اختراع كردندآن رانونشتيم آن رابر آنهامگر بجهت خواستن خوشنودى خدا
فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
پس رعايت نكردندآن را حق رعايت آنرا پس داديم آنانراكه گرويدند ازآنهااجرشان را و بسيارى از آنها بدكارانند
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ
اى كسانيكه گرويديد بپرهيزيد خداى را و بگرويد به پيغمبراو ميدهد شمارا دونصيب از رحمت خودوميگرداند
لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لِئَلَّا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتَابِ
براى شما نورى راكه راه برويدبآن و مي آمرزد مرشمارا و خداآمرزنده مهربان است تا البته بدانند اهل كتاب
اَلَّا يَقْدِرُونَ عَلٰى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
كه قادرنباشند بر چيزى از فضل خدا وآنكه افزونى بدست خداست ميدهد هركرا ميخواهد
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ .
و خداوند صاحب بخشش بزرك است .

قوله تعالى عزوعلا سبح لله مافى السموات والارض الاية حق تعالى گفت تسبيح كرد وميكندخداى را جل جلاله آنچه در آسمان و زمين است بيان كرديم پيش از اين كه تسبيح تعبيد تنقيه و تنزيه باشد خداى را جل جلاله از صفات نقص و آنچه بدو لايق نباشد از عقلا اين بود و از ناعاقلان وجمادات دليل آن باشد برآنكه آنرا خالقى هست مستحق تسبيح مثله قوله تعالى ولله يسجد من فى السموات و الارض يعنى افعال او كه در آسمان و زمين است دليل ميكند كه آن را فاعلى هست مستحق سجود براى آنكه وجود او دليل ميكند بر صانعى مستحق سجده نگرنده در او بعلم رسد آنكه سجده كند چون حامل بر سجده او باشد بمثابت آن باشد كه آن سجده كرده باشد و هرچه در آسمان وزمين است از آنچه قديم تعالى جل جلاله مختص است

بقدرت برين چون در آن نگرند دليل كند بر آنكه اوراخالقى و صانعى هست فهذا معني تسبيح الجمادات و اين فصل مشبع برفت فى قوله وان من شيئى الا يسبح بحمده ولكن لاتفقهون تسبيحهم گفت تسبيح ميكنند خداىرا هرچه در آسمان و زمين است بااين معنى كه گفتيم و هو العزيز الحكيم و آن خداى عزيز و منيع غالب قاهر محكم كار است له ملك السموات والارض ملك آسمان وزمين اوراست او زنده كند مردگانرا و بميراند زندگان را وهوعلى كل شيئى قدير و او بر همه چيز قادر و تواناست هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن او اول است و آخر و ظاهر و باطن در اين بسيار قول ها گفتند آنچه محققان گفته اند آنست كه اوست اول يعنى قديم است يعنى بوجود پيش از همه موجود است و همه موجودات باو موجود شد اما بنفسه او بواسطة وآخر است يعنى همه چيز ها فانى شود و او بماند او اول موجود است بر اين معنى وظاهر است يعنى ظاهرالوجود است بدليل ازادلهٔ كه بر ثبوت و وجود او بر خاسته است بحدى كه پندارى ظاهر است بر حاسه وباطن است بان معنى كه از حواس دور است و او را هيچ حاسه از حواس ادراك نكنند عبدالله عباس گفت اولى است بى ابتداء و آخرى است بى انتهاء و ظاهر است يعنى غالب و قاهر و عالى برهمه چيز ها هرچه جز اوست زير اواست و دون او در رتبت ـ وباطن است بكار هاى پوشيده ـ ضحاك گفت او آن خواست كه اول اول ها ازاوست و آخر آخر ها بدست ظهور هر ظاهر و بطون هر باطن ـ مقاتل حيان گفت اول است كه كسى او را باول نگرد و آخر است كه كسى او را بآخر نگرد ظاهر است بى اظهار كس و باطن است بى ابطان كس ـ يمان گفت اولي قديم است و آخرى رحيم است و ظاهرى حكيم است وباطنى عليم ـ محمد بن فضل گفت اول است ببر خود و آخر است بعفو خود و ظاهر باحسان و باطن بپوشيدن گناه بر بندگان ـ ابوبكر وقار گفت هو اول بالازلية و الظاهر بالاحديه و الباطن بالصمديه ـ حسين بن الفضل گفت اول است بى ابتداء و آخر است بى انتهاء و ظاهر است اقتراب وباطن است بى حجاب ـ عباد گفت اول است يعنى سابق است بفعل خيرات واحسان او بر همه احسان ها مقدم است و آخر است پس از فناى خلق و ظاهر است بغلبه بر همه چيز با آنكه پوشيده است از همه چشمها و باطن است يعنى عالم است بخفاياى امور ـ سدى گفت اول است بتوفيق توحيد و آخر است بتوفيق توبه و ظاهر است بتوفيق مسجود و باطن است بستر عيوب ابن عطا گفت اول است بكشف احوال دنيا تا رغبت نكنند در او وآخر است بكشف احوال عقبى تا نشكيبند ازو وظاهر است بردلهاى دوستان تا بشناختند اورا و باطن است از دلهاى دشمنان تا منكر شدند اورا و بعضى ديگر گفتند اول است بتكوين بيانه قوله تعالى انما امرنا لشيئ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون و آخر است بتلقين بيانه يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا والاخرة ـ وظاهر است بتبيين بيانه يريدالله ليبيّن لكم و باطن است به تزيين بيانه وزيّنه في قلوبكم ـ محمدبن على الترمدى گفت الاول بالتاليف والاخر بالتكليف والظاهر بالتصريف والباطن بالتعريف ـ جنيد گفت الاول بشرح القلوب والاخر بغفران الذنوب والظاهر بكشف الكروب والباطن بعلم الغيوب در خبر است كه عمرخطاب از اين آيه پرسيد كعب احبار را

گفت معنی آنست که اول چنان داند که آخر وباطن چنان داند که ظاهر و گفتند اول است به
هیبت و سلطان و آخر است برحمت و احسان ظاهر است بحجت و برهان و باطن است بعصمت
و امتنان و گفتند هو الاول بالهداية و الاخر بالكفاية و الظاهر بالولاية و الباطن بالرعاية
و قيل هو الاول بتسمية الاسماء والاخر بتكملة النعماء والظاهر بتسوية الاعضاء والباطن بصرف
اللاواء ـ و قيل هو الاوّل بانشاء الخلايق ولاخر بافناء الخلايق والظاهر باظهار الحقايق
والباطن بعلم الدّقايق ـ بعضی گفتند این واو فاصله است والتقدير هوالاول الاخر الظاهر
الباطن تا عطف شیئی نباشد برنفس خود و درست آن است كه‌واوهاء عطف بر جای خود است و
اختلاف صفات بجاری مجری موصوفات کرد چنانکه شاعر گفت در این بیت شعر الى الملك القرم
وابن الهمام وليث الكتيبة في المزدحم ـ قتاده گفت وروايت كردند ما را كه رسول صلى الله عليه
و آله و سلم يك روز با صحابه نشسته بود ابری برآمـد صحابه را گفت شما دانید تا این چیست
گفتند خداش و رسول عالم ترند گفت این را عنان خوانند این ابری است که زمین را سیراب
کند خدای تعالی این ابر را براند بر قومی که او را شکر نکنند و او رانخوانند آنکه گفت دانید
تا بالای آن چیست گفتند الله و رسوله اعلم خدای و رسول عالم ترند گفت بالای آن آسمان دنیا
است و آنرا رفیع خوانند و آن موجی مکفوف است و سقفی محفوظ آنکه گفت دانید که پس از این
چیست گفتند ـ خدای و رسول عـالم ترند گفت بالاء آن آسمان دوم است و از آسمان دوم تا اول
پانصد ساله راه است و از هر آسمانی تا بآسمانی پانصد ساله راه است آنکه از بالای آن عرش است
و از آسمان هفتم تا بعرش پانصد ساله راه است آنکه گفت دانیدتا زیر شما چیست گفتند خداو
رسول عالم ترند گفت زمینی دیگر است و از این زمین تا آن زمین پانصد سال راه است همچنین
گفت تا هفت زمین آنکه گفت بان خدای که جان بدست اوست که اگر خدای را بخوانید ازبالای
عرش جواب دهد شمارا آنکه این آیت را بخواند هوالاول والاخر والظاهر والباطن و هوبكل
شیئی علیم و مراد آن آنست بعلم و قدرت و خلق ابوصالح روایت کرد از ابو هریره که رسول
صلى الله عليه و آله و سلم يك روز وارد درحجره حضرت فاطمه علیها سلام شد و فاطمه ٤ از او
خادمه خواست رسول صلي الله عليه و آله وسلم گفت تو را راه نمایم برچیزی که تورا بهتر است از
اینکه تو میخواهی گفت چیست آن گفت بگوی اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا
ورب كل شيئى منزل التورية و الانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ بك من شر كل شيئى انت
اخذ بناصيته انت الاول فليس قبلك شيئى و انت الاخر فليس بعدك شيئى وانت الظاهر فليس فوقك
شيئى و انت الباطن فليس دونك شيئى اقض عنا الـديـن واغننا من الفقر و هو بكل شيئى عليم
هوالذى خلق السموات والارض فى ستة ايام گفت اوآن خدائی است که آسمان و زمین بیافرید در
شش روز ثم استوى علي العرش پس در عرش مستولی شد و تفسیر این بگفته‌ایم چند جایگاه يعلم ما
يلج فى الارض داند آنچه در زمین شود و آنچه از زمین بر آید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه
برآسمان شود وهو معكم و او با شماست هر کجا که باشید بمعنی علم یعنی عالم است باحوال شما بر
وجهی که بر او هیچ پوشیده نیست بمانند آنکه باکسی باشد از او غـایب نباشد والله بما تعملون

بصير و خدای بهرچه شما می کنید عالم است له ملك السموات والارض ملك آسمان و زمین او را
است از روی خلق و نفاذ امر و تصرف و الى الله ترجع الامور وبازگشت کارها با اوست يولج الليل
في النهار و يولج النهار في الليل شب در روز آرد و روز در شب واختلاف اقوال در او برفته است
در سورة آل عمران و هو عليم بذات الصدور و او عالم است بآنچه دردلهاست و مراد بذات الصدور
اسرار است پنداری سر را بر دل خود مستولی کرد کقولهم ذات مال ـ آمنوا بالله و رسوله گفت
ایمان آرید بخدای و رسول او وانفقوا و هزینه کنید مما جعلكم مستخلفين فيه از آنچه شما را در
آن خلیفه کرد یعنی بمیراث از دیگران بشما رها کرد وقیل مملكين معمرين فيه مملك و معمر
کرد شما را در آن فالذين آمنوا منكم وانفقوا لهم اجر كبير آنان که ایمان دارند از شما و نفقه
کنند ایشان را مزدی بزرك باشد و ثوابی عظیم آنکه بر سبیل انکار و تقریع گفت و مالكم چه
بوده است شما را که ایمان نمی آرید بخدای والرسول يدعوكم و او حال راست و حال آنکه
رسول صلى الله عليه و آله وسلم شما را میخواند و دعوت می کند تا بخدای ایمان آرید و قد
اخذ ميثاقكم هم واو حال است یعنی و حالی از شما بستده است بانکه در عقل شما مقرر
بکرده است و مرکوز وجوب معرفت و توحید و عدل او و وجوب تصدیق انبیاء و رسل او و برآن
دلیلها اقامت کرده‌است وحج غصب کرده است ـ عامه قراء خواندند اخذ ميثاقكم برفعل مستقيم و
نصب ميثاق على معنى وقد اخذ الله ميثاقكم مگر ابو عمر كه‌او خواند و قد اخذ ميثاقكم علي الفعل
المجهول و پیمان شما فرا گرفته اند ان كنتم مؤمنين اگر ایمان دارید ـ گفتند معنی آنست
که اگر هیچ ایمان خواهید آوردن وقتی از وقتها اکنون اولی تر است که ایمان آرید که‌هم
دعوت رسول است و هم دعوت ادلهٔ عقل است بر صحت اسلام و نبوت رسول ما صلى الله عليه
و آله و سلم و گفتند اگر بچیزی ایمان خواهید آوردن لقيام الدلالة عليه این جای آنستکه باو
ایمان آرید و در آیه دلیل است بربطلان جبر چه‌از حکیم نیکو باشد که کافر را منع کند
از ایمان بخلق قدرت موجبه کفر و سلب قدرت موجبه ایمان آنکه گوید مالكم چه بوده است
شما را که ایمان نمی آرید هوالذى ينزل على عبده آيات بينات انکه گـفت او آن خداست
که بر بنده خود یعنی محمّد صلى الله عليه و آله وسلم فرو فرستاد آیاتی و علاماتی و دلائلی روشن
ليخرجكم من الظلمات الى النور تا بیرون آرد شما را از تاریکی بروشنائی خلاف کردند در آنـکه
فعل اخراج اسناد با کیست بعضی گـفتند راجع است بـا خدای تعالی جل جلاله و بعضی
گـفتند راجع است با رسول صلى الله عليه و آله و سلم و هر دو محتمل است و نیکو و
ان الله بكم لرؤف رحيم وخدای تعالي بشما مهربان ورحیم است و مالـكم آنکه گفت هم برسبیل
تقریع و ملامت چیست شما را و چه افتاده است شمارا که نفقه نکنید در سبیل خدای و آن
جهاد است و وجوه مصالح دینی و ابواب بر و لله ميراث السموات والارض و خـدای راست
میراث آسمانها و زمین ها یعنی اهل آسمان ها و زمین که بمیرند همه خدای تعالی باقی باشد
انکه بیان کرد فضل سابقان را گفت لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح راست نباشد آنان
که نفقه کنند پیش از فتح ـ بیشتر مفسران گفتند مراد فتح مکه است و شعبی گفت مراد

صلح حديبيه است براى آنكه در خبر است كه رسول را عليه السلام گفتند صحابه بر صلح
حديبيه كه اين فتح است گفت آرى فتحى عظيم است و قاتل و با نفقه قتال كنند در نصرت
دين رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اولئك اعظم درجة ايشان را درجه بزرگوار تر بود
از درجهٔ آنانى كه پس از آن نفقه كنند و قتال ـ ابو سعيد خدرى روايت كرد كه رسول صلى الله
عليه و آله و سلم گفت نزديك است كه قومى آيند كه اعمال شما را حقير دارند
در جنب اعمال خود ما گفتيم كيستند ايشان يا رسول الله قريشند گفت نه از
ايشان دل تنك تر باشند و اشارت كرد بيمن و گفت اهل يمن اند الا ان الايمان يمان والحكمة يمانية
گفتند يا رسول الله ايشان بهترند از ما گفت بآن خداى كه نفس من بفرمان او است كه
اگر يكى از ايشان بمانند كوهى از زر نفقه كنند به پايهٔ شما نرسند و نه نيمه آن آنكه
انگشتان بهم باز نهاد و انگشت كهترين بر داشت و گفت اين چنين است فضل ميان ما و
مردمان ديگر كه فضل اين انگشتان بر انگشت كهين و اين آيه بخواند لا يستوى منكم من
انفق من قبل الفتح الاية از عموم آيه آن است كه خداى تعالى رفع تسويه كرد ميان آنانكه
پيش از فتح يا حد يبيه نفقه و قتال كردند و اين بدو خصلت باز بسته است يكى
سخاوت و يكى شجاعت و اتفاق است كه در اين دو خصلت بل ساير خصايل حضرت امير
المؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه مقدم بود بر صحابه و از هيچ كس در اين دو خصلت
آن باز نگفتند كه ازو تا در خبر است كه يك روز اعرابى بر او سؤال كرد او وكيل را
گفت اعط الاعرابى الفا اعرابى را هزار بده گفت از زر دهم يا از سيم گفت كلاهما
عندى حجران فاعط الاعرابى انفعهما له گفت هر دو بنزديك من سنك است اعرابى را
آن ده كه او را نافع تر بود اما قتال كس خلاف نخواهد كردن پس آيت اگر تخصيص
كنند بقومى دون قومى آنچه مضمون او است باو لايق تر است از آنكه بديگر كس آنگه
گفت اينان نيز كه پس از فتح نفقه و قتال كردند بى نصيب نيستند هر كس حظ خود دارد
و كلاً وعد الله الحسنى گفت همه را وعده داد خداى بآن نيكو تر از آنچه كرده
باشند وحسنى تا نيت احسن باشد والله بما تعملون خبير خداى تعالى بانچه شما مى كنيد
دانا است تا جزا دهد شما را بر آن من ذالذى يقرض الله قرضاً حسنا آنكه تحريص كرد
خلق را بر انفاق و زكوة و صدقه و نفقه گفت كيست آنكه قرض دهد بخداى تعالى قرض
نيكو ان دادن تورا قرض خواند تابدانند كه جزاى آن واجب است بمنزلهٔ جزاء دين و گذاردن
قرض آنكه بيان كرد كه از يك روى باقرض ماند و آن وجوب قضاء است و از يك روى با
تجارت ماند كه يكى را ده عوض باشد و هفتاد و هفتصد گفت خداى دادهٔ را او مضاعف كند
و اورا مزدى و ثوابى باشد با كرامت آنكه گفت يوم ترى المؤمنين والمؤمنات ياد كن اى محمّد
آن روزى كه تو بينى مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را كه نور ايشان ميرود و سعى مى كند و
و مى شتابد در پيش ايشان و بر دست راستشان گفتند جمله خواست الا آن است كه اكتفا
كردند بذكر بعضى از كل ـ بعضى ديگر گفتند تخصيص جهة پيش براى آن كرد كه نور از

رويهاى ايشان مى تابد براى وضوء نماز وسجده كه كرده باشند لقوله عليه السلام امتى الغرّ المحجلون
يوم القيمة من آثار الوضوء گفت امت من اغر محجل باشند روز قيامت از آثار وضوء نماز و اما
دست راست درخبر است كه بندهٔ مؤمن كه او تسبيح كند شمرده و نگاهداشته از سر هر انگشتى
از انگشتان او بمانند شعله نورى درخشد ـ عبدالله مسعود گفت نورشان بقدر عمل شان باشد
مرد بود كه نور او چند درخت خرما باشد و بود كه چند قامت مردى بود و آن كس را كه
از آن كمتر نبود بمقدار انگشتى باشد گاه بتابد كه بينند و گاه نبينند ـ قتاده گفت مرا روايت
كردند از رسول صلى الله عليه وآله و سلم كه او گفت روز قيامت مرد باشد كه نور او چندان
باشد كه از مدينه تا بعدن وصنعاء يمن تابد و كم از آن تا چندانى بود كه جاى قدم خودرا بيند
و بس ـ ومؤمن بود كه اورا چندانى نور بود كه آتش دوزخ را بنشاند و تاب ببرد تا آنجا كه
برصراط مى گذرد و از دوزخ آواز مى آيد جز يا مؤمن فان نورك اطفاء لهبى بگذر اى مؤمن
كه نور تو نار مارا بكشت بشريكم اليوم جنات تجرى من تحتها الانهار يعنى فرشتگان گويند
ايشان را كلا مژده شما را كه امروز بهشت ها است كه در زير درختان او جويها ميرود خالدين
فيها در آنجا هميشه باشند ذلك هو الفوز العظيم آن ظفرى و دست يافتنى بزرگ است آنكه چون
ذكر مؤمنان بكرد ذكر منافقان با آن بگفت تا هردو معلوم شود گفت ياد كن اى محمّد آن روز
كه گويند مردان منافق و زنان منافقات مؤمنان را انظرونا و اين آنكه باشد كه مؤمنان در قيامت
آيند با نور تمام منافقان ومنافقات ازدور بنگرند بنور ايشان ايشانرا بشناسند و در دنبال ايشان
افتند و ايشان را ميگويند انظرونا انتظار ما كنيد نقتبس من نوركم تاما از نور شما روشنائى
باز گيريم و از چراغ شما چراغى برافروزيم نظر در آيت بمعنى انتظار است يقول العرب انظرنى
اى انتظرنى وحمزه و يحيى و اعمش خواندند انظرونا اى امهلونا مارا مهلت دهيد يعنى بر ما
تعجيل مكنيد الانظار وهو الامهال وقال عمرو بن الكلثوم شعر ابا هند فلا تعجل علينا وانظرنا
نخبرك اليقينا مفسران گفتند مؤمنان روز قيامت درعرصهٔ قيامت آيند بنور عمل خود صراط
مى برند ومنافقان درآيند در قدر پايه خودنورى ضعيف بود ايشان را على وجه المكر والخديعه
بمعنى العذاب يخادعون الله وهو خادعهم ايشان بآن نور ضعيف راه مى برند كه بتابد تابروند كه بميرند
تا بمانند ناگاهى بادى برآيد ونور ايشان بنشاند ايشان عند آن حال كه در تاريكى بمانند اين
گويند انظرونا نقتبس من نوركم گفت آيتى است كه حكايت كرد از مؤمنان يقولون ربنا اتمم
لنا نورنا ترس آن را كه نبايد كه با ايشان هم آن معامله رود و يكى از شعراء اين قدر تضمين
كرد در مصراعى گفت شعر اثرت ايدى البلى فى دوركم منذ اقوت دوركم عن حوركم قد ضللنا
فى دجى ليل النوى فانظرونا نقتبس من نوركم جواب دهند مؤمنان ايشان را كه ارجعوا ورائكم
بازپس رويد وطلب نور از آنجا كنيد كه ما نور ازدنيا آورديم اين نور آن وضوها است وطهارتها
در سرماء سرد كرديم ايشان در اين باشند فضرب بينهم بسور له باب بزنند ميان ايشان باروى
يعنى ديوارى بكنند كه آن را درى بود ـ كسائى گفت باصله است والتقدير ضرب بينهم سور
گفتند اين ديوارى باشد حاجز و حايل ميان بهشت و دوزخ باطنه فيه الرحمة در اندرون او

رحمت بود مراد بباطن بهشت است فيه الرحمة دراو رحمت است وقوله فيه ضمير راجع است با لفظ دون معنى وظاهره من قبله اى من قبل الظاهر العذاب وظاهر او از قبل ظاهر او عذاب باشد يعنى دوزخ ابوسيار گفت با على بن عبدالله عباس بودم بنزديك وادى جهنم گفت ازپدرم شنيدم عبدالله عباس كه اين آيه خواند كه فضرب بينهم بسور وگفت اين بارو است كه خداى تعالي در اين آيه گفت عبدالله بن عمرو گفت در اين آيت كه اين بارو كه خدايتعالي درقرآن گفت كه فضرب بينهم بسور باروى مسجد بيت المقدس است له باب درمسجداست باطنه فيه الرحمة يعني المسجد وظاهره من قبله العذاب يعني آنوادى كه آنراوادى جهنم گويند زيادبن ابى سوده گفت عبادة بن الصامت راديدم برباروى بيت المقدس ايستاده ازجانب شرقى ومى گريست گفتم ياباوليد چراميگرئى گفت ازآنجا كه خبر داد ما را رسول صلي الله عليه و آله وسلم كه وادى دوزخ است ـ شريح گفت كه كعب الاحبار گفت له باب اين در بيت المقدس است كه آنرا باب الرحمه ميگويند آنست كه خداى تعالى گفت فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمه الاية ـ ينادونهم منافقان مؤمنان را كه الم نكن معكم نه ما با شما بوديم نماز كرديم و روزه داشتيم و ميان ما مناكحه و موانسه بود قالوا گويند مؤمنان كه آرى با ما بوديد بظاهر نه بباطن بزبان نه بدل بنفاق نه وفاق ولكنكم فتنتم انفسكم خويشتن بفتنه افكنديد يعنى خويشتن هلاك كرديد بنفاق ومراد باين فتنه هلاك است وتربصتم و بمؤمنان انتظار هلاك و دائره كرديد وارتبتم شاك شديد در توحيد و عدل خداى وغرّتكم الامانى آرزو هاى باطل شما را بفريفت ـ ابو بكر وراق گفت طول الامل درازى اميد خواست انس مالك روايت كرد كه رسول صلي الله عليه وآله وسلم يك روز با صحابه نشسته بود و ايشان را وعظ مى كرد خط ها بر زمين ميكشيد در زير يكديگر آنكه خطى ديگر از گوشهٔ بكشيد آنكه گفت دانيد تا اين چيست گفتند نه گفت اين مثل فرزندم آدم است و آرزو هاى او و آن خط ديگر اميد است چنانكه او در ميان آرزو ها و اميد باشد كه مرگ باو رسد و امانى او باطل كند و امير المؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه گفته لاتتكل على المنى فانها بضايع ـ النوكى گفت بر آرزو ها تكيه مكن كه بضاعت احمقان است و شاعر گويد الا يا نفس ان ترضى بقوت فانت عزيزة ابداً غنية دعى عنك المطامع والامانى فكم امنية جلبت منيّة حتى جاء امر الله تا فرمان خداى آمد يعنى مرگ و غركم بالله الغرور و بفريفت شما را بخداى فريبنده يعنى شيطان صفت موصوف محذوف است و سماك بن حرب در شاذ خواند غرور بضم غين يعنى اباطيل و غرور بضم مصدر باشد و بفتح اسم فاعل قتاده گفت بر خدعهٔ شيطان ميبودند تا خداى تعالى دردوزخ افكند ايشان را فاليوم لايؤخذ منكم فدية امروز از شما فدية نستانند يعني عوض و بدلي كه شما را بآن از دوزخ باز خرند ابن عامر و ابوجعفر و يعقوب لاتؤخذ خواند بتاء تأنيث لاجل الفدية و باقى قراء بيا خواندند لتقدم الفعل ولان التأنيث غير حقيقى ولا من الذين كفروا و نيز از كافران فديه نستانند مأويكم النار مأوى شما دوزخ است هى موليكم آن اوليتر است بشما اين مولى اولى است قال لبيد فغدت كلاالفرجين تحسب انّه مولى المخافة خلفها و امامها ـ و وبئس المصير و بد جاى بازگشتى است الم يأن للذين امنوا گفت وقت نيامد كلبى و مقاتل گفتند

آيت در منافقان آمد پيش از هجرت و سبب آن بود كه سلمان را گفتند ما را خبر ده از آنچه در توراة ديدهٔ از عجايب خداى تعالى اين آيت فرستاد كه نحن نقص عليك مدتى از اين گفتار باز ايستادند چون خداى تعالى زجر كرد ايشان را بآنكه گفت قرآن نيكو ترين قصه هاست و نافع ترين ديگر باره باسر سئوال شدند خداى تعالى اين آيه فرستاد الله نزل احسن الحديث مدتى ديگر فرو گذاشتند آنكه با سر سئوال شدند خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت وقت نيست كه اين مؤمنان يعنى مظهران ايمان بزبان و مبطنان كفر كه دل ايشان خاشع شود بفرمان خداى تعالى وبراى امر خداى ـ عبدالله مسعود گفت ميان اسلام ما و ميان آنكه مارا عتاب كردند باين آيت الا چهار سال نبود آنكه مؤمنان يكديگر را عتاب كردن گرفتند بعضى ديگر گفتند اين وعظى است كه خداى تعالى كرد مؤمنان را مبتدءاً چون از ايشان قساوت قلب ديد ـ و مانزل من الحق و آنچه فرو فرستاد خداى تعالى از حق و محل ماجراست از اعراب عطفاً على قوله لذكرالله و نافع وحمزه و عاصم بروايت مفضل و حفص خواندند نزل به تخفيف زاء علي لزوم الفعل وآنچه فرود آمد از حق رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت اول چيزى كه از امت من بردارند خشوع باشد ولا تكونوا در او خلاف كردند بعضى گفتند محل او نصب است عطفاً على قوله ان تخشع والتقدير ان لاتكونوا و بعضى ديگر گفتند نهى است و محل او جزم است چه سقوط نون تثنيه و جمع و نون تأنيث براى نصب و جزم باشد گفت مباشيد چنانكه آنان كه ما ايشان را كتاب داديم پيش از اين يعنى جهودان و ترسايان فطال عليهم الامد روزگار برايشان درازگشت از عهد پيغمبران يعني ايام فتور دراز گشت فقست قلوبهم دل هاى ايشان سخت شد ـ ربيع بن عميله گفت از عبدالله مسعود كه او گفت حديثى شنيدم از رسول صلي الله عليه و آله وسلم كه از آن خوشتر حديث نشنيدم الا كتاب خداى تعالى و آن آنست كه رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت چون عهد بنى اسرائيل بمدت پيغمبران درازشد دلهاى ايشان سخت شد كتابى از بر خود بنهادند بر مراد و هواى خود و آنچه ايشان را بدل خوش آمد و توريةپس پشت افكندند چه در او احكامى بود كه ايشان را خوش نبود بآن از نواهى و موانع چنانكه حق تعالى گفت نبذ فريق من الذين اوتواالكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كانهم لايعلمون آنكه گفتند اين نوشته بر بنى اسرائيل عرض كنيد اگر قبول كنند فهوالمراد و اگر نكنند بكشيد ايشان را يعنى بر احبار و علماء ايشان گفتند راى آنست كه فلان حبر كه از او عالم ترنيست برو عرض بايد كردن اگر او قبول كند كس رد نيارد كردن و اگر او قبول نكند اورا ببايد كشتن كه پس از آن كس بر شما اعتراض نيارد كردن همه گفتند راى اين است آن حبر از اين حال خبر نداشت برفت و آياتى چند از توراة كه فرستادهٔ خداى بود بر ورقى نوشت و برسروى نهاد و در گردن و در زير جامه چون از كفرهٔ بنى اسرائيل آمدند و كتاب ساختهٔ خود آوردند و بر او عرض كردند او تقيه را از خوف ايشان دست برآن قرن نهاد وگفت اين كتاب خداست و توربة موسى است كه بدو انزله كرد و من بدو ايمان دارم و مراد آن بود كه بر آن سرو بود ايشان شادمانه شدند و از بر او بيامدند گروهى كه خواص

او بودند این سر از او دانستند چون او فرمان یافت این حدیث آشکارا کردند خلاف در میان بنی اسرائیل افتاد تا بهفتاد واند فرقه ببودند فرقه مصیب اصحاب ذی قرن بودند آنانکه متابعت این قرن کردند مقاتل بن حیان گفت مؤمنان اهل کتاب را خواست که پیش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند فطال علیهم الامد یعنی خروج النبی صلی الله علیه و آله و سلم مدّت ایشان دراز شد یعنی آمدن رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم دلهاشان سخت شد تا بدعت رهبانیّت بنهادند چنانکه گفت ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و صومعه ها بساختند و راهب شدند بعضی بردین عیسی بماندند و ایشان اندکی بودند و بیشتر برگشتند و ایشان آن بودند که خدای تعالی ایشان را فاسق خواند ـ محمّد بن کعب گفت جماعتی از صحابه در مکّه در قحطی و سختی بودند چون بمدینه آمدند در خصب و فراخی افتادند بطر گرفت ایشان را دل ها شان سخت شد ـ ابووائل بن بکر روایت کرد که عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام گفت که بسیار مگوئید الا ذکر خدای تعالي که دل هاتان سخت شود و دل سخت دور باشد از رحمت خدای تعالی ولیکن شما ندانید آنکه گفت در گناه مردمان منگرید چون خداوندان و در گناه خود نگرید چون بندگان که مردمان دواند صاحب عافیت و صاحب بلا براهل بلا رحمت کنید و بر اهل عافیت خدا را شکر کنید ـ فضل بن موسی الشیبانی گفت سبب توبه فضل بن عیاض آن بود که او کنیزکی را دوست داشتی شبي وعده داد که براو شود او بدیواری بررفت و ببام خواست تا براو شود از سرای آوازی می‌آمد که کسی میخواند الم یأن للّذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله این آیت بردل او اثر کرد ساعتی بگریست گفت بلی والله قد انی آری والله که وقت آمد که نرم شود برای ذکر خدای آنگه باز پس آمد و در ویرانه شد تا آنجا بخسبید جماعتی آن جا فرود آمده بودند با یکدیگر می گفتند ای قوم بیدار باشید که امشب فضل بر راه است نباید تا راه ما بزند و فضل راه زن بود با خویشتن گفت نبینی که بندگان خدای از من چگونه میترسند بارخدایا توبه کردم و علامت توبه‌ام آن است که در خانه تو که مسجدالحرام است مجاور باشم آنگه آواز داد که یاقوم فضل عیاض منم ازمن مترسید که من برسر آن نیستم که تا بامروز بودم آنگه از آنجا بیرون آمد و بمکه رفت و مجاور بنشست عبدالله مبارك را پرسیدند که چنان فاسقی متهتّك که تو بودی سبب توبه تو چه بود گفت من سخت مولع بودم بخمر خوردن و بربط زدن شبی از شبها در باغی بودم خمر می‌خوردم بربط بردرختی نهادم و بخفتم نیم‌شب از خواب درآمدم برخاستم تا بربط برگیرم و با سرکار شوم از شاخ درخت آوازی آمد که الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله آن آواز مرا وعظی شد بترسیدم و توبه کردم و سبب توبه و زهد من این بود و کثیر منهم فاسقون و بسیاری از ایشان فاسقند واعلموا انّ الله یحیي الارض بعد موتها گفت بدانید که خدای تعالی زمین را زنده کند بنبات پس از آنکه مرده باشد ازسرما در فصل زمستان قد بیّنا لکم الایات بیان کردیم برای شما آیات را وبیّنات را و ادله را لعلکم تعقلون تا همانا عقل کار بندید و برمقتضی عقل کار کنید انّ المصدّقین والمصدّقات ابن کثیر وعاصم بروایت ابوبکر خواندند و مفضل مصدقین بتخفیف صاد در هر دو کلمه من التّصدیق معنی آنکه انّ ـ

المؤمنین والمؤمنات و باقی قرّاء بتشدید هردو صاد خواندند و او متصدق بوده است تاء را در صاد ادغام کردند و مثله قول المزمل و المدّثر وابی کعب خواند انّ المصدقین والمتصدقین مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و اقرضوا الله قرضاً حسنا و اگر گویند چگونه عطف کرد فعل را بر اسم گوئیم از این دو جواب گفتند یکی آنکه الف و لام در مصدقین و مصدقات بمعنی الذین است و تقدیر کلام آنست که انّ الذین تصدقوا و اقرضوا الله و جواب دوم آنکه الذین مضمر است فی قوله اقرضوا الله والتقدیر والذین اقرضوا الله قرضاً حسناً گفت آنانکه صدقه دهند از مردان و زنان وقرض دهند بخدای تعالي یعنی صدقات دهند بدرویشان و مال بذل کنند در طاعت خدای از عمارت مسجد ها و رباطها و پل‌ها و انواع خیرات و مبرات و برای آن قرض خواند آنرا که دهنده توقع عوض کند کالقارض من المستقرض و نیز ممکن است که واو حال باشد و عطف نباشد و بر این قول باید تا قد تقدیر کند یعني وقد اقرضوا الله و پیش از آن خدای را قرض داده باشند و این نیز وجهی نیکو است قرض نیکو یعنی دادنی علی ما امرالله به بر وجهی هر کدام نیکوتر یضاعف لهم مضاعف کند ایشان را آنچه کرده باشند یعنی ثواب و جزای عمل ایشان و قوله یضاعف خبرانّ است ـ ابن کثیر و ابن‌عامر و ابوجعفر خواندند یضعّف بتشدید عین من التضعیف ولهم اجر کریم و ایشان را مزدی باشد با کرامت والذین آمنوا بالله و رسله گفت آنان که ایمان آرند بخدای تعالی و به پیغمبران او بگروند و تصدیق کنند اولئك هم الصدیقون والشّهداء ایشان صدیقان باشند و صدیق آن بود که کار او همه صدق بود و فعّیل بناء مبالغه باشد نحو شرّیب و سکّیر و خمّیر ـ و شهیدان باشند بنزدیك خدای تعالی یعنی ثواب ایشان ثواب شهیدان باشد و صدّیقان لهم اجرهم و نورهم ایشان را باشد نورشان و مزد و ثواب‌شان علماء خلاف کردند در نظم این آیه بهری گفتند اولئك هم الصّدیقون اینجا وقف باید کرد والشّهداء عند ربهم واو استیناف را است و او کلامی است بمبتداء و رفع او برابتداء است وقوله لهم اجرهم و نورهم در جای خبر او است واین قول عبدالله عباس است و مسروق و جماعتی از علماء ـ بعضی دیگر گفتند متصل است بکلام پیش و واو عطف راست آنکه درمعني او خلاف کردند ضحاك گفت آیت در قومی آمد مخصوص از مؤمنان که همه شهید شدند و بعضی دیگر گفتند آیت در جمله مؤمنان آمد و معنی آنکه ثواب ایشان ثواب صدیقان و شهیدان باشد ـ عبدالله مسعود گفت مقاتلان بر وجوهند یکي آن باشد که قتال برای آن کند تامکان او مردمان ببینند و دانند و شجاعت او معروف شود میان مردمان و بعضی آن باشند که برای طلب دنیا و طمع غنیمت کنند و بعضی آن باشند که برای خدای کنند و بسیار کس بر بستر بمیرند که ایشان ثواب شهیدان داشته باشند آنگه این آیت برخواند والذین آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصّدیقون والشّهداء ـ مجاهد گفت هر مؤمنی صدیق باشد و شهید آنگه این آیت برخواند عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که مراد باین روایت پیغمبرانند که ایشان شهدا اند و شهداء جمع شهید باشد بمعنی گواهان و هم گواهانند والذین کفروا و کذّبوا بایاتنا اولئك اصحاب الجحیم آنان که کافر باشند و تکذیب آیات ما کنند ایشان اهل دوزخند اعلموا انّما الحیوة

الدّنیا لعب و لهو و زینة گفت بدانید که زندگانی دنیا بازی کودکان است و لهو و بطر جوانان و زینت زنان است و تفاخر اقران است و تکاثر توانگران است یعني باین ماند و گفتند ما زیادت است و گفتند کافه است و تفاخر بینکم و فخر آوردن است میان شما و مفاخره و مباهات است دربسیاری مالها و فرزندان ـ و بعضی اهل اشارت گفتند لعب کلعب الصّبیان و لهو کلهو الفتیان و زینة کزینة النّسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر کتکاثر الدّهقان وحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه عمّار یاسر را گفت یا عمار بر دنیا اندوه مخور که جمله لذّات دنیا شش است مطعوم است و مشروب و مشموم و ملبوس و منکوح و مرکوب اما شریف‌ترین طعام او انگبین است و آن لعاب مگسی است ومعظم شراب او آب است و همه حیوانات دراو یکی اند و شریف ترین مشموم او مشك است و او خون آهوئی است و نبیل ترین مرکوبش اسب است ومردان‌را برپشت او هلاك‌رسد ونیکو ترین ملبوس او دیبا است و آن بافته کرمی است ومعظم منکوح او زنانند وآن مثال مبال است پس دنیا را چه خطر باشد ـ در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بگذشت ببزغالهٔ مرده گوش بریده گفت که خواهد که این را بخرد بدرمی گفتند یا رسول‌الله اگر زنده بودی هم در می نه ارزیدی باین عیب که دارد فکیف که مرده است گفت دنیا بر خدای خوار تر است از آنکه این براهلش ـ درخبر است که رسول را صلی الله علیه و آله و سلّم شتری بود که آن را غضبا گفتندی باهیچ شترمسابقه نکردی الاّ که سبق بردی روزی اعرابی بیامد با شتری جوان و با او مسابقه کرد شتر اعرابی سبق ببرد ناقهٔ غضبا را صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلّم دل تنك شدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دل خوش دارید انّ حقّا علي الله ان لایرفع شیئاً من الدّنیا الاّ وضعه بر خدا واجب است که هیچ چیز از دنیا رفیع نکند والاّ وضیع‌بکند آنرا ـ و زاهدی را گفتند دنیا را وصفی کن‌برای ما گفت هی جمّة المصائب و تفة المشارب لا تمتّع صاحباً بصاحب گفت مصیباتش بسیار است و مشاربش تیره است و دوستی را بدوستی برخور داری ندهد ولابن درید فی هذا المعنی و من عادة الایام انّ صروفها اذا سرّ منها جانب یبك جانب وقال الاخر هی الدّنیا تقول بملاء فیها حذار حذار من بطشی وفتکی ولا یغررکم حسن ابتسامی ـ فقولی مضحك و الفعل مبکی ثابت بن سعید گفت دنیا چون دمبال کژدم است که در او الاّ نیش و زهر نیست ـ مأمون گفت اگردنیا را پرسند که خود را وصفی کنی ازاین بلیغ تر نگوید که شاعر گفت اذا امتحن الدنیا لبیب تکشفّت له عن عدوّ فی ثیاب صدیق و للاخر فیها ارا ها و ان کانت تحبّ کانّها سحابة صیف عن قلیل تقشّع وللاخر فیها لا تلهینك دنیا طال ماالعبت بالناس قبلك فیها بئسما لعب غرائر اهلها منها علی رجل الّی امری السّهام الدّهر لم یصب آنکه حق تعالي مثل زد او را گفت کمثل غیث گفت چون بارانی است که دروقت حاجت ببارد برای آن غیث خوانند آن باران را که غیاث خلق باشد و فریاد رس بود و برتوسع ابررا غیث خوانند چنانکه باران را و ابر را سما خوانند گفت دنیا بابری ماند که در وقت حاجت بارانی ببارد آنکه چندانی نبات نیکو رایق از او پدید آید که برزگران را بعجب آرد آنکه روزی چندبر آید وایام ربیع بگذرد

و اعتدال هوا برود و باران منقطع شود و تابستان گرم شود و آفتاب بالا گیرد ثمّ یهیج آنکه آن نبات خشك شود فتریه مصفّرا تو آن‌را زرد و بینی و طراوت و آب و رونق از او برود ثمّ یکون حطاماً آنکه پوسیده و شکسته شود و اصل کلمه از حطم است و هو الکسر باد آنرا در عالم ببرد و بپراکند و متلاشی شود و از او هیچ نماند و فی الاخرة عذابٌ شدید و صاحب و جامع و طالب او را بغیر حلّة عذابی سخت بود در قیامت و اگر از وجه حلال طلب کرده باشد و بحلال قناعت کرده باشد و از آن تعدّی نکرده باشد بحرام نه در جمعش نه در انفاقش از رضای خدای تعالی در گذشته نباشد او را از خدای تعالی آمرزش باشد و خوشنودی آنکه گفت بر جمله چنان دانید که زندگانی دنیا هیچ نیست الاّ غرور و برای فریفتن سابقوا آنکه گفت برای تحریص مکلفان برطلب مغفرت و رضای خدای مسابقت کنید و بشتابید بآمرزش خدای تعالی بافعالی از توبه و طاعات که شما را بآمرزش رساند و جنت و بهشتی که عرض او چندان است که عرض و پهناء آسمان ها و زمین ها یعنی‌چون عرض او چندین باشد طول اوبنگر تا چند باشد ـ در خبر است که روزی جبرئیل علیه السلام خواست تا طول بهشت بداند چند هزار سال می پرید بماند از خدای تعالي قوه خواست خدای تعالی قوّتش زیاده کرده مدتی دیگر می پرید تاچند بار مدد خواست و خدای تعالی او را قوّة دادگفت بارخدایا بیشترگذشته ام یا بیشتر مانده حوری از خیمه آواز داد که یا روح‌الله چرا خویشتن را میرنجانی چندین‌هزار سال است که می پری هنوز ازملك من بیرون نشدهٔ جبرئیل گفت تو کیستی گفت من‌حوری ام از حوریان که مؤمنی را باشم از مؤمنان ـ در حکایت الصالحین می‌آید که زاهدی بود ازجمله زهّاد بنماز شب برخاستی و نماز کردی و قرآن خواندی چون بآیتی وعید رسیدی آن آیت باز می خواندی و تکرار می کردی و میگریستي بعضی از شب‌ها باین آیت رسید وجنة عرضها کعرض السماء و الارض می خواند و می گریست بر دیگر روز همسایگان او گفتند هرشب بر آیت وعید میگریستی امشب برآیت وعد می گریستی گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید بهشتی است که پهناء او چندان است که پهناء آسمان و زمین چندانکه نگاه می‌کنم مرا آنجا جای یك قدم نیست اعدت للذین آمنوا بالله و رسله بیچارده‌اند برای آنانکه بخدای ایمان دارند و به پیغامبران او ذلك فضل الله این‌نعمت و فضل خدای است یؤتیهٔ من یشاء بآنکس دهد که او خواهد برای آنکه اگر چه ثواب واجبست وباستحقاق باشد خدای تعالی بتکلیف کردن و اسباب مقدمات باو متفضّل است برای آن گفت ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم وخدای تعالي خداوند فضل و بزرگواری است ما اصاب من مصیبة گفت نرسد هیچ مصیبت در زمین از قحط و تنگی و آفت و هلاك زرع وثمار ولا في انفسکم و نه در نفسهای شما از بیماری و دردها ورنج ها و دل تنگی ها ـ شعبي گفت مراد بمصیبت هر چیزی است که بمردم رسد از خیر و شر و نیك وبد و بیماری و تن دوستی وتنگی و فراخی و خرمي ودژمی بیانش قوله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم الایة الاّ في کتاب الاّ در کتاب است یعنی درلوح محفوظ من قبل ان نبراها از پیش‌آنکه ما بیافریدیم آنرا خلاف کردند

درآنکه این خبر راجع با چیست بعضی گفتند راجع است با زمین پیش از آنکه زمین آفریدیم
بعضی گفتند راجع است با انفس ـ عبدالله عباس گفت راجع است با مصیبت برین قول کلمـه
مخصوص باشد بافعال خدای تعالی ابو العالیه گفت راجع است باسمه وهی النفس انّ ذالك علی الله
یسیر ـ آن برخدای تعالی آسان است هم خلق آن و هم حفظ آن و هم دفع آن لکیلا تاسوا علي
ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم گفت تا دل تنك نشوید بر آنچه از شما فایت شود وخرّم نشوید
بر آنچه خدای داد شما را و عامه قراء خواندند بالف ممدود من الانیاء الذی هوالاعطاء وابو
عمرو خواندند بما اتیکم بالف مقصور من الاتیان و ابو عبیده این اختیار کرد للزوم الفعلین
گفت تا هر دو فعل لازم باشد یعنی فوت و اتیان ـ عکرمه گفت هیچ کس نباشد که
اورا خرّمی ودژمی نباشد باید تا درحال خرّمی شاکر باشد و درحال دژمی صابر ـ عبدالله مسعود
گفت اگر پارهٔ آتشی بر من افکنند تا از من چندانکه بدو رسد بسوزد دوست تر دارم از آنکه
آنرا که باشد گویم کاشکی تا نبودی تا آن چیز که نباشد گویم کاشکی تا بودی متنبّی گوید شعر
لاشرئب الی مالم یفت طعما ولا ابیت علی مافات حسرانا ولا اسرّ بما غیر الحمید بـه ولو حملت
الی الدهر ملانا و قاضی ابوالحسن علي بن عبدالعزیز الجرجانی گوید این معنی در قصیده شعر و
انی اذا ما فاتنی الامر لم اتب اقلب کفی اثره متندما ولکنه ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم
اتبعه هلاّ ولیتما و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه گفت یابن آدم مالك تأسف
علی مفقود لایرده الیك الفوت و مالك تفرح بموجود لا یترکه فی یدیك الموت گفت چراغمناك
می شوید بر مفقودی که چون فوت شوی با تو نیاید وچرا خرم میباشید بموجودی که مرك
آنرا بتو رها نکند ـ بوزر جمهر را گفتند یا حکیم چرا دل تنك نشوی بر آنچه فایت شود
و خرم نشوی بانچه بتو آید گفت برای آنکه فایت راتلافی نتوان کرد بعبرت وحاصل رااستدامت
نتوان کرد بجبرت ـ فضیل گفت در این معنی الدنیا مفیدة مبیده دنیا فائده دهنده است و
ستاننده آنچه بستاند باز ندهد و آنچه بدهد زود بستاند حسین بن فضل گفت خدای تعالی باین
آیت خلقان را تنبیه کرد بر آنکه برفایت صبر کنند و بر پاینده خرم نباشند تا دست از هر
دو بدارند و بقضای او راضی شوند قیتبه بن سعید گفت در بعضی احیاء عرب شدم صحرائی
دیدم پر از شتر مرده چندانکه آنرا عدد ندانستم عجوزی را دیدم پرسیدم که این شتران کهرا
بودند گفت آن پیر را که بر آن تل نشسته است و پشم می تابد برفتم و گفتم یا پیر این همه
تو را بوده است گفت بنام من بوده است گفتم چه رسید اینانرا گفت آنکه داد بستد گفتم
درین باب چیزی گفتی گفت بلی دو بیت گفته ام گفتم چیست آن گفت شعر لا والذی انا
عبد من خلائقه فالمرء في الدهر نصب الرزاء والمحن ما سرني موت ابلی فی مبارکها وماجری
في قضاء الله لم یکن سلام خواص گفت هرکه او خواهد که هر دو سرای او را باشد باید تا
با طریقه ما آید تا دنیا و آخرت در دست او نهند گفتند طریق شما چیست گفت رضا بقضاء
و مخالفت هوا آنکه این بیتها بگفت شعر لاتطل الحزن علي فائت فقل مایجدی علیك الحزن سیّان
حزن علی مامضی ومظهر حزنا لما لم یکن ـ والله لایحب کل مختال فخور وخدای تعالی دوست

نمی دارد هر متکبری فخر کننده را الذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل محل الذین
جراست بصفت مختال فخور گفت آنانکه بخل کنند و مردمانرا بخل فرمایند خود اختیار خیر
نکنند و مردمانرا رها نکنند تا خیر کنند ومن یتول فان الله هو الغنی الحمید و هرکه برگردد
از راه خدای تعالی اعراض کند و عدول نماید پس خدای تعالی بی نیاز است و پسندیده و
و حمید فعیل است بمعنی محمود مدنیان وشامیان هو نخواندند بل و من یتول فان الله الغنی ـ
الحمید خواندند لقد ارسلنا رسلنا بالبینات حق تعالي گفت ما فرستادیم رسولان خود را بحجت
ها و ادله و معجزات و انزلنا معهم الکتاب و فرو فرستادیم بایشان کتاب برای شرایع والمیزان
و ترازوی برای راستی و انصاف و گفتندمیزان خود کنایت است قیامت را لیقوم الناس بالقسط
تا مردم قیام کنند بعدل وانصاف و راستی و انزلنا الحدید وفرو فرستادیم آهن را که در او
شجاعتی و سختی سخت است ـ عبدالله عباس گفت آدم از بهشت پنج چیز بیاورد از آهن
گزین و سندان و کلبتین و مثقب و سوزن اهل معانی گفتند مراد آنستکه آهن از معادن
بیرون آوریم برای شما تا از او آلتی که خواهید بسازید بوحی و اعلام من و معنی آیه آنستکه
نزلي برای شما کردیم و مثله قوله و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج عبدالله عمر گفت رسول
خدای گفت خدای تعالی چهار برکت از آسمان فرستاد آب و آتش و نمك و آهن و بیشتر اهل
علم برانند که تیغ خواست لقوله تعالی فیه بأس شدید درو شجاعتی هست سخت و این بتیـغ
لایق تر است از آنکه بسوزن و گزین و در اخبار اصحاب ما آمده است که مراد باین آهن
ذوالفقار است که برای رسول صلی الله علیه وسلم از آسمان فرو فرستاده و رسول صلی الله علیه و
آله و سلم بحضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه داد تا در پیش او بان قتال میکرد
ودر اخبار مخالفان اقوال مختلف آمد در روایتی آن است که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه روایت کرد که جبرئیل علیه السلام بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله وسلم
آمد و گفت یا رسول الله در یمن صنمی است در آهن گرفته کس بفرست و بفرمای تا آن
صنم بشکنند و از آهن او دو تیغ سازند که بدو قتال کنند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
رسول صلي الله علیه و آله و سلم مرا بخواند و آنجا فرستاد من برفتم و آن صنم بشکستم وآهن
او پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردم بفرمود تا از او دو تیغ ساختند یکی را مخذم
نام کرد و یکی را ذوالفقار وبمن داد تا بدو قتال میکردم روز احد رسول صلی الله علیه وآله و
سلم مرا گفت لاسیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی روایتی دیگر آنستکه ذو الفقار تیغ عاص بن منبه
السهمی بود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه او را بکشت و آن تیغ برگرفت در
غزاة بدر ـ وروایتی دیگر آنست که ذوالفقار از جمله آن شمشیرها بود که بلقیس بهدیه بسلیمان فرستاد بدست
منبه بن الحجاج السهمی افتاد حضرت امیرالمؤمنین ع اورا بکشت روز بدر و تیغ برگرفت روایت
چهارم آنستکه رسول علیه السلام شاخی از درختی بگرفت وبامیر المؤمنین علي صلوات الله و سلامه علیه
داد که باو قتال کن در دست آن حضرت تیغی شد وآن ذوالفقار بود قول پنجم آنستکه جبرئیل از
آسمان آورد و این در روایات ما ظاهر تر است لقوله فیه بأس شدید داود بن علی گفت نزدیك

ناصر حق بودم بطبرستان تیغی نیکو پیش او نهاده بود بر او این بیت ها نقش کرده شد ــ
عندی اذا کره الفتی حب الحیوة من النزال سیف تشق له النساء جیوبهن علی الرجال ماض کانك
تنتضی من حضنه رقراق آل متردد فیه الفرند تردد الماء الزلال اثارة تنسبقه للعین من قبل السؤال
و منافع للناس گفت در این منافع است مردمان را اگر بر عموم اشارات به آهن است منافع
عام تر باشد و اگر مراد تیغ است منافعی بود که مختص باشد بدو و دلیل دیگر بر آنکه مراد
بآهن تیغ است ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب و تا خدای بداند که کیست که خدای
را و پیغمبران را یاری کند بر ظهر الغیب و معنی لیعلم الله آنستکه باین فعل معامله مختبران
کنند چون کسی که نداند تا بداند ان الله قوی عزیز خدای تعالی قوی و عزیز است آنکه
گفت ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم ما بفرستادیم نوح را در عهد او و ابراهیم را در روزکار او
و جعلنا و کردیم در فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب یعنی فرزندان ایشان را کتاب دادیم و
پیغمبری دادیم فمنهم از فرزندان ایشان بهری مؤمن و مهتدی و راه راست یافته بودند
و بسیار از ایشان فاسق بودند ثم قفینا علی آثارهم برسلنا انگه بر اثر ایشان بفرستادیم رسولان
ما را و تقفیه تفعله باشد از قفا و قفینا و از پس ایشان عیسی مریم را بفرستادیم و کتاب
انجیل باو دادیم و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة و کردیم در دل آنان که پس رو
او بودند رأفت و رحمت و بخشایش و رأفت و رحمت یکی باشد و برای اختلاف لفظ تکرار
کرد کالنای والبعد و رهبانیة عطف نیست بر اسماء پیشین و نصب او بر جعلنا نیست انما
نصب او بر فعلی محذوف است که ابتدعوها بر او دلیل کند والتقدیر ابتدعوا رهبانیة
ابتدعوها و مثله قوله والقمر قدرناه منازل وآنها که گفتند نصب او بر عطف است بر اسماء
پیشین وبعضی که گفتند نصب است بر جعلنا هردووجه خطا است انگه گفت رهبانی که
ایشان ابتداع و اختراع کردند از تلقاء نفس خود ما کتبناها علیهم ما بر ایشان ننوشتیم و
بر ایشان فریفته نکردیم الاابتغاء رضوان الله استثناء منقطع والمعنی ولکن کتبنا علیهم ابتغاء
رضوان الله گفت آنچه ما بر ایشان نوشتیم ننوشتیم الا برای طلب رضاء ما و اگرچه ایشان
ابتداع کردند فما رعوها حق رعایتها ایشان مراعات نکردند آنرا و نکاه نداشتند چنانکه
بایست و واجب بود رعایت او ــ عبدالله مسعود گفت ردیف رسول بودم صلی الله علیه و
آله و سلم بر چهار پای مرا گفت یابن ام عبد دانی که ترسایان چگونه ابتداع رهبانی کردند
گفتم خدا و رسول او عالمترند گفت جبارین و گردن کشان بر ایشان مستولی شدند ازپس
عیسی علیه السلام و معاصی آشکارا کردند و مؤمنان نتوانستند دیدن با ایشان قتال کردند
تا سه بار جباران مؤمنان را هزیمت کردند و بسیاری را بکشتند آن اندکی که بماندند گفتند
اگر ما دیگر باره با ایشان قتال کنیم همه را بکشند ودر جهان از ما کسی نماند تدبیر آن است
این زمین بایشان رها باید کردن و در عالم پراکنده شدن تا انگه که محمدی که عیسی
مارا بشارت داد بیرون آید برفتند وغارهای کوه جای خود ساختند وآنجا می بودند انگه بعضی از ایشان
بر دین خود بایستادند وبعضی بدعت ها نهادند و ذلك قوله ابتدعوها ما کتبنا علیهم الایه انگه رسول

صلی الله علیه و سلم این آیت بخواند آنکه گفت یابن ام عبد دانی که رهبانی امت من چه باشد گفتم
خدا و رسول خدا عالم ترند گفت هجرت و جهاد ونماز و روزه وحج و عمرة و تکبیر کردن خدای
را بر پشتهاء بلند عبدالله مسعود گفت یکروز درپیش رسول شدم مرا گفت یابن مسعود آنانکه پیش شما
بودند بر هفتاد و دوفرقه شده اند سه از آن جمله ناجی اند و باقی هالك یکی آنانکه در عهد عیسی
برفتند و دوم آنانکه باملوك و جبابرة قتال کردند وگروهی آنان که دین خودرا از ایشان
بگریزانیدند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها
علیهم الاابتغاء رضوان الله ــ آنکه گفت هرکه بمن ایمان آورد از ایشان فقدر عاها حق
رعایتها و آنکه بمن ایمان نیاورد هالك شد و ضحاك و عطیه روایت کردند از عبدالله عباس
که او گفت خدای تعالی قتال برقوم عیسی نوشت پیش از آنکه رسول ما ظاهر شد چون اهل
حق که مؤمنان بودند عدد ایشان کم شد وکافران بسیار شدند مردم را رنج رسانیدند و ایذاء
کردند تا جماعتی از ایشان دین عیسی رها کردند و گروهی که بماندند بگریختند با غارها شدند
گروه اول آن بودند که خدای تعالی گفت فمارعوها حق رعایتها دوم آنکه فآتینا الذین آمنوا
منهم اجرهم گفت بدادیم آنان را که ایمان آوردند از جمله ایشان مزد و ثوابشان که مستحق
بودند و ایشان آنان بودند که ما دردل ایشان رأفت و رحمت کردیم وکثیر منهم فاسقون
و بسیاری از ایشان فاسقند و ایشان آنانند که ابتدعوها ومارعوها حق رعایتها و در نظم آیت و
معنی او دو وجه گفتند یکی آنکه ماکتبناها درجای صفت رهبانیه است ای غیر مکتوبة علیهم
یعنی رهبانی که ما بر ایشان ننوشتیم و فریضه نکردیم بل ایشان از خویشتن بتکلیف بر خود
نهادند از انفراد و انزوا در غارها و صوامع و زیادات رنجها که تکلیف بآن وارد نبود ووجه
دیگر آنکه ما اکتتبناها بریده است از کلام اول ومعنی ما کتبناها علیهم الاابتغاء رضوان الله ما
بر ایشان ننوشتیم این رهبانی الا بر وجه رضای خدای تعالی پس بر این وجه بر ایشان مکتوب
باشد علی وجه رضوان الله وبروجه اول خود مکتوب نباشد بر ایشان بر هیچ وجه قوله یاایها الذین
آمنوا اتقوا الله گفت ای آنانکه گرویده اید از خدای بترسید وآمنوا برسوله و ایمان آرید برسول
او یعنی بمحمد یؤتکم کفلین من رحمته تا بدهد شما را دو بهره از رحمت خود و کفیل نصیب
باشد و ابو موسی الاشعری گفت کفل ضعف باشد کفلین ای ضعفین وآن کسی که نصیب گفت
گفت معنی آن است که دونصیب بدهد شمارا یکی از ثواب بر ایمان تان به پیغمبران اول ویکی
بر ایمانتان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ــ گفتند یکی بر ایمانتان بعیسی و یکی بر ایمان
بمحمد ــ و گفتند کفل ضعف باشد بزبان حبشه ابن جریر گفت اصل او آن است که مردسوار
اکتفال کند باو یعنی چیزی بر کفل چهارپای نهد از جامه وجز آن تا نیوفتد و کفالة ازآنجا
برای آنکه آن تحصیل مال کند چنانکه این برای آن تحصیل مرد کند و یجعل لکم نوراً
وشما را نوری میدهد که بآن بروید یعنی قرآن ــ مجاهد گفت هدی و بیان ــ سعید جبیر گفت
سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم جعفر بن ابیطالب را بحبشه
فرستاد با هفتاد سوار بنجاشی برفتند و دعوت کردند و ایشان اجابت کردند وایمان آوردند

چون باز گشتند چهل مرد از مردمان حبشه دستوری خواستند از نجاشی تا پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیند نجاشی دستوری داد ایشان‌را چون بیامدند رسول‌را صلی الله علیه و آله و سلم غزاة احد در پیش بود و مسلمانان ضعیف حال بودند و محتاج چون آن بدیدند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستوری خواستند گفتند یارسول‌الله مارا مال بسیار است دستوری ده تا برویم ومالی بیاریم تا این غازیان برخود و احوال خود صرف کنند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت روا باشد رفتند و مال بیاوردند وبا مسلمانان بآن مواساة کردند خدای تعالی درحق ایشان این آیه فرستاو فالذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به مؤمنون تا آنجا که گفت ومما رزقناهم ینفقون این نفقه آن بود که با مسلمانان فخر کردند گفتند با مسلمانان هر که از ما بکتاب ما وشما ایمان دارد اورا دوبهره مزد بود و آنکه بیك کتاب ایمان دارد اورا یك بهره مزد بودما باشمارا ستیم ازمزد که ما بکتاب خود ایمان داریم وشمابکتاب خودشمارا بر مافضلی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنو اتقوالله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین گفت هرمؤمن متقی را دو بهره از مزد بدهم وبر سری نوری که باوراه برندونیز آمرزش برسری‌در تفسیر اهل البیت آمد که مراد بکفلین حضرت امام حسن وحضرت امام حسین اندصلوات الله وسلامه علیها و بنور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه یعنی ایمان آرید برسول و متقی باشید تامن شما را شفاعت حسن و حسین دهم و نور حضرت علی‌بن ابیطالب تا بر صراط بروید در خبر است که رسول جبرائیل را گفت که امت من بر صراط چگونه گذرند گفت ندانم برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میرساند ومیگوید انت تجوز علي الصراط بنورالله وعلی بن ابیطالب یجوز علی الصراط بنورك و امتك تجوز علی الصراط بنور علی فنورك من نورالله و نور علی من نورك و نور امتك من نور علی ـ و یغفر لکم وبیامرزد شمارا ـ والله غفور رحیم وخدای‌تعالی آمرزنده وبخشاینده است لئلا یعلم اهل الکتاب سعید جبیر خواند لکیلا یعلم و لاصله است والتقدیر لیعلم اهل الکتاب و گفتند این لا اگر چه صله است درو شمهٔ از نفی هست و آن آن است که اهل کتاب نمیدانند من برای این کردم تا بدانند و گفته اند لاصله باشد در هر کلامی که در ضمن او نفی بود و اگر چه مصرح نباشد چنانکه در این آیه بیان کردیم و مثله قوله‌قال مامنعك الا تسجد اذامرتك فقوله وما یشعر کم انها اذا جائت لا یؤمنون و قوله حرام علی اهل قریة اهلکناها انهم لا یرجعون ـ ان لا یقدرون علی شیئی من فضل‌الله ای لایقدرون ان ناصبه نیست بل مخففه از ثقیله و تقدیر آنکه انهم لا یقدرون علی شیئی من فضل‌الله گفت تا اهل کتاب بدانند که ایشان قادر نه‌اند برهیچ چیز از فضل و نعمت خدای بل فضل ورحمت بدست اوست کلبي گفت مراد باین اهل کتاب‌نیست و چهار مردند ازیمن‌بمکه آمدند نه جهود بودند و نه ترسا بردین پیغمبران دیگر بودند اسلام آوردند ابو جهل ایشان را گفت و فدی بودید شما قوم خود را و بد قومید ایشان جواب دادند که و ما لنا لا نؤمن بالله و ما جائنا من الحق الایه خدای تعالی ایشان را و مؤمنان اهل کتاب را از اصحاب عبدالله سلام دو بهره مزد وعده داد پس ایشان بر اصحاب رسول فخر کردند گفتندما از شما فاضل تریم شما را یك مزد است و مارا دو مزد خدای تعالی این آیه فرستاد لئلا یعلم اهل

الکتاب الایه ابو موسی الاشعری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت هر که اورا پرستاری باشد اورا شرع بیاموزد وادب نیکو بیاموزد و آزادش بکندیا بزنی بکند او رادوبار مزد باشد و بنده که اطاعت خدای دارد و طاعت سیدش و حق خدای و حق خواجه اش بگذارد اورا دو مزد باشد و مردی از اهل کتاب که‌ایمان دارد بانچه عیسی آورد و آنچه محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم آورد او را دو مزد باشد ـ قتاده گفت اهـل کتاب حسد بردند مسلمانان را خدای تعالي این‌آیه فرستاد ـ مجاهد گفت اهل کتاب گفتند نزدیك است که پیغمبری‌آید ازما که‌حدزندو حکم راند و دست ها و پا ها برد چون از عرب آمد کافر شدند خدای تعالی این آیه فرستاد لئلا یعلم اهل‌الکتاب ان لا یقدرون علی شیئی من فضل‌الله ـ تا بدانند اهل کتاب که ایشان قادر نه‌اند بر فضل خدای یعنی بنبوت ـ و ان‌الفضل بیدالله و فضل که نبوت است بدست خدای است بان دهد که او خواهد و ان مخففه است از ثقیله عمل نصب نکند برای‌آن نون بماند با او که علامت رفع است و مثله قوله افلایرون الایرجع الیهم قولا و منه قول‌الشاعر انی کفیل یا نویقه ان ان تجوب الی‌الصباح وسلمت‌من عرض‌الحتوف من‌الغدوالی‌الرواح ان‌تهبطن بلاد قومی یرتعون من‌الطلاح ای انك تهبطن عبدالله عمر گفت که‌رسول صلی‌الله علیه و آله گفت خدای تعالی عمل و مزد ببخشید و قسمت کرد جهودان را گفت عمل کنید عمل کردند از بامداد تانیم روز ایشان را مزد دادند نصف قیراط و ترسایان را گفتند عمل کنید از نیمه روز تا نماز دیگر ایشان را مزد دادند یك قیراط و مسلمانان را گفتند عمل کنید عمل کردنداز نماز دیگر تا نماز شام جهودان‌و ترسایان درین سخن گفتند خدای‌تعالی این‌آیت فرستاد لئلا یعلم اهل‌الکتاب‌الایه ـ والله‌ذوالفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرك است

سورة‌المجادله ـ این سوره مدنی است و بیست دوآیه است و چهارصد و هفتاد و سه کلمه‌است وهزارو هفتصد نود دو حرف است وروایت است ازابوامامه ازابی کعب که رسول‌صلی علیه و آله و سلم گفت هر که اوسورة‌المجادلـه بخواند او را از جمله‌لشکر خدای بنویسند انشاءالله تعالی

سورة المجادلة مدنية وهی اثنتان و عشرون آية

بسم الله الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها وَ تَشْتَكِی اِلَی اللهِ وَاللهُ يَسْمَعُ

بتحقیق که شنید خداسخن‌آن زن که‌مجادله‌میکردباتو در کارشوهر خودو شکایت میکردبسوی خداو خدا می شنود

تَحاوُرَكُما اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * اَلَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ماهُنَّ

مراجعت کلام شما را بدرستکه خدا شنونده و بیناست آنانکه اظهارمیکنندازشمااز زنان خود نیستند ایشان

اُمَّهاتِهِمْ اِنْ اُمَّهاتُهُمْ اِلاَّ اللاَّئی وَلَدْنَهُمْ وَاِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً

مادرانشان نیستند مادر های شان مگر زنانی که زائیدندایشان راو بدرستیکه‌ایشان هر آینه‌میگویندناپسنداز گفتاررا ودروغ‌را

و ان الله لعفو غفور * والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا
و بدرستيكه خدا هرآينه‌در گذرنده آمرزنده‌است و آنانكه ظهار ميكنند از زنان خود پس باز گردند بآنچه گفتند
فتحرير رقبة من قبل ان يتماسا ذلكم توعظون به والله بما تعملون خبير *
بر ايشان است آزادكردن بنده پيش از آنكه مس يكديگر كنند اين است شمارا كه پند داده شويد بآن و خدا بآنچه مي كنيد آگاه است
فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا فمن لم يستطع فاطعام
پس هر كه نيابد بنده پس روزه گرفتن دو روز پی در پی پيش از آنكه يكديگر را مس كنند بجماع پس هر كه نميتواند روزه را پس طعام دادن
ستين مسكينا ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله و تلك حدود الله وللكافرين عذاب
شصت بيچارهٔ فقير اين است تا بگرويد بخدا و فرستادهٔ او و اينست حدهای خدا و مر كافران را عذابی است
اليم * ان الذين يحادون الله و رسوله كبتوا كما كبت الذين من قبلهم
دردناك بدرستی كه آنانكه خلاف ميكنند خدا را و فرستادهٔ او را نگونسار شوند همچنانكه نگونسار شدند آنانكه پيش از ايشان بودند
و قد انزلنا آيات بينات و للكافرين عذاب مهين * يوم يبعثهم الله جميعا
و بتحقيق فرستاديم آيتهای روشن و مر كافران راشكنجهٔ است خوار كننده روزی كه برانگيزاند ايشانرا خدا همگی را
فينبئهم بما عملوا احصيه الله و نسوه والله على كل شيء شهيد * الم تر
پس بياگاهاند ايشان را بآنچه عمل كردند شمرده او را خدا و فراموش كردند او را و خدا برهر چيزی گواه است آيا نديدي
ان الله يعلم ما في السموات و ما في الارض ما يكون من نجوى ثلثة الا هو
كه خدا ميداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است نباشد هيچ راز گفتن سه كس مگر او
رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اين
چهارم ايشان است و نه راز گفتن پنج كس مگر آنكه او ششم ايشان است و نه كمتر از اين و نه بيشتر بجز او با ايشان هر كجا
ما كانوا ثم ينبئهم بما عملوا يوم القيمة ان الله بكل شيء عليم * الم تر
باشند پس خبر دهد ايشان را بآنچه كردند در روز قيامت بدرستيكه خدا بهر چيزی دانا است آيا نمی بينی
الى الذين نهوا عن النجوى ثم يعودون لما نهوا عنه و يتناجون بالاثم والعدوان
بسوی آنانكه بازداشته شدند از راز گفتن پس باز گرديدند بآنچه بازداشته شدند از آن و راز ميكردند ببدی و دشمنی
و معصيت الرسول و اذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله و يقولون في انفسهم
و نافرمانی پيغمبر ص و چون آمدند ترا يا محمد ص تحيت كنند بآنچه تحيت نكرد ترا بآن خدا و ميگويند در نفس خودشان
لولا يعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم يصلونها فبئس المصير * يا ايها
چرا عذاب نميكند مارا خدا بآنچه مي گوئيم بس است ايشان را دوزخ كه درآيند در آن پس بد باز گشتي است ای
الذين آمنوا اذا تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان و معصيت الرسول و
آنانكه گرويديد چون راز گوئيد با هم پس راز نگوئيد بگناه و دشمنی نافرمانی پيغمبر ص و
تناجوا بالبر والتقوى * واتقوا الله الذى اليه تحشرون * انما النجوى من
راز بگوئيد بنيكی و پرهيزكاری و بترسيد از خدا كه بسوی او جمع كرده مي شويد جز اين نيست كه راز گفتن بد از
الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارهم شيئا الا باذن الله و على الله
شيطان است تا اندوهناك گرداند آنانكه گرويدند و نيست بضرر رساننده ايشان چيزی را مگر بفرمان خدا و برخدا

فليتوكل المؤمنون * يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس
پس بايد توكل كنند گروندگان ای آنانكه گرويديد هر گاه گفته شود برای شما جای فراخ كنيد در نشستن
فافسحوا يفسح الله لكم و اذا قيل انشزوا فانشزوا يرفع الله الذين آمنوا منكم
پس جای فراخ كنيد باز نمايد خدا برای شما جای را و چون گفته شود كه برخيزيد پس برخيزيد بلند كند خدا آنان را كه گرويدند از شما
والذين اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبير * يا ايها الذين آمنوا اذا
و آنانكه داده شدند دانش را بمرتبه‌ها و خدا بآنچه می كنيد آگاه است ای آنانكه گرويديد هرگاه
ناجيتم الرسول فقدموا بين يدى نجويكم صدقة ذلك خير لكم و اطهر
سرگوشی كنيد پيغمبر ص را پس پيش داريد نزد اراده راز گفتن خودتان صدقه را بمستحقان اين بهتر است برای شما و پاكيزه‌تر
فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم * ءاشفقتم ان تقدموا بين يدي نجويكم
پس اگر نيابيد وجه صدقه را پس بتحقيق خدا آمرزندهٔ مهربان است آيا ميترسيد آنكه پيش دهيد نزد راز گفتن خودتان
صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله عليكم فاقيموا الصلوة و آتوا الزكوة و
صدقه‌ها را پس چون نكرديد و پذيرفت خدا برشما پس بپای داريد نماز را و بدهيد زكوة را و
اطيعوا الله و رسوله والله خبير بما تعملون * الم تر الى الذين تولوا قوما
فرمان بريد خدا را و فرستادهٔ او را و خدا آگاه است بآنچه مي كنيد آيا نه بينی بآنان كه دوست گرفتند قومی را كه
غضب الله عليهم ما هم منكم ولا منهم و يحلفون على الكذب وهم يعلمون
خشم كرد خدا بر ايشان نيستند ايشان از شما و نه از ايشان و سوگند ميخورند بر دروغ و ايشان ميدانند
اعد الله لهم عذابا شديدا انهم ساء ما كانوا يعملون * اتخذوا ايمانهم
آماده كرد خدا بر ايشان عذابی را سخت بدرستيكه ايشان بد است آنچه بودند كه ميكردند فرا گرفتند سوگندهای خود را
جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم عذاب مهين * لن تغنى عنهم اموالهم ولا
سپری پس باز داشتند از راه خدا پس آنها راست شكنجهٔ خوار كننده هرگز دفع نكند مالهای ايشان و نه
اولادهم من الله شيئا اولئك اصحاب النارهم فيها خالدون * يوم يبعثهم الله
فرزندان شان از خدا چيزی را آنها ياران آتشند ايشان آن جاويدانند روزی كه بر انگيزاند ايشانرا خدا
جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم و يحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون
همگی را پس سوگند خورند مر او را چنانكه سوگند خورند برای شما و مي پندارند كه ايشان بر هر چيزی هستند بدانيد كه ايشان آنها دروغ گويانند
استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم * ذكر الله اولئك حزب الشيطان الا ان
مستولی شد بر ايشان شيطان پس فراموش نمود ايشان را ياد كردن خدا را آنهايند گروه شيطان بدانيد بدرستيكه
حزب الشيطان هم الخاسرون * ان الذين يحادون الله و رسوله اولئك
گروه شيطان آنها زيانكارانند بدرستيكه آنان كه خلاف مي كنند خدا را و رسولش را آنهااند
في الاذلين كتب الله لاغلبن انا و رسلى ان الله قوي عزيز * لا تجد قوما
كه در سلك خوارانند نوشته است خدا هرآينه البته غالب شوم من و فرستادگان من بدرستيكه خدا توانای غالب است نيابی گروهی را
يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم
كه ميگروند بخدا و روز رستخيز دوستی كنند كسانی را كه خلاف نمايند خدا و رسولش را و اگرچه باشند پدرانشان

اَوْ اَبْنٰاۤئَهُمْ اَوْ اِخْوٰانَهُمْ اَوْ عَشِيرَتَهُمْ اُولٰۤئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْاِيمٰانَ وَ
یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشان آنها آنها را نوشته خدا در دلهای آنها ایمان را و
اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِىَ
قوت داد ایشانرا بروحی که زنده شود دلهای ایشان از آن و درآورد آنهارا در بوستانها که میرود از زیر آنها نهرها جاوید اند در آن خوشنود شد
اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اُولٰۤئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلٰاۤ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
خدا از ایشان وخوشنود باشند آنها از او آن گروه آنهایند گروه خدا آگاه باش که گروه خدا آنانند رستکاران

قوله تعالی قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها حق تعالی گفت بشنید خدای جلّ جلاله سخن آن زن که با تو مجادله میکند در حق شوهرش آن زنی بود از جملهٔ انصاریان از قبیله خزرج ودر نامش خلاف کردند ـ عبدالله گفت خوله بنت خویلد بود ـ ابوالعالیه گفت خوله بنت الدّیلم قتاده گفت خوله بنت تغلب بود ـ مقاتلان گفتند خوله بنت تغلبته بن مالك بن خزامة الخزرجیه من بنی عمرو بن عوف ـ عطیه گفت از عبدالله عباس خوله بنت الصامت ـ عایشه گفت جمیله نام بود و شوهرش اوس بن الصامت بود برادر عبادهٔ صامت ـ گفتند سبب آن بود که او زنی بجمال و نیکو اندام بود یك روز نماز میکرد شوهرش در او می نگرید شهوت براو غالب شد چون از نماز فارغ شد ـ خواست تا با او خلوت کند منع کرد او را و این اوس مردی بود تیز و در او حدتی بود زن را گفت انت علی کظهر امی تو برمن چون پشت مادری آنکه پشیمان شد برآنچه گفته بود و ظهار وایلاء از طلاق اهل جاهلیت بودی آنکه زن را گفت کما من چنان است که تو برمن حرامی گفت برو و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بپرس گفت شرم میدارم که این از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بپرسم گفت رها کن تا من بپرسم گفت برو وبپرس پس زن بیامد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در حجرهٔ عایشه بود و سر می شست زن بیامد و گفت یا رسول الله (ص) بفرمای دانستن که شوهر من اوس بن صامت مرا بزنی کرد و من جوان بودم و مرا مال بود و خویشان بودند اکنون چون مال من بخورد و جوانی به پیری بدل شد ومرا خویشان نماندند ظهار کرد از من و اکنون پشیمان است هیچ تدبیری باشد در این کار ما را رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت توحرام شدی براو گفت یا رسول الله بخدائی که تورا بحق فرستاد که او پدر فرزندان من است ودوست ترین مردمان است بر من رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت اگر چنین است تو بر وی حرامی گفت یا رسول الله ص بخدائی که تو را بحق فرستاد که او ذکر طلاق نکرد گفت حرامی بر وی او گفت اشکوالی الله فاقتی ووحدتی ـ شکایت با خدای می کنم حاجت و تنهائی خود را و طول صحبت با وی وآنکه او پدر فرزندان من است رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت از ظاهر شرع تو بر وی حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده و باشد که بفرستد و هر که که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفتی تو بر وی حرامی او گفتی اشکو الی الله فاقتی وشدّة حالی اللهمّ انزل علی لسان نبیّك ما فیه خلاصی و راحتی بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبرت آنچه راحت و خلاصی من در آن باشد و آن اوّل ظهار بودی در اسلام تا چون آن حال میرفت عایشه سر رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شست یك نیمه بشسته بود ونیمه دیگر تمام نا شسته که آیت آمد بر رسول صلی الله

علیه و آله و سلم قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها ـ خدای شنید قول آن زن که با تو مجادله و مناظره میکند در باب شوهرش وحال خود با خدای شکایت میکند والله یسمع تحاور کما خدای تعالی محاوره ومناظرهٔ شما میشنود ـ انّ الله سمیع بصیر که خدای تعالی شنوا وبینا است این آیت برای تسلي آن زن بفرستاد و آنچه از میان او ورسول رفت آنکه حکم ظهار در دیگر آیت پیدا کرد گفت الذین یظاهرون الایة چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن وحی فارغ شد کسی فرستاد و شوهر او را بخواند اوس بن الصامت وآیات بخواند بر وی اوس بن الصّامت چون بشنید عایشه گفت تبارك الذی وسع سمعه الاصوات متعالی است آن خدائی که هیچ آواز از وی پوشیدهٔ نشود زنی که در کنج خانه آوازی داد که ما بعضی شنیدیم وبعضی نشنیدیم بر خدای تعالی از آن هیچ پوشیده نشد آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم اوس را گفت توانی تا برده آزاد کنی گفت یا رسول الله مال من اندك است و برده گران است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت توانی تا دو ماه پیوسته روزه داری گفت یا رسول الله من اگر روزی یك یادو بار چیزی نخورم ضعیف شوم وچشمم تاریك شود ـ گفت توانی تا شصت مسکین را طعام دهی گفت لا والله یارسول الله ص الاّ که تومرا برآن یاری دهی رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت من تو را یاری دهم بپانزده صاع ودعا کنم تا خدای تعالی تورا برکت دهد آنکه پانزده صاع بفرمود تا باو دادند و کار ایشان فراهم آمد ـ اما قوله الذین یظاهرون منکم من نساء هم اختلاف قراء در این لفظ یاد کردیم اعنی فی قوله الذین یظاهرون در سورة الاحزاب حق تعالي گفت در این آیت آنانکه ظهار کنند از شما از زنان خود و این لفظی شرعی و معنی او از اصطلاح اهل شرع توان شناخت والا معنی او در لغت معاونت باشد من الظهر الذی هو العون ومنه الظهیر و در آیت معني آن است که مرد گوید زن را انت علی کظهر امی و اولی تر آنست که گویند این از اسماء مخصوصه است دون منقوله الا آن است که تخصیص در وجه است والا اشتقاق هر دو از ظهر است ماهن امهاتهم حق تعالی گفت آن زنان در حقیقت مادران ایشان نیستند مادران ایشان جز آنان نباشند برحقیقت که ایشان را زاده باشند وان معنی ما نافیه است و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و ایشان یعنی مردان مظاهر قولی منکر میگویند و دروغ و ان الله لعفو غفور وخدای تعالی عفو وآمرزنده است جملهٔ قراء خواندند ماهن امهاتهم بکسر تاء در محل نصب علی انه خبر ماء النفی کقوله ماهذا بشرا ـ مفضل امهاتهم به رفع تا خواند برلغت بنی تمیم فی ترك اعمال ماء المشبه بلیس مفضل از جملهٔ راویان عاصم است ـ اما حکم آیه بدانکه ظهار بنزدیك ما آن باشد که مرد زن خود را گوید انت علی کظهر امی او بنتی او اختی او عمتی او خالتی او احدی المحرمات گوید تو بر من چون پشت مادر یا خواهر یا دختر یا عمه یا خاله یا یکی از محرمات که آیت بتحریم ایشان ناطق است و زن مدخول بها باشد و طاهر باشد طهری که در آن طهر با وی مواقعه نرفته باشد و دو مرد مسلمان را گواه کنند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون این شرایط حاصل باشد مرد مظاهر شود وحکم ظهار لازم آید ووطی زن برو حرام شود و تا کفاره بر او حلال نباشد و هر که که از این شرایط چیزی مختل شود حکم ظهار لازم نبود مذهب شافعی آنستکه ظهار بر دو ضرب

بود یکی صریح بود و یکی کنایه صریح آن باشد که گوید انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی یا بنزدیك من چنین یا چنینی یا چون شکم مادری یا چون سراو یا چون فرج او یا دست و پای او این همه ظهار باشند و بنزدیك ما همچنین است و نیز شافعی با مذهب ما راست است در تشبیه باحدی المحرمات از مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و دختر برادر و دختر خواهر چون گوید پشت تو یا شکم تو یا سینهٔ تو یا عضوی از اعضای تو بر من چون عضوی از اعضاء مادر است باین گفتار مظاهر باشد و حکم این مسئله حکم طلاق باشد به نزدیك فریقین اذا علق الطلاق بعضو من اعضائها و خلاف در این مسئله میان ابوحنیفه و شافعی چون خلاف در مسائل طلاق باشد ـ و اما کنایه ظهار بنزدیك شافعی آن باشد که گوید تو مرا چون مادری یا بجای مادری اعتبار نیت کند اگر بنیت ظهار گوید مظاهر باشد و اگر نیت ظهار نکرده باشد ظهار نباشد ـ و بنزدیك شافعی هر زنی را که طلاقش درست باشد ظهار درحق او درست است و بنزدیك ما تا مدخول بها نباشد ظهار درست نباشد درحق او وجملهٔ فقهاء در این خلاف کردندو مذهب ابوحنیفه آن است که ظهار ذمی درست نباشد ـ ومالك گفت ظهار بنده درست نباشد و مذهب ما وجملهٔ فقها خلاف اینست ـ مزنی گفت ظهار درست نباشد از زنی که اورا طلاق داده باشند طلاق رجعی و بنزدیك ما ظهار از کافر درست نباشد و کفاره نیز نباشد — و ابو حنیفه هم چنین گفت وشافعی گفت ظهارش درست باشد واز کفاره عتق و اطعام درست باشد و روزه درست نباشد اگر ظهار کند از زن آنکه طلاقش دهد طلاق رجعی ظهارش درست باشد و کفاره ساقط شود اگر مراجعه کند زوجیت باز آید و کفاره واجب شود و شافعی را دو قول است یکی آنکه رجعت عود باشد کفاره لازم باشد و بر آن قول که گفت رجعت عود نباشد چون عقب رجعت طلاقش دهد کفاره لازم نباشد ـ ظهار از مردمست درست نباشد و این قول روایت کرده اند از عثمان و عبدالله عباس و از فقهاء لیث بن سعد و مزنی و داود هم این گفتند — و مذهب کافه فقهاء آنستکه درست باشد چون ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و مالك و ثوری ـ و فرقی نکردند میان مست و هشیار ـ ظهار با پرستار که مملوك بود واقع بود و با مدبر و با مادر فرزند چنانکه با زن نکاحی و درصحابه مذهب امیرالمومنین علی صلوات الله و سلامه علیه است ـ ودر فقهاء مذهب مالك وثوری و اما ابو حنیفه و اصحابش و شافعی واوزاعی گفتند ظهار واقع نباشد الا بزن نکاحی چون گوید زن را تو بر من چون دست و پای مادری قصد اوظهار باشد مظاهر شود ـ وشافعی را درو دو قول است یکی چنین که گفتیم و این قول جدید است و قول درست اینست بنزدیك ایشان — و قول دوم آنکه مظاهر نباشد و این مذهب ابو حنیفه است ظهار درست نباشد پیش از نکاح و شافعی همین گفت و مالك و ابو حنیفه گفتند درست باشد و اگر مرد زنی را گوید که هرگه که من برتو نکاح بندم تو از من هشتهٔ یا بر من چون پشت مادری نه طلاق واقع شود نه ظهار بنزدیك ما ومذهب شافعی هم اینست و ابو حنیفه گفت طلاق واقع باشد ظهار واقع نباشد و مالك گفت هر دو واقع باشد بنزدیك ما نیت معتبر است در صریح ظهار

و جملهٔ فقها مخالفت کردند درین چون گوید زن را تو بر من چون پشت مادری و نیت طلاق کند نه طلاق باشد و نه ظهار و بیشتر اصحاب شافعی گفتند طلاق باشد و بعضی اصحاب او گفتند ظهار باشد و ظهار آنکه درست باشد که زن پاك باشد که در او خلوت نباشد و جملهٔ فقها خلاف کردند درین چون گوید تو بر من حرامی چون پشت مادر نه طلاق باشد نه ظهار اگر نیت کند و اگر نه و شافعی گفت درو پنج مسئله است یکی آنکه نیت طلاق کند دوم آنکه نیت ظهار کند سیم آنکه اطلاق لفظ کند بی هیچ نیت چهارم آنکه نیت هر دو کند پنجم آنکه نیت تحریم عین او کند آنکه در این مسائل گفت چون اطلاق کند مظاهر باشد و چون گوید نیت ظهار نکردم از او قبول کنند و بعضی اصحاب او گفتند حکم ظهارش لازم بود و نیت طلاق ازو قبول نکنند — اگر چهار زن دارد از هر چهار زن ظهار کند از دو وجه بیرون نباشد یا آنکه بیك کلمه ازهرچهار ظهار کند یا از هر یکی بکلمتی ظهار کند اگر از هر یکی بکلمتی مفرد ظهار کند برو چهار کفاره لازم آید او را بنزدیك ما — و شافعی را دو قول است قول جدید مثل قول ما واین قول درست است بنزدیك اصحاب او و مذهب ابو حنیفه هم این است و در قدیم گفت یك کفاره واجب بود بر وی اگر این یك کلمه را چند بار بگوید از هر یك بار کفارتی واجب شود اورا و شافعی هم این گفت در جدید و در قدیم گفت یك کفاره ـ بدانکه ظهار بر دو ضرب باشد یکی مطلق و یکی مشروط در مطلق کفّاره واجب بود هر که که خواهد تا خلوت کند و درمشروط کفاره واجب نبود الا عند حصول شرط و آنچه مطلق بود کفاره پیش از وطی لازم آید و اگر وطی کند پیش از کفاره کفاره دیگرش لازم آید و هربار که وطی کند او را یك کفاره لازم آید چون مشروط باشد و چون شرط حاصل آید او را یك کفاره واجب بود اگر وطی کند پیش از کفاره کفارهٔ دیگرش لازم آید و بعضی اصحاب ما گفتند چون ظهار مشروط باشد واقع نشود چون طلاق ـ مردمان خلاف کردند در سبب وجوب کفاره ظهار برسه مذهب بعضی گفتند بظهار و عود واجب شود آنکه در عود خلاف کردند برچهار مذهب ـ شافعی گفت عود آن باشد که امساك کند زن را و دست بندارد از او با آنکه تواند که طلاقش دهد مالك واحمد وحنبل گفتند که عود عزم بروطی باشد ـ مجاهد وثوری گفتند بلفظ ظهار کفاره واجب شود گروهی دیگر گفتند عود وطی باشد و براین قول حسن است و داود و زهری ـ گروهی گفتند عود تکرار لفظ ظهار باشد و این مذهب داود است و اهل ظاهر ـ گروهی دیگر گفتند که کفاره ظهار واجب نشود در ذمه بهیچ حال و انّما برای استباحهٔ وطی کنند و این مذهب ابوحنیفه است گفت مظاهر بمنزلهٔ آن کسی باشد که خواهد نماز تطوّع کند اگر خواهد تا نماز کند طهارتش باید کردن و الا براو هیچ نیست و همچنین مظاهر اگر خواهد تا خلوت کند کفارتش باید کردن استباحهٔ وطی را والا فلا کفارة علی ذمته این مذهب ابوحنیفه است ـ و مذهب ما آن است که عود عزم بروطی باشد و نقض ظهار فهذا معنی قوله ثم یعودون لما قالوا فرّاء گفت معنی آن است که ثم یعودون الی ما قالوا وهذا کقولهم عاد لکذا

و عاد الی کذا ومثله قولهم دعاه لکذا و دعاه الی کذا و برین قول معنی عود تکرار ظهار باشد و اعادة او ـ بعضی دیگر گفتند معنی عود آن است که پشیمان شود و نقضی کند آنرا که گفته باشد چنانکه عاد لما فعل ای نقض ما فعل قوله فتحریر رقبة ای فعلیه تحریر رقبة آنکه بیان کفارة کرد گفت برو باشد که برده آزاد کند من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مماسه کنند و مماسه ملامسه باشد و او کنایت است از وطی باتفاق و بنزدیك ما باید تا برده که در این کفاره آزاد کند مؤمن باشد سواء اگر بنده باشد اگر پرستار اگر کوچك بود و اگر بزرگ و این برسبیل استحباب باشد و اگر مؤمن نبود الا ازقبیل خطا که قید زد خدای تعالی بایمان گفت فتحریر رقبة مؤمنة و این قول عطا است و نخعی وثوری و مذهب ابوحنیفه است واصحابش الا آن است که ایشان گفتند فرقی نباشد میان مؤمن و کافر و بنزدیك ما کافر مکروه باشد و شافعی گفت در انواع کفارات برده الا مؤمن نشاید و این مذهب مالك واحمد واسحق است و اگر برده مکاتب باشد روا نباشد او را آزاد کردن سواء اگر از مال مکاتبه چیزی داده باشد یا نداده باشد و این مذهب ما است ـ و مذهب شافعی و مالك و اوزاعی و ثوری و ابوحنیفه و اصحابش گفتند اگر از مال مکاتبت چیزی نداده باشد روا بود و اگر داده باشد روا نبود مادر فرزند را در کفارت آزاد کردن روا باشد و جمله فقها خلاف کردند درین مدبر را در کفارات آزاد شاید کردن بنزدیك ما و شافعی و ابوحنیفه گفت نشاید ذلکم توعظون به این آن است که شما را بآن وعظ می کنند و خدای تعالی بآنچه شما میکنید دانا است ـ وطی باتفاق حرام است اما جز وطی از تقبیل و لمس حرام نباشد در قول بیشتر اهل علم و این قول حسن و سفیان است و قول درست از مذهب شافعی وقولی دیگر شافعی را آن است که عام است در لمس و تقبیل و انواع تلذذ فمن لم یجد گفت هر کس نیابد یعنی برده ندارد که آزاد کند یا بهایش ندارد یا اگر دارد و محتاج باشد باو برای خدمت یا به بهایش محتاج باشد برای نفقه یا سرائی دارد برای مسکن و جز آن ندارد اورا انتقال باید کردن از برده بروزه این مذهب ما ست و مذهب شافعی ـ و ابوحنیفه گفت اگرچه محتاج باشد ببرده عتق کند و عدول نشاید کردن از عتق بروزه فصیام شهرین متتابعین برو باشد که دو ماه پیوسته روزه دارد و تتابع بنزدیك ما آن باشد که ماه اول روزه دارد و از ماه دوم چیزی بدارد اگر همه یك روز بود اگر در ماه اول یا پیش از آنکه از دوم چیزی روزه دارد باز گشاید بنگرند تا بعذری باشد یا بی‌عذری اگر بعذری باشد از بیماری و جز آن بنا کند در همه حال اگر در ماه اول باشد و اگر در ماه دوم و اگر بی عذری باشد اگر در ماه اول باشد یا پیش از آن که از دوم چیزی داشته باشد تتابع منقطع شود و باسر باید گرفتن و این مذهب ما است و قول سعید جبیر است وحسن وعطا وعمروبن دینار و شعبی و این قولی است از دو قول شافعی و قول دیگر شافعی را آن است که تتابع واجب است بهمه حال ـ و اگر بعذری افطار کند و اگر بی عذری تتابع منقطع شود و اعاده واجب شود و این قول جدید او است ـ وقول نخعی اگر درماه اول سفر کند تتابع منقطع شود و اگر درماه دوم بود و چیزی داشته بود منقطع نبود و شافعی را در

(این)

این دو قول است چنانکه در مرض گفت اگر بمرض منقطع شود بسفر اولی تر و برآن قول که او گفت بمرض منقطع نشود در سفر دو قول گفت یکی چنانکه ما گفتیم و دیگر آنکه منقطع شود ـ اما زن آبستن و شیردهنده حکم ایشان حکم بیمار است بلاخلاف چون افطار کند خوفاً علی ولدیهما بهیچ حال تتابع منقطع نشود ـ و اصحاب شافعی را درو دوقول است قولی چون قول ما و قولی دیگر آنکه منقطع نشود. اگر طعام یا شراب در حلق روزه دار کنند باکراه تتابع منقطع نشود و شافعی را در او دو قول است ـ اگر مرد را برده نبود و بها ندارد بروزه مشغول شود در میانه دست فراخ شود و قادر برده واجب نیست او را که عدول کند بل بروزه برود الا آن که مستحب آنست که عتق کند و این مذهب ما است و مذهب مالك و شافعی و اوزاعی و احمد و اسحق است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش گفتند عدول کند باعتق و روزه رها کند نیت تتابع در باب روزه شرط نیست بل نیت روزه کفایت باشد و شافعی را در او سه قول است یکی چنین که ما گفتیم و دوم آنست که محتاج باشد به نیت تتابع در شب اول و قول سوم آنکه هر شب تجدید نیت تتابع باید کردن ـ مظاهر چون بنده آزاد کند پیش از عود مجزی نباشد از او چنانکه سوگند خوار را اگر کفاره کند پیش از حنث و شافعی گفت روا باشد فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اگر نتواند دو ماه روزه داشتن فعلیه اطعام ستین مسکینا بر اوست که شصت مسکین را طعام بدهد هر مسکینی را دو مد طعام دهد و اگر تواند یك مد و مدی دو رطل و ربع رطلی باشد بعراقی در جمله کفارات الافی کفارات اذی حلق الرأس که آنجا دو مد باید دادن و این قول عبدالله عمر است وعبدالله عباس و ابو هریره و ابو حنیفه گفت اگر خرما دهد یا جو صاعی باید دادن و اگر گندم دهد نیم صاع و صاعی چهار مد باشد و در مویز دو روایت است یکی صاع و یکی نیم صاع ـ و مذهب مالك چون مذهب شافعی است الا در کفاره ظهار که گفت هر مسکینی را مدی باید دادن حجازی و آن مدی و ثلث مدی باشد بمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از آن باید دادن که غالب باشد بر قوت او و قوت عیال او و شافعی گفت از آن باید دادن که غالب باشد بر قوة اهل شهر و این بمؤمنان باید دادن بکافران نشاید دادن و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت شاید دادن هرچه آنرا طعام خوانید شاید دادن وروایت اصحاب ما آنست که بالا ترین او نان گوشت باشد و میانه نان و زیت و فرو تر نان و نمك ـ شافعی گفت الا دانه نشاید آرد وسیب ونان نشاید ـ و انماطی ازاصحاب شافعی گفت آرد شاید وخلاف در فطره همچنین است این طعام بدرویشان خرد و بزرك شاید دادن و اگر ایشان حاضر کرده باشند تا طعام بخورند هر دو کودك را بمردی حساب باید کردن و مالك موافقت کرد ما را فی عد صغیرین بکبیر ـ و ابو حنیفه و شافعی گفتند طعام بکودکان نشاید دادن بل در دست ولی ایشان باید کردن تا صرف کند در مصالح ایشان اگر این طعام بکسی دهد که در ظاهر لبوس درویش بود چون بداند توانگر بود روا بود ابو حنیفه و محمد و مالك و شافعی در قدیم همین گفتند و شافعی گفت در جدید روا نباشد ـ و کفاره بر هر حال مقدم باشد بر خلوت بلا خلاف بهرچه

(خواهد)

خواهد کردن از عتق و روزه و اطعام و مالك در اطعام خلاف کرد و گفت شاید تا خلوت مقدم بود و بر او اخراج قیمت نشاید در کفاره بل اعیان این چیز ها باید و شافعی هم این گفت و اهل عراق گفتند روا باشد الا در عتق چون زن شوهر را گوید تو بر من چون پشت مادری برو هیچ نباشد و این گفتار لغو بود و ابو حنیفه و شافعي و محمد همین گفتند ابن ابی لیلی و حسن بصری گفتند بروظهار باشد و ابو یوسف گفت برو کفاره سوگند باشد - وروایت کردند که مردی این مسئله پرسید از ابن ابی لیلي گفت براو کفاره ظهار باشد از محمد پرسیدند گفت برو هیچ نباشد از ابو یوسف پرسیدند و بگفت که ایشان فتوی چه گفتند گفت سبحان الله دو پیر از پیران مسلمانان غلط کردند درین مسئله برو کفاره سوگند باشد اگر مرد درویش باشد وزن برای او کفارت کند روا باشد وشافعی همینگفت و ابو حنیفه گفت روا نباشد بدانکه کفارات بر چهار وجه است مخیر است و مرتب و مخیر و مرتب است بیك جای و مجموع فاما آنچه مرتب است کفاره ظهار است که اول عتق باید کردن اگر از عتق عاجز باشد روزه دارد و اگر روزه براو دشوار آید طعام دهد - و کفارهٔ قتل خطاء اول عتق باید آنکه روزه آنکه طعام مانند کفاره ظهار و کفاره نقض نذر و عهد مخیر باشد میان هر سه و در کفاره روزه ماه رمضان خلاف کردند اصحاب ما بعضی گفتند مخیر است بعضی گفتند مرتب است وآنچه مخیر و مرتب است کفارهٔ سوگند است که او مخیرباشد میان عتق واطعام و کسوة اگر از این هرسه بازماند آنکه سه روز روزه دارد. و آنچه مجموع است بر جمع هرسه واجب باشد کفارهٔ قتل عمد است که هم عتق واطعام و هم روزه بیکبار باید کردن بعد رضاء اولیاء المقتول اما بالعفو او بالدیه- اعتبار ترتیب در کفارهٔ مرتب در حال اداست دون حال وجوب هرکه در حال اداء بر عتق قادر باشد روزه از او مجزی نباشد و اگر چه در حال وجوب قادر نبوده باشد بر عتق و شافعی را در او سه قول است یکی مانند آنکه ما گفتیم و این قول صحیح تر است بنزدیك اصحاب و قول دیگر آنکه اعتبار بحال وجوب است و این مذهب ابو حنیفه است و قول دیگر آنکه اعتبار باغلظ الحالین باشد از وقت وجوب تا وقت اداء و مسائل درین باب بسیار است و این قدر کفایت است این جا ذالك لتؤمنوا بالله و رسوله این برای آنست تا شما ایمان آرید بخدای و پیغمبر معنی آنکه تا این احکام شرعی لطف باشد شما را چون بشنوید در ایمان بخدای و رسول با لطف باشد مؤمنان را در ثبات ایمان بخدای و رسولش و تلك حدود الله و این حد هاء خدا است تا مردم از آن تعدی نکنند و آنانکه باین حدود و احکام کافر باشند ایشان را عذابی باشد مؤلم دردناك ان الذین یحادون الله گفت آنانکه با خدای تعالی محادة و ممانعت و مخالفت و معادات کنند و ایشان کافران باشند کبتوا ایشان را بروی در آرند بخزی و هلاك چنانکه کردند با آنان که از پیش ایشان بودند از کافران بانواع هلاك و عذاب وقد انزلنا آیات بینات و ما بر ایشان آیات روشن و دلالات و اضحه فرستادیم وللکافرین عذاب مهین و کافران را عذابی باشد خوار کننده که ایشان را ذلیل و مهین بکند یوم یبعثهم الله جمیعاً گفت یاد کن ای محمد (ص) آن روز که خدای تعالی ایشان را همه زنده

گرداند و خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند و این برسبیل تهدید و وعید است ومراد نه خبر دادن است یعنی با روی ایشان آرند آنچه کرده باشند برای تشویر و تخجیل - و گفتند این خود عبارت است از عذاب و عقوبت چنانکه یکی از ما گوید من با تو بگویم و با تو نمایم و تو را آگاه کنم از آنچه کردهٔ و مراد از این همه تهدید و وعید باشد بعذاب نه گفتار و نه جز آنکه بر سبیل زجر و وعظ و تذکیر گفت احصاه الله و نسوه آن اعمال و معاصی که ایشان کرده اند فواموش کردند و خدای تعالی فراموش نکرده است بل بشمرده است آن را و نگاهداشته وبفرموده نوشتن تاباایشان تقریر کنند و ایشانرا بروفق آن عقوبت کند والله علی کل شیئ شهید و خدای تعالی بر همه چیز گواهست الم تر انّ الله یعلم ما فی السّموات و ما في الارض گفت نمی بینی یعنی نمیدانی ای محمّد ص که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و زمین است و براو هیچ پوشیده نماند ما یکون من نجوی ثلثة نباشد هیچ راز سه کس جمله قرّاء یکون خواندند بیا برای آنکه حائلی هست میان فعل و فاعل از من و من زیادت است اینجا. و ابوجعفر بتا خواند برای تأنیث نجوی و گفت من زیاد است اگرچه در لفظ حایل است در معنی حایل نیست و قوله ثلثة ای ثلثة نفر - فرّاء گفت جرّ ثلثة روا ست که باضافة نجوی باشد و التقدیر من نجوی ثلثة یعني از سه راز و بر قول اول از راز سه کس و معني آیت آنکه نباشد از راز سه کس الاّ هورا بعهم الاّ او چهارم ایشان است از روی علم یعنی برو پوشیده نباشد و او در علم بمنزلهٔ آنکس باشد که با ایشان بوده باشد و لا خمسة و نه نیز پنج کسی با هم سر گویند والاّ اوششم ایشان است ولا ادنی من ذلك ولا اکثر و نه کم از آن و نه بیش از آن و الا او باایشان شنود و احوال ایشان داند - عامه قراء خواندند ولا اکثر بفتح راء در محل جرّ برای آنکه لاینصرف است و ابواب لاینصرف در حال جرّ مفتوح بود تقول لیس عندی من دینار ولا در هم و لا اقلّ منه ولا اکثر و یعقوب خواند و لا اکثر برفع حملاً علی انه لم یعتد بمن الزائد و گفت جار مجرور در محلّ رفع است چنانکه ما جائني من احد والمعنی احد و این معنی بر قول آن کسی روا باشد که نجوی ثلثة صفة وموصوف گوید فاما برقول آنکس که مضاف و مضاف الیه گوید بهیچ وجه جرنشاید برای آنکه عطف اکثر بر ثلثة باشد وثلثة مجرور بود باضافة علی کلّ حال فاما آنکه صفت وموصوف گوید ثلثة بظاهر مجرور است و بمعنی مرفوع وزهری در شاذ اکبر خواند به با الاّ هو معهم اینما کانوا و الا خدای جلّ جلاله با ایشان است هر کجا باشند ثم ینبّئهم بما عملوا یوم القیمة آنکه ایشان را خبر دهد بآنچه کرده باشند روز قیامت و خدای بهمه چیز عالم است الم تر الی الذین نهوا عن النجوی گفت نبینی آنان را که ایشان را نهی کردند از راز گفتن ثمّ یعودون لما نهوا عنه - آنکه ایشان با سر آن میشوند که ایشانرا از آن نهی کردند عبدالله عباس گفت آیه درجهودان و منافقان آمد که ایشان با یکدیگر راز گفتندی از مؤمنان پوشیده و مؤمنان را بچشم نگاه داشتند چون مؤمنان ایشان را دیدندی که از ایشان پوشیده راز میگویند دل مشغول شدندی گفتندی همانا از خویشان و

برادران ما که بغزا رفته اند خبری یافته اند از کشتن یا از مرك یا مصیبتی یا نکبتی که از ما پوشیده میدارند دل تنگ شدندی چون خویشان ایشان در آمدندی بسلامت ایشان فارغ دل شدندی و تا آمدن ایشان دل مشغول شدندی گفتندی همانا این جهت پریشانی ما میگویند پس این شکایت با رسول کردند رسول صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را نهی کرد از آن راز گفتن باز نا ایستادند و منهی نشدند خدای تعالی این آیه فرستاد ـ مقاتلان گفتند آیت در جهودانی آمد که میان ایشان و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مصالحتی بود ایشان بر راه ها بنشستندی چون مؤمنان برایشان گذر کردندی ایشان با یکدیگر در راز گفتن شدندی تا ایهام افکنند در مؤمنان و وهن افکنند در ایشان تا ایشان پنداشتندی کـه ایشان کیدی خواهند کردن تا مسلمانان اندیشه ناك شدندی رسول صلی الله علیه و آله وسلم حدیث بشنید کسی فرستاد و ایشانرا بخواند و نهی کرد از این و منتهی نشدند و باز نه ایستادند خدایتعالی این آیه فرستاد ـ ابن زید گفت سبب آن بود کـه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رخصت داده بود هر کسی را که با او راز گوید از کرم خلق و عادت حمیده او جهودان بیامدندی وایشانرا با رسول کاری بود و حاجتی آن براز گفتندی و مسلمانان ضعیف بودندی و همه جهان دشمن آن گروه اندك بودند مسلمانان پنداشتندی که کاری افتاده است یا دشمنی پدید آمده یا کارزازی می باید کردن یا واقعه ایست که آنرا خطری هست که برملا نمیباید گفت دل مشغول شدندی خدایتعالی ایشانرا نهی کرد منتهی نشدندی این آیه آمد در شان و قصه ایشان ویتناجون بالاثم والعدوان ومعصیة الرسول گـفت باسر آنچه نهی کرده اند ایشان را از آن می شوند و مناجات میکنند با یکدیگر بآنچه در آن بزه است و ظلم و عدوان و تعدی است از فرمان خدای تعالی و آزار و مخالفت فرمان رسول صلی الله علیه وآله وسلم ـ واذا جاؤك حیوك بما لم یحیك به الله چون بتو آیند تورا تحیتی کنند که خدای تعالي تو راآن تحیت نکرده است و آن آن بود که جهودان در نزدیك رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمدندی و گفتند السام علیك وسام بنزدیك ایشان مرگ بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم گـفتی وعلیکم و ندانستی که غرض ایشان چیست یك روز آمدنـد و رسول را این خطاب کردنـد عایشه بشنید بشناخت که ایشان چه میگویند گفت وعلیکم السام والذّام والداء واللعنة بر شما باد مرك وعیب و درد ولعنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گـفت خاموش باش ای عایشه که خدای تعالی رفق دوست دارد در کارها و فحش دوست ندارد عایشه گـفت نمی شنوی یا رسول الله که ایشان چه می گویند میگویند السام رسول صلی الله علیه و آله و سلم گـفت نمی شنوی که من ایشان را چه جواب میدهم میگویم وعلیکم آنچه شما می گوئید بر شما باد خدای تعالی این آیه فرستاد واین حال باز گـفت پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون کسی از اهل کـتاب بر شما سلام کند درجواب گوئید و علیکم این مقدار یعنی آنچه شما می گوئید بر شما باد ویقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بمـا نقول آنـکه در خویشتن گفتندی اگر محمّد پیغمبر بودی خدای مارا عذاب کردی باینکه ما میگوئیم درحق او خدای تعالی رسول را از سرّ ایشان خبرداد که ایشان می گویند چرا خدای تعالی

مارا هلاك نمی کند بآنچه ما میگوئیم آنـکه خدای تعالی گفت بجواب این حسبهم جهنـم بس است ایشان را دوزخ یصلونها که ملازم باشند بآن و مؤبد بمانند در آنجا وبد جائی است ایشان را دوزخ عذاب ایشان این بس است و حمزه و یحیی و اعمش خواندند ینتجؤن علی وزن یفتعلون من الانتجاء و باقی قرّاء خواندند یتناجون من التناجی و این قرائت بهتر است لقوله تعالی اذا تناجیتم فلا تتناجوا و نگفت انتجیتم فلا تنتجئوا آنـکه گفت یا ایها الذیـن ـمنوا اذا تناجیتم فلاتتناجوا بالاثم والعدوان و معصیة الرسول ـ گـفت ای مؤمنان چون با یکدیگر راز گوئید رازی مگوئید که دراو بزه باشد یاظلمی یا معصیتی از آن رسول صلی الله علیه و آله وسلم و رویس روایت کرد از یعقوب که او خواند فلاتنتجوا من الانتجاء علی وزن افتعال وتناجوا بالبرّ والتقوی و بایکدیگر مناجات و راز گـفتن ببر و تقوی ونیکوکاری و پرهیز کاری کـنید واتقوا الله الذی الیه تحشرون و بترسید از خدای که حشر شما بـا او خواهد بودن حق تعالی در این آیة مؤمنان را نهی کرد از آنـکه منافقان وجهودان کردند انما النجوی من الشیطان گفت آن راز گفتن براین وجه از دیو باشد و از ابلیس یعنی به وسواس و اغراء و اغواء او باشد تا مؤمنان را بدان دل تنك کند آنـکه گفت ولیس بضارهم شیئاً الا باذن الله و آن ایشانرا هیچ زیان ندارد مگر بعلم وتمکین خدای تعالی واذن بمعنی علم بسیار آمده است چنانکه بیان کردیم و علی الله فلیتوکل المؤمنون و برخدای توکل کنند مؤمنان و گروندگـان ـ عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از راز گفتن آنان را که سه کس باشند یعنی سه کس جائی حاضر باشند و دو کس با یکدیگر راز گویند چه آن سوم دل تنك شود و داند که آن از او پوشیده است وچون چهارکس باشند یا بیشتر آنـکه دوکس راز گویند هریك از باقیان روا دارند که ازآن دیگر پوشیده است ـ ودر خبر آمد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامـه علیـه که او گـفت هرکس که خوابي بیند هایل و از آن خواب ترسد باید تاچون بیدار شود این آیه بخواند انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا الایه و بگوید اللهم قنی شرّ مـا اریت فی منامی و آن خواب با کش نگوید خدای تعالی مضرت آن بگرداند انشاءالله یا ایها الذیـن آمنوا اذا قیل لـکم تفسحوا فی المجالس الایه حق تعالی در این آیت گـفت ای مؤمنان چون گویند شما را که جای فراخ کـنید در مجالس جای فراخ کـنید تا خدا جای بر شمـا فراخ کند ـ قتاده ،گفت سبب نزول آیه آن بود که صحابه مناقشه کردندی در مجلس رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجای چون کـسی از در در آمدی خواستی تـا نزدیکتر بنشیند برسول صلی الله علیه وآله وسلم رها نکردندی و گفتندی ما بااینجای سبق بردیم و بکس نـدهیم خدایتعالی گـفت مسلمانانرا جای باز کـنید که درآیند ـ مقاتلان گـفتند یکروز ازروزهای آدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میکرد و جایگـاه تنك بود در صفه جماعتی از اهل بدر آمدند و جای نبود به رسول صلی الله علیه و آله وسلم سلام کـردند رسول جواب داد ایشان را ایشان بر پای می ایستادند تا مردمان ایشان را جای دهند نکردند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

اهل بدر را نیکو حرمت داشتی قومی را آواز داد بعدد آنان که برپای بودند یا فلان و یا فلان برخیزید تا ایشان بنشینند ایشان بر خاستند و کراهت آمد ایشان را از آن منافقان طعنه زدند که شما میگوئید که صاحب ما عادل است و اینکه کرد نه عدل است که جماعتی سبق برده و جای گرفته ایشانرا برخیزاند تا کسانی را بنشاند که ایشان بیوقت آمدند و سابق نبودند لاحق بودند خدای تعالی این آیه بفرستاد بتسلی هردو قوم یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم الایه کلبی گفت آیة در ثابت بن قیس بن شماس آمد و قصهٔ او در سورهٔ الحجرات برفت خدای تعالي در حق او این آیات فرستاد و در حق آنکه او را جای باز نکرد این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان چون گویند شمارا فراخ بکنید جای در مجلس فافسحوا یفسح الله لکم تا خدای تعالی شما را جای کند والفسحه السعة و مکان فسیح ای واسع عاصم خواند و حسین و سلمی و حجدری في المجالس علی الجمع و قتاده خواند تفاسحو از بناء تفاعل ـ و ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نباید تا کسی را از جای خود بر خیزاند بل باید گوید مرا جای باز کنید ـ ابوالعالیه وقرطی گفتند مراد مجالس حرب است و مقاعد قتال ـ مرد بیامدی و گفتی مرا در صف جای کنید نکردندی برای آنکه برکارزار حریص بودندی خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بعضی بعضی راجای کنید حسن گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم قتال کردی و مسلمانان صف ها بر کشیدندی در صف اول مشاحه کردندی چون کسی آمدی که مرا جای کنید نکردندی از آنکه خواستندی که تا ایشان بدشمن نزدیك تر باشند تا شهادت یابند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت که جای باز کنید یکدیگر را در صف قتال تا خدای تعالی جای بر شمافراخ کند واذا قیل انشزوا فانشزوا عاصم و اهل مدینه خواندند بضم شین هر دو لفظ و هماالغتان یقال نشز ینشز و ینشز و چون گویند شما را برخیزید و بجنبید و بر بالا شوید و همچنین کنید ـ بیشتر مفسران گفتند معنی آنست که چون شمارا گویند بجهاد آئید و بنماز آئید و بذکر خدای و عمل خیر سعی کنید بشتابید وفرمان برید ـ ضحاك و عکرمه گفتند معنی آنست که چون منادی نداکند برای نماز بنماز بشتابید و این برای آن گفت که گروهی در نماز کسلانی کردندی ابن زید گفت این مخصوص است بخانه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سبب آن بود که بیامدند در خانه رسول صلی الله علیه و آله و سلم مقام کردندی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم رارنج بودی از آن خدای تعالي این آیه فرستاد و گفت از خانه رسول صلی الله علیه و آلهٔ و سلم زود باز گردید مثله قوله یا ایهاالذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی الایه یرفع الله الذین آمنوا منکم تا خدای تعالی رفیع گرداند شمارا وآنان را که ایشان را علم داده اند بدرجاتی و منازلی مؤمنان را بایمان و عالمان را بعلم خدای تعالی دراین آیه بیان کرد که مؤمنان راشرط آن است که جای یکدیگر را باز کنند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مصیب بود در آنکه قومی را بر انگیخت و قومی را بنشاند چه اینان بایمان سابق ترند و بعلم بیشترند و درجهٔ اینان رفیعتر است از درجهٔ آنان که زودتر رسیده اند بمسجد چه اعتبار در زیر و بالا نشستن در مجالس باستحقاق رفعت منزلت باشد و درجه و آن بایمان و علم باشد والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی بانچه شما

می کنید دانا است ـ حسن بصری گفت عبدالله مسعود این آیه بخواند و گفت ایقوم این آیه بخوانید و معنی او بدانید تا رغبت شما در علم زیاده شود که خدای تعالی در این آیت میگوید من مؤمن عالم را رفیع گردانم برآنکسی که از او فرو تر باشد بعلم بچندین درجه هاء بسیار بنا براین عبدالله هباری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آلهٔ و سلم که او گفت خدای تعالی عالم را تفضیل داد برشهید بدرجه وشهیدرا تفضیل داد برعابد بدرجه و تفضیل داد قرآن را بسایر کلام ها بچندان که فضل خداست برخلقان وفضل عالم برسایرخلقان چندان است که فضل من بریکی از کمترین خلقان و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر کس را که فرمان خدای باو رسد و او در طلب علم باشد فرداء قیامت میان او و میان پیغمبران یکدرجه بیشتر نباشد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ـ عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردمان بر رسول بسیار می آمدند و سؤال بسیار میکردند و حدیث بسیار میکردند رسول صلی الله علیه وآله از آن رنجور بود خدای تعالی این آیة فرستاد وایشان را ادب آموخت ـ مقاتل حیان گفت آیه در توان گران آمد که بیامدندی و مقام را دراز کردندی و درویشان را منع کردندی رسول صلی الله علیه وآله و سلم را از آن کراهت بوه وشرم داشت گفتن ایشان را خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را برگردانید از رسول صلي الله علیه وآله وسلم باین آیه گفت ای مؤمنان چون خواهید که با رسول من مناجات کنید وسر گوئید و حدیث کنید ومسئله پرسید پیش از آن صدقه بدهید مردم همه بازایستادند امّا توانگران بخل کردند درویشان چیزی نداشتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم یك روز براسود مجاهد گفت صحابه را نهی کردند از مناجات با رسول صلی الله علیه وآله و سلم الاّ بتقدیم صدقه و کسی مناجات نکرد با رسول صلی الله علیه و آله وسلم الاّ حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه که دیناری بصدقه داد و مناجات کرد انگه آیه رخصت فرود آمد واین حدیث از طریق مخالفان و موافقان روایت کردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه گفت آیتي استت از کتاب خدای تعالی که فرود آمد و منسوخ شد و کس براو عمل نکرد و نکند جز من تا بروز قیامت و هی قوله یا ایها الذین آمنوا اذاناجیتم الرسول الایه ـ علی بن علقمة الاغاری روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که او گفت چون این آیه فرود آمد رسول صلی الله علیه وآله و سلم آیت برخواند برفتند رسول را صلی الله علیه و آله و سلم رها کردند و آن زحمت بخلوت بدل شد رسول صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد و مرا بخواند گفت چیست با تو گفتم دیناری انگه برفتم در حال وبآن یك دینار ده درم گرفتم وهر بار یکدرم می دادم بصدقه و پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرفتم ومسائل میپرسیدم و بر اسرار علوم واقف می شدم تا ده درم را بده بار دادم و هر بار پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرفتم آنچه می خواستم می پرسیدم انگه این آیت آمد که ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات و آن آیت را منسوخ کرد خدای تعالی بسبب من تخفیف کرد ازاین امت واین آیت فرود آمد و کس برآن عمل نکرد الاّ من ـ و عبدالله عمر گفت از پدرم

شنیدم که گفت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را صلوات الله وسلامه سه چیز بود
که کس را نبود و اگر یکی از آن مرا بودی دوستر داشتمی از شتران سرخ موی یکی تزویج
فاطمه علیهما السلام که رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه صحابه را منع کرد آنکه بدو
داد او را ـ دیگر رایت روز خیبر آنکه که گفت لاعطینها رجلا یحب الله و رسوله ویحبه الله
ورسوله کرّار غیر فرار اصحاب رسول متطاول شدند آن را و طمع کردند درو بکس نداد وبدو
داد دیگر آیه نجوی که فرود آمد و منسوخ شد و کس بدو کار نکرد جز او ـ و عبدالله هرون
الخراسانی گفت از حضرت امام الجنّ والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناپرسیدم
که چرا صدقه بر شما حرام کردند گفت ازکاری عظیم سئوال کردی بدانکه چون ماخویشتن را
بدادن پاکیزه کرده ایم خدای نخواستست که بگرفتن مارا مدنس کند انکه گفت دانی درقرآن
کجا است این گفتم و یطعمون الطعام گفت نه این است آن این است که خدای تعالی گفت
یا ایّها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الایة گفت یك روز بیش نبود بر دیگر روز آیهٔ رخصت
آمد آنکه گفت ذلکم خیر لکم و اطهر شما را این بهتر باشد وپاکیزه تر تقدیم صدقه کردن در
پیش مناجات بفرمان خدای تعالی چون مصلحتی بان تعلق دارد انکه عذر خواست برای آنان که
ندادند تا بدانند که خدای تعالی تکلیف مالا یطاق نکند گفت فان لم تجدوا اگر نیابید ونداريد
فان الله غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است معذور دارد شما را انکه این آیت
ناسخ فرو فرستاد در عقب آن آیت گفت ء اشفقتم و ترسیدید از آنکه پیش از مناجات بارسول
شمارا صدقه بایددادن فاذلم تفعلوا چون نکردید وتاب الله علیکم وخدای تعالی توبهٔ شماپذیرفت فاقیموا
الصلوة وآتوا الزکوة نماز بپای دارید وزکوة بدهید وطاعت خدای دارید وطاعت رسول صلی الله علیه و
آله وسلم والله خبیر بما تعملون و خدای دانا است بآنچه شما می کنید الم تر الی الذین تولوا قوماً
غضب الله علیهم آیت درشان منافقان آمد که تولّا کردند بجهودان وباایشان دوستی کردندی و اسرار
مؤمنان با ایشان تقریر کردندی ـ حق تعالی گفت نمی بینی ای محمد ص آنان را که تولّا کردند
بگروهی که خدای برایشان خشم گرفت است و جهودانند آنکه گفت ما هم منکم و لا منهم
و ایشان نه از شما هستند که مسلمانانید و نه از ایشانند که جهودانند و مثله قوله مذبذبین بین
ذلك لاالی هؤلاءِ ولا الی هؤلاءِ ـ و یحلفون علی الکذب و سوگند بدروغ میخوردند ومیدانند
که آن دروغ است ـ سدی و مقاتل گفتند آیة در عبدالله بن نبتل آمد واو منافق بود با رسول
صلی الله علیه وآله و سلم بنشستی و آنکه حدیث هاء او نقل کردی با جهودان ـ یك روز رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی حجرهای خود بود و جماعتی صحابه حاضر بودند گفت همین
ساعت مردی از در درآید که دلش دل جباران است وبچشمهاءِ شیطان نگرد در حال عبدالله بن
نبتل از در درآمد و او مردی بود ازرق چشم رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را گفت برای
چه مرا دشنام میدهی تو و اصحاب تو او سوگند بخورد بخدا که نگفتم و اصحابش بیامدند
و سوگند بخوردند بدروغ که نگفته ایم و میدانستند که بدروغ سوگند می خوردند آنکه گفت
اعدّ الله لهم عذابا شدیداً بیجاره خدای تعالی برای ایشان عذابی سخت انهم ساء ما کانوا یعملون

که ایشان بد می کنند آنچه میکنند اتخذوا ایمانهم جُنّة گفت سوگندان خود را سپرخود
کرده اند تا بدان از خویشتن دفع بلاها و مکاره می کنند و از اسباب و اموال خود و خویشتن
در حمایت سوگند دروغ کرده اند فصدّوا عن سبیل الله و اعراض کرده اند و برگردیده اند ازراه
خدای تعالی فلهم عذاب مهین ایشان را عذابی باشد خوار کننده و از حق عقاب این است
که مقرون باشد باستخفاف واهانت لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم گفت غنا نکند از ایشان
مال هاء ایشان و فرزند آن ایشان از خدای تعالی هیچ چیز یعنی هیچ چیز سود ندارد ایشان را
و بفریاد ایشان نرسد اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان اهل دوزخ باشند و در دوزخ
مخلّد باشند یوم یبعثهم الله جمیعاً گفت یاد کن ای محمد ص آن روزی که ایشان را خدای تعالی
زنده کند و برانگیزد برای او همچنان سوگند خورند که برای شما سوگند خوردند که ما کافر
نبودیم و برحق بودیم واین سوگندی باشد که از ظنّ واعتقاد خود خورند که ایشان برچیزی اند
و این پندار و گمان که در دنیا باشند برای آنکه در آخرت محال است که این ظن برند برای
آنکه معارف آنجا ضروری باشد پس معلوم شد که ایشان از ظن و اعتقاد خود خبردهند و برآن
سوگند خورند الا انهم هم الکاذبون ایشان دروغ زنند در آنچه می گویند و برآن سوگند که
می خورند برای آنکه براعتقاد جهل کرده اند و گمانی که بدلیل درست شده که مظنون برخلاف
آن است و گفتند معنی آن است که ایشان دروغ گفتند در آن خبر که گفتند رسول را ما تورا
دشنام ندادیم وبرآن سوگند خوردند و بعضی دیگر این ظن را تفسیر بخیبت کردند من قولهم
کذب ظنّه اذا خاب ـ امّا رمّانی و حسن بصری گفتند در قیامت مواقف مختلف باشد دربعضی
مواقف ایشان را تمکین کنند از فعل قبایح و دربعضی نکنند و گفتند دروغ ایشان چون
دروغ کودك باشد که از سردهشت وتحیّر سخنی دروغ گوید و مذهب درست آن است که ایشان
ملجاء باشند بآنکه دروغ نگویند و هیچ فعل قبیح نکنند ـ بعضی دیگر گفتند معنی الا انهم
هم الکاذبون آن است که در دنیا گفتند ما مؤمنیم و دروغ گفتند منافق بودند ـ عبدالله عباس
گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند این
خصماء الله خصمان خدای کجایند قدریان برپای خیزند با رویهای سیاه و چشمهاء ازرق لب ها
و دهن هاء ایشان کج شده آب از دهن هاء ایشان میرود گویند و الله که ما بدون تو معبودی
نگرفتیم و خدای نپرستیدیم بدون تو از آفتابی و ماهی و صنمی و وثنی ـ آنکه عبدالله عباس
گفت راست گویند ولیکن شرك با ایشان از راهی آمد که ایشان ندانستند آنکه بخواند
ویحسبون انهم علی شیی الا انهم هم الکاذبون آنکه گفت هم والله القدریة بخدای که ایشان قدریه
باشند سه بار باز گفت استحوذ علیهم الشیطان ابلیس بر ایشان مستولی شد فانسیهم ذکر الله ـ
ذکر خدای را از یاد ایشان ببرد اولئك حزب الشیطان ایشان لشکر ابلیس اند و لشکر او خاسران
باشند و زیان کاران ان الذین یحادعون الله ورسوله ـ گفت آنانکه با خدای تعالی معانده ومخادعه
کنند اولئك فی لاذلین ایشان در میان ذلیل ترین و خوار ترین مردمان باشند کتب الله لاغلبن
انا و رسلی گفت خدای تعالی بنوشته است درلوح محفوظ و قضا کرده که غالب شوم ورسولان

من سبب نزول آيه آن بود که گفتند اگر خیبر و پیرامن او ما را گشاده شود و مکه امیدواریم که روم و پارس و حجاز ما را گشاده شود عبدالله ابی سلول گفت می پنداريد که روم وپارس چون این دهها است که پیرامن شما است تا بآسانی بگشاید ایشان از آن قوی تر است و منیع تر و بعدد بیشتر و بشجاعت سخت تر خدای تعالی این آیه فرستاد رد بر او وان الله قوی عزیز بدرستی که خدای تعالی عزیز و قوی است نظیره قوله ولقد سبقت كلمتنا الی قوله و ان جندنالهم الغالبون ـ لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الاخر الاية گفت نباید گروهی را که بخدای و روز قیامت ایمان دارند آنکه دوستی کنند با دشمنان خدای و پیغمبر او ولوكانوا آبائهم واگر همه پدران ایشان باشند یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان گفتند آیه درشأن خاطب بن ابی آمد چون او نامه نوشت بمکه و قصه او در سوره الامتحان بیاید انشاءالله تعالی سدی گفت آیه در شأن عبدالله بن عبدالله ابی آمد یك روز بر رسول حاضر آمد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آب باز خورد آن بقیه که در کوزه بماند عبدالله گفت یا رسول الله دستور باشد تا این شربت ببرم تا پدرم باز خورد باشد که ببرکت این شربت دلش از شك و شرك پاك شود رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت روا باشد او برخاست و آن شربت آب برگرفت و پیش پدر برد او گفت این چیست گفت آن نیم خوردهٔ است باز خور تا باشد که دلت ازین شك و نفاق پاك شود ـ عبدالله بن ابی گفت چرا بول مادرت نیاوردی او بیامد و رسول را از آن خبر داد و گفت یا رسول الله دستور باشد تا گردنش را بزنم رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت برو و مدارا کن و بساز با او ابن جریح گفت که ابو قحافه یك روز رسول را صلی الله علیه وآله را دشنام داد ابوبکر بگرفت اورا و بر دیوار زد رسول (ص) را بگفت این حال رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چنین کردی گفت آری یا رسول الله واگر تیغ داشتمی ویرا بکشتمی گفت برو و دیگر مانند این مکن حق تعالی گفت نیابی ای محمد (ص) گروهی را که با خدای ایمان آرند آنکه با دشمنان خدای دوستی کنند و اگر چه خویشان و نزدیکان ایشان باشند اولئك كتب فی قلوبهم الایمان ایشان آنانند که خدای ایمان بر دل ایشان نوشته یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان بر دل ایشان ثابت شده چون نقش برحجر ـ گفتند معنی انست که كتب علی قلوبهم الایمان یعنی فریضه کرد که ایمان آرند چنانکه گفت فی جذوع النخل ای علی جذوع النخل و گفتند معنی آنست که حکم لهم بالایمان ایشان را بایمان حکم کرد و ذکر دل برای آن کرد که محل ایمان دل است وایدهم بروح منه و قوی کرد ایشان را ببصیرتی ازو و این قول حسن بصری است ـ ربیع گفت مراد به روح قرآن است یعنی ایشان بقرآن قوت کرد نظیره قوله وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ـ ابن جریر گفت بالطاف و حجت و بنور و برهان و گفتند بروح ای برحمة ایشان را برحمت قوت کرد و گفتند بجبرئیل علیه السلام ـ گفت و يدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار در دنیا با ایشان این احسان کرده در قیامت ایشان را ببهشت ها میبرد که در زیر درختان آن جوی ها میرود خالدین فیها ایشان همیشه باشند آن جا رضی الله عنهم و رضوا عنه خدای تعالی راضی شده از ایشان و ایشان از خدای تعالی

اولئك حزب الله ایشان لشکر خدایند ولشکر خدای همیشه ظفریافته گان باشند ـ درخبراست که داود علیه السلام در مناجات با خدای تعالی گفت بار خدایا لشکرتو و خادمان عرش تو کیستند گفت یا داود آنها که چشم برهم دارند و دل هاء پاکیزه دارند و دست ها باسلامت دارند آنانکه چنین باشند گروه و لشکر منند ـ و خدمت کاران عرش منند سورة الحشر ـ بدان که این سوره مدنی است و عدد آیات او بیست وچهار است و چهارصد و چهل و پنج کلمه و هزار و نهصد و سیزده حرف است و روایت است از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که هرکه او سورة الحشر بخواند هیچ بهشتی و دوزخی و عرش و کرسی وحجابی و آسمانی و زمینی و هوائی و بادی و مزرعی و درختی وجنبدهٔ و ماهی و آفتابی و فرشتهٔ نبود و الا برو صلوات فرستند و اگر آن روز یا آن شب بمیرد شهید باشد انشاءالله تعالی

سورة الحشر مدنية وهی اربع و عشرون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * هُوَ الَّذِى اَخْرَجَ

تنزیه کنند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب درست‌کردار اوست آنکه بیرون نمود

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِاَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ يَخْرُجُوا

آنان را که کافر شدند از اهل کتاب از دیار شان مر اول راندشان گمان نداشتید آنکه بیرون روند

وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَاَتٰيهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ

وگمان داشتید که ایشان منع کنندهٔ ایشان است حصارهاي آنها ازشکنجه وعذاب خدا پس داد ایشان راخدا از آنجائیکه گمان نمیبردند وافکند خدا

فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِاَيْدِيهِمْ وَ اَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا

دردلهای ایشان ترس راخراب میکردند خانهای ایشانرا بدستهای خود و دستهاي مؤمنين پس عبرت گیرید ای

اُولِي الْاَبْصَارِ * وَ لَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ

خداوندان بینائی واگر نه آن بود که نوشت خدابر ایشان رفتن را از خانهاشان هرآینه شکنجه کند آنهارا در دنیا و مر آنهارا

فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللهَ فَاِنَّ اللهَ

در آخرت شکنجهٔ آتش باشد این جهة آن است که آنها مخالفت نمودند خدارا و رسول اورا و کسی که مخالفت کند خدارا پس بدرستیکه خدا

شَدِيدُ الْعِقَابِ * مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ اَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا فَبِاِذْنِ اللهِ

سخت عقوبت است آنچه بریدید از خرماستان یا واگذارید آنرا ایستاده بر اصلهای خود پس بفرمان خداست

وَ لِيُخْزِىَ الْفَاسِقِينَ * وَ مَا اَفَاءَ اللهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ

و تا خوار کند خدا بدکاران را و آنچه باز گردانیده خدا بر رسولش از آنها پس نتاختند بر او از

خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلٰكِنَّ اللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

هیچ اسبی و نه شتری ولیکن خدا مسلط میکند پیغمبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هرچیزی

قَدِيرٌ * مَا اَفَاءَ اللهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبٰى

تواناست آنچه باز گردانید خدا برپیغمبرش از اهل دهها پس خدارا است و فرستاده او و مر خداوندان خویش

وَالْيَتامى وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ
وبى پدران و بیچارگان و راه گذاران راست تا نباشد متداول میان اغنیاء از شما و
ما آتيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ شَدِيدُ
آنچه دادشما رارسول ص پس بگیرید اورا و آنچه بازمیدارد شمارا از او پس باز ایستید و بپرهیزید خدارا بدرستیکه خدا سخت
الْعِقابِ * لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ
عقوبت است مر درویشان را و مهاجران آنانکه بیرون کرده شدند از خانهاشان و مالهایشان طلب میکنند
فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ *
افزونی را از جانب خداو خوشنودی و یاری میدهند خدا را و فرستاده او را آنها ایشانند راست گویان
وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُ الدّارَ وَالْاِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ اِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ
و آنانکه جای گرفتند در خانهٔ ایمان پیش ازمهاجران دوست دارند هرکس که هجرت کرد بسویشان و نه می یابند
فِى صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا اُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ
در سینه هایشان آنچه احتیاج دارند از آنچه داده شدند واختیارمیکنند بر نفسهای خودشان و اگرچه باشد با آنها احتیاج
وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَالَّذِينَ جاؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
و هر که نگاهداشته شود از بخل نفس خود پس آنها ایشان رستگارانند و آنانکه آمدند بعد ازمهاجران میگویند
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِاِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْاِيمانِ وَلا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنا غِلّاً لِلَّذِينَ
پروردگارا بیامرز برای ماو مر برادران مارا آنانکه پیش گرفتند بایمان و مگردان در دلهاي ما کینه مر آنانکه
آمَنُوا رَبَّنا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ * اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِاِخْوانِهِمُ
گرویدند پروردگارا بدرستیکه تومهربانی بخشندهٔ آیا ندیدی آنان که نفاق میورزیدند میگفتند مر برادران خودشان را
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلا نُطِيعُ فِيكُمْ
آنهائی که کافر شدند از اهل کتاب اگر بیرون کرده شوید هر آینه بیرون آئیم با شما و فرمان نبریم بخلاف شما
اَحَداً اَبَداً وَ اِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللّهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ * لَئِنْ اُخْرِجُوا
احدی را هرگز و اگر کارزار کرده شوید هر آینه یاری کنیم شما را وخدا گواهی میدهد که آنها هر آینه دروغ گویانند و اگر بیرون کرده شوند
لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبارَ
بیرون نمیروند با ایشان و اگر کارزار کرده شوند یاری نمیکنند ایشان را و اگر یاری دهند ایشان را هر آینه برگردانند پشتهای خودرا
ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ * لَاَنْتُمْ اَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِمْ مِنَ اللّهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا
پس یاری کرده نشوند هر آینه شما سخت ترید از ترس در سینه هایشان از خدا این بسبب آن است که ایشان گروهی هستند که
يَفْقَهُونَ * لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً اِلّا فِى قُرىً مُحَصَّنَةٍ اَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ
نمیفهمند کارزار نمیکنند شما را در حالی که جمع باشند مگر در دههای استوار یا ازپشت دیوارها کارزارشان
بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ * كَمَثَلِ
در میانشان سخت است پنداری ایشان را یکدل و دلهای ایشان پراکنده است این بجهة آن است که آنها گروهی اند که در نمیابند مانند
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ اَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ * كَمَثَلِ الشَّيْطانِ
آنانکه پیش از ایشان بودند نزدیک بچشیدند بدی عاقبت کار خودشان و مر ایشان را عذابی است دردناک چون وعده شیطان است

اِذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ اِنِّى بَرِيءٌ مِنْكَ اِنِّى اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ
چون گفت مر آدمیرا که بر کفر خود باش چون کافر شد گفت بدرستیکه من بیزارم از تو بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار جهانیان است
فَكانَ عاقِبَتَهُما اَنَّهُما فِى النّارِ خالِدَيْنِ فِيها وَ ذٰلِكَ جَزاؤُا الظّالِمِينَ * يا اَيُّها
پس باشد سرانجام کار شیطان و آدمی که آن دو درآتش جاویدانند در آن و این است پاداش ستمکاران ای
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ
آنان که گرویده اید بپرهیزید و بترسید از خداو باید بنگرد هر نفس با آنچه پیش فرستاده برای فرداو بترسید از خدا بدرستیکه خدا آگاه است
بِما تَعْمَلُونَ * وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّهَ فَاَنْسيهُمْ اَنْفُسَهُمْ اُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ
بآنچه میکنید و نباشید چون آنانکه فراموش کردند خدا را پس فراموش کرد ایشانرا خودشانرا آنها ایشانند بدکاران
لا يَسْتَوِى اَصْحابُ النّارِ وَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ * لَوْ
برابر نیستند یاران آتش و یاران بهشت یاران بهشت ایشان رستگارانند اگر
اَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثالُ
فرو فرستیم این قرآن را برکوهی هر آینه میدیدی آنرا ترسنده شکافته از هم ریخته از ترس خدا و این مثلها را
نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللّهُ الَّذِى لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ
بیان میکنیم برای مردمان تا شاید ایشان تفکر کنند اوست خدا که نیست خدائی جز او دانندهٔ نهان
وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللّهُ الَّذِي لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
و آشکارا اوست بخشندهٔ مهربان اوست خدا که نیست خدائی مگر او پادشاه پاك
السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يُشْرِكُونَ *
ایمن کننده نگهبان غالب بزرگوار بنهایت کبریا و بزرگواری منزه است خدا از آنچه شرك میآورند
هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنى * يُسَبِّحُ لَهُ ما فِى السَّمٰواتِ
اوست خدا آفرینندهٔ مخلوقات آفرینندهٔ ممکنات تصویر کننده مر او راست نامهای نیکو تسبیح میکنند مر او را آنچه در آسمانها
وَالْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .
و زمین است و او غالب درستکردار است

قوله تعالي سبّح لله ما فى السّموات و ما في الارض وهوالعزيز الحكيم این آیه را تفسیر رفته است در اوائل دیگر سورها — مفسران گفتند این سورة در بنی النضیر آمد وسبب آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد بنی النضیر با او مصالحه کردند بر آنکه اگر کارزاری باشد نه با او باشند و نه بر او باشند رسول صلی الله علیه وآله و سلم از ایشان قبول کرد چون کارزار بدر پدید آمد و ظفر رسول را بود گفتند این آن پیغمبر است که ما در توریة نعت وصفت او شنیده ایم و خوانده ایم او حق است وصادق رایت اورا هیچ رایت برنگرداند وکس را براو ظفر نباشد چون روز احد بود ووهنی پدید آمد مسلمانان را گفتند این نه آن پیغمبر است شاك شدند و از آن گفتار بازماندند و عهد بشکستند و عداوت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آشکارا کردند کعب اشرف برنشست و باچهل سوار از جهودان بمکه رفت و با قریش عهد کرد بر آن که سخنشان یکی باشد بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنکه ابوسفیان

با چهل مرد از قریش در مسجدالحرام رفتند و کعب اشرف با چهل مرد جهود پیش آستان
کعبه بنشستند و عهد ببستند آنکه کعب اشرف بازگشت و اصحابش با مدینه آمدند جبرئیل
علیه‌السلام بیامد و رسول را خبر داد بآنچه کرده بودند و عهدی که بابوسفیان بسته بودند
و خدای تعالی رسول را فرمود که کعب اشرف‌را بکش رسول صلی‌الله علیه‌و آله وسلم محمد بن
مسلمة‌الانصاری را فرمود تا او را بکشت و او برادر کعب اشرف بود از جهة رضاع و رسول
صلی‌الله علیه و آله و سلم آنکه مطلع شد بر خیانت ایشان ونقض عهدشان برخاست باجماعتی از
صحابه وحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله و سلامه علیه تا یاری دهند مسلمانان را در دیه
آن دومرد که عمرو بن امیة‌الضمیری ایشان را بکشته بودند آنکه که ازچاه معویه باز گشت و آن
دو مرد از بنی عامر بودند ایشان گفتند عزازةً و کرامتاً با آنچه التماس است بجای آریم ترا
بباید نشستن و رسول را و صحابه را بنشاندند و تدبیرات کردند تا قتل کنند بر ایشان و ناگاه
بکشتند ایشان را وچنان انداختند که ناگاه از بالای حصن سنگی بر سر ایشان افکند خدای
تعالی رسول را خبر داد که این قصه رفته است ونیز قتل کعب‌الاشرف رفته است چون کعب
اشرف را بکشتند رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم لشکر را بزیر حصن بنی‌النضیر فرستاد وایشانرا
دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم آنجا برفت ایشانرا
یافت که نوحه می کردند بر کعب اشرف و او سیّد ایشان بود گفت واعیه باشد بر اثر این
واعیه باکیه براثر این باکیه و این برسبیل تهدید، گفت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم گفت
رواباشد آنکه گفتند رهاکن مارا تا این تعزیت بگذاریم رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم گفت
از آنجا بروید گفتند مرك بما نزدیکتر است از آنکه تو میگوئی درحال ساز کارزار کردند
منافقان کس بایشان فرستادند از نزدیك عبدالله ابی و اصحابش که ما باشمائیم شما از حصار
بیرون نیائید اگر محمد با شما کارزار کند ما باشمائیم و اگر شمارا بیرون کند ما باشمائیم
ما نیز بیرون رویم ایشان دانستند که با رسول نه بس باشند طریق عذر پیش گرفتند کسی
فرستادند و گفتند برخیز با سی مرد بیا تا ما با سی مرد بیائیم و بگوئیم و بشنویم اگراین
سی مرد ایمان آرند ما از قول ایشان باز نیائیم ما نیز ایمان آریم رسول صلی‌الله علیه و آله
وسلم برفت با سی مرد و ایشان بیامدند با سی مرد از جملهٔ احبار بزمینی خالی بر صحرائی
درنگریدند گفتند چگونه کنیم و سی مرد با اویند که مرگ خود اختیار کنند پیش از
مرك او گفتند یا محمد سی مرد ایذانند و سی مرد شما صیباحی و حیله است ایذان راکسیل
کن وسه مرد را بازگیر تا مانیز سه مرد بازگیریم و سخن گوئیم رسول صلی‌الله علیه و آله و
سلم خواست تا همچنین کند ایشان سه مرد را کاردها بدادند تا ناگاه رسول را بکشند در
میان ایشان زنی بود مسلمان و اورا برادری بود مسلمان با رسول او کس فرستاد و برادر را
آگاه کرد از کید وغدر بنی‌النضیر برادر آن زن بیامد ورسول را خبر داد - رسول صلی‌الله
علیه و آله وسلم باز گشت وتا دیگر روز لشکر بزیر حصن درآمدند وبیست و یك‌روزحصار
داد ایشان را و خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند وازنصرت منافقان نومید شدندطلب

صلح کردند رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت قرار صلح آن است که از این ولایت بروید
اگر خواستید و اگرنه تن در دادند ورسول صلی‌الله‌علیه و آله وسلم قرارداد با ایشان که آنچه
بر شتر توانند نهاد ببرند وآنچه نتوانند بردن رها کنند الاّ سلاح که اندك وبسیار باخود
نبرند و انچه‌سرای ها و عقار و املاك باز گذارند - عبدالله عباس گفت صلح برآن کردند که
هر اهل سرای سه شتر از متاع و غله بیشتر نبرند و آنچه بماند رها کنند - ضحاك گفت
قرار چنان بود که هرسه کس شتری بار نهنند ببرند وسقی وگندم برین جمله قرار دادند و
و ناحیه‌مدینه باز گذاشتند و بشام رفتند و با ریحا وبازرعات الا اهل دو خانه آل ابی‌الحقیق و
آل حیّ‌بن اخطب که ایشان بخیبر رفتند و گروهی بحیره رفتند فذلك قوله عز وجل هوالذی
اخرج‌الذین کفروا من اهل‌الکتاب من دیارهم لاول‌الحشر گفت او آن خدا است که بیرون
کرد کافران را از اهل کتاب یعنی جهودان از سرای‌هاشان برای اول حشر خلاف کردند
در معنی اول حشر بعضی مفسران گفتند اول حشر ایشان بشام بود روز دوم بزمین محشر روز
قیامت - و در اخبار آمد که زمین محشر بشام بود عبدالله عباس گفت هر که شاك است درآنکه
محشر بزمین شام خواهد بود گو این‌آیه بخوان گفت این برای آن بود که رسول صلی‌الله علیه
وآله و سلم ایشان را گفت بروید گفتند کجا رویم گفت بمحشر خدای تعالی این آیه‌فرستاد
که لاول‌الحشر - کلبی گفت برای آن گفت لاول‌الحشر که ایشان اول قوم بودند که ایشانرا
بجمع حشر کسیل کردند بطریق جلاء از زمینی بزمینی دیگر - زهری گفت برای آن اول
حشر گفت که ایشان ازسبطی بودند که ایشان‌را هرگز جلانفرمودند وخدای تعالی جلا برایشان
نوشت وجلا نشیمن رها کردن باشد واگر نه آن بودی خدای تعالي ایشان را عذاب‌فرستادی بآنکه
بارسول صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم کردند چنانکه گفت ولولا ان کتب‌الله علیهم الجلاء لعذبهم‌في‌الدنیاالایة
سرة الهمدانی گفت این اول حشر بود ایشانرا از مدینه وحشردوم از خیبر بود و جملهٔ جزائر
مغرب از شام با زرعات و اریحا در عهد عمر خطاب - قتاده گفت این حشر اول بود اماحشر
دوم بآتشی باشد که ایشان را جمع کند از مشرق‌بمغرب براند هر کجا مقام کنند بشب مقام
کند با ایشان و هر کجا قیلوله کنند قیلوله کند با ایشان و هر که از ایشان‌باز پس ایستد
بسوزاند ایشان را - یمان گفت برای آن اول حشر گفت که خدای تعالی باول وهله که رسول
بایشان فرستاد وقتال کرد ظفر او را بود - محمّد بن اسحق گفت جلاء بني النضیر آنکه بود که
رسول صلی الله علیه و آله و سلّم از غزاة احد باز آمد وفتح بنی قریظه آنکه بود که از احزاب
باز آمد و میان هر دو دو سال بود آنکه خطاب‌کرد با مسلمانان گفت ما ظننتم ان یخرجوا
و شما گمان نبردید که ایشان بروند و خانها بشمارها کنند وظنّوا و ایشان گمان‌بردند که
حصنهاء ایشان ایشانرا از خدای حمایت کند از آنجا که حصنهاء قوی و محکم کرده بودند و
درها و دروازه ها بربسته فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا خدای تعالی قصد کرد ایشان را از
آنجا که گمان نبردند وگفتند اتاهم امرالله فرمان خدای بایشان آمد ازآنجا که ایشان پنداشتند
چنانکه در مثل گفتند من مأمنه یؤتی الحذر - از آنجا آید حذر کننده را که او ایمن باشد

و قیل اتیهم عذاب الله و گفت عذاب خدای بایشان آمد ازآنجا که ایشان پنداشتند و قذف في قلوبهم الرّعب و ترس در دل ایشان فکند بکشتن کعب اشرف یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین عامهٔ قرا خواندند یخربون بتسکین خاء من الاخراب و ابو عمرو خواند و ابوعبدالرحمن السلمی و حسن بصری یخرّبون بتشدید را من التخریب گفت ویران میکنند خانها خود بدست خود و دست هاء مؤمنان ـ ابو عمرو گفت برای آن تشدید کردم که اخراب ترك المنزل خراباً باشد جائی رها کنند تا ویران شود وتخریب آن باشد که بهدم ونقض ویران کنند و بنو النضیر سرای‌ها رها نکردند تاویران شود بل‌بدست خود بشکافتند بعضی دیگر گفتند اخراب وتخریب یکی باشد ـ زهری گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایشان قرار داد که آنچه بر شتر بتوانند نهادن ببرند و سرای ها و املاك رها کنند ایشان در سرایها می گردیدند و هر چوبی و دریچهٔ و دری که نیك بودی بشکافتندی و بر شتران نهادندی و باقی را مسلمانان خراب میکردند ـ ابن زید گفت چون بخواستند رفتن بقصد سرا های‌بدست خود خراب میکردند تا مسلمانان در او ننشینند ـ عبدالله عباس گفت مسلمانان چون ظفر یافتند بر ایشان نقب بر سرای های ایشان میزدند که پس از آن بگریزند ـ قتاده گفت مسلمانان از بیرون می شکافتند و ایشان از درون و ذلك قوله یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار بر سبیل وعظ و تذکیر گفت عبرت گیرید ای خداوندان چشمها و عقلها و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء اگر نه آنستی که خدای تعالی برایشان نوشت جلاء را ـ بعضی مفسرآن گفتند مراد آنست که درلوح محفوظ بنوشت چنانکه درسابق علم او بود که خواست بودن و گفتند و کتب الله علیهم ای حکم علیهم حکم کرد بر ایشان و قیل امرهم بفرمود ایشانرا ـ و گفتند این بر سبیل عقوبت بود ایشانرا و جلاء آن باشد که از سرای ها بروند یقال جلاء القوم عن منازلهم واجلیتهم اجلاً ای اخرجتهم و اجلوا عن القتیل اجلاء اذا تفرّقوا عنه وجلوت العروس جلوة و جلیت السیف جلاء لعذّبهم فی الدّنیا گفت اگر نه آنستی که خدایتعالي در حق ایشان حکم کرد بر آنکه ازسرای ها و منازل خود بروند و رها کنند و بزمینی دیگر روند ایشانرا عذاب کردی در دنیا عذابی استیصال ـ وگفتند بقتل و اسر چنانکه با مشرکان کردند در روز بدر و لهم فی الاخرة عذاب النّار و ایشانرا باشد با آنکه در دنیا از خان مان براندند ایشانرا در آخرت عذاب دوزخ باشد ذلك بانّهم گفت این عذاب و عقوبت در دنیا جلاء در آخرت عذاب دوزخ برای آن است که ایشان مشاقّه و مخالفت کردند با خدای و پیغمبر صلي الله علیه و آله و سلم و اصل مشاقه آن باشد که ایشان در شقّی باشند وایشان درشقّی و این غایت مخالفت بود آنکه گفت هرکه با خدای مخالفت کند و معادات خدای تعالی سخت عقوبت است عقوبت خود برساند باو و ما قطعتم من لینة الایه ـ سبب نزول این آیه بود که چون رسول صلي الله علیه و آله و سلم بزیر حصن ایشان فرود آمد بفرمود تا بعضی درختان که ایشانرا بود ببریدند ایشان جزعی عظیم کردند و سخت آمد بر ایشان بر سبیل طعن گفتند یا محمّد ص تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرستاده اند و این عدل نباشد که درختان بری این ازجمله افساد واخراب

زمین باشد رسول را صلی الله علیه و آله و سلّم سخت آمد و مسلمانان مستضعف اندیشه کردند که مبادا که این فساد بود که ما کردیم مسلمانان بر یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نبایدبریدن که‌این ازجمله غنیمت ومال است بعضی گفتند ببایدبریدن‌برغم وخشم ایشان خدایتعالی این‌آیه‌فرستاد وماقطعتم‌من لینة اوتر کتموها آنچه‌ببریدیدازدرخت‌خرما ونیز درختی که رها کردید برجای خود برپای ایستاده فباذن الله ای یعلم الله خدای دانا است وگفتند بامرالله بفرمان خدای چه ممتنع باشد که خدای تعالی فرموده باشد که بهری ببرند وبهری نبرند چه تکلیف بحسب مصلحت باشد وکس را بر آن طریقی نیست و آن مصالح جز خدای نداند که عالم است بعواقب امور نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تا درختان بنی النضیر ببریدند و بسوختند برای این حسان ثابت گفت شعر وهان علي سُراة بنی لوی‌ّ حریق بالبویرة مستطیر و ما مجازات راست وفاء بجزاء و جواب اوآمد ـ مفسران خلاف کردند در معنی لینه عکرمه گفت همه انواع خرما را لینه گویند جز عجوه را و این قول قتاده است ـ و ابن رمّان روایت کرداز عبدالله عباس که او گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جمله درختان خرما از سایر انواع ببرید مگر عجوه را واحدها لون ولینه واصل‌لونه بوده است برای کسرهٔ لام واو را قلب کردند با یاء زهری گفت لینه الوان خرما باشد جزعجوه و برنی ـ مجاهد گفت همه انواع خرما باشد بی استثناء ـ عوفی گفت از عبدالله عباس لینه لونی باشد ازدرختان‌خرما ـ سفیان گفت کرام‌النخل درختان کران مایه باشد ـ مقاتل گفت نوعی‌است از درخت خرما که خرمائی آورده باشد لطیف و صافي چنانکه استخوان او از بیرون به‌بینند و ایشان آن نوع دوست تر داشتندی سخت آمد برایشان گفتنددعوی صلاح میکنیدواین‌فساداست در زمین درختان رها کنید که این آنان را باشد که غالب باشند ـ وگفتند درختی باشدبزمین نزدیك و انشد الاخفش قد شجانی الحمام حین یغنی بفراق الاحباب من فوق لینه گفت عرب الوان نخل را لینه خوانند قال ذوالرمه کان قتودی فوقها عشر طایر علي لینةفرداً تهفوا جنوبها و قال ایضاً طواف‌الحوافي واقع فوق لینه ندی لیلة فی ریشه یترقرق و جمیع اللینه‌لین وقیل لیان و قال امروءالقیس و سالفة کسحوق‌اللیان اضرم فیه‌القوی‌السعر ولیخزی‌الفاسقین و نیز تاخزی ومذلتی و غیظ جهودان کافر فاسق را باشد حق تعالی در این آیه وجه حسن آنچه جهودان فساد واستفساد خواندند آن را باز گفت که برای هوان و مذلت شما بود و ما افاءالله علی‌رسوله گفت آنچه خدای تعالی باز آورد و رد کرد برسول خود منهم از ایشان یعنی از بنی نضیر فیئی غنیمت باشد و اشتقاق اواز فاء اذا رجع باشد و افآء متعدی باشد از او و سایه بعد زوال را فیئی گویند هم از آن‌جا من‌فاء اذا رجع فما اوجفتم علیه من خیل ولارکاب نتاختید برآن هیچ اسبی ونه‌استری یعنی هیچ رنجی نرسید بشما و قطع مسافتی نکردید و قتال نکردید برآن و ایجاف و ایضاع اسراع باشد والوجیف السیرالسریع و پیش از آن‌نبود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر شتری نشست‌و با تنی چند از صحابه آنجا رفت خدای تعالی بر دست اوبکشاد بر طریق مصالحه وقرار برآنکه بروند

و خانها رها کنند و قوله علیه ضمیر راجع است بلفظ ما ـ ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء ولیکن خدای مسلط کند پیغمبرانش را برآنکه خواهد والله علی کل شیئی قدیر و خدای تعالی بر همه چیزی قادراست و توانا وخدای تعالي اموال بني النضیر خاصه برسول صلي الله علیه و آله وسلم داد رسول علیه السلام بر مهاجر ببخشید انصاریان را ازآن چیزی نداد مگرچهار کس راکه ایشان محتاج بودند ابو دجانه و سماك بن خرشنه و سهل بن خسیف و دریدبن الصمه و ازبني النضیر بیشتر از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان عمروبن وهب و دیگری سعدبن وهب که ایشان اسلام آوردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تامال و ملك ایشان با ایشان دادند عمر خطاب روایت کرد که مال بنی النضیر خدای تعالي برسول صلی الله علیه و آله وسلم داد خاص برای آنکه هیچ کس را در آن سعی نبود و بسعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حاصل شده بود رسول از آن مال نفقه کردی بسنت و باقی در وجه سلاح و کراع صرف کرد برای جهاد ماافاءالله علی رسوله من اهل القری گفت آنچه باز آورد خدای تعالی بر پیغمبرش از مال هاء کافران اهل این شهر ها ـ عبدالله عباس گفت بنو قریظه و بنو النضیر وآن بمدینه است و فدك وآن بر سه میل است از مدینه و خیبر و دههای غربیه و ینبع خدای تعالی این جمله برسول داد خاصه تا آنچه خواهد باآن می کند او آن جمله با خاص خود گرفت گروهی گفتند چرا قسمت نکرد خدای تعالی این فرستاد که ما افاءالله علی رسوله من اهل القری گفت اینکه خدای تعالي بازآورد برسولش از این دهها خداراست و رسول او را و خویشان رسول را که بنی هاشمند ـ و فقهاء در وجه استحقاق ایشان مال خمس را خلاف کردند بعضی گفتند جهة استحقاق قرابت است دون حاجت توانگر ودرویش در این باب یکی باشند و این مذهب شافعی است و مذهب ما وبعضی دیگر گفتندجهة استحقاق حاجت است بمحتاجان ایشان باید دادن و این مذهب ابو حنیفه است آنکه خلاف کردند بعضی گفتند مال فئی ومال جزیه ومال خراج همه یکی است و این قول معمر است ـ آنکه گفتند مال بر دوضرب باشد بهری غنیمت باشد وبهری نباشد و غنیمت آن بود که بتیغ بستانند اربعة اخماس آن مقاتله را باشد و خمس آن مستحقان خمس را فی قوله واعلموا انّ ما غنمتم من شیئی بعضی دیگر گفتند فئی که درآیت است مال غنیمت است ـ بعضی دیگر گفتند مال فئی فراخ تر است از مال صدقات برای آنکه مال صدقات هشت صنف راست و مال فئی مصروف باشد بر مصالح جمله مسلمانان ـ عمر گفت مال فئی رسول را بود و خویشان او را از بنی هاشم وبنی المطلب ـ قتاده گفت که ابوبکر و عمر مال فئی بر دو قسمت نهاده اند قسمی رسول را صلی الله علیه و آله و قسمی قرابت او را قسم اورا از پس او بقرابت او دهند از توانگر و درویش وقسمی دیگر بر سبیل صدقه برای او به درویش ویتیمان دهند ـ وبعضی دیگر گفتند غنیمت در ابتداء اسلام ایشان را بود آنکه منسوخ شد با آنچه خدای تعالي در آیة غنیمت گفت در سورة الانفال خمس آنگروه را و اربعة اخماس مقاتله را و مذهب ما آن است که مال فئی جز مال غنیمت باشد چه مال غنیمت آن باشد که بتیغ بستانند از برای حرب بقهر از آنچه بقتل بتوانند کردن و آنچه باسرای اسلام آنجمله مسلمانان را بود امام آنرا درمصالح مسلمانان صرف کند وفئی آن باشد که از کافران بستانند بی قتال یا ازدیهٔ که

اهلش رها کنند آن رسول (ص) را باشد خاصه و آنانرا که خدای تعالی ذکر ایشان کرد در این آیه من قوله فلله و للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و جملة الامر آن است که اموالی که ائمه و ولات را در آن تصرف باشد برسه ضرب است یکی آنست که مسلمانان بستانند برسبیل تطهیر وآن مال صدقه است وحکم آن درآیه صدقات ظاهراست و مستحقان آن پیدا اند فی قوله انما الصدقات للفقراء الایة و دوم غنایم است از هر مالی باشد که از کافران بتیغ بستانند بر سبیل قهر و غلبه و آنرا مستحقان ظاهرند فی قوله واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسه چون خمس بیرون کنند و بمستحقان اورسانند اربعة اخماس رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا امام (ع) قسمت کند میان مقاتله للفارس سهمان وللراجل سهم واحد و بنزدیك ما ارباح تجارات و مکاسب داخل بود جملهٔ فقهاء در این خلاف کردند و سوم مال فی است و آن مالی باشد که از کافران بمسلمانان آید عفواً صفواً بی قتال و تاختن آن رسول را صلی الله علیه وآله وسلم باشد خاصه در حیوة او و از پس از او قائم مقام اورا باشد از ائمه و این قول امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و عبدالله عباس و ایشان را مخالفی نیست اما متاع و عروض و نقود و سلاح و کراع و آنچه منقولات است قسمت کنند میان مقاتله یعنی از مال غنایم دون مال فئی و اما زمین ها و آنچه منقول نباشد دروخلاف کردند مالك گفت امام را باشد که زمین هاء ایشان باز گیرد و وقف کند بر مسلمانان تا دخل آن مصروف باشد با مصالح ایشان بمقاتلان رها نکند ـ و شافعی گفت امام را نیست که زمین ها باز گیرد که وقف از ایشان کند و حکم آن حکم سایر اموال است یعنی قسمت کند یا آنچه کند برضای مسلمانان کند ـ و ابو حنیفه گفت مخیر است خواهد باز گیرد و وقف کند و خواهد قسمت کند چون دیگر اموال ـ اما قسمت فئی بنزدیك ما چنان است که قرآن بآن ناطق است برشش قسمت چنانکه در آیت هست و چنانکه در آیة غنیمت هست و شافعی گفت در عهد رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر بیست و پنج قسمت بودی اربعة اخماس از آن که بیست سهم باشد رسول (ص) را بودی خاص چنان کردی که او خواستی و خمس باقی ببخشیدی اما بعد از وفات صلي الله علیه وآله وسلم در آن خلاف کردند ـ مذهب ما آنست که قائم مقام اورا باشد از ائمه ـ و شافعی را در او دو قول است یکی آنکه با مجاهدان و آلات جهاد و مصالح ثغور صرف کنند از سد ثغور و عمارات کاریز ها و بنای رباطها و پل ها ابتداءً بمهم تر کنند و اما خمس غنائم وفیٔ بنزدیك شافعی صرف کنند با مصالح مسلمانان پس از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم قولا واحدا سهم ذی القربی ساقط نشود بمرك رسول صلی الله علیه و آله وسلم الا که امام چیزی بایشان دهد از برای فقر و مسکنت و توانگران را چیزی ندهد دلیل بر صحت قول ما آنست که حق تعالی در این آیه و در آیت غنائم بلام ملك گفت فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی لام ملك است وواو اشتراك ـ آنکه خلاف کردو در این خلاف ظاهر قرآن کرد دلیل دیگر آنکه قوله ولذی القربی والیتامی تصریح کرد بذکر قرابت من غیر تخصیص بفقر ولاغنی ـ آنکس که گفت توانگران برون کرد خلاف ظاهر کرده باشد ـ حسن مطعم

روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز خیبر که سهم ذی‌القربی به بنی هاشم داد و بنی المطلب ـ و بنی نوفل و بنی عبدالشمس را نداد گفت من و عثمان برفتیم پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم و گفتیم یا رسول‌الله (ص) ما همچنان پسران عمیم که بنوالمطلب هستند وما منکر نه ایم فضل بنی هاشم را برای آنکه تو از ایشانی چون است که نبوالمطلب میگیرند و ما نمیگیریم و قرابت یکی است رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت من وبنوالمطلب متفرق نشدیم در جاهلیت و اسلام و من و ایشان یکی ایم و این خبر حجت شافعی است بر ابو حنیفه ـ و اخبار اصحاب ما بر آن است که مستحقان خمس و فیء بنو هاشم اند از فرزندان علی (ع) و عباس و عقیل . عبدالرحمن بن لیلی روایت کرد از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات‌الله وسلامه علیه که گفت من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه بدیدن رسول صلی الله علیه وآله وسلم شدیم و گفتیم یا رسول‌الله اگر حق ما از خمس در دست ما کنی در حیوة خود تا کس با ما منازعه نکند از پس تو در آن رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنان کرد که ما التماس کردیم در عهد ابوبکر در دست من بود و در عهد عمر همچنین چون آخر عمر بود مالی بسیار آوردند او حق ما بیرون کرد از آنجا من گفتم بنو هاشم را اکنون حاجت نیست اگر صرف کنید با مصالح مسلمانان و ما را وقت دوم عوض دهی روا باشد همچنان کرد عباس گفت نباید کردن که ترسم این حق ما با ما ندهند پس از این و او مردی داهی بود همچنان افتاد که او گفت ـ و یك روایت دیگر از او آنستکه در آخر عهد عمر مالی بسیار آوردند از فارس و سوس و اهواز عمر گفت اگر شما که بنو هاشمید حقی که شما را هست بر سبیل قرض بمن دهید تا در مصالح مسلمانان و حوائج ایشان صرف کنم چون مالی آرند عوضی باز دهم من گفتم روا باشد عمر را وفات آمد پیش از آنکه مال رسید و آن قرض ناگذارده ماند و این اخبار و مانند این اصحاب شافعی آورده اند برای حجت برابوحنیفة ودلیل ما ظاهر قرآن و اجماع اهل البیت و اجماع طایفه اما بنزدیك ما سهم ذی القربی امام را باشد و بنزدیك شافعی جمله خویشان را از دور و نزدیك و زن و مرد و خرد و بزرك علی فرایض الله للذکر مثل حظ الانثین ـ ومزنی و ابو ثور گفتند زن ومرد راست باشند دراو ـ وسهم ذی‌القربی بنزدیك شافعی قسمت باید کرد برهاشمیان شرق وغرب وابو اسحق اسفرائنی گفت براهل آن‌شهر قسمت باید کردن چه برآن وجه متعذر باشد و آن نوع ساقط است از ما جز آنکه ما در سهم یتامی و مساکین و ابناء سبیل چنان گوئیم که ابواسحق گفت بر اهل شهر و ما والاها آن سه سهم که نصیب یتیمان و درویشان و راهگذاران است در خمس وفیء یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مساکین و ابناء سبیل ایشان باید دادن بنزدیك ما و جملهٔ فقهاء خلاف کردند در این و گفتند و فقراء مسلمانان را باشد و ایتام و ابناء سبیل را از ایشان دلیل ما بیرون از اجماع فرقه و اخبار اهل‌البیت این لام تعریف است که نیابت کرد از اضافه من قوله والیتامی والمساکین وابن‌السبیل کانه قال ولذی‌القربی من‌آل‌محمد ص والیتامی هم ومساکینهم وابناء سبیلهم برای آنکه در ذوالقربی اجماع است اگرچه مطلق است مراد ذی‌القربی آل محمد ص است فکذلك

فیما کان معطوفا علیه کیلایکون دولة عامهٔ قراء خواندند یکون بیا و نصب نون علی معنی کیلا یکون الفیٔ دولة ـ ابوجعفر بتاء خواند و رفع دولة علی معنی کیلا تکون دولة ای تقع دولة ـ و کان تامه باشد بمعنی حدث و وقع ای کیلا تقع دولة ـ و جملهٔ قراء بضم دال خواندند الا عبدالرحمن السلمی فی‌الشاذ که او دولة خواند بفتح دال عیسی‌بن عمر گفت همالغتان بمعنی‌واحد و دیگران گفتند فرق است میان ایشان برای آنکه دولة بفتح دال ظفر و غلبه باشد وبضم دال ما یتداوله الناس بینهم من الاموال کالعاریه و غیرها و قیل الدولة فی‌الملك والدولة فی المال حق تعالی گفت تا این فیٔ و غنیمت دولتی نباشد میان توانگران شما برای آنکه در جاهلیت چون غنیمتی بودی رئیس از آنجا ربع برگرفتی یا آنکه پیش از قسمت آنچه خواستی و اورا بچشم‌نیکو آمدی برگرفتی و آنرا صفایا خواندندی و علی ذلك قال شاعرهم لك‌المرباح منها والصفایاو حکمك والنشیطة والفضول و قال آخر شعر انا ابن‌الرابعین من آل عمر و فرسان‌المنابر من جناب ای انا‌ابن الاخذین ربع‌المال یعنی أنابن الرؤساء ـ حق تعالی در اسلام ربع با خمس کرد تا رسول ص را و اهل‌البیت واقرباء ع اورا از غنیمت خمس باشدو آنچه خاص رسول است و آن فئی است که جمله اورا باشد و خویشان اورا چنانکه در این آیه بیان کرد و این را خمس نباشد و بدانکه زمین ها بر چهار قسم است زمینی آنست که اهل او اسلام آرند بطوع و رغبت خود بی قتال آن زمین ایشان را باشد در دست ایشان رها کنند تا چنانکه خواهند تصرف می کنند به بیع و شری و هبه بر ایشان در آنچه حاصل آید ایشان را از غلات عشر باشد یا نصف العشر و زمینی دیگر آن باشد که بشمشیر بستانند جمله مسلمانان را باشد امام بآن کس دهد بمقاطعه که او خواهد بچندانی که صلاح داند و آنچه حاصل شود از آنجا صرف کند با مصالح مسلمانان و ضرب سوم زمین صلح است و آن زمین اهل جزیه باشد از اهل ذمه امام بایشان مصالحه کند بآنچه صلاح داند از ربع و ثلث وکما بیش آن بحسب مصلحت چون اسلام آرند صلح و جزیه از ایشان بیفتد و حکم زمین ایشان حکم زمین آنان باشد که بطوع اسلام آورده باشند و این از جزیه باشد که امام ع بر ایشان نهد خواهد بر سرهاء ایشان و خواهد بر زمین ایشان و ضرب چهارم زمینی است که اهلش باز گذارند و از آنجا بروند آن خاص امام را باشد چنانکه زمین نبوالنضیر رسول را بود و همچنین زمین هاء موات که آنرا مالکی نباشد امام را بود که احیاء آن کند یا بکسی بدهد احیاء آن کند از خراجی و قراری و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ـ آنچه رسول بشما دهد بستانید و آنچه نهی کند شما را از آن باز ایستید حسن گفت درین آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت بایشان داد و ایشان را از خیانت نهی کرد و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد چه الفاظ عموم قرآن چون مطلق باشد و مخصصی نباشد حمل کردن بر عموم واجب بود ـ و حکم بن عمرو الثمالی گفت که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت قرآن صعب مستصعب است بر آنکه ترکش کند و خوار است بر آنکه متابعت او کند و طلب کند اورا و حدیث من صعب و مستصعب در او حکم است ـ هر که تمسك کند بحدیث من و جمع کند میان او و قرآن بر او خوار باشد و هر که بقرآن

تهاون کند و بحدیث من در دنیا و آخرت زیانکار باشد و شما را فرموده اند که قول من گیرید
و فرمان من کار بندید و متابعت سنت من کنید هرکه بقول من راضی باشد بقرآن راضی باشد
و هرکه بقول من استهزاء کند بقرآن استهزاء کرده باشد و این آیه برخواند که قوله تعالی
ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوالله در خبر است که عبدالله مسعود مردی
را دید محرم احرام گرفته و جامه دوخته پوشیده گفت یا هذا اگر محرمی جامهٔ دوخته بر مکن
گفت آیتی از قرآن بر من توانی خواندن در این باب گفت آری و ما اتیکم الرسول فخذوه و
ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوالله و این دلیل آن است که آیه را حمل می باید کردن بر عموم
واتقوالله انّ الله شدیدالعقاب گفت از خدای بترسید که او سخت عقوبت است للفقراءالمهاجرین
گفتند تقدیر آیه آنستکه کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم بل للفقراءالمهاجرین ـ گفت تا
مال غنیمت متداول نشود میان توانگران بل درویشان را باشد از مهاجران که در مکه نشیمن خود رها
کردند و با رسول بمدینه آمدند انکه وصف کرد ایشانرا گفت الذین اخرجوا من دیارهم آنانند که ایشانرا
بیرون کرده باشند از سرایهاشان و مالهاشان یبتغون فضلا من الله و رضوانا در محل حال ای طالبین
فضلا در آن حال که طلب فضل و رضای خدای میکنند و ینصرون الله و رسوله و نصرت خدای
و رسول خدای میکنند یعنی نصرت دین خدای و پیغمبر خدای میکنند اولئك هم الصادقون
ایشان راستگویانند ـ در اخبار آمده که مردی بود از ایشان که سنك بر شکم بستی تا پشت او
راست دارد و بزمستان چاله بکندی و در او نشستی تا سرما کمتر یابد که هیچ جا نبداشتی
سعید جبیر گفت و سعید عبدالرحمن گفتند که در جماعت مهاجر قومی بودند که ایشان سرای
داشتند و زن داشتند و بنده و پرستار و شتر جز آنستکه خدای تعالی ایشان را درویش
خواند و در زکوة سهمی پدید کرد برای ایشان والذین تبوّؤالدار والایمان من قبلهم گفت
و آنانکه سرای اسلام را یعنی مدینه را بجای خود گرفته اند و ایمان را و آنرا کهف و ملاذ
خود ساختند چنانکه مرد را مسکن باشد پیش از آمدن رسول صلي الله علیه و آله و سلم
بمدینه و جماعت مهاجر و انصار بودند خدای تعالی بر ایشان ثنا گفت که ایشان برسول صلی الله
علیه و آله و سلم ایمان آوردند و او هنوز بمکه بود و مسجد ها بنا کردند یحبون من هاجر
الیهم دوست میدارند آنانرا که هجرت کردند از مکه با ایشان و لایجدون فی صدورهم حاجة
مما اوتوا و در دل خود حاجتی و خزازتی و حسدی نمی یابند از آنچه رسول صلی الله علیه و
آله و سلم بمهاجران میدهد برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم اموال بنی النضیر قسمت
کرد میان مهاجر و چیزی بانصار نداد مگر سه کس را که گفتیم پیش از این و یؤثرون علی
انفسهم ـ و ایشان مهاجر را بر خویش واهل خویش ایثار میکنند و اگرچه ایشان را حاجت
باشد ـ انس گفت آیت در مردی آمد انصاری که اورا سر گوسفندی بود بریان کرده و او و
اهل و عیال او محتاج بودند آن سر بهمسایه فرستاد از جمله مهاجر اورا بر خود و عیال خود
ایثار کرد ـ عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز بنی النضیر انصاریان را
گفت اگر خواهید که با مهاجران مواسی کنید در سرای هاتان و مال هاتان که ایشان را

اینجا سرائی و مالی نیست تا من شما را نصیب کم در قسمت مال بنی النضیر و اگر نخواهیدتا
این بایشان دهم ومال شما شمارا است ـ گفتند ما مال خود بایشان مواساة کنیم و بمال بنی النصیر
طمع نداریم تا خاص ایشانرا باشد خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد ـ و یؤثرون علي
انفسهم ولوکان بهم خصاصة شقیق بن مسلمة روایت کرد از عبدالله مسعود که گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم یك شب نماز شام و خفتن بگذارد مردی از میان صف برخاست و گفت
معاشرالمهاجرین والانصار مردی غریبم و این سئوال در نمازگاه رسول ص میکنم مرا طعام
دهید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا دوست ذکر غربت مکن که رگهای دلم ببریدی
انماالغرباءِ اربعة ـ غریبان چهار است گفتند یا رسول الله کدامند ایشان گفت مسجد بین
ظهانی قوم لایصلون فیه مسجدی در میان قوم که در او نماز نکنند و مصحفي در دست قومی
که بدو قرآن نخوانند ـ و عالمی در میان قومی که احوال او ندانند و تفقد نکنند و اسیری
در بلاد روم که در میان کافران که خدای را ندانند ـ انکه گفت کیست که مؤنت این مرد
کفایت کند تاخدای تعالی در فردوس اعلی اوراجای دهدحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله
و سلامه علیه بر خاست و دست سائل گرفت و ببرد بحجره فاطمه علیهاالسلام ـ و گفت ای
دختر رسول خدای در کار این مهمان نظر کن فاطمه علیهاالسلام گفت ای پسر عم رسول خدای
در سرای جز قدری گندم نبود واز آن طعامی ساخته ام و کودکان ما محتاجند و تو روزه
داری و طعام اندك است یك کس را پیش نباشد گفت حاضر کن او برفت و طعام بیاورد و بنهاد
امیرالمؤمنین در طعام نگاه کرد اندك بود با خود گفت اگر من طعام نخورم نشاید و اگر
طعام خورم مهمان را کفایت نباشد دست مبارك دراز کرد بعلت آنکه چراغ اصلاح می کنم
و چراغ را بنشاند انکه حضرت خیرالنساءِ را گفت در چراغ روشن کردن تعلل کن تا مهمان
طعام نیك بخورد انکه چواغ بیار و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه دهان مبارك
می جنبانید و مینمود که طعام میخورد و نمیخورد تا مهمان طعام تمام بخورد و سیر شد
حضرت خیرالنساء علیهاالسلام چراغ بیاورد و بنهاد طعام بر حال خود بود پس امیرالمؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه مهمان را گفت چرا طعام نخوردی گفت یا اباالحسن من طعام بخوردم
و سیر شدم ولیکن خدای تعالی طعام برکت داده است انکه از آن طعام امیرالمؤمنین بخورد و
حضرت خیرالنساء و شاهزادها علیهم السلام نیز بخوردند و همسایها را نصیب دادند ازبرکت
که خدای تعالی داده بود ایشان را بامداد که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه به
مسجد آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا علی چون بودی بمهمان گفت بحمد الله
یا رسول الله ص نیك بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی تعجب نمود از آنچه
تو کردی بآن درویش از چراغ کشتن و طعام نخوردن برای مهمان گفت یا رسول الله
تو را که خبر داد گفت جبرئیل خبر داد مرا از آن و این آیه آورد
و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة در حکایات الصالحین آمد که ابوالحسین
انطاکی گفت هشتاد و دو مرد بر من حاضر آمدند ببعضی از دههای ری و برماناتی چند بود

آن نانها پاره پاره کردم و در پیش ایشان نهادم و چراغ نیاوردم پیش ایشان چون ساعتی برآمد چراغی بیاوردم بنهادم آن پاره هاء نان بر حال خود باقی بود گویا هیچکس نخورده بود از آنکه هر یك بر صاحبش ایثار کرده بود و در حکایت آمد عن حذیفة العدوی که او گفت روز یرموك برخاستم و پارهٔ آب برگرفتم تا طلب پسر عمی کنم که با این جماعت در بیابان بود گفتم اگر باو رسم و اورا رمقی بود این شربت آب بدو دهم باو برسیدم او رمق داشت خواستم تا آب بدو دهم ناله بر آمد از پس پشت من پسر عم اشارت کرد باو برفتم هشام بن العاص را دیدم خواستم تا آب بدو دهم نالهٔ دیگر برآمد او نیز اشارت کرد که آب بدو ده چون بنزدیك او رسیدم جان بداده بود باز بنزدیك هشام آمدم او نیز جان داده بود باز بنزدیك پسر عم آمدم او نیز جان بداده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد درخبر است که حضرت امیرالمؤمنین علي صلوات الله وسلامه علیه روزی جماعتی را دید گفت من انتم کیستید شما گفتند نحن قوم متوکلون ما جماعتی هستیم متوکلون بتوکل زندگانی می کنیم گفت توکل شما بکجا رسیده است گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون بیابیم بخوریم چون نیابیم صبر بکنیم گفت هکذا یفعل الکلاب عندنا سکان بنزدیك ما همچنین کنند گفتند پس چگونه باید کرد یا امیرالمؤمنین گفت چنانکه ما کنیم چون نیابیم شکر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم ذوالنون مصری را پرسیدند که زهد چه باشد گفت سه چیز ترك طلب المفقود و تفریق المجموع والایثار بالقوت گفت آنچه دارید بدهید و آنچه ندارید مجوئید و آنچه قوت تو باشد بان ایثار کنید ***و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون گفت هرکس که اورا نگاهدارند از بخل نفس ایشان ظفر یافتگان باشند وشح در کلام عرب بخلی باشد با حرص یقال شحیح بینّ الشح والشحه والشحاحة قال عمرو بن الکلثوم تری للخز الشحیح اذا امرت علیه بماله فیها مهینا – ابوالشعسا گفت مردی عبدالله مسعود را گفت من می ترسم که هالك باشم گفت چرا گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید ومن یوق شح نفسه و اولئك هم المفلحون و من مردی شحیحم از دست من چیزی بیرون نیامد گفت شحیح نه آن باشد شح آن باشد که مال خود نگاهداری و از مال برادرت خوری بظلم اینکه تو گوئی بخل است و بخل بدخوئی است – علي بن طلحه گفت از عبدالله عباس که او گفت در این آیه مراد آنست که هرکس که متابعت هواء نفس بکند ابن زید گفت هرکس که بخل نفس اورا حمل نکند که ماموارت را ترك کند و منهیات را ارتکاب از آنان باشد که اورا نگاهداشته باشند از بخل نفس طاوس گفت بخیل آن باشد که بمال خود بخل کند و شحیح آن باشد که بمال دیگران بخل کند – انس مالك روایت کرد که رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم گفت هرکه او زکوة بدهد و مهمان را طعام بدهد و در نائبهٔ که افتد خرجي کند او بری باشد از شح نفس و هم انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت در دعا اللهم انی اعوذبك من شح نفسی و اسرافها و وسواسها – جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اتقوا الشح فان الشح اهلك من کان قبلکم گفت بپرهیزید از بخل که بخل هلاك کرد آنان را که پیش شما بودند ابوالهیاج الاسدی گفت بخانهٔ خدای

طواف میکردم مردی را دیدم که طواف میکرد می گفتمی اللهم قنی شح نفسی و بر آن زیاده نمیکرد اورا گفتم یا هذا تو خود دعا همین دانی گفت مرا این کفایت است برای آنکه چون مرا از بخل نفس نگاهدارند دزدی نکنم و زنا نکنم و فلان معصیت و فلان و فلان نکنم پرسیدم که این کیست گفتند عبدالرحمن عوف است گفتند کسری وزیرانش را گفت چیست که فرزندان آدم را زیان تر دارد گفتند درویشی کسری گفت بخل بتر است از درویشی که درویش چون مال یابد فراخ دست شود و بخیل هرگز فراخ دل نشود والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولا خواننا الذین سبقونا بالایمان حق تعالی گفت و آنانکه از پس ایشان آمدند یعنی اتباع و تابعان و آنانکه از پس ایشان باشند قرن از پس قرن تا بقیامت ابن ابی لیلی گفت امت بر سه طبقه است صحابهٔ رسولند و ایشان دو منزلت دارند بهری مهاجرند و ایشان آنانند که خدای تعالي در حق ایشان گفت للفقراء المهاجرین و بهری انصاریانند و خدای تعالی در حق ایشان گفت والذین تبوؤا الدار والایمان الایة و تابعین اند و اتباع اند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت والذین جاؤا من بعدهم پس جهد کن تا از این سه گروه بیرون نباشی - عبد الله عباس گفت خدای تعالی فرموده است مارا که استغفار کنیم برای اصحاب رسول با آنکه دانست که ایشان مفتون خواهند شدن مسروق گفت از عایشه شنیدم که گفت شمارا فرموده اند استغفار کنید اصحاب رسول را شما لعنت می کنید من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت امت من از دنیا نبروند تا آخرینان اولینان را لعنت نکنند – و عبدالله عمر گفت چون کسی را بینی که صحابه رسول را لعنت کند بگوی لعنت برآنکس باد که از شما بتر است ***– عوام بن حوشب گفت من آنان را که دریافتم از صدر این امت گفتندی محاسن صحابه با مردم بگوی تا دل ها بر ایشان مؤتلف شود و آنچه میان ایشان رفت مگوی تا مردم را برایشان نیاغالی – این اخبار ومانند این دلیل می کند که در آن عهد این معنی رفته است و ما جمله مکلف بآنیم که خدای مارا گفت در این آیه که در دعا بگوئیم ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولاتجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم بارخدایا بیامرز مارا و آن برادران مارا که سبق بردند مارا بایمان ودر دل ما هیچ غلی و حقدی مکن آنان را که مؤمن بودند که تو خدای مهربان وبخشایندهٔ واین دعائی است که جملهٔ مؤمنان اولین و آخرین در او داخلند وآنکه خارج باشد از این صفت خارج باشد از این دعا چه این دعا نه باکسی میکنند که بر او پوشیده باشد خفایا و ضمایر وفقنا الله بما یرضیه عنا و بعدنا مما یسخط علینا بفضله و رحمته – الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب حق تعالی در این آیه گفت نبینی ای محمد آنانرا که منافق شدند و منافق آن باشد که در دل کفر دارد و بر زبان ایمان واشتقاق آن از نافق است و آن سوراخ موشی دشتی باشد که چند سر دارد چون از یکی قصد کنندش از دیگر راه بجهد منافق همچنین باشد بظاهر بدر ایمان بدر آیند وبباطن بدر کفر بجهند بزبان با مسلمانان باشد و بدل با کافران و این لفظی است شرعی و معني او در شرع اظهار الکفر و اظهار الایمان باشد

می گویند برادران خود را از کافران اهل کتاب یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر و قوله
یقولون در محل حال است یعنی قائلین لئن اخرجتم لنخرجن معکم منافقان جهودان را گفتند
شما در دل مشغول مدارید که اگر شما را بیرون کنند ما با شما باشیم ولانطیع فیکم احداً ابدا
و درحق شما و قصد شما طاعت کس نداریم ولئن قوتلتم لننصرنکم و اگر با شما کارزار کنند
ماشما را نصرت کنیم آنکه گفت والله یشهد انهم لکاذبون و خدای تعالی گواهی می دهد
که ایشان دروغ میگویند لئن اخرجوا لایخرجون معهم بل اگر ایشان را که جهودانند از مدینه
بیرون کنند این منافقان با ایشان بیرون نشوند و اگر با ایشان کارزار کنند این منافقان
یاری نکنند ایشان را و اگر نصرت کنند ایشان را پشت بر کنند و بهزیمت شوند آنکه گفت
لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله شما که مؤمنانید بترس دردل ایشان بیشترید از خدای یعنی
از شما بیشتر ترسند که از خدای ذلك بانهم قوم لایفقهون این برای آن است که ایشان
مردمانی اند که چیزی ندانند لایقاتلونکم جمیعاً الا فی قری محصنة گفت این جهودان باشما
کارزار نکنند الا در شهرهای حصین از حصارها و جایهای محکم وبصحرا بیرون نیایند بر عادت
عرب او من وراء جدر یا از پس دیوار ها ـ ابن کثیر و ابو عمرو خواندند و عبدالله عباس و
و مجاهد نیز من وراء جدار بالف علی لفظ الواحد و باقی قراء جدر بضم جیم و دال علی لفظ
الجمع و از بعضی مکیان روایت کردند جدر بفتح جیم دال وهو لغة فی الجدار ـ یحیی بن
وثاب خواند جدر بضم جیم و سکون دال باسهم بینهم شدید شجاعت وصولت ایشان در میان
ایشان سخت است یعنی تا با یکدیگر باشند لاف زنند و بزبان شجاعت گویند چون بیرون آیند
از ایشان ضعیف تر و بددل تر باشند تحسبهم جمیعا توپنداری یکی اند و مجتمع اند وبایکدیگر
موافق اند و بخلاف این است که دلها پراکنده و مخالف دارند قتاده گفت اهل باطل
چنین باشند مختلف الاهواء والکلمات باشند مجاهد گفت معنی آن است که دین منافقان
خلاف دین جهودان است ذلك بانهم قوم لایعقلون گفت این برای آن است که ایشان گروهی اند
که عقل کار نمی بندند کمثل الذین من قبلهم گفت مثل اینان چون مثل آنانند که پیش
ایشان بودند ـ عبدالله عباس گفت نبو قینقاع اند ومجاهد گفت مشرکان قریش اند که ببدر
کشته شدند ذاقوا وبال امرهم بچشیدند وبال کار خود از قتل و اسر وجلا ولهم عذاب الیم
و ایشان را عذابی است دردناك آنکه مثلی بزد جهود و منافقان را گفت کمثل الشیطان چون
مثل ابلیس که گفت آدمی را کافر شو چون کافر شد گفت من از تو بیزارم که من از
خدای می ترسم عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند مراد بانسان بر صیصاء راهب است و
قصه او آن بود که درزمان فترت در صومعه خدای را هفتاد سال عبادت کرد ابلیس چندانکه
خواست که بر او ظفر یابد نمی توانست یکروز مرده را جمع کرد گفت مرا حیلتی بیاموزید
در کار برصیصاء یکی از جملهٔ ایشان که اورا بیض گفتند و او آن بود که روزی بیامد و
خواست تا رسول مارا وسوسه دهد وجبرئیل بیامد ویکی پرزد و اورا باقصاء هند انداخت
او گفت من تدبیری سازم بیامد و برصورت راهبی میان سر تراشیده جامهٔ رهبانان پوشیده

و بزیر صومعه برصیصاء آمد واورا آواز داد اوجواب نداد واورا عادت بود یکه روی از نماز نبگرداندی الا
بوقت افطار یکساعت وصوم الوصال داشتی پنجروز وده روز چون ابیض بدید که او جواب نمیدهد درزیر
صومعه او بایستاد و بنماز مشغول شد بر وجه نفاق و خداع چون برصیصا از نماز فارغ شد
فرو نگرید راهبي را دید بنماز مشغول شده بزیّ و هیبتی نیکو چون چنان دید تأسف خورد
بر آنکه جواب او نداد آواز داد و گفت یا عبدالله مرا معذور دار که چون آواز دادی من در
نماز بودم اکنون فارغ شدم بگوی تا چکار است تو را گفت مرا آرزو است که با تو بیکجای
باشیم و بیك جای عبادت کنیم و من سیرت تو بر گیرم وبتو اقتداء کنم و از علم تو چیزی
اقتباس کنم و بدعاء تو رغبت میکنم و من نیزتو را دعا کنم برصیصا گفت من از تو مشغولم
و دعا من عام است جمله مؤمنان را اگر تو مؤمنی در این میانهٔ باشی آنکه او را رها کرد و
با سر عبادت شد چهل شبانروز چون باز نگرید او را دید برپای ایستاده و نماز میکرد وتضرع
و ابتهال میکرد چون چنان دید گفت ای بنده خدای بگوی تا چه حاجت داری تابدو رسی
گفت حاجت من آن است که با توبیك جای باشم و بسیاری زاری کرد برصیصا او را دستوری
داد تا در صومعه رفت و با او در عبادت ایستاد و هم بر طریق وسیرت او روزه وصال میداشت
و عبادت میکرد و تضرع میکرد ودر عبادت بر او میافزود و در صوم الوصال مدّت دراز تر
میکرد چون بر صیصاء ازو چنسان بدید عبادت خود حقیر بداشت و گفت قوّت این مرد در
عبادت بیش از قوّت من است و او مجتهد تر ازمن است چون سال بر گشت ابیض برصیصا را
گفت من بخواهم رفتن که مرا صاحبی هست و یاری دیگر و من گمان بردم که تو ازو مجتهدتری
اکنون اجتهاد تو بدیدم او از تو عابد تر است و مجتهد تر بر او خواهم رفتن برصیصارا سخت
آمد و نخواست تا مفارقت کند ازوبرای آنکه سخت مجتهدی یافت او را چون وداع کرد او را
و خواست تا برود گفت یا برصیصا تو را دعائی بیاموزم که آن بهتر از این همه است و آن
نامها است خدا را که بآن بیماران را شفا دهد و مبتلایان را عافیت دهد و دیوانگان را عقل
دهد بر صیصاء گفت نخواهم که اگر مردم این حال ازمن بدانند مرا مشغول کنند ازعبادت
و من از کار خود باز مانم الحاح کرد برو و گفت وقت آیدکه تورا حاجت آید بدان چندانی
بگفت تا او آن دعوات را یاد گرفت آنکه باز آمد و ابلیس را گفت هلاك کردم آن مرد را
آنکه بیامد و مردی را بگرفت و گلوی او بگاز گرفت آنکه بیامد بر صورت طبیبی و گفت این
صاحب شما دیوانه است من او را معالجه کنم تا بهتر شود گفتند روا باشد آنکه گفت من
شما را راه نمایم بمردی که اودعائی داند که براین مرد خواند در حال به شود گفتند راهنمای
ما را گفت بر صیصاء راهب است در فلان دیر ایشان آمدند و تضرّع کردند و اودعا کرد ابیض
آن دیوانها را رها کرد خبر منتشر شد که برصیصاء راهب دعائی میداند که دیوانگان را و آنانرا
که ایشان را دیو رنجه میدارد بدعاء او خدای تعالی شفا دهد مردم از جوانب میآمدند و او
را رنجه میداشتند و او جواب نمی داد و این ابیض هر کسی را که بزدی از مردمان بیامدی
و گفتی دوای او بنزدیك برصیصا است چون پس ازالحاح او جواب دادی و دعا کردی ابیض

او را رها کردی تا یك روز برفت و دختری را از ملوك بزد و او را پدر مرده بود و عمّ او
بر جای پدرش بود و پادشاه بني اسرائیل بود و سه برادر داشت چون این دختر رنجور شد هم
این ملعون آمد و گفت من راه نمایم شما را بکسی که او دعا کند و بدعاء او این دختر بهتر
شود گفتند کیست گفت بر صیصاء راهب گفتند او اجابت نکند گفت بروید و تضرع کنید
و الحاح کنید اگر قبول نکند دختر را درصومعه او بگذارید وبگوئید که خواهر ما امانت است
بر تو ما رفتیم تو دانی که با امانت چه باید کرد همچنان کردند و دختر را آنجابردند و بدورها
کردند و بر گردیدند او چون روی از نماز بر گردانید دختر را دید من اجمل خلق الله دعا کرد
آن دیو ملعون او را باز گذاشت دیگر باره بگرفت او را درروزی چند بار بگرفتی و رها کردی
و دختر با راهب تنها در دیر بود هم آن ملعون وسوسه کرد او را و گفت یا برصیصاء هرگز
در همه عمر مانند این شخص ندیدی و وقتی و تمکینی نخواهد بودن تو را و او بی خبر است
با او مواقعه کنی او بغرور شیطان مغرور شد و مواقعه کرد تا دلیر شد هر که که او بیهوش
شدی بر صیصاء با او خلوت کردی تا او بار آبستن شد واثر آبستني پدید آمد شیطان آمد و
گفت یا بر صیصاء این چیست که تو کردی خود را و امثال خود را رسوا کردی و اینکه تو
کردی همه رهبانان عالم را زیان داشت من تو را تدبیری آموزم دختر را بکش و در زیر این
کوه گوری بکن و او را دفن کن چون آیند و از او پرسند بگوی که شیطان او مستولی شد
او را ببرد و من با او بس نبودم که ایشان تورا باور دانند و متهم ندارند بر صیصا گفت همچنین
باید کرد او را در شب بکشت و فرود آمد و درآن کوه چاله بکند هم در شب او را دفن کرد
شیطان بیامد و گوشهٔ جامهٔ او ازخاك بیرون کشید بظاهر زمین رها کرد وبرفت چون برادران
بیامدند و گفتند حال خواهر ما چیست راهب گفت او را دیو ببرد و من با او بس نبودم که
مستولی بود ایشان او را باورداشتند و برفتند او بیامد و درخواب برادر مهین نمود گفت شما
دانید تا بر صیصاء با خواهرشما چه کرده است او را بکشته است و در زیر کوه دفن کرد برادر
چون بیدار شد التفات نکرد و گفت این خوابی است که شیطان مرا نموده است برادر میانی داشت
دیگر همین وسواس نمود برادر کهین داشت دیگر همچنین نمود چون روز چهارم بود برادران
بیك جای جمع شدند برادر کهین گفت من چنین خوابی دیدم دومش برادرمیانی و مهین گفتند
ما نیز دیدیم آنکه بیامدند و بر صیصا را گفتند خواهر ما را چه کردی گفت نه شما را گفتم
که او را دیو ببرد ایشان باز آمدند و شرم داشتند که گفتندی ما در خواب چیزی دیدیم شبی
دیگر بیامد و ایشان را وسوسه کرد و گفت بروید که خواهر شما در فلان جای در زیر
خاك است کشته و گوشهٔ جامهٔ او ظاهر است بنگرید ایشان آمدند و دیدند راست بود خواهر
را برگرفتند وراهب را ازآنجا فرود آوردند ودرمیان بازار داری بزدند تااورا بردار کنند ابلیس
ابیض را گفت هیچ نکردی اگر اورا بردار کنند کفّاره گناه او گردد و او نجات یابد ابیض گفت من
بروم وتمام کنم بیامد و بر راهب پیداشد و گفت یا برصیصاء هیچ مرا میشناسی گفت نه گفت من
راهبم و یحك چه کردی از پس من آب روی خود و همه عابدان عالم ببردی ولیکن من تو را

چیزی بیاموزم که ازآن نجات یابی بدعواتی که من دانم گفت چه کنم گفت مرا یك بار
سجده کن تا من بدعاء چشمهاء اینان بگیرم تا تو بگریزی انکه چون گریخته باشی توبه کن با
خدای او سجده کرد او را و کافر شد و ذلك قوله کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما
کفر قال انی بریء منك انی اخاف الله رب العالمین چون او سجده کرده بود دیو از او تبرا
کرد و گفت من از تو بیزارم که من از خدای میترسم واین خبر ازاساتید اصحاب الحدیث است
و با مذهب ما راست نیست چه در او زحفی چند است که مخالف است اصول را واین ممکنست
تاویل گفتن اگر خبر درست شود تاویل آن باشد که اگر این خبر صحیح است آن مرد همچه
ابیض منافق بوده باشد چه ارتداد بنزدیك ما درست نیست از آنجا که مؤدی است با احباط
یا با مذهب جبر و بنزدیك ما سجدهٔ جز خدای بحقیقت کفر نباشد چه کفر از افعال قلوب
باشد و در افعال جوارح هیچ کفر نیوفتد ولیکن از افعال و علامت کفر باشد چنانکه ایمان
دل باشد و نماز علامت او بود لقوله علیه السلام علم الایمان الصلوة و علامت چیزی جز آنچیز
باشد و اما باید گفتن که لفظ کفر در آیة بمعني اظهار کفر است فی قوله فلما کفر ای فلما
اظهر الکفر چنانکه ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفراً یعنی اظهروا
الایمان و قوله یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله یعنی یا ایها الذین اظهرو الایمان بالسنتکم آمنوا
بقلوبکم برین تأویل این تفسیر بر این آیت درست باشد اما اظهار دیو خود را ابو علی روا میدارد
که دیو خودرا بر ما ظاهر تواند کردن و بجز او کسی روا ندارد که دیو خودرا ظاهر کند
گوید روا باشد که خدای تعالی اورا اظهار کند برما باحدالامرین اما بآنکه ایشان را کثیف
کند و اما بانکه شعاع ما قوی کند و غرض از این تشدیدالمحنة فی التکلیف تا مکلف عند
آن چون بادله رجوع کند قدم برجای دارد و مستحق ثواب متزاید شود که کثرت ثواب
بشدت و مشقت تکلیف باشد و بر این وجوه بر خبر هیچ شبهه نماند و این برای آن آوردم
که روایت از عبدالله عباس و عبدالله مسعود بود و مثل این قصه بتفسیر فارسی لایق باشد خدای
جل جلاله مثل زد منافقان و جهودان را چون وعده دادند منافقان جهودان را و گفتند
چون محمد صلی الله علیه و آله وسلم گوید از مدینه بیرون بروید مروید که ما یار شما ایم واگر
کارزار کنید شما را نصرت کنیم و اگر محمد (ص) غالب آید و شما را بیرون کند از مدینه با
شما بیرون آئیم چون رسول صلی الله علیه وآله و سلم محاربه کرد با ایشان ایشان را نصرت نکردند
و چون از مدینه بیرون کردند ایشان را منافقان بیرون نشدند خدای تعالی مثل زد حال
ایشان را بحال برصیصاء بادیو که گفت کافر شو تا تورا برهانم چون کافرشد از او تبرا کرد
و گفت انی بریٌ منك و قولی دیگر مفسران را آنستکه آیت عام است در جمله کفار که
شیطان ایشان را بکفر وسوسه کرد چون کافر شدند از ایشان تبرا کرد و مثله قوله و اذزین
لهم الشیطان اعمالهم و قال لاغالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم الی قوله انی بریٌ منکم
انی اری مالا ترون انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما انهما في النار خالدین فیها و
ذلك جزاء الظالمین گفت عاقبت آن هر دو یعنی شیطان و انسان آنست که در دوزخ باشند

مخلد و مؤبد و این جزای ظالمان است قوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد گفت ای مؤمنان از خدای بترسید و هر نفسی باید تا انتظار کند آنچه تقدیم کرده باو از پیش فرستاده برای فردای قیامت چه آنچه امروز کرده باشد جزا و مکافات برای او نهاده باشد معد و قدیم تعالی از حق او هیچ باز نگیرد واتقوا الله از خدای بترسید که خدای داناست بآنچه شما میکنید ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم گفت مباشید چنانکه آنان بودند که خدای را فراموش کردند و دست از اوامر و نواهی او بداشتند و حقوق او ضایع کردند و فرمانهاء او فرو گذاشتند خدای تعالی ایشان را از یاد ایشان ببرد تاپنداری حظ خود از دنیا فراموش کردند که برای خود زادی تقدیم کنند و این بر طریق خذلان باشد ـ اولئك هم الفاسقون گفت ایشان فاسقانند که از فرمان من بیرون آمده اند لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة گفت راست نباشد اهل دوزخ و اهل بهشت چه اهل بهشت رستکاران باشند و ظفر یافته گان و اهل دوزخ هالکان و فروماندکان باشند لیکن ذکر ایشان بیفکند از دو وجه یکی آنکه اکتفاءً بذکر اهل الجنة و ثوابهم عن ذکر اهل النار و ما بهم لدلالة الکلام علیه و یکی دیگر استخفافاً بهم و بذکرهم آنکه در تعظیم شان قرآن گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله گفت اگر ما این قرآن بر کوهی انزله کردمانی از طریق مثل تو آن کوه را بینی ای محمّد ص خاشع و ذلیل شده شکافته از ترس خدای و این بر حقیقت نیست بر سبیل مثل است و طریق مبالغه و مانند این در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است قال ابن درید لولا بس الصخر الاصم بعض ما یلقاه قلبی فض اصلاد الصفا وقال آخر ولو ان یلقاه مابی بالجبال تصدعت و شاعر پارسی گوید شعر گر کوه غمان ما کشیدی ماهی کوه از غم ما گداختی چون کاهی و بعضی دیگر گفته اند در آیه محذوفی هست و تقدیر آنستکه لو انزلنا هذا القران علی جبل و کان ممن یسمع و یعقل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله و وجه اول ظاهر تر است برای آنکه در کلام نظم ونثر این بسیار است ـ و بعضی فصحاء گفتند لو الهمت الجمادات و سائر الحیوانات حرارة الاشتیاق و مرارة الفراق لوقفت المیاه عن جریها وامسکت الشمس عن سیرها و لذابت الجواهر فی معادنها و تقلعت الجبال عن اما کنها و لما انتفع الناس بالنهار المضیئ و لا اهتدی احد بالکوکب الدری و معنی آیة بعینه این است که بر سبیل مثل است الاتری الی قوله و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون گفت ما مثلهاء میزنیم برای مردمان تا همانا ایشان اندیشه کنند انگه در صفات و توحید و ثناء خود گرفت گفت هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم گفت او آن خدائی است که جز او خدائی نیست داناء نهان و آشکار است و بخشاینده و بخشایش گر حسن گفت یعنی عالم سر و علانیه است ـ دیگر مفسران گفتند عالم است بآنچه بیند و آنچه نبیند هو الله الذی لا اله الا هو او آن خدائی است که جز او خدائی نیست الملك پادشاه است و خداوند ملك و پادشاهی است و بیان کردیم که مرجع این نام با قادری است یعنی قادر است بر همه چیز ها القدوس پاك است از همه عیب

و وصفي که لایق نباشد و منزه از همه قبایح ـ قتاده گفت معنی قدوس مبارك است ـ ابن کیسان گفت ممجد است و بسریانی قدیسا است این نام و اشتقاق او از قدس است و این طهارت باشد السلام یعنی المسلم و مبراست از همه ناشایست المؤمن در او دو قول گفتند یکی آنکه تصدیق انبیاء ورسل خود کند و یکی آنکه بندکانرا از ظلم خود ایمن دارد و این قول عبدالله عباس است و مقاتل و هو خلاف المخوف قال الله تعالی وآمنهم من خوف و قال النّابغة و المؤمن العائذات الطیر یمسهه رکبان مکة بین الفیل والسند و گفتند مصدّق مؤمنان است در توحید وجمله صادقان و این قول ابن زید است و حسین بن فضل گفت آمر است بایمان ـ قرطی گفت مجیر است چنانکه گفت وهو یجیر ولا یجار علیه المهیمن ـ عبدالله عباس گفت امین است ـ مجاهد گفت و قتاده شهید است یعنی گواه بر خلقان ـ ابن زید گفت مصدق است ـ عطا گفت مامون الجانب است که از ظلم او ایمن باشند خلیل گفت رقیب است یمان گفت مطلع است ـ سعید مسیّب گفت قاضی است مبرّد گفت مهربان است ـ عکرمه گفت ره نمای است ـ ابن کیسان گفت تاویل این نام جز خدای نداند ـ ابوعبیده گفت در کلام عرب برین وزن پنج نام است المهیمن والمسیطر والمبیطر والمبیقر و هو الذهب فی الارض والمخیمر و آن نام کوهی است العزیز غالب وقاهر است الجبّار عبدالله عباس گفت عظیم است وجبروت الله عظمته و گفتند مصلح است من الجبر وهو اصلاح الکسر شکسته باز بندد یقال جبرت الامر فجبر و انجبر قال العجّاج قد جبر الدّین الا له فانجبر ولفظ جبر لازم است وهم متعدّی ومثله دلع لسانه فاندلع ـ و فغرفاه ففغرفوه ـ وشحافاه و شحافوه ـ وعمرت الدّار فعمرت ـ سیدی گفت یعنی جبر کند بندگان را اگر خواهد وکس اورا عاجز نتوان کردن و گفتند معنی جبار آنست که دستها بدو نرسد من قول العرب نخلة جبّارة ای طویلة لا تنال الا قال الشاعر بواسق جبّار ابنت فروعه و عالین قنوانا من البسر احمر المتکبّر بزرگوار است و متعالی از همه قبایح واصل کبریاء امتناع باشد از انقیاد ـ قال حمید بن ثور عفت مثل ما یعفو الفضیل فاصبحت بها کبریاء الصّعب وهی رکوب سبحان الله عمّا یشرکون منزه است او از آنچه ایشان باو شرك می آرند و انباز می گیرند با او هو الله الخالق الباریٔ او آن خدا است که آفریدکار است و دروجود آرنده معدومات است مقدر ـ بتقدیر حکمت باری مبتدی بخلق بی مثال سابق المصوّر نگارندهٔ صورت ها است و گفتند ممیّز میان صورتها باختلاف ترکیب و تالیف له الاسماء الحسنی اوراست نامهاء نیکوتر یسبّح له ما فی السّموات تسبیح میکنند اورا هرچه در آسمانها وزمین ها است بدلالت بر خالقی وآفریدکاری منزه پاکیزه از همه عیبها وهو العزیز الحکیم واو خدای قاهر وغالب و محکم کار است تعالی علوّا کبیراً لا یحصی ثناء علیه کما اثنی علی نفسه ـ نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول را دیدم بر منبر ایستاده و می گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی اهل آسمان و زمین را جمع کند همه در قبضه او باشند و همه پیش او باشند آنکه گوید انا الله انا الرحمن انا الرّحیم انا الملك انا القدّوس انا السلام انا المؤمن انا المهیمن انا العزیز انا الجبار انا المتکبّر انا الذی بدات الدنیا ولم تك شیئاً من آنم که موصوفم باین صفات من آنم که دنیا بیافریدم وهیچ نبود من آنم که بازبیافریدم کجایند

پادشاهان و جباران ــ انس مالك روايت كرد كه رسول صلى الله عليه و آله فرمود هركه اواخر سورهٔ حشر بخواند خداى تعالى گناهش بيامرزد آنچه مقدم باشد و آنچه مؤخر ــ معقل بن يسار روايت كرد كه رسول (ص) فرمود هركه بامداد بگويد اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ــ و آن سه آيه از آخر سوره حشر بخواند خداى تعالى هفتاد هزار فرشته را برو موكل گرداند تا برو صلوات ميدهند تا شب و اگر آن روز بميرد شهيد باشد و شب هم بدين طريق ــ ابو هريره گفت رسول را صلى الله عليه و آله و سلم گفتم مرا نام مهترين بياموزد فرمود عليك بآخر سورة الحشر گفت آخر سورهٔ حشر بسيار بخوان ديگر باره پرسيدم همين فرمود سيم بار پرسيدم هم اين جواب داد ــ ابو امامه روايت كرد از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم كه فرمود هركه خواتيم سوره حشر بخواند اگر بروز بخواند اگر بشب چون بميرد بهشت واجب شود اورا انس مالك روايت كرد كه هركه سورة الحشر بخواند تا آخر سورة و آن شب بميرد شهيد باشد

سورة الممتحنة ــ اين سوره مدنى است و سيزده آيت و سيصد و چهل كلمه و هزار و پانصد و ده حرف است و روايت است از ابو امامه از ابى كعب كه رسول (ص) گفت هركه او سوره الممتحنه بخواند جمله مؤمنين و مؤمنات شفيع او باشند روز قيامت انشاءالله تعالى صدق نبى الله (ص)

سورة الممتحنة مدنية و هى ثلاث و عشرة آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّى وَ عَدُوَّكُمْ اَوْلِياءَ تُلْقُونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ

اى كسانيكه گرويديد فرا نگيريد دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مى افكنيد بسوى ايشان دوستى

وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ اِيّاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ

و بتحقيق كافر شدند بآنچه آمد شمارا از حق بيرون مى كنند پيغمبر ص را و شما را بسبب اينكه گرويديد بخدا

رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبِيلِى وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِى تُسِرُّونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ

پروردگارشما اگر شما بيرون آمده ايد بجهت جهاد در راه من و براى رضاى من به پنهانى مى فرستيد بسوى ايشان دوستى را

وَ اَنَا اَعْلَمُ بِما اَخْفَيْتُمْ وَ ما اَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ *

و من داناترم بآنچه پنهان مى كنيد و آنچه آشكار مى كنيد و هركه بكند اين را از شما پس بتحقيق گم كرد راه راست را

اِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ اَعْداءً وَ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ

اگر بيابند شما را كفار مى باشند براى شما دشمنان و مى گشايند بسوى شما دستهاى شان را و زبانهاشان را ببدى

وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحامُكُمْ وَ لا اَوْلادُكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ يَفْصِلُ

و دوست دارند اگر كافر شويد شما هرگز سود ندهد شمارا رحمهاى شما و نه فرزندان شما در روز قيامت جدا مى كند

بَيْنَكُمْ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرٰهِيمَ

ميانه شما و خدا بآنچه مى كنيد بيناست بتحقيق كه هست براى شما پيروى نيكو در ابراهيم

وَ الَّذِينَ مَعَهُ اِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنا

و آنانكه بودند با او چون گفته اند مر قومشان را كه ما بيزاريم از شما و از آنچه مى پرستيد از جز خدا انكار كرديم

بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ اَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ اِلّا

بشما و ظاهر شد ميان ما و ميان شما دشمنى و كينه هميشه تا آنكه ايمان آريد بخداى يگانه مگر

قَوْلَ اِبْرٰهِيمَ لِاَبِيهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ ما اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنا عَلَيْكَ

گفتن ابراهيم مر پدر و عمش را هر آينه آمرزش مى كنيم براى تو و مالك نيستم مر تورا از دفع عذاب خدا از چيزى پروردگارا بر تو

تَوَكَّلْنا وَ اِلَيْكَ اَنَبْنا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ * رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ

توكل كرديم و بسوى تو بازگشت نموديم و بسوى تو است بازگشت پروردگارا مگردان مارا آزمايش براى آنانكه كافر شدند و بيامرز

لَنا رَبَّنا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ

براى ما پروردگارا بدرستى تو هستى غالب درست كردار بتحقيق كه باشد براى شما در آنها خصلتى پسنديده مر كسى را كه باشد

كانَ يَرْجُوا اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * عَسَى اللهُ

اميدوار بخدا و روز جزا و هركه روى گرداند پس بدرستى كه خدا او بى نياز ستوده است شايد خدا

اَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللهُ قَدِيرٌ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ *

اينكه بگرداند ميان شما و ميان آنانكه دشمنى داشتند از كفار دوستى را و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است

لا يَنْهٰكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ

باز نميدارد شما را خدا از آنانكه كارزار نكردند شمارا در دين و بيرون نكردند شما را از خانهاى شما

اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * اِنَّما يَنْهٰكُمُ اللهُ عَنِ

آنكه نيكى كنيد ايشانرا و حكم بعدالت كنيد بدرستى كه خدا دوست ميدارد عدالت كنندگانرا جز اين نيست كه باز ميدارد شمارا خدا از

الَّذِينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ اَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى اِخْراجِكُمْ

آنانكه كارزار كردند شما را در دين و بيرون كردند شما را از خانهاى شما و هم پشت شدند در بيرون كردن شما

اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ * يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذا

اينكه دوستى كنيد با ايشان و هركه دوست دارد ايشان را پس آنها ايشان ستمكاراننداى آنانكه ايمان آورديد چون

جاءَكُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ اَعْلَمُ بِاِيمانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ

آيد شمارا از زنان مؤمنه هجرت كننده پس بيازمائيد آنهارا خدا داناتر است بايمان ايشان را خدا داناتر است بايمان ايشان پس اگر دانستيد آنهارا

مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ اِلَى الْكُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ

كه مؤمنه اند پس باز نگردانيد آنهارا بسوى كفار نه اين زنان حلال است مر كافران را و نه ايشان حلال ميشوند مر آن زنان را و بدهيد ايشانرا

ما اَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِذا آتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِكُوا

را آنچه خرج كرده اند و نيست گناهى براى شما اينكه اگر نكاح كنيد زنان مهاجره را چون بدهيد ايشان را مزدشان را و چنگ مزنيد

بِعِصَمِ الْكَوافِرِ وَ اسْئَلُوا ما اَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْئَلُوا ما اَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللهِ يَحْكُمُ

بعقد و كابين هاى كفار و بخواهيد آنچه خرج كرديد و بايد كه بخواهيد از كفار آنچه خرج كردند اين است شمارا فرمان خدا حكم مى كند

بَيْنَكُمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَ اِنْ فاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ اَزْواجِكُمْ اِلَى الْكُفّارِ

ميان شما و خدا داناى درست كردار است و اگر فوت شود شما را چيزى از زنان شما بسوى كفار

فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذينَ ذَهَبَتْ اَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما اَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذى اَنْتُمْ بِهِ
پس عاقبت ظفر ازشمااست پس بدهيد آنان را كه رفته اندزنان شان مانند آنچه نفقه كرده اندوبترسيد ازخدا كه شما بآن خدا
مُؤْمِنُونَ * يا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذا جاءَكَ الْمُؤْمِناتُ يُبايِعْنَكَ عَلى اَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ
گروندگانيد اي پيغمبر بر گزيده چون بيايدتورا زنان مؤمنه تابيعت كنند تورا براينكه شرك نيارند بخدا
شَيْئاً وَلا يَسْرِقْنَ وَلا يَزْنينَ وَلا يَقْتُلْنَ اَوْلادَهُنَّ وَلا يَأْتينَ بِبُهْتانٍ يَفْتَرينَهُ بَيْنَ
چيزى را و دزدى نكنند و زنا نكنند و بكشند فرزندان خود را ونيايند بدروغى افترا كرده باشند ميان
اَيْديهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَلا يَعْصينَكَ فى مَعْرُوفٍ * فَبايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ
دستهاى خودو پاهاي خودو عاصى نشوند تورا دركردار نيكو پس بيعت كن باايشان وطلب آمرزش كن براى ايشان ازخدا بدرستيكه خدا
غَفُورٌ رَحيمٌ * يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
آمرزنده مهربان است اي آنانكه ايمان آورده اند دوستى مكنيد باگروهى كه خشم كرد خدابر ايشان بتحقيق كه نوميد شدند
مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفّارُ مِنْ اَصْحابِ الْقُبُورِ.
از آخرت همچنانكه نوميد شدند كافران از ياران گور ها

قوله تعالى يا ايّها الذين آمنوا الاتتخذوا عدوّي وعدوكم اولياء الاية مفسّران گفتند آية در خاطب بن ابى بلتعه آمد وسبب آن بود كه زنى نام او ساره مولاة ابى عمرو بن صيفى بن هاشم بن عبد مناف از مكه بمدينه آمد پيش رسول صلي الله عليه و آله و سلّم رسول ص اورا گفتند بچه آمدى مسلمان مى شوى گفت نه گفت بهجرت آمدى گفت نه ـ گفت پس بچه كار آمدى گفت بر آنكه مولاى من شمائيد و مرا درمكه مولائى نماند و مرا حاجتى سخت هست آن حاجت مرا آورد اينجا و آن چنان است كه من آمده ام تا مرا طعام دهى وجامه دهى وعطا دهى تا بمكه شوم رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت از اهل مكه چرا نخواستى چيزى و اين زن مغنّيه بود و نايحه گفت پس از روز بدر كسى رغبت نكرد بغناى من رسول صلى الله عليه و آله و سلّم فرزندان عبدالمطّلب را گفت چيزى بدهيد او را تا برود . او را درم دادند و جامه دادند ونفقه دادند وشتر دادند وبنزديك خاطب بن ابى بلتعه آمد حليف بني اسد بن عبدالعزّى آمدند وازاو چيزى خواست اونامه نوشت باهل مكه واعلام كرد ايشانرا كه رسول ص عزم آن كرده است كه بمكه آيد تا برحذر باشيد ورسول صلى الله عليه وآله وسلم ازخداى درخواسته بود تاخبراو پوشيده داردبراهل مكه تا اوناگاه برود و خاطب نامه نوشت و با اين زن داد او را ده درم در قول مقاتل و در قول عبدالله عباس گفت ده دينار براى آنكه نامه باهل مكه رساند اونامه بستد و در ميان موى خود پنهان كرد و روى بمكه آورد جبرئيل آمد و رسول صلى الله عليه و آله و سلم را خبر داد كه خاطب نامه نوشته است باهل مكه رسول صلى الله عليه و آله و سلم اميرالمؤمنين علي عليه السلام را بخواند و زبير بن العوام و بيك روايت على و عمار و مقداد و عمر و طلحه را گفت برويد كه زنى از مدينه بمكه ميرود و نامه دارد باهل مكه نامه از او بستانيد و او را رها كنيد رفتند تا باو رسيدند گفتند نامه كه باهل مكه دارى مارا ده او گفت چيزى ندارم و بگريست وسوگند خورد كه نامه ندارم او را بجستند

و متاعش هم چيزى نيافتند خواستند تا برگردند و رسول را خبر دهند كه او نامه ندارد حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله سلامه عليه و آله فرمود كه عجب از شما رسول خداى از وحى جبرئيل ميگويد كه او نامه دارد از او بستانيد و شما ميگوئيد كه او ندارد و باز ميگرديد پس تيغ بر كشيد و پيش رفت و گفت مرا ميشناسى و الله كه اگر نامهٔ كه دارى بمن دهى و الا بفرمايم تا برهنه ات كنند ونامه بستانند و گردنت بزنم چون اين شنيد گفت زينهار يابن ابى طالب اكنون چون چنين است روى بگردان تا من نامه بيرون آرم اميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه روى بگردانيد و موى سر باز كرد و نامه را از او بگرفت و بحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داد چون آن حضرت نامه را از او بستد او را رها كرد و نامه بخدمت حضرت رسول آورد رسول صلي الله عليه و آله و سلم نامه بستد و بر بالاى منبر آمد و خطبه كرد آنكه فرمود كه يكى از شما نامه نوشته است باهل مكه و ايشان از عزم ما برفتن مكه آگاه كرده اگر بر خيزد والا وحى او را رسوا كنند يك دو بار فرمود كسى بر نخاست نوبت سوم خاطب بن ابى بلتعه بر خاست و گفت يا رسول الله صاحب نامه منم و نامه من نوشته ام و خداى دانا است كه نفاق نكرده ام از پس اسلام و خيانتى نكرده ام پس از نصيحت و جانب ايشان را مراعات نكرده ام وليكن مرا در مكه خويش است و عشيرتى من انديشه كردم كه اگر العياذ بالله دست ايشانرا بود برما اين نامه بنزديك ايشان وسيلتى بود و نيز اهل من بمكه است و من بر ايشان ترسانم خواستم تا بنزديك ايشان منتى باشد مرا عمر گفت يا رسول الله دستور باشد گردنش بزنم كه او منافقى كرده رسول صلي الله عليه و آله و سلم گفت او از اهل بدر است و خداى تعالى اطلاع كرد بر ايشان و همانا بيامرزيده باشد ايشانرا وليكن اورا ازمسجد بيرون كنيد مردم دست به پشت فراز مينهادند ومى انداختند او باز پس مينگريد تا باشد كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم برو رحمت كند چون بدر مسجد رسيد رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه او را باز داريد او را باز آوردند رسول صلى الله عليهٔ و آله و سلم فرمود كه توبه كن او توبه كرد رسول صلي الله عليه وآله وسلم قبول كرد ازو و خداى تعالى در شأن خاطب اين آيه فرستاد يا ايها الذين آمنو الا تتخذو عدوى وعدوكم اولياء گفت اى مؤمنان مگيريد دشمنان مرا ودشمن خودرا دوست يعنى بادشمنان من ودشمنان خود دوستى مكنيد تلقون اليهم بالمودة دوستى باايشان ميفكنيد بازياده است والتقدير تلقون المودة اليهم كقوله تعالى ولا تلقوابايديكم الى التهلكه وقوله ومن يرد فيه بالحاداى الحاداً بظلم وقال فلمارحبت بالشرب هزلهاالعصاشحيح له عندالاراء نهيم اى رحبت الشرب وقد كفروا واو حال راست يعنى در آن حال كه كافر شدند بآنچه بشما آمده است ازحق يعنى قرآن ومن تبيين راست يخرجون الرسول واياكم رسول را صلى الله عليه و آله وسلم وشمارا ازمكه بيرون ميكنند ان تؤمنوا المعنى لان تؤمنوا بالله ربكم براى آنكه شما ايمان آورده ايد بخداى ان كنتم خرجتم جهاداً في سبيلي و ابتغاء مرضاتى اين شرط تعلق دارد بقوله يا ايهاالذين آمنوا لا تتخذوا گفت دشمنان مرا بدوستي مگيريد اگر بجهاد بيرون آمده ايد يعنى اگر اين هجرت كه كرده ايد و از مكه بمدينه آمده ايد براى جهاد كردن در سبيل

من و طلب رضای من تسرون اليهم بالمودة و بسر با ایشان دوستی میکنید ـ و انا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم و من عالم ترم بآنچه پنهان دارید و آشکارا دارید ومن يفعله منكم و هر کس که این کند از شما راه حق گم کرده باشد و راه راست ندیده ـ آنکه برسبیل ملامت گفت ایشان را اگر یابند شما را دشمن باشند گفت آن کنید با ایشان که ایشان با شما کنند که شما را دریابند دشمنی کنند با شما و يبسطوا اليكم ايديهم والسنتهم بالسواء و دست و زبان بر شما گستردند ببدی و دوا لو تكفرون و ایشان خواهند و تمنا کنند تا شما کافر شوید پس چون حال چنین باشد شما با ایشان دوستی نکنید و نصیحت نکنید ایشان را که ایشان با شما دوستی نکنند و بشما خیر نخواهند ـ آنکه گفت اگر برای خویشی میکنید لن ينفعكم ارحامكم و لا اولادكم يوم القيمة فرداء قیامت شما را سود ندارد خویشاوندی و نه فرزندانتان يفصل بينكم میان شما جدا کنند ـ و قراء درین کلمه خلاف کردند عاصم و یعقوب خواندند يفصل بينكم بفتح یاء و کسر صاد مخفف من الفصل اضافة الى الله تعالى و ابن عامر خواند يفصل بفتح صاد و تشدیده على فعل المجهول ـ نخعی و طلحة خواندند نفصل بنون و کسر صاد علي اضافة الفعل الي الله تعالى ـ و حمزه و کسائی و خلف خواندند يفصل بضم یاء و کسر صاد و تشدیده من التفصيل بر اضافه فعل با خدای تعالی و ابوحیوة خواند يفصل بضم یاء و کسر صاد من الا- فصال والله بما تعملون بصير و خدای با آنچه شما میکنید دانا است تميم الدارمی روایت کرد که رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت الدين النصيحة دين نصيحت است گفتند یا رسول الله کرا گفت خدایرا و پیغمبر را ص و کتاب خدای را و ائمه مسلمانان را و عامهٔ مؤمنان را قد كانت لكم اسوة حسنة گفت شما را اقتدائی هست نیکو با ابراهیم خلیل خدای و با آنان که با او بودند از اهل ایمان یعنی درباب تبرا کردن از مشرکان اذا قالوا لقومهم چون قوم خود را گفتند انا براء منكم ما از شما بیزاریم جمع برئی مثل ظریف و ظرفاء و کریم و کرمآء و عیسی بن عمر خواند انا براء على وزن فعال کقصیر و قصار و طویل و طوال و مما تعبدون من دون الله و از این بتان که شما می پرستید بدون خدای كفرنا بكم ما کافر شدیم بشما و- بدا بيننا و بينكم العداوة والبغضاء ابداً و میان ما و شما دشمنی پدید آمد و تباعد در دلها و همیشه تا آن وقت که بخدا ایمان آرید الا قول ابراهيم لابيه لا ستغفرن لك حق تعالى رسول را فرمود و مؤمنان را که بابراهیم اقتداء کنید در جمله خصال الا درین یك خصلت که او برای پدر و عم استغفار کرد برای عذری ظاهر که در سورة التوبه بیان کردیم في قوله و ما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة و عدها اياه الايه و این استغفاری بود مشروط بشرط ایمان و چون شرط حاصل نیامد مشروط حاصل نبود پس حق تعالی این بگفت تا بدانند مؤمنان که استغفار نشاید کردن مؤمنان را برای مشرکان چنانکه گفت ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين و لو كانوا اولى القربى الايه این قولی است وقولی دیگر آن است که استثنا نه اقتدا است بل ازاین جمله است که استثناء عقیب او آمد بلافصل و هی قوله اذ قالوا لقومهم یعنی ایشان همه گفتند کافران قوم خود را که ما از شما بیزاریم الا ابراهیم که این تبرا نکرد

از پدر برای وعده ایمان بل گفت لاستغفرن لك من آمرزش خواهم برای تو وما املك لك من الله من شیئی و من مالك نه ام تو را از خدای هیچ چیز یعني اگر عند آن که خواهد که تو را مؤاخذه کند بگناه تو من ممانعت و مدافعت او نتوانم کردن آنکه حکایت کرد از ابراهیم علیه السلام و مؤمنان باو که ایشان گفتند ربنا عليك توكلنا ـ بار خدایا ما بتو توکل کردیم و اليك انبنا ای رجعنا با تو رجوع کردیم و اليك المصير و باز گشت ما باتواست ربنا لاتجعلنا فتنة للذين كفروا بار خدایا ما را فتنه و آزمایش مکن برای کافران ـ گفتند معنی آن است که ما را بکام ایشان مکن و آنچه ایشان می خواهند با ایشان منمای درما ـ مجاهد گفت معنی آنست که ما را بدست ایشان عذاب مکن یعنی ما را از ایشان نگاهدار و ایشان را بر ما مسلط مکن ـ بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ما را امتحان مکن که چون ایشان ببینند فتنه شوند و بآن مفتون گردند گویند اگر اینان حق بودندی این نکبت اینان را نرسیدی و اغفرلنا ربنا انك انت العزيز الحكيم و ما را بیامرز بار خدایا که تو عزیز و حکیمی کس با تو مغالبه نتواند کردن و کسی را برتو اعتراض نرسد و حق تعالی برسبیل تعلیم و توقیف این حکایت کرد با ما تا بمثل آن حال این دعا کنیم لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة گفت شما را در ایشان جای اقتدا است اقتدای نیکو این خطاب است با مؤمنان امت من في قوله لمن كان يرجوالله بدل لكم است بدل البعض من الكل و محل جار و مجرور نصب است بخبر کان ـ آن کس را که بخدای رحمت و ثواب او امید دارد و گفتند آن را که از عقاب او ترسد و رجاء گفتند این جا بمعنی خوف است واليوم الاخر و جزا روز باز پسین و من يتول و هر که برگردد از این ملة و طریقه و اقتدا خدای را هیچ زیان ندارد چه او بی نیاز است و مستغنی از طاعت مطیعان و حمید است و پسندیده در جمله آنچه کند و ذکر اسوة و اقتداء برای آن تکرار کرد که معنی مختلف است اول اقتداء است بابراهیم علیه السلام در تبرا از دشمنان خدای و معبودانی که دون اویند دیگر اقتداء است بر عبت و رهبت و خوف و رجا بثواب و عقاب پس تکرار برای اختلاف معنی است ـ عسى الله ان يجعل بينكم آنکه امید داد ایشان را که نزدیك است و بس برنیاید و امید هست که خدای تعالی میان شما و آنانکه با شما دشمنی می کنند دوستی فکند گفتند مراد مشرکان مکه اند و خدای تعالی این وعده انجاز کرد و این خبر درست شد بایمان آوردن بیشتر ایشان تا بیکدیگر مخالطه و مناکحه کردند رسول صلى الله عليه و آله و سلم ام حبیبه بنت ابی سفیان را بزنی کرد و او زن عبدالله بن جحش بن رباب بود و ایشان هر دو از مهاجران حبشه بودند اما شوهرش ترسا بود و او را با ترسائی دعوت کرد او امتناع کرد و ترسان شد و شوهرش عبدالله ابن جحش بر ترسائی بمرد رسول صلي الله عليه و آله و سلم کس فرستاد بنجاشی و اورا از نجاشی بخواست نجاشی گفت کیست که با این زن اولی تر است گفتند خالدبن سعیدبن العاص گفت او را به پیغمبر ص ده او را چنان کرد و نجاشی او را چهار صد دینار مهر کرد و مهر با او کسیل کرد ـ بعضی دیگر گفتند رسول صلى الله عليه و آله و سلم او را از عثمان بن عفان بخواست و کس فرستاد به نجاشی واو مهر او از آنجا بفرستاد

این حدیث به ابوسفیان رسید و او مشرك بود گفت ذاك الفحل لا یقرع انفه یعنی چنین مردی را بدامادی دفع نکنند که او کفوی کریم است والله قدیر والله غفور رحیم و خدای تعالی قادر وآمرزنده وبخشاینده آنکه حق تعالی رخصت داد وصلت آنان که بامؤمنان دشمنی نکردند وبا ایشان قتال نکردند وایشان را ازسراهای خود بیرون نکردند درمکه ـ گفت لاینهیکم الله خدای تعالی نهی نمی کند شمارا ازآنانکه باشما قتال وکارزار نکردند وشمارا ازخانه‌های تان بیرون نکردند ان تبروهم بایشان بر و نیکوئی و صله رحم کنند ـ قوله ان تبروهم بحقیقت مفعول به است برای آنکه منهی عنه اوست کانه قال لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم في الدین و عن قسطهم والعدل فیهم ـ قولی دیگر آنست که ان تبروهم محل او جراست علی البدل من قوله عن الذین بدل اشتمال یعنی در ایشان قسط و عدل کار بندید که خدای تعالی داد کنندکان را دوست میدارد ـ علماء خلاف کردند در آنکه این آیه در که آمد ـ عبدالله عباس گفت آیه درخذاعه آمد و رؤساء ایشان منهم هلال بن عویم و سراقة بن مالك و بنو مدلج و اینان که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم مصالحه کرده بودند که با رسول صلي الله علیه و آله و سلم کارزار نکنند و کس را یاری نکنند بر او ـ عبدالله زبیر گفت آیه در اسماء بنت ابی بکر آمد وسبب آن بود که مادرش عبدالعزی من بنی مالك بن حلی بمدینه آمد بنزدیك اسماء با او پاره قط بود و پارهٔ روغن گاو و چیز دیگر و او مشرکه بود اسماء گفت من هدیهٔ تو قبول نکنم تا از رسول صلی الله علیه و آله باز نپرسم انکه بنزدیك عایشه آمد تا عایشه برای او بپرسید خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم اورا فرمود تا مادر را بخانه برد و هدیه اش قبول کند و نیکو دارد او را انکه باز نمود که شما را نهی از که کرد گفت انما ینهیکم الله خدای تعالی نهی کرد شما را از آنانکه در دین کارزار کردند و شما را از خانه بیرون کردند و یکدیگر را معاونت و مظاهرت کردند بر اخراج شما ان تولوهم که به ایشان تولا کنید و با ایشان دوستي کنید و من یتولهم فاولئك هم الظالمون و هرکه تولا کند بایشان از جملهٔ ظالمان باشد و ولایت و مودت نه بجای خود نهاده باشد یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات گفت ای مؤمنان گرویده چون بشما آیند زنان مؤمنات و مهاجرات نصب بر حال است و در آنحال که مهاجر باشند ـ عبدالله عباس گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا عمره آرد عام الحدیبیه مشرکان مکه با او مصالحه کردند بر انکه هر کس از اهل مکه بایشان آید با مکه فرستند او را و هرکه از مدینه بمکه آید بحمایت مشرکان ایشان را باشد و رد نکنند اول با مدینه نفرستند و بر این نوسته بنوشتند و مهر کردند پس از آن زنی نام سبیعه بنت الحارث الاسلمیه بیامد و مسلمان شده بود و بمدینه آمد پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم شوهرش نیز بیامد و نام او مسافر بود از بنی مخذوم مقاتلان گفتند شوهرش صیف بن الراهب بود و کافر بود و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا محمد ص این زن که از من بگریخته است و پیش تو آمده بحمایت بامن ده که شرط میان ما آنست که تو کسان ما را بدست فرو نگیری خدای تعالی این آیه فرستاد

یعنی هجرت کنند از سرای کفر بسرای اسلام فامتحنوهن امتحان کنید ایشانرا ـ عبدالله عباس گفت امتحان ایشان بسوگند باشد که بایشان دهند که آمدن ایشان برای اسلام است و هجرت نه بغرضی دیگر از طمعی و سببي الا بدوستی خدا و رسول و رغبت اسلام ـ و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که امتحان ایشان باظهار شهادتین باشد ـ عایشه گفت امتحان ایشان بآن باشد که در آیة دیگر گفت اذا جاءکم المؤمنات یبایعنك الایة رسول صلی الله علیه و آله و سلم این زن را سوگند داد بخدای که هیچ چیز نیست که تو را حمل کرد بر این هجرت الا رغبت در مسلمانی و خدای و دین خدای و او سوگند بخورد ورسول صلی الله علیه و آله وسلم مهر او بریخت وبشوهرس داد واورا بشوهرش نداد بزن عمر بن الخطاب شد رسول صلي الله علیه و آله وسلم بحکم این آیه هر زنی که بیامدی بحمایت اورا باز گرفتی پس از امتحان و هرکس که آمدی از مردان اورا با پیش ایشان فرستادی بحکم عهد الله اعلم بایمانهن گفت خدای عالم تر است بایمان ایشان یعنی شما را بر ایمان ایشان اطلاعی نباشد چه ایمان بدل تعلق دارد و اطلاع بر دل جز خدای را نیست فان علمتموهن مؤمنات اگر بدانید که ایشان مؤمنانند این علم را معنی ظن باشد و اعتقاد بستن از روی شرع و حکم کردن بایمان ایشان چون از ایشان کلمهٔ شهادتین شنوند و شعار شرع بینند و این تکلیف ما است در حق هر کس که از او این به بینیم حکم کنیم بایمان و اسلام او و اورا مؤمن خوانیم و اجراء احکام مؤمنان کنیم بر او فلا ترجعوهن الی الکفار گفت چون ایشان را مؤمن دانید بر این تفسیر ایشان را با کافران مدهید لاهن حل لهم ولا هم یحلون لهن چه نه ایشان حلال باشند بر آن شوهران و نه آن شوهران حلال باشند ایشان را واتوهم ما انفقوا و بشوهران ایشان دهید آنچه ایشان خرج کرده باشند از مهر و نفقه ـ اما در عهد رسول صلی الله علیه و آله وسلم و شرط او با مشرکان دو قول گفتند یکی آنکه شرط در حق مردان بود . در زنان نبود بر این وجه آیت ناسخ آن شرط نباشد و قولي دیگری آنکه شرط عام بود در حق مردان و زنان جز آنکه شرط باین آیه منسوخ شد ـ ابن زید گفت رسول صلی الله علیه و سلم تفریق کرد میان او و شوهرش بی طلاق و بعد استبراء رحمها اورا بشوهر داد زهری گفت اگر نه آن مصالحه بودی رسول صلي الله علیه و آله وسلم رد مهر نکردی و مهر با مشرکان ندادی ـ و بعضی فقهاء گفتند این حکم نیز منسوخ است تا اگر امروز زنی از سرای حرب بسرای اسلام آید مهر بشوهرش نباید دادن و باتفاق بینونت ایشان از شوهر آن باسلام باشد چون زنان اسلام آرند و مردان بر کفر اقامت کنند و اگر شوهران اسلام آرند پیش از آن که زنان از عده بیرون آیند ایشان اولیتر باشند آنکه گفت ولا جناح علیکم بر شما حرجي و بزهٔ نیست که ایشان را بزنی کنید چون اجر بدهید و مراد باجر مزد و مهر است و هرکجا در قرآن در باب مناکحه اجر آید بمعنی مهر باشد ولا تمسکوا بعصم الکوافر آنکه گفت تمسك مکنید بعصمت هاء زنان کافرات کوافر جمع کافره باشد و عصمت سببی باشد که امتناع کنند باو از مکروه و آیه دلیل است در آنکه عقد نشاید بستن بر هیچ کافره اگر حربیه باشد

و اگر ذمیه باشد و اگر بت پرست برای عموم آیت. و نشاید تا تخصیص کند با بت پرست برای آنکه آیه درشان ایشان آمد چه اعتبار بعموم لفظ است نه بسبب نزول و عامهٔ قراء خواندند ولا تمسکوا بتخفیف سین من الامساك و گفتند با صله است ابوعمر و بصریان خواندند تمسکوا بتشدید من التمسك و نیز در عموم آیه شود آنکه چون مرتد زن شود و مرد بر اسلام باشد از آنکه باو مقام کند بل ارتداد او سبب فراق باشد و اگر مرد مرتد شود زن از او جدا شود بارتداد و باید تا عده از او بدارد عدة المتوفی عنها زوجها عدهٔ آنکس که شوهرش بمرده باشد چهار ماه و ده روز آنکه شوهری دیگری کند اگر خواهد ـ عبدالله عباس گفت بعصم الکوافر ای بعقدهن یعنی کسی که اورا زنی باشد کافره بمکه و او بمدینه آید مسلمان عصمت زنا شوهری میان ایشان منقطع است و همچنین هر زنی که از مکه بیاید مسلمان شده و شوهرش کافر باشد عصمت و عقد نکاح میان ایشان منقطع است ـ زهری گفت چون آیه آمد عمر بن الخطاب علیه مایستحقه دو زن طلاق داد که بمکه بود و ایشان مشرکه بودند قرینهٔ بنت ابی امیه و اورا معاویة ابی سفیان بزنی کرد و همچنین زن دیگر ام کلثوم بنت عمرو بن حرول بود مادر عبدالله بن عمر اورا ابوجهم بن حذافة بزنی کرد و هر دو مشرك بودند و همچنین طلحه زن خودرا رها کرد بمکه وهی اروی بنت ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب بود اسلام میان ایشان جدا کرد آنکه مسلمان شد اورا خالد بن سعید بن العاص بزنی کرد و او از جمله آن زنان بود که با رسول (ص) گریخت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اورا بخالد داد و امیمه بنت بشیر زن ثابت بن رحراحه بود اسلام آورد و با مدینه گریخت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اورا بسهل بن حنیف داد ازو عبدالله بن سهل آمد ـ شعبی گفت زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زن ابوالعباس بن الربیع بود اسلام آورد و پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد بمدینه ابو العاص از پی او بیامد و اسلام آورد رسول زینب را باو داد واسئلوا ما انفقتم آنکه گفت ای مسلمانان اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و باسرای حرب شوند پیش مشرکان شما نیز آنچه بر ایشان خرج کرده باشید از مهر بخواهید از ایشان ولیسئلوا ما انفقوا و ایشان نیز از شما بخواهند این خرج که کرده باشند چون زنان ایشان با اسلام و هجرت پیش شما آیند ذلکم این حکم ای جماعت مؤمنان حکم خدای است که میان شما حکم میکند بآن وخدای تعالی دانا و محکم کار است چون آیه آمد مسلمانان کار بستند و چون زنی آمد از جملهٔ کافرات از مکه بمدینه ایشان مهر او بدادندی و زن را باز گرفتندی اما کافران براین حکم کار نکردند چون زنی از مسلمانان برایشان شدی و مرتد شدی مهراو ندادندی با مؤمنان خدای تعالی این آیه فرستاد فان فاتکم شیئ من ازواجکم الی الکفّار گفت اگر فائت شود شمارا چیزی از زنان شما بکافران یعنی زنانتان که بروند و کافران مهر باز ندهند فعاقبتم قرائت عامه بالف است و در شاذ ابراهیم و حمید و اعرج خواندند فعقّبتم و فعل وفاعل بیك معنی بسیار آمده است قال الله تعالی و قالوا ربنا باعد بین اسفارنا و بعّد نیز خواندند و مجاهد خواند فاعقبتم ای صرتم ذوی عاقبة ـ و زهری خواند فاعقبتم علی وزن فعلتم خفیفة العین ـ ومسروق خواند فاعقبتم بکسر قاف گفت معنی آن است

که غنمتم و این همه لغات است بیك معنی یقال عاقب وعقّب وعقب واعقب وتعقّب و تعاقب اذا غنم و عقبی نامی است غنیمت را آنکه در معنی او خلاف کردند گفتند فعاقبتم یعنی عقوبت کنید کافران را بجهاد و قتال و گفتند عقبتم غزای کنید پس از غزای و گفتند خداوند عاقبت شوید یعنی دست یابید برایشان و گفتند خداوند عقبی شوید که غنیمت است واین قول قریب تر است برای آنکه بمعنی آیه لایق تر است و دیگر اقوال را مرجع ازروی معنی با آن قول است گفت اگر چنان باشد که بعضی از زنان شما روند بنزدیك ایشان یعنی مشرکان و ایشان چیزی با شما ندهند از مهر وخرج ایشان رها کنید تا آنکه که قتالی باشد و غنیمتی عوض آن و تلافی او از آنجا بکنید و ذلك قوله فاتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا و جواب شرط که گفت و ان فاتکم این فاء است فی قوله فاتوا گفت بدهید آنان را که زنان ایشان رفته باشند و ایشان عوض مهر نیافته باشند از مشرکان مانند آنچه ایشان خرج کرده باشند ـ عبدالله عباس گفت جمله آنان که از مسلمانان باز ایستادند از زنان هشت زن بودند دو از عمر بن الخطاب که ذکر ایشان برفت و ام الحکم بنت ابی سفیان بود که زن عیاض بن شداد الفهری بود و فاطمه بنت ابی امیّه خواهر ام سلمه که زن رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود و اوهم زن عمر بن الخطاب بود و بردع بنت عقبه زن شماس بن عثمان بود وعبده بنت عبدالعزی زن عمرو بن عبدود وهنده بنت ابی جهل زن هشام بن عاص بود وکلثوم زن عمر خطاب اینان آنان بودند که از شوهران باز ایستادند چون ایشان بمدینه آمدند و مشرکان مهر اینان باز پس ندادند رسول صلی الله علیه وآله و سلم مهر اینان از غنیمت با شوهران ایشان داد واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون آنکه گفت بترسید از آن خدای که ایمان دارید باو یا ایها النّبی آنکه خطاب کرد با رسول گفت ای پیغمبرص برگزیده بلند مرتبه اذا جائك المؤمنات چون زنان مؤمنات پیش تو آیند به بیعت و تورا بیعت کنند و این روز فتح مکّه بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت مردان بستد و از آن فارغ شد واو بر کوه صفا بود و حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه در میان سفیر بود و زنان را بیعت می گرفت بفرمان رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بیعت او چنان بود زنان را که جامه میان ایشان و رسول افکنده بود یکسر بدست رسول بود و یك سر بدست زنان بود هند بنت عتبهٔ زن ابوسفیان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد در میان زنان متنکرة که نخواست که رسول اورا بشناسند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت مردان براسلام و جهاد ستده بود چون بیعت زنان رسید گفت بیعت می کنید بر من و من با شما بیعت میکنم برای آنکه بخدا شرك نیارید و شرط هائی که در آیت هست میگفت هند سربرداشت و گفت یا رسول الله (ص) با ما تشدیدی میکنی که با مردان نکردی چون گفت ولایسرقن چیزی نذردند هند گفت یا رسول الله (ص) ابوسفیان مردی بخیل است و من از مال او چیزکها برگرفته ام ندانم تا مرا حلال است یا نه گفت از ابو سفیان هرچه گرفته حلال است تو را رسول صلی الله علیه وآله وسلم اورا بشناخت گفت توهندی دختر عتبه او گفت آری فاعف عما سلف عفا الله عنك عفو کن از آنچه گذشت تا خدای ترا عفو کناد و این برای آن گفت که حمزه را شکم

شکافته بود و جگر بیرون کرده و مثله کرده بروز احد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ولا یزنین زنا نکنند هند گفت او تزنی الحرة وزن آزاد زنا کند آنکه گفت ولا یقتلن اولادهن و فرزندان را نکشند هند گفت ما ایشان را بزرك می کنیم و می پروریم شما می کشید ایشان را این برای آن گفت که پسر او حنظله بن ابی سفیان را روز بدر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه کشته بود و رسول صلی الله علیه وآله وسلم تبسم کرد از این حدیث پس گفت ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و بهتانی ننهند بر یکدیگر از پیش دست و پای خود فرو بافند و گفتند معنی آنست که فرزندی آرند نه از شوهر خود برو نبندند و نگویند تو راست و هند گفت والله که بهتان زشت است و تو ما را جز مکارم اخلاق نمی فرمائی ولا یعصینك فی معروف و در تو که محمدی (ص) عاصی نشوند درهیچ معروفی هند گفت نه ما برای آن حاضر شدیم در پیش تو که در تو عاصی شویم آنکه زنان اقرار دادند باین شرایط و بیعت کردند ـ علماء خلاف کردند در کیفیت بیعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم زنان را یك قول آنستکه گفتیم جامه بیفکندند میان رسول صلي الله علیه وآله وسلم و ایشان واین در اخبار ما است وقولی دیگر آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت ایشان بزبان گرفت نه بصفقة این آیت بر ایشان خواند ایشان اقرار دادند و قبول کردند امیمة بنت رقیقة گفت من رسول را صلی الله علیه و آله وسلم بیعت میکردم گفتم یا رسول الله دست من بگیر به بیعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت من دست زنان نامحرم نگیرم بدست ولیکن بیعت من زنان را بزبان باشد شعبی گفت جامهٔ قطری در میان ایشان بود ـ عمرو بن شعیب گفت قدحی از آب بیاوردند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست درو نهاد آنگه زنان دست در آن آب می زدند کلبی گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می گفت و عمر علیه مایستحق دست ایشان بدست می گرفت در جامه ـ مفسران در معنی معروف خلاف کردند قرطی گفت معروف کاری باشد که در او هیچ معصیت نبود ـ ربیع گفت هرچه موافق طاعت خدای تعالی باشد آن معروف بود بکر بن عبدالله المزنی گفت معروف هر کاری بود که در او رشدی است مجاهد گفت آن باشد که با هیچ مردی در خلوت ننشینند ـ ابن الزبد و ابن السایب گفتند آن باشد که جامه ندرند ومو نکنند و روی نخراشند وسلیطی نکنند و سر نتراشند و شعر نخوانند و با مردان نامحرم ننشینند و با نا محرمان سخن نگویند ـ عبدالله عباس گفت نوحه نکنند و سر نتراشند ـ معصب بن نوح گفت عجوزی را دیدم که گفت من از آنانم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر من بیعت گرفت در جمله بیعت او آن بود که نوحه نکنند فی قوله ولا یعصینك فی معروف ـ ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت نوایح را بیارند روز قیامت وبدو صف بدارند وایشان بانك میکنند بانك سگان ـ انس بن مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت نوایح را روز قیامت بر انگیزانند از گورها خاك آلود وگرد آلود پیراهنی از لعنت پوشیده ودست برسر نهاده می کوبند واویلاه و مالك میگوید حظّ و بهرهٔ تو در دوزخ است ـ ابو مالك الاشعری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت چهار سنّت از سنت هاء جاهلیّت در امت

من بمانده که ایشان دست بندارند فخر کردن با حساب وطعن زدن در انساب و استسماء بنجوم و نوحه کردن و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت نایحه چون توبه نکند روز قیامت بیارند او را پیراهنی از قطران پوشیده و یکی از چرم ـ ابو هریره گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرشتگان صلوات نفرستند بر هیچ نوحه کنندهٔ ـ عبدالله عمر روایت کرد که رسول صلي الله علیه و آله و سلّم لعنت کرد نایحه را و آن را که گوش با او کند و آنرا که آینه بروی فراز کند و زن سلیطه را و آنرا که نکار کند و آن را که بردست او نکار کند وعمر در عهد خود نایحهٔ را بدرّه میزد مقنع از سرش بیفتاد گفتند یا عمر مقنع از سرش بیفتاد گفت او را حرمتی نباشد که او فاسقه است وقوله فبا یعهنّ فاء جواب اذاست برای آنکه اذا متضمّن معنی شرط است و او را جواب باید، گفت بیعت کن ایشان را و استغفر لهنّ الله و برای ایشان از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی آمرزندهٔ گناه است و بخشاینده یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان تولاّ نکنید بقومی که خدای برایشان خشم گرفته است گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از درویشان مسلمانان بیامدندی بنزدیك جهودان و بایشان تقرب کردندی باخباری که ایشان را بگفتندی از مسلمانان و چیزی که از ایشان بستندی خدای تعالی گفت تولاّ نکنید بقومی که خدای بر ایشان خشم گرفته است آنکه وصف کرد ایشان را گفت ایشان نومیدند از ثواب آخرت چنانکه کافران نومیدند از اهل گور ها ـ در معنی او دو قول گفتند یکی آنکه چنانکه کافران نومیدند از بعث و نشور مردگان و دوّم مجاهد گفت چنانکه کافرانی که مرده اند و اصحاب گور ها اند و نومیدند از رحمت خدای و بر این قول من تعلق ندارد بیأس ومأیوس محذوف است ـ سورة الصفّ ـ مکّی است و چهارده آیه است و دویست و بیست و یك کلمه است و نهصد حرف است و روایت است از زرحبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که او سورهٔ عیسی بخواند تا در دنیا باشد عیسی برای او استغفار کند و صلوات فرستد وچون از دنیا برود درقیامت عیسی علیه السلام رفیق او باشد صدق رسول الله

سورة الصف مدنیة وهی اربع عشر آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ

تسبیح می کنند مر خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست غالب درست کردار ای آنانکه

آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰالٰا تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ اَنْ تَقُولُوا مٰالٰا تَفْعَلُونَ اِنَّ

ایمان آوردید چرا می گوئید آنچه را که نمی کنید بزرك است از شدت نزد خدا آنکه گوئید آنچه را که نخواهید کردن بدرستی که

اللهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیٰانٌ مَرْصُوصٌ * وَاِذْ قٰالَ مُوسٰی

خدا دوست دارد آنان را که کارزار می کنند در راه او در حالتی که صف زدگانند گویا ایشان بناهای ریخته شده اند و چون گفت موسی

لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا
مر قوم خود را ای قوم چرا میرنجانید مرا و بتحقیق میدانید که من فرستاده خدایم بسوی شما پس چون کشتند از ایمان
اَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ * وَ اِذْ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ
گردانید خدا دل‌های ایشانرا و خدا هدایت نمیکند گروه بدکاران را و چون گفت عیسی پسر مریم
يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَمُبَشِّراً
ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما باور کننده‌ام مر آنچه میان دستهای من است از توریة و مژده دهنده
بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَاۤءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ
به پیغمبری که می‌آید از بعد من که نام او احمد است پس چون ایشانرا با معجزات روشن گفتند این جادوئی است روشن
وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعٰى اِلَى الْاِسْلَامِ وَاللهُ لَا يَهْدِي
و کیست ستمکارتر از آنکه بربست بر خدا دروغ را و او خوانده میشود بسوی اسلام و خدا هدایت نمی کند
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ ـ
گروه ستمکاران را می‌خواهند فرو نشانند نور خدا را بدهن های خود و خدا تمام کننده نور خود است و اگرچه کراهت دارند
الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
کافران اوست آنکه فرستاد پیغمبر خود را براهنمائی و مذهب راست تا غالب کند این دین را بر دین‌ها
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ * يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ
همگی و اگرچه کراهت داشته باشند مشرکان ای آنان که گرویده‌اید آیا دلالت کنم شمارا بر بازرگانی که برهاند شما را
مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِاَمْوَالِكُمْ
از شکنجه دردناك بگروید بخدا و فرستاده او و جهاد کنید با کفار درراه خدا باموال های خودتان
وَ اَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ
و جان‌های شما این شما را بهتر است برای شما اگر هستید شما که بدانید می آمرزد برای شما گناهان شمارا و درمی‌آورد شمارا
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ ـ
در بهشت ها که میرود از زیر آنها نهر ها و منزل ها پاکیزه در بهشت ها با اقامت این است رستکاری
الْعَظِيمُ * وَاُخْرٰى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ * يَا
بزرك و نعمتی دیگر که دوست دارند آن را نصرتی از خدا و فتحی نزدیك و مژده ده گروندگان را ای
اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا اَنْصَارَ اللهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ
آنها که گرویده‌اید بوده باشید یاری کنندگان دین خدا چنانکه گفت عیسی پسر مریم مر حواریون را که کیست
اَنْصَارِي اِلَى اللهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ
یاری کنندهٔ من بسوی خدا گفتند حواریون که مائیم یاری کنندگان دین خدا پس گرویدند طایفهٔ از بنی اسرائیل
وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَاَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ .
و کافر شدند گروه دیگر پس قوت دادیم آنان را که گرویدند بر دشمنان ایشان پس گرویدند مؤمنان غلبه کنندگان

قوله تعالی سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض خدایتعالی گفت تسبیح کرد خدای را هر چه در آسمان و هر چه در زمین است و او خدائی است عزیز و حکیم بر آن تفسیر که

چند جای برفت یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون آنکه خطاب کرد با مؤمنان بر سبیل ملامت و تعنیف گفت ای گروندگان چرا می گوئید چیزی که نکنید ـ مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان گفتند اگر ما دانستمانی که کدام عمل است که خدای دوست دارد ما آن عمل کردمانی و جان و مال دادن کار بذل کردمانی خدای تعالي رسول را گفت بگوی اینان را که من عملی که دوست تر دارم از اعمال شما جهاد است اکنون آن کس که طالب این عمل است بوقت جهاد باید تا ثابت قدم باشد چون روز احد بود همه بگریختند الاّ ما شاء الله ـ مگر تنی چند معدود که خدای تعالی بتوبیخ ایشان این آیه فرستاد که چرا چیزی میگوئید که نکنید بگفتید که اگر ما بدانیم که احبّ الاعمال الی الله کدام است بآن ملازمت کنیم و از آن تعدّی نکنیم وجان و مال دراو بذل کنیم چون جهاد پدید آمد بگریختید وثبات نکردید ـ گفتند بیان این قول این است که گفت ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفّا کانهم الایة ـ کلبی گفت چون مؤمنان گفتند اگر ما بدانیم که کدام عمل است که خدای دوست تر دارد آن عمل بر دست داشتمانی و از آن تعدی نکردمانی خدای تعالی این آیه فرستاد هل ادلکم علي تجارة تنجیکم من عذاب الیم مدتی بر این بماندند و بیان نبود مسلمانان میگفتند کاشکی ما دانستمانی که آن چیست تا بجان و مال بخریدمانی چون وقت درآمده و غزات احد پیش آمد و وقت حاجت بود خدای تعالی بیان کرد بگفت تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم الایة انکه چون در کارزار شدند بگریختند و نه ایستادند خدای تعالي این آیه فرستاد و گفت چرا چیزی می گوئید که نکنید ـ محمّد بن کعب گفت چون خدای تعالی پیغمبر را باز نمود ثواب شهیدان بدر صحابه گفتند اگر دیگر باره قتالی باشد و غزائی ما بذل و سعی کنیم و افراغ جهد ـ چون روز احد بود بگریختند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را رها کردند تا دندان مبارك آن حضرت شهید شد و سنك بر رویش زدند و زره در روی مبارك او شکستند خدای تعالی بتعبیر ایشان این آیه فرستاد ـ سعید بن المسیب گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردی بود مشرك مسلمانان را و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم تعرض کردی بزبان روز بدر صهب او را بکشت خبر آوردند رسول را صلی الله علیه و آله و سلم که فلان مشرك را بکشتند رسول صلي الله علیه و آله و سلم شادمانه شد گفت اورا که کشت مردی از میان قوم گفت من کشتم اورا یا رسول الله ص عمر خطاب علیه ما یستحق و عبدالرحمن عوف گفتند دروغ میگوید یا رسول الله ص اورا صهب کشت و صهب حاضر بود گفت چرا نگوئی که من کشتم او را گفت من او را برای خدای کشتم نه برای آنکه بلاف باز گویم رسول صلی الله علیه و آله و سلم صهب را گفت تو کشتی آن مرد را گفت آری یا رسول الله ص خدای تعالی در حق آن مشرك و آن مدعی بباطل این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ـ حسن گفت آیه درحق منافقان آمد که وعدهاء خیر میدادند مؤمنان را بدروغ خدای گفت ای مؤمنان که بزبان اظهار ایمان کرده‌اید بنام مؤمنی میروید چرا چیزی میگوئید که نکنید ـ مجاهد گفت آیه در جماعتی انصاریان آمد که این دعوی میکردند که اگر بدانیم که کدام عمل فاضل تر است خویشتن را در آن عمل بداریم تا بمردن عبدالله رواحه در میان

ایشان بود کس از ایشان وفا نکرد الا عبدالله رواحة که او ملازمت کرد تا اورا بزمین موته با حضرت جعفر طیار بکشتند ــ میمون گفت مراد جمله آن کسانند که بزبان لاف زنند و محال گویند و چیز ها گویند که بیش از ایشان باشد در لاف زدن و دعوی فراخ کردن و مثله قوله و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عبدالله سلام گفت ما یکروز جماعتی با هم نشسته بودیم میگفتیم کیست که از ما بشود و از رسول صلی الله علیه وآله و سلم بپرسد تا کدام عمل است که خدای دوست تر دارد و مارا خبر دهد تا ما آنرا دست گیریم تا ما در این بودیم کسی بیامد و گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شمارا میخواند و ما برفتیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سورة بر ما خواند از اول تا بآخر ــ ابو سلمه گفت عبدالله سلام که این خبر را روایت کرد این سورة بر ماخواند از اول تا بآخر راوی که از او روایت کرد همچنین تابخواجه مفید سعیدبن عبدالرحمن بن احمدبن الحسین النیشابوری الشیخ الامام العمرکی که او چون این خبر روایت کرد این سورة بخواند از اول تا آخر و این از جمله مسلسلان اخبار است کبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالاتفعلون گفت بزرك مقتی و معصیتی است بنزدیك خدای که شما چیزی میگوئید نکنید و نصب مقتاً به تمیز باشد و قوله ان تقولوا در محل رفع است بآنکه فاعل کبر است والمقت والمقاته مصدر باشد یقال رجل ممقوت و مقیت مردی باشد دشمن داشته که مردم اورا دوست ندارند و معنی آیت آنستکه خدای تعالی دروغ زن را بدروغ گفتن دشمن دارد ــ آنکه چون بگفت که دروغ زن را دشمن دارد باز نمود که کرا دوست دارد خدای تعالی گفت ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانه بنیان مرصوص دوست دارد خدای تعالی آنان را که در سبیل او قتال کنند صفاً درجای حال است و لفظ مصدر ای صافین و برای آنکه مصدر است وصف کرد جماعت را باو گفت از جای نجنبند پنداری بنیانی اند بار ریز کرده و الرّص اللّزوم والاحکام والشّدّ واصله من الرّصاص ومنه قول النبی صلی الله علیه و آله وسلم تراصوا بینکم في الصّفوف ولا یتخلّلکم الشیطان کانها بنات حذف گفت صفها را بسته دارید تا شیطان در میان شما نیاید مانند گوسفندان کوچك و آن دو صفت که خدای گفت از ملازمت صف کارزار و محبت خدای او را از جمله قوم لایق حضرت امیرالمؤمنین علی است صلوات الله و سلامه علیه که رسول صلی الله علیه وآله و سلم در حق او گفت لاعطینّ الرایة غداً رجلاً یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله و رسوله ص کرّار غیر فرّار در روز خیبر و اذ قال موسی لقومه گفت یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چون گفت موسی عمران قومش را که ای قوم چرا مرا میرنجانید و این آنکه گفت که ایشان گفتند موسی ساحر است وکاذب و ابرص است و ادر است ــ بعضی دیگر گفتند ایذاء ایشان این بود که حوالت کردند باو کشتن هرون چون هرون با او بسفر رفت و در راه فرمان یافت و موسی علی نبینا وآله و علیه السلام او را دفن کرد و این قصه برفت في قوله و لا تکونوا کالذین آذوا موسی الایة و قد تعلمون انی رسول الله الیکم و بدانستید که من رسول خدایم بشما بآیات مترادف و معجزات متواتر بدانستند که پیغمبر است ولیکن ایمان نیاوردند و اقرار ندادند و او را تصدیق نکردند و فرمان اورا گردن ننهادند آنکه گفت فلمّا زاغوا ای فلمّا مالوا

چون بجنبیدند و از راه دین و طریق راستي برگشتند ازاغ الله قلوبهم خدای تعالی دلهای ایشان بگردانید یعنی مخذول گردانید ایشان را و لطف از ایشان باز گرفت ــ و گفتند معنی آن است که حکم علیهم بالزّیغ بزیغ برایشان حکم کرد و گفتند نام نهاد ایشان را مائل و برگردیده ــ و وجوهی که در اضلال بیان کردیم در این آیه مطرّد باشد ــ و گفتند معنی آنست که چون از ایمان برگشتند خدای تعالی ایشان را از ثواب و راه بهشت برگردانید و محال است گفتن که معنی آن است که چون ایشان از ایمان برگشتند خدای تعالی دلهاء ایشان را از ایمان برگردانید برای آنکه چون زیغ بفعل ایشان حاصل آید با زاغه خدای نیاید که این بمنزله ایجاد موجود باشد والله لا یهدی القوم الفاسقین و خدای تعالی راه ننماید گروه فاسقانرا ــ آنکه گفت واذ قال عیسی بن مریم یاد کن چون گفت عیسی پسر مریم ای پسران یعقوب من پیغمبر خدایم بشما مصدّقاً نصب او برحال است راست دارنده این کتاب را که پیش من است از توراة موسی ومبشّرا و بشارت دهنده ام برسولی که از پس من خواهد بود نام او احمد صلی الله علیه وآله وسلم باز گفت که من جز آنکه پیغمبر خدایم به پیغمبران مقدّم ایمان دارم و به پیغمبر بازپسین که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است ایمان دارم و بشارت دهنده ام بآمدن او آنکه در معنی احمد ص دو قول گفتند یکی آنکه بناء مبالغه است ازحامد کفاضل وافضل وعالم و اعلم یعنی اگرپیغمبران حمد کنندگان اند خدای را او حامد تر است ــ وقولی دیگر آنکه اگرچه پیغمبران محمود ومرضی و پسندیده اند او پسندیده تر است ومستحق حمد و ستایش ــ و قول اول بهتر است چه افضل تفضیل براطلاق از فاعل باشد و از مفعول برسبیل شذوذ گویند فلمّا جآئهم بالبیّنات چون محمد صلي الله علیه وآله وسلم بایشان آمد با مقدمه بشارت عیسی گفتند این جادوئی است ظاهر و بعضی دیگر گفتند مراد آن است که چون عیسی آمد با بیّنات گفتند این سحر است یعنی بیّنات او سحر و جادوئی است آنکه حق تعالی گفت و من اظلم ممّن افتری علي الله الکذب کیست ظالم تر از آنکه برخدای دروغ گوید وفروبافد براو دروغ وهو یدعی الی الاسلام واوحال است درآن حال که اورا باسلام دعوت می کنند آنکه گفت والله لایهدی القوم الظالمین خدای هدایت ندهد ظالمانرا یعنی راه بهشت ننماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم آنکه وصف کرد آن کافرانرا گفت میخواهند نور خدایرا بنشانند بدهن خود چنانکه یکی ازما نور شمع و چراغ بدهن باد دهد و بنشاند و این مثلی است که خدای زد استحالة آنرا که دین خدای بگفتار ایشان خلل یابد والله متم نوره ولو کره الکافرون و خدای تعالی نور خود تمام کند واگر چه کافران آن را کاره باشند هوالذی الایه او آن خدا است که رسول خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد باسلام و قیل بالقرآن و قیل باالادلة الهادیة و البیان وحملش برعموم کردن اولی تر باشد ودین الحق واین دین مسلمانی است لیظهر علی الدین کلمه تا آن ظاهر گرداند بر همه دین ها و اظهار دومعنی را محتمل است یکی پیدا کردن و یکی ظفر دادن و حمل توان کردن بر هر دو وجه تنافی نیست میان ایشان و لو کره المشرکون و اگر مشرکان آنرا کاره باشند یا ایها الذین آمنوا آنکه گفت ای گرویدگان هل ادلکم علی تجارة تنجیکم راه نمایم شما را بر بازرگانی که شما را برهاند ازعذاب الیم

که عذاب دوزخ است ـ جملهٔ قراء خواندند تنجیکم بتخفیف من الانجاء مگر ابن عامر که او خواند بتشدید من التنجیه و تؤمنون بالله و رسوله این بیان آن مجمل است و تفسیر آن ـ تجارت گفت آن است که ایمان آرید بخدای و پیغمبر خدای و جهاد کنید در سبیل خدای بمال و جانتان ذلکم خیر لکم آنکه برای ترغیب گفت این بهتر است شما را اگر دانید ودعوی دانائی میکنید اما قوله تؤمنون بالله و رسوله مع قوله یا ایها الذین آمنو و آنکه ایمان دارد چگونه ایمان آرد و از این دو جواب باشد چنانکه رفت فی قوله یا ایها الذین آمنوا امنوا اما ایمان اول حقیقت باشد دوم مجاز بمعني استقامت و اما اول مجاز باشد بمعنی اظهار و دوم حقیقت باشد آنکه خطاب با منافقان کرد که اظهار ایمان کرده اند امر کرد ایشان را بایمان حقیقی و قوله ذلکم خیرلکم در او دو وجه باشد یکی آنکه خیر بمعنی افضل تفضیل بمعنی انکه ثواب ایمان و جهاد بقیامت شمارا بهتر ازآسایش و رفاهیت باشد که شما را هست بترك نظر و تحصیل معارف و جهاد در سبیل خدای ـ اگر گویند نباشد و معنی آن بود که این افعال خیری باشد شما را و نفعی از جمله خیرات و منافع یعنی جزاء آن و ثواب اگر شما را خیری باشد ـ وجه دوم آنکه در او معنی تفضیل باشد چگونه بدل کرد فعل را از اسم فی قوله تجارة آنکه گفت تؤمنون گوئیم این بر تقدیر آن بود و ان مع الفعل در تأویل مصدر باشد عرب در مثل این موضع یکبار ان بیاورند و یك بار حذف کنند یقولون هل لك فی خیر تقوم الی فلان فتعوده و ان تقوم الی فلان فتعوده و قوله یغفر لکم برای آن مجزوم است که جواب استفهام است متضمن معنی شرط را والتقدیر فانکم ان فعلتم ذلك یغفر لکم ذنوبکم اگر آنجا کارهای بجای آرید از ایمان بخدای و جهاد در سبیل خدای بیامرزد شما را گناهانتان و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و شما را بهشت هائی بود در زیر درختان آن جویها میرود و مساکن طیبة في جنات عدن و خانهاء خوشی در بهشت مقام ـ حسن بصری گفت از عمران حصین وابوهریره پرسیدم تفسیر ومساکن طیبة في جنات عدن مرا گفتند علی الخبر سقطت بر مردمان دانا افتادی ما رسول را صلی الله علیه و آله و سلّم پرسیدیم ما را گفت کوشکی است در بهشت از یکپاره لؤلؤ در آن کوشك هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ و در هر سرائی هفتاد خانه باشد از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر باشد و بر هر سریری هفتاد بستر باشد و هر بستری جفتی از حورالعین و در هرخانه هفتاد مائده و برهر مائدهٔ هفتاد لون طعام و در هر خانهٔ هفتاد غلام و کنیز باشد خدای تعالی مؤمن را چندان قوت دهد که به بامداد بااینان همه بگذرد طعام بخورد و خلوت بسازد وازکارها پردازد وذالك فوز العظیم این ظفر بزرگوار است و اخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب بصریان گفتند محل او جر است عطفاً علی قوله علی تجارة یعنی وعلي تجارة اخری او خصلة اخری تحبونها وهی نصر من الله و فتح قریب ونیز راه نمایم شمارا بتجارتی دیگر وخصلتی دیگر که شما دوست دارید و آن نصرت است ازخدای تعالی وفتحی قریب نزدیك از برای آنکه ایشان از روی طبع بشریت عاجل دوست داشتند ـ گفتند بیرون ازآنکه در ایمان و جهادثواب آجل است برآن شرح که وصف کرد نصرت وفتح عاجل است و غنیمت ـ و کوفیان

گفتند محل اخری رفع است علی تقدیر و للمرء مع ذالك خصلة اخری او منفعة اخری ـ و بشر المؤمنین آنکه گفت بشارت ده بمؤمنان باین هر دو چیز از نفع عاجل و ثواب عاجل آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای مؤمنان کونوا انصارالله یار خدا باشید ابو عمرو و قراء حجاز خواندند انصاراً لله بتنوین و لام اضافة در الله کما قال عیسی بن مریم و در آیه محذوفی است و تقدیر آنکه و قولي هذا لکم کما قال عیسی بن مریم للحواریین این چنان است است که عیسی گفت حواریان را واختلاف اقوال رفته است در حواریان در سورة المائدة و گفت ایشان را من انصاری الي الله ای مع الله الی بمعنی مع است و گفتند الی تعلق دارد بمحذوفی والتقدیر مضافاً الی الله و متضمنا الیه ـ قال الحواریون نحن انصار الله حواریان گفتند و ایشان خواص عیسی بودند که ما انصار خدائیم و یاوران اوئیم و معنی یاوران دین اوئیم جز آنکه خود را با خدای نسبت کردند و اضافت برای تعظیم و تشریف را کبیت الله و ناقة الله ولحمزه اسدالله فامنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفه ـ ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و گروهی کافر شدند با او ما آنان را که مؤمن بودند دست قوی بکردیم بر دشمنان فاصبحوا ظاهرین ای ظافرین . در روز آمدند ظفر یافته ـ

سورة الجمعة ـ این سوره مکی است و یازده آیـه است در قول عبدالله عباس و در قول دیگران مدنی است و صدوهشتاد کلمه است و نهصدو بیست حرف است و روایت است از عبدالله عباس از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة الجمعة بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که در شهری از شهر های اسلام بمسجد آدینه رود و بعدد هر که نرود ده حسنه بنویسد انشاءالله تعالی و تقدس

سورة الجمعة مدنية وهی احدی و عشره آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِى السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِى الْاَرْضِ اَلْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ *

تسبیح می کند خداي را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پادشاه پاك از نقص غالب درست کردار

هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْاُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ

اوست آنکه بر انگیخت در میان مکیان پیغمبری از آنها که میخواند بر ایشان آیات خدا را و پاك میسازد ایشان را و می آموزد ایشان را

الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَ اِنْ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلاٰلٍ مُبِينٍ * وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ

کتاب و حکمت و بدرستیکه بودند پیش از بعثت هرآینه در گمراهی آشکار و دیگران از ایشان

لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰآءُ وَاللّٰهُ

که حق نشدند بایشان واوست غالب درست کردار این است نعمت خدا میدهد هرکه را می‌خواهد و خدا

ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ * مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهٰا كَمَثَلِ الْحِمٰارِ

صاحب فضل بزرك است داستان ومثل آنانکه بارکرده شدند توریة را پس بر نداشتند آنرا چنانکه مانند خرکه

يَحْمِلُ اَسْفاراً * بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ وَاللهُ لايَهْدِى -
برميدارد كتابهارا بداست داستان گروهى كه تكذيب كردند بآيت هاى خدا و خداوند هدايت نمي كنند
الْقَوْمَ الظّالِمِينَ * قُلْ يا اَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِياءُ لِلّهِ مِنْ
گروه ستمكاران را بگو اى آنانكه يهود شديد اگر گمان كرديد شما كه شما دوستان خدائيد از
دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ * وَلايَتَمَنَّوْنَهُ اَبَداً بِما قَدَّمَتْ
جز مردمان پس آرزو كنيد مرگ را اگر هستيد شما راستگويان وآرزو نكنند مرگ را هرگز بسبب آنچه پيش فرستاده
اَيْدِيهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ * قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلاقِيكُمْ
دستهاى شان وخداست دانا بستمكاران بگو بدرستيكه مرگ آنچنانيكه ميگريزيد از آن پس بدرستيكه اورسنده است شمارا
ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يا اَيُّهَا -
پس بر گردانيده شويد بسوى داننده نهان وآشكارا پس خبر دهد شمارا بآنچه بوديد كه ميكرديد اى
الَّذِينَ آمَنُوا اِذا نُودِىَ لِلصَّلوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلى ذِكْرِ اللهِ وَذَرُوا -
آنان كه گرويديد چون ندا داده شويد براى نماز از روزجمعه پس بشتابيد بسوى ياد كردن خدا وبگذاريد خريد
الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * فَاِذا قُضِيَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا
و فروش را اين شمارا بهتر است براى شما اگر هستيد شما كه بدانيد پس چون گذارده شود نماز پس پراكنده شويد
فِى الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَاِذا
در زمين و بجوئيد از فضل خدا و ياد كنيد خدا را بسيار تا شايد شما رستگار شويد و چون به بينند
رَاَوْا تِجارَةً اَوْ لَهْواً اِنْفَضُّوا اِلَيْها وَتَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ
بازرگانى را يا لهورا متفرق شوند بسوى آن وبگذارند تورا ايستاده بر منبر بگو آنچه نزد خدا است بهتر است از لهو
وَ مِنَ التِّجارَةِ وَاللهُ خَيْرُ الرّازِقِينَ .
و از بازرگانى وخدا بهترين روزى دهندگانست

قوله تعالى يسبح لله ما فى السموات ومافى الارض الملك القدوس العزيز الحكيم - خداى تعالى گفت تسبيح ميكنند خدا برا آنچه در آسمانها وآنچه درزمين است كه پادشاهى است بى عيب - وعرب هر اسمى كه بروزن فعول باشد مفتوح الفاء گويند نحو سفود و كلوب و سمود و سنوط لنوع من السمك الاثلثة وهى سبوح وقدوس و زروح لواحد الزرايح وهى دويبة مبرقشه بحمرة وسواد وگويند درو زهر است كسائى گفت ازابو دينار كه او خواند قدوس بفتح قاف هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم گفت او آن خدائى است كه بفرستاد در اميان كه چيزى نخوانند و ننويسند يعني عرب پيغمبرى را ص و آن محمّد است صلى الله عليه و آله و سلم و گفت مراد باميان مكيانند براى آنكه مكه را ام القرى خوانند يتلو عليهم اياته كه از صفت او آن است كه آيات خداى برايشان مى خواند ويزكيهم و تزكيه مى كند ايشان را ويعلمهم الكتاب والحكمة و ايشان را كتاب و حكمت مى آموزد و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين يعنى او شريعت مى آموخت ايشان را اگر چه ايشان پيش از اين در ضلال و گمراهى بودند روشن كه كتاب نداشتند و شرع نداشتند و مثله قوله ما كنت تدرى ما الكتاب و لاالايمان - وآخرين منهم درو دو وجه

است از اعراب يكى جر عطفاً على قوله فى الاميين اى و فى آخرين منهم وجهى ديگر نصب عطفاً على الضمير فى قوله و يعلمهم وايشان را مى آموزد و ديگران را همچنين مى آموزد كتاب و حكمت علماء در آن خلاف كردند - عبدالله عمر و سعيد جبير گفتند عجمند ايشان و اين روايت است از مجاهد و دليل بر اين قول آن خبر است كه ابوهريره روايت كرد كه چون اين آيه آمد صحابه دروسخن گفتند - تا اين ديگران كيستند رسول صلى الله عليه وآله و سلم روى بمسلمانان كرد و گفت اگر دين آنجا باشد كه ثرياست جماعتى از ايشان دست باو زنند يعني از پارسيان - عبدالرحمن بن ابى ليلي روايت كرد از مردى از صحابه رسول (ص) كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت در خواب ديدم گوسفندان در قفاى من ميروند سياه پس بدنبال ايشان گوسفندان خاك رنك برآمدند و متابعت كردند يكى از صحابه را گفت تعبير اين خواب چه باشد گفت يا رسول الله من تعبير آن چنان دانم كه عرب مسخر تو شوند انگه عجم از پى ايشان مسخرت شوند رسول صلى الله غليه و آله و سلم گفت جبرئيل را پرسيدم همين تعبير كرد - سدى گفت هر كجا كه عبدالرحمن ابى ليلى روايت كند گويد حدثنى رجل من اصحاب وسول الله مراد بآن حضرت على بن ابيطالب است صلوات الله و سلامه عليه و همچنين گويد مردى از اهل بدر روايت كرد هم اورا خواهد اصحاب او از او همچنين شناختندى از او نپرسيدندى عكرمه گفت و مقاتل تابعانند - ابن زيد و مقاتل حيان گفت مراد هر كس اند كه در اسلام آمدند از پس رسول صلى الله عليه و آله و سلم تا روز قيامت و آن روايت ابن ابى نجيح است از مجاهد سهل بن سعدالساعدى روايت كرد كه رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت در اصلاب مردانى از امتان من مردانى و زنانى هستند كه در بهشت شوند بى حساب انگه اين آيه بخواند و آخرين منهم لما يلحقوا بهم گفت جماعتى ديگر هستند كه هنوز بايشان نرسيده اند و هو العزيز الحكيم و او خدائى است عزيز و حكيم ذلك فضل الله اين فضل خدا است ذلك اشارت است بنعت رسول صلى الله عليه وآله و سلم گفتند بآن لطف كه مكلفان را هست در نبوت وقول اول اولى تر است يؤتيه من يشاء بآنكس دهد كه او خواهد والله ذو الفضل العظيم و او خداوند فضل بزرگوارى است مثل الذين حملوا التورية انگه مثل زد جهودان نافرمان بردار را بچهارپايان گفت مثل آنان كه تورية بايشان نهند يعنى تكليف كردند ايشان را عمل كردن بتورية ثم لم يحملوها پس بر نگرفتند آنرا يعنى كار نكردند بر آن در اين باب مثل ايشان مثل آن خران بماند كه كتابها برگيرد و اسفار جمع سفر باشد كشبر و اشبار و طمر و اطمار و طفل و اطفال و شبل و اشبال و براى آن كتاب را سفر خوانند كه درو كشف كرده باشند از چيزى هاى پوشيده من قولهم سفرت المراة عن وجهها اذا كشفت عن وجهها والرجل عمامته عن راسه واسفر الصبح اذا اضاء و سفر مصدر باشد و سفر مفعول كذبح و ذبح و نفض و نقض و وجه مثل و شبه از آنجا است كه ايشان ندانند كه در تورية چيست بمنزله چنانكه خر نداند كه بر پشت او چيست از آنچه درآن كتابها باشد وانشد ابو سعيد الضرير زوامل للاشعار لا علم عندهم بمضمونها الا كعلم الاباعر لعمرك ما

یدری المطی اذا غـدا باسفاره اوراح ما فی الغرائر ـ بئس مثل القوم الذین کـذبوا بایات الله تقدیر آن است که بئس المثل مثل القوم ـ و گـفتند تقدیر آن است کـه بئس القوم قوم هذه صفتهم و مثل صلة باشد یعنی بد قومی اند قومی که این صفت دارند والله لایهدی القوم الظالمین و خدای تعالی کافران‌را راه بهشت ننماید آنکه گفت یامحمد (ص) جواب ده این جهودان را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه بگو ای آنانکه جهود شده‌اید ان زعمتم اگر دعوی می کنید که شمادوستان خدائید بیرون این مردمان که محمد است (ص) و صحابه او فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تمناء مرگ کنید اگر راست گوئید دراین دعوی برای آنکه مرك باشد که شمارا بسرای ثواب رساند و آنکس که این دعوی کند و راست گو باشد در این دعوی همه تمنای او آن باشد که از این زندان بجهد و بدان راحت پیوندد چنانکه امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه‌علیه گفت والله لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت و چون آن ضربت رسید اورا که دانست از دنیا بخواهد رفت گفت فزت برب الکعبة ظفر یافتم بخدای کعبه برای آنکه بر یقین بود که چگونه میرود و کجا میرود آنکه حق تعالی خبرداد از ایشان که ایشان هرگز تمنای مرك نکنند بآنکه ایشان کرده‌اند وبآن عمل که ایشان دارند والله علیم بالظالمین و خدای تعالی عالم است باحوال کافران ـ ابوهریره روایت کرد که رسول (ص) گفت هیچ کس از شما نباشد که تمنای مرك کند اگر نیکو کار باشد و اگر بدکار برای آنکه اگر نیکوکار باشد بود که آن خیر زیاده کند و اگربدکار باشد بود که از آن توبه کند آنکه گفت که این جهودان جز از آنکه تمنای مرك نکنند از مرك گریزانند ای محمد (ص) بگوی ایشان را که این مرك که شما از او می گریزید او شما را ملاقی خواهد شد یعنی مقاربة خواهـد بودن شما را باو وفاء برای آن آورد که کلام متضمن است بمعنی شرط و جزا کأنه قال سواء فررتم اولا تفروا فانه ملاقیکم قال زهیر ـ و من هاب اسباب المنایا ینلنه ولونال اسباب السماء بسلّم ـ ثمّ تردّون الی عالم الغیب والشهادة ـ پس شمارا با خدای برند که او دانای نهان و آشکارست تا خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید و جزا دهد شمارا بآن یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان بخدای و رسول چون ندا کنند برای‌نماز گفتند مراد بانك نماز است که امام بدان بر منبر شود بیانش خبر سایب بن یزید است که گفت رسول (ص) را یك مؤذّن بود و آن بلال بود بر درمسجد بانك نماز بکردی چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شدی و چون فرود آمدی قامت بگفتی و نیز گفت در عهد ابوبکر و عمر خطاب هم چنین بودی و در عهد عثمان مردمان بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد بفرمود تا روز آدینه بانگ نمازی دیگر بیفزودند بانك نماز اول‌بر بام سرائی که‌عثمان را بود ببازار که آن را زورا گفتندی چون او بر منبر بنشستی‌بانك نماز دوّم باز بگفتندی من یوم الجمعة شاید که من تبیین را باشد و شاید که تبعیض را بود و تقدیر آنکه وقت‌صلوة الجمعه و آن بعضی ازروز باشد و گفتند من بمعنی فی است ای فی یوم الجمعة ومثله قوله

فاذا خلوا من الارض ای فی الارض وجمله قراء جمعه خواندند بدو ضمه و اعمش بسکون خواند و هردولغت است و جمعها جمع و جمعات ابوعبیده و فرّاء گفتند قرآن بتقیل آمد و سکون مقیس‌تر است درکلام عرب کطرف و طرفه وغرف و غرفه و فرّاء گفت بغیر او لغتی دیگر هست و هی جمعة کهمزة و این لغت بنی عقیل است ـ وگفتند این‌لغت پیغمبر است و خلاف کردند در آنکه این روز را چرا جمعه خواندند قولی آن است کـه روایت کردند از سلمان کـه او گفت برای آن جمعه خواندند این روز را کـه خدای تعالی در این روز جمع کرد میان آدم و حوا و یك روایت دیگر هم از او گفت برای آنکه خدای تعالی خلق آدم را در این روز جمع کرد و گفتند برای آنکه خدای تعالی آفریدن چیز ها در این روز تمام کرد پس مخلوقات در وجود مجتمع شدند در این روز ـ و گفتند برای آنکه جماعات دراین روز مجتمع شوندبرای نماز ـ و گفتند اول کسی که اما بعد گفت کعب بن لوی بود و اول کسی که روز آدینه را جمعه خواند کعب بن لوی بود ـ و در جاهلیت این روز را عروبه گفتندی و هر روزی را در هفته نامی دیگر بود خلاف این نام که امروز هست و شاعر جمع کرده آنرا در دو بیت گفت اومل ان اعیش وان یومی لاول الاولون او جبار اوالتالی دوبار اوفیومی لمونس او عروبة اوشیار و گفتند اول کس کـه این روز را جمعه خواند انصاریان بودند ابن سیرین گفت پیش از هجرة رسول صلی الله علیه و آله وسلم جماعتی اندك کـه بودند از مسلمانان با یکدیگر گفتند که جهودان را روزی هست کـه در او مجتمع می شوند و ترسایان را روزی هست اگر ما نیز روزی اختیار کنیم که درآن روز عبادت بیفزائیم وشکر خدای کنیم روا باشد آنکه گفتند جهودان را شنبه باشد و یکشنبه ترسایان را ما عروبه اختیار کنیم و عروبه نام آدینه باشد در جاهلیت ـ مجتمع شدند بسرای سعد بن زراره او نماز کرد با ایشان دو رکعت و برای ایشان گوسفندی بکشت ایشان بیامدند و شبانگـاه از آن بخوردند و کفایت بود ایشان را از اندکی که بودند پس برای اجتماع خود در این روز این روز راجمعه خواندند خدای تعالی پس از آن این آیة فرستاد گفت این اول جمعه بود که در اسلام کردند و اول جمعه که رسول (ص) کرد با اصحابش اهل سیر و تواریخ گفتند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بقبا فرود آمد در آنوقت که هجرت کرد وآن روزی بود دوازده روز گذشته‌از ربیع الاول چاشتگـاه بقبا فرود آمد تا بآدینه مقام کرد و آنجا شکل مسجدی بنا کرد از آنجا آدینـه برگرفت و رو بمدینه نهاد به بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز در آنجا بفرمود تا شکل مسجدی کردند و آنجا خطبه کرد و نماز آدینه کرد و آن اول خطبه بود که‌بمدینه کرد ـ بدانکه نماز آدینه واجب است بشرایطی و از شرایط او آنست که امامی عادل باشد یا کسی از جهت او بنزدیك ما چون قاضی و امیری و بی امر امام درست نباشد ـ و مذهب ابو حنیفه و اوزاعی همچنین است و محمـد بن الحسن گفت اگر امام بیمار شود یا بسفر شود یا بمیرد رعیت را باشد که امامی را تقدیم کنند تا نماز آدینه کند با ایشان و شافعی گفت از شرط نماز آدینه وجود امام نیست و نه امر او و چون جماعتی حاضر شوند و نماز آدینه بجای آرند درست باشد و این

مذهب مالك و احمد است و از شرایط وجوب او دیگر هفت کس است یا بیشتر چه اگر پنج باشند فریضه نبود سنت باشد ـ و شافعی گفت چهل مرد باید تا حاضر باشند و این قول احمد و اسحق است و مذهب ابو حنیفه و ثوری آنست که بچهار کس منعقد است سه کس باشند و چهارم امام ولیث و ابویوسف گفتند بسه کس که دو ماموم و سیم امام منعقد شود برای آنکه سه اقل جمع است ـ حسن ابن صالح ابن حی گفت بدو کس منعقد شود چون نماز جماعت و مالك را در عدد مذهبی نیست نماز آدینه واجب است بر اهل شهر ها و اهل دیهها چون شرایط وجوب واجب باشد ـ و شافعی هم چنین گفت و این قول عمر است و عبدالله عباس و از فقهاءِ مالك و احمد و اسحق و ابو حنیفه گفت بر اهل سواد نماز آدینه واجب نیست و ابو یوسف گفت شهر آن باشد که در او بازار باشد و قاضی بود که در او حقوق ستاند و والي که حدود راند و از شرایط وجوب او دیگر آن است از خانهٔ آن کس تا بمسجد آدینه دو فرسنگ بود یا کمتر چون چنین بود نماز آدینه بر او واجب باشد و اگر بیش از دو فرسنگ بود واجب نباشد برو حاضر آمدن و مذهب ابو حنیفه آنست که هر که خارج دروازه شهر باشد برو واجب نبود حاضر آمدن ـ محمدبن الحسن گفت ابو حنیفه را گفتم بر اهل زبا را واجب است نماز جمعه گفت نه زبا را دهی هست بقرب کوفه میان او و شهر خندقی است شافعی ـ گفت اگر آنجا باشند که آواز مؤذن بشنوند واجب است ایشان را حاضر آمدن بشرط آنکه مؤذن بلند آواز باشد و رو بباد نباشد و بانگها ساکن باشد و مرد کر نباشد آواز منادی بشوند واجب باشد برو حاضر آمدن و الا واجب نباشد اگر حاضر آیند از دورتر تبرع کرده باشند و این مذهب احمد است ـ و اوزاعی گفت اگر جائی باشد که بیایند و نماز بگذارند، و شب بخانه رسند واجب باشد که حاضر آیند و اگر دورتر واجب نباشد ـ عطا گفت اگر بر ده میل باشند واجب باشد که حاضر آیند و اگر بیشتر باشد واجب نبود ـ زهری گفت اگر بر شش میل باشد واجب باشند که حاضر آیند و اگر بیشتر باشد واجب نباشد و این مذهب ما است ربیعه گفت اگر بر چهار میل باشند واجب بود و اگر بیشتر نه ـ لیث و مالك گفتند اگر بر سه میل باشد حاضر آیند واجب باشد و اگر بیشتر باشد واجب نباشد و وجوب نماز آدینه ساقط شود از نه کس پیری پیر و طفلی کوچك و از زنان و کودکان و بندگان و مسافران واز نابینا و لنك و بیمار وآنکه از خانه او تا بجامع دوفرسنك باشد بیشتر جز آنکه اینان را همه برجای خود نماز پیشین چهار رکعت لازم باشد ایشان را جز طفل را که بر او تکلیف نیست ـ و مذهب شافعی آن است که از پنج کس بیوفتد زنان و کودکان و بندگان و بیماران و مسافران وبنزدیك ابو حنیفه از اهل سواد بیوفتد و دریك شهر دو جای نماز آدینه نشاید کردن بنزدیك ما و شافعی و محمدبن الحسن گفت روا باشد و ابویوسف گفت آنکه روا باشد که شهر بر دوجانب باشد و بهر جانبی مسجدی و امامی باشد و بنزدیك ما میان دو جامع باید تا سه میل باشد که یك فرسنگ بود یا بیشتر و بنزدیك ما مستحب آنست که سنت نماز آدینه از پیش فریضه بگذارند جمله و آن بیست رکعت است و چهار رکعت زیاده برسنت دیگر روزها و از حضرت امام رضا روایت کردند که چون آفتاب

بر آید شش رکعت کند و چون آفتاب گسترده شود شش رکعت دیگر کند وچون نزدیك زوال شود شش رکعت دیگر کند وچون زوال شود دو رکعت زوال کند و چون زوال بباشد فریضه کند ـ و مذهب فقها نوافل چندان است که هر روز باشد و از جمله سنت هاء مؤکده روز آدینه غسل است و جملهٔ فقها هم این گفتند ـ و حسن بصری گفت واجب و وقت او آنکه باشد که صبح بر آید تا بوقت زوال آفتاب واگرپیش ازصبح غسل کند مجزی نباشد از غسل آدینه الا آنکه ترسد که متمکن نباشد از غسل درروز آدینه و جمله فقها را مذهب این است مگر اوزاعی که گفت پیش از صبح روا باشد همه کس را و بنزدیك ما تقدیم شاید کردن بیك روز عند ضرورت و قرائت در رکعت اول الحمد خواند و سورة الجمعه و در دوم الحمد خواند و سورة المنافقین مستحب این است و مذهب شافعی هم چنین است و مذهب ابو حنیفه آن است که هر چه خواهد بخواند و مالك گفت در اول رکعت الحمد خواند وسورة الجمعة و در دوم الحمد خواند و سورة الغاشیه خطبه شرط است در صحت نماز روز آدینه و این قول سعید جبیر و مذهب اوزاعی و ثوری و ابوحنیفه و اصحاب او و شافی و حسن بصری گفتند بی خطبه درست باشد اما بر امام آن است که خطبه بر پای خواند الا معذور باشد و شافعی هم این گفت ـ و ابو حنیفه گفت اولی تر آنست که قائم باشد اگر بنشینید بی عذرهم روا باشد چون امام خطبه خواند بر مستمعان سخن گفتن حرام باشد چه آن دو خطبه بجای دو رکعت است و در بعضی روایات و شافعی و ابویوسف همین گفتند و ابوحنیفه گفت سخن گفتن مباح است چندانی که امام پدید آید سخن گفتن حرام باشد تا امام از خطبه و نماز فارغ شود چون در مسجد در آید و امام در خطبه باشد نشاید تا نماز کند و نه تحیت مسجد بل بنشینند و استماع خطبه کند و همچنین گفت ابوحنیفه و اصحابش و مالك و لیث سعد و شافعی گفتند تحیت مسجد بکند و آنکه بنشیند و خطبه شنود و این مذهب حسن بصری و ثوری و اسحق و احمد است . و کمتر آنچه در خطبه باشد حمد و ثنای خدای باشد و صلوات بر محمّد و آل و چیزی از قرآن بخواند سورتی یا آیة خفیف و وعظ و زجر کند مردمان را آن چهار جنس است که کم از این نشاید و زیاده مستحب باشد و قول شافعی هم این است و ابوحنیفه گفت از خطبه یك کلمه کفایت باشد اگر گوید الحمد لله یا الله اکبر یا سبحان الله یا لا اله الا الله کفایت باشد ابویوسف گفت و محمّد چندانی باید که نام خطبه برو اوفتد از شرط صحت خطبه طهارت است ـ و شافعی را درو دو قول است در جدید چنین گفت و در قدیم گفت بی طهارت روا باشد و این مذهب ابوحنیفه است و نزدیك ما در نماز شام و خفتن و بامداد و پیشین و دیگر شب آدینه و روز آدینه سورة الجمعة خواندن مستحب است و فقهاء این تخصیص نکردند و شافعی گفت مستحب آن است که در نماز بامداد روز آدینه الحمد و سورة لقمان خواند و در رکعت دوم سورة هل اتی روا باشد که امام خطبه کند آنکه که آفتاب وقوف کند در قطب آسمان پیش از زوال بانك نماز بکند و خطبه بخواند و نماز بکند روا باشد برای آنکه اول وقت بنزدیك او عند ارتفاع النهار باشد ـ شافعی گفت خطبه نماز نشاید

کردن الا پس از زوال اگر تقدیم کند روا نباشد اگر بانك نماز بکند پیش زوال خطبه و نماز پس زوال کند نماز و خطبه درست باشد بمنزله آنکس باشد که نماز آدینه کند بی بانك نماز وابوحنیفه این گفت ومالك گفت خطبه پیش اززوال روا باشد و نماز روا نباشد الا پس زوال چون امام بر منبر بنشیند برو نیست که سلام کند بر مردم و این مذهب ماست و ابو حنیفه و مالك همچنین گفتند و شافعی گفت مستحب است او را که سلام کند و بر امام نیست در خطبه التفات کند با دست راست ودست چپ و شافعی هم این گفت وابوحنیفه گفت التفات مستحب است چنانکه در بانك نماز مکروه است خطیب را و مردمان را و حرام نیست و شافعی را هم در دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم و آن قول جدید است وقولی دیگر درقدیم آن‌است که‌حرام‌باشد این‌مذهب ابوحنیفه است واصحابش و مالك و اسحق و اوزاعی امام نماز آدینه شاید تا بنده باشد چون بشرایط امامت نماز باشد و اگرچه نماز آدینه برو واجب نبود اما چون صالح باشد این کار را واین تکلیف نکند روا باشد و ابوحنیفه و شافعی همین گفتند و مالك گفت روا نباشد ـ امام نشاید تا فاسق باشد ابوحنیفه و بیشتر فقهاء همین گفتند و شافعی گفت روا باشد ـ و کودك نابالغ باو نماز آدینه منعقد نشود وشافعی را در او دو قول است و در این باب مسائل بسیار است و این قدر کفایت است فاسعوا الی ذکرالله مفسران خلاف کردند بعضی گفتند مراد بسعی نه تاختن است بل مراد تشاغل و رفتن است و کار ها رها کردن چه اگر وقت باشد وبتأنی رود بسکینه و وقار اولیتر بود جز آن‌است که براطلاق‌نتوان‌گفت‌برای‌آنکه خدای‌تعالی آن‌بنداء منادی‌بازبست ونداءمنادی‌بر دوضرب باشداما پیش ازوقت‌بود اعلام را واما دروقت نماز بود حضوررا وچون نداء دوم باشد یاخود منادی یك بار ندا کند و اعلام ببانك نماز در وقت جلوس امام بر منبر آن کس که این ندا شنود واجب است او را تاختن کردن تا نماز ازو فوت نشود یا مستحب است تا خطبه‌ازو فوت نشود و چون داند که تاختن بنماز رسد برو واجب نیست تاختن کردن و جماعتی مفسران این سعی را برمضی و رفتن تفسیر دادند زهری روایت کرد از سالم از پدرش که گفت همیشه از عمر چنین شنیدم که فامضوا الي ذکر الله و این قرائت اوست و اعمش گفت از ابراهیم که عبدالله مسعود همچنین خواند وحسن گفت نه آن سعی بقدم است انما بنیت و عمل است و بخضوع و خشوع ـ و قتاده همین تفسیر کرد گفت بالقلب لا بالعدو ـ شافعی گفت این سعی این جا عمل است یعنی کار بندید الا تری الي قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی ای ما عمل و قوله ان سعیکم لشتی ای عملکم و قوله و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ای عمل و قال زهیر سعی بعدهم قوم لکی یدرکوهم فلم یدرکوهم لم یلاموا و یسالوا قوله الی ذکرالله ـ سعیدبن المسیب گفت یعنی الی سماع الخطبه بشتابید بسماع خطبه که در ذکر خدای باشد و قیل الی موعظة الامام و قیل الی الصلوة و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد وذروا البیع وبیع رها کنید ومعنی آن است که وشراء رها کنید جز که دربیع‌هردو معنی هست و منه قوله‌علیه‌السلام‌البیعان بالخیار مالم یفترقا مراد به بیعان‌بایع ومشتری است و قال الاخطل و

باع بنیه بعضهم بخسارة بعت لزبیان العلا بمالـکا مراد به بیع دوم شراء است و خلاف کردند در وقت تحریم بیع بنزدیك ما آن وقت باشد که امام بر منبر بنشیند پس از بانك نماز و پیش از بانك نماز مکروه باشد ـ مذهب شافعی و عمر عبدالعزیز و عطا و زهری همچنین است ربیعه و مالك و احمد گفتند چون آفتاب بزوال رسید بیع حرام شود اگر امام بر منبر بنشیند واگر نه ـ و اگر بیع کند در وقت آنکه بیع منهی است درو و بیع درست نباشد بنزدیك ما و ربیعه و مالك و احمد هم این گفتند و شافعی و عبدالله بن الحسین گفتند بیع درست باشد آنان را که نماز آدینه بر ایشان واجب نیست و شافعی را مذهب این است و مالك گفت بنده درین باب حکم آزاد است در آنکه بیع او نیز درست نباشد و در نماز آدینه دو قنوت مستحب است یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دوم در رکعت دوم پس از رکوع ـ و جملهٔ فقهاء درین خلاف کردند ذلکم خیر لکم یعنی حضور شما بمسجد جامع برای سماع خطبه وگذاردن نماز شما را بهتر باشد اگر دانید اما فضل روز آدینه و ثواب او و ثواب حضور بمسجد جامع برای نماز آدینه درو اخبار بسیار آمد منها قوله علیه‌السلام الجمعة حج‌المساکین ـ گفت نماز آدینه حج درویشان‌است وجابرعبدالله انصاری روایت کرد که هر که او سه‌نماز آدینه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بر دل او زند واین‌را معنی خذلان بود کعب بن مالك روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت باز ایستند این قوم که نداء نماز آدینه میشنوند و بنماز نمیآیند تا خدای تعالی با ایشان چند کار بکند یا مهر بر دل ایشان یا از غافلان بنویسند ایشان را یا از جملهٔ اهل دوزخ کند ایشان را و جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول صلی الله‌علیه و آله و سلم گفت روزی از روزهاء آدینه بر منبر رفت گفت بدانید که خدای تعالی نماز آدینه بر شما واجب کرد فریضه مکتوب در این سال درین ماه درین روز درین مقام درین ساعت هر که رها کند در حیوة من و از پس وفات من بامامی عادل فلا جمع‌الله شمله خدای شمل اورا جمع مکناد و برکت مکناد بر او و اورا حج مقبول نباشد و نه روزه و هر که توبه کند خدای تعالی توبه اش نپذیرد ـ و عبد الله مسعود گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت همت کردم که مردی را بدارم تا نماز آدینه کند و من نگاه کنم تا کیست که حاضر نمی آید بفرمایم تا خانها بر ایشان بسوزند ـ سلمان فارسی گفت که رسول صلی‌الله علیه‌و آله و سلم گفت که هر که او روز آدینه غسل کند و خونش را پاکیزه کند و طیبی که دارد برخود کند وبنمازآدینه حاضرشود وچون امام حاضرآید گوش‌باو کند آنچه‌ازمیان این‌آدینه تاآن آدینه کرده است بیامرزند اورا عمران بن حصین روایت کرد از رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم که هر که او غسل روزآدینه بکند و چند ساعت بمسجد جامع شود گناهان او مکفّر کنند آنکه که راه مسجد جامع بر گیرد و بهر کامی که بر دارد بیست ساله عمل بنویسند او را چون از نماز آدینه فارغ شود جواز دهند او را بدویست سال عمل ـ ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت هر که غسل آدینه بکند و پنج ساعت مانده بنماز بمسجد جامع شود همچنان باشد که شتری قربان کرده و هر که بچهار ساعت مانده رود همچنان باشد که

گاوی قربان کرده و هر که بسه ساعت مانده رود همچنان باشد که گوسفندی قربان کند و هر که بدو ساعت مانده رود همچنان باشد که مرغی قربان کرده و هر که بساعتی مانده رود چنان باشد که خایهٔ مرغی قربان کرده چون امام بیرون آید وخطبه خواند فرشتکان حاضرآیند وسماع خطبه کنند ـ انس مالك روایت کرد که رسول صلي الله علیه وآلـه و سلم کفت شب معراج که مرا بآسمان بردند درزیرعرش هفتاد شهرستان دیدم هر شهرستانی چندانی که این دنیای شما پر باز کرده از فرشتکان خدای را تسبیح و تهلیل میکردند و در تسبیح میکفتند که بار خدا یا بیامرز آنان را که بنماز آدینه حاضرآیند بیامرز آنان را که غسل آدینه کنند ـ اما فضل روز آدینه ـ ابو هریره روایت کرد از حضرت رسول صلي الله علیه و آله و سلم کـه کفت بهتر روزی که درو آفتاب برآید روز آدینه است خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید و روز آدینه بزمین فرستاد و روز آدینه وفات نمود و روز آدینه قیامت باشد و هیچ جانور نباشد والا خدای را تسبیح کند روز آدینه ازآنکه که آفتاب بر آید ترس قیامت را الاّ جن و انس ودرو ساعتی هست که هیچ مؤمن را اتفاق نیفتد دعای درآن ساعت کند الا اجابت یابد . و در او دو روایت آمده است یك روایت آنکه چون امام ازخطبه فارغ شود ومؤذنان قامت میکویند ومردم صف ها راست میکنند ـ و یك روایت آنکه آن ساعت آخر روزاست چنانکه نیمساعت مانده باشد بسقوط قرص و کفتند چون یك نیمه فرو شده باشد ـ انس مالك روایت کردکه یك روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیکاه بیرون آمد چون بیرون آمد صحابه کفتند یا رسول الله امروز دیر تر بیرون آمدید حضرت فرمود که جبرئیل پیش من بود بر صورت زنی با جمال سفید روی و خالی سیاه بر روی کفت این هیئت روز آدینه است و آن روزی است که ترا و امت تو را در آن خیر بسیار است و جهودان و ترسایان خواستند که این روز ایشان را باشد ندادند ایشان را کفتم این نقطه سیاه چیست برو کفت این ساعت اجابت است کـه دعای کردن در این وقت مقرون باجابت شود و اکر این حاجت روا نشود در دنیا ذخیره کند آنرا برای او در روز قیامت و مکاره از او بکردانند این روز بهترین روز ها است بنزدیك خدا و اهل بهشت ـ او را روز مزید خوانند کفتم یا رسول الله مزید چه باشد کفت در بهشت وادئی است فراخ خاك او از مشك سفید چون روز قیامت باشد بفرماید تا کرسی اززر بنهندآنجاوپیغمبران خدای بیایند وبرآن کرسی نشینند وصدیقان وشهیدان ومؤمنان پیرامن ایشان بنشینند خدای تعالی کوید بندکان را کـه حاجتی که دارید بخواهید کویند بار خدا یا رضای تو خواهیم خدای تعالی کوید راضی شدم دیگر حاجتی خواهید هر کس آرزوی خود بخواهد خدای تعالي بدهد ایشان را اضعافاً مضاعفة آنکه بدهد ایشان را آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ کوش نشنیده باشد و بر دل هیچ آدمی نکذشته باشد آنکه خدای تعالی کوید نه وعده شما انجاز کردم و نعمت بر شما تمام کردم و این محل کرامت من است آنکه هر کس باغرفه خود شود تا دیگر روز آدینه آنجا حاضر شوند من کفتم یا جبرئیل غرفه های ایشان از چه باشد کفت از لؤلؤ سفید و از یاقوت سرخ و زمرد سبز درها بر او کشاده و جوی ها در آن

روان و هر کس با جفت خود حاضر انس مالك روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت شب آدینه و روز آدینه بیست و چهار ساعت است در هرساعتی خدای راسیصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ و رسول صلی الله علیه و آله وسلم کفت خدای تعالی را دری است مجوف در بهشت که هیچ پیغمبر مرسل وهیچ فرشته مقرب دیده نیست چون روز آدینه باشد خدای تعالی کوید سخن کوی او کوید قد افلح المؤمنون من امت محمد صلي الله علیه و آله وسلم که بر ذکر خدای معتکف باشند و فرایض او کذارند ـ آنکه فرشته را بفرستد بکور من تا کوید بشارت باد تو را که خدای تعالی را در روز آدینه سه نظر باشد بامت تو در هر نظری شصت هزار کناه کار را بیامرزد ـ عبدالله عباس کفت چون روز آدینه باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند وفرشتکان کروبی حاضر آیند و جبرئیل بانك نماز کند و میکائیل امامت کـند و فرشتکان در قفای او نماز کـنند چون فارغ شوند جبرئیل کوید بار خدایا ثواب این بانك نما بمؤذنان امت محمد دادم و میکائیل کوید ثواب این امامت بامامان دادم فرشتکان کویند ثواب این نماز بنماز کـنندکان امت محمد دادیم حق تعالی کوید بر من سخاوت می کـنید و من اولیترم بجود و کرم کواه کردم شما را که کناه کناه کاران امت محمد بیامرزیدم آنکه پرا کنده شوند تاباآدینه دیکر ـ ابو ذر غفاری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت کـه چون روز آدینه باشد خدای تعالی فرشتکان را بفرستد با قلم هاء زر و کاغذ هاء سیم بیایند بـر در مسجد ها بایستند و نام آنان که بمسجد آدینه می آیند می نویسند چون هفتاد مرد را نام بنویسند کویند اینان بعدد آن هفتاد کس اند که موسی بر کزید از امت خود آنکـه فرشتکان در میان صفها شوند و تفقد کنند آنان را کـه حاضر نباشند کویند فلان کجاست کویند بیمارست کویند خدا یا شفایش ده که او نماز آدینه بپای دارد کویند فلان کجاست کویند بسفر است فرشتکان خدایا بسلامتش بازرسان کهصاحب جمعه است کویند فلان کجاست کویند بمرد کویند خدا یا بیامرز او را کـه نماز آدینه بپای داشت أنس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت خدای تعالی فرشتکان را فرماید تا شب آدینه درهاء آسمان ها را بکشایند خدای تعالی اطلاع کند بمؤمنان اهل زمین بهری در نماز باشند و بهری خفته کوید من جزا دهم هر کسی را درخورعمل نماز کنان را وخفتکان را چون آخر شب باشد یکبار دیکر اطلاع کند همچنان یابد ایشان را کوید از شان من بخل نیست من ایستادکان را بیامرزم وخفتکان را بایشان بخشیدم ـ عبدالله عباس کفت دربهشت حوری است نام او لعبة فضل او در حسن بر دیگران چندان است که فضل ماه بر ستارکـان چون روز آدینه باشد حورعین فرود آیند و در کرسی در و جواهر کران بهاء بنشینند و تسبیح تهلیل می کنند تا آنکه که مردم از نماز دیکـر فارغ شوند و نوری از زیر عرش پدید آید کویند ای رضوان این چه نور است کوید که این لعبة است او می آید و هفتاد حور بر راست حلی او بر کرفته و هفتاد حور از چپ او حلل بر کرفته و هفتاد از پیش

او مجمره بردست عود میسوزند و هفتاد ازپس او می‌آیند گیسوی او بردست گرفته بیایداوبرسر یری نشیند و آن سریری باشد از نور وآواز بردارد بتسبیح وتهلیل تابنماز دیگر چون نماز دیگربکنند بر خیزد وجامه از ساق بر اندازد آن حوریان گویندجامه بساق فرو کن که اگر اهل دنیابرحسن تو مطلع کردند همه از شوق بمیرند ـ آنکه گویند ما را بگوی تاتو کرائی گوید من آن‌بنده‌را که اول کسی بود در مسجد شدی روز آدینه و آخر او بیرون آیدو چون‌بخانه آیدعادت او این باشد که دیگر آدینه همچنین کند و در حکایت گفتندمردی بود عادت داشت که بمسجد جامع حاضر شدی با جماعت دوستان جای معین نماز کردندی یك دو نوبت حاضر نیامدی یکی از آن دوستان این بیت بنوشت و باو فرستاد ترکت المسجد الجامع و الترك له ریبه فلانافلة تاتی ولا تشهد مکتوبه واخبارك تاتینا علی الاعلام منصوبة وان زدت من الغیبة زدناك من الغیبة ـ یکی از جمله ابناء دنیا این بیت ها بندیم خود نوشت روز آدینه الیوم یوم الجمعة یوم فراغ ودعة وشملنا مفترق فهل تری ان تجمعه آن مرد جواب بنوشت الیوم یوم الجمعة سبحان من قد رفعه والشرب فیه خفة فهل تری أن تدعه ولاخرفیه یوم جلي اثره یوم علی خیره ساعاته مرجوة جل لعمری خطره طوبی لمن وافقها یقضی وربی وطره فاذا قضیت الصلوة فانتشروا في الارض الله تعالی چون بیع پیش نماز محظور کرد بقوله ذروا البیع گفت آن حجر چندان است تا نماز بکردن چون نماز گذارده باشید اگر خواهید در زمین پراکنده شوید واین لفظ اگرچه صورت امر است مراد باو اباحه است ومثله قوله فاذاحللتم فاصطادوا یعنی اگر خواهید و بعضی فقها گفتند امر از پس حظر اقتضاء اباحه کند واطلاق حظر واین مذهب بیشتر متکلمان است دراصول الفقه با آنکه ایشان چنان است که اگر حظر مقدم نباشد برآن امر آن امر واجب بود ـ و مذهب درست آن است که حکم امر چون از حظر آید هم آن حکم دارد که بی حظر باشد ـ اگر مبتداء بروجوب بود یا بر ندب یابروقف همان حکم دارد وتقدم حظر را در تغییر حکم او اثر نیست ودلیل برصحت این مذهب آنست که امر دلیل آنچه کند برای امری کند راجع باو بود چون صیغه متغیر نیست بعدالحظر باید تا حکم او متغیر نباشد خصوصاً بنزدیك آنان که امر را امر گویند بصیغة وصورت دیگر آنکه تحریم عقلی از تحریم سمعی مؤکدتر است چون دانستی که می شاید که از پس حظر عقلی آید و اقتضای وجوب کند چرا نشاید که از پس حظر سمعی آید واقتضاء وجوب یا ندب کند ـ دیگر آنکه بیشتر آنچه درین باب هست آن است که اقتضاء اطلاق حظر کند واطلاق حظر چنانکه باباحه باشد بوجوب و ندب هم باشد اما آنچه گفتند ما در قرآن‌چنین یافتیم وجدان را بی دلیلی حکمی نباشد آن نه بظاهر و رود دانیم بادله دیگر دانیم ـ دیگر آنکه این مسلم نیست برای آنکه خدای تعالي میگوید ولاتحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله و وحلق مباح نیست بل عبادت است ـ وابتغوا من فضل الله و طلب کنید از فضل خدای تعالی یعنی روزی او گفتند این نه طلب دنیاست مراد سنتي مرغب است از عیادت بیماری وتشییع جنازه وزیارت برادری ـ حسن بصری گفت وابو سعید جبیر مراد طلب علم است و روایت

کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که او گفت وابتغوا من فضل الله یوم السبت ـ واذکروا الله کثیرا و ذکر خدای کنید بسیار لعلکم تفلحون تا همانا فلاح یابید واذا راوا تجارة الایه جابر عبدالله انصاری گفت سبب نزول آیت این بود که روزی از روزهای آدینه ما بارسول نماز میکردیم کاروانی درآمد وآواز طبل برآمد مردم نماز بریدند وبرفتند بهری بطلب بازرگانی و بهری بنظاره لهو و آواز طبل تا با رسول نماندندمگر دوازده نفر مرد خدای تعالی این آیه فرستاد واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك قائما گفت چون لهو وبازی بینند یاتجارتی آنجا شتابند وتورا رها کنند برپای ایستاده در نماز حسن بصری گفت و ابومالك که سالی درمدینه قحطی بود وغلائی دحیة بن حلیفه بتجارت شام بود درآمد وزیت داشت ورسول صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر خطبه می کرد چون آواز طبل برآمد بشتافتند و رسول را رها کردند وبا رسول جز اندکی نماندند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت بدان خدائی که مرا بحق بخلق فرستاده که اگر جمله شما بمبایعه رفته بودید ازین وادی آتشی برآمدی و همه را بسوختی ـ مقاتلان گفتند دحیة بن حلیفة الکلبی از جمله بازرگانان شام بود وچون از آنجا بمدینه آمدی هرچه اهل مدینه را بدان حاجت بودی باخود آوردی و چون آمدی ببازار مدینه فرود آمدی عند احجارالزیت و آن جائی است در بازار مدینه و طبل بزدی ورسول صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر خطبه می کرد و مردم بشتافتند و بمبایعة مشغول شدند تا با رسول صلی الله علیه و آله و سلم اندکی ماندند رسول فرمود که در مسجد چند کس ماندند گفتند دازده کس گفت اگر جمله رفته بودندی و این جماعت باز نه ایستادندی از آسمان سنك بباریدی بر شما خدای تعالي این آیت فرستاد عبدالله عباس بروایت کلبی گفت که هشت کس بیش نماندند ـ قتاده و مقاتل گفتند این معنی سه بار بکردند برای آمدن کاروان وهرسه بار اتفاق افتاد که جمعه بود ـ مجاهد گفت برخاستندی و برشتر نشستندی بتجارت و بلهو برفتندی و در نماز آدینه خلل کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد درحق ایشان گفت چون تجارتی بینند یالهوی کنند مراد به لهو طبل است که کاروانیان زدندی ـ و گفتند عادت چنان بودی که چون کاروانیان آمدی به استقبال کاروان رفتندی باطبل ـ و گفتند مراد بلهو آنست که درعرس ها که بودی دف و طبل زدندی ـ انفضوا الیها پراکنده شدندی بآنجا و کنایت بتجارت بود واگرچه او ابعد المذکورین است برای آنکه اهم الامرین او است وترکوك قائما علی المنبر و ترا بر منبر بر پای ایستاده رها کنند ـ عبدالله مسعود را پرسیدند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم خطبه آدینه نشسته خواندی یا برپای گفت نمی خوانید وترکوك قائما ـ قل بگو یا محمّد صلی الله علیه وآله وسلم آنان را که چنین می کنند که آنچه نزدیك خداست از منافع ولذات و ثواب آخرت بهتر است از این لهو و از این تجارت که شما برای آن نماز رها میکنید والله خیر الرازقین وخدایتعالي بهترین روزی دهندگانست.

سورة المنافقین ـ این سوره مدنی است و یازده آیت است وصد و هشتاد کلمه است و و هفتصد و هفتاد وسه حرف است ـ روایت کند زرحبیش ازابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه سورة المنافقین بخواند از نفاق بری شود انشاءالله تعالی وتقدس

سورة المنافقون مدنية و هی احدی و عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

اِذٰا جٰاءَكَ الْمُنٰافِقُونَ * قٰالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ
هنگامی که بیایند تو رامنافقان گویند گواهی میدهیم که توهرآینه فرستادهٔ خدائی وخدامیداند که توهرآینه پیغمبر اوئی
وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لَكٰاذِبُونَ * اِتَّخَذُوا اَيْمٰانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
و خدا گواهي میدهد آنکه منافقان هرآینه دروغ گویانند فرا گرفتند قسم های شان راسپری پس بازمی دارند از راه و دین خدا
اِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ
بدرستیکه ایشان بداست آنچه بودند که می کردند این بسبب آنست که ایشان گرویدند پس کافر شدند پس مهر نهاد خدا بر دل های شان
فَهُمْ لٰا يَفْقَهُونَ * وَ اِذٰا رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسٰامُهُمْ وَ اِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
پس ایشان نمی فهمند و چون بینی منافقان را بشگفت آردتورا جسمهای شان وانکه سخن گویند گوش میکنی بسخن ایشان
كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ
گویا ایشان چوبهای پشت بدیوار نهاده اند گمان میکنند هر فریادي که برآید برایشان هلاك کننده ایشان است ایشان دشمنند پس حذر کن ایشانرا
قٰاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُونَ * وَ اِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا
کارزار کند ایشانرا خدا چگونه برگردانیده میشوند و چون گفته شود مر ایشان را بیائید تا طلب آمرزش کند برای شما پیغمبر ص خدا به پیچند
رُؤُسَهُمْ وَ رَاَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ * سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ
سرهای شان را و ببینی آنها که اعراض کنند و ایشان گردن کشانند یکسان است برایشان اگر استغفار کنی مر ایشانرا یا
لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ * هُمُ الَّذِينَ
استغفار مکنی برای ایشان هرگز نمي آمرزد خدا مر ایشان را بدرستیکه خدا هدایت نمی کند گروه بدکاران را ایشان آنانند
يَقُولُونَ لٰا تُنْفِقُوا عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ السَّمٰوٰاتِ
که میگویند نفقه نکنید و طعام ندهید آنکه نزد رسول ص خدا باشد تا اینکه متفرق شوند و مر خدار است خزینه های آسمانها
وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لٰا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا اِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ
و زمین ولیکن منافقان نمی فهمند که روزی با خداست می گویند اگر باز گردیم بسوي شهر مدینه هرآینه بیرون کنند
الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لٰا يَعْلَمُونَ
عزیزتر از آن خوارتر را و برای خداست عزت وبرای فرستادهٔ او وبرای گروندگان ولیکن منافقان نمی دانند
يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تُلْهِكُمْ اَمْوٰالُكُمْ وَلٰا اَوْلٰادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ
ای آنانکه گرویدید باید مشغول نسازد شما را مال های شما و نه فرزندان شما از یاد خدا و هرکه بکند
ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ * وَاَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ
این کاررا پس آن گروه ایشان زیان کارانند و نفقه کنید از آنچه روزی دادیم شمارا پیش از آنکه بیاید
اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلٰا اَخَّرْتَنِي اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدَّقَ وَاَكُنْ
یکی از شما را مرگ پس میگوید پروردگارا چرا مهلت ندادی مرا تا مدت نزدیك پس تصدیق کنم و باشم
مِنَ الصّٰالِحِينَ * وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْسًا اِذٰا جٰاءَ اَجَلُهٰا وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ .
از جمله شایستگان و هرگز تأخیر نکند هیچ نفسی را چون آمد وقت آن وخدا آگاهست بآنچه میکنید

قوله تعالی اذا جاءك المنافقون الایه خدای تعالی درین سورة ذکر منافقین کرد و سیرت و طریقت ایشان را خبر داد رسول صلي الله علیه و آله و سلم را از آنکه ایشان خواستند گفتن و کردن پیش از آنکه کردند و گفتند تا علم معجز باشد رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت چون بتو آیند منافقان گویند ما گواهی میدهیم که تو رسول خدائی آنگه گفت که خدا داند که تو رسول اوئی و خدای داند که منافقان دروغ میگویند ـ اگر گویند چگونه گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ گفتند و ایشان گفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول خدائی و این راست است دروغ نیست جواب آن است که گوئیم دروغ نه این است که انك لرسوله دروغ آن است که ایشان آن گفتند نمودند که از دل و اعتقاد میگوئیم خدای تعالی گفت ایشان در این گفتار که ما گواهی میدهیم از دل و اعتقاد که تو رسول خدائی دروغ میگویند که ایشان این بظاهری می گویند در دل خلاف این دارند آنکه گفت اتخذوا ایمانهم جنة ایشان سوگند را سپر خود کرده اند و هرگاه که ایشان را کاری پیش آید که پرده ایشان در آن دریده خواهد شد بسوگند دفع آن بکنند چنانکه مرد کارزاری آفات خویشتن بسپر دفع کند فصدوا عن سبیل الله از راه خدای اعراض می کنند و دیگران را باز میدارند انهم ساء ما کانوا یعملون ایشان بدکاری است که می کنند ذلك بانهم آمنوا ثم کفروا این برای آن است که ایشان ایمان آوردند یعنی بزبان ثم کفروا پس کافر شدند یعنی خود کافر بودند برای آنکه بیان کردیم که ارتداد مؤمن بنزدیك ما باطل است فطبع علي قلوبهم مهر نهادند بر دل ایشان و این عبارت است از آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن از ایشان ایمان نخواهد آمدن چون کار مهر برنهاده فهم لا یفقهون ایشان نمی دانند واذا رایتهم چون بیني تو ایشان را تعجبك اجسامهم عجب دارد تو را تنهاء ایشان ـ عبدالله عباس گفت ابی سلول مردی بود جسیم و تناور و نیکو صورت فصیح زبان چون او سخن گفتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی ازبلندی آوازاو آنگه گفت صورتند بلا معنی کانهم خشب مسندة پنداری که ایشان چوبها اند برهم نهاده بدیوار گذاشته آنکه وصف بد دلی ایشان کرد گفت یحسبون کل صحیة علیهم پندارند که هر آواز که براید بر ایشان است هم العدو ایشان دشمنانند برحقیقت از ایشان حذر کن قاتلهم الله بکشاد ایشان را خدای انی یؤفکون ایشان را کجا می گردانند و چگونه می گردانند ـ کسائی وابوعمرو و اعمش خواندند خشب بتسکین شین و این اختیار ابوعبیده است گفت برای آنکه در کلام عرب اسمی نیابی که بروزن فعله باشد آنکه جمع او علي وزن فعل بود بدو ضمه انما یکون فعله و فعل کبدنه و بدن و راویان ابن کثیر و عاصم درین مختلف اند گفتند مردی بنزدیك ابن سیرین آمد گفت من در خواب دیدم که خشبه یعني درکش گرفته بودم گفت پندارم که تو از اهل این آیتی که خدای میگوید کانهم خشب مسندة و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول‌الله چون گویند ایشان را بیایید تا رسول خدای ص برای شما استغفار کند وآمرزش خواهد لووا رؤسهم سرها به پیچند وروی بگردانند و اظهار کراهت کنند نافع ویعقوب بروایت روح و مفضل خواندند لووا بتخفیف واو از ثلاثی مجرد و باقی قراء بتشدید

و اومن التفعيل ورايتهم يصدون و هم مستكبرون و بينى ايشان را كه بر مى گردند از آنچه ايشان را بآن دعوت كنند وهم و او حال است در آن حال كه ايشان متكبر و مترفع باشند سواء ـ عليهم الآيه گفت راست است بر ايشان اگر استغفار كنى و اگر نكنى كه خداى تعالى ايشانرا نيامرزد ان الله خدا هدايت ندهد فاسقان را براه بهشت و مراد باين فاسقان منافقان اند ـ مفسران گفتند اين آيات در عبدالله ابى سلول منافق آمد و اصحاب او و قصهٔ او چنان كه اهل سير گفتند اين بود كه رسول صلى الله عليه و آله و سلّم شنيد كه بنوالمصطلق مجتمع شدند بر حرب او و قائد ايشان حارث ابن ابى ضرار بود پدر جويريه كه زن رسول صلى الله عليه و آله و سلم بود چون رسول صلى الله عليه وآله و سلم خبر يافت از ايشان بيرون شد بروى ايشان ايشان را بر سر آبى ديد از آبهاى ايشان كه آنرا مريسيع گفتند از ناحيه قديد بساحل چون دو لشكر روى بهم آوردند و كارزار در پيوستند بنوالمصطلق بهزيمت برفتند و جماعتى را بكشتند از ايشان بسيار رسول صلى الله عليه و آله و سلم زنان و كودكان ايشان را ببردگى آورد و مالهاى ايشان بغنيمت بر گرفت و مردى را از جمله مسلمانان مجروح بكردند من بنى كلب بن عوف بن عامر نام او هشام بن ضبابه مردى از انصاريان او را مجروح بكرد از قوم عبادة بن الصامت بغلط كه پنداشت كه از جملهٔ كافران است مردم در آن بودند عمر خطاب را مزدورى بود از بنى غفار نام او حججاه بن سعيد او ميآمد و اسبى از آن عمر در دست گرفته بسر آب آمد با مردى خصومت افتاد او را نام سنان الجهنى بود حليف بنى الخزرج چون خصومت ميان ايشان سخت شد جهنى آواز داد يا معشر انصار و غفارى داد يا معشر المهاجرين مردى از مهاجر بر طريق استهزاء اى جعال تو اينجائى او عبدالله را جواب داد سخت و گفت صبر است مرا تا به مدينه آيم كه ترا خود از گرسنگى چندان آيد كه تو را خصومت ياد نيايد (۱) آنكه روى بقوم خود كرد و گفت اين آن است كه بدست خود كرده ايد بخود اگر شما فضلهٔ طعام بايشان ندادى امروز خصومت نكردندى و منافره و مفاخره نكردندى باما و ليكن مثل ما با اينان چنان است كه گفته اند سمن كلبك حتى يا كلك سكت را فربه كن تا تو را بخورد اگر با مدينه شويم عزيزان ما ذليلان را بيرون كنند بعزيز خود را خواستي و بذليل رسول خداى را صلى الله عليه و آله و سلم ـ انت والله الذليل القليل المنقص و محمد صلى الله عليه و آله و سلم فى عز من الرحمن ومودة من المسلمين ذليل وقليل توئى ازقوم خود رانده اما محمّد ص درعزت است از خداى تعالى و در دوستى مسلمانان والله كه پس از اين سخن كه بگفتى ميان ما و تو دوستى نباشد ـ عبدالله گفت خاموش باش كه من بازى ميكردم زيدار قم برفت و رسول صلى الله عليه و آله و سلّم را بگفت اين حديث و عمر حاضر بود گفت يا رسول الله دستور باشد تا گردنش بزنم رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه نشايد كه جماعتى مسلمانان دروبسته اند اگرچه او بس كس نيست عمر گفت يا رسول الله اگر نخواهى تا ما بكشيم او را يكى از انصاريان را بفرماى يا سعد معاذ را يا محمد سلمه را يا عباد بشير را يا يكى از اينان او را بكشند رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت نشايد مرا اين كردن كه مردمان گويند محمّد اصحاب

(۱) عبارت مشوّش است كذا فى الاصل

خود را مى كشد وليكن بگو تا آواز رحيل دردهند تابرويم و اين وقتى بود كه عادت نبود كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم در آن وقت رحيل كردى و غرض آن بود تا مردم اين حديث رها كنند كس فرستاد و گفت اين سخن تو گفته او سوگند خورد كه از اين معنى هيچ نگفته ام و زيد دروغ ميگويد و عبدالله در ميان قوم شريف بود جماعتى از انصاريان كه حاضر بودند گفتند يا رسول الله او پير ماست و سيد و شريف ما بود و مردى عاقل است قول كودكى بر او نشايد شنيدن و همانا اين كودك نيك نشنيده باشد و حديث او فهم نكرده باشد و اورا در آن سهواست رسول صلى الله عليه وآله و سلم آن عذر قبول كرد و اين حديث در ميان انصاريان فاش شد و از همه جوانب روى درزيد نهادند بملامت و گفتند دروغ بر مرد پير بزرگوارى نهادى و زيد را عمى بود عم او را گفت بيش از اين نكردى كه رسول خداى ص تو را دروغ زن كرد و مردم را برخويشتن بيرون آوردى وزيد از حديث پشيمان شد و شرمزده و متشور و پيش رسول صلى الله عليه وآله و سلم نميرفت و رسول ص گفت بارها برنهيد تا برويم مردم بار بر نهادند و در وقتى گرم گاه برنشستند و صحابه در راه آمدند اسيد حصين بيامد و گفت يا رسول الله دروقتى رحيل فرموده و عادت تو چنان نبود گفت يااسيد نشنيدى آنچه صاحبتان گفته است يعنى عبدالله ابى گفت چه گفته است گفت ميگويد چون با مدينه شويم عزيزان ذليلان را بيرون خواهند كرد اسيد گفت يا رسول الله ص كه باشد كه او اين گويد عزيز توئى وذليل اواست واگر توخواهى كه اورا بيرون كنى ميتوانى وليكن مدارا كنى يارسول الله و حلم كاربند كه والله كه تو در وقتى آمدى بمدينه كه قوم او براى او تاجى ساختند تا در سر او نهند برياست و تقديم چون تو آمدى آن كار از آن بگشت او چنان ميداند كه آن ملك تو بستده از او و اين حديث بپسرش رسيد عبيدالله بن عبد الله ابن ابى او بر خاست و پيش رسول صلى الله عليه و آله و سلم آمده و گفت يا رسول الله ص اگر فرمائى تا سرش ببرم و پيش تو آرم و همه قبيله خزرج دانند كه از من مراعات كننده تر پدررا و يار تر نيست بپدر در ميان ايشان وليكن چون با كار دين رسيد در دين مداهنه نيست و اگر لابد او را بخواهى كشتن تا من تولاى اين كنم چه نبايد كه تو ديگر كس را بفرمائى تا او را بكشد آنكه مرا دل ندهد كه كشنده پدر خود را بينم بر دست خطائى رود كه مستحق دوزخ باشم رسول صلي الله عليه و آله و سلم گفت لابل وبا او بساز و با او صحبت كن و بعشره و نكوئى بسر بر ـ آنكه رسول ص آن روز رفت و آن شب و بر ديگر روز تا چاشتگاه كه آفتاب گرم شد و مردم رنجور شدند آنكه فرود آمدند از ماندگى بيفتادند و بخفتند ورسول صلى الله عليه و آله و سلم از براى آن كرد تامردم از سر حديث عبدالله ابى بروند آنكه نماز ديگر بر گرفت تا بجائى فرود آمد كه آنرا بقعا گويند بالاى بقيع بادى سخت برخاست ومردم رنجور شدند و شترى ازان رسول صلى الله عليه و آله و سلم گم شد و اين در شب بود و رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت مترسيد كه اين باد سخت براى آن است كه يكى از بزرگان كافران بمرده است در مدينه گفتند يا رسول الله آن كيست گفت رفاعة بن تابوت يكى از جملهٔ منافقان گفت عجب از محمد رسول صلى الله عليه و

آله و سلم که مارا خبر می دهد از غیب و آنکه در مدینه چه حادث شد ونمیداند کـه شتراو
که گم شد کجا است چـرا وحی خبر نمیدهد او را جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر
داد از گـفتار منافقان و آن شتر که کجا رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را ،گفت که
من دعوی نمیکنم که غیب دانم و من آنچه گویم از اخبار غیب جز بوحی نگویم جبرئیل آمد
و مرا خبرداد از گفتار این منافقان و از خبر ناقه مرا گـفت در فلان شعب زمام او در
شاخ درختی درپیچیده است برفتند همچنان بود که گـفته بود بگرفتند نـاقه را پیش
رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و منافق ایمان آورد چون با مدینه رفتند رفاعة بـن
تابوت وهو رفاعة بن زیدبن تابوت احد بنی قینقاع فرمان یافته بود و از جمله رؤسای جهـودان
بود کهفی و ملاذی بود منافقان را چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد زید ارقـم
در خانه بنشست بشرم و خجالت آن سخن که رفته بود او را با عبدالله ابی خدای تعالی ایـن
سورة فرستاد و تصدیق زید و تکذیب عبدالله ابی چون این سوره آمد رسول صلی الله علیه وآله
و سلم گوش زید بگرفت و گـفت یا زید خدای تعالی این سوره در تصدیق تو فرستاد چون
بدر مدینه عبدالله ابی از پس بود پسرش بیامد و راه بگرفت براو گـفت والله که رها نکنم کـه
دو مدینه روی الا بفرمان رسول خدای ومردم می گذشتند و در مدینه میشدند گـفت والله که
رها نکنم که در مدینه روی تا بر خویشتن ندا نکنی که ذلیل توئی و عزیز رسول خداست و
صحابه او ـ عبدالله ابی کس فرستاد بشکایت او به رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسول صلعم
کس فرستاد گفت رها کن اورا تا در مدینه آید رنجه اش مدار گفت چون فرمان رسول
آمد منقادم فرمان او را رها کرد تا بمدینه رفت روزی چند برآمد نالنده شد و بمرددر
نالندگی اورا گـفتند چند آیت سخت در حق تو آمد پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم رو
تا برای تو استغفار کـند سر به بپچید گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم وگفتید نماز کن
کردم و گـفتید زکوة بده دادم چیزی دیگر جز آنکه محمد را سجده کنم خدای تعـالی این
قصه که گـفتیم درشان او درین سوره انزله کرد ومنها قوله واذا قیل لهم تعالوا یستغفر لـکم
رسول‌الله الایات الی قولـه ولکن المنافقین لایعلمون ـ قوله لئن رجعنـا الي المـدینه
گـفت می گوینـد یعنی منافقان اگر مـا بـا مدینه رویم لیخرجن الا عز منها الاذل
و این در وقت آن گـفتند که ازغزاة بنی المصطلق باز گشته بودند وایشان قبیلهٔ بودند از هزیل
ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین ـ خدای تعالی بجواب ایشـان گفت عزت خـدای راست
بقهر و غلبه و رسول او راست باظهـار دین او بر دیگرادیان و مؤمنان راست بنصرت و
ظفر بر کافران اما منافقان این معنی را در نمییابند زیرا که نظر نمیکنند ـ و گـفتند عزت
خدای تعالی راست بولایت فی قوله هنا لك الولایة لله الحق و عزت رسول ص راست بکفایة
فی قوله انا کفیناك المستهزئین و عزت مؤمنان راست بعلو و رفعت فی قوله و انتم الاعلون ان
کنتم مؤمنین ـ و گـفتند عزت خدای بربوبیت است و عزت رسول به نبوت و عـزت مؤمنان
بعبودیت ـ و روایت کردند که حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله وسلامه علیه

گـفت من مثلی و رب العرش معبودی چون من کیست و خدای عرش معبود من است من مثلي
وانت لی چون من کیست و تو مرائی ـ گـفتند عزت خدای پنج چیز است عزت ملك وبقاست
و عزت عظمت کبریـاست و عزت بذل و عطا و عزت رفعت و غنا و عزت بهاء و عزت رسول
صلي الله علیه و آله و سلم پنج است عزت سبق و ابتدا و عزت اذا ان و ندا و عزت تقدیم قدم
صدق بر انبیاء و عزت اختیار و اصطفاء و عزت ظهور براعداء و عزت مؤمنان پنج است نیز
عزت التأخیر و معنی او آن است که ترا باز پس داشته تا تو بر قصه و حال همه کس واقف
شوی و کسی بر حال تو مطلع نشود آنکه مؤخری باحترام سابق بایام لاحق بیانش قوله تعالی
نحن الاخرون السابقون دوم عزت تیسر بیانه قوله تعالی و لقد یسرنا القران للذکر و تبشیر في
قوله و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیراً و عزت توقیر بیانه قوله و انتم الاعلون و عزت
تکثیر بیانه قوله و انتم الا کثر الامم ـ یا ایها الـذین امنو لا تلهکم اموا لکم و لا اولاد کم
عن ذکر الله آنکه خطاب کرد با مؤمنان بـر سبیل موعظه و نصیحت گـفت ای گرویدگـان
نیاید تا شما را مشغول کـند مال ها و خواست ها تان و فرزند تان از ذکر خدای ـ مفسران
گـفتند مراد بذکر خدای نماز پنج گـانه است بیانـه قوله رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله ـ و من یفعل ذلك فـاولئك هم الخاسرون هر کـه این کـند زیان کار باشد یعني
اشتغال بمال و فرزندان از ذکر خدای و نماز بپای داشتن باز دارد برای آنکه این فوت شود
ازو و آن یا بدست نیاید یا منقرض شود و فانی گردد آنکه تحریص کرد ایشان را بر نفقه
اموال گـفت و انفقوا مما رزقناکم و نفقه کـنید از آنچه ما شما را روزی دادیم پیش ازآنکه
مرك بیکی از شما رسد او تأسف خورد و گوید رب لولا اخرتنی ای هلا اخرتنی بار خدایـا
چرا مرا تأخیر نکردی تا بوقتی نزدیك ـ و بعضی گـفند لا درلولا وتقدیر آنست که لوا خرتني
الی اجل قریب بار خدا یا اگر مرا تأخیر کردی باجلی نزدیك من صدقه دادمی ـ و قول
اول درست تر است لقوله فاصدق این فاء جواب یکی ازشش چیز فعل مضارع را بنصب کـند
با ضمار ان و این جا استفهام است یعني تا من صدقه دادمی واکن من الصالحین و از جمله
صالحان بودمی گـفتند مراد بصلاح ایمان است برای آنکه آیت در منافقـان است چون بدر
مرك رسند تمنای زندگـانی کـنند و تاخیر اجل برای ایمان و بعضی دیگر گـفتند آیت درشان
مؤمنان است و مراد به صلاح حج است ـ ضحاك وعطیه روایت کردند از عبدالله عباس که
او گـفت هیچ کس نبـاشد کـه استطاعت دارد و حج نکند الا و چون بدر مرك رسد
تمنای رجوع با دنیا کـند گـفتند اتق الله یابن عباس که این معنی در حق کافران آمده است گـفت
من باین قرآن برشما خوانم آنکه این آیت بخواند الي قوله فاصّدق ای فاتصدّق فاکن من
الصّالحین ای من الحجّاج تامن زکوة دهم وحج کـنم ـ جملهٔ قرّاء اکن خواندند بجزم مگر ابوعمرو
که او خواند واکون بواو و نصب نون عطفاً علي قوله فاصّدق ابوعمرو را گـفتند چرا واو در
مصحفها نیست گـفت از کـتابت بیوفتاد چنانکه بیوفتاد فی قولهم یکلمن والاصل یکلمون و قرّاء
گـفت دربعضی مصاحف عبدالله مسعود دیدم که فقولا له قولا لیّناً نوشته بود فقال واو در کـتابت

نبود در قرائت بود و وجه قرائت عامه قرّاء آن است که واکن جزم است علی محل فاصّدّق که او را چون فاء ازو بیفکنند مجزوم باشد هلاّ تاتینا فتحدّثنا وچون فاء نباشد تحدثنا آنچه برو عطف بود هم مجزوم باشد نصب برلفظ باشد وجزم برمحل وعلی هذا قول الشاعر فابلونی بلیّتکم لعلّی اصالحکم و استدرج سوّیا ـ ولن یؤخّرالله نفساً اذا جآء اجلها خدای تعالی جواب داد ایشان را گفت خدای تاخیر نکند هیچکس را چون اجل ایشان ووقت مرگشان فراز آید والله خبیر بما تعملون خدای تعالی عالم است بآنچه شما میکنید

سورة التّغابن ـ این سورة مکّی است الا یك آیت وهی قوله یا ایها الذین آمنوا انّ من ازواجکم الایه واین سورة هشتده آیت است و دویست و چهل و یك کلمه است و هزار و هفتاد حرف است و روایت است از عبدالله عمر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم که او گفت هیچ فرزند نباشد که از مادر بزاید و الا پنج آیت بر بندهاء سر او نوشته باشد ـ ابی کعب روایت کرد از رسول صلي الله علیه وآله وسلم که گفت هر که سورة التغابن بخواند خدای تعالی مرگ فجاء باز دارد انشاءالله تعالی از او

سورة التغابن مدنية و هی ثمانی عشرة آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهرمان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ

تسبیح میکند مرخدارا آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است مراوراست پادشاهی ومراوراست حمد واوبرهرچیزی

شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَالَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

تواناست اوست آنکه آفرید شما را پس بعضی از شما کافر و بعضی از شما گرونده وخدا بآنچه‌میکنید

بَصِيرٌ * خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَاِلَيْهِ ـ

بینا است آفریدآسمانها و زمین را براستی‌وتصویر کردشما راپس نیکو کردصورت هاي شما را وبسوي اوست

الْمَصِيرُ * يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ * وَاللّٰهُ

بازگشت میداند آنچه‌در آسمانها و زمین است و میداند آنچه پنهان دارید و آنچه‌آشکارا کنید و خدا

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ

داناست بحیقیقت آنچه‌درسینه‌هااست آیانیامدشمارا خبرآنان که‌کافرشدندپیش ازاین پس‌چشیدند عقوبت کارشان‌را

وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا اَبَشَرٌ

و مرایشان‌راشکنجه‌دردناك این‌بسبب آنستکه‌بودکه‌می آمدایشان‌رافرستادگان شان‌بامعجزه‌های‌روشن‌پس گفتند آیا راه‌مینماید

يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا

مارا پس کافرشدندوروی گردانیدندو بي‌نیازاست‌خداو خدا بي‌نیاز ستوده است گمان‌کردند آنانکه کافرشدنداینکه

اَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلٰى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ

هرگز برانگیخته‌نشوندبگوی ای محمدص آری قسم به‌پروردگارم که‌البته‌مبعوث میشوید پس‌هرآینه‌خبردارمیشویدبآنچه کردیدواین برخدا

يَسِيرٌ * فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي اَنْزَلْنَا وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ *

آسان است پس بگروید بخدا و فرستادهٔ او و روشنی آنکه فرستادیم ما و خدا بآنچه میکنید آگاه‌است

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً

روزي که‌جمع کند شمارابرای‌روزجمع‌کردن این است روز زیان‌کردن‌وهرکه‌بگرود بخدا و بکندکار شایسته

يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَداً

بپوشاند ازاو بدیهای اورا ودر می‌آورد اورادربهشت ها که میرود اززیرآنها نهر ها جاویدانند درآن‌همیشه

ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا

این است رستکاري‌بزرك وآنانکه کافر شدند وتکذیب‌کردند بآیات ما آنهااند یاران آتش جاویدانند در آن

وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ

و بد باز گشتی است نرسد هیچ مصیبتی مگر بفرمان خدا و کسی که میگرود بخدا راه نماید خدا

قَلْبَهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ

دل‌اورا و خدا بهر چیزی دانا است وفرمان برید خدارا وفرمان برید پیغمبر (ص) پس‌اگر روزی گردانید

فَاِنَّمَا عَلٰى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ـ

پس جز این‌نیست که‌برفرستاده‌ماست‌رسانیدن ظاهر خدائی که نیست خدائی جز اوبر خدا پس‌بایدتوکل کنند

الْمُؤْمِنُونَ * يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ

گروندگان اي آنانکه ایمان آوردید بدرستی که بعضي از زنان شما و فرزندان شما دشمنند برای شما

فَاحْذَرُوهُمْ وَاِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * اِنَّمَا

پس حذرکنید ازایشان واگردر گذرید وبپوشید آنرا وبیامرزید پس‌بدرستی که‌خداآمرزنده‌مهربان‌است جزاین‌نیست

اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ

که مالهای شما و فرزندان شما آزمایشند و خدا نزد اوست مزدی بزرك پس‌بترسید از خدا آنچه

وَاسْمَعُوا وَاَطِيعُوا وَاَنْفِقُوا خَيْراً لِاَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ ـ

توانیدوبشنویدوفرمان‌بریدونفقه‌کنیدبهتر است مرنفسهای‌شماراوهر که‌نگاهداشته‌شدحرص‌بخل نفس‌اوپس آن‌گروه ایشانند

الْمُفْلِحُونَ * اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَكُورٌ

رستکاران اگر قرض‌دهیدخدارا قرضي‌نیکوزیاده کند آن را براي شما و خدا جزا دهنده و شکرپذیراست

حَلِيمٌ * عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

بردبار داننده نهان و آشکارغالب درست کردار

قوله تعالی یسبّح لله ما في السّموات وما فی الارض ـ قدیم جلّ جلاله گفت تسبیح می کند خدای را جل جلاله هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است برآن تأویل که گفتیم له الملك پادشاهی اوراست هم از روی خلق وهم از روی تصرّف چون باوّل او آفرید و در میانه تصرّف اوراست بتغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و بآخر او فانی خواهد کردن ملك او را باشد و نیز حمد و شکر اوراست چه جمله نعمتها و منافع بامر او است و هیچ نعمت نیست الا اصل آن نعمت ازوست و مضاف باو است یا بخود یا بواسطهٔ دیگری و او برهمه چیزی قادر است و توانا هو

الذی خلقکم او آن خدا است که بیافرید شما را و اخراج کرد شما را از عدم در وجود بتقدیری
هر کدام نیکوتر فمنکم کافر آنکه ابتدای کلام دیگر مستأنف کرد گفت از شما باشد که مؤمن بود
و باشد که کافر بود بیان کرد که ایمان و کفر متعلق است به بنده چه حوالت باو کرد و اضافت
باو کرد و این آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که گفتند ایمان و کفر بنده بخدای است
و مثال آیت والله خلق کلّ دابّة من ماء فمنهم من یمشی حوالت خلق بخدای و مشی حوالت
بما همچنین دراین آیت خلق حوالت بخدای و کفر و ایمان حوالت بما و ادلهٔ عقل براین معنی
از آفتاب روشن تر است وآیات محکم باو ناطق وقوله فطرة الله التی فطر الناس علیها وقوله صلی الله
علیه و آله و سلم کلّ مولود یولد علی الفطرة فابواه یهوّد انه ینصرانه و یمجّسانه گفت هر کودك
که زایند به فطرت وخلقت زایند وگفتند بر فطرت اسلام زاید مادر وپدر او را جهود و ترسا
وگبر بکنند ـ و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که خدای تعالی گفت خلقت عبادی کلهم
حنفاء من بندگان خود را همه بر مسلمانی آفریدم و ابوسعید خدری گفت فمنکم کافر یعنی کس
باشد که همه عمر کافر باشد بعاقبت مؤمن باشد وکس باشد که همهٔ عمر مؤمن باشد بعاقبت کافر
شود و این قول بازپسین بر قاعدهٔ مار است نیاید الا علی تاویل ـ ضحاك گفت از شما کس هست
که کافر است در سرّ مؤمن است در علانیه چون منافقان و هست که در سرّ مؤمن است و در
علانیه کافر و این اصحاب تقیّه اند چون عمّار یاسر ومانند او ـ عطاء بن ابی رباح گفت هست از
شما که کافر است بخدای بستاره مؤمن و هست از شما که مؤمن است بخدای و کافر بستاره
زجاج گفت ـ فمنکم کافر بانّ الله خالقه معنی آن است که از شما کس هست که کافر است بآنکه
خدای خالق اوست وکس هست که مؤمن است بانکه خدای خالق اوست و این ظاهر آیت است
و آیت جز آنکه دلیل است بر بطلان قول مجبره دلیل است بربطلان قول معتزله فی المنزلة
بین المنزلتین برای آنکه خدای تعالی خلقان را براین جمله دوصنف نهاد امّا مؤمن و اما کافر
قول بآنکه این را صنف دیگری هست قولی باشد خارج قرآن دلیل دیگر قوله والله بما تعملون
بصیر گفت خدای بآنچه شما می کنید عالم است حواله عمل با ما کرد وخطاب درین با خلق است
که مکلفند از کافر ومؤمن ـ آنکه گفت خلق السّموات والارض بالحق گفت آسمان و زمین
بیافرید بحق نه بباطل یعنی نه بعبث کرد برای غرض صحیح آفرید ومثله قوله وما خلقنا السّماء
والارض وما بینهما باطلا و صوّرکم بنگاشت شما را و نیکو نگاشت عجب قول آنکه گفت در تصویر
نیکو کرد و در تقدیر زشت بوقت خلق فی احسن تقویم بوقت حکم فی اقبح التحکیم و الیه المصیر
و بازگشت همه خلقان با او است این ادلهٔ قادری است پس از این بیان عالمی کرد و گفت یعلم
ما فی السموات والارض داند آنچه در آسمانها و زمین است هیچ براو پوشیده نشود و داند آنچه
درسرّ دارید وآنچه درآشکار کنید والله علیم بذات الصدور و خدای دانا است بآنچه در دل هااست
آنکه تذکیر گرفت و یاد داد احوال گذشته گان را تا معتبر شوید گفت ـ الم یاتکم نبا الذین
کفروا گفت نیامد بشما خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما والتقدیر من قبلکم چون مضاف الیه
بیفکند ازاو اورا بنا کرد برضمّ کقوله لله الامر من قبل ومن بعد ـ فذاقوا وبال امرهم وبال وگرانی

عاقبت کار خود بچشیدند ولهم عذاب الیم وایشان را عذابی باشد سخت دردمند. آنکه علت عذاب
ایشان بگفت تا کسی گمان نبرد که برایشان ظلم رفت ذلك آن عذاب برایشان برای آن آمد که ایشان
را رسولان بیامدند بابیّنات ودلالات وعلامات ایشان ازسرجهل و طریق تعجب گفتند ابشرٌ یهدوننا
آدمیانند که مارا هدایت میدهند وراه مینمایند وتوقع آن کردند که پیغمبران ایشان فرشتگان باشند
فکفروا بدین سبب کافر شدند واین سببی بود که بایست که باین سبب بایمان نزدیك شوند چه اگر
پیغمبر ایشان نه از بشری بودی ایشان راباو الف نبودی و باو رام نبودی و مستانس
نشدندی باو حق تعالی بحکمت اختیار کرد آنچه کرد وتولوا واستغنی الله پشت برگردند و
برگردیدند وخدای تعالی از ایشان مستغنی و بی نیاز است والله غنی حمید وخدای بینیازست
و پسندیده زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا آنکه گفت دعوی کردند این کافران که ایشانرا
برنخواهند انگیختن و زنده نخواهند کردن قل بلی وربی بگو ای محمد بلی و ربی بخدای من قسم
میکنم و سوگند می خورم که شما را برانگیزند آنگه خبر دهند شمارا بآنچه کرده اید ازنیك
وبد و جزا دهند شمارا برآن و این بر خدای آسان است آنکه امر کرد ایشان را و فرمان
مجدد کرد بر ایشان بایمان گفت فآمنوا بالله ورسوله ایمان آرید بخدا و پیغمبرانش و بآن
نور که خدای تعالی فرستاده است و آن قرآن است برای آنش نور خوانند که خلقان را بآن
هدایت کنند در ظلمات کفر چنانکه بنور هدایت کنند درظلمات مسافت والله بما تعملون
خبیر وخدای بآنچه شما می کنید دانا است آنکه تهدید کرد ایشان را باحوال و اهوال قیامت
گفت یوم یجمعکم لیوم الجمع یاد کنید آن روز که جمع کنند شما را برای روز جمع یعنی روز
قیامت عامه قرّا خواندند یجمعکم بیاء اعتباراً بقوله فآمنوا بالله و قوله والله بما تعملون خبیر
ویعقوب خواند نجمعکم بنون اعتباراً لقوله والنور الذی انزلنا ذلك یوم التغابن آنروز تغابن است
و تغابن تفاعل باشد ازغبن وآن فوت حظ ومراد باشد ـ و ابوهریره روایت کرد تفسیر این آیت
از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت هیچ بندهٔ نباشد از محسن و مسیئی دوزخی و
بهشتی والا روز قیامت حسرت خورند و تغابن بدکردار بآنکه چرا بدکرد و نیکوکار بآنکه چرا
بیشتر نکرد ومن یؤمن بالله ویعمل صالحاً هرکه او ایمان آرد بخدای و عمل صالح کند او را
بهشت هائی بود که در زیر درختان او جویها میرود مدنیان و شامیان خواندند درسورهٔ طلاق
نکفر و ندخله بنون و باقی قراء بیاء خالدین فیها ابداً در آنجا مخلد و جاویدان و مؤبد باشند
ذلك الفوز العظیم آن ظفری بزرگوار است والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا گفت و آنان که کافر
شدند و آیات من دروغ داشتند اولئك اصحاب النار ایشان اهل دوزخ باشند خالدین فیها ابداً
در آن جا مخلد و جاویدان باشند و بئس المصیر و بدجائی است آنجا ما اصاب من مصیبة الاّ
باذن الله آنکه برسبیل تسلی و دل خوشی اصحاب مصایب گفت هیچ مصیبت نرسد شمارا الا
بفرمان خدای تعالی یعنی آنچه بخدای تعلق دارد از مرگ و بیماری و سختی و تنگی وقیل
بعلم الله و چون اذن را بعلم تفسیر کنند عام شود فعل خدای وجز آن در او داخل بود ـ
ابوظبیان گفت مصحف ها بر علقمة بن قیس عرض می کردم باین آیت رسیدم گفتم چه معنی

دارد گفت معنی آن است که هرکس را مصیبتی رسد از قبل خدای تعالی چون داند که
صلاح او در آن است رضا دهد و تسلیم کند فهذا معني قوله یهد قلبه دلش را هدایت دهد
یعنی توفیق رضا و تسلیم ابوبکر وراق گفت معنی آن است که هرکس که ایمان آرد عند نعمت و
بداند که آن از فضل خداست دل اورا هدایت دهد بشکر وهرکه ایمان آرد نزد شدت وبداند
که او عدل است از خدای تعالی دل اورا هدایت دهد بصبر ورضا ـ قرّاء در او خلاف کردند
عامه قرّا خواندند یهد قلبه بفتح یاء و باء و این اختیار ابو عبیده است و ابوحاتم و سلمی
خواندند یهدی قلبه بضم یاء و باءِ برفعل مجهول وطلحة بن مصرف خواند نهد قلبه بنون وفتح
باءِ علی التعظیم و عکرمه خواند یهداء قلبه بهمزه ورفع باء من الهدء وهو السکون دلش ساکن شود
بعضی دیگر گفتنو یهدا قلبه بتخفیف همزه من الهدؤ ایضاً والله بکلّ شیئٍ علیم و خدای تعالی
بر همه چیزی عالم است واطیعوا الله واطیعوا الرسول گفت طاعت دارید خدای را و رسول
صلی الله علیه وآله و سلم را فان تولیتم اگر برگردید و پشت بر فرمان خدای کنید فانما علی
رسولنا البلاغ المبین بر پیغمبر ما آن است که پیغام برساند و بیان کند الله لااله الا هو آنکه
گفت خدای تعالی آن است که بجز او خدائی نیست وعلي الله فلیتوکل المؤمنون وبر خدای توکل
کنند مؤمنان ـ یا ایها الذین آمنوا انّ من ازواجکم واولادکم آیت در شان قومی آمد که
خواستند هجرت کنند دوستی زن وفرزند واسباب و اموال دامن ایشان گرفت چون خواستند
که هجرت کنند خویشان وفرزندان او گفتند بخدای بر تو که مکه را رها کنی وزن وفرزند
ومال وآنجا بی خانمان ومسکن و محتاج باشی و ما بر فراق تو صبر نداریم و باتو نمی توانیم
آمدن بهری را رقتی پدید آمدی مقام کردندی و هجرت نکردندی خدای تعالی این آیت فرستاد
وگفت از فرزندان شما ومالهاتان هست که دشمن شما است ومن تبعیض را باشد ـ عطاء یسار
وعطاءِ خراسانی گفتند آیت درعوف بن مالك الاشجعی آمد واو خداوند اهل و فرزندان ومال
بود هرگه که او خواستی تاهجرت کند وبمدینه‌رود بگریستندی واو دل تنگ شدی وگفتندی
ما را بمکه رها می کنی وما بی تو چگونه باشیم اورا تقصیری می فتاد در هجرت خدای تعالی این
آیت فرستاد وگفت ایشان دشمن شمااند بآنکه شما را منع میکنند از طاعت خدای تعالي
فرمود واحذروهم حذر کنید از ایشان یعنی حذر کننید ازآنکه قبول کنید از ایشان اینچنین
حدیث ها آنکه گفت وان تعفوا و تصفحوا وتغفروا اگر عفو کنید وبیامرزید گفتند برای آن
گفت که ایشان منع هجرت کردندی آنکه پس از مدتی که بیامدندی آنان که در هجرت
بر ایشان مقدم بودندی فقه آموخته بودندی اینان از اهل و فرزندان که منع کرده بودند از
هجرت عقوبت کردندی خدایتعالی گفت باینهمه اگر عفو کنید ایشانرا و بیامرزید و عقوبت نکنید
ایشانرا که خدای عز وجل آمرزنده است وبخشاینده است بیامرزد شما را وببخشاید انما اموالکم و
اولادکم فتنة مالها وفرزندان شما فتنه اند وامتحان وآزمایش شما اند حمل کنند شمارا برنا بایست
و شما را معصیت فرمایند و از عبادت باز دارند و بر کسب حرام حمل کنند و منع حق فرمایند
بعضی علماء گفتند من تبعیض در عداوت آورد و در فتنه نیاورد برای آنکه مال و فرزندان

همه کس را دشمن نباشند ولیکن همه کس را فتنه باشد و دل مشغول دارند از اینجاست که
عبدالله مسعود گفت مگوئید اللهم انی اعوذ بك من الفتنة برای آنکه هیچکس نباشد از شما که
گرفتار نباشد بزن و فرزند و مال چنین گوئید اللهم انی اعوذ بك من مضلات الفتن بریده اسلمی
گفت یکروز رسول صلی الله علیه آله و سلم بر منبر خطبه میکرد حضرت امام حسن و امام حسین
صلوات الله و سلامه علیهما در آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده امام حسین علیه السلام را پای
بدامن بر آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه را ببرید از منبر بزیر آمد وایشان را برگرفت
و بر ران مبارك خود نشاند بر منبر آنکه گفت صدق الله تعالی حیث قال انما اموالکم و اولادکم
فتنة دلم بار ندارد که این کودکان را بر نگرفتمی آنگه باسر خطبه رفت ـ والله عنده اجر عظیم
بنزد خداست مزد بزرگ فاتقوا الله ما استطعتم گفت از خدا بترسید چندان که توانید و قول
آنکسی که گفت این آیت منسوخ است بقوله اتقوا الله حق تقاته خطا است برای آنکه جمع توان
کرد میان هر دو آیت و اسمعوا و اطیعوا بشنوید و طاعت دارید و انفقوا خیراً ای مالا برای
خیر بمعنی مال آمده است فی قوله کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترك خیراً ای مالا
بر این وجه کلام بر ظاهر خود باشد و محتاج نباشد بحذفی ـ قولی دیگران که در آیت محذوفی
هست والتقدیر الانفاق خیراً لانفسکم تانفقه شما را به باشد و مثله قوله انتهوا خیراً لکم یعنی
یکن الانتهاء خیراً لکم و من یوق شح نفسه فاؤلئك هم المفلحون وهرکس که او را نگاه دارند
از بخل نفس خود ایشان ظفر یافته گانند ان تقرضوا الله قرضاً حسناً گفت اگر قرضی دهید
بخدای تعالی قرض نیکو مضاعف بکند برای شما و بیامرزد شمارا والله شکور حلیم و خدای بسیار
سپاس است وبرد بار و داناء نهان و آشکار است و عزیز غالب و محکم کار است ـ

سورة الطلاق این سورة مکی است عدد آیات او دوازده است و دویست و چهل و هشت
کلمه است هزار و بیست حرف است ـ ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که هرکه او سورة الطلاق
بخواند بر سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات یابد انشاءالله تعالی و تقدس

سورة الطلاق مدنية وهی اثنتا عشر آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ

ای پیغمبر صبر گزیده چون طلاق دهید زنان را پس طلاق دهید ایشان را مر وقت عدهٔ ایشان و بشمارید عده را و بترسید از عذاب خدا

رَبَّكُمْ لٰا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلٰا يَخْرُجْنَ اِلّٰا اَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ

پروردگار شما بیرون نکنید ایشان را از خانهای ایشان و بیرون نروند مگر اینکه بیایند بکار زشت آشکار و این احکام

حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لٰا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ

حدهای خداست وهرکه در گذرد از حدهای خدا پس بتحقیق ستم کرد نفس خود را نمیدانی تو تا شاید خدا تازه کند بعد از این

ذٰلِكَ اَمْرًا * فَاِذٰا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَاَشْهِدُوا

این کاری را پس چون برسند زنان بمدت خودشان پس نگاه دارید ایشان را به نیکی یا مفارقت کنید ایشان را به نیکی و گواه گیرید

ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ اَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ
دو کس را عادل از شما وبپای دارید گواهی را برای خدا این مذکورات پند داده شود بآن هر که باشد که بگرود بخدا
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ
وروز آخر وهر که بترسد از عذاب خدا می گرداندمر اورا جای بیرون شدن وروزی میدهد اورا از جائی که گمان ندارد
وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ
وکسیکه توکل کند برخدا پس او بس است اورا بدرستیکه خدا رساننده کار خود است بتحقیق که گردانید خدا مر هر چیزی را
قَدْراً * وَاللّٰائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ
اندازه وآن زنان که نومید شدند از حیض. از زنان شما اگر شك دارید پس عدهٔ ایشان سه ماه است
وَاللّٰائِي لَمْ يَحِضْنَ وَاُولاتُ الْاَحْمالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ
وآن زمان که حایض نشدند و صاحبان حملها عدهٔ آنها اینکه بنهند بارشان راو هر که بترسد از خدا
يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْراً * ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ
میگرداندمر اورا ازکارش آسانی را آنچه مذکور شد حکم خداست که فرستاد اورا بسوی شما وهر که پرهیز کرد ازعذاب خدامی پوشاند
عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ اَجْراً * اَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ
ازاو بديهايش را و بزرك سازد برای اومزد را ساکن گردانید ایشان را ازآنجا که ساکن شدید از وسع طاقت شما
وَلا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ اِنْ كُنَّ اُولاتِ حَمْلٍ فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ
ورنج مرسانید مطلقات را تا تنك گردانید برایشان و اگر باشند خداوندان بار پس نفقه کنید بر ایشان تا بنهند
حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَاْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ اِنْ
بار خودرا پس اگر شیر دهند برای شما پس بدهید ایشان را مهرها شان را وفرمان پذیر باشید میان خود به نیکی و اگر
تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْرٰى * لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ
سخت گیری کنید پس زود باشد که شیر دهد مر زند را زن دیگر باید نفقه دهد صاحب مال از مال خود و هر که تنك کرده شد براو روزی او
فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتٰيهُ اللّٰهُ لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّا ما آتٰيها سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ
پس باید نفقه کند از آنچه داد اورا خدا تکلیف نکند خدا نفسی را مگر آنچه عطا کرد اورا زود باشد که بگرداند خدا بعد دشواری
يُسْراً * وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً
آسانی را و بسا از اهل دهی که سرباز زدند از فرمان پروردگارش وپیغمبران او پس حساب کنیم او را حسابی سخت
وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً * فَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها وَ كانَ عاقِبَةُ اَمْرِها خُسْراً *
و عذاب کنیم اهل آن قریه را عذابی زشت پس بچشند عقوبت کارشان را و بود سر انجام کار ایشان زیان کاری
اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً * فَاتَّقُوا اللّٰهَ يا اُولِي الْاَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ اَنْزَلَ
آماده کرد خدا برای ایشان شکنجه را سخت پس بترسید از خدا ای خداوندان خردها آنان که گرویدند بتحقیق که فرو فرستاد
اللّٰهُ اِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللّٰهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ
خدا بسوی شما قرآن را و پیغمبری را که میخواند بر شما آیت های خدا را که روشن کننده اند تا بیرون کند آنانکه
آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً
گرویدند و کردند کارهای شایسته از تاریکیهای کفر بسوی روشنی ایمان و هر که بگرود بخدا و بکند کار شایسته

يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها اَبَداً قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً *
در می آورد او را بهشتها که میرود از زیر آنها جویها که جاوید باشند در آن همیشه بتحقیق که نیکو گردانید خدا برای او روزی را
اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَ مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا
خدائی که آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن آسمانها فرود می آید فرمان خدا میان آسمانها تا بدانند
اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً .
بدرستیکه خدا بر هر چیزی توانا است و بتحقیق خدا فرا رسید بهر چیزی از روی علم

قوله تعالی یا ایها النّبی اذا طلّقتم النّساء الایة خدای تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مراد او و امت لقوله اذا طلقتم النساء و روایت کرده اند که عبدالله عباس گفت نزل القرآن بایاك اعنی واسمعی یا جاره ـ و گفتند تقدیر آن است که یا ایها النّبی قل لامتك اذا طلقتم ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم امت خود را بگوی که چون زنانرا طلاق خواهید دادن و براین قول رسول صلی الله علیه وآله وسلم خارج باشد از خطاب و خلاف نیست که حکم رسول صلی الله علیه وآله وسلم درطلاق حکم امت است وطلاق در شرع عبارت است از تخلیه زن بحل عقد نکاح بلفظ طلاق بآن لغت که باشد یا بکنایة علي خلاف بيننا و بين الفقهاء وبنزدیك ما طلاق واقع نباشد الا باین لفظ وبکنایة واقع نباشد اما فراق حاصل شود بچیزهای دیگر جز طلاق چون ارتداد و لعان و خلع و فسخ ونکاح والرد بالعیب و طلاق را شرایطی هست که بی آن واقع نشود از آن جمله لفظ است و عزم است بر طلاق و آنکه زن پاکیزه بود و پاکیزگی که در او مقاربت واقع نشده باشد و بحضور دو گواه باشد چون این جمله شرایط حاصل بود یك طلاق رجعی واقع شود و مرد مالك مراجعت بود تا زن در عده باشد چون از عدّه بیرون آید مالك نفس خود شود و اگر او خواهد تا نکاح بندد از جمله خاطبان یکی باشد اگر عقد بندد براو و دیگرباره طلاق دهد براین شرایط هم رجعت تواند کردن مادام تا در عدّه بود چون از عده بیرون رود مالك شود خود را ومرد چون خاطبی بیگانه شود اگر عقد بندد براو دیگرباره و آنکه طلاق دهد او را طلاق باین باشد رجعت نتواند کردن و زن مالك نفس خود بود بآن معنی که ملك مرد ازو منقطع شود جز آنکه شوهر نتواند کردن تا از عده بیرون نیابد و نیز با زن او نتواند بودن تا آنکه شوهری دیگر بکند و از او مفارقت بکند باختیار و بطلاق یا بمرگ و اما اگر سه طلاق بیك بار بگوید یك طلاق بیشتر برنیوفتد وبنزدیك بعضی اصحاب لغو بود وجمله فقهاء در او خلاف کردند و مسائل طلاق رفته است فطلقوهنّ لعدّتهنّ عبدالله عباس گفت معنی آن است که طلاق. در پاکیزگی زن دهید چنانکه خلوتی نرفته باشد در آن پاکی یعنی آن طهر که ایشان شمارند از عدهٔ خود وطلاق مدهید ایشان را درحیض و این مخصوص باشد بمدخول بها برای آنکه آنرا که مدخول نباشد عده نبود او را و اگر در حیض طلاقش دهد بنزدیك اهل البیت واقع نباشد و خلاف سنّت بود و بنزدیك فقها بدعت بود ولیکن واقع بود ـ و سعید بن المسیّب چنان گفت که مذهب ما است ـ انس مالك گفت آیت در رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد که حفصه را طلاق داد و فرمود که مراجعه کن وسدی گفت

كه در عبدالله عمر آمد كه زن را طلاق داد در حيض رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود اورا
تا بنزديك او شود و رها كنند تا پاكيزه شود آنكه طلاقش دهد اگر خواهد پيش از آنكه
خلوت كند با او يا بداردش اين آن عده است كه خداى فرمود ـ مقاتلان گفتند آيت درشان
عبدالله بن عمروبن العاص آمد و عمروبن سعيد العاص و طفيل بن الحارث و عتبة بن عروان آمد
ابوموسى اشعرى گفت رسول صلى الله عليه وآله وسلم برايشان خشم گرفت كه طلاق بسيار دادندى
و مراجعت كردندى بسيار گفت اين نه طلاق مسلمانان باشد كه مرد گويد طلاق دادم و رجعت
كردم و طلاق دادم ورجعت كردم طلّقوا المرآة قبل عدّتها طلاق دهيد زن را پيش ازعدّة وعبدالله
عباس و عبدالله عمر خواندند فطلّقوهنّ قبل عدّتهنّ ـ اخبارى كه در طلاق آمده است آنست
كه عبدالله عمر روايت كرد كه رسول صلي الله عليه وآله وسلم گفت دشمن تر چيزى كه خداى دارد
از چيزهاء حلال طلاق است و حضرت اميرالمؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه روايت كرد كه
رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود تزوّجوا ولا تطلّقوا فانّ الطلاق يهتزّ منه العرش زن كنيد
و طلاق مدهيد كه عرش از طلاق بلرزد ثوبان روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله و سلم
فرمود هر آن زنى كه ازشوهر طلاق بگيرد بى سببي ورنجى بوى بهشت بروى حرام است ـ ابوموسى
الاشعرى روايت كرد كه رسول صم فرمود لاتطلقوا النّساء الا من ريبة فانّ الله لا يحب الذواقين و لا
الذّواقات طلاق مدهيد زنانرا الا ازتهمتى كه خداى تعالى ذوّاقان را دوست دارد يعنى كسانيكه هر وقت
كه خواهند زنى نو كنند از مردان و زنان كه شوهرى نو كنند ـ انس روايت كرد كه رسول
صلى الله عليه وآله وسلم گفت ماحلف باالطلاق ولا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد
و سوگند ندهد الا منافقى قوله واحصوا العدة گفت عده بشماريد يعنى آنان را كه سه قرء بايد
تا باشد على خلاف بين الفقهاء فى الاقراء و بيان كرديم كه قرء بنزديك شافعى و بنزديك ما
طهر باشد و بنزديك اهل عراق حيض و عده نشستن زن باشد از شوهر كردن تا مدتى معين
بگذرد كه تعيين كرد آن را وعده زنان بر ضروب باشد يك نوع عدهٔ آن كس باشد كه بر حد
نرسيده باشد و حيض نديده باشد وحد آن به نزديك ما نه سال باشد اين كس را عده نباشد به
نزديك اصحاب ما و بعضى اصحاب ما گفتند كه عدهٔ او بماه باشد سه ماه و اين مذهب جمله
فقها است و اما آن كس كه حيض بيند عدهٔ او با قراء باشد و آن اطهار باشد بنزديك ما و
بيشتر فقهاء و بنزديك بعضى حيض باشد ـ و نوعى ديگر آن باشد كه حيض نبيند و در سن او
ديگران حيض به بينند عدهٔ او بماه باشد سه ماه بلاخلاف و اصحاب ما حد او باين نهاده اند
كه سال او زير پنجاه باشد و آنكس كه آيس باشد و نوميد از حيض و مثل او در سن
او حيض نه بينند و حد او پنجاه سال باشد يا بالاى او او را عده نباشد بنزديك بيشتر
اصحاب ما و بعضى گفتند عدهٔ او بماه باشد و اين مذهب جملهٔ فقهاء و در اخبار ما آمد
كه اگر زن قرشى باشد حد او كه يائسه است ازشصت سال باشد و عدهٔ زن آبستن آن باشد كه
بار بنهد چون عدهٔ طلاق دارد و اگر عدهٔ وفات باشد ابعدالاجلين باشد اگر چهار ماه و ده روز
باشد و بار نهاده نباشد صبر كند تا بار نهد و اگر بار نهد و چهار ماه و ده روز گذشته نبود صبر

كند تا چهار ماه و ده روز بباشد و اين مذهب حضرت اميرالمؤمنين على صلوات و سلامه
عليه است ـ و عبدالله عباس و جملهٔ فقهاء گفتند زن آبستن را عدة المتوفى عنها زوجها اين
باشد كه بار بنهد مطلقا و عده مسترابه چنان باشد كه اعتبار اقراء و شهور ميكند اگر سه ماه
درست بگذرد بر او پاكيزه بينند كه در او خون نه بيند عدهٔ او رفت و اگر سه ماه بگذرد
كم يك روز در روز باز پسين حيض بيند عدهٔ او با قراء باشد آنرا يك حيض شمارد انتظار
حيض دوم كند و از روز طلاق تا تمام نه ماه صبر كند تا اگر حيض ديگر بيند حيض دوم
باشد او بماند با يك حيض ديگر اگر نه ماه بگذرد كه در او حيض نبيند عده بدارد بسه ماه
ديگر تمامى يكسال اگر آن سه ماه پاكيزه بگذرد باين شود باين سه ماه و اگر حيض بيند هم
باين باشد كه باين حيض سيم است و اگر حيض سيم نبيند صبر كند تا تمامى پانزده ماه اگر
بيند و اگر نبيند بهر حال باين شود براى آنكه اگر نبيند سه ماه درست رفته باشد بر او پاكيزه
و اگر بيند هر كه كه حيض بيند سيم باشد باين شود قوله فاحصوا العدة عام بود شامل بود اين
جمله آن را كه اقرا دارد احصاء اقرا كند و اگر بماه دارد على حال ماه يا روز مى شمارد تا
تمام شدن واتقوا الله ربكم آنكه گفت از خداى بترسيد و اين زن را كه در عده باشد از خانه
بيرون مكنيد و نيز او نبايد تا از خانه بيرون شود براى آنكه بنزديك ما و شافعى سكنى باشد
اورا و نفقه رسد و كسوه چون طلاق رجعى باشد و اگر طلاق باين باشد نفقه و سكنى نباشد اورا
بنزديك ما و شافعى گفت سكنى باشد اورا و نفقه نباشد و اهل عراق گفتند اگر باين باشد و
اگر رجعى نفقه و سُكنى باشد الا حالتى را كه خدا ازاو استثناء كرد و گفت الا ان ياتين بفاحشه مبينته
الا آنكه فاحشة ظاهر بكند مبينه خواندند بفتح ياء و مبينه بكسر ياء چون بفتح خوانى معنى آن
باشد كه فاحشه ظاهر كه خود را ظاهر بكرده باشد بر توسع و مفسران در فاحشه كه موجب
اخراج باشد خلاف كردند ـ بيشتر مفسران گفتند مراد زناست كه چون درعدهٔ زنا كند وبر
او درست شود او را بيرون بايد كردن بران اقامت حد و بدان باز نشوند كه او در عدهٔ است
قتاده گفت فاحشه نشوز باشد كه زن نشوز كند و از مرد طلاق خواهد چون طلاق بر اين
وجه باشد او را سكنى نرسد از خانه اش بيرون كردن عبدالله عمر و سدى گفتند كه فاحشه
آن است كه درعده بيرون آيد ازسراى ـ عبدالله عباس گفت در اخبار ما آمد كه كمترينه فاحشه
آن باشد كه خويشان مرد را بزبان رنجاند چون چنين كند شايد كه از خانه اش بيرون كنند
و روايتى ديگر از عبدالله عباس آن است كه هر معصيت كه بكند فاحشه باشد بدان سبب از
خانه اش بيرون توان كردن و تلك حدود الله گفت اين حد هاى خداست يعنى آنكه رفت
از احكام طلاق و عدّه حد هاست كه خداى تعالي نهاد در شرع و حد نهايتي باشد كه منع كند
داخل را از خروج و خارج را از دخول تا آنچه از اوست بيرون نشود و آنچه از او نيست
و رو نيايد آنكه اوامر و نواهى را حدود خواند و احكام براى آنكه حجر است در او
قصر است بر او آنكه گفت و من يتعد حدود الله هر كه از حدهاى خداى بگذرد و تعدى كند
او ظالم نفس خود باشد اما باستحقاق عقاب و اما به تفويت منفعت و ثواب كه ظلم مضرت

مخصوص باشد و در لغت نقصان بود لاتدری لعل الله یحدث بعد ذلك امراً تو ندانی باشد که
خدای تعالی از پس آن کاری پدید آرد ـ بعضی گفتند مراد شهوت المراجعه است ـ و بعضی
دیگر گفتند خود نفس مراجعه خواست مادام تا طلاق اول باشد یا دوم عده اش بسر نشده باشد
بعضی دیگر گفتند مراد تغییر رای مرد است در طلاق باشد که مردی را رای بر گردد پس از
آنکه عزم طلاقی کرده باشد طلاق ندهد فاذا بلغن اجلهن چون بوقت خود رسند و باتفاق
مفسران و فقیهان معنی آن است که قارین بلوغ اجلهن چون نزدیك باشند که عده بسر آید
برای آنکه چون عده بسرآید امساك نتواند کردن بطریق مراجعت ومراد مراجعت است بامساك
و چون از عده بدر آید مخیر باشد خواهد که بزن او باشد یا زن دیگری و جز بتجدید نکاح
و استیناف عقد میان ایشان مواصله نباشد حق تعالي گفت چون وقت ایشان بر آید یعنی نزدیك
رسد تا عدهٔ ایشان بسر خواهد آمدن فامسکوهن بمعروف ان شئتم ذلك اگر خواهید امساك
کنید ایشان را بمراجعت و در مراجعت این قدر کفایت باشد که گوید مراجعت کردم یابرود
و دست بر سر او نهد یا گوید من طلاق نخوانده ام وتو را رها نکرده ام این جمله رجعت
باشد جز آن است که مستحب است که گواه بر گیرد بر مراجعت برای آنکه برطلاق گواه بر
گرفته باشد تا مردم بدانند که او رجعت کرده است تا او را متهم نکنند بزنا و شرط نیست در
صحت رجعت اوفا رقوهن بمعروف و اگر خواهید رها کنید تا عده بسر آید و بائن شود
و مفارقت حاصل آید و مراد بمعروف در هر دو جایگاه مقتضی شرع است یعنی بآنچه واجب
شود ایشان را بر شما از نفقه و کسوه و مسکن و حسن الصحبه و یا مفارقت کند بمعروف یعنی
رها کند تا از عده بدر آید ومالك شود نفس خودرا و مراجعت نکند برسبیل مضاره وغرض
او آن باشد که تا او شوهر نتواند کردن و در رنج باشد معروف دوم ترك مضارة است و
اشهدوا ذوی عدل منکم یعنی علی الطلاق یعنی دو گواه عدل بر طلاق گیرد و این قول اصحابان
ماست چه طلاق واقع نباشد بنزویك ما جز بمحضر من الشاهدین العادلین و از شرائط صحت
طلاق یکی اشهاد است و امر را ظاهر بر وجوب باشد بنزدیك ما یعنی اوامر قرآن و سنت
اگر گویند مراد اشهاد بر مراجعت است باید گفتن این امر بر سنت است بقرینه اجماع فرقه
واگر حمل کنند برهر دو درطلاق واجب باشد و در رجعت سنت آنکه درهریکی بقرینه
دانند وازمطلق امر هیچ دو ندانند مگر توقف کنند بردلیل وشافعی تمسك کرد باین آیت
در وجوب اشهاد بر نکاح با آنکه گفت مراد باین اشهاد بر رجعت است و این تمام نشود
الا از پس آنکه مخصصی تعیین کند بر آنکه آیت مخصوص است بر رجعت در طلاق و لا
مخصص هنا و دیگر آنکه باز نماید که امر بروجوب است نه بر توقف و در اوامر قرآن
ما را خلافی نیست خلاف در مطلق امر است در لغت ما را با مخالفان که فقهاء گفتند مطلق
امر درلغت اقتضاء وجوب کند و ابو علی و ابو هاشم گفتند اقتضاء ندب کند و سید
رحمة الله علیه گفت اقتضاء توقف کند بر دلیل چه مستفاد امر بیش از آن نیست که ازو بدانند
که آمر مرید است مأمور به را چون بدانند که امر حکیم است دانند که مأمور به را باید تا

صفتی زیاده بر حسن باشد اما بانکه واجب بود یا مندوب الیه دلیل برآنکه این امر برندب است
چون حمل کنند بر رجعت قوله و اشهدوا اذا تبایعتم بنزدیك بیشتر فقهاء این امر برندب است
مگر اصحاب ظاهر که ایشان گفتند اشهاد بر مبایعه واجب است آنکه گفت و اقیموا
الشهادة گواهی که اقامت کنید برای خدای کنید واین امری است بر سبیل وعظ جملهٔ مکلفان
را آنکه گفت ذلکم یوعظ به من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر این وعظی است که خدای تعالی
دهد آنرا که بخدای و روز قیامت ایمان دارد واگر چه این وعظ است هر کس را که متعظ
شود با او از مؤمن و کافر ولیکن چون مؤمنان متعظ شوند و منتفع بوعظ ایشان را
تخصیص کرد بذکر و من یتق الله یجعل له مخرجاً گفت هر که ازخدای بترسد واز معاصی
اجتناب کند و از ترك واجبات خدای تعالی اورا راه بیرون آمدن از عقاب پدید آرد ویرزقه
من حیث لا یحتسب و روزی دهد او را از آنجا که او را گمان نبود عکرمه و ضحاك
و شعبی گفتند مراد آن است که هر که از خدای بترسد وطلاق که دهد طلاق سنت دهدخدای
تعالی او را راهی پدید آرد برجعت بیشتر مفسران گفتند آیت در حق عوف بن مالك الاشجعی
آمد و سبب آن بود که مشرکان پسری از آن او را باسیری گرفتند نام او سالم او بنزدیك
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله ص مشرکان پسر مرا باسیری گرفتند و
من مردی درویشم چیزی ندارم تا فدیه کنم او را بدان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
خدای داند که بنزدیك آل رسول چیزی نیست الا مدی از طعام بروتو و از خدای بترس وتقوی
و پرهیز کاری کار بند و صبر کن و بسیار گوی لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مرد برفت
وآن معنی کار بست یك روز ناگاه که او خبر نداشت پسرش سالم می آمد و چند شتر
می‌آورد مشرکان ازاوغافل شده بودند او از بند بجسته بود و می آمد در در راه گلهٔ شتربراندباخود
بیاورد پدر بدان توانگر شد فذلك قوله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب کلبی
گفت آمد و پنجاه شتر می آورد ـ عبدالله عباس گفت این مرد بنزدیك رسول صلي الله علیه و
آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله ص پسر مرا مشرکان باسیری گرفتند و مادرش جزع میکند
چه فرمائی ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برو تو و مادرش بسیار گوئید لاحول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم او بخانه آمد و گفت که احوال را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتم
ما را فرمود تا این کلمات را بگوئیم بسیار مادر گفت نیکو فرمود انکه این کلمه پیوسته
میگفتند بس برنیامد که پسر آمد و مباغی گوسفند بغنیمت گرفته آورد خدای تعالی این آیت
فرستاد مقاتل گفت گوسفند آورد و متاعهاء دیگر او بیامد گفت یا رسول الله ص مرا حلال باشد
که از آنچه او آورد چیزی بخورم فرمود روا باشد خدای تعالی این آیت فرستاد ـ عبدالله
عباس گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بخواند انکه گفت یجعل له مخرجا
من شبهات الدنیا و من غمرات الموت و من شدائد یوم القیامة ـ عبدالله مسعود گفت ومسروق
معنی آنست که خدای تعالی آنرا تخرجي کند و راه بیرون آمدنی از آنکه گمان برد که روزی
دهنده جز خدای است یا منع و عطا جز بدست خدا است تا کلام متناسب شود اعنی این دو جمله

که گفت و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب ـ ربیع خیثم گفت یجعل له مخرجا من کل شیئ ضاق علی الناس اورا راه بیرون آمدن دهد از هرچه مردمان را تنك باشد ـ ابو العالیه گفت مخرجاً من کل شدة از هر سختی بیرون آرد اورا ـ حسن گفت تخرجي از آنچه خدای نهی کرده باشد اورا از آن ـ حسین بن الفضل گفت هر که او از خدای بترسد در اداء فرایض خدای تعالی بقیامت اورا راه خروج نماید از عقاب و روزی دهد از ثواب از آن جا که او گمان نبرد حضرت صادق علیه السلام فرمود و فی قوله و یرزقه من حیث لا یحتسب برکت دهد اورا بر آنچه داده بود عمر بن عثمان الصدفي گفت معنی آنست که هر که بنزدیك حد خود بایستد و از معاصی اجتناب نماید خدای تعالی او را از حرام بحلال برد و از ضیق و سختی اورا بفراخی آورد و از دوزخ اورا ببهشت آرد ابو سعید حزار گفت هر که از حول و قوهٔ خود بیزار شود و در حول و قوهٔ خدای شود خدای تعالی اورا راهی پدید آرد از شدت تکلیف بمعرفة توفیق علی بن صالح گفت مراد بقوله یجعل له مخرجا آنست که قانع کند بآنچه روزی کرده باشد و ابوذر غفاری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود آیتی است در قرآن که اگر مردم بآن کار کنند کفایت باشد ایشان را آنگاه این آیت بخواند و تکرار میکرد و باز میخواند در خبر است که یکروز مردی بنزدیك عمر آمد و گفت مرا عملي ده از اعمال گفت قرآن دانی گفت نه گفت برو و قرآن بیاموز که ما عملي بکسی ندهیم که او قرآن نداند مرد برفت و قرآن بیاموخت بامید آنکه چون قرآن بیاموزد عمل گیرد چون در قرآن باین آیت رسید که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب طمع برید از عمل با پیش عمر نشد دیگر یکروز عمر اورا دید گفت چه کردی قرآن آموختی گفت آری گفت اکنون بیا تا عملی دهم تورا گفت عمل نخواهم گفت چرا گفت برای آنکه بقرآن مستغني شدم از عمل تو گفت چگونه گفت آیتی در قرآن پیش من آمد که مرا از تو و جز تو مستغني کرد و هی قوله و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ـ و من یتوکل علی الله فهو حسبه گفت هر که توکل کند بر خدای تعالی کفایت باشد او را عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او فرمود هر که او استغفار بسیار کند خدای تعالی اورا از غمها بیرون آرد از هر تنگی اورا فرج دهد و روزی دهد اورا از آنجا که او گمان نبرد هر که بر خدای توکل کند و با او استوار باشد و دلش ساکن بود باو در همت و نیت خدای تعالی کفایت بکند کار های اورا ان الله بالغ امره که خدای تعالی برسد بآنچه خواهد از کارش ـ عامهٔ قراء خواندند بالغٌ امره به تنوین ونصب امره علی انه مفعول به وحفص و مفضل روایت کردند از عاصم بالغ امره بی تنوین و خفض امره علی الاضافة و طلحة بن مسرف همچنین خواند درشاذ و داود بن ابی هند خواند بالغ امره به تنوین و رفع را یعنی کار او و فرمان او برسد بدانچه خواهد ـ عبدالرحمن بن ابی رافع گفت چون این آیت آمد که و من یتوکل علي الله فهو حسبه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتند ما توکل کردیم بر خدای خدای تعالی کار مارا کفایت کندو آنچه داشتند از دست فرو گذاشتند محافظت نکردند خدای

تعالی از پس این آیت بفرستاد ان الله بالغ امره یعنی فیکم و علیکم خدای تعالی قضای خودبراند در شما و بر شما قد جعل الله لکل شیئٍ قدرا خدای تعالی هرچیزی را قدری و حدی و اندازه نهاد که بآنجا رسد مسروق گفت در این آیت که خدای تعالی قضای خود براند اگر توکل کنند و اگر نکنند جز آنستکه هر که بر او توکل کند سیآتش مکفر کند و مزدش عظیم کند ربیع گفت خدای تعالی قضا بکرد بر خود که هر که بر او توکل کند کفایت کند اورا فی قوله و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که باو ایمان آرد هدایت دهد او را فی قوله و من یؤمن بالله یهد قلبه و هر که قرضی دهد با او مکافاتش کند في قوله من ذالذی یقرض الله قرضاً حسنا فیضاعفه اضعافاً کثیرة و هر که باو اعتصام کند برهاند اورا فی قوله و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و هر که دعا کند اجابت کند اورا فی قوله اجیب دعوة الداع اذا دعان قوله واللائی یئسن من المحیض من نسائکم الایه انکه حق تعالی گفت آن زنان که ایشان از حیض نومید باشند و حیض ایشان منقطع شده باشد بوقت سن خود از علو سن و گفتیم حد آن پنجاه سال است و بالا تر ان ارتبتم بعضی گفتند معنی او آن است که اگر شك افتد در آن که انقطاع او از علو سن است یا از علتی دیگر اورا بسه ماه عده باید داشت و آن آنست که بیان کردیم که او حیض بیند و آنان که در سن او باشند حیض بینند چه اگر نه چنین باشد و شك اورا معنی نباشد ـ ابو علی الزبیری گفت ارتبتم را معنی آنست که تیقنم و شك بمعنی یقین آمده است چنانکه ظن بمعنی علم و این قولی است شاذ و خارج از لغت عرب ـ زهری و عکرمه و قتاده گفتند معنی آن است که اگر بشك افتد که انقطاع حیض برای کبر است یا چون استحاضه است عدهٔ ایشان سه ماه باشد ـ بعضی دیگر گفتند که ندانند که حکم ایشان چیست و ایشان را عدهٔ چگونه می باید داشتن عدهٔ ایشان سه ماه بود واللائی لم یحضن و آن را که حیض افتاده نباشد والتقدیر آن است واللائی لم یحضن وارتبتم ایضا شك افتد در کار ایشان که نابودن حیض ایشان از صغر سن است یا از علتی دیگر عدهٔ ایشان سه ماه باشد و این آنست که ما گفتیم لا تحیض و في سنها من تحیض و تقدیر آنکه واللائی لم یحضن حکمها کذلك و این از کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه حواله بیان به آیهٔ مقدم کرد ـ قتاده گفت باول زنان بزرك را خواست و دوم کودکان خرد را که بحیض نرشیده باشد و این خلاف ظاهر است برای آنکه بیان کردیم که ان ارتبتم را باین قول فائده نبود آنکه گفت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن یعنی از جمله مطلقات زنی که آبستن بود عدهٔ او آن است که بار نهد اگر عقب طلاق بار نهد بلا فصل بائن شود از شوهر و مالك نفس خود شود عقد تواند بستن جز که شوهر را نباشد که با او مواقعه کند تا از نفاس پاکیزه شود که نفاس حکم حیض است دراین باب ـ اگر آبستن باشد بدو فرزند یکی جدا شود شوهر نتواند کردن تا آنکه که جملهٔ آن که درشکم دارد تمام وضع کند لقوله تعالی ان یضعن حملهن و او وضع نکرد حمل خودرا اما انقطاع عصمت زوجیت اصحاب ما روایت کرده اند که بوضع اول باشد و مرد را بر او رجعت نرسد جز آنکه تا فارغ نشود از هر دو عقد نتواند بستن بر

دیگری اما عدهٔ زن آبستن که شوهرش مرده باشد بیان کردیم که ابعدالاجلین بود و این مذهب ماست فقها فرق نکردند میان مطلقه و المتوفي عنها زوجها در آن که عدتش وضع حمل باشد و فقها در مسترابه خلاف کردند مذهب ما آن است که غایت عدة او پانزده ماه باشد چنانکه گفتیم و مذهب مالك و احمد و اسحق آن است که غایت عدهٔ او یکسال باشد و هذا احد قولی الشافعی ـ و مذهب اهل عراق آن است که چون یك حیض بدید جز بحیض عده نتواند داشتن و اگرش ده سال توقف باید کردن تا آنگاه که از حیض آیس شود آنکه سه ماه عده بدارد و این قول دیگر است شافعی را و اصحاب او بر این اعتماد کنند و گفته اند مذهب عبدالله مسعود و من یتق الله یجعل له من امره یسرا هر که از خدای بترسد خدای تعالی کار او بر او آسان کند ذلك امر الله انزله الیکم این فرمان خدا است که فرو فرستاد بشما این اشارة بحکم طلاق و رجعت و عده است آنکه گفت و من یتق الله یکفر عنه سیأته هر که از خدای تعالی بترسد خدای تعالی گناهان او مکفر کند و اورا مزد بزرگوار دهد قوله اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم آنکه حق تعالی گفت آن زنان مطلقات را که بطلاق از خود جدا کرده تا عده داشتن آنجا بنشانید که شما بنشینید و بیان کردیم که درطلاق رجعی نفقه و سکنی واجب باشد بلاخلاف و در طلاق بائن واجب نباشد ـ و اختلاف فقهاء در آن معنی برفت در این سورة من وجدکم ـ سدی گفت من ملکم از ملك شما ـ و کسائی گفت من زیاده است فی قوله سکنتم ای حیث سکنتم ـ و بعضی دیگر گفتند من وجدکم از دست فراخی و توانگری شما یعنی بحسب طاقتکم و روح عن یعقوب خواند من وجدکم بکسر واو ولا تضاروهن حق تعالي گفت مضرت مرسانید بایشان بقلت نفقه و تقصیر در کسوه و نا ساختن در مسکن تا کار بر ایشان تنك شود تا جای رها کنند تا آن علق کنید در قطع نفقه و این مضارة مفاعله است از یك تن چنانکه طارقت النعل و عافاه الله و ان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن گفت اگر بار دارند نفقه کنید بر ایشان تا بار بنهند ـ خلاف نیست دربین فقهاء در آنکه نفقه حامل واجب باشد سواء اگر طلاق رجعی باشد و اگر بائن و خلاف که افتاد در میان ایشان در متوفی عنها زوجها بود بنزدیك ما هم واجب باشد بسبب فرزند که در شکم دارد آنکه خلاف کردند که از کجا نفقه کنند اورا ـ مذهب علی علیه السلام و عبدالله عمر و شریح و نخعي و شعبی و حماد و ابن ابی لیلی و سفیان و اصحاب او آنستکه نفقه من صلب المال کنند تا باربنهادن عبدالله عباس و عبدالله زبیر و جابر عبدالله و مالك و شافعی و ابوحنیفه گفتند نفقهٔ او از نصیب او کنند از میراث شوهر آن بار که در شکم دارو آن را حمل گویند بفتح حا و نیز بار درخت را و آنچه بر پشت باشد یا بر سر حمل گویند آنرا بکسر حاء وجمعهای احمال والحمل مصدر حملت الشیء حملا والحمل الشیء المحمول کذبح وذبح ونکث ونکث فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن آنکه گفت اگر کودکان شما را شیر دهند مزدشان بدهید که مزدآن بر شما واجب است و گفته اند آیه مخصوص است بزن مطلقه زنیرا که اورا طلاق داده باشند اگر فرزند مرد را شیر دهد اورا اجرت رسد اجرت مثل پس از آنکه راغب باشد و راضی باشد بدان اگر چنانکه بیگانه

به اجرت معلوم قرار دهد و مادر بمانند آن راضی شود مادر اولی‌تر بود و اگر رضا ندهد وزیاده خواهد پدر را بود که اورا به بیگانه دهد الا آنکه فرزند جز شیر مادر نبستاند که آنکه از مادر باز نشاید گرفتن و اگر تن درندهد که کودك را شیر دهد و حال او آن حال بود جبر کنند مادر را بر رضاع تا کودك هلاك نشود و رضاع آن بود که مادر یادایه شیر دهد کودك را و از این جا گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب معنی آن است که زن مرضعه بمثابهٔ مادر است کودك را و مادر مرضعه جده شود کودك را و خاله اش خاله او بود و دخترش خواهر او شود و پسرش برادر او و همچنین جمله محرمات هرگه که شرایط رضاع باشد وشرایط او آن باشد که چندانی شیر دهد که گوشت و پوست او از شیر بروید اگر معلوم باشد والا اعتبار بپانزده رضعه باشد پیاپی که درمیان ان شیر هیچ زن را نخورد و اگر این نیز معلوم نباشد اعتبار بشبان روزی است و باید تا در مدت رضاع بود و آن در دو سال باشد چه اگر این شرایط یا یکی از این شرایط مختل باشد حرمت رضاع ثابت نشود وأتمروا بینکم بمعروف آنکه گفت امر بمعروف کنید بآنچه در میان شما است و ایتمار یکدیگر را فرمودن است و ایتمار امتثال باشد و موامره مشاوره باشد ـ و ان تعاسرتم اگر سختی کنید شما و دشخوار فرا گیرید دیگری بیاید اورا شیر دهد واین خطاب با مادران وپدران است چون خلاف کنند با یك دیگر و نه بسازند و آن مزد تمام بنهند و او مزد زیادت خواهد آنکه امر کرد و گفت لینفق ذوسعة من سعته باید نفقه دهد توانگر از توانگری و دست فراخی بحسب آنچه لایق باشد باو ومن قدر علیه رزقه وآنکس که روزی بر او مقدر ومضیق باشد باید که تا نفقه کند از آنچه خدای اورا داده باشد بیش از آن تکلیف بر او ننهند لایکلف الله نفساً الا ما اتیها که خدای تعالی تکلیف نکند هیچ نفسی را الا آنچه اورا داده باشد ـ واین آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی تکلیف مالایطاق نکند و کس را تکلیف نکند بآنچه او را نباشد وآنگاه برسبیل تسلی ودلخوشی گفت سیجعل الله بعد عسر یسرا خدای تعالی از پس درویشی توانگری دهد و از پس سختی راحتی دهد وکاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله کاین بمعنی کم باشد بمعنی خبر از تکثیر گفت بساده و شهر ومن زیاده است که طاغی شدند در فرمان خدای تعالی وپیغمبرانش فحاسبناها حساباً شدیداً لفظ ماضی است و معنی مستقبل گفت هر که چنین کند از طغیان و عصیان ما او را حساب سخت کنیم و مناقشه کنیم با او در شمار و اورا عذابی کنیم منکر و سخت و گفتند در آیت تقدیم و تاخیر است یعنی اورا دردنیا عذاب کنیم بقحط و تیغ و انواع مصایب و نوایب و در آخرت عذاب کنیم عذابی منکر وسخت فذاقت وبال امرها بچشید آن دیه یعنی اهل دیه بچشیدند وبال کار خود و عذاب و نکال بآنچه کرده بودند وکان عاقبة امرها خسرا و عاقبت کار ایشان زیان کاری بودی ـ آنکه گفت اعدالله لهم عذابا شدیدا خدای تعالی برای ایشان عذابی نهاد سخت فاتقوا الله از خدای بترسید ای خداوندان عقلها یك بار کنایت بلفظ تانیث میگوید ردا الی لفظ القریة ویك بار بجمع می گوید رداً الی اهل القریة الذین آمنوا

قد انزل الله اليكم ذكراً قوله الذين آمنوا درجای صفت اولوالالباب است كانه قال يااولى الالباب المؤمنين و شايد كه بدل بعض بود از كل مؤمنان را از ميان عقلا برای آن تخصيص كرد كه منتفع اينانند آنكه گفت قد انزل الله اليكم خدای تعالى بشما فرستاد ذكرى بعضى گفتند قرآن است برای آنكه قرآن را ذكر خواند فی قوله انا نحن نزلنا الذكر و اين قول سدی و ابن زيد است وبرای آن قرآن را ذكر خواند كه باو متذكر شوند وياد كنند آنچه را كه بر ايشان واجب باشد ذكر و يادداشت آن و عمل كردن برآن و بر اين قول تقدير چنان بود كه انزل الله اليكم ذكراً وارسل رسولا ازباب علفته تبناً ومآء بارداً باشد ای وسقيته مآء بارداً و گفتند مراد بذكر شرف است چنانكه گفت و انه لذكر لك ولقومك براين قول رسول بدل او باشد قول سه ديگران باشد كه مراد بذكر رسول است چنانكه گفت فسئلوا اهل الذكر ای آل محمد صلعم آنكه وصف كرد آن رسول را بر آنكه او آيات خدای ميخواند برشما متبين و روشن ليخرجكم من الظلمات تا شمارا از ظلمات و تاريكيها بيرون آرد بنور و روشنائی و از كفر بايمان و از ضلالت بهدى و بعضى ديگر گفتند ليخرجكم فعل خداست جل جلاله و بر هر دو وجه كلام بر سبيل توسع باشد و اخراج حقيقى نبود و انما اخراج رسول بدعوت بود و اخراج خدای تعالى به الطاف و توفيق و خروج فعل ايشان باشد جز آنكه چون عند آن فعل حاصل و آن سبب بود اضافه اخراج با خدای و رسول كرد و مانند اين بسيار است منها قوله في وصف السورة زادتهم ايماناً وزادتهم رجساً الى رجسهم اراد زادوا ايماناً و رجساً عند نزول السورة آنكه گفت و من يؤمن بالله و يعمل صالحاً يدخله جنات تجری من تحتها الانهار گفت هر كه ايمان آرد بخدای تعالى و عمل صالح كند يدخله خدای تعالى او را به بهشت هائی برد كه در زير درختان او جويها ميرود ـ و مدنيان و شاميان خواندند ندخله بنون على اضافة الفعل الى نفسه على سبيل التعظيم و باقى قراء خواندند بياء على اسناد الفعل الى الله على وجه المغايبه خالدين فيها ابداً در آنجا هميشه باشيد خالدين نصب بر حال است و ابداً بر ظرف قد احسن الله له رزقاً و خدای تعالى او را در آنجا روزی نيكو دهد الله الذی خلق سبع سموات گفت خدای تعالى آن است كه بيافريد هفت آسمان و من الارض مثلهن و از زمين مانند آن هم چندان يتنزل الامر بينهن فرو می فرستد در ميان هفت آسمان و هفت زمين كارها بتقدير و تدبير از حيوة و موت و توانگری و درويشی و فراخی و تنگی و بيماری و تندرستی آنگه بيان كرد كه غرض من در اين افعال محكم و متقن آن است تا شما بدانيد كه خدای تعالى به همه چيز قادر است و بهمه چيزها عالم و قادر ذاتی باشد حاصل بصفتی كه از مكان آن صفت از او صحيح باشد ايجاد مقدور خود كردن على بعض الوجوه و عالم ذاتی باشد حاصل برصفتی كه از مكان آن صفت ازاو صحيح باشد ايجاد مقدور خود كردن بروجه احكام و اتساق و در آيت دليل است برآنكه خدای تعالى نميخواهد كه كافر جاهل باشد باو و بآيات او كه دليل است بر وجود او و ثبوت صفات او و از آنجا كه فرمود من اين برای آن كردم تا بدانيد كه خدای بر همه چيز قادر است و بهمه چيز عالم و اين خلاف مجبره است كه ايشان

گفتند كه خدای از كافر كفر ميخواهد و از جاهل جهل و قوله و ان الله قد احاط بكل شيئی علماً اين عبارتست از عالمی بر طريقهٔ مبالغة يعنى هيچ معلوم نيست كه از عالمی او بيرون است و الا او عالم است بدان بروجهی كه صحيح بود كه عالم باشد قوله علماً نصب او تميز است ای احاط علمه به من باب طاب زيد نفساً و گفتند مصدر است برای آنكه احاط عبارت است از عالمی نه بينی كه خدای تعالى گفت احطت بمالم تحط به ای علمت بما تعلم پس تقدير آن باشد كه علم كل شيئی علماً مصدری است لا من لفظ الفعل سورة التحريم

اين سوره مدنی است دز قول عبدالله عباس و جز ايشان و دوازده آيت است بلاخلاف و دويست و چهل و هفت كلمه است و هزار وششصد حرف است و روايت است از ابی امامه از ابی كعب كه گفت كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود هر كه اين سوره بخواند خدای تبارك و تعالى او را توفيق دهد تا توبه نصوح كند انشاءالله وحده العزيز

سورة التحريم مدنية وهی اثنتا عشره آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاينده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللّٰهُ غَفُورٌ

ای پيغمبر عالی مقدار برای چه حرام می كنی آنچه حلال نمود خدای برای تو می جوئی باين تحريم خوشنودی زنان خودرا و خدا آمرزنده

رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللّٰهُ مَوْلٰيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ *

مهربان است بتحقيق كه واجب كرد خدا برای شما گشودن قسم های شمارا و خدا ياور شما است و او دانای درست كردار است

وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلٰى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ

و چون راز گفت پيغمبر ص با برخی از زنان خود كه حفصه است سخنی را پس چون خبر كرد بآن عايشه را و هويدا كرد او را خدا بر او

عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذَا

شناسانيد پيغمبر ص بعضی آن را بحفصه و اعراض كرد از بعضی پس آنوقت كه خبر كرد پيغمبر حفصه را بآن گفت كه خبر داد تورا اين حديث را

قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا

گفت پيغمبر خبر داد مرا دانای آگاه اگر توبه كنيد بسوی خدا پس بتحقيق كه گشته دلهای شما و اگر هم پشت شويد

عَلَيْهِ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰيهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلٰئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ

بر راز او پس بدرستيكه خدا اوست يار پيغمبر و جبرئيل و مردنيكوكار از گروندگان و فرشتگان بعد از اين هم پشت اويند

عَسٰى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ

شايد پروردگار او اگر طلاق دهد شمارا پيغمبر اينكه عوض دهد او را زنان ديگر بهتر از شما گردن نهندگان گروندگان فرمان بران

تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَاراً * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ

توبه كنندگان عبادت كنندگان روان شوندگان شوهر ديدگان و دختران ای آنانكه گرويديد نگاه داريد خودتان را

وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلٰئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

واهل خودتان را از آتش كه هيمه و آتش گيران او مردمانند و سنگ كبريت موكلند بر آن فرشتگان درشت سخن سخت در عذاب نافرمانی نكنند

اللّهَ مٰا اَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ * يٰا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَرُوا لٰاتَعْتَذِرُوالْيَوْمَ
خدا را آنچه فرمود ایشان را و می کنند آنچه مامورمیشوند ای آنانکه کافر شدید عذر میآوریدروزقیامت
اِنَّما تُجْزَوْنَ مٰاكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً
جز این نیست که جزا داده شوید آنچه بودید که می کردید ای آنانکه گرویدید بازگشت کنید بسوی خدا بازگشتن خالص
عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا-
شاید پروردگار شما اینکه بپوشاند از شما بدیهای شمارا و درآورد شمارا بهشت‌های که میرود از زیر آنها
الْاَنْهٰارُ يَوْمَ لٰا يُخْزِى اللّهُ النَّبِىَّ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعٰى بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
نهرها روزی که رسوا نکنند خدا پیغمبر را و آنان که گرویدند با او نورشان میرود پیش ایشان
وَ بِاَيْمٰانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنٰا اَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا وَاغْفِرْ لَنٰا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ *
وبجانب راست ایشان می گویند پروردگارا اتمام کن برای ما نور ما را وبیامرز برای ما بدرستیکه تو برهرچیزی توانائی
يٰا اَيُّهَا النَّبِىُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَالْمُنٰافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ
اي پیغمبر جهاد کن با کفار و بامنافقان و درشتی کن برایشان و جایگاه ایشان دوزخ است بد
الْمَصِيرُ * ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَاَةَ نُوحٍ وَ امْرَاَتَ لُوطٍ كٰانَتٰا
بازگشتی است زد خدا داستان و مثلی برای آنانکه کافر شدند داستان زن نوح و زن لوط که بودند
تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَيْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ يُغْنِيٰا عَنْهُمٰا مِنَ اللّهِ شَيْئاً وَ
زیر حکم دو بندگان از بندگان ما شایستگان در امور پس خیانت کردند آندو را پس دفع نکردند از آنها از عذاب خدا چیزي را و
قِيلَ ادْخُلَا النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِينَ * وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ
گفته شد درآئید آتش را با در آیندگان وزد خدا مثلی براي آنانکه گرویدند مانند زن فرعون
اِذْ قٰالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِى مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَنَجِّنِى
هنگامی که گفت پروردگارا بنا کن برای من در نزد تو خانهٔ در بهشت وبرهان مرا از فرعون وکرداراو ونجات ده مرا
مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ * وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرٰانَ الَّتِى اَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِيهِ
از گروه ستمکاران و مریم دختر عمران که نگاه داشت فرج خود را پس دمیدیم در او
مِنْ رُوحِنٰا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمٰاتِ رَبِّهٰا وَ كُتُبِهِ وَ كٰانَتْ مِنَ الْقٰانِتِينَ .
از روح خود و تصدیق کرد مریم بسخنان پروردگارش وکتابهایش و بود از فرمان برداران

قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك حق تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای پیغمبر برگزیده رفیع منزلت چرا برخود حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرد تو را تبتغی مرضات ازواجك طلب رضای زنان خود میکنی و خدای آمرزنده و بخشنده است گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول ص را عادت بود که هر بامداد چون از نماز فارغ شدی در حجره یك از زنان در شدی و احوال از ایشان بنگریدی و حفصهٔ بنت عمر را مشکی انگبین بهدیه آورده بودند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا رفتی او از انگبین پیش آوردی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دادی رسول ص از آن بخوردی و ساعتی مقام کردی عایشه را خوش نیامد مقام رسول ص را بر حفصه کنیزکی داشت

حبشی حصیره نام بود با او گفت برو و بنگر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بامدادها بحجره حفصه میرود چرا مقام می کند او بیامد و بدید و حدیث انگبین باز گفت عایشه او را از آن غیرت آمد و کس فرستاد بزنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت حالی چنین است و رسول ص آنجا مقام می کند و او را پارهٔ انگبین است و رسول را ص بدان علت باز میگیرد اکنون می باید که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزدیك شما آید بگوئید که از تو بوی مغافیر می آید و مغافیر صمغ عرفط باشد و آن را بوی کریه باشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کاره بودی که از او بوی کریه آمدی برای آنکه جبرئیل بنزدیك آنحضرت آمدی خویشتن را از منفرات دور داشتی رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چون نزدیك سوده شد سوده گفت من خواستم تا رسول ص را آن سخن گویم دیگر باره روا نداشتم که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم سخنی دروغ گویم که او را در آن کراهت باشد هیچ نگفتم رسول ص از آنجا بیرون رفت نزدیك عایشه شد عایشه علیها ما تستحق آستین در بینی گرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چرا چنین کردی گفت یا رسول الله ص بوی مغافیری از تو میآید تو مگر مغافیر خوردهٔ گفت نه ولیکن حفصه پارهٔ انگبین آورد بخوردم عایشه گفت پنداری نحل آن بر عرفط نشسته بوده است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من انگبین را بر خود حرام کردم که نیز انگبین نخورم عطاء بن ابی مسلم گفت اینکه رسول را ص انگبین دادی ام سلمه بود روایتی دیگر آنست که آن زن زینب بنت جحش بود که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم انگبین می داد عایشه و حفصه مواطات کردند که رسول ص را گویند از تو بوی مغافیری می آید آنکه هر دو بگفتند رسول صلی الله علیه وآله وسلم را رسول ص فرمود که من انگبین برخود حرام کردم خدای تعالي این آیه فرستاد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روز ها قسمت نهاده بودی میان زنان یك روز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله ص مرا بنزدیك پدر کاری هست دستوری ده تا آنجا بروم رسول صلي الله علیه وآله وسلم دستوری داد او برفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد و کنیزکی داشت نام او ماریه قبطیه بود مادر ابراهیم بود او را مقوقش ملك اسکندریه برسول صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده بود بهدیه اورا حاضر کرد ودرخانه حفصه با او خلوت کرد چون حفصه بازآمد درسرای بسته بود وبردر سرای بنشست تا رسول صلي الله علیه وآله وسلم بیرون آمد و عرق از روی مبارك وی میریخت حفصه بگریه در آمد و گفت یا رسول الله ص کنیزك را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی بنوبت من وحرمت مرا فرو گذاشتی و با دیگر زنان این نکردی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خاموش باش نه این کنیز حلال من است من او را بر خود حرام کردم برای رضای تو ولیکن این سری است مرا بنزدیك تو با هیچ کس مگوی و این امانت است بنزدیك تو چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا بیرون رفت حفصه دیوار عایشه بزد گفت بشارت باد تو را که رسول صلی الله علیه وآله و سلم ماریه را بر خود حرام کرد و این اندوه ما را کفایت شد و ایشان هر دو یعنی عایشه و حفصه دوستان یکدیگر بودند و متظاهر

بودندی بر زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم عایشه نیز در حق او سخن گفت تاچندانی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خورد که پیرامن او نگردد خدای تعالی این آیت فرستاد که یاایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك یعنی انگبین و ماریه را چرا بر خویشتن حرام میکنی و خدای تعالی تو را حلال کرده است برای رضای زنانت و او خدای غفور و رحیم است ـ عکرمه گفت این آیت در حق آن زن باشد که خویشتن را بر رسول صلی الله علیه و آله هبه داده بود و نام او ام شریك بود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را به هبه قبول نمیکرد برای دل زنانش این سه قول در این آیت قد فرض الله لکم خدای تعالی تقدیر کرد وقطع کرد آنچه سوگند را بدان حل کنی و این دلیل است بر آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خورده بود و نگفته بود هی علی حرام و بنزدیك بیشتر فقها این سوگند نه باشد و برای آن تحلة الیمین را معنی آن است که چیزی کند که تبعه سوگند از او ساقط شود و این بیك چیز باشد از دو چیز اما کفاره بنزدیك ما بعدالحنث باشد واما آنچه بدان سوگند خورده باشد بجای آرد چنانکه گوید والله انی اکل من هذه الطعام اگر چه اندکي خورد تحله سوگند باشد و برای آن تحله الیمین را عبارت کردند از چیزی اندك في قولهم لا افعل ذلك الا تحله القسم خدای تعالی بیان کرد تحله و تحلیل سوگند ببیان کفاره در سورة المائدة آنجا که گفت فکفارته اطعام عشرة مساکین الی قوله ذلك کفارة ایمانکم اذا حلفتم والله مولیکم خدای تعالی بشما اولی تر است از آنکه شما بخود و هو العلیم الحکیم و او دانا و محکم کاراست آنکه خدای تعالی فرمود تا کفاره سوگند بکرد و کنیزك را بنزدیك خود آورد(۱)

و اذا سر النبي الی بعض ازواجه گفت یاد کن چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر گفت با بعضی زنان خود یعنی با حفصه حدیثاً یعنی حدیث تحریم ماریه و گفتند سر آن بود که عایشه مطلع شد بر حدیث ماریه در خانهٔ حفصه رسول صلی الله علیه و آله وسلم اورا گفت این سری است نزدیك تو و اماتی با کس نگوئی او با حفصه بگفت بر این قول مراد ببعض ازواجه عایشه باشد ـ سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که سر آن بود که رسول یك روز عایشه را گفت من با تو سری دارم خواهم گفت نگر تا با کس نگوئی و این امانت است مرا بنزدیك تو عایشه گفت آن چیست فرمود پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت خواهند کردن و پس ایشان عثمان در حال که رسول صلی الله علیه وآله وسلم از خانه بیرون رفت او دیوار حفصه بکوفت و اورا خبر داد و او دیگری را خبر داد تا این منتشر شد و گفتند عایشه با پدر بگفت بر سبیل بشارت فلما نبّات به چون خبر دار بدان سر یعنی عایشه واظهره الله علیه و خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مطلع گردانید بر افشاء آن سر عرف بعضه بهری از آن تعریف کرد و با روی آن آورد واعرض عن بعض و از بهری عدول کرد عامه قراء خواندند عرف بتشدید مگر کسائی که عرف خواند و در شاذ ابو عبدالرحمن السلمی و حسن بصری و قتاده و بعضی دیگر ازمفسران گفتند قوله عرف آنست که جازاه و عاقبه علیه من قولهم لاعرفن مافعلت باز نمایم آنچه تو کرده ای و اعرض عن بعض ای عفا عن بعض بر بهری عقوبت کرد و

(۱) عبارات در نسخه اصل هم مشوش است

از بهری عفو کرد و گفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم جزا داد حفصه را باآنکه طلاق داد اورا و بخانهٔ پدر فرستاد اورا عمر خشم گرفت بر دختر خود و گفت ولو کان فی آل الخطاب خیر لما طلقك رسول الله (ص) اگر در آل خطاب خیری بودی رسول تو را طلاق نمیداد خدای تعالی فرمود که مراجعت کن رسول صلی الله علیه وآله وسلم مراجعت کرد و بآن خشم یکماه از همهٔ زنان اعتزال کرد و در مشربهٔ ام ابراهیم بنشست با ماریه قبطه تا آیت تخیر آمد ـ حسن بصری گفت کریمان در کارها استقصا نکنند نه بیني که حق تعالی چه حکایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم فی قوله عرف بعضه واعرض عن بعض ای عرّفها بحدیث و عدل عن بعض فلما نباها به چون رسول صلی الله علیه و آله خبر داد عایشه را از آن وگفتند حفصه را بآنچه کرده بودند از افشاء سر قالت گفت من انباك هذا تورا این خبر که داد رسول جواب داد گفت نبأنی العظیم الخبیر خدای دانا مرا خبر داد آنکه گفت ان تتوبا الی الله اگر توبه کنید از اینکه کردید فقد صغت قلوبکما مستوجب توبه آید که دل شما میل کرد بآن ابن زید گفت میل دل ایشان که بدان مستوجب توبه بودند آن بود که دل ایشان مائل بود بتحریم ماریه و مفارقت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از او واین کار بر ایشان راست بود جز آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم کاره بود آنرا پس توبه برای آن بایست کردن که چرا شادمانه شدند بچیزی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم آن را کاره بود و گفتند برای میل بکاری که خدای آنرا کاره بود ـ و جملهٔ اهل تأویل مجتمع اند بر آنکه خطاب بقوله ان تتوبا الی الله با عایشه است و حفصه ـ و زهری روایت کرد از عبیدالله بن عبدالله بن ابی ثور از عبدالله عباس که او گفت من سخت حریص بودم بر آنکه بدانم که آن دو زن که بود که افشاء سر رسول کردند که دل ایشان میل کرد تا سالی از سالها با عمر بحج بودم در بعضی از منازل آب بر دست او میریختم و او دست می شست اورا گفتم آن دو زن که بودند از زنان رسول که خدای ایشانرا گفت ان تتوبا الي الله فقد صغت قلو بکما گفت کراهت آمد اورا از این سئوال ولیکن پنهان نکرد و گفت و اعجباه لك یابن عباس عایشه و حفصه بودند ـ آنکه گفت بدانکه ما جماعتی قریش بودیم بر زنان مستولي بودیم و زنان را برما استیلانبود تا بمدینه آمدیم زنان انصاریان را عادت بودی که جواب شوهران دادندی و بر ایشان تحکم کردندی زنان ما در ایشان نگریدند و از ایشان بیاموختند تا یك روز اتفاق افتاد که مرا با زن خویش گفتگوئی رفت و بر او خشم گرفتم اومرا جواب میداد مرا منکر آمد گفتم تو را زهره باشد که مرا جواب دهی گفت آری که از تو بزرگتر را زنان جواب میدهند گفتم آن کیست گفت رسول (ص) خواست مرا عجب آمد بر خاستم بنزدیك حفصه رفتم و گفتم شما جواب رسول ص می دهید گفت آری و باشد که یك شبانروز ازو هجرت کنیم گفتم خایب و خاسر باشد آن کس که چنین کند از کجا ایمن باشید که غضب وخشم خدای برشما فرود آید از خشم رسول (ص) نگر تا نیز جواب رسول صلی الله علیه و آله وسلم ندهی و از او هیچ نخواهی و بر او اقتراح نکنی و اگر چیزی باید تو را از من بخواه و نگر تا حمیة نبری اگر یکی از زنان رسول صلی الله علیه وآله وسلم نکوتر باشد ورسول صلعم را میل باو بیشتر بود ـ آنکه گفت مرا

همسایه بود انصاری نماز شام میآمد و بخدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتمانی روزی که مرا شغلی بودی او برفتی و روزی که او شغلی بودی من میرفتم چون خبری تازه شدی و وحی آمدی او مرا خبر دادی و من او را خبر میدادم تا وقتی خبر دادند که قبیلهٔ غسان اسبان را نعل میزنند تا بغزاء ما آیند یك روز نوبت این مرد انصاری بود نماز شامی آمد در سرای ما بزد من بیرون آمدم مرا گفت خبر داری که حادثهٔ عظیم افتاده است گفتم غسان بیامده اند بغزاء گفت از این عظیم تر است گفتم آن چیست گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم جمله زنان خودرا طلاق داده است گفتم این آن است که من حفصه را گفتم و از من نشنید اکنون در افتادند ـ آن شب دل مشغول بودم بر دگر روز بامداد برخاستم و بنزدیك حفصه رفتم گفتم رسول صلی الله علیه و آله و سلم شما را طلاق داده است گفت نمیدانم الا آن است که ازما مفارقت کرده است و در مشربهٔ ام ابراهیم شده است و بنشسته من بیامدم و رسول صلی الله علیه را غلامی بود سیاه اورا گفتم برو بگوی که عمر بر در است دستوری ده تا در آید غلام رفت و برون آمد و گفت که گفتم و جواب نداد من برفتم و بنزدیك منبر نشستم اما مرا قرار نبود دیگر باره برخاستم و بیامدم غلام را گفتم برو دستوری خواه رفت بیرون آمد گفت که گفتم جواب نداد من تاسه بار برفتم و باز آمدم و دستوری خاستم نیافتم ببار سیم برفتم غلام از قفای من آواز داد که دستوری داد در رو من بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله رفتم و سلام کردم رسول صلی الله وعلیه و آله و سلم بر سر حصیری خفته بود و آن حصیر اثر کرده بود در پهلوی مبارکش گفتم یا رسول‌الله زنان را طلاق دادی گفت نه الله اکبر ـ آنکه آن حکایت که مرا با زن خود و حفصه رفت بگفتم رسول از آنجا بخندید گفتم یارسول‌الله دستور شد که یك ساعت مستانس باشم بحضرت تو گفت روا باشد گفت برنگریدم گرد خانه چیزی ندیدم مگرسه پوست گوسفند گفتم یارسول‌الله اگر دعای کنی تا خدای تعالی برامت فراخ کند معیشت ایشان چنانکه بر پارسیان و رومیان کرده است و ایشان خدای را نمی‌پرستند او باز نشست و گفت با ابن الخطاب تو در شکّی نمیدانی که ایشان قومی‌اند که ایشان رادنیا معجل کرده و لذات و طیبات ایشان در دنیااست پس گفتم یا رسول‌الله (صلی الله علیه و آله وسلم) استغفار کن برای من گفت من سوگند خورده ام که یك ماه بنزدیك این زنان نشوم ـ زهری گفت مرا خبر داده عروه از عایشه که او گفت من روز میشمردم تابیست ونه روز بگذشت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نزدیك من آمد من گفتم که نه سوگند بر یکماه خوردی گفت بلی گفت بیست و نه روز بگذشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ندانی که ماه بود که بیست و نه روز بود انکه فرمود ای عایشه من تو راچیزی خواهم گفتن جواب آن مده تا مشاورت با مادر و پدر نبری تعجیل نکنی گفت آن چیست آنکه این آیت برخواند یا ایهاالنبی قل لازواجك ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها الی قوله اجراً عظیما و تفسیر و قصهٔ آن در سورهٔ احزاب برفته است گفت یا رسول‌الله در این حدیث مشورت بکار نمی آید من اختیار خدای ورسول میکنم بی‌مشورت کسی ولیکن یارسول‌الله این حدیث سری است میان من و تو و با پدرم مگو گفت گمان بردی که در حفظ اسرار همچون توام اما قوله فقد صغت قلوبکما اگر

گویند از حق او آنستکه قلوبکما باشد که تثنیه است گوئیم که این دو لغت است و عرب هر دو گفته اند الا آن است که جمع بیشتر است و شایع تر وشاعر جمع کرد میان هر دولغت فی قوله ظهرا هما مثل ظهور الترسین ـ قوله وان تظاهرا علیه ای تعاونا گفت اگر پشت باپشت نهید و یکدیگر را معاونت کنید در ایذاء رسول صلی الله علیه وآله وسلم اهل کوفه خواندند بتخفیف ظاء علی وزن تفاعلا بر فعل ماضی و باقی قراء خواندند تظاهرا بتشدید ظاء علی تقدیر تتظاهرا بر فعل مستقبل آنگه تاء تفاعل را در ظاء ادغام کردند لقرب المخرج وصار تظاهرا فان الله هو مولیه خدای تعالی یار و یاور او است ای ولیه وناصره و بنصرت رسولش اولی تر است وجبریل ونیز جبرئیل امین و صالح المؤمنین و مرد صالح از جمله مؤمنان بچند طریق در اخبار ما و مخالفان ما آمد باسناد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت مراد بصالح المؤمنین علی بن ابیطالب است کلبی گفت مؤمنانند که منافق نباشند ـ علاء بن زیاد گفت و قتاده که پیغمبرانند والملآئکة بعد ذلك ظهیر و فرشتگان پس از آن پشت اویند و یاورانند او را و گفتند برای آن نگفت صالحوا المؤمنین بر جمع والملائکة بلفظ جمع گفت که این لفظ در جای جمع است اگرچه واحد است چنانکه قائل گوید لایدخل داری الا قاری هریك از قاریان در سرای او شوند روا بود چنانکه اگر جمعی بسیار در شوند که این لفظ واحد بجای جمع است و برقول اول که گفتیم بدین تاویل حاجت نیست و اصحاب ما بدین آیت استدلال کردند بتفضیل امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بر صحابه و آن آن است که گفتند خدای تعالی میگوید و صالح المؤمنین اگرچه نه بلفظ تفضیل است کقولهم فلان فقیه القوم و عالم القوم و سیدالقوم یرید افقهم و اعلمهم و احقهم بالسیادة قوله عسی ربه ان طلقکن آنگه خدای تعالی گفت برای تسلی رسول صلی الله علیه و آله وسلم و برای آنکه تا تحکم ایشان برسول رد کند گفت همانا اگر رسول من طلاق دهد شما را ان یبدله ازواجاً خیراً منکن خدا او را زنانی دهد ببدل شما بهتر ازشما مسلمات مؤمنات نماز کنان و گفتند مطیعات و گفتند دعا کنندگان تائبات توبه کنندگان و خدا پرستندگان سائحات روندگان بااو هر کجا او رود و گفتند روزه داران و گفتند مهاجران ثیبات و ابکاراً بهری شوهر کرده و بهری ناکرده و این آیت دلیل است بر بطلان دلیل الخطاب چه اگر دلیل الخطاب برکار گیرند آیت دلیل آن کند که ایشان موصوف نبودند بدین صفات و معلوم است که ایشان موصوف بودند بدین صفات پس دلیل الخطاب را اصلی نباشد از آنجا که مؤدی است باین افساد یا ایهاالذین آمنوا آنگه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گرویدگان و ایمان آوردگان بخدای قوا انفسکم و اهلیکم ناراً خویشتن را و اهل خود را نگه دارید از آتش دوزخ و دوزخی که وقودها الناس و الحجارة هیزم آن دوزخ آدمیانند و سنك‌ها یعنی سنك کبریت که در سورة البقره گفته ایم علیها ملائکة غلاظ شداد بر این آتش موکل باشند فرشتگان درشت سخنان و آن زبانیه دوزخند لایعصون الله ما امرهم در خدای تعالی عاصی نشوند بآنچه فرماید و یفعلون ما یؤمرون و بکنند آنچه فرمایند ایشان را یا ایهاالذین کفروا الایه این خطابی است که روز قیامت خدای تعالی با کافران کند گوید ای آنانکه کافر شده اید عذر

نخواهید امروز چه امروز عذرها مقبول نباشد و توبه نپذیرند برای آنکه مکلفان ملجاء باشند
و فعل ملجاء درتکلیف نیاید و براو ثواب وعقاب نبود انما تجزون ما کنتم تعملون شما را
جزا خواهند داد بانچه کرده باشید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله آنکه خطاب کرد بامؤمنان
و گفت ای گرویدگان توبه کنید با خدای و با درگاه او شوید توبة نصوحا جمله قراء نصوح
خواندند بفتح نون وابوبکر عن عاصم روایت کرد نصوحاً بضم نون علی المصدر مبرد گفت مراد
بنصوح توبه‌ایست نصیحت کننده و علماء درمعنی توبه نصوح خلاف کردند ـ عمر گفت و ابی
معاذ که توبه نصوح آن باشد که ازآن توبه باسر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود این خبر
مرفوع روایت کردند الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت توبهٔ نصوح آن باشد که مرد
پشیمان بود بر گذشته و عزم کرده باشد به آینده که با سر مانند آن نشود ـ کلبی گفت آن
باشد که بدل پشیمان شود و بزبان استغفار کند و بتن باز ایستد از گناه ـ قتاده گفت توبهٔ
صادق باشد سعید جبیر گفت توبهٔ مقبول باشد ومقبول نبود تا در او سه خصلت نبود خوف
آنکه مبادا که نپذیرد و امید آنکه پذیرفته شود و آنکه برطاعت مداومت کند ـ سعیدجبیر
بن المسیب گفت توبهٔ که بدان نصیحت کنند خودرا ـ قرطی گوید باید تا در او چهارشرط
بود استغفار بزبان و اقلاع باجسام و ابدان و عزم کردن بدان که دیگر نکند مثل آن وهجران
کنند از گناهکاران ـ سفیان ثوری گفت علامت توبهٔ نصوح چهارچیز بود القله والعلة
والذلة والغربة درویشی و بیماری و ذلیلی و غریبی ـ فضل عیاض گفت آن باشد که گناه نصب
چشم او باشد چنانکه پنداری که دراو می نگرد ـ ابوبکر واسطی گفت توبه نصوح آن باشد که
دراو نصیب خود مراعات نکنند چنانکه گناه برای راحت خود نکنند تا از عذاب نجات یابد
بل باید که برای خدای و تحصیل رضای او کند ـ ابوبکر وراق گفت باید که تا دنیا بر
او تنك شود بافراخی او و نفس براو تنك شود جنانکه خدای تعالی در حق آن سه کس گفت
وعلی الثلاثة الذین خلفوا الایه ـ ابوبکر دقاق مصری گفت باید تا رد مظالم کند و از خصمان
حلالی بخواهد وپیوسته طاعت کند دویم گفت آن باشد که باخدای همه‌روی باشد نه قفا چنانکه دروقت
گناه همه قفا بود بلاروی ذوالنون گفت توبه‌را سه علامتست قلة الکلام وقلة الطعام وقلة المنام اندك گوید
و اندك خورد واندك خوابد ـ شقیق گفت آن باشد که خداوندش خویشتن را ملامت بسیار
کند و از پشیمانی خالی نشود تا از آفات گناه بسلامت برهد سری سقطی گفت توبهٔ نصوح
آن بود که توبه کند و مردمان را بتوبه خواند تا چنانکه او از عذاب برهد ایشان نیز برهند
چه شرط مسلمانی آن است که بمسلمانان آن خواهی که بخود خواهی ـ جنید گفت آن باشد
که گناه فراموش کند برای آنکه هر که توبه او نصوح بود هر چه جز خداست فراموش
کند ابوالادیان گفت آن باشد که خداوند توبه را دمعی بود سفوح وتنی باشد او را از
معاصی جموح تا توبهٔ اورا نام توان نهادن نصوح ـ فتح موصلی گفت علامت توبه نصوح سه
چیز است مخالفة الهواء و کثرت البکاء و مکابدة الجوع والظماء عسی ربکم ان یکفر عنکم
سیاتکم تا همانا خدای تعالی گناهان شما را مکفر کند و این توبه کفاره گناهان شما باشد

و اصل تکفیر تعطیه باشد یعنی بیامرزد گناهان را و بیان کردیم که تکفیر و احباط
باطل است و انما گناه خدای آمرزد عندتوبة بفضل منه ـ و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار
و شما را به بهشت های برد که در زیر آن جوی‌ها آب میرود یوم لایخزی الله النبی والذین
آمنوا معه آنروز که خدای تعالی رسول خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم اذلال
نکنند و آنان را که باو ایمان آوردند از صحابه او بل اعزاز کند ایشان را بایصال ثواب به
ایشان انکه وصف کرد ایشان را بانکه نور ایشان روزقیامت با ایشان میرود در پیش ایشان
و بر دست راست ایشان ـ و ایشان بر سبیل رغبت میگویند ربنا اتمم لنا نورنا بار خدایا نور
مارا تمام کن و مارا بیامرز که تو خدای عزیزی و حکیمی و این انکه گویند که نور منافقان
فرو میرود و ایشان در ظلمت بمانند چنانکه در سورة الحدید برفت ـ انکه خطاب کرد با
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای پیغمبر ص برگزیده جهاد کن با کافران و با منافقان
و کارزار کن ـ مفسران گفتند معنی آنستکه جهاد کن با کافران بتیغ و با منافقان بسخن
و جدال واغلظ علیهم و با هر دو گروه درشت باش و در قرائت اهل البیت آمد جاهد الکفار
بالمنافقین بمنافقان با کافران جهاد کن و ماویهم جهنم و مأوای ومآل ایشان دوزخ است وآن
بد مآل و بازگشتن است ـ انکه حق تعالی در مثل زد برای کافران و مسلمانان گفت ضرب الله
مثلا الایه مثل زد خدا برای کافران زن نوح را و زن لوط را که ایشان با آنکه دو کافر
بودند در تحت حکم و امر دو بنده و دو مرد صالح بودند و پیغمبر مرسل و این جای تعجب
باشد که ایشان خلقان را با خدای خوانند و بر دست ایشان بسیار کس ایمان آرند انکه
زنان ایشان کافر باشند ـ عبدالله عباس گفت زنان ایشان منافق بودند ـ مفسران گفتند
زن نوح را واعله نام بود وزن لوط را واهله ـ مقاتل گفت والعه و والهة کانتا تحت
عبدین من عبادنا در زیر فرمان دو بندهٔ ما بودند فخا نتاهما خیانت کردند با ایشان ـ
عبدالله عباس گفت آن خیانت از ایشان بزنا نبود و اما خیانت زن نوح آن بود که او قوم
او را گفتی تا سخن او نشنوند و اعتماد نکنند که او دیوانه است احوال او من بهتر
دانم که بر او مطلعم شب و روز اگر کسی در خفیه پوشیده بنوح ایمان آوردی او برفتی و
آن جبابره و کفار را خبر دادی تا اورا بگرفتندی و عذاب کردندی و زن لوط قوم را خبر
دادی بحضور مهمانان او تا آن قوم ایشان را رنجه داشتندی که آن قوم آن معامله باغربا
کردندی فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً ایشان را غنا و کفاف نکرد از خدای تعالی انکه
ایشان زنان دو پیغمبر بودند ای فلم یغن نوح و لوط عنهما این دو پیغمبر بفریاد ایشان
نرسیدند و شفاعت ایشان نکنند و قیل ادخل النار مع الداخلین و گویند ایشان را یعنی
زبانیه آن زنان را که در دوزخ شوید با آنانکه میشوند و ضرب الله مثلا و مثل دیگر زد خدای
تعالی برای مؤمنان زن فرعون را و نام او آسیه بنت مزاحم بود مفسران گفتند چون
ساحران سحر خود بکردند و موسی علیه السلام عصا بینداخت و کردهٔ ایشان و ساخته ایشان
را فرو برد آسیه اندیشه کرد و بدانست که او پیغمبر است و جادو نیست چون فرعون

علیه اللعنه مطلع شد بر ایمان او بفرمود تا او را چهار میخ کردند در آفتاب آنکه بفرمود
تا سنگی عظیم بیاوردند تا بر او زنند عند انکه او آن سنگ بدید در خدای بنالید و گفت
رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة بار خدایا برای من در بهشت خانه بنا کن خدای تعالی حجاب
برداشت تا او در بهشت خانه بدید از در سفید بیك پاره که خدای تعالی بر او بیافریده بود او
دل خوش گشت انکه جان او برداشت پیش از آنکه آن سنگ بر او آید چون او را وفات
آمد و ایشان ندانستند آن سنگ بر آوردند بر تنی زدند بی جان واواز آن هیچ الم نیافت
نیز در دعا گفت و نجنی من فرعون و عمله بار خدایا مرا از فرعون و عمل خبیث او برهان
و مرا از این قوم کافران بیدادکاران برهان خدای تعالی باین بیان کرد که عمل کسی کسیرا
سود ندارد و زیان ندارد و خدای تعالي کسیرا بر فعل دیگری ثواب و عقاب ندهد کهایمان
نوح و لوط زنان ایشان را سود نداشت و نه کفر ایشان شوهران را زیان داشت و همچنین ایمان
زن فرعون فرعون را سود نداشت و کفر فرعون آسیه را زیان نداشت و مریم ابنة
عمران التی گفت یاد کن مریم دختر عمران را در نصب او دووجه گفتند یکی آنکه
معطوف است علی قوله و امراة فرعون و مریم و عامل در او ضرب الله مثلا است ـ و وجهی
دیگر آنکه بفعل مقدر منصوب است والتقدیر واذکر مریم ابنت عمران یاد کن مریم دختر عمران
را که احصنت فرجها که اندام خود ازفساد وزنا نگاهداشت والفرج الشق و منه الفرجه والفرج
والافراج و این کنایت است از اندام مرد و زن و این کنایت نیکوست نام زشت او که
فحش باشد حر است از آنجا که گویند فی حر امه این جواب طعن مخالفان است که گفتند
چون روا باشد که خدای تعالی در قرآن لفظی چنین گوید و مثل این لفظ فحش باشد فنفخنا
فیه من روحنا ما در او دمیدیم از روح خود و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و باد در
آستین او دمید و گفتند در گریبان او در حال آبستن شد و بعیسی بار گرفت و برای آن اضافت
با خود کرد که آن فعلی بود که جز مقدور او نبودی که از باد دهن جبرئیل عیسی را بیافرید
و صدقت بکلمات ربها و مریم علیها السلام کلمات خدای را تصدیق کرد و باور داشت و کتبه و
کتاب او یعنی توریة عامهٔ قراء کتابه خواندند علی التوحید و بصریان عن عاصم و نافع بروایت
خارجه خواندند و کتبه علی الجمع یعني جملهٔ کتابهائی که از آسمان آمده بود در آن عهد و
پیش از آن وکانت من القانتین و او از جملهٔ مطیعان بود و برای آن قانتین گفت و قانتات نگفت
لتغلب المذکر علی المؤنث و گفتند برای آنکه او قوت مردان داشت در عبادت ـ و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت حسبك من نسآء العالمین اربع گفت بس است تورا از زنان جهان
چهار زن مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد زن رسول صلی الله
علیه و آله وسلم و فاطمه دختر رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ابو موسی روایت کرد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت مردان بسیار کامل شدند و از زنان کس کامل
نشد مگر چهار زن مریم دختر عمران وآسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه (ع)
دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم ـ معاذ جبل روایت کنند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم

در بالین خدیجه رضی الله عنها رفت و او در حالت نزع بود گفت یا خدیجه سخت است این کار
که فرود آمد بتو گفت یا رسول الله در این کراهت خیر بسیار هست آنکه گفت چون در نزدیك
همسران خود شوی که ببوستان تو خواهند بودن ایشان را از من سلام کن گفت یا رسول الله
(ص) ایشان که اند گفت مریم دختر عمران وآسیه دختر مزاحم وکلثمه اوحلیمه خواهر موسی
(ع) خدیجه رضی الله عنها گفت بالرفاء وبالبنین تورا با ایشان فسحت کاری با دو پسران و این
دعائی باشد که دامادان را کنند

سورة الملك ـ این سوره مکی است و سی آیت است و سیصد و سی کلمه است هزار و
سیصد حرف است و روایت است از عکرمه از عبدالله عباس که رسول (ص) گفت میخواستمی
که سورة الملك در دل هر مؤمنی بودی یعنی خواستمی که هر مؤمن بیاد داشتی و ابو هریره
روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت در این کتاب قرآن سوره ئی است که سی
آیه است فرداء قیامت شفاعت کند خداوندش را واورا ازدوزخ بدر آرد وآن سوره تبارك است
عبد الله مسعود گفت چون بندهٔ را در گور نهند فرشتگان عذاب از قبل پای اینان در
آیند و فرشتگان رحمت گویند شما را بر او سبیلی نیست که او در شبها سورة الملك خواندی
چون بر خاستی ـ بر سر بالین او آیند زبان او گوید شما را با این بنده راه نیست که سورة الملك
بسیار خواندی درشب ها سحر برخاستی آنکه گفت این سوره مانع است ازعذاب گور واین سوره را
در توریة هم سورة الملك خوانند هر که اوهر شب بخواند ثواب بسیار تحصیل کند انشاءالله تعالی

سورة الملك ثلثون آية وهی مكيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهرمان

تَبارَكَ الَّذی بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ
بزرگوار است آنکه بدست او هست پادشاهی و بر هر چیزی تواناست آنکه آفرید مرگ را و
الْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ * اَلَّذی خَلَقَ سَبْعَ
زندگانی را تا آزماید شما را کدام نیکوترید از کار و اوست آمرزنده آنکه آفرید هفت
سَمٰواتٍ طِباقًا ما تَرٰی فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ
آسمانهارا طبقه طبقه نمی بینی در آفرینش خداوند هیچ تفاوتی را پس باز گردان چشم را آیا بینی
فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ *
نقصانی را پس بازگردان چشم را دوباز گردانیدن باز میگردد بسوی تو دیده بلندی و او مانده باشد
وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَجَعَلْناها رُجُومًا لِلشَّياطِينِ وَاَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ
و بتحقیق آراستیم آسمان دنیارا بچراغ های ستاره و گردانیدیم آنهارا راندگان مر شیاطین و آماده ساختیم برای آنها شکنجه
السَّعِيرِ * وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * اِذا اُلْقُوا فِيها
سوزنده ومر آنان را که کافر شدند به پروردگارشان شکنجه دوزخ است وبدجایگاهی است چون افکنده شوید در آن

سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ * تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا اُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ

شنونده مر آنرا خروشی وآن میجوشد نزدیک باشد که پاره شود از خشم هر گاه افکنده شوند در آن گروهی

سَئَلَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا

بپرسند آنها را خازنان آن آیا نیامد شما را بیم کننده گویند آری بتحقیق آمد ما را بیم کننده پس تکذیب کردیم و گفتیم

نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْئٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ

نفرستاد خدا هیچ چیز نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ و گفتند اگر بودیم می شنیدیم یا می فهمیدیم

مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِاَصْحَابِ السَّعِيرِ * اِنَّ الَّذِينَ

نبودیم در یاران آتش سوزان پس اعتراف کردند بگناهشان پس دوری است از رحمت اصحاب آتش را بدرستیکه کسانی

يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيرٌ * وَ اَسِرُّوا قَوْلَكُمْ اَوِ اجْهَرُوا بِهِ اِنَّهُ

که میترسند پروردگارشان را به پنهانی مر آنهار است آمرزش و اجر بزرك و پنهان کنید گفتار خودتان را یا آشکار کنید آنرا بتحقیق او

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ * هُوَ الَّذِي

آگاه است بحقیقت سینه ها آگاه باش میداند آنکه آفرید و او است لطف کننده آگاه اوست آنکه

جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْهِ النُّشُورُ *

قرار داد برای شما زمین را رام پس سیر کنید در اطراف آن و بخورید از روزی او و بسوی اوست حشر

ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ * اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ

آیا ایمن شدید آنرا که در آسمان است که فرو برد شما را بزمین پس آنگاه آن موج زند آیا ایمن شدید آنرا که

فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ * وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ

در آسمان است که بفرستد بر شما باد سخت را پس زود میدانید چگونه است ترساننده و بتحقیق تکذیب کردند آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ * اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ

پیش از آنها بودند پس چگونه باشد انکار آیا ندیدند به سوی مرغان بالای آنها صف زنندگان و می گیرند

مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْئٍ بَصِيرٌ * اَمْ مَنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ

باز ندارد آنها را مگر خداوند بدرستیکه او بهر چیزی بیناست آیا کیست این آنکه لشکر است برای شما

يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ اِنِ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي غُرُورٍ اَمْ مَنْ هٰذَا الَّذِي

مدد کنند شما را از جز خداوند نیستند کافران مگر در غرور آیا کیست این آنکه

يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ * اَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى

روزی میدهد شما را اگر نگاه داشت روزی خود را بلکه لجاج کردند در سرکشی و عناد آیا کیست که میرود نگونسار بر

وَجْهِهِ اَهْدَى اَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ

روی خود راه نماینده تر است یا کسیکه میرود باعتدال بر راه راست بگو اوست آنکه آفرید شمارا

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ * قُلْ هُوَ الَّذِي

و قرار داد برای شما گوش و چشمها و دلها کم شکر میکنید بگو اوست آنکه

ذَرَاَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَ يَقُولُونَ مَتَى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آفرید شما را در زمین و بسوی او برانگیخته شوید و میگویند کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان

قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ * فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ

بگو جز این نیست که علم نزد خدا است و جز این نیست که من بیم کننده ام هویدا پس چون دیدند او را نزدیک بد شد روهای آنانکه

كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ وَ مَنْ

کافر شدند و گفته شد این است که بودید باو ادعا میکردید بگو آیا می نگرید اگر هلاك کند مرا خدا و کسیکه

مَعِيَ اَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ * قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ

با من است یا رحم کند ما را پس کیست برهاند کافران را از شکنجه دردناك بگو اوست خداوند گرویدیم باو

وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ

و براو توکل کردیم پس زود بدانید کیست او در گمراهی آشکار بگو آیا دیدید اگر بگرداند آب شما

غَوْراً فَمَنْ يَاْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ .

فرورونده پس کیست که بیاورد شما را آب گوارا

قوله تعالی تبارك الذی حق تعالی در این آیه ثناء خود گفت متعالی است و متعظم آنخدائی که پادشاهی اوراست و متفرد است بوجود لم یزل و لا یزال و اصل کلمه تفاعل است من بروك البعیر و هو ثباته ولزومه بارکا علی صدره یعنی قدیم است فیمالم یزل باقیست فیما لا یزال وجود او را ابتدای نیست و دوام او را انتهای نیست بیده الملك بدست اوست پادشاهی یعنی بامر اوست و قدرت او و ید قوه و قدرت باشد و بمعنی تصرف و نفاذ امور آید ومعنی آنست که ملك آفریدهٔ اوست و در تصرف اوست تا چنانکه خواهد می گرداند بایجاد و اعدام و زیاده و نقصان و انواع تغییرات و هو علی کل شیئی قدیر و او بر همه چیزی قادر است از مقدورات خود آنکه گفت الذی خلق الموت والحیوة او آن خداست که بیافرید مرك و زندگانی را مرك بیافرید تا بر آن صبر کنید و حیات بیافرید تا بر آن شکر کنید گفتند از این حدیث اشاره کرد بر آنکه قادر است بر شیئی و بر ضدش چه اگر مرك معنی بودی ضد حیات بودی اما قوله خلق الموت حقیقت او آن است که فعلی کند که حیات عند آن منتفی شود از تخریب بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیات محتاج است بدو از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و یا شدّ مخارج روح چون خناق و ضیق النفس و آنچه حیات بدو منتفی شود و مذهب درست این است که گفتیم و مذهب ابوعلی و ابوالقاسم بلخی آن است که موت معنی است وضد حیات است و ابوهاشم را مذهب آن بود اول آنکه رجوع کرد و مذهب اشعری و بخاری هم این است و برای آن گفتیم که او معنی نیست که حکمی صادر نیست از او که استدلال توان کرد بدو بر آنکه او معني است و چون مدرك نباشد و طریقی نباشد از حکم باثبات او اثبات کردن او مؤدی بود باجهالت قوله لیبلوکم تا بیازماید شما را که از شما که نیکو عمل تر است بیان کردیم پیش از این که معنی ابتلاء از خدا چه باشد و معنی آن است که او در تکلیف ما بمکلفان معامله آنان کند که ایشان را امتحان و ابتلا کنند آنکه او را بر توسع امتحان خواند و این افعال چون اطلاق و تخلیه و تمکین و تخییر و مانند این فعلها که خدای با مکلفان کرده است که آن صورت امتحان دارد و هو العزیز الغفور و او خدائی است عزیز و غالب همه چیز را و هیچ چیز اورا غالب نشود و غفور آمرزنده است ـ و اما تقدیم موت بر حیوت فی قوله خلق الموت والحیوة با آنکه اعتبار

نیست در این باب بتقدیم و تاخیر واوموجب ترتیب نیست چنانکه گفت یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور و ذکور از اناث به باشد و این برای آن چنین گفت که در تقدیم ترجیح و تفضیلی نیست ـ بعضی دیگر گفتند برای آن تا مکلفان متعظ شوند باو و بدانند که مرجع باموت خواهدبودن قتاده گفت خدای تعالی آدمی را بمرك ذلیل بکرد و دنیا هم سرای حیات کرد وهم سرای فنا وآخرت را سرای بقا کرد وجزا ـ و بعضی دیگر گفتند برای آن تقدیم کرداو را که او مقدم است نبینی که خال ونطفه وآنچیزهارا که احیاءرا ازاو آفریدند همه موات و جماد بوده است آنکه حیات در او آفریدند و روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت خدای مرك رابرصورت کبشی سیاه وسفید آفرید بهیچ چیز گذر نکند وباو نرسد الا که بمیرد وحیات را برصورت اسپي ابلق آفرید ماده وآن اسبی است که جبرئیل علیه السلام و انبیا علیه السلام بر او نشستند از خر مهتر است وازاسب کهتر گام او یك چشم زخم باشد پای برهیچ چیز ننهد و بهیچ چیز نرسد و الا آن چیز زنده شود و او آن اسب که جبرئیل علیه السلام برو نشسته بود چون سامری اورا دید خاك از پی او برگرفت و در شکم عجل افکند تا به بانك آمد و این خبر برسبیل تمثیل باشد اگر درست شود قوله تعالی ایکم احسن عملا احسن عقلا واورع عن محارم الله واسرع الی طاعة الله تا که عاقل تر است و پرهیزگار تر و طاعت دار تر است ـ ابو قتاده گفت رسول صلی الله علیه وآله را از این آیه پرسیدم گفت معنی آنست که کیست که عقل بهتر بکار دارد آنکه عاقل تر است از شما که از خدای بهتر ترسد و بادای واجبات و اجتناب مقبحات قیام بیشتر کند و اگر در بعضی تطوع تقصیر کند ـ فضیل عیاض گفت در این آیه ایکم احسن عملا ای اخلص عملا و اصوبه گفت تا کدام خالص تر است بعمل و مصیب تر ـ گفتند چه معنی دارد این گفت چون عمل خالص نبود و مشوب بود بریا هیچ نبود و چون صواب نبود نچنان بود که خدای تعالی فرموده است و نه بر قاعده پس لابد باید تا عمل جامع بود این دو وصف را یکی اخلاص یکی اصابه تا از بدعت وریا دور باشد ـ حسن گفت تا کیست که ازدنیا زاهدتر است و در آخرت راغب تر ـ سهل گفت تا که متوکل تر است ـ فراء گفت در کلام اضماری هست والتقدیر لیبلوکم فینظر ایکم احسن عملا ـ و مثله قوله تعالی و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و کلام با این تقدیر بمعنی نزدیك تر است وقوله ایکم احسن عملا مبتداء خبر است قوله تعالی الذی خلق سبع سموات طباقاً آن خدائی که بیافرید هفت آسمان را طبق بر بالا نهاد ویقال اطبقت الشی اذا جعلت بعضه فوق بعض ـ ایاز بن تغلب گفت شنیدم ازاعرابی که کسی را ذم میکرد میگفت شره طباق وخیره غیر باق ونصب طباقاً بر حال است ـ وبعضی باین آیت استدلال کرده اند بر آنکه آسمان کروی نیست که آنچه مطبق بود مسطح باشدشکل کره ندارد و این معتمد نیست برای آنکه ممکن بود که مطبق باشد طبق از بالای طبق واگر چه جمله او در تدویر شکل کره دارد و این امتناع نیست مسلمانان را چون بادله باهره درست شد که آنرا خالقی و مدبری ومصرفی هست که میدارد و میگرداند آنکه گفت ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت حمزه و کسائی واعمش و یحیی تفوت خواندند بی الف علی تفعل ـ

و باقی قراء تفاوت خواندند علی تفاعل و اصل کلمه از فوت باشد و چیز های مخالف را برای آن متفاوت خوانند که بهری از بهری فایت باشند و معنی یکی است کالتعهد و التعاهد والتحمل والتحامل گفت در خلق خدای تعالی تفاوتی نیست یعنی کما بیشی و تناقصی و تباینی و اختلافی از روی حکمت نه از روی منظر بل جمله مستقیم است و مستوی ـ و در قرائت عبدالله عباس آمد که او خواند من تفوت فارجع البصر فراء گفت برای آن رجوع گفت و اگر چه اول بار چشم آنجا نبوده است که نظری در کلام مضمر است آنجا که گفت ماتری والتقدیر فانظر هل تری فی خلق الرحمن من تفاوت آنکه گفت فارجع البصر هل تری من فطور نظر باز آر تا در آسمان هیچ شکافی بینی ـ و قولی دیگر آنست که رجوع گویند آنجا که مثل این فعل مقدم نباشد چنانکه شاعر گفت شعر فان تکن الایام ابصرن مرة الی فقد عادت بهن ذنوب ای ظهرت وبدت و ان لم یکن قبل ذلك منه ذنب ـ وفطور فتوق باشد و احد فطر و فتق و مثله شقوق و حروق ضحاك گفت اختلاف ـ عطیه گفت عیب ـ ابن کیسان گفت تباعد قرطی گفت فروج ابو عبیده صدوع و این اقوال متقارب المعنی است والفطر الشق این لفظ هم اسم باشد و هم مصدر و چون اسم باشد آنرا جمع کنند بفطور چنانکه شاعر گفت شققت القلب ثم رزوت فیه هواك فلیم فالتام الفتور ☆ وقال آخر بنا لکم بلا عمد سماء و زینها فما فیها فطور ـ ثم ارجع البصر کرتین آنکه گفت باز آر چشم را بار دیگر تا دو بار باشد تا نظر چشم باز گردد و باز نزد تو آید خاشع و ذلیل کند شده و منقطع گشته قال الشاعر نظرت الیها بالمحصب من فتی یقاد الي الطرف و هو حسیر ـ کعب الاحبار گفت آسمان دنیا موجی است مکفوف و آسمان دوم از سنك مرمر است سفید و آسمان سیم از آهن است و آسمان چهارم از مس است و گفتند از روی و پنجم سیم است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا بعرش هفت حجاب است میان هر حجابی صحرا ها است و نام فرشتهٔ که بر آن حجابها موکل است بقیطا طروش است ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح انکه گفت ما آسمان دنیا را بیاراستیم بستارکانی که بروشنی بمانند چراغها است و جعلناها رجوماً للشیاطین و آنرا برجوم ومرامی شیطان کردیم چون خواهند که استراق سمع کنند واعتدنا لهم عذاب السعیر و برای ایشان عذاب دوزخ بیجارده ایم با آنکه در دنیا ایشان را بشهاب می سوزیم و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم گفت و آنان را که کافر شدند بخدای ایشان را عذاب دوزخ بود و مستوجب و مستحق آن باشند باستحقاق و بئس المصیر و بد جائی است آن یعنی دوزخ اذا القو فیها سمعوا لها شهیقاً و هی تفور انکه وصف دوزخ کرد و گفت چون آن کافران را در دوزخ افکنند آواز این آتش شنوند چنانکه آواز خران بمنکری و بلندی و آن دوزخ همچنان می جوشد که لوید (۱) جوشد ـ و مجاهد گفت میجوشد و مضطرب میشود چنانکه حبهٔ چند در آب بسیار فکنند و بجوشانند و روا بود که شهیق آواز آتش باشد و این ظاهر آیت است و روا بود که آواز اهل دوزخ باشد چنانکه در دیگر آیه گفت لهم فیها زفیر و شهیق انکه بطریق مبالغه گفت تکاد تمیز من الغیظ گفت نزدیك آن باشد که شکافته شود از خشم وبترکد و این عبارت است

(۱) لوید بمعنای دیك بزرك است که فعلا هم درمازندران مصطلح است

از شدت خشم پنداری تشبیه کرد بکسی که مملو باشد از چیزی چون امتلاء بغایت رسد بشکافد کذق المملو ـ انکه گفت برسبیل حکایت از مستقبل ایام کلما القی فیها فوج چون گروهی را از کافران در دوزخ افکنند خازنان دوزخ پرسند از ایشان و گویند الم یأتکم نذیر شما را پیغامبر نیامد قالوا بلی ـ ایشان جواب دهند و گویند بلی آمدند بما پیغمبران (ع) ولیکن ما باور نداشتیم و دروغ داشتیم ایشان را و گفتیم ما نزل الله من شیئ خدای تعالی چیزی نفرستاده و شما اینکه میگوئید دروغ میگوئید و شما در ضلال و ذهابید از راه حق و صواب ـ انکه حکایت آن کرد که اهل دوزخ با یکدیگر گویند برسبیل تحسر و تلهف لوکنا نسمع او نعقل اگر چنانکه ما در دنیا سمعیات و شرعیات گوش داشتیمی و شنیده بودیمی آنچه رسولان خدای گفتند و آنچه معقولات بود بعقل اندیشه کرده و باز انداخته و تامل و تدبر کرده در اوامر و نواهی از اهل دوزخ نبودیمی فاعترفوا بذنبهم انکه خدای تعالی گفت ـ در دوزخ بگناه خود معترف شوند و مقر آیند و آیه از چند وجه دلیل است بربطلان مذهب مجبره یکی آنکه گفت فاعترفوا بذنبهم ایشان اعتراف دهند به گناه و اعتراف ایشان بر ایشان حجت باشد و حجت خدای را باشد بر ایشان و بر آن مذهب حجت بنده را بود و دیگر اضافه گناه بایشان کرد و اگر فعل خدای بودی اضافه گناه بایشان دروغ بودی ـ دیگر آنکه اگر در قیامت تکلیف بودی چنانکه اصحاب بخار گفتند توبهٔ همه کافران مقبول بودی و چون دانستندی که توبه مقبول خواهد بودن ملجاء بودندی بتوبه کردن و چون چنین بودی هیچ کافر معذب نبودی و این خلاف اجماع است آنکه گفت فسحقا لاصحاب السعیر هلاك باد اهل دوزخ را و نصب او برمصدری باشد محذوف الفعل ـ سعید جبیر گفت سحق نام وادی است در دوزخ و عامهٔ قراء خواندند فسحقاً باسکان حاء و کسائی و ابو جعفر سحقا خواندند بدو ضمه وهما لغتان کالرعب والرعب و السحت و السحت ـ مجاهد گفت از عبدالله عباس که روز قیامت مردی را بدوزخ برند دوزخ از او منقبض شود حق تعالی گوید چه بود تورا گوید بار خدایا او پناه بسیار با تو دادی از من حق تعالی گوید رها کنید بندهٔ مرا بنده دیگر بیارند چون بکنار دوزخ شود گوید بار خدایا گمان من بتوبه این بود حق تعالی گوید گمان تو چه بود گوید گمان من آن بود که برمن رحمت کنی حق تعالی گوید رها کنید او را مردی دیگر را بیارند از آتش شهیقی مانند شهیق استر و زفیری که اهل عرصات ازآن بترسند سرزندقوله ان الذین یخشون ربهم آنکه حق تعالی گفت آنانکه ازخدای بترسند در غیبت یعنی در حالی که حال خلوت بود و غیبت مردمان بود آنچه کنند نه بحیای مردمان بود یابربای ایشان و آنچه نکنند نه برای خوف ایشان نکنند بل من خشیة الله و رجاء رحمته این‌است معنی یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة واجر کبیر ایشان را باشد آمرزش ومزدی بزرگوار آنکه برسبیل تهدید و وعید فرمود و اسروا قولکم اواجهروا گفت اگر خواهید سخن بجهر گوئید و آواز بلند و اگر خواهید بسر گوئید پنهان که بنزدیك او یکی است و او عالم است باسرار دل‌ها ـ این آیه در حق مشرکان آمد که ایشان رسول صلی‌الله علیه وآله و

سلم را سخن ناسزا گفتندی خدای تعالی رسول را خبر دادی بر زبان جبرئیل علیه السلام تا ایشان را باز می گفت ایشان را گمان آمدی که از کسی شنیده باشد و نقل کرده چون سخنی خواستندی گفتن گفتند اسروا این حدیث بسر گوئید که کس نشود و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر خواهید بسر گوئید که کس نشنود و اگر بجهر که من عالمم بآنچه در دل دارید آنکه گفت الا یعلم من خلق آنکه شما را آفرید بداند احوال و اقوال شما و مفعول هردو فعل بیفکند و تقدیر آن است که الا یعلم الله الذی خلقهم اسرارهم و احوالهم صورت کلام استفهام است و معنی تقریر و هواللطیف الخبیر و او خدائی است با لطف و رفق گواه و دانا باحوال بندگان اما قوله من خلق محل من شاید که رفع بود بر فاعلیت والتقدیر الا یعلم الله الخالق و شاید که محل او نصب بود بر مفعول والتقدیر الا یعلم الله من خلقه ای المخلوقین و بر این قول فاعل محذوف باشد و مفعول مذکور ـ مسیب گفت مردی شبی از شب ها در میان درختانی میرفت بادی سخت در آمد و از هر درختی برگ بسیار فرود آمد در خواطر او بگردید که گوئی خدای داند که چند برگ از درختان بیفتاد هاتفي از گوشهٔ آواز داد که الا یعلم من خلق و هواللطیف الخبیر ـ محمّدبن الفضیل گفت مردی در میان بیشهٔ پردرخت میرفت در خواطر او بگذشت که اگر دراین جایگاه بمعصیتی مشغول باشد کس از حال او خبر ندارد هاتفي آواز داد از گوشهٔ که الا یعلم من خلق و هواللطف الخبیر ـ و هوالذی جعل لکم الارض ذلولا او آن خدائی است که زمین را در زیر قدم شما مذلل و مسخر کرد تا شما چنانکه خواهید در وی میروید و می آئید و مینشینید و میخسبید فامشوا فی مناکبها بروید در دوشهای زمین عبدالله عباس گفت مراد کوهها است ـ ضحاك گفت مراد پشته ها است ـ مجاهد گفت مراد راهها و فجاج است کلبی گفت اطراف زمین است و اصل منکب از نکوب باشد و آن عدول باشد والمنکب المعدل و منه الریح النکبا و نکب فلان عن الطریق وینکب اذا عدل ناحیته وکلوا من رزقه صورة هر دو امر است مراد اباحه و بخورید از روزی او آیه دلیل است بر آنکه روزی جز حلال نباشد برای آنکه حرام ممنوع ومنهی عنه است نه مأموربه باشد نه‌مباح والیه النشور و با اوست زنده کردن خلقان ءامنتم ابن کثیر خواند وآمنتم بواو در حال وصل و کوفیان و شامیان بدو همزه خواندند بر اصل خود و باقی قراء بتخفیف همزه اول و تبیین دوم و اصل ءامنتم است بلفظ استفهام است و معنی تهدید و گفت ایمن شدید ازاینکه در آسمان یعنی خدای که ملك او در آسمان است علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و تخصیص آسمان برای آن کرد تاتصرف دیگران در او راه نبرد ـ و گفتند برای آن گفت که مشرکان گفتندی که الله خدای آسمان است و اصنام خدایان زمین اند خدای تعالی گفت از خدای آسمان بر زعم شما کجا ایمن شده اید که شما را بزمین فرو برد و بعضی دیگر گفتند مراد نفی فوق است و تقدیره من فوق السماء نه بمعنی جهة بل بمعنی قهر و غلبه چنانکه گفت فسیحوا فی الارض اربعة اشهرای فوق الارض و گفتند فی بمعنی علی است کقوله ولاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی جذوعها هم بمعنی استعلا و قهر و ملك و تصرف و نفاذ امر باشد

چنانکه گویند فلان علی العراق و فلان علی الحجاز ای اولیها و القائم علیها و ادله عقل که احتمال تاویل نکند برخاسته است بر آنکه خدای را جل جلاله مکان وجهة نیست که این از صفحات اجسام باشد و خـدای تعالی خالق اجسام است ـ اما اشارهٔ مردم در وقت دعا برای آن است که آسمان محل وحی و منزل مطر است و منزل قدوس و جای مقدسان و مقربان است و معدن روزی است آلانری الی قوله وفی السماء رزقکم و ما توعدون فاذا هی تمور تو بینی می جنبند این قول حسن است و ضحاك گـفت میگردد و اهلش را میگرداند یعنی زمین ـ ابن کیسان گـفت فرو میبرد ایشان را ـ ام امنتم من فی السمآء یا ایمن شده از آنکه در آسمان بر آن تأویل ها که رفت ان یرسل علیکم حاصباً که فرو فرستد به شما بادی سخت کـه سنگ ریزه آرد چنانکه بفرستاد بر قوم لوط فی قوله انا ارسلنا علیهم حاصباً فستعلمون بدانید آنکه عذاب من چگونه باشد و قیل نذیری ای انذاری بالعذاب ترسانیدن من بعذاب چگـونه باشد و لقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر ـ تکذیب کردند آنانکه پیش از اینان بودند پیغمبران را و ایشان را باور نداشتند چگونه بود انکار من بر ایشان و عذاب و اختلاف قراء بر اثبات یاء در اخوات این لفظ برفته است کـه بعضی یاء بیاورند باصل و بعضی بکسره اکتفا کردند اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات آنکه حق تعالی برسبیل تذکیر نعمت گفت نمی بینند این کافران مرغان را کـه از بالای سر ایشان در هوا معلق بال گسترده می پرند و گـاه بال فراهم گرفته گـاه بصفیف می پرند و گـاه بدفیف و ایشان را در هر دوحال کس نمیدارد جز خـدای تعالی از آنکه بیوفتد انه بکل شیئی بصیر او بهمه چیز دانا و بینا است ام من هذالذی هو جند لکم گـفت یا کیست آنکه او لشکر است شما را و نگاهدار است که شما را حمایت کند و یاری کند جز خدای تعالی یا اگر خدای تعالی بشما رنجی خواهد کـه باز دارد ان الکافرون الا فی غرور کافران نیستند الا درغرور باین مذهب و اعتقاد که ایشان دارند ام من هذالذی یرزقکم یا کیست آنکه شمارا روزی دهد اگر خدای روزی باز گیرد از شما و جزای شرط مقدم شده است بر شرط والتقدیر ان امسك الله رزقه من ذالذی یرزقکم آنکه برسبیل اخبار ازعناد کافران وجحود ایشان باز نمود بل لجوا بلـکه بلجاج و ستیزه باز ایستادند این کافران در طغیان و عصیان و رمیدن از فرمان خدای تعالی ـ آنکه گفت برسبیل تنبیه و تحذیر بصورت تخییر افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم گفت آنکس که میرود بر وی در آمده بهدایت و راه راست اولی تر باشد یا آنکس که میرود براه دین این فعلی است مخالف قیاس برای آنکه افعل او لازم است و فعل او متعدی و قیاس افعال لازم و متعدی بر عکس این باشد فعل لازم بود و افعل متعدی کـقولهم ذهب فلان و اذهبته و دخـل فلان وادخلته و خرج و اخرجته و این چنین است که اکب فلان لوجه و کببته و قال الله تعالی فکبت وجوههم فی النار و قال علیه السلام و هل یکب الناس علی مناخرهم الا حصاید السنتهم قال و نظیره من الکلام قولهم اقشع السحاب وقشعه الله و نصب مکبا بر حال است و در معنی آیه دو وجه گـفتند یکی آنکه معنی آیه مثل است که خدای تعالی زد کافران را و مسلمانان را کافر را تشبیه کرد با آنـکه او در

رفتن بروی فتاده باشد و مؤمن را بآنکه بر راه راست و همه عقلا دانند کـه این بهتر باشد و از آن و مهتدی تر ـ قتاده گـفت مرا آن کـه روز قیامت کافران را برانگیزند بر روی بدوزخ شونده و مؤمن بقدم خود برصراط میرود کالبرق الخاطف و بر این قول صراط مستقیم بهشت باشد آنکه در تذکیر نعمت آمد قل یا محمد (صلي الله علیه و آله و سلم) بگوی هوالذی انشاکم او آن خدا است که بیافرید شما را و شما را چشم و گوش و دل داد تا بچشم به بینید و بگوش بشنوید و بدل بدانید آنکه گـفت قلیلا ما تشکرون اندك شکر می کنید و ما را دو وجه باشد یکی آنکه مصدری باشد و التقدیر قلیلا شکرکم و نصب قلیلاً برحال و روا بود کـه ما زیاده بود و قلیلا نصب باشد برصفت مصدری محذوف ای تشکرون شکراً قلیلاً قل هوالذی ذراکم فی الارض والیه تحشرون بگو ای محمد ص کـه اوست که شما را بیافرید از زمین و حشر و جمع و بازگشت شما با اوست ویقولون متی هذالوعد ان کنتم صادقین می گویند کي خواهد بودن این وعده قیامت کـه مارا می گوئید اگر چنانکه راست می گوئید تو جواب ده ای محمد ص بگوی کـه علم آن بنزدیك خداست که کی خواهد بودن و انما انا نذیر مبین و من پیغمبری ام ترساننده بیان کننده کار من این است مرا بعلم غیب راهی نیست فلما راوه زلفة هاء ضمیر عذاب است و زلفة مصدر است در جای وصف نهاده برای مبالغة کـقولهم رجل صوم او فطر گـفت چون عذاب را بینند نزدیك در آمده بایشان یعنی عذاب دوزخ را برقول بیشتر مفسران و مجاهد گـفت عذاب روزبدر خواست سیئت وجوه الذین کـفروا دژم کننده روی کافران تاسیاه و گرفته یقول العرب سؤته فسیئی وسرته فسر و شغلته فشغل علي خلاف القیاس و قیل گویند ایشان را یعنی خزنه دوزخ کافران را هذالذی کنتم به تدعون این آنست که دعوی کردید یعنی این عذاب آن است که شما تمنا کردید و خواستید و حسن گـفت مراد آن است که دعوی کردید که نخواهد بودن و عامه قرا تدعون بتشدید دال علی وزن تفتعلون و یعقوب خواند تدعون علی وزن تفعلون بتسکین دال یعنی خدای را می خواندید تا پدید آرد و تعجیل کند یعنی قوله تعالی و اذ قالو اللهم ان کان هذا هوالحق من عندك فامطر علینا حجارة من السمآء او ائتنا بعذاب آنکه گـفت بگو یا محمد صـلی الله علیـه و آلـه و سلـم این کـافران را کـه تمنـای هـلاك تو می کـنند و متربص اند و منتظر هلاك تورا بگوی ایشان را که ارایتم ان اهلکنی الله و من معی او رحمنا می بینید یعنی میدانید که اگر خدای تعالي هلاك کند مرا و آنان را که با منند یا برما رحمت کند فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم کیست که کافران را پناه دهد از عذاب دردناك یعنی مرگ و هلاك من شمارا از عذاب نرهاند بعضی دیگر گفتند معنی آنست که اگر خدای تعالی خواهد تا ما را عذاب کند یا برما رحمت کند حکم اوراست وما منقاد اوئیم واز عذاب او ترسانیم باآنکه مؤمنیم وبا او ایمان داریم شما را که کافرانید با کفر که حمایت خواهد کردن این معنی قـول عبدالله عباس است و ابن کیسان قل هو الرحمن آمنا به و علیه توکلنا بگو او خداوند بخشاینده است ما باو ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم در همه باب فستعلمون من هو فی ضلال مبین کسائی خواند بیا علی المغایبه وباقی قراء بتاء خطاب بدانید که کیست که او در گمراهی است ظاهر ما یا

شما قل ارايتم بگو ای محمد ص ببينيد شما كه اگر آب شما بزمين فرو شود وقوله غوراً اراد غائراً
مصدری است درجای اسم فاعل كلبی و مقاتل گفتند مراد آب زمزم است و چاه ميمون حضرمی
و آن چاهی است جاری قديم و ديگر مفسران گفتند مراد جنس است جمله آبهای شمارا فمن
ياتيكم بماء معين كيست كه شما را آب روان دهد و گفتند ظاهر كه چشمهای آنرا ببينيد و گفتند
آبی عذب وخوش و اصل كلمه من عان يعينه فهو عاين وذاك معين اذا رآه بعينه در آثار می آيد
كه يكی از جمله زنادقه بگذشت بيكی كه ميخواند قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً فمن ياتيكم بماء
معين گفت رجال شداد و معاول حداد مردان قوی و كلنك های تيز بشب بخفت آب سياه در
چشم او آمد هاتفی آواز داد كه بيار آن مردان سخت وآن كلنكهای تيزرا تا اين آب بكشانيد ـ
سورة القلم اين سوره مكی است و پنجاه و دو آيت است و سيصد كلمه است و هزار و دويست و
پنجاه و دو حرف است ـ وروايت است از ابوامامه از ابی كعب كه رسول صلی الله عليه و آله وسلم
گفت هر كه او سورهٔ نون والقلم بخواند خدای تعالی اورا ثواب آنان دهدكه خوی خوش دارند
صدق رسول الله صلی الله عليه وآله

سورة القلم مكيّة و هی اثنتان وخمسون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

نٓ * وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ * وَاِنَّ لَكَ لَاَجْراً
ن سوگند بقلم و آنچه مينويسند نيستی تو بنعمت پروردگارت ديوانه و بدرستيكه مر تو را پاداشی است
غَيْرَ مَمْنُونٍ * وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِيمٍ * فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ
بی منت و بتحقيق توئی هر آينه برخوی بزرگ پس زود باشد كه بينی و بينند بكدام شما ديوانگی است
اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * فَلَا تُطِعِ ـ
بتحقيق پروردگارتو اوداناتر است بآنكه گمراه شد ازراه او واو آگاه تر است بهدايت يافتهگان پس پيروی مكن
الْمُكَذِّبِينَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ
تكذيب كنندگان رادوست دارندا گر نرمی كنی پس نرمی كنندو پيروی مكن هر بسيار سوگندخوار خواررا عيب جوی روندهٔ
بِنَمِيمٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ * عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ * اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ
بسخن چينی منع كننده مر خير رااز حدگذرندهٔ گنهكار درشت خوی ستم كار بعداين حرامزاده آنكه باشد صاحب مال وپسران
اِذَا تُتْلٰی عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ * سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ * اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ
خوانده شودبر اوآيتهای ماگويند افسانهای گذشتگان است زودباشدداغ گذاريم بر بينی بتحقيق مامبتلا كرديم آنهارا
كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِذْ اَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَثْنُونَ فَطَافَ
چنانكه مبتلا ساختيم اصحاب بهشت راچون سوگندخوردندكه ببرند آن ميوهارا صبح كنندهگان و استثنانكنند پس آمد
عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَاَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ
بر آنها آسيبی ازپروردگار توو آنهاخفتهگان بودندپس گرديدمانندميوه چيده شده پس آواز كردند صبح كنندگان

اَنِ اغْدُوا عَلٰی حَرْثِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ اَنْ لَا
آنكه بيرون رويدبر كشتزارخودتان اگرهستيد ميوهچينندگان پس رفتند و آنهاپنهان می گفتندكه بايد در نيايد
يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ * وَغَدَوْا عَلٰی حَرْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَاَوْهَا قَالُوا
آنرا امروز به شما بيچارهٔ و بامداد كردند بر منع كردن توانايان پس چون ديدند آن را گفتند
اِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قَالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ
بدرستی كه ما هرآينه گمراهانيم بلكه مائيم بی بهره شدگان گفت بهتر آنها آيا نگفتم مر شما را چرا بپاكی نستائيد
قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ * قَالُوا
گفتندمنزه است پرودرگارما بدرستی كهمابوديم ستمگران پس روكردندبعضی آنها بربعضی ملامت كنندگان گفتند
يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسٰی رَبُّنَا اَنْ يُبْدِلَنَا خَيْراً مِنْهَا اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا رَاغِبُونَ *
ای وای برمابتحقيق مابوديم ازحدگذرندگان شايدپروردگارما آنكهعوض آردمارا بهتر ازآنهابتحقيق مابسوی پروردگارخودميل دارندگانيم
كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ
اين چنين است شكنجهوهر آينه شكنجهرستخيز بزرگ تر است اگر باشندكهبدانند بتحقيق مرپرهيز كاران راست نزد
رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
خدای شان بهشتهاپرنعمت آيا می گردانيم ما گردن نهادگادن راماننده گنه كاران چيست مر شمارا چگونهحكم ميكنيد
اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * اِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ
مر شماراست كتابی كه درآن میخوانيد بتحقيق مرشمارااست در آنچه برگزينيد يا مرشماراست سوگند هائی
عَلَيْنَا بَالِغَةٌ اِلٰی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ
كهبرما رسنده است تاروزرستخيزبتحقيق مرشما را است هرآنچه حكم كنيد بپرس آنهارا كدام آنهارا كفيلند
اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَاْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ * يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ
آيامرآنهارا شريكانند پس بايد بياورند بشريكانشان اگر باشند راست گويان روزی كهبرداشته شود از ساق
وَيُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ * خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا
و خوانده شوند بسوی سجده پس نمی توانند فرو شده ديدهاشان فرو گرفته آنهارا خواری و بتحقيق بودند
يُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ * فَذَرْنِی وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
خواندهمی شدندبسوی سجودو آنهاتن درستان بودندپس واگذاريد مراوآن راكهتكذيب كند باين سخن زوددرنورديم آنهارا
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَاُمْلِی لَهُمْ اِنَّ كَيْدِی مَتِينٌ * اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَجْراً فَهُمْ مِنْ
از هرجائی كهنميدانند ومهلت دهم مرآنها را بتحقيق مكر من محكم است آيا ميخواهی ازآنها مزدی راپس آنهااز
مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ * اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ
غرامت گران بارندآيا نزد آنهااست غيب پس آنها مينويسند پس شكيبا شو برای فرمان پروردگارت و مباش
كَصَاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نَادٰی وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ
چون يارماهی چون ندا كردواو پرخشم بود اگرنهآن بودكه در يافتی اورا نعمتی از پروردگاراوهرآينهافتاده بود
بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ * فَاجْتَبٰيهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَاِنْ يَكَادُ الَّذِينَ
بصحرای بی گياه واومذموم بودپس برگزيداورا پروردگاراوپس گردانيداو رااز شايستهگان و بتحقيق نزديك بودكسانی

كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ
که کافر شدند لغزش‌دهندتو رابچشمهای خودشان‌چون شنیدندقرآن‌راو میگویند بتحقیق اوهرآینه‌دیوانه‌است‌ونیست‌آن
اِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ .
جز پندی مر جهانیان را

نٓ قرّاء خلاف کردند در نون بعضی اظهار کردند و بعضی اخفاء و عبدالله عباس نون‌خواند
بکسر نون علي اظهار حرف‌القسم و عیسی‌بن عمرو خواند نون بفتح علی اضمار فعل ای اقرءا نون
مفسران در معنی او خلاف کردند مجاهد و مقاتل و مرّة الهمدانی وعطاء الخراسانی و سدی و
کلبي گفتند که آن ماهی است که زمین بریشت او نهاده است این روایت ابوظبیان است ازعبدالله
عباس گفت اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود برلوح برفت با آنچه خواست بودن آنکه
بخاری از آب برآورد واز آن بخار آسمان بیافرید آنکه نون بیافرید آن ماهی که زمین بر پشت
او نهاده است وزمین بریشت او بنهاد نون بجنبید وزمین را بجنبانید حق‌تعالی کوهها را بیافرید
بمیخ زمین کرد تا ساکن‌شد آنکه عبدالله عباس این آیه بخواند نٓ والقلم وما یسطرون مفسران
در نام او خلاف کردند ـ کلبی و مقاتل گفتند نام او بهموت است ابوالیقطان و واقدی گفتند
لیوثا بود ـ کعب گفت لوشا از امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام روایت کردند که او گفت
بلهوت بود ویکی گفت در بعضی اراجیز مالی اریکم کلکم سکوتا والله ربی خلق البلهوتا راویان
اخبار گفتند چون خدای تعالی زمین را بیافرید و بشکافت آن‌را وهفت زمین کرد اززیر عرش
فرشتهٔ را بفرستاد تا در زیر هفتم زمین شد وهفت زمین بردوشش گرفت و دستها بکشید یکی
بمشرق یکی بمغرب و بقبضهای خود زمین را بگرفت وبداشت اورا قرار قدم نبود خدای تعالی
از فردوس گاوی بفرستاد واورا چهل هزار سر بود و چهل هزار قوائم و قرار آن‌فرشته برسنام
آن گاو کرد قدمش قرار نگرفت پارهٔ یاقوت‌سبزفرستاد از فردوس اعلی کثافت او پانصد ساله راه
قدم آن فرشته براو قرار گرفت و سرهای آن گاو از اقطار زمین بیرون آمده است و متاخر او
در دریاست دم میزند وباز میگیرد و این جذر ومدّ که تو بینی ازآن است قوائم این گاورا جای
قرار نبود خدای تعالي سنگی سبز بفرستاد کثافت او چند کثافت هفت آسمان وهفت‌زمین قوائم
گاو برآنجا قرار گرفت واین صخره آن است که لقمان گفت پسرش را یا بنیّ انها ان‌تك مثقال
حبّة من خردل فتکن فی صخرة صخره را جای قرار نبود خدای تعالی نون را آفرید و آن
ماهی‌است عظیم واوبرآب است وآب برباد است وبادبرقدرت باری عزّ اسمه استاده است ـ کعب
الاحبار گفت ابلیس بیامد وآن ماهی را وسوسه کرد وگفت یا لوشا تودانی که جمله عالم و هفت
زمین وهرچه براو است بریشت تو نهاده است اگر خویشتن را بجنبانی همه ریخته شود اوهمت
کرد که خویشتن را بجنباند خدای تعالي جانوری بفرستاد تا دربینی او شد چون بدماغ او برسید
در خدای بنالید از آن فرمان داد تا بیرون آمد برابر او بنشست هرگاه که او همت کند که
مانند آن کند آن جانور در بینی او شود و اورا برنجاند ـ وبعضی دیگر گفتند نون آخر حروف
الرّحمن است و مجموع الروحم ونون اوایل سوره جمع کنی الرّحمن باشد واین روایت عکرمه است

از عبدالله عباس ـ حسن وضحاك گفتند نون دواة است واین روایت یمانی است ازعبدالله‌عباس
و قال الشاعر شعر اذا ماالشوق برّح بی الیهم الفت‌النّون بالدّمع السّجوم واین قول قریب است
برای مناسبت ـ معاویة بن متره گفت لوحی است از نور واین قول در خبری مرفوع آمد ابن‌زید
گفت قسمی‌است که‌خدای تعالی کرد ابن کیسان گفت نام سوره است ـ عطا گفت ابتداء نام
خدا است چون نور وناصر ونصیر ـ محمدبن کعب گفت خدای‌تعالی قسم‌کرد بنصرت اومؤمنان را
بیانه قوله وکان حقّاً علینا نصر المؤمنین روایت کردند از صادق علیه السلام که او گفت
جوئی‌است‌دربهشت قوله والقلم واو قسم است ومرادبقلم این‌است که‌میدانید که‌آلت کتابت‌است
و در خبر است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود بنظرهیبت باو نگرید بشکافت آنکه
گفت برو گفت بچه بروم گفت هرچه خواهد بودن تا روز قیامت برلوح محفوظ برفت و هرچه
بودنی بود بنوشت تا روز قیامت و ذلك قوله علیه السلام جری القلم بما هو کائن ـ عبد الملك
زیّات درنزدیك بعضی خلفا شد اورا دل‌تنك یافت این بیتها برخواند اللّهمّ فضل والقضاء غالب
وکاین ما خطّ فی‌اللّوح فانتظروالرّوح و اسبابه انس گفت من الروح و گفتند مراد بقلم خط
و کتابت است که خدای تعالی منت نهاد برآن فی قوله تعالی علم بالقلم حکماء وعلماء در قلم و
وصف او مفاخرت بسیار گفته‌اند بنظم ونثر ومعانی انگیخته ابن‌هشیم گفت ازجلالت قلم آن‌است
که هیچ کتاب نیست خدای را والا که بقلم نویسند و گفته اند بیان دو است بیان لسان وبیان
بنان اما بیان زبان منسی شود بشهور و اعوام وبیان بنان برای تثبیت اقلام باقی بماند برلیالی
و ایام و گفتند قلم مطیهٔ فطنه‌است و رسول کریمان است وطلسم اکبر است و گفتند قوام دین
و دنیا بدو چیز است بقلم وشمشیر وقلم زبردست شمشیر بود وشاعر گوید در این باب شعر ـ ان
یخدم القلم السیف الذی خضعت له‌الرّقاب و دانت دونه‌الامم فالموت والموت لاشیئ بغالبه مازال
یتبع ما یجری به القلم کذا قضی‌الله للاقلام مذبرئت انّ السّیوف لها مذ ارهفت خدم والصّنوبری
قلم من‌القصب‌الضعیف الاجوف امضی من الرمح الطویل الاهیف و من‌النصال اذا بدت بقسیها
و من‌المهندذی الصقال المرهف و اشد اقداماً من‌اللیث‌الذی یلوی‌القلوب اذا بدافی‌الموقف ـ
ولابی تمام فی هذالمعنی ولضربة من‌کاتب ببنیانه امضی و ابلغ من رقیق حسام قوم اذا عزموا
عدوا حاسدا سفکوا الدماء باسنة‌الاقلام ـ وللبحتری قوم‌اذا اخذوا الاقلام عن غضب ثم
استمدوا بها ماء‌المنیات قالوا بها من اعادیهم و ان کثروا ـ مالا ینال بحدالمشرفیات وقال
آخر ماالسیف عضبا یضیئی رونقه امضی علی‌النائبات من قلمه ولابی تمام فی‌القلم ـ لك‌القلم
الاعلی‌الذی بشباته تصاب من‌الامر‌الکلی والمفاصل له‌الخلوات‌اللاء لولا بخستها لما اختلفا
للملك‌تلك‌المحافل لعاب‌الافاعی‌القاتلات لغابه واری‌الخبا اشتارته‌اید عواسل له ریقة طل‌ولکن
وقعها باثاره فی‌الشرق والغرب وابل فصیح اذا ستنطقته و هو راکب واعجم ان خاطبته و ـ
هوراجل اذا ماامتطی‌الخمس‌اللطاف و افرغت علیه شعاب‌الفکر و هو حوافل اطاعته‌اطراف ـ
القناوتقوضت لنجواه تقویض‌الخیام‌الحجافل اذاستغرز الذهن الزکی واقبلت اعالیه فی القرطاس
و هی اسافل وقد رفدته‌الخنصران وسددت ثلث نواحیه‌الثلث‌الانامل رایت خلیلا شانه و هو ـ

مرهف ضنى وسميناً خطبه و هو ناحل و لابن الرومى شعر فى كفه قلم ناهيك من قلم نيلا ـ
و ناهيك من كف به اتشحّا يمحوا و يثبت ارزاق العباد به فما المقادير الا ما وحى و محاو للاخر
و ما شجرات نابتات بقفرة اذا قطعت صارت مطايا الا صابع بهن بكآء العاشقين و لونهم سوى
انها يبكين سود المدامع و للاخر و اخرس ينطق بالمحكمات و جثمانه صامت اجوف بمكة
ينطق فى جفنه و بالسام منطقه يعرف والمتنبى نحيف الشوى يعدو علي ام راسه ويحفي فيقوى
عدوه حين يقطع يمج ظلاما فى نهار لسانه و يفهم عمن قال ماليس يسمع و للاخر له قلم نتايجه ـ
المعالى و احكام الائمة و القضاة تناط بحده الا قدار طرا و يحيى بعض خلق او ممات بحشية
حية وبلون جان رجوم منهم وشبا الظبات و للاخر له قلم لقضاء الا له بالسعد يوما وبالنحس ـ
قاضى و ما فارق الا سد في حالتيه تيسا و ذاورقات عضاض ففي كف ليث الندى فى الندى وفي
كف ليث الشرى (۱) فى الغياض و ما يسطرون و بحق آنچه ايشان مينويسند و او رواست كه
قسم باشد و رواست كه عطف باشد ـ وماء رواست كه موصوله باشد و رواست كه مصدريه
باشد يعني بسطر هم بحق كتابت ايشان ما انت بنعمة ربك بمجنون قديم تعالى قسم ياد كرد بنون
و قلم و آنچه نويسندگان از فرشتگان مينويسند كه تو كه محمدی ص ديوانه نهٔ ردا عليهم
حيث قالوا معلم مجنون و قوله بنعمة ربك گفتند مراد باين نعمت نبوت است يعني نبوة ربك
يعنى تو به نبوت ديوانه نباشى و خداى تعالى بر تو نعمت كرده است بنبوت و قيل بعصمت
ربك ـ و قيل بحمد ربك ـ و گفتند مراد آن است ما انت بمجنون و النعمة فى ذلك لربك
چنانكه سبحانك اللهم بحمدك اى الحمدلك ـ قولي ديگر آن است كه ما انت مع نعمة ربك
بمجنون يعنى با آنكه ديوانگى نعمت است از خداى تعالى ازآنجا كه مصلحت است واعتبار در
دين و بر آن اغراض بسيار است با اينكه تعلق دارد بجنون تو ديوانه نهٔ يعنى با اينكه ديوانگى
عيب نيست و ازخداى نعمتى است تو ديوانه نهٔ و ان لك لاجراً غير ممنون و تو رامزدی خواهد
بودن ناكاسته نا منقطع من قولهم حبل ممنون اى منقطع غير متين و انك لعلى خلق عظيم تو بر
دين بزرگوارى ـ عبدالله عباس گفت و مجاهد اى علي دين عظيم تو بر دين بزرگوارى ـ حسن
گفت خلق رسول آداب قرآن بود ـ و عايشه را پرسيدند از خلق رسول صلي الله عليه و آله و سلم
گفت خلق او قرآن بود ـ قتاده گفت خلق او اوامر و نواهى خداى را كار بستن و اجتناب
كردن بود ـ جنيد گفت خلق او براى آن عظيم خواند كه او را هيچ همت نبود جز
خداى تعالى ـ واسطى گفت براى آنكه همه عالم بخداى تعالى بداد و گفتند براى آنكه او
بخلق نيكو با ايشان معايشه كرد و دل از ايشان ببريد بظاهر با خلق بود و بباطن با حق و بعضى
از حكما گفتند در وصايت كسيرا عليك بالخلق مع الخلق والصدق مع الحق گفت خلقت بايد با
خلقان بود و صدقت با خداى تعالى و گفتند براى آنكه مؤدب بود با ادب خداى تعالى فى قوله
خذالعفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين گفتند براى آن خلق او را عظيم خواند كه كائنات
در چشم او حقير آمد چون شب معراج بر او عرض كردند هيچ ننگريد في قوله ما زاغ البصر و
ما طغى و گفتند براى انكه جامع بود مكارم اخلاق را بيانش قوله عليه السلام بعثت لا تمم مكارم

(۱) ـ ياشوى ط :

الاخلاق مرا فرستاده اند تا مكارم اخلاق تمام كنم و گفت ادبنى ربى فاحسن تأديبى خداى
مرا ادب آموخت و نيكو آموخت و گفت عليه السلام ان المؤمن ليدرك بحسن الخلق درجة
الصائم القائم صائم النهار و قائم الليل مؤمن بخوى نيكو دريابد درجه آنكه بشب نماز كند و
بروز روزه دارد وابو دردا روايت كرد ازرسول صلى الله عليه وآله و سلم كه گفت اول ما يوضع
في الميزان الخلق الحسن اول چيزى كه در ترازو نهند خوى نيكو باشد هم او روايت كند كه
رسول ص گفت هيچ چيز در ترازوى حسنه گرانتر نباشد از خوى نيكو ـ و رضا عليه السلام
روايت كرد از پدرانش از امير المؤمنين صلواة الله و سلامه عليه از رسول ص كه گفت عليكم
بحسن الخلق فان حسن الخلق فى الجنة لا محاله و اياكم و سوء الخلق فان سيئى الخلق فى النار لا ـ
محاله گفت بر شما باد كه خوى نيكو داريد كه خوى نيكو در بهشت باشد لابد ـ و ابوهريره
روايت كه رسول صلي الله عليه آله و سلم گفت احبكم الي الله احسنكم اخلاقاً الموطؤن اكنافاً ـ
الذين يألفون و يؤلفون وابغضكم الى الله المشاؤن بالنميمة المفرقون بين الاحبة الملتمسون من البرآء ـ
العثرات گفت خداى از شما آنان را دوست تر دارد كه نيكو خوى تر باشند و سهل جانب تر
باشند بسازند و با ايشان بسازند و آنان را دشمن تر دارد كه سخن چينى كنند و ميان دوستان
تفريق كنند و عثرات جويند بر آنان كه بى گناه باشند فستبصر و يبصرون بايكم المفتون گفت
تو بينى و ايشان نيز كه كافرانند ـ كه از شما مفتون كيست ـ مفسران در معنى و وجه او
خلاف كردند بعضى گفتند مراد بمفتون فتنه است يعنى جنون و ديوانگى مفعول در جاى مصدر
نهاده كقولهم مالفلان معقول و ماله مجلود اى عقل و جلد و قال الراعى حتى اذالم يتركوالعظامه
لحماً و لا لفؤاده معقولا اى عقلاً يعنى بدانى تو و ايشان كه ديوانگى بكيست و ديوانه كدام است
از ميان شما و اين معنى قول ضحاك و روايت عوفى از عبدالله عباس ـ بعضى ديگر گفتند با
بمعنى فى است اى فى ايكم المفتون اى المجنون بدانيد كه ديوانه در ميان شما كيست و مراد
بمفتون ديوانه است كه شيطان او را بفتنه در آورده باشد و اين معنى قول مجاهد است ـ
بعضى ديگر گفتند با زياده است كقوله تنبت بالدهن و قوله عينا يشرب بها عبادالله و قال الراجز
نحن بنو جعده اصحاب الفلج نضرب بالسيف و نرجوا بالفرج اى نرجوا الفرج ان ربك هو اعلم بمن
ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين گفت خداى عالم تر است بآن كس كه از راه او گمراه باشد و
و او عالم تر است بآنكه براه راست باشند فلا تطع المكذبين آنكه رسول ص را گفت و ما نيز
در آن داخليم گفت فرمان مبر اين كافران را كه تكذيب مى كنند تو را و آيات مرا
در دعوت كه تو را ميكنند با دين خود و خدايان خود آيه در شان آنان آمد كه رسول (ص)
را دعوت كردند با دين خود و پدران خود گفت ايشان ميخواهند كه تو چون ايشان باشى
مداهنه كنى تا ايشان مداهنه كنند ـ عطيه و ضحاك گفتند يعنى لو تكفر فيكفرون و مثله قوله
تعالى ودوالو تكفرون كما كفروا فتكونون سوآء ـ عبدالله عباس گفت ميخواهند كه تو رخصت
دهى تا ايشان نيز رخصت دهند ـ كلبي گفت ميخواهند تا تو با ايشان بسازى تا ايشان با تو
بسازند ـ حسن گفت مصانعه كنى در دين تا ايشان نيز مصانعه كنند ـ زيد اسلم گفت منافقى

کنی تا ایشان نیز منافقی کنند ـ ابن کیسان گفت مقاربه کنی تا ایشان نیز همان کنند و اقوال متقارب‌المعنی است یعنی تشدید و مضایقه نکنی تا ایشان نیز با تو سختی نکنند فلا تطع کل حلاف مهین گفت طاعت مدار هرسوگند خواری را بباطل گفتند ولیدبن مغیره را خواست و گفتند اسود بن عبد یغوث را و گفتند اخنس بن شریق را مهین ای حقیر ضعیف ـ عبدالله عباس گفت مهین ای کذاب ـ قتاده گفت کثیرالشر بسیار بدی باشد هماز ای عیاب مغتاب عیب کنندهٔ و غیبت کننده که کار او این باشد که در اعراض مردمان سخن گوید حسن گفت آن باشد که بر مردم چشم شکند بر طریق عیب کقولهم همزة لمزة ـ مشآء بنمیم نمیمه میبرد و سخن چینی میکند و از این مجلس بدان مجلس نقل میکند و فساد می انگیزد مناع للخیر منع کننده باشد از اسلام یعنی مردمان را منع کند از آنکه اسلام آرند و مسلمان شوند و خیر بمعنی اسلام است این جا این قول عبدالله عباس است گفت معنی آنست که گفتی اگر کسی از زیر دستان من در دین محمد (ص) شود من خیر از او منع کنم ـ بعضی دیگر گفتند مراد بخیر مال است یعنی بخیل باشد و بخل کند بمال معتد ظالم و متعدی باشد اثیم فاجری بزه کار عتل عبدالله عباس گفت فاتکی وقتالی شدیدالنفاقی حسن گفت بد خوی غلیظ طبعی ـ عمیر گفت اکولی شروبی ـ یمان گفت جانی قاسی لئیم طبعی ـ مقاتل گفت ضخیمی سطبری کلبی گفت شدیدالکفری و عرب همچنین هر چیزی سخت را عتل خوانند و اصل او از عتل باشد و آن دفع باشد بعنف و منه خذوه فاعتلوه ـ بعد ذلك ای بعد ما ذکر من خصال السوء وقیل معناه مع ذلك واین چنان باشد که ما گوئیم فلان چنین وچنین است وبرسر متهم است بچیزی دیگر و در این کلمه معنی بعد مع باشد زنیم ای دعی ملحق النسب ملصق بالقوم ولیس منهم بی اصلی بی نسبی که اورا با قومی نسبت کنند که از ایشان نیست قال الشاعر شعر لحسان زنیم تداعاه الرجال زیادة کما زید في عرض الادیم الاکارع و قال ایضاً و انت زنیم نیط فی آل هاشم کما نیط خلف الراکب القدح الفرد و قال آخر زنیم لیس یعرف من ابوه بغی الام ذو حسب لئیم مرة الهمدانی گفت ولید را پدرش از پس هیجده سال قبول کرد اورا از امیرالمؤمنین علی علیه الصلوه و السلام روایت کردند که زنیم بی اصلی باشد و گفتند زنیم آن باشد که نشان بد گوهری با خود دارد که بآن شناسند اورا کزنمة الشاة ـ عکرمه گفت از عبدالله عباس که او گفت آیت در شأن آنکس آمد که اورا باین صفات مقدم بشناختند تا گفت زنیم آنکه بشناختند اورا بآنکه اورا زنمه بود چون زنمه گوسفند بر گردنش قرطی و سعید جبیر گفتند و ابو زرین که زنیم کافری همچنین لئیم نسب معروف بخبث وشرارت ـ شهر بن حوشب روایت کرد از عبدالله عباس که او روایت کرد از عبدالرحمن بن غنم که رسول (ص) را پرسیدند از عتل و زنیم گفت مردی باشد شدیدالخلق تن درست اکول وشروب که طعام و شراب چندانکه خواهد ویابد بخورد فراخ شکم ظالم شهر بن حوشب روایت کرد از شداد بن اوس از رسول (ص) که او گفت لایدخل الجنة جواظ ولا جعظری ولا عتل زنیم گفتند جواظ که باشد گفت مردی جماع مناع گفتند جعظری که باشد گفت فظ غلیظ بد خوی جانی گفتند عتل زنیم که باشد

گفت هر فراخ شکمی محکم خلقی اکول و شروب غشوم ظلوم ـ زید اسلم روایت کرد که رسول (ص) گفت آسمان بگرید از مردی که خدای تعالی اورا تنی درست داده باشد وشکمی و کفافی که اورا باید آنکه بر مردم ظلم کند فذلك العتل الزنیم و نیز گفت آسمان بگرید از پیر زنا کننده و نزدیك آن بود که زمین برنگیرد اورا ان کان ذامال و بنین ابوجعفر و ابن عامر ویعقوب خواندند آن بالمد وحمزه خواند و عاصم بروایت ابوبکر ا آن بدوهمزه علی الاستفهام و باقی قراء بیك همزه خواندند علی الخبر آنکه باستفهام خواند آن را دو وجه بود یکی آنکه لان کان ذامال و بنین اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین برای آنکه او خداوند مال و فرزندان است چون آیات ما بر او خوانند گوید فسانه پیشینگان است و وجه دوم آنکه لان کان ذامال و بنین تطیعه برای آن طاعت او داری که او خداوند مال است و فرزندان یعنی طاعت او نباید داشت تورا برای این علت وانکه بر خبر خواند معنی آن باشد که ولا تطع کل حلاف لان کان ذامال طاعت مدار هرکسیرا که موصوف است بدین صفات برای آنکه خداوند مال و فرزندان باشد اذا تتلی علیهم ایاتنا چون آیات ما بر او خوانند گوید این فسانه پیشینگان است انگه بیان جزای او کرد و آنچه خدای تعالی با او خواهد کردن گفت سنسمه علی الخرطوم گفت ما داغ کنیم بر بینی او ـ عبدالله عباس گفت یعنی بشمشیر داغ نهیم بر بینی او تا علامت باشد که اورا بدان بشناسند انگه این خبر راست کرد روز بدر چون او بکارزار آمد تیغی بر بینی او زدند که سمت و جراحت او بماند ـ قتاده گفت اورا قذف کنیم بعاری که از او جدا نشود باو ملازم باشد چون داغ که مفارقت نکند آن‌را بر او نهند ـ قتیبی گفت عرب چون کسی را دشنام دهد بد تا اثر آن بر او بماند گویند و سم میسم سوء و قال جریر لما وضعت علی الفرزدق میسمی علم البعیث جدعت انف الأخطل ـ ابوالعالیه و مجاهد گفتند معنی آنست که روی او در قیامت سیاه کنیم تا علمی باشد برو بدان سیاهی اورا بشناسند ـ ضحاك و کسائی گفتند معني آن است که بحقیقت داغ بر بینی او نهیم ـ محمد جریر گفت بیان کنیم احوال اورا بیانی که بآن بیان حال او پوشیده نماند بر کسی وچنان لایح باشد براو که داغ بر خداوندش و بینی‌را برای آن تخصیص کرد که رفیع تر جائی است بر روی ـ فرا گفت اگرچه بینی گفت جمله روی خواست برای آنکه عرب بعضی از چیز عبارت کنند از جمله او و نظایر او بسیار است ـ و نضربن شمیل گفت معنی آن است که حد فرمائیم زدن بر شرب خمر و خرطوم نامی است از نام های خمر و اصل نام انای خمر است که بر خمر نهاده اند و جمع خراطیم قال الشاعر اطیل یومك فی لهو و فی طرب و انت بالکیل شرّاب الخراطیم ـ انا بلوناهم بیازمودیم ایشان را یعنی اهل مکه را چنانکه امتحان و ابتلا کردیم اهل آن بستان را یعنی اهل صروان را ـ ابوصالح گفت از عبدالله عباس بستانی است در یمن آنرا صروان خوانند پیش از صنعا بدو فرسنك برگذر آنانکه بصنعا روند و مردی رابود از اهل صلاح و نماز کن وعادت او آن بود که چون خرما خواستی بریدن هرچه از درخت بیفتادی درویشان را بودی و تا بر درخت بودی رهگذریان را منع نبودی و چون تمام بچیدی حق تمام بدویشان دادی و خدای تعالی اورا از برای آن برکت میداد چون

مرد و از دنیا برفت سه پسر بود اورا بمیراث بایشان رسید با یکدیگر گفتند ما این نتوانیم کرد که پدر ما کرد از آنکه یك نیمه از میوهٔ این بستان کما بیش بدرویشان دادی که ماراعیال بسیار است و مال اندك راه برگرفتند برهگذران و چون وقت ارتفاع بود درویشان به عادت آمدند گفتند امروز و فردا وقت نیست هنوز انکه اتفاق کردند که شبي بروند و در شب برِ آن درختان باز کنند پنهان از درویشان و بر آن سوگند خوردند استثنا نکردند آن شب که باین اتفاق کردند عذابی بیامد و آتشی و جمله درختان را با برْ بسوخت خدای تعالی در این آیه قصه ایشان بکرد کما بلونا اصحاب الجنة الف و لام تعریف، عهد است یعنی آن بستان معروف اذاقسموا چون سوگند خوردند که خرما و میوهٔ آن درختان در وقت غلس و بامداد بگاه باز کنند در وقتی که درویشان خبر ندارند و لام و نون تأکید در لیصرِمُنّها جواب قسم است و نصب مصبحین بر حال است و صرم و صرام وجذاذ آن باشد که میوه از درخت باز کنند و بیشتر در خرما استعمال کنند ولایستثنون محل او هم حال است والتقدیر غیر مستثنین واستثناء قسم آن باشد که گوید والله لافعل کذا ولافعلنّ کذا الا اذا کان کذا وقیل قوله الا ماشاءالله ـ فطاف علیها طائف من ربك بگردید بر او عذابی از خدای تعالی یعنی بر آن بستان و آن آتشی بود که از آسمان بیامد در شب و آن بستان را بسوخت وهم نائمون و ایشان خفته بودند و او حال است فاصبحت در روز آمد آن بستان کالصریم مانند صریم و در او چند قول گفتند یکی آنکه چون شب سیاه من قول الشاعر تطاول لیلك الجون الیهم فما ینجاب عن صبح صریم ای لیل اسود حسن گفت صریم ای صرم عنها الخیر خیر او برید تا روز آمد در او هیچ خیر نماند ـ ابن کیسان گفت کالحجر السوداء مانند سنك سیاه زید اسلم گفت چون کشت دروده ـ اخفش گفت چون صبح که از شب باز شود مورخ گفت چون ریك از زمین باز شد و از اصل صریم از صرم باشد فعیل بمعنی مفعول و هر چه از چیزی باز برند آن صریم خوانند پس شب صریم باشد و صبح صریم باشد برای آنکه هر یکی از ایشان منصرم میشوند از صاحبش ـ عبدالله عباس گفت چون خاکستر سیاه و این لغت خزیمه است فتنادوا مصبحین چون در صبح آمدند یکدیگر را آواز دادند خداوندان بستان و نصب مصبحین بر حال است ان اغدوا علي حرثکم که بامداد بگاه بسر کشت و بستان خود روید اگر خرما خواهید بریدن فانطلقوا برفتند وهم یتخافتون و او حال است با یکدیگر پنهان میگفتند ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین نباید تا امروز هیچ درویشی در بستان شما آید وغدوا علی حرد قادرین و بامداد برفتند قادر و توانا بر حرد و در حرد خلاف کردند عبدالله عباس گفت علی قدرة قادرین فی انفسهم درخود قادر بودند و بقدرت خود معجب ابوالعالیه و حسن گفتند علی جد و جهد بر جد و جهد ـ مجاهد و عکرمه و نخعی و قرظی گفتند علی امر مجمع بر کاری عزم و اجماع کرده ـ سدی گفت حرد نام آن بستان بود سفیان گفت علي حنق و غضب بر کینه و خشم و منه قول الاشهب بن دمیله اسود شری لاقت اسود خفیة فساقوا علی حرد دماءالاساود و قیل عن عزم و قصد ومنه قول الشاعر اما اذا حردت حردی فمجریة حرداء تمنع غیلا غیر مقروب وقیل الحرد والحرد ـ

القصب لغتان کالدرك والدرك ـ ابو عبیده وقتیبی گفتند علي منع الحرد والمحارده المنع من قول العرب حاردت السنة اذا لم یکن فیها مطروحا ردت الناقة اذا لم یکن لها لبن قال الشاعر فاذا ماحا ردت اوابکات فتعلی جونه اخری طینها وقیل علی قصد من قول الشاعر اقبل سیل جاء من عندالله یحرد حرد الجنة المقلة ای یقصد فلما راوها چون بستان بر آن حال دیدند گفتند ماضال و گمراهیم از راه بستان خود یعنی نه این بستان ماست از آنجا که بستان خود آبادان وپر درخت و میوه رها کرده بودند گفتند ما راه غلط کردیم چون نیك دیدند و بدانستند که جای همان جای است ولیکن میوه و درختان بر جای نبود گفتند بل نحن محرومون از آن حدیث اضراب کردند و عدول گفتند نه آن است که ما گفتیم بل ما را محروم کردند و روزی و خیر آن بستان از ما باز گرفتند برای آنکه ما از درویشان باز گرفتیم قال اوسطهم گفت عادل ترین ایشان الم اقل لکم لولا تسبحون نه من شما را گفتم چرا تسبیح نکنید و ذکر خدای نکنید و گفتند چرا استثنا نمیکنید در این سوگند و بر این اطلاق این سوگند می خورید دلیروار ابوصالح گفت استثناء ایشان سبحان‌الله بود و گفتند چرا شکر نکردید مراد بتسبیح و تحمید وشکر است و گفتند چرا استغفار نمیکنید و از خدای آمرزش نمیخواهید قالوا سبحان ربنا گفتند پاك است خدای ما از آنکه برما ظلم کند یا بر او گمان ظلم برند انا کنا ظالمین ظالم ما بوده ایم بر نفس خود فاقبل بعضهم علی بعض آنکه روی در یکدیگر آوردند و یکدیگر را ملاقات میکردند و می گفتند ـ یا ویلنا ای وای بر ما که ما طاغی و یاغی بوده ایم و اسراف و تعدی کرده ایم در کفران نعمت و منع حق خدای تعالی و نصیب درویشان و آنکه در سوگند استثنا نکرده ایم ابن کیسان گفت ما طغیان کردیم در نعمت خدای چون شکران نگذاردیم و آنچه پدر ما کرد نکردیم عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الي ربنا راغبون همانا خدای ما ما را بدل باز دهد از این بستان به از این که رغبت کرده ایم بخدای جل جلاله عاصم خواند و حسن و اعمش و ابن محیص یبدلنا بتخفیف من الابدال و دیگران بتشدید من التبدیل و معنی یکی باشد و بعضی دیگر اهل لغت گفتند فرق است میان ابدال و تبدیل ابدال جعل چیزی باشد بجای چیزی بر سبیل بدل و عوض و تبدیل تغییر او باشد یا تغییر بعضی احوال او و آن چیز قائم برجای خود ـ عبدالله مسعود گفت خدای تعالي از ایشان و توبه ایشان صدق شناخت ایشان را بستانی بداد به از آن چندانی میوه و انگور در او که یك خوشه انگور بار اشتری بود و نام آن بستان حیوان بود بکر بن سهل الد میاطی گفت من از ابوخالد تمامی شنیدم که گفت من این باغ را دیدم در او هر خوشهٔ انگور بود ببالای مردی کذالك العذاب آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید گفت عذاب ما چنین باشد ولعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون و عذاب آخرت بزرگتر و سخت تر است اگر دانند آنکه گفت متقیان و پرهیز کاران را بنزدیك خدای تعالی برسبیل جزا و ثواب بهشت های نعیم باشد ـ آنکه گفت برسبیل تذکیر و تنبیه که ما مسلمانان را چون مجرمان خواهیم کردن در احکام و منازل و جزا و مراد بمجرمان کافرانند و احکام ایشان متناقض است چه فعل ایشان مختلف است

آنکه برسبیل تعجب گفت مالکم کیف تحکمون چه بوده است شما را و این حکم نار است چگونه میکنید ام لکم کتاب فیه تدرسون یا شما را کتابی است از آسمان فرود آمده که شما درس آن می کنید این حکم در آن کتاب دیده اید و از او بر خوانده اید ان لکم فیه لما تخیرون و شما را در آن کتاب چیز ها است که شما خواهید و هوا و اختیار و مراد شما باشد ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة یا شما را بر ما سوگند ها و عهد ها است تا بروز قیامت که شما را باشد آنچه حکم کنید و خواهید قوله بالغة ای دائمةٌ متصلة الی یوم القیمة ان لکم مقسم علیه است و همزه او مفتوح بودی اگر نه لام در خبر اوفتادی سلهم ایهم بذلك زعیم بپرس از ایشان تا کیست از شما که پابندان این عهد است حسن بصری گفت مراد بزعیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم است اینجا یعنی این پیغام که آورد وباین رسالت که آمد بشما ابن کیسان گفت زعیم آن کس باشد که قائم باشد بحجت و دعوی ام لهم شرکآءُ یا ایشان انبازانند یعنی معبودان ایشان که برای ایشان گواهی دهند بر دعوی ایشان فلیاتوا بشرکائهم بیارید آن گواهان را اگر راست گوئید که شما را گواهی است و این برسبیل اقامت حجت گفت برایشان تا بدانند که دعوی ایشان باطل است برای آنکه خالی است از بینه و قوله فلیاتوا بشرکائهم امر مشروط است بشرط صدق تا امر بقبیح نباشد و اضافه شرکاءِ باشان اضافه دعوی است یعنی معبودان که ایشان دعوی کردند شرکت عبادت میان خدای و میان ایشان چه ایشان بتان را شریك خدای می گفتند چنانکه گفت و جعلوا شرکاءالجن و بیان کردیم که عرب بادنی ملابسه بین الشیئین اضافه کنند یوم یکشف عن ساق عامه قراء خواندند یکشف بضم الیاء علی الفعل المجهول و عبدالله عباس خواند که تکشف بتاء المفتوح یعنی تکشف القیمة عن ساق و حسن گفت تکشف بتاء مضموم بر فعل مجهول علی تقدیر تکشف الثیاب عن ساق و این عبارت باشد از شدت و صعوبت کار و مراد اقبال آخرت است و ادبار دنیا چون دنیا و ایام او منقرض شود و در تکلیف و توبه بسته گردد روز قیامت پیدا شود و الجاء حاصل آید و ثواب و عقاب بمعاینه ببینند بعد از آنکه بخبر شنیده باشند آن کاری عظیم بود و این بر سبیل استعاره و تشبیه باشد بکسی که او را کاری سخت پیش آید مشمر شود و دامن از ساق برگیرد تا در آن کار سعی تواند کردن آنکه عرب گوید فلان شمر عن ساقه اذا اشتد و ظهر علی وجهه الصعوبة والشدة و قال درید بن صمه یرثی رجلا کمیش الازار خارج نصف ساقه صبور علی العلاة طلاع انجد و قال آخر یصف الحرب کشفت لکم عن ساقها و بدامن الشر الصراخ انشدها ابن عباس شاهدة لهذه الایه و قال آخر قد شمرت عن ساقها فشدوا وجدت الحرت لکم فجدوا و منه قول الشاعر في صفة سنة محدبة عجبت من نفسی و من اشفاقها و من طراری الطیر عن ارزاقها فی سنة قد کشفت عن ساقها ای قد اشتدت الجدب والقحط و از قدمای مفسران و اهل تاویل چنین روایت کردند وهمچنین سعید جبیر گفت عن ساق ای عن شدة الامر و عبدالله عباس گفت سخت تر ساعتي باشد درقیامت این ساعت ـ ابو موسی اشعری گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه یوم یکشف عن ساق گفت عن نور عظیم گفت نوری باشد عظیم که پدید آید روز قیامت که

خلقان از هیبت آن بروی در آیند و سجده کنند ابو سعید حذری روایت کند و ابو هریره و ابو موسی اشعری و حدیث های ایشان درهم شده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون روز قیامت باشد و خلق را در موقف سیاست بدارند خدای تعالی انتصاف کند میان هر ظالمی و مظلومی تا هیچ مظلمه نماند مظلومی را بر ظالمی تا آن مقدار که تکلیف کنند که شیر باب آمیخته فروخته باشند تا جدا کنند میان شیر و آب برسبیل عقوبت آنگه منادی ندا کند چنانکه جمله خلایق بشنوند الا و هر امتی بقفاء معبود خود بدوند اصحاب صلیب با صلیب بدوند و اصحاب اوثان با اوثان بدوند و هر عابدی با معبودان خود بدوند و هیچ بتی و ثنی وصنمی بنماند الا او را و اتباع او را بدوزخ برند آنگه جهودان را گویند شما کرا پرستیدید گویند عزیر راپسر خدای را خدای تعالی گوید دروغ گفتید که خدای را زن وفرزند نیست ـ و ترسایان را گویند شما که را پرستیدید گویند مسیح را پسر خدای را گوید دروغ گفتید که خدای را زن نبود چگونه فرزند باشد او را آنگه بفرماید تا دوفرشته بیایند برصورت عزیر وعیسی ایشان گویند معبودان ما اینانند خدای تعالي ایشان را گوید بروید و اینان را ببرید آن فرشتگان بروند و ایشان را بجانب دوزخ برند و بخازنان دوزخ سپارند و ذلك قوله لوکان هولاء الهة ماوردوها وکل فیها خالدون آنکه آنان بمانند که خدای را پرستیده باشند از مومنان و منافقان خدای تعالی گوید شما کرا پرستیده اید گویند ما خدای را پرستیده ایم و هرعابدی با معبود خود برفتند و مارا معبود توئی بار خدایا ما کجا رویم خدای تعالی بفرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظمت او پیدا شود که جمله مومنان بسجود در آیند بروی و سجده کنند و آنانکه منافقان باشند و مرائیان و عبادة ایشان خالص نبوده باشد خدای را خواهند تا سجده کنند نتوانند پشت ایشان بمانند سروهای گاوان خشك شود چون جهد کنند تا سجده کنند بقفا باز افتند و ذلك قوله یوم یکشف عن ساق و یدعون الي السجود فلا یستطیعون گفت آن روز که کشف کنند برای ایشان از ساق یعنی از چنین نوری عظیم و ایشان را دعوت کنند با سجود یعنی آن داعی و باعث که پدید آید ایشان را عند آنکه نور بینند خواهند تاسجده کنند نتوانند آنکه وصف ایشان کرد گفت خاشعة ابصارهم ذلیل باشد چشم های ایشان ترهقهم ذلة ای تغشاهم با ایشان درآید و باز پوشد ایشان را مذلت و خواری وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون پیش از این ایشان را دعوت کردند با سجده و ایشان بسلامت بودند از این آفت اجابت نکردند آنکه اینان را بدوزخ برند و مومنان را ببهشت ابراهیم التمیمی گفت فی قوله یدعون الی السجود گفت نماز فریضه خواست که مؤذنان دعوت میکنند بآن ببانك نماز وقامت سعید جبیر گفت مراد آنانند که حی علی الصلوة میشنیدند اجابت نکردند کعب الاحبار گفت والله که این آیه فرود نیامد الا در آنانکه از نماز جماعت تخلف کردند گفتند ربیع بن خشیم را فالج پدید آمد در آخر عمر او خویشتن را بردوکس انداختی و بمسجد شدی گفتند اگر بخانه نماز کنی روا باشد که تورا عذری هست گفت روا ندارم که حی علی الصلوة می‌شنوم اجابت نکنم

فذرنی و من یکذب بهذالحدیث خدای تعالی برسبیل تهدید و وعید گفت رها کن مرا باآنانکه
باین حدیث تکذیب کردند یعنی کافران که قرآن بدروغ داشتند سنستدرجهم من حیث لایعلمون
درنوردیم ما ایشان‌را بعذاب از آنجا که‌ندانند گفتندعذاب‌روز بدرخواست و گفتند معنی آن است
که امهال کنیم ایشان را دز نعمت تامغرور شوند و در عصیان بیفزایند تاعذاب ایشان بیفزاید
چنانچه گفت انمانملی‌لهم لیزدادوا اثما ولهم‌عذاب‌مهین واستدراج استفعال باشدمن‌الدرج کانه یطلب
ان یدرجهم بالنعم الی‌العذاب آنکه تاویل آن باشد که غرض او درنعمت آن باشد تاایشان شکر
کنند چون کفران کنندخدای‌تعالی آن نعمت بیش کند تاعذرش بلیغ تر تاشد وصحبت مؤکدتر
تا ایشان مغرور شوند و گمان برند که آن خود واجب است و در حق ایشان باستحقاق‌است
آنکه ایمن تر وقتی که ایشان استوار باشند وناپاك تر از عذاب و انقطاع نعمت ایشانرا بگیرد
چنانکه گفت حتی اذا فرحوا بما اوتو اخذناهم بغتتاً فاذاهم مبلسون و قوله ظن اهلها انهم
قادرون علیها آیتها امرنا ایلا او نهارا الایة فهذا معنی الاستدراج واملی لهم ان کیدی متین
گفت مهلت دهم ایشانرا که کید من قوی است و تعجیل نکنم که تعجیل آن کند که ازفوت
ترسد و مرا از فوت ایشان اندیشه نیست که ایشان در قبضهٔ قدرت منند و از سلطان من
بیرون نتوانند شد آنکه گفت هم برسبیل توبیخ ایشان برترك اجابت ام تسئلهم اجرا یا تواز
ایشان مزدی می‌خواهی که ایشان ازغرامت گرانبار می‌شوند قوت آن نمیدارند ام عندهم الغیب
فهم یکتبون یا بنزد ایشان غیب است که ایشان از آنجا می‌نویسند این محالات که میگویند و
باعتقاد کرده اند آنکه رسول را (ص) گفت فاصبر لحکم ربك صبر کن برحکم خدای‌تو ولاتکن
کصاحب الحوت و چون خداوند ماهی مباش یعنی یونس علیه السلام که استعجال کرد بعذاب
قوم و خشم گرفت بر ایشان بل از حق تو آن است که با ایشان مدارا کنی و مهلت
دهی ایشان را اذ نادی چون ندا کرد وخدای را بخواند واو مکظوم و مغموم بود و
اندوه رسیده و ندای او آن بود که خدای تعالی از او حکایت کرد در سورهٔ انبیاء فنادی
فی الظلمات ان لااله الا انت سبحانك انی کنت من‌الظالمین لولا ان تدارکه نعمة من ربه اگر نه
آن استی که نعمتی دریافت اورا ازخدای تو یعنی رحمتی لنبذ بالعراء وهو مذموم اورا بینداختی
بصحرا و او مذموم و نکوهیده بودی وعراءزمینی باشد خالی و عاری از گیاه و نبات و بناء
آدمی واصل اواز عری است قال الشاعر ونبذت بالارض العراء ثیابی - فاجتبیه ربه فجعله
من الصالحین برگزید خدای تعالی او را و اورا ازجمله صالحان کرد یعنی نام او از جمله
پیغمبران صالح بنوشت و حکم کرد بصلاح او و این جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد و ان
یکادالذین کفروا لیزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذکر سبب نزول آیه آن بود که کافران خواستند
که رسول (ص) را بچشم کنند قومی از قریش بیامدند و برابر او ایستادند و گفتند ما مانند
این مردی ندیدیم در فصاحت و بلاغت و اظهار بینه و گفتند این جماعتی بودند از بنی اسد
معروف بچشم بد بیامدند و این گفتند - و در خبر آورده اند که یکی از ایشان بگاوی یاشتری
نیکو بگذشتندی که گفتی چه نیکو است این شتر دور نرفتی تابیفتادی بدردی وعلتی وخداوندش

اورا بکشتی و گفتند وقتی که ایشان را گوشت بایستی یکی از ایشان کنیزك را گفتی برخیز
و زنبیل برگیر تا پاره گوشت بیاری او بیامدی هرکجا شتری یا گاوی یا گوسفندی نیکو
دیدی بگفتی مااحسنها وما رایت مثلها در حال بیفتادی و خداوندش بسر آمدی و بکشتی و او
را نصیبی بدادی و گفتند در میان ایشان مردی بود که چشم او چنان بود که برهرچه آمدی
باستحسان اصابه کردی او را رها نکردندی که از خیمه بیرون آمدی وقتی که دلش تنك شدی
دامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی اگر کاروانی یا گله بگذشتی آنجا هرآن چهار پای که
بچشم او در آمدی چون چشم بسر او افکندی از پای بیفتادی بآن مردی یا بکشتندی - کلبي
گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند تو را چه زبان دارد اگر بیائی و نظر بر محمد
صلی الله علیه وآله و سلم افکنی باشد که چشم تو براو رسد او بیامد و رسول صلی الله علیه و
آله و سلم قرآن میخواند و برابر رسول علیه افضل الصلوة بایستاد و ساعتی دروی نگرید واندیشه
می کرد و هیچ شك نکرد در آنکه رسول بچشم او زده شود این بیت انشاء کرد و گفت قدکان
قومك یحسبونك سیدا واخال انك سید معیون ای مصاب بالعین خدای تعالی رسول را صلی الله
علیه و آله و سلم از چشم بد او نگاهداشت واین آیه فرستاد وان یکادالذین کفروا لیزلقونك
بابصارهم ان مخففه است از ثقیله و برای آن لام در خبر او باز آمد که این لام ملازم باشد
به آن مخففه والتقدیر و انه ای و ان الشان یکاد نزدیك است که آن کافران تورا بچشم بد
اصابه کنند وقوله لیزلقونك تو را ازاله کنند و بخیزانند واعمش و عیسی در شاذ خواندند
لیزهقونك و این قرائت عبدالله مسعود و عبدالله عباس است و گفتند معنی آنکه یهلکونك
تورا بهلاك کنند من الزهوق و هوالبطلان والزوال و از هقه اذا ابطله و ازاله و منه قوله
ان الباطل کان زهوقا و اهل مدینه خواندند لیزلقونك بفتح الیاء و هماللغتان یقال زلقه وازلقه
بمعنی و عبارات مفسّران درتفسیر این لفظ مختلف است و معنی متقارب - عبدالله عباس گفت
ینفذونك چشم بدبرتو بگذرانند من قولهم زحق السهم و زلق اذا انفذ - کلبی گفت یصرعونك
بیفکنند تو را - حیان گفت برگردانند تورا از آنچه توبرآنی از اداء رسالت عطیه گفت
یرمونك بتو اندازند - مورج گفت ازاله کنند تورا - نضربن شمیل واخفش گفتند که بچشم
کنند تورا ان‌الباطل کان زهوقا - عبدالعزیز یحیي گفت بتو نگرند بنظری تیز که تورا از
آن بترسانند و از نظر عداوت باشد - سدی گفت اصابة کنند تو را بچشم بخورند -
حسن و ابن کیسان گفتند بکشند تو را و این چنان باشد که عرب گوید صرعنی فلان
بطرفه و قتلنی بعینه و قال الشاعر ترمیك مزلقه العیون بطرفها و تکل عند نصال
نبل الرامی و قال آخر یتعارضون اذا التقوا فی موطن نظر یزیل بواطن الاقدام
و قال جریر في مثله ان العیون التی فی طرفها مرض قتلتنا ثم لم تحیین قتلانا یصر عن ذااللب
حتي لاحراك له وهن اضعف خلق الله ارکاناً - و حسن بصری گفت دوای آنکه تو را چشم
بد رسیده باشد این آیت است که بر خواند یا برو خوانند و در خبر است که رسول ص
گفت العین لتدخل الرجل القبر و الجمل القدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم لارقیة الامن

عین اوحمة و اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله ص فرزندان جعفر را چشم میرسید روا
باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی بنویسم گفت روا باشد گفتند اگر چیزی بودی
که قضا را غلبه کردی چشم بد بودی و متکلمان در این خلاف کردند ابوعلي الجبائی و
ابوالقاسم البلخی این را انکار کردند و گفتند این را اصلی نیست ورمانی گفت از این امتناع
نیست برای آنکه اجماع مفسران است بر این و میان عقلا و مسلمانان معروف و مجرب است
و سید رحمة الله علیه روا میدارد و آنانکه روا نمیدارند گفتند تفسیر آیه آن است که بنظر
عداوت بر تو می نگرند قوله لما سمعوا الذکر چون قرآن می شنوند میگویند ما افصحه و ما
راینا مثله تا بچشم اصابه کنند اورا وچون از دل و اعتقاد خود خبر دهند گویند دیوانه
است و این کلام دیوانگان است و ما هو الا ذکر للعالمین و نیست این قرآن الا یادگار و
یاد دهنده خدای جهانیان و گفتند ذکرا ای شرفاً للعالمین کقوله و انه لذکر لك ولقومك —
سورة الحاقة این سوره مکی است و پنجاه دو آیت است بعدد بصریان و پنجاه عدد کوفیان
و مدنیان و پنجاه و یك بعدد مکیان و دویست و پنجاه وشش کلمه است و هزار وهشتاد و
چهار حرف است و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و
سلم گفت هر که او سورة الحاقة بخواند خدای تعالي او را حسابی آسان کند و درخبری
دیگر آمد که هر که یازده آیه ازسورة الحاقة بخواند خدای تعالي اورا ازفتنه دجال نگاهدارد و
اگر سورة تمام بخواند نوری باشد اورا ازفرق او تاقدم صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سورة الحاقة اثنتان و خمسون آیة و هی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشنده مهرمان

اَلْحَاقَّةُ مَاالْحَاقَّةُ * وَمَا اَدْرٰیكَ مَا الْحَاقَّةُ کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ * فَاَمَّا
ساعتی که سزاوار است چه چیز استوچه چیز دانا کردتورا که چه چیز است حاقه تکذیب کردندقبیلهٔ ثمود و عاد بساعت کوبنده پس اما قوم
ثَمُودُ فَاُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَةِ * وَ اَمَّا عَادٌ فَاُهْلِکُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ عَاتِیَةٍ * سَخَّرَهَا
ثمود پس هلاك کرده شدند بسبب طغیان و اما قوم عاد پس هلاك شدند ببادی سخت وزنده ازحد در گذشته رام کرد
عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیَالٍ وَ ثَمَانِیَةَ اَیَّامٍ حُسُوماً فَتَرَی الْقَوْمَ فِیهَا صَرْعٰی کَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ
براي آنها هفت شب و هشت روز متوالی پس بینی قوم در آن افتاده گویا ایشان تنهاي
نَخْلٍ خَاوِیَةٍ * فَهَلْ تَرٰی لَهُمْ مِنْ بَاقِیَةٍ * وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِکَاتُ
درخت خرماي پوسیده بودند پس آیا بینی مرایشان را هیچ باقی وآمد فرعون وهر که پیش ازاو بود و برگردانندگان
بِالْخَاطِئَةِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِیَةً * اِنَّا لَمَّا طَغَی الْمَاءُ
بخطاکاری و گناه پس نافرمانی کردند فرستادهٔ پروردگار خودشانرا پس گرفت ایشانرا گرفتنی درشدت بدرستیکه ما آن هنگام که طغیان کرد آب
حَمَلْنَاکُمْ فِي الْجَارِیَةِ * لِنَجْعَلَهَا لَکُمْ تَذْکِرَةً وَتَعِیَهَا اُذُنٌ وَاعِیَةٌ * فَاِذَا نُفِخَ
برداشتیم پدرشمارا درکشتی تا بگردانیم آنرا برای شما پندی ونگاهدارد آن پند را گوش نگاهدارنده پس چون دمیده شود

فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ * وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُکَّتَا دَکَّةً وَاحِدَةً *
در صور دمیدنی یکمرتبه و برداشته شود زمین و کوه ها پس درهم شکسته شود شکستنی یك مرتبه
فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ * وَالْمَلَكُ عَلٰی
پس در آن روز واقع شود قیامت و بشکافد پس آن روز سست شود فرشتگان بر
اَرْجَائِهَا وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ * یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفٰی
کنارهای آسمان باشند وبردارند عرش پروردگارتورا بالای خوددرآنروز هشت فرشته درآنروز عرض کرده شوند پنهان نماند
مِنْکُمْ خَافِیَةٌ * فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا کِتَابِیَهْ * اِنِّی ظَنَنْتُ
از شما پوشیده پس اما هر که داده شود نامه بدست راستش پس گوید بگیرید نامه رابخوانید نامه عمل رابدرستی که من گمان بردم
اَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیَهْ * فَهُوَ فِي عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِیَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِیَةٌ *
که ملاقات کننده ام حساب خودرا پس او درزندگاني باشد پسندیده دربهشتی بلند باشد چیدن میوهاي آن نزدیك باشد
کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئاً بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ * وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
بخورید و بیاشامید گوارنده بآنچه پیش فرستادید در روزگار گذشته و اما هرکه داده شد نامه او بدست چپ
فَیَقُولُ یَا لَیْتَنِی لَمْ اُوتَ کِتَابِیَهْ * وَلَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِیَهْ * یَا لَیْتَهَا کَانَتِ الْقَاضِیَةَ
پس گوید ایکاش داده نشدی نامهٔ من و ندانستم چیست حساب من ایکاش مردن من بودی حکم کننده
مَا اَغْنٰی عَنِّی مَالِیَهْ * هَلَكَ عَنِّی سُلْطَانِیَهْ * خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ *
دفع نکرد از من مال من نابود گشت از من تسلطم بگیرید اورا پس غل کنید اورا پس در آتش درآرید اورا
ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُکُوهُ * اِنَّهُ کَانَ لَا یُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظِیمِ *
پس در زنجیري که گز آن هفتاد گز است پس بپیچید اورا بدرستیکه او بود که نمیگروید بخدای بزرگوار
وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِینِ * فَلَیْسَ لَهُ الْیَوْمَ هٰهُنَا حَمِیمٌ * وَلَا طَعَامٌ
و تحریص نمیکرد بر طعام دادن درویش و بینوایان پس نیست مر اورا امروز در اینجا خویشی و نه خوردنی
اِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ لَا یَأْکُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ * فَلَا اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا
مگر از غسالهٔ دوزخیان نمیخورند اورا مگر گناهکاران پس قسم نمی خورم بآنچه می بینید و آنچه
تُبْصِرُونَ * اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِیلاً مَا تُؤْمِنُونَ *
نمی بینید بتحقیق قرآن هرآینه گفتار پیغمبر بزرگوار است و نیست قرآن سخن شاعر اندکی نمیگروید
وَلَا بِقَوْلِ کَاهِنٍ قَلِیلاً مَا تَذَکَّرُونَ * تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ
و نیست سخن کسیکه اخبار بغیب نماید اندکي متذکر نمیشوید فرو فرستاده شد ازپروردگار جهانیان واگر افترا کند
عَلَیْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِیلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ فَمَا مِنْکُمْ
برما پیغمبرص بعضی سخنانرا هرآینه بگیریم ما ازاو دست راست اورا پس ببریم ما ازاو رگ گردن را پس نیست از شما
مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ * وَاِنَّهُ لَتَذْکِرَةٌ لِلْمُتَّقِینَ * وَاِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ مِنْکُمْ مُکَذِّبِینَ
هیچ یکی ازقبل او منع کنندگان و بدرستیکه او هرآینه پندی است مرپرهیزکارانرا و بدرستیکه ما میدانیم که بعضی از شما دروغ گویانند
وَاِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَی الْکَافِرِینَ * وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ .
وبدرستیکه قرآن هرآینه حسرت است بر کافران وبتحقیق قرآن راست است درست است پس تسبیح کن بنام پروردگار توکه بزرگ است

قوله تعالی الحاقة ماالحاقة و ما ادریك ماالحاقة دررفع الحاقة دو وجه گفتند یکی مبتداء و خبر او ماالحاقه کانه قال الحاقة ای شیئی هو و وجه دوم خبر ابتداء والتقدیر هذالحاقه آنکه برسبیل تفخیم شان او وتعظیم او گفت ای شیئی الحاقة و حاقه نامی است از نامهای قیامت و برای آن حاقه خواند آنرا کـه حق است و درست و در او کار های حقیقت و حق باشد برای آنکه بحق الجزاءِ علی الاعمال جزاء برای عمل واجب باشد درو و حق الشیئی یحق حقاً فهو حق و حاق ـ مورج گفت در او سه لغت است حق و حاقه وحقه آنکه برسبیل تعجب واستعظام گفت بلفظ استفهام کـه ماالحاقه چه حاقه و چه کاری راست است و ما ادراك ماالحاقه و چه آگاه کرده است تو را کـه این روز حاقه که قیامت است چه روز است آنکه در قصهٔ اوایل گرفت و گفت کذبت ثمود وعاد بالقارعة دروغ داشتند ثمود که قوم صالح بودند و عاد که قوم هود بود بودند قارعه را در قارعه دو قول گفتند یکی آنکه قارعه نامی است از نامهای قیامت یعني ایشان قیامت بدروغ داشتند و گفتند مراد آن عذابی است که بایشان فرود آمد که پیغمبرشان وعده داد باور نداشتند و اما ثمود فاهلکوا بالطاغیة در او دو قول گفتند یکی آنکه بطغیانهم و عصیانهم واما ثمودرا هلاك کردند بطغیان وعصیانی که کردند واین لفظ مصدراست کالعافیة والجائیة و گفتند صفت فعل است ای بفعلهم الطاغیه و این معنی قول مجاهد است و ابن زید و دلیل این تاویل قوله کذبت ثمود بطغویها ـ قتاده گفت یعنی بالصیحة الطاغیة التی تجاوزت حدالصیاح بآن صحیحه متجاوزالحد که بیرون از عادت دیگر صیاح بود چنانکه درقصهٔ ایشان برفته است و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة و اما عادرا هلاك کردند ببادی سخت سرد متجاوزالحد ـ شهربن خوشب روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و بارانی الا بمقدار و مکیال روز هلاك عاد و قوم نوح که این روز باران در فرشتگان نگاهبان عاصی شد و از فرمان ایشان بیرون آمد و رسول صلی الله علیه آله و سلم این آیه بخواند انا لماطغی الماء و باد روز هلاك عاد هم طاغی و غالی شد در خازنان و فرمان ایشان نبرد آنکه این آیه برخواند و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة ـ سخرها علیهم سبع لیال ای سلطها علیهم هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط کرد و تسخیر استعمال چیزی باشد باقتدار بر آن سبع بی ها گفت که شب مؤنث است و در ثمانیه هاء آورد که روز مذکر است و در اعداد چنین بر عکس از سه تا ده ثبوت تاء علامت تذکیر باشد و سقوطش علامت تانیث وهب گفت این ایام آن است که آنرا ایام العجوز خوانند کـه در او سرما و باد سخت باشد و این ایام را برای آن ایام العجوز خوانند که عجوزی در این ایام در سردابی رفت و آنجا بود تا روز هشتم روز هشتم باد درآن سرداب رفت و او را بکشت و باد منقطع گشت و آن عجوز آخر کسی بود که از آن قوم هلاك شد و گفتند برای آن ایام العجوز خوانند که در عجز زمستان باشد و آن را نامها هست معروف وهی صن و ضنبر و وبر و آمر و مؤتمر و مطفی الجمر و مکفي-الظعن ـ این هشت روز است و ثعلب صاحب کتاب الفصیح بیتی چند آورد از بعضی شاعران

عرب این ایام را دراو ذکر کرده وهی کسع الشتاء بسبعة غبر ایام شهلتنا من الشهر فاذا مضت ایام شهلتنابالصن والضنبر والوبر وبامر واخیه مؤتمر ومعلل وبمطفی الجمر ذهب الشتاء مولیا هربا واتتك رافدة من النجر جز که در این ابیات هفت گفته است و هشتم نیاورده است قوله حسوماً عبدالله عباس گفت پیاپی ـ مجاهد گفت و قتاده بی فترتی واشتقاق او من حسم الکی وآن آنباشد که داغ پیاپی نهند مقاتل وکلبی گفتند دائم ـ عطیة گفت مشوماً واصل او گفت از حسم است وآن قطع باشد پنداری چیز ببرید از اهل آن شهر ـ خلیل گفت قطعاً ـ قیل نکداً برهم بیخ ایشان برکنده ونصب او برحال است ای متتابعة او قاطعة مهلکه علی اختلاف الاقوال فتری القوم فیها صرعی تو مردان را دیدی در آنجا افتاده واحدها صریع کانهم اعجاز نخل خاویة پنداشتی که ایشان کونهٔ درختان خرما اند خشك شده و پوسیده گشته که باد برآید و آن را از بن شکند یا از بیخ برکند و بیفکند فهل تری لهم من باقیة از ایشان هیچ بقیتی می بینی ـ و در باقیه دو قول گفتند یکی آنکه مصدر است کالعافیه ای من البقاء و یکی آنکه من نفس باقیة صفت موصوفي محذوف باشد و جآء فرعون و من قبله ابوعمرو و کسائی و یعقوب و درشاذ حسن سلمی و جحدری خواندند بکسر قاف و فتح با یعنی و من معه من جنوده و اشیاعه باقی قراء خواند قبله بفتح قاف و سکون باء یعنی آنانکه پیش او بودند والمؤتفکات عامهٔ قراء بجمع خواندند و حسن بصری خواند والمؤتفکة بر لفظ واحد و اهل زمین مؤتفکات بالخاطئه ای بالخطیئة والمعصیة واین نیز مصدری است علی وزن الفاعله ای بالخطاء والفکر فعصوا رسول ربهم در رسول خدای عاصی شدند یعنی هریکی از ایشان در پیغامبر خود عاصی شدند و اگرچه برلفظ واحد گفت مراد جنس است فاخذهم اخذة رابیة بگرفت ایشان را گرفتنی فراینده غالب من الربا الذی هو ـ الزیاده ـ عبدالله عباس گفت شدیده یعنی گرفتن سخت و گفتند عذابی زیاده برعذاب دیگر امتان انا لماطغی المآء و حملناکم فی الجاریة گفت ما چون آب طغیان کرد و از حد برفت درعهد نوح علی نبینا و آله وعلیه السلام ـ قتاده گفت از بالای همه چیز ها تا پانزده گز بگذشت ما شما را در کشتی نشاندیم تا شما غرق نشدید پس برسبیل تذکیر نعمت باز گفت لنجعلها لکم تذکرة تا برای شما یادگاری کنیم وتعیها اذن واعیة و نگاهدارد آن را و یاد دارد آن را گوشهای یاد گیرنده راویان ابن کثیر و عاصم و بعضی از ایشان روایت کردند و تعیها باسکان عین قیاساً علی ارنا منا سکنا و این قرائتي ضعیف است ـ عبدالله بن الحسین روایت کرد که چون این آیه آمد و تعیها اذن واعیة رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت امیرالمؤمنین علیه السلام را سئالت الله ان یجعلها اذنك گفت از خدای در خواسته ام تا گوش تو کند امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت پس از آن هرگز چیزی فراموش نکردم و نیز تا باشم هیچ فراموش نکنم از دعای رسول صلی الله علیه وآله و سلم ـ بریدة الاسلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی را علیه الصلوة والسلام یا علی ان الله امرنی ان ادنیك ولااقصیك و ان اعلمك و تعی وحق علي الله ان تعی فنزلت هذه الایه وتعیها اذن واعیه گفت خدای مرا فرمود تا تو را نزدیك کنم و دور نکنم و تورا بیاموزم و تو یاد گیری و بر خدای واجب است که تو یاد گیری

یعنی تمکین کند تورا و توفیق دهد تا یاد گیری پس علی علیه الصلوة والسلام گفت پس از آن چیزی را فراموش نکردم فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة گفت یاد کن آنگه که در صور دمند یکبار و ان نفخه اولین باشد و حملت الارض والجبال وزمین و کوهها بر گیرند و آنچه براوست فدکتادکة واحدة و بشکنند آنرا و خرد کنند یك خرد کردن تا هردو هم زمین و هم کوه چون گردی شود فیومئذ وقعت الواقعه آن روز قیامت برخیزد و انشقت السماء آسمان شکافته شود فهی یومئذ واهیته آسمان آن روز ضعیف باشد والملك علي ارجائها مراد جمع است اگرچه بلفظ واحد گفت علی مذهب الجنس و فرشتگان بر کنارهای آسمان ایستاده باشند والارجاء النواحی واحدها رجي والاثنان رجوان و یحمل عرش ربك فوقهم یؤمئذ ثماینة گفت و عرش خدای برگیرد آن روز یعنی روز قیامت هشت فرشته ـ عبدالله عباس گفت هشت صف فرشته باشند عدد ایشان جز خدای نداند ـ و در خبری آوردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت حاملان عرش امروز چهارند و در روز قیامت مدد کنند ایشانرا بچهار دیگر تا هشت احنف بن قیس روایت کرد از عباس بن عبدالمطلب در این آیت و یحمل عرش ربك یومئذ ثماینة گفت هشت فرشته باشند بصورت بز کوهی ـ و در خبر است که هر فرشته را چهار روی باشد روئی چون روی آدمی و روئی چون روی شیر و روئی چون روی کرکس است بهر روی از خدای روزی آن جنس می خواهند بروی آدمی روزی آدمیان می خواهند و بروی شیر روزی سباع می خواهند و بروی گاو روزی بهائم میخواهند و بروی کرکس روزی مرغان می خواهند وامیته بن الصلت این معني در شعر خود بیان کرد رجل و ثور تحت رجل یمینه والنسر اللاخری و لیث مرصد والشمس تصبح کل آخر لیلة حمراء یصبح لونها یتورد تاتی فما طلع لها فی رسلها الا معذبه و الا تجلد ـ و گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بیت‌ها بشنید گفت راست گفت این شاعر و از علی بن الحسین زین العابدین علیه الصلوة والسلام روایت کردند که او گفت خدای تعالی عرش بیافرید چهارم چیز برای آنکه پیش او سه چیز آفریده بود هوا و قلم و نور آنگه عرش بیافرید از الوان انوار مختلف نوری سبز که رنگ سبزی از اوست و نوری سرخ که رنگ سرخی از اوست و نوری زرد که رنگ زردی از اوست و نوری سفید که اصل انوار است و روشنائی روز از اوست آنگه هفتاد هزار طبقه بیافرید هیچ طبقه نیست و الا تسبیح و تقدیس او میکنند باصوات مختلف اگر آواز ایشان بزمین برسیدی کوهها پاره پاره بشدی و کوشکها ریزان شدی و دریا ها بزمین فرو شدی گفت آن روز عرش خدای براین هشت فرشته بود و برفرق گرفته باشند یومئذ تعرضون آن روز که شما را عرض کنند لا تخفی منکم خافیة ـ هیچ پوشیده و پنهان نماند از شما برهمه آشکارا شود کوفیان لایخفی خواندند بیاء الا عاصم و باقی قراء بتاء تأنیث و حجت ایشان آن است که فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است ـ و در خبری می آید که مردمان را بسه جای عرض دهند روز قیامت در دو عرض گاه جدل و خصومت کنند و در عرض گاه بازپسین نامها دهند بهری را بدست راست و بهری را بدست چپ فاما من اوتی بیمینه اما آن کس که نامه او بدست

راست دهند فیقول هاؤم اقراؤ کتابیه گویند بگیرید نامه من بخوانید و در هاء دو قول گفتند یکی تعالوا و یکی خذوا این از اسماء افعال است یقول العرب للرجل هاء یا رجل و للاثنین هاؤما و للجمع هاؤم و للمراة هاء و للمراتین هاؤما و للنسوة هاؤن و این لغت اهل حجاز است ـ اما تمیم وقیس گویند هاء یا رجل چنانکه اهل حجاز گویند و دو مرد را هاء ا و جمع را هاؤا و زن را هائی و دو را هاء ا و جمع را هاؤن و بهری عرب گویند هاك کاف خطاب در آرند و هاکما یا رجلان و هاکم یا رجال و هاك یا امراة و هاکما یا امراتان و هاکن یا نسوة این کاف ببدل همزه آرند که در لغت اول هست و بعضی عرب جمع کنند میان همزه و کاف فقال هائك یا رجل بوزن هاعك و هائکما بر وزن هاعکما و کذا الباقي و این کلمه جز امر نیامد ونهی نیامد و ماضی و مستقبل وفاعل و مفعول برای آنکه این فعل نیست اسم فعل است لایتصرف تصرف الا فعال گفت اما آنان را که نامه ایشان را بدست راست دهند گویند اهل عرصهٔ قیامت راهاؤم اقراو کتابیه بیائید نامهٔ من بخوانید یا بگیرید نامهٔ من بخوانید برای آنکه دانند که در آنجا چیزی نیست که از او شرم دارند و این بر سبیل اعجاب وادلال گویند انی ظننت انی ملاق حسابیه گوید من دانستم که من ملاقات حساب خواهم کردن وظن بمعنی علم است چنانکه شاعر گفت فقلت لهم ظنوا بالفی مدحج سراتهم فی الفارسی المسرد و این برای آن گفت که میان علم وظن مناسبتی هست گوید این برای آن است که من دانستم که حساب خواهد بودن و جزای عمل به عمل خواهد بود ـ فهو عیشة راضیة او در عیشی و زندگانی باشد راضی ـ گفتند مرضی فاعل بمعنی مفعول باشد کقولهم ماء دافق و گفتند راضیه ای ذات رضی علی وجه النسبته من باب قولهم لابن وتامر وقول اول قول کوفیان است وقول دوم قول بصریان فی جنة عالیة در بهشتی باشند بلند قطوفها دانیة که میوهٔ آن نزدیك بود دست همه کس بدو رسد اگر ایستاده باشند اگر نشسته و اگر خفته کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة گویند ایشان را این طعامهای لذیذ بخورید و از این شرابهای گوارنده باز می خورید بآنچه کرده اید و در پیش افکنده اید در روزهای گذشته از عمل صالح و قوله بما باء مجازات است تورا ـ درخبر است که در روز قیامت خدای تعالی گوید یا اولیائی ای دوستان من دیری است مرا بشما نظر است و شمارا می بینم در دنیا و لبهای شما بر جسته از تشنگی و شکمهای شما باز پس شده از گرسنگی امروز در نعیم ابدی باشید کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة واما من اوتی کتابه بشماله و اما ان کسرا که نامهٔ او بدست چپ دهند فیقول گوید یالیتنی لم اوت کتابیهٔ کاش تا نامه من بدست من ندادندی ـ ابن سایب گفت دست چپ او باز پیچند و نامه در او نهند نزد آن حال گوید تاکاشکی نامهٔ من بمن نمیدادند و من ندانستمی تاحساب چه باشد و این برای آن گوید که داند که در آن نامه چه قبایح است و فضایح یالیتها کانت القاضیة کاشکی تا مرگی بودی حکم کننده و گفتند زندگانی بسر آرنده من قوله فقضی علیه ای انفد عمره علیه و منه قولهم قضیت فانقضی ای اتممته فتم اراد الموته القاضیه و گفتند مراد آن است که کاشکی تا این مرگ که ما را در دنیا بود مرگی بودی قضا کننده بآن لاحیوة بعدها که از آن پس زندگانی

نبودی و گفتند معنی آن است کاشکی بمردمی وبرستمی ـ قتاده گفت درآخرت تمناء مرك كنند و در دنيا هيچ نباشد كه از مرك مكروه تر باشد بنزديك او و در دنيا ازمرگ گريزان بود تانعمت بروسرنيايد واو باجزای عمل نرسد اين جا موجب همان است كه آنجا داند كه اوچه كرده است ومستحق چيست و چون بدانجا رسد معاينه بيند چنانكه اورا شكی پيش نيايد عند آن تمنای مرك كند كه داند كه مآل بدوزخ است ما اغنی عنی ماليه برسبيل تحسر وتلهف گويد مال من از من غنا نكرد و بفريادمن نرسيد هلك عنی سلطانيه سلطان وملك من ازمن هلاك شد وبامن نماند و بيشتر مفسران گفتند معنی آن است كه ذهب عني حجتی حجت من از دست من برفت برای آنكه هرچه حجت پنداشته باشد شبهت بود عند آن حال خدای تعالی خازنان دوزخ را گويد خذوه بگيريد اورا فغلوه بند كنيد ـ در خبری آمد كه چون خدای تعالی گويد خذوه بگويد اورا برهريك شخص صدهزار زبانيه گرد آيند ودر او آو بزند او دردست ايشان پاره پاره شود چنانكه از او دردست ايشان جز چرنو نماند آن كه خدای تعالی اورا باز آفريند ديگر باره اورا بگيرند وبند بردست وپای او نهند وغل برگردن او نهند ثم الجحيم صلوه پس بادوزخ ملازم كنيد اورا ويقول العرب صليت بالنار و النار وصليتها غيری واصليتها ونه قرائت من قراء تصلی حاراً حامية ـ ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلكوه گويد اورا در بندی و زنجيری بريد هفتاد گز وسلك هم لازم است متعدی بمصدر پيدا شود كه مصدر لازم سلوك باشد ومصدر متعدی سلك قال الشاعر حتی اذا سلكوهم في قتايدة ـ عبد الله عباس گفت اين هفتاد گز بگز فرشتگان باشد از زيراو درآورند وبه بينی او بيرون آورند وبهری را بدهن او دربرند از زير او بيرون آرند نوف البسكالی گفت هفتاد گز باشد هر گزی هفتاد باع باشد هر باعی از اينجا كه ما هستيم تا بمكه و اين خبر در رحبه كوفه می گفت ـ وسفيان گفت هرگز بگز ما هفتاد گز باشد پس هفتاد در هفتاد باشد حسن بصری گفت جز خدای نداند كه مقدار زراعی چند باشد وعبدالله عمروبن العاص روايت كرد كه رسول (ص) گفت كه اگر پاره از زير بمقدار حجم سر آدمی از آسمان فرو افكند بزمين رسد پيش از آنكه شب در آيد و اين پانصد ساله راه است صاعدا اما طول اين سلسله چندان باشد كه اززير از بالای او بزير افكند چهل خريف برود شب وروز واوهنوز بآخر نرسيده باشد كعب الاحبار گفت فی قوله ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلكوه گفت اگر همه آهن كه در دنيا هست تايك حلقهٔ او برسنجند يك حلقه او به همه آهن دنيا بچربد سويد بن ابی بختج گفت كه جمله اهل دوزخ در اين يك سلسله باشند و اگر يك حلقه او بر كوه نهند گداخته شود از گرماء آن ـ انه كان لايومن بالله العظيم آنكه بيان كرد كه اين عذاب باين سختی بر او برای آن باشد كه او بخدای بزرگوار ايمان ندارد و لا يحض علی طعام المسكين و تحريص وحث نكند خود را و مردمان را بر آنكه درويش را طعام دهند فليس له اليوم ههنا حميم گفت اورا اين جا خويش ودوستی نباشد كه بفرياد او رسد و گفتند اشتقاق حميم كه خويشاوند باشد از آب گرم است يعنی برای او گرم شود خشم گيرد و گفتند دلش بر او گرم شود و بسوزد و لا طعام الا

من غسلين و آن زرداب و خون وريم اهل دوزخ باشد كه از اندام ايشان فرو شسته شود پنداری غسالهٔ ايشان است كه از قروح و جروح ايشان ميآيد ـ ضحاك وربيع گفتند درختی است كه خورش اهل دوزخ باشد لا يأكله الا الخاطئون از آن طعام نخورند الا خطاكاران و گناه كاران و گفتند مراد كافرانند كه اخطاؤا الصراط المستقيم كه ايشان راه راست خطا كرده باشند فلااقسم آنكه گفت قسم نكنم و سوگند نخورم بآنچه شما می بينيد و آنچه نمی بينيد بجملهٔ كائنات و موجودات و گفتند بدنيا و آخرت و گفتند بآنچه برظاهر آسمان و زمين است وآنچه در باطن ايشان است و گفتند اجسام و ارواح و گفتد بنعمت ظاهر و باطن صادق عليه السلام گفت بآنچه شما می بينيد كه ميكنم از نعمت با خلقانم و آنچه نمی بينيد از بر با دوستانم ـ جنيد گفت بآنچه می بينی از القاء وحی و بيان شرع رسولم محمد را صلي الله عليه و آله وسلم و آنچه نديدی از سری كه با او گفتم شب معراج گفتند بآنچه خدای اظهار كرد بر لوح محفوظ فرشتگان را و بآنچه پوشيده داشت از ايشان از علم غيب و گفتند بآنچه شما بينيد از آدميان و آنچه نبينيد از فرشتگان و جنيان ابن عطا گفت بآنچه شما بينيد از آثار قدرت و آنچه نبينيد از اسرار او انه لقول رسول كريم اين قرآن قول پيغمبری است يعنی تلاوة وقرائت پيغام گذاری است كريم يعنی محمد صلی الله عليه وآله وسلم و گفتند برسول كريم جبرئيل را خواست بيانش انه لقول رسول كريم ذی قوة الاية و تأويل همين باشد كه گفتيم كه اين از تلاوت و حكايت اوست نه آنكه كلام اوست برای آنكه برحقيقت كلام خدا است و قولی ديگر گفتند و آن آن است كه وانه لقول مرسل رسول اين قول فرستندهٔ پيغام بری است كريم يعني قول خدا است جل جلاله علی حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه كقوله واسئل القريه وغيرذلك من الايات والاشعار وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون آنكه گفت اين قرآن نه قول شاعريست آنكه بر سبيل توبيخ گفت اندك ايمان می آريد ودرما دوقول گفتند يكی آنكه مصدری است در هر دو موضع يعنی قليلا ايمانكم و قليلا تذكركم و قولی ديگر آنكه ما زياده است ای تؤمنون قليلا و تذكرون قليلا و نصب او بر حال است ولا بقول كاهن و نه قول كاهنی است اين قرآن جز آنكه شما اندك انديشه می كنيد خدای تعالی در اين آيه رسول را صلی الله عليه و آله وسلم تنزيه كرد از شعر وكهانت گفت او نه شاعری هست و نه كاهنی و نه قرآن از جنس شعر است و نه از قبيل كهانه و كاهن آن باشد كه دعوی كند كه مرا از جن قرينانی هستند كه اخبار غيب با من گويند و مرا از غايب خبر دهند و حق تعالی اين برای آن گفت كه ايشان رسول را صلی الله عليه وآله وسلم يكبار شاعر خواندند و يكبار كاهن شاعرش برای آن خواندند كه كلامی باين نظم بياورد و در آن تسميه ظلم كردند برای آنكه ايشان شعر نشناسند كه شعر كلامی باشد موزون مقفی كه دليل معنی كند ودانستند كه اين كلام موزون نيست و نه مقفی وليكن برای تهجين و تحقير كار او گفتند او شاعر است و اين كلام شعر است و انديشه نكردند كه هر كس اين شنود بر ايشان بخندد وگويد اينان شعر می نشناسند و اما كهانه برای آن گفتند كه او ازغيبها خبر دادی و دعوی كهانت در حق او نه بجای خود بود كه

کردند که او نگفت که این بوحی و القاء جنّیان است و گفت تنزیل من رب العالمین خبر مبتداء
محذوف است ای هو تنزیل این قرآن فرو آمده ایست از خدای جهانیان و لو تقول علینا
بعض الاقاویل انکه بر سبیل تنبیه کافران را در آن ظن خطا و گمان بد که برسول و قرآن
بردند که ممکن باشد که این کلام محمد ص است و از تلقاء نفس اوست گفت اگر چنان باشد که
فرو بافد بر ما برسبیل دروغ بعضی سخن‌ها اقاویل جمع اقوال باشد و اقوال جمع قول باشد
فهی اذاً جمع الجمع ـ لاخذنا منه بالیمین ما بگیریم ازاو بیمین در او چند قول گفتند یکی آنکه
ما بگیریم اورا و مؤاخذه کنیم بحق و انتقام کشیم از او بحق و مِنْ صله باشد والتقدیر
لاخذناه بالحق و مثله قوله قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین ای من قبل الحق ـ عبدالله عباس
گفت لاخذناه بالقوة والقدرة ما اورا بگیریم بقوه وقدرت وقال الشاعر اذا ما رایة رفعت لمجد
تلقاها عرابة بالیمین ای بالقوة ـ و گفتند معنی آن است که دست راست او باز کنیم و گفتند
این عبارت است از اذلال و اهانت یعنی ما دست او گیریم واورا از مقام خود برانگیزیم چنانکه
سلطان چون برکسی خشم گیرد کسان خودرا گوید خذوه بیده دست او گیرید ثم لقطعنا منه الوتین
آنکه رك دل او ببریم آن رك که چون آن بریده شود خداوندش بمیرد و گفتند رگی است در
پشت و گفتند رگی است در میان هردوپی گردن و گفتند رگی است که دل را آب دهد فما
منکم من احد عنه حاجزین شما هیچکس از او دفع نتوانید کردن وعذاب ما از او نتوانید گردانیدن
واگرچه احد گفت در لفظ حاجزین برای آن بلفظ جمع گفت ردکرد با معنی من قوله منکم و
انه ضمیر راجع است با قرآن و این قرآن یاد دهنده ایست و مذکری پرهیزکاران را و انا لنعلم
ان منکم مکذبین و ما دانیم که از شما مکذبان و دروغ دارندکان اند این قرآن را و انه لحسرة
علی الکافرین و این قرآن فردای قیامت حسرتی باشد کافران را چون ثواب و متابعان او بینند
و ایشان کافر و مخالف بوده باشند از آن ثواب محروم باشند و انه لحق الیقین گفتند اضافه کرد
حق را با یقین و این هر دو یکی است برای اختلاف لفظ را چنانچه گفت فی حندس الظلم
گفتند معنی آن است که این حقیقت یقین است یعنی اگر یقین را مجازی باشد این نه از آن است
بعضی دیگر گفتند معنی آن است که عین یقین و نفس یقین است چنانکه گویند فلان حق الادیب
و عین الادیب و کل الادیب و مثله قول الشاعر بضرب الطلی والهام حق علیهم ـ فسبح باسم
ربك العظیم تسبیح کن یا محمد ص بنام خدای عظیم بزرگوارت که هرچیز در جنب عظمت او
حقیر است و آیه دلیل است بر آنکه اسم نشاید تا مسمّی باشد اگر چنین بودی اضافة الشیئ
الی نفسه بودی

سورة المعارج ـ این سوره مکّی است و چهل و چهار آیه است و دویست و شانزده
کلمه است و هزار و شصت و یك حرف است و روایت است از عبدالله عباس از ابی کعب که
رسول ص فرمود هر که او سورهٔ سائل بخواند خدای تبارك و تعالی اورا ثواب آنان دهد که عهد
نکاهدارند و نماز بپای دارند صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سورة المعارج مکیّة وهی اربع و اربعون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشنده مهرمان

سَئَلَ سٰآئِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکٰافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دٰافِعٌ * مِنَ اللهِ ذِی الْمَعارِجِ
پرسید پرسنده بشکنجهٔ واقع‌شونده برای کافران نیست مرآنرا باز گرداننده ازخداوند صاحب درجات
تَعْرُجُ الْمَلٰئِکَةُ وَالرُّوحُ اِلَیْهِ فِي یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِینَ اَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ
بالا میروند فرشتگان و روح بسوی‌او در روزی‌که باشد اندازه او پنجاه هزار سال پس صبرکن
صَبْراً جَمِیلًا * اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَ نَرٰیهُ قَرِیباً * یَوْمَ تَکُونُ السَّمٰاءُ کَالْمُهْلِ
صبری نیکو بتحقیق آنها بینندآن‌را دور ومی‌بینیم‌آن‌را نزدیك روزی‌که باشد آسمان چون فلز گداخته
وَ تَکُونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ وَلٰا یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً * یُبَصَّرُونَهُمْ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ
ومی باشد کوه ها چون پشم‌زده و نه پرسند خویشی خویشی‌را نموده‌شود آنهارا دوست دارد گنه‌کار اگر
یَفْتَدِی مِنْ عَذٰابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ * وَصٰاحِبَتِهِ وَاَخِیهِ وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ * وَمَنْ
فدا میداد از شکنجه آن روز بپسران‌خود وزن خود وبرادرش وخویشانش آنکه جادهد آنرا وهرکه
فِي الْاَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ * کَلّٰا اِنَّهٰا لَظٰی * نَزّٰاعَةً لِلشَّوٰی * تَدْعُوا مَنْ
در زمین است همه‌پس برهاند اورا نه چنان است بتحقیق آن زبانه‌آتش‌است کشنده است پوست سررا می‌خواند هرکه‌را
اَدْبَرَ وَتَوَلّٰی * وَجَمَعَ فَاَوْعٰی * اِنَّ الْاِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً * اِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً
پشت‌کرد وروگردانید وگرد کرد پس درظرفی نهاد بتحقیق آدمی‌زاد آفریده‌شد حریص چون رسیداورا گزندی بی‌قراری کننده‌است
وَاِذٰا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً * اِلَّا الْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَلٰی صَلٰاتِهِمْ دٰائِمُونَ * وَالَّذِینَ
وچون رسیداورا نیکوئی منع‌کننده‌است مگرنماز گذاران کسانی‌که آنها برنمازشان همیشه دوام دارند وکسانی که
فِي اَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسّٰائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ *
در مال هاشان بهرهٔ معلوم است برای سائل و محروم وکسانی که تصدیق کنند بروز جزا
وَالَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذٰابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * اِنَّ عَذٰابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَاْمُونٍ *
وکسانی‌که آنها از شکنجه پروردگارشان ترسنده اند بتحقیق شکنجه پروردگارشان ایمنی ندارد
وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ * اِلّٰا عَلٰی اَزْوٰاجِهِمْ اَوْمٰامَلَکَتْ اَیْمٰانُهُمْ فَاِنَّهُمْ
و کسانی که آنها مرفرجهایشان رانگاهداره اند مگر بر زوجهاشان یا آنچه‌را مالك‌شده‌دستهای‌آنها پس بتحقیق آنها
غَیْرُ مَلُومِینَ * فَمَنِ ابْتَغٰی وَرٰآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰادُونَ * وَالَّذِینَ هُمْ لِاَمٰانٰاتِهِمْ
ناملامت‌شده گانندپس هرکه‌جوید جز این‌راپس آنگروه‌آنها ازحدگذرندگانند وکسانی‌که‌آنهامرامانت هاشان را
وَعَهْدِهِمْ رٰاعُونَ * وَالَّذِینَ هُمْ بِشَهٰادٰاتِهِمْ قٰآئِمُونَ * وَالَّذِینَ هُمْ عَلٰی صَلٰاتِهِمْ
وعهدشان رارعایت‌کننده‌گانندوکسانی‌که آنها بشهادت‌هاشان ایستاده‌گانند وکسانیکه آنها بر نمازشان
یُحٰافِظُونَ * اُولٰٓئِكَ فِي جَنّٰاتٍ مُکْرَمُونَ * فَمٰالِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِینَ
نگاهدارندگانند آن‌گروه در بهشت‌هائی اکرام‌شده گانند پس‌چیست‌مر کسانی‌را که کافرشدند بجانب تو می‌شتابند

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * اَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ

از راست واز چپ گروه گروه آیاطمع میدارد هرمردی از آنها که درآیند بهشت پرنعمت را

كَلَّا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ * فَلَا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ اِنَّا لَقَادِرُونَ

نه‌چنان است بتحقیق ما آفریدیم ایشان را از آنچه‌ می دانند پس سوگند نمی خورم بپروردگار مشرق‌ها و مغربها بتحقیق ما توانائیم

عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتّٰى

بر آنکه بدل آریم بهتری از آنها و نیستیم ما پیشی گیرندگان پس واگذارشان فرروند و بازی کنند تا

يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ * يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ سِرَاعاً كَاَنَّهُمْ اِلٰى

وقتی که ملاقات کنند روزشان را که وعده کرده شده باشد روزی که برون آیند از قبرها شتابان که گویا آنها بسوی بتان

نُصُبٍ يُوفِضُونَ * خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كَانُوا

می شتابند فروگذاشته دیدهاشان فرو گیردشان خواری این است روز آنچنانی که بودند

يُوعَدُونَ .

وعده داده شدند .

قوله تعالی سئل سائل بعذاب واقع مدنیان و شامیان خواندند سال سائل بی همزه و باقی قراء بهمزه خواند بر اصل من السئوال و با را دو وجه باشد یکی آنکه بمعنی عن باشد کقوله فسئل به خبیراً ای عنه و قال علقمه بن عبده فان تسئلونی بالنسآء فاننی بصیر بادواء النسآء طبیب ای عن النساء و معنی آیه بر این وجه آن باشد که سائلی سئوال کرد و پرسید از عذابی که واقع خواست بودن که آن عذب کرا است جوابدادند و بیان کردند که للکافرین کافران را خواهد بودن وجه دیگر آن است که با زیاده است و معنی آنکه سئل سائل عذاباً واقعاً للکافرین علیهم سائلی و خواهنده درخواست بدعا و حاجت عذابی که واقع باشد بر کافران و آن نصر ابن الحارث بود آنجا که از خدای تعالی برای خود عذاب خواست فی قوله اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السمآء اوائتنا بعذاب الیم آنچه خواست از عذاب روز بدر باو فرود آمد او را بکشتند بصبر اعنی باز داشتند او را و طعام و شراب ندادند تا بمرد و از اسیران روز بدر کسی را نکشتند الا او را و عقبة بن ابی معیط را و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و سفیان عیینه را پرسیدند از این آیه که در حق که آمد سائل را گفت مرا سئوالی کردی که پیش از تو کس این سئوال نکرد مرا خبر داد پدرم از جعفر بن محمد الصادق از پدرانش علیهم صلواة والسلام که چون رسول ص دست علی بن ابیطالب علیه الصلواة والسلام را گرفت بغدیر خم و او را بر بالا برد و بر مردم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و عقد امامت کرد برای او این حدیث در میان خلایق آشکارا شد و در قبائل عرب منتشر شد این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید برخاست و بر شتری نشست و آمد تا بلشکرگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ناقه فرود آمد و ناقه را زانو ببست و پیش رسول ص آمد و رسول و جمله صحابه حاضر بودند گفت یا محمد ص آمدی و گفتی خدای میفرماید که بگوئید اشهد ان لا اله الا الله وانك لرسوله قبول کردیم و گردن نهاده ایم دیگر آمدی و گفتی پنج نماز بکنید

پذیرفتیم و گفتی زکوة بدهید پذیرفتیم و گفتی یکماه روزه دارید قبول کردیم حج فرمودی قبول کردیم باین جمله راضی نبودی تا بازوی پسر عمت بگرفتی و او را بر بالای منبر بردی و گفتی هر که من مولای اویم علی مولای اوست این حدیث از خویشتن گفتی یا خدای فرمود تورا رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت والله الذی لا اله الا هو بدان خدای که جز او خدائی نیست که من از قول و فرمان خدایم گفتم او روی برگردانید و می گفت اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة من السماء اوائتنا بعذاب الیم هنوز براحله نرسیده بود که سنگی از آسمان بیامد و بر سر او آمد و بزیرش افتاد و او برجای بمرد و خدای تعالی این آیت بفرستاد سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و اما آنانکه بی همزه خواندند آنرا هم دو وجه باشد یکی آنکه بر تخفیف همزه بود و مراد هم سئوال باشد یقال سال یسال کنال ینال وخاف یخاف ووجه دیگر آنکه من السلیل باشد زید بن ثابت گفت وعبدالرحمن بن زید بن اسلم سائل نام وادئی است در دوزخ خدای تعالی خبر داد که آن وادی ببرند قوله لیس له دافع من الله ذی المعارج آنرا دافعی و مانعی نیست از خدای تعالی که او خداوند آسمانهای هفت است در قول عبدالله عباس ابن کیسان گفت معراج گشایشی است که میان هر دو آسمان باشد و میان زمین و آسمان هست و میان هر دو زمین است ـ قتاده گفت ذی الفواضل والنعم خداوند نعمت ها ـ مجاهد گفت معارج الملئکة آن راه ها باشد که ملئکة روبرو بر آسمان شوند تعرج الملئکة جملهٔ قراء بتاء تأنیث خواند مگر کسائی که بیا خواند برای تقدم فعل و این قرائت عبدالله مسعود است والروح و جبرئیل علیه السلام الیه یعنی الی الله تعالی یعنی بجائی که خدای تعالی امر کرده باشند او را بآن جای رفتن که برضای خدای نزدیك باشند او امر او فی یوم در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا ـ و گفتند بیك روز چندانی بر شود که اگر جز او کسی باشد به پنجاه هزار سال بررود از سالهای دنیا گفتند این عروج او از زیر هفتم زمین باشد تا ببالای هفتم آسمان باو امری که خدای را باشد ـ لیث گفت از مجاهد مراد غایت منتهای امر اوست از زمین تا آسمان که اندازه و مقدار او چندین است و مراد نزول امر اوست و مقدار نهایت آن از آسمان دنیا تا بزمین چنانکه از آسمان بزمین آید و از زمین بآسمان شود برای آنکه از زمین تا بآسمان پانصدساله راه است پس آمدن و شدن هزار ساله راه باشد ـ محمد بن اسحق گفت مراد آن است که اگر آدمی از زمین خواهد تا بزیر عرش شود به پنجاه هزار سال تواند رفتن ـ حکم و عکرمه گفتند مراد مدت عمر دنیا است از اول تا آخر که پنجاه هزار سال باشد کس نداند که چند گذشته است و چند مانده است جز خدای تعالی ـ قتاده گفت روز قیامت است ـ حسن گفت مقدار موقف خلق است برای حساب و فصل قضا ـ بعضی دیگر گفتند معنی آن است که اگر حساب خلقان تفویض کنند بجمله جن و انس و فرشتگان از عهدهٔ آن بیرون نیایند الا بمقدار پنجاه هزار سال و من نیم ساعت فصل کنم یمان گفت مراد روز قیامت است که بنده را در آن پنجاه موقف است هر موقعی هزار سال و گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقریر آنکه لیس له دافع من الله فی

یوم کان مقداره خمسین الف سنة تعرج الملئکة والروح الیه چنانکه في یوم ظرف نفی دفع عذاب باشد نه ظرف عروج ـ ابو الجوزاء و ابن ابی طلحة گفتند از عبدالله که او گفت مراد طول روز قیامت است و شدة او برکافران یعنی آن روز از درازی پنداری این مقدار است ابوسعید خدری روایت کرد که یکی از رسول صلي الله علیه آله و سلم پرسید از این آیه و گفت یا رسول الله ص چه دراز روزی خواهد بودن این روز قیامت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بآنخدای که جان من بامر او است که این روز بر مؤمن سبك تر از آن باشد که نمازی از نماز های فریضه که او بگذارد در دنیا ـ ابراهیم تمیمی گفت مقدار آن روز بر مؤمن چندانی باشد که میان نماز پیشین و دیگر آنکه رسول را گفت بر این اذیت و بلیت صبر کن صبری نیکو گفت صبر نیکو صبری باشد که در خلال آن جزع نباشد انهم یرونه بعیداً و نریه قریبا آنکه گفت کافران این روز را دور می بینند و ما آنرا نزدیك می بینیم برای آنکه هرچه آمدنی باشد نزدیك بود تا بر مبالغه گفتند کلما هوات ات هرچه آمدنی است آمده است یوم تکون السمآء کالمهل گفت یاد کن روزی که آسمان در آن روز چون دودی زیت باشد و گفتند چون زر گداخته و تکون الجبال کالعهن و کوه ها چون پشم رنگین باشد مقاتل گفت چون پشم باز زده ـ حسن گفت چون پشم سرخ و آن ضعیف تر پشمی باشد و گفت اول که کوه ها بگردد ریگی روان باشد آنکه پشمی زده شود آنگه هباء منشور شود ولا یسئل حمیم حمیماً عامه قرا خواندند لا یسئل نپرسند هیچ خویشاوند خویشاوندان خود را از آنچه بخود مشغول باشد کقوله لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه وبرخی خواند ولا یسال حمیم حمیماً هیچ خویشاوند را نپرسند از خویشاوندش و از عمل او و بفعل او او را نگیرند و یجری معناه مجری ولا تزر وازرة وزر اخری ـ یبصرونهم ای یرونهم با ایشان نمایند ایشانرا ـ در او خلاف کردند عبد الله عباس گفت مراد بهرد و کافرانند یعنی کافرانرا با یکدیگر نمایند تا بهری بهری را نبینند آنکه از یکدیگر بگریزند مجاهد گفت کافران را بامؤمنان نمایند تا شماتت کنند بهری دیگر گفتند متبوعان را باتباع نمایند تا تبرا کنند از ایشان - بهری دیگر گفتند خویشان را با یکدیگر نمایند تا بدانند که میان ایشان شفقت و مهربانی نماند از آنچه ایشانرا باشد در نفس خود که هر کس بخود مشغول باشد عبدالله عباس گفت یکساعت یکدیگر را باز شناسند پس از آن دیگر کسی کس را نشناسد تود المجرم تمنا کند آن روز کافر لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیهٔ اگر فدا توانستی کردن از عذاب آن روز خویشتن را بپسرانش وصاحبته و زنش و برادرش و فصیلته التی تؤویهٔ وعشیرهٔ او وقبیله او که اورا به پناه گرفته بودند وعشیره را برای آن فصیله خواند لانه قد فصل منهم او از ایشان باشد وباز گسسته باشند اورا از ایشان تغلیب برادران نزدیك ترش ومن في الارض وهرکس که در زمین باشد یعنی جمله اهل زمین را بفدای خود بدهد وجمیعاً نصب او بر حال است ای مجتمعین ـ ثم ینجیه آنکه برهاند اورا انکه گفت کلا و این کلمه حرف ردع است یعنی نباشد این و این نجات نبود و گفتند معنی کلاّ حقاً باشد انگه متصل باشد بما بعده و بر قول اول متصل باشد بما قبله انها لظی حقا که آن دوزخ است و این نامی است از نامهای عرب و برای آن است

که منصرف نیست و سبب منع او تأنیث است و تعریف و گفته اند نام درکه است از درکه دوم و گفتند برای آتش لظی خواندند لانها تتلظی ای تشتعل برای آنکه می لخشد قال الله تعالي فانذرتکم نارا تلظی قوله نزاعةً للشوی پوست کنده باشد از سر وشوی پوست سر باشد واین قول عبدالله عباس و مجاهد است وقال کثیر عزه لاصبحت هدتك الحوادث هدة لها نشواة الراس بادقیزها ابراهیم بن مهاجر گفت پوست و گوشت باشد حسن گفت سر توله باشد آنکه گفت همه اندام بسوزد الا دل که بریان شود — ابوصالح گفت گوشت ساق باشد ثابت البنانی گفت حر الوجه باشد یمان گفت اطراف باشد ـ ضحاك گفت گوشت از استخوان ببرد کسائی گفت مفاصل باشد — ابن جریر گفت شوی از آدمی و جز آدمی هر جای باشد که نه مقتل باشد یقال رماه فاشواه اذا لم یصب مقتله ـ بعضی دیگر گفتند قوائم باشد قال امرؤ القیس سلیم الشظی عبل الشوی شنج النساء وقال الاعشی قالت قتیلة ماله قدجللت شیباً شواته این بیت بپوست سر لایق است تدعو من ادبر وتولی باخویشتن مي خواند یعنی دوزخ هرکس را که از ایمان اعراض نموده باشد و برگردیده وپشت بر او کرده وقیل ادبر عن الایمان و تولي عن الحق میگوید الی الی بمن آی بمن آی ـ عبدالله عباس گفت دوزخ کافران ومنافقان را بخواند بنام ونسب شان بزبان فصیح انکه برچیند ایشان را چنانکه مرغ دانه میچیند ثعلب گفت تدعو ای تهلك تقول العرب دعاك الله ای اهلك و چنان گویند دعاه الله فاجابه اذا اماته واصل کلمه این است بخواند ایشانرا یعنی هلاك کند ایشانرا باین شواهد که گفتیم خلیل بن احمد گفت مراد بدعا تمکین اوست از عذاب ایشان وجمع فاوعی وصف بخل این کافران کرد که او جامع مانع بود واوعی جعل في الوعاء در باردان نهاد ببست و حق خدای نداد از آن گفتند ـ عبد الله بن علیم سر کیسه در نبستی گفتند چرا چنین کنی گفت تا شنیدم که خدای گفت وجمع فاوعی سر کیسه در نبستم ان الانسان خلق هلوعا انکه وصف آدمی کرد وطبع او گفت آدمی را حریص آفریده اند عبدالله عباس گفت حریص است بر حرام وحرص او بر حرام بیش از آن است که بر حلال ـ عطیه از او روایت کرد که گفت تفسیر هلوع آن است که خدای تعالی بگفته است در عقب آن من قوله و اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا وچون بدی باو رسد جزع کند وچون نیکی باو رسد منع کند ـ سعید جبیر گفت هلوع بخیل باشد عکرمه گفت ملول باشد ـ قتاده گفت و ابن زید جزوع باشد والهلع افحش الجزع مقاتل گفت تنگدل باشد ـ ابن کیسان گفت طبع او آن است که بشهوات مستعجل باشد و از آنچه نخواهد گریزان بود انکه بخلاف طبع او اورا تکلیف کرد تا تکلیف او بخلاف هوای او باشد که بر مخالفت هوا مستحق ثواب باشد و گفتند هلوع جهول باشد ـ سهل گفت منقلب بود در شهوات خود ابن عطا گفت هلوع آن بود که چون مرادش حاصل شود راضی شود وچون حاصل نبود خشم گیرد ابو الحسین و راق گفت آن باشد که در نعمت خدای را فراموش کند ودر شدت خدای را خواند سهل گوید آن باشد که در وقت نعمت مانع بود ودر درویش جازع ـ ابوعبیده گفت انکه در نعمت شکر نکند و بر بلا صبر نکند و گفتند طماعی باشد که باندکی از دنیا راضی باشد و برای فوت اندکی خشم گیرد

و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت شر مافی الرجل شحّ هالع او خالع بدتر آنچه در مرد
بود بخیلی بود که او را بجزع آرد بخیلی با حرص و یابد دلی که دل او از جای برکند وعرب
گوید ناقة هلوع اذا کانت سریعة السیر خفیفة قال الشاعر سکاء علیا اذا ستدبرتها حرج اذا ستقبلتها
هلواع ـ اذا مسه الشر جزوعاً چون شری و آفتی و نکبتی باو برسد بقلت شکر منع آن چیز کند
آنکه استثناء کرد از ایشان قومی را که صفت ایشان بود گفت الا المصلین الا نماز گذاران که
بر نماز خود دائم باشند و نماز بپای دارند و پیوسته نماز کنند و مراد بانسان اسم جنس باشد
بر معنی جمع تا قومی را از او استثنا توان کرد و الا استثناء از واحد محال بود بعضی گفتند
این وصف صحابه است بعضی گفتند مراد هر کس است که باین صفت باشد بر عموم از صحابه
و جز صحابه ابوالخیر مرثدبن عبدالله روایت کرد که عقبةبن عامر سئوال کرد از قومی صحابه
که الذین عن صلوتهم دائمون که باشند گفت آنان که پیوسته نماز کنند گفت نه چنین
باشد گفت آنان که در نماز باین دست و آن دست نگاه نکنند آنکه گفت دیگر وصف ایشان
این است والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم که در مال ایشان حقی باشد هم سائل
را و هم محروم را سائل آن باشد که بخواهد و محروم آنکه نخواهد و او از روزی محروم و
ممنوع بود و حرمان منع باشد و محروم ضد مرزوق باشد والذین یصدقون بیوم الدین آنکه
گفت آنانکه روز جزا و حساب راست دارند و بآن تکذیب نکنند والذینهم من عذاب ربهم
مشفقون و آنانکه از عذاب خدای ترسند ان عذاب ربهم غیر مامون برای آنکه عذاب خدای
را جای امن نیست در او بل مخوف الجانبین است والذینهم لفروجهم حافظون و آنانکه فرجها
و اندام هاء خود را نگاه دارند از حرام الا علی ازواجهم جز برزنان حلال خود و بر
پرستاران خود که ملك یمین ایشان باشند که حلال باشند ایشان را این دونوع یکی بملك
نکاح و یکی بملك یمین که ایشان را بآن ملامت نباشد فمن ابتغی وراء ذلك هر چه پس از این
و جز این چیزی طلب کنند که او را حلال نباشد باحد هذین الامرین فاولئك هم العادون ایشان
ظالمان باشند و متعدیان که بر خود ظلم کرده باشند و مضرت بخود آورده و حظ نفس خود
را ناقص کرده اند والذینهم لاماناتهم و عهدهم راعون و آنانکه عهدهای خود را و امانت های
مردمان را مراعات کنند ونگاهدارند تا امانت باز گذارند و بعهد وفا کنند والذینهم لشهاداتهم
قائمون و آنانکه بگواهی که در گردن ایشان باشد قیام کنند و آن شهادت اقامت کنند تا حق
غیری تباه نشود ـ سهل گفت مراد بشهادت شهادت ان لااله الا الله است و قیام باو آن است
که شرك نیارند و ابن عامر و حفص خواندند بشهاداتهم قائمون بجمع باقی قراء بر واحد
والذینهم علی صلوتهم یحافظون و آنانکه بر نماز محافظت کنند تا باوقات خود بگذارند آنانکه
جامع باشند باین خصال ایشان در بهشت هائی باشند عزیز و مکرم آنکه گفت فما للذین کفروا
چه بوده است این کافران را قبلك مهطعین رو بتو کرده و گردن بکشیده و چشم تیز کرده و
تفسیر اهطاع برفت درسوره ابراهیم (ع) ونصب او برحال است وعامل درحال ماء استفهامی است
کانه قال اسئل عنهم مهطعین ـ عن الیمین و عن الشمال عزین از راست و از چپ حلقه

حلقه شده گروه گروه و جماعت جماعات فی متفرقه گروهی باشند جمع جمع پراکنده
یکی را عزه گویند و نظیرها فی الکلام ثبه و ثبین و قله و قلین و کره و کرین و قال الراعی
اخلیفة الرحمن ان عشیرتی امسی سواه هم عزین فلولا و قال عنتره وقرن قد ترکت لدی مکر
علیه الطیر کالعصب العزینا ابو هریره روایت کرد که یك روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون
آمد و صحابه حلقه حلقه متفرق شده بودند گفت مالی اراکم عزین چرا شما را پراکنده میبینم
ایطمع کل امری منهم ان یدخل جنة نعیم مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان
بیامدند و پیرامن رسول ص بنشستندی و کلام او می شنیدندی و استهزاء میکردندی باو وباصحاب
او میگفتندی اگر چنان است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که اینان بهشت خواهند
شدن ما پیش ایشان رویم و جای ما بهتر از جای ایشان باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت طمع میدارد هر کسی از ایشان که او را ببهشت برند بهشت نعیم آنکه گفت کلا ای حاشا
این نباشد هرگز که ایشان طمع میدارند مفضل از عاصم روایت کرد ان یدخل بفتح یاء وضم
خا علی الفعل المستقیم المسند الی الفاعل و حسن و طلحة درشاذهم این خواندند و عامه قراء ان
یدخل خواندند علی الفعل المجهول که ایشان را بهشت برند آنکه گفت انا خلقناهم مما یعلمون
ایشان میدانند که ما ایشان را از چه آفریده ایم یعنی از نطفه و علقه و مضغه پس کس مستوجب
بهشت نشود بنسب که اصل خلق یکی است بل مستوجب بهشت بطاعت و عمل صالح شوند ـ
قتاده گفت یابن آدم تو را از چیزی پلید آفریده اند از خدای بترس و بعضی از صحابه چون
خطبه کردی در وعظ مقاذر و مناتن آدمی گفتی که اصل او از مبال و مخرج بول است و آنکه
گذر او بر مبال بوده است آنکه در رحم مادر آبی نطفه باشی آنکه عقله آنکه مضغه آنکه از
شکم مادر بیرون آئی ببول و غایط باز کردی آنکه تو را این همه تکبر نرسد قال الشاعر
اری ابناءآدم ابطرتهم حظوظهم من الدنیا الدنیة فلم بطروا واولهم منی اذا نسبوا واخرهم منیة
بشربن حجاش روایت کرد که رسول ص وعظ میکرد پارهٔ آب دهن بردست کرد و انگشت براو
نهاد و گفت خدای تعالی گوید یابن آدم ای فرزند آدم چگونه مرا عاجز توانند کردن و من تورا
از مانند این آفریده ام آنکه تو را مستوی کرده ام چون بحد کمال رسیدی در میان دو برد
خرامیدن گرفتی و بار تو بر زمین گران شد مال بچنگ آوردی و جمع کردی و منع کردی
آنکه گفت صدقهٔ دهم ندهم که نه وقت صدقه است و گفتند معنی آن است که انا خلقناهم من
اجل ما یعلمون من الامر والنهی ما ایشان را برای آن آفریدیم که ایشان دانند از امر و نهی
و مثله فی المعنی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون اجل بیفکنده است چنانکه شاعر گفت
عازمعت من اللیلی ابتکاراً یعنی من اجل آل لیلی و گفتند ما بمعنی من است ای ممن یعلمون
ما ایشان را از آنکس آفریدیم که ایشان میدانند و آن آدم است علیه السلام ـ و ایشان نیز
چون بهایم نیستند که اصل خود نشناسند فلا اقسم برب المشارق والمغارب گفت سوگند خورم
که جای آن است که سوگند خوردند و مرا بمشارق و مغارب آنکه آفتاب هر روز از مشرقی
دیگر برآید و بمغربی دیگر فرو رود و تفاوت شب و روز از آنجا باشد و ابوحیوة درشاذ

خواند برب المشرق والمغرب انا لقادرون که ما توانیم و قادریم علی ان نبدل خیراً منهم برآنکه بدل کنیم از ایشان به از ایشان یعنی ایشان را ببریم و قومی دیگر بیاریم ببدل ایشان و ما نحن بمسبوقین و کس ما را سبق نبرد آنکه برسبیل تهدید گفت فذرهم یخوضوا و یلعبوا گفت رها کن ایشان را تا خوض کنند و شروع و بازی کنند در دنیا صورت امر است و مراد تهدید و وعید حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون تا به بینند آنروز که ایشان را وعده داده اند گفتند این منسوخ است بآیه قتال و این خطا است از این جا که گمان افتاد ایشان را که مراد باین صیغه امر است و بخلاف این است برای آنکه مراد تهدید است و چون تهدید باشد منافات نباشد میان تهدید و قتال و اگر گویند مقدمات قتال بود و مؤذن بقتال اولی تر باشد یوم یخرجون من الاجداث سراعاً گفت یاد کن آن روز که بیرون آیند از گور ها شتاب زده و نصب سراعاً بر حال است و عامهٔ قراء یخرجون خواندند بفتح یاء و ضم راء و اعشی وبرجمی عن ابی بکر عن عاصم خواندند یخرجون بضم یاء و فتح خا علی الفعل المجهول آن روز که ایشان را بیرون آرند از گورها سراعاً الی اجابة دعائه سریع و شتاب زده باشند باجابت دعا که ایشان را خوانده باشند چنانکه در حدیث نفخ صور رفته است من قول الملك ایتها الاجساد البالیة الخبر کانهم الی نصب یوفضون قرائت عامه قراء نصب بفتح نون و سکون صاد یعنی الی شیئی منصوب یقال فلان بنصب عینی اذا کان ما ثلابین یدیه کانه منصوب عبدالله عباس گفت الی غایة و این آنکه باشد که آواز نفخ صور شنوند سوم بار کلبي گفت الی علم و رایة پنداری بزیر علمی و رایتی میروند ـ ابوالعلاء گفت از بعضی عرب شنیدم که گفت نصب دام باشد که باو صید کنند خداوند دام بجهد و بشتابد تا صید از او فوت نشود ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند الی نصب بضم نون و صاد درشاذ ابو رجا و ابوالعالیة و حسن بصری و اشهب العقیلی و مسلم بن البطین همچنین خواندند الی نصب بضم نون وصاد ـ مقاتل گفت و کسائی آن بتانی که پرستیدندی بدون خدای عزوجل ـ فراء و اخفش گفتند النصب جمع النصب کالرهن والانصاب جمع النصب فهی جمع الجمع یؤفضون ای یسرعون میشتابند قال الشاعر فوارس ذبیان تحت الحدید کالجن یؤفضن من عبقر عبدالله عباس وقتاده گفتند سعی می کنند مجاهد گفت یستبقون بل یکدیگر را سبق می برند حسن گفت می شتابند ـ قرطی گفت می تازند و معانی متقارب است خاشعة ابصارهم چشمهاشان ذلیل باشد در پیش فکنده ترهقهم ذلة بروی هایشای اثر ذلت و مهانت باشد ـ قتاده گفت سیاهی رویشان خواست و ترهقهم ای تغشاهم و منه غلام مراهق اذا قارب البلوغ ذلك الیوم الذی کانوا یوعدون آن آنروز باشد که ایشان را وعده داه اند یعنی روز قیامت

سورة نوح (ع) این سوره مکی است و بیست و نه آیه است و دویست و بیست و چهار کلمه و نهصد و بیست نه حرف است و روایت است از زر حبیش از ابی کعب از رسول الله صلي الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة نوح بخواند از آنان باشد که دعای نوح او را دریابد فی قوله رب اغفرلی و لوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات

سورة نوح علیه السلام تسع وعشرون آیة وهی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشنده مهربان

اِنّا اَرْسَلْنا نُوحاً اِلی قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ *
بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم خود انکه بیم کن قوم خود را پیش از آنکه بیاید ایشانرا شکنجهٔ درد ناك

قالَ یا قَوْمِ اِنّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ * اَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاتَّقُوهُ وَ اَطِیعُونِ * یَغْفِرْ
گفت ای قوم من بدرستیکه من شمارا بیم کننده آشکارم که بپرستید خدارا و بپرهیزید او را و فرمان برید مرا تا بیامرزد

لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ اَجَلَ اللهِ اِذا جاءَ لا یُؤَخَّرُ
شمارا از گناهان شما ومؤخر دارد شمارا تامدت نام برده شده بتحقیق وقت عذاب خدا چون آمد مؤخر نشود

لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * قالَ رَبِّ اِنّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً * فَلَمْ یَزِدْهُمْ
اگر هستید که بدانید گفت پروردگار من بدرستی که من خواندم گروه خودم را شب وروز پس نیفزود ایشانرا

دُعائِی اِلّا فِراراً * وَ اِنّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ
خواندن من مگر گریختن و بدرستیکه من هر گاه خواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا در آوردند انگشتان خود را در گوشهای خود

وَاسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ اَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً * ثُمَّ اِنّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً *
وبسر در کشیدند جامهای خود را و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی بزرك پس بدرستیکه من خواندم ایشانرا باآواز بلند

ثُمَّ اِنّی اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْراراً * فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ
پس بتحقیق من آشکار کردم ایشانرا و آهسته گفتم ایشانرا آهسته پس گفتم طلب آمرزش کنید پروردگار خود را بدرستیکه

کانَ غَفّاراً * یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً * وَ یُمْدِدْکُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ
او هست آمرزنده میفرستد از آسمان ابر را برای شما بسیار بارنده ومدد کند شمارا باموال وفرزندان و

یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ اَنْهاراً * مالَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقاراً *
بگرداند برای شما بوستانها وجاری کند برای شما جویها چیست شمارا که امید ندارید برای خدا تعظیم کردن

وَ قَدْ خَلَقَکُمْ اَطْواراً * اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقاً * وَجَعَلَ
وبتحقیق آفرید شمارا تازه تازه آیا ندیدید که چگونه آفرید خدا هفت آسمانها طبقه بالای طبقه و گردانید

الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً * وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً * وَاللهُ اَنْبَتَکُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَباتاً
ماه را در آسمانها روشنی وگردانید آفتاب را چراغی وخدا برویاند شمارا از زمین رویاندنی

ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها وَ یُخْرِجُکُمْ اِخْراجاً * وَاللهُ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ بِساطاً *
پس باز میگرداند شمارا در آن و بیرون می آورد شمارا بیرون آوردنی وخدا گردانید برای شما زمین را گسترده

لِتَسْلُکُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً * قالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ
تا بروید در آن راه های گشاده گفت نوح ص پروردگار من بدرستیکه آنها فرمانی کردند مرا و پیروی کردند کسیرا که

یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلّا خَساراً * وَ مَکَرُوا مَکْراً کُبّاراً * وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ
نیفزود مال او وفرزند او مگر زیانکاری ومکر کردند مکر کردن بزرك وگفتند دست باز ندارید و ترك نکنید

آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعاً * وَلَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً * وَ قَدْ اَضَلُّوا
خدایان خودرا او وامگذارید بتی راکه نام او وداست ونه بت سواع را ونه یغوث را ویعوق ونسررا و بتحقیق گمراه کردند
كَثِيراً وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اِلَّا ضَلَالاً * مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نَاراً *
بسیاری را وزیاد مکن ستمکاران را مگر گمراهی از جهة گناهان شان غرق شدند پس در آورده شدند باتشی
فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْصَاراً * وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ
پس نیابند ایشان از جز خدا یاوران وگفت نوح پروردگارا مگذار بر روی زمین
مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً * اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا اِلَّا فَاجِراً
از کافران هنچ ساکنی را بدرستیکه تو اگر بگذاري ایشان را گمراه کنند بندگان تورا و نزایند مگر فاجر بدکار
كَفَّاراً * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
ناسپاس پروردگار من بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر کسیرا که در آید در خانهٔ من مؤمن ومردان مؤمن وزنان مؤمنه
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اِلَّا تَبَاراً * .
وزیاد مکن ستمکاران را مگر هلاك .

قوله تعالی انّا ارسلنا نوحا الی قومه ما بفرستادیم نوح را بقومش ان انذر التقدیر و قلنا له و گفتیم او را این از آن جایها است که قول اضمار کردند لدلالة الکلام علیه بترسان قومت را پیش از آنکه بایشان آید عذابی مؤلم درد فزاینده و این عذاب استیصال بود از غرق طوفان که بایشان رسید قال یاقوم در کلام محذوفی است والتقدیر فجائهم و قال بایشان آمد و گفت ایشان را یا قوم ای امت من و جماعت من انّی لکم نذیر مبین من شما را ترساننده ام و روا بود که مبین بمعني مبین باشد یعنی بیان کننده برای آنکه ابان هم لازم است و هم متعدّی ان اعبدوالله ان تعلق دارد بمحذوفی که نذیر مبین دلیل میکند براو یعنی امرکم و اقول لکم شما را میگویم که خدای بپرستید و از معاصی او اجتناب کنید و فرمان من برید یغفر لکم جزم او از برای جواب امر است تا بیامرزد شما را من ذنوبکم از گناهان تان گفتند من زیاده است و گفتند تبعیض است برای آنکه خدای تعالی گناه بتفضّل آمرزد و اگر خواهد جمله آمرزد و اگر خواهد بعضی و یؤخرکم الی اجل مسمّی و شمارا باز پس دارد تا بوقت مسمّی که وقت مرك باشد و پیش از مرك شما بعذاب طوفان هلاك کند و آنانکه بدواجل گفتند چون ابوالقسم بلخی و اصحاب او باین آیت تمسك کردند و گفتند آیه دلیل است بر دو اجل یکی ادنی یکی اقصی واقصی مشروط است بتقوی و عبادت چون نکردند باجل دوم نرسیدند و باجل اول هلاك شدند و از اینجواب دادند و گفتند ایشان را اجل اقصی آنکه بودی که ایمان آوردندی و عبادت و تقوی کار بستندی چون نکردند اجل اقصی اجل ایشان نبود چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را بهشت و ثواب بودی چون ایمان نیاوردند نباشد ایشان را پس نتوان گفتن که ایشان را دو اجل باشد چنانکه نتوان گفت که ایشان را هم دوزخ و هم بهشت باشد چه اجل اقصی و بهشت موقوف بود بر شرطی که حاصل نیاید آنکه گفت ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر لو کنتم تعلمون اجلی که خدا نهاده باشد و معلوم بود که بنده تا آنوقت بیش نماند آنرا تاخیر نکند و باز پس ندادند بنده را از آن اجل

اگر شما این حدیث بدانید و اندیشه کنید آنکه حکایت آن کرد که نوح علیه السلام پس از آنکه بقوم آمد و دعوت کرد و بذل و جهد روزگار دراز صرف کرد و ایشان اجابت نکردند چون نوح ۴ بریاس حاصل شد از ایشان شکایت کرد با خدای و گفت ربّ انی دعوت قومی لیلاً ونهاراً بار خدایا من این قوم را دعوت کردم شب وروز دعوت من ایشان را نمی افزاید الّا فرار و معلوم است که دعوت اگر ایشان را نکند فرار نیارد معني آنست که ایشان عند دعای من الّا فرار نکردند تاپنداری دعاء من ایشانرا بر فرار داشت برای آنکه عندآن فرار حاصل بود وانی کلّما دعوتهم ونیز گفت بارخدایا هرگه من ایشان را بخواندم تاتو بکرم ایشان را بیامرزی ایشان انگشت ها در گوش نهادند واصرار کردند در کفر واستغشوا ثیابهم و جامها در روی کشیدند تامرا نبینند ای اتخذوها غاشیة آن را پوشش روی کردند ــ زجاج گفت الاستغشاء طلب التغشّي و معنی همان است که گفتیم و اصرّوا و بر کفر مقام کردند و اصرار نمودند و اصرار جز در بدی بکار ندارند لایقال اصرّ علي الحق انما یقال اصر علی الباطل و اقام علی الحق و مرّ علیه و استمرّ واستکبروا استکبارا و استکبار کردند و بزرگی نمودند و ترفع کردند ثم انی دعوتهم جهارا انکه ایشان را دعوت کردم ببانك بلند و انکه دعوت آشکارا کردم و نیز در سرو پوشیدگی دعوت کردم یعنی بهروجه از وجوه که ممکن بود که دعوت توان کردی من دعوت کردم و تقصیر نکردم هیچ سود نداشت بایشان چنانکه در مثل گفتند خرمن نهان باد که چست افشاندم فقلت استغفروا ربکم و بگفتم ایشان را که از خدای آمرزش خواهید که او آمرزنده است یرسل السماء علیکم مدرارا تاباران فرو فرستد بر شما پیاپی شبانه روزی ــ در خبر است که در عهد عمر خطاب علیه اللعنه سالی در مدینه قحطی بود عظیم عمر باصحاب باستسقا شدند عمر باستغفار بیفزود چون باز آمدند اورا گفتند استغفار نکردی گفت استغفار کردم بغایت جهد و طاقت که در عهد نوح علیه السلام چهل سال رحم زنان ایشان عقیم شد و باران از آسمان نیامد نوح علیه السلام ایشان را گفت از خدای آمرزش خواهید و استغفار کنید تا خدای تعالی شما را باران دهد و زنان شما با حال ولادت شوند انکه این آیت بخواند فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا و در خبر است که مردی بنزدیك حسن بصری آمد و اورا گفت گناه بسیار دارم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت یا حسن کشت بسیار کرده ام و باران نمی آید ومی ترسم که خوشك شود و من محروم مانم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت یا حسن درویشم و مالی ندارم مرا دعائی بیاموز تا باشد که روزی بر من فراخ شود گفت برو و استغفار کن دیگری آمد گفت یا حسن مال بسیار دارم و فرزندکی نیست مرا دشمنان دارم و می ترسم که چون مرا وفات باشد مرا فرزندی نبود که مال من را بردارد تا دلم خوش باشد اندیشه باشد مرا از آنکه مال من نامستحقان برند گفت برو استغفار کن دیگری آمد گفت یا حسن بستانی چند دارم و وقت آن است که میوه برآید و آن را آب نیست می ترسم که تباه شود گفت برو استغفار کن حاضران گفتند سبحان الله جماعتی آمدند در حوائج مختلفه همه را استغفار فرمودی گفت بلي اعتباراً بقوله تعالی في قصة نوح فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم

باموال و بنين و يجعل لكم انهارا حق تعالى در اين آيه گفت كه استغفار كنيد و طلب آمرزش
كنيد از خداى تعالى كه او هميشه غفار و آمرزنده بوده است يرسل السماء عليكم مدرارا جزم
او برجواب امر است وحركت كسره براى التقاء ساكنين كه المجزوم اذا حُرِّك حرِّك بالكسر
تا فرود آرد باران بر شما و مراد بسماء باران است و عرب آسمان را و ابر را باران و باران را
سماء خوانند للقرب والمجاورة و مدرارا مفعالاً من الدّر والدرور و هوالنزول متتابعة و نصب او
بر حال است و يمددكم باموال و بنين و مدد دهد و زيادت شما را بمالها و فرزند نرينه يقال أمدّه
في الخير و مدّه فى الشر و قول ها در اين رفته است و يجعل لكم جنات و شمارا بستان ها دهد و
جويهاى آب انگه نوح عليه السلام قوم را گفت چه بوده است شما را كه اميد نميداريد خداى را
و قارى عبدالله عباس و مجاهد گفتند لاترون لله عظمةً خداى را عظمتى و بزرگوارى نمى بينيد
و نميدانيد و اعتقاد نمى كنيد ـ سعيد جبير گفت لاتعظمون الله حقّ عظمته خداى را تعظيم
نمى كنيد چنانكه بايد قتاده گفت لاترجون الله عاقبة اميد نمى داريد از خداى عاقبتى ـ كلبي
گفت لا تخافون لله عظمة از عظمت خداى نمى ترسيد و رجا گفت بمعنى خوف است چنانكه
شاعر گفت اذا لسعته النحل لم يرج لسعها و خالفها فى بيت نوب عواسل ـ و قد خلقكم اطوارا
و او حال است و خداى تعالى شمارا بارها بيافريده است يكبار نطفه بوده ايد انگه علقه انگه
مضغه انگه عظام انگه لحم انگه خلقى با حيات انگه طفل انگه كودك انگه مراهق انگه محتلم
انگه مختط انگه جوان انگه كهل انگه پير انگه خرف بعضى ديگر گفتند اطوارا اى اصنافا
و الوانا شتّى يكى سياه و يكى سفيد و يكى سرخ و يكى اصفر يكى عربى و يكى عجمى يكى
دراز و يكى كوتاه يكى نيكو خلقت و يكى ذميم و يكى عاقل و يكى ابله و يكى فراخ روزى و
يكى تنك روزى يكى سازنده يكى ناسازنده انگه تنبيه كرد ايشان را بر بعضى نعمت هاى خداى
گفت نمى بينيد يعني نميدانيد كيف خلق الله سبع سموات طباقا كه خداى تعالى اين هفت آسمان
مطبق چگونه آفريد وجعل القمر فيهن نورا وجعل الشمس سراجا و ماه را در او نور كرد و آفتاب را در او
چراغ كرد اگرچه اين در آسمان دنيا است خداى تعالى فيهن گفت بر طريقهٔ عرب كه گويند اتيت
بنى تميم و انما اتى بعضهم و اتيت مكّه و اگرچه يك جاى مقام كرده باشد و توارى فلان فى
دور بنى فلان و اگرچه در يك سراى متوارى باشد و اين را نظاير بسيار است و مقاتل گفت
فى بمعنى مع است اى وجعل القمر معهنّ نوراً ـ وعبدالله عباس گفت در تاويل اين آيه كه روى
آفتاب و ماه بجانب آسمان است و قفاى ايشان بجانب زمين است و گفت باين حديث آيتى
بخوانم از كتاب خداى تعالى و اين آيه بخواند و جعل القمر فيهنّ نوراً و جعل الشمس سراجاً
عبدالله را گفتند چرا آفتاب وقتى گرما زياده ميكند و وقتى اندك گفت براى آنكه در تابستان
از آسمان چهارم مى تابد و در زمستان از آسمان هفتم از نزديك عرش خداى و اگر دنيا تافتى
هيچ چيز نماندى با او والله انبتكم من الارض نباتاً و خداى برويانيد شمارا از زمين رويانيدنى و
از روى قياس انباتاً بايست الا آنست كه او مصدرى است مخالف فعل و خليل گفت تقدير
آن است انبتكم من الارض فنبتّم نباتاً ـ ثم يعيدكم فيها پس شمارا ديگرباره بازمين برد پس از آنكه

بمرده باشد و يخرجكم اخراجاً و باز ديگر باره شما را از زمين بيرون آرد چون زنده كند شما
را و مثله قوله منها خلقناكم وفيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى و الله جعل لكم الارض
بساطاً گفت خداى تعالى زمين را براى شما بگسترانيد و بساط شما كرد لتسلكوا منها سبلاً فجاجاً
تا از او در راههاى مختلف ميرويد آنگه ديگرباره حكايت شكايت نوح كرد كه او با خداى
مى گفت رب انهم عصونى بار خدايا اين قوم درمن عاصى شدند و نافرمانى ميكنند واتبعوا ومتابعت
كسانى مى كنند از ارباب دنيا و سادات و اشراف ايشان كه مال و فرزندان او را جززيان كارى
نيفزايد و اگرچه او بآن مغرور است نافع و عاصم و ابن عامر ولده خواندند بفتح واو و لام و
باقي قراء ولده بضم واو واسكان لام و اين دو لغت است كالحزن والحزن والبخل والبخل والعرم
والعرم والعرب والعرب والعجم والعجم ومكروا مكرا كبّاراً و مكرى كردند سخت بزرگ كبير
بزرك باشد و كبار بتخفيف از او بليغ تر و كبّار بتشديد از هردو بليغ تر باشد ونظيره امر عجيب
و عجاب و عجّاب وحسن وحسان وحسّان و وضى و وضاء و وضّاء و انشد ابن السّكيت بيضاء
تصطاد القلوب وتستبى بالحسن قلب المسلم القرّاء والمرء يلحقه بفتيان النّدى خلق الكريم وليس
بالوضاء گفتند مكر بزرك آن بود كه مرد پير بيامدى دست پسرك طفل گرفته و نوح را باو نمودى
گفتى اى پسر من پير شده ام باشد كه مرا وفات آيد و تو از پس من بمانى نگر تا اين مرد تو را
نفريبد و فرمان او نكنى كه او جادوئى است و ديوانه وهيچ نگويد كه در آن صلاح باشد وقالوا
گفتند رؤساى اتباع خود را لا تذرنّ آلهتكم دست از خداى خويش مداريد ولا تذرنّ ودّاً اهل
مدينه بضم واو خواندند و مابقى قرّاء بفتح واو ولا سواعاً ولا يغوث ويعوق جملهٔ قراء بى تنوين
خواندند على ترك الصرف للتّانيث و وزن الفعل وقيل العجمة و وزن الفعل ودرشاذ اعمش واشهب
العقيلي خواندند يغوثاً و يعوقاً ـ محمدبن كعب گفت آدم را پنج پسر بود يكى را ودّ نام بود ويكى
را سواع ويكى يغوث ويعوق ويكى نثر وعباد بودند يكى از ايشان بمرد برادران بر او اندوهناك
شدند اندوهى سخت شيطان بيامد وگفت ايشان را اگر خواهيد صورت اورا براى شما بنگارم
تا در قبله خود بنهيد چون نماز كنيد در آن نگريد و آن را يادكنيد گفتند ما نخواهيم كه در
قبله ما چيزى باشد كه نماز با او كنيم گفت در مؤخر مسجد نهيد گفتند روا باشد صورتى بكرد
از مس و ارزيز آنگه يكى ديگر بمرد برصورت او نيز تمثالى بكرد آنگه مدتى برآمد برين
مردم دست از نماز و عبادت بداشتند و روى در فساد نهادند شيطان بايشان آمد و گفت شما
خود هيچ معبود را نپرستيد گفتند چه پرستيم گفت اين تماثيل مصوره كه بينيد خدايان
پدران شما اند چرا آن را نمى پرستيد كه در نماز گاه ايشان نهاده است ايشان آن را پرستيدن
گرفتند تا خداى تعالي نوح را بفرستاد و نوح ع ايشان را با عبادت خداى خود خواند ايشان
فرزندان و اتباع را وصيت كردند وگفتند لا تذرنّ آلهتكم ولا تذرنّ ودّاً ولا سواعاً ولا يغوث
و يعوق ونسرا ـ محمدبن قيس گفت اين پنج تن پنج مرد صالح بودند ازعهد آدم بودند تا بعهد
نوح عليه السلام وايشان را اتباعى بودند كه بايشان اقتداء كردند وچون ايشان بمردند اصحابان
گفتند اگر برصورت ايشان تماثيلى سازيم تا ياسه ديدار ايشان بدان تماثيل بگماريم گفتند

روا باشد بساختند چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت اینان معبودان پدران شما بودند چرا شما ایشان را نپرستید ایشان بت پرستیدن گرفتند ـ عبدالله عباس گفت نوح ع کافران را منع کردی از آنکه بگور آدم طواف کردندی ابلیس بیامد وایشان را گفت آدم تنی است بی‌روح من برای شما تمثالی بسازم تا شما گرد آن طواف کنید برای ایشان پنج صنم تراشید و دو سواع و یغوث ویعوق و نسر وایشان را حمل کرد بر آنکه این بتان را بپرستید چون ایام طوفان بود در زیر خاك و گل پنهان شدند در زیر خاك می بودند تا شیطان بیرون آورد برای مشرکان عرب قضاعه ودرا برگرفتند و آن را بدومة الجندل می پرستیدند از ایشان بمیراث ببنی کلب رسید اسلام درآمد وآن بت بنزدیك ایشان بود وقبیلهٔطی یغوث‌را برگرفتند بمراد بردند وی‌را پرستیدندی مدتی آنکه بنوناجیه خواستند که از ایشان بستانند آن را بگریزانیدند با بنی الحارث بن کعب و اما یعوق را کهلان برگرفتند و بنزدیك ایشان می بود پس بمیراث بهمدان رسید و اما نسر بخثعم افتاد و اما سواع بذوالکلاع افتاد ـ ـ عطا و قتاده و ثمالي و ابن المسیب گفتند این پنج بت از قوم نوح بعرب رسید و دبنی کلب را بود ولات ثقیف‌را بود وعزی سلیم وغطفان ونسر سعدبن بکر را بود ومنات قدیررا بود واساف‌و نائله وهبل‌اهل مکه‌را بود والساف برابر سنگ سیاه‌نهاده بودوهبل درمیان کعبه‌نهاده‌بو دوهیجده گز بودبالای‌او واقدی گفت ود برصورت مردی‌بود وسواع برصورت زنی ویغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت اسبی و نسر بر صورت کرکسی و قد اضلوا کثیرا و بسیار کس را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیار کس گمراه شدند و نسبت ضلال بایشان بکرد با آنکه ایشان جمادند و از ایشان فعل نیاید برای آنکه سبب ایشان بودند نظیره قوله رب انهن اضللن کثیرا من الناس ولا تزدالظالمین الا ضلالا آنکه نوح بر ایشان دعا کرد و گفت بار خدایا ظالمان را میفزای الا ضلال و هلاك مما خطیئاتهم ای من خطیاتهم و ما زائد است گفت ازخطا و کفر ایشان ایشان را غرق کردند ـ و ابو عمرو خواند مما خطایاهم و ابو حیوة و اعمش خواندند در شاذ خطیئتهم علی الواحد اغرقوا فادخلوا ناراً غرقه کردند ایشان‌را و ایشان را بدوزخ بردند و ضحاك گفت هردو در دنیا بود هم غرق و هم آتش خدای تعالی در میان آب آتشی پدید آورد و ایشان را بدان آتش بسوخت و گفتند هریك شخصی را از یك جانب آب غرق می‌کرد و از یك جانب آتش میسوخت و انشد ابوبکر الانباری الخلق مجتمع طورا و مفترق والحادثات فنون ذات اطوار لاتعجبن لاضدادان اجتمعت والله یجمع بین الماء والنار ـ فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا بیرون از خدای هیچ یاری و یاوری نیافتند و قال نوح رب لاتذر علی‌ـ الارض من‌الکافرین دیارا این حکایت دعای نوح (ع) است که کرد بر قومش گفت که نوح علیه‌السلام گفت در دعا بار خدایا رها مکن بر پشت زمین از کافران دیار را ـ گفتند معنی آن است که هیچ کس را که بزمین بگذرد و هوفیعال من دارید ودوراً کالقیام من قام یقوم و اصلها دیوار و قیوم ثم قلبت‌الواوان یاء و ادغمتا فی‌الیاء و گفتند دیار فعال است بر سبیل نسبت است با دار یعنی صاحب دار یقول‌العرب ما فی‌الدار دیور ولادیار ای احد یقوم بمصالح

الدار آنکه گفت انك ان تذرهم یضلوا عبادك ولا یلدوا الا فاجراً کفاراً چه اگر رها کنی ایشان را بندگانت را گمراه بکنند و الا فاجری و کافری نزایند و این خبری است از غیب که او را بدان اطلاع نبود الا باعلام الله تعالی خدای تعالی او را از این غیب خبر داد ـ و تا این خبر نیافت و دستوری از خدای تعالی بر ایشان دعا نکرد ـ محمد ابن کعب گفت و مقاتل و ربیع و عطیة و ابن زید گفتند نوح علیه‌السلام این دعا بر ایشان آنگاه کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان عقیم کرد و اصلاب مردان ایشان خوشك بکرد پیش از عذاب بچهل سال و گفتند بهفتاد سال و نوح را خبر داد که اینان ایمان نیارند و از پس ایشان کس نباشد نیز که ایمان آرد آنکه نوح علیه‌السلام و خدای تعالی دعای در حق ایشان اجابت کرد و ایشان را هلاك کرد و در میان ایشان کودکی نبود ابوالعالیه و حسن گفتند اگر در میان ایشان اطفال بودندی این الم برایشان عذاب نبودی بل برطریق امتحان بودی چون بیماری و امثال آن پس بر خدای تعالی ثابت بودی ـ بعضی دیگر گفتنداولا اطفال را از میان ایشان بمرك ببرد آنکه عذاب فرستاد ایشان را نبینی که در دیگر آیه گفت و قوم‌نوح لما کذبواالرسل اغرقناهم و معلوم است که کودکان تکذیب انبیاء نکردند رب اغفرلی ولوالدی آنکه دعای خیر کرد خودرا و پدر و مادر را ـ گفت بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدرم و هر کس را که در خانه من آید و او مؤمن باشد و گفتند بخانه سرای خواست گفتند مسجد خواست گفتند کشتی خواست و نصب مؤمناً برحال است و للمؤمنین والمؤمنات و جملهٔ مؤمنان را از مردان و زنان کلی گفت امت محمد(ص) را خواست اینجا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است و آن آن است که خدای تعالی دعای خیر دوست تر دارد از دعای شر نوح علیه‌السلام دو دعا کرد یکی بخیر و یکی بشر دعای بشر در حق کافران اجابت کرد اولی و احری که دعای خیر در حق مؤمنان اجابت کرده باشد و تورا بدعای نوح بیامرزیده ولا تزدالظالمین الا تبارا و میفزای کافران را الاتبار

سورة‌الجن ـ این سوره مکی است و بیست و هشت آیه است و دویست و هشتاد و پنج کلمه است و هشتصد و هفتاد حرف است و روایت‌است از زرحبش ازابی کعب که رسول صلعم گفت هر که او سورة‌الجن بخواند خدای تعالي او را بعدد هر جنی و شیطانی که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرد یا محمد (ص) را بدروغ داشت بردهٔ بنویسد او را که آزاد کرده باشد

سورة الجن ثمان و عشرون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ اُوحِيَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا یَهْدِی

بگو وحی شد بسوی من آنکه شنید یکی از جن پس گفتند بتحقیق شنیدیم قرآنی شگفت‌را هدایت کند

اِلَى الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا اَحَداً * وَ اَنَّهُ تَعالى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ
بسوی رشد پس گردیدیم بآن وهرگز انباز نگیریم بپروردگار خودکسیرا وبتحقیق او بلندمرتبه پروردگار ما نگرفت
صاحِبَةً وَلا وَلَداً * وَ اَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً * وَ اَنّا ظَنَنّا
همدمی‌راو نه‌فرزندی‌را و بتحقیق او ست که میگوید بیخردان مابر خدا دروغی را و آنکه ماپنداشتیم
اَنْ لَنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً * وَ اَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْاِنْسِ
که هرگز نگویند آدمی و جنی بر خدا دروغیرا و بتحقیق بودند مردانی از آدمی
يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً * وَ اَنَّهُمْ ظَنُّوا كَما ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ
پناه میبرند بمردانی ازجن پس افزود آنهارا سرکشی وبتحقیق آنها پنداشتند چنانکه پنداشتید شما که هرگز
يَبْعَثَ اللهُ اَحَداً * وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً
بر نینگیزد خدا یکی را و بتحقیق ما دریافتیم آنرا پر شده از نگهبانان سخت توانا و ستارگان
وَ اَنّا كُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً *
وبتحقیق‌ما بودیم نشستیم از آن نشستن گاهی برای شنیدن پس هرکه گوش دهد ایندم می یابد اوراشهابی منتظر
وَ اَنّا لا نَدْرِي اَشَرٌّ اُرِيدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً * وَ اَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ
و آنکه‌نمیدانیم آیابدی خواسته شده‌بآنکه درزمین‌است یا خواسته بآنها پروردگار آنها رستگاری وآنکه‌ما ازمایند شایستگان
وَ مِنّا دُونَ ذٰلِكَ كُنّا طَرائِقَ قِدَداً * وَ اَنّا ظَنَنّا اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الْاَرْضِ وَ
وازمایند غیر این بودیم گروههای متفرق و آنکه پنداشتم که هرگز عاجز نکنیم خدا را در زمین و
لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً * وَ اَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ
هرگز عاجز نکنیم اورا از گریز وآنکه‌ما شنیدیم هدایت را گرویدیم بآن پس هرکه‌میگرود بپروردگارش پس نترسد
بَخْساً وَلا رَهَقاً * وَ اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰئِكَ تَحَرَّوْا
نقصان ثواب ونه خواری راوبتحقیق ازمایند گردن نهادگان وازمایند تعدی کنندگان پس هرکه‌گردن نهاد پس آنگروه‌درخور شدند
رَشَداً * وَ اَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً * وَ اَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ
راه راست را و اما تعدی کنندگان پس بودند مرجهنم را هیزم و آنکه‌اگر درست ایستند بر راست
لَاَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً * لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً
هرآینه بنوشانیم آنهارا آبی بسیار تابیازمائیم آنهارا در آن وهرکه رو بگرداند ازیادپروردگارش درآورد اورا شکنجه
صَعَداً * وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَداً * وَ اَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللهِ
سخت و بدرستیکه مسجدها خداراست پس نخوانید با خدا کسیرا و آنکه چون ایستاد بنده خدا
يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً * قُلْ اِنَّما اَدْعُو رَبِّي وَلا اُشْرِكُ بِهِ اَحَداً
میخواند اورا نزدیك بودند باشند بر او بالای هم افتاده بگو جزاین نیست میخوانم پروردگارم راونه شرك آوریم باو یکی را
قُلْ اِنِّي لا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً * قُلْ اِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ اَحَدٌ وَلَنْ
بگو بتحقیق من نمیتوانم برای شما گزندی را ونه سودی را بگو بتحقیق من هرگز پناه ندهد مرا از خدا کسی و هرگز
اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً * اِلّا بَلاغاً مِنَ اللهِ وَ رِسالاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ
نیابم ازغیر او پناهی‌را مگر رسانیدنی‌را ازخدا وپیام های‌اوراوهرکه نافرمانی کند خدارا و پیغمبراو را

فَاِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها اَبَداً * حَتّى اِذا رَاَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ
پس بتحقیق مراورا باشد آتش‌دوزخ جاویدانند درآن همیشه تاچون بینند آنچه‌را وعده شدند پس زود بدانید
مَنْ اَضْعَفُ ناصِراً وَ اَقَلُّ عَدَداً * قُلْ اِنْ اَدْرِي اَقَرِيبٌ ما تُوعَدُونَ اَمْ يَجْعَلُ
کیست سست‌تر یاری کننده وکمتر از شماره بگو نمیدانم آیا نزدیك است آنچه وعده شدید یا قرار میدهد
لَهُ رَبِّي اَمَداً * عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ اَحَداً * اِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ
برای او پروردگارم مدتی را داننده پنهان پس نیاگاهاند بر پنهانی خودکسیرا مگر آنرا که برگزید از
رَسُولٍ فَاِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً * لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا
فرستاده پس بتحقیق او در آورد از پیش روی او نگاهبان را تا بداند آنکه بتحقیق رسانیدند
رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ اَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ اَحْصىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً .
پیامهای پروردگارشان راواحاطه‌کرد بآنچه‌نزدآنهااست وخبط کرد هرچیزی‌راازشمار .

قوله تعالى قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن بگوی ای محمد(ص) که وحی کردند بمن که گروهی از جنیان گوش بآواز من کردند که من قرآن می خواندم و بشنیدند وگفتند ما قرآنی عجیب می شنویم ـ مفسران گفتند اینان نه کس بودند از جنیان نصیبین که گوش بقرائت رسول صلى الله عليه وآله و سلم کردند و قصهٔ ایشان برفته است ابوالحمزة الثمالی گفت از جنیان بنی الشیطان بودند و ایشان گروهی اند که از ایشان بیشتر نباشد بعدد و عامه لشکر ابلیس از ایشان باشند چون با قوم خود گفتند ما قرآنی عجیب می شنویم که این قرآن وقرائت آن راه نما است بصلاح لاجرم ایمان آوردیم باو و نیز از این پس با خدای تعالی انباز نخواهیم گرفتن ابن کثیر و ابوعمرو خواندند قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن و ان لو استقاموا و ان المساجد و انه لما قام عبدالله این چهار حرف بفتح همزه و باقی قراء از اول سورة تا آنجا بکسر الف خواندند و نافع و عاصم در روایت ابوبکر همچنین خواندند وحجت آنانکه بفتح خواندند آن است که عطف کردند علی قوله قالوا انا و اما آنانکه پس از قول وفاء جزا کسر کردند برای آنستکه ما بعد آن دو چیز ابتداء کلام بود یا در حکم ابتداء باشد و آنکه جمله مکسور خواند بر استیناف حمل کرد و انه تعالى جد ربنا سدی گفت امر ربنا بزرگوار است فرمان خدای ما ـ حسن بصری گفت غنی ربنا توانگری خدای ما و از آنجا بخت را جد گویند ورجل مجدود خلاف المحروم ـ عبدالله عباس گفت قدرة ربنا قدرت خدای ما ـ مجاهد و عکرمه گفتند جلالة ربنا بزرگواری خدای ما ـ ابن ابی بخیج گفت از مجاهد ذکر ربنا نام خدای ما ـ قرطی گفت الاء و نعماء او بر خلقانش اخفش گفت علاملك ربنا بزرگوار است پادشاهی او ـ ابن کیسان گفت ظفر او بر خلقان از جملهٔ کافران بحجت وجد در لغت عظمت باشد ـ وانس گفت مردی را که در میان ما البقره وآل عمران بخواندی جد فی عیننا ای عظم از باقر و صادق علیهما السلام روایت کردند که ایشان گفتند این کلمتی است که جن گفتند و ندانستند که خدای را جد نتوان گفتن خدای از ایشان عفو بکرد و ما اتخذ صاحبة ولا ولداً او زنی نکرد و فرزندی نزاد بخلاف آنکه کافران گفتند

از آنجا که او جسم نیست و این از صفات اجسام است و او غنی و بی نیاز است او را حاجت نباشد و شهوت نباشد و عکرمه درشاذ خواند جـد ربنا یعنی ضدالهزل و ابن السمیقع خواند جدوی ربنا ای نفعه و عطاءه و انه کان یقول سفیهنا علی الله شططاً گفتند سفیه ما بر خدای شطط گفت یعنی ظلم و عدوان و آنچه باو لایق نباشد ـ مجاهد وقتاده گفتندمرادبسفیه ابلیس است و اصل او من شط باشد اذا بعد اومن الشط الذی هو الساحل و انا ظننا آنکه گفتند ما چنان بودیم که هیچ انسی و جنی برخدای دروغ نگوید و آنچه گوید راست گوید از این گمان بقول ایشان اعتماد کردیم اکنون چون بدیدیم بخلاف آن است که ایشان گفتند از آنچه گفتند خدای را زن و فرزند است تعالی علواً کبیراً ـ و انه کان رجال من الانس آنکه گفت و مردانی بودند از انسیان که پناه با جنیان دارند و این آن بود که یکی از عرب چون در بیابانی سهمناك حاضر آمدی گفتی اعوذ بسید هذالوادی من شر سفهاء قومه چون این بگفتی اعتقاد کردي که در امن وجوار او است خوش بخفتی و ایمن برفتی ـ مقاتل گفت اول کسی کـه از انسیان پناه گرفت بنوحنیفه بودند آنکه در عرب فاش شد کروم بن السّائب الانصاری روایت کرد از پدرش که او گفت با پدرم یك روز میرفتم در اول آنکه رسول(ص) بمدینه آمده بود و در راه شب درآمد ما بنزدیك شبانی بودیم چون شب نیمه رسید گرگی بیامد و بره از گله او برگرفت راعی بجست و آواز داد وگفت یا عامرالوادی جارك ای عامر این بیابان همسایه را حمایت کـن منادی ندا کرد یاسرحان ارسله ما این منادی را ندیدیم آواز داد ای گرگ رها کن بره را گرگ رها کرد و بره بیامد و در میان کله رفت بی آفتی و گزندی که باو رسیده بود و خدای تعالی این آیـه فرستاد و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن ـ فزادوهم رهقا الایة بنفزودند یعنی انسیان را جنیان رهقا ـ عبدالله عباس گفت اثما بینفرودند ایشان را بزه ـ قتاده گفت خطیئة ـ سعد گفت جراة دلیری مجاهد گفت طغیاناً ربیع گفت فرقاً ابن زید گفت خوفاً ترسی ابراهیم گفت عظمة ـ مقاتـل گفت غیاً ـ حسن گفت شراً ـ ثعلب گفت خساراً و رهق در کلام عرب بزه باشد و معاطات المحرمـات و غشیاتها شعر قال الاعشی لا شیئی ینفعنی من دون رؤیتها هل یشتفی و امق مالم یصب رهقاً و اصل او غشیان باشد یقال رهقه بمکروه اذا غشیه به ورهقه الدین اذا رکبه وغلام مراهق ای غشی الأحتلام و انهم ظنوا کما ظننتم و ایشان گمان بردند چنانکه شما بردید خدا یتعالی هیچ کس را بر نخواهد انگیختن از مردگان یعنی چنانکه درمیان شما کافرانند درمیان مانیز کافرانند ببعث ونشورو انالمسنا السماء وگفتند مانیزمی سودیم آسمان را مراد بلمس مقاسات وطلب صعود است یقال لمست هذا الامر اذا اخذ فی طلبه و مقاساته فوجد ناها ملئت حرسا شدیداً اوشهبا یافتیم آن را کـه مملو بود از فرشتگان نگاهدارنده قوی و ستارگان تابنده کـه بوقت آنکه ماخواستیم کـه تعاطی آن کنیم تا بآسمان رسیم و چیزی از اخبار غیب بشنویم و استراق سمع کنیم یا فرشته مانع شد یا شهابی و ستاره آتشی بیامد و ما را بسوخت اگر گویند ایشان با آنکه دانستند کـه فرشتگان مانعند و شهاب ایشان را می سوزاند

چگونه ملجاء نشدند بترك آن ـ گوئیم از این دو جواب است یکی آنکه رواداشتندی کـه بجائی افتد کـه خالی باشد از فرشته و ستارهٔ سوزنده دیگر آنکه آنانکه این خبر دادند باور نداشتند ونصب حرسا وشهبا برتمیز است وحرس جمع حارس باشد کاالعسس فی جمع العاس انکه خبر دادند کـه از این پیش چون خواستمانی بنشینیم بجائی که استراق سمع کنیم و دزدیده چیزی بشنویم ممنوع نبودیم از آن اکنون چون می خواهیم تا چنان کنیم شهابی وستارهٔ از آتش مارا منع کند وذلك قوله و انا کنا نقعد منها ای من مقاعد للسمع ای لسماع کلام الملئکة برای آنکه تاسخن فرشتگان شنویم وغرض ایشان از این این بود تا ایهام افکندندی جماعتی را کـه ماغیب دانیم چون بشنیدندی کـه فلان چیز خواهد بود بیامدندی و خبردادندی چون مخبر موافق آمدی خبر را از آن کسان پنداشتندی کـه ایشان غیب میدانند فمن یستمع الان یجد له ضمیر راجع است با لفظ من شهاباً رصداً و شهاب نام ستاره است ونام پاره آتشی کـه درهوا کشیده می شود چون تیر رصداً ای مرصداًمعداً کالرصدالذی علي طریق الغافله بمانند باج بان که بسرراه باشدمترصد ومنتظر انکه خبر دادند از خویشتن بنفی علم غیب وگفتند وانا لاندری مانمیدانیم کـه باهل زمین خدای تعالی چه میخواهد شر و بلا ونکبت وبیماری وتنگی ودرویشی و یا خلاف آن رشد و صلاح و تندرستی وفراخی و توانگری وانا منا الصالحون و منا دون ذلك انکه می گوید در میان ماهمچنان باشد کـه در میان شما کـه انسانید از ما بهری صالحان ونیك مردان باشند و بهری فروتر از ایشان باشند درصلاح کناطرائق قدداً ای اهواء مختلفه و فرقاشتی مابرهوای مختلف بوده ایم وبر راههای پراکنده بهری مؤمن وبهری کافر وبهری منافق ـ جبیر گـفت بر الوان مختلف حسن گفت مختلفین ـ اخفش گفت ضروباً ابن کیسان گـفت شعباً وفرقاً گروهی را رای و مذهبی چنانچه در میان آدمیان هست مسیب گفت یعنی برمسلمانی و جهودی و ترسائی ـ فرا گفت عرب گویند هولاء طریقة قومهم ای ساداتهم و رؤسائهم وطرائق جمع طریقه باشد سدی گـفت مراد اختلاف مذاهب و اهواء است کالجبریه والقدریه والمرجیة و غیر ذالك وواحد قدد قدة ای فرقه وقطعه واصله من القد وهو القطع و قال لبید یرثی اخاه لم تبلغ العین کل نهمتها لیلة تمشی الجیاد کالقدد وقال آخر ولقد قلت و زید خاسر یوم ولت خیل عمرو قددا و انا ظننا ان لا نعجز الله في الارض ـ ظن بمعنی علم است گـفت مادانسته ایم کـه ما خدای را عاجز نتوانیم کرد یعني از او نتوانیم گریختن چنانکه او برماقادر نشود ونصب هرباً برتمیز باشد و انا لما سمعنا الهدی امنابه مرادبهدی قرآن است گفتند ما چون هدی بشنیدیم بگرویدیم بدو فمن یؤمن بربه فلا یخاف بخساً ولا رهقاً هرکه بخدای ایمان آرد اورا هیچ نقصانی نرسد و هیچ ظلمی و رهق بیان کردیم کـه غشیان مکروه باشد و مثله قوله فلا یخاف ظلماً ولاهضماً مراد ببخس نقصان ثواب مستحق است و برهق عقاب نا مستحق یعني نترسد از آنـکه ثوابش باز گیرند یا بنا واجب عقاب کنند او را و انامنا المسلمون ومنا القاسطون وانـکه گـفت ازجمله ما بهری مسلمانند و بعضی ظالمانند و قسوط ظلوم باشد یقال اقسط الرجل اذا عدل وقسط اذا جار و آن الف کـه در اول اقسط هست الف ازاله است قال الله تعالی واقسطوا ان الله یحب المقسطین پس معنی اقسط ازال الجور باشد

و قسط قسوطاً اذ اجار قال الشاعر قومی هم قتلوا ابن هند عنوة عمراً وهم قسطوا اعلى النعمان وقال اخر قسطنا على الاملاك فی عهد تبع ومن قبل ما اردی النفوس عقابها و نظيره في الكلام ترب الرجل اذا فتقروا ترب اذا استغنى فمن اسلم فاولئك تحروا رشداً هر كه از ایشان ایمان آرد از تحری وطلب رشد کرده است تحری طلب سزاوارتر بود از کار و قال امرء القيس دیمه هطلا فيها و طف طبق الارض تحری وتدر - و اما القاسطون فكانو الجهنم حطباً و اما ظالمان هیزم دوزخ خواهند بودن وكانوا برای آن گفت في سابق علم الله چنین بودند وعلم که تعلق بچیزی دارد على ماهو به دارد وان لو استقاموا على الطريقة انکه این آیه بدنبال آن بیاورد تا کسی گمان نبرد که علم خدای ایشانرا بر آن حمل کرد و ایشان بر آن مجبور و مجبول بودند گفت اگر بر طریق حق استقامت کردند بدل آنکه قسوط و جور و کژی و برگشتگی کردند ما ببدل آتش آبی دادمانی بسیار گفتند چرا آب را تخصیص کرد از این چند وجه گفتند یکی آنکه در آیه اول آتش گفت دربرابر آن آب گفت واین وجهی قریب است برای مناسبت ومطابقه یکی را از جمله صحابه پرسیدند ازین گفت از برای آن که هر کجا آب باشد گیاه باشد و هر کجا آب گیاه باشد مال باشد بسیار وعیشی خوش باشد مراد آنکه وسعنا عليهم فی الرزق فی الدنيا - لنفتنهم فيه تا امتحان کنیم ایشان را درآن مال ونعمت تاشکر کنند یا کفران کنند واین قول سعيد بن المسيب است و عطاء بن ابی رباح و عبيدبن عمير وعطيه و مقاتل و حسن بصری گفت والله که اصحاب رسول درویش بودند و بر طریقه مستقیم بودند سامع و مطیع خدای تعالی كنوز قيصر وكسری برایشان بکشاد مفتون شدندو امام خودرا بکشتند یعنی عثمان را علیه اللعنه دلیل این تأویل قوله تعالى ولوانهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم و قوله ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض وقوله من عمل صالحاً من ذكر اوانثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون - بعضی دیگر گفتند معنی آیه برعکس آن است معني آنكه لو استقاموا على طريقة الكفر اگر بر کفر مقام کردندی من ایشان را مال بسیار دادمی تا بآن مغرور و مفتون شدندی عقوبة لهم و استدراجاً الي العذاب چنانکه گفت انما نملي لهم ليزدادوا اثما و این قول ربیع انس است و زیدبن اسلم و کلبی و ثمالی و یمان بن رباب و ابن کیسان و ابن مجلز گفتند دلیل آن تأویل قوله فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيئى الايه وقوله ولو يبسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و قوله ان الانسان ليطغى ان راه استغنى - و من يعرض عن ذكر ربه يسلكه عذاباً صعداً کوفیان خواندند و یعقوب یسلکه بیا خبراً عن الغایب و باقی قراء خواند نسلکه بنون مفتوح - و درشاذ مسلم بن جندل خواندند نسلکه بنون المضموم من الاسلاك يقال سلك واسلك بمعنی گفت هر که از ذکر خدای عدول کند و اعراض نماید خدای تعالی او را عذابی برد شاق - عبدالله عباس گفت صعدا ای شاقاً هم او گفت لا راحة فيه مقاتل گفت لا فرح فيه در او راحت و شادی نباشد و اصل اواز صعود باشد برای آنکه صعود بالا رفتن بود امری دشخوار باشد و منه قول عمر بن الخطاب علیه ما یستحقه ما تصعدنی شیئی قط کما تصعدنی خطبة النكاح - عکرمه گفت کوهی است

در دوزخ - کلبی گفت ولیدبن مغیره را تکلیف کنند در دوزخ که بر کوهی شود ساده به بسیار رنج و مشقت بر آنجا شود بسلسلها او را بر می کشند و بمقامع آهنین میزنند چون بالای کوه شود بچهل سال دست زنند او را و باز پس اندازند آنگه دیگر باره تکلیف کنند که بر بالای شود همیشه در این عذاب باشد و هو قوله سارهقه صعودا - و ان المساجد لله گفت سبب نزول آیه آن بود که جنیان گفتند ما چگونه بمسجد تو و خدمت تو و نماز کردن در پی تو حاضر آئیم و راه ما بتو دور است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مساجد همه خدای راست شما با خدای خدای دیگر می پرستید قتاده گفت جهودان و ترسایان چون در کنشت وکلیسای خود شدندی با خدای انباز گرفتندی خدای تعالی مؤمنان را فرمود که در مسجد عبادت خالص کنند خدای را - حسن بصری گفت جمله بقاع زمین خواست لقوله عليه السلام جعلت لی الارض مسجداً وترابها طهورا گفت زمین را برای من مسجد کردند و خاکش مرا طهور ساختند تا هر کجا رسم نماز کنم من و امت من و هر کجا آب نیابیم بخاك تیمم کنیم در خبر است که پس از نزول این آیه مسلمانان چون در مسجد شدندی گفتندی اشهد ان لا اله الا الله والسلام على رسول الله - سعیدبن جبیر گفت و طلق بن حبیب که بمساجد آن هفت اندام خواست که مردم براو سجده کنند و آن دو کف دست و دو انگشت پا و پیشانی و دو سر زانو است گفت آن مساجد آفریدهٔ خدای است بر آن جا جز خدای را سجده مکنید و عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا فرموده اند که براین هفت اندام سجده کنم بر موی و بر جامه سجده نکنم یعنی موی و جامه را حجاب پیشانی نکنم اگر مساجد را بر مواضع سجده حمل کنی از بقاع زمین واحد او بکسر جیم باشد و اگر تفسیر او بر اعضاء کنی واحد او مسجد باشد بفتح جیم - حسن گفت مراد بمساجد نماز ها است یعنی نماز خدای را سزاوار است با خدای کس را مخوان و عبادت مکن - و گفتند معنی آن است که مسجد خاص دارید برای عبادت آن را مکسب و متجر مسازید و جز خدای را در او نصب مکنید و انه لما قام عبدالله هاء ضمیرشان و کار است چون بر خاست بنده خدای یعنی رسول (ص) يدعوه می خواند او را گفتند بکلمهٔ اخلاص لا اله الا الله و گفتند بدعوت ای یدعوا اليه خلقان را باو دعوت می کرد و گفتند بذكر الله و يقرء القرآن ذکر خدای میکرد و قرآن می خواند كادوا يكونون عليه لبداً نزدیك آن بود که بهری بر سر بهری افتند ومتلبد شوند از زحمت ایشان و حرص شان بر سماع قرآن سعید جبیر گفت و عبدالله عباس بروایت عطیه که این از قول آن نه نفر جن است که حکایت می کنند با جنیان دیگر چون با نزدیك قوم شدند خبر دادند ایشان را از ازدحام اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوقت نماز و قرائت قرآن و اقتداء باو در نماز - حسن و قتاده گفتند معنی آیه آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدعوت برخاست جن و انس متلبد شدند و مجتمع بر او تا ابطال کار او کنند و اطفاء نور او کنند خدای تعالی منع کرد از آن و حجت او ظاهر کرد و اصل لبد از تلبد است و آن تراکم باشد و منه اللبد نمد را از آنجا لبد گویند که متراکم باشد و آن موی را که بر گردن شیر درهم شده باشد آنرا لبده

کویند و جمعها لبد و قال زهری لدی اسد شاکي السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم و در او چهار لغت است لبد بکسر لام و فتح با و این قرائت عامه است و اختیار ابو عبیده و ابو حاتم واحدتها لبده ـ و لبد بضم لام و فتح باء و این قرائت مجاهد است و ابن محیص درشاذ واحدتها لبده بضم لام ـ و لبد بدوضمه و ابن قرائت ابن حیوة است واحدتها لبید ـ و لبد بضم لام و تشدید با و این قرائت ابو جعفر است و حسن بصری و جحدری واحده لابد کراکع و رکع و ساجد و سجد قال گفت یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این قرائت عامهٔ قراء است علی الخبر و عاصم و حمزه و اعمش خواندند قل انی علی الامر بگوی ای محمد (ص) انما ادعو ربی الایه که من خدای را میپرستم و خدای را می خوانم و با او هیچ شریك و انباز نمیگیریم قل انی لا املك لکم ضراً و لارشداً بگوای محمد (ص) که خیر و شر نیست بدست من لا املك ای لا اقدر لکم ضراً ای مضرة ولا رشداً ای ولا نفعاً و صلاحاً والرشد والرشد لغتان قل بگو یا محمد(ص) و نیاز و بندگی خود عرض کن انی لن یجیرنی من الله احد مرا هیچکس با پناه نگیرد از خدای تعالی وان اجد من دونه ملتحدا و نیابم بدون او ملاذی و ملجائی که پناه گیرم باو یا پناه باو دهم ـ کلبی گفت سربا فی الارض واصله من الالحاد و هو المیل و منه اللحد لمیله عن القبر ملحد معدل باشد یعنی جای گریز نیست مرا ازو مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران قریش گفتند از دین خود برگردید تا تو را پناه گیریم خدای تعالی این آیه فرستاد الابلاغا من الله و رسالاته این استثنای متصل است یعنی مرا هیچ راه نیست بنجاة از عذاب خدای تعالی الابلاغ و رسانیدن پیغامهای او که آن پناه و معقل منست آنکه گفت ومن یعص الله و رسوله هر که در خدای و پیغمبر عاصی شود و نا فرمانی کند او را آتش دوزخ رسد که مخلد بماند در آنجا حتي اذا راوا مایوعدون آنکه گفت رسول(ص) را رها کن تا آن روز که این کافران ببینند آنچه ایشان را وعده داده اند از عذاب آنکه بدانند که کیست از تو و ایشان که ضعیف تر است بناصر و کمتر است بعدد و نصب هر دو تمیز است قل ان ادری بگوی ای محمد(ص) که ندانم آنچه شما را وعده میدهند از خبر قیامت و وعید میکنند از عذاب نزدیك است یا خدای تعالی آن را غایتی دور خواهد نهادن عالم الغیب که او دانان نهانی ها است کس را برغیب خود اطلاع ندهد الا من ارتضی من رسول الله آنرا که او برگزیند به پیغمبری فانه یسلك ای یدخل علیه من جهاته من یحفظه من الملئکة و یطرد علیه من اراد استراق السمع من الشیطان که برگمارد فرشتگانی را از پس و پیش او و اکتفا کردند بذکر بعضی از جهات از جمله تا نگاه دارند وحی از آنانکه سمع دزدیدند از جمله شیاطین تا کس چیزی نشود دزدیده و بآن ایهام کند بر مردمانی بردعوی علم غیب رصداً محافظا ـ سعیدبن مسیب گفت فرشتگان رصد چهارند ـ مقاتل گفت چون خدای تعالی پیغامبری را بفرستادی ابلیس بیامدی برزی فرشته تا برو غروری القاء کندبرطریق اضلال خدای تعالی فرشتگان را فرستادی تا او را براندندی و اعلام کردندی پیغمبران را که اینان شیاطینند احتراز کنید از اینان لیعلم تا بداند قتاده گفت یعنی محمد(ص) ـ مجاهد گفت مکذبان بدانند که رسولان خدای رسالت

و پیغامهای او بگذاردند ودر او هیچ خلل نکردند و احاط بمالدیهم و خدای تعالي محیط و عالم است بآنچه نزدیك ایشان است و احصی کل شئی عدداً و او بشمرد هرچیزی بعدد و نصب او شاید که بر تمیز بود و شاید که بربدل اشتمال بود ای احصی عدد کل شیئی شاید که مصدری بود لامن لفظ الفعل ای احصی احصاء و شاید که حال بود عدد بمعنی معدود بود ای احصی کل شیئی معدود

سورة المزمل این سوره مکی است الا قوله ان ربك یعلم تا بآخر سوره ـ بیست آیه است و دویست هشتاد وپنج کلمه است و هشتصد و سی و هشت حرف است ابی کعب روایت کرد که رسول صلي الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة المزمل بخواند حق تعالی سختی باز دارد از او در دنیا و آخرت

سورة المزّمّل عشرون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ اِلاّٰ قَلِيلاً * نِصْفَهُ اَوِانْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * اَوْزِدْ عَلَيْهِ

ای برخود گلیم پیچیده برخیز شب را مکر اندکي را نیمه آن را یا کم کن از آن اندکی را یا بیفزا برآن

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً * اِنّٰا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً * اِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ

وشمرده بخوان قرآن راشمرده خواندنی بتحقیق ما زودالقاء کنیم برتوگفتاري سنگین را بتحقیق بر خاستن شب آن

اَشَدُّ وَطْاً وَ اَقْوَمُ قِيلاً * اِنَّ لَكَ فِي النَّهٰارِ سَبْحاً طَوِيلاً * وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ

سخت تراست درموافقت وراست تر بگفتار بتحقیق مرتراست درروز آمدوشدی دراز و یادکن اسم پروردگارت را

وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً *

ومنقطع شو بسوی او منقطع شدنی پروردگار مشرق و مغرب نیست خدائی جزاو پس بگیر اورا کارگذار

وَاصْبِرْ عَلٰى مٰا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً * وَ ذَرْنِى وَالْمُكَذِّبِينَ اُولِي

و شکیبا باش بر آنچه میگویند ودوری کن آنهارا دوری پسندیده وواگذارمراوتکذیب کنندگان را صاحب

النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً * اِنَّ لَدَيْنٰا اَنْكٰالاً وَ جَحِيماً * وَ طَعٰاماً ذٰا غُصَّةٍ وَ

نعمتهارا ومهلت ده آنهارا اندکی بتحقیق نزدماست بندهای گران وآتش شدید و طعامی گلوگیر و

عَذٰاباً اَلِيماً * يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبٰالُ وَ كٰانَتِ الْجِبٰالُ كَثِيباً مَهِيلاً * اِنّٰا

شکنجه دردناك روزیکه بلرزه آید زمین و کوهها وباشد کوه ها نوردیده ریك رواني بدرستیکه ما

اَرْسَلْنٰا اِلَيْكُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا اَرْسَلْنٰا اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُولاً فَعَصٰى

فرستادیم بسوی شما پیغمبری را گواه برشماها چنانکه فرستادیم بسوي فرعون پیغمبري را پس نافرمانی کرد

فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنٰاهُ اَخْذاً وَ بِيلاً * فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ

فرعون پیغمبررا پس گرفتیم او را گرفتن سخت پس چگونه پرهیزید اگر کافر شدید روزیراکه میگردند

الْوِلْدانَ شِيباً اَلسَّمآءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً * اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ
کودکان پیر آسمان شکافنده است بآن وعدهٔ او کرده شده بتحقیق این است یاد آوری پس هرکه خواست
شٰآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيلاً * اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ
گیرد بسوی پروردگارش راهی را بتحقیق پروردگار تو میداند بدرستیکه تو برمیخیزی کمتر از دو ثلث شب را و
نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طٰآئِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ
نیمهٔ آنرا وثلث آنرا وگروهی از کسانی که باتو اند وخدا اندازه میکند شب را وروز را دانست که هرگز
تُحْصُوهُ فَتٰابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مٰا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ
ضبط نمیکنند آنرا پس توبه پذیرفت بر شما پس بخوانید آنچه میسر میشود دانست که بزودی میشوند از شماها
مَرْضٰى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ آخَرُونَ يُقٰاتِلُونَ
مریضان و دیگران که سفر میکنند در زمین می جویند از بخشش خدا و دیگران که کارزار میکنند
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَاقْرَؤُا مٰا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَقْرِضُوا اللّٰهَ
درراه خدا پس بخوانید آنچه میسر شود از آن وبرپا دارید نمازرا وبدهید زکوة را وقرض بدهید خدارا
قَرْضاً حَسَناً وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْراً وَ اَعْظَمَ
قرض نیکو وآنچه پیش فرستید برای خودهاتان از خوبی می‌یابید آنرا نزد خدا آن بهتر است و بزرگتر
اَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .
مزد وآمرزش خواهید خدارا بتحقیق خدا آمرزندهٔ مهربانست .

قوله تعالی یا ایها المزّمّل خدای تعالی ندا میکنند رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بحالتی که بر آن حال بود و این سورة در شب فرود آمد در باب نماز شب گفت ای مرد خود را بجامه پوشیده و اصل تزمّل است چنانکه بیان کرده شد تاء را زا کرده اند و ادغام کرده یقال تزمل الرجل و تدثر اذا تستر بثیابه وزمل غیره اذا ستره قال امرؤ القیس کان ثبیراً فی عرانین وبله کبیرا أناس فی بجار مزمل ـ ابوعبدالله الجدلی گفت از عایشه پرسیدم از این آیه گفت این آیه آمد من و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در یك چادر بودیم طول آن چهارده گز یك نیمه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بردوش مبارك نهاده نماز میکرد و یك نیمه من برخود گرفته خفته گفتم از چه بود گفت والله که از ابریشم وخز وکتان وکج وکرباس نبود تارش موی بز بود و پودش پشم شتر سدی گفت مراد آن است که ای خفته برخیز نماز کن ـ عکرمه گفت معنی آن است که ای مرد خویشتن پوشیده باعباء رسالت و ملابست و مخالطت کرده بآن قم اللیل الا قلیلاً برخیز درشب الا اندکی ـ حسن گفت رسول (ص) را وصحابه اورا در بدایت کار فریضه بود برخاستن درشب بنماز ثلثی از شب یا نیمی برمی خاستند ونماز میکردند تا پایهاشان بر آماسید ورنجور شدند خدای تعالی نسخ کرد برای تخفیف ایشان ـ دیگر مفسران گفتند این امر نفل است وهم برحدخود مانده است آنروز سنت بود و امروز هم سنت است بیانش قوله ومن اللیل فتهجد به نافلة لك اما مقدار شب بقدر وسع وامکان اگر جمله شب تواند و اگر نیمی و اگر ثلثی وکمابیش او و مستحب است که نیمه آخرین شب برخیزد بنماز شب که او سنت

مؤکد است و درسفر ثابت است و ساقط نمیشود رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت امیر المؤمنین علی را صلوات الله و سلامه علیه در وصایت علیك بصلوة اللیل آنگاه استثناء کرد و گفت الا قلیلاً الا اندکی که رواست که در او بخسبی نصفه در این خلاف کردند که این بدل چیست ـ زجاج گفت بدل لیل است کانه قال قم اللیل نصفه بدل البعض من الکل چنانکه مررت بالقوم ثلثهم و بعضی دیگر گفتند بدل الا قلیلاً است آن قلیل را تفسیر کرد بنیمه شب ومعنی یکی است برای آنکه هیچ فرق نبود میان انکه نیمه شب بخسبد و نیمه نماز کند از میان آن دونیمه فرقی نباشد اوانقص منه ای من النصف و یا بکاهان از نیمه او اندکی او تخییر را باشد اوزد علیه یا بیفزای بر نیمه چیزی حجزی نیست اگر خواهی نیمهٔ راست برخیز بنماز و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر و رتل القرآن ترتیلاً وقرآن می خوان بترتیل وآهستگی و نهادگی ـ گفتند چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه نماز میکردند درشب و نمیدانستند بتحقیق که ثلث کی باشد و نیمه کی است و وقت بود که شب تابروز نماز میکردند ونمیدانستند خوف را که نباید که آنچه مراد است کرده نشود خدای تعالی تخفیف کرد در آخر سوره بقوله علم ان سیکون منکم مرضی و گفتند میان اول سوره و آخر سوره یك سال بود ـ و سعید بن المسیب گفت ده سال مقاتل و ابن کیسان گفتند این بمکه بود پیش از آنکه پنج نماز فریضه کردند آنکه به پنج نماز این منسوخ کردند و ترتیل کشاده و هویدا خواندن بود واشتقاق او من قولهم ثغر رتل اذا کان مفلجا دندان گشاده رتل گویند و رتل خوانند ـ ابوبکر بن طاهر گفت یعنی تامل کن در لطایف خطاب او ونفس خودرا مطالبه کن بقیام کردن باحکام او دل را بفهم معانی او و سرترا باقبال کردن براو ـ و عبدالله عمر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت صاحب قرآن را گویند اقراء و ارقا و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلك عند آخر آیة تقراها گفت گویند قرآن میخوان و بربالا میشو بهرآیتی درجهٔ و ترتیل خوان چنانکه در دنیا خواندی یعنی ساکن خوان تا بیشتر توانی رفتن که منزل تو در بهشت بنزدیك آخر آیه است که بخوانی انّا سنلقی ما برتو خواهیم فکندن سخنی گران ـ قتاده گفت احکام و فرایض و حدود او ثقل است حسن گفت مرد باشد که بیك دم سوره برخواند ولیکن عمل کردن گران است ـ ابوالعالیه گفت این قرآن گران است بوعد و وعید و حلال وحرام ـ محمّد بن کعب گفت گران است این قرآن بر منافقان ـ قراء گفت مرد آن است که متین و فصیح است رکیك و ضعیف نیست ـ عبدالله بن العزیز بن یحیی گفت متین است چنانکه گویند فلان رزین راجح ـ حسین بن الفضل را از این آیه پرسیدند گفت خفیف علی اللسان و ثقیل فی المیزان ـ ابوبکر طاهر گفت یعنی قولی که احتمال نکند آن را الّا دلی مؤیّد بتوفیق و نفسی مزیّن بتوحید ـ بعضی دیگر گفتند قیام کردن باعباء وتکالیف او گران است ابن زید گفت ثقیل فی الدنیا والاخرة در دنیا بر نفس گران است و در آخرت گرانی تر ازو است درو ـ و حارث بن هشام رسول را صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که وحی چون آید اوقاتی چنان باشد که آواز جرس وآن برمن گران بود و سخت و

اوقاتی فرشته بیاید بصورت مردی و آنچه گوید بشنوم و بدانم ـ عایشه گفت دیدمی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم در سرمای سرد که جبرئیل علیه السلام وحی باو میگذاردی و اوخوی میریختی انّ ناشئة اللیل یعنی ساعات شب وهرساعت از او ناشئه باشد برای این ناشته خواند او را که پدید می‌آید کنشا السحاب چنانکه ابر پدید آید یقال نشات السّحاب اذا بدت و انشاالله ای ابداها و جمعها ناشیات ـ عبدالله عباس گفت همه‌شب ناشیه باشد بعضی دیگر گفتندناشیة اللّیل قیام باشد و بزبان حبشه نشا اذا قام باشد عکرمه گفت قیام اول شب باشد ـ در خبراست که امام زین العابدین علیه الصّلوة والسّلام میان نماز شام و خفتن نماز های بسیار کردی ـ او را پرسیدند از این گفت انّ ناشئة اللیل هی اشدّ وطاء فهذا ناشئة اللیل ـ قتاده و ابومجلز گفتند هرساعت که از پس نماز خفتن بود ناشیه بود ـ عبید عمر گفت از عایشه پرسیدم که مردی باول شب برخیزد ناشیه بجای آورده بود گفت نه ناشیه آن باشد که بخسبد پس برخیزد و آنچه از پس خواب کند ناشیه باشد یمان و ابن کیسان گفتند قیام باشد بآخرشب هی اشدّ وطاً ابوعمرو و ابن عامر و ابن محیص خواندند وطآء بکسر واو ممدود علی معنی المواطات و هی الموافقه گفت آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل با سایر اعضاء ـ و باقی قرّاء خواندند وطا بفتح واو مقصور ای فراغاً للقلب ـ عبدالله عباس گفت ـ نماز باول شب اولی‌تر باشد برای آنکه نداند که بآخر بیدار شود یا نه ـ قتاده گفت اشدّ وطاً ای اثبت قیاماً قرطی گفت بر نماز کننده آن گران تر باشد از نماز روز وگفت دلیل این تاویل قوله علیه السلام اشدّ و طائك علی بن نصر بن زید گفت دلش فارغ تر بود بشب چه حوائج و کارها پیش نیاید او را ـ حسن گفت ثابت قدم‌تر باشد در خبر و اقوم قیلاً ای اصحّ قولا و قرائت آنچه خواند و گوید درست تر باشد ـ گفتند بنشاط تر باشد و مخلص‌تر انّ لك فی النهار سبحاً طویلا گفت تورا درروز سبحی و سیری باشد دراز در طلب معیشت و سبح رفتن و آمدن و شدن باشد و منه السّباحة فی الماء فرس سابح شدید الجری قال الشاعر ایا حواه لکم شرق البلاد وغربها ففیها لکم یا صاح سبح من السّبح و یحیی بن یعمر درساذ خواندند سبخاً بخاء معجم ومعنی او خفت وسعة باشد واستراحت ـ و از این جاست قول رسول صلی الله علیه وآله وسلم که عایشه را گفت که دعاء بد میکرد برفرزندی لا تستبخی عنه بدعائك علیه ای لا تخففي عنه گفت تخفیف مکن بر او براین نفرین یعنی چون تو نفرین کنی عذاب براو آسان تر شود و تسبیح توسیع پنبه و پشم باشد که برآن زنند قال ـ الاخطل یصف قناصا و کلابا فارسلوهنّ یذرین التراب کمایذری سبایخ قطن ندف اوتار ثعلب گفت سبح تردّد واضطراب باشد وسبح سکون باشد ومنه قوله علیه السلام الحمّی من قیح جهنم فسبحوها بالمآء ای اسکنوها واذکر اسم ربك ونام خدای میگوی ـ سهل گفت یعنی بسم الله الرحمن الرحیم میخوان در اوائل سوره و تبتل الیه ویا درو گریز گریختني ـ عبدالله عباس گفت عمل خالص بکن خدای را حسن گفت اجتهاد کن ـ ابن زید گفت خویشتن بعبادت او پرداز ـ شقیق گفت توکل کن بر او اصل تبتل انقطاع باشد و خویشتن از همه جهان بریدن و با او گریختن و تبتّل و تبتّر قطع باشد و مرد زاهد که از دنیا انقطاع با خدای کنداورا تبتّل خوانند قال امرء القیس

یضیء الظّلام بالعشاء کانها منارة ممسی راهب متبتل و منه الحدیث نهی علیه السلام عن التّبتّل و مریم و فاطمه را علیهما السلام برای آن بتول خوانند زید بن اسلم گفت تبتّل آن باشد که دینارها کنند وطلب رضای خدای کند ـ روایت کردند از امام محمّد باقر علیه السلام که او گفت تبتّل آن است که دست بردارد در نماز وقوله تبتیلاً مصدری است لا من لفظ الفعل و حقه التّبتّل رب المشرق والمغرب اهل حجاز و ابوعمرو وحفص ربّ خواندند مرفوع الباء علی الابتداء و لا اله الا هو خبره والتقدیر هو رب المشرق و المغرب واحد و روا بود که خبر مبتداء محذوف باشد والتقدیر هو رب المشرق والمغرب ـ ولا اله الا هو در محل حال باشد والتقدیر وحده لا شریك له وروا بود که خبر بعد الخبر باشد ومحل او رفع باشد ای واحد وباقی قرّاء مجرور خواندند علی صفة الرّبّ في قوله واذکر اسم ربك ومعنی آیه آن باشد که خدای مشرق ومغرب است جز او خدائی نیست فاتّخذوه وکیلاً فعیل است بمعنی مفعول ای وکل امرك الیه او را وکیل گیر که در کارها توکل براو کنی وکارها براو تفویض کنی واصبر علی ما یقولون وصبر کن برآنچه میگویند این کافران از ایذاء تو بسخن های موحش واهجرهم هجراً جمیلا وازایشان ببر بریدنی نیکو بآیه قتال منسوخ است این حکم ـ ابودردا گفت مادر بدایت اسلام در روی قومی میخندیدم ودل‌های ما مستعجل بآنکه کی باشد بآنکه فرصت یابیم تاایشان را بکشیم واین آن تقیه‌است که گروهی برما عیب می کنند و ذرنی والمکذبین خدای تعالي رسول‌را گفت مرا رها کن بااین کافران که ترا بدروغ میدارند اولی النّعمة خداوندان تنعّم نعمة بفتح نون تنعم باشد وبکسر نون مال و منفعت باشد و بضمّ نون مسرّت باشد یقال نعم عین و نعمة عین و نعمی عین ـ مقاتل حیان گفت آیه در آنان آمد که در غزاة بدر کافران را طعام دادند و ایشان ده کس بودند وحدیث ایشان درسورة انفال برفت ـ بعضی دیگر گفتند در صنادید قریش آمد که مستهزیان بودند و مهلهم قلیلا و مهلت ده ایشان را اندکی از روزگار چه بس بر نیاید که بتیغ تو کشته شوند و بآتش من سوخته و مورد آیه تهدید و وعید است و نصب قلیلا روا بود که برظرف باشد ای زماناً قلیلا و یا صفت مصدری محذوف ای مهلا قلیلا قوله انّ لدنیا انکالا آنکه‌برشبیل‌تهدید گفت نزدیك ما انکال‌است یعنی قیود و بندها یکی را نکل گویند ـ شعبی گفت بند دوزخیان نه برای آن است تا نگریزند ولیکن عادت اهل زندان است که بابند دارند ایشان را تا نوعی دیگر عذاب باشد ایشان را و جحیماً و آتشی بر افروخته و طعاماً ذا غصة و طعامی با غصه که در کلوها بماند فرو نشود و بالا نیاید یقال غص باللقمة وشرق بالماء و شجی بالعظم اذا بقی فی الحلق و طعام اهل دوزخ غسلین و زقوم باشد و عذابا الیماً و عذابی مؤلم حرمان بن اعین روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله و سلم این آیه بخواند و بیفتاد و از هوش برفت ـ خلیل بن حسان گفت شبی حسن بصری نزدیك مابود و روزه داشت و وقت گشادن روزه طعامی که بود پیش بردیم این آیه یاد آمد اورا گفت طعام بردار شب دیگر وسیم نیز همچنین کرد ثابت بنانی را و یزید ضبّی را بیاوردیم تا او را شفاعت کردند تا طعامی بخورد در خبر است که وقتی امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را دندان بدرد آمد وازآن رنجی

عظیم می بود اورا گفت بارخدایا تو که در پارهٔ استخوان این همه الم بتوانی آفریدن تورا با
با ما بچه کار است ان لدنیا انکالا وجحیما وطعاما ذاغصة و عذابا الیما ـ یوم ترجف الارض
والجبال گفت آن روز که زمین بجنبد وکوهها و کانت الجبال کثیبا مهیلا و کوهها همه پشته
ریك روان باشد و مهیل مفعول هلت علیه التراب باشد فانهال ومنه قوله علیه السلام کیلوا الطعام
ولاتهیلوا ای لا تصبوا جزافا ـ انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم الایه گفت ما فرستادیم بشما
پیغمبری را تا گواه باشد بر شما چنانکه فرستادیم بفرعون پیغمبری را و آن موسی بود ـ فعصی
فرعون الرسول فرعون در پیغمبر خود عاصی شد ما او را بگرفتیم گرفتنی سخت و گران و
منه الطعام الوبیل وموبل اذا لم یکن مریئا و منه الوبال و قالت الخنسأ لقد اکلت بجیله یوم لاقت
فوارس مالك کلا وبیلا ـ فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیباً ـ گفت چگونه بپرهیزید
و بگریزید اگر کافر شوید آن روزی که کودکان را پیر بکنند یعنی از هول آن پیر بشوند ومراد
آن است که ازعذاب آن روز کجا گریزند ـ وابوالسماك العدوی خواند در شاذ فکیف تتقون
بکسر نون علی اضافة الی یاء المتکلم چگونه پرهیزید از من یعنی از عذاب من یوما نصب بر
ظرف باشد این آنگاه باشد که خدای تعالی آدم را گوید برخیز و اهل دوزخ از فرزندانت را
بدوزخ فرست ـ ابن سدی گفت ایشان اولادالزنا باشند ـ وبعضی دیگر گفتند فرزندان مشرکان
باشند واین اقوال معتمد نیست چه با ایشان خطابی نیست و نه بر ایشان عقلی نیست ـ و محققان
گفتند کنایت است از هول و شدت السماء منفطر به گفت آسمان شکافته شود بآن و گفتند
بآن روز و گفتند بهول آن روز و گفتند به ای بالله وسماء هم مذکر باشد وهم مؤنث اما
مذکر او در این آیت است وتانیث او فی قوله اذا السماء انفطرت ـ و گفتند سماء مؤنث است
و منفطر برای آن گفت که برسبیل نسبت است ای ذات انفطار کتامر ولابن وامراة حایض و
طاهر وطامث ای ذات حیض وطهر وطمث وکان وعده مفعولا وعدهٔ او کرده بود یعنی او آنچه
بدان وعده داد لامحاله کاین وواقع شود پس همچنان است که پنداری کرده است انّ هذه تذکرة
ای هذه السورة او هذه الایات این سوره یا این آیات یادگاری است یاد دهنده فمن شاء اتخذ
الی ربه سبیلا هرکه خواهد بخدای خود راهی بگیرد یعنی ثواب خدای که آن باختیار او است
اگر طاعت کند بثواب رسد که خدای وعده داده است اورا بآن و دعوت کرده است او را بآن
واگر نکند بسوء اختیار او باشد ان ربك یعلم انك تقوم ادنی الایه ـ گفت خدای تو میداند
یا محمد (ص) که تو برمیخیزی نزدیکتر یا کمتر از چهار دانك شب ونصفه و ثلثه و نیمهٔ او دو
دانك از او نافع وابوعمرو خواندند نصفه وثلثه بجرّ فاء وثاء وعطفاً علی قوله من ثلثی اللیل وباقی
قرّاء خواندند نصفه وثلثه نصب برظرف ای تقوم نصف اللیل وثلثه وطائفة وگروهی از آنانکه باتواند
والله یقدر اللیل والنهار خدای می افزاید شب وروز بتقدیری مقدر که گاهی شب آرد وگاهی
روز آرد وگاهی شب دراز بود و روز کوتاه و گاهی روز دراز بود وشب کوتاه برای آن
تا آنچه بشب فایت شود بروز قضا کنی و آنچه بروز فایت شود بشب قضا کنی علم ان لن تحصوه
دانست که شما احصاء ساعات شب نتوانید کردن یعنی طاقت ندارید احیای شب کردن فتاب علیکم

توبه شما قبول کرد و عذر شما پذیرفت فاقراوا ما تیسّر من القرآن بخوانید از قرآن آنچه برشما
خوار باشد ازجمله قرآن ـ سدی گفت صد آیه بخواند ـ حسن بصری گفت هرکه او درشب صد
آیه قرآن بخواند روز قیامت از محاجه قرآن مسلم بود ـ کعب گفت هرکه درشب صدآیه قرآن
بخواند اورا از جمله قرآن خوانان بنویسند ـ سعید جبیر گفت پنجاه آیت ـ ربیع بن زید گفت
فاقراوا ما تیسر من القرآن بخوانید آنچه میسر شود از قرآن گفت درقرائت نماز شام و خفتن
خواست علم ان سیکون منکم مرضی آنگه بیان کرد که این تخفیف برای آن کرد که دانست که
از شما بهری بیماران باشند و مسافران باشند که در زمین بروند بطلب روزی و باشد که
در سبیل خدای جهاد کنند ایشان طاقت این تکلیف ندارند بر ایشان آسان کرد و بر شما نیز
تا تکلیف همه بر یك حد باشد فاقراوا ما تیسر منه بخوانید از قرآن آنچه میسر شود ـ عبدالله
مسعود گفت هر مردی که چیزی از شهری بشهری برد وبنرخ روز بفروشد ثواب او بنزدیك
خدای ثواب شهیدان بود آنگاه این آیه بخواند وآخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله
و آخرون یقاتلون فی سبیل الله ـ و از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام روایت کردند
فی قوله ما تیسر منه قال خشوع القلب وصفاء السر گفت مراد خشوع دل است و صفاء سر
واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة نماز بپای دارید وزکوة مال بدهید واقرضوا الله قرضا حسنا و به
خدای دهید قرض نیکو مراد صدقات و انواع بر و معروف است وما تقدموا لانفسکم من
خیر ماء مجازات راست گفت هرچه درپیش افکنی برای خود از خیری و بری و صدقه تجدوه
عندالله آن بنزدیك خدای بازیابی مدخر نهاده و هو خیراً هو فصل است بر مذهب بصریان
و عماد خوانند کوفیان این را وخیر واعظم منصوب است بر مفعول دوم تجدوه و نصب اجراً
بر تمیز است گفت آن را یابی به از آنکه داده باشی و عظیمت و بزرگوار تر بمزد
واستغفروا الله انّ الله غفور رحیم ازخدای آمرزش خواهید که او آمرزنده و بخشاینده است

سورة المدثر این سوره مکی است و پنجاه و شش آیت است و دویست و پنجاه و پنج
کلمه است و هزار و ده حرف است ـ وروایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت هرکه او یا ایها المدثر بخواند خدایتعالی بعدد هرکسی که تصدیق کرد
رسول را در مکه و هرکس که تکذیب کرد ده حسنه بنویسد او را صدق رسول الله صلی الله
علیه وآله و سلم.

سورة المدثر ست و خمسون آیة مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يٰا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۞ قُمْ فَاَنْذِرْ * وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَ ثِيٰابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ
ای جامه درسر کشیده برخیز پس بیم کن وپروردگار خود را پس تکبیر کن جامهای خودرا پس پاك کن واز گناه
فَاهْجُرْ * وَلاٰ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ فَاِذٰا نُقِرَ فِي النّٰاقُورِ * فَذٰلِكَ يَوْمُ
پس دورشو ومده بجهة آنكه داده شوی بیش از آن وبرای خدای خود در پس صبر کن پس چون دمنده شود در صور پس آن روز روز

يومئذٍ عسير * على الكافرين غير يسير * ذرني ومن خلقت وحيداً * وجعلت
چنين دشوارى است بر كافران آسان نيست بگذار مرا و هركه را آفريدم من تنها و گردانيدم
له مالاً ممدوداً * وبنين شهوداً ومهدت له تمهيداً * ثم يطمع ان ازيد كلا
مر اورا مالي كشيده شده و پسران نزداو حاضر و گستردم من از براى او گستردنى پس طمع داردا ينكه زياد كنم نه چنان است
انه كان لآياتنا عنيداً * سارهقه صعوداً * انه فكر وقدر * فقتل كيف
بدرستى كه او بود مر آيات مارا ستيزه كننده زود برسانم اورا بعقبه بدرستيكه او فكر كرد و تقدير كرد پس كشته شود چگونه
قدر * ثم قتل كيف قدر * ثم نظر ثم عبس وبسر * ثم ادبر واستكبر
تقدير نمود پس كشته شود چگونه تقدير كرد پس نظر كرد پس روى ترش كرد و درهم كشيد پس روى گردانيد و سركشى كرد
فقال ان هذا الا سحر يؤثر * ان هذا الا قول البشر * ساصليه سقر *
پس گفت نيست اين مگر سحرى كه آموخته شود نيست اين مگر گفتار بشر زود باشد كه درافكنم اورا بدوزخ
وما ادريك ما سقر لا تبقى ولا تذر لواحة للبشر * عليها تسعة عشر * وما جعلنا
و چه ميدانى كه چيست دوزخ كه باقى ندارد و دست باز ندارد آتش سياه كننده روى آدمى بر آن آتش است نوزده فرشته و نگردانيم ما
اصحاب النار الا ملئكة وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذين كفروا ليستيقن
ياران آتش را مگر فرشتگان و نگردانيم ما عدد آنهارا مگر آزمايش مر آنان كه كافر شدند تا بى گمان شوند
الذين اوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا ايماناً ولا يرتاب الذين اوتوا
و يقين دارند آنانكه داده شدند كتاب را و زياد كنند آنانكه گرويدند ايمان را و تا شك نيارند آنانكه داده شدند
الكتاب والمؤمنون وليقول الذين في قلوبهم مرض والكافرون ماذا اراد الله
كتاب را و گروندگان و تا بگويند آنان كه دردلهاى شان مرض است و كافران آنچه كه خواسته است خدا
بهذا مثلاً كذلك يضل الله من يشاء ويهدى من يشاء وما يعلم جنود ربك الا
بآن مثلى همچنين گمراه ميكند خدا هر كه رامي خواهد و راه نمايد هر كرا مى خواهد و نميداند سپاه پروردگارت را مگر
هو وماهي الا ذكرى للبشر كلا والقمر والليل اذ ادبر والصبح اذا اسفر
او و نيست آن مگر پندى را بمردمان نه چنان است قسم بماه و قسم بشب چون بيايد عقب روز و قسم بصبح چون روشن شود
انها لاحدى الكبر * نذيراً للبشر لمن شاء منكم ان يتقدم او يتأخر كل
بدرستى كه آن سقر يكى از بلاى بزرك است بيم كننده مر آدمى را هر كه را خواهد از شما اينكه پيش رود يا پس ايستد هر
نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين * في جنات يتساءلون عن المجرمين
نفسى بآنچه كسب كرده گرو است مگر ياران دست راست در بهشت هامى پرسند از همديگر گناه كاران
ما سلككم في سقر * قالوا لم نك من المصلين ولم نك نطعم المسكين *
چه چيز آورد شمارا در دوزخ گويند نبوديم ما از نماز گذاران و نبوديم كه طعام دهيم درويشان را
وكنا نخوض مع الخائضين وكنا نكذب بيوم الدين حتى اتينا اليقين فما
و بوديم كه صحبت مى داشتيم با صحبت كنندگان باطل و بوديم كه تكذيب مى نموديم بروز جزا تا آمد مارا مرگ پس سود
تنفعهم شفاعة الشافعين * فما لهم عن التذكرة معرضين * كأنهم حمر مستنفرة
ندهد ايشان را شفاعت شافعان پس چيست مر ايشان را از ياد قرآن كه اعراض كنندگانند گويا ايشان خرهاى وحشى اند

فرت من قسورة بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتى صحفاً منشرة * كلا بل لا
كه فرار كرده اند از شيران بلكه مي خواهد هر مردمى از ايشان اينكه داده شوند نامهاى سر گشاده نه چنان است بلكه
يخافون الآخرة كلا انه تذكرة فمن شاء ذكره وما يذكرون الا ان يشاء الله
نمى ترسند از عذاب روز قيامت نه چنان است او پندى است پس هر كه خواهد پند گيرد آن را و ياد نكنند آنرا مگر اينكه خواهد خدا
هو اهل التقوى واهل المغفرة .
او سزاوار است براى ترسيدن و پرهيز شما و سزاوار آمرزش گناهان است

قوله تعالى يا ايها المدثر بيان كرديم كه مدثر متدثر بوده تا را دال كرده اند و در دال ادغام كرده و روايت كرده اند كه اول سورة كه از قرآن فرود آمد سورهٔ فاتحه بود آنگاه يا ايها المدثر آنكه اقراء باسم ربك ـ جابر عبدالله انصارى گفت از رسول صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه گفت در وادى ميگذشتم مرا آواز دادند از چپ و راست و پيش و پس نگه كردم كس را نديدم بر بالاى نگريدم شخصى را ديدم كه بر سرير كه مرا ندا ميكند بترسيدم از او متوحش شدم گفتم جامه بر من افكنيد و مرا باز پوشانيد جامه برافكندند و من بخفتم جبرئيل آمد و اين آيه آورد يا ايها المدثر قم فانذر و روايتى ديگر بر كوه حرام بودم كه اين شخص را ديدم و وحى بر من القاء كرد و من بخانه خديجه شدم گفتم دثرونى و مرا تب آمد خديجه مرا بجامه بپوشيد جبرئيل آمد و اين سوره را آورد يا ايها المدثر قم فانذر اى خويشتن بجامه پوشيده برخيز و قوم را بترسان و با خداى خوان و ربك فكبر و خداى تعالى را تكبير كن يعنى تعظيم كن فثيابك فطهر و جامه پاكيزه كن ـ عكرمه گفت عبدالله عباس را پرسيدند از اين آيه گفت معنى آنست كه خويشتن را از عذر و معصيت دور دار و جامهٔ عذر و معصيت مپوش آنكه گفت نشنيدى كه غيلان بن سلمة الثقفى چگونه گفت وانى بحمدالله لا ثوب فاجر لبست ولا من غدرة فى الفلاء تباد و چون غدار باشد گويند فلان دنس الثياب ابى كعب گفت يعنى البسها على نزاهته من الغدر و الفجور و عرب كسيرا كه او از غدر دور باشد گويند فلان طاهر الثياب نقى الجيب ـ ابراهيم و قتاده و ضحاك و شعبى گفتند جامه پاك گردان يعنى خود را از ريبه و تهمت و معصيت پاكيزه دار و كنايه كرد بجامه از تن و عرض براى آنكه جامه مشتمل است بر تن ـ و عنتره گفت فشللت بالرمح الاصم ثيابه ليس الكرام على القنا بمحرم اراد بالثياب النفس و قال آخر ثياب بنى عفو طهارى نقية و اوجههم بيض الوجوه عران و قال آخر لاهم ان عامر بن جهنم اوجب حجا فى ثياب دسم ـ مجاهد و سعيد جبير گفتند كه جامه كنايت است از دل يعنى دل پاكيزه دار گفت دليل بر اين قول بيت امرؤ القيس است و ان تك قد سائتك منى خليقة فسلى ثيابى من ثيابك تنسلى اى قلبي من قلبك ـ حسن و قرطى گفتند و خلقك خلق نيكو دار با مردمان گفت دليلش قول شاعر شعر و يحيى لا يلام بسوء خلق و يحيى طاهر الاثواب حر اى حسن الاخلاق ـ عبدالله عباس گفت يعنى جامه ات بايد تا از وجهى حلال پاكيزه بود ـ ابن سيرين و ابن زيد گفتند جامه پاكيزه بشوى و از نجاست و دنس پاك كن و اين براى آن گفت كه مشركان نكردندى گفت تو جامه بشوى و چنان

مکن که ایشان میکنند ـ طاووس کفت و ثیابك فقصّر جامه کوتاه دار برای آنکه جامهٔ کوتاه
پاکیزه باشد و بیانش آنکه درکلام امیرالمومنین علی علیه الصّلوة والسلام آمده است که او را
کفتند چرا جامه کوتاه داری کفت لاّنه ابقی و انقی و اتقی کفتند از برای آنکه بهتر بماند و
پاکیزه تر باشد و پرهیز کار وارتر ـ بعضی دیکر کفتند جامه کنایت است ازاهل یعنی اهل را از
تهمت پاکیزه دار و عرب کنایه کند بجامه وازار و فراش و لباس از زن قوله تعالی هن لباس
لکم و انتم لباس لهن ـ بعضی دیکر کفتند یعنی دل پاك کن از هرچه دون او است والرّجز فاهجر
ابوجعفر و یعقوب وحسن و عکرمه ومجاهد و حمید و شیبه خواندند والرّجز بضم راء ـ و مفضل
و حفص از عاصم همین روایت کردند و باقی قراء بکسر خواندند و هماالغتان ـ عبدالله عباس کفت
معنی آن است که بترك بتان بکو ـ و کفتند رجز ورجس بیك معنی است که عرب معاقبت کند
میان زاء وسین بیانش قوله تعالی فاجتنبو الرّجس من الاوثان ـ ابوالعالیه و ربیع کفتند رجزبضم
راءبت باشد و بکسر راء نجاست و معصیت ـ ضحاك کفت یعنی از شرك دور باش ـ ابن کیسان
کفت یعنی شیطان را ترك کن ـ کلبی کفت یعنی عذاب و مراد آنکه دور باش از آنچه باو مستحق
عذاب شوی و کفتند دور باش از دنیا که دوستی او سر هر خطائی است ـ و کفتند مخالفت
هوای نفس کن ولا تمنن تستکثر حسن بصری خواند تستکثر بجزم راء علی جواب النهی واین قرائت
بداست برای آنکه بجواب لایق نیست ـ واعمش بنصب خواند علی تقدیرکی المعنی لکی تستکثر
و عامه قراء برفع خواندند ـ مفسّران در معنی آیه خلاف کردند ـ بیشتر مفسران کفتند معنی آیه
آنست که چیزی بکسی مده برای آنکه تا بیش از آن عوض بستانی ـ قتاده کفت چیزی بکسی
مده برای طمع دنیا ضحاك ومجاهد کفتند این خاص رسول ع بود ـ ضحاك کفت ربادو کونه است
یکی حلال و یکی حرام اما آنکه حلال است هدایا است که چیزی بدهند تا بیشتر بستانند
و اما آنچه حرام است ربا است که در شرع حرام است اول برسبیل مجاز ربا خواند ـ حسن
کفت منت منه برخدای تعالی که کمان کنی که تورا آن عمل بسیار آید و بزرك ـ ربیع کفت عمل
خود بسیار مدارکه آن درجنب نعمت خدای حقیر است ـ حصف از مجاهد کفت ضعیف مباش
از آنکه عمل بسیار کنی من قولهم حبل متین ای ضعیف دلیل این تاویل قرائت عبدالله مسعود است
ولا تمنن تستکثر ای لا تضعف من استکثار العمل ـ ابن زید کفت به نبوت منت منه بر مردمان
تا برآن اجر بستانی ولرّبك فاصبر وبرای خدای صبر کن براداء رسالت وبر ایذاء و رنجها که تورا
می‌دهند و برجهاد کافران و برانواع بلیات و عمل او بر عموم کردن اولی ترباشد فاذا نقرفی الناقور
چون در صور دمند ـ عبدالله عباس کفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او کفت کیف انعم
وصاحب القرن قدالتقم القرن کفت چکونه لذت اززندکانی دارم وصاحب صوردردهن کرفته است
منتظر آنکه کویند او را که در دم ـ صحابه کفتند یا رسول الله ص چکونه کوئیم درپناه دادن
از آن با خدای کفت بکوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا ـ فذلك یومئذ یوم عسیر آن روز
روزی است سخت و دشخوار برکافران نه روزی خوار و آسان برکافران ـ کفتند زراره بن اوفی
قرآن می‌خواند چون باین آیه رسید یك دوبار بازخواند و نعره بزد و جان بداد آنکه قدیم تعالی

کفت ذرنی و من خلقت وحیداً رها کن مرا با آنکه من آفریدم او را در شکم مادر تنها بیمال
و عددی و عدّتی و اتباعی آیه در ولید مغیره مخزومی آمد ـ عبدالله عباس کفت اورا در قوم
خود وحید خواندندی برین قول بدل باشد از من بدل الکل من الکل وبرقول اول که ظاهر
دلیل او می کند حال باشد روا باشد که از فاعل بود و روا باشد که از مفعول و جعلت له مالاً
ممدوداً و او را مالی دادم بامدد از شتر و کوسفند زاینده و چون زرع و تجارت در مبلغ آن
خلاف کردند ـ مجاهد و سعید جبیر کفتند هزار دینار بود ـ قتاده کفت چهار هزار دینار بود ـ
سفیان ثوری کفت هزار هزار دینار بود ـ نعمان بن سالم کفت مال او زمینی بود ـ عبدالله عباس
کفت نه هزار مثقال سیم بود ـ مقاتل کفت بستانی بود در طایف که میوه او منقطع نشدی سال
تاسال دلیلش قوله وظل ممدود دردیکر جای و اینجا کفت وجعلت له مالا ممدوداً و بنین شهوداً
و پسرانی که با او در مکه حاضر بودند از او غایب نشدندی ـ سعید جبیر کفت سیزده پسر بودند
مقاتل کفت هفت بودند ولیدبن الولید بود و خالدبن ولید و هشام بن ولید و عاص بن ولید و
قیس بن ولید و عبدالشمس بن ولید سه از ایشان اسلام آوردند خالد وهشام وعمار ـ کفتند ولید
پس از نزول آیه در نقصان افتاد بمال و فرزندان و بر عاقبت هلاك شد و مهدت له تمهیداً و او
را تمکینی بکردم ودست فراخی دادم اورا ـ عبدالله عباس کفت مالش بکستردم چنانکه بستر کسترند
ثم یطمع ان ازید پس طمع می‌دارد که بیفزائیم در مال و فرزندان او را کلا یعنی نباشد هرکز انّه
کان لایاتنا عنیداً اوبآیات ما وکتب ما ودلایل و بینات ما عنید ومعاند و مستهزء بوده است سارهقه
صعوداً اورا تکلیف کنم و براو نهم ازعذاب مشقتی که او طاقت آن ندارد ابوسعید خدری روایت
کرد از رسول صلي الله علیه وآله و سلم که او کفت آن صعود برکوهی باشد از آتش که او هفتاد
سال برآنجا میرود آنکاه فرمایند او را که باز پس رو بهفتاد سال دیکر فرود می‌آید پس فرمایند
که برو و همچنین فرمایند ابدالدهر ـ ودر خبری دیکر رسول صلي الله علیه وآله و سلم کفت کوهی
باشد آتش که او بدست و پای برآن می شود چون دست بردارد نزدیك باشد چون خواهد که دست
درزند دورباشد وپای همچنین انه فکر وقدر که او تفکر کرد وتقدیر کرد سبب نزول این آیات این بود که
چون خدای تعالي سورة المؤمن فرستاد قوله حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم رسول ص
این سوره میخواند ولیدبن مغیره بر در مسجد کوش باز کرده بود و این آیه شنید رسول صلی
الله علیه و آله وسلم چون بدانست که ولیدبن مغیره مستمع است دیکر باره با سر کرفت و باز
خواند ولید مغیره نیك بشنید و بیامد بجمع قریش و کفت من امروز از محمد صلی الله علیه و
آله و سلم کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة وان
اعلاه لمثر وان اسفله لمغدق وانه یعلو و مایعلی کفت والله که این کلام را حلاوتی است و
برو تازکی است و زیر او میوه دار است و زبرا او شاخ آور است والله که او غالب شود و
بر او غلبه نکنند این بکفت و برفت و با جای خود شد قریش کفتند والله که ولید صابی شد و
اکر او صابی شود همه قریش صابی شوند و او را ریحان قریش کفتندی ـ ابوجهل کفت
من کفایت بکنم او را برفت و پهلوی ولید بنشست دل تنك ولید او را کفت چرا دلتنکی

گفت چگونه دلتنك نباشم و قريش ميگويند ما در آنيم براى تو كه وليدى نفقه جمع كنيم كه تو براى آنكه پير شدۀ وكارى نميتوانى كردن رغبت ميكنى از دين پدرانت و ميل ميكنى بدين محمد ص تا از فضلۀ طعام ايشان چيزى بستانى وليد درخشم شد قريش گفت نميدانند كه درميان ايشان آن مال كه مراست كس را نيست و آن عدد كه مراست كسرا نيست و محمد صلى الله عليه و آله و سلم و اصحاب او از طعام مقدار سيرى نمييابند از كجا فضله طعامى مى باشد ايشان را آنگاه برخاست و با ابوجهل در مجمع قريش آمدند و ايشان را گفت شما ميگوئيد محمد ص ديوانه است و دانيد تا دروغ ميگوئيد كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم هيچ ديوانگى نكرد از او عاقل تر و كامل تر مرد نباشد گفتند همچنين است گفت ميگوئيد كه او كاهن است ديديد كه او كهانت كرد گفتند نديديم گفت ميگوئيد كه شاعر است هرگز ديديد كه او شعر گفت و شعر خواند گفتند نه گفت ميگوئيد كه دروغ زن است هرگز دروغى از او شنيديد گفتند لا والله و هو الامين فينا و او درميان ما امين است قريش گفتند وليد را پس چيست اين مرد او ساعتى انديشه كرد و سر بر آورد و گفت ساحر است نبينيد او از ميان زن شوهر تفريق ميكند و ميان پدر وفرزند ميبرد من او را ساحر ميدانم و آنچه ميگويد سحر ميدانم فذلك قوله انه فكر و قدر گفت انديشه كرد وبينداخت آنگاه برسبيل تعجب گفت و طريقى كه عرب را باشد در حال اعجاب و تعجب نفرين كنند گويند قاتل الله فلاناً مااشجعه ومانند اين فقتل كيف قدر بكشانند او را چگونه تقدير كرد و چگونه انداخت اين حديث ـ بعضى مفسران گفتند قتل اى لعن لعنت كنند بر او و گفتند عذاب كنند او را ثم قتل كيف قدر و اين تكرار براى آن كرد كه او دوفكر كرد و دو تقدير كرد يكى آنكه گفت كه ساحر است و يكى آنكه تعليل كرد او را بالتفريق بين الرجل و اهله ثم نظر آنگاه انديشه كرد ثم عبس و بسر آنگاه روى ترش كرد ثم ادبر و استكبر آنگاه روى بر گردانيد و تكبر كرد فقال گفت ان هذا اى ما هذا يعنى نيست قرآن الا سحرى كه روايت ميكنند باو ان هذا الا قول البشر اين نيست الا قول آدميان گفتند يسار را خواست و خبر دومرد بودند كه مشركان حوالت قرآن بايشان كردند ـ گفتند كه از مسليمه روايت ميكند كه صاحب يمامه بود ـ و گفتند كه از اهل باطن روايت ميكنند ساصليه سقر حق تعالى گفت بسوزانم او را و بچشانم او را عذاب سقر و اين نام دركه است از دركات دوزخ و لاينصرف است براى علميت و تانيث ابو هريره روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله و سلم كه او گفت موسى عليه السلام از خداى پرسيد كه درويش ترين بندگان تو كيست گفت صاحب سقر و ما ادريك ما سقر تو چه دانى كه سقر چه باشد اين علي سبيل التغليظ او استعظام ميگويند لا تبقى و لا تذر هيچ رها نكند از آنكه در او باشد الا كه همه را بسوزاند ـ مجاهد گفت ايشان را زنده رها نكند و نه بميراند نه زنده باشند و نه مرده وليكن هرگه كه سوخته شوند خداى تعالي اعاده كند ايشان را ـ سدى گفت كه ايشان را هيچ گوشت و استخوان رها نكنند ـ ضحاك گفت ابقاء نكنند بر ايشان در اول و در وقت اعاده ايشان را رها نكند لواحة سوزنده باشد پوست آدمى را و البشره جمع

بشره وهي الجلد الفوقانى و قال الشاعر بقول بينى لاحق للسمايم و قال روبه لوح منه بعد بدل و شبق يلو يحك ايضا من يطوى للشبق ـ مجاهد گفت سياه كند ايشان را تا از شب تاريك سياه تر باشند حسن و ابن كيسان گفتند لواحة للبشر اى تلوح للناس اى تظهر پيدا شود آدمى را تا آنچه بخير ميشنيدند بعيان بينند و مثله قوله و برزت الجحيم للغاوين ـ وقوله لواحة مرفوع است بر خبر ابتداء محذوف اى هى لواحة للبشر عليها تسعة عشر و موكل باشند بر او نوزده زبانيه از فرشتگان و ممتنع نباشد كه نوزده فرشته مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است بيك فرشته و او قوى است بر آن ـ و در خبر آمده است كه رسول گفت كه چشمهاء ايشان چون برق باشد و دهنهاى ايشان چون حصار ها باشد يكى ازايشان امتى را بر گردن گيرد و در دوزخ اندازد و كوهى بر گيرد و بر سر ايشان فرو گذارد ـ عمرو بن دينار گفت يكى از ايشان بيك دفعه بعدد ربيعه ومضر خلقان را در دوزخ اندازد و فرو ريزد ـ و عبد الله عباس گفت و قتاده و ضحاك چون اين آيه آمد ابوجهل قريش را گفت نمى شنويد كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم چه مى گويد ـ ميگويد خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشكرى از شجاعان بهر ده مرد يكى را دفع نتوانيد كردن و ابوالاسد بن كندة بن اسدبن خلف الجحمى گفت من هفده را كفايت كنم شما دورا كفايت كنيد خداى تعالى اين آيه فرستاد و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئكة گفت ما نكرديم خازنان دوزخ را الا فرشتگان و عدد ايشان نكرديم الا فتنه و اختبار كافران تا پيدا شود كه ايشان چنين محالات گويند از آنجا كه پندارند كه ايشان چون مردان دنيا اند و قوت ايشان بر حد قوت ايشان باشد ونيز در آن افتند كه اين چه عدد است و چرا اين عدد برعقد نيست وآنكه اين عدد اندك با خلايق عالم چگونه مقاومت كنند و نيز تا اهل كتاب بيقين بدانند كه رسول ما صلى الله عليه و سلّم صادق است و آنچه مى گويد از وحى ميگويد كه اين معني در توريه و انجيل هست و او كتاب ايشان نشنيده است و نديده و نخوانده چه او مردى اُمى است و اين اتفاق نيوفتد كه عددى بگزاف بگويند و راست آيد چنانكه كما بيش در آن نباشد چون مطابق حق بود دليل باشد كه از وحى است و نيز مؤمنان را ايمان و يقين بيفزايد چون بشنوند از اهل كتاب كه آنچه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت مطابق حق است و نيز تا شك نباشد اهل كتاب را از جهودان و ترسايان و نيز مؤمنان را و نيز براى منافقان و آنانكه شاك باشند و بيمار دل و كافران نگويند كه خداى باين مثل چه خواست ـ و بعضى مفسران گفتند مراد باين مرض خلاف است نه نفاق براى آنكه سوره مكّى است و در مكه نفاق نبود منافقان بمدينه پيداشدند خداى تعالي گفت اين براى آن كردم تا اضلال كنم ـ بمعنى امتحان و بعضى را هدايت دهم بمعنى بيان و توفيق و گفتند اضلال اينجا اظهار فضيحت كافران است بذمّ و ملامت ايشان و اين حكم باشد بضلال ايشان و هدايت ايمان ـ آنگاه گفت و ما يعلم جنود ربك الا هو و كس نداند كه لشكر خداى چند است الا او ـ گفتند اين جواب ابوجهل است چون گفت لشكر محمّد صلى الله عليه و آله و سلم خود اين عدد است ـ عبدالله عباس گفت رسول صلى الله عليه و

آله و سلم غنایم حنین قسمت میکرد و جبرئیل در پهلوی او نشسته بود فرشته آمد و گفت یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی میفرماید که فلان کار کن رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یاجبرئیل اینرا می شناسی گفت دانم که فرشته است و نه هر فرشته که خدای را هست من اورا دانم -- اوزاعی گفت موسی علیه‌السلام در مناجات گفت بار خدایا در آسمان از خلقان تو کیستند گفت فرشتگان گفت عدد ایشان چند است گفت دوازده هزار سبط است گفت عدد هر سبطی چند باشد گفت عدد ذره های خاك و ما هِیَ نیست آن گفتند کنایه است از دوزخ و گفتند از جنود الاّ ذکری الایادد ادنی آدمی را کلاّ والقمر ای حقاً و بحق ماه والليل اذا ادبر و بحق شب چون پشت بر کند و قرّاء بر این لفظ خلاف کردند و نافع و حمزه و خلف و یعقوب و حفص اذ خواندند ظرفاً لما مضی من الزمان ادبر علی وزن افعل من الادبار و درشاذ ابن محیص همچنین خواند و باقی قراء اذا ادبرخواندند بر ظرف زمان مستقبل و دبر علی وزن فعل و در معنی دبر خلاف کردند بعضی گفتند دبر خلاف ادبر باشد لانّ معنی دبر اقبل و هو ضد ادبر -- بعضی دیگر گفتند دبر ای جاء بعقبه یقال دبر اللیل والنهار اذا جاء فی اثره -- و ابوالضحی گفت که عبدالله عباس عیب کردی آن کسی را که دبر خواندی بی الف و گفتی انما یدبر ظهرالبعیر پشت شتر باشد که ریش شود او از دبر گرفته است یقال و بعیر دَبِرٌ و همانا این لغت دَبِرَ یدبر باشد بکسر عین در ماضی پس این لازم نیاید که ابوالضحی گفت از پسر عباس -- فرّا گفت هماالغتان یقال دبر و ادبر بمعنی قال الشاعر صدعت غزالة قبله بفوارس نزلت مسامعه کامس الدابر -- ابوعمرو گفت دبر لغت قریش است و ادبر لغت دیگرعرب والصبح اذا اسفر و بحق صبح چون روشن شود عامه قرّاء اسفر خواندند اذا اضاء و ابن‌السمیقع در شاذ خواند سفر بی الف و هماالغتان یقال سفر وجهه و اسفر اذا اضاء و روا بود که من سفرة المرئة باشد اذا القت قناعها عن وجهها ومعنی آن باشد که والصبح اذا اسفر اللیل عن نفسه بحق صبح چون شب را از خویشتن باز کندو ممکن بود که معنی آن باشد که صبح تاریکی‌را نفی می کند و میروید چنانکه خانه روبند یقال سفرت البیت اذا کنسته والمسفرة المکنسة انها لاحدی الکبر که آن یعنی سفر نیك است از کار های عظیم و واحد کبر کبری باشد یقال امراة کبری و نسوة کبرٌ نذیراً نصب او بر حال است گفت ترساننده است آدمی را -- حسن گفت والله که خدای آدمی را بهیچ انذار نکرد از دوزخ سخت تر -- خلیل گفت نذیر مصدر است کالنکیر برای آن مؤنث را باووصف کرد و گفتند از فعل خداست و تقدیر الکلام و ما جعلنا اصحاب النار الاّ ملئکة نذیراً للبشر گفتند از فعل رسول است والتقدیر یا ایهاالمدّثر قم فانذر انذاراً للبشر چنانکه این مصدری باشد منصوب علی قوله قم فانذر و این بعید است و ابراهیم بن ابی عیله درشاذ خواند نذیر علی التقدیر و هو نذیر لمن شاء منکم ان یتقدّم او یتاّخر این بدل بشر است بدل‌البعض من الکل گفت نذیر است آدمیان را آنان را که خواهند که تقدم کنند در خیر یا تاخیر کنند از شر نظیره قوله و لقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستاخرین وقوله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر -- کلُّ نفس بما کسبت رهینة - هرنفسی با آنچه کرده باشد گرو نهاده است یعنی بعمل خود گرفتار است

(بماندهٔ)

بماندهٔ چیزی بگرو نهاده الا اصحاب‌الیمین الا اهل دست راست که اهل بهشت باشند که ایشان محاسب و مرتهن نباشند بگناه خود برای آنکه خدای بیامرزد ایشان را قتاده گفت مردمان همه بستارند بگناه خود الا اهل بهشت - مفسران خلاف کردند در اصحاب الیمین که مراد کیست در این آیه - زادان گفت از امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة والسلام که او گفت اطفال مسلمانانند - ابن ظبیان گفت از عبدالله عباس که او گفت فرشتگانند ابوحمزه ثمالی روایت کرد از امام محمد باقر علیه‌الصلوة والسلام که گفت ما و شیعهٔ ما از اصحاب یمینیم -حسن گفت مؤمنان مخلص باشند یمان گفت آنان باشند که فك رهن خود کرده باشند بتوبه - قاسم گفت هر نفسی مرتهن بود بعمل خود از خیر و شر الا آنکس که اعتماد بر فضل و رحمت کند دون کسب و خدمت و هر که بر کسب خود اعتماد کند گرو نهاده کسب شود - ابو عمروالنجاری گفت در آیه کیف‌الفرار من‌القدر و کیف‌القرار علی‌الخطر گفت از قدر چگونه توان گریختن و یا بر خطر چگونه قرار توان کردن في جنات یتسائلون در بهشت ها باشند و می پرسند از گناه کاران یعنی از کافران ما سلککم فی سقر چیست آنچه شما را بدوزخ برد یعنی چه کردید که از آن دوزخی شدید قالوا لم نك من‌المصلین گویند سبب آن بود که ما از جمله نماز کنان نبودیم و درویش را طعام ندادیم و کنا نخوض مع‌الخائضین و ما با آنکه خوض کردند در معاصی خوض کردیم و با ایشان یار و همکار بودیم و کنا نکذب بیوم‌الدین و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم و این دلیل است بر انکه مراد بآیات کافرانند و این حکم ایشان را خواهد بودن حتی اتینا الیقین تا یقین درست که در او شکی نیست و آن مرگ است بما آمد تا بدین جا حکایت کلام ایشان است پس خدای تعالی گفت فما تنفعهم شفاعة الشافعین هیچ سود ندارد ایشان را شفاعت شفیعان - عبدالله مسعود گفت فرشتگان و پیغمبران و شهیدان و صالحان و جمله مؤمنان تا در دوزخ بمانند الا آنکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیات را برخواند و این آیات دلیل است بر آنکه کفار متعبد اند بشرایع برای آنکه چون ایشان را پرسند از علت حصول ایشان در دوزخ علت ترك نماز و زکوة و خوض در معاصی گفتند و اصرار بر تکذیب قیامت چنانکه بر کفر گفتند ما را عقوبت است گفتند بر ترك نماز و زکوة و ارتکاب فساد عقوبت است - اگر گویند این حکایت قول دوزخیان است و در گفتار ایشان چه حجت باشد گوئیم در قیامت معارف ضروری باشد و مردم ملجاء باشند بآنکه دروغ نگویند از آنجا دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند منع کنند ایشان را از آن - حسن گفت ما را حدیث کردند که یك شهید درحق هفتادکس ازاهل بیت خود شفاعت کند - حسن بصری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فرداء قیامت مردی بیاید از اهل بهشت و گوید بار خدایا فلان کس مرا در دنیا شربتی آب داد و او در دوزخ است شفاعت من در او قبول کن و او را بمن بخش خدای تعالی گوید بتو بخشیدم او را او بیاید و او را در دوزخ بجوید تا بیابد و بیرون آوردش و روایت است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مرد باشد از امت من که شفاعت کند گناه کاران را بیش از عدد بنی تمیم - و در خبری دیگر مرد باشد از امت من

(که)

که بشفاعت او بیشتر از عدد مضربه و ربیعه ببهشت روند فما لهم عن التذکرة معرضین آنکه برسبیل تعجب گفت چیست ایشان را که در این تذکره و یاد کرد که قرآن است اعراض می کنند و برمیگردند و نصب او بر حال است و عامل در او استفهام است کانهم حمر مستنفرة پنداری که ایشان خرانی اند رمیده یقال نفرت و استنفرت بمعنی واحد و انشدالفراء امسك حمارك انه مستنفر فی اثر احمرة عمدن تغرب ـ مدنیان و شامیان خوانند مستنفرة بفتح فاء ای منفرة و باقي قراء بکسر فا خواندند بر قرائت اهل مدینه و شام لفظ مفعول بود یعنی رمانیده و فعل متعدی باشد فرت من قسورة دربن لفظ خلاف کردند مفسران ـ مجاهد و قتاده و ضحاك و ابن کیسان گفتند مراد بقسورة تیر اندازانند و این روایت عطا است از عبدالله عباس که مراد مردمان بخشم آمده اند ـ سعید جبیر گفت صیادانند و این روایت عطیه است از عبدالله عباس او از مردم باشد در گفتاگوی ـ ابو هریره گفت شیر باشد ـ سلیمان بن رقبه گفت از عبدالله عباس که قسورة بزبان حبشه شیر باشد و اصل کلمه از قسر است و آن جبر و ستم باشد و وزن آن فعوله باشد برای این قسورة خوانند او را که همه سباع را قسر کند و قهر ـ و عکرمه گفت از عبدالله عباس من قسورة ای من حبال الصیادین از دام صیادان گریخته باشند زید اسلم گفت هرچه قوی باشد از آدمی و غیر آدمی بنزدیك عرب قسورة باشد و قیل هی ظلمة اللیل تاریکی شب باشد و اصل او آن است که گفتیم من القسر قال ابن ربیعه اذاما هتفنا هتفة فی ندینا اتانا الرجال العابدون القساور ـ بل یرید کل امری منهم ان یوتی صحفا منشرة گفت هر مردی از ایشان می خواهد که او را صحیفه های افلاخته دهند یعنی هر یکی را از ایشان پیغمبری آرزو می کنند و سبب نزول آیة آن بود که گفتند یا محمد ص اگر خواهی تا ما بتو ایمان آریم کتابی باید خاص از خدای بفلان و فلان که در آنجا ما را فرموده باشند که متابعت تو کنیم بیانه قوله لن نؤمن لك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤاه ـ عبدالله عباس گفت مشرکان گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم راست گوی است باید تا فردا که ما برخیزیم هر یکی را از ما صحیفه نهاده باشد افلاخته خاص بهر یکی از ما در آنجا برات و امان او باشد از دوزخ مسطر الوراق گفت خواستند تا ایشان را اثری باشد تا از ایشان باز گویند و باز نویسند بی عملی که کرده باشند ـ کلبي گفت مشرکان گفتند ما شنیدیم در بنی اسرائیل هر مردی را گناه او و کفارتی که در روز و شب کرده بودی بر جای نوشته بامداد بر بالین او نهاده بودی ما را هم چنین مي باید خدای تعالی رد کرد بر ایشان و ردع کرد ایشان را گفت کلا نباشد این که شما می گوئید و خواهید و گفتند کلا ای حقا بل لا یخافون الاخرة ایشان از آخرت نمیترسند کلا انه تذکرة حقا که این قرآن یاد دهنده است هر که می خواهد میخواند و یاد میکند و ما یذکرون الا ان یشاءالله آنکه گفت یاد نکنند الا آنکه که خدای خواهد در تأویل او چند قول گفتند یکی آنکه ایشان قران یاد نکنند الا و خدای خواهندهٔ آن باشد برای آنکه طاعت است و خدای تعالی مرید است آنرا ـ و وجه دیگر آنکه ایشان ذکر آن نکنند الا آنکه که خدای بفرماید و چون بفرماید لابد مرید باشد آنرا و وجه دیگر آیه در حق آنان بود که

معلوم حال ایشان آن است که ایمان نیارند گفت یاد نکنند الا آنکه که خدای خواهد که ایشان را خبر کنند و این اراده اضطراری باشد و مثله قوله ولو شاء ربك لا من من فی الارض کلهم جمیعا ـ الایه یعقوب و نافع بتای خطاب خواندند و دیگران بیاء خواندند هو اهل التقوی واهل المغفرة او اهل و سزاوار آن است که از او بترسند و اهل آن است که بیامرزد آنان را که از او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند ـ انس روایت کرد از رسول ص که گفت در این آیه خدای تعالی گفت من اهل آنم که از من بترسند وبا من انباز نگیرند و اهل آنم که بیامرزم آنان را که با من انباز نگیرند ـ و بروایت دیگر من اهل آنم که بترسند بندگان من اگر ایشان از من نترسند و دلیری کنند برمعاصی من اهل آنم که ایشان را بیامرزم.

سورة القیمة ـ این سوره مکی است و چهل آیه است و صد و نود و نه کلمه و سیصد و پنجاه و دو حرف است ـ روایت است از زرحبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که سورة القیمة بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم که او مؤمن بوده است بروز قیامت و چون در قیامت آید روی او چون ماه تابان بر روی همه خلقان صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

سورة القیمه اربعون آیة وهی نزلت بمکه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

لَا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ * وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ

سوگند نمی خورم بروز قیامت و قسم نمیخورم بنفس ملامت کننده آیا می پندارد آدمی اینکه جمع نخواهیم کرد

عِظَامَهُ بَلٰی قَادِرِینَ عَلٰی اَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ *

استخوانهای او را آری توانائیم بر اینکه راست کنیم سر انگشتان او را بلکه میخواهد انسان فسق وفجور را در زمان نزدیك

يَسْئَلُ اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ * فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَ جُمِعَ الشَّمْسُ

می پرسند کی خواهد بود روز قیامت پس آنگاه که خیره شود چشم و تیره شود ماه وجمع گردد آفتاب

وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ كَلَّا لَا وَزَرَ * اِلٰی رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

و ماه گوید آدمی آن روز کجاست گریختن نچنان است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن رزز قرارگاه

يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ اَخَّرَ * بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ

خبر داده شود آدمی در آن روز بآنچه پیش فرستاد وتاخیر کرد بلکه آدمي برنفس خود بینا است واگر

اَلْقٰی مَعَاذِيرَهُ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ *

القاء کند عذرهای خود را مجنبان بقرآن زبان خود را تا تعجیل کنی بحفظ آن بدرستی که برماست فراهم کردن آن وقرائت آن

فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ * كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ

پس چون خوانیم آن را پس پیروي کنی خواندن آنرا پس بدرستي که برماست بیان آن نچنان است بلکه دوست میدارید دنیاي شتابنده را و

تَذَرُونَ الْآخِرَةَ * وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

میگذارید آخرت را رویها در آن روز باطراوت اند بسوی پروردگار خود نظر کنند و رویها در آن روز سخت ترش باشد

تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ * كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ *

گمان برند که کرده خواهد شد بآن که شکننده پشت است نچنان است چون بر سد روح باستخوانهای بالای سینه و گفته شود کیست افسون کننده

وَ ظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ * فَلَا

وگمان برد که او است جدائی و پیچیده شود ساق بساق بسوی پروردگار تو در آن روز موضع راندن است پس

صَدَّقَ وَلَا صَلّٰى * وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهِ يَتَمَطّٰى * اَوْلٰى

تصدیق نکرد و نماز نکرد و لیکن تکذیب کرد و روی گردانید پس رفت بسوی اهل خود می خرامد سزاوار تر است

لَكَ فَاَوْلٰى ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى * اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًى * اَلَمْ يَكُ

مر تورا پس سزاوار تر آیا گمان می کند آدمی آنکه واگذاشته شود باطل و مهمل آیا نبود

نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ

قطرهٔ آبی از منی که ریخته شود پس بود خون بسته پس آفرید پس راست و تمام کرد پس گردانید از آدمی دو صنف مرد

وَالْاُنْثٰى * اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى .

و زن آیا نیست این ایجاد کننده توانا بر اینکه زنده کند مردگانرا

قوله تعالى لا اقسم بيوم القيمة عامه قراء لا اقسم خواندند بحرف نفی و اقسم الف مقطوع همچنین در دوم حسن وعبدالرحمن اعرج خواندند لاقسم بلامی موصول بالف چنانکه لام تاکید بود و قسم مثبت نه منفی بود - و در دوم چنان خواندند که عامه قرامی خوانند یعنی بروز جزا قسم نکنم و بنفس ملامت کننده قسم نکنم وقواس هم این روایت کرد ازشبل از ابن کثیر اما در معنی او و وجه او خلاف کردند بعضی گفتند لاصله است یعنی قسم کنم بروز قیامت و آن قول سعید جبیر است - ابوبکر عیاشی گفت این لا تاکید قسم است کقولهم لا والله فراء گفت لا رد کلام مشرکان است آنگاه ابتداء کرد و گفت هر سوگندی که وارد باشد مورد کلامی لابد باید تالام بر قسم مقدم باشد تا فرق باشد میان جحد وسوگند اثبات چنانکه بامتداء گویند والله ان الرسول حق این کلام فائده آن میدهد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم حق است چون گوید لا والله ان الرسول حق بمعنی آن است که دروغ گفتند آنانکه انکار رسالت او کردند بل پیغمبر او است و انکار آنان اثر نمیکنند در صحت نبوت او - مغیرة بن شعبه گفت میگویند قیامت و قیامت هر کس آن وقت است که بمیرد - ابو قیس گفت بجنازهٔ حاضر بودم که علقمه آنجا بود چون مرده را دفن کردند گفت اما هذا فقدقامت قیامته اما این را قیامت بر خواست و لا اقسم بالنفس اللوامة گفت قسم نکنم بنفس ملامت کننده سعید جبیر گفت و عکرمه یعنی آن است که ملامت کننده باشد بر خیر وشر و صبر نکند بر سراء و ضراء - مجاهد گفت پشیمان بود بر آن چه فایت شود و بر آن ملامت کند بخلاف آنکه شاعر گفت شعر لا اشربت الى ما لم يفت طمعاً و لا انيب عل مافات حزاناً و چنانکه قاضی ابو الحسن علي بن عبد العزیز الجرجانی گوید شعر و انی

اذا ما فاتنی الامر لم ابت اقلب كفي اثره متندما وليكن اذا ما جاء عفوا قبلته وان مال لم اتبعه هلاوليتما قتاده گفت لوامة فاجره باشد - ابن عباس گفت مذمومه باشد - فراء گفت هیچ نفس نباشد که او خودرا ملامت نکند اگر بر باشد و اگر فاجر اگر مطیع بود گوید که چرا بیش نکردم و اگر عاصی باشد گوید که چرا کردم حسن گفت مؤمن مادام خودرا ملامت میکند و کافر مبالات نکند بآنچه کند مؤمن گوید چرا کردم چرا گفتم نبایست گفتن مقاتل گفت این نفس کافره باشد که روز قیامت خودرا ملامت کنند در آنچه تقصیر کرده باشند در طاعت کقوله ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت في جنب الله سهل گفت نفس لوامه نفس اماره باشد ببدی که قرین حرص و امل باشد - ابوبکر وراق گفت نفس وقتی کافر باشد و وقتی منافق بیشتر اوقات مرائی باشد از آنجا کافر باشد که با حق الف ندارد و از آنجا منافق باشد که بعهد خود وفا نکند و از آن جا مرائی باشد که هیچ کامی بر ندارد الا بریای خلق و آنکه چنین باشد مادام ملامت کنندهٔ خود باشد قوله ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه گفت گمان می برد این آدمی که ما استخوانهای پوسیدهٔ اورا جمع نکنیم - مفسران گفتند این آیه در شأن عدی بن ربیعة بن ابی مسلم آمد و او داماد اخنس بن شریف حلیف بني زهره همسایه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود در مکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم در دعا گفتی اللهم اکفنی جاری السوء بار خدایا مرا از شر این دو همسایهٔ بد کفایت کن عدی را خواست و اخنس را و سبب نزول آیه آن بود که عدی بنزدیك رسول صلي الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا محمد مرا خبر ده از روز قیامت که کجا باشد و چگونه باشد رسول صلي الله علیه وآله وسلم از احوال واهوال قیامت بعضی بگفت عدی گفت ای محمد صلي الله علیه وآله وسلم اینکه تو گوئی اگر معاینه بینم باور ندارم چگونه ممکن باشد که استخوانهای پوسیده پرا کنده را جمع کنند - خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت چنین می پندارد عدی که استخوانهای او جمع نخواهیم کردن و زنده کردن آنرا پس از مردن - و گفتند بعظام کنایه کرد از جملهٔ تن برای آنکه قوام تن به استخوانها باشد آن چون قالب است و گوشت و پی و پوست برو پوشیده است و گفتند جواب بر وفق سؤال آن آمد چون بر لفظ او عظام رفت جواب چنان آمد چنانکه دیگری گفت من یحیي العظام وهی رمیم آنگاه گفت بلی قادرین آری در آنحال که قادر باشیم برجمع و احیاء آن و نصب او بر حال است و عامل در او فعلی است مقدر و تقدیر آن است که بلی نجمع عظامه قادرین - علی ان نسوی بنانه قادر باشیم بر آنکه سر انگشتان او راست کنیم و ابن ابی عیله خواند بلی قادرون علی تقدیر بلی نحن قادرون و گفتند معنی آن است که ما قادریم برآنکه انگشتان او راست کنیم چنانکه دولا نتوان کردن که در او بند کشائی نباشد چنانکه دست و پای چهار پایان را آفریده ایم تا این تصرف که میکنند نتوان کردن بل یرید الانسان لیفجر امامه حق تعالي گفت بل آین آدمی که ذکر او برفت میخواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی بیشتر از روز قیامت می پرسند که قیامت کی خواهد بودن این قول حسن و مجاهد و عکرمه و سدی است - سعید جبیر گفت یعنی معصیت پیش دارد و توبه باز

پس دارد بمعاصی مسرع است و بتوبه مسوف ـ ضحاك گفت طول امل است همه امید در پیش گرفته است و ازمرك هیچ اندیشه نمیکند ـ عبدالله عباس وابن زید گفتند مراد بفجور تکذیب است یعني میخواهند که دروغ دارند آنرا که در پیش اوست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب ابن کیسان گفت مراد بفجور ظهور است یعنی میخواهند تا احوال قیامت ظاهر شود اورا در دنیا تا آنچه بخبر می شنود معاینه بیند ـ سدی گفت مراد ظلم است تاآنچه توان کردن از ظلم بحسب طاقت و قدرت خود بکند ـ و گفتند فجور پا در معاصی نهادن باشد و پی هوای نفس رفتن و اصل فجور در لغت میل باشد آنکه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بودن بظهور علامات نه بتعیین وقت گفت فاذا برق البصر چون چشمها متحیر بماند ابونافع و جعفر خواندند برق بفتح راء و دیگر قراء ورق بکسر راء و گفتند هر دو لغت است جز آنکه برق اذا جار معروف تر است و برق یبرق من البرق و من البریق واللمعان قتاده گفت و مقاتل معنی آن است که در وقت مرك او فرشتگان را به بیند و در های آسمان گشاده وجای خود ببیند اما در دوزخ واما در بهشت چشم او شاخص و متحیر گردد چنانکه بر هم نیاید ـ فرّاء گفت برق بکسر الراء اذا فزع من قول العرب ـ فنفسك نافع ولا ینفعنی وداوالکلوم ولا تبرق ای لاتفرع و بمعنی دهش و حیرت آمده است في قول الشاعر ولو انّ لقمان الحکیم تعرضت لعینیه حتی سافر کادیبرق ای یتحیر و بمعنی فتح بصر که چشم پر کند و فراخ آمده است فی قول الشاعر لما اتانی ابن عمیر راغبا اعطیته عیساء منها فبرق ای فتح عینیه وخسف القمر و ماه گرفته شود و نور او برود و ابن کیسان گفت یعنی تا بیدار شود من قوله فخسفنا به و بداره الارض و ابو حیوة در شاذ خواند وخسف علي الفعل المجهول یعنی ماه را نور بستانند و جمع الشمس والقمر و آفتاب و ماه را جمع کنند ـ در خبر است که آفتاب و ماه را جمع کنند بر صورت دو گاو سیاه بود ـ و در قرائت عبدالله مسعود چنین آمد که وجمع بین الشمس والقمر و گفتند معنی آنست که مشترك شوند در آنکه نورشان برود ـ عطاء بن یسار گفت هردو را جمع کنند و در دریا افکنند آب از مجاورت ایشان آتش شود فذلك قوله واذالبحار سجرت ـ یقول الانسان یومئذ این المفرّ آدمی گوید یعنی عدی که گریختن گاه کجا است تا از هول این روز بگریزیم کلاّ یعني دور است این حدیث و نباشد لاوزر مهرب و ملجا نبود حسن گفت وزر کوه باشد از این جا که عربرا چون خوفي رسد ایشان را گویند الوزر یعنون الجبل قال الشاعر لعمرك ماللفتی من وزر من الموت ینقذه والکبر ضحاك گفت وزر حصن باشد آنکه گفت الی ربك یومئذالمستقر آن روز هیچ قرار گاه نباشد مگر با خدای و هیچ مرجع و مفر نبود الا بجائی که مرد اهل آن باشد از بهشت یا دوزخ آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید ینبؤاالانسان یومئذ بما قدم و اخر تا خبر دهد آن کافر را بآنچه کرده باشد در اول عمر و آخر عمر و این قول مجاهد است و گفتند معنی آنستکه بآنچه کرده باشند از معصیت و رها کرده باشند از طاعت و این روایت عطیه است از عبدالله عباس ـ زید بن اسلم گفت بآنچه تقدیم کرده باشند از مال خود برای خود و بآنچه تأخیر کرده باشند و رها کرده بر وارثان

نظیره قوله علمت نفس ما قدمت واخرّت یکی از جملهٔ بزرگان گفت پنج معصیت است در گناه از گناه صعب تر اول خذلان خدای بنده را تا عاصی شود دوم آنکه حلیهٔ اولیاء از او بستاند و رقم اعدا بر او کشد سوم آنکه در رحمت برو به بندد و در عقوبت براو بگشاید چهارم آنکه در حال معصیت باو مي نگرد و او در آن فعل باشد پنجم آنکه اورا در پیش خود بدارد درروز قیامت و خبر دهد اورا از آنچه کرده باشد وذلك قوله ینبؤاالانسان یومئذ بما قدم واخر ـ عبدالله مسعود گفت بما قدم بآنچه کرده باشد از عمل و آنچه نهاده باشد از سنت نیك یا بد که بر آن کار کنند از پس او بل الانسان علی نفسه بصیرة در او چند قول گفتند عبدالله عباس گفت آدمی را بر خود بصیرتی هست یعنی بینتی و گواهان و او گواه است بر خود بآنچه حجت باو بایستد چنانکه گویند فلان شاهد علی نفسه ومثله قوله شاهدین علی انفسهم بالکفر و قوله کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً ـ زجاج گفت آدمی برخود گواه است یعنی اعضا و جوارح او بر او گواهی دهند چنانکه گفت یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون بعضی دیگر گفتند معنی آن است که آدمی احوال خود بداند وها برای مبالغه آورد کالهاء في قولهم علامة و نسابة قتیبی گفت مراد اعضاء و جوارح است برای آن بلفظ تأنیث گفت که جمع است و بعضی دیگر گفتند برای آن مؤنث گفت که تأویل آن بر نفس کرد ای النفس البصیرة ـ و گفتند برای آن تعلیق او بنفس کرد که نفس مؤنث است این تعلیق را جاری مجری اضافه داشت فهو بمنزلة قولهم ذهبت بعض اصابعه و خربت سورالمدینه ـ بعضی دیگر گفتند لام محذوف است از کلام و التقدیر بل الانسان علی نفسه لبصیرة ای عین بصیرة آدمی را بر نفس خود چشمی بیننده است وبابینتی ازگواهان برآن تأویلها که گفته شد و این قول فراء است وانشد کأن علي ذی الفعل عینا بصیرة بمقعده اومنظر هوناظر یحاذر حتی یحسب الناس کلهم من الخوف لایخفي علیهم سرایره و گفتند مثال این آیه در حذف لام همچنان است که گفت وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم والتقدیر لاولادکم و قوله هذا عارض ممطرنا والتقدیر ممطرلنا برای آنکه نشاید که معرفة صفت نکره بود و اخفش گفت این همچنان است که فلان عبرة و فلان رحمة و فلان حجة ابان بن تعلب گفت بصیرة و بینه و شاهد و دلیل یکی باشد ولو القی معاذیره و اگر چه بیفکند عذر های خود را یعنی اگر او بسیار تعلل و عذر انگیزد و مجادله کند و مدافعه کند از خود و مثله قوله یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و این قول مجاهد و قتاده سعید جبیر است و ابن زید و ابو العالیه وعطاء و فراء گفت معني آن است که اگر او بتعلل و عذر انگیختن مشغول شود از او بر نفس او گواهان باشند که عذر او باطل کنند مقاتل گفت جواب لو محذوف است معني آنکه اگر عذر آرند نپذیرند و القا را معنی اظهار است و مثله قوله فالقوا الیهم القول انهم لکاذبون والقوا الی الله یؤمئذ السلم ـ ضحاك و سدی گفتند معنی آن است که آدمی را از خود بر خود گواهانی اند و اگر چه او همه عذر های بر انگیزد و چاره ها سازد از درها که ببندد در وقت معصیت وحجابها که فرو گذارد گفت اهل یمن پرده را معذار گویند یعنی آلت اعذار است فرو گذارند ـ بعضی دیگر گفتند

بمعنی معاذیر حوالت بعضی است بر بعضی چنانکه گفت لولا انتم لکنا مؤمنین و در جواب این که انحن صددنا کم عن الهدی بعد اذ جائکم بل کنتم مجرمین و کقوله و قال الذین کفروا ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن و الانس الایه و مانند این بسیار است قوله لا تحرك به لسانك لتعجل به ـ عبدالله عباس و سعید جبیر و ضحاك گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون وحی آمدی زبان در دهن جنبانیدی از حرص ولع بر قرائت قرآن و فهم آن خدای تعالی نهی کرد او را باین آیه و بقوله و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه و روا باشد که این نهی است که رسول صلی علیه و آله و سلم این فعل نکرده باشد او را نهی کرد تا نکند چنانکه گفت ولا تطع الکافرین و المنافقین و معلوم است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طاعت کافران و منافقان نداشت وقوله به این ضمیر شاید تا راجع بود با قرآن و شاید که راجع بود با وحی ان علینا جمعه بر ماست که این قرآن جمع کنیم وقرانه برتو خوانیم و این لفظ مصدر است کالرجحان والنقصان فاذا اقرأناه فاتبع قرانه چون ما برتو خوانده باشیم انرا تو متابعت کنی قرائت آن را واحکام آنرا ثم ان علینا بیانه پس بر ماست که بیان او کنیم و حلال و حرام جدا کنیم عبدالله عباس گفت و ضحاك ان علینا جمعه فی صدرك بر ماست که جمع کنیم آن را در دل تو و بر تو خوانیم تا تو فهم کنی و در آیه دلیل است بر آنکه جمع قرآن رسول صلی الله علیه وآله و سلم کرد در آخر عمر خود بقول جبرئیل فی قوله ان علینا جمعه و قراند برای آنکه نتوان خواندن الا مجموع و مؤلف قریب و نیز دلیل است درو بر آنکه روا نباشد تفسیر قرآن الا بنصّی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم لقوله ان علینا بیانه کلا بل تحبون العاجله گفت بر سبیل ردع و زجر کافران را کلا آنکه بیان کرد که ایشان منافع عاجل دوست دارند و آخرت و ساز و عمل و اهبت رها کردند و این بر سبیل وعظ و زجر گفت آنکه اهل آخرت را بدو قسمت فرو نهاد گفت وجوه یؤمئذ ناضرة الي ربها ناظرة روی ها باشد تازه بخدا نگران و این صفت اهل بهشت است که روی های ایشان نیکو و تازه باشد تا فرشتگان پندارند که ایشان اهل ثوابند کوفیان و مدنیان تحبون و تذرون بتاء خطاب خواندند و باقی قراء بیاء خواندند علی الخبر عن الغایب و النضرة و النضارة و البهجة و الطلاقة نظایر و نضر وجهه ینضر نضارة و نضرالله وجهه ای حسنه ومنه قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم نضرالله امرءاً سمع مقالتی فوعاها ـ اما اشاعره و مشبهه باین آیه تمسك جویند بر اثبات رؤیت و گفتند آیه دلیل است که خدای را بینند برای آنکه نظر چون بالی متعدی باشد فائده رؤیت دهد و بر این بیتی آوردند نظرت الي من زین الله وجهه فیا نظرة کانت علی عاشق تقضی و جواب از این آن است که نظر در کلام عرب بر وجوه است ازجمله وجوه واقسام او هیچ نیست که فائدهٔ رؤیت دهد نظر آید بمعنی تقلیب صدقه درست بجهة مرئی طلب رؤیت او را وآید بمعنی رحمت و از این وجوه هیچ رؤیت نیست و انما تقلیب صدقه است که مشتبه است برایشان برای آنکه در رائی بحاسه سبب رؤیت است و دلیل بر آنکه نظر بمعنی رؤیت نیامده است آنست که عرب اثبات نظر کنند و نفی رؤیت آنجا که گویند نظرت الی الهلال فلم اره بماه نگریدم ندیدم و اگر

نظر بمعنی رؤیت بودی این کلام متناقض بودی بمنزله آن بودی که گفتي رایت الهلال و لم اره و این باطل است دلیل دیگر آنست که رؤیت بغایت نظر کنند گویند مازلت انظر الیه حتی رایته همی نگریدم تا آنگاه که بدیدم و چیز را بغایت نفس خود کنند و نگویند مازلت اراه حتی رایته و اگر نظر رؤیت بودی این کلام مستقیم نبودی دلیل دیگر براین آن است که نظر متنوع شود و رؤیت متنوع نشود بل بر یك حد باشد تعلق دارد بمرئی علي ماهو به یقول العرب نظرت الیه نظر راض و نظر غضبان و نظراً شزراً ونظراً بمؤخر عینه و قد احد الیه النظر قال الشاعر نظروا الیك باعین مجمرة نظر التیوس الی شفار الجازر و قال آخر یجرنی العینان ما القلب کاتم ولا جن بالبغضاء و النطر الشزر ـ دلیل دیگر بر این آن است که نظر سبب رؤیت باشد و شیئی سبب نفس خود نباشد یقولون لولا انی کنت انظر الیه لمارایته اگر نه آن بودی که می نگریدم ندیدمی او را ـ این جملة دلیل است بر آنکه نظر دیگر باشد و رؤیت دیگر آن است که نظر بالی متعدی است و رؤیت ونظایر او بنفس خود متعدی است یقال نظرت الیه و لایقال رایت الیه انما یقال رایته و ابصرته و احسنته و آنسته این دلیل باشد که موضع این لفظ دیگر است وموضع آن دیگر دلیل دیگر آن است که رؤیت عطف کنند بر نظر بحرف تعقیب یقولون نظرت الیه فرایته وچیز را بر نفس خود عطف نکنند و اگر نظر رؤیت بودی بمنزلهٔ آن بودی که رایته فرایته ـ دلیل دیگر آن است که خدای را رائی می گویند وناظر نگویند برای آنکه نظر تقلیب حدقه درست باشد بجهه مرئی طلب رؤیت را و این بر خدای روا نیست اما قوله و لاینظر الیهم یوم القیمه معنی آن است که لا یرحمهم و از این باب هیچ نیست اما بیت خبر رازی طبری راست و او از جمله محدثان است و طبری است نه عربی تا بشعر او استدلال کنند بر قرآن اگر گویند چون تأویل مخالفان باطل باشد تاویل درست چیست آیه را گوئیم تاویل درست آنست که نظر بمعنی انتظار است روایت کرده اند از عبدالله عباس و قتاده و ابن جریح و ابو صالح و سعید جبیر و روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و جماعتی از اهل علم و نظر در معنی انتظار در قرآن بسیار است و منها قوله تعالی و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة الایة ای منتظرة و قوله و ان کان ذو عسرة فنظرة الي میسرة ای انتظار و مانند این بسیار است اگر گویند نظر که بمعنی انتظار باشد بنفس متعدی بود فیقال نظرته بمعنی انتظر و چون بمعنی رؤیت باشد بحرف جر متعدی بود چنانکه نظرت الیه گوئیم در نظر که تقلیب حدقه است الی گویند و نیز در نظر که بمعنی انتظار بود یك بار بخود متعدی بود و یك بار بحرف جر الا تری الی قوله فنظرة ال میسرة و این نظر بلا خلاف بمعنی انتظار است دیگر در قول شاعر که گفت ـ وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن تنتظر الفلاحا و قال جمیل بن معمر و اذا نظرت الیك من ملك و البحر دونك زدتنی نعما و در این بیت ها بلا شبهه نظر بمعنی انتظار است و معذلك متعدی است بالی و جواب دیگر از این سئوال آن است که بعضی اهل علم گفتند از متاخران که الی در این آیه حرف جر نیست و انما واحد آلاء است و در واحد او سه لغت است الی مثل معی وامعا و الی مثل قفی واقفا

و الی مثل حسی واحساء ـ وبراین وجه آیه محتاج نباشد بتقدیر محذوفی بل تفسیر آیه آن بود
که وجوه یومئذ ناظرة نعمة ربها منتظر و بر وجه اول تقدیر محذوفی باید کردن و این از باب
حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه باشد کقوله واسئل القریة والتقدیر الی ثواب ربهاناظرة
دیگر آنکه رؤیت چون از نظر باشد الّا بانفصال شعاع نباشد و اتصال بمرئی وآن متأتّی نبود
الا با مقابله حکم مقابله یا مقابله محل و این بر اجسام و الوان روا بود بر خدای تعالی روا
نبود که او بر صفت اجسام و اعراض نیست این جمله است در جواب شبهتی که متسببان رؤیت
بدان تمسك کردند و وجوه یومئذ باسرة و در حق قسم دوم گفت رویها باشد آن روز عابس و
ترش تظن ان یفعل بها فاقرة یقین دانندکه بایشان دواهی و غایت عذاب خواهند کردن واصل
فاقره کاسره باشد من افقار الظهر یقال فقره اذا ضربه علي فقار ظهره کما یقال راسه و بطنه اذا
ضربه علی راسه وبطنه آنکه در داهیه بکاردارند و این رویهای کافران باشد کلاّ اذا بلغت التراقی
انکه رد کرد کافران را و گفت چون جان ببالای سینه رسد وزیر حلق والتقدیر بلغت النفس
اوالروح و ذکر او نکرد لدلالة الکلام علیه چنانکه شاعر گفت لعمرك ما یغنی الامر عن الفتی
اذا حشرجت یوما وضاق بها صدری یعنی حشرجت النفس و واحد التراقی ترقوه و برای آن
تراقی خوانند آنرا لترقی النفس الیها و النفس البخار و این عبارت باشد از شدت امر کما قال
دریدبن الصمه و ربّ عظیمة رافعت عنها وقد بلغت نفوسهم التراقی ـ و قیل من راق گویند
راقی کیست در او دو قول گفتند یکی آنکه من الرّقیه و دیگر من الرّقی گویند فسون کننده
کیست که فسونی کند برای این بیمار قتاده گفت طلب طبیب کنند طبیب نیابند و از قضای
خدای غنا نکند مقاتل بن سلیمان گفت این فرشتگان گویند من راق کیست که جان او
بآسمان می برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب یقال رقیت الصبی ارقیه رقیه فانا راق ورقیت
فی السلم ارقی رقیا فانا راق اول از باب فعل یفعل باشد و دوم از باب فعل یفعل و این روایت
ابوالجوزاست از عبدالله عباس ـ ابو العالیه گفت فرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب دراوخصومت
کنند تا جان بآسمان که برد وظن انه الفراق ـ و یقین بداند که آنوقت فراق اوست از دنیا
و فراق روح از تن فراق ای فراق فراق لیس یشبهه فراق قدانقطع الرجاء عن التلاقی انس مالك
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون بنده در سکرات مرگ افتد اعضاء
او بر بعضی سلام میکنند ومیگویند علیك السلام افارقك وتفارقني الی یوم القیمة وداع میکنند
یکدیگر را ومیگویند این مفارقتی است تا بروز قیامت والتفت الساق وساق برساق مالیدن گیرد
ازرنج وسختی جان کندن ـ ربیع انس گفت دنیا بهآخرت برپیچیده شود واین روایت عطیهاست
از عبدالله عباس ـ والبی گفت از عبد الله عباس و حسن بصری که کار دنیا بکار آخرت
بر پیچیده شود برای آنکه اورا آخر روز باشد از ایام دنیا و اول روز باشد از ایام آخرت
ضحاك گفت مردم تجهیز تن او کنند وفرشتگان تجهیز روح او ـ مجاهد گفت یعنی زندگانی
ومرگ جمع شود درین روز ـ قتاده گفت سختي بر سختي بپیچیده شود ـ حسن گفت مراد
ساقهای اواست چون در کفن بپیچید ـ قتاده گفت ازحسن مراد آن است که ساقهاء او بمیرد

وباقی تن او زنده باشد ـ زیدبن اسلم گفت یعنی ساق کفن بساق مرده برپیچیده شود ـ سعید
جبیر گفت ساق عبارت است ازشدت یعنی شداید بر او متتابع شود ـ سدی گفت هرکه رنجی
برو آید رنجی دیگرش پدید آید وعرب کنایت کنند بساق ازشدت ومنه قول الشاعر لایر الساق
الا ممسك ساقا ـ وقال امیته بن الصلت وقد ارقت لهم بان یطرفنی والنفس دات اخردات وطراق
مسجل بالقراه حین ارقی لیل التمام اقاسه علی ساق ای علی شدة ـ یکی ازصحابه گفت هیچ منزل
فظیع تر از گور نباشد که اول منزلي است ازمنازل آخرت و آخر منزلي است از منازل دنیا
یحی بن معاذ گفت چون بنده را در گور نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سراو بایستد ویکی
برپا ویکی برراست و یکی برچپ فرشته سر گوید اجل حاضر آمد وامل باطل شد و آنکه
بردست راست بود گوید اموال رفت واعمال ماند و آنکه برچپ بود گوید اشغال رفت و وبال
آمد وآنکه بپای بود گوید خنک تورا گر کسبت حلال بوده است و بخدمت خداوند ذوالجلال
اشتغال بوده است الی ربك یومئذ المساق با خدای تو بود آنروز مرجع و مال خلق و راندن
ایشان فرشتگان خلقان را میرانند تا آنجا که فرمایند ایشان را فلا صدق ولاصلي گفت نه تصدیق
کرد ونه ایمان آورد ونه نماز کرد مفسران گفتند مراد ابوجهل است ولیکن کذب وتولي ولیکن
تکذیب کرد بر گردید ثم ذهب الي اهله یتمطی انکه روی بخانه نهاد تکبر کنان وتبختر کنان
زیدبن اسلم گفت بنومخزم چنین رفتندی واصل کلمه ازمطا است و آن پشت باشد یعنی یلوی
مطاه پشت برپیچیده در تبختر کردن و گفتند اصله یتمطط ای یتمدد والمط المد ولیکن یك
طاء را بدل کرد بایاء تا این حرف مکرر نشود و مثله قولهم خرجنا نتلعی والاصل نتلعع ای
نجئی اللعاع ولعاع بپارسی هنجمیك باشد و تمطی آن باشد که مردم چون از خواب برخیزند
بر تهتنر آیند و خویشتن بر کشند در خبری آمد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اذا
مشت امتی المطیطا خدمتهم الروم والفارس مسلط بعضهم علی بعض گفت چون امت من تبختر
کنند در رفتن روم وفارس اورا خدمت کنند وقت آن باشد که ایشان بریکدیگر مسلط کنند
راوی خبر گفت من پرسیدم از ابی نجیح که مطیطا چه باشد گفت رفتن تبختر چنانکه خدای
گفت ثم ذهب الي اهله یتمطی اولی لك فاولی این تهدید و وعید است این لفظ موضوع است این معنی را
قالت الخنساء هممت بنفسی كل الهموم فاولی لنفسی اولی لها وقال آخر یاویس لونالتك
آرماحنا کنت کمن تهوی به الهاویه العیناء عیناك عندالقفا اولی فاولی لك ذاوافیة بعضی علماء
گفتند معنی آن است که تو اولی تری باین عذاب عرب این را بکسی گویند که اورا بلائی رسد
که مستحق آن بود گفتند کسیرا گویند که بلا باو نزدیك بود واصل کلمه ازولی باشد وازقرب باشد
قال الله تعالی ـ قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ویقال هذا ثم الذی یلیه ای یقرب منه قال الشاعر
فصالو اصولهم فیمن یلیهم وصلنا صولنا فیمن یلینا و گفته اند این کلمه تحذیر است یعنی ولیك
شر فاحذره شری نزدیك شد از او حذر کن بعضی دیگر از علماء گفتند کلمهٔ آن مغلوب است
والتقدیر اویل ای احق بالویل ومنه قوله ما اطیبه و ایطبه وقولهم عاقبنی کذا وعقانی وجذب وجبذ
وامم وایامی والاصل ایائم وقوس وقسي واصله قووس و گفتند معنی آیه آن است که ابوجهل را

گویند وای بر تو آنروز که زنده بودی و وای بر تو آنروز که بمیری و وای برتو آنروز که ترا زنده کنند قتاده روایت کرد که چون این آیه آمد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بطحاء مکه بود گریبان ابو جهل بگرفته اورا میگفت اولی لك فاولی ابو جهل گفت یا محمد ع مرا تهدید میکنی بخدای که تو و خدایت بمن هیچ نتوانید کردن که من عزیز تر اهل مکه ام چون روز بدر بود قریش بکار زار آمدند قوة خود دیدند و ضعف رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ شك نکردند که دست ایشان را باشد ابو جهل رسول را صلی الله علیه و آله وسلم گفت پس از امروز خدایت را نپرستی خدای تعالی او را بیفکند بر فکندنی تا عفرا بیفکندند او را و عبدالله مسعود تمام بکشتش ـ در خبر است که عبدالله مسعود مردی بود ضعیف کارزار نمیتوانست کردن بر کشتگان میگردید و اگر کسی رمقی میداشت او را تمام میکشت گفت برسیدم ابوجهل را دیدم خویشتن در میان کشتگان پنهان کرده چون او را دیدم از میان کشتگان بیرون کشیدم و پای بر او برنهادم و بر پشت او شدم بمن در نگرید گفت یارویع ـ الغنم لقد ارتقیت مرتقی صعبا ـ ای شبانك گوسفند بر بالای بلند شدهٔ گفتم ای ملعون هم تکبر کنی در این جای آنکه گفت دانم که مرا بخواهی کشتن گفتم بلی گفت سه وصیت می کنم گفتم بگو گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بگوی که من در جهان از تو دشمن تر کسیرا نداشتم و مرا بشمشیر من بکش که شمشیر تو کند است و سر من که ببری از سینه ببر تا چون پیش محمد صلی الله علیه و آله وسلم بری از او بشکوهد گفتم اما حدیث دشمنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خدای تو را از آن دشمن تر دارد و اما کشتن تو بتیغ تو والله که جز بتیغ خود نکشم تورا بر رغم تو و اما سرت بر بدنت جز در زنخ نبرم تا هر چه حقیر تر باشد گفت آنگاه سرش ببریدم و خواستم تا برگیرم قوت نداشتم رسنی در او بستم و بر زمین میکشیدم تا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا بشارت داد و خدای را شکر کرد ـ و در خبر است که ابوجهل گفت که اگر بدانستمی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغامبر است هم ایمان نیاوردمی باو برای آنکه استنکاف آمدی مرا از آنکه متابعت کردمی غلامی قرشی را و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون این امت ابوجهل است ایحسب الانسان ان یترك سدی گفت آدمی پندارد که اورا مهمل خواهند فرو گذاشتن چون گوسفند بی شبان و چهار پای بی افسار تا آنجا رود که او خواهد و چرا کند چنانکه خواهد الم یك نطفة من منی یمنی او نه پارهٔ آب بود از آب منی که آنرا بیرون آرند و گفتند یمنی ای یقدر که آنرا باندازه کنند و ابوعمرو و یعقوب و حفص عن عاصم خواندند یمنی بیاء رجوعاً بها الی المعنی وباقي قراء بتاء تانیث رجوعا بها الی النطفة ثم کان علقة آنکه خونی بسته ستبره شده بود دو یسیده من قولهم علق بالشیئی اذا تعلق به فخلق فسوی ای خلقه و سواه بیافرید اورا وخلقت اوراست کرد و ازدوجفت بیافرید نر وماده و زن ومرد الیس ذلك بقادر ان یحیی الموتی آن خدائی که بر این قادراست

قادر نباشد که مردگان را زنده کند چون بر ابتداء قادر است اولی تر که بر اعاده قادر باشد براء بن عازب گفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سبحانك وبلی ـ سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که هر که او سورة الاعلی بخواند باید تا بگوید سبحان ربی الاعلی اگر امام باشد و اگر جز امام و آن کس که سورة القیمة خواند بآخر سورة چون بخواند الیس ذلك بقادر ان یحیی الموتی باید بگوید سبحانك اللهم بلی اگر امام باشد و اگر جز امام

سورة الانسان این سوره مکی است و سی و یك آیه است و دویست و چهل کلمه است و هزار و پنجاه و چهار حرف است ـ روایت است اززر حبیش ازابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة الانسان بخواند جزای او بر خدا بهشت و حریر باشد.

سورة الدهر احدی و ثلثون آیة و هی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً * اِنّا خَلَقْنَا

آیا آمد بر آدمی زمانی از روزگار که نبود چیزی یاد کرده شده بدرستی که ما آفریدیم

الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً * اِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ

آدمی را از آب منی ممزوج با حرارت و برودت بیازمائیم او را پس گردانیدیم او را شنونده بینا بدرستی که ما راه نمودیم او را راه راست

اِمّا شاكِراً وَ اِمّا كَفُوراً * اِنّا اَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ اَغْلالاً وَ سَعِيراً *

یا شکر کننده و یا ناسپاس بدرستی که ما آماده کردیم برای کافران زنجیر ها وغل ها و آتش افروخته

اِنَّ الْاَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَاْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً * عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ ـ

بدرستیکه نیکوان می آشامند ازجام شراب که باشد مزاج آن کافور بهشت چشمهٔ که می آشامند بآن بندگان

اللهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً *

خدا میرانند آن چشمه ها را راندنی وفا می کنند بنذر ومیترسند ازروزی که باشد بدی او فاش وفرا گیرنده

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ اَسِيراً * اِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ـ

ومیخورانند خوردنی را بر دوستی او بدرویش وبی پدر واسیر جزاین نیست میخورانیم شما را برای رضای

اللهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَلا شُكُوراً * اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً

خدا نمیخواهیم از شما پاداش و نه شکر کردنی را بدرستی که میترسیم از پروردگار خود روزی را که روی ها سخت ترش و گرفته باشد

فَوَقيهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقّيهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً

پس نگاهداشت ایشان را خدا از بدی این روز و پیش آورد ایشان را تازگی وخوشی و پاداش ایشان بسبب آنچه صبر کردند بهشت

وَ حَرِيراً * مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَی الْاَرائِكِ لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَلا زَمْهَرِيراً * وَ

و جامه ابریشم است تکیه کنندگان در بهشت بر تخت ها نبینند در آن آفتابی و نه سرمائی و

دانِيَةً عَلَيهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً * وَ يُطافُ عَلَيهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ
نزديك بهشت برايشان باشدسايها ورام كرده شودميوه‌هاى آن رام شدنى و گردانيده شود برآنها بظروف از نقره
وَ اَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيراً * قَوارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً * وَ يُسْقَوْنَ فِيها
وكوزهاى بيدسته كه باشندمانند شيشه يعنى شيشه‌ها ازنقره كه اندازه كرد آنرا اندازه كردنى و آشامانيده شونددرآن
كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً عَيْناً فِيها تُسَمّى سَلْسَبِيلاً * وَ يَطُوفُ عَلَيهِمْ وِلْدانٌ
جاميكه باشد آميزش آن با زنجبيل چشمهٔ دربهشت كه ناميده شده است سلسبيل ودور مى‌زنند برايشان پسران
مُخَلَّدُونَ * اِذا رَاَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً * وَ اِذا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيماً
جاويد مانده هرگاه بيني ايشان راپنداري ايشان را مرواريد پراكنده وچون ديدى تو آنجا بينى نعمت ها
وَ مُلْكاً كَبِيراً * عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
وپادشاهى بزرگيرا بالا وروى آنها باشد جامهاي نازك سبز وديباى وآراسته شوند بدست بند هاي ازنقره
وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً * اِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً
و سيراب كنندايشانراپروردگارايشان شراب پاكيزه بدرستى كه اينهاهست براي شما پاداش و باشدسعى شما پسنديده شده
اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً
بدرستيكه ما فرو فرستاديم برتوقرآن رافروفرستادنى پس صبركن مرحكم پروردگارت راو فرمان مبر ازيشان گناه كار
اَوْ كَفُوراً * وَاذْكُرِاسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ
ناسپاس را وياد كن نام پروردگارت را در صبح وشام وازشب پس سجده كن مر اورا و تسبيح كن اورا
لَيْلاً طَوِيلاً * اِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرآءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً * نَحْنُ
شبهاى دراز بدرستيكه آنهادوست ميدارنددنياي شتابنده را و ميگذارنددرپشت سر خودشان روز گار گران را ما
خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا اَسْرَهُمْ وَ اِذا شِئْنا بَدَّلْنا اَمْثالَهُمْ تَبْدِيلاً * اِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ
آفريديم آنها را وسخت نموديم مفاصل آنهاراوچون خواهيم بدل كنيم امثال آنها رابدل كردنى بدرستي كه اين سوره پندى است
فَمَنْ شآءَ اتَّخَذَ اِلى رَبِّهِ سَبِيلاً * وَ ما تَشآؤُنَ اِلاّ اَنْ يَشآءَ اللهُ اِنَّ اللهَ كانَ
پس هركه خواهد بگيرد بسوي پروردگارش راهى را و نميخواهيد شما مگر اينكه خواهد خدابدرستيكه خدا باشد
عَلِيماً حَكِيماً * يُدْخِلُ مَنْ يَشآءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّالِمِينَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً اَلِيماً.
داناى درست كرداردر مى آورد هركراميخواهددررحمت خودوستمكاران را آماده كرده مر آنها را شكنجه دردناك

قوله هل اتى على الانسان حين الاية زجاج گفت معنى آنست كه الم يات على الانسان يعنى آدم عليه‌السلام حين اى زمان من الدهر وقد كان شيئاً الا انه لم يكن مذكوراً گفت نه روزگارى آمد بر آدم كه او بر آن روزگار چيزى مذكور نبود يعنى آن چهل سال كه ازميان مكه طايف فكنده بود گاه خاك گاه گل گاه حمى گاه صلصال ــ و گفتند چهل سال خاك بود تاباران بر او آمد گل گشت و چهل سال گل ميبود بگشتن روزگار رنك بگردانيد حما گشت چهل سال حما بود آفتاب بر او مى تافت خشك گشت صلصال شد چهل سال صلصال بود ــ و بعضى ديگر گفتند معنى هل قد است اينجا اى قد اتى على الانسان يعنى حينى ومدتى دراز ازروزگار بر آدم بگذشت كه او در آن روزگار چيزى مذكور نبود ــ بعضى ديگر گفتندمعنى آنست

كه اتى على الانسان على سبيل الاستفهام بر سبيل تقرير و مراد بانسان آدم است في قول الحسن وقتاده و سفيان ــ و ديگر مفسران گفتند مراد ديگر آدميانند الف ولام جنس راست و در تفسير اهل البيت آمد كه مراد بانسان على بن ابى طالب است عليه الصلوة والسلام و هل بمعنى مانفى است و تقدير كلام اين است كه ما اتى على الانسان زمان من الدهر الا وكان فيه شيئاً مذكوراً هيچ روزگار نيامد والا او در آن روزگار چيزى بود مذكور يعنى هميشه معروف و مذكور ومعروف و مشهور بود و چگونه مذكور نباشد آنكس كه نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در بهشت و برسرادقات عرش و اوراق اشجار نوشته باشد پيش از خلق آدم على ماجاء في الاخبار مكتوب على ساق العرش لااله الاالله محمد (ص) رسول الله ايدته بعلى ونصرته به ــ گفتند دليل بر صحت اين قول آن است كه گفت انا خلقنا الانسان من نطفة بلام تعريف عهد ما انسان را كه ذكر او رفت از نطفه آفريديم و معلوم است كه آدم را از نطفه نيافريد و اصل نطفه فعله باشد من نطف الماء اذا قطر و نطفه قطعه باشد كالفرقه والزبره واللمظمه وما اشبيها قال الشاعر هل انت الانطفة فى شنة وجمعها نطاف ونطف امشاج اى اخلاط واحدها مشج و مشيج كخدن و خدين قال روبه يطرحن كل معجل نشاج لم تكس جلد افى دم امشاج ويقال مشجت الشئ بالشيء اذا خلطته به فهوممشوج و مشيج قال ابو ذويب كأن النصل والفوقين منها خلال الريش سيط به المشيج ــ عبدالله عباس و عكرمه و حسن و مجاهد و ربيع گفتند مراد آب مردان است كه بآب زن آميخته شود در رحم كه خداى از آن فرزند آفريند و در اخبار آمده كه آب مرد سفيد باشد وسطبر وآب زن زرد باشد و رقيق هر كدام از آن غالب باشد شبه اورا بود ــ قتاده گفت امشاج اى اطوار انواع باشد اول نطفه آنكه علقه آنكه مضغه آنكه عظام آنكه گوشت و پوست برو پوشد آنكه خلقى نو آفريند ــ ضحاك گفت يعنى اختلاط الوان نطفه كه آب مرد سفيد باشد و سرخ وآب زن زرد باشد وسبز و اين روايت والبى است از عبدالله عباس و روايت ابن ابى بختج از مجاهد و قول كلبى است و عطاء خراسانى از عبدالله مسعود و اسامه بن زيد گفتند مراد ازامشاج عروقى است كه در نطفه باشد ــ ابن جريح گفت از عطا كه امشاج اخلاطى باشد در نطفه كه خداى از او پى آفريند ــ حسن گفت امشاج يعنى نطفهٔ آميخته با خون حيض كه چون زن آبستن شود خون حيض منقطع شود از او ــ ابن السكيت گفت امشاج اخلاطى بود براى آن خواند آنرا كه آدمى مركب است از انواع مختلف و چون پديد آيد خداوند طباع مختلف باشد ــ و بعضى اهل لغت گفتند بناء امشاج بناء جمع است و معنى واحد نبينى كه آنرا بصفت نطفه كرد و نطفه واحد است ومثله قولهم ثوب اسماك واخلاق و حبل ارمام و برمة اعشار ابو عبدالرحمن سلمى گفت از ابو عثمان مغربى شنيدم در مكه اورا از اين آيه پرسيدند گفت خداى تعالى امتحان كرد خلقان را بنه چيز سه مفتن و سه كافر و سه مؤمن اما سه مفتن سمع و بصر وزبان است اورا و اما سه كافر نفس و هوا و شيطان است و اما سه مؤمن عقل و روح و فكر اوست و اين حديثى است معلق از جنس طاعات قوله نبتليه ميآزمائيم اورا وبيان آزمايش خداى بنده را چندجاى برفت دراين كتاب كه مراد از آن تكليف است كه صورت

امتحان دارد فجعلناه سميعاً بصيراً اورا سميع و بصير گردانيديم شنوا و بينا و بعضى اهل علم گفتند در آيه تقديم وتأخيرى هست وتقدير آنكه فجعلناه سميعاً بصيراً نبتليه اورا سميع وبصير كرديم تا اورا تكليف و امتحان كنيم انا هديناه السبيل گفت ما اورا هدايت داديم براه راست و راه باو نموديم به بيان و ارشاد و انواع الطاف تازهٔ حق از باطل بداند و صواب از خطا و شر از خير اما شاكراً و اما كفورا اگر كافر باشد واگر شاكر يعني نه براى آنكه در معلوم من چنان باشد كه او كافر خواهد بودن من لطف و بيان از او باز گيرم بل هدايت او همچنان بر آن حد كنم كه هدايت شاكران براى آنكه هدايت بمن تعلق دارد و شكر و كفران به بندهٔ من آنچه بمن تعلق دارد بجاى آرم تا اگر او آنچه تكليف اوست بجاى نيارد حجت مرا باشد براو واين آيه دليل است بر بطلان قول مجبره كه ايشان گفتند خداى هدايت ندهد كافران را گفت انّا اعتدنا للكافرين سلاسل و اغلالاً و سعيرا گفت ما ساخته ايم براى كافران سلسلها و غل ها و آتش درافشنده و دوزخ تافته ـ ابوجعفر و شيبه و نافع و عاصم و كسائى خواندند سلاسلا و قواريرا با الف باقى قراء بى الف براى آنكه جمعى است بعد الالف حرفان فلا ينصرف ـ انكه وعده داد مؤمنان را و گفت ان الابرار يشربون من كاس الاية گفت نكوكاران و سوگند براست كنان يقال رجل بَرٌّ و بارٌّ اى محسن وبرٌّ فى يمينه اذا صدق ـ حسن گفت ابرار آن كسانى باشند كه مورچه را نيازارند و بهيچ بدى رضا ندهند واحد اوبار مثل ناصر و انصار و صاحب و اصحاب و برٌّ ايضا كنهر و انهار و ضرب و اضراب يشربون من كاس در آخرت از كاس خمر خورند كه مزاج و آميختگى آن كافور بود و عرب اناء خمر را كاس نخوانند الا آنگاه كه در او خمر باشد ـ قتاده گفت مزاجش كافور باشد و مهرش مشك ـ عكرمه گفت مزاجها اى طعمها اهل معانى گفتند مراد آن است كه بسفيدى و بوى كافور باشد نه آنكه عين كافور بود چه كافور خوردنى نبود والتقدير مزاجها شراب كالكافور مثل قوله حتى اذا جعله نارا اى كالنار ـ ابن كيسان گفت شرابى باشد مطيب بكافور و مشك و زنجبيل ـ فرا گفت كافور نام چشمه است ـ و در مصحف عبدالله مسعود هست من كاس صفرا كان مزاجها قافورا و عرب معاقبت كنند ميان قاف و كاف براى آنكه دو حرف لهوى اند ـ واسطى گفت چنانكه احوالشان در دنيا مختلف باشد شرابشان در آخرت مختلف باشد اهل اشارت گفتند براى آن مزاج خمر ايشان در آخرت كافور كنند تا در دنيا در دل ايشان سرد شود عيناً فراء گفت نصب او بر بدل است از كافور و كسائى گفت نصب او بر حال است و گفتند منصوب است بيشرب كه از پس او مى آيد و گفتند نصب او بر مدح است و گفتند بفعلى محذوف است والتقدير اعنى عيناً وقيل اراد من عين فلما حُذف الجار انتصب الاسم وآن وجوه همه قريب است و محتمل يشربها باء صله است و گفتند بمعنى من است اى منها عباد الله بندگان خداى يفجرونها تفجيرا آنجا كه خواهند بر مى برند و در منازل و قصور خود چنانكه يكى از ما آب از جاى خود برد در زير زمين ببرد و آنجا كه خواهد برآورد و تفجير گشادن چشمه آب باشد و انفجار گشاده شدن چشمه آب باشد يوفون بالنذر وفا كنند بر نذر و آن نذر كه كرده باشند بجاى آرند ـ قتاده گفت يعنى به

عبادت قيام نمايند ـ از نماز و روزه و زكوة و حج و جهاد مجاهد و عكرمه گفتند عام است در جمله نذرها كه مردمان كنند گفت بهر نذر كه كنند وفا كنند و يخافون يوماً و از روزى ترسند كه شرّ آن عام باشد بهمه كس برسد يعنى روز قيامت و مستطيراً فاش باشد و شايع يقال استطار الشيئى اذا ظهر و قال الاعشى فبانت و قد اسارت فى الفؤاد صدعا على نايها مستطيرا ـ و يطعمون الطعام على حبه و ميدهند طعام بر دوستى او خلاف كردند در اين ضمير كه راجع با چيست ـ دارانى گفت بر دوستى خداى ـ حسن بن الفضل گفت على حب الطعام با آنكه دوست داشتندى و محتاج بودند بدان كقول امير المؤمنين على عليه الصلوة والسلام حبّب الىّ من دنيا كم ثلث اطعام الضيف والصوم بالصيف والضرب بالسيف عبدالله عباس گفت على حبه اى على قلته مسكيناً مفعول دوم يطعمون است و مسكين آن باشد كه اورا بلغه عيش باشد و كفايت نباشد اورا و فقير آنكه او را هيچ نباشد على خلاف فيه من اهل اللغة و مسكين مفعيل باشد من السكون براى آنكه درويش را حركت اهتزاز نباشد و يتيماً طفل باشد كه پدر ندارد و اسيراً ـ آن باشد كه اورا در كارزار بدست بگيرند و او فعيل است بمعنى مفعول من الاسر و هو الشد براى آنكه چون بگيرند اورا به بندند و ابوسعيد خدرى گفت درخبرى مرفوع كه رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفته است بنده باشد مردم را زندانى ابو حمزة الثمالى گفت مراد باسير زنان اند بيانه قوله عليه السلام استوصوا بالنساء خيراً فانهن عوان عندكم اى اسراء انما نطعمكم لوجه الله اى يقولون عطفاً على قوله يوفون و يخافون و يطعمون و اين از جمله آنجايهاى است كه قول در او مضمر باشد ـ سعيد جبير گفت و مجاهد اين سخن بر زبان نتواندند بر دل داشتند حق تعالى از سر ايشان و حسن نيت و خلوص اعتقاد ايشان خبر داد و بدين جهة بر ايشان ثنا كرد ما شما را طعام براى خداى دهيم نه براى خلق يعنى براى خداى نه برياء خلق و از شما جزاء و مكافات و بپاداش نميخواهيم و نه شكرى كه مارا بگويند يا از اين بازگويند و در شكور دو وجه گفتند يكى آنكه جمع شكر است كبرد و برود و يكى آنكه مصدر است كالدخول و الخروج انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريراً ما از خداى ميترسيم در روزى ترش روى يعنى روزى كه مردم دراو ترش روى شوند من باب قولهم ليل قائم ونهار صائم و اين روز قيامت باشد كه مردم دراو چنين باشند از كثرت مكاره و اين مستمسع است اعنى مفعول فيه بجاى مفعول به نهادن كقوله يا سارق ليل اهل الدار ـ عبدالله گفت عبوسى كافران در اين روز بحدى بر سند كه قطرات از چشمهاى ايشان بجاى آب رفتن گيرد و گفتند روز را تشبيه كرد بمردى ترش روى على بن طلحه روايت كرد از عبدالله عباس كه او گفت العبوس الضيق والقمطرير الطويل تنك و دراز كلبي گفت عبوس آن باشد كه در او گشادگى نبود و قمطرير سخت باشد قتاده و مجاهد و مقاتل گفتند قمطرير آن باشد كه بسختى لب ها از دهان از هم بر دارد و پيشانى بشكنج آرد اخفش گفت قمطرير بغايت سخت باشد و دراز يقال يوم قمطرير و قماطير اذا كان شديد الحرّ طويلا و قال الشاعر ففروا اذا ما الحرب ثار غبارها ولج بها اليوم العبوس القماطر وانشد الفراء بنى عمنا هل تذكرون بلائنا عليكم اذا ما كان يوم قماطر ـ كسائى گفت اقمطر اليوم

و از مهر اقمطرار و ازمهرار فهو قمطرير وز مهرير و يوم مقمطر اذا كان صعبا شديد قال الهذلى بنوالحرب ارضعنا لهم مقمطرة فمن يلق منا ذلك اليوم يهرب ـ فوقيهم الله شر ذلك اليوم كفت خداى نكاهداشت ايشان را از شر آن روز كه ميترسيدند از او و لقيهم بايشان نمود باستقبال ايشان ببرد نضرة تازه روئى و شادمانى مفسران كفتند نضرة فى الوجوه وسرور في القلوب وجزاهم بما صبروا و پا داشت دهند ايشان را بآن صبر كه كردند و ما مصدرى است اى بصبرهم و باء مجازات راست جنة بستانى پر درخت كه زمين را سايه كند و حريراً ولباس حرير بآن صبر كردند بر طاعت و پرهيز از معصيت ضحاك كفت بما صبروا علي الفقر ـ و قرطى كفت بما صبروا على الصوم ـ عطا كفت على الجوع ـ عمر كفت رسول‌را صلى الله عليه و آله و سلم پرسيدند ازصبر كفت صبر چهار كونه است صبرى‌است بنزديك‌زحم اول كه اوّل‌بدايت بلاباشد و صبرى است براداء فرايض وصبرى براجتناب محارم وصبرى‌است برمصايب‌حسن كفت جزاى ايشان آن باشد كه‌ايشان را ته بهشت برد ولباس‌حريرپوشدمتكئين نصب‌او برحال است‌تكيه زده‌باشندفيهادربهشت‌على الارائك برسريرها كه ازبالاء او كله‌زده باشند وسريررا اريكه نخوانندالا آنكه‌ازبالاى‌او كله باشد حسن كفت اين لغت اهل يمن است و درآن عهد سرير بااين صفت‌ملوك يمن‌رابودى ـ مقاتل‌كفت سريرها باشد با كلهٔ از شاخهاى زر مرصع‌بانواع جواهر از در وياقوت لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا در او آفتاب و سرما نبينند ـ قتاده كفت خداى تعالى دانست كه كرماى سخت و سرماى سخت موذى باشد نفى كرد هر دو را از بهشت تا بدانند كه‌هواى بهشت معتدل باشد ـ صرة الهمدانى كفت زمهرير سرماى برنده باشد مقاتل كفت برف خرد بمانند سر سوزن ـ عبدالله مسعود كفت لونى باشد از عذاب ثعلب كفت زمهرير بلغت‌طى ماه باشد يعنى دراو آفتاب و ماه نبينند قال الشاعر و ليلة ظلامها قد اعتكر قطعتها والزمهرير ما زهر اى لم يطلع القمر ـ مقاتل كفت آيات در مردى انصارى آمد كه او طعام داد اين سه كس را مسكين ويتيم و اسير را و عامهٔ مفسران و اهل اخبار جمله كفتند اين آيات من قوله ان الابرار يشربون من كاس الى قوله و كان سعيكم مشكو را در حق امير المؤمنين على عليه‌الصلواة والسلام و فاطمه و حسن وحسين عليهم السلام آمد و كنيزكى كه ايشان رابود فضه نام و قصه آن بود كه روايت كرد از مجاهد ازعبدالله عباس و اين خبر بچند طريق بياورد ثعلبى مفسر اصحاب الحديث كه امام حسن و امام حسين عليهما الصلواة والسلام بيمار شدند جد امجد ايشان حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم بعيادت ايشان آمد با جمله معروفان عرب و اصحاب و اميرالمؤمنين على را عليه‌الصلواة والسلام كفت اكر نذرى كنى در حق فرزندان و هر نذر كه آنرا وفا نباشد هيچ نبود اميرالمؤمنين علي عليه‌الصلوة والسلام كفت با خداى پذيرفتم كه اكر ايشان را خداى شفا دهد من سه روز روزه دارم شكرانه آن فاطمه عليهاالسلام كفت من نيز همين نذر كردم امام حسن عليه‌السلام كفت من نيز همين نذر كردم اكر خداى ما را عافيت دهد امام حسين عليه‌السلام كفت من نيز همين نذر كردم اكر خداى امام حسن را عافيت دهد فضهٔ خادمه

كفت من نيز همين نذر كردم چون خداى ايشان را عافيت داد اميرالمؤمنين على عليه‌الصلواة والسلام فاطمه عليهاالسلام را كفت وقت آن است كه ما بآن نذر وفا كنيم بنزديك ايشان نبود نه قليل و نه كثير اميرالمؤمنين على عليه‌الصلواة والسلام بنزديك همسايه رفت جهود از او قرض خواست نام آن جهود شمعون‌بن جابا او پارهٔ پشم بداد و سه صاع جو كفت اين پشم زنان را ده تا براى من بريسند و اين صاعهاى جو بمزد بر كيرند اميرالمؤمنين على عليه‌الصلوة‌والسلام آن بستد و بخانه آورد و فاطمه عليهاالسلام صاعى از آن جوآسيا كرد و پنج قرص از آن بپخت هريكى را قرصى و همه مردم در سراى روزه داشتند اميرالمؤمنين على عليه‌الصلوة والسلام نماز شام بكذار و بخانه باز آمد و طعام در پيش نهادند تا تناول كنند هنوز دست بطعام نا برده سائلى بدر خانه فراز آمد و كفت مسكين من مساكين المسلمين اطعمونى اطعمك الله من موائدالجنته درويشى ام از درويشان مسلمانان مرا طعامى دهيد كه خداى شما را از خوانهاى بهشت طعام دهاد و اميرالمؤمنين على عليه‌الصلوة والسلام آواز او بشنيد اين بيت ها انشاء كرد روى بزهرا عليهاالسلام آورد فاطمه ذات‌المجد واليقين يا بنت خيرالناس اجمعين اما ترين البائس المسكين قد قام بالباب له حنين يدعوالى الله و يستكين يشكو اليناجايع حزين كل امرئ بكسبه رهين و فاعل‌الخيرات يستدين موعده جنة عليين حرمهاالله على الضنين و للبخيل موقف مهين تهوى به‌النار الى‌السجين شرابه‌الصديد والغسلين يمكث فيه الدهر والسنين ـ فاطمه سلام‌الله عليها جوابش داد باين ابيات امرك سمع يا بن عم و طاعة مالي من‌لوم و لا بضاعة عذبت بالبر ولي صناعة اطعمه ولا ابالى الساعة وادخل الخلد ولى شفاعة آنكاه اميرالمؤمنين علي عليه‌الصلوة والسلام دست فراز كرد و قرص خود را ايثار كرد و بمسكين داد فاطمه عليهاالسلام نيز موافقت كرد حسن وحسين عليهما السلام نيز موافقت كردند فضه نيز موافقت كرد و آن شب بآب تهى روزه بكشادند روز ديكر صاع ديكر معالجه كرد و از او پنج قرص بپخت چون شب در آمد وقت افطار بود طعام در پيش نهادند چون خواستند كه طعام بخورند يتيمى بيامد و كفت السلام عليكم يا اهل بيت‌النبوة و معدن‌الرساله و مختلف الملئكة يتيم من اولادالمهاجرين من يتيمى ام از فرزندان مهاجر پدرم را روز عقبه شهيد كردند طعامى دهيد مرا كه خداى تعالى شما را از مايدهٔ بهشت طعام دهاد اميرالمؤمنين على عليه‌الصلواة والسلام چون آواز او بشنيد اين بيت ها انشاء كرد فاطم بنت سيدالكريم بنت نبي ليس بالذينم قدجاناالله بذااليتيم من يرحم‌اليوم فهو رحيم موعده‌في‌جنة‌النعيم حرمهاالله‌على اللئيم وللبخيل موقف ذميم تهوى به‌النار الى‌الجحيم شرابه الصديد الحميم فاطمه‌عليهماالسلام جواب‌داد انى لاعطيه ولا ابالى و اوثرالله على عيالى امسوا جياعا وهم اشبالى اصغرهم يقتل فى‌القتال بكربلا يقتل باغتيال للقاتل‌الويل مع‌الوبال تهوى به‌النار الى سفال مصفداليدين بالاغلال كبوله زادت على‌الاكبال آن شب نيز جمله طعام بدادند و بآب تهى روزه بكشادند چون شب سه ديكر بود طعام بساختند و در پيش نهادند سائلى آمد و كفت من اسيرى ام از اسيران شما مرا باسيرى كرفته ايد و طعامى نمى دهيد مرا طعامى دهيد اميرالمؤمنين على عليه‌الصلوة والسلام روى بفاطمه

زهرا آورد و این بیت ها انشاء کرد فاطمه یا بنت النبي احمد ص بنت النبي السيد المؤيد
هذا الاسير للنبي الامجد مكبل فی غله مقيد يشكو الينا الجوع قد تمدد من يطعم اليوم يجده في غد
عند العلی الواحد الموحد مايزرع الزراع سوف يحصد فاطعمی فی غير من انكد حتی تجازی بالذی
لاينفد فاطمه عيلها السلام جواب داد لم يبق مما جئت غير صاع فدميت كفی مع الذراع ابناى
والله مع الجياع ابوهما للخير ذوا صطناع يصطنع المعروف بابتداع عبل الذراعين طويل الباع وما
علی راسی من قناع الا قناع نسجة الصناع آن شب نیز طعام بدادند و بآب تهی روزه بگشادند
چون روز چهارم بود امير المؤمنين علي عليه الصلوة والسلام بر خاست و بیکدست امام حسن (ع)
بگرفت و بیك دست امام حسین (ع) و ایشان را آورد بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و ایشان از ضعف میلرزیدند رسول صلي الله عليه و آله و سلم دلتنگ شد از این حال گفت
برخیزید تا بحجرهٔ فاطمه علیهما السلام برویم آمدند وفاطمه زهرا سلام الله علیها در محراب بود
شکم با پشت گرفته از گرسنگی رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون چنان دید گفت وا غوثاه
بالله اهل بيت محمد (ص) يموتون من الجوع جبرئيل عليه السلام آمد و این آیه آورد يوفون بالنذر
الي قوله ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكوراً ـ ابن مهران گفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم چون نزدیك فاطمه سلام الله علیها شد و او را بپرسید چون او را چنان دید
بگریست و گفت سه روز است که شما در رنجید و من بیخبر از شما جبرئیل علیه السلام آمد
و این آیه آورد ان الابرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً عيناً يشرب بها عباد الله يفجرونها
تفجيراً گفت چشمه ایست در سرای رسول صلي الله عليه و آله و سلم از آنجا بسرای پیغمبران و
اوصیا میرود يوفون بالنذر یعنی امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم-
الصلوة والسلام و فضه ـ در خبر است از عبدالله عباس که روز اهل بهشت در بهشت روشنائی
بینند چون روشنائی آفتاب گویند بار خدایا نه ما را وعده دادی که لايرون فيها شمسا ولا
زمهريرا این نور آفتاب چیست حق تعالی گوید این آفتاب نیست علی (ع) با فاطمه (ع) مزاحی
کرد از آن بخندیدند این نور دندانهای ایشان است که همه بهشت از او منور شد و اتفاق اهل
قبله است از مخالف و موافق که این سوره در حق امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و
حسین علیهم الصلواة والسلام آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار چنانکه شاعری گفت انا مولی
لفتی انزل فيه هل اتی الی متی اكتمه اكتمه الی متی و صاحب گفت و اذا قرانا هل اتی قرات
رجوههم عبس ـ و ابوبکر قهستانی در مرثیه مرتضی علم الهدی قدس الله روحه العزیز گفت اتی
ما اتی لاحين للصبر يافتی مضی سيد السادات من اهل هل اتی مضی المرتضی بن المصطفی علم
الهدی علی العلی واحسرتا وامصيبتا بر این قول سوره مدنی باشد و علماء در این سوره خلاف
کردند مجاهد و قتاده گفتند سوره جمله مدنی است ـ حسن و عکرمه گفتند یك آیه مکی است
و هی قوله ولا تطع منهم آثما او كفورا و باقی مدني و دیگران گفتند جمله مکی است و دانية
عليهم ظلالها صفت بهشت است یعنی سایهٔ درختان بایشان نزدیك باشد و در نصب دانیه چند
وجه گفتند یکی حال بدل قوله متكئين وجه دیگر عطف علی قوله لايرون فيها شمسا ولا زمهريرا

وجه دیگر آنکه نصب بر مدح است و تانیث برای آن کرد که ظلال جمع است در قرائت
عبدالله مسعود ودانيا عليهم ظلالها التقدير الفعل و در قرائت ابی ودان عليهم رفع علي الاستيناف
و ذللت قطوفها تذليلا و میوه آنرا مسخر کرده باشند اهلش را تا چنانکه از آن خواهند میگیرند
استاده و نشسته و خفته چنانکه خواهند بر آن حال که باشند مجاهد گفت زمین بهشت از سیم
و خاکش از مشك است و اصل درختانش از زر است و شاخها از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و
میوه در زیر برگهای او هر که خواهد که از میوه چیند ایستاده و خفته و نشسته تواند و ذلك
قوله ودانية عليهم ظلالها و ذللت قطوفها تذليلا قوله ويطاف عليهم بانية من فضة واكواب كانت قواريرا
قوارير من فضة گفت میگردانند بر ایشان اناءها از سیم و کوزه های بیدسته و خرطوم از آبگینه آبگینه از سیم
مفسران گفتند سفیدی سیم باشد در صفای آبگینه اصل او سیم باشد ولیکن صفای آبگینه دارد
عکرمه گفت عبدالله را پرسیدم از این آیه گفت اگر پارهٔ سیم بگیرند و آنرا تنك کنند بحد
پر مگس شراب در او پیدا نباشد سیم بهشت چنان بود که شراب در او پیدا بود ـ کلبی گفت
و شمالي آبگینه هر قومی از خاك زمین ایشان بود و زمین بهشت از سیم بود آبگینه ایشان از آن
باشد نافع و کسائی و ابوبکر عن عاصم خواندند قواريراً قواريراً من فضة هردو بتنوین و الف و حمزه
و ابن عامر هردو بی تنوین خواندند قوارير قوارير علی انه لاينصرف لانه جمع بعد الفه حرفان و
این یك سبب مکرر است ـ و ابن کثیر بتنوین خواند و دوم بی تنوین و ابو عمرو هردو بتنوین
خواند در وصل و در وقف بی تنوین و از حق این لفظ آن است که ابداً لاينصرف بود چه سبب او
مکرر است و عذر آن کسی که صرف کرد آنست که برای سرایت کرد وقوله قدروها تقديراً آنرا
که مقدر کرده باشند ـ مفسران گفتند بر قدر شرب صاحبش چندانکه ری و سیرابی او را کفایت
کند ربیع و قرطی گفتند مقدار آنکه در کفی گنجد ـ قرائت عامه قرا قدروها است بر فعل
مستقیم و شعبی در شاذ خواند قدروها علی الفعل المجهول و این قرائت مضطرب است و بر عربیت
راست نیست برای آنکه کاس مقدر است نه اصحاب کاس ـ بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ایشان
باخویشتن اندیشه کنند بقدر آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند بیابند نه زیاده و نه نقصان
ويسقون فيها كاساً بایشان دهند در آنجا کاس که مزاج آن زنجبیل باشد گفتند زنجبیل برای آن گفت
که نشاط آور باشد ـ بعضی دیگر گفتند عرب زنجبیل را دوست دارند و آن را پسندیده دارند
قال الشاعر كان القرنفل والزنجبيل باتا بفيها وآرياً منشورا گفتند چشمه ایست در بهشت که از او
طعم زنجبیل یابند ـ قتاده گفت زنجبیل شراب مقربان باشد بعضی دیگر گفتند مقربان را خالص
دهند و دیگران را ممزوج ـ عيناً فيها تسمى سلسبيلا چشمه ایست در آنجا که آنرا سلسبیل خوانند
قتاده گفت معني سلسبيل سلس سهل باشد منقاد باشد بآن جای برند که خواهند ـ مجاهد گفت
رونده تیزرو باشد یمان گفت خوش طعم باشد يقول العرب شراب سلسبيل وسلسال وسلسل اذا كانت
سائغاً سهل الجرى في الحلق ـ مقاتل حیان گفت برای آن سلسبیل خوانند آنرا که در راهها و خانها
و سرای ها روان باشد واصل او از زیر عرش است از آنجا ببهشت عدن آید از آنجا بدیگر
بهشت ها آید و شراب بهشت گفت بر طعم زنجبیل باشد و برد کافور و بوی مشك يطوف عليهم ولدان

مخلدون میگردند برایشان غلمانی مخلد و مؤبد یعنی با آنکه مخلدباشند بگشت روزگار از آن شکل و هیئت نبشوند و بزرگ نگردند و ملتحی نشوند واذا رایتهم چون ایشان را بینید گمان برید که مروارید پرا کنده اند واذا رایت ثم رایت نعیماً وملکا کبیراً گفت چون بینی آنجایگاه نعمت بینی ملکی بزرگوار قراء در وقف این آیت خلاف کردند بعضی بر رایت وقف کردند و گفتند مفعول رایت محذوف است و ثم ظرف است از رایت دوم و بعضی بر ثم وقف کردند و ظرف را در جای مفعول به نهادند که گفتند تقدیر آنست واذارایت ذلك المكان رایت واین دوم جواب اذا باشد در ملك کبیر خلاف کردند گفتند ملکی که کمینه آن هزار سال راه باشد مرد بر غرفه نشسته اقصی ملك خود بیند گفتند آن ملك آنست که فرشتگان هر وقت که بسلام ایشان آیند وچون بیایند بدستوری درآیند و گویند ملکی باشد بی‌زوال ابوبکر وراق گفت ملکی باشد بی هلك ـ محمدبن علی الترمدی گفت ملك تکوین باشد چون چیزی خواهد گوید بباش بباشد عالیهم ثیاب سندس خضر ابوجعفر و حمزه ونافع درشاذ خواندند قتاده و مجاهد وابن سیرین و عون العقلی وابن محیص واعمش وایوب خواندند عالیهم بسکون یا ای یعلوهم ومعنی آنکه پوشیده باشند بجامهاء سندس سبز چنانکه گویند رایت فلاناً علیه ثیاب کذا یعلوها افضل منه ودیگر قراء خواندند عالیهم ای فوقهم ونصب او بر ظرف بود و نافع خواند و حفص عن عاصم خضر واستبرق مرفوع بر آنکه خضر صفت ثیاب باشد واستبرق عطف باشد براو ابن عامر وابوعمرو خواندند خضر برفع و استبرق بجر و باقی قراء هردو مجرور خواندند گفت لباس ایشان جامهای سندس باشد و آن دیباهای تنك گران مایه باشد آنکه گفت بلون سبز باشد ونیز جامها استبرق واین دیبای ثخین وسطبر باشد وگفتند معرب است سطبرك وحلوا اساور من فضة و حلی ایشان کنند دست ورنجها ازسیم اما سؤال طاعنان که چرا حلی ازسیم باشد از زر نباشد جواب آن است که فضل زر برسیم اینجا بعرف است نه بعقل و بشرع روا نبود که سیم گران مایه تر باشد و اسوره جمع سوار است فهی جمع جمع وسقیهم ربهم آب دهد ایشان را خدای ایشان و برای آن اضافه باو کرد که همه از اوست از خلق و بامر او واباحت او قولي دیگر آن است که مراد برب سید است یعنی سقیهم سیّد هم علي بن ابیطالب علیه الصلوة دالسلام ایشان را آب دهد سید شان علي بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام و دلیل آنکه رب بمعنی سید آمده است فی قوله فی سورة یوسف اذکرنی عند ربك ای عند سیدك و قوله فسقی ربه خمرا ای سیده برین قول اوساقی باشد و اخبار از جهة مخالف و مؤالف متظاهر است که او ساقی کوثر خواهد بودن درین معنی شاعر گفت رب هب لي من المعیشته سؤلی واعف عنّی بحق ال رسولی و اسقنی شربة بکفّ علی سیدالاوصیاء زوج بتول وبرقول عامهٔ مفسران او آب داده باشد وحق تعالی آب دهنده او و بسیاقت این لایق تراست ودر منقبت بلیغتر شراباً طهوراً شرابی پاکیزه یعنی آلوده نشود آبش بانچه آلوده شود آبهای دنیا ازچیزهائی که آنرا ازحکم پاکی ببرد گفتند خمرش پاکیزه باشد ازآنکه مستی کند وخمار آورد وداعی بقبایح و گفتند معنی آن است که پاك بود بوقت دویم مستحیل نشود ببول بل از اندام ایشان جدا شود بمانند عرق که بوی مشك دارد ـ ابوقلابه گفت خدای تعالی هر مردی را از اهل بهشت چندانی شهوت ونهمت وقوت بدهد که صد مرد را ازاهل دنیا چون طعامی که خواهند

بخورند ایشان را شرابی دهند که شکم ایشان مطیب شود وبوقت هضم طعام وشراب رشحی شود واز اندام ایشان بیاید بمانند مشك ازفر باز دیگر باره شکم ایشان تهی‌شود وبشهوت طعام باز آید وگفتندشراب طهور یعنی شرابی مطهر پاك کننده‌ایشان را ازادناس وانجاس پاك کند وایشان را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند ـ ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت شرابی که ازدل ایشان از هرچه دون خدای‌است پاك وپاکیزه کند تا باغیار مدنس نباشد ـ دارانی گفت ایشان را یك شربت دهند بکاس مودت بربساط قربت که ایشان را سیر گرداند ازصحبت خلق و مستانس گرداند بجوار حق آنکه ایشانرا برمنابر قدس بنشاند تحفهٔ مزید فرستد وباران تایید برایشان باراند تا سیل شوق بدل ایشان زاید تا ازهموم فرقت برهند وبسرور قربت برسند یکی ازجمله عارفان گوید از قفاء سهل‌بن عبدالله نماز خفتن می کردند این سوره میخواند چون بدین آیه رسید آواز دهنش می‌آمد همچون کسیکه چیزی‌خورد چون فارغ شد گفتیم یا شیخ قرآن می‌خواندی یا شراب میخوردی گفت شراب می‌خورم بکاس وسقیهم ربهم و اگر ندانستمی که ازقرائت قرآن لذت شراب می‌یابم بل خوشتر همانا نخواندمی ـ عبدالله عمر روایت کرد که مردی حبشی بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد وگفت یارسول الله خدای شما را برما تفضیل داد بحسن صورت وبیاض لون و شرف نبوت چگوئی اگر من ایمان آرم بآنچه تو ایمان داری وهمچنان عمل کنم که تو می کنی با تو در بهشت باشم گفت رسول صلي الله علیه و آله وسلم آری آنکه گفت بآن خدای که جان‌ما بامر او است که مرد سیاه باشد دردنیا که بیاض نور او دربهشت از هزار فرسنگ می تابد آنگه گفت هر که بگوید لااله‌الاالله این‌کلمه اورا عهدی باشد بنزدیك خدای وهر که گوید سبحان‌الله وبحمده اورا صدهزارو بیست و چهار هزار حسنه بنویسند یکی ازحاضران گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون حال براین جمله است هیچ کس هلاك نشود رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم گفت مردباشد که روز قیامت می‌آید وچندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شود یك نعمت از نعمت‌های خدای بیاید آنرا مستغرق کند تا او بماند بافضل ورحمت‌خدای آنگه رسول صلی‌الله علیه و آله‌وسلم گفت این آیات برخواند درصفت بهشت چون باین‌جا رسید که وسقیهم ربهم شراباً طهورا حبشی گفت یارسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چشم من دربهشت همان بیند که چشم تو رسول صلی‌الله علیه و آله‌وسلم گفت آری حبشی نعره زد وبیهوش بیفتاد از آن بیهوشی درآمد رنجور ودرآن رنج باپیش خدای‌شد ـ عبدالله عمر گفت بعزت عز او که رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم را دیدم که بدست خود اورا درلحد می نهاد ان هذا کان‌لکم جزاء آنگاه گفت این بهشت باین آراستگی واین نعمت بی‌غایت ونهایت هم شما را خواهد بودن ولیکن بجزاء عمل‌شما واین دلیل‌است بربطلان مذهب مجبره که گفتند جزا برعمل نیست گفتند چرا جزا برعمل نباشد برای آنکه‌آنچه مبتداء باشد فضل واحسان بود وجزا پاداش بود عقیب فعل بود و باستحقاق بود وکان سعیکم مشکورا گفت سعی شما ورفتن شما وتاختن ومراد عمل وکارکردن است نه رفتن وتاختن جز آنکه بسعی کنایت کرد از عمل مشکور آن باشد که بموقع شکر افتد وشکر هم مجاز است یعنی که بعمل بمنزله

نعمت باشد ورضای خدای آنرا واستحماد او آنرا بمنزلهٔ شکر باشد واز آنجا که تعظیم مقرون بود باعتراف منعم علیه بنعمت منعم و این نیز ثواب مقرون باشد با تعظیم و تجبیل آنرا شکر خواند انانحن نزلنا علیك القرآن تنزیلا انکه گفت ما فرستادیم این قرآن‌را برتو فرستادنی واین بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت ـ عبدالله عباس گفت منت نهاد بر آنکه قرآن مفرق فرستاد آیه از پس آیه وسوره ازپس سوره وبیکبار نفرستاد تا دشوار نبود فهم کردن و معنی او یاد گرفتن کقوله و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس الایه انکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم را برسبیل تعظیم و توقیف و تادیب و تذکیر گفت فاصبر لحکم ربك صبر کن برحکم خدای تعالی عام است درهمه حکمی که کرد وفرمود تکلیف بآن متعلق است ولاتطع وطاعت هیچ کس مدار ازاین کافران وبزه‌کاران واو معنی واو عطف است التقدیر و کفوراً کما یقال لاترتکب معصیة صغیرة او کبیرة معنی آنکه هیچ دو مکن نه صغیره ونه کبیره فرا گفتا او بمعنی لا است یعنی ولا کفورا کقول الشاعر لا وجد تکلی کماوجدت ولا وجدعجول اصلها ربع اووجد شیخ اصل ناقته یوما یوافی کلّها فاندفعوا اراد وجد شیخ قتاده گفت مراد به‌آثم کفور ابوجهل است واز این بود که‌چون فرض نماز فرود آمد ابوجهل رسول ع را نهی کرد از نماز کردن و بر آن تهدید کرد او را و گفت لئن رایت محمد (ص) یصلی لاطان عنقه اگر بینم که دگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نماز کند پای بر گردن اونهم خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت ولاتطع منهم وطاعت مدار ازایشان یعني از مشرکان عرب آثماً یعنی عقبة بن ربیعه که رسول صلی الله علیه وآله وسلم‌را گفت اگر تو برای آن می کنی که تورا زنی نیکو مي‌باید درهمه عرب از دختران من نیکوتر نیست یکی رابگیر از آنکه توخواهی بتو دهم بی‌مهر تو ازاین‌کار باز آی خدای تعالی این آیه فرستاه ولاتطع منهم آثماً یعنی عقبة بن ربیعه ولا کفورا یعنی ولیدبن المغیره که او رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گفت اگر این دعوت نبوت برای مال می کنی قریش دانند که از من بیشتر کس مال ندارد من تورا چندان مال بدهم که تو خوشنود شوی خدای تعالی این آیه فرستاد واذ کراسم ربک بکرة واصیلاوذکر خدای تعالی کن ببامداد وشبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و گفتند نماز پیشین ونماز دیگر ومن‌اللیل فاسجدله‌الایه یعنی درشب سجده کن خدای را یعنی نماز شام وخفتن وسبحه‌لیلاطویلا بشب دراز تسبیح کن اورا انکه گفت ان هولاء ایشان یعني این کافران دنیا دوست می‌دارند وباز پس پشت انداخته‌اند روزی گرانرا یعنی‌روز قیامت را نحن خلقناهم گفت ما آفریدیم ایشان را وشددنا اسرهم وسخت بکرده‌ایم خلق ایشانرا ـ عبدالله عباس گفت ومجاهد و قتاده ومقاتل الاسر الخلق یقال فرس احسن الاسر ای الخلق ربیع انس گفت مراد باسرمفاصل است یعنی سخت مفاصل ـ حسن گفت اوصال اوسخت کردیم بعصب وعروق ـ مجاهد گفت اسر شرح باشد واصل الاسرالشد ومنه الاسیر فعیل بمعنی مفعول ویقال ما احسن امرقبة ای شده واخذت ذلك باسره ای بجمعه وکله لانه‌مجموع مشدود بعضه الی بعض کانهم ارادوا العکم والشدة لم یفتح ولم ینقص منه شیئی قال لبید شعر ساهم الوجه شدید اسره مشرف الحارك محبوك الکند وقال اختل من کل مجتنب شدید اسره سلس القیاد تخاله‌مختالا واذا شئنا بدلنا الایه

اگر ما خواهیم ایشانرا بربم و به بدل ایشان گروهی دیگر را بیاریم ان هذه تذکرة یعنی این سوره واین موعظه یادگاری است فمن‌شاء اتخذ الی ربه سبیلا هرکه خواهد آنرا راهی گیرد ووسیتی سازد از آن بخدای ومراد آنکه برضای خدای راهی سازد بفعل طاعت واجتناب معاصی واین دلیل باشد بر آنکه مکلف مخیراست وعنان اختیار بدست اوست مجبر نیست چنانکه مجبران گفتند وماتشاون الایه ابوعمر وابن کثیر خواندند یشاؤن بیا علی الخبر عن الغائبین ونخواهید شما الا وخدای خواهد معني آن است که شما اتخاذ سبیل بفعل طاعت واجتناب معصیت نخواهید الا وخدای آن را مرید باشد مراد اینست که نه انکه خدای هرچه بنده خواهد آن خواهد برای انکه مامرید مباحات و قبایح باشیم وخدای آن را مرید نباشد برای انکه ارادت مباح عبث باشد وارادت قبیح قبیح واین صفت نقص باشد وقدیم تعالي بحکمت از آن منزه است تعالی علوا کبیراً دیگر آنکه مشیت در آیه از ما واز قدیم تعالی مبهم است ومعلق نیست بچیزی معین لابد آن را متعلقی باید و تعلیق آن کردن بآنچه در آیت است من قوله فمن شاء اتخذالی ربه سبیلا اولی تر باشد از آنچه تعلیق کنند بآنچه براودلیلی نباشد دیگر آنکه خدای‌تعالی گفت یریدالله بکم‌الیسر ولا یرید بکم‌العسر ودیگر آنکه گفت ما یریدالله لیجعل علیکم من حرج ولیکن یریدلیطهرکم وهیچ عسری وحرجی نیست ازکفر عظیم تر ـ دیگر آنکه اگر مرید باشد هرچه بندگان مرید باشند آنرا مرید متضادات ومرید جهل وسفه وفضایح وستم خود وشرك وسایر معاصی باشد و این منافی حکمت بود ان الله کان علیماً حکیماً وصفت او این‌است که دانا و محکم کار است و بوده است ـ انکه گفت یدخل من یشاء من‌رحمته آنرا که خواهد در رحمت خود برد وبیامرزد بفضل خود والظالمین اعدلهم عذاباً الیماً وبرای ظالمان وکافران ساخته است عذابی دردناك ونصب ظالمین بفعل است مضمر که فعل ظاهر بر حذف او دلیل است و التقدیر اعد للظالمین اعدلهم

سورة المرسلات ـ این را سوره عرف می‌خوانند واین سوره مکی است وپنجاه آیه است وصد وهشتاد ویك کلمه است وهشتصد وشانزده حرف‌است وروایت است اززرحبیش ازابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه او سورة المرسلات بخواند خدای تعالی بنویسد اورا که او ازمشرکان نیست وعبدالله مسعود روایت کرد که این سوره برسول صلي الله علیه وآله‌وسلم لیلة الجن انزل بود وما در راه بودیم

سورة المرسلات خمسون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم
بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْمُرْسَلٰاتِ عُرْفاً * فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً * وَالنّٰاشِرٰاتِ نَشْراً * فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً *
قسم بفرستاده شده‌گان بنیکی پس‌فرشته‌های رونده سخت رفتنی ونشرکننده‌نشرکردنی پس بفرشتگان جداکننده‌حق وباطل
فَالْمُلْقِيٰاتِ ذِكْراً * عُذْراً اَوْ نُذْراً * اِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ * فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ
پس فرشتگان اندازنده‌وحی رابعذرمؤمنان یابیم کفارجزاین نیست که‌وعده شده‌هاهرآینه واقع است پس آنگاه‌ستاره‌هامحوشوند

وَ اِذَا السَّمآءُ فُرِجَتْ * وَ اِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ * وَ اِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَتْ * لِاَيِّ
و آنگاه آسمان شکافته‌شودو آنگاه که کوهها پرا کنده شود وآنگاه که پیغمبران‌وقتی معین‌شودبرای کدام
يَوْمٍ اُجِّلَتْ * لِيَوْمِ الْفَصْلِ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
روز معین شودبرای‌روزجدا کردن‌وچه‌دانا کردتوراکه‌چیست‌روز فصل وای درآن روز مر دروغ گویان را
اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ * ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِينَ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
آیا هلاک‌نکردیم‌پیشینیان راپس از پی درآوردیم آنهارا پیشینیان را چنین کنیم بگناه کاران‌وای درآن‌روز
لِلْمُكَذِّبِينَ * اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * اِلٰى قَدَرٍ
مر دروغ گویان را آیا نیافریدیم‌شماراز آب بی مقدار پس‌گردانیم آنرا در قرار گاه استوار تا مقدار
مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
دانسته شده پس توان بودیم پس‌خوب توانائیم وای‌در آن روز مرتکذیب کنندگان‌راآیا نگردانیدیم‌زمین‌را
كِفَاتًا * اَحْيَاءً وَ اَمْوَاتًا * وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ اَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا
جمع کننده زنده‌ها ومرده‌ها و گردانیدیم ما در آن کوههای بلند و آب دادیم شماراباآب شیرین‌خوشگوار
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * اِنْطَلِقُوا اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * اِنْطَلِقُوا اِلٰى ظِلٍّ
وای در آن روز مر تکذیب کنندگان‌رابروید بسوی‌آنچه بودید که او را تکذیب میکردید بروید بسوی‌سایه
ذِي ثَلٰثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ *
صاحب سه شاخه یعنی دودنه سایهٔ‌خنک‌و نه دفع میکنداززبانه آتش بدرستیکه‌دوزخ‌می اندازدبشرارهٔ‌مانندکوشکی
كَاَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ
گویاآن‌شرارهاشتران‌زردندوای‌درآن روزمرتکذیب کنندگان رااین‌روزی است که‌سخن‌نگویندکفارونه‌رخصت‌داده‌شوند
لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْاَوَّلِينَ
ایشان پس تاعذربگویندوای‌در آن‌روزمرتکذیب کنندگان‌را این‌روزروزمحکم‌است‌فراهم کردیم‌شماراو پیشینیان‌را
فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
پس اگر باشد از برای‌شمامکری پس‌مکر کنید مراوای‌درآن‌روزمرتکذیب کنندگان‌را بدرستی که‌پرهیز کاران‌در
ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ * وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
سایها و کنار چشمه هایندومیوه‌هاازآنچه‌آرزو کنندبخورید وبیاشامید گوارا باد بسبب‌آنچه که بودیدمی کردید
اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا
بدرستی که ما چنین جزادهیم نیکو کاران‌را وای‌در آن‌روزمرتکذیب کنندگان‌را بخورید وتمتع‌گیریداندکی
اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * وَ اِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ
بدرستی‌که شماگناه کارانیدوای‌درآن‌روزمرتکذیب کنندگان‌راو چون‌گفته‌شودمرایشان‌راکه‌رکوع کنیدرکوع‌نکنند
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * فَبِاَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ .
وای در آن روز مر تکذیب کنندگانرا پس بکدام سخن بعداز قرآن ایمان می آورید.

قوله تعالی والمرسلات واو قسم است خلاف کرده اند در آنکه مراد باو چیست عبدالله مسعود وعبدالله عباس ومجاهد وقتاده و ابوصالح گفتند مراد بمرسلات بادها است که‌خدای

تعالی بفرستد آنرا و روایتی دیگر از عبدالله مسعود آنست که مراد فرشتگانند که خدای تعالی بفرستد ایشان را وبعضی دیگر گفتند مراد انبیا اند که ایشان را بفرستاد خدای تعالی بمعروف وقوله عرفا ای متتابعة یقال جاء نی القوم عرفاً ای متتابعة علی طریقة واحدة کعرف الفرس ومنه قول امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام فماراعنی من‌الناس الا وهم ینسالون الی کعرف الضبع اراد فی تتابعهم گفت بحق آن بادهای پی‌درپی یا فرشتگان یا پیغمبران فرستاده یکی ازپی‌دیگر وارسال نقیض امساك باشد ومثله‌الطلاق ونقیضه التقیید وارسال نیز فرستادن رسول باشد و نصب او برحال است فالعاصفات عصفا بادهای سخت باشد یقال عصفت الریح عصوفاً وبحق آن بادهای جهنده بقوت وشدت ونصب عصفاً برمصدر است والناشرات نشراً عبدالله مسعود ومجاهد وقتاده وابوصالح گفتند مراد بادها است که ابر را پراکنده کند ودر روایتی دیگر ازابوصالح آنست که فرشتگانند که نامها برانداختند بفرمان خدای‌تعالی - ورروایتی دیگر ازو آنست که باران‌است که زمین را بنبات زنده کند فالفارقات فرقاً عبدالله عباس وابوصالح گفتند مراد فرشتگانند که فرق کنند میان حق وباطل وهدی وضلال - قتاده گفت مراد آیات قرآن است که فرق کنند میان هدی وضلال فالملقیات ذکراً بحق آن فرشتگان که القاء ذکر کنند برپیغمبران ونصب ذکراً برمفعول به است وگفتند مراد پیغمبرانند که القاء ذکر کنند برمردمان و گفتند عالمانند که القاء علوم کنند برمردمان اگر گویند چرا قسم بباد مکرر کرد گوئیم برای اختلاف صفات و کثرت فوائد وجواب دیگر آنست که قول بعضی‌مفسران آنست که والمرسلات پیغمبرانند وفالعا صفات بادها است والناشرات و فارقات آیات قرآن است وملقیات فرشتگانند بر این قول بر او تکرار نباشد وهرلفظی‌مستقل باشد بفائدة خود قوله عذراً اونذرا نصب او محتمل است وجوه‌را یکی‌مفعول له ای للاعذار والانذار ووجه دوم بدل ذکراً است و این اختیار ابوعلی فارس است و وجه سیم دراو آنست که مفعول ذکراً باشد ای یلقون ما یذکرون به عذراً اونذراً - قراء خلاف کردند دراین دولفظ ابوعمرووحمزه وکسائی هرسه مخفف خواندند اعنی بتسکین الذال فیهما ومعناهما الاعذار والانذار مصدر باشد - وعاصم بروایت اعشی‌برجمی واهل شام بروایت ولید و یعقوب بروایت روح مثقل خواندند عذراً اونذراً باقی قراء بتخفیف عذرو تثقیل نذراً - ابراهیم الیتمی درشاذ خواند عذراً اونذرا بواو عطف بی‌الف عذر ونذر بتخفیف مصدر است وگفتند بتثقیل‌لغتی‌است یعنی‌هم درمصدریقال عذر ونذر ومعذرة وعذیربمعنی‌المصدر وگفتند عذر و نذر بتثقیل جمع عذیر ونذیر باشد مثل نکیر ومنکر ومعنی آنست که خدای تعالی پیغامبران‌را بفرستاد ویا فرشتگان را تا القاء ذکر کردند برایشان برای اعذار وانذار وشاید دومصدر باشد در جای حال ای عاذرین ومنذرین عذر انگیزان وترسانندگان یعنی بیان بکنند و وعد وعید بگویند تاچون خدای تعالی پس از آن عقاب کند ایشان را حجتی نباشد - این قول حسن بصری است انما توعدون لواقع این جواب قسم است وما موصوله است گفت آنچه شما را وعده می دهند از بعث ونشور وثواب وعقاب لامحاله‌خواهد بودن درآن خلافی نیست و واقع کائنی باشد مجددالحدوث حق تعالی بااین همه چیزها قسم یاد کرد که هرچه من گفته ام و وعده داده ام خواهد بودن

در آن خلافی نیست انکه وقت آن بعلامات یاد کرد نه به تعیین گفت اذاالنجوم طمست انکه که ستارگان را نور ببرند واثر او ناپدید کنند وطمس وطلس محو اثرباشدواذا السماء فرجت وانکه که آسمان را بشکافند تا در او فروج وشکافها پدید آید واذاالجبال نسفت وانکه که کوهها ازجای ببرند ونسف خاك برباد دادن باشد و آلت نسف منسف گویند وهمچنین است نسف الحبوب برافشاندن او تاپاك شود واذا الرسل اقتت ابوعمرو خواند بواو وتشدید وقاف وقیت من الوقت علي الاصل و ابوجعفر خواند وقتت به تخفیف قاف درشاذ عیسی بن عمر وخالدبن الیاس خواندند اقتت بالف وتخفیف قاف وباقی قراء خواندند اقتت بالف و تشدید قاف و عرب معاقبت کنند میان واو و الف قالوا وکدت الامر واکدته و ورخت الکتاب وارخته و وشاخ و اشاخ و وکاف و اکاف واحد و وحد و معنی اقتت اعلمت وقت الثواب والعقاب و انکه گفت پیغمبران را اعلام کنند وقت ثواب و عقاب یعنی در قیامت برای کدام روز مهلت داده اند و این استفهامی است بمعنی استعظام یعنی روز قیامت انکه بیان کرد آن را که چه روز است گفت لیوم الفصل برای روزگار گذاردن و روزی که فرق وفصل کنند درمیان سعید وشقی و ضال ومهتدی ومؤمن وکافر ومثاب ومعاقب آنگاه گفت و ما ادریك ما یوم الفصل و چه دانی تو ای محمد صلی اله علیه و آله وسلم وچه اعلام کرده است تو را که روز فصل چه باشد و این هم بر سبیل استعظام و استکبار گفت آنکه گفت ویل یؤمئذ للمکذبین وای بر مکذبان و دروغ دارندگان پیغمبران و کتابهای من در آن روز و تخصیص مکذبان برای آن کرد که تکذیب پیغمبران کفر باشد و سایر معاصی بدنبال آن شود و دیگر آن کس که او ثواب و عقاب دروغ دارد اورا لطف نبود بکردن واجب و نا کردن قبیح الم نهلك الاولین آنکه بر سبیل انذار و اعذار گفت ما هلاك نکردیم اولیان‌را و پیشینگان را از قوم نوح و عاد و ثمود وامثان گذشته و آنکه گفت ثم نتبعهم الاخرین آن باز پسینان را از پس ایشان ببریم یعنی چون اولیان را هلاك کردیم آخریان چه امان است ـ کذلك نفعل بالمجرمین همچنین کنیم با گناه کاران ویل یومئذ للمکذبین وجه تکرار در سورۂ رحمن گفته ایم آنکه تذکیر نعمت کرد مکلفان را گفت الم نخلقکم من ماء مهین نه ما آفریدیم شما را از آبی ضعیف حقیریعنی نطفه فجعلناه فی قرار مکین و آنرا قرار گاهی ممکن گردانیدیم الی قدر معلوم تا بمدتی معلوم وآن نه ماه است که وقت وضع بود فقدرناها ما تقدیر کردیم و نیك تقدیر کننده ایم ما و قادر و مقدر یکی باشد یقال قدرت الشئی و قدرته قدراً وتقدیراً و قدراً و تقدیراً بمعنی یعنی تقدیر بودنش در رحم و تقدیر اجل رزق و احوال او که چه کند وچه گوید و چند ماند وچند خورد این جمله بر ما مقدور و معلوم باشد بر گزاف نبود مدنیان و کسائی گفتند مقدر بتشدید و باقی قراء بتخفیف آنکه بر سبیل منت گفت الم نجعل الارض کفاتاً نه ما زمین را بزمام ایشان کردیم و بوعاء ایشان تا در او باشند بزندگانی و مرك نصب احیاء و اموات بر حال است تا زنده باشند بر پشت زمین و چون بمیرند درشکم زمین باشند یقال کفت الشیئی کفتاً و کفاتاً اذا ضمه وکفت الشیئی و کفاته و عائه و ابو عبیده گفت کفاتاً ای اوعیته و گفتند احیاء و اموات حال از زمین یعنی در آنحال که

زمین مرده باشد و زنده زمین زنده آن باشد که نبات رویاند و مرده آن باشد که نبات‌نرویاند و جعلنا فیها رواسی شامخات گفت بیافریدیم در زمین کوهها رواسی سخت شده شامخات بلند یقال جبل شاهق وشامخ وباذخ اذا کان عالیاً فاسقیناکم ماء فراتاً وبدادیم شما را آبی‌خوش یقال ماء عذب و فرات و زلال وغدق اذا کان طیبا و منه سمی نهر الکبیر بالفرات قال‌الشاعر اذا غاب عنا غاب عنا فراتنا و ان شهد اجدی نیله و فواضله ـ عبدالله عباس گفت جویهای خوش چهار است جیحان و سیحان و فرات ونیل مصر و گفت دجله از جیحان است ویل یومئذ للمکذبین انطلقوا این جایگاه آنست که خدای تعالی کافران را گوید روز قیامت ای یقول الله لهم انطلقوا گوید ایشان را بروید بر آن جائی که او را دروغ می داشتید یعنی‌دوزخ انطلقوا الی ظل رویس خواند انطلقوا بفتح لام علی الخبر و باقی قراء بکسرلام عل الامربروید بسایهٔ که سه شاخ وسه جانب دارد گفتند معنی آنست که سایهٔ دود دوزخ که بر آید بسه جهت بشود آنکه محیط گردد بکافران چنانکه گفت احاط بهم سرادقها یعنی دودی که دم باز گیرد لا ظلیل نه سایه گستر ولا یغنی من اللهب وسود ندارد و نه بگریزاند از درفش آتش و منع نکند آن را چنانکه حجاب سایه گستر منع باشد از درفش آتش انها ترمی بشرر کالقصر یعنی دوزخ می اندازد بهر درفشی چند کوشکی و شرر درفش آتش باشد که ازو می جهد و اشتقاق اواز ظهور است من قولهم شررت الثوب اذا نشرته هر درفش بزرگی چند کوشکی باشد این قول عباس است و مجاهد و قتاده و روایتی دیگر از عبدالله عباس که قصر خرمابن باشد یکی‌را قصره گویند کجمره و جمر ـ کانه جمالة صفر پنداری شتران اند زرد و گفتند سیاه بر طریقه عرب کوشك را بشتر تشبیه کرد چنانکه ایشان شتر را بکوشك تشبیه کنند قال الاخطل ـ کانه بروج رومی یشیده لزبجص و اجروا حجار ـ حمزه و کسائی و خلف خواندند جماله بکسر جیم بی الف علی انه جمع جمل کحجر و حجارة یعقوب خواند جمالة بضم جیم بی الف و باقی قراء جمالات علی انه جمع جماله فهی اذا جمع للجمع عبدالله عباس گفت و سعید جبیر جمالات رسن های کشتی باشد که لایهای او بر یکدیگر افکند تا بمانند میان مردی شود و قوله صفر ای علی لون النار برای آنکه لون آتش زرد باشد و گفتند صفر سیاه باشد فی بعض اللغات قال الشاعر تلك حبلی منه و تلك رکابی هن صفر اولادها کالزبیب و این خلاف ظاهر است ویل یومئذ للمکذبین هذا یوم لا ینطقون گفت این روزی است که‌سخن نگویند یعنی سخن‌نگویند که ایشان را در آن غنائی و نعی باشد تا متناقض نبود آن را که گفت یوم تاتی کل نفس‌تجادل عن نفسها برین وجه جمع توان کردن میان این هر دو آیه ولایؤذن لهم فیعتذرون زجاج گفت عطف است برلا یؤذن ـ فراء گفت عطف است بر لا ینطقون ولا یعتذرون و بعضی دیگر گفتند تقدیر آنست لا یؤذن لهم فی الاعتذار فکیف یعتذرون و این وجوه برای آن میباید تا جواب نفی نباشد چه اگر جواب نفی بودی منصوب بایستی و نون نبایستی چنانکه لا تاتینا فتحدثنا و دستوری ندهند ایشان را در آنکه عذر خواهند هذا یوم الفصل گفت این روز فصل حکم وقضا است که میان متحا کمان کار گذارند یعنی روز قیامت خدای تعالی‌میان

خصمان حکم کند علی حقایق الامور بما لهم وعلیهم نه چنانکه در دنیا حکم حاکم شرع بر
ظاهر باشد از آنجا که او باطن نداند جمعنا کم و الاولین جمع کنیم میان شما و مردمان اوایل
آنکه گفت اگر چنان است که شما را کیدی و حیلهٔ و چارهٔ هست بجای آرید با من صورت
امر است و مراد تهدید و تقریر و کید حیله باشد ان المتقین فی ظلال و عیون گفت روز
قامت متقیان و پرهیز کاران در سایه درختان باشند و چشمهاء آب و میوه ها از آنچه آرزو
کنند کلوا واشربوا التقدیر یقال لهم کلوا واشربو ایشان را گویند بخورید از این میوها و باز
خورید از این چشمها هنیئاً نوش وگوارنده ونصب او بر حال است و روا باشد که صفت مصدری
باشد محذوف والتقدیر اکلا هنیئاً و شرباً هنیئاً ودر این لفظ خلاف کردند بعضی محققان گفتند
صورت امر است و مراد اباحت و بعضی دیگر گفتند مراد امر است برای آنکه چون ایشان
بدانند که خدای مرید است و اکل و شرب ایشان را در سرور و خرمی ایشان بیفزاید پس در
این فائده تمام است و عبث نیست بما کنتم تعلمون با مجازات راست و مصدری است ای جزاء
اعمالکم انا کذالك نجزی المحسنین ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را کلوا و تمتعوا قلیلا انکم
مجرمون آنگاه با خطاب کافران و گناه کاران آمد در دنیا گفت بخورید و بر خور دار شوید
اندکی یعنی از عمر دنیا که متاع او قلیل است که شما مشرکید و عاصی - صورت امر است و
مراد تهدید و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون گفت چون گویند این کافران را که نماز کنید
نکنند و فرمان نبرند و رکوع کفایت است از جمله نماز برای آن رکوع را تخصیص کرد که او
رکنی است از ارکان نماز و از این جا عدد واقع بود بر رکعات گویند یك رکعت و دو رکعت
و چهار رکعت و رکعت رکوع باشد ویل یومئذ للمکذبین فبای حدیث بعده یؤمنون آنکه
گفت بر سبیل تعجب بکدام حدیث و کتاب ایمان خواهید آوردن از پس او یعنی چون باین
ایمان نیارید باین همه بلاغت وفصاحت وبیان بدیگر حدیث ایمان نخواهید آوردن وآیه دلیل است
بر آنکه قرآن محدث است برای آنکه تقدیر این است فبای حدیث بعد هذا الحدیث یؤمنون

سورة النباء - این سوره مکی است وچهل و یك آیه است وصد و نود و سه کلمه است و سیصد
و نود حرف است وروایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و
سلم گفت هر که او سورهٔ عم یتسائلون بخواند خدای تعالی او را ببرد و شراب بچشاند روز
قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً کثیراً

سورة النبأ احدی و اربعون آیة وهی مکیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بنام خداوند بخشنده مهربان

عَمَّ یَتَسآءَلُونَ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِیمِ * اَلَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ * کَلَّا سَیَعْلَمُونَ ثُمَّ
از چه چیز می پرسند از خبر بزرگ یعنی قیامت آنکه ایشان در آن اختلاف می کنند نه چنان است زود باشد که بدانند پس
کَلَّا سَیَعْلَمُونَ * اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهاداً * وَالْجِبالَ اَوْتاداً * وَ خَلَقْناکُمْ اَزْواجاً
نه چنان است زود باشد که بدانند آیا نگردانیدیم زمین را گسترده و کوهها را میخها و آفریدیم ما شما را جفت جفت

وَ جَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتاً * وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً * وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً * وَ بَنَیْنا
و گردانیدیم خواب شما را چیزی که خواهش قطع کند و گردانیدیم شب را پوششی و گردانیدیم روز را جهة طلب معاش و بنا نهادیم
فَوْقَکُمْ سَبْعاً شِداداً * وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً * وَ اَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً
بالای شما هفت آسمان را سخت و گردانیدیم در آسمان چراغی را روشن وفرو فرستادیم از ابرهای فشارنده آب را
ثَجّاجاً * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَباتاً * وَ جَنّاتٍ اَلْفافاً * اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ
بغایت ریزان تا بیرون کنیم بآن دانه و گیاه را و بوستان بهم پیچیده درختان بدرستی که روز حکم باشد
مِیقاتاً * یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجاً * وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْواباً
زمانی مقرر روزی که دمیده شود در صور پس آئید فوج فوج بمحشر و گشوده شود آسمان پس از آن باشد درها
وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَراباً * اِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً * لِلطّاغِینَ مَآباً
و روان شود کوهها پس باشد چون سراب بدرستی که دوزخ باشد در کمینگاه اهلش مر از حد گذشتگان باز گشتنی
لابِثِینَ فِیها اَحْقاباً * لایَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَلاشَراباً * اِلاّ حَمِیماً وَ غَسّاقاً *
درنگ کننده در آن روزگار دراز نمی چشند در آن سرمائی و نه شرابی مگر آب جوشان و چرك وریم
جَزاءً وِفاقاً * اِنَّهُمْ کانُوا لایَرْجُونَ حِساباً * وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً * وَ
پاداش موافق کردار بدرستیکه آنها بودند که امید نداشتند حساب را و تکذیب نمودند بآیات ما تکذیب کردنی و
کُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ کِتاباً * فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِیدَکُمْ اِلاّ عَذاباً * اِنَّ لِلْمُتَّقِینَ
هر چیزی از کردار شمردیم آنرا در لوح پس بچشید عذاب را پس نمی افزائیم شما را مگر شکنجه را بدرستی که مر پرهیزکاران
مَفازاً * حَدائِقَ وَ اَعْناباً * وَ کَواعِبَ اَتْراباً * وَ کَأْساً دِهاقاً * لایَسْمَعُونَ
راست رستگاری و فوزی باغها از درختان و انگورها و دختران نار پستان همسال و جامهای پر از شراب طهور نمی شنوند
فِیها لَغْواً وَلاکِذّاباً * جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِساباً * رَبِّ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ
در آن سخن بیهوده و نه دروغ پاداش از پروردگارت بخششی پسندیده پروردگار آسمانها و زمین
وَ ما بَیْنَهُمَا الرَّحْمنِ لایَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطاباً * یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفّاً
وآنچه میان آنها است خدای بخشنده که مالك نشوند از آن سخن گفتنی را روزی که می ایستد روح و فرشتگان صف زده
لایَتَکَلَّمُونَ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً * ذلِكَ الْیَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ
سخن نگویند مگر آنکه رخصت داده مر آنرا خدای بخشنده و گفت گفتار حق این است روزی که راست است پس هر که
شاءَ اتَّخَذَ اِلی رَبِّهِ مَآباً * اِنّا اَنْذَرْناکُمْ عَذاباً قَرِیباً * یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما
خواهد فرا گیرد بسوی پروردگارش باز گشتنی بدرستی که ما بیم کردیم شما را بعذاب نزدیك روزی که بنگرد آدمی آنچه
قَدَّمَتْ یَداهُ وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً .
فرستاده دو دست او ومیگوید کافر ای کاش من بودم خاك.

قوله تعالی عم یتسائلون بیان کردیم که حرف جر چون داخل ماء استفهام شود الف از او بیفکنند
نحو لم وبم و فیم ومم وعم وعلام والام وحتام حق تعالی بلفظ استفهام بر وجه استعظام گفت
عم یتسائلون از چه می پرسند این کافران ضمیری است قبل الذکر برای آنکه لبس زائل است و
معنی پوشیده نیست آنکه هم او جواب داد و گفت عن النباء العظیم از خبر بزرگ مفسران در

این نباء بزرك خلاف كردند بعضى گفتند قرآن است واین قول مجاهد است ودلیلش قوله تعالى قل هو نباء عظیم انتم عنه معرضون ـ قتاده گفت بعث ونشوراست بعضى گفتند محمد است صلى الله علیه و آله وسلم ـ در تفسیر اهل البیت است علیهم السلام كه امیرالمؤمنین على است علیه الصلوة والسلام ـ علقمه روایت كرد كه روز صفین مردى ازلشكر شام برون آمد سلاح پوشیده وبالاى سلاح مصحفي حمایل كرده وبجاى آنكه عرب را عادت باشد كه رجز خوانند مى خواند عم یتسائلون عن النباء العظیم الذى هم فیه مختلفون من خواستم تا پیش او شوم امیر المؤمنین على علیه الصلوة والسلام گفت مرا مكانك برجاى خود باش واو بنفس خود بیرون رفت و اورا گفت اتعرف النباء العظیم الذى هم فیه یختلفون قال لا گفت شناسى آن خبر بزرك را كه در او خلاف كردند گفت نه گفت والله انى انا النباء العظیم الذى في اختلفتم وعلى ولایتى تنازعتم وعن ولایتى رجعتم بعد ما قبلتم وببغیكم هلكتم بعد ما بسیفى عن الكفر نجوتم و یوم غدیر قدعلمتم قدعلمتم ویوم القیمة تعلمون ما عملتم ثم علا بسیفه فرمى براسه ویده گفت كه منم آن خبر بزرك كه درمن خلاف كردید ودر ولایت من منازعت كردید و از ولایت من باز آمدید پس از آنكه قبول كردید وببغى تان هلاك شدید پس از آنكه بكفرتان از تیغ من برستید و روز غدیر خود دانید خود دانید خود دانید و روز قیامت بدانید آنچه كرده باشید آنگاه تیغ بربالاى سر خود برد و بزد و سر و یك دستش بینداخت آنكه باز آمد و مى گفت ابى الله الا ان صفین دارنا و داركم مالاح في الافق كوكب حتى تموتون اوتموت ومالنا ولا لكم عن حومة الحرب مهرب ـ واصبغ بن نباته گوید دركارزار بصره باامیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بودم سوارى از لشكر بصره بیرون آمد واین آیه بخواند امیرالمؤمنین على علیه الصلواة والسلام پیش او رفت و گفت اتعرف النباء العظیم شناسى آن خبر بزرك را گفت نه گفت والله انى انا النباء العظیم الذى فیه یختلفون كلاسیعلمون حین اقف بین الجنة والنار واقول هذالى وهذالك خذیه فانه من اعدائى وذریه فانه من اولیائى ثم كلا سیعلمون حین اقف علي الحوض فاذودعنه اقواها كماتذاد الابل الغریب عن الحوض فى الدنیا ـ گفت من آن نباء بزرگم كه در من خلاف كردند لیكن انكه بدانند كه من از میان بهشت و دوزخ بایستم وبا دوزخ مقاسمه كنم من گویم این تورا واین مرا اورا بگیر كه ازدشمنان منست واین را دست بدار كه ازدوستان منست انكه بدانند كه در كنار حوض بایستم و گروهى را از او باز میرانم چنانكه در دنیا شتر غریب را از حوض وانكه تیغ برآوود وبزد اورا كشت وبا جاى خود آمد الذى هم فیه یختلفون انكه در او خلاف كردند اگر قرآنست بعضي گفتند سحر است و بهرى گفتند شعر است وبهرى گفتند فسانه پیشینگان است وبهرى گفتند بافته مسلمان است بهرى گفتند فرو بافته اولینان است ـ و اگر رسول بود بعضى گفتند ساحر است وبهرى گفتند كاهن است و شاعر و بهرى گفتند دیوانه است اگر بحث ونشور است بعضى گفتند هست وخواهد بود و بهرى گفتند نخواهد بودن واگر امیرالمؤمنین است علیه الصلوة و السلام بهرى گفتند امام است وبهرى گفتند پیغمبر است و بهرى گفتند خداى است وبهرى گفتند كافراست انكه حق تعالى گفت كلا برسبیل ردع وزجر

كه بدانند اینان وپس بدانند برسبیل تاكید و گفتند ضمیر اول مراد كافرانند و بدوم مؤمنانند انكه بتذكیر نعمت وتعداد در آمد ـ گفت الم نجعل الارض مهادا نه ما زمین را بگاهواره شما كردیم تا چنانكه كودك در گهواره بخسبد وبیاساید وآرام گیرد شما همچنین در زمین بیارامید و قرار گیرید والجبال اوتاداً ونه ما كوهها را میخهاء زمین بكردیم تا بخسبند ازجاى خود چنانكه بر كنار بساط نهند تا باد بر ندارد آن را من این كوهها را میخ زمین كردم تا زمین را دوخته میدارند ـ وخلقناكم ازواجا وشمارا بیافریدیم جفت نرو ماده وگفتند ازواجاًاى اصنافاً براجناس و انواع مختلف وجعلنا نومكم سباتا ونه ما خواب شما را سبب راحت كردیم و سبب آسایش و خواب شمارا ازآنجا سبات گویند كه سبب آسایش اوباشد ومنه سبت الیهود لاستراحتهم عن العمل و گفتند سباتاً اى نعاساً واین اول خواب باشد كه مردم دراو طلب آسایش كنندومعنى راجع است با قول اول ـ و گفتند و جعلنا نومكم طویلا خواب شما را دراز بكردیم ومنه عاش فلان سبتاً و سبتة من الدهر اى زماناً طویلا ـ و ابوعبیده گفت سباتاً اى لیس بموت من خواب شما را خواب كردم مرگ نكردم من قولهم رجل مسبوت اذا كان فیه الروح واین وجوه جمله جواب است از آن سؤال كه گفتند سبات خواب باشد ونوم وهمچنین بمنزله آنست كه گفت وجعلنا نومكم نوما وسبت راسه اذاحلقه السبت بالكسر جلود البقر المد بوغة بالقرظ یحذى منه النعال السبتیه والسبت من الایام معروف وجعلنا اللیل لباسا ما شب را لباس كردیم یعنى بتاریكى همه چیز ها پوشیده شود بمنزلت لباس باشد و گفتند مراد آنست كه شب را بوقت وآلت لباس كردیم كه مردم در او خویشتن را بجامه لباس بپوشند چنانكه گفت وجعلنا النهار معاشاً اى جعلناه محلا وآلة للمعاش وطلبه و روز را بوقت و محل طلب معاش كردیم وهذا من باب قولهم نهار صائم ولیل قائم ومثل قول الشاعر واخوالهموم اذا الهموم تحضرت جنح الظلام و سادة لایرقد اراد صاحب الوسادة و بنینا فوقكم سبعاً شداداً وبنا كردیم از بالاى شما هفت آسمان محكم یكى را از بالاى دیگرى وجعلنا سراجاًوهاجاً وبراو چراغى كردیم درخشان یعني آفتاب وانزلنامن المعصرات وفرود آوردیم ازمعصرات آبى ریزه مفسران دراو خلاف كردند ـ مجاهد وقتاده ومقاتل گفتند بادهائى كه ابررا میفشارد وباران از او بیرون مى آرد وبر آن تاویل من بمعنى باء باشد والتقدیر بالمعصرات كقوله من كل امراى بكل امر قرائت عكرمه چنین است بالمعصرات عبدالله مسعود گفت دراین آیه خداى تعالى باد را بفرستد تا ابررا جمع كند انكه آب از او چنان فرود آرد كه شیر از پستان شتر فرود آرند آب بدفع و شدت مى آید بادى دیگر بیاید و آنرا پراكنده كند درهوا تاچون بزمین آید مضرت نكند مورج گفت معصرات ذوات الاصر اى سحاب معها ریاح اعاصیر ـ ابوالعالیه وربیع وضحاك گفتند یعنى ابرهائى كه ازاو باران فرو مى آید چنانكه شیر از پستان شتر فرو مى آید ومنه المعصر للمراة التى بلغت مبلغاً طهر اللبن في ثدیها و قیل سمّى بذلك لدنو حیضها قال ابو النجم قد اعصرت او قدرنت اعصارها و این روایت والبى است از عبدالله عباس ـ مبرد گفت معصرات قاطرات باشد اى السّحاب المقطرات یعنى ابر هاى فرو چكاننده براى انكه قطر هم لازم باشد هم متعدى ـ ابن كیسان گفت معصرات عاصرات باشد

والاعصار لغة في العصر ای من السحاب عاصرات از ابرهای فشارنده چون مترا کم شود بهم بهری بر بهری پنداری بهری را می افشارد ابی کعب و حسن و سعید جبیر وزید اسلم ومقاتل حیان گفتند من المعصرات ای من السّموات از آسمان فرود می آریم ماء ثجاجا آبی ریزه یعنی باران مجاهد گفت و قتاده متتابع ـ ابن زید گفت لنخرج به حبّاً ونباتاً وجنّات الفافاً تا برون آریم بادوانها و گیاهها وبستانها که دراو درختان باشد درهم پیچیده واحدها لف ولفیف و گفتند الفاف جمع جمع باشد یقال جنّة لفّاء و نبت الف و جنّات لفّ والجمع الفافا ان یوم الفصل کان میقاتاً گفت روز فصل وقضا میقات است یعنی وقت انجاز آنچه خدای تعالی وعده کرده است یوم ینفخ في الصّور آن روز که صور دردمند دراو دوقول گفتند یکی انکه باشبه قرنی است در دست اسرافیل و یکی جمع صورت است یعنی مردگان را زنده کنند فتاتون افواجاً می آیند گروه گروه معاذجبل گفت بخانه ابوایوب انصاری بودم با رسول صلی الله علیه و آله من پرسیدم از رسول صلوات الله علیه و آله از این آیه گفت یا معاذ از کاری عظیم پرسیدی آنکه بگریست و گفت روز قیامت مردمان را بده نوع حشر کنند خدای ایشان را باعلامات که بر ایشان بود تمیز کرده باشند از مؤمنان ومسلمانان بعضی را حشر کنند برصورت بوزینه گان وبهری را بر صورت خوکان وبعضی را سرنگون وبعضی را کوران که باین جانب و آنجانب میروند و می افتند وراه نه بینند وبعضی کر وگنگ باشند چیزی نشنوند وندانند وبهری را زبانها برسینه افتاده باشد وزبان میخوایند و بعضی را دستها و پاها بریده باشند وبعضی را بر درختان کرده باشند از آتش و بعضی از ایشان نتنی آید بمانند مردار و بعضی را لباس قطران پوشانند ـ اما آنان که برصورت بوزینه گان اند سخن چینان باشند که نمیمه کنند ـ واما آنانکه برصورت خوکان باشند اهل سحت و رشوه باشند و آنانکه سرنگون باشند ربا خوار باشند و اما کوران قاضیان باشند که حکم بنا حق کرده باشند ولالان و کران آنان باشند که باعمال خودمتعجب باشند اما آنانکه زبان می خوایند عالمان باشند که بآنچه گویند کار نبرند ـ اما ایشان را که دست وپای بریده باشند آنان باشند که همسایگان را ایذاء میکرده باشند و اما آنانکه بر درختهای آتشین آویخته باشند آنان باشند که سعایت مردم بسلطان فرا کنند ـ اما آنانکه از ایشان بوی مردار می آید آنان باشند که بشهوات ولذّات مشغول باشند و حق خدای منع کنند و آنها را که جامهای قطران باشد ایشان اهل کبر و فخر باشند وفتحت السماء کوفیان فتحت خواندند بتخفیف و باقی قراء بتشدید خواندند گفت آسمانها بگشایند یعنی بشکافند تا در ها گردد گفتند معنی آن است که هرشکافی ازاو پدید آید بمانند دری باشد و گفتند درها برو بگشایند تا فرشتگان برو فرود آیند و گفتند مراد آنست که هر بنده را دو در باشد در آسمان دری که مصعد عملش باشد ودری که مهبط روزی او بود چون بمیرد درها براو ببندد وچون روز قیامت بود آن درها باز کنند و سیرت الجبال و کوهها برفتن آرند بر روی زمین تا چون سراب گردد ان جهنم کانت مرصاداً گفت دوزخ جای رصد ایشان باشد راه ایشان و گذر ایشان جز برو نبود مقاتل گفت نشستنگاه بود للطاغین مآباً مرجع طاغیان و باغیان باشد وطغیان مجاوزة الحد

باشد یعنی کافران را وآنانکه از فرمان خدای تعالی تعدی کرده باشند لابثین فیها احقاباً درآنجا مقام کنند حقبها واحدها حقب وواحد الحقب حقبه وقال سهم بن نویره وکنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر حتی قیل ان یتصدعا وعلماء در معنی حقب خلاف کردند بعضی گفتند حقب نامی است روزگاری را ای دهوراً واز منة روزگارها آنجا بمانند عدد احقاب جز خدا نداند وآنانکه که گفتند محدود است هم خلاف کردند عبدالله عمر گفتا چهل سال باشد هر روزی هزارسال ـ عمار الدهنی گفت امیرالمؤمنین علي علیه الصلواة والسلام هلال الهجری را گفت شما در کتاب خود مقدار حقب را چند سال یافتید گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هرروزی هزار سال ـ عبدالله عمر روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت هر که او بدوزخ شود تا احقاب نبگذرد از دوزخ نیاید هرحقبی هشتاد واند سال هر سالی سیصد وشصت روز هرروزی هزار سال تا اعتماد نکنی برانکه ما ازدوزخ بیرون خواهیم آمدن مجاهد گفت احقاب چهل و سه حقب باشد هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال ـ حسن بصری گفت خدای تعالی هر چیزی را حدی نهاد مگر مدت عذاب دوزخیان را که گفت لابثین فیها احقاباً در آنجا مقام کنند حقبها گفت هر که حقبی بسر آرد ازپس اوحقبی دیگر آید پس همچنین تا ابدالابدین پس بر این تاویل تفسیر احقاب بخلود وتابید کرده اند آنگاه گفت چنین گفته اند که هر حقبی هفتاد هزار سال باشد هر روزی ازآن چندین هزارسال ـ مقاتل حیان گفت حقب هفتاد هزار سال باشد وگفتند این آیه منسوخ است بقوله فلن نزیدکم الاعذاباً واولی تر آنست که نسخ نگویند برای آنکه اگر تخصیص آیت کنند بکفار جمع توان کردن میان این دو آیه از دو وجه یکی بر تاویل ـ حسن بصری گفت کلما مضی حقب تبعه حقب و دیگر انکه فلن نزیدکم الاعذاباً فائده تابید ندهد انّما تزاید الایام باشد وبعضی دیگر گفتند لابثین فیها احقاباً لایذوقون فیها برداً ولاشراباً ای فیه تلك الاحقاب این جمله درجای صفت احقاب باشد یعنی احقابی و مدتی که در آن مدت الاحمیم وغساق نچشند از آن پس احقابی دیگر باشد که در او انواع عذاب چشند که نه حمیم وغساق باشد و اگر آیه در حق فساق باشد ما در حق ایشان عذاب ابد نگوئیم انکه گفت لایذوقون فیها برداً ولا شراباً گفتا در آنجا نچشند هیچ سرمائی وشرابی سرد که ایشان را راحت باشد از آن و تسکین گرمای آتش کند برایشان وگفتند برداً ای نوماً ـ عبدالله عباس گفت عرب گویند معنی البرد البرد سرما خواب ازمن باز داشت وانشد الکسائی بردت من اشقها علی فیصدنی عنها وعن قبلاتها البرد گفتند برد دراین بیت بمعنی خواب است وظاهر چنان می نماید که برظاهر خوداست وفرّا گفت برای آن خوابرا برد خوانند که خواب مردم را سرد بکند واز آنجاست که آنکس که بخسبد اورا جامه دیگر بایدبیرون آنکه دارد والا سرمایابد ونیز آنکه تشنه باشد چون بخسبد تشنگی او زائل شود الا حمیماً الا آب جوشانیده و غسّاق گفتند زمهریر باشد و گفتند خون وریم اهل دوزخ باشد ثمالی گفت غسّاق آب چشم ایشان باشد ـ شهربن حوشب گفت غسّاق نام وادی است در دوزخ دراو سیصد و شصت شعب است درهر شعبی سیصد و سی

خانه است هر خانهٔ را چهار زاویه است بر هر زاویه ماری است بر عظیمتر خلقی در سر هر ماری چندان زهر است که خدای داند جزاءً نصب بر مصدری باشد محذوف الفعل ای جازیناهم جزاءً و روا بود که مفعول نه باشد ای للجزاء یعنی آن عذاب بر ایشان برای جزا است وفاقاً ای موافقاً لاعمالهم بر وفق کردار ایشان بیشتر نه ـ تا ظلم نباشد اخفش گفت مصدر است و فعال مصدر فاعَلَ باشد ـ فرّا گفت جمع وفق والوفق واللفق واحد ـ ربیع گفت جزاءً بحسب اعمالهم ـ ضحاك گفت علی قدر اعمالهم ـ مقاتل گفت چنانکه از شرك عظیم‌تر گناهی نیست از دوزخ عظیم تر عذابی نیست انهم کانوا لایرجون حساباً گفت ایشان امید حساب نمیدارند یعنی بحساب ایمان ندارند و اعتقاد نکرده اند برای آنکه امید تبع داعی باشد و گفتند رجا اینجا بمعنی خوف است یعنی از حساب نمی ترسند چنانکه مالکم لاترجون لله وقارا ای لاتخافون له عظمته و کذّبوا بایاتنا کذاباً و دروغ داشتند آیات مارا دروغ داشتنی و تخفیف و تشدید لغت است و گفتند مصدر فعل است بمعني تکذیب ـ فرّا گفت این لغتی است یمانی یقال خرقت القمیص خراقاً و خرّاقاً و گفت اعرابی دیدم بمنا مرا گفت الحلق احبّ الیك ام القصار یعنی التقصیر و کلّ شیئٍ احصیناه کتاباً انکه گفت ما هر چیزی را بشمار درآوریم بنوشتن نه آنکه اورا حاجت باشد بآن ولیکن برای آن تا برتو مضبوط باشد و نصب او بر تمیز باشد کقوله احاط بکل شیئٍ علما و احصی کل شیئٍ عددا ـ فذوقوا فلن نزیدکم الا عذاباً گفت بچشید که ما شما را نمی خواهیم افزود الا عذاب انّ للمتقین مفازاً گفت پرهیزکاران را نجات و رستکاری هست ـ ابو بردة الاسلمی گفت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم از سخت تر آیتی بر اهل دوزخ گفت قوله فذوقوا فلن نزیدکم الآیة ومفاز مفعل بود این لفظ اینجا مصدر است عبدالله عباس وضحاك گفتند تنزها تماشاگاهی انکه آنرا بیان کرد گفت حدائق و اعناباً جمع حدیقه و حدیقه فعیله باشد من احدق الشیئَ اذا احاط به و زمین که میان آن رز باشد و گرد او درختان آن را حدیقه خوانند پیرامن درختان باشد و میان انواع انگور و کواعب اتراباً و زنانی پستانها فرود آمده بمانند کعبی همه نیك شکل و بیك سال واحد ها کاعب من باب تامر ولابن و واحد الاتراب ترب قال بشر بن ابی حازم فی الکواعب فهن رکود کالکواعب حولة لهن صریر تحت ظلماء حندش و قد بلغت ندی الجباریة اذا صارت کالکعب و کاساً دهاقاً و کاسهٔ پر از خمر این قول عبدالله عباس است و حسن و ابن زید و سعید جبیر گفت و مجاهد پیاپی ابو رافع روایت کرد که پارسی زبانی ابو هریره را پرسید دهاق چه باشد بپارسی جواب داد گفت دمادم ـ عکرمه گفت صافی ـ مقاتل گفت بمقدار کفایت لایسمعون لغواً گفت نشنوند در آنجا لغوی یعنی سخنی که آنرا فائده نباشد ولا کذاباً و نه دروغ کاشتنی ـ قرائت عامه بتشدید است و کسائی مخفف خواندو گفت این قرائت امیرالمؤمنین است علیه الصلوة والسّلام و این دو مصدر است تکذیب را و قومی گفتند کذاب بتخفیف مکاذبه باشد کالقتال والجدال و گفتند کذب باشد قال الاعشی فصدقتها و کذبتها والمرء ینفعه کذابه ای کذبه ـ جزاءً من ربك عطاءً گفت این بر سبیل مجازات و مکافات از خدای و عطای کافی بود یقال احسبت

فلاناً اذا اعطیته ما یکفیه حتی قال حسبی قال الشاعر و نقفی ولید الحی ان کان جایعا و نحسبه ان کان لیس بجایع و گفتند جزاء بحسب اعمال ایشان و درشاذ ابو ابراهیم خواند عطاءً حسّاباً اصمعی گفت عرب گوید حسّبت الرّجل بالتشدید اذا اکرمته و انشد اذا اتاه ضیفه یحسبه من حاقن او من صریح یحلبه ـ و عبدالله عباس گفت عطاء حسناً بنون ـ رب السموات والارض و ما بینهما الرحمن گفت خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است از خدایست نافع و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبه و سلام و اشهب و عبدالله مسعود خواندند رب السموات والارض و ما بینهما الرحمن برفع با و نون علی الابتداء و بخبر ای رب السموات و ما بینهما الرحمن و ابن عامر واعشی و عاصم خواندند رب السموات والارض و ما بینهما الرحمن هر دو بکسر و ابن کثیر و یحیی و حمزه و کسائی و جعفر و ابن محیص خواندند رب بکسر و الرحمن برفع آنکه هر دو مجرور خواند بدل من ربك باشد و انکه رب مجرور خواند گفت بدل است از من ربك و رحمن که مرفوع خواند علی انه خبر مبتداء محذوف ای هو الرحمن گفت خدای آسمان و زمین خداوند بخشاینده و روزی دهنده است لایملکون منه خطاباً شما از او مالك نباشید هیچ خطاب را و هیچ سخن را یعنی نتواند که از خدای سخنی باشد بر مراد ایشان بل بر وفق حق و استحقاق باشد کلبی گفت یعنی شفاعت نتوانند کردن الا بفرمان او یقوم الروح والملئکة صفّاً گفت آن روز که بایستد روح ـ در او خلاف کردند مجاهد گفت از عبدالله عباس که جماعتی جهودان بیامدند و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از روح گفت لشکری است از لشکر های خدا فرشتکان نه‌اند ایشان را دست و پای و سر باشد و طعام خورند انکه این آیه بخواند یوم یقوم الروح والملئکة صفا عبدالله عباس گفت فرشته ایست از همه فرشتکان عظیم تر ـ عبدالله مسعود گفت روح فرشته ایست از آسمان و کوه ها بزرگتر از همه فرشتکان عظیم تر و جای او در آسمان چهارم است خدای تعالی را هر روز دوازده هزار بار تسبیح کند از هر تسبیحی خدای تعالی فرشته خلق کند که روز قیامت بصفی بایستد ـ شعبی و ضحاك گفتند جبرئیل است ـ ضحاك روایت کرد از عبدالله عباس که خدای تعالی را در راست عرش دریائی است از نور مانند آسمانها و زمین هاء هفت و دریاء هفت ـ جبرئیل علیه السلام هر وقت سحر در او شود نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال بیفزاید از آنجا بر آید پرها بیفشاند خدای تعالی از هر قطره که از او بچکد فرشته بیافریند و از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند هفتاد هزار در خانه کعبه شوند که تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد ـ وهب گفت جبرئیل پیش خدای ایستاده است فرائص او از بیم خدای میلرزد از هر رعده از آن او خدای تعالی فرشته می آفریند ایشان پیش خدای ایستاده باشند سر بر ندارند و سخن نگویند چون ایشان را دستوری دهند در سخن گفتن گویند لا اله الا الله ذلك قوله یوم یقوم الروح والملئکة صفاً لایتکلمون الامن اذن له الرحمن الایة یعنی لا اله الا الله مجاهد گفت روح خلقی است بر صورت بنی آدم طعام و شراب خورند ـ ابوصالح گفت روح خلقی اند بآدمیان مانند و آدمی نه اند ـ قتاده گفت این از آن جمله است که عبدالله عباس

باكسى نبگفتى ـ عبدالله عباس گفت بروايت مجاهد كه روح خلقى است بر صورت آدميان و از آسمان هيچ فرشته فرود نيايد و الا از ايشان يكى با او باشد ـ عطيه گفت از عبدالله عباس كه مراد ارواح آدميان است كه بين النفختين با فرشتگان بيك صف بايستند ابن زيد گفت قرآن است و اين آيه بخواند و كذلك اوحينا اليك روحاً ـ والملئكة صفاً فرشتگان بصفى بايستند ـ شعبي گفت اين سماطين خداى باشد سماطى روح باشد و سماطى فرشتگان لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن سخن نگويند الا آنكس كه خداى او را دستورى دهد و قال صواباً و آنكه جز حق و صدق نگويند و اين آن است كه ما گفتيم روز قيامت خلقان ملجاء باشند بترك قبايح او قال صواباً فى الدنيا ابوصالح گفت كلمه لااله الاالله است ذالك اليوم الحق آنروز حق باشد فمن شاء اتخذالى ربه مابا گفت هر كس كه خواهد بخداى مآبى و مرجعى و بازگشتى گيرد بفعل طاعات و اجتناب مقبحات انا انذرناكم عذاباً قريباً گفت ما ميترسانيم شما را ازعذاب نزديك و آن روز قيامت است و عذاب او و گفتند عذاب روز بدر است يوم ينظر المرء ما قدمت يداه آن روز كه مرد نگران باشد آن عمل را كه كرده باشد يعني منتظر باشد جزاى آن عمل را كه كرده باشد و اين نظر بمعنى انتظار است و يقول الكافر ياليتنى كنت ترابا و كافر گويد كاشكى تا من خاك بودمى و مرا چون در خاك بودم اعاده نكردندى و مرا بشمارگاه نياوردندى ـ عبدالله عمر گفت چون روز قيامت باشد و زمين را همچنانكه اديم بگسترند و دواب و بهايم و حوش را جمع كنند براى قصاص و خداى تعالى مقاصه كند ميان ايشان تا انصاف كند ازگوسفند سرو دار كه از او تعدى رفته باشد برآن گوسفند بى سرو ـ آنكه چون انتقام كشيده باشد و عوض بستده باو داده فرمان دهد تاخاك شوند ايشان عند آن گويد ياليتنى كنت تراباً تمناى حال ايشان ـ و عكرمه گفت در بعضى كتب ديدم عند آنحال كه كافر تمناى آن كند كه كاشكى تا خاك بودمى حيوانات ديگر از بهايم و وحوش چون غم و اندوه و شدت آدميان بينند گويند سپاس خداى را كه ما را تكليف نكرد چنانكه شما را تا چنانچه ما را اميد بهشت نيست بيم دوزخ نباشد ـ ابوالقاسم بن حبيب گفت در بعضى تفاسير ديدم كه مراد بكافر ابليس است كه استنكاف كرد از سجدهٔ آدم و گفت خلقتنى من نار و خلقته من طين سجده نكنم كه او از خاك است آنگه مرتبه او بيند و تمناى حال او كند گويد كاشكى تا من هم خاك بودمى كه آنروز پنداشتم آتش از خاك به باشد ـ ابوهريره گفت چون كافر اين گويد خاك گويد لاولا كرامة هرگز مباد كه تو چون من باشى و اين برسبيل مثل باشد و در بعضى قرائت آمد ياليتني كنت تراباً اى من شيعة ابى تراب

سورة النازعات ـ اين سوره مكى است در قول عبد الله عباس و ضحاك و چهل و شش آيه است در عدد كوفيان وچهل وپنج درعدد بصريان و صد و نوزده كلمه است و هفتصد وپنجاه و سه حرف است و روايت است از ابو امامه از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او سوره والنازعات بخواند خداى تعالى او را از عذاب خود ايمن كند صدق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم .

سورة النازعات ست و اربعون آية وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً * وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً *

قسم بكشندگان از روى قوت وبفرشتگان بنشاط آورندگان وبفرشتگان شنا كننده پس قسم بپيشى گيرندگان پيشي گرفتني

فَالْمُدَبِّرَاتِ اَمْراً * يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ * قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ

پس بتدبير كنندگان كار روزى كه بلرزد زمين لرزيدنى ازپى درآيد آنراازپى درآمدنى دلها درآن روز

وَاجِفَةٌ * اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ * يَقُولُونَ اَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * اَئِذَا كُنَّا

ترسان باشد چشمهاى شان خشوع كننده مى گويند آيا ما ردشدگانيم در حالت اول آيا چون باشيم

عِظَاماً نَخِرَةً * قَالُوا تِلْكَ اِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ * فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ *

استخوان پوسيده گويند آن بازگشتن بازگشتنى است زيان آور پس جزاين نيست كه آن يك فرياداست

فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ * هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى * اِذْ نَادٰيهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

پس آنگاه ايشان در زمين هموارند آيا آمد تورا حكايت موسى هنگاميكه خواند پروردگارش رابه بيان پاكيزه

طُوًى * اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى * فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزَكّٰى * وَ اَهْدِيَكَ

كه طوى باشد بروبسوى فرعون كه او سر كشى نمود پس بگو آيا ترا هست رغبتى تاپاك شوى وراه نمايم تورا

اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى * فَاَرٰيهُ الْآيَةَ الْكُبْرٰى * فَكَذَّبَ وَ عَصٰى * ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى *

بسوى پروردگارت پس بترسى پس نموداورا موسى آيتي پس تكذيب نمودفرعون وگناه كرد پس پشت نمودو ميشتافت

فَحَشَرَ فَنَادٰى * فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى * فَاَخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْاُولٰى

پس جمع كرد پس صدازد پس گفت منم پروردگار شما كه برترم پس گرفت اورا خدابعقوبت رستخيز ودنيا

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشٰى * ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمِ السَّمَاءُ بَنٰيهَا * رَفَعَ

بدرستيكه در اين هرآينه عبرت است براي آنكه ميترسد آياشما سخت تريداز جهة خلقت يا آسمان كه بنا كردآنرا برداشت

سَمْكَهَا فَسَوّٰيهَا * وَ اَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحٰيهَا * وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰيهَا

سقف آنرا پس راست كرد آنرا وتاريك كردشب را وبيرون آورد روشنى آنراوزمين رابعدازاين بگسترانيدآنرا

اَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعٰيهَا * وَالْجِبَالَ اَرْسٰيهَا * مَتَاعاً لَكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ فَاِذَا

بيرون نمود اززمين آب راوچراگاه آنرا وكوهها را استوار كردآنهارا بجهة بهرهٔ از براى شماوچهارپايان شما پس چون

جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرٰى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰى * وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

بيايد بليهٔ بزرگ روزي كه ياد آورد آدمى آنچه از خير و شر كرده و ظاهر كرده شود دوزخ

لِمَنْ يَرٰى * فَاَمَّا مَنْ طَغٰى * وَ آثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا * فَاِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوٰى *

مر هركه را بيند پس اماهر كه گذشت از حد واختيار نمودزندگانى دنيارا پس بدرستيكه دوزخ آن آرامگاه اواست

وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى * فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى *

واما كسى كه بترسد ازايستادن نزد خداى خودوباز داردنفس خودرا ازخواهش ها پس بدرستيكه بهشت آن جايگاه اواست

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسٰيهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيهَا * إِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰيهَا

می پرسند تورا ای محمد ص از قیامت که کی باشد اقامت آن در چه چیزی تو از یادکردن آن بسوی پروردگار است نهایت آن

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰيهَا * كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا * لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً

جز این نیست که تو بیم کنندهٔ کسیرا که از قیامت بترسد گویا ایشان روزی که بینند آنرا درنگ ننمودند مگر در شبانگاه

أَوْ ضُحٰيهَا .

یا چاشتگاه .

قوله والنازعات واو قسم است ودر معنی نازعات خلاف کردند مسروق گفت فرشتگانند که نزع وجذب ارواح بنی آدم کنند واین روایت عطیه است ازعبدالله عباس ـ امیرالمؤمنین علی علیه الصلواة والسلام گفت فرشتگان اند که جان کافران را نزع کنند ـ عبدالله مسعود گفت جانهای کافرانست که ملك الموت از زیر هرموی وزیر هرناخنی بیرون می‌آرد تا انکه که تمام بحلق آرد انکه رها کنند تا به آنجای شود باز دیگر باره نزع کنند ـ مقاتل گفت ملك الموت واعوانش که جان کافران برارند بمانند سفودی که در پشم تر بکنند وآنرا شاخها باشد وشعبها هرشاخی ازآن بپارهٔ درآویزد واز آب برکشند ـ مجاهد گفت اسباب مرگ است که باو جان ازتن برآید سدی گفت جانهای کافرانست که در سینه غرق شود گفتند معنی آنست که کافر خودرا در وقت مرگ چون غرق بیند ـ حسن وقتاده وابن کیسان گفتند وابوعبیده واخفش ستارگانند که نزع میکنند ازافقی بافقی تا فروشدن ـ عطا وعکرمه گفتند کمانهای تیراندازانست که نزع می کنند تیر را و گفتند غازیانند که تیر میاندازند وقوله غرقا ای اغراقاً وهوالمبالغة فی النزع آن باشد که کمان چندانی در آرند که بفوق تیر رسد و نصب او برمصدری باشد لامن جنس الفعل و اصل نزع جذب چیزی باشد از عمق کنزع الدّلو من البئر واغراق غرق کردن باشد ودر جای مبالغه استعمال کنند و این معنی بر همه تاویل ها راست است والناشطات نشطاً عبدالله عباس گفت فرشتگانند که جان ازتن مؤمنان باز گشایند چنانکه عقال ازدست شتر باز گشایند ـ وفراء این قول حکایت کرد و گفت آنچه من از عرب شنیدم انشطت العقد حللتها ونشطتها عقدتها است وقولهم کانهم انشط من عقال ونشطت العقد اذا عقد واذا حللته فقدانشطته تا الف ازاله را باشد چنانکه بیان کردیم والناشط هوالرابط والمنشط الذی یحل ـ و روایت دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد جانهای مؤمنانست چون نشاط کنند بیرون آمدن را از تن برای آنکه هیچ مؤمن نباشد الاّ درمرگ بهشت براو عرض کنند تا او بهتر ونیکوتر از آن جایها ونعمت ها که در اوباشد ببیند وحوریان اورا میخوانند که الینا بما آی واونشاط کند رفتن آن جایگاه را امیرالمؤمنین علیه الصلواة والسلام گفت فرشتگانند که جانهاء کافران از اجزاء واعضای ایشان باز گشایند و جدا میکنند تا ازتن ایشان بیرون آرند برنج وسختی وغم ـ مجاهد گفت مرگ است که جان آدمی بیرون آرد ـ قتاده گفت واخفش ستارگانند که از این افق بآن افق میشوند چنانکه کسی از جائی بجائی رود یقال نشط الحمار اذا ذهب من بلد الی بلد قال الطرماح وهل یختلف الخیل ممن عهدته به غیر اخدان النّواشط زرع والهم ینشط بصاحبه ای یزعجه قال همیان بن قحافه

السعدی باتت همومی تنشط المناشطا الشام بی طوراً وطوراً واسطاً خلیل گفت نشط وانشاط هردو لغت است و آن چیزی بجانب خود کشیدن باشد تا گشاده شود والسابحات سبحاً وروایت از امیرالمؤمنین است علیه الصلواة والسلام که فرشتگانند که جانهاء مؤمنان چنان بیرون آرند که کسی مرد شنا کننده از آب بیرون می‌آرد وساعتی رها میکنند تا بیاساید مجاهد گفت وابوصالح فرشتگانند که بشتاب فرود می آیند از آسمان چنانکه اسبان چون بنشاط روند گفتند مراد اسبان غازیانند که درغزوات تاختن کنند یقال فرس سابح اذا کان شدیدالجری قال امرؤالقیس مسح اذا ما السابحات علی لونی اثرن غباراً بالکدید المرکل ـ وقتاده گفت مراد آفتاب وماه است و ستارگانند که درفلك خود شناو کنند قال الله تعالی وکل في فلك یسبحون مجاهد گفت وابوروق وعطا مراد کشتیها است که برروی آب میروند بر مثال مرد شناوگر فالسابقات سبقاً مجاهد گفت سوابق اعمال صالح است که بندگان کنند عبدالله مسعود گفت جانهاءِ مؤمنان است که سابق می شوند به بهشت ـ مقاتل گفت فرشتگانند که جانهای مؤمنان ببهشت میبرند عطا گفت اهل آسمانند که مسابقت میکنند بریکدیگر سبق میبرند قتاده گفت ستارگانند که بهری بهری را سبق میبرند در رفتن فالمدبرات امراً تدبیر کنندگان کارها مفسران گفتند مراد فرشتگانند عبدالرحمن بن ثابت گفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکنند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وملك الموت اما جبرئیل موکل است بر بادها ولشکرها و اما میکائیل موکل است برقطره باران ونبات زمین و اسرافیل فرمان خدای بایشان میرساند واما ملك الموت موکل است بقبض ارواح و جواب قسم محذوف است از کلام لانه قال بحق هذه الاشیاء لاجزین کل نفس بما کسبت گفت بحق این چیزها که هر نفسی را بآنچه کرده باشند جزا دهم ـ بصریان گفتند جواب قسم است قوله ان في ذلك لعبرة لمن یخشی باشد واین بهتر است ـ و بعضی گفتند درکلام تقدیم وتاخیری هست و تقدیر آن که یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفه والنازعات غرقاً انکه بیان کرد که این خبرکی باشد گفت یوم ترجف الراجفة انکه که بجنبانند جنباننده زمین را گفتند عند نفخ اول بود که زمین متزلزل شود و هرچه برزمین باشد متحرك شود تتبعها الرادفة از پی آن آید آنچه پس او باشد وردیف او واین نفخ دوم باشد گفتند میان آن دونفخ چهل سال باشد ـ قتاده گفت این دوصیحه است اما اول همه چیزرا بمیراند واما دوم همه چیزرا زنده کند بفرمان خدای تعالی ـ مجاهد گفت راجفه زلزال زمین بود بوقت فنا ورادفه انشقاق آسمان باشد ـ عطا گفت راجفه قیامتست ورادفه بعث ونشور ـ ابن زید گفت راجفه مرگ است ورادفه قیامت واصل رجفه حرکتی باشد بآواز مظرب ورادفه پس رو باشد وازآنجا ردیف گویند آنرا که پس ازدیگران برنشیند ـ ابی کعب روایت کرد که چون ربعی از شب برفتی رسول ص برخاستی وآواز دادی یاایها الناس اذکروا الله جائت الراجفة تتبعها الرّادفه جاء الموت بمافیه ای مردمان ذکر خدای کنید که راجفه آمد واز پی او رادفه است مرگ آمد وآنچه با او باشد قلوب یومئذ واجفة دل ها آن روز ترسان باشد این قول مجاهد است سدی گفت از جای خود زائل شود نظیره قوله اذالقلوب لدی الحناجر کاظمین مورج گفت قلعه ـ قطرب گفت مستوقرة یمان گفت مضطرب باشد یقال وجف القلب و جیفاً و وجوفاً و وجب

و وجوباً و وجيباً ابصارها خاشعة چشمهای ایشان ذلیل باشد در پیش فکنده چنانکه بربالانشود يقولون میکویند یعنی کافران که ببعث و نشور ایمان ندارند ءانا لمردودون فی الحافرة مارابااین کورها برند ائذا كنا عظاماً نخرة و آنکه که ما استخوانهای پوسیده باشیم پس در این کلام محذوفی هست والتقدير نبعث بعد ذلك احياءً مارا از این پس زنده کنند و بر این قول حافره بمعنی محفوره باشد کقولهم ماءٌ دافق یعنی مدفوق و عيشة راضيه ای مرضيه و این قول مجاهد است و خلیل احمد گفت حافر نامی است از نامهای زمین قال الشاعر ـ اليت لا انسا كم فاعلموا حتى يرد الناس فی الحافرة و گفتند زمین را حافر و حافره برای آن خوانند که موضع حوافر است چنانکه قدم را ارض خوانند برای آنکه بر ارض است قال الشاعر ـ اما سمائها فخصب و امّا ارضها فنحول ای قوائمها یعنی مارا با زمین آرند ـ ابن زید گفت حافره اسمی است از نامهای دوزخ یعنی محمدص میگوید مارا بدوزخ خواهند بردن و زنده داشتن پس از آنکه استخوانهای پوسیده باشیم و گفتند عبارت است از آنکه مارا زنده خواهند کردن من قول العرب رجع فلان فی الحافرة اذا رجع من حيث جآء قال الشاعر ـ احافرة علی صلع وشيب معاذ الله من سفه وعار یعنی ارجوعاً الی المعصية بعد الصلع والشيب وقولهم التقدير عند الحافرة ای عند اول كلمة یعنی العاجل و اوّل اليوم كما قالوا التقى القوم فاقتتلوا عند الحافره ای عند اول كلمة وقيل معناه اذا قلت بعتك يرجع عليك بالثمن فهو من الرّجوع ايضاً و قالوا معناه النقد عند حافرة الدّابة ائذا كنا عظاماً نخرة و کوفیان خواندند ناخرة بالف و این قرائت عبادله است ابن عباس و ابن عمرو و ابن مسعود و ابن الزّبير لوفاق رؤس الآی و باقی قراء نخره خواندند بی الف و این دو لغت است مثل قولهم طمع و طامع و فره و فاره و حذر و حاذر بر سبیل استبعاد گفتند چون ما استخوانهای پوسیده و ریزیده باشیم مارا باز خواهند آفریدن قالوا تلك اذا كرّة خاسرة گفتند این رجعت رجعتی باشد زیان کار یعنی اگر چنان است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگوید ما در این رجعت زیان کار باشیم کقولهم صفقة خاسرة و رابحه ای دل من خسران و ربح و قريب منه قوله فما ربحت تجارتهم آنکه حق تعالی بجواب ایشان گفت فانما هی زجرة واحده این یك آواز باشد و یك نفخه فاذاهم بالساهرة چون تو نگاه کنی ایشان بزمین قیامت باشند مفسرّان گفتند ساهره زمین قیامت است و گفتند ساهره نام پشت زمین باشد یعنی بر پشت زمین آیند بعد از آنکه در شکم زمین باشند و عرب بیابان و زمین ساده را ساهره گویند و بعضی ائمه لغت گفتند برای آن ساهره خواند روی زمین را که خواب و سهر خلقان بر او باشد قال امية بن الصلت فی ان الساهرة هی البرّ ـ و فيها صيد ساهرة و بحر و ماذا هو به لهم مقيم ای بحر و برّ قال امرؤ القيس ولا وقيت بعده غبّها ـ فضاقت عليكم به الساهرة ای الارض و قال ابو ذويب يرقدن ساهرة كانّ حميمها و عميمها اسلاف ليل مظلم ـ وهب گفت ساهره نام کوهی است بنزدیك بيت المقدس ابن ابی عاتکه گفت ساهره نام زمینی است میان کوه حسان و میان کوه اریحا ـ سفین گفت زمین شام است ـ قتاده گفت نامی است از نامهای دوزخ قوله هل اتيك حديث موسی آنکه با رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد بصورت استفهام و مراد تقریر گفت

بتو آمد حديث موسی اذ ناديه ربه بالواد المقدس طوی چون خدای اورا ندا کرد بوادی مقدس پاك كرده و طوی گفتند نام وادی است و لا ينصرف است برای آنکه علم است و مؤنث یعنی اسم بقعه است ـ مجاهد و قتاده گفتند طوی معنی آنست که طوی بالتقدیس والبركة و بپاکی و برکت درپیچید است و این بر لغت طی باشد که ایشان کسر را فتح کنند قالوا فی بقی بقی و فی رضی رضی و رُمِیَ رمی و حسن بصری خواند طِوی بکسر طاء قال طرفه اعاذل ان اللوم فی غير كنهه علي طوی من غيك المتردد ـ اراد اللوم المطوی بعضه علی بعض ای المكرر و زجاج گفت منع الصرف برای علمیت است و عدل که اسم مفعول است من طا و ابن کثیر و نافع و ابو عمر خواند بی تنوین و باقی قراء طوی ـ اذهب الي فرعون انه طغی گفت موسی را بفرعون رو که او طاغی است فقل بگو اورا هل لك الی ان تزكی هیچ افتد تورا که پاکیزه شوی یعنی از این کفر که دروئی نافع خواند تزّکی مشدد الزاء ای تزكّی ـ و ابو عمرو گفت این قرائت ضعیف است برای آنکه تزکی زکوة دادن باشد و موسی فرعون را با زکوة دادن نخواند و او بر کفر مصرّ بود او را بآزکا و طهارت و اسلام خواند پس قرائت مخفف بهتر است واهديك الی ربك فتخشی و من تو را با خدای میخوانم وهدایت وارشاد می کنم به بینات و ادله تا از او و از عقاب او بترسی ـ صخر بن ابی حوریه گفت خدای تعالی موسی را بفرعون شو اورا دعوت کن و من دانم که او اجابت نکند موسی گفت که بار خدایا تو دانی که اجابت نکند چرا مرا میفرستی گفت بر تو رفتن است و گفتن چون او اجابت نکند تاوان بر او باشد بر تو نباشد برو تا حجت مرا باشد بر او و او را بر من حجت نباشد فاريه الاية الكبرى در کلام محذوفي است و تقدیر آنکه فذهب اليه و دعاه الی الله فطالبه بالبينه فاريه الاية الكبرى گفت موسی برفت و فرعون را دعوت کرد و فرعون از او معجزه خواست موسی باو نمود آیه و معجزه مهمتر از عصا و ید و بیضا فكذب و عصی او تکذیب کرد و دروغ داشت آنرا و عصیان کرد در فرمان او ثم ادبر يسعی انکه اعراض کرد از موسی و سر در فساد نهاد ـ فحشر فنادی قوم خودرا جمع کرد و ندا در ایشان داد و گفت من خدای بزرگترم شما را یعنی از ورای من خدائی نیست ـ بعضی دیگر گفتند آن خواست که بتان خدای شما اند و من خدای ایشانم و گفتند آن خواست که این اشراف و قواد و سادات ارباب شما اند و من خدای همه ام فاخذه الله نكال الاخرة والاولی خدای اورا بگرفت و نکال کرد باو در دنیا و آخرت نکال دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ یکی بآب یکی بآتش یکی بغرق یکی بحرق و نصب نكالا بر مصدر میباشد لا من لفظ الفعل كانه قال اخذ الدنيا والاخرة ای اخذا فی الدنيا والاخره و گفتند باضمار فعلی این مصدر والتقدير فنكل بنكال الاخرة والاولی و گفتند تقدیر آنست که بنكال الاخرة والاولی نصب او بحذف جر است و بعضی مفسران گفتند نکال از فعل فرعون است نکال اول قوله ما علمت لكم من اله غيری و نکال دوم انا ربكم الاعلی گفتند میان این دو کلمه چهل سال بود نصب نکال بحذف حرف جر بود ای بنكال الاخرة والاولي ان فی ذلك لعبرة لمن يخشی در این عبرتی است آنرا که بترسد یعنی از حدیث موسی و فرعون و دعوت موسی و عصیان فرعون

و هلاك فرعون و نجات موسى انكه بر سبيل تذكير و تنبيه با مكلفان عهد رسول صلوات الله و سلامه عليه و آله گفت ءانتم اشد خلقا ام السماء بنيها شما سخت تريد بخلق يا آسمان كه خداى تعالى آنرا بنا كرده يعنى چون از آفريدن آسمان با رفعت و شدت او عاجز نيست از آفريدن شما هم عاجز نباشد رفع سمكها فسواها سقف آن برداشت و آنرا آراسته كرد و مثله فى المعنى قوله لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس ـ سمكها قيل سقفها ـ فراء گفت هر بنا كه از بالاى او چيزى باشد آنرا سمك خوانند و بناى مسموك ـ و گفتند سمك ذهاب باشد در جهة علو بر خلاف عمق و قيل سمك اى رفع و قال الشاعر انى و من سمك السماء مكانها والبدر ليلة نصفها و هلالها ـ فسويها راست كرد آنرا بى شطورى و فطورى واغطش ليلها تاريك كرده است شب او را والغطش الظلمة و رجل اغطش و اغيش اذا كان اعمى و اخرج ضحيها و روز بيرون آورد و روشن كرد و الارض بعد ذلك دحيها و زمين را بعد از آن دحو كرو و بگسترد و در تأويل اين آيه خلاف كردند عبدالله عباس گفت خداى تعالى اول زمين را بيافريد تا گسترده شد آنگاه آسمان را بيافريد آنگاه جبرئيل بيامد و زمين را از زير خانهٔ كعبه بيرون آورد چنانكه نامهٔ نوشته كه لا از زير لا بيرون آرند ـ عبدالله عمر گفت خداى تعالى زمين كعبه بيافريد بر ركنى و بر آب نهاد پيش از آنكه عالم آفريد بهزار سال ـ بعضى ديگر گفتند بعد بمعنى مع است اى والارض مع ذلك دحيها چنانكه كسى گويد ديگرى را فلان احمق و هو بعد ذلك لئيم النسب ـ قال الله تعالى عتل بعد ذلك زنيم قال الشاعر فقلت لها فيئى طليك فاننى حرام و انى بعد ذلك لبيت و مجاهد خواند والارض عند ذلك و گفتند بعد ذلك اى قبل ذلك كقوله و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر اى من قبل الذكر يعنى القرآن قال الشاعر حمدت الهى بعد عروة اذ نجا خراش و بعض الشراهون من بعض گفتند تقدير آنست كه اذ نجا خراش قبل عروة ـ عامه قراء و الارض بنصب خواندند و حسن بصرى خواند والارض برفع على الابتداء دحيها خبرش باشد والدّحو والبسط والمدالمط واحد و دحى يدحو و يدحى لغتان كطفا يطفو ويطفى ومحا يمحو و يمحى ويقال دحوت الشيى ودحيته و لحوت العود و لحيته اخرج منها مائها و مرعيها از زمين بيرون آورد آب و گياه زار ـ گفتند بنگر كه خداى تعالى آنچه آدمى وجمله حيوانات بآن محتاج باشند در زير اين دو كلمه نهاد از آب و گياه و درخت و ميوه وحبوب و كاه و هيزم و نمك و پنبه ولباس و آتش والجبال ارسيها و كوهها بر روى زمين ثابت گردانيد متاعاً لكم و لانعامكم نصب او بر مفعول له باشد آنگه بيان كرد كه اين چيزها براى تمتع و استمتاع و برخوردارى شما و چهارپاياى شما آفريديم و اذا جائت الطامة الكبرى چون طامه مهمترين درآيد يعنى قيامت و طامه نزديك عرب داهيه باشد و اصله من طم الفرس طميماً اذا استفرغ جهده فى الجرى و طامه همچنين فاعله باشد من طم البئر براى آنكه او را آوازى هايل باشد بعضى اهل علم گفتند اين طامهٔ كبرى آنگاه باشد كه اهل بهشت را ببهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ برند يوم يتذكر الانسان ماسعى آن روز كه ياد كند آدمى آن سعى كه كرده باشد از خير و شر بر هر دو تأسف خورد و گويد شر چرا كردم و خير چرا بيشتر نكردم

و برزت الجحيم لمن يرى و دوزخ را بيرون آرند براى بينندگان يعنى دوزخ عرض كنند بر خلقان فاما من طغى اما آنكس كه او طاغى باشد و پاى از فرمان خداى بيرون نهاده و اثر الحيوة الدّنيا و اختيار متاع دنيا كند و ساز قيامت نكند فان الجحيم هى المأوى دوزخ مأواو مرجع او باشد مفعل من اوى اذا رجع و اما من خاف مقام ربه اما آنكس كه ترسد از وقوف و ايستادن پيش خداى تعالى و نهى النفس عن الهوى و نفس را نهى كند از هواى خود بهشت مأواى او بود چنانكه گفت فان الجنة الماوى آنگه گفت تورا از قيامت پرسند كه كى خواهد بودن وقت آمدن او وقوله مرسيها اى مثبتها ومفعل بضم الميم و فتح العين هم مصدر را شايد هم موضع را هم مفعول را هم وقت را اينجا هم وقت را محتمل است و هم مصدر را اى متى اثباتها او وقت اثباتها فيم انت من ذكريها در چه چيزى تو از ياد كرد آن يعنى آن بتو تعلق ندارد الى ربك منتهيها غايت و منتهى علم آن با خداى است جز خداى نداند انما انت منذر من يخشيها آنچه كار تو است وبتو تعلق دارد آنست كه تو ترساننده آنى كه از قيامت ترسد قرائت عامه قراء باضافه است منذر من و ابوجعفر وابن محيص خواندند منذر بالتنوين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشيةً اوضحيها پندارى كه آن روز كه قيامت ببينند مقام نكرده باشد الا نماز شامى يا چاشتگاهى و اين عبارت است از استقلال واستحقار مدت مقام ايشان در گور و بعضى مفسران گفتند از مدت مقام ايشان در دنيا ـ فرّا گفت اگرچه عشيّه را ضحى باشد انما ضحى روز را باشد وليكن شايع است در كلام عرب كه گويند اتيك العشيه او غداتها معنى آنكه آخر روز يا اوّلش بيايم قال الفرّاء انشد فى بعض بنى عقيل ـ نحن صبحنا عامراً فى دارها جرداً تعاطى طرفى نهارها عشيّته الهلال اوسرارها اراد وعشيّته سرار العشيّة وحقيقت اين اضافه از آنجا است كه ضحى پيوسته است با عشيّته و اضافه بادنى ملابسه حاصل شود

سورة عبس . اين سوره مكى است و چهل و يك آيه است بعدد بصريان و چهل ودو در عدد كوفيان و مدنيان و صد و سى كلمه است و پانصد و سى حرف است و روايت است از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او سوره عبس بخواند روز قيامت روى او خندان باشد صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً كثيراً

سورة عبس احدى و اربعون وهى آية مكيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَتَوَلّٰى * اَنْ جٰائَهُ الْاَعْمٰى * وَمٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى * اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
روترش كرد و روگردانيد چون آمد اورا نابينا وچه چيز دانا كرد تورا تا شايد او پاك باشد از گناه و پند گيرد پس سود دهد اورا
الذِّكْرٰى * اَمّٰا مَنِ اسْتَغْنٰى * فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى * وَمٰا عَلَيْكَ اَلّٰا يَزَّكّٰى * وَاَمّٰا
پند اما كسيكه بى نيازى جست پس تو مر اورا يار وياورى ونيست بر تو اينكه از كفر پاك شود واما
مَنْ جٰائَكَ يَسْعٰى وَهُوَ يَخْشٰى * فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى * كَلّٰا اِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ
آنكه آمد بتو در حالتى كه مى شتابد واو ميترسد پس تو از او مشغول ميشوى نه چنان است بدرستى كه قرآن پندى است پس هر كرا

شآءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ * بِاَيْدِي سَفَرَةٍ كِرامٍ بَرَرَةٍ *
خواهد خفظ کند آنرا درقرآن کرامی داشته‌شده برداشته شده پاکیزه ازدست دیوان بدستهای نویسندگان نیکوکار
قُتِلَ الأنْسانُ ما اَكْفَرَهُ * مِنْ اَيِّ شَيْئٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ
کشته باد آدمی چه‌کافری است او ازچه چیز آفرید اورا ازآب‌منی آفرید اورا پس اندازه کرداوراپس
السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ اَماتَهُ فَاَقْبَرَهُ * ثُمَّ اِذا شآءَ اَنْشَرَهُ * كَلّا لَمّا يَقْضِ ما
راه‌را آسان کرداوراپس بمیرانید اوراپس درقبر کرداوراپس چون خواست زنده کرد اورانه‌چنان است هنوز نگذارده آنچه
اَمَرَهُ * فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلى طَعامِهِ * اَنّا صَبَبْنَا الْمآءَ صَبّاً * ثُمَّ شَقَقْنَاالْاَرْضَ
فرموداورا پس‌بایدبنگرد آدمی بسوي خوردنی خود آنکه ریختیم ما ازابرآب‌را ریختني پس‌شکافتیم‌زمین‌را
شَقّاً * فَاَنْبَتْنا فِيها حَبّاً * وَعِنَباً وَقَضْباً * وَزَيْتُوناً وَنَخْلاً * وَحَدائِقَ غُلْباً *
شکافتنی پس‌رویانیدیم درزمین دانه‌را وانکوررا ورطب ودرخت زیتون وخرما وباغهای مشتمل‌بردرختان
وَ فاكِهَةً وَاَبّاً * مَتاعاً لَكُمْ وَلِاَنْعامِكُمْ فَاِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّالْمَرْءُ مِنْ
ومیوه‌های‌تر وچراگاه‌بجهة‌تمتع‌برای‌شما وبراي چهارپایان‌شما پس‌هرگاه‌آید آوازکنندهٔ روزی که‌گریزدمرداز
اَخِيهِ * وَاُمِّهِ وَاَبِيهِ * وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ
برادرش‌وازمادروپدرش وزن‌خودوفرزندخود مرهرمردی‌را ازایشان درآن روزکاری است که‌مشغول کنداورا
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ *
رویها باشد در آنروز روشن خندان شادان و رویها باشد در آنروز که بر آنها غبار نشسته
تَرْهَقُها قَتَرَةٌ * اُولٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ
فرو گیرد آنرا تاریکي آنها ایشانند کافران فاجران.

قوله تعالی عبس وتولي ـ مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که عبدالله بن ام مکتوم واو مردی بود مکفوف وهو عبدالله بن شریح بن مالك بن ربیعة الفهری من بنی عامربن‌لوی بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد واو باعتبه بن ربیعه وابوجهل بن هشام وعباس بن‌عبدالمطلب وپسران امیته بن الخلف سخن میگفت وایشان را دعوت میکرد باسلام واز سرحرص او برایمان ایشان خویشتن را بآن داده بود این مرد نابینا بود نمیدید که رسول علیه السلام مشغول است گفت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) اقرئنی وعلمنی مما علمك‌الله چیزی ازقرآن برمن خوان و مرا آنچه تورا خدای آموخت بیاموز از شرایع اسلام ـ یك بار دوبار بگفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع میگردد دیگر انکه نخواست آن کافران گویند اتباع ومجیبان دعوت او نابینایانند وسفله اند ازاین سبب کراهت در روی رسول صلی الله علیه و آله وسلم پدیدار آمد خدای تعالي این آیه فرستاد عبس وتولی ان جائه‌الاعمی واین قول عبدالله عباس وقتاده ومجاهد وضحاك است ـ اما خلاف میان مفسران درآن افتاد که مرادبوصف عبوس واین صفات کیست ـ جماعتی گفتند مرادرسول‌است (صلی الله علیه و آله وسلم) و محققان گفتند مراد رسول نیست برای انکه این صفاتی است مذمومه و اگر در حق بعضی فقهاء و علما گفتند منفر باشد فکیف در حق رسول صلی الله

علیه و آله وسلم که خدای تعالی اورا ازاین صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله ولوکنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك واورا بحسن خلق وکرم طبع وصف کرد بقوله وانك لعلی خلق عظیم واخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول صلی الله علیه و آله‌وسلم بادشمنان و کافران برخلاف این بود فکیف بادوستان ومؤمنان ومحقان ودر اخبار آمده‌است که رسول صلی الله علیه وآله‌وسلم دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه‌الخلق والرّایحة روا نداشتی که دست ازدست اوببرد تاهم او آغاز کردی ودست ازدست رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ببردی ازفرط حیا وکرم خلق دیگرانکه این بلاشك منفر باشد ورسول صلی الله علیه و آله وسلم ازمنفرات اخلاق منزّه است وروایت کردند که این عبوس واعراض ازمردی بود اموی که بنزدیك رسول علیه و آله افضل الصلوات حاضر بودی چون این مرد نابینا آنجا آمد اوخویشتن فراهم گرفت بتعزز و ترفع روی ترش کرد روی بگردانید خدای‌تعالی درحق او این آیه فرستاد واین قول بصواب نزدیك‌تراست از قول اول لدلالة القرآن وتواترالاخبار علی خلافه اما عبوس وقطوبت وکلوح بیك معنی باشد وآن تقبضی‌بود که در روی پیدا شود نزد انکه چیزی بیند یاشنود که طبع ازاو نافرباشد وتولی اعراض‌باشد‌یقال‌تولاه‌اذا اقبل علیه وتولی عنه اذا اعرض عنه‌ان جائه‌الاعمی ای لان جائه‌الاعمی گفت روی ترش کرد و برگردید برای انکه‌این نابینا نزد او آمد آنگاه گفت ومایدریك چه دانی وتورا چه آگاه کرد ازحال او لعله یزکی همانا او پارسا باشد والتقدیر یتزکی فادغم التاء فی‌الزاء لقرب المخرج او یذکر ای یتذکر تا او اندیشه وتفکر کند وآن‌تذکر اورا سود دارد و ذکری مصدریست مؤنث اللفظ برای این تنفعه گفت وکذا قوله فان الذکری تنفع المؤمنین واین لفظ مصدر فعل را بشاید ومصدر تفعل را چنانکه در دوآیه پیدا کردم گفت تا او متذکر شود وآن تفکر و تدبر او را سود دارد اما من استغنی فانت له تصدی گفت اما انکه توانگر باشد تو اورا تعرض کنی واقبال کنی برو ـ بعضی گفتند مراد عتبه وشیبه اند پسران ربیعه ـ سفیان گفت مراد عباس عبدالمطلب است وما علیك الایزکی گفت اگراو زکی وپارسا نباشد بر تو چیزی نباشد و ما رواست که نفی باشد و رواست که استفهام باشد. اما آنچه برتواست بلاغ ورسانیدن است‌واما من‌جائك یسعی وهویخشی فانت عنه تلهی واما آنکس که بتو آید شتاب زده و او ترسان بوداز خدای تعالی ازو مشغول میشوی یعنی ام مکتوم والتلهی تفعل من لهیت عن‌الشیئی اذا ترکته وترکت‌ذکره کلا آنگاه برسبیل ردع گفت وزجر مکلفان را انها تذکرة که این یعنی سوره یا موعظه تذکره ویادگاری است فمن‌شاء ذکره هرکه‌خواهد یادکند ومتعظ شود بدان ومستبصر فی صحف مکرمة در صحیفه های مکرم معظم ـ گفتند مراد لوح محفوظ است و گفتند مراد کتب انبیاء است دلیله قوله انّ هذالفی‌الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی ـ مرفوعة یعنی رفیع‌القدر بلند منزله بنزدیك خدای مطهرة پاکیزه کرده بایدی سفرة بدست سفیرانی ازفرشتگان ـ عبدالله عباس گفت جمع سافر یعنی نویسندگانی و سفرت الکتاب اذا کتبته ومنه سفرللکتاب و جمعه اسفار فعل بمعنی مفعول باشد یعنی کرام الکاتبین قتاده گفت مراد قراء اند ـ و باقی مفسران گفتند فرشتگانند که سفیر باشند میان خدای و

پیغمبران ع وسفیر القوم آن باشد که سعی کند میان ایشان برای صلح وسفرت بین القوم اذا اصلحت بینهم قال الشاعر وما ادع السفارة بین قومی وما امشی بغش ان مشیت ـ وهب منبه گفت یعنی اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله وسلم کرام جمع کریم . کریمانند بررة نکوکارانند جمع بارّ و برّ و فعله فی جمع فاعل قیاس است مطرد کساحر وسحرة وکافر وکفره قتل الانسان ما اکفره ابن عطا گفت ممنوع باد آدمی ازطریق خیرات ـ مقاتل گفت مراد بانسان عتبة بن ابی لهب است ـ دیگر مفسران گفتند هذا علی طریق الدّعا علیه کقولهم قاتله الله کشته باد آدمی چه کافر است بخدای ونعمتهای خدای من ای شیئی خلقه از چه آفریدند اورا من نطفة خلقه از آب منی آفریدند او را ما تعجب است وای صورت استفهام دارد ومعنی اینجا تقریر است وقدره یعنی آن آب مقدر بکرده باندازه انکه ازاو خلق آفریند نه زاید ونه ناقص و گفتند تقدیر کرد که چند روز معین نطفه باشد وچه مدت علقه وچه مقدار مضغه و کی عظام شود وبچه قدر کوشت بر او پیدا شود واز پس وی چهار ماه خلقی دیگر دراو آفریند یعنی حیات ثم السّبیل یسّره آنکه راه براو آسان کرد یعنی راه بیرون آمدن از شکم مادر ـ وحسن و قتاده و مجاهد گفتند راه حق وباطل بیان کرد اورا برای آن آفرید بیانش قوله علیه السلام وکل میسّر لما خلق له ـ ثم اماته فاقبره پس بمیراند اورا واورا در کور کرد یقال قبره اذا دفنه واقبره اذا جعل له قبراً یقول العرب تبرت ذنب البعیر واتبره الله وعضیت اذنه واعضبه الله ـ فرّا گفت جعله مقبوراً یعنی اورا کور پدید کرد تا دفن کنند اورا در آنجا وبرروی زمین رها نکرد اورا تا سباع ودد ودام نخورند اورا تابرعادت گبران که نواویس افکنند پس کور ازجمله کرامت مسلمانان باشد ـ ابوعبیده گفت اقبره یعنی امره بقبره و دفنه بفرمود او را و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند و گفتند چون عمربن هبیره صالح بن عبدالرحمن را بکشت بنوتمیم بیامدند و گفتند اقبرنا صالحاً یعنی اومرنا و آئذن لنا في دفنه ـ ثم اذا شاء انشره ـ آنگاه که خواهد زنده کند اورا از پس مرگ کلاّ حسن گفت معناه حقا و دیگران گفتند کلمهٔ ردع است و زجر کافران را که منکرند بعث و نشور را لما یقض ما امره نگذارد این کافر آنچه خدای فرمود او را و ادا نکرد فرایضی که بر او واجب کرد فلینظر الانسان الي طعامه بگو این آدمی را تا در احوال طعام خود نگرد که من روزی او را از چه وجه ساختم و چه سبب ها پدید کردم تا روزی باو رسد ـ مجاهد گفت الی مدخله و مخرجه که چگونه فرو میرود و چگونه بیرون می آید انا صببنا الماء صبا گفت ما بریختیم آب را ریختنی یعنی آب باران ثم شققنا الارض شقا یعنی بشکافتیم زمین را شکافتنی یعنی بنبات فانبتنا فیها حباً و برویانیدیم دانه مراد جنس است یعنی انواع حبوب ـ و کوفیان خواندند انا صببنا بفتح الف علی تکرار الفعل کانه قال فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا و باقی قراء بکسر الف خواندند علی الابتداء و عنباً و نیز انگور برویانیدیم حبوب را برای طعام و فوا که برای آدم و قضباً و سبلیت برای چهار پایان و زیتون برای روغن و نخلاً و درختان خرما و حدائق غلباً و درختانی سطبر کردن جمع اغلب است و هو الغلیظ الرقبة ـ عبدالله عباس گفت درازبالای ـ مجاهد گفت برهم پیچیده ـ قتاده گفت درختان خرماء گران مایه و فاکهة وأباً ومیوه وگیاه زار

والاب الکلی والمرعی ضحاك گفت اب گیاه باشد ـ عکرمه گفت فاکهة آنست که آدمیان خورند و اب آنست که چهارپایان خورند ابراهیم التیمی روایت کرد که از ابوبکر پرسیدند اب چه باشد گفت ای سماء تظلنی وای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله برایی اما الفاکهة فاعرفها و اما الاب فلااعرفه گفت کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا برگیرد چون در کتاب خدای تعالی برای خود گویم فاکهة میدانم اب نمیدانم ـ انس مالك روایت کرد که یك روز عمر این آیه بخواند آنگه گفت این همه میدانم اب چه باشد آنگه گفت از این کتاب آنچه روشن است آنرا متابعت کنید از آنچه روشن نیست دست بدارید و این هر دو خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث بیاورده است باسناد متاعاً لکم ولانعامکم نصب او بر مفعول له است گفت تا تمتع باشد و برخورداری شما را و چهارپایان شما را تا اول باو انتفاع عاجل برگیرید بطعام و غذا خوردن آن و انتفاع اجل بنظر کردن در او تا شما را بعلم بصانع رساند و تفکر کردن در اول و در آخر او تا اعتبار کنی و بدانی که دنیا را محلی نیست سفیان الکلانی گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت طعام چیست تو را گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) گوشت و شیر گفت آنگه چه شود گفتم یا رسول الله (ص) آنچه دانی گفت خدای تعالی آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را بآن اول نکو دارنده باشد و بآخر وحش منتن ـ ابی کعب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد بدنیا که آدمی اگرچه طعام خورد مفرح و مملح کند باَبازیر و نمك خوش گرداند عاقبت آن شود که میداند گفت دنیا با آن ماند ـ عبدالله عمر وقتی در وعظ میگفت چون آدمی درطهارت جای شود و براز او جدا شود فرشته او را از روی اعتبار گوید یا هذا این آنست که بخل میکردی بنگر که چه شده است فاذا جائت الصاخة آنگه آواز صیحه نفحه صور برآید و برای آن صاخه خوانند که گوشها را کر کند و گفتند برای آنکه بهمه گوشها برسد بر وجهی هر کدام بلیغ تر بود یوم یفر المرء من اخیه آنروز که بگریزد مرد از برادرش و امه و ابیه و از مادر و پدرش و صاحبته و بنیه و از زن و فرزندانش یعنی شفقت خویشی و رحم میان ایشان برجای نباشد از آنجا که بخویشتن مشغول باشند و گفتند برای آنکه ترسند از مطالبه تبعاتی و مظالمی که میان ایشان باشد و گفتند برای آنکه دانند یکدیگر را عنایتی نکنند از خدای تعالی ـ قتاده گفت از حسن بصری گفت اول کسیکه از پدر بگریزد ابراهیم (ع) باشد و اول کسیکه از فرزند بگریزد نوح (ع) باشد و اول کسیکه از زن بگریزد هم نوح (ع) باشد و هم لوط باشد و اول کسیکه از برادرش بگریزد هابیل بن آدم (ع) باشد که از قابیل بگریزد و بعضی از مفسران گفتند این آیه در اینان آمد لکل امری منهم یومئذشان یغنیه هر کس را از ایشان کاری افتاده باشد که او بآن مشغول بود و بدیگری نپردازد و این آیه دلیل قول اول می شود و نیز ظاهر آیه بآن لایق است و مفسران گفتند معنی یغنیه یشغله باشد بدلالت قول الشاعر سیغنیك حرب بنی مالك عن الفحش والجهل فی المحفل ابن محیص درشاذ خواند شان یغنیه بفتح یاء و غین با معجم ـ عطاء بن یسار گفت از سوده جفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که رسول

صلعم گفت يحشر الناس حفاتا عراة غرلا يلجمهم العرق و يبلغ شحوم الاذان روز قيامت خلقان را حشر كنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه نا كرده عرق لگام دهن ايشان كند و تا بگوش ايشان برسد سوده گفت يا رسول الله (صلی الله عليه و آله و سلم) پس چون برهنه باشند كه در عورت يكديگر نگرند آنگاه اين آيه بخواند لكل امری منهم يومئذ شان يغنيه ــ وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة آنگاه باز نمود كه خلقان در قيامت بردو وجه باشند روبهائی بود روشن و خندان و خرم و گشاده وجوه يومئذ عليها غبرة رويها باشد گرد زده ــ عطا گفت رويهای ايشان روشن برای آن باشد كه در دنيا در راه خدا و در جهاد گرد زده شده باشد و آنان كه بر عكس اين باشند از تنعم و رغبت نا كردن در جهاد و صيانت از آنكه گرد آلود شود روز قيامت ــ خداوند رويهای گرد آلود باشند و ذلك قوله و وجوه يومئذ عليها غبرة ــ ترهقها قترة ای تغشاها قترة خاك بر او نشسته باشد و در خاك پنهان شده ــ در اخبار آمد كه چون خدای تعالی مقاصه كند ميان بهايم و ايشان را خاك گرداند آن خاك گرد شود و برروی كافران بنشينند و قوله قترة ای ظلمة و سوادو القترة الظلمه ابن زيد گفت فرق ميان غبره و قتره آن باشد كه قتره گردی بود كه در هوا باشد و غبره گردی باشد كه بروی زمين نشينند ــ آنكه گفت آنانكه با ايشان اين معامله رود اولئكهم الكفرة الفجرة كافران و فاجران باشند واحدهما كافر و فاجر.

سورة كورت ــ اين سوره مكی است و بيست و هشت آيت است و صد و چهارده كلمه است و پانصد و سی و سه حرف است ــ و عبدالله عمر روايت كرد كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او خواهد كه روز قيامت ببيند بگو اذا الشمس كورت بخوان ــ ابی كعب روايت كرد كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او اين سوره بخواند خدای تعالی او را با پناه گيرد از آنكه رسوا شود در قيامت چون صحيفها بر افرازند صدق رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم.

سورة التكوير ثمانی وعشرون آية وهی مكيه

بِسمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَ اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَ اِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ * وَ اِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ * وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ * وَ اِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ * بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَ اِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ * وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ * وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ *

هرگاه آفتاب درهم پيچيده شود وهنگامی كه ستارها درهم تيره شوند وهنگامی كه كوهها سير كرده شود وهنگاميكه شتران آبستن فرو گذارده شوند وزمانيكه جانوران محشور شوند وزمانی كه درياها پر كرده شوند وهنگاميكه نفسها جفت كرده شود وزمانيكه دختر زنده بگور شده پرسيده شود كه بكدام گناه كشته شده است وهنگامی كه نامها گشاده شود وهنگامی كه آسمان پراكنده شود وزمانی كه دوزخ افروخته شود وزمانی كه بهشت نزديك كرده شود

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما اَحْضَرَتْ ☆ فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ ☆ وَاللَّيْلِ اِذا عَسْعَسَ ☆ وَالصُّبْحِ اِذا تَنَفَّسَ ☆ اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ☆ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ☆ مُطاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ ☆ وَما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ☆ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ وَما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَما هُوَ بِقَوْلِ شَيْطانٍ رَجِيمٍ ☆ فَاَيْنَ تَذْهَبُونَ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ ☆ لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ ☆ وَما تَشاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشاءَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ ☆

بداند هر نفسی آنچه آماده كرده است پس سوگند نمی كنم بستاره‌های رجوع كننده روندگان پنهان شونده وقسم بشب هرگاه تاريك شود وقسم بصبح آنگاه كه دم زند كه قرآن هر آينه گفتار فرستادهٔ بزرگوار است صاحب قوت نزد خداوند عرش با منزلت فرمان برده شده پس استوار و نيست يار شما محمد ص ديوانه و بتحقيق ديد پيغمبر ص بكنارهٔ (افق) روشن و نيست او بر پوشيده بخيل و نيست قرآن گفتار ديو رانده شده پس بكجا ميرويد نيست قرآن مگر پندی براي جهانيان مر هر كرا خواهد از شما اينكه مستقيم شود ونه ميخواهيد مگر اينكه ميخواهد خدا پروردگار جهانيان.

قوله تعالی اذا الشمس كورت حق سبحانه وتعالی در اين سورة طرفی از احوال و اهوال قيامت ياد كرد گفت ياد كن ای محمّد (صلی الله عليه و آله و سلم) آن روز كه آفتاب را تكوير كنند مفسران خلاف كردند در معنی اين لفظ ــ علی بن طلحه گفت از عبدالله عباس تاريك كنند عطيه گفت از او كه ببرند ــ مجاهد گفت نيست كنند ــ قتاده گفت نورش ببرند ــ سعيد جبير گفت لفظ معرب است يعني كور بكنند او را ــ ابو صالح گفت نگون سار كنند او را و روايت ديگر از او آنست كه از فلك خودش بيندازند من قول العرب طعنه فكوره اذا القاه ربيع خيثم گفت واصل تكوير در كلام عرب چيزی برهم پيچيدن باشد كتكوير العمامة وبستن جامه كارزار را از اين كارة گويند ــ و بعضی گفتند معنی آنست كه برهم پيچند نورش ببرند واذا النجوم انكدرت و چون ستارگان بيفتند من قولهم انكدر الطاير اذا سقط عن عشه چون از آشيانه بيفتد و انكدر اذ انقض علی الصيد قال العاج ابصر خربان قضاء فانكدر و انكدر القوم اذا نصبوا علی غيرهم قال ذو الرمة شعر فانصاح جانبه الوحش و انكدرت والحس لا نائلی المطلوب والطلب ــ عبدالله عباس گفت منفر شود من الكدرة والكداره واذا الجبال سيرت و چون كوهها برفتن در آيند بروی زمين ميروند بمانند گرد و از هوا بمانند پشم زده و اذا العشار عطلت و آنكه كه اشتران ده ماهه آبستن را فرو گذارند يكی را از آن عشرا گويند و از ده ماه تا تمامی سال آن نام بر او باشد و از اين نفيس تر عرب را مالی نبود و عزيزتر بر ايشان در اين وقت نه بر او نشينند و نه از او شير دوشند واذا الوحوش حشرت آنگه كه وحوش را جمع كنند ــ عبدالله عباس گفت حشرشان مرگشان باشد و حشر هر چيزی مرگش بود مگر حشر جن و انس كه حشر ايشان بعث باشد ــ ابی كعب گفت اختلطت آميخته شوند ــ قتاده گفت جمع كنند ايشان را واذا البحار سجرت اهل بصره و مكه بتخفيف خواندند و باقي قراء بتشديد ــ ابن زيد و سفيان گفتند اوقدت بآتشی بتابند تا آب او آتش شود ــ عبدالله عباس گفت خدای تعالي

چون روز قیامت خواهد بودن آفتاب و ماه و ستارگان را در دریا فکنند آنکاه بادی از بادهاء
دبور بفرستند تا برو جهد و آنرا آتش کند ـ مجاهد گفت و ضحاك و مقاتل نیز سجرت ای
فجرت درهم کشایند دریاهارا تا مختلط شوند عذب با ملح آمیخته شود همه دریاها دریائی
شود کلی گفت سجرت ای ملئت پر کنند او را ـ ربیع خیثم گفت زیاده کیرد تا زمین ها
پر نماید ـ قتاده گفت آبش بزمین فرو شود تا یکقطره نماند بخلاف آنکه دیگر مفسران
گفتند ـ و گفتند آبش حمیم شود و تافته برای اهل دوزخ ـ ابی کعب گفت شش آیه
باشد از اعلام قیامت پیش از قیامت یکی آنکه مردم در بازار ها بکار خویش مشغول باشند
روشنی آفتاب برود ایشان در آن اندیشه می کنند تا چه رسید آفتاب را ستارهٔ که پدید آمده
باشد فرو ریزد در این حال باشند که کوهها رفتن گیرند بر زمین و زمین بجنبد و مضطرب
شود و سوخته گردد و جنیان با انسیان گریزند و انسیان با جنیان و دواب و وحوش و طیور
آمیخته شوند فذلك قوله و اذاالوحوش حشرت نزد این حال جنیان با انسیان گویند ما برویم
و خبری با شما آریم بروند دریاها بینند که بآتش می بشخد و ذلك قوله و اذاالبحار سجرت
ایشان دراین باشند زمین ها شکافته شود تا بزمین هفتم و آسمانها شکافته شود تا بآسمان هفتم
ایشان در این باشند بادی بیاید همه را هلاك کنند واذاالنفوس زوجت و آنگاه که نفس ها
را جفت کنند ـ نعمان بن بشیر گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت درتفسیر این آیه که
هر قومي را با قرین خود مقرون کنند از آنانکه مانند عمل او کنند صالح با صالح و فاجر
با فاجر ـ عبدالله عباس گفت آنکاه که مردمان سه صنف شوند و ذلك قوله و کنتم ازواجاً
ثلثة ـ حسن و قتاده گفتند هر نفسی را با اهل ملت خود جفت کنند جهودان با جهودان
و ترسایان را با ترسایان ـ مقاتل گفت نفسهاء مؤمنان را جفت کنند با حورالعین و نفسهای
کافران را جفت کنند با شیاطین نظیرها قوله احشروا الذین ظلموا و ازواجهم ـ بعضی دیگر
گفتند نفسها را جفت کنند باعمال خود از خیر و شر عکرمه گفت جانها را جفت کنند
با تنها و اذا الموؤدة سئلت و آنکاه که پرسند از آن دختر که زنده در گور کرده اند و این
آن بود که عرب چون ایشان را دختری آمدی او را زنده در گور کردندی ترس درویشی را و
استنکاف آن را که کسی او را نخواهد چنانکه حق تعالی گفت و از ایشان حکایت کرد فی قوله
یتواری من القوم من سوء ما بشربه ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب و اصل و اد ثقل بود و
منه قوله ولا یؤده حفظهما ای لایثقله واده اذا ثقله برای آنکه خاك بر او انباز کنند ثقل باشد
برو ـ مفسران گفتند عرب چون خواستی که دختری را نبکشند پیراهنی بکردی او را از پشم
شتر یا پشم گوسفند و او را در قفای شتر و گوسفند فکندی تا شبانی میکردی و چون بخواستی
کشتن نیکو میداشتی او را تا شش ساله شدی مادرش را گفتی این دخترك را بیارای و طیب
بر او کن تا او را بخانه شوهر برم مادر همچنان کردی آنکه او را بیاوردی و گوری کنده
بودی او را گفتی در آنجا نکر او در آنجا نکریدی دستی فرا آوردی و او را در آنجا انداختی
و خاك بر او راست کردی ـ عبدالله عباس گفت عرب را در جاهلیت عادت چنین بودی که

چون زنان ایشان آبستن شدندی و وقت وضع نزدیك شدی چاله بکندی تا چون زن را درد
آمدی بر آن چاله نشستی و بزادی اگر پسر بودی بر گرفتندی و اگر دختر بودی در آنجا
فکندندی و خاك بر او راست کردندی و گفتند قبایلی مخصوص بودند از عرب که این معنی
کردند و شاعرشان در این معنی گفت سمیتها اذولدت تموت والقبر صهرضامن زمیت و
شاعری دیگر در این معنی گفت لکل ابی بنت اذاهی ادرکت ثلثة اصهار اذا ذکر الصهر
فزوج یراعیها و بیت یکنها وقبر یواریها فخیرهم القبر و دیگری گفت القبر اخفي سترة للبنات
و دفنها یروی من المکرمات اماتری الرحمن سبحانه قد وضع النعش بجنب البنات قتاده گفت از
جهل عرب یکی آنست که سگ پرورند و فرزندان بکشند خدای تعالی ایشان را بدان تعبیر
کرد و تهدید بقوله و اذاالموؤدة سئلت بای ذنب قتلت ـ گفت آنکه که بپرسند از دخترك
در گور کرده را که تو را بچه گناه کشتند و این کلام متضمن تهدید و وعید است آنکس
را که این کرده باشد ـ و سؤال بظاهر اگر چه تعلق بموؤدة دارد و بحقیقت وائد را
باشد چنانکه گفت در حق عیسی مریم علیه السلام ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین
من دون الله و غرض از این تخجیل آنان باشد که این حدیث بر او حواله کردند و مثله قوله
یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم و سؤال برحقیقت بر امتان متوجه باشد و این طریقی
معروف است عرب و عجم را راوی خبر گوید قیس بن عاصم گفت که پیش رسول صلعم
رفتم و گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) هفت دختر زنده درخاك کردم درجاهلیت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت برهریکی بردهٔ آزاد کن گفتم یا رسول الله من خداوند
شترم گفت بعدد هریکی شتری هدی کن بخانه خدای قوله سئلت بای ذنب قتلت قرائت عامه
قراء برفعل مجهول است ودرشاذ جابر وابوالضّحی خواندند سئلت بایّ ذنب قتلت ـ اما وجه سئلت
بیان کردیم وقوله قتلت علی المجهول والخبر عن الغایب وجه او آنست که این نوع کلام دووجه
دارد هم قتلت هم قتلت بر خطاب چنانکه گویند قال زید انه ذاهب وانیّ ذاهب و قال عبدالله
بایّ ذنب ضربت وبای ذنب ضربت و وجه دیگر گفتند درسئلت و آن آنست که گفتند سئلت
بمعنی طلبت است ای طلبت من قاتلها ایشان را باز خواهند ازآنانکه ایشان را کشته باشند گویند
کجایند فرزندان شما وچه کردید ایشان راوبچه گناه کشتید ایشان را واین هم وجهی لطیف است
و اذ الصّحف نشرت وانکه که صحیفها بر افراخته شود اهل مدینه وشام و بصره نشرت بتشدید
خواندند الاّ ابوعمرو علي تکثیر الفعل وباقی قراء بتخفیف ام سلمه گفت شنیدم ازرسول صلي الله
علیه وآله وسلم که می گفت یحشر الناس حفاة عراة مردمان را حشر کنند برهنه پای وبرهنه
تن ام سلمه گفت زنان هم برهنه باشند گفت بلی گفت واسؤتاه رسول علیه السلام گفت
آنروز مردم بخود مشغول باشند گفتم بچه مشغول باشند گفت بصحیفهاء افراخته که درآنجا
مثقال ذره ها ومثقال حبة من خردل واذاالسماء کشطت ازجای برکنند آسمان وانکه در نوردند
وکشط قلع باشد ونزع پوست از شدت التزاق یقال کشط جلد راسه اذا نزعه والکشط ابلغ من
الکشف و کشف و قشط اخوات باشند در قرائت عبدالله مسعود قشطت بالقاف وعرب معاقبت

کـنند میان قاف وکاف لقرب مخرجهما یقول الکافور والقافور والقف والـکف واذالجحیم سعرت وانکه که دوزخ بتابند وسعر تافتن تنور باشد والسعیرالمبالغه وسعیر فعیلباشد بمعنی مفعول یعنی دوزخ تافته وقال الشاعر ولوتاتنی فی نار مسعرة ثم استطاعت لزادت فوقها حطباً ـ واذالجنة ازلفت وانکه که بهشت نزدیك کردانند و زلفه قرب باشد واز لاف اقراب بود من زلفه برای آن خواندند که بمکه نزدیك است علمت نفس ما احضرت این جواب اذا ست در این آیات کـفت چون چنین باشد بداند هرنفسی آنچه حاضر کرده باشد ومثله قوله یوم تجد کل نفس ما علمت من خیر محضراً الایة عبدالله عباس کـفت در این آیه دوازده خصلت است شش در دنیا باشد و شش در آخرت فلا اقسم کـفت قسم نکنم کـفتند لاصله است یعنی قسم کنم به پنج ستاره کـه مشتری است و زهره و زحل ومریخ وعطارد وخنس جمع خانس است وخنوس الناخر والرجوع برای آن خنس خواند آن را که رجوع ایشان باز پس باشد کرجوع القهقری و کـفتند برای آنکه کـاه رفتنش بر استقامت بود وکـاه راجع باشد الجوار روندکـان جمع جاریه الـکنس جمع کانس ای داخل فی الـکنابس واصل آن در وحوش و آهو باشد که در خانه باشد و خانه او را کـناس خوانند قال طرفة بن العبید کان کـناسی ضالة یکنفانها واطرفنی تحت صلب مؤبد و کـذلك المکنس وجمعه مکانس قال الاعشی فلما لحقنا الحی وابلغ انس کما ابلغت تحت المکانس ربرب و قال لوس بن حجر المتر ان الله انزل مزنه وعضر الظبا فی الـکنایس یقمع ـ واللیل اذا عسعس وبحق شب که تاریك شود ـ سعید جبیر کـفت اقبل ظلامه ـ دیکران کـفتند ادبر تقول العرب عسعس وسعسع اذا ادبر ولم یبق منه الا الیسر قال علقمه حتی اذا الصبح له تنفسا وانحاز عنها لیلها وعسعسا وقال روبه یا هند ما اسرع ما تعسعسا من بعد ماکان فتی ترعرعا ـ والصبح اذا تنفس بحق صبح چون دم بزند یعنی آغاز کند بآمدن انه که این قرآن لقول رسول کریم یعنی وحی وتنزیل و آورده رسول کریم است و آن جبرئیل است و قول رسول بر سبیل توسع کـفت وانما برحقیقت قول خدا است جل جلاله معنی آنست که این قرآن جبرئیل شنید از خویشتن نکفت وانه جواب قسم است ـ وبعضی مفسران کـفتند مراد برسول محمّد است صلی الله علیه و آله وسلم وقول اول درست تراست وموافق بظاهر ذی قوة عند ذی العرش مکین کـفت خداوند قوّه است ومکین وممکن است بنزدیك خدای عرش مطاع وفرمان رواست این جایکاه یعنی برآسمان امین واستوار است بروحی خدای تعالی زیاده و نقصان نکند و دروغ نکوید انکه خطاب کرد با کافران و کـفت این صاحب شما که محمداست صلی الله علیه و آله وسلم دیوانه نیست چنانکه شما کـفتید ولقد راه بالافق المبین و بدید اورا یعنی رسول صلی الله علیه و آله وسلم جبرئیل را علیه السلام بدان صورت که خدای اورا آفریده است . وافق کناره آسمان باشد ـ حسن وقتاده کـفتند افق مبین آنجا است که آفتاب بر میآید ـ عکرمه کـفت از عبدالله عباس کـه رسول صلی الله علیه و آله وسلم کـفت جبرئیل را من میخواهم که تورا به بینم بر آن هیکل کـه در آسمان باشی کـفت آن قوة نبود تورا وطاقت نداری کفت علی حال کـفت اکنون کجا خواهی که خودرا بتو بنمایم کـفت بابطح کـفت در نکنجم کـفت بمنی کفت در نکنجم کفت درعرفات

کفت درنکنجم کفت اکر لابد است بکوه حرا آن روز که موعد دیدن جبرئیل علیه السلام بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم بکوه حرا رفت وبنشست ناکـاه جبرئیل آمد از کوههای عرفات با هیبتی وجثّه وآوازی از خشخشه وجلجله همه روی آسمان پوشیده از مشرق تا مغرب سرش در آسمان وپاهایش در زمین رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیهوش بیفتاد جبرئیل علیه السلام هم بآن صورت شد که بعادت خویش پیش رسول آمدی وبیامد وبنشست و سر رسول را صلی الله علیه و آله وسلم در کنار کرفت و رسول علیه السلام بهوش آمد انکه کفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تورا خلق من عظیم می آید اکر میکائیل را ببینی که سر او درزیر عرش است و پایهای او در زیر هفتم زمین است و عرش باعظمت بر دوش او نهاده است و هر وقت از ترس خدای تعالی چنان متضائل و حقیر شود کـه کنجشکی تا عرش خدای بنه ایستد جز بر عظمت خدای تعالی وُ ما هو نیست او یعنی محمّد ص بضنین کفت او بر غیب متهم نیست یعنی بروحی و آنچه اورا بر او اطلاع میکنند از علم غیب ـ حمزه و عاصم و مدنیان وشامیان و زید بن ثابت و حسین و عبدالله عمرو لیث و اعمش و عبدالله عباس بروایت مجاهد بضنین خواندند بضاد یعنی بخیل نیست باین وحی که باو انزال میکنند و علم غیب که بر او القاءمیکنند بخل نمی کند بدان بر شما با شما میکوید و از شما هیچ پوشیده نمیدارد یقول ضننت بالشیئی اضن به ضنّاً و ضنة و ضنانة فاناضنین ای بخیل قال الشاعر اجود بمضمون البلاد و انی بسترك عمن سالنی لضنین وباقی قراء بظاء خواندند و این قرائت عبدالله مسعود است و عبدالله زبیر وعوف و عمر بن عبدالعزیز ـ و روایت سعید بن جبیر از عبدالله عباس و معنی ظنین متهم باشد یقال فلان یظن بکذا و یزن ای یتهم به والظنه التهمه قال الشاعر اما و کتاب الله لاعن شباره ـ هجرت ولکن الظنین ظنین وابو عبیده این قرائت اختیار کرد و کفت عرب رسول را صلی الله علیه و آله سلم به بخل نسبت نکردند و اما اورا بر وحی متهم کردند این جواب ایشان است و ردّ است بر ایشان ـ فرّا و مبرّد کفتند بضنین ای ضعیف من قولهم بئر ظنون اذا کانت قلیلة الماء وما هو بقول شیطان رجیم و این قرآن قول ابلیس ملعون رانده دور کرده نیست فاین تذهبون کجا میروید یعنی براه شبهت ها و کمانهاء خطا در این قرآن کـه کـاه کویند سحر است و کـاه کویند کهانت است کـاه کویند فسانه اوّلینان است و کفتند معنی آنست کـه کجا میروید و عدول می کنید از این قرآن و بیان و شفای شما دراوست ـ فرّا و کسائی کفتند تقدیر آنست که الی این تذهبون یقول العرب انطلق به الغور یعنی الی الغور و ذهبت الشام و خرجت العراق و انطلقت السوق ای هذا المواضع قال وانشد فی بعض بنی عقیل تصیح بناخنیقه اذراتنا وای الارض تذهب بالصباح یرید ای ارض تذهب ـ واسطی کفت معنی آنست که کجا روید بصفتی از صفات عبودیت بفسحت ربوبیت روید تا بمقرّ عز برسید جنید کفت معنی این آیه مقرون است بآیهٔ دیکر و هو قوله وان من شیئ الاّ عندنا خزائنه فاین تذهبون یعنی خزاین هرچیز نزدیك من است شما کجا میروید هر کجا بروید جز نزدیك من بنجح نرسید ان هو الاّ ذکر للعالمین این قرآن نیست الاّ ذکری و یادکاری جهانیان را و این آیه دلیل قول او است و

مقوّی و مبیّن آن لمن شاء منکم ان یستقیم قوله لمن بدل العالمین است بدل البعض من الکل کقولك مررت بالقوم ثلثهم یعنی ذکری است از جمله جهانیان را آنان کـه خواهند مستقیم باشند و براه استقامت بایستند و ما تشآؤن الا ان یشآء الله گفت شما نمی‌خواهید تا خدای بخواهد بیان کردیم که مجبران را بر این آیه تمسکی نیست برای آنکه مشیت هم از ما و هم از خدای تعالی متعلق نیست بچیزی لابد تعلق باید کردن آنرا بچیزی تا آیه معنی دار شود و کلام را فائده پدید آید و اولی‌تر چیزی که تعلق کنند مشیت را باو استقامت است که مذکوراست در آیه تا معنی آیه ملایم بود و مناقض نبود و بر اینوجه معنی آن باشد که شما استقامت نخواهید الاّ آنـکه خدای خواهد و این با مذهب عدل راست است ـ وجهی دگر آنست که وما تشآؤن الاستقامة اذا شآءالله تمکینکم منها اگر بجز از استقامت تعلق کنند روا باشد بر این وجه و معنی این باشد که شما هیچ نخواهید الا آنکه خدای خواهد که تمکین کند شمارا از آن فعل و اراده کرده که بآن مرید باشد ـ و وجهی دیگر آنست کـه شما نخواهید فعلی از طاعات الا پس از آنـکه خدای خواهد که شما آن کنید برای آنـکه تا امر نکنند بآن ما نکنیم و امر نکنند الا آنـکه مرید باشد و این وجهی قریب است و اگر گویند چرا تخصیص کرد آیه‌را بطاعت گوئیم تخصیص بادّله عقل و آیات محکم کردیم وتخصیص بدلیل روا بود وروایت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت شیّبتنی سورة هود و اخواتها گفت سورة هود واخوات او مرا پیر بکرد و اخوات او واقعه است و اذاالشمس کوّرت

سورة اذاالسماء انفطرت ـ این سوره مکی است ونوزده آیت است وهشتاد کلمه است وسیصد و بیست و نه حرف است و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول علیه و آله افضل الصلوة گفت هر که اذاالسما انفطرت بخواند خدای تعالی اورا بعدد هر گور که در دنیا هست و بعدد هر قطره باران که از آسمان بزمین آید اورا حسنتی بنویسند وکار او نیکو کند درروزقیامت صدق رسول‌الله صلی الله علیه وآله و سلم

سورة الانفطار تسع عشرة آية و هی مکيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔمهربان

اِذَاالسَّمٰآءُ انْفَطَرَتْ * وَاِذَا الْكَوٰاكِبُ انْتَثَرَتْ ☆ وَاِذَاالْبِحٰارُ فُجِّرَتْ ☆ وَاِذَاالْقُبُورُ

هنگامی که آسمان شکافته شود وهنگامی کـه ستارهافرو ریزندو هنگامی کـه دریاها روان کرده شودوهنگامی کـه قبرها

بُعْثِرَتْ ☆ عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ ☆ يٰا اَيُّهَا الْاِنْسٰانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ

زیروزبر کرده شود بداند هرنفسی آنچه‌پیش فرستاده وآنچه پس گذاشته‌ای آدمی زاد چه چیز فریفت‌تورابپروردگار

الْكَرِيمِ ☆ اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّٰيكَ فَعَدَلَكَ فِي اَيِّ صُورَةٍ مٰا شٰآءَ رَكَّبَكَ ☆ كَلّٰا

بزرگوارت آنکه آفریدتوراپس تمام‌نمود اعضای‌تو را پس معتدل‌نموددرهر صورتی کـه‌خواست ترکیب‌دادتورانه‌چنین‌است

بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَاِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰافِظِينَ كِرٰاماً كٰاتِبِينَ ☆ يَعْلَمُونَ مٰا تَفْعَلُونَ

بلکه‌تکذیب می‌کنند بروز جزاوبدرستی کـه برشما هرآینه‌نگهدارنده اند بزرگان نویسندگان میدانند آنچه‌میکنید

اِنَّ الْاَبْرٰارَ لَفِي نَعِيمٍ ☆ وَ اِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهٰا يَوْمَ الدِّينِ ☆ وَمٰا هُمْ

بدرستیکه‌نیکوکاران هرآینه دربهشت‌باشندوبدرستیکه‌بدکاران هرآینه دردوزخند درآیندآنها در روزجزاونیستندفجار

عَنْهٰا بِغٰائِبِينَ ☆ وَمٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ☆ يَوْمَ لٰا

ازجهنم گم‌شدگان‌وچه‌دانا کرد تورا که چیست‌روز جزاپس‌چه دانا کرد تورا کـه چیست روزجزا روزی‌است‌کـه

تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً ☆ وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ .

مالك نشود نفسی‌مرنفسی چیزیرا وحکم درآن روز مرخدای را است .

اذاالسماء انفطرت حق تعالی در این آیات هم ذکر اعلام و آثار قیامت گـفت یاد کن ای محمّد آن روزی که شکافته شود آسمان و ستارکان ریزیده شوند والفطر الشق والانفطار الانشقاق والانتشار التفریق و انفعال همیشه مطاوع فعل باشد یقال شققته فانشق و نثرته فانتثر ـ و دریا هـا را در یکدیگر گشایند تا یك دریا شود حسن گـفت آبش بشود ـ کلبي گـفت مملو کـنند و اذاالقبور بعثرت وانـگه که گورها باز شیارند وزیر و زبر کـنند تا مردگان را بیرون آرند زنده کرده والبعثرة والبحثره البعث و اصل کلمه بعث است را دراو زیاده کردند بعث وبحث متقارب المعنی اند جز آنست کـه را برای مبالغت زیادة کردند این بعثي باشد که زیر و زبر کـنند علمت نفس این جواب اذا است و عامل در او گـفت انکه که این کار ها پیدا شود بداند هر نفسی آنچه کرده باشد از افعالی که در تقدم عمر کرده و افعالی که در آخر عمر کرده ـ عکرمه گـفت آنچه تقدیم کرد از فرایض و آنچه ضایع کرد و گـفتند آنچه در پیش افکند از فرزندان که فرط کرده باشند تا شفیع او باشند و آنچه تاخیر کرده باشد و گـفتند ما فعلت و ترکت آنچه کرده باشد و آنچه رها کرده باشد از کردنی ـ و گـفتند آنچه تقدیم کرد از اعمال و باز گذاشت از مظالم و گـفتند آنچه تقدیم کرد از صدقات و تاخیر کرد از ترکات یا ایها الانسان آنـگه خطاب کرد با آدمی ای فرزند آدم چه غره کرد تو را و چه بفریفت تو را و مغرور کرد بخدای کریم ـ در خبر است کـه رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بخواند و گـفت غره جهله آدمی را جهل بخدای مغرور کـند ـ قتاده گـفت عدوه البائس المسلط دشمن بینوا مسلطش کرد یعنی ابلیس ـ فضیل عیاض را گـفت اگر خدای تعالی روز قیامت تو را بدارد و گوید ما غرك بربك الکریم چه جواب دهی گـفت گویم پرده های فرو گذاشته است این معنی را محمد سماك نظم کـرد یا کاتم الذنب اما تستحي الله فی الخلوة یاتیکا غرك من ربك امهاله و ستره طول مساویکا مقاتل گـفت غره عفوالله اورا مغرور بکرده است عفو خدای بر انکه تعجیل عقوبت نکرد براو ـ سدی گـفت غره رفق‌الله تعالی بمدارا که خدای تعالی با او کرد او را غره بکرده است یحیي معاذ گـفت برّه به سالفاً و آنفاً نیکوئی او با بنده باول و آخر او را مغرور بکرد بعضی دیگر گـفتند از اهل اشارت غره حلمه به حلم خدای اورا مغرور بکرد ـ ابوبکر وراق گـفت جواب در آیه است فی قوله بربك الکریم پنداری سائل را باز آموخت تا گوید غرنی کرمك منصور گـفت غرنی فضلك علی عبادك و صفحك عنهم گـفت فضل تو بر بندکان و عفو تو از ایشان مرا مغرور بکرد ـ عبدالله عباس گـفت هیچ بندهٔ نباشد و الا خدای تعالی اورا بدارد روز قیامت و

گوید یابن آدم ما غرك بی ای آدمیزاده تو را چه مغرور بکرد بمن یابن آدم چه کردی بآن علم که دانستی یابن آدم چه جواب دادی پیغمبرانرا ـ ذوالنون مصری گفت کم من مغرور تحت الستر و هو لایشعربس مغرور که در پس پرده است و احوال نمیداند ـ ابوبکر بن طاهر الازدی گفت این معنی را در دو بیت یامن علا فی الغر والتیه وغره طول تمادیه املی لك الله فبادرته و لم تخف غب معاصیه الذی خلقك آن خدائی که بیافرید تورا و تورا راست خلقت آفرید و راست بداشت قوله فسواك دو معنی دارد یکی آنکه تورا خلقی آفرید سوّی تمام بی نقصان و دویم آنکه تورا راست قامت آفرید و مسطح نکرد تورا بر شکل چهار پایان قوله فعدلك و تورا راست بداشت کوفیان بتخفیف دال خواندند ای صرفك و امالك الی صورت شآء تورا باز گردانید بآن صورت که خواست از طول و قصر و حسن و قبح یکی را دراز و یکیرا کوتاه و یکی را سفید و یکی را سیاه و یکی را زشت و یکی را نیکو بحسب مصلحت و دیگر قرّاء بتشدید دال خواندند یعنی قومك و جعلك معتدل الخلقة تورا راست خلق کرد ـ و این اختیار قرّاء و ابو عبیده و ابو حاتم است و مثله قوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مجاهد گفت فی ایّ شبه شآء در آن شبه و مانند که خواست از عم و خال ـ راوی خبر گوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم یك روز مرا گفت یا فلان تورا فرزندی آمده است گفتم یا رسول الله ص آری گفت باکه ماند گفتم یا رسول الله ص با پدر و مادر ماند گفت چنین مگوی که نطفه در رحم چون قرار گیرد خدای هر شبهی که میان آن مرد و زن باشد تا بآدم جمع کند و اورا بآن شبه آفریند که خواهد نبینی که خدای تعالی چه گفت ـ گفت فی ای صورة ماشآء رکبك یعنی ما فی بینك و بین آدم ـ عکرمه و ابوصالح گفتند در هر صورت که خواست تورا ترکیب کرد چون صورت آدمی خواست چنین آمدی اگر صورت دیگر خواستی همان بودی برای آنکه اختیار فاعل مختار راست نه بایجاب موجبی که خلاف آن روا نباشد و قوله ما رواست که زیاده باشد و رواست که ابهامی باشد کقولهم لامر ما جدع قصیر انفه ـ کلاّ زجر است کافران را بل تکذبون بالدین عامۀ قراء بتاء خطاب خواندند ـ و ابوجعفر بیا خواند خبراً عن الغایبین گفت شما کافران تکذیب می کنید و دروغ میدارید جزاء و روز قیامت را و ان علیکم لحافظین و بر شما نگاهبانی هستند از ملئکه که اعمال شما نگاه میدارند کراماً کریمانند و دبیرانند دبیران کریمند و کرم ایشان آنست که در خبر است که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شادمانه شود و بشتابد و یکیرا ده بنویسد و چون معصیتی کند هردو فرشته دل تنك شوند فرشته دست چپ خواهد که تا بر او نویسد آن دیگری گوید توقف کن یك ساعت تا باشد که پشیمان شود توقف کند دوم ساعت خواهد که بنویسد رها نکند همچنین تا هفت ساعت بعد از هفت ساعت گوید جاهل است این بنده بنویس یکی را یکی یعلمون ما تفعلون می دانند آنچه شما می کنید ان الابرار لفی نعیم گفت نیکوکاران و آنان که با پدر و مادر مبرة کنند در بهشت باشند و جای ایشان در بهشت است ـ عبدالله عمر گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت خدای تعالی ایشان را برای آن ابرار خواند که با پدران و فرزندان نیکوئی

کنند انکه گفت چنانکه پدران را بر فرزندان حق است فرزندان را نیز بر پدران حق است ـ و گفتند مراد آنانند که سوگند و عهد براست کنند من قولهم برّفي یمینه و بر این قول وفا بجملۀ اوامر و نواهی داخل باشد در این آیات و این عام تر است و بفائده بیشتر گفت آنانکه چنین باشند در بهشت باشند و جای ایشان بهشت خواهد بودن و ان الفجار لفی جحیم ـ و آنانکه کافران و فاسقان باشند جای ایشان دوزخ باشد یصلونها یوم الدین ملازم باشند با دوزخ روز قیامت که روز جزا بود و ما هم عنها بغائبین و ایشان را از آنجا غائب نباشند و آیه باین قرینه مخصوص باشد بکافران برای انکه کافر هم فاسق باشند از روی لغت و هم از روی شرع امّا فاسق کافر نباشد باتفاق و پیش از این بموضع خود بیان کردیم که فساق اهل صلوة در دوزخ مؤبد نباشد ـ انکه بر سبیل استعظام و استهوال گفت و ما ادریك ما یوم الدّین تو چه دانی که روز جزا چه روزی باشد ثم ما ادریك ما یوم الدّین پس چه دانی ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم که آن روز چه روز باشد و این بر سبیل مبالغه گفت در باب تعظیم و تهویل این روز انکه هم او بیان کرد و گفت یوم لاتملك نفسٌ لنفس شیئاً مکّیان و بصریان خواندند یوم ردّا علی قولهم له ما یوم الدّین و باقی قرّا یوم خواندند بنصب علی تقدیر فعل مضمر و التقدیر اعنی یوم لا تملك. گفت روزی باشد که هیچ نفس مالك نباشد هیچ نفس را چیزی و نتواند که از او عذاب دفع کند یا از او غنای کند و اصل ملك قدرت باشد چنانکه بیان کردیم والامر یومئذ لله و فرمان آنروز خدای را بود برای انکه همه فرمانها که امروز بولات و حکّام کرده است فردا باطل شود و باز ستاند از ایشان و معزول کند ایشان را از آن و انکه یومئذ گفت دلیل نکند که امروز اورا فرمانی نباشد برای انکه دلیل الخطاب بود و این درست نیست بنزدیك محقّقان ـ

سورة المطففین این سوره مکّی است و سی و شش آیت است و یکصد و شصت و نه کلمه است و هفتصد و سی حرف است و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که او سورة المطففین بخواند خدای تعالی اورا از رحیق مختوم آب دهد روز قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً

سورة المطففین ست و ثلثون آیة و هی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ☆ اَلَّذِينَ اِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ☆ وَاِذَا كَالُوهُمْ اَوْ

وای کم کنندگان کیل و وزن را آنانکه هر گاه بکیل می ستانند بر مردمان تمام می ستانند و هر گاه به پیمایند ایشانرا یا

وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ☆ اَلَا يَظُنُّ اُولٰئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ

وزن کنند آنها را زیان میرسانند آیا گمان نمیبرند آنها بدرستیکه ایشان برانگیخته شدگانند برای روز بزرگ روزی که بایستد

النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ * وَمَا اَدْرٰيكَ مَا سِجِّينٌ

مردمان برای حکم پروردگار جهانیان نه چنین است بدرستیکه نامۀ بدکاران هر آینه در سجین است و چه دانا کرد تورا که چیست سجین

كِتابٌ مَرقُومٌ * وَيلٌ يَومَئذٍ لِلمُكَذِّبِينَ * اَلَّذينَ يُكَذِّبُونَ بِيَومِ الدِّينِ
كتابي است نوشته شده واى در آنروز مر دروغ گويان را آنانكه تكذيب كنند بروز جزا
وَما يُكَذِّبُ بِهِ اِلّاكُلُّ مُعتَدٍ اَثيمٍ * اِذا تُتلى عَلَيهِ آياتُنا قالَ اَساطِيرُ الاَوَّلينَ
و تكذيب نكنندبآن روز مگرهر تجاوز كننده گناه كارهنگامى كه خوانده شودبر او نشانهاى ماگويد افسانهٔ پيشينيان است
كَلّا بَل رانَ عَلى قُلُوبِهِم ماكانُوا يَكسِبُونَ * كَلّا اِنَّهُم عَن رَبِّهِم يَومَئذٍ
نه چنان است بلكه چرك گرفته وغالب شده بر دل هاى آنها آنچه بودند كه كسب ميكردند چنان است بدرستى كه آنها از پروردگارشان در آنروز
لَمَحجُوبُونَ * ثُمَّ اِنَّهُم لَصالُوا الجَحِيمِ * ثُمَّ يُقالُ هذَا الَّذي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ
هر آينه در پرده شده اند پس بدرستى كه ايشان هر آينه در آينده اند دوزخ را پس گفته شود اين است كه بوديد كه بآن تكذيب مى نموديد
كَلّا اِنَّ كِتابَ الاَبرارِ لَفي عِلِّيِّينَ * وَما اَدريكَ ما عِلِّيُّونَ * كِتابٌ مَرقُومٌ
نه چنان است بدرستيكه نامهٔ نيكوكاران هر آينه در عليين است وچه چيز داناكرد تورا كه چيست عليين كتابى است نوشته شده
يَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ * اِنَّ الاَبرارَ لَفي نَعيمٍ * عَلَى الاَرائِكِ يَنظُرُونَ * تَعرِفُ
گواه باشند آنرا فرشتگان مقرب بدرستى كه نيكوان هر آينه در بهشتند بر تختها مى نگرند ميشناسى
في وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعيمِ * يُسقَونَ مِن رَحيقٍ مَختُومٍ * خِتامُهُ مِسكٌ وَفي ذلِكَ
در روى هاى آنها تازگى نعمت بهشت را آشاميده شوند از شراب خالص مهرشده كه مهر او مشك است ودر اين
فَليَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ وَمِزاجُهُ مِن تَسنيمٍ * عَيناً يَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ * اِنَّ -
پس بايد رغبت كنندگان و آميختگى رحيق از چشمهٔ كوثر است چشمهٔ كه مى آشامند بآن مقربان بدرستى كه
الَّذينَ اَجرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذينَ آمَنُوا يَضحَكُونَ * وَاِذا مَرُّوا بِهِم يَتَغامَزُونَ
آنانكه شرك آوردند هستند از آنانكه ايمان آوردند مى خنديدند و هنگامى كه گذرند بايشان اشاره كنند بچشم مؤمنان را
وَاِذَا انقَلَبُوا اِلى اَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَاِذا رَاَوهُم قالُوا اِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ
و چون برگردند بسوى كسان خود برگردند شادى كنندهو چون بينند آنها را گويند كه اين گروه هر آينه گمراهانند
وَما اُرسِلُوا عَلَيهِم حافِظينَ * فَاليَومَ الَّذينَ آمَنُوا مِنَ الكُفّارِ يَضحَكُونَ *
و فرستاده نشد بر ايشان نگهبانان پس امروز آنانكه گرويدند از كفار ميخندند
عَلَى الاَرائِكِ يَنظُرُونَ هَل ثُوِّبَ الكُفّارُ ماكانُوا يَفعَلُونَ .
بر تختها تكيه زده مى نگرند گويند آيا جزا داده شوند كفار آنچه بودند كه ميكردند

قوله تعالى و يل للمطففين الايات حق سبحانه و تعالى در اين آيات تهديد و وعيد كرد آنانرا كه چون چيزى سنجند يا پيمايند كم سنجند و كم پيمايند و التطفيف التقليل واشتقاقه من الطفيف و هوالقليل اى اليسير يقال هذا ناقة نذر قليل طفيف زهيد برض و تح نكد وحقير بيك معنى اند . گفت واى آنانكه حق مردمان تمام بايشان ندهند نقصان كنند آنكه وصف كرد ايشان را گفت الذين آنانكه چون پيمايند بر مردمان تمام بستانند درعلى دوقول گفتند كوفيان گفتند على بمعنى من است يعنى اذا اكتالوا من الناس و ايشان گويند حروف الصّفات يقوم بعضها مقام بعض و اين قاعده بنزد بصريان درست نيست گفتند اين آيه بر ظاهر خود است و معنى قوله على الناس يعنى اذا اكتالوا لانفسهم على الناس براى خود پيمايند بر مردمان و على

مناقض لام باشد يقال هذا الامر له و عليه وشهد له خلاف شهد عليه و دعاله خلاف دعا عليه و دعاله خلاف دعا عليه و مانند اين بسيارست پس معنى چنان باشد كه چنان پيمايند كه او را باشد و بر خصم او باشد يستوفون تمام بستانند و اذا كالوهم و چون خود پيمايند بر ايشان يعنى ايشان را بايد دادن بمردمان يابرايشان سنجند يخسرون كم پيمايند و كم سنجند يقول العرب كلته و كلت له و وزنته و وزنت له بمعني - و فرا گفت اين لغت اهل حجاز است و ابو عبيده گفت عيسى بن عمر وقف كردى بر كالو او وزنوهم ابتدا كردى چنانكه هم ضمير مرفوع منفصل باشد بدلا من الضمير المرفوع المتصل الذى هوالواو بر قول اول هم ضمير منصوب منفصل باشد از كالوا يقال كلته الطعام - و ابو عبيده گفت وجه اول اختيار است براى حفظ مصحف كه اگرهم ضمير بودى بدل از فاعل بايستى از پى هر دو واو الف نوشته بودى كه اين را الف فصل خوانند براى آنكه فاصل بود ميان ضمير فاعل و ضمير مفعول يقال ضربوهم بى الف چون هم ضمير مفعول به باشد وضربواهم با الف چون ضمير بدل فاعل باشد - عبدالله عباس گفت سبب نزول آيه آن بود كه چون رسول ص بمدينه آمد اهل مدينه در باب كيل و وزن بغايت خبيث بودند خداى تعالى اين آيه فرستاد - قرطى گفت معاملان مدينه مبايعت و تجارت ايشان بشكل قمار بودى بانواع حيلت هائى كه ايشان را بودى و نامهاى آن نزديك ايشان منابذه و ملابسه و مخاطره بود رسول صلى الله عليه و آله و سلّم ببازار آمد و اين آيه برايشان خواند - سدى گفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم بمدينه آمد و مردى بود كنيت او ابو جهينه دوصاع داشت يكى زياده و يكى كم بيكى بزائد بستدى و بيكى بناقص بدادى خداى تعالى اين آيات در حق او فرستاد و گفت واى بر آنان كه كم سنجند و كم پيمايند چون بمردمان دهند و چون از ايشان بستانند تمام بستانند عبدالله عباس روايت كرد ازرسول صلى الله عليه وآله و سلم كه او گفت پنج چيز به پنج چيز - گفتند يا رسول الله كدام است آن پنج چيز كه به پنج چيز باشد گفت هيچ قوم نباشد كه نقض عهد كنند و الاّ خداى تعالى دشمن را برايشان مسلّط كند و فواحش هيچ قوم ظاهر نشود الاّ مرك برايشان مسلط شود و هيچ قوم نباشد كه عادت كنند كم سنجيدن و كم پيمودن را الا كه خدا نبات از ايشان منع كند و هيچ قوم نباشند كه منع زكوة كنند و الا باران از ايشان منع كند و مالك دينار گفت مرا همسايهٔ بود بيمار شد من در عيادت او رفتم اورا در نزع يافتم بانك ميداشت و مى گفت دو كوه از آتش قصد من مى كنند من گفتم يا هذا اين چه خيال است كه تورا مينمايد يا هذيانى است كه تو ميگوئى گفت نه حقيقت است واين از آنجا است كه مرا دومكيال بود يكى زياد و يكى نقصان بزيادت بستدمى وبناقص بدادمى اينكه مى بينم جزاى آنست من ميدانم عكرمه گفت گواهى دهم هر كيّالى و وزّانى ازاهل دوزخ است گفتند نه پسرتو هم كيّال است وهم وزّان گفت دوزخى است - اصمعى گفت ازاعرابى شنيدم كه مى گفت مروّت طمع مدار از آنكس كه مروّت او ازسر مكيال وچشمهٔ ترازو باشد وشاعر گويد در اين معنى مالّلتجار وللسّخاء وانمّا نبتت لحومهم من القيراط - و ديگرى گويد خذوا مال التجار وسوفوهم الى

وقت فانّهم لئام وليس عليكم فى ذاك اثم فانّ جميع ماجمعوا حرام ـ راوى گويد كه اميرالمؤمنين عليه الصلوة والسلام چون از حكومات فارغ شدى ببازار كوفه در آمدى وگفتى يا ايها الناس اتقوالله واوفواالكيل والميزان بالقسط ولاتبخسو النّاس اشيائهم ولاتعثوا ويك روز ببازار آمد مردى را ديد زعفران مى سخت بنگريد بدانست كه ترازوى او راست نيست زعفران از كفّه ترازو بريخت و گفت اوّل كفه ترازو راست كن آنگاه اگر خواهى چرب سنجى تو دانى ـ عبدالله عمر بر مردى بگذشت كه چيزى ميسخت و كم مى سخت گفت از خداى بترس و انصاف بده دراين سختن كه فرداى قيامت مطففان را بدارند با عرق لگام برسر ايشان كنند الايظن انهم مبعوثون ليوم عظيم گفت نمى دانند ايشان كه ايشان را برخواهند انگيختن براى روز بزرگ يعنى روز قيامت و ظن در آيه بمعني علم است يوم يقوم الناس لرب العالمين آنروز كه مردمان بايستند براى خدا تا از حقوق اصحاب و مظالم بدر آيند و حساب باز دهند كه چه كردند و چه گفتند و كجا كردند و كجا گفتند و غرض آن چه بود و هر مثقال ذره از كجا جمع كردند و كجا صرف كردند و بچه طريق كسب كردند راوى خبر گويد يك روز عبدالله عمر اين سوره ميخواند و باين آيه رسيد چندان بگريست و بيفتاد و ديگر نتوانست خواندن كلا ان كتاب الفجار لفى سجين گفت حقا كه نامۀ كافران و فاجران و بى سامانان كه اعمال ايشان بر او نوشته باشند در سجين باشد ـ عبدالله عمر و معتب بن سمن و قتاده و مجاهد و ضحاك و ابن زيد گفتند سجين زمين هفتم است جانهاى كافران و نامهاى اعمال ايشان آنجا باشد ـ و براء بن غازب روايت كند از رسول صلعم كه سجين نام زمين هفتم است عطيه گفت از عبدالله عباس از كعب الاحبار پرسيدم كه سجين چه باشد گفت بدانكه جانهاى كافران بر آسمان برند آسمان قبول نكند با زمين آرند قبول نكند فرو برند بزمين دگر قبول نكند تا بزمين هفتم از آنجا بسجين برند و آن سرحد ملك ابليس است عطا گفت و سعيد جبير كه سجين زير روى ابليس است آنكه از زير روى ابليس ورقى بگيرند و احوال آن كافران برآنجا نويسند در زير روى ابليس نهند ـ روايت عبدالله عباس از كعب الاحبار آنست كه عبدالله عباس از او پرسيد گفت مرا خبر ده از سجين و عليين گفت اما سجين در تورية يافتم كه سجين نام درختى است در زير هفتم زمين نام هرشيطانى درآنجا نوشته چون جان كافران بردارند بآسمان برند درهاى آسمان به بندند در پيش آن و آنرا بسجين اندازند نزديك آن درخت و اما عليين چون جان بنده مؤمن بردارند درهاى آسمان بگشايند براى آن تا بزير عرش رسد دستى از عرش بيرون آيد و بنزل و كرامت او در خور او بنويسد فذلك قوله ان كتاب الفجار لفى سجين و كتاب الابرار لفى عليين ـ كلبى گفت سنگى است در زير هفتم زمين سبز كه سبزى آسمان از اوست نامهاى كافران برآن نهند و هب گفت سجين آخر مملكت ابليس است ـ محمد بن كعب القرطى روايت كرد از ابوهريره از رسول صلى الله عليه و آله وسلم كه فلق نام چاهى است در دوزخ سر گرفته وسجين نام چاهى است در دوزخ سر گشاده مجاهد گفت سنگى است درزير هفتم زمين نامهاى كافران درزير آن سنگ نهند ـ عكرمه گفت

لفي ضلال وخسار يعني عمل ايشان را مواقعى نباشد وبجاى قبول نيفتد چنانكه گويند نام ايشان بخاك افتاد وبزمين افتاد ـ اخفش گفت لفى حبس وضيق وضنك وتنگى وسختى باشد وهوفعيل من السجن و اين بناء مبالغه باشد كقولهم سكير وخمير قال ابن المقبل ورفقه يضربون السفن صاحبه ضربا تواصت به الابطال سجيناً ابوعبيده تفسير اوشديد كرد اى ضرباً شديداً انكه برسبيل استعظام وتعجب گفت وما ادريك ماسجين تو چه دانى اى محمّد كه سجين چه باشد انكه گفت كتاب مرقوم نامه باشد نبشته وعلامت كرده براو چون رقم خامه كه گسترند و فراموش نكنند تا جزا دهند خداوندش را بحسب آن ـ قتاده گفت رقم شر دارد وگفتند مرقوم مختوم بلغت حمير ويل يومئذ للمكذبين واى دروغ دارندگان در اين روز الذين يكذبون بيوم الذين آنانكه روز جزا بدروغ دارند وببعث ونشور ايمان ندارند انكه وصف كرد كافران ببعث را و گفت وما يكذب به الا كل معتد اثيم گفت تكذيب نكند آنرا الا هرظالمى معتدى يقال اعتدى و تعتدى اذا تجاوز الحد ـ اثيم اى مأثوم بزه كارى اذا تتلى عليه آياتنا چون آيات ما براو خوانند گويند اين افسانه پيشينگان است اين جمله صفات مشركان عرب است انكه گفت برسبيل زجر ايشان كلاّ بل ران اى غلب گفت غالب شد بردل هاى ايشان آن اعمال بد كه ايشان كرده اند ابوهريره گفت از رسول شنيدم كه گفت چون بنده گناهى كند نكته سياه بردلش ظاهر شود اگرتوبه كند آن سياهى افروخته گردد و اگر باسر گناه شود آن سياهى زياده شود تاجمله دلش سياه شود فذلك قوله كلاّ بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون ومفسران گفتند همين اين گناه برگناه باشد چنانكه دل سياه شود حذيفة اليمان گفت دل بماند كفى است چون بنده گناهى بكند مقدار يك انگشت ازاو منقبض شود چون يك گناه ديگر بكند انگشتى ديگر منقبض شود تا انكه كه جمله دل فراهم آيد چون چنين شود مطبوع شود ومغلوب گناه گردد اين آيه برخواند ـ بكربن عبدالله گفت چون بنده گناه كند بماند سرسوزنى در دل او پيدا شود وبهر گناهى همچنين سوراخى پيدا ميشود تا بماند غربال شود ـ حسن بصرى گفت رين آن باشد كه مرد گناه بر گناه مى كند تا دلش بميرد ـ عبدالله عباس گفت پوششى بسر او در آيد تا چون چنين باشد بى خبر باشد ترس وانديشه وخشيت در او نماند و گفتند رين قلب آن باشد كه برگرداند تا زيرو زبر شود نظيره قوله ونقلب افئدتهم وابصارهم الاية واصل اين دركلام عرب غلبه بود يقال رانت الخمر على قلبه اى غلبت وقال ابوزبيد الطائى ثم لماراه رانت به الخمر وما ان ترينه باتقاء معنى آيه آنست كه شومى گناه بر دل ايشان غالب باشد تا در حجاب خذلان بماندند ومسلوب التوفيق گشتند وآيه دليل است بر صحت مذهب عدل براى انكه اضافه رين با عمل و كسب ايشان است معلوم شد كه ازايشان برايشان آمد وما درمحل رفع است باسناد الفعل اليه ما شايد كه موصوله باشد وشايد كه ما مصدريه باشد كلاّ انهم عن ربهم لمحجوبون گفت حقاكه ايشان روز قيامت ازثواب خداى محجوب وممنوع باشند على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه و باين آيه تمسك نرسد اشاعره را براثبات رؤيت براى انكه حجاب برحقيقت براجسام روا باشد وايشان خداى را جسم نگويند امّا مجسمه سخن نگويند در نفى رؤيت سخن درنفى تجسم گويند چون

باطل شود که مرئی است برای انکه رؤیت مستحیل است الاّ براجسام یا برالوان و قدیم تعالی نه از قبل اجسام والوان است دیگر انکه حجاب نقیض رؤیت باشد ونقیض وصول باشد و این جز در حق اجسام مصور نشود دیگر انکه تسلیم کنند حجاب از کجاست که چون کافران محجوب باشند دیگران موصول باشند و این دلیل الخطاب باشد واین معتمد نیست بنزدیك اهل علم ثم انهم لصالوا الجحيم انکه ایشان بدوزخ شوند ومستقیم مانند آنجا ثم يقال انکه گویند ایشان را عذابی است که شما دروغ داشتید آنرا كلاّ ان كتاب الابرار لفى عليين چون ذکر کافرانرا واحوال و صفات ایشان بگفته بو ذکر مؤمنان ونیکوکاران کرد گفت حقا که نامهٔ ابرار ونیکوکاران در علیین باشد براء بن عازب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت علیین در بالای آسمان هفتم است در زیر عرش ـ عبدالله عباس گفت این لوحی از زبرجد سبز است در زیر عرش آویخته اعمال ابرار بر آنجا نوشته باشد ـ کعب و قتاده گفتند قائمه است از قوائم عرش ـ مقاتل گفت ساق عرش است ـ عطا گفت از عبدالله عباس که بهشت است ـ ضحاك گفت که سدرة المنتهى است ـ اهل معانی گفتند علی علو بعد علو و شرف بعد شرف بر بلندی پس از بلندی و بر شرفی پس از شرفی گفتند از برای آن جمع کردند آنرا بر جمع سلامت کانه جمع علی علي فعيل مبالغة فى العلو كسكير وخمير والتثنيه عليان والجمع عليون فى حال الرفع وعليين فى حالة النصب والبحر ـ فرا گفت علیین اسمی است موضوع برصیغه جمع که او را واحدی نیست از لفظ او كعشرين وثلثين ـ عبدالله عمر گفت دراین آیه که اهل علیین از چند ساله راه بسر اهل بهشت فرو نگرند چون یکی از ایشان بر کوشك خود آید و ببهشت در نگرد از نور او بهشت روشن شود و اهل بهشت بدانند گویند که این نور روی اهل علیین است و ما ادريك ما عليون و چه دانی تو ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) که علیون چه باشد كتاب مرقوم آنکه او بیان کرد و گفت نوشته باشد رقم برزده قیل مکتوب قیل مختوم ـ گفتند مرقوم نوشته باشد و گفتند مهر کرده باشد ـ بعضی اهل معانی گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست والتقدير كلا ان كتاب الابرار كتاب مرقوم فى العليين و آن محل فرشتگان است گفت نامه اعمال ایشان را این تشریف باشد منزله ایشان بنزدیك خدای تعالی چه باشد آنکه گفت يشهده المقربون مقربان و نزدیکان حضرت آنجا شوند که نامه عمل ایشان است آنکه وصف محل ایشان کرد و گفت ان الابرار لفى نعيم گفت نیکوکاران در بهشت نعیم باشند على الارائك ينظرون بر سریرها می نگرند و برسریر های قربت بثواب ملك رؤف نگرند تعرف فى وجوههم نضرة النعيم در روی ایشان بشناسی نضارت و تازگی نعمت ـ عامه قراء تعرف خواندند بفتح تاء و کسر راء و نضرت بنصب تاء و ابوجعفر و یعقوب خواندند على الفعل المجهول بشناسند در روی ایشان يسقون من رحيق بدهند ایشان را از خمری صافی پاکیزه خوش بوی ـ گفتند خمر کهن باشد مقاتل گفت خمر سفید باشد قال حسان بن ثابت يسقون من ورد البريض عليهم بردا تصفق بالرحيق السلسبيل و قال آخر ام لاسبيل الى الشباب وذكره اشهى اليه من الرحيق السلسبيل ـ مختوم مهر بر نهاده ـ آنکه گفت که مهر او مشك باشد ـ مجاهد گفت سر بگل کرده جز آنست که

بجای گل مشك باشد و برای کرامت او مهر بر او نهند تا دست هیچکس بدو نرسد که خداوندش را بود که از او نفار طبیعی حاصل آید ـ عبدالله مسعود گفت مختوم ای ممزوج ختامه ای مزاجه گفت آمیخته باشد بمشك بجای آنکه اینجا مزج بآب باشد و آنجا بمشك کنند بعضی دیگر گفتند ختامه عاقبته و خاتمته و اخر طعمه مشك یعنی چون از دهن باز گیرند بوی مشك دهد ـ قتاده گفت بکافور مزجش کنند و بمشك مهر کنند ـ ابودردا گفت این ختام شرابی بود سفید که ایشان چون شراب خورند بآن ممزوج کنند و بوی او چون بوی مشك باشد تا اگر کسی یك انگشت در او زند و در دنیا آرد همهٔ دنیا معطر شود و همه جانوران نصیب یابند از آن بوی ـ و اصل ختم در لغت آخر کار بود و منه ختم القرآن و منه قوله عليه السلام الامور بخواتمها ای بعواقبها و منه قيل للنبی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبياء ـ و مهر را از آن جا خاتم گویند که مهر آخر بود عند الفراغ من وضع جميع ما يحتاج اليه فى البيت او فى الكيس ـ و انگشتری را بر آن خاتم خوانند که مهر نهنده باشند کسائی خواند خاتمه مسك علي وزن الفاعل و این قرائت علي است عليه الصلواة والسلام و علقمه و ختام که قرائت عامه قرا است جمع خاتم باشد و گفتند ختام مصدر باشد و خاتم اسم ـ و گفتند ختام و خاتم بيك معنى باشد كقولهم رجل كريم الطباع والطبايع قال الفرزدق فبتن بجانبي مصرعات و بلت افض اغلاف الختام ـ وفى ذالك فليتنافس المتنافسون گفت باید تا راغبان در او رغبت کنند و چیزی نفیس مرغوب باشد و تنافس آن باشد که هر یکی از دو نفس تمنا کنند که چیز نفیس ایشانرا باشد و نفست بالشئى اذا بخلت به لشدة الرغبة فيه و مثله قوله لمثل هذا فليعمل العاملون در ضمن او تحریض است مکلفان را برطاعت و عمل صالح کردن مقاتل بن سلیمان گفت فليتنازع المتنازعون باید تا منازعت در او کنند منازعت کنندگان یعنی مسارعت باعمال صالحه تا از یکدیگر بربایند که هرکس را که عمل پیش آید و به باشد این منفوس مرغوب او را بود عطا گفت منافسه مسابقه باشد ـ زید اسلم گفت مشاحه باشد ابن جریر گفت جد کردن در طلب باشد و حرص کردن بر او واین اصل کلمه است در لغت و مزاجه من تسنيم و مزاج او گفت از تسنیم باشد شرابی بود که از بالا بر ایشان فرود آید مشتقا من سنام البعير ـ ضحاك گفت تسنیم شریف ترین شرابها باشد ـ مقاتل گفت تسنیم چشمهٔ باشد از بالای بهشت عدن برایشان فرود آید فى منازلهم و غرفهم ـ عبدالله مسعود گفتا و عبدالله عباس شرابی باشد که مقربان را از صرف آن دهند و دیگران را ممزوج دهند عبدالله بن عباس گفت این از جمله آنست که خدای تعالی گفت فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين ـ بعضی مفسران گفتند آبی باشد که در هوا معلق می آید و در قدحهای اهل بهشت ریخته میشود باندازه قدحها چون پر شد باز ایستد چنانکه قطره بزمین نیاید تا ایشانرا تکلیف استسقاء نباشد و این قول قتاده است و اصل او علو و رفعت باشد من سنام البعير و این اسمی است و همچنین مع اللام كالتنعيم لجبل معروف و نصب عيناً بر حال باشد و روا بود که مفعول دوم باشد از يسقون ای يسقون عيناً و قوله يشرب بها المقربون که مقربان و نزدیکان باز خورند ـ گفتند

باءِ زیاده است و التقدیر یشربها ـ و گفتند با بمعنی من است اهل اشاره گفتند شربت باشد
صرف نا ممزوج که مقربان باز خورند بر بساط قرب در مجلس انس در بستان عیش بکاس بر
مشاهدهٔ مصطفا ـ ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون گفت مجرمان یعني مشرکان
ابوجهل و اصحابش و ولید و مغیره و عاص وائل و جماعت مشرکان بر جماعتی از مؤمنان صحابه
رسول ص خندیدندی و بر طریق استهزاءِ این جماعت را دیدندی چون سلمان و ابوذر و مقداد و
و عمار و بلال علیهم الرحمه ـ مقاتل و کلبی گفتند آیه در شان امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة
والسلام آمد که یک روز با جماعتی بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت این جماعت مشرکان
چون او بگذشت بر او بخندیدند و گفتند ضحکنا من هذا الا صلع خدای تعالی این آیه فرستاد
و اذ امروا بهم یتغامزون چون مؤمنان بایشان بگذشتندی ایشان یکدیگر را بچشم بزدندی
بطریق استهزاء و سخریه چنانکه مستهزیان کنند از چشم شکستن و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا
فکهین گفت چون باخانه رفتندی بابطر و مزاح و دل خوش و بازی کنان رفتندی و اذا راوهم
چون مؤمنان را دیدندی گفتندی اینان گمراهانند برای آنکه بر دین محمدند صلی الله علیه و
آله و سلم و ما ارسلوا علیهم حافظین آنکه حق تعالی برسبیل انکار بر ایشان گفت ما ایشانرا
نفرستادیم به نگاهبانی بر ایشان تا موکل باشند فالیوم امروز یعنی روز قیامت الذین آمنوا
من الکفار یضحکون بعوض آن مؤمنان از آن کافران بخندند علی الارائک ینظرون برسریرهای
زر و سیم مرصع می‌نگرند ـ و در خبری آمد که قدیم تعالی چون خواهد که در سرور اهل
بهشت بیفزاید چون ایشان در بهشت قرار گیرند واهل دوزخ در دوزخ باشند حق تعالی فرماید
تا از دوزخ دری در بهشت گشایند کافران چون بنگرند آن در به بینند گشاده تاختن گیرند
می تازند و میافتند و می خیزند تا بدان در رسند خواهند تا در بهشت شوند آن در بر ایشان
به بندند و ایشان نومید شوند مؤمنان از ایشان بخندند فذالك قوله فالیوم الذین آمنوا الایه
آنکه گفت هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون صورت استفهام است و بمعنی تقریر گفت جزادادند
کافران را بآنچه کردند و این لفظ بر وضع لغت حمل کرد که ثواب جزاء باشد برای آنکه یثوب
علی مستحقه‌ای یرجع جز آنست که در شرع مخصوص شد بجزای خیر اما بقرینه کفار لابد حمل
باید کردن بر عقاب

سورة انشقت ـ این سوره مکی است و بیست و پنج آیه است و صد و نه کلمه است
و چهارصد و سی حرف است ـ ابو امامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که
هر که او سورة انشقت بخواند خدای تعالی با پناه گیرد او را از آنکه نامه‌اش از پس پشت دهند
صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم .

سورة الانشقاق خمس و عشرون آیة و هی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ * وَاَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ * وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ * وَاَلْقَتْ
هنگامی که آسمان شکافته شود و بشنوند مر فرمان پروردگار خود را که سزاوار است و زمانی که زمین کشیده می شود و بیرون افکند

مٰافِیهٰا وَتَخَلَّتْ * وَاَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ * یٰا اَیُّهَاالْاِنْسٰانُ * اِنَّكَ كٰادِحٌ اِلٰی
آنچه در آن است و خالی شود و فرمان بردفرمان پروردگار خود را که سزاوار است ای آدمی بدرستیکه تو کار کننده تا برسی بسوی
رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِیهِ فَاَمّٰا مَنْ اُوتِیَ كِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ * فَسَوْفَ یُحٰاسَبُ حِسٰاباً یَسِیراً
پروردگارت بجهد پس رسیده اند پس آنکه داده شد نامهٔ اعمال او بدست راست او پس زود حساب کرده شود حسابی آسان
وَیَنْقَلِبُ اِلٰی اَهْلِهِ مَسْرُوراً * وَاَمّٰا مَنْ اُوتِیَ كِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُو
و باز گردد او بسوی کسان خود شادمان و اما آنکه داده شد نامهٔ اعمال او به پشت او پس زود باشد بخواند هلاك را
ثُبُوراً * وَیَصْلٰی سَعِیراً * اِنَّهُ كٰانَ فِي اَهْلِهِ مَسْرُوراً * اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ
و در آید بآتش افروخته بدرستیکه او بود در میان کسان خود شادمان بدرستیکه او گمان برده که هرگز بر نگردد
بَلٰی اِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِیراً * فَلاٰ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَاللَّیْلِ وَمٰا وَسَقَ وَالْقَمَرِ
آری بدرستي که خدای او باشد بآن بینا پس سوگند می‌خورم بسرخی بعد از غروب و شب و آنچه بپوشد و بماه
اِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ * فَمٰا لَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ * وَاِذٰا قُرِءَ عَلَیْهِمُ
وقتی کامل شود هر آینه بپرسند حالي بعد از حالی پس چیست مر آنها را که نمی گروند و هرگاه خوانده شود بر آنها
الْقُرْآنُ لاٰ یَسْجُدُونَ * بَلِ الَّذِینَ كَفَرُوا یُكَذِّبُونَ * وَاللهُ اَعْلَمُ بِمٰا یُوعُونَ
قرآن سجده نمی کنند بلکه آنانکه کافر شدند تکذیب کنندگانند و خدا داناتر است بآنچه پنهان دارند
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ اَلِیمٍ * اِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ
پس مژده بده آنهارا بشکنجهٔ دردناك مگر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته مر آنهارا مزدی است غیر مقطوع

قوله تعالی اذا السماء انشقت حق تعالی وصف کرد قیامت را و آثار و اعلام او را طرفي
یاد کرد گفت چون آسمان شکافته شود و اذنت لربها و حقت و گوش با فرمان خدای کند
یقال اذنت لکذا اذا سمعت الیه و منه قول النبی ص لا باذن الله لشیئی کاذنه الی القرآن و منه
قول عدی فی سماع یاذن الشیخ له و حدیث مثل ماذی مشار و اصله من اصغاء الاذن و این را
دو تأویل بود اما آنکه گویند مراد بآسمان اهل آسمان است علی حذف المنصاف و اقامة مضاف
الیه مقامه و اما مراد تسخیر و تذلیل بود بمعنی منزله بندهٔ مطیع که او گوش بفرمان خداوندش
کند آسمان خدای تعالی را مسخر و مذلل بود و یجری مجری قوله ائتیا طوعاً و کرهاً یعنی
در شکافتن فرمان بردار شود و حقت سزاوار است که فرمان برد برای آنکه مخلوق و آفریدهٔ
او است و اذا الارض مدت و آنکه که زمین را بکشند کشیدن ادیم عکاظی و فراخ تر کنند از
آنکه اکنون هست و القت ما فیها و بیندازد آنچه در او است از مردگان و خالی شود از
مردگان و گفتند و بیندازد آنچه دراو باشد از کنجها وهو قوله علیه السلام اذا ظهرت اعلام
الساعة تقی الارض افلاذ کبدها مثل الاسطوانه فیجئی القاتل فیقول فی مثل هذا قتلت ویجئی
السارق فیقول في مثل هذا اقطعت ثم خرجوا و ترکوها ـ گفت چون اعلام قیامت ظاهر شود
زمین قی کند بپارهای جگر خود یعنی گنجها فکنده در زمین بمانند ستونهای زرین قاتل گوید
برای این و مانند این قتل کردم و دزد بیاید گوید برای این و مانند این مرا دست بریدند
آنکه بروند و رها کنند و اذنت لربها و حقت فرمان خدای را انقیاد کنند وسزاوار است تا

کند در جواب اذا خلاف کردند بعضی گفتند جوابش محذوف است لدلالة الکلام علیه و گفتند جوابش در ضمن آنست که ایها الانسان انك کادح الی ربك کدحاً و التقدیر اذا السماء انشقت لقی کل کادح ما کدحه و مبرد گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنست که یا ایها الانسان انك کادح الی ربك کدحا فملاقیه اذا السماء انشقت و گفتند جوابش واذنت واو زائداست و مثله قوله حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قوله انك کادح ای کاسب بالتعب والنصب وعامل و اصل به الی ربك و ثوابه گفت ای آدمی ترا عمل برنج می باید کرد تا بدان عمل بخدای و ثواب او برسی - و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ترا رنج می باید بردن در طلب روزی تا با پیش خدای شدن و اصل کدح اثر بود و علامت خراشیدگی و منه قوله علیه السلام من سئل وله مال یغنیه جائت مسئلته یوم القیمة خدشا او خموشا او کدوحاً في وجهه گفت هر که او سؤال کند و مستغنی بود از سؤال کردن آن سؤال های آدمی میآید روز قیامت در روی او خراشیدگی شود قال ابن مقبل و ماالدهر الا تارتان فمنهما اموت و اخری ابتغی العیش اکدح عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که پشیمان منتظر رحمت خدا است و معجب منتظر مقت و خشم خدای و هر کس بآن عمل که کرده باشد جزا گیرد بر آن آنکه بر سبیل وعظ و زجر و ترغیب و ترهیب گفت و اما من اوتی کتابه بیمینه اما آنان را که نامه بدست راست دهند علامت آن بود که او را شمار آسان خواهند کرد - راوی خبر گوید رسول صلی الله علیه و سلم گفت من یحاسب یعذب هر که را حساب کنند عذاب کنند گفتند یا رسول الله ص خدای تعالي گوید و اما من اوتی کتابه فسوف یحاسب گفت آن عرض بر حساب باشد من نوقش فی الحساب عذب هر که را با او مناقشه کنند در حساب او را عذاب کنند و ینقلب الی اهله مسروراً و باهل منزل خود شادمانه گردد و اما من اوتی کتابه وراءِ ظهره اما آنکس که او را نامه از پس پشت دهند مجاهد گفت دست چپ او از پس پشت او بیرون آرند و نامه بدو دهند فسوف یدعو ثبوراً او ثبوراً و ویل خواند گوید و اویلا و اهلاکاه ایشان را گویند لا تدعوا الیوم ثبوراً واحدا وادعوا ثبوراً کثیراً - و یصلی سعیراً و بدوزخ باز تفید یعنی بدوزخ سوخته شود - ابو جعفر خواند و کوفیان جز کسائی یصلی بفتح الیاء الی اضافة الفعل الی الفاعل و این اختیار ابو عبیده است کقوله الا من هو صالوا الجحیم و قوله یصلی النار الکبری و باقی قراءِ یصلي خواندند علی الفعل المجهول و این اختیار ابو حاتم است لقوله ثم الجحیم صلوه و قوله تصلیة جحیم انه کان فی اهله مسروراً آنکه گویند او در خانه خود میان اهل شادمانه بودی از آنجا که گفت حق تعالی لاتفرح ان الله لایحب الفرحین وقال النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یحب کل قلب حزین - خدای تعالی هر دلی اندوهکین دوست دارد و ابن عطا گفت در این آیه هر که متابع نفس باشد و در مراتع هوا چریده باشد از پی هوا رود و در خرگاه شهوت چرد و در هوا پرواز کند و از مراد آغاز کند و همه روز با نفس راز کند و همه شب نفس بر او این ناز کند لا جرم فردا که نامه سیاه بیند و حالی تباه بیند و صحایفی پر گناه بیند و از عمر گذشته در دست خود آه بیند بر خویشتن نوحه

کردن گیرد که فسوف یدعو ثبوراً و یصلی سعیراً در ثبور ماند و از حور و قصور دور ماند این کرا باشد و چرا باشد انه ظن ان لن یحور بلی ان ربه کان به بصیراً از گمان کژ چون گمان خود درین افتد گمانش چنانست در دنیا که او را باز گشتی نیست با ما . وحور رجوع باشد یقال حار یحور اذا رجع و کلمته فما احار جواباً ای مارد و منه المثل . و قیل هو من النبی صلی الله علیه و آله وسلم نعوذ بالله من الحور بعد الکور گفتند معنی آنست که من النقصان بعد الزیادة و محققان گفتند معنی آنست من الرجوع الی النقصان بعد الزیادة برای آنکه در اصل ناقص بوده است پس معنی آنست که من التراجع و این معنی لطیف است عبدالله عباس گفت نمیدانستم که معنی یحور چه باشد تا شنیدم زنی اعرابی دخترکش را گفت حوری حوری ای ارجعی قال الشاعر ان کنت عادانی سیری نحو العراق ولا تحوری و قال الاخر و ما المرء الا کالشهاب و ضوئه یحور رماداً بعد اذ هو ساطع - آنکه گفت بلی رداً علیه یعنی نه چنانست که او گمان برد او با نزدیك ما آید و حساب او کرده شود که خدای تعالی باحوال او عالم است فلا اقسم بالشفق آنکه گفت قسم میکنم بشفق مجاهد گفت مراد همه روز است گفت بیانش قوله فی مقابلته و اللیل وما وسق - عکرمه گفت بقیه روز خواست باقی مفسران گفتند مراد سرخی است که بر جای آفتاب بماند چون آفتاب فرو شود و در لغت شفق اسمی است مشترك میان حمرت و بیاض - بیشتر فقهاء و اهل علم بر آنند که شفق حمرت است و آن اول وقت نماز خفتن است و آخر وقت نماز شام بروایت اصحاب ما و این روایت عبدالله مسعود است و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبادة بن صامت و شداد اوس وانس بن مالك و ابو قتاده انصاری و ابو هریره و جابر بن عبدالله انصاری از جملهٔ صحابه و از تابعین سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و طاوس و عبدالله دینار و مکحول و از فقهاء مالك و اوزاعی و شافعی و ابو یوسف و ابو ثور و ابو عبیده واسحق واحمد - وبعضی دیگر گفتند بیاض باشد واین قول عمر عبدالعزیز است و مذهب ابو حنیفه و قول اول مذهب اهل البیت است و قول درست این است برای اجماع اهل البیت و صحابه و قول عامه اهل علم و شواهد لغت فراء گفت از عرب شنیدم که جامه سرخ را تشبیه کردند بشفق و قال احمر اللون کمحمر الشفق و قال آخر قم یا غلام اعنی غیر محتشم علي الزمان بکاس حشو ها شفق و گل سرخ را شفق گویند و بعضی علماء گفتند بیاض خود فرو نشود - خلیل احمد گفت بر مناره اسکندریه شدم در مغیب شمس نگاه کردم بیاضی دیدم از این افق بدان افق میرفت و فرو نشد و قوله و اللیل و ما وسق سوگندی دیگر است گفت قسم کنم بشب و اتساق او و گفتند وسق ای جمع ما کان منتشراً بالنهار یعنی شب و آنچه جمع کند از حیوانات پراکنده و بیرون باشند بروز واصل او جمع بود یقال وسقت الشیئی اسقه وسقاً و از این جا وسق گویند طعام مجموع را و وسق شصت صاع بود و طعام موسق ای مجموع فی وعاء ضحاك گفت ما جمع من الظلمة وآنچه شب جمع کند از تاریکی بعضی دیگر گفتند این از مقلوب است ای ماساق من الحیوان الي مأواه وآنچه او با خانه برد از حیوانات الا آنست که قلب کردند فارا بجای عین بردند - مقاتل گفت وسق اقبل بحق شب و آنچه

روی فراز کند ازاو و تاریکی او عبدالله عباس گفت جمع نه بینی که شاعر گفت ان لنا
قلائصا حقایقا مستوسقات لو یجدن سایقا ـ والقمر اذااتسق این قسمی دیگر است و بحق ماه
چون مجتمع شود یعنی تمام شود و اتساق مطاوع وسق باشد یقال وسقته فاتسق ای جمعته
فاجتمع و انتظم ـ قتاده گفت اذا استدار چون گرد شود و این در ایام البیض باشد یقال
اتسق الشیئی واستوسق اذا تتابع واطردلترکبن طبقاًعن طبق این لام ونون تاکیددراول وآخر این کلمه برای
جواب قسم است مکیان و کوفیان خواندند الا عاصم بفتح تاء و این قرائت عمر بن خطاب است
و عبدالله مسعود و عبدالله عباس و بر این قرائت خطاب با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
باشد و معنی آنست که تو ای محمد (ص) رکوب میکنی بر طبقات آسمان طبقی از پس طبقی و
یکی از پس دیگر و درجهٔ از پس درجهٔ و رتبتی از پس رتبتی ـ بعضی دیگر گفتند خبر است
از آسمان یعنی آسمان میگردد از حالی بحالی یکبار چون دهان باشد و یکبار چون مهل و
یکبار منشق شود یا بر او یکبار دگر در نوردند ـ و دیگر قراء ضم خواندند و بر این
قرائت خطاب باجمله مکلفان باشد واین اختیار ابوعبیده است گفت برای آنکه خطاب لایق تر است
بمردمان از انکه برسول صلی الله علیه و آله وسلم ودر پیش آیه ذکر اختلاف ایشان کرد
در نامه گرفتن بدست راست و بدست چپ و از پس آیه حدیث با مکلفان کرد گفت فما لهم
لایؤمنون گفت چه بوده است اینان را که ایمان نمی آرند پس ازآنکه اینان را ازحالی بحالی
گردانیدم وازعدم بوجود آوردم ـ بعضی مفسران گفتند اختلاف حالات روز قیامت خواست
واختلاف منازل و مقامات که درموقفی بدارند ایشان را و در موقفی عرض کنند ودر موقفی
حساب کنند و در موقفی سؤال و در موقفی برانند و در موقفی بدوزخ یا بهشت فرستند ـ
مقاتل گفت یکبار عدم و دیگر بار وجود و دیگر بار حیات در گور و دیگر بار مرگ هم در
گور و دیگر باره بعث و نشور بقیامت ـ عطا گفت اختلاف واحوال او خواست در دنیا یکبار
درویش و یکبار توانگر و یکبار ضعیف و یکبار قوی عبدالله عباس گفت مراد طبقاً عن طبق
عبارت است از اهوال و شدائد عرب آنرا که در بلا افتد گویند وقع فی بنات طبق و داهیه را
ام طبق وام الزبیق ابوعبیده گفت رکوب کنی طریقهٔ آنانکه پیش شما بودند عکرمه گفت اختلاف
اهوال اوخواست درخلقت یکبارخرد باشد ویکبار بزرك ویکبار جوان ویکبار پیر وحکما گفته اند
از آنکه که آدمی نطفه باشد تا آنگاه بمیرد او راسی وهفت حال بود هرحالی را نامی بود
اول احوال آدمی نطفه بود اعنی آب منی آنکه علقه شود خونی بسته انکه مضغه چون گوشتی
خائیده انکه استخوان شود انکه گوشت بر او پوشیده انکه خلقی دگر درو آفریند یعني حیاة
انکه چون ولادت او نزدیك شود جنین گویند اورا چون بزاید ولید گویند او را چون شیر
خورد رضیع گویند اورا چون از شیر بازگیرند فطیم گویند اورا چون مهترك شود صبی گویند
چون بزرگتر شود یافع گویند اورا چون بربق شود ناشی گویند اورا چون تمام بالیده شود
مترعرع گویند اورا چون از آن حالت در گذرد حروزگویند اورا چون بحلم نزدیك شودمراهق
گویند اورا چون بحلم رسد محتلم گویند اورا آنکه بالغ گویند چون مرد شود امرد گویند اورا

چون شارب سبز شود طار گویند اورا چون آغاز محاسن کند یافل گویند چون سطبر شود مسیطر
گویند اورا هم مطر هم گویند. اورا انکه چون خط در آرد مختط گویند اورا چون پیوسته کند
مجتمع گویند اورا چون تمام در آرد او را صمل گویند انکه ملتحی گویند انکه مستوی گویند
اورا میان سی وچهل انکه مصعد گویند وشباب جامع بود این اسماءرا چون آغاز سپیدی کند
ملون گویند اورا چون آمیخته شود اشمط گویند آنکه کهل گویند چون پیرشود شیب گویند انکه
شیخ گویند انکه حوقل انکه صفتات گویند و پس هم وانکه هرم انکه خرف انکه چون بمیرد
میت فهذا معنی قوله لترکبنّ طبق عن طبق و طبق در لغت حال باشد قال الاقرع بن حابس ـ
انی امرء قدخلیت الدهر اشطره وساقنی طبق منه الی انطبق فلست اصبوا الی خل یفارقنی
ولاتقبض احشائی من الفرق ـ وقال آخر الصبر اجمل والدنیا مضجعة من ذالذی لم یذق من عیشه زلقا
اذاصفالك من سرورها طبق اهدی لك الدهر من مکروهها طبقاً ـ مکحول گفت معنی آنست هر بیست
سال آدمی ازحالی بحالی شود واین تنبیه است آدمی را برحدوث عالم وآنکه صانعی محدثی مدبری هست ـ
حکماء گفته اند هر که امروز برحالی باشد وفردا برحالی دیگر باید که بداند تدبیر با او نیست ـ ابوبکر
وراق را گفتند چه دلیل است برانکه عالم را صانعی هست گفت تحویل حالات وعجز وقوة وضعف
ارکان و قهر نیت و فسخ عزیمت ـ ابو القاسم گفت در نزدیك محمدبن زید العلوی شدم بعیادت
از بیماری که اورا بود این بیت ها برمن خواند انی اعتللت ولا کانت بك العلل وهکذ الدهر
فیه الصاب والعسل ان الذی لایحل الحادثات به ولا یغیر فیه الله لاالرجل فما لهم لا یؤمنون
چه بوده است ایشان را که ایمان نمی آورند و اذا قری علیهم القران لایسجدون گفت چون
قرآن بر ایشان خوانند سجده نکنند در او دو قول گفتند یکی انکه خضوع نکنند وخشوع وآنرا
بر توسع سجده خوانند کقول الشاعر تری الاکم فیها سجد اللحوافرای خاضعة لها ـ و قولی
دیگر انکه بجای سجده سجده نکنند چنانکه مؤمنان کنند راوی خبر گوید که ابوهریره این
سوره می خواند تا بآنجا رسید سجده کرد و گفت رسول صلي الله علیه و آله وسلم این سوره
بخواند و سجده کرد این جا و این محمول باشد بر استحباب از آن ده جایست که سجده
در او مستحب است بل الذین کفروا یکذبون گفت بل کافران تکذیب می کنند و دروغ میدارند
این قرآن را والله اعلم بما یوعون ـ و خدای تعالی عالم تر است بآنچه ایشان در دل میدارند
مجاهد گفت یکتمون فی قلوبهم ـ قتاده گفت یوعون فی صدورهم من قولهم اوعیت المتاع اذا
جعلته فی الوعاء و وعیت العلم اذا حفظته ـ و ابن زید گفت با آنچه جمع کردند از اعمال نیك
و بد فبشرهم بعذاب الیم بشارت ده ایشان را بعذابی مولم و بشارت در عذاب مجاز باشد من
حیث العرف و اگرچه من حیث اللغة چیزی باشد که اثر بر بشرة پیدا شود از مسرت و مسأت
الاالذین آمنوا وعملواالصالحات این مستثنای منقطع است، گفت الا آنان را که ایمان آرند و
عمل صالح کنند که بشارت ایشان بر خلاف این باشد و استثناء منقطع باشد بمعني لیکن و
معنی او آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد لهم اجرهم غیرممنون ایشانرا مزدی باشد
نامنقوص نامنقطع وگفتند بی منت برای آنکه مستحق باشند

سورة البروج این سوره مکی است و بیست و دو آیت است و صدو نه کلمه است و چهارصد و پنجاه و هشت حرف ـ سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هرکه او والسماء ذات البروج بخواند خدای تعالی بعدد هر روز آدینه و روز عرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه بنویسد اورا صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

سورة البروج اثنتان و عشرون آیة و هی مکیة •

بِسْـــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَالسَّمآءِ ذٰاتِ الْبُرُوجِ * وَالْیَومِ الْمَوْعُودِ * وَشٰاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قُتِلَ اَصْحٰابُ

سوگند باسمانهای صاحب برجها و بروز قیامت و قسم بمحمد (ص) و امت هلاك شدند یاران

الْاُخْدُودِ * النّارِ ذٰاتِ الْوَقُودِ * اِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُودٌ وَهُمْ عَلٰی مٰا یَفْعَلُونَ

شکافهای پر ازآتش در زمین آتشی بودخداوندان هیزمهاهنگامیکه بودندبر کنار آتش نشسته و ایشان برآنچه میکردند

بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ * وَمٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلّاٰ اَنْ یُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ * اَلَّذِی

بمؤمنان گواه دهندگان بودندو عیب نکردند ایشان را مگر آنکه ایمان آورند بخدای ارجمندغالب ستوده آنکه

لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاللهُ عَلٰی کُلِّ شَیْئٍ شَهِیدٌ * اِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ

مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین و خدابر هر چیزی گواه است بدرستیکه آنانکه فریفته اند و بفتنه انداخته اندمؤمنان

وَالْمُؤْمِنٰاتِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذٰابُ الْحَرِیقِ * اِنَّ الَّذِینَ

و زنهای مؤمنه راپس بازگشت ننمودندپس مرآنهاراست عذاب دوزخ وبرای آنهااست عذاب آتش سوزان بدرستی که آنانکه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ

گرویدند وکردند کار شایسته آنهارا بهشتها است که میرود اززیر آنها نهرها این رستگاری بزرگ است

اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِیدٌ اِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ * وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُوالْعَرْشِ

بدرستیکه گرفتن پروردگارتو هرآینه سخت است بدرستیکه اومی آفریندواعاده میدهد و اوست آمرزنده دوست خداوندعرش

الْمَجِیدُ * فَعّٰالٌ لِمٰا یُرِیدُ هَلْ اَتٰیكَ حَدِیثُ الْجُنُودِ * فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ * بَلِ الَّذِینَ

بزرگ کننده آنچه خواهد آیا آمد بتو سخن لشکر های کفار فرعون و ثمودیان بلکه آنانکه

کَفَرُوا فِی تَکْذِیبٍ وَاللهُ مِنْ وَرٰائِهِمْ مُحِیطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

کافر شدنددرتکذیب رستخیز وخدا ازبعد آنهااحاطه کننده است بلکه آن قرآن بزرگوار است درلوح نگاهداشته شده

قوله تعالی والسماء ذات البروج حق و سبحانه تعالی قسم یاد کرد بآسمان که خداوند بروج است یعنی برجها بر اوست که منازل این هفت ستاره است و بروج دوازده است و کواکب هفت و ذکر آن رفته است والیوم الموعود بیشتر مفسران بر آنند که روز موعود روز قیامت است که خلقان را بآن وعده داده‌اند وابوهریره روایت کرد ازرسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت روز موعود روز قیامت است و شاهد روز آدینه و مشهود روز عرفه و گفتند روز عید آنکه گفت آفتاب بر نیامد و فرو نشد بر هیچ روز فاضل تر از روز آدینه درو

ساعتی است که هیچ کس نباشد که در آنوقت دعائی کند الا آنکه اجابت کنند او را یا استعاذت کند او را و الا پناه دهند او را ـ عبدالله عباس گفت شاهد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و مشهود روز قیامت آنکه این آیه برخواند فکیف اذاجئنا من کل امة بشهید وجئنابك علی هولاء شهیداً و آیهٔ دگر ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود ـ و روایتی دیگر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که شاهد روز عرفه است و مشهود روز آدینه ابودردا روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت صلوات بر من بسیار فرستید در روز آدینه که آن روزی است مشهود فرشتگان حاضر باشند و هیچ کس نباشد که برمن صلوات فرستد و الا صلوات او بر من عرض کنند چون فارغ شود از آن گفتند یا رسول الله ص پس از وفات تو همچنین است گفت خدای تعالی بر زمین حرام کرده است که گوشت پیغمبران خورد پیغمبران خدای زنده باشند و روزی خورند راوی خبر گوید در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدم مردی دیدم پشت باز نهاده و حدیث میکرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسیدم که شاهد و مشهود چه باشد گفت شاهد روز آدینه است و مشهود روز عرفه است ـ از او بگذشتم مرد دیگر را دیدم که حدیث میکرد از رسول ص از او پرسیدم از شاهد و مشهود گفت شاهد روز آدینه است و مشهود روز عید از او بر گذشتم کودکی را دیدم با روی چون ماه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکرد از او پرسیدم گفت شاهد رسول است ص لقوله انا ارسلناك شاهداً و مشهود روز قیامت است لقوله تعالی ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود از مردمان پرسیدم که اینان که اند گفتند اول عبدالله عباس و دوم عبد الله عمر سیم حسین بن علی است علیهما السلام ـ مجاهد گفت شاهد آدم است و مشهود روز قیامت روایتی از او آنست که شاهد فرشته است که بر بنی آدم گواه است و مشهود روز قیامت است و این دو آیه بخواند و جائت کل نفس معها سائق و شهید و ذلك یوم مشهود جابر عبدالله انصاری گفت شاهد روز قیامت است و مشهود مردمانند ـ محمدبن کعب گفت شاهد آدمی است و مشهود خدا است که آدمی بر توحید و یگانگی او گواهی دهند ـ عطا بن یسار گفت شاهد آدم است و فرزندانش و مشهود روز قیامت است ـ ابو مالك گفت شاهد عیسی است علی نبینا و آله و علیه السلام و مشهود امتش بیانه قوله و کنت علیهم شهیداً مادمت فیهم ـ عبدالله العزیز یحیی گفت شاهد این امتند و مشهود دگر امتان بیانه قوله و کذالك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ـ سعیدبن مصیب گفت شاهد روز ترویه است و مشهود روز عرفه سعید جبیر گفت شاهد خدای است و مشهود مائیم بیانه قوله و کفی بالله شهیداً ـ و قل ای شیئی اکبر شهادة قل الله شهیداً بینی و بینکم و گفتند شاهد اعضای آدمی است و مشهود بنی آدم بیانه قوله یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون ـ بعضی دیگر گفتند شاهد حجرالاسود است و مشهود حاجیان که او را استلام کرده باشند بیانه قوله علیه السلام و له لسان ذلق یوم القیمة یشهد لمن و افاه ـ گفت روز قیامت سنگ سیاه را زبانی باشد فصیح گواهی دهد برای آنکه باو رفته باشند و گفتند شاهد

شب و روز است و مشهود بنی آدم بیانش آن خبر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ روزی نشود الا و ندا می کند که روزی ام تو و من گواهی دهیم بر تو در آنچه کنی در من اگر آفتاب من فرو شود مرا درنیابی تا روز قیامت و این ابیات از حسین بن علی علیهما السلام روایت کنند مضی امسك الماضی شهید معدلا و خلفت في یومی علیك شهید فان کنت بالامس اقترفت اسائة فثن باحسان وانت حمید ولا ترج فعل الخیر یوما الی غد لعل غداً یاتی و انت فقید فیومك ان اعتبته عاد نفعه علیك وماضی الامس لیس یعود ــ محمد بن علی ترمذی گفت شاهد حفظه و نگاهبانان تواند ومشهود توئی که ایشان بر تو گواهی دهند و انشد ابوبکر الانباری ان من یرکب الفواحش سرا حین یخلو بذنبه غیر خالی کیف یخلو وعنده کاتباه حافظاه و ربه ذوالمحال بعضی گفتند شاهد پیغمبرانند و مشهود رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم بیانه قوله و اذاخذ الله میثاق النبیین الی قوله فاشهدوا انا معکم من الشاهدین و گفتند شاهد خداست و فرشتگان واولوا العلم و مشهود کلمه توحید است لا اله الا الله بیانه قوله شهد الله انه لا اله الا هو الایه و گفتند شاهد خلق است و مشهود حق است و فیه قول الشاعر ابا عجباً کیف یعصی الاله کیف یجحده الجاحد ولله في کل تحریکه و تسکینه ابداً شاهد و فی کل شیئی له ایة تدل علی انه واحد و معنی آیه بر اختلاف این اقوال آن باشد که شهید دو معنی دارد گواهی و حاضر آمدن آنجا که حمل توان کرد بر گواهی حمل باید کردن و آنجا که حمل باید کردن بر حضور که محتمل آن معنی باشد حمل باید کردن بر آن اما بر حقیقت و اما بر توسع آنچه از آن حقیقت بود چون شهادت فرشتگان و شهادت پیغمبران و آنچه مجاز باشد کشهادة القرآن والحجر الاسود و یوم الجمعه واعضاء الأنسان و روز عرفه و روز قیامت که آنرا مشهود خوانند از حضور باشد یعنی خلایق در این روز ها حاضر باشند حق تعالی قسم یاد کرد در باین روز ها برای شرف و فضلش قتل اصحاب الأخدود عبدالله عباس گفت هر کجا در قرآن قتل است بمعنی لعن باشد و اخدود شکاف باشد و جمعه اخاوید والخدالشق واما قصهٔ اصحاب الاخدود عبدالله الرحمن بن ابی لیلی روایت کرد از صهیب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت پادشاهی بود در امت سلف و او را ساحری بود چون پیر شد پادشاه را گفت من پیر شدم کودکي باید تا من او را سحر بیاموزم تا چون من از دنیا بزوم مرا قائم مقامی بود پادشاه غلامی را بیاورد تا او را سحر آموزد غلام آنجا رفت و حدیث او میشنید و در او نمیگرفت و دلش بآن میل نمیکرد بر راه او راهبی بود مردم بنزدیك او حاضر آمدندی و از او علم آموختندی غلام یك دوبار آنجا بنشست و حدیث او بشنید خوش آمد اورا و میل تمام کرد باو و دین او گرفت و هرروز بیامدی و بنزد او بنشستی و حدیث او می شنیدی تا دین او بگرفت و بدین او درشد پادشاه در او هیچ اثر علم سحر نمی دید و نه نیز ساحر اورا جفا میکرد اتفاق افتاد که یکروز میرفت در راه خلقی عظیم دید باز مانده گفت اینان را چه بوده است گفت ماری عظیم در راه است و کس نمی آرد گذشتن او گفت امروز تجربه کنم کار راهب را و کار ساحر را تا خود برحق کیست آنکه

سنگی برگرفت و روی باو نهاد و گفت بار خدایا اگر دین راهب برحق است اینمار را بر دست من کشته گردان و اگر ساحر برحق است ازکار او مرا بیدار کن ــ انده سنك بینداخت و مار را بکشت و مردم بر او ثنا کردند و بگذشتند بیامد و راهب را خبر داد گفت ای غلام بشارت باد تورا که کار تو بجائی رسید و تورا ذکری پدید آید ولیکن تو را ابتلا کنند باید که بر آن صبر کنی و اگر تورا گویند این دین ازکه آموختی مرا بدست باز مده کار غلام بجائی رسید که مستجاب الدعوه شد و مردم از اطراف می آمدند و دعا می خواستند و او دعا میکرد و اجابت می یافت ملك را ندیمی بود نابینا این خبر بشنید و بنزدیك غلام آمد و گفت یا هذا اگر این چشم مرا شفا دهی من تورا مالی عظیم دهم گفت من کس را شفا ندهم شفا خدای دهد اگر بخدای ایمان آری من دعا میکنم تا خدای شفای دهد تورا مرد ایمان آورد او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و چشم او درست گردانید بردگر روز پیش ملك رفت اورا گفت چشم تورا که درست کرد گفت خدای گفت تورا خدائی هست جز من گفت آری خدای تو و خدای همه جهانیان گفت این سخن از که شنیدی و تورا از این که گفت ــ گفت تو را باین چه سبیل است او را عذاب های سخت کرد بگفت آن غلام تو که سحر می آموخت او کس فرستاد و غلام را بخواند و گفت ای پسر کار تو در سحر بجائی رسید که چشم رفته باز می آری گفت نه من میکنم این خدای میکند گفت تو را این که گفت ــ گفت تو را با این چکار است چندان عذاب کرد او را تا بگفت که فلان راهب مرا بیان کرد راهب را بیاورد و گفت از این برگرد گفت برنگردم فرمود بادستره بیاورند و برسراو نهادند واورا بدو نیمه کردند آنکه غلام را بیاوردند و گفت از این دین برگرد گفت برنگردم او را بدست جماعتی داد گفت او را بفلان کوه بریدو بگوئید که از این دین برگرد اگر بر گردد خوب و الا از کوهش بیندازید غلام را ببردند تا بر سر کوه رسیدند گفتند از دین برگرد گفت بر نگردم خواستند تا او را از کوه بیندازند گفت الهم اکفنی شرهم بار خدایا شر اینان از من کفایت کن زلزله بر آمد و کوه پاره پاره شد و ایشان هلاك شدند و او باز آمد ملك را خبر کردند او را بخواند و گفت چه کردی آنان را که با تو بودند گفت خدای کفایت بکرد شر ایشان از من او را بدست جماعتی دیگر داد و گفت این را ببرید و در کشتی نشانید و چون میان دریا رسیدید بگوئید از این دین برگرد اگر برگردد خوب و الا در دریاش اندازید او راچون میان دریا رسیدند گفتند برگرد از این دین گفت بر نگردم خواستند تا او را بدریا اندازند او دعا کرد و گفت بار خدایا شر اینان مرا کفایت کن در حال بادی در آمد و موجی عظیم بر خاست و کشتی برگردید و جمله قوم غرق شدند و غلام با کنار افتاد باز پیش ملك آمد گفت چه کردی آن قوم را که با تو بودند گفت خدای شر ایشان از من کفایت کرد پادشاه بکار غلام فرو ماند غلام گفت خواهی تا من تورا بیاموزم که مرا چگونه توان کشتن گفت بلی گفت یکروز موعدی کن و جمله مردم را بصحرا حاضر کن و درختی بلند بزن و مرا بر آن درخت کن و تیری در کمان

نه و بگوی بسم‌الله رب‌الغلام که جز بنام خدای من چیزی بر من کار نکند پادشاه همچنان کرد چون تیر بینداخت و گفت بسم‌الله رب‌الغلام تیر آمد بروی غلام و غلام دست بر روی نهاد و جان بداد مردم آن بدیدند همه از دین پادشاه برگردیدند و دین غلام گرفتند گفتند آمنا برب الغلام پادشاه گفت آه که درافتادم از آنچه میترسیدم مردم بیکبار از او برگشتند و دین غلام گرفتند پادشاه تهدید کرد و وعید ایشان برنگشتند بفرمود تا برسر راهی خندقی بکندند و آتش در او برافروختند و مردم را بر آن آتش تهدید کردند کس برنگشت همه را در آن آتش همی افکندند تا آخر قوم زنی را بیاوردند با کودکی طفل زن باز پس میگریخت آن طفل آواز داد و گفت یا اماه اصبری فانك علی الحق صبر کن که تو بر حقی بجست و خویشتن در آتش افکند ـ ضحاك گفت شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه یوسف و پسر ماشطه دختر فرعون و عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و یحیي و صاحب جریح و صاحب الاخدود و قصهٔ ایشان رفته است ـ سعید بن المسیب گفت بنزدیك عمر خطاب بودم که این حدیث میرفت آنجا یکی از حاضران گفت من دیدم این غلام را که دست بر آن جراحت نهاده هرگاه که دست او از آنجا برگرفتی دیگر باره دست او بآنجا رفتی ـ ابن ابی لیلی روایت کرد که مسلمانان اهل اسفندهان را بهزیمت بگرفتند و بیاوردند عمر را گفتند بگو با این گبرکان چکنیم که ایشان در دایرهای اهل کتاب نیند و مشرکند ـ امیرالمؤمنین علي علیه الصلوة والسلام گفت ایشان اهل کتاب بوده اند و خمر حلال بود ایشان را یکی از جمله پادشاهان ایشان خمر خورد و مست شد بخواهر خود درآویخت و با او خلوت کرد چون هشیار شد پشیمان گشت خواهر را گفت چیست این که بر ما برفت خلاصی از این در چه باشد خواهر گفت تدبیر آن است که خطبه کنی ودر آن خطبه بگوئی مردمان را که خدای نکاح خواهر حلال کرد چون مدتی برآید و مردم این حدیث فراموش کنند باز خطبه کن و بگوی که نکاح خواهر حرام گشت او چنین کرد و بیامد ومردم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت خدای تعالی نکاح خواهر حلال کرد مردم چون بشنیدند گفتند حاشا که ما ازقول تو قبول کنیم و پیغمبران ما برخلاف این گفتند و در کتابها خدای حکم نکرد باز آمد و خواهر را گفت ویحك مردم از من قبول نمیکنند گفت بفرمای تا ایشان را بتازیانه بزنند بفرمود تا ایشان را بتازیانه بزدند هم قبول نکردند گفت ایشان را بشمشیر بزن باین سبب قوم بسیار را بکشت هم قبول نکردند گفت بفرما تا خندق ها بکنند و آتشی برافروزند و ایشان را در آن جا افکن همچنان کرد قبول نکردند تا همه را بسوخت خدای تعالی در این آیه ایشان را خواست و روایت کردند که آن مؤمنان که این حدیث قبول نکردند دانیال بود و اصحاب او. و روایت کردند از امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که اصحاب الاخدود جماعتی بودند در جانب یمن مسلمانان و کافران جنك کردند مؤمنان را ظفر داد خدای برکافران باردگر جنك کردند دست هم مسلمانان را بود آنکه صلح کردند و عهدی که با یکدیگر غدری نکنند کافران غدر کردند و مؤمنان را ضعیف کردند آنکه خندقی بکندند و مردم را دروی میانداختند ـ عکرمه گفت قومی

بودند ازنبط ـ کلبی گفت ترسایان نجران بودند ایشان را پادشاهی بود مردم را بگرفت وبترسائی دعوت کرد و بفرمود تا هفت خندق بکندند طول هریك چهل گز در عرض دوازده وانکه هیزم و نفط در او افکندند و آتشی عظیم برافروختند هرکه قبول نکرد اورا درآنجا انداخت ابتداء بمردی کرد نام او عمربن زید اورا پرسید که تورا توحید که آموخت او را نمود باستادش آنکه پادشاه بفرمود تابتی زرین بیاراستند آنکه موکلان برمردم گماشت و ایشان را گفت چون آواز مزامیر بشنوید این بتان را سجده کنید و هرکه نکنند اورا بآتش افکنم اما ترسایان چون آواز بشنیدند سجده کردند و اما مؤمنان بت را سجده نکردند موکلان ایشان را درآتش افکندند فهم اصحاب الاخدود ـ مقاتل گفت اصحاب اخدود سه بودند یکی بنجران یمن یکی بشام و دیگر بفارس آنکه بشام بود انطیاء حوش را بود وآنکه بفارس بود بخت نصر را بود وانکه درعرب بود یوسف بن ذونواس را بود وهو یوسف بن یحیی بن نواس بن شراحیل بن تبع الحمیری وخدای در این اخدود قرآن فرستاد و سبب آن بود که دو مرد بودند مؤمن که انجیل می دانستند و خواندند از این دو مرد یکی بمزدوری رفت بجائی کار میکرد و انجیل می خواند نوری عظیم از وی می‌تافت دختران کار خدای آن بدیدند پدر را خبردادند پدر اورا بدید شگفت مانده و مرد را از حقیقت حال پرسید و او را سوگند داد او گفت من بعیسی ایمان دارم واین کتاب انجیل است که میخوانم و این نور از برکت آنست آن مرد ایمان آورد و هشتاد و هفت کس از اهل بیت او پس یوسف بن ذی نواس احوال ایشان بشنید بفرمود تا برای ایشان خندقي بکندند و آتش در او افکندند و ایشان را در آنجا افکندند آخرهمه زنی بود با کودك شیرخواره یك‌دوبار او را بکنار خندق بردند بترسید خواست تا رجوع کند از دین عیسی آن کودك شیرخواره آوازی داد که یا اماه سخت باش بردین خویش که این دین حق است او خود را با کودك درآتش انداخت ـ مقاتل گفت دراخبار هست که یك‌روز هفتاد هفت کس را درآتش انداختند ـ عبدالله عباس گفت جانهای ایشان ببهشت رسید پیش از آنکه تنهای ایشان بآتش رسد ـ محمّد بن اسحق یسار از وهب‌منبه روایت کرد که مردی ترسا بزمین نجران افتاد و ایشان را بدین‌عیسی دعوت کرد اجابت کردند او را ذونواس الیهودی خبریافت و لشگری از حمیر برگرفت وآنجا رفت و آن مردمان را مخیر بکرد میان سوختن و جهودی ایشان اختیار نکردند جهودی را خندقها بکندند و آتش درو افکندند و بیك روز دوازده هزار مرد بسوخت ـ کلبی گفت دوازده هزار مرد بودند اصحاب اخدود ـ وهب گفت چون ارباط بریمن غالب شدند ذونواس بگریخت واسب در دریا راند و غرق شد و عمروبن معدیکرب در حق او گوید اتوعدنی کانّك ذورعین بانعم عیشه اوـ ذی نواس وکاین کان قبلك من نعیم وملك ثابت فی الناس راسی ازال الدهر ملكهم فاضحی بنقل فی اناس من اناس . حق تعالی گفت کشته باد اصحاب اخدود که چنان معامله کردند با مؤمنان النار ذات الوقود مجرور است بر بدل و هو بدل الاشتمال کانه قال اصحاب النار ذات الوقود خداوندخندقها خداوندان آتش افروخته اذهم علیها قعود انکه که ایشان نشسته بودند آنجا و ایشان گواه بودند وحاضر بودند بآنچه که‌ایشان میکردند بامؤمنان . مقاتل گفت گواهی

میدادند بر مؤمنان بکفر انکه گفت و ما نقموا منهم این کافران از مسلمانان چه انکار کردند الاّ انکه ایشان بخدای ایمان داشتند بخدائی که او عزیز است که مذلت باو راه نیابد و حمید وستوده وپسندیده ومستحق حمد وشکر است آنخدائی که ملك آسمان و زمین اوراست و او بر همه چیزی گواه است وهیچ چیز از او و علم او فرو نشود و غائب ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات گفت آنانکه بفتنه آوردند مؤمنان را از مردان و زنان ومفسران گفتند مراد باین فتنه عذاب سوختن است بآتش که اصحاب اخدود کردند با مؤمنان ثم لم یتوبوا انکه توبه نکردند ایشان را عذاب دوزخ باشد وعذاب آتش سوزنده بیانش قوله یوم هم علي النار یفتنون ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم حذیفة الیمان روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت حذیفه در دوزخ شیرانند وسباع از آتش وسکانند از آتش و قلاّبها است از آتش خدای تعالی فرشتگان را بفرستد تا به آن قلاّبها اهل دوزخ را برکشند و بآن شمشیر ها پاره پاره کنند و بخورد آن سکان وسباع دهند هرگاه که عضوی بخورند خدای تعالی دیگر باره باز آفریند انکه گفت ان الذین امنوا وعملوا الصالحات چون ذکر عذاب کفار بگفت ذکر مؤمنان و ثواب ایشان بگفت . گفت آنانکه ایمان آرند و عمل نیکو کنند ایشان را بهشت هائی باشد که در زیر درختان آن جویها میرود ذلك الفوز الکبیر این ظفری بزرگوار است ان بطش ربك لشدید ــ انکه برسبیل تهدید گفت گرفتن خدای تو ای محمد صلي الله علیه وآله وسلم سخت باشد و این جواب قسم باشد چه از حق قسم آنست که جواب او چون موجب باشد بلام باشد بعضی دیگر گفتند جواب قسم قتل اصحاب الاخدود است باضمار لقد والتقدیر لقد قتل ــ و بعضی دیگر گفتند کلام مقدم ومؤخر است والتقدیر قتل اصحاب الاخدود والسماء ذات البروج و برین دو وجه که گفته شد قتل بمعنی دعاء علیهم و قول اول درست تر است انه هو یبدی ویعید او آن خداست که ابتداء او کند و اعاده او کند اول او آفریند و دیگر باز هم او باز آفریند و هو الغفور الودود و او خدائی است آمرزیده ودوستدار مطیعان ومعنی دوستی از خدای تعالی اراده نفع وثواب باشد بمستحقش وگفتند بمعنی مودود است ذو العرش المجید خداوند عرش وسریر بزرگوار است و گفتند مجید شریف باشد حمزه وکسائی خواندند المجید مجرور علی انه صفت العرش وباقی قراء خواندند برفع علی انه صفة لله تعالی فعال لما یرید کننده است آنچه خواهد هل اتیك حدیث الجنود انکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت آمد بتو حدیث لشکرهاء امت متقدم انکه بیان کرد که کیستند ایشان گفت فرعون وموسی است وثمود که قوم صالح بودند انکه اضراب کرد ازاین حدیث با حدیث کافران عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بل الذین کفروا في تکذیب بل آنانکه کافر شدند وکافرانند در تکذیب و دروغ داشتن اند تورا وکتاب دروغ می دارند والله من ورائهم محیط و خدای از پس ایشان محیط است بایشان بیان کرده ایم که وراءهم خلف باشد هم قدام ونیز رفته است که محیط بدو معني باشد بمعنی عالم وبمعنی مقتدر واینجا بمعنی اقتدار وقهراست یعنی از قبضهٔ قدرت او بیرون نداند واز او نتواند گریختن واز ملك او بیرون نتوانند شدن انکه گفت بل هو قرآن مجید این

کتاب قرآنی است شریف وبزرگوار است وکریم فی لوح محفوظ درلوحی نوشته که آن لوح فرشتگان نگاه می‌دارند یحیی بن یعمر درشاذ خواند فی لوح بضم اللاّم من لاح یلوح یعنی منوراست نافع خواند بضم الظاء علی انه صفت القرآن وباقی قراء مجرور خواندند علی انه صفة اللوح ــ ابن جریج روایت کرد ازمجاهد ازعبدالله عباس که او گفت برسر لوح نوشته است لااله الاالله وحده ودینه الأسلام و محمد ص عبده و رسوله فمن امن بالله عز وجل و صدق بوعده واتّبع رسله ادخله الجنة خدای یکی است ودین او اسلام است ومحمد صلي الله علیه وآله وسلم بنده ورسول اواست هر که ایمان بخدا دارد و وعده او راست دارد ومتابعت پیغمبران او کند ببهشت برد او را انکه گفت لوح محفوظ لوحی است از در سفید طول او چندان است که از آسمان با زمین وعرضش از مشرق تا بمغرب و کنار های او از دُرّ ویاقوت است وقلم اواز نور است واصل او درکنار فرشته ایست که اورا ماطریون گویند و آن لوح محفوظ است ازشیاطین فذلك قوله بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ وخدای را درشبان روزی سیصد و شصت نظر است باو که در آن نظر ها احیا واماته کند واعزاز واذلال وانس مالك گفت که لوح محفوظ که خدای گفت برپیشانی اسرافیل است ــ مقاتل گفت جای لوح برراست عرش است

سورة الطّارق این سوره مکی است وشانزده آیه است درمدنی وهفتده درعدد باقی قراء و شصت و یك کلمه است و دویست و سی و نه حرف است ــ و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که او سووة الطارق بخواند خدای تعالی اورا بعدد هر ستاره که در آسمان است دوحسنه بنویسد صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً

سورة الطارق سبع عشرة آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشند ۀمهربان

وَالسَّمٰآءِ وَالطّارِقِ * وَمٰا اَدْرٰیكَ مَاالطّارِقُ * النَّجْمُ الثّاقِبُ * اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا

سوگند بآسمان وستاره‌های پیداشونده درشب وچه چیزدانانمودتورا که چیست طارق ستارۀ رخشنده نیست هیچ نفسی مگر آنکه

عَلَیْهٰا حٰافِظٌ * فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مٰاءٍ دٰافِقٍ * یَخْرُجُ مِنْ

بر او است نگهبان پس بایدنظر کند آدمی که از چه چیز آفریده شده آفریده شده از آب جهنده که بیرون می آید از

بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرٰآئِبِ اِنَّهُ عَلٰی رَجْعِهِ لَقٰادِرٌ * یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰآئِرُ فَمٰا لَهُ

میان پشت مردان و استخوان سینهٔ زنان بدرستی که او بر گردانیدن آدمی هر آینه توانااست در روزی که ظاهر شود نهان ها پس نیست

مِنْ قُوَّةٍ وَلٰا نٰاصِرٍ * وَالسَّمٰاءِ ذٰاتِ الرَّجْعِ * وَالْاَرْضِ ذٰاتِ الصَّدْعِ * اِنَّهُ لَقَوْلٌ

مر او راهیچ قوتی ونه یاری دهنده وسوگند بآسمان که صاحب باز بر گردانیدن است وزمین که صاحب شکافنده است بدرستي که قرآن

فَصْلٌ وَ مٰاهُوَ بِالْهَزْلِ * اِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً * وَاَکِیدُ کَیْداً فَمَهِّلِ

سخن جدا کننده حق و باطل است و نیست آن بازیچه بدرستی که آنها مکر کنند مکر کردنی وجزای آنها مکر میکنم مکر کردنی پس مهلت ده

الْکٰافِرِینَ اَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً

کافران را فروگذار آنهارا فروگذاردنی

قوله تعالى والسماء و الطارق ابو عاصم روایت کرد از پدرش که گفت رسول صلى الله علیه و آله را دیدم در مشرفه ثقیف تکیه زده در کمانی و این سوره میخواند من یاد گرفتم بجماعتی از ثقیف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند چه شنیدی از محمد ص این سوره بر ایشان خواندم ثقیفان گفتند ما را چنان میآید که این حق است قریشیان گفتند ما صاحب خودرا بشناسیم اگر دانستمی که حق است متابعت کردیمی قوله والسماء والطارق قسم است که خدای تعالی بآسمان وستارگان کرد که بشب پیدا شود وطروق آمدن باشد بشب و قالت هند یوم احد نحن بنات طارق نمشی على النمارق یعني پدرم بمعروفي چون ستاره بود . قال ابن الرومی یار اقدالليل مسروراً باوله ان الحوادث قد تطرقن اسحاراً لاتفرحن بليل طاب اوله فرب اخر ليل اجج النارا بعضی مفسران گفتند سبب نزول این سوره آن بود که روزی ابوطالب عم رسول علیه السلام بارسول صلى الله علیه وآله وسلم نان میخوردند ستارهٔ از آسمان بیفتاد هر چه آنجا نهاده بودند پرآتش شد ابوطالب ع بترسید گفت یافرزند آن چیست گفت ستاره است که از آسمان بیند اختند و این آیتی است از آیات خدای تعالی و خدای این سوره فرستاد و ما ادریك ماالطارق آنکه رسول را گفت بر وجه استعظام و استکبار که تو چه دانی که طارق چه باشد آنکه تفسیر آن کرد و گف النجم الثاقب ستاره درخشان باشد و منه ثقوب النار و توهجها والتهابها ـ و مجاهد گفت ثاقب از ثقب است که سوراخ کند یعنی این ستاره که بآن رجم شیاطین کنند که چون برو آید سوراخ کند او را ـ ابن زید گفت مراد بنجم ثاقب ثریاست و عرب آنرا نجم خوانند و اسمی است علم ثریا را بالام تعریف مخالف دیگر اعلام ـ بعضی دیگر گفتند مراد بنجم ثاقب زحل است که از آسمان هفتم می تابد و برای آن ثاقب خواند او را که جای او بلند تر است من قول العرب ثقب الطائر اذا ارتفع في جو السماء غاية الارتفاق ـ عبدالله عباس گفت این نجم ستاره ایست در آسمان هفتم چون ستارگان جای خود بگیرند از آسمان فرود آید و با ایشان باشد و چون روز باشد با جای خود شود پس او طارق باشد در آمدن و شدن و نام آن ستاره زحل است ان كل نفس لما عليها حافظ ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و حمزه وحسن بصری لما خواندند بتشدید المیم و معنی آن باشد ما كل نفس الا عليها حافظ هیچ نفسی نیست الا بر او حافظی و نگاهبانی هست ان بمعنی ماء نفی باشد و لما بمعنی الا في لغت هذيل يقولون نشد تك الله لما فعلت كذا اى الا فعلت و این لام كذا و دیگر قراء بتخفیف میم خواندند و بر این قرائت ماصله است و ان مخففه باشد ثقیله در خبر او ملازم باشد والتقدیر ان كل نفس لعليها حافظ ـ ابن عوف گفت بر ابن سیرین خواندم لما بتشدید انکار کرد بر من و گفت محفف خوان تقریر آنکه لعليها حافظ من ربها يحفظ عملها و يحصي عليها و معنی آنست که هر نفس را برو از خدا نگهبانی هست که او عمل او نگاه میدارد و می شمارد از خیر و شر عبدالله عباس گفت مراد بحافظ فرشتگانند اعمال او نگه میدارند قتاده گفت حفظه اند که آمال و آجال و ارزاق بندگان نگاه میدارند کلبی گفت حافظ من الله این حافظ خدا است که بنده را نگه میدارد تا از مقادیر خدای

در نگذرد ابو امامه روایت می کند از رسول صلى الله علیه و آله و سلم که او گفت خدای را بر هر آدمی صد و شصت فرشته اند موکل که آفات از او صرف میکنند از آن جمله هفت فرشته بر چشمهای او موکل است که شیاطین را چنان از او باز میدارند که یکی از ما مکس از انگبین براند که اگر او را یك نفس از حفظ خود فرو گذارند شیاطین بربایند او را ـ آنکه تذکیر کرد یاد داد آدمی را از نعم او وطرفی گفت فلينظر الانسان مم خلق آدمی را گو بنگر تا او را از چه آفریده اند آنکه هم او بیان کرد و گفت خلق من ماء دافق او را از آبی جهنده آفریده اند یعنی آب منی ـ کوفیان گفتند دافق بمعنی مدفوق است و مثله قوله فی عيشة راضية ای مرضیه و مثله قولهم مسرة كاتم وليل قائم و هم ناصب و قال النابغة كليني لهم يا اميمة ناصب وليل اقاسيه بطي الكواكب و بصریان گفتند این معنی نسبت باشد ای ذودفق و ذات رضا و ذو کتمان وذونصب من باب قولهم لابن و تامر ای ذوتمر وذولبن و این قول بهتر است برای آنکه کلام با او بر ظاهر خود است و دفق ریختن باشد بقوت يقول العرب للموج اذ اعلا و ارتفع تدفق و اندفق و قوله يخرج من بين الصّلب والترائب یعنی صلب الرّجل والترائب المراة آبی که بیرون آید از پشت مرد و سینه زن ـ مفسران خلاف کردن در معنی ترائب ـ عبدالله عباس گفت جای قلاده باشد ـ والبی گفت از عبدالله عباس میان دوپستان زن باشد ـ عوفی روایت کرد از او که مراد بترائب دست و پای و چشم است ـ عکرمه گفت سینه است سعید جبیر گفت گردن است ـ مجاهد گفت میان دوش وسینه است ـ سفیان گفت بالای دستها است ـ یمان گفت زَبر چنبر گردن است ـ قتاده گفت گلو باشد سعید مسیب گفت پهلوها باشد ـ معمر المزنی گفت جای دل باشد وآنچه ظاهر است از کلام عرب آنست که استخوان سینه باشد و یکی را تریبه گویند قال الشاعر و بدت كان على ترائب نحرها جمر الغضا في ساعة تتوقد و قال آخر والزعفران على ترائبها شرقا به اللبات والصدر و قال المثقب العبدی ومن ذهب يسن على تريب كلون العاج ليس بذي غصون انه على رجعه لقادر قتاده گفت معنی آنست که خدای تعالی قادر است بر اعاده آدمی پس از مرگ ـ عکرمه گفت یعنی قادر است بر آنکه آب بر پشت مرد برد پس از آنکه بیامده باشد ـ مجاهد گفت قادر است که با احلیل برد ـ ضحاك گفت قادر است آنکه آدمی را خاك گرداند چنانکه بود بعد خلقه شخصاً سويا ـ مقاتل گفت یعنی قادر است که از پیری او را ببرنائی برد و از برنائی بکودکی و از کودکي بنطفه ـ ابن زید گفت مراد برجع حبس است یعنی قادر است که آب باز دارد در پشت و رها نکند تا بیرون آید و قریب تر قول قتاده است لدليل الظاهر عليه و لقوله يوم تبلي السرائر و نصب او بر ظرف باشد من قوله على رجعه لقادر ـ گفت قادر است بر اعاده او آن روز که سیر ها آشکارا کنند ـ قتاده گفت و مقاتل و سفیان مراد بسرائر خفایای اعمال است از نماز و روزه و غسل جنابت و وضو اگر مرد گوید روزه دارم یا نماز کنم و غسل و طهارت کردم و نکرده باشد کس نداند بجز خدای دلیل این تأویل حدیث عبدالله عمر است که روایت کرد از رسول صلى الله علیه و آله وسلم که او گفت سه چیز است که هر که بر آن محافظت کند دوست خدای باشد نماز و روزه و غسل

جنابت و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد فما له من قوّة ولا ناصر این آدمی کافر را در این روز که قیامت باشد هیچ یاری و یاوری نباشد ـ آنکه قسم یاد کرد بآسمان و گفت والسماء ذات الرجع بحق آسمان خداوند باران که متراجع است یك بار بیاید و یکبار باز ایستد و گفتند مراد بسماء ابر است و عرب برسبیل مقاربت ابر را آسمان و باران را نیز سماء گویند یقال جائنا سماء ای مطر عبدالله عباس گفت مراد بسماء ابر است و مراد برجع باران است ابوعبیده گفت رجع آب باشد قال المنخل الهذلی فی صفة السیف ابیض کالرجع رسوب اذا ما ثاخ فی محتفل یختلی ـ ابن زید گفت مراد برجع آنست که آفتاب و ماه گاهی بر آید و گاهی فرو شود والارض ذات الصدع و بحق زمین که خداوند شکاف است یعنی که شکافته میشود بنبات و درختان و جویها و مثله قوله وشققت الارض شقا الی آخره مجاهد گفت مراد باین هر جائی است که دو کوه باشد و میان آن راهی باشد چنانکه زمین عرفات انه جواب قسم است که او یعنی قرآن قولی است فصل یعنی فاصل فصل کننده میان حق و باطل و حلال و حرام و ما هو بالهزل و این قول هزلی نیست جدّ است انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً گفت ایشان یعني مشرکان مکه کید میکنند و من نیز کید میکنم یعنی افعالی که صورت کید دارد از امهال برای استدراج چنانکه بیان کردیم در جایهای دیگر ـ آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فمهل الکافرین مهلت ده این کافران را تا من نیز ایشان را مهلت دهم مهلت دادنی و قوله رویداً مصدری باشد لا من لفظ الفعل کانه قال امهلهم ارواداً آنکه آنرا زواید بیفکند آنگه تصغیر کرد آن را قصار رویداً و گفتند درجای ظرف است ای زماناً قلیلاً و مراد آنست تا بروز بدر آنکه ایشان را بدست مسلمانان باز دارد.

سورة الاعلی ـ این سوره مکی است و نوزده آیت است و هفتاد کلمه است و دویست و هفتاد و یك حرف حرف است ابو امامه روایت کرو از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة الاعلی بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی علیهما السلام و محمد صلي الله علیه و آله و سلم فرستاد او را حسنه بنویسد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا.

سورة الاعلی تسع عشر آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی * اَلَّذِي خَلَقَ (كُلَّ شَيْئٍ) فَسَوّٰی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدٰی * وَ

تنزیه کن بنام پروردگار خودکه برتر از وصف است آنکه آفریدپس راست گردانیدوانکه تقدیر نمودپس راه نمودو

اَلَّذِی اَخْرَجَ الْمَرْعٰی * فَجَعَلَهُ غُثَاۤءً اَحْوٰی * سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰی * اِلَّا مَاشَاۤءَ

آنکه بیرون آورداز زمین چراگاه راپس گردانید بعداز سبزی گیاه خشك زود باشد که بخوانیم برتوقرآنراپس فراموش نکني مگرآنچه خواهد

اللهُ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفٰي * وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرٰی * فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرٰی

خدا بدرستی که او میداند آشکارا او آنچه پنهان میباشد و توفیق دادیم تورا بطریقهٔ آسان پس پند ده بفرمان مردم را تا سود دهد پند دادن

سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشٰی وَيَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَی * اَلَّذِی يَصْلَی النَّارَ الْكُبْرٰی * ثُمَّ لَا

زود باشد که پند پذیرد کسیکه میترسد و پهلو تهی کند از پند بدبخت کافر آنکس که درآید در آتشی بزرك که جهنم است پس نمي

يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰي * قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰي * وَذَكَرَاسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰی * بَلْ

میرد در آن آتش و نه زنده می شود بتحقیق رستگار شد هر که پاك شد و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز کرد بلکه

تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَاَبْقٰی * اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی *

برمیگزینند زندگانی دنیا را و آخرت بهتر است و پاینده تر بدرستی که این سخن هر آینه در نامهای اول است

صُحُفِ اِبْرٰهِيمَ وَمُوسٰی

نامهای ابراهیم و کتابهای موسی

عبدالله عباس گفت رسول صلي الله علیه و آله و سلم هرگه که این سوره بخواندی گفتی سبحان ربی الاعلی و همچنین از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و عبدالله زبیر و عبدالله عمر گفتند که رسول صلي الله علیه وآله وسلم این سوره دوست داشتي وگفتی اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جبرئیل را علیه السلام که مرا خبر ده از ثواب آنکس که این کلمه بگوید در نماز یا بیرون از نماز گفت یا محمّد ص هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد که این کلمه بگوید در سجود الّا ثواب این کلمه در ترازوی حسنات از عرش و کرسی و کوههای دنیا گران تر باشد و خدای تعالی گوید راست گفت بنده من انا الاعلي فوق کل شیئی منم انکه بلند ترم از همه چیزی و از بالای من هیچ چیز نیست گواه باشید ای فرشتگان من که اورا بیامرزیدم و بهشتش کرامت کردم چون بمیرد میکائیل زیارت کند اورا هر روز چون روز قیامت باشد بر پر خود گیرد اورا و بیاورد و پیش خدای آرد و گوید بار خدایا شفاعت من در حق او قبول کن خدای تعالی قبول کند و گوید اورا بتوبخشیدم ببهشتش ببر عقبة بن عامر گفت چون این آیه آمد فسّبح باسم ربك العظیم رسول صلي الله علیه وآله وسلم گفت اجعلوها فی رکوعکم و چون این سوره آمد سبّح اسم ربّك الاعلي فرمود اجعلوها فی سجودکم ـ جماعتی صحابه گفتند و تابعین که معنی آیه آنست که بگوی سبحان ربی الاعلی بعضی دیگر گفتند مراد آنست که تسبیح وتنزیه کن نام خدای برتر را وبر این قول اسم صله باشد یعنی تنزیه کن که خدای تعالی از آنچه که باو لایق نباشد از صفات نقص وعرب اسم بسیار صله آرند و زیاد منها قول اللبید الی الحول ثم السلام علیکما و من یبك حولا کاملا فقد اعتذر ـ فرّاء گفت باء مقدّر است براسم والتقدیر سبّح باسم ربّك تسبیح کن بنام خدای یعنی در تسبیح نام خدای بگوی ـ عبدالله عباس گفت مراد بتسبیح نماز است وباسم امر یعنی صلّ بامر ربّك نماز کن بفرمان خدای الذی خلق فسوی آنخدائی که خلقان را آفرید و راست کرد بحسب مصلحت چنانکه صلاح دانست و الذی قدر فهدی و آنخدائی که تقدیر کرد و هدایت داد و راه نمود ـ کسائی قدر خواند بتخفیف دال و باقی بتشدید ـ مجاهد گفت مراد آنست که خلق آدمی تقدیر

کرد وراه خیر و شر نمود اورا بعضی دیگر گفتند قدر المقادیر تقدیرها بکرد و هدایت داد و الهام چهار پای را بمراتع خود مقاتل گفت مراد آنست که هدایت هر نوع از حیوان را که چگونه کند با جفت خود تا از او فرزندان آفریند ـ عطا گفت هر جا نوری بمصالح خود راه نمود و گفتند هدایت داد آدمی را در کسب روزی و گفتند منافع در چیز ها آفرید و آدمی را هدایت کرد و باز نمود کیفیت استخراج آن ـ و گفتند هدایت در دین است بمعنی الطاف و توفیق واقدار خواست و تمکین وازاحت و نصب ادله ـ سدی گفت مقدر کرد آدمی را و دیگر حیوانرا در رحم مادر نه ماه کمتر و بیشتر انکه هدایت داد و راه نمود بیرون آمدن ـ و گفتند تقدیر روزیها بکرد براه طلب او والذی اخرج المرعی و او آنخدائی است که گیاه زار بیرون آورد برای چهارپایان تا ایشان را انتفاع عاجل باشد وتورا بنظر کردن درو ومنافع آجل فجعله غثاء احوی انکه اورا بجوشانید و سیاه کرد باول سبز و زرد و سرخ و الوان مختلف باشد انکه چون خوشك شود از آن الوان بگرداند ـ آنکه وعده داد رسول را صلی الله علیه بانزال آیات براو گفت سنقرئك ما تورا خواننده گردانیم بقرآن که بر تو فرستیم تا تو یاد گیری و از حفظ می خوانی یقال قرأت الکتاب واقراته غیری اذا جعلته قاریاً اما بالتعلیم اوالتمکین فلاتنسی تا فراموش نکنی الا ماشاء الله الا آنچه خدای خواهد که منسوخ کند آن را چون منسوخ کرد از یاد تو ودیگران ببرد این قول قتاده است ـ ومجاهد گفت سبب آن بود که چون جبرئیل ع آیتی یا سورتی بررسول صلی الله علیه وآله خواندی چون بآخر رسیدی رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز سر گرفتی و باز خواندی تافراموش نکند خدای تعالی این آیه فرستاد او را ایمن کرد ازاین پس ازآن رسول صلی الله علیه وآله وسلم بازنخواندی چه دانست که فراموش نکند وچه استثناء بر این قول آن باشد که بیان کردیم فی قوله الاّ ماشاء ربك یکی آنکه راجع باشد باروز گار ماضی ودوم آنکه برای آن تا منع کند کلام را از نفوذ انّه یعلم الجهر و مایخفی که او آشکا را داند وآنچه پنهان و پوشیده است هم داند محمد بن حامد گفت یعنی صدقه سر و علانیه و گفتند معنی آنست که او داند از قرائت بجهر که جبرئیل برتوخواند و آنچه پنهان برنفس خودخوانی تا برخود مقرّر کنی ونیسرك للیسری گفت ما میسر کنیم تو را بر ای کار خوار تر مفسران گفتند معنی آنست که ما توفیق دهیم تورا برای عمل که بآن بهشت رسی و گفتند معنی آنست که ما وحی برتو آسان کنیم تا یاد گیری آنچه جبرئیل علیه کلام بر تو القاء کند و گفتند معنی آنست که تو را توفیق دهیم برای سر یعنی خوار تر ومنه قوله تعالی بعثت بالحنیفة السهلة السمحة آنکه امر کرد رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بتذکیر قوم گفت فذکر یاد ده قوم خودرا اگر هیچ سود خواهدداشتن اینان را تذکیر وذکری از بناهای مصدراست بمعنی تفعیل سیذکر ای سیذکر تارا درذال ادغام کرد لقرب المخرج ـ و بصریان گفتند اول قلب کردند تارا در ذال انکه ادغام کردند و تذکر بایاد آوردن چیزی باشد باندیشه گفت یاد آرد و اندیشه کند آنکه او ازخدای میترسد و تذکر مطاوع تذکیر باشد یقال ذکرته فتذکر وسیجنبها الاشقی الذی ونیز خبر داد از یاد دادن و تذکیر آنکس که درشقاوت بغایت بلیغ باشد انکه قول خدا ورسول دروغ دارد و از آن اعراض

کند وبرگردد وملازم باشد بآتش مهتر یعنی آتش دوزخ و آن را برای آن کبری خواند باضافت بآتش ـ و فراء گفت مراد بآتش بزرگ تر طبقه زیرین که عظیم تر از آن عذاب نباشد در دوزخ و آن جای منافقان ومشرکان است ثم لایموت فیها و لایحیی پس حال او چنان باشد در دوزخ که نمیرد تا بیاساید از عذاب و زنده نشود زندگانی که او را در آن راحتی باشد ـ ابن عطاء گفت نه بمیرد تا از رنج قطیعه برهد و زنده نباشد تا امید صله یابد قد افلح من تزکی گفت فلاح یابد و ظفر وبقا آنکس که اوپاکیزه باشد ازشرك وایمان آرد بخدای تعالی این قول عطا و عکرمه است و روایت والبی وسعید جبیر از عبدالله عباس وحسن بصری گفت تزکی بالاعمال الصالحة والورع عما حرم الله پارساباشد بعمل صالح کردن واجتناب ازمعاصی ومحرمات وذکر اسم ربه فصلی ونام خدابرد و نماز کند ـ عبدالله مسعود گفت مراد آنست که زکوة مال بدهد و نماز بپای دارد و گفتی رحم الله امرءاً تصدق ثم صلی انکه این آیت بخواندی ـ بعضی دگر گفتند صدقه فطره است و تکبیرات روز عید و نماز عید ـ و عبدالله عمر نافع را گفتی صدقه عید بدادی اگر گفتی آری گفتی بمصلی رفتی واگر نه گفتی صدقه بده تا بمصلی رویم انکه این آیه بخواندی ـ ابوخالد گفت در نزدیك ابوالعالیه رفتم مرا گفت روز عید پیش از انکه بنماز روی اینجا آی گفتم آری ـ چون روز عید بود پیش او رفتم مرا گفت چیزی بخوردی گفتم آری گفت غسل کردی گفتم آری گفت صدقه دادی گفتم آری گفت تورا برای آن خوانده ام تا این چیز ها بکنی انکه بمصلی روی انکه این آیه برخواند وگفت اهل مدینه هیچ صدقه از این فاضل تر ندیدند وانکه کسیرا آب دهند بعضی دگر گفتند این تاویل ضعیف است برای انکه این سوره مکی است و در مکه فرض نماز عید و زکوة فطر نیامده بود اولی تر حمل باشد بر عموم تا زکوة وصدقه و نماز ها در و داخل باشد ـ و جابر عبدالله انصاری گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بخواندی و تفسیر چنین کردی گفت من تزکی ای شهد ان لا اله الاّ الله وخلع الانداد تزکی آن باشد که ایمان آرد و بشهادتین اقرار کند وانداد واضداد نفی کند از خدای تعالی وقوله فصلی نماز کند یعنی محافظت کند بر پنج نماز و مراقبت کند آنرا و بعضی دگر گفتند مراد بصلوة دعا است بل تؤثرون الحیوة الدنیا انکه ملامت کرد آنان را که ایشان دنیا را بر آخرت ایثار کنند ـ انکه گفت بل شما ایثار زندگانی نزدیك تر می کنید و از آن زندگانی باز پسین که آخرت است بی خبرید ونمیدانید که آخرت بهتر است وباقی ترچه این را فنا بدنبال است و آن دایم لایزول باشد ـ وابوعمرو ویؤثرون بیاء خواند خبر اعن الکافرین وباقی قراء بتاء خطاب ـ عرفجة الاشجعی گفت روزی بنزدیك عبدالله مسعود بودیم این آیه بخواند و انکه گفت دانی تا ما چرا اختیار دنیا میکنیم بر آخرت گفتند بگوی گفت برای انکه منافع و شهوات دنیا ازمطاعم و مشارب ومناکح وشهیات او عاجل است وآخرت مارا وصف کرده اند این را نقد می شناسیم و آن را نسیه میدانیم و نمیدانیم که آن نسیه بهتر ازاین نقد است انکه حق تعالی گفت ان هذا لفی الصحف الاولی این حدیث در کتب اوائل است یکی را صحیفه گویند انکه بیان کرد این صحیفه ها را که کر است از اوایل گفت صحف ابراهیم وموسی

عليهم السلام ـ در خبر آمده است كـه در صحف ابراهيم نوشته است ينبغى ان يكون حافظاً للسانه عارفا بزمانه و مقبلا على شانه گـفت عاقل را بايد تا زبان نگـاه دارد و روزگـار بشناسد و روى بكار خود آرد ـ ابوذر غفارى گـفت پرسيدم از رسول صلى الله عليه و آله وسلم گـفتم يا رسول الله ص پيغمبران چند بودند گـفت صد وبيست وچهار هزار پيغمبر بودند گـفتم يا رسول الله ص مرسل چند بودند ـ گـفت سيصد و شصت بودند وباقى انبياء بودند گفتم يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) آدم پيغمبر بود گـفت بلى خداى او را بخودى خود آفريد و با او سخن گـفت انكه گـفت يا اباذر از جمله آن پيغمبران چهار عربى بودند هود و صالح و شعيب و پيغمبر ص تو گـفتم يا رسول الله ص خداى تعالى چند كـتاب فرستاد گـفت يكصد و چهار كـتاب از آن ده بآدم داد وپنجاه بشيث داد وسى باخنوخ داد واو ادريس است واو اول كسى بود كه چيزى نوشت بقلم و ده بابراهيم ع داد وتورية بموسى ع و انجيل بعيسى ع وزبور بداود ع وفرقان بمن والحمدلله رب العالمين

سورة الغاشية

اين سوره مكى است و بيست و شش آيه است و هفتاد و دو كلمه است و سيصد و هشتاد و يك حرف است عبدالله عباس روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله وسلم كـه او گـفت هر كه او سورة الغاشيه بخواند حق سبحانه وتعالى اورا حساب آسان كـند صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً كثيراً كثيراً

سورة الغاشية ست وعشرون آية وهى مكية

بِسْــــــــــمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ * وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصْلٰى نَاراً

البته آيد بتو اى محمد ص خبر بليهٔ قيامت رويهاى كفار در آن روز ترسناك است عمل كننده رنج كشنده باشند در آيند در ميان آتشى

حَامِيَةً * تُسْقٰى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلاّ مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا

بنهايت رسيده گرما سيراب شوند از چشمه بغايت گرم نيست مر ايشان را خوردنى مگر از خار نه فربه ميكند كسيرا و نه

يُغْنِى مِنْ جُوعٍ * وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا تَسْمَعُ

دفع جوع كند ر ويها در آن روز تازه است مر عمل هاى خود را پسنديده كنندد ر بهشت بلند مرتبه اند نشنوند اهل جنت

فِيهَا لَاغِيَةً * فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَاَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ * وَنَمَارِقُ

در آن لغوى در آن چشمه ها استروان در آن تختها است بلند مرتبه وكوزه هاى نهاده شده و بالشهاى

مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ * اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَاِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ

نهاده بريكديگر و فرشهاى گسترده فاخر آيا پس نمى نگرند بسوى شتر كه چگونه آفريده شد و بسوى آسمان كه چگونه

رُفِعَتْ * وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَ اِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ * فَذَكِّرْ

بلند شده و بسوى كوهها كه چگونه بر افراشته شده و بسوى زمين كه چگونه پهن شده پس پند گير

اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ اِلاّ مَنْ تَوَلّٰى وَ كَفَرَ * فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ

جز اين نيست كه تو پند دهندهٔ نيستى تو بر ايشان مسلط مگر هر كه روگردانيد و كافر شد پس عذاب ميكند او را خدا

الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ * اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ * ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

عذاب بزرك تر بدرستيكه بسوى ما است بازگشت ايشان پس بدرستيكه برماست حساب ايشان

قوله تعالى هل اتيك حديث الغاشيه ـ حق تعالى بر سبيل وعظ و تذكير گفت بتو آمد اى محمد ص حديث غاشيه يعنى حديث روز قيامت كه همه چيز ها را بهول و هيبت باز پوشد يعنى غالب و قاهر شود بر همه چيزها اين قول بيشتر مفسران است ـ سعيد جبير و محمدبن كعب گفتند غاشيه دوزخ است بيانه قوله و تغشى وجوههم النار انكه گفت وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة رويها باشد آنروز خاشع وذليل عاملة حسن بصرى و سعيد جبير گـفتند مراد آنانند كه عمل كرده باشند در دنيا نه براى خدا روز قيامت خداى ايشان را در عمل دارد بمقاسات سلاسل و اغلال ـ عبدالله عباس گـفت آنانرا خواست كه در دنيا تكبر كردند از طاعت خداى و عمل نكردند براى او ايشان را ذليل كـند روز قيامت و اعمال شاقه بر ايشان نهد در دوزخ تا از آن برنج آيند ـ كلبى گـفت ايشان را بروى بدوزخ بكشند ـ ضحاك گـفت تكليف كـنند ايشانرا تا بر كوههاى آتشين مي شوند در دوزخ چون بسر كوه رسند درافتند ناصبة بمعنى ذو نصب باشد و اين تعب باشد و رنج كـقول النابغه ذرينى بهم يا اميمة ناصب و نصب آن باشد كه دركار رنجور شود قال الله تعالى لايمسهم فيها نصب عبدالله مسعود گـفت بدوزخ فرو شوند چنانكـه شتر بحوض فرو شود عكرمه گـفت يعنى معاصى كـنند در دنيا ناصب باشند در قيامت ـ سعيد جبير گـفت مراد احبار و رهبانانند زاهدان وجهودان و ترسايان كه ايشان خودرا رنجور دارند در دنيا باعمالى كه پندارند كه عبادت است و نباشد براى آنكه برخلاف امر خداى باشد تصلى نارا حامية ملازم باشند دوزخ تافته را ـ ابوعمرو ابوبكر و يعقوب تصلي نارا خواندند بضم تاء اعتبارا بقوله تسقى و باقى قراء بفتح تـاء خواندند تسقى من عين آنية آب دهند ايشان را از چشمه گـرم و قوله تصلى بر قرائت آنكس كه بضم تاء خواند معنى آنست كه ملازم گردانند ايشان را متعدى باشد بدو مفعول و قرائت ديگرى باشد بيك مفعول يقال صليت النار واصليته النار و قوله آنية يعنى بغايت رسيده از گرمى من قوله تعالى غير ناظرين اناه يعنى نضجه ـ قتاده گـفت آبى باشد كه مى جوشانند از آن گـاه كه خداى تعالى عالم آفريده تا روز قيامت آنكه وقت بلوغ و رسيدن آن باشد ليس لهم طعام الامن ضريع گـفت ايشان را هيچ طعام نباشد جز ضريع ـ مجاهد وعكرمه و قتاده گـفتند نوعى از نبت است لاحق بزمين عرب آنرا ستبرق خوانند تا تر باشد چون خشك باشد آنرا ضريع خوانند وما آنرا شتر خواره گوئيم و آن خبيث تر طعامى باشد و ناخوشتر ابن زيد گـفت در دنيا ضريع شوكى باشد كه آنرا برك نباشد اما در آخرت از آتش باشد ـ كلبي گفت ضريع گـياهى باشد كـه چون خشك شود هيچ چهار پائى نخورد سعيد جبير گـفت سنك باشد ـ عطا گـفت از عبدالله عباس كه چيزى بود كـه موج دريا با كـنار افكـند اهل يمن آنرا ضريع گويند و عبدالله عباس روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله وسلم كه او گـفت ضريع

چیزی باشد در دوزخ که بانبت ماند از صبر تلخ تر و از مردار کنده تر و از آتش گرم تر ـ عمرو بن عبید گفت حسن بصری در ضریع چیزی نگفت الا آنکه گفت نوعی از عذاب که خدای تعالی برای اهل دوزخ نهاده باشد ابن کیسان گفت طعامی باشد که نزد آن ضریع و ذلیل باشد و در خدای تعالی تضرع کند بر این تأویل فعیل بمعنی مفعل باشد ابو دردا گفت خدایتعالی روز قیامت روی اهل بهشت نیکو کند چون فعل شان و روی اهل دوزخ زشت کند چون عمل زشت شان آنکه گرسنگی بر اهل دوزخ مسلط کند تا چنان شوند که در آن عذاب باشند بر ایشان آسان شود استغاثت کنند و فریاد خواهند پس از سالیان بسیار ایشان را ضریع آرند از آن استغاثت کنند پس ایشان را طعام ذاغصه آرند که در گلوی ایشان بماند هزار سال فریاد میخواهند یاد آید ایشان را کـه در دنیا غصه باب فرو بردندی آب خواهند هزار سال همچنین فریاد میخواهند آنگه ایشان را از این چشمه آنیه آب دهند کـه روی ایشان از آن بریان شود و ذلك قوله یشوی الوجوه بئس الشراب و سائت مرتفقاً چون بشکم ایشان رسد احشاء و امعاء را پاره پاره کند و ذلك قوله فسقوا ماء حمیماً فقطع امعائهم ـ مفسران گفتند چون این آیه آمد مشرکان گفتند اما شتران ما بخوردن ضریع فربه شوند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت لایسمن ولا یغنی من جوع فربه نکند خورنده اش را ونه بگریزاند از گرسنگی ودروغ گفتند که آنرا شتران چندان خورند کـه تر باشد چون خشك شود هیچ گرد آن نگردند ـ آنگه در برابر آن وصف بهشت کرد گفت رویهائی باشد آن روز ناعم نازك تازه با نعمت وتازگی و گفتند با نعمت و مراد بوجوه اصحاب وجوه باشند چنانکه رفته است پیش از این لسعیها راضیة خشنودی سعی که کرده باشند در دار دنیا در سبیل خدای چون جزای عمل بینند و ثواب و نعیم بهشت في جنة عالیه در بهشتی بلند لا تسمع فیها لاغیة و در آنجا هیچ لغوی نشنوند ای کلمة ذات لغو و لغو کلامی باشد که آنرا فائده نباشد و گفتند بلغو سوگند دروغ خواست فیها عین جاریة در آنجا چشمهٔ روان باشد یعنی از هر جانبی ودر هر بقعهٔ و خطه چشمهٔ روان باشد یکی از آب و یکی از شیر یکی از می و یکی از انگبین فیها سرر مرفوعه در آنجا سریر های بلند باشد و اکواب موضوعة وکوزه های نهاده و اکواب جمع کوب باشد و آن کوزه باشد کـه آنرا دسته و خرطوم نباشد و نمارق بالشهاء واحدها نمرقه مصفوفة در بریکدیگر نهاده وزرابی و زیلو ها واحدها زربیه ـ عبدالله عباس گفت طنفسها باشد مبثو ثه ای مبسوطه گسترده و گفتند پراکنده در مجالس مختلف وقال الشاعر فی النمارق کـهول و شبان حسان وجوههم علی سرر مصفوفة و نمارق قوله افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ـ مفسران گفتند چون خدای تعالی وصف بهشت بگفت مشرکان عرب را عجب آمد و دروغ داشتند خدای گفت شما را از این عجب میآید از خلقت بهشت در شتر نمی نگرید که من چگونه آفریدم و گفتند در جمله صفت بهشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت در بهشت سریر هائی باشد در غایت بلندی مسیرهٔ ماة عام و اقل و اکثر طول آن صد ساله وکمتر و بیشتر ـ مشرکان گفتند پس چگونه بر آن شوند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت سر فرود آرند تا مؤمنان پای برآن نهند ایشان را سخت عجب آمد

و دروغ داشتند خدای تعالی گفت افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت نگاه نمی کنید در شتر که اورا چگونه آفریده اند ببالای تمام آنگه چون خواهند تا بر او نشینند گردن فرود آرد و تمکین کند و این قول قتاده است و علماء در تخصیص شتر چند قول گفتند ـ مقاتل گفت برای آنکه در عرب از شتر بزرگتر هیچ خلقی ندیده بودند و ولایات ایشان فیل نبود ـ کلبی گفت برای آنکه شتر باشد که با بار برخیزد پس از آنکه فرو خفته باشد و هیچ چهار پای باشد که سابق اورا پیش بود ـ حسن بصری را گفتند خلق فیل عجب تر و عظیم تر بود چرا ذکر شتر کرد گفت اگر چه چنین است او شکل خوك دارد و گوشتش نشاید خوردن وبشیرش انتفاع نبود و شتر عزیز تر مالي بود عرب را و نفیس تر چیزی دیگر آنکه گیاه خوردواستخوان خرما وشیردهدو گفتند برای آنکه بار گران بر داردو بوقت انقیاد منقاد کودکی خرد شود تا چنانکه خواهد می گرداند اورا چنانکه شاعر گوید و یصرفه الصبی لکل وجـه و یحبسه علی الخسق الحریـر و یضربه الولیده بالهراوی فلاغیر لدیه ولانکیر ـ و در بعضی تفسیر ها آمـد که یك روز موش بیامد و زمام شتری گرفت و میبرد و شتر بر اثر او میرفت تا موش بسوراخ فرو شد شتر هـم آنجا بایستاد چون مردم بر آن واقف شدند گفتند سبحان الله خدائی که جانوری را باین عظیمی مسخر این چنین ضعیفی کرد ـ در اثر هست که شریح قاضی هروقت گفتی بیای بیای تابکناسه رویم و ننظر الی الابل کیف خلقت و در شتر نگریم که خدای چگونه آفرید بعضی مفسران گفتنـد مراد بابل ابر است جز اینکه این را در لغت اصلی نیست و بر این شاهدی نیست از اشعار و از ظاهر لفظ این معنی مفهوم نیست و نه نیز قرینه دارد والی السماء کیف رفعت و نه نیز در آسمان نمی نگرید که چگونه برداشتـه اند والی الجبال کیف نصبت و بکوهها که چگونه نصب کرده اند و بداشته و الی الارض کیف سطحت و بزمین که چگونه بگستردند فذکر یاد ده ای محمّد این غافلان را که تو مذکری و یاد دهنده این چیزها که ایشان یادندارند کار تو این تذکیر وتنبیه است لست علیهم بمصیطر توبرایشان نگهبان ومسلط وجبارنهٔ ابوعبیده گـفت درکلام هیچ چیز بر وزن مفیعل نیست جز دو اسم مصیطر و مبیطر ابو عمرو و کسائی بسین خواندند وباقی قراء بصاد ـ گـفتند این آیه منسوخ است بآیهٔ قتال ـ الا من تولی و کفر الا آنکه برگردد و کافر شود در این استثناء خلاف کردند که راجع با چیست بعضی گفتند راجع است الی قولـه فذکر یعنی تذکیر کن آنان را که قوم تواند الا آنان که برگشته اند و کافر شده اند که ایشان را تذکیر سود ندارد و این قول خطا است برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود مبعوث بکافران است اگر او مؤمنان را تذکر کردی باول کس نبود که باو ایمان داشت تااوراتذکیر کردی درست آنست که راجع است الی قوله لست علیهم بمصیطر الا من تولی و کفر فانك مسلط علیهم بالجهاد فیعذبه الله العذاب الاکبر بعد ذلك و بعضی گفتند استثنا منقطع است بمعنی لیکن و تعلق دارد بمابعد او والتقدیر لکن من تولی و کفر فان الله یعذبه العذاب الاکبر لیکن کافرانرا خدای ایشان را عذاب کند مهتر یعنی در دوزخ و برای این گفت عذاب اکبر که ایشان را در دنیا عذابی بود اصغر از قحط و تنگی و درویشی و کشتن و اسیر کردن ـ وقرائت عبدالله

مسعود چنین است که ما گفتیم فانه یعذبه الله العذاب الاکبر و هاء ضمیرشان وکار باشد ان الینا ایابهم بازگشت ایشان بماست ـ و ابو جعفر خواند ایّابهم بتشدید یاء و گفت فعاله لغة فی الفعال و هما لغتان بالتخفیف والتشدید ثم ان علینا حسابهم پس شمار ایشان بر من است روز قیامت.

سورة الفجر ـ این سوره مکی است و سی آیه است وصدو سی‌ونه کلمه است و پانصد ونه حروف است و روایت است اززرحبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة الفجر بخواند درایام عشر خدای تعالی او را بیامرزد وهر کس دردگر روزها بخواند اورا نوری باشدروز قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلیما کثیراً.

سورة الفجر ثلثون آیة وهی مکیة

بِسْـــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَالْفَجْرِ وَلَيٰالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ اِذٰا يَسْرِ * هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ

قسم باول صبح و بده شب و قسم بجفت وطاق و بشب هرگاه منقضی شود آیا هست در آنچه ذکر شدقسم

لِذِى حِجْرٍ * اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعٰادٍ * اِرَمَ ذٰاتِ الْعِمٰادِ اَلَّتِى لَمْ يُخْلَقْ

مر خداوند عقل‌را تااعتبارکنیدآیاندیدی که چگونه کردپروردگارت بقوم عادارم خداوندقامتهاي بزرك که آفریده نشد

مِثْلُهٰا فِي الْبِلٰادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جٰابُوا الصَّخْرَ بِالْوٰادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِى الْاَوْتٰادِ

مانند آن در شهر ها و ثمودیان آنانکه بریدند سنگها را برای مأوای خودو فرعونیان صاحبان میخها

اَلَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلٰادِ * فَاَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسٰادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذٰابٍ

آنانکه سرکشي کردند در شهر ها پس بسیارکردنددرشهر هاتباهی را پس ریخت بر ایشان خدای تو تازیانهٔ عذاب‌را

اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصٰادِ * فَاَمَّا الْاِنْسٰانُ اِذٰا مَا ابْتَلٰيهُ رَبُّهُ فَاَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ

بدرستی که‌خدای توهر آینه‌در گذرگاه‌است پس اما آدمی چون بیازمایداورا پروردگارش پس گرامي‌دارداورا و نعمتش دهدپس میگوید

رَبِّى اَكْرَمَنِ وَاَمّٰا اِذٰا مَا ابْتَلٰيهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى اَهٰانَنِ * كَلّٰا بَلْ لٰا

خدای من گرامی نمودمرا واماچون بیازمایداورا پس تنك کندبراو روزی‌را پس میگویدخدای من خوار کردمرا نه‌چنین است بلکه

تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلٰا تَحٰاضُّونَ عَلٰى طَعٰامِ الْمِسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرٰاثَ

گرامی نمیدارید یتیم را و تحریص نمیکنید بر خوردنی دادن درویش و میخورید میراث را

اَكْلًا لَمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمٰالَ حُبًّا جَمًّا * كَلّٰا اِذٰا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا *

خوردن بسیارجمع ودوست دارید مال رادوست داشتن بسیارنه‌چنان است یادکنیدروزی‌را که‌شکسته‌شودزمین شکستني بعد از شکستنی

وَجٰاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا * وَجِيئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسٰانُ

وآید قدرت خدایت وفرشتگان صف‌درصف‌وآورده شد در این روزجهنم نزداهلش روزیکه یادکندآدمی گناه‌خودرا

وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى * يَقُولُ يٰا لَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيٰاتِى فَيَوْمَئِذٍ لٰا يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ اَحَدٌ

و ازکجاباشد مر اورایادکردن میگوید کاش من میفرستادم برای زندگانی خودپس آنروز شکنجه نکنندشکنجهٔ اوراهیچکس

وَلٰا يُوثِقُ وَثٰاقَهُ اَحَدٌ ☆ يٰا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ☆ اِرْجِعِى اِلٰى رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً

و بند نکند کسیرا مانندبندکردن‌اوکسی ای نفس آرام گرفته‌بذکرمابرگردبسوی خدایت پسند کننده‌پسندکرده‌شده

فَادْخُلِى فِي عِبٰادِى وَادْخُلِى جَنَّتِى

پس‌درآ در زمرهٔ بندگانم و درآي بهشت مرا

قوله تبارك و تعالی والفجر ولیال عشر الایات قدیم تعالی جل جلاله قسم یاد کرد بفجر واین واو قسم است ـ مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بفجر چیست ـ عبدالله عباس گفت که جمله روز خواست چنانکه در سورهٔ واللیل قسم کرد بجمله شب عطیه گفت قسم است بنماز بامداد عثمان بن محیص گفت قسم است باول محرم و قتاده همین گفت برای آنکه اول سال‌است کان السنة یتفجر منه وضحاك گفت مراد صبح ذوالحجه است بمناسبت ولیال عشر ـ عکرمه گفت و زید بن اسلم مرادصبح همه روز ها است مقاتل گفت بامداد جمله سال است بعضی دیگر گفتند سنگهائی است که آب از او بیرون می آید کقوله وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار ـ وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء ـ بعضی دیگر گفتند انفجار الماء من الصخرة علی ید موسی علیه السلام کقوله تعالی اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشر عیناً الایة ولیال عشر مجاهد و قتاده گفتند و ضحاك و سدی و کلبی مراد بشبهای عشر ذی الحجه است ـ عکرمه گفت برای شرف این ایام را که ایام حجه است مسروق گفت این ایام فاضل ترین ایام سال است واخبار بسیار آمد در فضائل این عشر از آنجمله آنکه انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوست تر دارد که بنده در او عمل صالح کند فاضل تر از این ایام و روزه هر روزی برابر است بروزه سالی و قیام هر شبي از او بقیام شب قدر ودرخبر است که رسول‌را صلي الله علیه و آله و سلم گفتند جوانی هست که از این ده روز پیوسته روز روزه دارد او را بخواند وگفت چه شنیدهٔ در فضل این ایام گفت یا رسول الله چیزی نشنیده ام جز آن نیست که ایام حج است وحاجیان در این ایام در افعال حج باشند من نیز خواهم که درچیزی باشم گفت بشارت باد تورا که هر که یك روز ازاین ده روز روزه دارد همچنان باشد که صد برده آزاد کند و صد شتر قربان کند و صد اسب درراه خدابر غازیان وقف کرده چون روز ترویه باشد و روزه دارد چنان باشد که هزار برده آزاد کرده باشد و هزار شتر قربان کرده و هزار اسب در سبیل خدای وقف کرده و چون روز عرفه باشد روزه دارد همچنان باشد که دو هزار برده آزاد کرده باشدو دوهزار شتر قربان کرده ودو هزار اسب وقف کرده بر مجاهدان و دو سال روزه بنویسند اورا یك سال از پیش ویکسال از پس آن ـ سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ ایامی نیست که عمل دراو فاضلتر باشد از این ایام وخدای دوست تر دارد وگفتند یارسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله گفت ولا الجهاد في سبیل الله و نه جهاد کردن در سبیل خدای الا آنکه مردی بود جان ومال در جهاد بذل کند و در کتاب یواقیت الحکمة می آید که هرگه در این ده روز روزه دارد خدای تعالی اورا ده کرامت بدهد البرکة فی العمر والحفظ لعیاله والتکفیر

بسیئاته والتضعیف لحسناته والتسهیل لسکراته والضیاء لظلماته والتثقیل لمیزانه والنجاة من درکاته والصعود علی درجاته بر عمرش برکت کند و در مالش بیفزاید و عیالش را نگهدارد وسیئاتشرا مکفر گرداند و حسناتش را مضاعف کند وسکرات مرگ براو آسان کند ودرظلمات عرصات و تاریکی قیامت او را روشنائی دهد وترازوی حسناتش گران بار کند و از درکات دوزخش نجات دهد و بدرجات بهشتش برساند هرکه در این دهه صدقه دهد همچنان باشد که پیغمبران خدای را داده باشد و هرکه بیماری را بپرسد چنان باشد که پیغمبر را عیادت کند و هرکه از پی جنازه برود همچنان باشد که از پی جنازهٔ شهیدی رفته باشد و هرکه مؤمنی را مهمان کند چنان بود که رسول خدای را مهمانی کرده باشد و هرکه برهنه را بپوشد خدای تعالی او را بحلهای بهشت باز پوشد و هرکه یتیمی را لطف کند خدای تعالی با او لطف کند و هرکه بمجلس ذکر حاضر شود چنان باشد که بمجلس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حاضر آمده باشدو این ایامی است که در این ایام بسیار پیغمبران را کرامت بوده است درخبرآمده است که روز اول ازاو مولود ابراهیم خلیل علیه السلام بوده است و هم در مثل این روز خدای اورا خلیل خود گرفت و در این روز خدای توبهٔ آدم علیه السلام قبول کرد هرکه در این روز روزه دارد خدای تعالی او را روزه هشتاد ماه بنویسد و در اول این ماه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را سلام الله علیها بعلی علیه الصلوة والسلام داد بیك روایت و بیك روایت روز ششم ماه دراول دههٔ این ماه رسول صلی الله علیه وآله و سلم ابوبکر را بفرستاد تا سورهٔ برائه بر مشرکان خواند وعهد ایشان بیندازد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدای میگوید لا یؤدیها عنك الا انت او رجل منك. این سوره کس از تو ادا نکند الا تو یامردی از تو رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین را علیه الصلوة والسلام بفرستاد ابوبکر را باز خواند علی علیه الصلوة و السلام از پی او رفت و او را در یافت بروحا سوره از او بستد او گفت در من آیتی آمد گفت نه ولیکن جبرائیل آمد و گفت این سوره ادا نکند الا تو یامردی از تو گفت مرا چه فرموده گفت تورا مخیر بگرد خواهی بامن بیائی و اگر خواهی باز گردی گفت باز گردم باز گشت و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفت یارسول الله ص اهلتنی لامر طالت الاعناق لاجله الی هنوز بولایت نارسیده عزل کردی مرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من نکردم خدای فرمود پس امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام برفت و سوره بر ایشان خواند روز عرفه وعهد ایشان بینداخت ودر این ایام خدای تعالی رسم خانه باابراهیم علیه السلام نمود تا بنا کرد بر او فی قوله و اذ بوّأنا لابراهیم مکان البیت و ابراهیم در این ایام خانه را بنا کرد فی قوله و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت الایة و در این ایام ندا کرد مردم را بحج خواند بفرمان خدای تعالی فی قوله واذّن فی الناس بالحج الآیة در این ماه فرمودند او را که فرزند را قربان کن فی قوله یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحك و در این ایام ندا آمد اسماعیل را فی قوله و فدیناه بذبح عظیم باین ایام وعده موسی را تمام کرد فی قوله و اتممناها بعشر و در این ایام توبه داود علیه السلام قبول کردند در شب عرفه - در

خبری که صولی آورد در کتاب الوزراء باسناد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت در ذی الحجة شبی است که آن سید شبها است وآن شب ابراهیم خلیل است علیه السلام دراین شب توبه داود قبول کردند و آن شب عرفه بود هرکه در این شب عملی کند از عبادت او را مزد صد و هفتاد سال عبادت دهند و دعاش اجابت کند و در این شب تضرع و استغفار کنید که این شب مباهات است و در این شب توبهٔ تائبان قبول کنند و هر نماز وروزه و صدقه که در این ایام باشد مضاعف کنند یکی بهفتصد و اخبار در این معنی بسیار است اینقدر کفایت است اینجا - ابودرق گفت از ضحاك مراد بعشر دههٔ اول ماه رمضان است ابوظبیان گفت از عبدالله عباس مراد دههٔ باز پسین است از ماه رمضان - یمان بن رباب گفت دههٔ اول محرم است که روز دهمش عاشورا است - عطیة العوفی را پرسیدند از این آیات گفت فجر این صبح است که می بینی و شبهای عشر ذی الحجه است و شفع خلقانند لقوله و خلقناکم ازواجا و وتر خدا است که یکی است بی مثل و مانند گفتم این حدیث روایت می کنی از کسی از صحابه رسول ص گفت بلی از ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله وسلم و جابربن عبدالله انصاری روایت کرد از رسول ص که او گفت فجر صبح ذی الحجه است و لیالي عشر دههٔ اول است و شفع روز عید است و وتر روز عرفه و ابو ایوب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم را پرسیدنداز شفع و وتر گفت شفع عرفه است و وتر عید - عمران بن حصین از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که شفع و وتر نماز است بعضی از آن جفت و بعضی طاق - عبدالله زبیر گفت شفع نفر اول است ووتر نفر دوم - مروان الفراری گفت عبدالله زبیر را دیدم بزمین مکه که می گفت یا معشرالحاج از راه دور و نزدیك آمده اید با ضعف و قوت شبها نخفته و روزها نیاسوده و خویشتن را رنجور کرده نباید که حج خود باطل کنید بنظری که بنگرید یاچیزی بگوئید یا چیزی بگیرید ای اهل مکه فراخ دارید بر حاج آنچه خدای بر شما فراخ کرده است و اعانت کنید ایشان را بانچه یاری خواهند که اینان وفدخدایند و حجاج خانه خدایند و ایشان را بر شما حق است مردی بر پای خاست از جانب زمزم و گفت بگوی تا لیالي عشر کدام است وشفع ووتر چیست گفت اما لیالی عشرعشر ذی الحجه است و اما شفع قوله فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه یعنی در نفر اول و من تاخر فلا اثم علیه یعني در نفر آخرین گفت بگو تا یوم الحج الاکبر کدام است گفت روز عید نحر است - مجاهد گفت و مسروق و ابوصالح که شفع جفت است از هرچه جز خدای است از ایمان و کفر و هدا و ضلال و سعادت و شقاوت و آسمان و زمین و بحر و سهل و جبل و خیر و شر و آفتاب و ماهتاب و جن و انس - و وتر خدای است که اورا همتا وانباز نیست قال الله تعالی قل هوالله احد - حسن و ابن زید گفتند مراد بشفع و وتر خلقانند که بعضی طاق و بعضی جفتند - عطیه گفت از عبدالله عباس که گفت شفع نماز بامداد است و وتر نماز شام - قتاده گفت شفع و وتر عدد است بهری جفتند و بهری طاق - مقاتل گفت شفع آدم و حوا است و وتر خداست و گفتند وتر آدم است که او را خدای شفع کرد بحوا - ابوالعالیه گفت شفع دو رکعت نماز

شام است و وتر رکعت سیم از او و گفتند شفع صفا و مروه بود و وتر خانـه کعبه است حسین بن الفضل گـفت شفع درجات بهشت است که هشت است و وتر درکات دوزخ که هفت است واین قسم ببهشت و دوزخ است مقاتل حیان گـفت شفع روز وشب است که هرروزی مشفوع است بشبي و وتر روزقیامت است که آنرا شب نباشد ـ سفیان بن عیینه گـفت شفع و وتر خدا است وتر است از آنجا که بی همتا است و شفع است از اینجا که دوم هر یکی باشد فی قوله ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الایه ـ ابوبکر وراق را پرسیدند از تفسیر آیه گـفت شفع متضاد مخلوقات است چون عز و ذل و ضعف وقوت وعلم وجهل وقدرت وعجز و وتر انفراد خدا است بصفات کال و گـفتند شفع مسجد مکـه است و مسجـد مدینه و وتر مسجد بیت المقدس ـ و گـفتند شفع حج قارن است و متمتع و وتر حج مفرد است ـ و گـفتند شفع عباداتی است مکرر چون نماز و روزه و زکـوة و وتر عبادتی است که یکبار باشد چون حج و قراء اختلاف کردند در این لفظ حمزه و کسائی و خلف و اعمش و یحيي وِتْر خواندند بکسر واو و باقی قراء بفتح واو خواندند وهر دو لغت است و فتح لغت اهل حجاز است و کسر لغت باقی عرب و این عام تر است و معروف تر واللیل اذا یسر بحق شب چون روز شود ـ قتاده گـفت اذا جآء و اقبل چون روی نهند ـ مجاهد گـفت وکلبی شب مزدلفه است و قرّاء دراین لفظ خلاف کردند مدنیان و ابوعمرو یسری خواندند بیاء بحال وصل و این روایت قتیبه و نصیر است از کسائی ــ ابوعبیده گـفت کسائی در اول حال وصل بیاء خواندی و در حال‌وقف بی یاء انـگه از آن رجوع کرد و هر دو حال بی یاء خواند برای آنکه سرّ آیتست و این قرائت ابن عامر است و عاصم و اختیار ابوعبیده اتباعاً للمصحف و ابن کثیر و یعقوب فی حالتی الوصل والوقف بایـا خواندند و خلیل احمد علت حذف یاء اتفاق سرایت گـفت و اهل معانی گـفتند مراد آنست که بحق شب که در او روند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم ــ فرّاء گـفت عرب بسیار یاء بیفکنند و اکتفا کـنند بکسر چنانـکه مهتد والمتعال قال‌الشاعر کـفاك كـفت ما یلیق لك جوداً و اخری تعط بالسیف دما اراد تعطی فاکتفی بالـکسره عن الیاء قال‌آخر لیس یخفی‌اعساری قدر قومی ولقد یخف شمسی اعساری ــ مورج گـفت اخفش راپرسیدم از این مسئله گفت نگویم تا یکسال خدمت در سرای من نکني گـفت یك سال تمام خدمت در سرای او کردم انـگه او گفت بیار تا وجه این چیست گـفت برای انـکه مصروف است‌ازوجه خویش چه تب نرود در آورند و چون او را صرف کردند از وجه خود حظّ او ناقص کردند چنانچه و ما کانت امك بغیاً چون صرف کردند این را از باغیة تاء تأنیث از او نیفکـندند انکه گـفت هل‌فی‌ذالك قسم لذی حجر دراینکه ذکرش برفت جای سوگـندی است لفظ استفهام است و مراد تقریر وعقل را برای آن حجر گویند که خداوندش را حجر کند از نا بایست که چنانـکه عقلش خواندند برای آنکه عقل کـند یعنی منع کـند ونهی خواندند او را برای آنکه نهی کـند خداوندش را وحجر منع باشد و محجور ممنوع انکه گـفت الم ترکیف فعل ربك بعاد نبیني که چه کرد خدای باعاد که قوم هودبودندارم ذات العماد‌التی مفسران خلاف کردند درمعنی

ارم سعیدبن المیب وخالد البریعی وابو سعید المقری و عکرمه گـفتند نام دمشق است ـ محمد بن کعب القرطی گـفت اسکـندریه‌است ـ مجاهد گـفت‌امتی اند ازامت سلف قتاده گـفت قبیله‌ایست از عاد ـ محمد بن اسحق گـفت جد عاد است و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح ومحل او از اعراب جراست الا آنکه لاینصرف است برای علمیت و تأنیث و عجمه که او اسم قبیله‌است یااسم بقعه و اگر اسم شخص کنند علم باشد واعجمي واو بدل است از عاد اما بدل الـکل من الـکل او بدل البعض من الـکل علي اختلاف اقوال المفسرین فیه و قول ذات العماد دروهم خلاف کردند بعضی گـفتند ذات القوة والشدة و الصلابة خداوند سختی و این قول آنانست که گـفتند که ارم نام مردی است یا نام قبیله ـ مقداد روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گـفت از قوم عاد مردان بود که چون ایشان راباحیّبی یاقبیله خصومتی بودی یکی ازایشان بیامدی و سنگی عظیم از کوه بکندی برطول وعرض آن قبیله بیاوردی وبرسر ایشان فروگذاشتی وهلاك کردی ایشان را ـ کلبي گـفت طول هریك از ایشان چهار صد گز بودی و گـفتند عرب مرد دراز را معمد گویند تشبیها لعظامة با عمدة الخبا‌ء ـ وبعضي دیگر گـفتند ذات العماد خداوند ستون و این قول آنان است که گـفتند ارم نام بقعه ومدینه است و برای آن ذات العماد خوانند ایشان را که بدوی بودند اهل خیمه بانتجاع رفتندی بطلب آب و گیاه چون نیافتندی آنجا مقام کردندی وبرین‌تفسیر شاید تا ارم نام قبیله باشد وچون اسم بقعه و مدینه گـفتند مراد بعماد ستونها باشد کلبی گـفت ارم نام بزرگترین از پدران ایشان بود عاد وثمود و اهل سواد و جزیره بماندند و ایشان اهل بر بودند و خیمه و طالب آب و گیاه بودند و در شاذ صحاك خواند ارم ذات العماد ای اهلکها کذات والارم الهلاك یقال ارم‌عشی یارم ارما اذا هلك و هم از او روایت کردند که خواند ارم ذات العماد ای اهلـکها وجعلها رمیماً یعنی هلاك کرد قوم عاد را وگـفتند برای آن ذات العماد خواند ایشان را که بعضی از ایشان بنا کردند برستونهای محکم بلند وعماد وعمدو عمد جمع عمود باشد ـ وهب بن منبه روایت کرد از عبد الله بن قلابه که او گـفت مرا مشتری کم شد بطلب او در بیابان میگردیدم به بیابان عدن افتادم شهری دیدم در آن میان بیابان وحصنی در میان آن و پیرامن آن حصن کوشکهای بنا کرده بلند گـفت فراز شدم آنجا وگمان بردم که آنجا کسی هست که من احوال شتر از وی بپرسم بر در آن حصن بنشستم کسی در نمی شد و بیرون نمی آمد و هیچ حسی و حرکتی نبود گـفت از اسب فرود آمدم و اسب را ببستم وشمشیر بر کشیدم و از در حصن در رفتم دو بنا دیدم بغایت بلند و محکم و دو در در او آویخته از زرسرخ مرصع بانواع جواهر گـفت مدهوش بماندم در یکی باز کردم شهرستانی دیدم که مثل آن کسی ندیده است و در او کوشکها معلق برداشته برستونهای زبرجد ویاقوت وبربالای آن غرفه هادیدم کرده از زروسیم ولؤلؤ و یاقوت و درهای جمله از زروسیم مرصع بانواع جواهر ودرمیان کوشکها بجای خالی مشک و زعفران ریخته بود و بجای سنك ریزه انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و در میان سرای بستانها ساخته و انواع درختان در آن میان نشانده و میوه ها برآمده و جویهای آب ساخته از زرو سیم و بجای ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد درقعر

جویها ریخته وآن از زیر آب پیدا بود گفت چون چنان دیدم میگردیدم کسی را نمیدیدم بترسیدم آنکه اندیشه کردم گفتم مانند این در دنیا هیچ جای نیست . این الا بهشت نیست که خدای مارا وعده داد گفت از آن بنا دق مشك وعنبر و از آن جواهر که بر زمین ریخته بود مشتی پر کردم و چندانکه خواستم که جوهری از آن جوهر ها که در آن در ها نشانده بودند بر کنم نتوانستم و بر گشتم و بایمن آمدم و با مردمان حکایت کردم و آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم وبعضی بفروختم این حدیث ظاهر شد و در زبانها افتاد تا بمعاویه رسید کس فرستاد مرا بخواند واین حال در خلوت از من پرسید گفت چنانکه دیده بودم گفتم معویه را باور نمی بودکس فرستاد و کعب الاحبار را بخواند و گفت یا کعب در دنیا مدینه هست از زر و سیم و انواع جواهر بر این شکل و بر این هیئت گفت بلی هست و من تورا خبر دهم بر آن و آن کس که این بنا کرد ـ بدانکه آنرا شدادبن عاد بنا کرد و ذکر این مدینه در قرآن هست فی قوله ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ـ معاویه گفت این حدیث برای ما بگوی گفت بدانکه عاد اولی قوم هود نبودند و اما قوم هود از فرزندان عاد اولی بودند وان نخستین را دو پسر بود یکی شدید ویکی شداد چون عاد بمرد ایشان بپادشاهی بنشستند و مردم را قهر کردند و شهر ها بگشادند وستم فرو گرفتند انکه شدید بمرد وشداد بماند و پادشاهی باو افتاد وپادشاهان جهان مطیع او شدند و او را گردن نهادند واو مولع بود بکتابها خواندن هر کجا بذکر بهشت رسیدی خوش آمدی اورا بخواندی و بر آن واقف شدی تا آرزو شد اورا که در دنیا بهشتی بنا کند وصد مرد قهرمان بخواند با هر قهرمانی هزار استاد ومزدور و ایشان‌را برگماشت وباقصای عالم نامها بنوشت و خبر داد که من بنائی بسازم چنین هرکس بآن مقدار که درخزانه اوست از زر و درم و انواع جواهر باید تا مرا یاری دهد از جوانب روی نهادند و آنچه داشتند بیاورند و اورا دویست وشصت پادشاه زیر دست بود این قهرمانان برفتند دربیابانهای ساده راست خوش هوا وکاریز ها بیاوردند وبستانها بساختند وبناها میکردند از زر وسیم مرصع بجواهر میکردند چنانکه شداد بفرموده بود وسیصد سال دربناء آن روزگابرفت چون تمام بکردند با پیش شداد آمدند و گفتند تمام بساختیم ودر این وقت شداد عاد را نهصد سال بود گفت بروید وپیرامن آن حصنی کنید و گرد آن حصن کوشکها بنا کنید برفتند وآنچنانکه فرموده بود تمام بکردند هزار وزیر را بفرمود تا برك وساز برگرفتند که انتقال کنید بآن جایگاه که او از برای هروزیری کوشکی فرموده بود جمله هزار کوشك هزار خانهٔ بربالای او بود تا در هر خانه پاسبانی باشد ده سال در آن رفت که ایشان ساز انتقال بکردند انکه برخاست با جمله لشکر ها آنجا رود چون بنزدیك آنجا رسید خدای تعالی صیحتی فرستاد از آسمان و جمله را هلاك کرد و کس از ایشان در آنجا نشد و در این روزگار یکی از جمله مسلمانان در آنجا رود مردی کوتاه سرخ موی خالی برابروی دارد و خالی بر گردن بطلب شتری در بیابان میگردد بآن جایگاه افتد و در شود و به بیند ومرد حاضر بود کعب الاحبار بازنگرید مردرا بدید گفت هذا والله ذاك الرّجل بخدای که مرد این است ـ وشعبی روایت کرد از دعبل الشیبانی از جماعت اهل علم که چون شدادعاد

هلاك شد و آنانکه با او بودند بصیحه او را پسری بود بحضرموت نام او مرثدبن شداد اورا بر ملك خود خلیفه کرده بود بیامد وپدر را برگرفت وبا حضرموت برد واورا بصبر وکافور بیندود و اورا در غاری برد وبر سریری از زر خوابانید وهفتاد از حلّهای منسوج بشمسهای زر بر او افکند ولوحی بزرگ از زر زیربالین او بنهاد و این بیت هاء براو نقش کرد اعتبرنی ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید واخو القوة والباساء والملك المشید ان اهل الارض لی من خوف وعدی ووعید وملکت الشرق والغرب بسلطان شدید و بفضل الملك والعدة فیه والعدید فاتی هود وکنا فی ضلال قبل هود فدعانا لو قبلناه الی الامر الرشید فعصیناه فنادیت الا هل من محید فاتتنا صیحة تهوی من الافق البعید فتوا فینا کزرع وسط بیداء حصید قوله تعالی وثمود الذین جابوا الصخر بالواد عطف است برعاد یعنی ندیدی که خدای تعالی با عاد چه کرد و با ثمود چه کرد آنانکه سنك بریدند بوادی القری و آن چنان بود که خانها در سنك کندند چنانکه خدای تعالی گفت وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین اهل سیر گفتند اول کس که سنگ تراشید واز او خانها گرفت و متاع و اساس کرد از رخام ثمود بود هزار هزار وهفتصد هزارخانه در کوهها در سنك کندند وابوجعفر وورش بالوادی باثبات یا خواند وابن کثیر همچنین بروایت بزی و قواس ویعقوب همچنین خواندند درحال وصل و وقف وباقی قراء یاء بیفکندند فی حالتی الوصل والوقف برای موافقت برآیات وفرعون ذی الاوتاد وفرعون که خداوند میخها بود ومفسران خلاف کردند در این ـ بعضی گفتند که مراد آنست که خداوند لشکر ها بود خیمه ها موتد داشتند از کثرت خیام واوتاد اورا ذوالاوتاد خواندند و این روایت عطیه است ازعبدالله عباس ـ قتاده گفت برای آن ذوالاوتاد خواندند اورا مضاربی وخیمه هائی بود که بزدندی برای او وزیر آن برای او انواع ملاعب ساخته بودندی جنس شب بازی و آن نوعی شعبده بود که اهل آن روزگار تعاطی کردندی ـ مجاهد گفت از برای آن ذوالاوتاد خواند اورا که او درعقوبت مردم را چهارمیخ کردی دستهای ایشان بمیخ بدوختی بزمین و ایشان را عذاب کردی ـ عطاء روایت کرد از عبدالله عباس که فرعون را جهة آن ذوالاوتاد خواندند که زنی بود خازن فرعون خربیل بن نوحائیل را وخربیل مؤمن آل فرعون بود که ایمان خود پنهان میداشت صد سال او آنست که خدای تعالی می گوید او را و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه و زن او ماشطه دختر فرعون بود مؤمنه یك روز دختر فرعون را سر شانه می کرد ازدستش بیفتاد شانه گفت کور باد انکه بخدای کافر باشد دختر فرعون گفت تو را خدائی هست جز پدرم گفت آری والله خدای من وپدرت و خدای آسمانها و زمین ها و آفریدگار عالم و عالمیان او یکی است بی همتا و بی انباز دختر از آنجا برفت و پدر را خبر کرد فرعون کس فرستاد واورا بخواند گفت چه گفتی آنچه گفته بود از آن باز گفت فرعون گفت از این باز آی و کافر شو باین خدای که میگوئی و الا تو را عذاب کنم که جهانیان از آن باز گویند و گفت من بخدای خود کافر نشوم تو هر چه خواهی میکن بفرمود تا اورا بچهار میخ بدوختند و مار و کژدم برگماشتند هیچ رجوع نکرد و باز نیامد و کودك داشت ایشان را بیاوردند و گفتند اگر بر نگردی از این دین این کودکان را

در پیش تو بکشیم گفت هرچه خواهید کنید که من از دین حق برنگردم کودکان را بیاوردند
و مهتر را در پیش او بکشتند و کهتر طفلی بود شیر خواره اورا بیاوردند تا بر سینه مادرش کشند
آواز داد که ای مادر سخت باش در دین خود و هیچ بر مکرد از آن دین و برین بلاصبر کن که
عن قریب برحمت خدا رسیم این برسد و ثواب خدا نه برسد فرعون بفرمود تا کودك را بکشتند
و مادر را نیز بکشتند و این کودك از آن چهار یکی بود که پیش از وقت سخن گفتند ــ آنکه
فرعون کسی از پی شوهر او فرستاد خربیل از او بگریخته در بعضی کوهها پنهان شد فرعون
چند کس را بطلب شوهر او فرستاد هر گروهی براهی برفتند دو مرد باو رسیدند و او نماز
میکرد وسه صف از سباع و وحوش در قفای او نماز میکردند بیك روایت و بیك روایت پیرامن
اوصف زده بودند واونماز میکرد چون چنان دیدند بر گشتند تافرعون را خبر دهند خربیل چون بدید
که ایشان بر احوال او مطلع شدند گفت بار خدا یادانی که صد سال است که من ایمان خود پنهان
میدارم بار خدا یا از این هردو آنکس که این حال من پنهان میدارد اورا توفیق ده وهدایت بدین
تو و مراد های دنیا حاصل کن او را و آنکس که این حال من اظهار میدارد بار خدا یا هلاك او
معجل گردان و باز گشت او بدوزخ کن یکی از ایشان در راه می آمد در آنحال اندیشه کرد در
انکه سباع ووحوش چگونه محافظت ومراقبت میکردند خربیل را آن اندیشه اورا لطف شد و ایمان
آورد این حدیث دردل گرفت و آن دگر برفت وفرعون را خبر کرد از آنچه دیده بود فرعون گفت
بر آنکه می گوئی گواهی بانو که میدهد گفت فلان کس بامن بود اورا بیاورید گفتند تو چه میگوئی
در آنچه این مرد میگوید گفت من خبر نداوم و گواهی نداد فرعون بفرمود تا آن را که سعایت
کرده بود بر دار کردند و این را که خبرنداد عطا دادند و بنواختند ورها کردند چون انحال برفت
آسیه بنت مزاحم زنی بود مؤمنه وسالیان دراز ایمان خود پنهان می داشت و فرعون را ملامت
می کرد و میگفت زنی بی گناه را که مدتها حق خدمت داشت بر ما او را بکشتی گفت همانا
تو نیز دیوانه شدی چنانکه او گفت من دیوانه نشده ام ولیکن خدای تو و خدای جهانیان آنست
که آسمان و زمین آفریده وکوه و دریا فرعون بر او خشم گرفت و او را از پیش خود براند و
کس فرستاد وپدر ومادر اوراحاضر کرد و گفت همانا آن نوع دیوانگی که ماشطه را گرفته بود این
را گرفته است مادر و پدر بر او رفتند و گفتند تورا چه رسید گفت خیر وسلامت جز آن نیست
که مرا از ظلم و کفر فرعون دل بگرفت وبیش از این طاقت نیست مرا این دیدن وتحمل کردن
گفتند مکن که شوهر تو خدای آسمان و زمین است گفت اگرچنان است که شما گفتید بگوئید
تا برای من تاجی کند و آفتاب بر مقدمهٔ او کند و ماه بر مؤخر او و ستارگان بر گرد او
گفتند او این نتواند کردن گفت خداوند وآفریدگار این چیز ها آن باشد که بر این چیز ها
قادر باشد و این چیز ها مسخر او باشد فرعون بفرمود تا اورا نیز چهار میخ کردند نزد آنحال
آسیه گفت رب ابن لی عندك بیتاً فی الجنة ونجنی من فرعون و عمله یعنی آن نوع عذاب که او
بدعت نهاده بود و نجنی من القوم الظالمین یعنی قوم فرعون خدای تعالی در های آسمان بر او
گشاده و جای آسیه بر او نمود در بهشت تا آن عذاب بر او آسان شد و جان او بر داشت و اورا

بجای خود رسانید در بهشت و بعضی دیگر گفتند اوتاد عبارت است از طول مدت و ثبات مملکت
او چنانکه اوتاد او ثابت باشد در زمین و علی هذا قول الشاعر في ظل ملك ثابت الاوتاد الذين
طغوا فی البلاد آنانکه در زمین طغیان کردند و از حد و اندازه خود برفتند فاکثروا فیها الفساد
و در زمین بسیار فساد کردند ــ فصب علیهم ربك سوط عذاب خدای تو ای محمّد صلی الله علیه
و آله و سلم تازیانه عذاب بر ایشان ریخت قتاده گفت سوط نوعی است از عذاب سدی گفت
ایشان را هرروز نوعی عذاب باشد درست آنست که استعاره است چون تازیانه آلت عذاب باشد
استعاره کرد آنرا از برای عذاب کیدالقدرة و یدالنعمة قال الشاعر الم تر ان الله اظهر دینه
وصبّ علی الکفار سوط عذاب ان ربك لبالمرصاد جواب قسم است عبدالله عباس گفت بحیث
یری و یسمع یعنی میبیند و میشنود احوال و اقوال شما ــ مقاتل گفت بر رصد ایشان است
بر صراط و آن فرشتگانند خدای را بر کنار دوزخ با قلابها و مغالیق و محاجن ــ ضحاك
گفت بمرصد است ظالمان را ــ حسن و عکرمه گفتند راصد است اعمال بنی آدم را ــ مقاتل
گفت یعنی گذر خلقان بر من است ــ عطا گفت یعنی کس از فوت او نشود ــ یمان گفت
از او محیص نیست و مرصاد و مرصد جای رصد باشد که باج بان بایستد برای آن تا باج
کاروان بستاند و جمع مرصد مراصد بود و جمع مرصاد مراصید ــ مقسم روایت کرد از
عبدالله عباس که او گفت برجسر دوزخ هفت جای است که مردم را بدارند و بپرسند از شهادت
ان لا اله الا الله اگر از عهده آن بیرون آید رها کنند تا بدوم رسد والا از آنجا بدوزخش اندازند
چون بدوم رسد از نمازش بپرسند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید والا همان معامله کنند با او
چون بسیّم رسد از زکواتش بپرسند از عهده بیرون آید بچهارمش گذارند آنجا از روزه اش
بپرسند اگر جواب دهد به پنجمش گذارند آنجا از حج بپرسند چون جواب دهد از آنجاش
بششم گذارند آنجا از عمره اش پرسند چون بهفتم رسد آنجاش از مظالم پرسند اگر از عهده
بیرون آید والا مطالبت کند او را بدان و از اعواض او بگیرند و بخصمان دهند و او را
ببهشت برند و قول درست آنست که این کنایت است از آنکه حکم و امر خدای تعالی خلقان
را بمرصد است بوجهی که ایشان را از آن محیص نباشد و راه جز آن نباشد فاما الانسان اذا ما
ابتلیه ربه گفت اما آدمی چون خدای تعالی او را بنعمت ابتلا کند اکرام او را و مغتنم کند
و تن درست دهد او را و نعمت بسیار فیقول ربی اکرمن گوید خدای مرا اکرام کرد خویشتن را
بر خدای حقی شناسد و چنان داند که این حق بر خدای واجب بوده است و اما اذا ما
ابتلیه فقدر علیه رزقه اما چون او را امتحان کند بدرویش و روزی بر او تنگ کند یقال
قتر یقتر قتراً اذا ضیق علیه و اذ بالغ فی ذلك قالوا قدر و قتر فیقول ربی اهانن بشکایت بیرون
آید و گوید مرا خدای اهانت کرد خدای تعالی در این آیه بیان احوال آدمی کرد که
نه در نعمت شاکر باشد و نه در محنت صابر باشد عامه قراء بتخفیف دال خواندند و ابن عامر
و ابو جعفر بتشدید خواند من التقدیر ــ آنکه حق تعالی رد کرد براو و گفت کلا ردع و
تنبیه است یعنی خلاف آنست که او گفت من او را توانگری نه برای کرامت او دادم و

درویش برای اهوان او بل برای مصالحی کـه من شناختم در تکلیف اکرام و اهانت من بتوانکری و درویشی نباشد و انما اکرام و اهانت من بتوفیق و خذلان باشد و آن نیز هم متبدا نبود ـ فراء گفت معنی کلاّ آنست که نبایست که تا چنین کند که کرد ولیکن چنان بایست تا شاکر باشد از من در همه حال آنکه گفت ولا تکرمون الیتیم و بیان کرد کـه من آنرا برای آن کردم که یتیم را اکرام نکنند و یکدیگر را حث نکنند بر طعام دادن و درویش را اهل بصره یکرمون و یحاضون و یأکلون و یحبون جملهٔ افعال بیا خوانند خبراً عن الغايبين وباقی قراء بتاء خطاب خواندند و کوفیان خواندند ولا تحاضون بفتح با الف والتقدیر ولا تتحاضون ای لا یحض بعضهم بعضاً و باقی قراء ولا تحضون خواندند از بناء ثلاثی من الحض و هوالحث یقال حضّه و حثّه و حرضه بمعنی واحد ـ و شبرزی از کسائی روایت کرد و تحاضون بتاء مضموم از بناء مفاعله بتاء خطاب وتأکلون التراث اکلاً لمّاً گفت میراث میخورند یا بر خطاب میراث میخوارید خوردنی مجموع واللّم الجمع یقال لمّ شعثه یلمه لمّاً و لمّ به اذا نزل به کانه اذا نزل به حمله علی ان یلّم له شیئاً یأکله ـ حسن گفت معنی آنست کـه نصیب خود و دیگران بخورند ـ ابن زید گفت اکل لم آن باشد که هرچه یابد فراهم گیرد و بخورد و حلال و حرام نپرسد مال خود و آن دیگران بخورد ـ گفتند برای آن گفت خدای تعالی کـه اینان زنان و کودکان را میراث ندادند گفتند میراث مردان تیغ زنان را باشد و این آیه بخواند یستفتونك فی النساءِ قل الله یفتیکم فیهن الأیه ـ وتحبون المال حبّاً حمّاً ای کثیراً من جمام الماء فی الحوض واجتماعه فیه ومال دوست میدارند دوستی بسیار یعنی دوستی بغایت آنکه خبر داد از تلهّف و تحسّر ایشان گفت کلاّ یعني نه چنین بایست که بودندی بر خلاف این بایست بودن ایشان را آنکه گفت اذا دکت الارض چون زمین را خرد کنند دکاّ دکاّ ای مرّةً بعد اخری یکبار پس از دیگر والدّقّ والدّكّ واحد ـ وجآء ربك ای امره و حکمه و قضاءه علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه برای دلالت عقل که برخاسته است برآنکه خدای جسم نیست که حرکت بر او روا باشد از جائی بجائی چه اجسام محدث است و او قدیم است تعالي علواً کبیراً والملك صفّاصفا و فرشتگان میآیند صف پس از صف وجيء یومئذ بجهنّم آن روز دوزخ را بیارند ـ ابو سعید خدری گفت چون این آیت آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم را لون بگردید چنانکه بر او ظاهر شد و صحابه بدانستند و کس زهره نداشت تا رسول الله را صلی الله علیـه و آلـه و سلم از آن بپرسد بنزدیك امیر المؤمنین علي علیه الصلواة والسلام آمدند و گفتند یا اباالحسن کاری فتاده است که رسول الله علیه افضل الصلوة وآله از آن دلتنگ شد و متغیراللّون و ما را انبساط آن نیست که بپرسیم از او بیا تا بپرس تا چه افتاده است امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام بیامد و رسول صلی الله علیه و آلـه و سلم نشسته بود از پشت رسول ص در آمـد و او را در بر گرفت و بوسه در میان دو کتف او داد و گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد چرا متغیر شدهٔ چه افتادهٔ که از آن دل تنگی گفت جبرئیل آمد و آیاتی آورد که بر من سخت آمد آنکه این آیت برخواند کلاّ اذا دکت ـ

الارض دکاً دکاً الی قوله وجیئی یؤمئـذ بجهنّم امیرالمؤمنین علي علیه الصلوة والسلام گفت یا رسول الله ص دوزخ را چگونه آرند گفت دوزخ را هفتاد هزار فرشته بهفتاد هزار زمام بعرصهٔ قیامت آرند جمره از جمرات دوزخ بهفتاد هزار زمام بعرصه قیامت آرند آنکه یك شرار از او پدید آید که اگر فرشتگان دفع نکنند همه اهل جمع را بسوزند آنکه آن خازنان گویند یا رسول ص بشارت باد تو را که خدای تعالی گوشت و پوست تو بر آتش حرام کرده است نزد آنحال گویند نفسی نفسی مگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گوید امتی امتی ـ عبدالله مسعود و مقاتل گفتند در این آیه روز قیامت دوزخ را بیارند بهفتاد هزار زمام هر زمامی بدست هفتاد هزار فرشته ودوزخ را تغیّظ و زفیری باشد تا او را بر جنب عرش بدارند یومئذ یتذکر الانسان گفت آنروز آدمی حال خود اندیشه کند آنکه گفت و انی له الذّکری آنجا چه جای اندیشه باشد یعنی سود ندارد او را چه وقت تذکر و تفکّر نباشد برای آنکه تکلیف زائل و الجاء حاصل باشد یقول یالیتنی آدمی یعنی کافر گوید و تمنّا کند که کاشکی تا من در حیات دنیا برای حیات عقبي چیزی حاصل کردمی و تقدیم کرده و فرستاده تا مرا ذخیره بودی آنکه بیان کرد که تلهّف و تحسّر او را سود ندارد و این تمنّا او را غنا نکند و گفت یؤمئذ لایعذّب عذابه احد آن روز زفری باشد که آن عذاب که خدای کند کس نکند و آن بند که او نهد کس ننهد بر قرائت بیشتر قراءِ چه عامه قرّاء یعذّب و یوثق خواندند بکسر ذال و ثاء علی اضافة الفعل الی احد ورد الضمیر الی اله تعالی والتقدیر لا یعذّب احد فی الدّنیا کعذاب الله فی الاخرة ولا یوثق احد کوثاقه و کسائی و یعقوب خواندند بفتح ذال و ثاء علی الفعل المجهول یعنی آنروز کـه ایشان را عذابی کنند که مانند آن کسی را نکنند و بندی نهند که چنان بند کس را ننهند ـ فراء گفت این مردی است معیّن و لام در او تعریف عهد راست نه تعریف جنس را بعضی مفسران گفتند امیة بن خلف الجحمی است وروایت کرده اند که این قرائت باز پسین قرائت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند ابو عمر بن العلا از قرائت اول باز گشت و با این قرائت آمد و این قرائت اختیار ابوعبیده است و ابو حاتم یا ایتها النفس المطمئنّة آنکه خطاب کرد با آنکه نفس او ساکن باشد بوعد خدای تعالی و آن را تصدیق کند ـ ابن زید گفت نفس مطمئن آنست که بهیچ طاعت خلل نکرده باشد و هیچ معصیت را ارتکاب نکرده اورا در دم مرگ بشارت دهند به بهشت نفس او ساکن شود بدان و گفتند نفس مطمئنّه نفسی باشد متیقن بخدای تعالی نفس او بعلم ساکن باشد از خطرات شبهات ـ کلبي و ابو روق گفتند این خطاب در قیامت باشد آنرا که او را روی سفید باشد و نامهٔ او بدست راست دهند او بدین علامت ایمن بود و ساکن نفس باشد و داند که از اهل بهشت است بوعده سابق در حق ایشان ببهشت ـ عطیه گفت نفسی باشد راضی بقضاء خدای تعالی آنچه قضاءِ محتوم باو برسد ـ ابن کیسان گفت نفسی باشد مخلص و گفتند مطمئن باشد و ساکن بنام خدای تعالي بیانه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئنّ القلوب و گفتند متوکل بر خدای و واثق بضمان او روزی را ارجعی الی ربك راضیة مرضیة با نزدیك خدای شو راضی از خدای و خدای از تو راضی ـ علماء خلاف

کرده اند در تأویل این آیه و وقت آن مقاله بعضی گفتند این آنکه باشد که بنده در نزع باشد اسماعیل ابن ابی صالح گفت این آنساعت باشد که جان میسپارد چون بقیامت آید گویند فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی ـ عبدالله عمر روایت کرد که چون بندهٔ مؤمن را وفات رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با تحفه از بهشت تا بیایند و او را گویند ای نفس مطمئنّه بیرون آی بروح و ریحان شو و خدای از تو راضی آنکه از او بوئی دمیدن گیرد از بوی مشك خوشتر و فرشتگان که موکلند با اقطار آسمان گویند نفس بندهٔ مؤمن بآسمان میبرند که بوی خوش میآید بهیچ در از درهای آسمان نرسد والا آن در بگشایند برای او و بهیچ فرشته نگذرد که بر او صلوات نفرستند تا پیش عرش آنکه آنفرشتگان که قابض ارواح باشند سجده کنند گویند بار خدایا بندهٔ موحدّ تو است در دنیا پرستید تو را و با تو انباز نگرفت آنکه حق تعالی میکائیل را گوید این نفس را بر نفسهای مؤمنان بر تا روز قیامت که من از تو باز خواهم آنکه بفرماید تا گور او هفتاد گز در هفتاد گز طول و عرض فراخ کنند و بفرماید تا از ریحان بهشت در گور او افکنند و اگر از اهل قرآن باشد خود نور قرآن در گور او کفایت کند و اگر قرآن نداند چندانی نور در گور او پدید کنند که نور آفتاب و مثل او در گور چنان بود که عروس در خوابگاه خود که او را کس بیدار نکند تا آنکه که خود از خواب بر خیزد مانند کسی که خواب تمام کرده باشد و چون کافر را مرگ نزدیك رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد تا پاره پلاس که از آن گنده تر و ناخوش تر نباشد بیارند و گویند ای نفس خبیثه بیرون آی با دوزخ عذاب الیم که خدای خشمناكتر است بر تو ـ سعیدبن جبیر گفت عبدالله عباس بطایف فرمان یافت مرغی بیامد که برشکل او کس مرغ ندیده بود در نفس او رفت و بیرون نیامد چون او را دفن کردند بر سر گور او هاتفی آواز داد و این آیه بخواند آوازش شنیدند و او را ندیدند بعضی دیگر گفتند این روز قیامت گویند عندالبعث که خلقان را زنده کنند ارجعی الی ربك ای صاحبك یعنی جسد تلك النفس در وقت آنکه خدای جانها را باز آفریند در اجساد و گوید ای جانها با تنها روید خوشنود و خدای از شما خوشنود شود و این قول عکرمه و ضحاك است و روایت عوفی از عبدالله عباس این تأویل قرائت عبدالله عباس است که او خواند فادخلی عبدی بر توحید ـ حسن گفت معنی آنست که ارجعی الی ثواب ربك و کرامته و با ثواب و کرامت خدای شو ـ بعضی دیگر گفتند این خطاب در دنیا باشد یعنی ای نفس ساکن شده با دنیا با درگاه خدا شو بترك دنیا و طلب آخرت و نصب راضیة مرضیّه بر حال است فادخلی فی عبادی گفت در میان بندگان من شو یعنی آن کن که بندگان من کنند و شرط بندگی بجای آر و آنکه در بهشت من شو یعنی در باب دخول بهشت حاجت جز بآن نیست بلکه شرط بندگی بجای آری و جمله داخل است در این از فعل طاعات و اجتناب مقبحات ـ مقاتل و قرطی گفتند فی بمعنی مع است ای ادخلی جنّتی مع عبادی و در آیة تقدیم و تأخیری است و این قول بعید است برای آنکه بر این

تقدیر و ادخلی دوم زیاده باشد و نیز ترك ظاهر کردن بی دلیلی روا نباشد صالح بن حیان گفت این آیه در حمزة بن عبدالمطلب آمد روز احد که روح او در روضه ایست از روضه‌های بهشت مکرّم و مشرف بنزدیك خدای تعالی تا روز قیامت که با او دهند و گفتند در حبیب بن عدی آمد آنکه که اهل مکه او را بیاویختند و روی او بمدینه کردند او گفت بار خدایا اگر مرا بنزدیك تو خیری هست روی من با قبله گردان خدای تعالی روی او با قبله کرد بی آنکه کسی دست بر او برد اگر چه آیه خاص بود و در حق یك شخص حکم او عام بود جمله آنان را که باین صفت باشند از مؤمنان .

سورة البلد ـ این سوره مکی است و بیست آیه است و هشتاد و دو کلمه است و روایت است از زرحبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را ایمن کند از خشم خود در روز قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

سورة البلد عشرون آیة و هی مکیّة

بِسْــــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

لٰاُقْسِمُ بِهٰذَ الْبَلَدِ ☆ وَاَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَ الْبَلَدِ وَوٰالِدٍ وَمٰاوَلَدَ ☆ لَقَدْ خَلَقْنَا
سوگند نمیخورم باین شهر یعنی مکه وحال آنکه تو فرود آمده باین شهر وبپدر وآنچه زاده بتحقیق آفریدیم
الْاِنْسٰانَ فِي كَبَدٍ ☆ اَيَحْسَبُ اَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ يَقُولُ اَهْلَكْتُ مٰالاً لُبَدًا
آدمی را در سختی ورنج آیا پندارد اینکه قادر باشد بر او کسی گوید هلاك کردم مال بسیار انبوه
اَيَحْسَبُ اَنْ لَمْ يَرَهُ اَحَدٌ ☆ اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسٰانًا وَشَفَتَيْنِ ☆ وَهَدَيْنٰاهُ
آیا می‌پندارد اینکه ندیده‌است اورا کسی آیا نگردانیدیم برای او دوچشم وزبان ودولب وراه نمودیم اورا
النَّجْدَيْنِ ☆ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ☆ وَمٰا اَدْرٰيكَ مَاالْعَقَبَةُ ☆ فَكُّ رَقَبَةٍ اَوْ اِطْعٰامٌ فِي
خیر وشر پس تکلیف درنیامد شروع نکرد درسختی وچه‌دانا کرد توراکه چیست عقبه‌رهانیدن گردن یااطعام دادن در
يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ☆ يَتِيمًا ذٰامَقْرَبَةٍ ☆ اَوْمِسْكِينًا ذٰامَتْرَبَةٍ ☆ ثُمَّ كٰانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
روزیکه گرسنگی‌است وبی‌پدررا که‌صاحب خویشی‌است یا درویشی خداوندخاك نشینی پس‌باشد از آنکه گروید
وَتَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ☆ اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ ☆ وَالَّذِينَ
و وصیت کردند بصبر و وصیت کردند ببخشایش آنهایند یاران دست راست و آنانکه
كَفَرُوا بِآيٰاتِنٰا هُمْ اَصْحٰابُ الْمَشْاَمَةِ ☆ عَلَيْهِمْ نٰارٌ مُؤْصَدَةٌ ☆
کافر شدند بآیتهای ما ایشان یاران دست‌چپند بر ایشان آتش سرپوشیده است

قوله تعالی لا اقسم بهذاالبلد اختلاف اقوال در این باب رفته است که بعضی گفتند این لا صله است بعضی گفتند همزه استفهام مقدراست بر سبیل تقریر و انکار و مراد بشهر مکه است

گفت قسم می کنم بدین شهر وانت حل بهذالبلد و او حال است والحل والحلال واحد وتو حلالی در این شهر یعنی از یك ساعت که خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله وسلم حلال کرد که اینجا کافران را کشد واسیر کند واین روز فتح مکه بود که رسول راص حلال کردند که در حرم قتال کند و قتل کند ابن اخطل را بکشتند و او دست در استار کعبه زده بود و مقبس بن صبابه را و جماعتی دیگر را انکه رسول صلي الله علیه و آله وسلم گفت ان الله حرم مکة یوم خلق السموات والارض فهی حرام الی ان تقوم الساعة لم یحل لاحد قبلی ولا یحل لاحد بعدی ولم یحل لی الاساعة من نهار فلا یعضد شجرها و یحتلی حلاها ولا ینفر صیدها ولا یحل لغطتها الا لمنشد الطالب گفت خدای تعالی مکه حرام کرد آنروز که آسمان وزمین آفرید و حرام است تا بروز قیامت پیش از این حلال نبود کسی را وبعد از این حلال نبود ومرا نیز مگر یك ساعت از روز حلال بود ودرختان او نشاید بریدن وگیاه او نشاید بریدن وصیدش نشاید رمانیدن و آنچه در او باشد برنشاید گرفتن الا منشدي را که تعریف کند عباس گفت یا رسول الله الا الاذخر اذخر را استثناء کرد اگر گویند شاید تا رسول صلي الله علیه وآله وسلم بقول عباس تحلیل وتکریم کند از این دو جواب است یکی انکه رسول علیه وآله الصلوة والسلام این استثناء خواست کردن برای مساس حاجت مردم باذخر عباس سبق برد سؤال را رسول علیه السلام آنچه دردل داشت از استثناء اذخر بگفت جوابی دیگر ازاو آنست که ممتنع نباشد که خدای تعالی این ضرب تحلیل وتحریم دراین روز با رسول صلي الله علیه و آله وسلم افکنده باشد واعلام کرده اوراکه آنچه برلفظ تو برود صلاح بآن متعلق است وجواب اول معتمد است قول دیگر آنست که وانت حل ای حال نازل مقیم یقال رجل حلّ ای حلال والشیئی حل بل ای حلال مباح و رجل حل ای حال یعنی تو باین شهر فرود آمدی و والد و ما ولد و نیز قسم بکنم بپدر وآنچه زاد مجاهد و قتاده گفتند و ضحاك وابو صالح مراد بوالد آدم است وما ولد یعنی فرزندان آدم ـ ابوعمران الجوینی گفت والد ابراهیم وما ولد فرزندانش عکرمه و سعید جبیر گفتند والد انکه اورا فرزند باشد ومعنی مستقیم نشود الا باضماری ـ لقد خلقنا الانسان فی کبد این جواب قسم است گفت بحق ان چیزها که ما آدمی را در شدت وسختی ومقاسات و مکابد آفریدیم اول در مضیق رحم بود آنکه دربند قماط بود آنکه دربند مکتب و تعلیم آنکه در بند تکلیف انکه دربند انواع مصایب و حوادث تا این همه مکابد و مقاسات میکند عبدالله عباس گفت فی نصب وتعب ـ حسن گفت مکابده میکند شداید دنیا را بآخرت . و روایت دیگر از او آنست که مکابده شکر کند بر سراء و مکابده صبر می کند برضراء ـ عمربن دینار گفت مراد آنست که دندانهای او بدرد آید واصل کبد درلغت شدت بود وغلظة یقال تکبد اللبن اذا غلظ و منه الکبد لانه کالدم المتکبد مانند خون بسته باشد قال لبید اعین هلاّ بکیت او بد اذ قمنا و قام الخصوم فی کبد مجاهد و ابراهیم و عکرمه و عبدالله شداد و عطیه وضحاك گفتند یعنی فی انتصاب قامت واعتدال خلق ما آدمی را قائم منتصب آفریدیم مسطح نیافریدیم ـ عبدالله عباس گفت هیچ حیوان نیافرید خدای تعالی منتصب مگر آدمی را والا جمله بر چهار پای

روند ویا بیشتر ـ مقاتل گفت فی قوة ومراد بانسان اسیدبن کلاة بن اسیدبن خالف است و اورا ابن الاشدین گفتندی و او بقوت بصفتی بودی که ادیمی خطائی بیاورندی او پای برآنها نهادی بده مرد خواستندی تا از زیر پای او بیرون آورند ادیم پاره پاره شدی و چندانکه پای او بر آنجا بودی در زیر قدم او بماندی ـ بعضی دیگر گفتند في شدة الامر والنهی والثواب والعقاب ابن زید گفت خلقنا الانسان یعنی آدم را في کبد السماء ای فی وسط السماء وکبد السماء و کبده واحد ـ ابوبکر وراق گفت لایبلغ هواه ولا یدرك مناه و چندانکه پیش تازد مراد خویش درنیابد ابن کیسان گفت یعنی منتصب باشد در شکم مادر چون خواهد تا برون آید نگونسار کنند او را وسرنگون کنند ـ بعضی دیگر گفتند فی کبدای فی غلظة کبد و قساوة قلب او را سخت دل سطبر جگر آفریدیم تا ضعف ترکیب او و وصف خبیثت وحیله او کرد ـ جعفر گفت في بلاء و محنة ـ ابن عطا گفت فی ظلمة وجهد ایحسب الانسان یعنی اسیدبن الاسید این مرد می پندارد که کسی برو قادر نباشد برای انکه قوتی تمام دارد وگفتند مراد بانسان ولید مغیره است یقول اهلکت مالا لبداً میگوید مالی بسیار هلاك کردم در خصومت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم مقاتل گفت آیه در حارث بن عامربن نوفل بن عبد مناف آمد و او بظاهر در مسلمانی بود رسول صلي الله علیه وآله وسلم اورا زکوة فرموده بود دادن و هر که که گناهی کردی از رسول پرسیدی رسول صلی الله علیه وآله وسلم اورا کفاره فرمودی گفت مال من در کفارات ونفقات تلف شد تا در دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم رفتم واصل لبد من تلبد الشعر اذا تراکب وتکاثف فصار کاللبد ـ و ابو جعفر خواند لبدا بتشدید باء و هو جمع لابد کراکع وساجد وسجد ـ و مجاهد خواند لبداً بدوضمه مخفف کقولهم امرنکر در حال خبث و باقی قراء بضم لام وفتح باء مخفف و آنرا دو وجه باشد یکی آنکه جمع لبده باشد کغرفه وغرف و ظلمه وظلم یکی انکه واحد باشد کغثم وخطم واین اسم معدول نیست برای آن مصروف است ایحسب ان لم یره احد می پندارد که کس او را نمی بیند یعنی این هردو گمان خطا است انکه پنداشت که کس براو قادر نباشد وکس اورا نمی بیند بل خدای تعالی براو قادر است و او را می بیند و گفتند مراد باحد محمّد است صلي الله علیه و آله وسلم یعني می پندارد که محمد صلی الله علیه وآله وسلم اورا نمی بیند دروقت انفاق که این مال که دعوی مي کند نفقه نکرده است و دروغ می گوید ـ سعید جبیر گفت و قتاده معنی آیه آنست که او گمان می برد که هیچ کس نمی بیند اورا که فردای قیامت اورا مطالبت کنند که این مال از کجا جمع کرد و کجا وضع کرد و از چه منع کرد و در چه صرف کرد یعنی خدای تعالی ـ عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت روز قیامت هیچ بنده را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهدهٔ چهارچیز بیرون نیاید از عمری که بچه سربرده واز مالش که از کجا کسب کرد وکجا خرج کرد واز عملش که چگونه بدان کار کرده واز دوستی ما که اهل البیتیم ویحسب بفتح سین وکسر سین هردو خوانده اند عمربن عبدالعزیز گفت مرا مردی ازبنی عامر روایت کرد ازپدرش که او گفت در قفای رسول صلی الله علیه و آله وسلم نماز کردم که این سوره بخواند و در هر دو جای

بحسب خواند بکسر سین الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین آنکه او را یاد نعمت ها که با او کرد برو بشمرد آنچه او را فراموش بود گفت که ما اورا دوچشم دادیم و زبانی دادیم و دو لب قتاده گفت نعمت های حق تعالی بر ما متظاهر است خدای تعالی ما را بدان تقریر می کند تا شکر آن بکنیم . ابو حازم روایت کرد از رصول صلی الله علیه و آنه وسلم که او گفت خدای تعالی در بعضی کتب گفت یابن آدم اگر زبان باتو منازعت کند درآنچه برتو حرام کرده ام در پیش او دو طبقه نهاده ام یعنی دولب تا اطباق کنی و فراهم آری و اگر چشم با تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام در پیش او دو طبقه کرده ام جفن و پلك تا اطباق کنی و اگر فرج با تو منازعت کند در محرمات در پیش او دو طبقه کرده ام از پایها تو تا اطباق کنی برو و هدیناه النجدین و هدایت کردیم او را بدو طریق بیشتر مفران برانند که مراد بدو طریق راه خیر و شر است و این قول روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام که انهما نجدان نجد الخیر و نجد الشر فما یجعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر گفت آن دو طریق است طریق خیر و طریق شر چیست آنکه راه شر بنزدیك شما دوست تر کرده است از راه خیر — محمد بن کعیب گفت از عبد الله عباس و سعید مسیب و ضحاك که گفتند مراد بنجد بن پستان مادر است که کودك را در طفولیت بدو هدایت کرد نجد در لغت راه بلند باشد من قول الشاعر — غداة غد و افسالك بطن نخله و اخر منهم جازع نجد کبکب اگر سئوال کنند بر قول اول و گویند چرا طریق شر را بلند خواند و در شر علو و ارتفاع نباشد گوئیم ممتنع نباشد که آن را نجد برای ظهورش خواند که خدای تعالی پیدا کرده است و اعلام کرده و بدلیل پیدا کرده تا مکلفان اجتناب کنند پس ظهور بمثابه بلندی است وروا بود که برای آن نجد خواند آنرا که در اجتناب آن رفعت و شرف حاصل شود و جواب سیم از این آنست که برای اشتراك ایشان در طریق و اگر چه متباین اند از یکدیکر چه بر عادت عرب که ایشان دو اسم را بر یك نام بیارند و ضمّ کنند با هم و بلفظ تثنیه بگویند چون مشترك باشند در بعضی صفات کالقمرین للشمس والقمر والعمرین لابی بکر و عمر — والحسنین للحسن والحسین علیهما الصلوة والسلام والجد یدین و العصرین و والدین و غیر ذالك فلا اقتحم العقبة دراو چند قول گفتند یکی آنکه مراد نفی است ای لم یقتحم عقبة باز نگذاشت — اگر گویند که عرب این لفظ استعمال نکنند الا بتکریر لا نحو قولهم فلا صدق ولا صلی و قولهم لاجئتنی ولا زرتنی قال الحطیئة و ان کانت النعماء فبهم جزوابها و ان انعموا لا کدرو ها ولا کدر جواب آنست که اگر چه در ظاهر کلام این تکرار نیست در معنی هست — عقبه درآیه مفسر است بچند چیز من قوله فك رقبة کانه قال ولا فك رقبه و لا اطعم مسکیناً و گفتند این اضمار لا در آنجاست که گفت ثم کان من الذین آمنوا والتقدیر ولا کان من الذین آمنوا و قول اول قریب تر است برای آنکه در این قول باید گفتن که ثم بمعني واو است وآنکه لا اضمار باید کردن — وجهی دیگر گفتند معنی کلام معنی دعا است چنانکه لا اصلحه الله ولا جعل فیه البرکة یعنی باز نکذا راد عقبه — ووجهی

دیگر آنست که کلام متضمن معنی استفهام است والتقدیر فهلاّ اقتحم العقبه چرا این عقبه باز نگذاشت و اینکه گفت اهلکت مالا لبداً این مال که در دشمنی رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اطفای نور او و اخفاء کلمه او صرف کرد چرا در فك رقاب و اطعام مساکین صرف نکرد و این وجه بنسبت معنی نیك است اگر نه آنست که عرب حذف استفهام نکند الا آنجا که در کلام دالّی باشد بر حذف او از عوض یا قرینه آنکه گفت و ما ادریك ماالعقبة و تو چه دانی ای محمّد صلی الله علیه و آله وسلم که این چه عقبه است در عقبه چند قول گفتند عبد الله عمر گفت کوهی است در دوزخ کعب الاحبار گفت درکه است در دوزخ که از هفتاد درکه بآن رسند حسن وقتاده گفتند عقبه است پیش از صراط که آن عقبه جز بطاعت گران باز نگذرانند و از آنجا گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ان امامکم عقبة کؤد لایجوزها المثقلون وانی ارید ان اخفف عنکم لتلك العقبة مجاهد وضحاك و کلبی گفتند صراط است که صراط بر سر دوزخ بنهند بمانند جسری که بر جوی نهند به تیزی شمشیر سه هزار ساله راه بهری نشیب و بهری فراز و بهری راست و بر پهلو ها خطاطیعف و معالیق باشد بمانند نیش های سعدان بهری از او بسلامت برهند و بهری برهند محذوش و مجروح و بهری در دوزخ افتند منکوس مردم بر او بهری چون برق جهنده میروند و بهری چون باد برنده و بهری چون سواری نیك رو و بهری بمانند کسی که بتاختن رود و بهری چون کسی که آسان رود و بعضی افتان وخیزان و بعضی که بقدم اول که بر صراط نهند پای ایشان بر جای نایستد و در دوزخ افتد و اقتحام آن بر مؤمنان چنان باشد که از نماز دیگر تانماز شام بعضی دیگر گفتند مراد بعقبه نفس دوزخ است قتاده گفت این مثلی است که خدای تعالی بزد سالك سبیل تکلیف را از فك رقاب و اطعام مساکین که او در مشقت این تکلیف با کسی ماند که اورا اقتحام عقبه باید کردن — و یکی را از جملهٔ بزرگان پرسیدند که این عقبه چیست گفت هی نفسك فجاوز ها و قدفزت گفت نفس تو است از او در گذر که رستی و اینمعنی نزدیك تر است بقول قتاده برای آنکه مراد مخالفت هوای نفس است و تکلیف او با صعود عقبه ماند و معنی آیه و نظم او علی احدالوجهین باشد بر اختلاف این اقوال که رفت برای آنکه قدیم تعالی تفسیر داد عقبه را من قوله و ما ادریك ماالعقبة فك رقبة کانه قال هی فك رقبة بر قول آنانکه گفتند مراد بعقبه تکلیف است گفتند این شرح و بیان است که این عقبه آزاد کردن گردنی باشد یا طعام دادن مسکین بر آن تأویل که از قتاده حکایت کرده شد وبرقول آنانکه گفتند عقبه دوزخ است یاصراط است یاوادی است یا عقبه قیامت تقدیر محذوفي کرد گفت تقدیر آنست که ما ادریك ما اقتحام العقبة انّما هو فك رقبة او اطعام تو چه دانی ای محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) که آن عقبه بچه گذارند پس بیان کرد باین آیه که درعقب این آیه هست از فك رقبة و طعام دادن مسکین علي حذف المضاف و اقامة مضاف الیه مقامه لدلالة الکلام علیه چه اگر این تقدیر نکنند معنی مستقیم نشود حقتعالی گفت اقتحام این عقبه و باز گذاشتن او باین توان کردن که این تکالیف را امتثال کنند منها فك رقبة از آن جمله آنکه گردن در بند بندگی او باشد یا دربند وام تأدیه یا مانند این باشد

آزاد کند و بگشاید و فك و فتق و فرق و فلق نظایرند و قراء خلاف کردند در این آیة ـ ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی در شاذ و ابو رجا و حسن بصری خواندند فك رقبة او اطعم علی الفعل و رقبه منصوب بوقوع الفعل علیه و باقی قراء برسم خواندند مرفوع علی انه خبر لمبتدأ محذوف و تقدیره هی فك رقبة او اطعام و ابو عبید و ابو حاتم اختیار این کردند برای آنکه تفسیر اسم است وتفسیر باسم باشد اولی تر از آنکه تفسیر بفعل باشد فرّاء و بعضی دیگر اختیار آن کردند لعطف الفعل علیه في قوله ثم کان من الذین آمنوا ـ او اطعام فی یوم ذی مسغبة یاطعام دادن در روزی خداوند گرسنگی روزی گرسنه من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم یتیماً ذا مقربة نصب یتیماً بر عمل مصدر است که مصدر عمل فعل خود کند تقول عجبت من ضرب زید عمروا ای من ان یضرب زید عمروا ذامقربة خداوند خویشی و نزدیکی چنانکه گفت واتی المال علی حبه ذوی القربی ـ و بعضی دیگر گفتند ذامقربة از قرابت نیست بلکه از قرب است که پهلو و تهی گاه بود یعنی که ذاخاصرة مطوّیه ملاصقة من الجوع تهیگاهی بهم آمده از جوع و گرسنگی او مسکیناً ذامتربة ای ذافقر و حاجة یقال ترب الرجل اذا افتقر حتی لصق بالتراب من الفقر والذلة از درویشی با خاك برابر شده بمذلت چنانکه مسکین گویند لسکون حرکاته و فقیر گویند لانکسار فقار ظهره و گفتند برای آنکه مأوای او خاك باشد فرشی وبسطی ندارد ابو حامد خارزنجی گفت متربه از تربه است وهی شدّة الحال قال الشاعر و کنا اذا ماالضیف حل بارضنا سفکنا دماء البدن فی تربة الحال و ابن عازب گفت که اعرابی بنزدیك رسول صلی الله علیه وآله آمد و گفت علمنی علما یدخلني الجنة گفت یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا علمی بیاموز که مرا ببهشت برد رسول صلوات الله و سلامه علیه و آله گفت اگر سئوال بلفظ مختصر گفتی بمعنی بزرگ است برو وعتق نسمه کن و فك رقبه گفت یا رسول الله (ص) نه هردو بیك معنی و یکی باشد گفت نه عتق آن باشد که تو بردۀ خودرا آزاد کنی و فك آن باشد که اورا بربها دادن خود یاری دهی یعنی مکاتب را و منحه روان داری یعنی شتر و گوسفند بدهی تا یك دو روز مردمان درویش بدوشند و بشیر آن منتفع شوند و عطا و مبره باز نگیری از خویشان و اگرچه ظالم باشند اگر این نتوانی کردن گرسنه را طعام ده و تشنه را آب ده و امر معروف کن و نهی منکر کن اگر این نیز نتوانی کردن زبان نگاه دار الا از خیری ثم کان من الذین آمنوا عطف است علی قوله فلااقتحم العقبة و فك و اطعم علی قرائت من قرأ بهما گفت از آنان باشند که ایمان آرند بخدای و عمل صالح کنند وتواصوا بالصبر و یکدیگر را اندرز کنند بصبر کردن وبرحمت کردن بر یکدیگر و مرحمت مصدر است وهی مفعله من الرحمة اولئك اصحاب المیمنة ایشان مردمان دست راست باشند مفعله من الیمین واین موضع لایق باشد یعنی براه دست راست ببهشت روند والذین کفروا بآیاتنا هم اصحاب المشامة و آنانکه بآیات ما کافر باشند اصحاب دست چپ باشند یقال خرجت یمنة و شأمة ولایقال شملة ومنه ذاالیمین فی التفأل والشوم فی التطیر ومنه الیمن والشام لانهما علی یمین القبله وشمالها علیهم نار موصدة بر ایشان آتشی باشد درفرو گرفته و بسته ـ ابو عمرو و حمزه و یعقوب موصده خواندند بهمزه و دیگر قراء بی همزه و فرا و ابوعبیده گفتند این دولغت است اصدت.

الباب واوصدته لغتان ـ وبعضی دیگر گفتند همزه بمعنی اطباق باشدوترك همزه بمعنی اغلاق واله الموفق

سورة والشمس این سوره مکی است و پانزده آیت است و پنجاه و چهار کلمه است و دویست وچهل و هفت حرف است ـ ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت هرکه او سوره والشمس بخواند خدی تعالی چندان ثواب دهد اورا که ثواب آنان باشد که هرچه آفتاب و ماهتاب بر آن تابد بصدقه داده باشد صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سورة الشمس مكية و هی خمس عشر آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحٰيهٰا ☆ وَالْقَمَرِ اِذٰا تَلٰيهٰا ☆ وَالنَّهٰارِ اِذٰا جَلّٰيهٰا ☆ وَاللَّيْلِ اِذٰا

قسم بآفتاب وروشنی چاشتگاه آن وبماه چون پیروی کند آفتاب را وبروز چون جلادهد آفتاب را وبشب چون

يَغْشٰيهٰا ☆ وَالسَّمٰاءِ وَمٰا بَنٰيهٰا ☆ وَالْاَرْضِ وَمٰا طَحٰيهٰا ☆ وَنَفْسٍ وَمٰا سَوّٰيهٰا ☆

بپوشاند او را وبآسمان وآنکه بنا کرد آنرا وبزمین وآنکه پهن کرد آنرا و بنفس وآنکه راست کرد آنرا پس

فَاَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَتَقْوٰيهٰا ☆ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهٰا ☆ وَقَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰيهٰا ☆

الهام کرد آنرا دروغ آنرا و پرهیزکاری آنرا بتحقیق رستگار شد هرکه پاك کرد نفس خودرا وبتحقیق بی بهره ماند هرکه گم کرد نفس خودرا

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهٰا ☆ اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰيهٰا ☆ فَقٰالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ نٰاقَةَ اللهِ

تکذیب کردند قوم ثمود بسبب سرکشی خود چو برخاست شقی ترین قبیله پس گفت مرآنهارا رسول خدا که وا گذارید شتر خدا

وَسُقْيٰهٰا ☆ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهٰا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰيهٰا ☆ وَلٰا يَخٰافُ

وشرب وآشامیدن اورا پس تکذیبش نمودند پس پی کردند او را پس پوشانید بر ایشان خدای شان بگناهان آنها پس یکسان نمود و نمترسید

عُقْبٰيهٰا

عاقبت آنرا

قوله و الشمس و ضحیها حقتعالی قسم یاد کرد باین چیز ها و بیان قسم او رفته است پیش از این در اینجا اول قسم کرد بآفتاب و چاشت او برای آن این وقت را تخصیص کرد که اضافه کرد که در این وقت ارتفاع او باشد و بنزدیك استواء و در قطب آسمان — مجاهد گفت ضحیها ضوء ها روشنائی آفتاب خواست قتاده گفت بضحی جملۀ روز خواست — مقاتل گفت گرمای او خواست بیانش قوله لا تظمؤ فیها و لا تضحی ـ و القمر اذا تلیها ای تبعها بحق ماه چون از پی آفتاب برود یقال تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلواً ابن زید گفت ماه از پی آفتاب رود در اول ماه چون آفتاب برآید ماه از پس او بر آید ودر آخر تابع باشد در غروب چون آفتاب ماه از پی او فرو شود حسن بصری گفت اذا تلیها لیلة الهلال چون از او رود آنشب که نوشود و گفتند از پی او میرود تا از او نور بستاند چه جرم ماه همان رنك دارد که دراوائل ماه بینند اورا بی‌نور چندانکه ملاقات او بیشتر باشد با آفتاب نورانی تر باشد تا شب بدر که نیك مقابل شوند جمله نورانی شود والنهاراذا جلیها وبحق روز که آفتاب را روشن کند یعنی آفتاب را پدید آرد و پیدا کند چه آفتاب در روز پیدا شود و در شب

در زیر زمین بود علی اختلاف الأقوال فیه گفتند هاء کنایة است ازغیر مذکوری یعنی اذا جلی الظلمة چون روشن کند تاریکی را واللیل اذا یغشیها وبحق شب چون باز پوشد آفتاب را چه آفتاب در شب نا پیدا بود والسماء و ما بنیها در او هردو قول گفتند یکی آنست که ما بمعنی من است چنانکه گفت فانکحوا ما طاب لکم ای من طاب وقوله ولا تنکحوا مانکح آباؤکم و قولی دیگر آنست که ما مصدر است یعنی والسماء وبنائها ـ بحق آسمان و آنکه اورا بنا کرد بر قول اول یعنی خدای عز وجل و بر قول دوم بحق آسمان و بناء آن چنانکه گفت وضاقت علیهم الارض بمارحبت ای برحبها وقوله بما غفرلی ربی ای بغفران الله ایای والارض و ما طحیها و بحق زمین وما همچنان محتمل است از دو وجه و بحق آنخدائی که زمین بگسترد یا بحق زمین وبسط او وگستردگی ویقال طحایطحو طحواً ودحایدحو دحواً اذا بسط ومد وقال علقمة طحابك قلب فی الحسان طروب ویقال تطا حیٰ القوم اذا تدافعوا دفعاً شدیداً ـ و نفس وما سویها ماء محتمل است از دو وجه چنانکه رفت یکی مصدری و یکی بمعنی من وبحق نفس وتسویت او واستقامت وتعدیل او درخلقت یا بحق نفسی وبحق خدائی که اورا بیآفرید و نیکو آفرید ـ حسن گفت مراد بنفس آدم است وتسویت او درخلقت که خدای اورا منتصب آفرید و دیگر حیوان را مسطح فالهمها فجورها وتقویها الهام داد یعنی اعلام کرد و تعریف کرد اورا راه خیر وشر وطریق طاعت ومعصیت و اورا مخیر گردانید در این هردو تا اگر خواهد اختیار خیر کند مستحق ثواب شود یا اختیار شر کند مستحق عقاب شود و گفتند مراد بالهام توفیق وخذلان است که تقوی و فجور بتوفیق وخذلان او کند قد افلح من زکیها این جواب قسم است و لام او مضمر است والتقدیر لقد افلح چه جواب قسم چون موجب باشد از لام مستغنی نباشد گفت بحق این چیزها که فلاح وظفر یابد آنکس که اونفس را از کفر ومعاصی پاکیزه دارد وقومی دیگر گفتند لقد افلح من زکیه الله آنکه خدای اورا پاك گرداند واین قول ضعیف است برای انکه مخالف ظاهر است و قد خاب من دسیها وخائب و نو امید شد آنکس که او نفس خودرا مدنس و مذلل و خامل بکند ومعنی دسیها دستها ای جعلها مجهولا خاملاً بالمعصیته من الدسیس یقال دس فلان نفسه فی القوم اذا اخفاها فیهم و عرب را عادت باشد که حرفی مشدد با حرفی دیگر از جنس او مجتمع برد آن حرف باز پسین بیا بدل کند کقولهم تظنیت بکذا و تقضی البازی ای تقضض و خرجنا نتلعی ای نتلعع اذا خرجوا لاجتناء اللعاع و آن بنتی باشد ناعم پارسیان آنرا منجمك گویند سعید جبیر ومجاهد گفتند زکیها اصلحها و طهرها و دسیها اضلها واغواها معانی مقاربند قتاده گفت افجرها فاجر بکند اورا ـ عبدالله عباس گفت ابطلها واهلکها هلاك کند اورا ـ سعید بن ابی هلال روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون این آیت بخواندی وقف کردی انکه گفتی اللهم آت نفسی تقویها و زکیها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها ـ کذبت ثمود بطغویها دروغ داشت ثمود و قبیله آن پیغمبر خودرا که صالح بود بطغیان وعصیان خود وعطاء خراسانی روایت کرد از عبدالله عباس که گفت طغوی نام آن نوع عذاب بود که ایشان را کردند یعنی ایشان را

بعذاب شان کافر بودند و اعتقاد نداشتند که ایشان را عذاب خواهند کردن ـ حسن بصری و حمادبن سلمه درشان خواندند بطغویها بضم طاوعامه قرا بفتح وهمالغتان کالفتوی والفتوی اذانبعث اشقیها چون انگیخته شد شقی ترین ایشان و آن قدار بن سالف بود که ناقه صالح را بکشت واو مردی بود علی ماجاء فی الاخبار اشقر موی ازرق چشم کوتاه بالا ملتزق الحلق ونام مادرش قدیره امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت چند باز رسول ص مرا گفت از اشقی الاولین عاقر الناقه واشقی الاخرین من یقتلك گفت شقی ترین اولینان آن بود که ناقه صالح رابکشت وشقی ترین پسینان آن باشد که تورا بکشد ـ درخبراست که چون اورا دل تنگی بودی محاسن بدست بگرفتی و گفتی ما یمنع اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم چه باز میدارد آن شقی ترین امت را وچه منع می کند اورا از انکه خضاب کند این محاسن را از خون این سر فقال لهم رسول الله ناقة الله گفت ایشان را رسول خدای یعنی صالح علیه السلام ناقة الله نصب او بر اغراً و تحذیر است یعنی احفظوا ناقة الله و راعوها واحد ذرواعقرها وسقیها ایاکم باللبن و دادن او شما را شیر و فعلی از ابنیه مصادر است کالقتیا کالسقیا واللقیا و گفتند سقیا نصیب و شرب باشد من قوله هذه ناقة الله لها شرب ولکم شرب یوم معلوم یعنی احفظوها وشربها اورا نگاهدارید و از نصیبی که شما راست از شیر او یا حذر کنید ازکشتن او وآن نصیب که اورا هست ازآب شما چنانکه درقصه او رفته است آب میان ایشان و ناقه بخشیده بود یك روز ایشان را بود ویك روز ناقه را انکه حق تعالی گفت اصغا نکردند باقول صالح و اورا باور نداشتند فکذبوه فعقروها بدروغ داشتند اورا یعنی صالح را و ناقه را پی کردند و این عبارت باشد از نحر او برای آنکه شتررا چون بخواستندی کشتن اول پی بکردندی اورا بشمشیر فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها خدای ایشان را هلاك کرد بگناهشان وآن کفر ایشان بود بصالح و کشتن ناقه انکه در معنی دمدم خلاف کردند بعضی گفتند دمدم ودمر بیك معنی باشد وگفتند معنی آنست که اطبق علیهم بالعذاب عذاب بسر ایشان فرودآوردند چنانکه بهمه برسید من قولهم ناقة مدمدمة اذاکانت ملبسة باللحم و گفتند دمدم علیهم ای غضب علیهم چه دمدمه تردید الحال المکروهة باشد و مورج گفت دمدمه هلاك واستیصال باشد و گفتند دمدمه ادامت باشد یعنی ادام العذاب علیهم عذاب برایشان دائم کرد فسویها راست بکرد آن دمدمه وعذاب برایشان تا کسی ازایشان نجست و گفتند ضمیر راجع است با مدینه ایشان یعنی شهر بر ایشان راست کرد یعنی ویران کرد بر ایشان کقوله فخر علیهم السقف من فوقهم ولا یخاف عقبیها عبدالله عباس و حسن و مجاهد و قتاده گفتند که خدای تعالی از تبعث وعاقبت آن عذاب وهلاك نترسید یا از عاقبت آن فعل که کرد از عقر ناقه و شاید ضمیر بر این قول راجع بود با ناقه علی تاویل عقبی عقرها من باب خربت سور المدینه مدنیان وابن عامر فلایخاف خواندند بفاء عطفاً علی قوله فکذبوه فعقروها فدمدم فسواها فلایخاف چه این حوادث یکی از پس دگر بود و بعقب یکدیگر فاء تعقیب را باشد و انکه بواو خواند گفت واو حال است وجمله فعلی درجای حال است ای غیر خائف عقباها والعقبی العاقبة سورة اللیل ـ این سوره مکی است و بیست

آیه است و هفتاد و یك كلمه است وسیصد و دو حرف است روایت كنند از ابو امامة از ابی كعب كه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر كه او سورة و اللیل بخواند خدای تعالی روز قیامت چندان ثواب دهد اورا كه راضی شود و اورا از سختی و دشواری عافیت دهد و خواری هیچ بدو نرسد

سورة اللیل عشرون آیة و هی مكیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَاللَّيْلِ اِذٰا يَغْشي ☆ وَالنَّهارِ اِذٰا تَجَلّٰى ☆ وَمٰا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثى ☆ اِنَّ
سوگند بشب چونكه بپوشاند آفتاب را وبروز چون روشن شود وسوگند بآنكه آفرید نروماده‌را بدرستیكه
سَعْيَكُمْ لَشَتّٰي ☆ فَاَمّٰا مَنْ اَعْطٰي وَاتَّقٰى ☆ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ☆ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى ☆
سعی شما هر آینه پراكنده است پس اما هر كه داد حقوق را و پرهیز نمود و تصدیق كرد بكلمه نیكو پس زود آماده كنیم اورا تا آماده شود بآسانی
وَاَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى ☆ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى ☆ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى ☆ وَمٰا يُغْني
واما آنكه بخل ورزید و بینیازی جست وتكذیب كرد كلمه نیكورا پس زود آماده كنیم اورا برای دشواری ودفع نكند
عَنْهُ مٰالُهُ اِذٰا تَرَدّٰى ☆ اِنَّ عَلَيْنٰا لَلْهُدٰى ☆ وَاِنَّ لَنٰا لَلْآخِرَةَ وَالْاُولٰى ☆ فَاَنْذَرْ-
از او مال او چون هلاك شود بدرستی كه برماست راه‌نمودن و بدرستی كه مارا باشد برای آخرت ودنیا پس بیم كنم
تُكُمْ نٰاراً تَلَظّٰى ☆ لٰا يَصْلٰيهٰا اِلَّا الْاَشْقَى ☆ الَّذى كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ☆ وَسَيُجَنَّبُهَا
شمارا بآتشی كه زبانه كشد درنیاید در آتش مگر بدبخت‌تر آنكه تكذیب نمود حق را ورو برگردانید وزود باشد دور شود
الْاَتْقَى الَّذى يُؤْتى مٰالَهُ يَتَزَكّٰي ☆ وَمٰا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰى ☆ اِلَّا ابْتِغٰاءَ
پرهیزكارتر آنكه میدهد مال خود را و میجوید پاكی را و نیست هیچ كس را نزد او از نعمتی كه جزا داده شود مگر برای خشنودی
وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰى ☆ وَلَسَوْفَ يَرْضٰى
پروردگار خود كه برتر و بزرگتر است وهر آینه زود باشد كه خشنود شود

قوله تعالی واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی قسم یاد كرد حق تعالی بشب چون بپوشد روز را و نیز قسم یاد كرد بروز چون روشن شود وما خلق الذّكر والانثی بعضی گفتند ما بمعنی مصدر است یعنی خلق الذكر والانثی و نیز قسم یاد كرد بآفریدن او نر وماده را برای تناسل و توالد و بعضی دگر گفتند ما بمعنی من است یعنی و من خلق و بحق خدای كه نر و ماده آفرید وتقوی این تأویل قرائت عبدالله مسعود است كه خواند والذی خلق الذّكر و الانثی انّ سعیكم لشتّی این جواب قسم است سوگند خورد باین چیز ها كه سعی شما كه مكلّفانید مختلف است بهری سعی میكنید بر آنكه گردن خود را آزاد كنید و بهری سعی میكنید در آنكه گردن خود ببندید بهری سعی می كنید در نجات خود و بهری سعی میكنید در هلاك خود بیان قول رسول است صلی الله علیه و آله و سلم كه گفت الناس رجلان فمبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها گفت مردم دو است یكی آنكه خود را بخرد و آزاد كند و یكی آنست كه

خود را بفروشد و هلاك كند فامّا من اعطی و اتّقی و صدّق آنكه بیان كرد دو نوع مردم را گفت امّا آنكه مال بدهد و از خدای ترسد و از محارم و معاصی او بپرهیزد و ایمان دارد بثواب و جزا و مكافات كقوله الذین احسنوا الحسنی و این قول عكرمه وشهر بن حوشب از عبدالله عباس و بعضی دیگر گفتند مراد باین حسنی خلف و عوض خواست در دنیا بیانش قوله صلی الله علیه و آله و سلم ماطلعت شمس قط الاّ و بجنبیه ملكان یقولان اللّهم عجّل لمنفق خلفا و لممسك تلفا گفت و آفتاب برنیاید هیچ روز و الا بر پهلوی او دو فرشته باشد میگویند بار خدایا تعجیل كن هر نفقه كننده را خلف ده و هر باز گیرندهٔ تلف و هلاك مال — آنكه گفت مصداق این درقرآن هست فامّا من اعطی و اتقی الی قوله فسنیّسره للعسری ابوعبدالرحمن السلمی گفت و ضحاك مراد بالحسنی لا اله الاّ الله است مجاهد گفت مراد بحسنی بهشت است مقاتل و قتاده و كلبی گفتند بموعود خدای تعالی كه او وعده داد فسنیّسره و ما او را میّسر و مهیّا بكنیم برای كار خوارتر و یسری تانیث ایسر بود وعسری تانیث اعسر اعنی كه افعل تفضیل باشد و معنی بردو وجه متحمل است یكی آنكه ما او را میّسر بكنیم تا بثواب رسد یعنی تمكین كنیم او را تا بثواب رسد — ووجه دیگر آنكه توفیق دهیم او را وراه تكلیف براو آسان كنیم و عرب گویند یسرت الغنم اذا تهیات الولاده (فی الصّحاح یسرت الغنم اذا كثر البانها و نسلها) قال الشاعر هما سیّدانا یزعمان وانمّا یسودانا ان یسّرت غنماهما و مراد بیسری اما بهشت و ثواب باشد و امّا طاعتی كه طاعت دیگر در او لطف باشد وامّا من بخل و استغنی گفت و امّا آنكس كه باو بخل كند و خویش را از خدای بی نیاز دارد یعنی اعتقاد كند كه او را بخدا نیاز نیست و كذّب بالحسنی و ثواب بهشت دروغ دارد ما او را میّسر كنیم برای كار دشوار تر یعنی تمكین كنیم و خذلان تا عملی كند كه بدان مستحق دوزخ شود اگر گویند تیّسر در اول بجای خود است در این آیه چگونه تیّسر كند بنده را تا بدوزخ رسد — گوئیم معنی او امّا تمكین باشد و امّا خذلان و خذلان را تیّسر خواند اما برتوسع چنانكه فبشّرهم بعذاب الیم خبر بد را بشارت خواند و اما برسبیل ازدواج تا كلام مزدوج و مطابق شود — امیرالمؤمنین علی علیه الصلواة و السلام روایت كرد كه یكروز رسول صلی الله علیه وآله و سلم بجنازه حاضر بود و چوبی بدست داشت بر زمین میزد چنانكه مرد متفكر كند آنكه گفت هیچكس نباشد الاّ او را در بهشت جای بود و در دوزخ جای مردی گفت یا رسول الله پس ما عمل ترك كنیم گفت نه اعملوا فكلّ میّسر لما خلق له آنكه این آیه برخواند وامّا من اعطی الی قوله للیسری قوله و ما یغنی عنه ماله اذا تردّی گفت مال او از او غنا نكند چون افتاده باشد — مجاهد گفت چون بمیرد قتاده و ابوصالح گفتند چون بدوزخ فرو شود — كلبی گفت آیه در ابوسفیان بن حرب آمد — انّ علینا للهدی گفت هدی برماست و راه نمودن مكلفان را بیان وانواع الطاف و این دلیل است بر آنكه لطف واجب است بر خدای تعالی برای آنكه لفظ علی مبنی باشد از وجوب نبینی كه چون یكی از ما گوید لفلان علی فلان حق فلان را بر فلان حقی است معنی آن باشد كه حقّی واجب است او را بر فلان فراء گفت معنی آنست كه هر كه طالب حق

باشد و سالك سبیل او برخدای واجب بود که تسهیل سبیل او کند و انّ لنا للاخرة و الاولی و ما راست آخرت و دنیا آنکه گفت فانذرتکم ناراً تلظّی من بترسانیدم و اعلام کردم شما را از آتش که زبانه میزند و میشخد والاصل تتلظی فحذفت احدی التائین طلباً للتخفیف لایصلیها الاّ الأشقی الذّی کذّب و تولی ـ ملازم نشود باین آتش الا شقی ترین آنکه دروغ دارد خدای و پیغمبران او را و روایت است که ابوهریره گفت که فردای قیامت ببهشت روند جمله خلایق الاّ آنکس که نخواهد ـ گفتند آن که باشد کـه نخواهد گفت الاّ الاّ شقی الذّی کذّب و تولی و سیجنّبها الاتقی الذّی یؤتی ماله یتزکی و بپرهیزانند آنرا که او پرهیزکار تر باشد و مال بدهد تا از گناه پاکیزه شود نظیره قوله خذ من اموالهم صدقة تطهّرهم و تزکیهم بها و گفتند معنی آن است که مال بدهد بروجه زکوة و محلّ آن فعل یعنی یتزکي حال است ای متزکیا و بعضی اهل معانی گفتند مراد باشقی واتقی در آیه شقی و تقی است بی تفضیل و مثله قوله و هواهون علیه ای هیّن قال طرفه تمنّی رجال ان اموت وان امت فتلك سبیل لست فیها باوحد ای بواحد و مالاحد عنده من نعمة تجزی گفت کسیرا بر او نعمتی نبود کـه او را بر آن مکافات بایست کردن یعنی بنزدیك مال بخشنده گفتند در شان ابوبکر آمد ـ و عطا گفت در ابوالدّحداح آمد و سبب نزول آیه آن بود که مردی انصاری بود در سرای او درختی خرما بود و شاخهای او بعضی در سرای همسایه بود کودکان همسایه از آن بخوردندی کـه درویش بودند او بشکایت بر رسول صلی الله علیه و آلـه و سلم آمد رسول ص او را گفت آن درخت بمن فروش بدرختی در بهشت گفت نفروشم رسول صلی الله علیه و آله و سلم از او برگشت ابودحداح این سخن بشنید بیامد و گفت یا رسول‌الله من بخرم آن درخت بدرختی در بهشت گفت چگونه فروشی و درخت تو را نیست گفت من از او بخرم بیامد و با انصاری گفت آن درخت بمن فروش بخرماستانی که مرا هست بر در مدینه او بفروخت و درخت بعوض او داد بدو او بیامد و گفت یا رسول الله ص درخت مراست اکنون از من بخرید بدرختی خرما در بهشت پیغمبر ص گفت خریدم و وقف کردم آن بر درویشان خدای تعالی این سوره فرستاد الی قوله انّ سعیکم لشتّی اعنی سعی انصاری و ابودحداح فامّا من اعطی الی آخر الایة اعنی ابوالدحداح فسنیسره للیسری یعنی نهدیه الی الجنه و نوفقه لاعمال اهلها و اما من بخل واستغنی یعنی انصاری وبراین قول باید کـه او منافق بوده باشد کقوله و کذّب بالحسنی ای بالجنّه والثّواب فسنیسره للعسری ای نسوقه الی النّار ومایغنی عنه ماله اذاتردّی الی قوله لایصلیها الاّ الأشقی الذّی کذّب و تولّی یعنی ذلك المنافق و سیجنّبها الأتقی الذّی یؤتی ماله یتزکي یعنی ابالدّحداح گفت کس را پیش او نعمتی نیست و بر او دست منّتی تا این مکافات آن باشد الاّ ابتغاءِ وجه ربه الأعلی استثناء منقطع است یعنی لکنّه فعل ما فعل و طلب ثواب ربـه الاعلي لیکن آنچه کرد برای طلب ثواب خدای کرد و نصب ابتغاء بر مفعول باشد ولسوف یرضی و او راضی باشد بقیامت چون بثواب او برسد رسول ص هروقت که بآن خرماستان ابوالدّحداح بگذشتی گفتی عوض این در بهشت به از این خواهد بود ابوالدّحداح را .

سورة والضّحی ـ این سوره مکّی است و یازده آیه است و چهل کلمه است و صد و نود و دو حرف است و روایت است از زرّحبیش ازابی کعب کـه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر کـه او سورة والضّحی بخواند او ازجمله آنان باشد که خدای پسندد کـه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شفیع او باشد و بعدد هر یتیمی وسائلی که در دنیا بوده باشد او را دوحسنه بنویسند صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا .

سورة والضحی احدی عشرة آیة و هی مکیة

بِسْـــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَالضُّحٰی ☆ وَاللَّیْلِ اِذٰا سَجٰی ☆ مٰا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمٰا قَلٰی ☆ وَلَلْاٰخِرَةُ خَیْرٌ لَكَ مِنَ الْاُولٰی ☆ وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی ☆ اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیماً فَاٰوٰی ☆ وَوَجَدَكَ ضٰالًّا فَهَدٰی ☆ وَوَجَدَكَ عٰائِلًا فَاَغْنٰی ☆ فَاَمَّا الْیَتِیمَ فَلٰا تَقْهَرْ ☆ وَاَمَّا السّٰائِلَ فَلٰا تَنْهَرْ ☆ وَاَمّٰا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

سوگند بچاشت و بشب چون آراید تاریکی آن نگذارد تورا پروردگارت ودشمن نگرفت تورا وهرآینه آخرت بهتر است تورا از دنیا وزود باید کـه بدهد خدایت پس خوشنود شوی آیانیافت تورا بی پدر پس جای داد تورا ویافت تورا گمراه پس راه نمود ویافت تورا درویش پس بی‌نیاز کرد تورا پس اما یتیمان را پس مران ازنزد خودواما درویشان را پس زجر مکن وبنعمت پروردگارت پس حدیث کن

مفسّران گفتند سبب نزول این سوره آن بود که جماعتی جهودان بنزدیك رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفتند و او را پرسیدند از ذوالقرنین و اصحاب الکهف و از روح رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت ساخبرکم غدا و لم یقل انشاءالله گفت شما را فردا خبر کنم و انشاءالله نگفت وحی باز ایستاد چند روز ـ زیدبن اسلم گفت سبب احتباس وحی آن بود که بعضی از زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم سك بچهٔ را در سرای برده بودند و می پروردند بی علم رسول ص چون وحی آمد رسول ص جبرئیل ع را گفت چرا چندین روز نیامدی گفت ندانی که ما در سرائی نرویم که در او سك یا صورت باشد و در مـدت احتباس وحی خلاف کردند ابن جریح گفت دوازده روز بود ـ عبدالله عباس گفت پانزده روز بود ـ و گفتند بیست و پنج روز بود مقاتل گفت چهل روز بود مشرکان طعنه زدند و گفتند انّ محمّداً ودّعه ربه وقلاه خدای محمّد ص محمد ص را ببرید و وداع کرد او را و اگر کار او چنان بودی که کار دیگر پیغمبران وحی از او منقطع نشدی مسلمانان گفتند یا رسول الله وحی نمی آید بتو گفت وحی چگونه آید و شما دست نمی شوئید و ناخن نمی گیرید خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و این سوره آورد و باز نمود که خلاف آنست که مشرکان گمان بردند رسول صلي الله علیه وآله وسلم چون جبرئیل را دید گفت یا برادر کجا بودی که یاسهٔ من بتو سخت باشد گفت یا رسول الله یاسهٔ من بدیدار تو سخت بود ولیکن من بندهٔ ماموروم وما ننزل الا بامر ربك ـ و بروایتی دیگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون طعنهٔ مشرکان شنید دلتنك شد و بیامد و برکوه حرا شد و بنشست واندیشه

میکرد آنگه سر بر زمین نهاد و گفت بار خدایا تو دانی که این دشمنان تو چه میگویند مرا
هنوز در سجده بود که جبرئیل آمد و این سوره آورد رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون
جبرئیل را دید تکبیر کرد ازآنجا سنت شد که چون کسی کسیرا ندیده باشد مدتی چون او را
بیند او را تکبیر کند و سنّت شد که از این سوره تا بآخر قرآن در اول هرسوره تکبیر کند ـ
جذبن سفیان گفت مشرکان سنگی برانگشت رسول صلی الله علیه وآله و سلم زدند و خون آلود
کردند رسول ص گفت هل انت الا اصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت دو روز از خانه بیرون نیامد
زنی گفت و گفتند آن زن ام جمیل بود زن ابوسفیان گفت یا محمد ص چند روز گذشت که آن
شیطان تو نیامد برتو ازخدای تو ـ خدای تعالی این آیه فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم والضّحی
بعضی گفتند مراد جمله روز است نبینی که جمله شب در برابر او نهاد گفت و اللیل اذا سجی
بیانش ان یاتیهم باسنا بیاتاً وهم نائمون او یاتیهم باسنا ضحیً و هم یلعبون ـ قتاده ومقاتل گفتند
مراد بضحی چاشت است و برای این تخصیص کرد اورا که او صدر و معظم روز است و وقت
ارتفاع آفتاب بود و اعتدال روز بود از سرما و گرما در تابستان و زمستان بعضی دگر گفتند
مراد آن ساعتی است که خدای تعالی با موسی علیه السلام سخن گفت برای شرف وقت را باو
قسم کرد بعضی دیگر گفتند مراد آنوقت است که سحره فرعون بصحرا آمدند وچوبها ورسن‌ها
بینداختند بیانه قوله و ان یحشر النّاس ضحی چون حق تعالی قسم یاد کرد و گفت بحق آن
ساعت و آن روز واللیل اذا سجی و بحق شب چون ساکن شود ـ حسن گفت سجی اقبل بظلامه
درآید و تاریکی درآورد والبی گفت از عبدالله عباس اذا سجی اذا ذهب چون بشود ـ ضحاك
گفت همه چیز را می پوشد ـ مجاهد و قتاده گفتند اذا سجی اذا سکن چون ساکن شود
و یقال بحر ساج و لیل ساج ای ساکن قال الراجز ـ یا حبذالقمراء واللیل السّاج وطرف مثل
ملاء النّساج و قال الاعشی فما ذنبت جاش ان بحر ابن عمکم و یحرك ساج ما یواری الدعا مصا
ما ودّعك ربك وما قلي جواب قسم است یعنی خدای تورا وداع نکرد و نبرید ودّ برمشرکان
که این طعنه زدند تورا آنکه او را تسلیت داد و گفت آخرت تورا بهتر است از دنیا که این
فانی است و آن باقی و لسوف یعطیك ربك فترضی و خدای تعالی تو را چندان عطا دهد که تو
راضی شوی گفتند که مراد آنست که چندان ثواب دهد و گفتند مراد نصرت و تمکین است و
کثرت اتباع ـ عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بمن نمودند آنچه
امت مرا خواستند دادن از ظفر ونصرت و فتح شهرها من خرّم شدم و جبرئیل آمد و برای
زیادتی خرّمی من این آیه آورد ولسوف یعطیك ربك فترضی گفتم آن چیست که خدایرا خواهد
دادن تا راضی شوم گفت هزار کوشك است در بهشت از مروارید و خاك او از مشك اذفر و با
هرکوشکی آنچه لایق آن باشد ـ عبدالله عباس را پرسیدند از این کلمه و آیه گفت رضاء محمد
صلی الله علیه وآله وسلم آن باشد که هیچکس را از اهل بیت او بدوزخ نبرند بعضی دیگر گفتند
مراد بتحصیل این رضاء شفاعت امت است ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرد از پدرش
سید العابدین از عمش محمد بن حنفیّه از پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که رسول صلی الله

علیه وآله وسلم گفت روز قیامت که من در موقف شفاعت بایستم چندان گناه کار را بخواهم
که خدای تعالی گوید ارضیت یا محمد ص راضی شدی ای محمد ص من گویم رضیتُ رضیتُ آنگه
امیرالمؤمنین علیه السلام روی باهل کوفه کرد وگفت که شما از اهل عراقید گوئید که امیدوارتر
آیتی که در قرآن است این است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
الایه گفتند بلی ما چنین گوئیم گفت و ما که اهل بیتیم گوئیم امیدوارتر آیتی که در قرآن است
این است ولسوف یعطیك ربك فترضی و مراد باو شفاعت است ـ عبدالله عمر روایت کرد که
رسول صلی الله علیه وآله و سلم یك روز این آیه بخواند که خدای تعالی از ابراهیم حکایت کرد
فمن اتبعني فانه منی ومن عصانی فانك غفور رحیم و این آیت که از عیسی حکایت کرد که ان تعذبهم
فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم آنگه دست برداشت و گفت رب امتی وبگریست
خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد و گفت یاجبرئیل محمد ص را بگوی چرا میگرئی واوعالم تراست
جبرئیل آمد و رسول را گفت خدایت سلام میرساند و میگوید ما ببکیك رسول ص گفت
بارخدایا امتی گناهکار دارم حق تعالی گفت برو و اورا بگوی که من رضای تو بجویم در امت تو
و تو را تنگدل نکنم و این آیه آورد و در خبر آمده است که چون این آیه آمد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم گفت اذا لا ارضی وواحد من امتی في النار گفت لاجرم راضی نشوم و یکی ازامت
من در دوزخ باشد و روایت است از صادق علیه السلام که یك روز رسول صلی الله علیه وآله وسلم
در نزدیك زهرا علیها السلام شد او را دید گلیمی از پشم شتر دردوش گرفته و بیکدست دستاس
میکرد و بیکدست کودك را تعاهد میکرد رسول علیه السلام آنگه گفت ای دخترك این مرارت
و تلخی دنیا فرو بر بامید حلاوت آخرت که خدای تعالی آیتی بمن فرستاده و هی قوله و لسوف
یعطیك ربك فترضی و در خبر است که رسول ص گفت روز قیامت چندان شفاعت دهند مرا که
گویم حسبی حسبي ـ و در خبراست که رسول ص چون این گوید حق تعالی آواز او با آن جماعت
که در دوزخ کرده باشند از امت او برسانند ایشان فریاد برآرند و گویند بار خدایا شفاعت
رسول برسید و بما نرسید حق تعالی گوید اگر شفاعت رسول رسید رحمت من نرسید و بفرماید
تا همه را از دوزخ بیارند قوله الم یجدك یتیماً فاوی آنگه حق تعالی تذکیر کرد و یاد داد
رسول ص را از نعمتهائی که بر او کرده بود گفت نه خدای تعالی ترا یتیم یافت ایواء کرد تو را
وضم کرد با عمت ابوطالب عبدالله عباس روایت کرد از رسول ص که گفت از خدای سؤال کردم
که خواستمی تا نه کرده بودمی گفتم بار خدایا نه سلیمان را ملکی عظیم دادی و نه فلان کس را
فلان نعمت دادی حق تعالی گفت یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الم یجدك یتیماً فاوی نه من
ترا یتیم یافتم پس با عمت ابوطالب ضم کردم و وجدك ضالا فهدی و تو را ضال یافتم و
هدایت کردم و وجدك عائلا فاغنی و نه تورا درویش یافتم توانگرت کردم من در هریکی
می گفتم بلی یا سیدی و مولای حق تعالی باین آیه منت نهاد بر رسولش بآن نعمت ها که براو
گفت نه از پدر و مادر باز ماندی کوچك وضعیف تو را موئلی و مأوائی نبود من عمت
ابوطالب را بر تو مشفق گردانیدم تا تو را بر کنار خود بپرورد مانند پدری مشفق ازصادق

علیه‌السلام پرسیدند که چرا رسول صلی الله علیه وآله وسلم یتیم شد گفت تا تولای تربیت او
خدای کند هیچ مخلوقی را بر او منت نباشد ـ مجاهد گفت در این آیه که یتیم در حق رسول
صلی الله علیه وآله وسلم از قول عرب است که گویند درّة یتیمه درّ یتیم بی همتا را یتیم خوانند
و در شعر بیاوردند فی قول القائل لاولادرّة یتیمه بحر تلالا فی جوفة البیاع و معنی آن باشد که
نه ما تورا یگانه اهل دنیا یافتیم فاوینناك الینا با خود گرفتیم و برای خود بر گرفتیم و در
شاذ اشهب العقیلی خواند فاوی مقصود از بناء ثلاثی ای رحمك بر تو رحمت کرد یقول العرب
اویت فلانا آیة و مأویة ای رحمته ووجدك ضالا فهدی و تو را گمراه یافت راه داد ـ سدی
گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چهل روز بر ملت و طریقهٔ قوم بود پس از آن هدایت
کرد اورا و این بهیچ وجه روا نباشد و نه یکساعت ـ حسن بصری و ضحاك و شهر بن حوشب
و ابن کیسان گفتند مراد آنست که ضال یافت تورا از معالم نبوت و احکام شریعت تو را
هدایت کرد بدان بیانه قوله و ان کنت من قبله لمن الغافلین و قوله و ما کنت تدری ما الکتاب
والایمان ابوالضحی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت مراد آنست که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم کودك بود در بعضی شعاب مکه گم شد و راه ندانست ابوجهل علیه اللعنه از پی
گوسفندان باز گشته بود اورا دست گرفت و با نزدیك جدش عبدالمطلب آورد خدای تعالی
منت نهاد بر رسول که اورا بر دست دشمنش با نزدیك جدش رسانید ـ کثیر بن سعد روایت
کرد از پدرش گفت در جاهلیت بحج رفتم مردی را دیدم با بهاء و جمال طواف می کرد و
می گفت یارب ردّ راکبی محمد ردّ الی واصطنع عندی یدا گفتم این کیست گفت عبد المطلب
بن هاشم است اورا پسر زادهٔ است محمد نام که هر که اورا بکاری بفرستد الا مفلح و منجح
باز نیاید اکنون شتری گم شد اورا بفرستاده بطلب اکنون دیر می آید دلش مشغول است
دعا می کند که خدای باز رساند اورا گفت ما درین سخن بودیم که محمد (ص) می آمد
کالقمر الطالع زمام شتر گرفته عبدالمطلب گفت ای قرة العین من کجا بودی از غیبت تو رنجی
بدل رسید که هرگز فراموش نکنم ـ کعب الاحبار گفت مراد آنست که رسول صلی الله علیه و
آله وسلم چون مادر اورا رها کرد و او شیر خواره بود عبدالمطلب حلیمه را بخواند و
اورا بدو سپرد و او محمد (ص) را بر گرفت و با قبیله خود برد بنی سعد و آنجا شیر میداد اورا
چون مدت رضاع تمام شد بر گرفت اورا و بنزدیك عبدالمطلب آورد حلیمه گفت چون بدر
مکه رسیدم هاتفی آواز داد هنیئاً لك یا بطحا مکه نوش باد تورا ای بطحأ مکه که امروز نور
و بهاء و جمال و زین عالم بتو آمد گفت آنگه رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بنهادم تا قضاء
حاجتی کنم چون باز نگردیدم رسول را ندیدم از جوانب بتاختم هیچ جای نیافتم اورا فریاد
کردم و جامه چاك کردم و میگشتم واله شده و هرکه را دیدم می پرسیدم کودکی را دیدید
بدین صفت و برین شکل کسی خبر نداد مرا چون آیس شدم با خود گفتم من با عبدالمطلب
چه عذر آورم گویم پسری را چون محمّد صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم نظیر نداشت بمن دادی
آنگه گفتم اگر باز نیابم اورا خویشتن را از این کوه بیندازم و از این غم برهم گفت پیری آمد

و مرا گفت تورا چه رسید و این برای چه می کنی قصه با او گفتم گفت بیا تا نزدیك صنم
بزرگ تر رویم که هبل است و از او در خواهیم تا هدایت کند ما را بر او گفت برخاستیم
و با او بنزدیك هبل رفتیم آن پیر گرد هبل در گردید و گفت ای دستگیر ما در نوائب وشدائد
تورا بر قریش منتهای بسیار است و این زن سعدیه برتو می‌نالد از آنکه کودکی داشت بر در
مکه گم شده ما را براو راهنمائی و اورا محمد (ص) نام است و بر ما منت نه برد او با ما حلیمه
گفت چون نام محمد برد هبل بر روی در آمد و اصنام جمله بیفتادندی و هاتفی آواز داد و گفت
ای پیر بی خرد دور باش این چه حدیثی است که میگوئی نمیدانی که هلاك این بتان بر دست
محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود گفت پیر از جای بلرزید و متغیر شد و عکازه ازدستش
بیفتاد و روی بمن کرد و گفت یا حلیمه دل مشغول مدار که این محمد که تو می گوئی اورا
خدائی هست که اورا ضایع نمیکند برو و اورا بسا کنی طلب کن ـ حلیمه گفت چون این
حدیث آشکارا شد بعبدالمطلب رسید نگاه میکردیم آمد مرا گفت یا حلیمه چه کردی محمد
(ص) را گفتم اورا در میان جان پروردم چون بدر مکه رسیدم ناپیدا شد ـ عبدالمطلب گمان
برد که بعضی قریش بر او اغتیالی کردند تیغ بر کشید و آواز داد که یا آل غالب قریش جمله
در پیش او جمع آمدند و گفتند یاسید چه رسید تورا گفت فرزند من محمد (ص) مفقود شده است
آنگه بر نشست و قریش با او بر نشستند و در شعاب مکه بگردیدند چون نیافتند عبد المطب
بیامد و سلاح بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف کرد گرد خانه اسبوعی و گفت یارب
ردّ راکبی محمد ردّ الی واتخذ عندی یدا یارب ان محمد الن یوجدا صبح قریش کلهم مبددا
منادی از آسمان ندا کرد و گفت ای قوم جزع مکنید که محمد (ص) را خدائی هست که اورا
نگاهدارد عبد المطلب گفت یا هاتف کجا است او گفت بوادی تهامه بنزدیك فلان درخت
عبدالمطلب بر نشست و روی بدانجا نهاد در راه ورقه بن نوفل پیش بر افتاد با او برگردید چون
بآنجا رسیدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم شاخ آن درخت بگرفته بود و با درخت بازی میکرد
عبدالمطلب گفت من انت یا غلام تو کیستی ای کودك چه عبدالمطلب اورا نشناخت که مدتی دراز
غائب بود از او گفت انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ـ عبدالمطلب گفت فدیك روحی جان
فدای تو باد آنگه اورا در پیش خود گرفت و بامکه آورد ـ و سعید بن المسیب گفت آن خواست
که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با عمش ابوطالب در قافلهٔ میسره بود و غلام خدیجه در شب
تاریك ابلیس بیامد و زمام ناقه رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گرفت و اورا پارهٔ از راه فرا تر
برد جبرئیل بیامد و یك پر بزد اورا بحبشه افکند و زمام ناقه رسول (ص) گرفت و اورا با راه
آورد خدای تعالی بر این منت نهاد بر او و گفتند مراد آنست که تو را در شب معراج چون
گمراه شده یافت چون جبرئیل از تو بر گشت تو راه ندانستی او تو را راه نمود بمقصد خود بعضی
دگر گفتند مراد بضال مضلول عنه است چنانکه فی عیشة راضیة ای مرضیة و ماء دافق ای مدفوق
گفت مردم از تو گم شده بودند تورا بایشان راه نمود و ایشان را بتو ـ ابوبکر وراق گفت مراد
بضال مفرط است در محبت بیانش قوله حکایة عن اخوة یوسف ان ابانا لفی ضلال مبین وقوله

تالله انك لفى ضلالك القديم اى فى محبتك ليوسف يعنى ما تورا مفرط يافتيم در دوستى ابوطالب تو را هدايت كرديم بدوستى خود بعضى دكر كفتند مراد بضلال نسيان است بيانه قوله في حق الشاهدين ان تضل احديهما فتذكر احديهما الاخرى يعنى ما تورا ناسى يافتيم از كلمه استثناء و انشاءالله كفتن چون جهودان تورا از روح پرسيدند و ذوالقرنين تو كفتى ساخبركم غداً ولم تقل انشاءالله فهداك اى ذكرك بقوله ولا تقولن لشيء انى فاعـل ذلك غداً الا ان يشاءالله ـ جنيد كفت يعني تو بيان كتاب ندانستى ما كنت تدرى ماالكتاب ولاالايمان تورا باز آموختيم لقوله علمك مالم تكن تعلم و وجدك عائلا فاغنى و تو را درويش يافت و توانكر كرد ترا بمال خديجه و مال غنائم ـ مقاتل كفت توانكر كرد تورا بقناعت كـه القناعة مال لاينفد ومن قنع شبع ومن لايقنع لايشبع ابن السميقع خواند عيلا بالتشديد كالطيب والسيد والميت . و كفتند درويش نفس بودى تو را توانكر دل كرديم ـ بعضى دكـر كـفتند عائلاً تعول الخلق فاغناك بالقرآن تورا يافت كـه خلقان عيال تو بودند در عـلم و تو عيال بان ايشان بودى تورا توانكر كرد بعلم قرآن اخفش كفت عائلا اى ذاعيال كقولهم تامر ولابن ذوتمر وذولبن ـ عطا كفت يعنى درويش بودى از كتاب و حكمت توانكر كرد تورا بعلم و حكمت و كاف خطاب از اين افعال بيفكند براى استقامت بر آيات و تقدير چنين باشد فاواك وهداك واغناك اين كافهاء بيفكند براى وضوح معنى را كـه معنى ملتبس نيست ـ

فاما اليتيم فلا تقهر كفت يتيم را باز مزن وبر او ستم مكن و يتيمى خود ياد كن ـ ونخعى و شعبى خواندند فلا تكهر بكاف و عرب معاقبت كنند ميان قاف وكاف و كفتند مراد بكهر زجر است اى لا تزجر و رسول صلى الله عليه وآله وسلم كفت اناوكا فل اليتيم كهاتين فى الجنة واشار بالسبابة والوسطى كفت من و آنكس كه كفالت يتيم كند در بهشت هم چنانيم كه اين دو انكشت يعنى انكشت دوم و انكشت ميانه يعنى تفاوت از منزلات ماهم اين قدر باشد و رسول صلى الله عليه وآله وسلم كـفت اذا بكى اليتيم اهتز العرش لبكائه كفت چون يتيم بكريد عرش از كريه او بلرزد خداى تعالي كويد اى فرشتكان من كيست كه اين يتيم را ميكرياند كه من پدر او را در طفوليت او با پيش خود بردم كويند بار خدايا تو بهتر دانى كـويد فرشتكان من برمن كواه باشيد كه هركه اورا خواموش كند و رضاى او بجويد من اورا راضى كنم روز قيامت راوى خبر كويد تا من اين خبر را از رسول صلى الله عليه وآله وسلم بشنيدم هيچ يتيم را نديدم والا او را بنواختم ودست بسر او فرود آوردم وخيرى بدادم او را وانس مالك روايت كند كه هركس او يتيمى را با خود كيرد و بكار او قيام كند روزقيامت ميان او و ميان دوزخ حجابى پديد آيد و هر كه دست بسر يتيمى فرود آرد و بهر موئى كـه دست او بر آن رود اورا حسناتى بنويسد واما السائل فلا تنهر وسائل را زجر مكن و بانك بر مزن يا چيزش بده يا جواب نيكو بده و درويشى خود ياد كن ـ حسن بصرى كـفت باين سائل نه سائل مال را خواست سائل علم را خواست يعنى طالب علم را زجر مكن رسول صلى الله عليه و آله وسلم كفت للسائل حق وان جاء على فرس كفت سائل را حقى است اكرچه براسب آيد

و ابو هريره روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم كفت نبايد تا منع كند شما راز آنكه سائل را چيزى بدهيد از آنكه او دست و رنجن زرين در دست دارد ورسول صلى الله عليه وآله وسلم كـفت لولا ان السؤال يكذبون ما قدس من ردهم كفت اكر نه كه آنستى كه سائلان دروغ ميكويند هر كه ايشان را رد كردى مقدس نبودى ابراهيم ادهم كـفت نيك مردانند اين سائلان زادى بردارند براى ما تا ما را در قيامت دست رس باشد و هم او كفت سائل پيك ما ست چون بدر سراى فراز آيد چنان است كه ميكويد چيزكى هست كه من براى شما بقيامت برم واما بنعمة ربك فحدث و اما بنعمت خدايت حديث كن وباز كوى و رسول كـفت التحدث بالنعم شكر حديث كردن بنعمت شكر است ـ نعمان بشير روايت كرد كه رسول ص بر منبر كـفت من لم يشكر القليل لم يشكر الكثير و من لم يشكر النّاس لم يشكر الله والتحدث بنعمة الله شكر وتركه كفر والجماعة رحمة والفرقه عذاب كـفت كه هركه شكر اندك نكند شكر بسيار نكند وهركه شكر مردمان نكند شكر خداى نكند وحديث كردن بنعمت خداى شكراست و ترك او كفران نعمت است و جماعت رحمت است و فرقت عذاب است و رسول ص كـفت من اوتى معروفا فليكافى به هركه را عطائى دهند بايد تامكافات كند برآن فان لم يجد فليذكره فمن ذكره فقد شكره ومن كتمه فقد كفره اكر نيابد كه مكافات بكند بازكويد شكر كرده باشد واكر پنهان كند كفران كـرده باشد و اخبار در اين معنى بسيار است سورة الم نشرح اين سوره مكى است و هشت آيه است وبيست و نه كلمه است وصد وسه حرف است ـ زرحبيش روايت كرد از عبدالله مسعود كه رسول ص كـفت هركه او سوره الم نشرح بخواند همچنان باشد كـه بمن آيد ومن دل تنك باشم مرا دل شاد كند صدق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تسليماً كثيراً كثيراً والحمد لله رب العالمين

سورة الم نشرح ثمان آيات و هى مكية

بِسـم اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ☆ وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ ☆ اَلَّـذى اَنْقَـضَ ظَهْرَكَ ☆

آيا كشاده نكرديم براى تو سينه تورا و كرفتيم ما از تو باركران را باريكه شكست پشت تورا

وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ ☆ فَاِنَّ مَـعَ العُسْرِ يُسْراً ☆ اِنَّ مَعَ العُسْرِ يُسْراً ☆ فَاِذا

و برداشتيم براى تو ذكر توراجهة نبوت پس بدرستى كه باهر دشوارى آسانى است بدرستى كه باهر دشوارى آسانى است پس چون

فَرَغْتَ فَانْصَبْ ☆ وَ اِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

فارغ شدى پس رنج كشى در عبادت و بسوى پروردكارت پس عبادت كن

بدانكه در اخبار ما چنان است كـه اين دو سوره يكى است ميان آن فصل نكنند بـه بسم الله الرّحمن الرّحيم براى تعلق بعضى ببعضى ازجهت معني چون كفت بنعمت او حديث كن و آنكه آن نعمت باز كفت و در تعداد آن نعمتها كرفت بقوله الم نشرح الى آخر السورة و بنزديك ما اكر در فريضه خوانند در يك ركعت اين هردو بيكبار بايد خواندن و همچنين كفتند در

الم تر و لایلاف قریش ومعنی آنست که خدای تعالی بر سبیل تذکیر نعمت گفت الم نشرح لك صدرك نه ما دل تو روشن کردیم و شرح روشن کردن معنی باشد و شرح تنگ کردن گوشت باشد و طباهجه را شریح و شریحه خوانند ابوالقاسم بلخی گفت معنی آیه آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دلتنگ شده بود بمقاسات جن و انس خدای تعالی بآیات و وعدهٔ فتح ها دل او خوش گردانید و روشن کرد ـ جبّائی گفت معنی آنست که با او الطافی کرد که نزد آن اختیار ایمان کرد و از معاصی امتناع کرد بیانه قوله فمن شرح الله صدره للأسلام و قوله حکایةً عن موسی علیه السلام رب اشرح لی صدری و مراد بصدر دل است برای آن صدر خواند آنرا که محل دل است و جای او است و وضعنا عنك وزرك فعل ماضی برای آن عطف کرد بر فعل مستقبل که لم مستقبل را در معنی ماضی آرد گفت فرو نهادیم از تو بار گرانت معنی آنست کـه تکلیف برتو آسان کردیم بتخفیف اعباء رسالت از تو و گفتند مراد آنست که بار گران از دل تو برداشت بغفران گناه امت که گناه ایشان بار بود بر دل تو و گفتند یعنی عصمت کردیم تو را از گناه و وضـع بمعنی عصمت است و وزر بمعنی گناه و اصل او در لغت ثقل و گرانی باشد و منه اوزار الحرب للسلاح والوزر للذّنوب لانّها تثقل صاحبها الذّی انقض ظهرك آنکه پشت تو را گرانبار کرد تا نقیض و آواز او بشنیدنـد و این بر سبیل توسع است و نقض هدم بنا باشد و نقض شتر لاغر باشد کانه نقض لحمه النقض بالکسر البعیر الذی انضاه السفر ورفعنا لك ذكرك و ذکر تو را و نام تو را بلند کردیم ـ ابوسعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت جبرئیل از خدا پرسید که نـام محمّد ص بچه بلند کردی گفت بآنکه نام او را بنام خود پیوستم تا هر که گوید اشهدان لااله الاالله از او مقبول نباشد تا نگوید محمّدرسول الله ـ حسن بصری و مجاهد گفتند بگفتن خطیبان بمنبر ها و مؤذنان بر منار ها اشهدان لااله الاالله واشهدانّ محمّداًرسول الله ـ وحسان گوید در این معنی اعزّعلیه بالنبوّة خاتم من الله مشهور یلوح و یشهد وضمّ الاله النّبی الی اسمه اذاقال فی الخمس المؤذّن اشهد و شقّ له من اسمه لیجلّه فذوالعرش محمود و هذا محمّد و گفتند مراد آنست که نام او در ملاء اعلی برفرشتگـان رفیع بکردم و بر ساق عرش نقش بکردم ـ بعضی دگر گفتند بآنکه عهد و میثاق او از پیغمبران بستدم و تکلیف کردم ایشان را که باو بگروند و بفضل او اقرار دهند ـ بعضی دیگر گفتند بآنکه مفزع خلق در قیامت با او باشد بامید شفاعت چنانکه با خدای باشد بامید رحمت فانّ مع العسر یسراً گفت با دشواری خواری هست گفتند معنی آنست که این رنجی که تو در اوئی از مقاسات رنج مشرکان از پس آن آسایش خواهد بودن بفتح و ظفر تو برایشان و گفتند عام است جمله شداید و منافع را گفت با هر سختی خواری هست و با هر رنجی راحتی هست و با هر دشواری آسانی و باهر بیماری تن درستی انّ مـع العسیر یسرا اما وجه تکرار او آنست کـه برفت در آیات مکرّر چون سورة الرّحمن والمرسلات و مرجع او باختلاف فائده باشد ـ و آنچه روایت کرده‌اند از عبدالله عباس که او گفت لا یغلب عسرواحد بیسرین یك عسر غلبه نکنند دو یسر را

یعنی که عسر معرّف است بلام تعریف و یسر منکر معروف یکی باشد و منکر دو چیزی نیست برای آنکه این نه قیاس است مطّرد که بدلالت مزّبت حمل توان کرد بر این و اگر این قیاس مطّرد بودی بایستی که چون قایل گفتی انّ مع الفارس سیفا دوبار سوار یکی بودی و تیغ دو و این وضع این فائده نمیدهد آنچه اختیار است آنست که با عسر دنیا یسری هست از راحت و فرج و آسایش و از عسر آخرت همچنین برحمت و بخشایش و شفاعت و خلاص و فوز امـا تعریف عسر برای تعریف عهد است یعنی این عسر و کلوم معهود کـه ما در میدان آنیم در دنیا از انواع بلیّات و اما تنکیر یسر برای ایهام اوست تعظیم را کأنه قال یسر لا تعرفونه و لم تعهدوا مثله و هو غیر غیر موصوف یسرا ای یسر این فائده نیکو است ـ و بعضی علما قول عبدالله عباس را تأویل کرده اند بر خلاف آنکه رفته است و آن آنست که گفتند لن یغلب عسر واحد یعنی العسر المعروف المعرف فی الدّنیا یسرین یعنی یسر الدّنیا من الفرج والفرح والفتح والظفر والصّحة والغنی ویسر الآخرة من الرحمة والمغفرة و این قولی قریب است بصواب یعنی رنج دنیا و اگر چه سخت تر باشد غالب نشود دو راحت و دو نعمت را یکی دنیائی ویکی آخرتی و قرائت عامه یسر است بتسکین سین و ابو جعفر عسر خواند بضّم سین در هر دو جای و در مصحف عبدالله مسعود مکرّر نیست یکی است ـ عبدالله عباس گفت یك روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی سفر ها بر شتری نشسته بود و مرا ردیف کرده مرا گفت یا غلام گفتم لبّیك یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الله فی الرّضاء یعرفك في الشدّة و اذا سئالت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله قد جری القلم و اعلم انّ الخلایق لواجتمعوا علي ان یعطوك شیئاً اراد الله ان یصیبك به علي ذلك و اعلم ان النّصر مع الصّبر و انّ الفرج مع الشدّة و ان مع العسر یسراً گفت خدای را نگهدار تا تو را نگهدارد و خدای را نگـاهدار تا او را پیش خود یابی و با خدای آشنا شو در خواری تا تو را شناسد در سختی چون چیزی خواهی از خدای خواه و چون یاری خواهی از خدای خواه و بدانکه قلم برفت بآنچه بودنی است و اگر تمام خلایق جمع شوند تـا تو را چیزی که خدای نخواهد که دهند تو را نتوانند و یا از تو بگردانند آنچه خواهد که بتو رسد نتوانند و بدانکه نصرت با صبر باشد و فرج با غم و با دشواری خواری عتبه گفت در بـادیه بودم و دلتنگ بودم این بیت ها در دلم افتاد ـ اری الموت لمن اصبح مغمورا له اروح و یروی مغموماً چون شب در آمد هاتفی آواز داد الا یا ایهّا المرء الذی الهم به برّح و قد انشد بیتاً لم یزل في فکره یسیخ اذا تشتدّ بك العسر ففکّر في الم نشرح و عسر بین یسرین اذا فکّرتها فافرح و انشد بهلول القاضی فی هذالمعنی فلاتیأس و ان اعسرت یوماً فقد ایسرت فی الدّهر الطویل ولاتظنن بربّك ظنّ سوء فـانّ الله اولی بالجمیل و انّ العسر یتبعه یسار و قول الله اصدق کلّ قیل و انشد ابوبکر الانباری اذا بلغ العسر مجهوده فثق عند ذاك بیسر سریع الم تر نحس الشّتاء الفظیع یتلوه سعد الرّبیع البدیع ولزیدبن محمد العلوی ان یکن نالك الزّمان ببلوی عظمت شدّةً علیك و جلّت و تلتها قوارع ناکبات سمت دونها الحیوة و ملّت و اذا

اوهنت قواك و حلّت كشفت عنك حملة فتجلّت و قال آخر اذالحادثات بلغن المدى و كادت لهنّ تذوب المهج و جلّ البلاء و قلّ الغراء و عندالتّناهی يكون الفرج ولسليمان بن احمد الرّقی توقع اذا ما عرتك الخطوب سرورا يسّردها عنك قسرا ترى الله يخلف ميعاده و قد قال انّ مع العسر يسراً فاذا فرغت فانصب ـ عبدالله عباس گفت چون از نماز فارغ شوی خودرا منصوب كن از برای دعا يعني بدعا و تعقيب قيام نمای و ارغب اليه و رغبت كن با خدای ـ حسن گفت چون از جهاد فارغ شوی خود را نصب كن برای نماز و دعا و عبادت مجاهد گفت چون ازكار دنيا فارغ شوی خود را نصب كن برای عبادت و قوله فانصب امر است من النصب و هوالتعب يعنی خود را برنجان قال النابغة كلينی لهمّ بالقيمة ناصب ای ذی نصب و تعب كلبي گفت چون از اداء رسالت فارغ شوی استغفار كن برای امتّت جنيد گفت چون از كار خلق فارغ شوی بعبادت حق رنج بردار والی ربك فارغب و رغبت از مخلوقات بكسل و دل در خدای بند كه او كافی است تو را

سورةالتّين بدانكه اين سوره مكّی است و هشت آيه است و سی و چهار كلمه است و صدوپنجاه حرف است ـ و روايت است ازابی كعب كه رسول ص گفت هر كه سوره والتّين بخواند خدای تعالی او را دو خصلت بدهد عافيت و يقين تادر دنيا باشد و در قيامت بعدد هر كس كه اين سوره خواند او را روزی بنويسد صدق رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم الحمدلله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

سورة والتين ثمان آيات و هی مكية

بِســــــم اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم

بنام خداوندبخشندۀمهربان

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ☆ وَطُورِ سِينِينَ ☆ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ ☆ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ

سوگند بانجير و زيتون و بطور سينا وباين شهريكه امان است يعنی مكه بتحقيق آفريديم ما آدمی را

فِي اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ☆ ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلِينَ ☆ اِلَّاالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

در بهترين تعديلی پس برگردانيديم اورا در زير ترين فروتنان مگر آنانكه گرويدند وكردند كار شايسته

فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ☆ فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ اَلَيْسَ اللهُ بِاَحْكَمِ الْحاكِمِينَ

پس مر ايشان راست مزدی بدون منت پس چه تكذيب نمودتورا بعدازظهور بروزجزا آيانيست خدا حكم نماينده ترين حكم كنندگان

قوله تعالی و التين و الزيتون قسم است بانجير و زيتون ـ عبد الله عباس گفت و حسن و عباس و عكرمه وعطا ومقاتل وكلبی گه مراد اين انجير است كه ماميخوريم و اين زيتون كه از او روغن ميگيريم ـ ابوذر غفاری روايت كرد كه رسول صلي الله عليه و آله وسلم را طبقی انجير آوردند او در پيش صحابه بنهاد و ميخورد و می گفت بخوريد اگر گويم ميوه از بهشت آورده اند انجير باشد برای آنكه در او استخوان نيست و انجير بواسير را ببرد و نقرس را سود دارد ـ عبد الله عمر گفت بامعاذ جبل بسفری بودم هر گاه بدرخت زيتون بگذشت مسواكی از او بگرفت وگفت از

رسول صلی الله عليه و آله وسلم شنيدم كه گفت نعم المسواك الزيتون من الشجرة المباركة كه نك مسواكی است درخت زيتون كه درخت مبارك است بوی دهن خوش كند و شوخ دندانها ببرد ـ آنگه گفت اين مسواك من است و مسواك پيغمبرانی كه پيش از من بودند كعب الاحبار و قتاده وابن زيد گفتند تين مسجد دمشق است و زيتون مسجد بيت المقدس وآن دومسجد است درشام ـ محمد بن كعب گفت تين مسجد اصحاب كهف است و زيتون مسجد ايليا و بر اين قول تقدير چنين باشد كه ومنابت التين والزيتون برای آنكه اين جايگاه ها معدن تين و زيتون باشد علی حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه عكرمه گفت نام دو كوه است بشام و عطيّه گفت از عبد الله عباس كه تين مسجد نوح است و زيتون بيت المقدس ضحاك گفت تين مسجد الحرام است و زيتون مسجد اقصی ـ فراء گفت از بعضی علما تفسير شنيدم كه تين كوهها است ميان حلوان تاهمدان و زيتون كوهها است بشام وطورسينين قسمی ديگر است بكوه موسی آن كوه كه خدای تعالی با او مناجات كرد و او بر آن كوه بود ـ گفتند سنين بزبان حبشه نيكو باشد ـ حكم و نصر گفتند هر كوهی كه درخت ميوه بر او باشد آن را طورسنين گويند مجاهد گفت طور كوهی است وسينين مبارك ـ قتاده گفت مبارك و نيكو بود هر كوهی كه بر او درخت ميوه باشد و اين طور سينين باشد وسينا همچنين و آن لغت نبط است شهر بن حوشب گفت تين كوفه است و زيتون شام است وطور سينين كوهی است بر او انواع درختان ـ عبدالله عمر گفت چهار كوه است كه مقدس است بنزديك خدای تعالی طور تينا و طور زيتا و طور سينا و وطور اتيمانا ـ اما طور تينا دمشق است و اما طور زيتا بيت المقدس است و طورسينا آنكوه كه موسی عليه السلام بر او باخدای مناجات كرد و طور تيمانا مكه است و هذاالبلد الامين قسمی ديگر است بمكه كه شهری استوار است و گفتند امين بمعنی ايمن است و انشد الفراء الم تعلمی اسماء ويحك اننی خلقت اميناالاخوان امينی ای ايمنی وكان آمنامنّی لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم اين جواب قسم است حق تعالی قسم كرد باين چيز ها كه ما آدمی را در نيكوتر تركيبی و اعتدال قامتی آفريديم برای آنكه ديگر حيوانات رامسطح آفريديم و آدمی را منتصب ـ ابو بكر طاهر گفت يعنی بعقل مزين گرديم اورا و بامرو نهي مؤدّب و بتميز مهذّب تمام قامت تناول طعام وشراب بدست كند كه ديگر حيوانات بدهن كنند ـ ابو عبيده گفت بشار زنديق بود و ذميم الخلق بود و نابينا ودر چشمهاء او گوشتی سرخ بود حماد بن عجرد هم زنديق بود بشار را هجو كرد و گفت والله ماالخنزير فی نتنه بربعه في النتن اوخمسه بل ريحه اطيب من ريحه ومسه الين من مسه ووجهه احسن من وجهه ونفسه احسن من نفسه وعوده اكرم من عوده و جنسه اكرم من جنسه بشار چون اين بشنيد گفت ويلی علی الزنديق لقد نفث مافی صدره آنچه در دل داشت آشكار كرد گفتند چگونه گفت ما اراد الزنديق الا قول الله لقد خلقناالانسان فی احسن تقويم فاخرج الجحود بها مخرج هجای ثم رددناه اسفل سافلين انگه او را برگردانيديم با حالتی كه فروتر از همه فروتران باشد از جوانی به پيری و از تن درستی به بيماری و از قوه بضعف واز كمال عقل بخرفی ـ وبعضی دگر گفتند آيه درحق گروهی است كه در عهد رسول صلی الله عليه

وآله وسلم پیر شدند و حزف گشتند وقوله اسفل سافلین معنی آنست که اسفل من کل سافل آنکه لفظ منکر را جمع کرد برسبیل ابهام تابلیغ تر باشد — انس مالك روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت کودك نابالغ تا بالغ شدن وبحد کمال رسیدن هر آن طاعتی و خیری که کند مزد آن مادر و پدررا نویسند مراد آنست که چون بتعلیم و تأدیب وترغیب وامر ونهی ایشان باشند وهر آن گناه که کنند بر او ننویسند و نه بر پدر و مادرش نویسند چون بحد بلوغ رسد و قلم تکلیف بر او برانند آن دوفرشته که بر او موکلند بفرماید تا اورا نگاهدارند ومسدد کنند وچون بچهل سال رسد در اسلام خدای تعالی اورا از سه بلا ایمن کند از جنون و جذام و برص چون به پنجاه سال رسد خدای تعالی تخفیف حسابش کند چون بشصت سال رسد خدای تعالی توفیق توبه دهد اورا چون بهفتاد رسد اهل آسمان دوستش دارند چون بهشتاد رسد خدای تعالی حسناتش مضاعف کند وسیّآتش مکفّر چون بنود سال رسد گناه مقدم و مؤخرش بیامرزد و شفاعت او در اهل البیتش قبول کند او را اسیر الله فی ارضه نام کنند چون بخرفی رسد فی قوله ثم یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئاً — خدای تعالی مثل آن عمل که درتن درستی و تمام عقلی کردی بنویسد اورا وا گرسیّهٔ کند بر او ننویسد — حسن وقتاده و مجاهد گفتند ثم رددناه اسفل سافلین فی النار اورا باسفل سافلین درزخ بریم آنکه استثناء کرد مؤمنان را وگفت الا الذین آمنو وعملوا الصالحات — ابو العالیه گفت باد وزخش برند دربدتر صورتی و آن صورت خوك باشد از امیر المؤمنین علي علیه الصلوة و السلام روایت کردند که دوزخ را هفت طبقه است ابتداء باسفل السافلین کنند و آنرا پر کنند آنکه آنچه بالای آن باشد ثم الاعلی فالاعلی — بعضی دیگر گفتند آیه خاص است بکافران گفت آدم مشرك را بر این صورت آفریدم آنکه بر زشت ترین صورتی بادرکه زیرین دوزخ برم انکه استثناء کرد مؤمنان را از ایشان استثناء منقطع است بمعنی لیکن گفت الا الذین آمنو الایة برای آن گفت فلهم اجر غیر ممنون والتقدیر لکن الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون — جز که مؤمنان را که عمل صالح کنند ایشان را مزدی باشد پیوسته ناگسسته وفاء برای آن آورد که کلام متضمن است بمعنی شرط و جزاء والتقدیر من آمن بالله وعمل صالحا فلهم اجر غیر ممنون انکه گفت فما یکذبك بعدُ بالدین خطابکرد با آدمی مشرك گفت چیست که تورا حمل کرد بر آنکه آیات مارا تکذیب کردی پس از این همه ومراد بدین جزا وحساب است یعنی منکرید ببعث ونشور — آنکه گفت الیس الله باحکم الحاکمین آیا خدای حاکمترین حاکمان نیست صورت استفهام است ومراد تقریر یعنی حاکمتر همه حاکمان است وهمه حاکمان حکم از او آموختند و بحکم او حاکمند ولا حکم فوقه —

سورة العلق این سوره مکی است ونوزده آیه است وهفتاد ود وکلمه است ودویست و هشتاد حرف است وروایت است از ابی کعب از رسول صلي الله علیه وآله وسلم که هر که او سوره اقرأ بخواند همچنان باشد که همه سوره ها مفصل خوانده باشد

سورة العلق تسع عشر آية وهی مکية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشند هٔمهربان

اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ ☆ خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ ☆ اِقْرَءْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ

بخوان ای محمد صم بنام پروردگارت که آفریداشیاءرا آفرید آدمی را از خون بسته بخوان پروردگارت راکه گرامي تراست

اَلَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ☆ عَلَّمَ الْاِنْسانَ مالَمْ يَعْلَمْ ☆ كَلّا اِنَّ الْاِنْسانَ لَيَطْغى ☆

آنکه آموخت آدمی را بخط آموخت آدمی را آنچه نمیدانست بازایست بدرستیکه آدمی هرآینه گردن کش است

اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنى ☆ اِنَّ اِلى رَبِّكَ الرُّجْعى ☆ اَرَاَيْتَ الَّذى يَنْهى ☆ عَبْداً اِذا

هرگاه دید خودرا بی نیاز بدرستیکه بسوی پروردگارت بازگشت است آیا نمی‌بینی تو که باز دارد بنده‌راکه

صَلّى ☆ اَرَاَيْتَ اِنْ كانَ عَلَى الْهُدى ☆ اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوى ☆ اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ

نماز میگذارد آیادیدی تو که باشد نمازگذار بر هدایت یافرماید پرهیزکاری را آیا دیدی تو که اگر تکذیب کند

وَتَوَلّى ☆ اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّهَ يَرى ☆ كَلّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنّاصِيَةِ ☆

وروی برگرداند آیا ندانسته باینکه خدا میداند نچنان است هرآینه اگر بازنایستد هرآینه بگیریم موی پیشانی اورا

ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ ☆ فَلْيَدْعُ نادِيَهُ ☆ سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ ☆ كَلّا لا تُطِعْهُ

موی پیشانی دروغ گوی خطاکار پس باید که بخواند اهل مجلس خودرا زود باشد که بخوانیم زبانیه‌را نچنانست فرمان نبرد اورا

وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

و سجده کن و نزدیك شو پروردگار خود را

قوله تعالی اقرا باسم ربك امر کرد خدای تعالی محمد (ص) رسولش را خطاب با او و جمله امت او گفت بخوان یعنی این کتاب قرآن بنام خدای عز وجل یعنی در ابتداء قرائت نام او بر — عایشه گفت و عطاء بن یسار و مجاهد که اول آیات که از قران آمد این آیات بود الی قوله مالم یعلم — زهری روایت کرد از عروه از عایشه که اول کار رسول خواب بود خوابهاء راست هیچ چیز درخواب ندید الا هم بروفق آنکه دیده بودی پدید آمدی آنکه چون تنها بودی اورا ندا کردندی تا یك روز بر کوه حرا نشسته بود جبرئیل آمد و اورا گفت یا محمد اقراء بخوان رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما انا بقاری من نه خوانده‌ام رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت مرا بگرفت وبیفشرد سخت پس باز گشت وگفت بخوان گفتم یا جبرئیل من خوانده نه‌ام بار دیگر مرا بیفشرد وبازگشت و بار سه دیگر همچنین آنکه این آیات براو خواند اقرا باسم ربك الی قوله مالم یعلم و برفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت از آن رنج و تعب مرا تب آمد و بترسیدم ولرزه برمن افتاد با حجرهٔ خدیجه رفتم و گفتم زملونی ودثرونی بپوشید مرا خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم جبرئیل علیه السلام دگرباره آمد و آیهٔ یا ایها المدثر قم فانذر آورد برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و گفتم من میترسم تا این حال سودائی است مرا خدیجه گفت حاشاك دور باد از تو این حدیث خدا تو را از

این آفت دور دارد که مردم را دستگیری و صله‌رحم کنی ورنج از مردمان باز داری و مهمانرا طعام دهی و مردم را بر نوائب روزگار معاونت کنی آنکه گفت بر خیز تا نزدیك عم من رویم و این حدیث باوی بگوئیم تا او در این چه گوید برخاستیم و نزدیك ورقه بن‌نوفل شدیم واو کتاب اوائل خوانده‌بود چون این حدیث بشنید گفت هنیئاً لك یا محمد ص انت الناموس الاعظم تو ناموس اعظمی که ما در کتب اوائل خوانده‌ایم از توریة و انجیل وتو پیغمبر آخرالزمانی که ختم نبوت بتو کند خدای تعالی وکاشکی من در روزگار تو بودمی تا تو را نصرت کردمی تمام پنداری در آن می نگرم که تورا از این شهر بیرون کنند و برنجانند تو را گفت مرا بیرون کنند گفت آری و هیچ پیغمبر خدای نفرستاد الا او را برنجانیدند آنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرگه که بر خلوتی وبر کوهی بودمی جبرئیل علیه‌السلام مرا پیش آمدی من خواستمی تا خودرا بینداختمی او مرا بگرفتی پس برفتم دیگر باره ورقه را خبر کردم مرا گفت یا محمد چون این ندا بشنوی مگریز برجای باش تا چه می گوید تورا آنچه گوید بشنو و یادگیر گفت برفتم ودیگر نوبت که آمد گفت یا محمد انك نبی حقاً تو پیغمبری بدرست . بخوان گفتم چه خوانم گفت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمد لله رب‌العالمین تا بآخر سوره من یاد گرفتم و برفتم ورقه نوفل را خبر دادم مرا گفت ابشر فانك انت النبی الذی بشربه موسی و عیسی علیهماالسلام بتو بشارت دادند و تو را جهاد فرمایند واگر من در روزگار تو بودمی در پیش تو جهاد کردمی آنکه روی بخدیجه کرد و گفت فان یك حقاً یا خدیجة فاعلمی حدیثك ایانا و احمد مرسل وجبریل یاتیه و میکال معه من‌الله وحی یشرح‌الصدر منزل یفوز به من فاز عزّ الدینه و یشقی به‌الغاوی الشقی‌المذلل فریقان منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال‌الجحیم مغلغل ـ خلق‌الانسان من علق بنام آن خدائی که آدمی را بیافرید ازعلق وهی جمع علقه آن خون بسته باشد وبرای آن علق بلفظ جمعست با آنکه انسان بلفظ واحد است برای آنکه الف و لام جنس دراو است صالح بود واحدرا و جمع را اقرأ آنکه امر کرد مؤکد تر بتکرار و ربك‌الاکرم الذی علم بالقلم ای علم‌الکتابة بالقلم و خدای تو آن کریم تر است که مردم را نوشتن بقلم بیاموخت ـ کلبی اکرم را بحلم تفسیر کرد که تعجیل عقوبت نکند بر مستحقان ـ عبدالله عمر گفت رسول را صلی‌الله علیه و آله وسلم گفتم یا رسول‌الله شاید تا آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم تا فراموش نکنم گفت روا باشد بنویس فان‌الله علم بالقلم قتاده گفت قلم از خدای نعمتی است عظیم و اگر نه قلم بودی همانا دین و ملك استقامت نگرفتی وعیش صالح نبودی علم‌الانسان مالم یعلم بیاموخت آدمی را آنچه او ندانست گفتند مراد بانسان آدم است بیانه قوله و علم آدم‌الاسماء کلها و گفتند رسول ماست صلی‌الله علیه و آله وسلم بیانش وعلمك مالم تکن تعلم کلا کلمهٔ زجر و ردع است ان‌الانسان لیطغی ان راه‌استغنی گفت آدمی طاغی شود و از حد بیرون چون بیند که توانگر شود و در دعای رسول است صلی‌الله علیه وآله و سلم اللهم انی اعوذ بك من فقر ینسی و من غنی یطغی گفت بار خدایا پناه با تو میدهم از درویشی که مرا از یاد مردم

ببرد و از توانگری که مرا یاغی کند آنکه گفت ان الی ربك الرجعی ای الرجوع و این لفظ ازبناء مصدر است مرجع خلقان و باز گشت ایشان با خدایست که جزای ایشان بدهد بآن طغیان که کرده باشند ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی گفت دیدی ای محمّد آن را که نهی میکند بنده را که نماز میکند مفسران گفتند آیه در ابوجهل آمد که رسول را صلي‌الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز کردن ـ ابو هریره روایت کرد که یك روز ابوجهل گفت این محمّد صلی‌الله علیه و آله وسلم در میان شما نماز میکند و روی در خاك می مالدو شما را رها می کنند انکه گفت والذی یحلف به بآن خدای که سوگند باو خورند که اگر بینم که او نماز کند کردن او بپای بمالم گفتند این ساعت نماز میکند بیامد تا رسول را صلی‌الله علیه وآله وسلم زجر کند نزد او رفت آن دیدند که باز گشت دست بر روی باز گرفته گفتند چه بود تورا گفت چون خواستم که آهنك او کنم تا چیزی بر او زنم خندقی دیدم میان من و او پر از آتش وشخصی دیدم باپرها که آتش بر من خواست ریختن باز پس گریختم خدای تعالی این آیه فرستاد انکه گفت ارایت ان کان علی الهدی گفت بینی از رای یعنی چه گوئی وچه رای بینی که اگر این محمد که تو اورا از نماز نهی میکنی برهدی و راه راست باشد وامر کند بتقوی و پرهیز کاری و اورا از این معروف نهی میکنی نگر تا برتو چه لازم آید وحال آنکس که اورا ازکار خیر و نماز باز داود نگر تا چه باشد و مراد بهدی در آیه ایمان است ارایت ان کذب و تولی خطاب میکند با مخاطبی مبهم گفت بینی اگر آن نهی کنندهٔ از نماز وطاعت خدای اگر تکذیب کند پیغمبر صادق را وروی ازفرمان خدای بگرداند چه گویند اورا ومستحق این تهدید باشد که اورا باید گفتن الم یعلم بان‌الله یری نمیداند او که خدای اورا میبیند و بر احوال او مطلع است ـ انکه گفت کلاّ لئن لم‌ینته حقا که اگر نه باز ایستد ازاین که میکند از کفر وتکذیب صادق و اعراض ازطریق حق لنسفعاً بالناصیة بسوزانیم اورا وبگردانیم حال او وگونه او و روی او ومن قولهم سفعته‌الشمس والنار اذا احرقته وغیرت وجهه وقیل لنسفعن لناخذن بگیریم موی پیشانی او انکه بدل کرد اورا و گفت ناصیهٔ موی پیشانی موصوف باین صفات کاذبة خاطئة دروغ زن مخطی و لفظ مقصور است بر بعضی و در معنی راجع است با جمله فلیدع نادیه بگوی اورا تا بخواند اهل مجلس خودرا گفتند سبب نزول آیه آن‌بود که چون ابوجهل رسول را صلی‌الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم اورا زجر کرد و سخت گفت ابوجهل گفت والله لاملان علیك لئن شئت هذاالوادی خیلاً جرداً و رجالا مردا گفت اگر خواهم این وادی پربار کنم از اسبان اجرد ومردان امرد که تا با تو قتال کنند ـ خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت بگوی اورا تا لشکر واهل مجلس خودرا بخواند والندی والنادی اهل المجلس سندع الزبانیة تامازبانیه دوزخ را بخوانیم انکه حق تعالی رسول را صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت کلاّ خطاب با رسول است و زجر ابوجهل لا تطعه فرمان او مبر در ترك صلوات وطاعت او مدار و اسجد واقترب و برغم او سجده میکن و نزدیك می‌شو برحمت خدای و ثواب او و این از جمله آن جاها است که‌سجده

در او واجب است برقاری ومستمع وترکش نشاید کردن یکی بظاهر امر ودیگر باجماع اهل البیت و در نماز فریضه مکروه است و در نماز سنت چون بخواند بجای سجده سجده باید کردن و بر پای خاستن والحمد برخواندن وانگه برکوع شدن سورة القدر بدانکه این سورة مدنی است بر قول بیشتر مفسران و علی بن حسین بن واقد گفت اول سوره که بمدینه فرود آمد این سوره بود ـ و قتاده گفت این سوره مکی است و این روایت ابن ابی عفره است از عبدالله عباس وپنج آیه است و سی و سه کلمه و صد و دوازده حرف و روایت است از زرحبیش از ابی کعب از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هرکه او سورة القدر بخواند اورا خدای چندان ثواب دهد که ماه رمضان روزه داشته باشد و شب قدر با روزه کرده باشد صدق رسول الله صلي الله علیه وآله وسلم

سورة القدر خمس آیات و هی مکیة

بِســـــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اِنّا اَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ☆ وَما اَدْريٰكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ ☆ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ

بدرستیکه ما فرستادیم قرآنرا در شب قدر وچه چیز داناکرد تورا که چیست شب قدر شب قدر بهتراست از

اَلْفِ شَهْرٍ ☆ تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ☆ سَلامٌ

هزار ماه فرود آیند فرشتگان وروح درآن شب برخصت پروردگارشان از هر کاری سلامتی در آن شب

هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

تادمیدن طلوع صبح

قوله تعالی انا انزلناه گفت ما فرستادیم قرآن را هاء کنایت است از نا مذکوری بحکم آنکه اشتباه نخواهد بودن در شب قدر یعنی در شب قدر فرو فرستادیم آنرا از لوح محفوظ بآسمان دنیا به بیت العزة و جبرئیل علیه السلام بر سفره املاء کرد آنگه بنجوم فرو می‌آورد آیه آیه و سوره سوره بحسب حاجت بر وفق مصلحت اما شب قدر در آن خلاف کردند که برای چه قدر خواند بیشترینه ایشان گفتند یعنی شب تقدیر است و فصل احکام و تقدیر قضایا آنچه خواهد بودن در سال از آجال و ارزاق و اقسام همه در این شب کنند من قول العرب قدرت الشیء قدراً وقدراً او قدرته تقدیراً والقدر و القدر لغتان بمعنی التقدیر قال الشاعر فی القدر کل شیء حتی اخیك متاع ویقدر تفرق واجتماع وقال الاخر ـ نال الخلافة اذ کانت له قدر کما اتی ربه موسی علی قدر فیهما لغتان کالشعر والنهر والسمع و گفتند قوله فی لیلة مبارکة هم این شب است و روایت کرد ابوالضحی از عبدالله عباس که او گفت خدای تعالی حکمها در نیمهٔ ماه شعبان فصل کند و در شب قدر بفرشتگان سپارد و برای آن مبارك خواند اورا که در او خیر ها بسیار است و برکت بسیار از آسمان فرود آید بر امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم سعید جبیر گفت در این شب نامهای حجاج بنویسند از آنکه آن سال حج خواهند کردن چنانکه یکی زیاده نباشد و یکی نقصان نشود ـ بعضی دیگر گفتند مراد بقدر عظمت است یعنی این سبب

عظمت و بزرگواری است من قولهم لفلان قدر و منزلت و رفعة ومنه قوله ما قدروا الله حق قدره ای ما عظموا حق عظمته ـ ابوبکر وراق گفت برای آن این را شب قدر خواند که هر بی‌قدری در این شب با قدر و منزلت شود چون طاعت کند و این شب را احیا کند و گفتند برای آنکه طاعت در این شب بنزدیك خدای تعالي قدر و منزلت تمام دارد سهل بن عبدالله گفت برای آنکه خدای تعالی در این شب فرشتگان با قدر و منزلت از آسمان فرو فرستد بزمین خلیل احمد گفت برای آنکه در این شب زمین بفرشتگان تنك شود از بسیاری که فرود آیند من قول العرب قدرت علیه قدراً اذا ضیقت علیه و منه قوله و من قدر علیه رزقه فصل دویم در ذکر اختلاف علماء دروقتش صحابه خلاف کردند در این بعضی گفتند این در عهد رسول صلي الله علیه وآله وسلم بود چون وی برفت اینمعنی برداشتند و بعضی دیگر گفتند تا بقیامت باشد ـ ابو مرثد گفت از ابوذر غفاری پرسیدم حدیث شب قدر و آنکه مرفوع است یا هست گفت من از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم و گفتم این چیزی است که در عهد انبیا باشد یا پس ایشان نیز باشد گفت لابل تا قیامت باشد و دیگری گفت از ابی هریره پرسیدم که میگویند که شب قدر برداشتند از میان ما گفت دروغ گفت آنکه این دعوی کرد گفتم کی باشد در سال گفت در ماه رمضان بعضی دگر گفتند از صحابه که او مرفوع نیست ولیکن در جمله سال باشد تا اگر کسی طلاق دهد یا قسم خورد یا بنده آزاد کند معلق تا شب قدر طلاق و عتق موقوف باشد بر یك سال تا یك سال تمام نگردد واقع نباشد و این روایت است از عبدالله مسعود و مذهب ابوحنیفه است اما جمهور علماء برآنند که شب قدر در ماه رمضان باشد هر سال و این قول عبدالله عمر است و حسن بصری و سعید جبیر آنکه خلاف کردند که در ماه رمضان کی باشد ابو رزین گفت شب اول ماه رمضان باشد حسن بصری گفت شب قدر هفدهم ماه رمضان است و آن شب بود که با دگر روز وقعهٔ بدر بود و درست آنست که درعشر اواخر باشد از ماه رمضان و این مذهب شافعی و ابوهریره است و مذهب اهل البیت هم این است علیهم السلام ـ و ابوهریره روایت کرد از رسول صلي الله علیه وآله وسلم که گفت فالتمسوها في العشر الاخر گفت دردههٔ آخر طلب باید کردن وامیر المؤمنین علي علیه الصلوة والسلام گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم درعشر اواخر اهل خودرا بیدار کردی در ماه رمضان آنکه خلاف کردند که کدام شب باشد از این شبها ـ ابوسعید خدری گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شب بیست و یکم ماه رمضان تا روز نماز کرد و آن شب باران از آسمان میآمد و رسول صلی الله علیه وآله و سلم سجده میکرد در میان آب و گل بامدادان چون از مسجد بیرون آمد اثر آب وگل بر روی رسول صلي الله علیه وآله وسلم پیدا بود ـ بعضی گفتند شب بیست و سوم باشد و این در اخبار اهل البیت است علیهم السلام مردی بنزدیك رسول صلی الله علیه وآله وسلم از جهینه وگفت یا رسول الله از قبیلهٔ ما تا بمدینه راه دور است مرا راهنمای بر شب قدر در ماه رمضان گفت علیك بلیلة ثلث وعشرین گفت شب بیست و سیم نگاهدار ـ و عبدالله عمر گفت در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم چند کس درخواب دیدند از صحابه

که شب قدر شب بیست وسیم است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خوابهای شما متواطی است بر شب بیست وسیم و هر که او خواهد تا قیام کند و عبادتی نماید فعلیه بلیلة ثلاث و عشرین – حمزة بن عبدالله گفت من در جماعتی بودم از بنی سلمة گفتند کیست که برود و برای ما رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بپرسد از شب قدر گفتم من بروم بیامدم بشب بمدینه رسیدم بدر سرای رسول صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا مرا طعام دادند من طعام بخوردم گفت نعلین من بیاور نعلین پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم نهادم بپوشید بیرون آمد تا بمسجد آمد گفت کاری داری گفتم یا رسول الله بنی سلمه مرا فرستاده اند تا بپرسم که شب قدر کدام است گفت امشب شب چندم است از ماه گفتم شب بیست و دوم است گفت فردا شب باشد بیست و سیم – و بعضی دیگر گفتند شب بیست و پنجم باشد از خبری که روایت کرده اند که قرآن فرود آمد بیست و چهار روز گذشته بود از ماه رمضان خدای تعالی گفت انا انزلناه فی لیلة القدر برین موجب باید تا شب بیست و پنجم باشد بعضی دیگر گفتند شب بیست و هفتم است عبدالله عباس گفت عمر خطاب علیه اللعنه صحابهٔ رسول را پرسید از شب قدر گفتند ما از رسول شنیدیم که در عشر اواخر باشد شب ها دور تر آنکه هر کس شبی میگفتند و من هیچ نمیگفتم گفت یابن عباس چه میگوئی گفتم از رای خود گویم گفت آری از رای تو می پرسم گفتم خدای تعالی بیشتر چیز ها هفت آفرید آسمانها هفت آفرید و کوه ها ودریاها وطواف هفت است و جماد هفت است و خلق آدم از هفت جزو است و روزی او هفت چیز همانا شب قدر بیست و هفتم باشد – عبدالله عمر گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که تحری شب قدر کند یعني طلب کند آنرا گو که در شب بیست و هفتم تحری کن آنرا ابی کعب را پرسیدند گفت شب بیست و هفتم باشد گفتند از کجا گفتی گفت علامتی است آنرا که ما آن علامت در این روز یافتیم گفتند آن علامت چیست گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت علامت شب قدر آن باشد که بامداد آفتاب برآید مانند طشتی که آنرا شعاع نباشد – و بعضی صحابه گفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم شب بیست وسوم ثلثی از شب نماز کرد وشب بیست وپنجم دو بهره از شب نماز کرد در شب بیست و هفتم تا روز نماز کرد – ابوبکر وراق را پرسیدند از عدد کلمات این سوره گفت بر عدد شبهای ماه است سوره سی کلمه است و ماه سی شب آنکه پرسنده را گفت بشمر او میشمرد چون برسید به هی گفت چند داری گفت بیست وهفت گفت هی هی – وبعضی دیگر گفتند شب بیست و نهم باشد – خبری روایت کردند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت شب بیست و نهم فرشتگان از آسمان بعد دریك بیابان فرود آیند و اختیار بیشتر بر ابهام است یکی را از بزرگان صحابه پرسیدند از این شب گفت من در تعیین این شب سخن نگویم پس از آنکه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که التمسو ها في تسع بقین او خمس بقین او ثلاث بقین اواخر لیلة گفت در این اوتار عشر اواخر طلب کنید و حکمت در آنکه خدای تعالی این شب را باز پوشید در میان شبهای ماه رمضان تا بندگان در جمله شبها اجتهاد کنند و بر یك شب اعتماد نکنند – یکی را از بزرگان پرسیدند که چرا شب قدر پوشیده کرد گفت لطفاً للعباد في الاجتهاد وترك الاعتماد واعداد الزاد

فی هذا الاعداد لیوم المعاد و خدای تعالی چند چیز در چند چیز پنهان کرد شب قدر در میان شبها و نماز وسطی در نماز ها و وقت قیام ساعت در اوقات و نام مهمترین خود در اسمها و ساعت اجابت دعا در ساعات روز آدینه و رضای خود در طاعات و سخط خود در سیئات و دوست خودرا در میان بندگان و حکمت آنکه تا مکلفان اجتهاد کنند و نماز ها همه بجای آرند طمعاً في ادراك الوسطی و شب های ماه رمضان عبادت کنند طمعاً في ادراك القدر وساعات آدینه بدعا مستغرق دارند طمعاً فی ساعة الاجابة وخدای را بهمه نامها بخوانند رغبة في اسمه الاعظم و در همه طاعات مواظبت کنند طمعاً فی ادراك الرضاء و از همه معاصی اجتناب کنند حذراً من حلول السخط و در هیچ حال از قیام ساعت ایمن نباشند همیشه مستعد رفتن باشند ولی خودرا پنهان کرد تا همه بندگان اورا حرمت دارند تجویزاً ان یکون ذالك فصل سیم درعلامات حسن بصری گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت شب قدر شبی باشد خوش وروشن نه گرم باشد و نه سرد بامدادش آفتاب برآید و اورا شعاع نبود – عمید بن عمر گفت در اواخر ماه رمضان در کشتی بودم شبی از شبها آب دریا بر گرفتم وبازخوردم عذب وزلال یافتم بدانستم که آب شب قدر است فصل چهارم در فضایل و خصایص این شب ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت هر که در شب قدر نماز کند از سر ایمان و احتساب خدای تعالی گناهان گذشته او بیامرزد و در خبر است که شیطان در این شب بیرون نیاید و بر روز تا چاشت گاه نتواند که کسی را رنجی رساند از خیالی وفسادی و سحر هیچ ساحری در این شب اثر نکند – عبدالله عباس روایت کرد که خدای تعالی در این شب فرشتگان را فرماید تا با جبرئیل و فرشتگان از سدرة المنتهی بزمین آیند با لوا های نور و آن لوا ها را بچهار جایگاه بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر تربت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بمسجد بیت المقدس و بطور سینا – آنکه جبرئیل گوید پرا کنده شوید پرا کنده شوند هیچ سرائی و حجرهٔ و سفینه بنماند که در آنجا مؤمنی و مؤمنهٔ باشد والا فرشتگان در آنجا شوند الا خانه که در او سگی باشد و یا خوکی و یا خمری و یا صورتی و یا چیزی از حرام و همه شب تهلیل و تسبیح و استغفار می کنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم چون وقت صبح باشد روی به آسمان نهند ساکنان آسمان دنیا به استقبال ایشان آیند و گویند از کجا می آئید گویند اززمین که دوش شب قدر بود امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را گویند ما فعل الله بحوائج امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی با حوائج امت محمدص چه کرد گویند ان الله غفر لصالحیها وشفع صالحیها لطالحیها خدای تعالی صالحان امت محمدص را بیامرزید و صالحان را در طالحان شفاعت قبول کرد فرشتگان آسمان دنیا آواز بلند کنند بتسبیح وتهلیل و ثنای خدای تعالي و شکر آنچه خدای کرد از کرامت برای امت محمد آنکه فرشتگان آسمان دنیا بتشیع با ایشان بروند بآسمان دوم همچنین فرشتگان پرسند که از کجا می آئید گویند دوش شب قدر بود امت محمدص را گویند ما فعل الله بحوائج امة محمدص گویند ان الله غفر لصالحیها وشفع صالحها لطالحیها فرشتگان آسمان دوم باایشان بروند بآسمان سوم همچنین تاباآسمان

هفتم تا بسدرة المنتهی چون بسدرة المنتهی رسند این حدیث بپرسند وجواب همین شنوند وآواز بتسبیح وتهلیل بردارند آوازایشان اهل بهشت عدن بشنوند ورضوان را گویند این چه آواز است گویند فرشتگانند که خدای تعالی را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایشان نیز آواز بردارند بتسبیح و تهلیل حاملان عرش همین پرسند و جواب شنوند بشکر خدای آواز بلند کنند وتسبیح وتهلیل خدای تعالی کنند خدای تعالی گوید این چه آواز است گویند بارخدایا ماشنیدیم که تو دوش گناهکاران امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بیامرزیدی و شفاعت صالحان در طالحان قبول کردی حق تعالی گوید آری ولامة محمد عندی مالاعین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وامت محمدص را بنزدیك من است آنچه هیچ چشم ندیده باشد وهیچ گوش نشنیده باشد و بر خواطر هیچ آدمی چنان نگذشته باشد ـ عبدالله عباس گفت از رسول صلي الله علیه و آله وسلم شنیدم که گفت چون شب قدر باشد خدای تعالی جبرئیل را گوید با کوکبه فرشتگان بزمین رود اولوای سبز دارد ولوا بر بام کعبه زند و اورا سیصد هزار پر باشد دو پر است که جز این شب باز نکند این پرها را بر افراشد از مشرق تا مغرب بپوشد آن فرشتگان میروند در هرجای و سلام میکنند برقائمی وقاعدی ونماز کنی وذاکری ودست در دست ایشان می نهند و بر دعای ایشان آمین میکنند چون صبح بر آید جبرئیل ندا کند که خدای تعالی با حوائج امت محمدص چه کرد گویند نظر کرد بایشان وایشان را بیامرزید و عفو کرد الا چهارکس مدمن خمر را و آنرا که عاق باشد در مادر وپدر و قاطع رحم را و جادوگر را ـ در خبری دیگر آمد که این شب جبرئیل بزمین آید با هفتاد هزار فرشته ومیکائیل با هفتاد هزار فرشته ولوای حمد بیارند و آن بچهار زاویه باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم زمین برلوای حمد نوشته باشد امة مذنبة ورب غفور امتی گناهکار و خداوند آمرزگار هیچ جای نباشد که جبرئیل یا فرشته از فرشتگان آنجا نروند و بر ایشان سلام کنند والا سلام بایشان رسد درپنج جایگاه اول در مرگ في قوله الذین تتوفیهم الملئکه طیبین یقولون سلام علیکم دوم بر در بهشت فی قوله وقال لهم خزنتها سلام علیکم سیم در بهشت في قوله والملئکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم چهارم درغرفات فی قوله سلام قولا من رب رحیم پنجم بنزدیك لقای خدای تعالي في قوله تحیتهم یوم یلقونه سلام ـ فصل پنجم در آنچه مستحب است که در این شب کنند و گویند در خبر است که یکی از زنان رسولص گفت یا رسول اللهص اگر شب قدر دریابم چه گویم گفت بگوی اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني وشریح بن هانی روایت کرد از عایشه که او گفت اگر شب قدر دریابم از خدای جز عافیت نخواهم ـ عامربن ربیعه گفت هرکه او شب قدر دریابد و نماز شام و خفتن بکند حظ خود از شب قدر برگرفته باشد و نمازی معین نیست در اخبار اصحاب ما جز که روایت کرده اند که در این شب صد رکعت نماز باید کردن یعنی شب بیست و سیم و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که او شب بیست و سوم ماه رمضان سورة الروم والعنکبوت بخواند غفرالله له البته خدای اورا بیامرزد بقطع استثناء نمی کنم و نمی ترسم

که مرا خدای حرجی کند باین گفتار و در خبر است که هم او گفت که هر که در این شب هزار بار انا انزلناه بخواند در روز آید و او شدید الاعتراف باشد بحق ما وآن نباشد الاّ چیزی که خدای باو نماید در خواب و دعوات در این شب بسیار است از جمله دعواتی که در میان رکعات نوافل باید خواندن وآن در کتب عبادات مشروح است قوله انا انزلناه فی لیلة القدر حق تعالی در حق قرآن پنج چیز گفت انکه رسول را صلی الله علیه و آله وسلم پنج چیز تکلیف کرد اما آنچه خود در حق قرآن گفت یکی انزال است یکی تعلیم یکی تثبیت یکی تیسیر یکی حفظ اما الانزال في شهر رمضان والتعلیم بالبیان والتثبیت فی قوله کذلك لنثبت به فئوادك واما الیتسیر فی قوله فانما یسرناه بلسانك اما الحفظ فی قوله انا نحن نزلنا الذکر وانا لهلحافظون واما آن پنج که رسولص را فرمود درحق قرآن یکی ابلاغ فی قوله بلغ ما انزل الیك من ربك دوم قرائت فی قوله اقراء باسم ربك سیم تلاوت فی قوله واتل ما اوحی الیك چهارم بشارت فی قوله ولتبشر به المتقین پنجم انذار فی قوله لتنذر به قوماً لداً قوله وما ادریك ما لیلة القدر بر وجه استعظام گفت تو چه دانی شب قدر چه باشد انکه هم او بیان کرد گفت لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه مفسران خلاف کرده اند که چرا این مدت تعیین کرد بعضی مفسران گفتند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم چهار عابد را نام برد که هشتاد سال خدای را پرستیدند وطرفة العینی دراو عاصی نشدند ایوب وذکریا وخرقیل ویوشع صحابه را از آن عجب آمد جبرئیل آمد و این سوره آورد و باز نمود که یك شب عبادت تو بهتر است از هزار ماه عبادت ایشان انس مالك گفت سبب نزول این آیه آن بود که اعمار امت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را بر او عرض کردند اورا کم آمد در اعمارامت گذشته خدای تعالی این سوره فرستاد وباز نمود که بعمر اندك ایشان را بر طاعت اندك ثواب بسیار دهم تا یك شب ایشان به باشد از هزار ماه دیگران ـ مجاهد گفت سبب نزول آن بود که رسول را گفتند که در بنی اسرائیل مردان هشتاد سال روز بروزه بودند و بشب قیام کردند تمنا کرد که در امت او مانند آن بودی خدای تعالی این سوره فرستاد بعضی دیگر گفتند در بنی اسرائیل هیچکس را عابد نخواندندی تا هزار ماه تمام عبادت نکردی خدای تعالی گفت این نام امت تورا بیك شب حاصل است ابوبکر وراق گفت ملك سلیمان هزار ماه بود و ملك ذو القرنین هزار ماه بود معنی آیه آن باشد که این شب که مؤمن در یابد به بود از ملك سلیمان و ملك ذوالقرنین وهب گفت رسول صلي الله علیه و آله وسلم را گفتند در بنی اسرائیل مردی بود که وی سلاح بر دوش نهاد و هزار ماه قتال کرد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم را عجب آمد خدای تعالی این آیه فرستاد وهب گفت آن مرد را شمسون نام بود و خدای تعالی او را قوة تمام داده بود و او قتال با استخوان شتر کردی و چون در کارزار تشنه شدی از استخوان چشمه آب بیرون آمدی تا او بخوردی و سیر آب شدی هم بر اینگونه قتال می کردی تا کافران از او عاجز شدندی برفتند و زن او را بفریفتند بمال و گفتند چون او بخسبد او را ببند تا ما بر او کیدی کنیم زن او را

برسنی محکم ببست ازخواب درآمد و قوت کرد و رسن‌ها بکسست دیکر باره چون‌درخواب شد زن برفت و زنجیر بیاورد و دست و پای او سخت ببست او از خواب در آمد و قوّت کرد زنجیر بکسست زن را کفت چرا چنین کردی کفت قوت تو می آزمودم آنکه کفت بخدای بر تو کـه مرا بکوی تا تو بچه بسته شوی که قوت تو بر آن غالب نشود کفت بهیچ بسته نشوم جز بموی سر خود و او را مویهای دراز بود چون بخفت زن برفت و بمویهای او دستهای او ببست و کافران را خبر کرد بیامدند و او را بکرفتند اسیر کردند و بشهر خود بردند و کوش و بینی او ببریدند و چشمهای او بر کندند و او را در بازار بداشته بودند و مردم بر او نظاره میکردند و او بخدای بنالید و خدای را بخواند و ملك ایشان بر کوشکی نشسته بود و نظارهٔ او میکرد و شماتت میکردند و او خدای را میخواند خدای تعالی چشم و کوش و بینی او درست کرد و موی او از دست او جدای شد او بر آن قوم حمله کرد ایشان از او بکریختند و پراکنده شدند و کوشك ملك بر چند ستون نهاده بود دست کرد و آن‌ستون که خانه ملك بر بالای آن بود بجنبانید و ویران کرد و کوشك فرو افتاد و ایشان هلاك شدند این خبر ثعلبی در تفسیر آورد والله اعلم بصّحته ـ یوسف بن مازن الرّاسبی کفت چون امام حسن علیه الصلوة والسلام با معویه علیه الهاویه صلح کرد جماعتی زبان ملامت دراز کردند و کفتند روی ما سیاه کردی و ما را ذلیل کردی او کفت مرا ملامت نکنید کـه مصلحت باین تعلق داشت و من از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که من در خواب دیدم که بنی امیّه بر منبر من خطبه میکردند یکی پس از یکی من دلتنک شدم جبرئیل علیه السلام آمـد و مرا تسلّی داد و انا اعطینـاك الکوثر آورد وانا انزلناه و فضیلت شب قدر با رسول صلی الله علیه و آلـه و سلم تقریر کرد و باز نمود که شب قدر بهتر است از هزار مـاه کـه مدت ملك بنی امیّه بـاشد ـ قتبی کفت تداول عهد بنی امیّه نکـاه میداشتم مدّت ملك ایشان هزار ماه بود نه بیش و نه کم ـ بعضی دیکر کـفتند معنی آنست که عمل این شب بهتر است از عمل هزار ماه که در او شب قدر نباشد ابوالعالیه کفت معنی آنست که ثواب عمل شب قدر بهتر است از هزار مـاه عمر دنیا ـ مجاهد کفت سلام فرشتکـان در شب قدر بهتر است از هزار ماه سلام دیکران بر ایشان فذالك قوله تنزل الملئکة والتقدیر تتنزّل الملئکة تاء اول بیفکند استثقال را کفت فرود آیند فرشتکـان والرّوح یعنی جبرئیل بر قول بیشتر مفسران و اخبار بر این بسیار آمده است منها و انّ جبرئیل تنزّل فی هذه اللّیلة و کوکبة من الملئکته چنانکه برفت کعب کفت و مقاتل حیّان که روح جماعتی فرشتکـان باشند که ایشان را جز این شب نبینند ـ واقدی کفت روح آن فرشته است کـه روز قیامت در یك صف باشد و جمله فرشتکـان در یك صف فی قوله یوم یقوم الرّوح والملئکته صفّا فیها ای فی لیلة القدر باذن ربهم بفرمان خدای من کلّ امر ای بامر الله و ابوصالح روایت کرد از عبدالله عباس که او خواند من کلّ امری بیا و این کفتند کـه قرائت امیرالمؤمنین علي است علیه الصلوة و السلام و او را دو معنی باشد یکی آنکه من کلّ ملك از هر فرشته و وجه دوم آنکه من بمعنی علی باشد ای علي کلّ رجل سلام و علی متعلق

باشد بسلام و قرائت عامه قرّاء اولی تر است برای موافقت مصاحف را برای آنکه بر این وجه معني مستقیم نباشد و قوله سلامٌ هی جمله است از متبداء و خبر یعنی هذه اللّیلة سلام این شب سلام است و در او چند قول کـفتند یکی آنکه این شب سلامت است و خیر و در این شب خدای تعالي هیچ امر تقدیر نکند جز خیر و سلامت ـ مجاهد کفت یعنی این شب سلامت است از شیطان و وسواس ایشان ـ شیطان در این شب ممنوع باشد از آنچه رنجی بکسی رساند شعبی ومنصور باز آن کـفتند یعنی این سلام فرشتکـان باشد تاصبح برآمدن سلام می کـنندبر هر قائمی و قاعدی و راکعی و ساجدی ـ کسائی وخلف خواندند ویحیي و رثاب واعمش مطلع بکسر لام موضوع و این جایکـاه مصدر را لایق است جز که مفعل را بر وقت حمل کـنند والله اعلم.

سورة لم یکن ـ این سوره مدنی است و هشت آیه است و نود و چهار کلمه است و سیصد و نود و نه حرف است و روایت است از سعید مسیّب از ابو دردا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت اکر مردمان بدانستندی که در این سوره چه منقبت و فضیلت است اهل و مال رها کردندی و این سوره بیاموختندی مردی از خزاعه کفت یا رسول الله ص بکو تا در این سوره چه ثواب بود خواننده را رسول صلي الله علیه و آله و سلم کفت این سورتی است که هیچ منافق نخواند و نه آنکسی که در دل او شکّی باشد آنکه کفت بخدای تعالی که فرشتکـان مقرب این سوره خوانند از آنکه کـه خدای فرو فرستاد و از قرائت این سوره فاتر نشوند و هیچ بنده نباشد که سوره بخواند بشب و الاّ خدای تعالی فرشتکـان را بفرستد تا او را نکـاه دارند در دین و دنیا و او را دعا کنند برحمت و مغفرت اکر بروز بخواند چندان ثواب دهند او را که روشنائی روز بدو رسد و تاریکی شب یعنی چندانکه ملك دنیا است مردی از قیس غیلان کفت یا رسول الله (صلي الله علیه و آله و سلم) زیاده ما را در این حدیث بکوی کـفت عمّ یتسآئلون بیاموزید و قاف والقرآن المجید و والسّماء ذات البروج والسّماء والطّارق که اکر شما بدانید که در این سوره ها چه فضیلت و ثواب است آنچه در دست دارید رها کنید و بتعلیم و حفظ این سوره ها مشغول شوید و بدین سوره ها جمله کـناه بیامرزد الاّ شرك بخدای و بدانید که سورة الملك مجادله کـند روز قیامت از خداوندش و استغفار کـند برای او از کناه زربن حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کـفت هر که او سوره لم یکن بخداند روز قیامت با خیرالبریه باشد دو سفر و اقامت ـ انس مالك کـفت رسول صلعم ابی کعب را کـفت خدای تعالی مرا فرمود تا این سوره بر تو خوانم ابی کعب کـفت یا رسول الله ص خدای نام من برد کـفت آری ابی کعب بکریست صدق رسول الله صلي الله علیه و آله و سلم

سورة البينة ثمان آيات و هی مدنية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ

نمی باشند آنانکه کافر شدند از اهل کـتاب و مشرکان بازایستند کـان تا بیاید ایشانرا

الْبَيِّنَةُ ☆ رَسُولٌ مِنَ اللّهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً ☆ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ☆ وَمَا تَفَرَّقَ
برهانی روشن فرستاده ایست از خدا که میخواهد نامهای پاکیزه که در آن نوشتهائی است درست وجدا نشدند
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ☆ وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّهَ
آنانکه آمد ایشانرا حجتی که محمد است ومأمور نشدند مگر آنکه پرستیدند خدارا
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ
ازروی اخلاص مراورا است دین حق کرامی وبپای دارندنماز را ومیدهند زکوةراواین مذهب درست است
اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا
بدرستیکه آنانکه کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنمند همیشهٔ در آن
اُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ☆ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ
آنها ایشان بدترین مردم‌اند بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند کارهای نیکو آنها ایشانند بهترین
الْبَرِيَّةِ ☆ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
آفریدگان پاداش ایشان نزد پروردگارشان بهشتهای جاویدان است که میرود از زیر آنها نهرها جاویدانند در آن
اَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ☆ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ
همیشه خوشنوداست خدا ازایشان وخوشنودند آنها از خدا این است مرهرکه‌را که‌بترسد ازپروردگار خود

قوله تعالی لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب الایة حق‌تعالی گفت نبودند کافران اهل کتاب از جهودان وترسایان واز مشرکان که با خدای انباز گیرند وبت پرستند منفکین ای زائلین منتهین عن کفر هم زائل نشدند و باز نه ایستادند از کفر تا بایشان آمد حجت یعنی بر کفر مصر بودند تا انکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بایشان آمد انکه بدل کرد از بینه وبیان کرد بینه‌را ازبدل النکرة من المعرفة کقوله بالناصیة ناصیة واصل الانفکاك الزوال یقال ما انفك فلان یفعل کذا ای مازال واو مطاوع فکاك باشد یقال فك الشیئی اذا فتحه و منه فك الرهن قال طرفه فالیت لاینفك کشحی بطانة لعضب رقیق الشفرتین مهند رسول من الله فرستاده ازخدا یتلو صحفا مطهرة صفت رسول است صلی الله علیه وآله وسلم گفت می خواند بر ایشان صحیفهای پاکیزه از باطل و دروغ فیها در آن صحیفها کتب قیمة کتابها هست مستقیم و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد گفت پراکنده نشدند اهل کتاب درحق رسول ص ودر نبوت او الا من بعد ماجائتهم البینة الا پس از انکه حجت وبیان بایشان آمد در کتابهای ایشان برصحت نبوت او بوده و معنی تفرق ایشان آنست که بعضی با او ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وآیه دلیل است بربطلان قول مجبره که گفتند کافران را در اصل کافر آفریدند برای آنکه خدای تعالی گفت متفرق نشدند الا پس ازانکه حجت بایشان آمد ولازم نیاید بر این آیه که بینه داعی مفسده باشد برای انکه مفسده آن باشد که فساد حاصل آید نزد آن ولولاه لم یحصل ولایکون من باب التمکین و معجزات از باب تمکین بود و ممکن باشد که اگر آن نیز نبودندی کافر شدندی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین گفت نفرمودند الا برای انکه تا عبادت خالص کنند اورا و نصب او برحال است والدین نصب است برمفعول به واسم فاعل در او عمل کرده است حنفاء مسلمان

جمع حنیف باشد و نصب او برحال است ویقیمو الصلوة عطف است بر لیعبدوا ونمازبپای دارند و زکوت مال بدهند و ذلك دین قیمة ای دین الملة القیمة او الشریعة القیمة صفت موصوفی محذوف است هر دو یکی است و اضافه کرد یکی را با دیگر لاختلاف اللفظین چنانکه گفت حندس الظلم ـ بعضی دیگر گفتند ذلك دین الاسلام القیمة و تاء تانیث را نباشد مبالغه را باشد کقولهم رجل راویة للشعر وعلامّة ونسابة و بعضی دیگر گفتند صفت کتب است ای وذلك دین الکتب القیمة یعنی طریق الکتب القیمة نضربن شمیل گفت خلیل احمدرا پرسیدم ازاین آیه گفت القیمة جمع القائم ای فرقة القیمة کالمحرة والمشبهة والمعزله رجوعاً الی الفرقه والطایفة والجماعة معنی آن باشد وذلك دین الطایفه القائمین بتوحیدالله ـ ان الذین کفروا من اهل الکتاب الایة گفت آنانکه کافر شدند از جهودان وترسایان ومشرکان در آتش دوزخ باشند وآنجا مخلد ومؤبد بمانند و ایشان بدترین خلقان باشند ـ نافع بریئه بهمزه خواند در هر دو جایگاه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات و آنانکه ایمان دارند وعمل صالح کنند ایشان بهترین خلقان باشند وبریئه بهمزه من براء الله الخلق ای خلقهم وبی همزه من البری و هوالتراب یعنی بهترین آدمیان باشند که ایشان را از خاك آفریده اند وروا بود که من بمعنی خلیقه باشد بتخفیف ضمه جزآؤهم عندربهم جنات عدن گفت جزا و پاداش ایشان آنست که بنزدیك خدای بهشت اقامت یابند که درزیر درختان او جویها میرود و در آنجا مخلد ومؤبد باشند رضی الله عنهم ورضواعنه خدای ازایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی و رضای خدای از ایشان اراده ثواب و خیر باشد در حق ایشان و رضای ایشان ازخدای آن باشد که خوشنود باشند بآنچه خدای کند بایشان درآنچه ایشان مستحق آن باشند و گفتند رضای خدای ازایشان آن بود که فعل ایشان بپسندد ورضای ایشان ازخدای همچنین و رضا ارادت باشد بشرط انکه مرادش در وجودش آید و کراهتی از پی او نبود ذلك لمن خشی ربه این آن را بود که ازخدای بترسد ـ

سورة زلزله ـ این سوره مدنی است در قول عبدالله عباس ضحاك گفت مکی است هشت آیه است در عدد کوفیان و نه درعدد بصریان وسی و پنج کلمه است وصد وشصت ونه حرف است و روایت است از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علی علیه الصلواة والسلام که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه او این سوره چهار بار بخواند همچنان باشد که جملهٔ قرآن خوانده وعطا روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اذا زلزلت معادل بود بنیمی از قرآن وقل هوالله احد معادل بود بثلث از قرآن وقل یا ایها الکافرن معادل بود ربع قرآن را صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سورة الزلزال ثمان آیات وهی مدنیة

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا ☆ وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا ☆ وَقَالَ الْاِنْسَانُ
چون جنبانده شود زمین جنبانیدنی و بیرون آورد زمین بارهای خودرا گوید آدمی چیست

مَالَهَا ☆ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا ☆ بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحَى لَهَا ☆ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ
زمين را درآنروز سخن گويد زمين خبر هاى خودرا بآنكه پروردگار تووحى كرد اورا درآن روز بازميدارد مردم از قبرهاى
اَشْتَاتاً لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ☆ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
پراكنده تا به بينند كردارشانرا پس هركه عمل نمايده وزن مورچه خرد خيرى را بيند اورا وهركه بجاى آرده وزن مورچهٔ خرد
شَرّاً يَرَهُ
شري را بيند آنرا

قوله تعالى اذا زلزلت الارض زلزالها حق تعالى گفت در اين سوره ذكر قيامت واحوال او و بعضى اهوال او گفت ياد كن اى محمّد چون بجنبانند زمين را جنبانيدنش يعنى آن جنبانيدن مخصوص كه از آن ويران شود و زلزل الله الارض فتزلزلت و زلزال بفتح زاء اسم باشد و بكسر زاء مصدر و گفتند بفتح نيز مصدر باشد كالقلقال والبلبال وهى الاضطراب والوسواس و عاصم الجذرى در شاذ بفتح خواند و اخرجت الارض اثقالها و برون آرد زمين بارهاى گرانش گفتند مراد گنجها است كه مدفون باشد در زمين و گفتند مراد مردگانند كه آدميان ثقل زمين اند تا زنده باشند بر پشت او و چون بميرند ثقل زمين اند در شكم او وقال الانسان مالها گويد آدمى چيست اين زمين را وچه افتاد اورا كه چنين مضطرب و متزلزل باشد يومئذ تحدث اخبارها آنروز باشد كه حديث كند زمين باخبار خود و مفسران گفتند يعنى خبر دهد بآنچه باو رفته باشد و آدميان كرده باشند بر او از خير و شر ـ انس مالك روايت كرد كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم اين آيه بخواند و گفت دانى تا چه خبر دهد گفتم الله و رسوله اعلم گفت خبر دهد بر آنچه براو كرده باشند از خير وشر و گواهى دهد كه فلان چنين كرد و فلان چنين كرد در فلان وقت و فلان روز عبدالرحمن بن صعصعه گفت از پدرش من در حجرهاى ابو سعيد خدرى بودم مرا گفت يا بنى چون بانك نماز كنى در صحرا آواز بلند دار كه هيچ جنى وانسى وحجر ومدر نباشد الا برصدق تو و براى تو گواهى دهد راوى خبر گويد ابوامية را ديدم كه در مسجد الحرام در هر بقعه دو ركعت نماز مى كرد گفتم چرا چنين ميكنى بر يك جاى نايستى گفت براى آنكه روز قيامت براى من گواهى دهند و اين آيه بخواند بان ربك اوحى لها يعنى الهمها قال الراجز اوحى لها القرار فاستقرت وشدها بالراسيات الثبت يعنى خبر دهد زمين كه خداى اورا الهام داد تا سخن گفت و گواهى داد يومئذ يصدر الناس اشتاتاً بآن روز مردمان باز آيند از گور ها و گفتند ازشمارگاه پراكنده يعنى مختلف الاحوال بعضى سعيد و بعضى شقى و بعضى راه دست راست را گرفته و بعضى دست چپ و نصب اشتاتاً بر حال است ليروا اعمالهم تا بايشان نمايند كردار هاء ايشان وحسن و اعرج خواند ليروا بفتح ياء تا به بينند و عامهٔ قراء بضم خواندند فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره هركه او ذرهٔ نيكى كند به بيند و همچنين بدى ـ عبدالله عباس گفت هيچ مؤمن نباشد كه او عملى كرده باشد از خير و شر در دنيا و الا خداى با او نمايد اما مؤمن را حسنات و سيئات با او نمايد سيئآتش بيامرزد و حسناتش ثبت كند و اما كافر را حسناتش رد كند و بسيئاتش عذاب كند محمدبن

كعب گفت در اين آيه كه معنى آنست كه هر چيزى كه كافر كند در دنيا جزاى آن بيند در نفس و اهل و مال و والدش تا چون از دنيا بشود اورا هيچ خير نبود بنزديك خداى تعالى و هر مثقال ذرهٔ شر كه مؤمن بكند در دنيا جزاى آن بدهند اورا هم در دنيا به نكبتى و حادثه كه باشد در نفس و اهل و ولد او گفت دليل اين تأويل آنست كه روايت كردند چون اين آيه آمد بعضى صحابه گفتند يا رسول الله اين كارى عظيم است كه بهر مثقال ذرهٔ شر ما را جزا خواهند دادن گفت اين مكاره كه در دنيا بشما ميرسد از رنج و بيمارى و مصيبت در برابر مثاقيل شر شما باشد اما مثاقيل خير مدخر باشد براى شما تا در قيامت بشما دهند و تأويل درست آيه را آنست كه از ظاهر عدول نكنند و مراعات ظاهر كنند الا آنچه دليل از آن منع كند گويند معنى آنست كه خداى تعالى مبالغه فرمود در وعد و وعيد گفت هركه مثقال ذرهٔ خير بكند در دنيا جزاى آن بيند ازعقاب الا آنچه خداى خواهد كه عفو كند اورا چون مؤمن اما چون كافر خيرى كند آنرا موقعى نباشد براى آنكه ايمان ندارد و خير نه بر وجه عبادت و قربت كند پس لفظ من را تخصيص بايد كردن باجماع ـ مقاتل گفت آيه در حق دو مرد آمد كه يكى از ايشان دست بداشت از خيرات و گفت آيتى از قرآن منع ميكند مرا از اين خير و آن آنست كه گفت و يطعمون الطعام على حبه گفت من كسرات نان و پاره طعام و يك خرما و يك ميوه تر دوست نميدارم اين را موقعى نباشد و مال بسيار ندارم كه بدهم منع ميكرد سائلان را و ديگرى گفت همانا اين گناهان خرد كه ما ميكنيم چون دروغ و غيبت و نظرة ايشان پنداشتند كه خرد است مارا زيان ندارد و خداى اين آيه فرستاد و بيان كرد كه هم اين سود دارد و هم آن زيان دارد و هم آنرا ثواب باشد و هم آنرا عقاب و مثقال ذره را حساب خواهد بود ـ آنكه اگر درست شود كه آيت در سببى آمد و در حق دو شخص معين منع نكند از آنكه حكم او عام باشد در ايشان و ديگر مكلفان اما ذره ثعلب را پرسيدند از او گفت صد غله يك حبه باشد وذره يكى باشد ازصد براين قول تفسير ذره بمورچه سرخ كرده باشد ـ يزيد بن هارون گفت ذره را هيچ وزن نباشد و گفته اند چون آفتاب بسوراخى در افتد آنچه در ميان شعاع بيند از روزنه آنرا ذره خوانند و گفتند ذره عبارت است از جزوى كه بتجزى نشود ـ ودر خبر است كه سعد ابو وقاص دو خرما بسائلى داد اورا رد كرد سعد گفت ويحك خداى ازما مثقال ذره قبول ميكند تو از من دو خرما قبول نميكنى و آنرا درو باشد ـ مطلب بن خطب روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم اين آيه در مجلسى بخواند كه اعرابى بود اعرابى گفت يا رسول الله (ص) مثقال ذره از ما بگيرند گفت آرى يكى برخاست و ميگفت واسوتاه وا رسواه ميگريست رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت اعرابى را دلش از ايمان با خبر است ـ حسن بصرى گفت صعصعه عم فرزدق در نزديك رسول عليه وآله الصلوة والسلام آمد رسول صلى الله عليه وآله اين سوره برخواند بآخر رسيد ـ صعصعه گفتى حسبى من قرآن ماسمعت لا ابالى بعد هذالاية ان لا اسمع من القرآن شيئاً گفت مرا از قرآن اين آيه بس است اگر نيز نشنوم كفايت باشد و شاعر گفت ان من يعتدى و يكسب اثماً وزن مثقال ذرة سيراه ويجازى

بفعل الشر شراً وبفعل الجميل ايضاً جزاءه هكذا قوله تبارك ربى فى اذا زلزلت وجل ثناؤه در آيه دليل است بر بطلان احباط براى آنكه خداى تعالي گفت هر خيرى و شرى تا بمثقال ذره آنرا جزا باشد و صاحبش به‌بيند و دليل نكند برآنكه خدا مرتكب كبيره را نيامرزد براى آن كه اين آيات مخصوص است بآيات ارجاء و عاصم خواند بروايت ابان يره بضم الياء فى الموضعين و ابن عامر بروايت هشام و كسائى از ابوبكر خواندند يرهْ باسكان هاء بى اشباع ـ ابوالحسن گفت اين لغتى است بد و ابو جعفر خواند از طريق علاف و روح بره بضم هاء بى اشباع ـ سورة العاديات بدانكه اين سوره مكى است در قول عبدالله عباس و ضحاك گفت مدنى است و يازده آيه است و چهل كلمه است و صد و شصت و سه حرف است و روايت است از زربن حبيش از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت هر كه اوسورة العاديات بخواند خداى تعالى اورا ده حسنه بنويسد بعدد هر كس كه بمنا و مزدلفه حاضر آيد

سورة العاديات احدى وعشرة آية وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً ☆ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً ☆ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً ☆ فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً ☆

سم باسبان رونده كه نفس زنند نفس زدني پس بيرون آورندكان آتش از سنك‌ها بسم‌ها پس باسبان رونده غارت كننده در صبح پس برانگيخته

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ☆ وَ اِنَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ☆ وَ اِنَّهُ

بصبح غبار را پس ميان در آمدند همگى بدرستيكه آدمى هر آينه پروردگار شرا ناسپاس است و بدرستيكه او بر اين كفران خود هر آينه گواه است

لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ☆ اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ☆ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ

و بدرستيكه او بجهت مال ودوستى مال هر آينه سخت است آيا پس نميداند چون برانگيخته شود آنچه در قبرهاست وحاصل كرده شود آنچه

اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ

در سينه‌هاست بدرستيكه پروردگارشان بآنها در آن روز هرآينه آگاه است

قوله تعالى والعاديات ضبحاً و او قسم است حق تعالى قسم يادكرد بدوندگان ـ مفسران در اين خلاف كردند ـ عبدالله عباس وعطا ومجاهد وعكرمه وحسن وكلبى وابو العاليه وربيع وعطيه وقتاده گفتند و مقاتلان وابن كيسان كه مراد بعاديات اسبانند كه در جهاد در سبيل خداى تاختن مى كنند ودر حال تاختن از گلوى ايشان آواز مى‌آيد عبدالله عباس گفت هيچ از چهار پاى ضبح جز اسب كه اهل لغت گفتند اصل ضبح و جناح در آواز دو پا باشد از براى اسب بعاريه خوانند ـ عبدالله عباس را پرسيدند كه ضبح چون باشد او حكايت آن آواز بكرد گفت اح اح قال الشاعر فى العاديات والعاديات وقدسال بدمائها كان اعناقها انصاف ترحيب يعنى الخيل وقال آخر فى الضبح لست بالتبع اليمانى وان لم يضبح الخيل فى سواد العراق ـ مقاتل گفت سوره درحق سريه آمد كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم ايشان را بحيى فرستاد از بنى كنانه ومنذربن عمر الانصارى را برايشان امين كرد ـ بعضى دگر گفتند درحق سريتى آمد كه ايشان را

بذات السلاسل فرستاد امير المؤمنين على عليه الصلوة والسلام را بر ايشان امير كردند او برفت و با فتح باز آمد پس از آنكه دو معروف از صحابه برفتند وبى مقصود باز آمدند ـ عمروبن عاص گفت يا رسول‌الله مرا بفرست كه الحرب خدعة فلعلى اخدعهم اورا بفرستاد هم باز آمد وكارى نكرد امير المؤمنين علي عليه الصلوة والسلام را بر آن سريه امير كرد و آن هر سه را در زير رايت او كرد راه را بگردانيد و راه ديگر برگرفت كه باز پس ايشان افتاد وهمه شب را بزمين سنك لاخ برفت بوقت صبح بسر ايشان رسيد وايشان غافل وبيشتر خفته وبرايشان زد وقومى‌را بكشت و قومى را اسير كرد و مال ايشان بغارت برگرفت فذلك قوله فالمغيرات صبحاً و از امير المؤمنين على عليه الصلوة والسلام روايت كردند كه مراد بعاديات شترانند كه روى بحج نهند ابوصالح گفت مرا خلاف افتاد با عكرمه در عاديات او گفت اسبانند كه روى بحج نهند و من گفتم شترانند او گفت من از مولاى خود شنيدم عبدالله عباس كه او گفت اسبانند ابوصالح گفت من نيز از مولاى خود شنيدم على بن ابيطالب عليه الصلوة والسلام كه شترانند و مولاى من از مولاى تو عالمتر است شعبى گفت اين خلاف برفت ميان عبدالله عباس و امير المؤمنين على عليه الصلوة والسلام عبدالله عباس گفت ضبح اسب را باشد ونيز كرد سنب اسب كه پديدار آيد از زمين اميرالمؤمنين عليه الصلوة والسلام گفت نميدانى كه آيه در روز بدر آمد و در روز بدر ميان ما هيچكس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود كه او اسبى داشت ابلق سعيدجبير گفت از عبدالله كه او گفت در حجره نشسته بودم مردى بيامد و مرا پرسيد از عاديات من گفتم اسبان باشند كه بغزا روند و شب با قبيله آيند از آنجا برفت اميرالمؤمنين عليه الصلوة والسلام در زير سقايه زمزم نشسته بود ازاو پرسيدند امير ع گفت از كسى پرسيدى گفت آرى ازعبدالله عباس گفت چه گفت مرد گفت او گفت اسبان غازيانند گفت اورا پيش من خوان مرد بيامد و گفت علي بن ابيطالب عليه الصلوة والسلام تورا مي خواند من برخاستم و پيش او رفتم مرا گفت چرا فتوى ميكنى بچيزى كه نميدانى كه اين آيه در اول غزائى آمد كه دراسلام بود وآن غزاى بدر بود كه در آن دو اسب پيش نبود يكى از آن مقداد و يكى از آن زبير و دو اسب عاديات نباشد انما مراد شتران حاجيانند كه از عرفات بمزدلفه آيند واز مزدلفه بمنى ـ عبدالله عباس گفت از آن قول باز آمدم و با قول على بن ابيطالب ع شدم واين قول عبدالله مسعوداست وعبيد عمير ومحمّد كعب وسدى و آنانكه اين قول گفتند ضبح بمعنى ضبع است وآن گردن كشيدن شتر است در سيريقال ضبحت الابل وضبعت اذا مدت اعناقها فى السيروقالت صفيه بنت عبدالمطلب فى العاديات التى هى الابل اما والعاديات غداة جمع بايديها اذا سطع الغبار ونصب ضبحاً بر مصدر باشد از فعلى مقدر والتقدير تضبح ضبحاً او كانه ضمن العاديات معنى الضابحات فنصبه بها لان العاديات قلما يخلون من الضبح قوله فالموريات قدحا قسمى ديگراست و موريات مخرجات باشد يقال اوريت النار اذا اخرجتها من الزند بالقدح ـ عكرمه وضحاك گفتند مراد اسبانند كه بر سنك ميروند و با آهن نعل از سنك آتش بيرون مى آرند ونصب قدحاً هم بر اين دو وجه باشد مقاتل و كلبي گفتند عرب آنرا نارابى الحباحب گويند قال النّابغة يقد السلوقى المضاعف نسجه

يوقدن بالصفاح نارالحباحب و ابن ابوحباحب مردی بود مصری در جاهلیت و بغایت بخیل بود و اورا عادت بود از بخل آتش برنیفروختی اگر محتاج آتش گشتی نرم وضعیف بر افروختی و اگر آوازی شنیدی آتش بنشاندی تا کسی باو منتفع نشود و بآتش او مثل زدند و آتش سم ستوران بآن مانند کردند ـ قتاده گفت کلام بر وجه مجاز است مراد اسبانند که آتش کارزار افروزند و میان نثر افکنند ـ سعید جبیر گفت که مراد اسبانند که بروز جهاد بروند و بشب باز آیند از برای ایشان آتش بر افروزند تا طعامی سازند برای خود واین قدح واین اضافه باسبان کردبر سبیل مجاز ـ مجاهد گفت وزید اسلم که این کنایتی است ازمکر مردان با یکدیگر نه بینی که عرب گویندچون با کسی مکری خواهندکردن والله لاقدحن لك ولاورين لك و نیز پارسیان گویند درین معنی من آتشی در دامن تو نهم من برای تو دیگی بپزم واین کنایه از مکر وکید باشد سعید جبیر گفت مراد زبان مردان است که بآنچه گویند آتش عداوت میان مردم افروخته شود و عرب گویند رب کلمة اوقدت نارا وما نیز گوئیم فلانکس را آتش از زبانش میبارد وابن جریح گفت مراد آنست فالمنجحات عملا کنجاح الزند یعنی بحق آنان که ایشان کاروائی بر آرند و وحاجت باجابت مقرون کنند تا مقصود از آن حاصل شود چنانکه ازآتش زنه چون قدح کنند آتش را از او فالمغیرات صبحاً قسمی دیگر است باسبانی که غارت کنند بوقت صبح وعرب را عادت آنست که بوقت صبح غارت کنند برای آنکه ناگاه شبیخون کنند و این چنان باشد که همه شب روند تا بامداد وقت صبح بمقصد رسیده باشند انگه غارت کنند ودر اشعار ایشان این بسیاراست منها قوله لقدعلم الحی المصبح اننا غداة لقینا بالشریف الاخامسا ومنها قدصبحت معز بجمع ذی لجب یقال صبحته اذا اغرت علیه صباحاً و از اینجا است واصباحاولهم صباح سوء و کذا قوله فساء صباح المنذرین علی هذه المنوال و صبحته اذا سقیته صبوحاً واصبحت دخلت فی الصباح و نصب صبحاً بر ظرف است ای وقت الصبح ومنه المثل اشرق ثبیر کیما نغیر فاثرن به نقعاً بر انگیزند آنجا گرد نصب او بر مفعول به است وبه کنایه است عن غیر مذکور ابو حیاة درشاذ خواند بتشدید و باقی قراء بتخفیف وقتاده خواند فوسطن بتشدید سین و باقی قراء بتخفیف و این هم شاذ است یعنی باین جایگاه می شوند در میان جمع این اسبان یا این شتران و قرطی گفت مراد بجمع جمع منا است یعنی در میان این جایگاه میشوند در منا ان الانسان لربه لکنود این جواب قسم است که قسم برای او است سوگند خورد باین چیز ها که آدمی کنود است خدای خودرا ـ عبدالله عباس ومجاهد و قتاده و ربیع گفتند یعنی کفور است نعمت های خدای تعالی را کندالنعمة اذا کفرها ـ کلبی گفت این لغت کنده است و حضرموت ومعد و نیز لغت ربیعه ومضر وقضاعه است ـ سماك بن حرشنه گفت قبیله کنده را برای آن کنده خوانند که کفران نعمت پدر کردند ـ ابن سیرین گفت آن باشد که خدای را ملامت کند ـ حسن گفت آن باشد که مصایب بشمرد ونعمت فراموش کند وشاعری اینمعنی بنظم آورد فی قوله یاایها الظالم فی فعله والظلم مردود علی من ظلم الی متی انت وحتی متی تشکوالمصائب وتنسی النعم ـ ابو امامه گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت دانی که تا کنود چه باشد گفتم خدای ورسولش

عالم ترند گفت آن باشد که یاکل وحده و یمنع وفده و یضرب عبده تنها نان خورد و عطا ندهد ندهد و بنده را بزند ـ ابو عبیده گفت کنود قلیل الخیر باشد من قولهم ارض کنود اذا کان لاینبت شیئاً وقال ابو زبیده الطائی غیر انی امتی ابنای بدهر کنود ـ فضیل عیاض گفت کنود آن باشد که بیك مصیبت همهٔ نعمت فراموش کند ـ ابوبکر ورّاق گفت کنود آن باشد که نعمت از خود بیند نه از خدای ـ محمد بن علی الترمذی گفت آن باشد که نعمت شناسد و منعم نشناسد ـ واسطی گفت آن باشد که نعمت خدای را بر معصیت صرف کند ـ بسام بن عبدالله گفت آن باشد که طاعت برای عوض کند ـ ذوالنون گفت کنود هلوع باشد و هلوع درقرآن مفسر است بقوله ان الانسان خلق هلوعاً اذا مسه الشر جزوعاً ـ گفتند آن باشد که اندك را کفران کند و بسیار را شکر نکند ـ دیگر گفتند آن باشد که سر او بر بالین نعمت باشد ودلش در میدان غفلت جمع کنود کند قال الاعشی احدث لها بحدث لوصلك انها کند لوصل الزائر المعتاد وانه علی ذالك لشهید بیشتر مفسران گفتند خدای بر کفران آن کافر نعمت گواه است ابن کیسان گفت ضمیرهم راجع است با کنود یعنی او هم گواه است وانه لحب الخیر لشدید ای لحب المال مراد بخیر مال است یعنی او مال سخت دوست میدارد و بیانه ان ترك خیراً ای مالاً گفتند معنی آیه آنست که او بخیل است و عرب بخیل را شدید خوانند و ما نیز بخیل را سخت گوئیم قال طرفه اری الموت یغتام الکرام ویصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدد وفاحش دربیت بخیل است بیانه قوله یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشآء ای بالبخل ـ و بعضی دیگر گفتند او بر دوستی مال سخت قوی است و دل در او بسته و در طلب کردن حریص و مجد ـ فرّاء گفت درکلام تقدیم و تأخیری هست والتقدیر وانه لشدید لحب الخیر پس شدید صفت حب است نه صفت مرد ولیکن برای سر آیه چنین کرد و مثله قوله في یوم عاصف ای عاصف الریح برای آنکه عصوف ریح باشد نه صفت روز افلا یعلم نمیداند این کافر نعمت بخیل دنیا دوست اذا بعثر ما فی القبور آنکه که بر انگیزند مردگان را ازگور ها فرّاء گفت بعثر و بحثر لغتان ای بعث والراء زیدت لالحاقه بالرباعی وقیل بحثر مرکب من بعث و نشر و این قول قریب است و حصل مافی الصدور و حاصل کنند آنچه در دل ها باشد یعنی آشکارا کنند بیانه قوله یوم تبلی السرائر ان ربهم بهم یؤمئذ لخبیر ـ نمیدانی که خدای این روز یعنی این روز قیامت عالم باشد باحوال ایشان و همزه از پس علم وظن مفتوح باید الا آنکه چون لام درخبر او باز آید چنانکه علمت ان زیداً لمنطلق که آنکه مکسور شود و گویند که حجاج این سوره در نماز میخواند ان بفتح بخواند برای یعلم چون بآخر رسید لام دید نخواست که باسر گیرد لام از خبر که خبر است بیفکند اعراب نگاهداشت و شرع و جانب خدای فرو گذاشت سورة القارعة ـ این سوره مکی است و یازده آیه است و سی و شش کلمه است و صد و پنجاه و دو حرف است ـ و روایت است از ابی امامة از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که او سورة القارعة بخواند خدای تعالی روز قیامت کفّه حسناتش گرانبار گرداند صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سورة القارعة احدى عشرة آية و هى مكية

بِســـــــــم اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اَلْقَارِعَـةُ مَا الْقَارِعَةُ ☆ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْقَارِعَةُ ☆ يَوْمَ يَكُوْنُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ

ساعت كوبنده چيست ساعت كوبنده وچه چيز داناكردتورا كه چيست ساعت كوبنده روزى كه باشندمردمان مانند پروانه

الْمَبْثُوثِ ☆ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ☆ فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ

پراكنده در اضطراب وميشودكوهها مانندپشم رنگين زده شده پس اما هر كه گران باشدهنگام سنجيدنش پس اودر

فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ☆ وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُمُّهُ هَاوِيَةٌ ☆ وَمَا اَدْرٰيكَ مَاهِيَهْ ☆ نَارٌ حَامِيَةٌ

زندگانى پسنديده است و اما انكه سبك باشداعمال موزونش پس جاي اوهاويه ميباشدو چه داناكردتوراكه چيست هاويه اتش است در نهايت گرمى

قوله تعالى القارعة ما القارعة حق سبحانه وتعالى اين سوره دروصف قيامت فرستاد وقارعه نامى است از نامهاى او و اصل او از قرع و كوفتن باشد و او صفت موصوفى محذوف باشد تقدير آنستكه الساعة القارعة او الداهية القارعة او الخصلة القارعة ما القارعة چيست قيامت آنكه براى استعظام گفت وما ادريك ما القارعة تو چه دانى كه قيامت چه روزى باشد آنكه وصف كردآنرا گفت يوم يكون الناس كالفراش المبثوث آنروز كه مردمان مانند پروانه چراغ باشند و پراكنده باشند گفتند براى آن تشبيه كرد مردم را به پروانه كه پروانه خودرا بر آتش زند مردم آنروز در آتش افتند ـ فرّاء گفت چون ملخ پراكنده كه بزحمت بريكديگر افتند وتكون الجبال كالعهن المنفوش و كوهها چون پشم زده باشد باد در آيد وآنرا در هواى برد آنكه گفت فاما من ثقلت موازينه اما آن را كه ترازوى او گران باشد بطاعت علماء در ترازو خلاف كردند محققان گفتند ترازو كنايت است ازعدل يعنى خداى تعالى ميان خلقان انصاف كند و رها نكند كه ظلمى برود و حيفى نمايد همچنانكه در ترازو وبرسنجند كه در او حيفى ونقصانى نباشد ـ فرا گفت ميزان چنانكه ترازو باشد وزن نيز باشد يعنى من ثقل وزن طاعته او معصيته يقال ما ميزان در همك اى ما وزنه گفتند برحقيقت حمل بر وزن نتوان كردن براى انكه اعمال ما عرض است وثقل وخفت در اعراض مصور نباشد و اين در توسع چنان است كه گويند كلام فلان موزون اذا كان بقدر الحاجة و قال الشاعر قد كنت قبل لقائكم ذامرة عندى لكل تخاصم ميزانه يعنى معادلته و مقاومته ـ و حسن بصرى و مفسران متقدم گفتند در قيامت ترازوى باشد با كفها وشاهين انكه خداى در يكى نورى پديد آرد و در يكى ظلمتى هر كدام كه بريكديگر زياده شود حكم آنرا باشد و بعضى ديگر گفتند در اين ترازو صحيفهاء اعمال سنجند صحيفه هاى طاعت در كفه باشد و صحيفهاى معصيت در كفه هر كدام بچربد حكم آنرا باشد فذلك قوله فاما من ثقلت موازينه فهو فى عيشة راضية گفت هر كه ترازوى طاعتش گران باشد او درعيشى باشد پسنديده كوفيان گفتند راضى بمعنى مرضى است كقولهم ماء دافق اى مدفوق ـ وبصريان گفتند راضية اى ذات رضا ومثله قولهم تامر ولابن وسايف ونابل اى ذوتمر ولبن وسيف ونبل قال الشاعر وغدرتنى وزعمت

انك لابن فى الصيف تامر اى ذولبن وتمر ـ واما من خفت موازينه فامهُ هاوية واما آنرا كه ترازوى طاعتش سبك باشد ما دراو هاويه بود و در او چند قول گفتند يكى انكه اين كلمتى است معروف بنزديك عرب فى اللعن والدعا على الرجل يقول العرب هوت امه كما تقول ثكلته امه يعنون ماتت امه وسقطت من علو ـ و بعضى ديگر گفتند معنى آنست كه يهوى على ام راسه فى النار پس بآتش فرو شود ـ بعضى ديگر گفتند فامه هاويه اى ماويه جهنم و عرب ماوى را ام خوانند و هاويه نام دركه است از دركات دوزخ انكه برسبيل استعظام گفت وما ادريك ماهيه تو چه دانى اى محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) كه آن چه باشد ماء استفهامى است و هاء آخر براى استراحت است والاصل ماهى انكه هم او بيانكرد گفت نارحاميه آتش باشد بغايت گرم ـ

سورة التكاثر اين سوره مكى است و هشت آيه است و بيست وهشت كلمه و صد و بيست حرف است ـ وروايت است از ابو امامه از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت هر كه او سوره الهيكم التكاثر بخواند خداى تعالى و تقدس اورا از آنان كند كه بر نعمت حساب نكنند وچندان ثواب دهد اورا ثواب آنكس كه هزار آيه از قرآن بخواند صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً كثيراً كثيراً

سورة التكاثر ثمان آيات و هى مكية

بِســـــــــم اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اَلْهٰيكُمُ التَّكَاثُرُ ☆ حَتّٰي زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ☆ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ☆ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ

مشغول كرد شمارا بسيارى قبيلهٔ تا اينكه زيارت كنيد قبرهارا انچنان است زود باشد كه بدانيد پس چنان است زود باشد

تَعْلَمُونَ ☆ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ☆ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ☆ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

كه بدانيد نه چنان است اگر بدانيد بامرى كه بى گمان است هر اينه خواهيد ديد دوزخ راپس خواهيد ديد انرا بى شك و بى گمان

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

پس هر اينه پرسيده شوند در انروز از نعمتها

قوله تعالى الهيكم التكاثر حق تعالى خطاب كرد با كافرانى كه اين فعل كرده باشند شما را تكاثر بكثرت عدد و كثرت مال از طاعت خداى و آنچه شما را برهاند از عقاب او مشغول كرد حتى زرتم المقابر در اين خلاف كردند ـ بعضى گفتند معنى آنست كه تا بمردن و شما را در خاك دفن كردن اين طريقهٔ شما است يعني بر اين اصرار كنيد تا بمردن ـ قتاده گفت آيه درجهودانى آمد كه اين معنى مراعات كردندى و باين مشغول بودندى تا برضلال بمردند ـ ابن زيد گفت در قبيله آمد از انصار ـ مقاتل گفت و كلبى در دو قبيله آمد از قريش بنى عبد مناف و بني سهل بن عمرو بن مصيص بن كعب كه ايشان با يكديگر مفاخره و تكاثر كردندى هر يكى از ايشان گفتند سادات و اشراف از ما بيشترند و بيشتر بوده اند در زندگانى بنوعبد مناف غالب شدند ايشان را بنوسهم گفتند اكنون بيائيد تا بگورستان رويم و گورها بشماريم تا گور اشراف ما بيشتر است يا گورهاى اشراف شما يقال لهيت عن الشيء اذا غفلت عنه ومنه قولهم اذا استاثر الله

بشيءٍ فاله عنه ولهوت من اللهو آنکه بر سبیل زجر وردع گفت کلا سوف تعلمون بیان کردیم که
کلاّ را دو معني استعمال می کنند یکی معنی آنکه اِنزَجِرُوا مُنزجر شوید که بدانید ثم حقا
که بدانید گفتند تکرار برای تأکید است و گفتند برای اختلاف معنی بدانید در گور چون
عذاب گور بینید آنکه بدانید در دوزخ چون عذاب دوزخ بینید بیان این قول آنست که روایت
کردند از امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که گفت جماعتی از مردان از عذاب گور درشك
بودند تا این آیه آمد که کلاّ سوف تعلمون ثم کلاّ سوف تعلمون آنکه گفت اگر بدانید بعلم یقین
اضافه علم با یقین کرد گروهی گمان بردند که این اضافه موصوف است باصفت ونه چنین است
بل موصوف محذوف است و مثله یوم الجمة و مسجد الجامع والتقدیر یوم الساعة یوم السابعة الجمعه
و مسجد الیوم الجامع وعلم الامر الیقین و جواب لواز کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه والتقدیر تعلمتم
امراً فظیعاً وشاناً عظیماً و گفتند جواب لو مقدر است در ضمن الهیکم والمعنی لوتعلمون علم
الیقین لم یلهکم التکاثر آنکه برسبیل وعید و تهدید گفت لترون الجحیم به بینید دوزخ بر وجه
قسمی مضمر ولام برای اضمار قسم آورد گفت والله که دوزخ به بینید ـ ثم لترونها عین الیقین
آنکه به بینید آنرا بعین الیقین یعنی بمعاینه گفتند تکرار برای تأکید است و اولیتر آن باشد که
برای اختلاف معنی باشد رؤیت اول علم بود و دوم بمعنی رؤیت بصر بیان این تأویل قوله
عین الیقین قیل بعین الیقین وقیل رؤیت تؤدّی الی الیقین و یقین علمی باشد که حاصل آید پس
از شك برای آن خدای را متیقن نخوانند یعنی علمی حاصل آید ایشان را ضروری که با آن
شکی نبود چون بچشم بینند ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم آنکه پرسند ایشانرا از نعیم علما دراین
بسیار بگفته اند و دراو اخباری مرفوعه آورده ـ ابوهریره روایت کرد از رسول (ص) که او
گفت آن نعیم آب سرد است و امام رضا علیه التحیة والدعا روایت کرد از پدرانش از رسول
صلی الله علیه وآله وسلم که گفت این نعیم رطب است و آب سرد عبدالله عمر گفت آب سرداست
در تابستان گرم ـ انس روایت کرد رسول (ص) بمهمانی مقداد بن اسود رفت چون طعام
بخورد آب سرد پیش آورد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن آب باز خورد و خوش آمد اورا
گفت ما ابردها علی الکبد چه سرد است این آب برجگر آنکه گفت چون یکی از شما آب خواهد
که باز خورد باید تا جهد کند تا هر کدام سرد تر است بیاشامد که آب سرد صفرا را بنشاند و
تشنگی ببرد و مرد را بر شکر کردن بعث کند ابو حاتم گفت آب سرد در وقت تشنگی شکر از
میان جان آرد مالك دنیار گفت مردی بنزدیك حسن بصری آمد و گفت مرا همسایه ایست
پالوده نمیخورد میگوید بشکر آن قیام نمیتوانم نمود گفت جاهل است او نمیداند که خدای
تعالی را بر ما نعمت بآب سرد بیشتر است از حلوا ها ـ ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم که او گفت در این آیه هر که را نان گندمین باشد و آب سرد و سایه که در او
بنشیند این سه چیز از آن نعیم است که خدای تعالی گفت که شما را از آن بپرسند ـ عبدالله
مسعود گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که این نعیم ایمنی وتن درستی است ـ عبدالله
عباس گفت از عمر خطاب شنیدم که او گفت یك روز بیرون آمدم بگرمگاه و رسول را (ص)

دیدم بیرون آمده مرا گفت یا فلان اینوقت برای چه بیرون آمدهٔ گفتم برای آنچه تو بیرون
آمدهٔ و سبب این آن بود که در خانه هیچ طعام نبود و گرسنه بودند جماعتی بنشستند و حدیث
میکردند ـ آنکه رسول (ص) گفت هیچ قوتی دارید تا برویم باین خرماستان و اشاره کرد به
خرماستانی که ابوالهشیم را بود برخاستند و روی بآنجا نهادند چون برفتند سه بار رسول (ص)
سلام کرد بر ایشان ابوالهشیم حاضر نبود ام الهشیم حاضر بود می شنید جواب نداد طمع آنرا که
رسول صلي الله علیه وآله وسلم سلام زیاد کند چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم جواب نشنید
خواست تا برگردد چون ام الهشیم چنان دید در بگشاد و از قفای رسول (ص) بتاخت و گفت
یا رسول الله من آواز تو می شنیدم برای آن جواب ندادم تا سلامت زیاده کنی تا خیر و برکت ما
زیاده گردد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابوالهشیم کجا است گفت یا رسول الله (ص) بطلب
آب رفته همین ساعت آید در آی که هزار صلوات و رحمت بر تو باد رسول و ابوبکر وعمر در
آنجا رفتند او برفت و بساطی در زیر درخت خرما بیفکند تا ایشان بنشستند ابوالهشیم در آمد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنجا یافت بغایت خرم شد و بر درخت رفت و شاخی پر بار ببرید
از درخت و بیاورد و پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم نهاد و گفت یا رسول الله (ص) بخور
از این شاخ آنچه نیکو تر است از رطب و بسر و تذنوب رسول (ص) و صحابه از آن بخوردند
و ام الهشیم آرد بسرشت و بنان پختن مشغول شد و ابوالهشیم قصد کرد که گوسفندی را بکشد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم رها نکرد ایشان قیلوله ساختند چون برخاستند طعام رسیده بود
بخوردند و از آن آب سرد باز خوردند ابوالهشیم آن شاخ باز آورد تا باقی خرما که بر او
بود بخوردند آنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت این سایه و طعام و آب سرد آنستکه خدای
تعالی بپرسد از این قوم في قوله ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چون این آیه آمد صحابه گفتند
یا رسول الله (ص) ما را از این اسودین یعنی از خرما و آب بخواهند پرسید و ما تیغ بردوش
نهاده در راه او قتال میکنیم گفت بلی بخواهد پرسید ابن سیرین گفت از عبدالله عمر که
این نعیم گرمابه است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت روز قیامت خدای تعالی نعمتهای
خود بر بنده شمارد تا در میان آن گوید نه از من خواستی که فلانه را روزی من کن تا بزنی
کنم اورا من اجابت کردم تورا بنام و نسب بگوید اورا عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد
صحابه گفتند یا رسول الله (ص) خدای تعالی مارا از کدام نعمت خواهد پرسیدن ومانان جوین نیم
شکم نمی یابیم خدای تعالی وحی کرد و گفت بگو ایشان را که نه نعلین در پا کرده اید و آب
سرد میخورید ـ انس مالك گفت چون این آیه آمد مردی درویش آمد و گفت یا رسول الله
همانا معافیم از این سئوال که ما را نعیمی نیست که از آن بپرسند رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت نه نعلین در پای داری و آب سرد میخوری ودر سایه می نشینی ـ ابن کثیر گفت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم این سوره براصحاب خواند گفتند یا رسول الله (ص) این نعیم چیست که
مارا از آن بپرسند گفت خانه که دراو بنشینید وجامه که باو عورت بپوشید وقوتی که بآن راست
باشید ـ عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وسلم این بخواند و تفسیر او

باز کرد گفت الهیکم التکاثر مشغول کرده است شما را کثرت مال حتی زرتم المقابر تا آنگاه
که شما را برگور برند مال جمع میکنید بناحق و منع میکنید از حق و در وعاها می نهید و داب
شما این است تا بمردن کلا سوف تعلمون بدانید انگه که در گور شوید ثم کلا سوف تعلمون پس
بدانید آنگه که از گور برخیزید کلا لو تعلمون علم الیقین اگر بدانید علم الیقین انگه که نامها پراکنده
می آید در قیامت لترون الجحیم به بینید دوزخ را و خلایق بعضی سعید و بعضی شقی باشندثم
لترونها عین الیقین آنکه به بینند آنرا عین الیقین انگه که صراط نصب کنند برسر دوزخ بمانند
بل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم انگه بپرسند شما را از نعیم و آن پنج چیزاست سیری شکم
و سردی آب و لذت خواب وسایه مساکن واعتدال خلقت ـ ابراهیم گفت هر که اوطعامی خورد
یا شرابی و در عقب آن شکر کند خدای را خدای تعالی اورا از نعیم آن طعام و شراب نپرسد
عبدالله عباس گفت آن نعیم تن درستی و صحت وسمع و بصر است و سلامت دل خدای تعالی از
آن بپرسد بقیامت که چه کردی آنرا در چه بکار بردی و او عالم تر است بیانه قوله ان السمع
والبصر و الفؤاد کل اولئك کان عنه مسؤلا امام محمد باقر علیه السلام گفت مراد عاقبت است
کسی آمد و پارهٔ انگبین پیش سعید جبیر آورد گفت این از آن نعمتی است که خدای تعالی
بندگان را از آن بپرسد ـ محمدبن کعب گفت مراد بنعمت نبوت و بعث رسول ما است که
نعمتی و رحمتی است برجهانیان بیانش قوله یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و از امام الهمام جعفر
بن محمدالصادق علیهما السلام روایت کردند که مراد بآن نعمت ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است
علیه الصلوة والسلام بیانه قوله واتممت علیکم نعمتی اگر آنچه نا تمام باشد از آن سؤال کنند
اولی تر که آنچه کمال دین باشد و تمام نعمت و رضای خدای تعالی از مکلفان در مسلمانی بآن
باشد چنانکه آیت متضمن است اولی تر که نعمت است و این دو بیت یکی جائی رفته است اینجا
هم لایق است مواهب الله عندی جاوزت املی ولیس یبلغها قولی ولا عملی لکن افضلها عندی
واجلها ولایتی لامیر المؤمنین علی ع

سورة العصر ـ این سوره مکی است سه آیه است و چهارده کلمه است و شصت و هشت
حرف است و روایت است از ابو امامه و ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر
که ار سورة العصر بخواند خدای تعالی خاتمهٔ امور او بر صبر کند وروز قیامت با اصحاب حق
باشد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله

سورة العصر ثلاث آیات و هی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ ☆ اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ☆ وَتَواصَوْا
سوگند بعصر رسول خدا بدرستیکه آدمی هر آینه درزیانکاری است مگر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و وصیت کردند
بِالْحَقِّ ☆ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ
بامر حق و وصیت کردند باهم بشکیبائی

قوله تعالی والعصر این قسمی است که خدای تعالی کرد بعصر مفسران دراو خلاف کردند عبدالله
عباس گفت مراد بعصر دهراست وروزگار ـ ابن کیسان گفت مراد بعصر شب و روز است و
بامداد و شبانگاه را عصران خوانند و نیز شب و روز را بیانش قول شاعر حمید بن ثور ولن
یلبث العصران یوماً ولیلة اذا طلبا ان یدرکاما یتمما ـ حسن بصری گفت ما بعد الزوال ساعاتی
که پس از زوال باشد تا بآفتاب فروشدن قتاده گفت آخر ساعتی از ساعات روز ـ مقاتل گفت
نماز دیگر و هی الصلوة الوسطی ان الانسان لفی خسر جواب قسم است بحق عصر که آدمی در
خسران ونقصان وزیانکاری است اخفش گفت لفی عقوبة در عقوبت است اعرج بدوضم خواند
خسر ـ الا الذین امنوا انگه استثناء کرد مؤمنان را از آن نقصان وخسران گفت الاّ آنانکه ایمان
آرند وعمل صالح کنند معنی آنست که آدمی چون پیر شود وضعیف گردد واز عمل باز مانده و
قوهٔ عقلش ناقص شود کارهایش ناقص شود الاّ مؤمنان که ایشان آنگه که پیر شوند وقوهٔ نشاط
ایشان ساقط شود همان عمل که در جوانی کرده باشد ایشان را نویسند مثله قوله لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا و در قرائت عبدالله مسعود است ان
الانسان لفی خسر وانه فیه الی اخر الدهر ـ ابی کعب گفت من این سوره را بر رسول ص خواندم
و گفتم یا رسول الله ص تفسیر این سوره مرا بگوی گفت والعصر قسم است از خدای تعالی بآخر
روز بر آنکه انسان یعنی ابوجهل درخسارت وزیان کاری است الاالذین امنوا وعملوا الصالحات
یعنی صحابهٔ رسول ص و اهل البیت او و سر ایشان امیرالمؤمنین است علیه الصلوة والسلام چه
این اوصاف باو لایق است اما قوله الذین آمنوا کقوله انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا و
قوله وعملوا الصالحات کقوله یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و توا صوابالحق الحق مع علی
و علی مع الحق و تواصوا بالصبر کقوله الصابرین و الصادقین ـ قوله و تواصوا و یکدیگر را
اندرز کننو بحق و طلب آن و ثبات بر آن و اندرز کردند یکدیگر را بصبر بر بلاو این صفت
مؤمنان مخلص است اگر تخصیص کنند لایق است واگر بر عموم حمل کنند فائده اش بیشترباشد

سورة الهمزه ـ این سوره مکی است و نه آیه است و سی و سه کلمه است وصد وسی
حرف است و روایت است از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که سوره
ویل لکل همزة بخواند خدایتعالی اورا بعدد هر کس که استهزاء کرد بر رسول صلی الله علیه وآله
و سلم و اصحاب او ده حسنه بنو سند صدق رسوالله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً

سورة الهمزة تسع آیات و هی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم
بنام خداونه بخشنده مهربان

وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ * اَلَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ * یَحْسَبُ اَنَّ مالَهُ اَخْلَدَه
وای هر غیبت کننده وطعنه زننده بظاهر آنکس که جمع کرد مال راو شمرد آنرا می پندارد اینکه مال او جاوید کند اورا
کَلّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ * وَما اَدْریكَ مَا الْحُطَمَةُ * نارُاللهِ الْمُوقَدَةُ الَّتی
نه چنان است هر آینه انداخته شود اودر دوزخ وچه چیز دانا کرد تورا که چیست حطمه آتش خداست برافروخته شده است آن اتشی است

تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةَ * اِنَّهَا عَلَيهِمْ مُؤصَدَةٌ *فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ
که برامد بر دلها بدرستی که اتش برانها بسته شده درستونهای کشیده شده

قوله تعالی ویل لکل همزة لمزة الایة حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت وای بر هر غیابی و غمازی ـ عبدالله عباس گفت مراد سخن چینانند که میان مردم سعی کنند بفساد و تفریق کنند میان دوستان و خویشان و دروغ بر بی گناهان نهند ـ سعید جبیر گفت وقتاده مراد مغتابانند که عیب کنند مردم را در غیبت ابوالعالیه و حسن و عطا گفتند همزة آن باشد که عیب مردم کنند در روی و لمزة آنکه عیب مردم کنند در غیبت ـ مقاتل گفت هردو یکی باشد و معنی آنکه عیب کند مردم را از پس ایشان بیانش قول زیاد الاعجم که گفت اذا لقیتك عن سخط تکاشفنی و ان تغیبت کنت الهازم اللمزة ابن زید گفت همزة آن باشد که مردم را زند بدست و لمزة آن باشد که ایشان را رنجاند بزبان ـ سفیان ثوری گفت همزه آن بزبان عیب گوید لمزه آنکه بچشم شکستن عیب کند ابن کیسان گفت همزه آن باشد که همنشین را بزبان رنجانده و لمزه آنکه بچشم و ابرو و اشاره کند و طعن زند بر او و اصل ضغطه و فشردن و زدن باشد و منه المهماز للحدیدة التی فی اسفل الخف وکذلك اللمز و الغمز و انما یکون بالعین والحاجب آنکه هر سه‌نوع لفظ درعیب کردن استعمال کنند و این بنائی است برای فاعل و مثله هزاة و ضحکه و سخره بفتح العین الذی یهزاء من الناس و یضحك و یسخر منهم ـ چون خواهی که مفعول گوئی عین را ساکن باید کردن یقول سخره و ضحکه و هزاه آنرا که از او سخریه کنند و استهزاء و بر او بخندند والهمز ایضاً العض والدفع و منه همزة الحرف و اعرابی را گفتند اتهمز الفاره قال السنور یهمزها قال العجاج و من همز ذاراسه تهشما مفسران خلاف کردند در آنکه آیه در که آمد بعضی گفتند در جمیل بن عامر الجحمی آمد و کلبی گفت در اخنس بن شریق آمد ـ بعضی دیگر گفتند در وهب بن عمر الثقفی آمد ـ محمد بن اسحق بن بسار گفت در امیة بن خلف الجحمی آمد ـ مقاتل گفت در ولید مغیره آمد که رسول ص را عیب کردی و چون بگذشتی چشم بر او شکستی مجاهد گفت عام است در جمله آنانکه بدین صفت باشند الذی جمع مالا آنکه مال جمع کند شیبه و نافع و عاصم و ابن کثیر و ابوعمرو خواندند بتخفیف میم و باقی بتشدید من التجمیع لتکثیر الفعل و راویان از یعقوب خلاف کردند در تخفیف و تشدید و عدده میشمارد آنرا من التعدید والتکثیر ایضاً و قیل استعده و اعده و جعله عادا آنرا ذخیره و اندوخته می کند ـ و حسن بصری خواند عدده بتخفیف علی فك الادغام و ترك التضعیف کقول الشاعر مهلاً امامة قد جربت من خلقی انی اجود لاقوام و ان ضننوا اراد ضنوا ای بخلوا ففك الادغام آنکه رد کرد بر او بکلمهٔ ردع و زجر گفت کلاّ آنکه قسم اضمار کرد و گفت لینبذن بخدای که اورا در اندازند و النبذ الطرح و منه النبیذ فعیل بمعنی مفعول فی الحطمة و هی درکة من درکات النار در اندازند اورا در حطمه و این درکه ایست از درکات دوزخ و اشتقاق او از حطم باشد و آن شکستن باشد و آتش شکننده بود و این همان بنا است که

بیان کردیم در همز و لمز آنکه برسبیل استهوال و استعظام گفت و ما ادریك ما الحطمة ای محمد ص تو چه دانی که حطمه چه باشد آنکه هم او تفسیر کرد ناره الله الموقدة آتش افروخته خدایست برای آن بخدای اضافه کرد که خلق او است و بامر و فرمان او است التی تطلع علی الافئدة آنکه بر دلها مطلع شود یعنی الم وضرر آن بدلها رسد یعنی با آنکه مکان دل در چند پوشش باشد از همه بگذرد و باو رسد یقول العرب اطلعت علی ارض کذا ای بلغتها انها ضمیر راجع است با حطمه علیهم بر ایشان یعنی بر کافران مؤصدة در فراز گرفته و بسته باشد و قال اصدته و او صدته اذا اطبقته و منه و صید الباب فی قوله و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید ـ فی عمد ممدده قراء در او خلاف کردند کوفیان خواندند الا حفص فی عمد بضمتین یعنی جمع عمود کقدوم و قدم باقیان خواندند فی عمد بفتحتین جمع عمود ایضاً کادیم و ادم و اهاب واهب آنکه در معنی او خلاف کردند ـ عبدالله عباس گفت یعنی آن عمادها بر ایشان بندند و غل کنند چنانکه ما گوئیم فلان در بند است و التقدیر وهم فی عمد ممددة آنکه بندها وزنجیرها بر ایشان باشد یك سر در دوزخ باشد و یك سر در پای او استوار ـ قتاده گفت مراد عمودها است که ایشان را بآن عذاب کنند در دوزخ و گفتند عمودها است بمسمار بر دوزخ دوخته تا نومید باشند از آنکه بیرون خواهند آمدن ـ بعضی دیگر گفتند معنی آنست که درها بر ایشان بسته باشد بعمودها و آهن و فی باست ای انها علیهم مؤصدة بعمد ممدوده ـ انس مالك روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت المؤمن کیس فطن حذر وقاف مثبت لایعجل عالم ورع و المنافق همزة لمزة حطمة کحاطب اللیل لایبالی من این یکسب و فیما ینفق گفت مؤمن زیرك است و حذر کننده و ساکن و بر جای و شتاب زدگی نکند و عالم و پارسا باشد و منافق غیاب و غماز و شکننده باشد چون کسی که بشب هیزم جمع کند باك ندارد که از کجا کسب کند و در چه نفقه کند

سورة الفیل ـ این سوره مکی است و پنج آیه است و بیست کلمه و نود و شش حرف است و روایت است از زر بن حبیش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که او سوره الفیل بخواند خدای تعالی اورا ایمن کند از خسف و قذف و مسخ در دنیا

سورة الفیل خمس آیات و هی مکیة

بِســـــــــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحابِ الْفِیلِ * اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِي تَضْلِیلٍ * وَ اَرْسَلَ
آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو بیاران فیل آیا نگردانید حیلهٔ ایشان را در گمراهی و فرستاد
عَلَیْهِمْ طَیْراً اَبابِیلَ * تَرْمِیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ * فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ
برایشان مرغان راگروه گروه‌ازابابیل‌که می انداخت‌آنهارا بسنك ازگل پس گردانید انهارا مانند کاه خردشده

قوله تعالی الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل حق تعالی گفت بر سبیل تنبیه و تحذیر و تذکیر نه بینی ای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی نمیدانی که خدای تعالی چه کرد باصحاب

فیل یعنی با خداوند فیل و فیل اسم جنس است واقع باشد بر یکی و جماعتی و قصه او چنانکه
محمد بن اسحق و سعید جبیر و عکرمه از عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند آن بود که پادشاهی
بود از پادشاهان حمیر اورا ذرعه ذونواس میگفتند جهود بود جماعتی ازقبیله حمیر بااوبرآن ملت
بودند مگر جماعتی از اهل نجران که ترسا بودند و بر حکم انجیل بودند و ایشان را مهتری
بود نام او عبدالله التامر ایشان را دعوت کرد با جهودی و گفت اگر فرمان نبرید بکشم شما را
و ایشان اختیار قتل کردند و ملت خود رها نکردند بفرمود تا برای ایشان خندق ها بکندند و
از ایشان بهری بکشت و در آن خندق افکند و بهری را بصبر بکشت و بهری را در آتش افکند
و از ایشان کس رها نکرد الا یك مرد از اهل سبا که اورا اوس بن ثعلبان گفتند او بجست
بر اسبی که داشت و بنزدیك قیصر رفت و قصه با او بگفت و او را بیاری خواست قیصر
گفت شهر تو از شهر ما دور است ولیکن نامه نویسم بملك حبشه که او بر دین ماست تاتورا
یاری کند نامه نوشت برای او بنجاشی و گفت چون این نامه بتو رسد باید که این قوم را
نصرت کنی چون نامه باو رسید او مردی را از اهل حبشه نصب کرد نام او ارياط و اوراگفت
چون بیمن رسی ثلثی مردان اورا بکش و ثلثی را شهرخراب کن و ثلثی ببردکی بیاور و بنزدیك
من فرست چون این امر باوس رفت باانجا رفتند و قتال کردند لشکر ذونواس متفرق شدند و
او بگریخت و بکنار دریا آمد و لشکر بدنبال او اسب در دریا زد و هلاك شد و ارياط
با یمن آمد و آنچه ملك حبشه فرموده بود نجاشی بکرد وقوم را ثلثی بکشت و ثلثی از شهر
خراب کرد وثلثی مردمرا ببردکی ببرد مردی از قبیله حمیر نام او ذوخذن در آن نکبت و بلاکه
در یمن بود و باهل یمن رسید این بیت ها بگفت دعینی لا ابالك لم یطیقی لحال الله قد اثرفت
ریقی اذا عرف العیان اذا انتسبناه اذا تسقی من الخمر الرّقیق وشرب الخمر لیس عليّ عار
اذا لم یشتکی فیها رفیقی وعمدان الذی بنیت علیه بنوه ممسکا فی راس بیق هومصابیح السلیط
یلحق فیه اذا نمشی کتوماض البروق واصبح بعد حدمة رقاداً وغیر خنسه لهب الحریق واسلم
ذونواس مستمینا وحذر قومه حبل المضیق ارياط در یمن مقام کرد و نجاشی را خبر کرد بآنچه
کرده بود او نامه نوشت که آنجا مقام کن با لشکری که داری پس از مدتی ابرهه بن الصباح
را با ارياط کراهتی افتاد جماعتی را از حبشه باز بردند با ارياط خصومت آغاز کرد و ساز جنك
بساختند چون برابر یکدیگر فرود آمدند ابرهه کس فرستاد بارياط و گفت خصومتی که هست
ما راست با یکدیگر ولشگر را گناهی نیست بیرون آی تا یکباری با یکدیگر بگردیم اگر تو مرا
بکشی لشگر و ولایت تو را مستخلص باشد و اگر من تورا بکشم همچنین باشد براین قراردادند
و بر روی یکدیگر بیرون آمدند و ارياط مردی بود جسیم ووسیم و حربه در دست داشت و
ابرهه مردی بود کوتاه و قصیر و دمیم و ازپس او غلامی از آن او میآمد سلاح او بر گرفته
یك دوبار بگردیدند ارياط حربه زد ابرهه را بر روی آمد دهن و بینی او ببرید اورا برای
آن اشتر خواندند و او بیفتاد غلام چون دید که ابرهه بیفتاد حمله برد بر ارياط و اورا زخمی
بزد وبکشت و لشکر بر ابرهه جمع شدند این خبر بنجاشی رسید ملك حبشه خشم گرفت و نامه

نوشت بابرهه و گفت تورا دستوری که داده است که با ارياط قتال کنی و او را بکشی من
لشگری فرستم که تورا بگیرند و موی پیشانی ببرند و خاك ولایت با شهر خود آرم ابرهه نامه
بر خواند و در حال بفرمود تا سر او بتراشیدند و موی سر جمع کرد و بفرمود تا پاره خاك از
زمین بر گرفتند و در ظرفي کردند هر دو پیش نجاشی فرستاد و گفت آنچه تو بدان سوگند
خوردهٔ من بجای آرم و من بندهٔ توام اگر فرمائی از قبل تو اینجا باشم و این ولایت نگاه
میدارم و عمارتی میکنم و الا آنچه رأی تو باشد بفرمای نجاشی خوشنود شد واو را درآنولایت
قرار داد آنکه در صنعا کنشتی کرد و مال جهان برآن خرج کرد چنانکه مانند آن کس ندیده
و نام آن کنشت قلیس نهاد و نامه نوشت بنجاش که من برای تو و بنام تو کنیسه کردم که در
بسیط زمین کس چنان نکرد و چندان حرمت نهادم آنرا که خلایق عالم از راه دور می آیند
و آنرا می بینند و عنقریب چنان سازم که مردمی که بحج بجانب مکه میروند و آنجا زیارت
میکنند این جا آیند نجاشی شاد شد و این حدیث در عرب پرا کنده شد مردی من بنی مالك
من کنانه برخاست و آنجا رفت و آن جایگاه بدید و بشب در زاویهٔ از آن جایگاه پنهان شد
و حدیث کرد بر طریق استخفاف و برای آنکه ابرهه گفت که حج عرب با این جا گردانم در
شب از آنجا بگریخت خادمان آن جایگاه آن بدیدند ابرهه را خبر کردند او دل تنك شد بغایت
و گفت این که کرده باشد گفتند مردی از عرب روزی چند اینجا بود اکنون گریخته است
این جز او نکرده است ابرهه سوگند خورد که ننشیند تا کعبه ویران نکند بعوض آنکه عرب
بی حرمتی کرده بود آنکه لشگر بسیار از حبشه جمع کرد و روی ببلاد عرب نهاد و این خبر
بعرب رسید عرب نیز ساز و اهبت جنك بکردند اول پادشاهی از ملوك حمیر لشگر جمع کرد و
بروی او شد نام آن پادشاه ذونفر بود قتال کرد با او ابرهه غالب آمد و عرب را هزیمت کرد و
پادشاه را بگرفت و خواست تا اورا هلاك کند گفت مرا مکش که من تورا بکار آیم در این
عزم که کردهٔ بفرمود تا اورا بند کردند و با خود ببرد از آنجا برفت بقبایل خشعم رسید نفیل بن
حبیب بیرون آمد با جماعت خشعم قتال کردند ابرهه غالب آمد و نفیل را بگرفتند و پیش او
بردند او گفت مرا مکش که من دلیل تو باشم در زمین عرب که تو احوال این ولایت ندانی
اورا نیز بند کردند و با خود ببرد و از آنجا بطایف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد با لشکر
ثقیف گفت ایها الملك مارا با تو جنگی نیست و تو بقصد ما نیامدهٔ و ما را بتخانه هست آنرا
بیت اللات گویند آن خانه نیز مطلوب تو نیست مطلوب تو خانه مکه است اگر خواهی تا ما
دلیل بفرستیم تا تورا رهنمونی کند بر آن خانه گفت روا باشد مردی را با او بفرستادند که
اورا ابو رغال گفتندی چون بجائی رسید که آنرا مغمس گویند در آن منزل بمرد و گورش
آنجا نهاده‌اند و هر که آنجا بگذرد عادت کرده اند که سنگی برآنجا اندازند و ابرهه ازمنزل مردی را
بالشکری عظیم بجانب مکه فرستاد نام آن مرد الاسود بن مقصود تا بر مقدمه برفت و مال
حرم بر گرفت و دویست شتر عبدالمطلب بگرفت - عبدالله بن عمرو بن مخزوم در حق او گوید
یارب اخذ لاسود بن المقصود الاخذ العجمة ذات التقلید من الحری ثم ثبیر فالبید قصمها الی طماطم

سود قد اجمعوا اذلا یکون عید و یهدم البیت الحرام المعمود والمروتین والمشاعر السود
حقربهم ربی و انت محمود انکه ابرهه رسولی فرستاد باهل مکه نام او جاطة الحمری و او را
گفت بنزدیك رئیس مکه رو وپیغام من بگذار و بگوی که من نه بقتال تو آمده ام بدان آمده‌ام
تا این خانه خراب کنم و برگردم اگر منعم نکنی کسیرا با تو کاری نیست واگر منع کنی با تو
قتال کنم ـ عبدالمطلب گفت این پیغام راست نیاید من بیایم واورا بگویم آنچه جواب است
انکه برخاست وبا جماعتی فرزندان خود و خدم آنجا رفت چون ذونفر که ملك حمیر بود بشنید
که عبدالمطلب آمد برخاست وپیش ابرهه رفت وگفت ایها الملك بدانکه این عبدالمطلب سید
قریش است و در همه عرب بزرگوارتر ازاو نیست واو آنست که مردمان را طعام دهد و وحوش
وطیور را در سهل و جبل و کرم وبزرگواری او در عرب مشهور است این برای آن گفتم که
اورا حرمت داری ونیکو بنشانی و سخن او نیکو بشنوی و بآنچه ممکن بود رضای او بجوئی
که سرفراز عرب است این تعریف بکرد وبرخاست وعبدالمطلب را پیش ابرهه برد عبدالمطلب
مردی تمام بالا بود ونیکو روی بود وفصیح زبان وبا هیبت ابرهه چون اورا بدید عظیم وقعی
بود اورا در چشم او و از سریر فرود آمد اورا اکرام کرد وترجمان او پیش آمد وگفت میگوید
بچه کار آمدهٔ عبدالمطلب گفت من آمده ام که کسان ملك شتری چند گرفته انداز من تا بفرمائید
تا شتران باز دهند ابرهه گفت ترجمان را یا عجبا من چون این مرد بدیدم در چشم من وقعی
بود اورا گمان بردم که مردی عاقل است من با لشکری بدین عظیمی آمده ام تا خانه که شرف
ایشان و مفخر عرب در آنست ویران کنم او را خود هیچ همت آن نیست برای شتری چند
کرکین سخن میگوید او از چشم من بیفتاد ترجمان بگفت عبدالمطلب جواب داد وگفت این
شتران مراست وللبیت رب یحفظه و یمنعه منه انشاء خانه را خدائی است که اگر خواهد نگاهدارد
و باز پاید ابرهه گفت روا باشد بفرمود تا اشتران بعبدالمطلب دادند وآن دویست شتر بازگرفت
و در کوه بچرا فرستاد و روی بمکه نهاد ابرهه از آن منزل بمنزل دیگر آمد عبد المطلب و
عمروبن نعایه را با خود بیاورد و او سید کنانه بود وخویلدبن وائله را و او سید هذیل بود
با جماعتی رؤسای قبائل پیش ابرهه رفتند وقراردادند که تا ثلثی مال اهل حجاز وتهامه بستاند
و باز گردد وخانه ویران نکند قبول نکرد و عبد المطلب باز آمد و قریش را گفت شما را در
شعبات این کوهها باید رفت تا از این لشکر مضرتی بشما نرسد و عبد المطلب بیامد وحلقه در
خانه بدست گرفت و تضرع کرد با خدای تعالی و این بیت ها بگفت لاهم ان العبد یمنع رحله
و حلاله فامنع حلالك لایغلبن صلیبهم و محالهم عدوا محالك لایدخلوا البلد الحرام اذا فامر
ما بدالك جروا جمیع بلادهم والفیل کی یسبوعیالك آنکه بیامد و بجائی متواری شد با قوم
خود و ابرهه لشکر برگرفت و روی بمکه نهاد با پیلان و گفتند دوازده فیل داشت ودر میان
ایشان فیلی بود عظیم وهائل که نجاشی فرستاده بود اورا نام محمود بود و پیشرو پیلان بود وآنجا
که رفتندی با او برفتندی و چون او باستادی بایستادندی نفیل بیامد که سید خثعم بود و در
گوش آن فیل گفت یا محمود دانی که این چه زمین است لا این حرم حرم خدا است نگر تا گرد

او نگروی که هلاك شوی چون پیلان را بیاراستند و آهنك خانه خواستند کردن آن فیل بهتر
فرو خفت وچندانکه اورا زدند ازآنجانب یك گام ننهاد ازجوانب دیگر هرجای که روی نهادندی
بشتافتی وبرفتی چون روی بکعبه نهادندی فرو خفتی ایشان را از آن شگفت آمدی ونفیل از آنجا
بگریخت ودر بعضی کوهها پنهان شد وخدای تعالی ازجانب دریا مرغانی فرستاد بر شکل خطاف
و هر یکی سه سنك داشتند یکی در منقار دو در چنگال هر یکی بمقدار نخودی در بالای
سر هر مردی یکی از ایشان بایستاد هرکس را که سنگی از آن برو آمد بیفتاد و هلاك می شد
و روی بهزیمت نهادند و آن مرغان از پی ایشان میرفتند و سنك بایشان میزدند و می کشتند
ایشان را ونفیل بن حبیب چون چنان دید گفت این المفر والاله الغالب والاشرم المغلوب غیر
غالب ونیز گفت الاحییت عنا یاردینا نعمناکم من الاصباح عینا ردینة لورایت ولن تریه لدی
جنب المحصب مارایتنا اذالعذرتنی وحمدت امری ولم تاسی علی مافات بینا حمدت الله اذ عاینت
طیراً وخفت حجارة تلقی علینا وکل القوم یسئل عن نفیل کان علی للحبشان دینا نفیل ازآن
کوه که بود در ایشان می نگرید و ایشان هلاك می شدند ودر هم می افتادند و خدای برابرهه
دردی وعلتی گماشت که جمله سرانگشتان او بیفتاد وخون وریم ازآن آمدن گرفت تا باصنعا بیامد
بر آنحال آنجا بیماری سخت ببود بر او وشکمش بیاماسید وبترکید واعضایش بیفتاد و بمرد ـ
مقاتل سلیمان گفت سبب حدیث اصحاب الفیل آن بود که جماعتی ازقریش ببازرگانی بزمین
نجاشی رفتند چون بساحل دریا رسیدید فرود آمدند کلیسیائی بود ازآن ترسایان که قریش آنرا
هیکل خواندند و بزبان ترسایان آنرا ماسرجسان گفتند در آن خانه آتش برافروختند و چیزی
بختند و آتش رها کردند و برفتند باد بر آمد و آتش بآنجا برد و آتش در افتاد و آن صومعه
بسوخت فریاد برآمد وصریخ و استغاثه بنجاشی رسید خشم بگرفت و ابرهه را نام زدکرد تابرود
با لشکری و کعبه ویران کند در این وقت مسعود الثقفی بمکه بود مکفوف شده تابستان بطایف
شدی و زمستان بمکه و مردی بود با قدر و خطر و خداوند رأی وبصیرت وجرئت و دستگاه
عبد المطلب اورا گفت یا مسعود چه رأی بینی درین کار گفت بیا تا بیك جای بکوه حراشویم
و آنجا رأی زنیم آنجا رفتند ابومسعود گفت رأی آنست که صد شتر بگیری وآنرا هدی خانه خدای
کنی و هر یکی را نعلی در گردن کنی و رسم هدی آن باشد که آن سیاهان یکی را از آن بکشند
خدای تعالی خشم گیرد برای خانه خود عبد المطلب هم چنان کرد ایشان برسیدند اول آهنك
اشتران کردند و چند شتر را پی کردند و بکشتند ابو مسعود گفت اکنون تعرض کردند سخط
خدای را و ابو مسعود عبد المطلب را گفت دل مشغول مدار که این خانه خدا است خدای را
هست که اورا نگاهدارد نه تبع با لشکر گران آنجا فرود آمد و خواست تا این خانه ویران
کند خدای تعالی جهان بر وی تاریك کرد سه روز تبع پشیمان شد وتوبه کرد وخانه را جامه
قباطی در پوشید و تعظیم کرد و شتر بسیار بکشت آنجا آنکه عبدالمطلب را گفت بنگر بجانب
یمن تا چه بینی او بنگرید گفت مرغانی می بینم سفید که از کنار دریا روی بمکه نهادند گفت
بنگر تا کجا فرود آیند گفت ببالای سرما رسیدند گفت می شناسی آنمرغان را گفت نه مرغان

بلاد مانه اند عربی نیست وتهامی و نجدی و شامی گفت برچه‌شکل‌اند گفت بشکل منج انگبین ودرمنقار هریکی سنگی هست هر گروهی‌را یکی درپیش ایستاده است مرغی سیاه‌سر دراز گردن سرخ منقار بیامدند آن مرغان وگرد لشکرگاه ابرهه درآمدند چون ایشان صف برکشیدندوآهنك کعبه کردند هرمرغی ازایشان آنچه درمنقار داشت بیانداخت برهر سنگی نام‌صاحب اونوشته برهریکی که سنك براو زدند برسرش آمد بزیرش بیرون آمد واگربر پشتش افتاد از سینه‌اش آمد از پشتش بیرون رفت تا همه بر جای بمردند و گفتند از آن جمع کس نبماند الاّ ابرهه و کنیت او ابو یکسوم بود او تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی بالا سر او میرفت تا او بحبشه رسید پیش تخت نجاشی و این قصّه با او بگفت که این لشکر با این شکوه و کثرت از سنگ ریزه مرغان ضعیف هلاك شدند او از آن تعجب می نمود وآن مرغ آن سنگ که در منقار داشت بر سر او زد و او را برجای بکشت تا نجاشی بدانست که هلاك ایشان چگونه بود آنکه چون شب در آمد و ابومسعود و عبدالمطلب بر کوه حرا بودند هیچ آوازی و حسّی نشنیدند و هیچ روشنائی از لشکر ابرهه ندیدند چون روز بود فرود آمدند اندك اندك پیش می آمدند و تفحص می کردند هیچ آواز نبود چون بلشکرگاه رسیدند همه را مرده دیدند بیامدند و آنچه یافتند از زر و سیم و جواهر و عبدالمطلب دو چاه بکند و پر کرد از آن زر و سیم و ابومسعود را گفت یکی مرا و یکی تورا آنچه تو خواهی گفت مرا آن ده که تو برای خود برگرفتهٔ گفت روا باشد که من بانصاف قسمت کرده ام آنکه آواز دادند و مردم را خبر کردند وآن فضلات غنایم و متاع و اثاث بود برداشتند عبدالمطلب وابومسعود بدان مال توانگر شدند و بر قوم خود سیادت یافتند و عبدالله بن عمروبن مخزوم درقصّهٔ اصحاب‌الفیل این بیت ها بگفت انت‌الجلیل ربّنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمّس من بعد ماهمّ بشر مبلس حبسته فی هیئة المکرکس وما لهم من فرج و منفس قال والمکرکس المنکوس المطروح و قال ابو الصّلت ابن امیّة بن مسعود فی ذلك انّ ایات ربّنا بیّنات مایماری بها الاّالکفور حبس الفیل بالمغمّس حتّی ظلّ یحثوکأنه معقود حوله من رجال کندة فتیان مصالیت فی‌الحروب صفور غادروه ثم ابدعروا سراعاً کلّهم‌عظم‌ساقه مکسور واقدی گفت ابرهه از جدّ آن نجاشی بود که در عهد رسول ما صلی‌الله علیه و آله و سلم بود اصحاب تواریخ در تاریخ عام‌الفیل خلاف کردند مقاتل گفت پیش از مولود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بچهل سال ـ کلبی گفت و عتبه‌بن عمیر پیش مولود رسول(ص) بود به بیست سال بعضی دیگر گفتند بسی سال بعضی دیگر گفتند بهمان سال بود ابو الحارث گفت عبدالملك مروان پرسید غیاب بن اشیم الکنانی‌اللّیثی را و از معمّران بود که تو مهتری یا رسول(ص) گفت رسول از من مهتر بود اما مولد من پیش از مولد رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم بود که رسول عام‌الفیل زاد و من بزرگ بودم پدرم مرا دست گرفته و آثار پای پیل وروث اوبمن مینمود و عایشه گفت من سائق و قائد پیل را دیدم بمکّه کور شده و مقعد گشته از مردم سئوال میکرد الم‌تر کیف فعل ربّك باصحاب‌الفیل حق تعالی این نعمت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم را یاد کرد و اعلام کرد گفت ندیدی یعنی ندانستی که خدای تو بااصحاب فیل چه کرد لفظ

بر واحد گفت برای آنکه بر واحد حمل کرد و گفتند مراد آن یك فیل بود که آنرا محمود خواندند الم یجعل کیدهم فی تضلیل نه کید ایشان در ضلال و خسار و هلاك کرد و رها نکرد که کار شود بل باطل کرد وارسل علیهم طیراً ابابیل بر ایشان فرستاد مرغان ولفظ او هم جنس است و جمع را بشاید واحدها طایر علی طریقه راکب و رکب و صاحب و صحب ابابیل یعنی جماعتی در تفرقه گروه گروه وحفال حفال قال‌الأعشی طریق و جبّار رواءٌ اصوله علیه ابابیل من الطّیر ینعب وقال امراء‌القین تراهم‌الی‌الداعی سراعاً کانّهم ابابیل طیر تحت‌داجن مدجن و قال‌آخر کادت تفوة من‌الاصوات راحلتی اذاسالت‌الارض بالجرد الأبابیل ـ در واحد او سه قول گفتند ابوّل و ابابیل کسنّور و سنانیر و ابیّل کاحلیل و احالیل و ابال کدینار ودنانیر فان اصل دینار دنار بدلالة تضعیف‌النّون ـ عبدالله عباس گفت مرغانی بودند که ایشان را منقار مرغان بود و چنگال سگان و سر ها چون سر شیر ـ عایشه گفت مرغانی بودند چون پرستك ـ سعید جبیر گفت مرغانی بودند سبز با منقار زرد ـ ابوالجوزاء گفت خدای تعالی در حال بیافرید آنرا در هوا ترمیهم میانداختند بایشان قرائت عامة با تاء است راجع باطیر و درشاذ طلحة بن مصرف و اشهب‌العقیلی بیا خواندند رجوعاً بالی‌الله تعالی و قیل الی لفظ‌الطیر بحجارة من سجّیل بسنگ های از سنگهای گل عبدالله مسعود گفت مرغانی بودند که بانگ میکردند و سنگ میانداختند و گفت خدای تعالی بادی بفرستاد سخت تا قوّت انداختن ایشان شد هیچ ازآن برسنگ و آهن نیامد الاّ بگذشت ـ در معنی سجّیل خلاف کردند ابوعبیده گفت سجّیل سخت باشد قال‌ابن مقبل ضرباتواصی به‌الأ بطال سجّیلاً و گفتند مراد بسجیل سجّین است وعرب بدل کنند لام را از نون یعنی سنگها از دوزخ و گفتند از آجر بود ـ و گفتند لفظ معرب است یعنی سنگ گل‌فجعلها کعصف مأکول کرد ایشان را چون برگ کشت خرد کرده ـ ابوعبیده گفت عصف برگ کشت باشد برای آنکه باد آنرا ببرد و آنرا نیز عصیف خوانند و گفتند کاه باشد بلغت بنی حنیفه و بلغت فرس نخاله باشد ـ و گفتند خلاف زرع باشد و قوله مأکول در او دو قول گفتند یکی آنکه مأکول بعضه بعضی خرد شکنند و بعضی آن خورده و گفتند مأکول ثمرته کما یقال فلان حسن ای حسن الوجه و علماء در قصهٔ اصحاب‌الفیل خلاف کردند که معجزکه بود بعضی گفتند از فضایل کعبه بود و بعضی گفتند از معجز پیغمبری بود که در آن روزگار بود نام او خالدبن سنان و گفتند او وصی‌عیسی بود علیه‌السلام و گفتند مقدّمات ترشیح نبوت رسول ما(ص) بود که عام‌الفیل زاد.

سورة لایلاف ـ این‌سوره مکّی است در قول عبدالله عباس و ضحاك گفت مدنی است و چهار آیت است و هفده کلمه و نود حرف است و زرحبیش روایت کرد از ابی کعب از رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم که گفت هر که او لأیلاف بخواند خدای تعالی بعدد هر که بکعبه طواف کند در حج و عمره ده حسنه بنویسد امّ‌هانی بنت ابی طالب روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی قریش را تفضیل داد بر دیگر قبائل عرب بهفت چیز که پیش از ایشان کس را نبود و پس از ایشان کس را نباشد یکی آنکه مرا از ایشان

کرد دوم آنکه نبوت درقبیله ایشان کرد و خدمت کعبه و مقام سقایت الحاج و نصرت ایشان بر فیل وامامت در ایشان سورتی فرستاد که کس را با ایشان شرکتی نبود صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً

سورة القريش اربع آيات وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

لِاِيلَافِ قُرَيْشٍ * اِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ

برای گردآمدن قریش گردآمدن ایشان کوچ کردن زمستان وتابستان است پس ستایش کنند پروردگار این خانه‌را

اَلَّذِي اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ * وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ .

که طعام‌داد ایشان‌را ازگرسنگی وایمن ساخت‌ایشانرا ازترس .

قوله تعالی لایلاف قریش ـ قراء خلاف کردند در این دو لفظ ابن عامر خواند لالاف علی وزن لعلاف بی یا ایلافهم بالیاء خلاف لفظ الاوّل باقی قراء هر دو بیا خواندند و ابن ملیح و ابو جعفر خواندند الافهم علی وزن علافهم بی یاء و باقی قراء ایلافهم بالیاء زهری گفت الایلاف الاجازة بالحقارة گفت ایلاف آن باشد که کسیرا بحقارت در راهی ببرند یقال آلف ایلافاً و اولف یؤلف و گفتند مراد بایلاف الف دادن باشد من قولهم الف بکذا والفی فلان بکذا و اصل کلمه این است و این قول مشتمل است بر دو معنی برای آن که حقیر الف دهد کار وانرا و انس دهد و خوف و وحشت ببرد یعنی کار قریش‌را نظام دادیم وعلما خلاف کردند در آنکه لام بچه‌تعلق دارد و در تفسیر اهل البیت و اخبار ایشان آمد که این هر دو سوره یکی است و میان ایشان فصل نباید کردن ببسم الله الرحمن الرحیم ودر یك رکعت نماز فریضه آن هر دو سوره بیك جا باید خواندن سفیان عیینه گفت مارا امامی بود اهل علم و اهل فضل او نیز این هر دو سوره بیکجا خواند ـ عمر بن میمون الازدی گفت در قفای عمر بن خطاب نماز می کردم نماز خفتن این هر دو سوره بیك جای خواند وبسم الله نگفت بر این قول لام تعلق دارد بقوله فجعلهم ای جعل هلاك اصحاب الفیل سبباً لایلاف قریش و نظاماً لاحوالهم و این قول حسن است و مجاهد و بعضی دگر گفتند تعلق دارد بقوله کیف فعل ربك یعنی انما فعل ذالك لایلاف قریش و گفتند متعلق او الم یجعل است یعنی انما جعلنا کیدهم فی تضلیل لایلاف قریش و گفتند تعلق دارد بمابعد ها یعنی فلیعبدوا رب هذ البیت لایلاف قریش وهو کقولهم لاکرام زید فاضرب عمرواً و کسائی و اخفش گفتند این لام تعجب است و تعلق دارد بفصلی مقدر یعنی اعجبوا لایلاف قریش شگفت دارید کار قریش را و ایلاف خدای تعالی ایشان را و ایلافهم رحلة الشتاء و الصیف و عبادتهم غیر الله و از این وجوه وجه اول قریب تر است و ایلاف نقیض ایحاش بود و نظیر او ایناس باشد اما قریش فرزندان نضر بن کنانه اند هرچه نه از فرزندان نضر است قرشی نیست . رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما فرزندان نضر بن کنانه ایم نسبت بمادر نکنیم با پدر کنیم و اثلة بن الاشفع روایت کرد که رسول علیه افضل الصلوة گفت

خدای تعالی از فرزندان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فانا خیرهم نفساً و اباً واماً و اشتقاق قریش از قرش است و آن کسب و جمع و طلب باشد برای آنکه ایشان بازرگان بودند و اصحاب تجارت و کسب اموال ایشان را قریش خواندند و گفتند معویة عبدالله عباس را پرسید که قریش را چرا قریش خواندند گفت قریش نام جانوری است در دریا که جانوران دریا را بخورد و اورا نخورد واو سفاد کند با ایشان و با او نکنند و او غالب بود بر ایشان و براو غلبه نکنند قریش بدین صفت بودند ایشان را بنام او نام کردند معویه گفت یا شیخ اینکه گفتی در کلام عرب و اشعار ایشان هست قال شاعرهم ـ و قریش هی الّتی تسکن البحر بها سمیت قریش قریشاً سلطت بالعلق فی لجة البحر علی سایر البحور جیوشا تأکل الغثّ والسّمین ولا تترك فیه لدی الجناجر ریشا هکذا فی الکتاب حتی قریش یأکلون البلاد کثیبا ـ ولهم آخر الزمان نبيّ یکثر القتل فهم الحموشا یملوءالارض خیله و رجالا یحسرون المطی حسرا کمیشا ایلافهم بدل ایلاف است و تفسیر اوست وآن کس که آلاف خواند استشهاد کرد بقول ابوطالب رحمة الله علیه که وصیّت می کند عباس را یا حمزه را برسول صلی الله علیه وآله وسلم فی قوله ولا تترکنه ما حییت بمعظم و کن رجلاً ذانجدة و عفاف تذودالعدی عن عصبة هاشمیة الافهم فی الناس خیر الاف در نصب رحله خلاف کردند بعضی گفتند نصب او بر مصدری است لا من لفظ الفعل و بعضی دیگر گفتند مفعول ایلافهم است مفعول دوم یقول الفته کذا الفت دادم اورا با فلان چیز و گفتند ظرف است ای فی رحلة الشتاء والصیف و در بعضی مصاحف یافتند رحلتاء الشّتاء والصّیف بالف تثنیه و محل او رفع بود علی تقدیرهما رحلتاء الشتاء والصیف و این معتمد نیست لمخالفة المصاحف عکرمه و سعید جبیر گفتند از عبدالله عباس که قریش را در سالی دو رحلة بودی در زمستان بمکه و در تابستان بطائف خدای تعالی ایشان را فرمود که از حرم مفارقت نکنید ـ ابو صالح گفت در شام دو جایگاه بود یکی سردسیر ویکی نزدیك گرم سیر تابستان بنزدیك سردسیر شدندی و زمستان بگرم سیر ـ و دیگر مفسّران گفتند که ایشان را در تجارت دو رحلت بود یکی در زمستان بیمن و یکی در تابستان بشام و در حرم مقام نکردندی که زمینی خشك بودی بی آب ونبات در او زرعی و ضرعی نبودی و درختی و معیشت قریش از تجارت بودی و هیچکس قریش را تعرض نکردی گفتندی ایشان اهل حرم خدااند و همسایگان خانه اویند اگر این دو رحلت نکردندی کس بمکه مقام نتوانستی کردن و اگر حرمت حرم نبودی ایشان رحلت نتوانستندی کردن که ایمن نبودندی دشخوار آمد برایشان اختلاف کردن از یمن بشام و از شام بیمن خدای در نبالت و حرس و چند از بلاد یمن خصبی بداد ایشان را تا ایشان طعام و متاع بمکه آوردند اهل ساحل بکشتی می آوردند و اهل برّ چهارپای می آوردند اهل ساحل بجدّه بار بیفکندندی و اهل تبالة بمحصب و در شام نیز خصبی بداد تمام خدای تعالی تا اهل شام طعام و متاع با بطح آوردندی و اهل مکه بیامدندی و بخریدندی و خدای تعالی ایشان را مؤنت آن دو رحلت کفایت کرد و

ایشان را فرمود که بعبادت خداوند آن خانه مشغول شوید که خانه کعبه است بقوله فلیعبدوا رب هذاالبیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف گفت بگو با قریش و جمله عرب خداوند این خانه را پرستد که اوست که ایشان را طعام داد از گرسنگی ـ سعید جبیرروایت کرد که یکروز رسول صلي الله علیه و آله و سلم به ابوبکر بگذشت بجماعتی مکیان یکی در میان ایشان می خواند قل للّذی طلب السماحة والندی هلامررت بآل عبد الدار هلامررت بهم ترید قراهم منعوك من جهد و من افقار رسول صلي الله علیه و آله و سلم ابوبکر راگفت این ابیات چنین گفته اند گفت نه چنین گفته اند قل للذی طلب السماحة والندی هلاّ مررت بآل عبد مناف هلاّ مررت بهم ترید قراهم منعوك من جهد و من ایجاف الرائشین و لیس یوجد رائش والقائلین هلم للاضیاف الخالطین غنیّهم بفقیرهم حتی یکون فقیرهم کالکاف و القائمین بکل وعد صادق والراحلین لرحلة الایلاف عمر والعلی هشم الترید لقومه و رجال مکة مستنون عجاف سفرین سنّهما له و لقومه سفرالشّتاء و رحلةالاصیاف ـ کلبی گفت اول کس که سفر کرد از مکه بجانب شام و از آنجا متاع آورد هاشم بن عبد مناف و هاشم لقب او بود اورا برای آن این لقب نهادند اورا که درایام قحط او طعام دادی مهمانان را وترید شکستی برای ایشان و نام او عمرو العلی بود و قوله و آمنهم من خوف یعنی بحرمت حرم ایمن بودندی هرکجا رفتندی و اگر چنانکه ایشان جنایتی در حي از احیای عرب کردی کسی خواستی که مکاف کند گفتندی حرمی است رها کنید رها کردندی برای حرمت حرم ودیگر قبائل بر یکدیگر غارت کردندی قوی بر ضعیف ـ ضحاك و ربیع و شریك وسفیان گفتند ایمن بکند ایشان را از جذام که در مکه جذام نباشد ـ سالم روایت کرد از رسول صلي الله علیه و آله و سلم که گفت ایمن کرد ایشان را و گفت گرد مدینه جذام اسود دارد امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت ایمن کرد ایشان رااز آنکه خلافت جز در ایشان خواهد بودن

سورة الماعون ـ این سوره مکی است در قول عبدالله وضحاك گفت مدنی است و هفت آیت است در عدد کوفیان و بصریان و شش در عدد مکیان ومدنیان و کوفیان و بصریان یراءون را آیتی شمرند و باقیان نشمرند وبیست و پنج کلمه است صد و بیست و پنج حرف است ـ و روایت است از ابی کعب که رسول ص گفت هر که او سورهٔ اَرَاَیْت بخواند خدای تعالی بیامرزد اورا اگر زکوة سال داده باشد انشاء الله تعالي صدق رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم

سورة الماعون سبع آیات وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشند ۀمهربان

اَرَاَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ * فَذٰلِكَ الَّذی یَدُعُّ الْیَتیمَ * وَلاٰ یَحُضُّ عَلٰی

آیا دیدی ای محمد ص آنکس را که تکذیب نمود بروز جزا پس او آنکس که دفع می کند یتیم را و تحریص نمی کند مردم را بر

طَعٰامِ الْمِسْکینِ * فَوَیْلٌ لِلْمُصَلّینَ * اَلَّذینَ هُمْ عَنْ صَلوٰتِهِمْ سٰاهُونَ * اَلَّذینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ * وَ یَمْنَعُونَ الْمٰاعُونَ .

طعام دادن درویش پس وای از روي ریا نمازگذاران را آنانکه ایشان از نمازشان سهوکنندگانند آنانکه ایشان ریا می کنند و منع می کنند زکوة را.

قوله تعالی ارایت الذی مراد در این سوره ولیدبن مغیره است ـ ضحاك گفت سوره در عمرو بن عاصم بن عمران آمد و گفتند در بیرة بن ابی وهب المخزومی آمد ابن جریح گفت آیات در ابوسفیان آمد که او هرهفته شتری بکشتی چون یتیمی بیامدی و طعام خواستی از او او را بعصا بزدی خدای تعالی این آیه فرستاد گفت دیدی ای محمّد ص آن را که قیامت بدروغ میدارد وجزا و حساب فذلك الذی یدع الیتیم او آن است که یتیم را باز میزند و زجر میکند والدع ـ الدفع بجفوة و ابوالرّجاء العطاردی خواند یدع ّ الیتیم ای یترکه بفتح الدال و تخفیف العین و لا یحضّ و تحریص نکند کس را برطعام دادن درویش از بخل و خساست و مثله قوله یبخلون و یامرون النّاس بالبخل ـ فویل گفت وای آنانکه نماز کنند و از نماز ساهی باشند ـ مجاهد گفت غافل باشند یقال سهیت عن کذا ولهیت عنه اذا غفلت عنه الذین یرآؤن سعید گفت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم از این آیه گفت آنان باشند که نماز تاخیر کنند از اول وقت عبدالله عباس گفت مراد منافقانند که چون مردم را بینند نماز کنند و چون نه بینند نکنند بیانه قوله و اذا قاموا الي الصلوة قاموا کسالی ـ قتاده گفت آن باشد که باك ندارد که اگر کند و اگر نکند بیان این آنست که بریده اسلمی روایت کرد که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت الله اکبر این آیه شما را بهتراست از آنکه هریکی ازشما را مثل ملك دنیا بودی مراد باین آیه آن کس است که اگرنماز کند امیدی ندارد بخیرش و اگر رها کند نترسد ازشرّش عطاء بن دینار گفت الحمدلله عن صلوتهم گفت و نگفت فی صلوتهم و الا که سلامت یافتی از این حسن گفت آن باشد که نماز کند بریا کند و اگر فوت شود باك ندارد ـ ابوالعالیه گفت آن باشد که نماز بد کند برکوع وسجود ناقص ودر نماز از این جانب و از آنجانب می نگرد ویمنعون الماعون ـ در ماعون خلاف کردند امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت مراد زکوة است یعنی زکوة ندهد و این قول عبدالله عمر است و حسن و قتاده و محمدبن الحنفیه و ضحاك وعبدالله مسعود گفت چیزهائی است که همسایگان از یکدیگر بخواهند چون تبر وتیر ودیك و آلتی که در سرای بکار دارند ـ مجاهد گفت عاریت است ـ محمدبن کعب وکلبی گفتند جمله عطا باشد عام است برهمه افتد ـ سعید جبیر گفت و مقاتل و زهری ماعون بلغت قریش مال باشد قال شاعرهم با جود منه بماعونهم اذا ما سماؤهم لم تغم و فرّا گفت از بعضی عرب که ای المال ـ ابوعبیده و مبرد گفتند ماعون در جاهلیت هرچیزی باشد که دراو منفعت بود چون متاع خانه و در اسلام زکوة و صدقه باشد ـ بعضی دیگر گفتند ماعون طاعت باشد یقول العرب رض ناقیك حتی تعطیك الماعون ای الطاعة والانقیاد و قال الرّاجز مهما یجاهدهن فی الزّبن یخضعن او یعطین بالماعون ـ قطرب گفت ماعون فاعول باشد من المعنی وهو الشیئ القلیل قال الشاعر فان هلال

در او مردمان باشند که این قدر ندانند من پیر زنان را باز گذاشتم که ایشان در پنج نماز می گویند اللهم اسقنا من حوض محمد و شاعر می گوید در این باب یا صاحب الحوض من یدانیکا وانت حما حبیب باریکا سعید جبیر و مجاهد گفتند کوثر خیر بسیار باشد ـ حسن بصری گفت مراد قرآنست سماه الله کوثراً لکثرة منافعه ـ عکرمه گفت نبوت است و کتاب ـ ابوبکرعیاش گفت ویمان باب کثرت امت است ـ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت شفاعت امت است ـ وهم ازامام علیه السلام روایت است که او گفت تیسیر قرآن است و تخفیف شرایع ـ هلال بن السیاف گفت قول لا اله الا الله ومحمد رسول الله است و گفتند فقه در دین است و گفتند نماز پنج وقت است ـ واهل علم براین دوقول بیشتراند ازحوض و کثرت اهل البیت وحوض حوض رسول است و ساقی حوض امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام است فی قوله وسقیهم ربهم شراباً طهورا وامام زین العابدین علیه السلام گفت لنحن علي الحوض ذواده نذود و نسعد وراده وما فازمن فازالابنا وما خاب من حبنا زاده ومن سرنا نال منا السرور ومن سائنا سآء میلاده ومن کان غاصباً حقنا فیوم القیامة میعاده ـ فصل لربك وانحر محمدبن کعب گفت معنی آنست که اگر گروهی هستند که جزخدای را نماز می کنند و نحر می کنند تو برای او نماز کن ونحر کن ـ عکرمه گفت و عطا و قتاده یعنی نماز عید بکن و شتر بکش روز عید نحر ـ انس مالك گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دربدایت اسلام نحر کردی آنگه نماز خدای تعالی گفت اول نماز کن انگه نحر کن سعید جبیر گفت و مجاهد معنی آنست که نماز بامداد بکن بجمع وشتر بکش بمنا وبعضی دیگر گفتند این سوره روز حدیبه آمد که اورا منع کردند از حج خانه خدای تعالی این سوره فرستاد گفت هم آنجا که هستی نماز کن و قربان بکن و بر گرد ـ اصبغ بن نباته روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که چون این سوره آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت با جبرئیل این نحر چیست که خدای تعالی امر فرموده است گفت نحر نیست خدای تعالی میفرماید که در نماز دست بتکبیر بر دارد تا بنحر در تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و چون سر برداری از او که این نماز ماست ونماز فرشتگان در آسمانهای هفت . آنگه گفت هر چیزی را زینتی است وزینت نماز دست بر داشتن است بتکبیر ها ـ و رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اندر نماز دست برداشتن بتکبیر ازجمله استکانت وخشوع است ـ انگه گفت این آیه نمیخوانی فما استکانوا لربهم وما یتضرعون و امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله و سلم در نماز بتکبیر ها دست برداشتی و در مذهب شافعی آنست که در تکبیر افتتاح وتکبیر رکوع و چون بسجده شود این سه جایگاه دست بردارد و مذهب ابو حنیفه آنست که دست بر نباید داشت ـ و مذهب اهل البیت آنست که درهرتکبیری دست برداشتن مستحب است ـ فرّاء گفت معنی آنست که اقبل بنحرك الی القبله نحر خود و گلوگاه خود بقبله آور یعنی روی خود بقبله کن و گفت مناحره مقابله بود یقال تناحر القوم اذا تقابلوا بنحورهم و قال بعض بنی اسد اباحکم ما انت عم مجالد وسید اهل الأبطح المتناحر

و این قول ضحاك وکلبي است ـ عطا گفت معنی آنست که سر تمام از رکوع وسجود بردار تا بنحر ـ ذوالنون گفت هوا در دل بکش تا زنده مانی واما آن قول که گفتند ضع یمناك علی شمالك آنرا وجهی نیست برای انکه آنرا اشتقاقی نیست ونه شاهدی از لغت آن شانئك هو الابتر که دشمن تو ابتر و دنبال بریده و بی عقب خواهد بود گفتند عاص وائل است . وگفتند عقبة بن ابی معیط ـ عبدالله عباس گفت که کعب اشرف بمکه آمد و قریش او را گفتند نحن اهل السقایة والسدانه وانت سید اهل المدینة ما اهل سقایه وسدانة کعبه ایم وتو سید اهل مدینه بگو تاما بهتریم یااین صبور ابتر ازقوم خود گفت بلی شما بهترید از او درکعب اشرف این آیه آمد الم ترالی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ودرقریش این سوره بیامد في قوله ان شانئك هو الابتر گفت دشمن تو است که ابتر و بی عقب خواهد بودن وگفتند منقطع از همه چیز ها و گفتند منقطع امید از آنچه در حق تو می اندیشد

سورة الكافرون این سوره مکی است در قول عبدالله عباس و در قول ضحاك مدنی و شش آیه است بی خلاف وبیست و شش کلمه است از جبیر مطعم که او گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرا گفت یا جبیر خواهی که چون بسفر شوی ازهمه همراهان تورا حال بهتر شود و زاد بیشتر من گفتم آری یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) گفت این پنج سوره را بر خوان قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصرالله و قل هوالله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و افتتاح کن بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم جبیر گفت مرا مالي نبود چون بسفری رفتمی مرا مال کمتر بودی وزادم کمتر بودی چون رسول صلي الله علیه وآله وسلم مرا این بیاموخت و کار بستم مالم ازهمه بیشتر شد و حالم از همه بهتر رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکی را از صحابه گفت چون بخواهی خفت این سوره بخوان که این براء توست ازشرك وزربن حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت هرکه این سوره بخواند چنان باشد که ربعی از قرآن خوانده باشد و شیاطین ازاو دور شوند واز شرك بری شود و ازفزع اکبر ایمن شود و رسول صلي الله علیه وآله وسلم گفت کودکان را بگوی تا چون بخواهند خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز ایشان را تعرضی نرساند وعبدالله عباس گفت در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر دارد و از او بهتر بخشم آید که این سوره برائة ازشرك است صدق رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم

سورة الكافرون ست آيات وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ يا اَيُّهَا الْكافِرُونَ * لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ * وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدُ *

بگو یا محمد صلی ای کافران نخواهیم پرستید آنچه می پرستید در آینده ونیستید شما پرستندگان آنچه می پرستم در استقبال

وَلا اَنَا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ * وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدْ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ *

ونیستم من پرستنده هرگز آنچه پرستیدشما و نیستید شما پرستندگان آنچه می پرستم من مرشمار است دین شما و برای من است دین من

مفسّران گفتند که این سوره در جماعتی قریش آمد از ایشان حارث قیس السّهمی و عاص بن وائل و الولید بن المغیرة و الاسود بن عبد الیغوث و الاسود بن المطلّب و امیة بن خلف رسول را صلی الله علیه وآله گفتند ما را موافقتی کن تا ما با تو موافقتی کنیم بعضی دین و طریقهٔ مارا اتباع کن تا ما بعضی دین تورا متابعت کنیم یك سال خداوند مارا عبادت کن تا ما یك سال خدای تورا عبادت کنیم اگر دین ما به باشد تو بی‌نصیب نباشی از آن خیر و اگر دین تو بهتر باشد ما بی‌نصیب نباشیم از آن خیر رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت و نه یك ساعت ـ گفتند این بتان ما را یك بار سلام کن تا ما با تو ایمان آریم و دین تو گیریم و خدای تورا پرستیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من هیچ کار نکنم بی فرمان خدای جبرئیل علیه السلام آمد و این سوره آورد و رسول را خبرداد که ایشان آنچه می‌گویند دروغ می‌گویند وغرض ایشان آنست که تورا مدنس کنند و معلوم از ایشان آنست که هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میرند رسول صلی الله علیه وآله وسلم برایشان خواند و طمع ایشان از خود منقطع کرد چون آیس شدند در آن گرفتند که رسول را ص ایذاء می‌کردند و میرنجانیدند اما وجه تکرار در این سوره در او سه قول گفتند یکی آنکه تکرار برای تأکید است و تاکید نوعی است از انواع و فنی از فنون کلام عرب برای آنکه ایشان چنانکه حذف می‌کنند و اقتصار برای تخفیف نیز تکرار می کنند برای تاکید و اشعاری که در این معنی آمده است از این کتاب برفت چند جای من قولهم کم نعمة عندی لکم کم کم وکم و قول الاخر هلا سالت جموع کندة یوم ولوا این اینا و مانند این بسیار است و در جای خود رفته است در سورة الرحمن و دیگر جای جز آنست که چون حمل توانکردن بر فائدة و مستقبل بر تأکید حمل نباید کردن و وجهی دیگر آنست لفظ افعل صالح باشد حال را و استقبال را لاعبد ما تعبدون فی الحال ولا انتم عابدون ما اعبد ای ولا انتم کذلك تعبدون ما اعبد فی الحال گفت من در حال نپرستم آنچه را که شما می پرستید و نه نیز شما می پرستید معبود مرا در حال آنکه برای نفی استقبال کلام از سر گرفت و گفت ولا انا عابد ما عبدتم و نه من پرستم آن معبودانی که شما پرستید در مستقبل ایام ولا انتم عابدون ما اعبد و نه نیز شما معبود مرا پرستید در مستقبل و بر این وجه در کلام تکرار نباشد و این وجهی است نیکو و این وجه حکایت کرده اند از ابوالعباس و جواب سیم از این آیه آنست که اختلاف معنی مستفاد است از ما برای آنکه ما در آیات اول موصوله است یعنی لا اعبد معبودکم ولا انتم تعبدون معبودی و در آیات دگر ما مصدری است ولا انا عابد عبادتکم ای مثل عبادتکم گفت عبادت من چون عبادت شما نباشد چه عبادت من بر وجه قربت و شکر نعمت باشد و عبادت شما بر وجه متابعت پدران و اقتداء بایشان بر سبیل تقلید پس عبادت ما مختلف است از این وجه و ما مصدری در کلام عرب معروف ومشهور است و در قرآن واشعار بسیاراست منها قوله وضاقت علیهم الارض بما رحبت ای برحبها و قوله والسماء وما بنیها الارض و ما طحیها و نفس وما سواها ای بناها وطحوها وقال الشاعر یا ربع سلامة بالمنحنی تخیف سلع سلع جادك الوبل ان تمسی وحشا فیما قدتری وانت مغمورابها اهل ای فرؤتیك مغموراً اهلا

اگر گویند چه معنی دارد اینکه گفت لکم دینکم ولی دین و ظاهر آن اقتضاء آن معنی میکند که ایشان را رخصت داده است واباحت کرده اصرار بر کفر را گوئیم از این سه جوابست یکی صورت کلام صورت اباحت است و معنی نهی و تهدید چنانکه اعملوا ما شئتم جواب دوم آنکه بدین جزاء دین خواست ای لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی علی حذف المضاف واقامة مضاف الیه مقامه و جواب سیم از او آنست که دین خود جزاء است دین در کلام معنی جزاء آمده است فی قولهم کما تدین تدان ای کما تجزی ای ولکم جزاء کم ولی جزائی جزاء شما شما را خواهد بودن و جزاء من مرا و بر این تاویل آیه محکم باشد منسوخ نبود بآیة السیف برای آنکه جمع می توان کردن میان او و میان آیه السیف سورة الفتح ـ این سوره مکی است بلا خلاف سه آیه است و شانزده کلمه و هفتاد و هفت حرف است و روایت است از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که او سورة الفتح بخواند همچنان بود که با رسول صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بوده روز فتح مکه صدق رسول الله (ص) والحمد لله رب العالمین اولا و آخرا و ظاهراً و باطناً

سورة النصر ثلث آیه و هی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اِذا جآءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ * وَرَاَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فِي دِینِ اللهِ اَفْواجاً * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ كانَ تَوّاباً .

هنگامی که آمد یاری خدا وفتح مکه و دیدی تو مردم را که در می‌آیند دردین خدا گروه گروه پس تسبیح کن بحمد پروردگارت وطلب آمرزش کن اورا بدرستی که او باشد قبول کنندهٔ توبه .

حق تعالی این سوره در فتح مکه فرستاد ـ در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این سوره آمد بگریست گفت نعیت الی نفسی خبر مرك من با من دادند گفتند برای آن گفت که اورا خبر داده بودند که چون مکه بگشاید برای تو آخر عهد تو باشد و گفتند برای آنکه دانست که هرکار که بنهایت رسد وقت زوال بود آنرا چنانکه شاعر گفت اذاتم امردنا نقصه توقع زوالاً اذا قیل تم و شاعر پارسیان گفت پیمانه چو پر شود بگردانندش اما قصهٔ فتح مکه چنانکه محمّد بن اسحق و علماء سیر روایت کرده اند آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم عام الحدیبیه صلح کرد با قریش و شرط آن بود میان ایشان که هر که خواهد که در عهد رسول (ص) باشد ایشان را بر او اعتراض نبود و هر که خواهد که در عهد قریش شود رسول (ص) اورا تعرض نرساند و بنوبکر در عهد قریش رفتند و بنو خزاعه در عهد رسول (ص) در آمدند برای شری قدیم که در میان ایشان بود و بنوبکر خونی چند بر بنو خزاعه دعوی کردند که در جاهلیت رفته بود چون درعهد قریش رفتند خویشتن را با ایشان مستظهر میدیدند طلب فرجه میکردند تا ببنی خزاعة کیدی کنند و وقعی و

قریش یاری میدادند ایشان را بنفس و سلاح و کراع شبي بنوبکر بیامدند و بقوهٔ قریش و شبیخون آوردند بر خزاعه و کارزار کردند و مردی از بنوخزاعه کشته شد و این بیرون از حرم بود بنوخزاعه تن با حرم دادند و ازجمله قریش آنانکه بنصرت بنوبکر آمده بودندصفوان بن امیه وعکرمة بن ابوجهل و سهل بن عمرو با اتباع خود چون با حرم رسیدند نوفل‌را گفتند چاره نیست ما بزمین حرم در آمدیم و حرمت حرم هتك نتوان کرد نوفل گفت‌بروید وکینه خود بورزید که ما در حرم بدتر از این کارها می کنیم از دزدی وفساد بنوخزاعه چون در مکه آمدند پناه با سرای بدیل بن ورقاء دادند و او سید قوم بوذ و او از پدران مصنف این کتاب است او بیرون آمد و گفت یا قوم این آن عهد است که با محمد(ص) کرده‌اید هنوز چه مدت گذشت که عهد تباه کردید و حرمت نداشتید و اگر نه آنستی که من حرمت حرم از آن بیشتر دارم و دانم بدانستید که تیغ‌ها نصیب خود چون گرفتید و حالي مردی بجانب مدینه کسیل کرد تا رسول (ص) را خبر دهد نام او عمرو بن سالم الخزاعی او بمدینه آمدچون در آمد در مسجد رسول (ص) آمد و رسول صلی اله علیه و آله سلم با صحابه نشسته بود این بیت‌ها آغاز کرد لاهم انی ناشد محمّداً و این بیت ها در سورة البقره رفته است چون بدین بیتها رسید فنقضوا میثاقك المؤکدا هم بیتونا بالوتیة هجدا فقتلونا رکعاً وسجداً سبب‌فتح مکه این بود چون رسول (ص) این بیت‌ها بشنید با عمربن سالم گفت هیچ اندیشه مدار که از وراء کینهٔ شما ام و نصرت خدای در پیش من است و در این حال که رسول (ص) این می‌گفت ابری بیامد رسول علیه الصلوة و السلام گفت این ابر بنصرت بنی کعب باران‌خواهد دادن و این رهطی بودند از بني خزاعة آنکه بدیل بن ورقاء برخاست با جماعتی بسیار از خزاعة و روی بمدینه نهادند بشکایت قریش و نقض ایشان عهد رسول را صلی‌الله علیه وآله وسلم بمدینه در آمدند و رسول (ص) این حال بگفتند و رسول (ص) اورا اکرام کردو دل خوشی داد و گفت باز گرد که من بر اثر می آیم واین انتقام مرا باید کشیدن وقریش پشیمان شده بودند بر آنچه کردند و بترسیدند از آن حال ابوسفیان را گفتند تورا بباید رفتن و با محمد (ص) عهد تازه کردن و در مدت زیاده خواستن ابوسفیان از مکه بیرون‌آمد رسول (ص) گفت پنداری در آن می نگرم که ابوسفیان از این در در آید و خواهدتاعهد تازه کند ابوسفیان در راه بدیل ورقارا دید با رهط خزاعه گفت از کجا می‌آئی گفتند از آن جایها که سیر ما آن جا است برفتیم تا مطالعه کنیم آنرا و نگفت ما بمدینه بودیم ابوسفیان را وهم بود که او بمدینه بوده است با آنان که با او بودند گفت بدیل بمدینه بوده است بشکایت ما رفته است و از ما بپوشد و اگر تحقیق این خواهید بر پی شتران ایشان بروید تا بعره بیفکنند بشکنید اگر در او استخوان خرما بود لابد از مدینه‌میآیند که مدنیان شتر را استخوان خرما میدهند برفتند و بعره بدیدند در او استخوان خرما بود بدانستند که او بنزدیك محمّد (ص) بوده است ابوسفیان برفت تا بمدینه رسیددرمسجد آمد و با رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم بسیار سخن بگفت رسول (ص) رسول سربراو

نداشت و یك کلمه را جواب نگفت برخاست بنزدیك ابوبکر آمد و گفت برای من‌با محمد سخن گوی گفت نمی توانم گفتن بنزدیك عمر رفت هیچ اجابت نکرد بنزدیك‌امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام آمد و او در حجرهٔ فاطمه علیها السلام بود و امام حسن‌علیه‌السلام کودك و پیش ایشان نشسته بود گفت یابن ابی طالب چه‌رای بینی مرا گفت رائی نمی‌بینم که تورا سود دارد گفت یا دختر محمّد (ص) بگوی این فرزندت را تا مارا حمایتی کندواین فخر تا قیامت بر او بماند گفت یاهذا پسر من کودك است وخود در جهان که باشد که‌دشمن پیغمبر خدای را حمایت کند باز امیر را گفت رأی تو چیست گفت هیچ نمی بینم جز آنکه تو سید بنی کنانه برخیز و درمسجد رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم رو و بگوی که من حمایت می کنم اگر اجابت کند مراد تو است و اگر نکند جز این رأی نیست او بیامد و در مسجد این بگفت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم باو اکتفا نکرد اوبیامد و دخترش را ام‌حبیبه که زن رسول صلی الله علیه و آله و سلم ببیند چون در آنجا شد خواست تا پای برهنه برجامهٔ رسول ص نهد امّ‌حبیبه برجست و جامه در نوردید ابوسفیان گفت یا بنیّة نمی شود تا پای در جامهٔ تو نهم گفت این جای رسول ص است و تو مشرکي و مشرك پلید است من روا ندارم که تو پای بر جامه رسول صلي الله علیه و آله و سلم نهی او برون رفت و بمکّه رفت گفتند چه کردی قصّه باز گفت گفتند پس محمّد ص اجازه کرد گفت لاوَالله گفت پس علی علیه‌السلام بر تو خندیده‌است گفت رأی جز این نبوده و هیچ تدبیر و چاره جزاین نبود آنکه رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم صحابه را گفت زینهار نباید که احوال ما کس بداند تا ناگاه بدر مکّه فرود آئیم که من از خدای در خواسته ام که خبر من بر مکّیان پوشیده دارد و در آن میانه خاطب بن ابی بلتعه نامه نوشت بر دست زنی سیاه و بمکّه فرستاد تا مکّیان را خبر کند از عزم رسول ص جبرئیل آمد وخبر داد رسول صلی الله علیه وآله وسلم را امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة و السلام‌را بازبیر فرستاد تا نامه ازاو بستدند و این حدیث رفته است در سورة الممتحنه و خاطب از آن عذر خواست و رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم او را عفو کرد و رسول ص از مدینه بیرون آمد دهم ماه رمضان سال هشتم از هجرت مردی را برمدینه خلیفه کردبنی غفار نام او کلثوم بن الحسین چون بکدید رسیدند میان عیفان و وامج روزه بگشادند و از آن جا بمّرالظّهران آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار و هیچ کس از یاران باز نایستادند از رسول ص در راه ابوسفیان بن‌الحرث‌بن عبدالمطلب را دید عبدالله بن امیّة‌بن‌المغیره چون آن بدیدند بترسیدند و دانستند که اهل مکّه را طاقت این لشکر نباشد خواستند تا در نزدیك رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم آیند رسول ص بار نداد ایشان را و گفت نخواهم تا ایشانرا به بینم آن جفا ها که از ایشان دیده ام . امّ سلمه گفت یا رسول الله ص یکی پسر عمّ است و یکی پسر عمّه است اگر دستور باشد در آیند و از تو امانی طلبند گفت نخواهم تا ایشان را به بینم و ابوسفیان پسرکی خرد با خود داشت گفت بخدای اگر محمّد ص مرا بخود راه ندهد دست این پسر گیرم و در این بیابان بروم تا از گرسنگی وتشنگی بمیرم رسول صلی الله علیه و آله و سلم‌چون این

بشنید رحمش آمد و اورا دستوری داد تا در آمد و اسلام آورد و خبر رسول صعلم برقریش
پوشیده بود و هیچ خبر نمیداشتند از آمدن او سخت خایف بودند ابوسفیان بن حرب و
حکیم بن حزام و بدیل بن وقار از مکّه بیرن آمدند تا هیچ کس را ببینند که از او خبری
پرسند ـ عباس ابن عبدالمطلب گفت من اندیشه کردم که اگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بدین هیئت ناگاه در مکّه رود اثر قریش نبماند بر شتر رسول ص بر نشستم و بر آن دم تا خبری
باز دهم تا بیایند و از رسول ص امانی بخواهند و آن سه مرد که از مکّه بیرون آمده بودند بر
بلندی شدند آتش های عظیم دیدند گفتند گوئید آن آتش چیست بدیل گفت آتش بنی خزاعه است
گفتند پیش از آن است و بدیل را گمان بود که رسول خدایست و نهان میداشت عباس
گفت بدیشان رسیدم در شبي تاریك با یکدیگر حدیث میکردند آواز ایشان بشناختم گفتم یا ابا
سفیان توئی گفت یا اباالفضل توئی گفتم آری گفت چه خبر داری گفتم رسول خدای است که
میآید با ده هزار مرد که شما را بآن طاقت نباشد گفت پس رأی چیست گفتم بر این شتر
نشین تا برای تو امانی خواهم از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت او را در لشکر آوردم
بهر آتش که بگذشتم میگفتند عمّ رسول الله علي بغلة رسول الله ببردم او را تا در خیمه رسول ص
او را بنشاندم و من رفتم و گفتم یا رسول الله ابوسفیان از در تو در آمده است و من او را
شفاعت میکنم اگر او را بمن بخشی و امانی دهی اورا گفت برو تا فردا پیش من آری او را گفت
بدیگر روز پیش رسول ص بردم او را گفت یا اباسفیان وقت نیامد که بگوئی لااله الاالله
ابوسفیان گفت پدر و مادر و جان و تن من فدای تو باد بس کریم و حلیم و رحم پیوندی من
دانستم که جز خدای خدائی نیست که اگر بودی بفریاد من رسیدی در این حال گفت وقت
نیست که گواهی دهی که من رسول خدایم گفت تن و جان من فدای تو باد چه حلیم و
کریم و رحم پیوندی دو ماه در این حدیث مرا مهلت ده گفت چهار ماهت مهلت دادم
وعباس گفت من گفتم ویحك یا اباسفیان ایمان آر و گواهی حق بگوی گفت در مهلتم آنگه
رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت اورا در گذرگاه لشکر بدار تا مردم اورا به بینند و بدانند
که او را امان است گفتم یا رسول الله تو دانی که او مردی است که فخر دوست میدارد طمع
تشریفی دارد بیشتر از این گفت برو و بگوی که من می گویم که هر که در سرای او رود
ایمن است وهر که درخانه خود رود ودر دربندد ایمن است و هر که درمسجد حرام رود ایمن است
عباس گفت اورا ببردم و در راهی تنك بداشتم تا گروه گروه لشکر بر او بگذشت و اومی گفت
اینان کیستند من می گفتم بنو فلان و بنوفلان تا آنگه که رایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
برسید وسواد اعظم و کتیبهٔ خضرا گفت اینان که اند گفتم رسول خدایست باجماعت مهاجر
و انصار گفت یاعباس ملکی عظیم یافت پسر برادرت گفتم ویحك این نبوت است آنگه گفتم
برو و قومت را خبرده او برفت و بردر مسجد الحرام آمد و آواز داد و گفت یا مشعر قریش
اینجا رسید بالشکری که هیچکس قوهٔ ایشان ندارد گفتند پس تدبیر ما چیست گفت چنین که
هر که درسرای من شود ایمن است و گفتند سرای تو که درو شود گفت گفته است که هر که

در مسجد الحرام شود ایمن شود و هر که در خانه شود و در به بندد ایمن است و گفتند
آنگه حکیم حزام وبدیل بن ورقاء آمدند و اسلام آوردند و بیعت کردند رسول صلی الله و
آله و سلم ایشان را بفرستاد تا مردم را دعوت کنند و با اسلام خوانند و بگویند که
هر که با علی مکه در سرای ابوسفیان شود ایمن است و هر که در زیر مکه در سرای
حکیم بن حزام و در میان مکه در بیت الحرام شود ایمن است ایشان برفتند و مردم را این
بگفتند آنگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم رایت بسعد عبادة انصاری داد واورا رئیس انصاریان
کرد تا در مکه رود و او رایت بستد و میبرد و می گفت الیوم یوم الملحمه الیوم تسبي الحرمة
عباس بشنید بیامد بنزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا رسول الله (ص) ترسم که امروز
سعد را بر قریش صولتی و اثری باشد که عار آن بر ما بماند رسول صلی الله علیه وآله وسلم
امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گفت برو و رایت از ایشان بستان و تو در مکه بر او بیامد
و رایت بگرفت و در مکه برد چون بدر سرای پدر رسید ام هانی در راه بود اورا گفتند
جماعتی کافران بحمایت ام هانی شدند او ترك برسر داشت و روی پوشیده بود آواز بر داشت
که ای اهل این سرای بیرون کنید آن دشمنان خدای را از آنجا امهانی بیرون آمد اورانشناخت
گفت ای جوان مرد من دختر عم رسولم و خواهر علی (ع) ابوطالبم مرا حرمتی بدار او
میگفت بیرون کنید ایشان را از این سرای ام هانی گفت والله لاشکو بك الی رسول الله بخدا
که شکایت تو با رسول (ص) بگویم او دست کرد و ترك از سر بگرفت ام هانی درنگرید علی (ع)
را دید بجست و بوسه برران و رکاب او میداد آنگه گفت یا علي (ع) چکنم که سوگند خوردم
که شکایت تو با رسول صلی الله علیه وآله وسلم بگویم گفت برو و بگوی که رسول باعلي وادی
فرود آمده است گفت بیامدم و رسول (ص) در خیمه بود و غسل میکرد تا در مکه آید گفتم
یا رسول الله ماذالقینا الیوم من علی چه دیدیم ما امروز از علي (ع) فاطمه (ع) گفت یا امهانی
آنانکه در سرای تواند و در حمایت تواند در امان و حمایت منند برای آنکه تو خواهر علی (ع)
هستی ـ و رسول علیه السلام گفته بود که هیچکس را مکشید و با کسی قتال مکنید الا با
آنکه با شما قتال کند جماعتی قریش در اسفل مکه مجتمع بودند با بنی بکر خالد ولید بایشان
رسید با لشکری و قتال کردند با مسلمانان و خدای تعالی اینان را ظفر داد و از مشرکان جماعتی
کشته شدند دوازده یا سیزده مرد یك مرد یا دو مرد مسلمان را بکشتند و محمد بن اسحق گفت
که حسان بن قیس بن خالد مکی از جمله بنی بکر در خانه رفت و سلاح برگرفت و ساز قتال
می کرد زنی عاقله داشت اورا گفت کجا میروی گفت بقتال محمد (ص) و اصحاب او گفت نه
همانا تو و امثال تو قوت او دارای گفت بروم و تو را از ایشان خادمی آرم که تورا خدمت
کند آنگه گفت ان تقتلوا الیوم فمالی علة هذا سلاح کامل والة وذوعزارین سریع السلة آنگه
حاضر آمد با صفوان و سهل و عکرمه چه ایشان بهزیمت برفتند او نیز بهزیمت برفت و درخانه
گریخت و در ببست زن گفت کجاست آنکه گفتی مرد گفت انك لوشهدت یوم الخندمه اذ فر
صفوان و فرّ عکرمه وبویزید قائم کالماتمة واستقبلتنا بالسیوف المسلمة یقطعن کل ساعد وجمجمة

ضربا فلانسمع الا غمغمه لهم نهيب خلفنا و همهمه لم تنطقى فى اللوم ادنى كلمة ورسول صلى الله
عليه وآله وسلم گفته بود كه كسى را نكشيد الا مقاتل را يا قاتل را و جماعتى مستهزيان را و
تنى چند كه مرتد شده بودند منهم عبدالله بن سعد بن ابى سرح او بخانه عثمان رفت عثمان
بيامد و اورا بياورد و در حق او شفاعت كرد رسول صلى الله عليه و آله وسلم سر در
پيش افكند و آنگه گفت كس نبود در ميان شما كه اين را بكشد سعد معاذ گفت يا
رسول الله ص چشم من بتو بود تا اشارت فرمائى من اورا بكشم گفت ندانى پيغمبران را خائنة
الاعين نباشد و اشاره بچشم ونيز فرموده بود تا عبدالله بن خطل را بكشتند كه مرتد شده بود و
از مدينه بمكه گريخته بود بحمايت مشركان و نيز دو زن مغنّيه را فرمود تا بكشتند كه بهجاً
رسول صلى الله عليه و آله وسلم غنا كردندى و جويربن نفيل را گفته بود تا بكشتند واو از جمله
موذيان رسول صلى الله عليه وآله وسلم بود و مقيس بن ضبابه مردى انصارى را كشته بود ومرتد
شده و عكرمه بن ابوجهل را نيز گفته بود تا بكشند او بيمن گريخت و زنش امّ حكيم بنت
الحارث هشام ايمان آورد و از رسول صلى الله عليه و آله و سلم امان خواست براى او و كس
فرستاد و باز آمد و اسلام آورد او را گفتند سبب اسلام تو چه بود گفت بيمن رسيدم خواستم
تا دريا نشينم كشتى پيش آوردند مرد كشتى بان مرا گفت اگر با خداى انباز ميگيرى در كشتى
من منشين كه اين كشتى است كه جز موحدان را بكنار نبرد و هرگاه كه مشركي در اين نشيند
كشتى غرق شود و ديگران در بلا افتند من در كشتى نشستن رها كردم و باز آمدم و برسول
صلى الله عليه وآله وسلم ايمان آوردم ـ واما عبدالله خطل را سعيد بن حريث وابوبريدة الاسلمى
بكشتند و مقيس بن ضبابه را نميلة بن عبدالله بكشت خواهرش در مرثيهٔ او گفت لعمرى لقد
اخزى نميلة رهطه و فجع اصناف النساء بمقيس فلله عيناً من راى مثل مقيس اذالنّفساء
اصبحت لم تحرس اما آن دو كنيزك را يكى بكشتند و يكى بگريخت پس از آن براى او امان
خواستند از رسول ص رسول صلى الله عليه و آله و سلم او را ايمن كرد و باز آمد در عهد عمرلع
خطاب بابطح اسبى در پاى گرفت اورا وبمرد . واما حويرث را اميرالمؤمنين على بن ابيطالب
عليه الصلوة والسلام بكشت و رسول صلى الله عليه وآله و سلم در مكه آمد و بردر خانه كعبه
بايستاد و گفت لا اله الاالله وحده لا شريك له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده الا
انّ كلّ مال ومأثرة و دم تدعى فهو تحت قدمى هاتين الاسدانة الكعبة و سقاية الحاج يعنى هر-
مال و خونى كه دعوى مى كنند در زير قدم من است الا سدانه كعبه و سقايت الحاج الا وهركه
بعمد كسيرا بكشد برود وديه مغلّظه لازم آيد از جمله آن چهل شتر آبستن كه بچه در شكم دارد
يا معشر قريش خداى نخوت جاهليّت از ميان شما ببرد بدانيد كه مردم همه از آدم و حوّا اند
و خداى تعالى آدم را از خاك آفريد آنگه اين آيه برخواند يا أيها الناس انا خلقناكم من ذكر
وانثى الايه آنگه گفت يا اهل مكه شما را چه گمان است كه من با شما چه كنم گفتند آنچه
لايق كرم تو است تو برادر مائى و پسر برادر مائى رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت من
امروز شما را آزاد كردم از آن روز باز اهل مكه را طلقا خوانند اهل مكه جمع شدند تا رسول

صلى الله عليه و آله و سلم را بيعت كنند ورسول ص در زير صفا بنشست و اميرالمومنين عليه
الصلوة والسلام زيرتر او بنشست و مردم مى‌آمدند و بيعت مى كردند برسمع وطاعت چون مردان
بيعت كردند زنان نيز آمدند و بيعت كردند چنانكه ذكرآن برفت در سورة الممتحنه وصفوان بن
اميّه بگريخت تا دردرياء نجد رود عمربن وهب درحق او شفاعت كرد رسول صلى الله عليه و آله
وسلم او را امان داد و بوثيقه عمامهٔ خود فرستاد او باز نيامد و ايمن نبود آخر او را گفتند
محمد صلى الله عليه وآله وسلم از آن كريم تر و رحيم تر وحليم تر است بيامد ـ وعبدالله بن الزّبعرى
بنجران گريخت حسّان در حق او يك بيت گفت لا تقد من رجلا احلك بغضه نجران فى عيش
اجد لئيم اين بيت باو رسيد برخاست و بيامد و ايمان آورد وچون اسلام آورد اين بيت ها
بگفت يا رسول المليك انّ لسانى راتق ما فتقت اذا مأبور اذا بادى الشّيطان فى سنن الغىّ
و من مال ميله مبشور امن اللّحم والعظام لربى ثم نفسى الشهيد انت النذير ـ اما هبيرة المخزومى
آنجا بماند بنجران بركفر و ام هانى زن او بود ايمان آورد وازاو بريده شد چون از اسلام او
خبر يافت گفت اشاقتك هندام تاتك سؤلها كذالك النوى اسبابها وانتقالها ـ اين طرفى است
از فتح مكه ـ آمديم با تفسير حق تعالى گفت ياد كن اى محمد ص چون نصرت و يارى خداى
بيامد و فتح معروف و مشهور كه فتح مكه بود ولام در او تعريف عهد است عرب چون فتح
مكه بشنيدند گفتند چون محمد صلى الله عليه و آله وسلم اهل حرم را منقاد كرد و ايشان را
از اصحاب الفيل نگاهداشتند دليل آنست كه او حق است و صادق از اين پس طاقت او نداريم
و مى آمدند فوج فوج و ايمان مى آوردند فذلك قوله تعالى ورايت الناس يدخلون فى دين الله
افواجاً ـ عكرمه ومقاتل گفتند مراد بناس اهل يمنند ـ عبدالله عباس گفت چون اين سوره
فرود آمد رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت الله اكبر جآء نصر الله والفتح و جآء اهل اليمن
رقيقة قلوبهم ولينة طاعتهم الايمان يمان والحكمة يمانية ـ ابوعمار روايت كرد گفت من همسايه
جابر بن عبد الله انصارى بودم در نزديك او شدم مرا ميپرسيد از احوال مردمان من مى گفتم
آنچه ديده بودم و دانسته ازفرقت واختلاف ايشان اوبگريست و گفت از حضرت رسول صلى الله
عليه و آله وسلم شنيدم كه گفت مردم در دين خداى آيند فوج فوج و از دين بيرون روند
فوج فوج و گفتند بعضى از حجران مسخره در نزديك معويه شد معويه او را گفت از قرآن
چيزى دانى گفت الكثير الطيب گفت بخوان تا بشنوم گفت بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء
نصر الله و الفتح يخرجون فى دين الله گفت خطا ميخوانى يدخلون فى دين الله آمده است گفت
كان ذلك فى عهد رسول الله ص فالان يخرجون عبد الله عباس گفت عمر خطاب مرا حرمتى داشتى
و با اهل بدر و پيران صحابه مساوات كردى او را گفتند اين كودك را بيش از و پايه مى نهى
گفت مرا سئوالى است از شما گفتند بگو گفت مرا بگوئيد از آنجا كه خداى گفت درسورة الفتح
فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان تواباً براى فتح مكه چرا پيغمبر را استغفار بايد كردن
هركسى چيزى مى گفت نه بر قاعده مرا گفت چه گوئى گفتم اين سوره بنعى رسول صلى الله عليه
و آله و سلم آمد گفتند عمرت بآخر رسيد استغفار كن گفت ديديد كه او بهتر از شما ميداند ـ

عبد الله عباس گفت رسول ص همین سال فرمان یافت ـ قتاده و مقاتل گفتند دو سال دیگر بماند عبد الله مسعود گفت چون این سوره آمد رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن بسیار گفتی سبحانك اللهم و بحمدك اغفرلی انك انت التواب ـ و عایشه گفت رسول ص در آخر عمر این کلمات بسیار گفتی من گفتم یارسول الله ص این کلمات بسیار گوئی گفت خدای فرمود مرا بگفتن این از سورة الفتح ـ ام سلمه گفت پس از نزول این سوره رسول صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ حال نبودی الا می گفتی سبحانك اللهم و بحمدك استغفرك و اتوب الیك وروایت است که چون این سوره آمد رسول ص بر خواند صحابه شادمانه شدند عباس بگریست گفتند چرا میگرئی گفت برای آنکه من شنیدم که این خبر مرك رسول ص است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود راست می گوید پس از آن رسول ص را کس خندان ندید ـ عبد الله عباس گفت چون رسول (ص) از غزاة حنین باز آمد و این سوره فرود آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم بحجره فاطمه (ع) شد وگفت یاعلی (ع) یا فاطمه (ع) این سوره فرود آمد وانا اقول سبحان الله وبحمده استغفرالله واتوب الیه آنکه گفت از پس من جهاد باید کردن تورا امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت یا رسول الله با که گفت با اصحاب احداث که در دین برای خود سخن گویند و دردین رأی نیست انما دین او امر ونواهی است از خدای تعالی آنکه گفت اگر از پس من خلیفتی باشد جز تو نبود برای آنکه از تو سزاوارتر بخلافت کسی نیست برای خویشی و مصاهره وقرابت و تزویج فاطمه (ع) که سید زنان جهان است و علی الخصوص آن نعمت که پدرت را بر من در جاهلیت و اسلام هست و همه رأی من آنست که اینکار درتو و فرزندان تو باشد این خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر بیاورد ـ سورة تبت ـ این سوره مکی است پنج آیه است وبیست کلمه است و هفتاد و نه حرف است ـ و روایت است از ابو امامه ازابی کعب که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که این سوره بخواند امید دارم که خدای تعالی جمع نکند میان او و ابولهب صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً

سورة ابی لهب خمس آیات وهي مکية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

تَبَّتْ يَدا اَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ * ما اَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَما كَسَبَ * سَيَصْلى ناراً ذاتَ

بریده باد دودست ابی لهب وبریده شدني دفع نکند ازاومال اووآنچه کسب کرداز مال زودباشد که در آید آتش راکه صاحب

لَهَبٍ * وَامْرَاَتُهُ حَمّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ .

زبانه است وزن او که بردارنده هیزم است درگردن آن ریسمانی است ازلیف خرما .

مفسران گفتند سبب نزول سوره آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد واندر عشیرتك الاقربین رسول صلی الله علیه وآله کس فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را بخواند و بر

سر منبر آمد و گفت یاصباحاه بمنزلة مستغیثي مردم بر او جمع شدند بشتاب گفتند چه رسید تورا گفت یا بنی عبدالمطلب یا بنی عبد مناف یا بنی هاشم یا بنی فهر اگر من گویم که در زیر این کوه لشگری فرود آمد و شما را غارت خواهند کردن شما باور دارید گفتند بلی گفت من شما را انذار میکنم بعذابی سخت و آن عذاب دوزخ است ابولهب گفت تبا لك لهذا دعوتنی سائرالیوم امروز همه روز مرا برای این خواندی خدای رد کرد برو باین سوره و گفت تباب و خسران و هلاك و زیان دستهای ابو لهب راست و اضافه تباب با دست او برای آن کرد که تولافعل بالت دست کند و مثله قوله بما قدمت یداك و گفتند ید صله است و معنی تب هو یقول العرب یدالدهر ویدالرزایا قال الشاعر لما اکتب یدالرزایا علیه نادی الامجد وقیل اراد ذات یده ای ماله وملکه یقال فلان قلیل ذات الید ای قلیل المال علی حذف المضاف واقامة ـ المضاف الیه مقامه و قول اول معتمد است لموافقة الظاهر و تباب خسار و هلاك و خیبت باشد یقول العرب تباً له قال الشاعر في مخذول خذله اصحابه لقد خلوك وانصدعوا فما عطفوا ولا رجعوا ولم یوفوا بنذرهم فتبا للذی صنعوا و ابولهب پسر عبدالمطلب بود و نام او عبدالعزی بود و گفتند نام او کنیهٔ او بود و گفتند ابولهب برای آن خواندند اورا که روی او چون درفش آتش بود و در قرائت عبدالله مسعود وابی چنین است که تبت یدا ابی لهب وقل تب چنانکه لفظ اول برسبیل دعا علیه باشد و دوم خبر چنانکه گویند غفرالله له وقد فعل ـ وقرا جمله ابی لهب خوانند بفتح الهاء مگر مکیان که ایشان لهب خواندند بسکون الهاء و در ذات لهب خلاف کردند لموافقة رؤس الایة ـ عبدالله عباس گفت چون حق تعالی قلم بیافرید وحی کرد باو که کائنات بنویس فکتب فیما کتب تبت یدا ابی لهب در جمله چیز ها بنوشت که دستهای ابولهب خاسر و خایب خواهد بودن ما اغنی عنه ماله وما کسب گفت غنی نکند مال او ازو و اندوخته او ازاو سود ندارد ـ عبدالله مسعود گفت چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم ابولهب را دعوت کرد و تهدید کرد بدوزخ گفت اگر چنان است که تو میگوئی و این حدیث راست است من خویشتن از دوزخ بمال باز خرم خدای تعالی باین آیه رد کرد بر او و گفت مال از او هیچ غنا نکند ما نفی است و گفتند استفهام است چه غنا کند یعنی نکند و معنی یکجا باشد گفتند این برای آن گفت که او مواشی بسیار داشت و مال بنزدیك عرب مواشی باشد وما کسب گفتند مراد هم حال است یعنی مال موروث و مکتسب وگفتند فرزندآن خواست ومنه قوله علیه السلام ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه وان ولده من کسبه ـ اعمش خواند وما اکتسب در شاذ و درخبر است که روزی پسران ابولهب بخصومتی که ایشان را بود پیش عبدالله عباس آمدند و او در مسجدالحرام بود با هم خصومت کردند و برآویختند یکی از ایشان بیفتاد و بر عبدالله عباس آمد او گفت اخرجوا عنی الکسب الخبیث لقوله وما کسب سیصلی ناراً ذات لهب سین برای خلوص فعل است استقبال را گفت ملازم شود و سوخته گردد بآتشی خداوند درفش و در شاذ ابوالرجاء العطاردی خواند سیصلی بضم الیاء علی الفعل المجهول تفسانند اورا و بسوزانند در آتش و اشهب خواند بضم یاء و فتح صاد و تشدید لام من التصلية لقوله

و تصلية جحيم وامراته و زن او ام جميل بنت حرب بن اميه بود خواهر ابوسفيان و يك چشم بود ـ در اخبار است كه چون عقيل بنَ ابى طالب بنزديك معويه رفتي ميان ايشان مزاحات رفتى و عقيل بحاضر جوابى معروف بود يك روز عقيل درپيش معويه رفت جماعتى حاضر بودند معاويه بايشان گفت هذا عقيل عمه ابولهب عقيل گفت هذا معويه عمته حمالة الحطب يك روز ديگر عقيل را گفت يا عقيل اين ترى عمك ابالهب في النار قال اذا دخلت النار تراه عن يسار الداخل مفترشا عمتك حمالة الحطب فانظر ايهما اسوء حالا الناكح ام المنكوحة ـ حمالة الحطب گفتند برحقيقت است ازاو از خساست ودنائت همت بنفش خود برفتى و هيزم آوردى خداى از آن باز گفت واين بر او لقبى شده ـ عبدالله عباس و مجاهد و قتاده گفتند حمل حطب كنايه است از وشايت و نميمت و سخن چينى و نقل احاديث و ايقاع شرو وحشت ميان مردمان و آن زنك را اين عادت بود يقول العرب فلان يحطب على فلان اذا كان يسعى بينهم بالنميمة قال الشاعر من البيض لم تصعد على ظهر لامة ولم تمش بين الحى بالحطب الرطب و قال آخر فلسنا كمن يرجى المقادير شطره بفرق العضاة الرطب والعبل اليبس ضحاك گفت براى آن حمالة الحطب خواند كه عادت داشتى كه خار و خاشاك بياوردى بشب و درراهگذار رسول صلى الله عليه و آله و سلم افكندى ـ ربيع انس گفت آن خار و خاشاك در زير پاى رسول (ص) ازخز و حرير نرم تر بودى سرة الهمدانى روايت كرد كه او يك شب پشته از آن خار خلنده در پشت داشت از خستگى بار بنهاد تا بياسايد فرشته بيامد و اورا برآن خار ميزد تا پاره پاره شد و بمرد ـ سعيد جبير گفت حمالة الحطب اى الخطايا حماله گناهان بود بيانه قوله تعالى يحملون اوزارهم على ظهورهم يقال فلان يحطب على ظهره اذا ساء واثم و براى اين گناه را وزر خوانند كه وزر ثقل باشد و فلان حاطب قومه اذا كان مجنياً عليه و عامه قراء حمالة الحطب خواندند برفع و آنرا دو وجه است يكى مبتداء خبر و يكى صفت و موصوف وحسن بصرى و ابن ابى اسحق و ابن محيص و الاعرج و عاصم خواندند بنصب و آنرا دو وجه باشد يكى حال و يكى نصب على الذم كأنّه قال اعنى حمالة الحطب و اخصها و مثله قوله ملعونين و حطب اسم جنس است و واحد او حطبه باشد و بعضى اهل لغت گفتند حطب جمع حاطب است كحارس و حرس و راصد و رصد يعنى او حمل كردى كسان را بروشائت و نميمت و اكثم بن صيفى پسران را وصيت كرد و گفت اياكم والنميمة فانها نار محترقه آنكه گفت نمام بيك ساعت آن بكند كه ساحر بيك سال قال الشاعر ان النميمة نار ويك محترقة ففد عنها و حارب من تعاطاها پس گفتند وجه تشبيه نميمه بهيزم اين است كه بهيزم آتش افروزند و از نميمه آتش عداوت افروخته شود و وجهى اين گفتند كه هيزم آلت افروختن باشد وآتش را اثر در تفريق بود و همچنين نميمه سبب تفريق باشد و قال بعضهم ان بنى الادم حمالوا الحطب هم الوشاة فى الرضاء و الغضب عليهم اللعنة تترى والغضب عليهم اللعنة تترى والحطب قوله في جيدها در گردن او باشد قال ذوالرمة فعيناك عيناها وجيدك جيدها ولونك الا انها غير عاطل ـ حبل من مسد در او خلاف كردند عبدالله

عباس و عروة بن زبير گفتند زنجير آهنين باشد طولش هفتاد گز باشد در دهنش كنند و از زيرش بيرون آرند وباقى آن در گردنش بپيچند عدى گفت مسد آهن بود كه در دوزخ ميآيد و ميرود چنانچه رسن در چاه رود و آيد مجاهد گفت مسد آن آهن بود كه در ميان چرخ چاه بود كه آنرا محور گويند و اين قول عطا و عكرمه است ـ شعبى و مقاتل گفتند رسنى بود از ليف و آن رسنى بود كه بآن هيزم آوردى خداى تعالى گلوى آن بدان بازگرفت و هلاك كرد اورا بدان و در قيامت رسنى مانند آن در گردن او كنند وليكن از آتش ـ سعيد جبير گفت قلاده گران مايه در گردن داشت گفت اين در عداوت محمد صلى الله عليه و آله و سلم خرج خواهم كردن ابن زيد گفت رسنى باشد از پوست درختى كه در يمن بود و مسد در كلام عرب هر رسنى باشد كه سخت محكم بتابند اگر ليف باشد و اگر جز ليف و اشتقاق او از مسد است و آن فتل و تافتن بود و فلان ممسود الخلق اذا كان محكم الخلق قال الراجز و مسد امر من ايانق ليس بانياب ولاحقايق و جمع مسد امساد بود قال الاعشى يمشى فيصرف نابها من دوننا علفا صريف محالة الامساد ـ اصمعى گفت چهار شاعر در قفاى امامى نماز مى كردند در قل هوالله احد در ماند ساعتى نيك توقف كرد يكى از آن گفت اكثر يحيى غلطا فى قل هوالله احد ديگرى گفت قام طويلاً ساكتا حتى اذا اعيى سجد سيّم گفت ـ يزجر فى محرابه زجير حبلي للولد چهارم گفت كانما اسنانه شد بحبل من مسد در اين سوره دليل است بر نبوّت رسول صلي الله عليه و آله و سلم براى آنكه او خبر داد كه ايشان بر كفر بميرند و بر دوزخ شوند همچنان بود كه او خبر داد و اين نباشد الا از اعلام علام الغيوب

سورة الاخلاص ـ اين سوره مكى است وچهار آيه است و پانزده كلمه است و چهل حرف است و روايت است از ابودردا كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت عاجز باشد يكى از شما كه هرشب ثلثي از قرآن بخواند گفتند يا رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم كه طاقت دارد گفت يك بار قل هوالله احد بخواند همچنان باشد كه ثلثى از قرآن خوانده باشد جابر بن عبدالله انصارى روايت كرد كه رسول (ص) گفت هركه او قل هوالله احد بخواند چون درخانه شود خداى تعالى درويشى ازآنخانه وهمسايگان دور كند انس مالك روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت هركه او قل‌هوالله احد بخوانديكبار خدا براوبركت كند وچون دوبار بخواند بر او و اهل بيت او بركت كند و هركه سه بار بخواند خداى تعالى بر او و اهل او و همسايگان او بركت كند و هركه دوازده بار بخواند خداى تعالى براى او دوازده كوشك در بهشت بنا كند وحفظه گويند بيائيد تا كوشك هاى برادرمان بينيد اگر صدبار بخواند خداى تعالى كفاره گناه بيست و پنج ساله كند اورا اگرچهارصد بار بخواند كفاره چهارصدساله گناه بود اورا جز خون بناحق ومظالم. اگر هزار بار بخواند نميرد تا جاى خود در بهشت نبيند يا ديگرى به بيند و اورا خبر دهد ـ سهل روايت كرد كه مردى بنزديك رسول (ص) آمد و شكايت كرد از درويشى باو رسول (ص) گفت چون درخانه شوى براهل خانه خود سلام كن و اگر كسى نباشد بر من صلوات فرست وقل

هوالله احد یکبار بخوان مرد هم چنان کرد توانگر شد وروزی بر او فراخ شد تاباهمسایگان خیر کرد ـ انس مالك گفت ما با رسول (ص) به تبوك بودیم یك روز آفتاب برآمد بانوری ضیائی که هرگز چنان ندیدیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم جبرئیل را گفت امروز چیست که آفتاب را این همه شعاع است و هیچ روز چنین نبود گفت بدانکه معویة بن معویة اللیثی در مدینه فرمان یافته است خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را فرستاد تا بر او نماز کنند رسول (ص) گفت یاجبرئیل او این پایه بچه دریافت گفت بآنکه قل هوالله احد بسیار میخواند در آمدن ونشستن و بر خاستن و در شب و روز ولیکن یا رسول الله (ص) خواهی تا زمین در نوردم تا بر او نماز کنی گفت خواهم رسول(ص) برفت وبر او نماز کرد و باز آمد ـ انس مالك روایت کرد که در عهد رسول (ص) مردی بود در نماز جز قل هوالله احد نخواندی رسول (ص) را بگفتند آنمرد را گفت چرا چنین کنی گفت من این سوره را دوست دارم گفت دوستي تو این سوره را تورا به بهشت رساند ـ محمدبن المنکدر روایت کرد که رسول صلي الله علیه وآله وسلم گفت یك روز دوفرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی از آسمان میآمد و یکی از زمین آنکه از آسمان میآمد گفت امروز چندان عمل باسمان بردم که هرگزنبرده‌ام فرشته دیگر گفت آن چیست گفت مردی صدبار قل هوالله احد بخواند گفت خدای تعالی با او چه کرد گفت بیامرزید اورا ابوهریره روایت کرد که یك روز رسول (ص) مردی را دید که یك بار قل هوالله احد بخواند گفت وجبت واجب شد گفتند یارسول‌الله چه واجب شد گفت بهشت واجب شد اورا انس مالك روایت کرد که رسول (ص) گفت هرکه او یك بار قل هوالله احد برخواند خدای تعالی چندان ثواب دهد اورا که‌هفتاد قطار شتراز یاقوت سرخ آفریده و روح در او دمیده و پر از نوشتها کرده تنك تر از موی زنگیان و باریك تر از موی مردمان ـ ابی کعب روایت کرد که رسول (ص) را پرسیدند از ثواب قل هوالله احد گفت هرکه یك بار بخواند خدای تعالی از آسمان رحمت و خیر براو بارد وسکینه فرو فرستد بر او واورا برحمت بپوشد و آواز او بمانند آواز نحل در زیر عرش افتد واز حق سبحانه و تعالی هیچ چیزی نخواهد الا که بدهد اورا ودر حراست و حمایت خود گیرد صدق رسول‌الله صلي الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً

سورة الاخلاص اربع آیات وهی مکیه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ * اَللهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ * وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ .

بگو ای محمدص اوست خدای یگانه خدای بی‌نیاز است نزادو نزاده شد ونمی‌باشد مر اورا همتا هیچکس .

ابی کعب گفت سبب نزول سوره آن بود که مشرکان رسول (ص) را گفتند انسب لنا لنا ربك نسبت خدایت با ما بگوی خدای تعالی این سوره فرستاد ـ عبدالله عباس گفت عامر

بن طفیل و اربدبن ربیعه بنزدیك رسول آمدند و گفتند مارا با چه میخوانی گفت باخدای گفتند بگوی مارا تا خدای تو چیست از زر است یا از سیم یا از روی یا از آهن خدایتعالی این سوره را فرستاد و آتش از آسمان آمد و اورا بسوخت و عامر بجست در وقعهٔ نیزه بر او زدند در حال بمرد و قصهٔ ایشان در سوره رعد رفته است ـ قتاده گفت و ضحاك و مقاتل جماعتی از احبار جهودان بنزدیك رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند یامحمّد مارا بگوی تاخدای تو چون است که ما نعت و صفات او در تورية خوانده‌ایم تا موافق آن‌هست یا نه خدای تعالی این سوره فرستاد بجواب ایشان قوله تعالی قل هو الله احد بگوی ای محمد(ص) این کافران را و جاهلان را که خدای یکی‌است در قرائت عبدالله مسعود هست قل هوالله‌الواحد وواحد واحد یکی‌باشد بمعنی واصل احدوحد بوده‌است من الواحدة و عرب واورابهمزه بدل کنند في قولهم‌وشاح واشاح واکاف واقیت ووقیت وبعضی‌دیگر گفتند احدبلیغ‌تربود ازواحد ـ وبعضی دیگر گفتندواحد اسم باشد واحد صفت‌وقول اول‌درست تراست واختیار محققان وانشدابن الانباری شاهداً لذلك قول الشاعر رمته اناة من ربیعة عار نؤم‌الضحی فی مـاتم ای ماتم یعنی و نـاة من الونیه و هی الفتور بعضی دیگر گفتند اصل یکی است الا آنکه دربعضی وجوه میان‌ایشان فرقی هست و آن آنست که‌واحد در اثبات گویند واحد در نفی یقول‌العرب ما جائنی احد و ما جائنی من احد ولا احدها هنا و جاءنی واحد من‌القوم و رأیت واحدا منهم و قال‌النابغة شاهداً فی ان احداً اصه وحد ـ کان رجلی و قد زال النهار بنا بذی‌الجلیل علی مستانس وحد عامه قراء احد خواندند بتنوین و در شاذ جماعتی منهم حسن بصری وابان بن عثمان و نصر بن عاصم و ابن ابی اسحق و هرون بن‌عیسی خواندند احد بی تنوین برای تخفیف قیاساً علی قوله عزیر بن الله وقول‌الشاعر و لا ذاکرالله الا قلیلا و در اعراب او دو وجه گفتند یکی آنکه هومبتداء است و الله بدل او است و احد خبرمبتداءاست لقوله هوالرجل منطلق و وجهی دیگر آنکه هو مبتداء است والله خبر است و احد خبر بعد از خبر است لقولهم هـذا حلو حامض و وجه‌سه دیگر آنست که‌هو ضمیرشان و کار است الله مبتداء است و احد خبر اواست الله الصمد در صمد خلاف کردند عبدالله عباس گفت و حسن وسعید جبیر کـه صمد آن بود مجوف نباشد از اینجا بسته را مصمد گویند ـ سعید مسیب گفت آن بود که در وی حشم نباشد شعبی گفت آن بود که طعام وشراب نخورد عکرمه گفت آن بود که او را حاجت نبود بحدیث و این سه قول مرجع بآنست که مجوف نیست و این تفسیر از جهت لغت بود ابی کعب گفت تفسیر صمد آنست کـه از پی اوست من قوله لم یلد ولم یولد برای آنـکه هرچه زاده باشد مرگ برو روا بود شقیق سلمه گفت که صمد سیدی باشد کـه سودد او بنهایت رسیده باشد و این روایت علی بن‌طلحه است از عبدالله عباس و قولی دیگر از او آنست که‌سیدی بود که در حوائج قصد باو کنند و رجوع باو کنند ـ بعضی دیگر گفتند سیدی تمام شرف باشد و این اقوال متقارب است از جهت معنی واصلـه من صمدت فلاناً اصمده صمداً و الصمد المصمود کالقبض بمعنی القبوض و بیت مصمد و مصمود اذا کان‌مقصوداً

فی الحوائج قال طرفه و ان تلتقی الحی الجمیع تلا فی الی ذروة البیت الرفیع المصمد وقال آخر فی الصمد الا بکر الناعی بجری بنی اسد بعمر بن مسعود و بالسید الصمد و قال آخر علوته بحسام سمر قلت له خذها فانك انت السیدالصمد قتاده گفت صمد باقی باشد پس از فناء خلق عاصم گفت دائم باشد ـ از امام رضا علیه السلام روایت کردند که او گفت آن باشد که ایمن باشد از اطلاع بر او ـ محمد بن علی ترمدی گفت هو الا بدی بلا عدد و الباقی بلاامد و القائم بلا عمد و گفتند آن بود که با خلق نماند و گفتند آن بود که تجزی نپذیرد و جزو نباشد ـ عکرمه گفت آنکه از بالای او فرمان نباشد و این قول از امیرالمؤملین علی علیه‌الصلوة و السلام روایت کردند کعب‌الاحبار گفت آنکه او را از خلق نظیر نباشد ـ سدی گفت هوالمقصود فی الرغایب و المستغاث به عندالنوایب مقاتل حیان گفت در او عیب‌نباشد ربیع گفت آنکه آفت بدو نرسد ـ از امام همام صادق علیه السلام روایت کردند که گفت غالبی باشد که او را غلبه نتوان کرد ـ ابوهریره گفت مستغنی که خلقان باو محتاج‌باشند مرةالهمدانی گفت الذی لا یفنی و لایبلی ـ حسین بن فضل گفت آن بود که آنچه خواهد کند حکم او نتوانند گردانید ـ ترمدی گفت الذی لا تدرك‌الابصار و لا یحویه‌الافکار ولا یحیط به‌الاقطار و کل شیئی عنده بمقدار ـ بعضی دیگر گفتند الصمد پنج حرف است درهر حرفی دلیلی است بر صفات کمال او الف دلیل احدیت است ولام دلیل الهیت و صاد از صدق‌است و میم از ملك و دال از دوام لم یلد او نزاد و ولادت بر او محال است برای آنکه شهوت بر او محال است که این صفات اجسام است و او جسم نیست بل خالق اجسام است و لم یولد و او از کس نزاد چه مؤدی باشد باین فساد ونیز اگر مولود باشد محدث بود و لم یکن له کفواً احد هیچکس با اوهتما وهمسر نیست احد اسم کان است اگرچه نکره‌است روا بود برای آنکه منفی است و حرف نفی در او است و کفواً خبر کان است وله از صلهٔ کفو است و قراء در این لفظ خلاف کردند حمزه و یعقوب بسکون فاء خواندند بی همزه و دیگر قراء مضموم‌الفاء خواندند بهمزه و همه لغات صحیح و فصیح است و معنی آن مثل نظیر باشد وروایت کرده‌اند که سائلی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تفسیر این سوره‌پرسید گفت هوالله احد بلا تأویل عدد الله الصمد بلا تبعیض مدد لم یلد فیکون موروثا هالکاً و لم یولد فیکون الهاً مشارکاً و لم یکن له من خلقه کفواً احد سورة‌الفلق این سوره مدنی است و پنج آیه است وبیست‌و سه کلمه وهفتاد و چهار حرف است و روایت است از ابی کعب که رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت هرکه او معوذتین بخواند همچنان باشد که جمله کتابها که خدای تعالی فرستاده است خوانده باشد ـ عقبة بن عامر روایت کرده است که رسول گفت خبر دهم بفاضل ترین چیزی که پناه دهندگان بآن پناه جویند گفتند بلی یا رسول‌الله گفت این دوسوره قل اعوذ برب‌الفلق وقل‌اعوذ برب‌الناس وهم عقبة بن عامر روایت کرده‌است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خبر دهم تورا بدو سوره که فاضل ترین سوره های قرانست گفتم بلی یا رسول الله گفت معوذتین گفتم مرا بیاموز آنکه مرا بیاموخت پس

گفت این سوره ها می خوان چون بخواهی خفتن و چون بر خیزی و هم او روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت مرا یا عقبه هیچ سوره نیست درقرآن که تو خوانی فاضل تر از قل اعوذ برب‌الفلق اگر توانی در نماز بسیار خوان و هم او روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم مرا گفت امشب دوسوره برمن فرو فرستاد که‌مثل آن ندیدم یعنی معوذتین صدق رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم

سورة‌الفلق خمس آیات وهی مدنیة

بِسْــــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ اِذٰا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفّٰاثٰاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ اِذٰا حَسَدَ .

بگو پناه می گیرم بپروردگار شکافندهٔ صبح از شر شب تاریك چون در آید تاریکی آن و از شر زنان که‌دمندگان افسونند در گرهها واز شر حسدکنندگان هرگاه حسد کنند .

قدیم جل جلاله امر کرد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و مراد او و جمله امت است که پناه دهید با خدای از شر این چیزها پناه دهید بخدای فلق در تفسیر این خلاف کردند. عوفی روایت کرد از عبدالله عباس و نیز مجاهد و قتاده و قرطی و ابن زید گفتند فلق صبح باشد لانفلاقه برای آنکه شکافته می شود شب از او یقال ابین من فلق‌الصبح قال‌الله تعالی فالق‌الاصباح ـ و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که فلق زندانی است در دوزخ بعضی دگر گفتندنامی است ازنامهای دوزخ ـ وروایت کرده اند که مردی از اصحاب رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم بشام رسید سراهای اهل ذمه دید با تجمل و زینت بسیار ایشان را گفت نه ازورای این فلق است یعنی دوزخ ـ و گفتند فلق خانه ایست در دوزخ که چون در آن باز کنند اهل دوزخ از آن بفریاد آیند وهب گفت چاهی است در دوزخ ـ کلبی گفت وادی است در دوزخ عبدالله عمر رضوان الله علیه گفت درختی است در دوزخ ـ جماعتی دیگر از مفسران گفتند فلق کوهی است که شکافته میشود از او چشمهای آب بیرون می آید ـ و قومی دیگر گفتند که فلق رحم است که شکافته می شود از حیوان ـ و گفتند دانه است که می‌شکافد از نبات و درختان ـ ضحاك گفت و والبی از عبدالله عباس که فلق خلق باشند فعل است بمعنی مفعول برای آنکه در خلق معنی شکافتن است پنداری موجودی از عدم شکافته می شود و از او بیرون می آید و این بر توسع باشد و از اینجا فطر هم خلق باشد و هم شکافتن من شر ما خلق‌عام است در جملهٔ مخلوقات که آنرا شر باشد از آدمی و سباع وهوام و من شر غاسق اذا وقب ـ عایشه گفت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم یك شب اشاره کرد بماه و گفت هذاالغاسق اذا وقب فتعوّذی بالله منه این غاسق است پناه با خدای ده از او ـ ابوهریره گفت الغاسق النجم اذا طلع ـ عبدالله عباس و حسن و قتاده و مجاهد و محمد بن کعب گفتند یعنی اللیل ـ اذا دخل از شرشب چون درآید ابن زید گفت ثریا است اذا وقع چون

بیفتد و تأویل این اقوال آن باشد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جهت وحی مطلع شد بر آفاتی و امراضی که آن سال خواست بودن عند طلوع بعض النجوم — و غاسق در لغت هاجی باشد بمضرت کسی که در جائی شود بعزیمت مضرت وانکه گفت شب است گفت برای آنکه در شب سباع و حشرات از جایگاه های خود بیرون می آیند و هی من طوارق اللیل واصل غسق جریان باشد یقال غسقت القرح اذا سال صدیدها و غسقت عینه اذا دمعت و غسق همچنین تاریکی باشد و قوله و قب ای دخل والوقوب الدخول و من شر النفاثات فی العقد و از شر زنان دمنده در بندها بر سبیل سحر اما شر ایشان واثر آن از آنجا باشد که کسی اعتقاد کند که چنان خواهد شدن از آن اعتقاد ممکن بود که رنجی بدل او رسد و اما چیزی بدهد تا کسی بخورد که خدای عادت رانده باشد که نزد خوردن آن رنجی و بیماری بخورنده او رسد آنکه نماید و ایهام افکند که این رنج بسحر و فسون من است و اما آنچه قصاص روایت کردند که دختران لبیدبن اعصم الیهودی رسول را جادوئی کردند و پارهٔ موی او و دندانهٔ چند از شانهٔ او بدزدیدند و رشته بگرفتند و یازد گره براو زدند و در بعضی چاهها در زیر سنگی کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن بیمار شد و مویهای او از آن بریزید تا در خواب بدید که دو فرشته با یکدیگر گفتند در بالین او و او مطلع شد و امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و زبیر عوام را بفرستاد تا آن را بیاوردند و بندها بگشادند هر گاه که بندی بگشادی سبکتر شدی چون بندها تمام بگشادند جمله رنج برخاست و نیك شد اینرا اصلی نیست برای آنکه مخالف ادلهٔ عقل است و نیز اگر تسلیم کنیم که در حق جز رسول ص بایهام رنجی برسانند در حق او نشاید گفتن برای آنکه مشرکان در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدروغ این طعن زدند و گفتند ان تتبعون الا رجلاً مسحورا پس این طعن راست شود — و دیگر آنکه مسحور بخیل بود و ناقص عقل و مؤف و این بغایت تنفّر بود اما اگر گویند جهودان از این معنی چیزی کردند ولیکن اثری نبود آنرا و خدای تعالی رسول ص را بر آن اطلاع داد تا این حدیث آشکارا کرد بر ایشان این روا باشد و در این نوعی معجز باشد از اخبار مغیب اما بیرون از این روا نباشد از این وجوه که گفته شد و من شر حاسد اذا حسد و از شر حاسد چون حسد برد حسد تمنای حال مرد باشد و غبطه تمناء مثل حال او باشد بی آنکه از او منفك شود برای این حسد مذموم است و غبطه محمود و گفتند این دختران لبید رشته بگرفتند و یازده گره بر او زدند خدای تعالی رسول صلی الله علیه وآله وسلم را مطلع کرد و این دوسوره براو فرستاد یازده آیه تا بهر آیتی گرهی بگشاد و باطل کرد الحمد لله رب العالمین اولاً وآخراً وظاهراً و باطناً

سورة الناس ست آیات وهی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * اِلٰهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

بگوای محمد ص پناه می برم بپروردگار مردمان پادشاه آدمیان معبود مردمان از شر دیو وسوسه کننده

الْخَنَّاسِ * اَلَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ .

که خناس است که وسوسه می کند درسینه‌های مردمان از جنیان وآدمیان .

خدای تعالی برسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و جملهٔ مکلفان را که پناه باو دهند که آفریدگار آدمیانست و پادشاه و خداوند ایشانست از آنجا که از ایشان مستحق عبادتست باصول نعمتی که با ایشان کرد از شر و آفت و وسواس کننده . و وسواس نام دیو موسوس است و گفتند مصدری است که بر شخص نهادند مبالغه را کصوم و فطر و عدل فی وصف الناس به و وسواس و وسوسه هر دو مصدر باشد و این حدیث النفس باشد بچیزی که مانند آوازی پوشیده باشد قال الاعشی تسمع للحلی وسواساً اذا نصرفت کما استعان بریح عشرق زجل و قال روبه فی وصف صاید وسوس یدعو مخلصا رب الفلق سراً وقد اوّن تاوین العقق و وسوسه چون همهمه باشد ورجل مؤسوس آن باشد که سواد بر او غالب باشد خطرات و خیالات سودائی در دل او می افتد و تفسیر او بر یك تقدیر باشد از سه تقدیر یکی آنکه وسواس نام او دیواست ازی من شر الشیطان دوم آنکه بمعنی وسوسه است یعنی من وسوسة الجنّ والانس و وجه دیگر من ذی الوسواس بر این تأویل که این لفظ مصدر باشد الخنّاس آن بود که پوشیده باشد والخنوس الخفاء و تأخر ایضاً و منه قوله فلا اقسم بالخنّس یعنی از ستاره‌ها که یکبار پوشیده بود و یکبار پیدا و گفتند معنی وسوسه شیطان آدمی را آن بود القا کند چیزی را در سمع او بکلام خفی که بدل او رساند بی آنکه شنود آن کار بدل او مزین کند و او را وعده دهد وتعجیل شهوت و تسویف توبه فرماید و در اخبار آمده که عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از خدای در خواست که موضع شیطان ازفرزندان باو نماید حق تعالی اطلاع داد اورا بآن او شیطان را دید سرش بمانند سر ماری سر بردل او نهاده هر که بنده ذکر خدای کردی او بگریختی باز پس شدی و هوقوله الخناس و چون بنده غافل شدی و ذکر خدای نکردی با او در حدیث آمدی و ذلك قوله علیه السلام انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم — انس مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دهن و بینی بر دل فرزند آدم نهاده است چون او ذکر خدای کند شیطان دور شود و چون خدا را فراموش کند دل او در دهن گیرد مانند لقمه من الجنّة والناس گفت این موسوسان هم از جنیان باشند و هم از مردمان و مثله قوله شیاطین الجنّ والانس و وسوسهٔ آدمی یکدیگر را بلیغ تر باشد از وسوسهٔ دیو برای آنکه کلام او بکلام خفی کند و این بکلام صریح و بصوت جهر اعاذنا الله من شرّ ما امرنا بما استعاذ به من القبیلتین بمحمّد و آله علیهم الصلاة والسّلام .

جمله آیات قرآن در عدد بصریان ششهزار و دویست و چهار آیت است و در عدد مدنیان اول ششهزار و دویست و هفده ایت است و در آخر چهارده است و در عدد کوفیان ششهزار و دویست و سی شش آیه است — و جمله آنچه در مکه فرود آمده است هشتاد و پنج سوره‌است بر اختلاف که میان راویان است وبمدینه بیست و نه سوره علی خلاف ذلك بینهم و

عدد سوره ها صد و چهارده سوره است - بروایتی از اصحاب صد و دوازده سوره است و کلمات قرآن جمله هفتاد هزار و نه هزار و دویست و هفتاد کلمه است و گفتند سی و نه و وجمله حرف قرآن سیصدهزارو بیست و سه هزار و پانزده حرف است و تکلف این شمردن برای آن کردند تا مردم برقرآن خواندن حریص باشند که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است بکلّ حرف عشرة حسنات ولا اقول الم عشر حسنات انّما اقول الف و لام و میم ثلاثون حسنة

تمّت بعون الله تعالي والحمدلله ربّ العالمين وصلّى الله على خيرالانام محمّد واله الكرام .

خاتمة الطبع

راجع بشرح احوال مؤلف کتاب و وصف اجمالی تفسیر حاضر

هرچند شرح احوال مؤلّف این کتاب مستطاب شیخ جلیل ابوالفتوح رازی تغمدّه الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة جنانه درمقدّمهٔ جلد اوّل این تفسیر بنقل از روضات الجنّات مرحوم آقا محمّد باقر خوانساری مسطور و تقریباً خلاصهٔ جمیع آنچه درکتب رجال شیعه راجع بدین موضوع بدست میتوان آورد در آن مقدّمهٔ نفیس مذکور است ولی معذلك کلّه مزید توضیح را بحکم آنکه هوالمسك ما کرّرته یتضوّع **جناب آقای حکمت** وزیر معارف واوقاف وصنایع مستظرفه که ادامهٔ طبع بقیّهٔ مجلّدات این تفسیر کبیر (پس ازطبع دوجلد اوّل آن که درسی و یك سال قبل بانجام رسیده ومابقی همچنان درعقده تعویق مانده بود) ازنتایج همّت بلند وطبع هنر دوست هنرپرور ارجمند حضرت معظّم له است مصلحت چنان دیدند که همان معلومات را با پارهٔ بسط و ایضاحات بیشتر راجع بشرح احوال مؤلّف کتاب و خاندان او وتعیین عصراو وتاریخ تقریبي تألیف تفسیرحاضر وسایر اطّلاعات از این قبیل که از تتبّع سایر کتب رجال بغیر روضات الجنّات و نیز از مطالعهٔ متن خود این تفسیر بدست میتوان آورد مجموع را در ضمن فصلی بعنوان خاتمة الطّبع درآخر جلد پنجم این کتاب علاوه نمایند، و جمع و ترتیب این فصل را بعهدهٔ این حقیر فقیر معترف بعجز و تقصیر **محمد بن عبد الوهاب بن عبدالعلی قزوینی** بصّره‌الله بعیوب نفسه و جعل یومه خیراً من امسه محوّل فرمودند، واین ضعیف با آنکه بعلّت قلّت بضاعت اواز علم و ادب و محرومي اواز هنر های موروث و مکتسب بهیچوجه اهلیّت این کار را در خود نمیدید امّا بحکم المأمور معذور و مالا یدرك کلّه لا یترك کلّه امتثال اوامر مطاعهٔ حضرت معظّم له را جهدالمقلّی بجای آورده فصول ذیل را از روی پارهٔ مآخذی که اسامی آنها متدرّجاً در تضاعیف این مقاله مذکور خواهد شد مرتّب نمود، امید ازفضل عمیم خوانندگان کریم آنکه اگر برسهو و خطائی در این اوراق واقف شوند بذیل عفو و اغماض بپوشند و در اصلاح معایب آن حتّی المقدور بکوشند و بخاطر آورند که سهو و نسیان از لوازم نوع انسانی وعصمت مخصوص ذات فرد صمدانی است و من‌الله استمدّ التّوفیق انّه بالاجابة حقیق.

و فصول ذیل عبارت است از :

الف - نسب مؤلّف کتاب وشرح احوال بعضي از مشاهیر خاندان او،
ب - شرح احوال مؤلّف کتاب،
ج - تعیین عصر مؤلّف و تاریخ تقریبي تفسیر حاضر،
د - بعضی اشعار فارسی که مؤلّف در تضاعیف کتاب بدان تمثّل جسته،
ه - بعضی تعبیرات و اصطلاحات و لغات نادرهٔ این کتاب،
و - وصف اجمالی نسخهٔ خطّی که اساس طبع حاضر است.

الف ـ نسب مولف کتاب و شرح احوال بعضی از مشاهیر خاندان او

هوالشّیخ الامام الجلیل قدوة المفسّرین ترجمان کلام الله جمال الدّین ابوالفتوح الحسین بن علیّ بن محمّد بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعیّ الرّازی، مؤلّف بتصریح خود در اثناء تفسیر حاضر از اولاد نافع بن بدیل بن و رقاء الخزاعی از صحابهٔ معروف حضرت رسول بوده است، در تفسیر آیهٔ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتاً بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ در سورهٔ آل عمران (جلد اول ص ٦٨٣) گوید :

« و بعضی دگر گفتند آیه در شهیدان چاه معونه آمد و قصهٔ این آن بود که ابو براء عامر بن مالك بن جعفر بن کلاب ملاعب الاسنّة که سیّد بنی عامر بن صعصعه بود بنزدیك رسول آمد بمدینه رسول ص اسلام بر او عرضه کرد او گفت ای محمّد این دین که تو ما را بآن دعوت میکنی دینی نکو است اگر جماعتی صحابه را بفرستی باهل نجد تا ایشان را دعوت کنند باین دین امید من چنان است که اجابت کنند رسول ص گفت من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را به میان قومی کفّار فرستم. ابو براء گفت در حمایت منند ایشان را بفرست رسول ص منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از خیار مسلمانان بفرستاد از جملهٔ ایشان حارث بن صِمّة و حرام (۱) بن مِلحان و عروة بن اسماء و نافع بن بدیل (۲) بن و رقاء الخزاعیّ و این مرد از پدران ماست، الخ » انتهی باختصار،

و چنانکه ملاحظه شد بتصریح واضح خود مؤلّف جدّ اعلای او نافع بن بُدَیْل بن ورقاء مزبور بوده است نه عبدالله بن بُدَیْل بن ورقاء [برادر نافع مزبور] چنانکه مرحوم حاجي میرزا حسین نوری در مستدرك الوسائل (ج ۳ ص ٤٨٧) مرقوم داشته، و بدون شكّ این فقره از مرحوم محدّث نوری با آن تتبّع فوق العاده که از او معهود است فقط ناشی از طغیان قلم است که مابین دو برادر خلط و یکی را بدیگری اشتباه نموده است والامر فیه سهل،

و باز مؤلّف در موضع دیگر در تفسیر آیهٔ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفاً اَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ در سوره الفتح (ج ٥ ص ١٠٣) گوید: « ایشان درین بودند بُدَیْل بن ورقاء الخزاعی برسید و او از پدران ماست اعنی مصنّف الکتاب و بنو خزاعه عیبهٔ نصح رسول بودند از جملهٔ اهل تهامه » .

بُدَیْل بن ورقاء مذکور تا غزوه حنین که در سنهٔ هشت از هجرت روی داد در حیات بوده است و اندکی قبل از وفات حضرت رسول در سنّ نود و هفت سالگی وفات یافت، و پسرش

۱ ـ حرام بفتح حاء وراء مهملتین است (اصابهٔ ابن حجر) و بازاء معجمه چنانکه در تفسیر حاضر چاپ شده غلط نساخ است .

۲ ـ بدیل بصیغه تصغیر است بر وزن زبیر ، قاموس و انساب سمعانی در « بدیلی » .

نافع بن بُدَیْل جدّ اعلای مؤلّف در سال چهار از هجرت با قریب هفتاد نفر و بروایتی چهل نفر از خیار صحابهٔ حضرت رسول در وقعهٔ بئر معونه که اشاره بدان شد بدرجهٔ شهادت رسیدند و تفصیل این واقعه در عموم کتب سیر و تواریخ مبسوطاً مذکور است، غرض ما در اینجا فقط اشارهٔ اجمالی بود باین واقعه برای مزید تعرفهٔ جدّ اعلای مؤلّف، و عبدالله بن رواحه در مرثیهٔ او گفت:

رَحِمَ اللهُ نَافِعَ بْنَ بُدَيْلٍ ... رَحْمَةَ الْمُبْتَغِي ثَوَابَ الْجِهَادِ
صَابِراً صَادِقَ اللِّقَاءِ اِذَا مَا ... اَكْثَرَ الْقَوْمُ قَالَ قَوْلَ السَّدَادِ (۱)

و ترجمهٔ احوال بُدَیْل بن ورقاء خزاعی مزبور با هفت پسر او نافع و عبدالله و عبدالرّحمن و سلمه و عمرو و عثمان و محمّد ابناء بُدَیْل که همه از افاضل صحابهٔ حضرت رسول و بسیاری از ایشان نیز از زمرهٔ مخلصین حضرت امیر و در رکاب آنحضرت در صفّین بدرجهٔ شهادت رسیده‌اند در کتب معرفة الصّحابه مانند استیعاب ابن عبدالبرّ و اسدالغابهٔ ابن الاثیر و اصابهٔ ابن حجر و در کتب سیر و تواریخ از قبیل سیرهٔ ابن هشام و تاریخ طبری و ابن الاثیر و غیرها مفصّلا و مبسوطاً مسطور است هر کس که طالب مزید اطّلاعات در این موضوع باشد باید بکتب مزبوره رجوع نماید،

و مخفی نماناد که از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی مذکور عدّهٔ کثیری از خاندانهای عربیّ الاصل که بعدها بطول اقامت در ایران و خلطه و آمیزش با ایرانیان بکلّی ایرانی و زبانشان فارسی شد (۲) در قدیم الایّام از جزیرة العرب بایران مهاجرت کرده و در نقاط شمالی ایران در نواحي نیشابور و سبزوار و ری و غیره سکني گزیده بوده اند و بسیاری از این خاندانها باسم « بدیلیان » (نسبت بجدّ اعلای ایشان بدیل بن ورقاء مذکور) معروف بوده اند و سمعانی در کتاب الانساب در نسبت « بدیلی » و ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق در ضمن تعداد خاندانهای قدیم آن ناحیه اسامی جمعی از معاریف بدیلیان را بدست داده اند (۳) و مؤلّف مانحن فیه شیخ ابوالفتوح رازی و خاندان او گرچه ایشان نیز از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی بوده اند ولي این شعبه از اولاد بدیل گویا به بدیلیان معروف نبوده اند چه در هیچیك از کتب رجال نسبت مزبور درحق مؤلف یا یکی از اعضاء خانوادهٔ او بنظر نرسید،

تکمیلاً للفایده و برای مزید تعرفه و ایضاح احوال مؤلف کتاب مناسب چنان دانستیم که اسامی عدّهٔ از مشاهیر خاندان مؤلّف را که همگی از اهل علم و فضل و از اجلّهٔ فقها و محدّثین شیعهٔ امامیّه بوده اند ذیلاً بنظر خوانندگان برسانیم و مأخذ عمدهٔ ما در این تراجم احوال فهرست معروف شیخ منتجب الدّین علي بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه

۱ - اسدالغابة ج ٥ ص ٧ .

۲ - مؤلف غالباً در تضاعیف این تفسیر گوید که فلان چیز را بعربی چنان گویند و بزبان ما (یعنی فارسی) چنان ، رجوع شود از جمله مثلا بجلد ۱ ص٤٧١ - ٦٣٧ ، و ج ۲ ص ٤٦٦-٥٣٧ و ج ۳ ص ٤٤٠، وج٤ ص ٤٣٢ .

۳ - نسخهٔ لندن ورق ٧٨ الف و ١٣١ ب .

رازی تلمیذ مشهور مؤلّف است با استعانت از پارهٔ مآخذ دیگر که اسامی آنها در ضمن سطور آتیه مذکور خواهد شد،

قدیمتر بن کسیکه از این خاندان نام او در کتب رجال دیده میشود جدّ دوم مؤلّف ابوبکر احمد بن الحسین الخزاعیّ النیسابوری است از تلامذهٔ سیّدین رضیّ متوفّی در سنهٔ ۴۰۶ و مرتضی متوفّی در سنهٔ ۴۳۶ و شیخ طوسی متوفّی در سنهٔ ۴۶۰ یعنی از رجال اواخر مائهٔ رابعه و اوایل بااواسط مائه خامسه، و ترجمهٔ عین عبارت شیخ منتجب الدّین در فهرست در حق او از قرار ذیل است: « شیخ ثقه ابوبکر احمدبن الحسین بن احمد نیشابوری متوطّن درری پدر شیخ حافظ عبدالرّحمن عادل است و متدّین از تلامذهٔ سیّدین مرتضی و رضیّ وشیخ ابو جعفر (طوسی) رحمهم الله ازمؤلّفات اوست: **امالی** در اخبار چهار مجلّد، و **کتاب عیون الاحادیث** و **روضه** در فقه و **سنن**، و **مفتاح** در اصول و **مناسك**، خبر داد مارا بکتب مزبوره شیخ (۱) امام سعید (۲) ترجمان کلام الله جمال الدّین ابوالفتوح حسین بن عليّ بن محمّد بن احمد خزاعی رازی نیشابوری از پدرش ازجدّش ازصاحب ترجمه (۳)»،

و دیگر برادر ابوبکر احمد مذکور ابوالفتح (۴) محسن بن الحسین بن احمد عمّ جدّ ابوالفتوح رازی، وترجمهٔ عبارت منتجب الدّین درخصوص او از قرار ذیل است: « شیخ عادل محسن بن الحسین بن احمد نیشابوری خزاعی عمّ شیخ مفید عبدالرّحمن نیشابوری رحمهما الله ثقه است و حافظ و واعظ، ازمؤلّفات اوست. **امالی** دراحادیث، **کتاب السیر**، **کتاب اعجاز** القرآن، کتاب بیان من کُنتُ مولاه، خبر داد مارا بکتب مزبوره استاد ما امام سعید جمال الدّین ابوالفتوح خزاعی از پدرش از جدّش از صاحب ترجمه رحمهم الله جمیعاً » (۵)

و دیگر پسر ابو بکر احمد مذکور ابو محمّد عبدالرّحمن بن احمد بن الحسین معروف به مفید نیشابوری عمّ پدر ابوالفتوح رازی،

منتجب الدّین درفهرست دربارهٔاو گوید: « شیخ مفید ابو محمّدعبدالرّحمن بن احمدبن الحسین نیشابوری خزاعی شیخ اصحاب بری و حافظ و واعظ در اطراف بلاد شرقاً وغرباً سفر کرد واحادیث را

---

۱ - در نسخهٔ چاپی فهرست منتجب الدین که بتمامه در اول مجلد بیست و پنجم بحارالانوار مندرج است در اینجا بعداز کلمهٔ شیخ افزوده « ابو جعفر » و بدون شبهه کلمهٔ ابو جعفر بکلی زیادی و سهو نسّاخ است چه واضح است که کنیه مؤلف تفسیر حاضر ابوالفتوح است نه ابو جعفر و خود منتجب الدین نیز بلا فاصله بعد اورا بلفظ ابوالفتوح می نامد و هیچ جای دیگر نیز مسموع نشده که وی دو کنیه داشته، وانگهی در کتاب امل الآمل شیخ حرّ عاملی مطبوع در آخر رجال استرابادی که تمام فهرست منتجب الدین را بعین عبارت رجال متفرقه در تضاعیف کتاب خود گنجانیده است در مورد ما نحن فیه (ص۴۵۸) ابداً کلمهٔ « ابو جعفر » را ندارد،

۲ - کلمهٔ « سعید » در اصطلاح قدما غالبا مرادف « مرحوم » امروزه استعمال میشده است مقصود این است که از اینجا معلوم میشود که ابوالفتوح رازی در حین تعریف تألیف فهرست منتجب الدین (سنهٔ ۵۷۳ - ۵۹۲) بیش در جزو احیا نبوده است.

۳ - فهرست منتجب الدین مطبوع در اول جلد ۲۵ بحارالانوار ص ۳، و امل الامل ص۴۵۸،

۴ - کنیهٔ « ابوالفتح » را فقط مرحوم حاجی میرزاحسین نوری در مستدرك الوسائل ج ۳ ص۴۸۸ نقلا ازاربعین ابوسعید محمد بن احمد جد ابوالفتوح رازی ذکر کرده و در سایر کتب رجال ندارد،

۵ - فهرست منتجب الدین ص۱۰، و امل الامل مطبوع درآخر رجال استرابادی ص۴۹۴ و روضات الجنات ص۵۴۲ و مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸،

از مؤالف و مخالف سماع نمود و اورا مؤلّفات است از آنجمله **سفینة النجاة** فی مناقب اهل البیت العلویّات الرّضویّات، **امالی**، **عیون الاخبار**، **مختصراتی** در وعظ وزواجر، خبر دادند مارا بکتب مزبوره جماعتی از جمله سیّدین مرتضی و مجتبی پسران داعی حسینی وبرادرزاده (۱) صاحب ترجمه شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح خزاعی (۲) خدای برایشان رحمت کناد، صاحب ترجمه نزد (۳) سیّدین علم الهدی مرتضی و برادرش رضی وشیخ ابوجعفر طوسی ومشایخ سالار و ابن البرّاج وکراجکی قرائت نمود خدای برایشان همگی رحمت کناد (۴) » انتهی،

و ابن حجر عسقلانی نیز در لسان المیزان ج ۳ ص ۴۰۴ - ۴۰۵ فصلي راجع بشرح احوال صاحب ترجمه مذکور داشته از قرار ذیل: « عبدالرّحمن بن احمد بن الحسین بن احمدبن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم ابو محمّد خزاعی نیشابوری حافظ، از هناد نسفی (۵) و ابن المهتدی و ابن النقور (۶) سماع نمود و بشام و حجاز و خراسان مسافرت کرد و عمر بن ابراهیم زیدی و احمدبن عبدالوهاب صیرفی و غیرایشان ازو روایت کرده اند، ابن سمعانی گوید عدّهٔ از مجالس املای او را در ری مطالعه نمودم از جمله مجلسی بود در خصوص اسلام ابوطالب

---

۱ - این عین عبارت منتجب الدین است: « ابن اخیه ». ولی واضح است که این تعبیر از باب مسامحهٔ عرفی است که معمولا در امثال این موارد روا دارند والا درحقیقت ابو الفتوح رازي پسر برادر زاده مفید نیشا بوری بوده نه برادر زاده تنی او (رجوع شود بنسب نامهٔ این خاندان درآخر این فصل).

۲ - کذافی الاصل یعنی درفهرست منتجب الدین چاپی ص ۷. ولی در امل الامل ص ۴۸۰ در همین مورد نقلا از منتجب الدین بعد ازکلمهٔ خزاعی یك کلمهٔ « عنه » نیز اضافه دارد و نصّه: « و ابن اخیه الشّیخ الامام ابوالفتوح الخزاعی عنه رحمهم الله ». و این زیادتی بنظر بکلي غلط میآید چه ظاهر این عبارت بنابر این زیادتی آن خواهد بود که ابو الفتوح رازی بلاواسطه ازمفید نیشابوری روایت نموده وعصر اورا درك کرده باشد ومرحوم حاجی میرزا حسین نوری درمستدرك الوسائل ج۳ ص۴۸۹ نیز بهمین عقیده است و مفید نیشابووي را درجزء مشایخ بلاواسطهٔ ابو الفتوح رازي شمرده است. و این فقره فوق العاده مستبعد بنظر میآید چه وفات مفید نیشابوری بتصریح ابن حجر چنانکه خواهد آمد در سنه ۴۴۵ بوده است و اگر این تاریخ صحیح باشد عصر مفید نیشابوری بسیار مقدم برعصر مؤلف خواهد بود چه مؤلف عصر شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ را ظاهراً درك نکرده بوده وهمیشه بیك واسطه از او روایت مینماید پس بطریق اولی عصر مفید نیشابوری متوفی در سنه ۴۴۵ را نباید درك کرده باشد.

۳ کذا صریحاً و اضحاً فی فهرست منتجب الدین وامل الامل ونصّهما: « وقد قرا علی السیّدین علم الهدي المرتضی و اخیه الرّضی و الشیخ ابی جعفر الطوسی الخ » و چنانکه ملاحظه میشود این عبارت صریح است در اینکه مفید نیشابوری بلا واسطه ازسید ین مرتضي ورضی روایت نموده بوده ومعاصر ایشان بوده است. ومقتضای تاریخ وفات او که بتصریح ابن حجر درسنه ۴۴۵ بوده نیز همین است ولی در روضات الجنات ص ۱۸۴ معلوم نشد از روی چه مأخذي و شاید باجتهاد خود در اینجا یك کلمه « بالاسناد » افزوده که بکلی مغیّر معنی است و نصه: « و هو [اي المفید النیشابوری] یروی بالاسناد عن مشایخ ابیه الثلاثة المتقدمین [یعنی بهم المرتضی والرضي و الشیخ الطوسی] وعن ابن البرّاج الخ » که مقتضاي این علاوه آن خواهد بودکه مفید نیشابوری بواسطه یاوسایطی از سیدین مرتضی و رضی روایت نموده بوده وعصرایشان را درك نکرده بوده است واین خلاف صریح عبارت منتجب الدین و امل الامل است چنانکه ملاحظه شد.

۴ - فهرست منتجب الدین ص ۷ وامل الامل ص ۴۸۰.

۵ - ابوالمظفر هناد بن ابراهیم النسفی المتوفی فی سنه ۴۶۵ (لسان المیزان ج ۶ ص۲۰۰).

۶ - ابوالحسین احمدبن محمد بن احمد بن النقور البغدادی البزاز المتوفی سنه ۴۷۰ (طبقات الحفّاظ ذهبی ج ۳ ص ۳۴۷).

وی بر طریقهٔ شیعه بود ولی بسیار احادیث دانستی وبدان زیاده از حدّ شعف داشتی ، یحیی بن ابی طیّ گوید وی یکی از داناترین و بصیر ترین مردم بود بحدیث و رجال آن و گویند در مجلس او بیش از سه هزار دوات میبود [یعنی بیش از سه هزار نفر با دواتها برای نوشتن مجالس درس او حاضر میشده اند] وهر گاه باوی گفتندی فلان حدیث در صحیحین است [یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم] وی گفتی آری در مکسورین (۱) چنین روایت شده و نیز گفتی بخدا سوگند که اگر مردم انصاف دادندی جز اندکی از احادیث در آند و کتاب سالم نماندی ابن ابی طیّ مذکور گوید هیچ حدیثي از احادیث از او نپرسیدندی الاّ آنکه صحیح آنرا از سقیم آن باز شناختی وپیوسته گفتی صد هزار حدیث از حفظ دارم و نیز گفتی اگر مرا اقتدار بودی هر آینه پنجاه هزار حدیث که مردم بدان عمل نمایند ولی آنهارا اصلی وصحّتی نیست بیفکندمی ، ذهبی در تاریخ الاسلام گوید این کلام کسی است که در دل او نسبت باسلام ومسلمین کینه باشد (۲) صاحب ترجمه در تشیّع غلوّ داشت و در سال چهار صدوچهل وپنج وفات یافت » (۳) و خود مؤلف ما نحن فیه یعنی ابوالفتوح رازی مکرّر در تضاعیف تفسیر حاضر از این مفید نیشابوری نام برده و از بعضی تألیفات وی مطالبی نقل کرده است از جمله در جلد اوّل ص ۳۴۲ و جلد دوّم ص ۱۹۳ و جلد پنجم ص ۳۱۲ .

و دیگر برادر مفید نیشابوری مذکور و جدّ بلاواسطهٔ ابوالفتوح رازی ابو سعید محمّدبن احمدبن الحسین بن احمد نیشابوری است ، شیخ منتجب الدّین در بارهٔ وی گوید : « شیخ مفید ابو سعید محمّدبن احمد بن الحسین نیشابوری ثقه است وحافظ و اورا مؤلّفاتیست از آنجمله **الروضه** الزّهراء فی تفسیر فاطمة الزّهراء (۴) **الفرق** بین المقامین و تشبیه علیّ بذی القرنین ، **کتاب** الاربعین عن الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین (۵) **کتاب** منی الطّالب فی ایمان ابی طالب ، **کتاب** المولی ، خبر داد مارا بکتب مزبوره استاد ما جمال الدین ابو الفتوح رازی نوادهٔ او و از پدرش از صاحب ترجمه » (۶) ، ـ وابن شهرآشوب در معالم العلماء در ترجمه حال او گوید :

---

۱ - بصیغهٔ تثنیه یعنی دو شکسته بطنز در مقابل صحیحین یعنی دو درست ،

۲ - تعصّب مفرط ذهبی نسبت بشیعه وهرچه راجع بشیعه است معروف است و هر جا در مؤلّفات او ذکری از ایشان بمیان میآید غالباً باجمله « لابارك اللّه فیهم » یا « لارعاهم اللّه » و نحو ذلك همراهاست ، و این ملاحظهٔ او در اینجا نیز از جنس همان تعصبات بارد قبیح اوست ، و سخافت این سخن یعنی نسبت دادن امامی از ائمه مشهور مسلمین را بکینه نسبت باسلام محض برای آنکه وی شیعه بوده و بمرویّات مخالفین وقعی نمی نهاده واضح تر از آنست که محتاج برد و ابطالی باشد .

۳ - لسان المیزان ابن حجر ج ۳ ص ۴۰۴ـ۴۰۵ .

۴ - کذا فی الاصل یعنی در فهرست منتجب الدّین و صواب « فی مناقب فاطمة الزهراء » است چنانکه خود مؤلف یعنی ابوالفتوح رازی در ج ۱ ص ۵۶۱ بدان تصریح کرده و عنقریب عین عبارت او نقل خواهد شد .

۵ - مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ گوید که نسخه ازین کتاب اربعین بخطّ شیخ محمد بن علی جباعی جدّ شیخ بهائی در نزد من موجود است و مکرّر در کتاب مزبور فقراتی نیز از آن نقل کرده است.

۶ - فهرست منتجب الدین ص ۱۰ ـ ۱۱ .

« ابو سعید محمّدبن احمد نیشابوری از مؤلفات اوست **کتاب** التّفهیم فی بیان التّقسیم ، **الرساله** الواضحة فی بطلان دعوی النّاصبة، **مالا بد من معرفته** »(۱) وخود مؤلف یعنی ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه یٰامَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيكِ وَ طَهَّرَكِ وَاصْطَفٰيكِ عَلٰى نِسٰاءِ الْعٰالَمِينَ در سوره آل عمران (ج ۱ ص ۵۶۱) نیز نامی از صاحب ترجمه و از کتاب روضة الزهراء او برده است ، پس از ذکر چند حدیث در فضایل فاطمه علیها السلام گوید : « و این دو خبر از کتابی نقل افتاد که جدّ من خواجه امام سعید ابوسعید جمع کرد نام آن **الروضة الزهراء** فی مناقب فاطمة الزهراء » .

و دیگر پدر مؤلّف علیّ بن محمّد بن احمد خزاعی که ترجمهٔ حالی از او درهیچ جا نیافتم جز آنکه در مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ نقلا از ریاض العلما در حق او گوید که وی از اجلّه فضلا بوده است (۲)

و دیگر خود مؤلّف شیخ جلیل ابوالفتوح حسین بن علیّ بن محمّد بن احمد خزاعی مذکور که عنقریب ترجمهٔ حال او مفصّلا مذکور خواهد شد .

و دیگر دو پسر مؤلّف یکی شیخ صدر الدّین علی و دیگر شیخ تاج الدّین محمّد ، منتجب الدّین در بارهٔ اول گوید : « شیخ صدرالدّین علی پسر شیخ امام جمال الدّین ابوالفتوح حسین بن علی رحمهم اللّه مردی است فقیه و متدّین » (۳) ، و در بارهٔ دوم گوید : « شیخ امام تاج الدّین محمّد پسر شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی مردی است فاضل و با ورع » (۴)

---

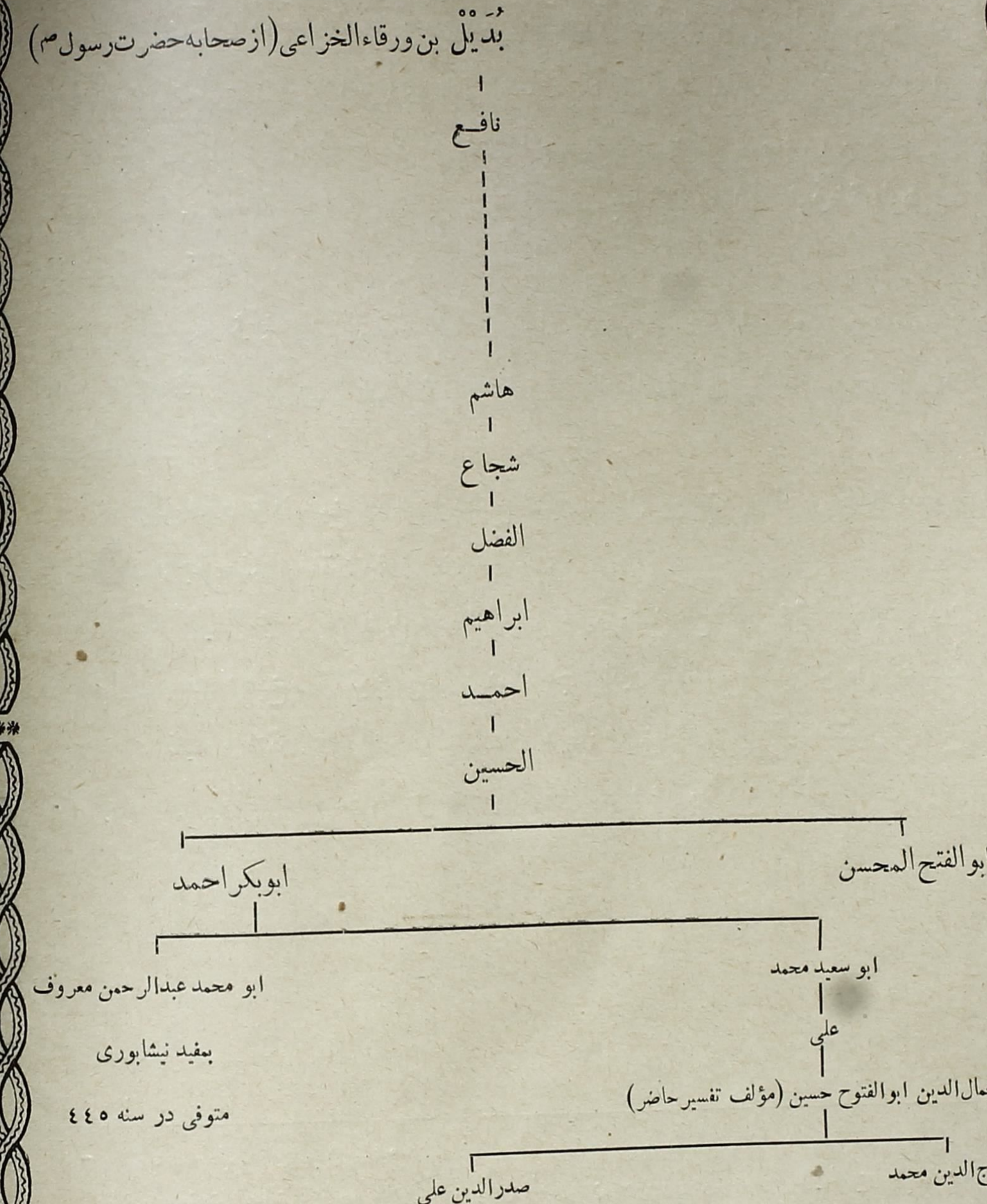
۱ - معالم العلماء طبع آقای اقبال ص ۱۰۴

۲ - مؤلف روضات الجنات در ترجمه احوال محسن بن الحسین بن احمد خزاعی عم پدر ابوالفتوح رازی ص ۵۴۲ احتمال داده که آنکس که منتجب الدین شرح حال او را بعنوان ذیل مذکور داشته [ص ۸] « الشیخ زین الدین ابوالحسن علي بن محمد الرازی المتکلم استاد علماء الطائفة فی زمانه وله نظم رائق فی ملائح آل الرسول و مناظرات مشهوره مع المخالفین وله مسائل فی المعدوم والاحوال و کتاب الواضح و دقائق الحقایق شاهدته و قرائت علیه » با علی بن محمد پدر ابوالفتوح رازی یکی باشد ، راقم سطور گوید این احتمال صاحب روضات بغایت بعید بنظر میاید چه اگر چنین میبود منتجب الدین بدون شك متعرض این علقه قرابت بین صاحب ترجمه و استاد خود ابوالفتوح رازي میشد ، وانگهی نیفزودن نسبت « خزاعی » بر نام صاحب ترجمه و سکوت سایر مؤلفین رجال از قبیل امل الامل ومستدرك الوسائل وتنقیح المقال از ذکر این فقره با آنکه همه متعرض ترجمه حال این علی بن محمد الرازی المتکلم شده اند همه قراین واضح بر ضعف و بی اساسی این احتمال است .

۳ - فهرست منتجب الدین ص ۹ ،

۴ - ایضاً ص ۱۲ ،

و اینك برای سهولت مراجعه مناسب چنان دیدم که نسب نامهٔ مؤلف کتاب و خاندان او را ذیلاً ثبت نمائیم تا در وهله اوّل وجه قرابت ایشان با یکدیگر بفوریت معلوم گردد



٥ - در فهرست منتجب الدین نام یکی دو نفر دیگر از اعضاء این خانواده مذکوراست ولی‌چون از نسخه تحریف نساخ وجه قرابتشان با مؤلف علی التحقیق معلوم نشد از ذکر ایشان در این جدول صرف نظر نمودیم

ب - شرح احوال مؤلف کتاب

امّا مؤلّف تفسیر حاضر ابوالفتوح حسین بن علی بن محمّد بن احمد بن الحسین بن احمد خزاعی رازی قدیمترین ترجمهٔ حالی که ازو بدست است بقلم دونفر از معاصرین وتلامذهٔ اوست یکی شیخ منتجب الدین ابوالحسن علي بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوّفی بعد از سنهٔ ٥٨٥ صاحب فهرست معروف که در اول مجلّد بیست و پنجم بحارالانوار مرحوم مجلسی بتمامه مندرج است ، و دیگر رشید الدین ابو جعفر محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف بابن شهر آشوب متوّفی در سنهٔ ٥٨٨ صاحب کتاب مشهور معالم العلماء که اخیراً در طهران بتوّسط دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی بطبع رسیده ، شرح حال ابوالفتوح رازی دردو کتاب مزبورگرچه در نهایت اختصار و حاوی هیچگونه معلومات تاریخی نیست ولي چون بقلم دونفر از معاصرین خود مؤلف است در غایت اهمیّت است ، ترجمهٔ عین عبارت منتجب الدّین از قرار ذیل است : « شیخ امام جمال‌الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن محمدّ خزاعی رازی عالم و واعظ و مفسرّ و متدّین اورا تصانیفی است از آن جمله تفسیر موسوم بروض الجنان(۱)[و روح الجنان(۲)] فی تفسیرالقرآن دربیست مجلّد و روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب(۳) هردو کتاب مزبور را من بر مؤلف آنها قرائت نموده ام » (فهرست منتجب الدین مطبوع در اول مجلّد بیست و پنجم بحارالانوار ص٥).

و ترجمهٔ عبارت ابن شهر آشوب در معالم العلماء از قرار ذیل است : « استاد من ابوالفتوح بن علی رازی، از تألیفات اوست روح الجنان(٤) وروح الجنان فی تفسیر القرآن ، بزبان فارسی است ولی عجیب است [یعني خوش آیند و مطبوع است] ، وشرح شهاب » (معالم العلماء ابن شهرآشوب طبع جدید آقای اقبال ص۱۲۸) ، - و بازهمو درکتاب دیگر خود مناقب آل ابی طالب معروف بمناقب ابن شهر اشوب در ضمن تعداد مشایخ خود یکی همین مؤلف ما نحن فیه « ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد رازی » را می شمرد و در اواخر همان فصل باز گوید : « و ابوالفتوح روایت روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن را بمن اجازه داده است » (مناقب ابن شهر اشوب طبع طهران ج۱ ص۹) .

پس از منتجب الدین و ابن شهراشوب در کتاب نزهة القلوب حمد الله مستوفی که در

---

۱ - روض و روح هردو بفتح راء است و جنان اول بکسر جیم است جمع جنت یعنی باغ وجنان دوم بفتح جیم است بمعنی قلب و روح الجنان یعنی گشایش قلب .

۲ - این دو کلمه یعني روح الجنان قطعاً از نسخهٔ مطبوعه فهرست منتجب الدین از قلم افتاده چه عین همین دو کلمه در امل الآمل شیخ حر عاملی بنقل از همین فهرست منتجب الدین صریحاً واضحاً موجود است و امل الامل چنانکه گفتیم همیشه عین عبارت فهرست منتجب الدین را بدون تصرف نقل میکند (رجوع شود بامل الآمل مطبوع در آخر رجال استرابادی ص٤٧٣) ،

۳ - یکی ازین دو روح و ظاهراً اولی بفتح راء است و دیگری بضم آن ، ومقصود از شهاب کتاب شهاب الاخبار محمد بن سلامهٔ قضاعی است که شرح آن عنقریب مذکور خواهد شد .

٤ - بدون‌شبهه « روح » تصحیف « روض » است بقرینهٔ تصریح جمیع مآخذ دیگر آتی الذکر ونیز بقرینهٔ تصریح خود ابن شهر در کتاب دیگر خود مناقب (عین عبارت او بلا فاصله بعد مذکور خواهد شد) که همه بدون استثناء نام این تفسیر را « روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن » ضبط کرده اند

سنهٔ ۷٤٠ تألیف شده نیز ذکری ازصاحب ترجمه آمده ، در کتاب مزبور در فصل راجع بری گوید : « و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند واز اکابر و اولیاء [نیز جمعی کثیر در آنجا] آسوده اند چون ابراهیم خوّاص و کسائی سابع قرّاء السبعة و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتوح وجوانمرد قصّاب » ، انتهی (نزهة القلوب طبع لیدن ص ٥٤) ، و شکی نیست کـه مقصود ازشیخ جمال الدین ابوالفتوح بنحوقطع ویقین همین جمال الدین ابوالفتوح رازی مؤلف تفسیر حاضر است کـه چنانکه معلوم است و عنقریب نیز مشروحاً از آن صحبت خواهیم نمود مرقداو درجنب مزارفائض الانوار امامزادهٔ واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی دردو فرسخی جنوب طهران واقع است .

پس از نزهة القلوب بر حسب ترتیب زمانی در کتاب حدیقة الشیعهٔ مرحوم ملااحمد اردبیلی متوفی در سنهٔ ۹۹۳ در اواخر فصل راجع بمذاهب صوفیه و ذمّ عقاید ایشان شرحي مفید در خصوص مقبرهٔ ابوالفتوح رازی نقلاً از قول یکی از معاصرین صاحب ترجمه مذکور است کـه بعین عبارت ذیلاً نقل میشود (حدیقة الشیعه طبع طهران سنهٔ ۱۲٦۰ ص ۳۳٦) : « ابن حمزه [1] علیه الرّحمة در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلکات هر دو می گوید کـه در شهر ری حاضر بودم که شیخ ابوالفتوح رازی [صاحب] تفسیر رحمه الله برحمت حق تعالی پیوست و بموجب وصیتش در جوار مرقد امامزادهٔ واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم حسنی رحمة الله علیه مدفون گشت پس بنیّت حج متوجه مکهٔ معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم باصفهان و محلت جنبلان [2] و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد دیدم که آنقدر از مردم آن دیار بزیارت [3] شیخ ابوالفتوح عجلي شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم کـه پدر استاد اوست و شیخ یوسف بنّاء کـه جدّ شیخ ابو نعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان کـه سنّي و از مشایخ صوفیّه بوده اند میرفتند

١ - معروف بابن حمزه ما بین علماء شیعه دو نفر بوده اند : یکی عمادالدین ابو جعفر محمد بن علی بن حمزة بن محمد بن علی طوسی صاحب کتاب الوسیلة در فقه از علماء اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم (رجوع شود بروضات الجنات ص٥٩٤ - ٥٩٨) ودیگر نصیرالدین ابوطالب عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن الحسن بن علی طوسي استاد شیخ قطب الدین کیدری وازجملهٔ رواة ازابوالفتوح رازي صاحب ترجمه وی ازرجال اواسط الی اواخرقرن ششم بوده است (رجوع شود بفهرست منتجب الدین ص۹ و روضات الجنات ص۳۹۰ - ۳۹۱) ، و مراد از ابن حمزه در متن این دومی است چه صریحاً در روضات نقلا از ریاض العلماء یکی از دوکتاب مذکور در متن را یعنی ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب را باو نسبت داده است و نیز تصریح کرده که وی از جملهٔ رواة از ابوالفتوح رازی بوده است ،

٢ - جنبلان بضم جیم فارسی و سکون نون و ضم باء موحده ولی تلفظ عامه بفتح آنست و نیز لام و الف و نون محلهٔ معروفی است از محلات اصفهان که از قدیم الایام نیز بهمین اسم معروف بوده و ذکر آن درکتب تواریخ و مسالك و ممالك و غیره بهیئت چنبلان و سنبلان و شنبلان مکرر آمده است(رجوع شود بمحاسن اصفهان ما فروخی ص٨١ و انساب سمعانی ص٣١٢ در نسبت « سنبلانی » و معجم البلدان ٣ : ١٥٦ در « سنبلان » و روضات الجنات ص٣٥٨ ، و « عراق عجم شرقی » تألیف هوتم شیندلر ص١٢١) ،

٣ - از سیاق عبارت متن واضح است که مقصود زیارت قبر ابوالفتوح عجلی است نه زیارت خود او در حال حیات او و چون وفات ابوالفتوح عجلی (اسعد بن محمود) در سنه ششصد بوده است(رجوع شود بابن خلکان ١ : ٧١ - ٧٢ و سبکی ٥٠٥) معلوم میشود که ورود ابن حمزه باصفهان بعد ازین تاریخ یا منتهی درهمان سال بوده است و در ضمن معلوم میشود که وفات ابوالفتوح رازی مدتی کـه مقدار آن و لو بوجه تقریب معلوم نیست قبل از وفات ابوالفتوح عجلی یعنی قبل از سنهٔ ٦٠٠ بوده است.

کـه شیعهٔ شهر ری و نواحیش هزار یك آن بزیارت امامزاده عبدالعظیم نمیرفتند و مؤلف این کتاب و محتاج بمغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید که مرا گذار باصفهان افتاد دیدم کـه مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و باین بهانه بعادت پدران خویش قبر آن سنّی صوفی را زیارت میکردند ، اگرچه از مردم آندیار امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت بحضرت شاه ولایت ناشایست و نا سزا گفته اند و دراین زمان که مذهب شیعه بقدر قوّتی گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبّتی بشاه مردان ندارند » انتهی کلام صاحب حدائق الشیعة ،

راقم سطور گوید این شهادت صریح یکی از معاصرین ابوالفتوح رازی کـه خود شخصاً در وقت وفات او درری حاضر بوده باینکه ابوالفتوح بموجب وصیت در جوار مرقد حضرت عبدالعظیم مدفون گشت منضمّاً با شهادت حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که عین عبارت او سابقاً نقل شد قریب صد و پنجاه سال بعد از ابن حمزه. که از جمله مدفونین درری یکی همین شیخ جمال الدّین ابوالفتوح [رازی] را شمرده بنحو قطع و یقین و خارج از مجال هرگونه شك و ارتیابی ثابت میکند صحّت انتساب مقبرهٔ موجودهٔ حالیّه واقع در جنب مزار حضرت عبدالعظیم را بشیخ جلیل مؤلف کتاب ، و اگرچه این فقره مابین اهالی مستفیض و محتاج بهیچگونه تأیید واثباتی نیست ولی برای رفع شكّ بعضی مانند صاحب مجالس المؤمنین کـه چنانکه خواهد آمد قبر او را در اصفهان فرض کرده و با قبر ابوالفتوح عجلي اصفهانی اشتباه نموده برهان قاطعی است .

پس از حدیقة الشیعة در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله ششتری متوفّی در سنهٔ ۱۰۱۹ دراواسط مجلس پنجم نیزفصلي راجع بترجمهٔ احوال مؤلّف کتاب حاضر مسطوراست که بعین عبارت نقل میشود وهو هذا : « قدوة المفسّرین الشّیخ ابولفتوح الحسین بن علی بن [محمّدبن] احمدالخزاعی الرازی رحمه الله از اعلام علمای تفسیر و کلام و عظمای ادبای انام است از خاندان فضل و بزرگی واولاد أمجاد بدیل بن ورقاء الخزاعی که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بوده و سابقاً در مجلس طوایف مؤمنین [1] ومجلس صحابهٔ مخلصین [2] شرح اخلاص بنی خزاعه خصوصاً عبدالله و محمّد و عبدالرحمن پسران بدیل مذکور و جان سپاری ایشان در حرب صفّین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گشته ، و جدّ او خواجه امام ابوسعید که مصنّف کتاب موسوم بروضة الزهراء فی مناقب الزهراء است ازاعلام زمان خود بوده وعمّ او [3] شیخ فاضل ابو محمد عبدالرّحمن بن احمدبن الحسین النیشابوری رحمه الله از مشاهیر روزگار است و بالجمله مآثر فضل و مساعی جمیلهٔ او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان اثیم وتعسّفات نا مستقیم مبتدعان رجیم برهمگنان مخفی نیست و از تفسیر فارسی او ظاهر میشود

١ - یعنی مجلس دوم دربیان طایفهٔ چند که بتشیع مشهور ودر سلك اهل ایمان مذکورند که ازجملهٔ ایشان قبیلهٔ خزاعهٔ را شمرده است .

٢ - یعني مجلس سوّم در ذکر اکابر شیعه از صحابهٔ حضرت رسول که از جمله عبدالله ابن بدیل بن ورقاء خزاعی را شمرده .

٣ - یعنی عمّ پدر او . رجوع شود بماسبق .

که معاصر صاحب کشّاف بوده وبعضی از اشعار صاحب کشّاف باو رسیده اما کشّاف بنظر او نرسیده و این تفسیر فارسی او در رشاقت (۱) تحریر و عذوبت تقریر و دقّت نظر بی نظیر است فخر الدّین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آنجا اقتباس نموده وجهت دفع توّهم انتحال بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده ، در مطاوی این مجالس پر نور شطری از روایات و لطائف نکات و اشارات اومسطور است و او را تفسیری عربی هست که در خطبهٔ تفسیر فارسی بآن اشاره نموده (۲) اما تا غایت بنظر مطالعه فقیر نرسیده وشیخ عبدالجلیل رازی (۳) در بعضی از مصنّفات خود ذکر شیخ ابوالفتوح نموده و گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلّداست ازتفسیر قرآن ودرموضعی دیگر گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی بیست مجلد تفسیر قرآن تفسیر اوست که ائمه وعلمای همهٔ طوائف طالب وراغب اند آنرا وظاهراً اکثر آن مجلدات ازتفسیرعربی اوخواهدبود زیراکه نسخهٔ تفسیر فارسی اوچهار مجلّد است که هر کدام بقدر سی هزار بیت باشد وشاید که هشت مجلدنیز سازند پس باقی آن مجلدات ازتفسیر عربی او خواهد بود وفقنا الله لتحصیله و الاستفادة منه بمنّه وجوده ، از بعضی ثقات مسموع شده که قبرشریفش در اصفهان واقع است والله تعالی اعلم » انتهی کلام صاحب مجالس المؤمنین (۴) ومخفی نماناد که صاحب

۱ - تصحیح قیاسی ، وفي الاصل وثاقت ،

۲ - عین عبارت مؤلف دردیباچهٔ تفسیر حاضر (ج۱ص۲) ازقرار ذیل است : « پس چون جماعتی از دوستان وبزرگان از اماثل واهل علم وتدیّن اقتراح کردند که درین باب جمعی باید کردن چه اصحاب مارا تفسیری نیست مشتمل برین انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن بدو تفسیر یکی بپارسی و یکی بتازی جز که پارسی مقدم شد برتازی برای آنکه طالبان این بیشتر بودند وفایدهٔ هرکسی بدو عام تر بود » انتهی ، و ازین عبارت چنانکه ملاحظه میشود آنچه برمیاید فقط اینست که مؤلف وعدهٔ تألیف تفسیری عربی داده بوده ولی آیا موفق بوفای باین وعده نیزشده بوده ابداً ازآن برنمی آید وچون هیچکس تا کنون ازین تفسیر عربی مؤلف نام ونشانی ندیده پس محتمل است باحتمال قوی که بواسطهٔ بعضی موانع یا بواسطهٔ عدم وفاء عمرمؤلف هیچگاه این خیال ازعالم قوه بحیّزفعل نیامده بوده است .

۳ - مابین علمای شیعه عدهٔ بوده اند موسوم باین اسم ونسبت یعنی عبدالجلیل رازی ولی مقصود بذکر در اینجا در کلام صاحب مجالس المؤمنین بدون شك نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی صاحب کتاب « بعض مثالب النّواصب فی نقض بعض فضایح الرّوافض » است که صاحب مجالس المؤمنین بسیار مکرر درتضاعیف کتاب خود ازآن نقل کرده است وغالباً محض اختصار از آن فقط بکتاب النّقض تعبیر مینماید و شرح احوال مؤلف آنرا نیز بعنوان « عبدالجلیل قزوینی رازی » درمجلس پنجم از همان کتاب یعنی مجالس المؤمنین مشروحاً ذکر کرده است و ازآنجا برمیاید که عبدالجلیل مذکور درسنهٔ پانصد و پنجاه در حیات بوده یعنی بعبارةٍ اخری معاصر یا قریب العصر با ابوالفتوح رازی بوده است . وشرح احوال این عبدالجلیل قزوینی رازی بعلاوه مجالس المؤمنین درفهرست منتجب الدین ص۹ . وامل الامل ص۳۷۹ ، و روضات الجنات ص۳۵۰ - ۳۵۱ نیز مسطوراست ، ودرکتاب التدوین فی ذکر اخبار قزوین رافعی (نسخهٔ اسکندریه ص ۳۴۲) نیزشرح حال مختصري ازو مذکور است ونصّه : « عبدالجلیل بن ابي الحسین بن الفضل [کذا] ابوالرّشید القزوینی یعرف بالنّصیر واعظ اصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنّفات فی الاصول توطن الری و کان من الشّیعه » انتهی ومخفی نماناد که کتاب سابق الذکر ازمؤلفات صاحب ترجمه یعنی بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض بزبان فارسی بوده (روضات ص ۱۴۴) وچنانکه از فقراتی که صاحب مجالس در مواضع عدیده از آن نقل کرده واضح میشود بفارسی بسیار شیرین سلیس دلکشی بوده است و علاوه برموضوع اصلی آن که رد برکتابی بوده موسوم به فضایح الروافض تألیف یکی از علماء عامه حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی راجع بتاریخ وجغرافیای ري و نواحی آن بوده است و این کتاب تا عهد صاحب ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی یعنی تا اوائل قرن دوازدهم هجری موجود بوده است [روضات ص ۳۵۱] و هیچ بعید نیست که هنوز نیز دریکی ازکتابخانهای ایران یا عتبات عالیات موجود باشد .

۴ - مجالس المؤمنین اواسط مجلس پنجم « نقل از نسخهٔ خطی ملکی راقم سطور » بنسخهٔ چاپ طهران فعلا دسترسي ندارم .

مجالس المومنین را در ترجمهٔ حال مزبور دو فقره مختصر اشتباهی دست داده است : یکی آنکه مستبعد شمرده که تفسیر فارسی صاحب ترجمه بیست مجلّد باشد و توّهم کرده که اکثر مجلّدات آن بیست جلد شاید از تفسیر عربی او بوده است ، و حال آنکه شیخ منتجب الدین رازی که از تلامذهٔ بلاواسطهٔ مؤلف و عین عبارت او سابقاً نقل شد در کتاب فهرست واضحاً تصریح کرده که « تفسیر او موسوم بروض الجنان (و روح الجنان) فی تفسیر القرآن بیست مجلّد است واو آن تفسیر را نزد مؤلف آن خوانده است » واگرچه او ذکر نکرده که این تفسیر موسوم باین اسم فارسی بوده است ولی تلمیذ دیگر مؤلف ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء که عین عبارت او نیز سابقاً نقل شد تصریح کرده که « از مؤلفات صاحب ترجمه یکی روح (ظ : روض) الجنان و رَوْح الجنان فی تفسیر القرآن است و آن بزبان فارسی است لکن خوش آیند است » ، و از مقایسهٔ دوعبارت مزبور دوتلمیذ مؤلف با یکدیگر کـه هر یکی مکمل دیگری است ابداً مجال شکی و شبههٔ باقی نمی ماند که بیست مجلد عدد همین تفسیر فارسی فعلی او بوده است نه تفسیر عربی او که هیچکس تا کنون بوجه من الوجوه اثری و نشانی از آن ندیده و ظاهراً گرچه دردیباچهٔ تفسیرحاضر وعدهٔ تألیف آنرا داده هیچوقت ازعالم قوهٔ بحیز فعل نیامده بوده است و ما سابقاً نیز اشاره بهمین فقره نمودیم وعین عبارت مؤلف را درین خصوص نقل کردیم (۱) ومرحوم مجلسی بنقل صاحب روضات از او و نیز خود صاحب روضات هردو درنسبت تفسیری عربی بصاحب ترجمه بکلی تأمل دارند و احتمال اشتباه مؤلف را بغیر او میدهند (رجوع شود بروضات الجنات ص ۱۸۴) (۲) - و منشاء اشتباه صاحب مجالس چنانکه صاحب روضات نیز بخوبی ملتفت شده قطعاً این بوده که او مجلدات را مجلدات متوسط عرفی بین الدفتین که معمولا از پانزده الی سی هزار بیت کتابت دارد فرض کرده است و حال آنکه مجلّد یا جزء در اصطلاح متقدمین حدّ اقلّی یا اکثری نداشته و اغلب محض سهولت استنساخ نسبت بمجلدات معمولي بسیار کوچکتر بوده است ، مثلاً اغانی ابوالفرج اصفهانی بیست مجلّد است وحال آنکه برحسب مجلّدات معمولی عرفی بیش از پنج مجلّد نمیشود ، و همچنین تفسیر معروف طبری که بر حسب تجزیهٔ اصلی سی مجلّد است ولی بمقیاس مجلدات معمولي بیش از هفت یا هشت منتهی ده مجلّد نیست ، و همچنین تفسیر مجمع البیان که بر حسب تجزیهٔ مؤلف ده مجلّد است و حال آنکه معمولاً همیشه در دو مجلد چاپ میشود ، و هکذا بسیاری از کتب دیگر از همین قبیل که از کثرت وضوح مطلب احتیاجی بتکثیر امثله نیست .

و اما اشتباه دیگر صاحب مجالس اینست که قبر صاحب ترجمه را احتمال داده که در

۱ - بذیل صفحه ۶۲۶ رجوع شود

۲ - علاوه بردلایل مذکوره در متن در خصوص اینکه عدد بیست مجلّد که مؤلفین رجال ذکر کرده اند راجع بهمین تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی بوده است نه بتفسیر عربی مشکوك او اصلا عموم نسخ خطی تفسیر فارسی که بدست است به بیست مجلد تجزیه شده وهمه جا مبادی ومقاطع مجلدات بیست گانه صریحاً واضحاً تعیین شده پس معلوم میشود که یا مرحوم قاضی نورالله ششتری بدقت تمام نسخهٔ تفسیر خود را تتبع نکرده بوده یا آنکه شاید نسخهٔ او اتفاقاً به بیست مجلد تجزیه نشده بوده واوایل واواخر مجلدات درآن نسخه معین نبوده است (جوع شود باواخر این مقاله درفصل وصف نسخ خطی تفسیر حاضر) .

اصفهان باشد وحال آنکه قبر او بشهادت یکی از معاصرین او ابن حمزه که خود در وقت وفات وی در شهر ری حاضر بوده و بشهادت حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که ما سابقاً عین عبارت هر دو را نقل کردیم(۱) بعلاوه شیاع و استفاضه مابین اهالی محل از اقدم الایام الی یومنا هذا درجوار مرقد حضرت عبدالعظیم در دو فرسخی جنوب طهران واقع است وواضح است که منشاء این اشتباه صاحب مجالس شهرت کاذبه ایستکه درآن ایام یعنی در اوایل عهد صفویه بتصریح مولی احمد اردبیلی در حدیقة الشیعة چنانکه گذشت ما بین عوام اصفهان منتشر بوده که قبر ابوالفتوح عجلی شافعی را که در اصفهان است با قبر سمیّ او ابوالفتوح رازی شیعی امامی عمداً یا سهواً اشتباه کرده بوده اند و باین بهانه چون قریب العهد بمذهب اهل سنت وجماعت بوده زیارت پیران قدیم خویش را ازدست نمیداده اند.

مرحوم مجلسی نیز در جلد اول بحار الانوار درضمن تعداد مآخذ خود ذکری ازصاحب ترجمه نموده گوید(۲) « و کتاب شرح شهاب الاخبار و کتاب تفسیر کبیر هر دو از تألیفات محقق نحریر شیخ ابوالفتوح رازی » و سپس اندکی بعد گوید(۳) : « و کتاب الشّهاب گر چه از مؤلفات مخالفین است لکن اکثر فقرات آن کتاب در کتب و اخباری که از طرق خود ما روایت شده مذکور است لهذا علماء ما برآن اعتماد نموده و متصدی شرح و تفسیر آن شده اند ... و شیخ ابوالفتوح رازی در فضل مشهور است و کتب او معروف و مألوف است انتهی باختصار » - راقم سطور گوید کتاب شهاب الاخبار که ابوالفتوح رازی شرحی برآن نگاشته و مرحوم مجلسی در عبارت مذکور در فوق بدان اشاره نموده کتابی است بسیار معروف درحکم و امثال و آداب مأخوذ از احادیث نبویّه تألیف قاضی ابو عبدالله محمد بن سلامة بن جعفر بن علي بن حكمون مصری قضاعی شافعی از قضاة مصر درعهد فاطمیّین ومتوفی در سنهٔ چهار صد و پنجاه و چهار ، و علمای فریقین از عامه و خاصه بر آن شروح عدیده نگاشته اند و حاجی خلیفه در کشف الظنون در عنوان « شهاب الاخبار » و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۳۶۷ - ۳۶۸ اسامی عدهٔ کثیری از شروح آن را بدست داده اند و این مؤلف اخیر وصف مفصلی از خود کتاب نیز نموده است ، واین قضاعی را تألیف مهم دیگری نیز بوده راجع بخطط مصر موسوم بالمختار فی ذکر الخطط و الاثار که یکی از مآخذ عمده مقریزی است در کتاب خطط مشهور خود و تقریباً صفحهٔ از انکتاب از ذکرآن خالی نیست ، و شرح حال قضاعی مزبور در ابن خلکان ج ۲ ص ۶۳ ، و انساب سمعانی در نسبت « قضاعی » ورق ۴۵۶ و طبقات الشافعیهٔ سبکی ج ۳ ص ۶۲-۶۳ ، و روضات الجنات ص ۴۶۵ و ۷۱۸ مذکور است(۴)

برویم بر سر مطلب ، در کتاب روضات الجنات مرحوم آقا محمد باقر خوانساری نیز

---

۱ - بصفحات ۶۲۳ - ۶۲۴ رجوع شود
۲ - بحار الانوار مرحوم مجلسی ج ۱ ص ۱۰ .
۳ - ایضا ص ۱۶.
۴ - رجوع شود نیز بدیباچهٔ خطط مقریزی ج ۱ ص ۶ و کشف الظنون در عناوین « شهاب الانوار » و « خطط مصر » و « المختار فی ذکر الخطط و الاثار ».

فصل جامع بسیار مفیدی راجع بشرح احوال ابوالفتوح رازی مسطور است(۱) که چون اغلب مندرجات آن فصل ماخوذ از کتبی است که ما مستقیماً باصل آنها رجوع کرده وعین عبارات آنها را سابقاً نقل نموده ایم لهذا از تکرار مضامین آن دراینجا صرف نظر کردیم بخصوص که قسمت غالب این فصل بتوسط طابع جلدین اول و دوم تفسیر حاضر فاضل محقق آقا سید محمّد کاظم بن محمد یوسف بن محمد باقر طباطبائی حسینی در مقدمهٔ جلد اول ترجمه شده است ، فقط چیزی که در این ترجمهٔ حال تازگی دارد و در هیچیك از مآخذ متقدمهٔ بنظر نرسید اینست که نقلا از ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی سه کتاب دیگر غیر تفسیر حاضر و غیر شرح شهاب الاخبار بابوالفتوح رازی نسبت داده شده است از قرار ذیل : یکی رساله یوحنا بفارسی در ابطال مذهب اهل سنت از زبان یکی از نصاری موسوم بیوحنا ، دیگر رسالهٔ حسنیّه(۲) که اززبان یکی از کنیزکان عهد هارون الرشید موسومه بحسنیه که بسیار عالمه وفاضله و صاحب جمال بوده و درحضور خلیفهٔ مزبور باجمعی از علماء عامه درباب حقانیّت مذهب شیعه مباحثه نموده و همه را مغلوب نموده تألیف شده است ، و سوّم تبصرة العوام معروف در ملل و نحل ، و سپس خود صاحب روضات گوید بغیر کتاب اخیر یعنی تبصرة العوام نسبت آندو کتاب اول یعنی رسالهٔ یوحنّا و رسالهٔ حسنیّه بابوالفتوح رازی هیچ مستبعد نیست(۳) .

مرحوم حاجی ملاباقر واعظ طهرانی نیز درکتاب جنّة النعیم في احوال عبدالعظیم ذکری از صاحب ترجمه نموده و در ضمن تعداد علماء و مشاهیریکه در اطراف زاویهٔ حضرت عبدالعظیم مدفونند از جمله مؤلف حاضر را شمرده و پس از بیان ترجمه حال او که عیناً منقول از حدیقة الشیعه و مجالس المؤمنین سابق الذکر است گوید : « و مزار وی در صحن امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجرهٔ اول است و الواحی از کاشی که زرد مینماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم (برآن) مکتوبست و برحسب وصیّت خواسته است در جوار حضرت عبدالعظیم ومقدمهٔ مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد(۴) انتهی » : طابع جلد اوّل این تفسیر فاضل محقّق آقا سیّد محمد کاظم طباطبائی سابق الذکر در ص ۴-۵ از دیباچه پس از نقل عبارت مزبور از جنة النعیم توضیح ذیل را برآن افزوده گوید ، « وگویا آن

---

۱ - روضات الجنات ص ۱۸۳-۱۸۴ .
۲ - ظاهراً این کلمه بضم حاء وسکون سین است بمناسبت فرط حسن وجمال کنیزك مزبور .
۳ - راقم سطور گوید در خصوص مؤلف تبصرة العوام باید رجوع شود بمقدمهٔ نفیسی که دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی بر طبع جدید آن کتاب که باهتمام خود ایشان اخیراً بعمل آمده ملحق ساخته اند - و اما رسالهٔ یوحنا را تاکنون محرر این اوراق بمطالعه آن موفق نشده و وصف آنرا نیز در جائی مطالعه نکرده لهذا اظهار رائی در اینخصوص برای من ممکن نیسیت ، - و اما رسالهٔ حسنیه مکرر در ایران بطبع رسیده است از جمله در سنوات ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ و ۱۲۵۹ و خلاصهٔ از آن نیز در تاریخ سرجان ملکم (ج ۲ از ترجمهٔ فارسی ان ص ۱۳۰-۱۳۳) مسطور است و در آنجا نیز تألیف این کتاب بابوالفتوح رازی (که در ترجمه فارسی بابوالفتح تحریف شده) نسبت داده شده است رجوع شود نیز بفهرست نسخ موزه بریطانیه از ریو ص ۲۰ و ۱۰۷۸ ، - و مخفی نماناد که رسالهٔ دیگری موسوم بهمین اسم یعنی حسنیه موجود و در کشف الحجب ص ۱۹۶ و فهرست ریو ص ۳۵ و فهرست برچ ص ۲۴۶ وصف آن شده که اصلا وابداً ربطی برساله حاضره ندارد جز بمجرد اشتراك در اسم و بکلی کتاب دیگری است اشتباه نشود .
۴ - جنة النعیم فی احوال عبدالعظیم طبع طهران سنهٔ ۱۲۹۶ ص ۵۱۳-۵۱۴ .

تفصیلی که آن محدث جلیل [یعنی مرحوم حاجي ملاباقر واعظ مؤلف جنّة النعیم] نگاشته در چند سال قبل بوده[1] اکنون که سنهٔ ۱۳۱۹ [است] فی الجمله تغییر یافته و بالفعل دوپارچه سنگ مرمر غیر محکوك در سر مقبرهٔ صاحب این تفسیر کبیر نصب شده و از میامن دولت مسرت اقتران ببرکات سلطنت عدالت تؤامان حضرت ظل اللهی چند نفر از قاریان قرآن و خدّام روشنائی معیّن شده در هر صبح و شام مشغول قرائت قرآن و دعاگوئی دولت قاهره می باشند » .

بالاخره در کتاب مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل تالیف خاتمة المحدثین مرحوم حاجي میرزا حسین نوری تغمده الله برحمته متوفی در ۱۷ جمادي الاخره سنه ۱۳۲۰ هجری قمری ترجمه حال مفصل مبسوطی از مؤلف ما نحن فیه و خاندان او و مشایخ او و وصف مفیدی از تفسیر حاضر و تألیف دیگر او شرح شهاب الاخبار قضاعی مذکور است که چون غالب مضامین آن ترجمه حال منقول از مآخذی است که ماعین عبارت آن مآخذ را مستقیماً از خود آنها سابق نقل کرده ایم در اینجا بیش بتکرار آنها نمیپردازیم[2] فقط حکایت ممتّع ذیل را که مرحوم محدّث نوری از ریاض العلماء و او از شرح شهاب خود مؤلف روایت کرده چون تا درجهٔ تازگی دارد ذکر میکنیم و آن اینست : « شیخ ابوالفتوح رازی در شرح شهاب در شرح حدیث نبوی إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الفَاجِرِ پس از ذکر احوال مؤلفة قلوبهم گوید برای من نیز نظیر همین وقایع روی داده و اجمال آن آنکه من در ایام جوانی در خان معروف بخان علاّن [در ری ظ] مجلس وعظ و تذکیر مرتب همی داشتم و مرا در نزد عامه قبولی عظیم بودی چنان افتاد که جمعی از یاران من بر من رشك بردند و در نزد والی شهر از من سعایت نمودند والی مرا از گفتن مجلس منع فرمود و مرا همسایهٔ بود از اعوان سلطان و آن موقع یکی از ایام عید بود و آن همسایه بعادت امثال خود عزم داشت که بشرب مشغول گردد چون این حکایت بشنید عزم خود را ترك داده بنزد والي شد و او را از حسد یاران بر من و دروغ بستن ایشان در بارهٔ من بیاگاهانید و سپس خود شخصاً آمده مرا از خانه بیرون آورد و بمنبر برد و تا آخر مجلس وعظ در پای منبر بنشست پس من بمردم گفتم اینست معنی آنچه پیغامبر صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند این دین را [باشد که] بمرد فاجر توانائی دهد » . انتهی[3] راقم سطور گوید بر حسب ظاهر شاید برای ما تا اندازهٔ غریب بنظر آید که مؤلف کتاب جزای نیکی و احسان آن مرد و شفاعت وی از مؤلف در نزد والی و باصلاح آوردن کار اورا بدینطریق داده که علناً او را بر منبر فاجر خوانده و او را یکی از مصادیق حدیث مذکور ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر قرار داده ولی چون خصوصیات این واقعه بدست ما نیست بدون شك باید فرض نمود که مؤلف را قطعاً عذری شرعی

---

۱ - یعنی در حدود سال ۱۲۹۶ هجری قمری که سال تألیف جنة النعیم است و وفات مؤلف آن کتاب نفیس مرحوم حاجی ملاباقر واعظ طهرانی که محرر این اوراق مکرر از حضور در مجالس وعظ و تذکیر آنمرحوم در مسجد خازن الملك استفاضه نموده است در ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری قمری در مشهد مقدس روي داد رحمة الله علیه رحمة واسعه .

۲ - رجوع شود بجلد سوم از کتاب مزبور یعنی مستدرك الوسائل صفحات ۳۲۵-۳۶۵-۴۸۷-۴۸۹ .

۳ - مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۷-۴۸۸ .

در اینگونه رفتار نسبت بدان مرد همسایه بوده مثلاً شاید آن مرد متجاهر بفسق بوده یا شاید از نکوهیدن علنی او احتمال ترك افعال ناستودهٔوی میداده و نحو ذلك از معاذیر شرعیه. باری مرحوم حاجی میرزا حسین نوری پس از نقل حکایت مزبور گوید (۱) : « و شیخ ابوالفتوح از جماعتی روایت میکند :

الف ـ از شیخ ابوالوفا عبدالجبار [بن عبدالله بن علی المقری] الرازی(۲)

ب ـ از پدرش علي بن محمد (۳)

ج ـ از عم پدرش شیخ جلیل مفید حافظ ابومحمد عبدالرحمن ابی بکر احمد نیشابوری خزاعی ساکن در ری (٤)

د ـ از شیخ ابو علی طوسی (۵)

هـ ـ از قاضی فاضل حسن استرابادی (٦) » ، انتهی کلام صاحب المستدرك .

بعلاوه مآخذ مذکوره در فوق در نقدالرجال میر مصطفی تفرشی و امل الآمل شیخ حرّ عاملی و تنقیح المقال مرحوم حاج شیخ عبدالله ممقانی نیز در هریك شرح حال مختصری از صاحب ترجمه مذکور است که چون متضمن هیچ مطلب تازهٔ نیست و تکرار عین مآخذ سابق الذکر است لهذا از نقل مندرجات آنها در اینجا بکلی صرف نظر کردیم.

ج - تعیین عصر مؤلف و تاریخ تقریبی تالیف تفسیر حاضر

چنانکه از مطالعهٔ فصول متقدّمه بوضوح پیوست در هیچیك از کتب رجال و تواریخ وغیره که متعرض ذکری از مؤلف مانحن فیه شیخ ابوالفتوح رازی شده اند بهیچوجه تاریخی راجع بوقایع احوال وی از قبیل تاریخ ولادت یا تاریخ وفات و غیره مذکور نیست و از مطالعهٔ خود تفسیر حاضر نیز تا آنجا که راقم سطور تتبع نموده تاریخی در خصوص شروع یا اتمام تألیف کتاب یا اشارت دیگری راجع بشخصیات مؤلف الا ما شذّ و ندر بنظر نرسید . ولی از روی پارهٔ قرائن و امارات خارجی که ذیلا اشاره بدانها خواهد شد

---

۱ - مستدر الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸-۴۸۹ .

۲ - از معاصرین شیخ طوسی است . تاریخ وفات اوبدست نیامد رجوع شود براي ذکر اجمالی ازاو بفهرست منتجب الدین ص ۷ در حاشیه و مناقب ابن شهرآشوب ج ۱ ص ۹ و امل الامل ص ۳۷۹ و روضات الجنات ص ۵۹۸ س ۱۲ .

۳ - بصفحه ۶۲۱ رجوع شود .

٤ - بذیل صفحه ۶۱۹ نمره ۲ رجوع شود، مشروحاً بیان کردیم که فوق العاده مستبعد است که مؤلف ما نحن فیه یعنی ابوالفتوح رازی از ابن عبد الرحمن بن احمد خزاعی معروف بمفید نیشابوری متوفی در سنه ٤٤۵ بلا واسطه روایت کرده وعصر او را درك کرده باشد رجوع بدانجا شود .

۵ - یعنی ابو علی حسن بن محمد بن الحسن طوسی پسر شیخ طوسي معروف که بتصریح ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰ در حدود سنه پانصد هجری وفات کرده است و عین عبارت ابن حجر عنقریب نقل خواهد شد .

٦ - رجوع شود بص ۱۰۸ از اجازهٔ کبیر صاحب معالم که در جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۹۷-۱۱۶ بطبع رسیده و مستدرك الوسائل ج ۳ - ص ۴۸۹ و ۴۹۲ .

و نیز از ذکر اسامی بعضی از مشاهیر اشخاص که استطراداً نام ایشان در اثناء تفسیر حاضر برده شده است رویهمرفته این نتیجه گرفته میشود که مؤلف کتاب بنحو قطع و یقین ازرجال اواخر قرن پنجم و اوایل الی اواسط قرن ششم هجری بوده است بشرح ذیل :

اولا ـ مؤلف کتاب بتصریح ابن شهراشوب درمناقب ج ۱ ص ۹ وصاحب روضات ص ۱۸٤ و صاحب مستدرك الوسائل ج ۳ ص ٤۸۹ بلاواسطه از شیخ ابوعلی حسن بن محمد بن الحسن الطوسی پسر شیخ طوسی معروف روایت میکند .

و وفات شیخ ابو علی مزبور بتصریح ابن حجر عسقلانی درلسان المیزان ج ۲ص ۲۵۰ در حدود پانصد هجری بوده است(۱) پس اگرباقل تقدیرات سن راوی بلاواسطه از او را یعنی ابوالفتوح رازی ما نحن فیه را در وقت وفات شیخ خود در حدود ۵۰۰ هجری بیست ساله هم فرض کنیم نتیجهٔ ضروری این فقره این میشود که تولد ابوالفتوح رازی بنحو قطع و یقین مؤخر از حدود ٤۸۰ هجری ممکن نیست روی داده باشد .

ثانیا ـ آنکه شیخ منتجب الدین معروف ابوالحسن علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی صاحب فهرست مشهور بفهرست منتجب الدین که از اخص تلامذهٔ مؤلف کتاب است بتصریح خوداو درقریب ده موضع ازفهرست مزبور(۲) بلاواسطه ازمؤلف مانحن فیه روایت میکند وتفسیرحاضررا با تألیف دیگر صاحب ترجمه شرح شهاب الاخبار قضاعی هردورادرنزدمؤلف آنهاقرائت نموده بوده است. و علاوه بر آن مؤلفات کثیرهٔ عدیده دیگری از علماء شیعه را که تراجم احوال ایشان در فهرست مزبور مذکور است(۳) بتوسط صاحب ترجمه از مؤلفین آنها روایت میکند ، و تولد شیخ منتجب الدین بتصریح عموم کتب رجال و بتصریح معاصر او امام الدین عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی اخبار قزوین که ترجمهٔ حال مفصل مبسوطی درکتاب مزبور مرقوم داشته(٤) در سنهٔ پانصد و چهار بوده است ، پس اگر سن منتجب الدین را در حین

۱ ـ عین عبارت ابن حجر در لسان المیزان ازقرار ذیل است : « الحسن بن محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو علي بن [ابی] جعفر سمع من والده و ابی الطیب الطبری و الخلال والتنوخی ثم صا رفقیه الشیعة و اما مهم بمشهد علی رضی الله عنه سمع منه ابوالفضل بن عطاف و هبة الله السقطی و محمد بن محمد النسفی وهو فی نفسه صدوق مات فی حدود الخمسمائةوکان متدیناً کافاً عن السب » انتهی رجوع شود نیزبفهرست منتجب الدین ص ٤ و معالم العلماء ابن شهراشوب ص ۳۲ و امل الامل ص ٤٦۹ و منتهي المقال ص ۱۰۲ ومستدرك الوسائل ج ۳ ص ٤۹۷ .

۲ ـ این ده موضع عبارت است از تراجم احوال اشخاص مذکور در حاشیهٔ بعد بعلاوه ترجمهٔ احوال خود ابوالفتوح رازی .

۳ ـ وآنان عبارتند ازاشخاص ذیل : ابوبکراحمدبن الحسین بن احمد نیشابوری خزاعی جدّاعلای ابوالفتوح رازی و اسمعیل بن حسن بن محمد حسنی نقیب بنیشابور ، و ابو عبدالله جعفر بن محمد دور یستی ، وخلیل بن ظفر بن خلیل اسدی و ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین نیشاوري خزاعی معروف به مفید نیشابوری ، و عبد الجبار بن عبدالله بن علی مقري رازی ، و ابوالقاسم عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز امامی نیشابوری ، و محسن بن حسین بن احمد نیشابوری عم مفید نیشابوری ، و ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین نیشابوری جد ادنای ابوالفتوح رازی ،

٤ ـ کتاب التدوین رافعی نسخهٔ خطي اسکندریه ص ٤١٤ - ٤١٦.

تحمل وی روایات کتب کثیره مذکوره را از ابوالفتوح رازی باقل تقدیرات در امثال این موارد بیست ساله هم فرض کنیم نتیجهٔ ضروری این فقره این میشود که استاد او ابوالفتوح رازی بنحو قدر متیقن و بطور حتم و قطع در حدود ۵۲۵ در حیات بوده است .

پس چنانکه ملاحظه میشود دو قضیه از قضایای راجع به تعیین عصر مؤلف از روی قرائن خارجی مذکوره بنحو قطع و یقین و خارج از دایرهٔ شك و احتمال محقق و محرزاست یکی آنکه ولادت او مؤخر از حدود ٤۸۰ نبوده است و دیگر آنکه وی در حدود ۵۲۵ قطعاً و محققاً در حیات بوده است و تاریخ مابقی کیفیات وتفاصیل راجع بحیات او مجهول است مثلاً معلوم نیست چه مقدار مدت قبل از ٤۸۰ ممکن است متولد شده باشد یا چه مقدار دیگر بعد از حدود ۵۲۵ باز در قید حیات بوده است لکن گمان میرود که تاریخ تولد او چنانکه مؤخر از حدود ٤۸۰ نبوده چندان مقدم بر تاریخ مزبور نیز نبوده است زیرا که مؤلف چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد اززمخشری به « شیخ ما ابوالقاسم محمود بن عمرالزمخشری » تعبیر کرده است که از آن واضح میشود که زمخشری از مشایخ و اساتید مؤلف مانحن فیه بوده است .

و چون عادةً و در اکثریت موارد شیخ مسنّ تر از تلمیذ و تلمیذ کم سن تر از استاد است پس اگر در مورد مفروض ما نیز این اغلبیت جاری و از قبیل افراد شاذهٔ نادره نباشد نتیجه این خواهد شد که تولد مؤلف کتاب حاضر باحتمال قوی یا بعد از تولد زمخشری یعنی بعد از سنهٔ ٤٦۷ بوده است یا اقلا در حدود همان سنوات ولی نه چندان مقدم برآن .

و از طرف دیگر سابق از قول یکی از معاصرین مؤلف ابن حمزه صاحب ایجازالمطالب و هادی الی النجاة بروایت مولی احمد اردبیلي ازاودر حدیقة لشیعه نقل کردیم که ابن حمزه مذکور بتصریح خود اوهم وفات مؤلف رادرری درك کرده بوده و هم وفات ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی را [باین معنی که بتصریح خود ازدحام مردم اصفهان را بزیارت قبر ابوالفتوح عجلی و سایر مشایخ صوفیه مدفون در آن شهر مشاهده کرده بوده است] و وفات این اخیر یعنی ابوالفتوح عجلی بتصریح ارباب رجال در سنهٔ ششصد هجری بوده است(۱) مقصود اینست که از سوق حکایت مزبوره ظاهراً چنان بر میآید که این دو واقعه در زمانی نسبةً نزدیك بیکدیگر وقوع یافته بوده یعنی مدّت زیاده از حدّ متمادی مثلاً هفتاد یا هشتاد سال ما بین آنها فاصله نبوده است و الاّ بغایت مستبعد است که یکنفر انسان عادی در حال رشد و تمیز (چنانکه لازمهٔ حکایت مزبوره است) دو واقعه را با این فاصلهٔ عظیم دربین در مدت عمر خود درك کرده باشد و سپس بعد از همهٔ اینها در سن نود سالگی یا صد سالگی سفر حجّ پیش گیرد این فرض فی الواقع اگر مکابره را کنار بگذاریم عادةً بغایت مستبعد بلکه نزدیك بمحال است ، باری تکرار میکنیم که ازسیاق حکایت پیداست که ما بین دو

۱ ـ رجوع شود بابن خلکان ج ۱ ص۷۱ در باب الف (اسعد) وطبقات الشافعیهٔ سبکی ج ۵ ص۵۰ و روضات الجنات ص۱۰۱.

واقعهٔ مزبوره یعني ما بین وفات ابوالفتوح رازی ما نحن فیه درری و حضور ابن حمزه در آن واقعه از یك طرف و ما بین سفر ابن حمزه بحج و از آنجا باصفهان و مشاهدهٔ او زیارت مردم قبر ابوالفتوح عجلی را از طرف دیگر (و بعبارة اخری ما بین وفات ابوالفتوح رازی و ابوالفتوح عجلی) فاصلهٔ زیاده از حدّ متمادی در میان نبوده بلکه چنان مینماید که دو واقعهٔ مذکوره در زمانی نسبةً قریب بیك دیگر وقوع یافته بوده است و صاحب روضات نیز بهمین عقیده است و تصریح کرده که ابوالفتوح عجلی باصفهان در زمانی نزدیك بزمان صاحب عنوان (یعنی ابوالفتوح رازی) وفات نموده (١) بنا برین اگر فرض کنیم که وفات ابوالفتوح رازی حتی پنجاه سال هم مثلاً قبل از وفات ابوالفتوح عجلی (در سنهٔ ٦٠٠) روی داده بوده لازمهٔ آن این میشود که وفات مؤلّف ما نحن فیه در اواسط مائهٔ سادسه وقوع یافته بوده است و ظنّ غالب نیز همین است والله اعلم بحقائق الامور .

ثالثاً آنکه مؤلف این کتاب علاوه بر عدّهٔ کثیری از مشاهیر رجال از فقهاء و محدثین و متکلمین و مفسرین و نحاة و لغویین وعلماء عربیت و ادبا وشعرا ازقرون اولیهٔ اسلام گرفته الي اواخر قرن پنجم که غالباً در اثناء تفسیر حاضر ازایشان نام می برد و باقوال وآراء و روایات واشعار ایشان تمسك میجوید علاوه بر اشخاص مذکوره از پاره کسانی نیز نام برده که در اوایل الي اواسط قرن ششم هجری وفات یافته اند . از جمله فصیحی نحوی وهو ابوالحسن علی بن ابی زید محمّد بن علی استرابادی شیعی امامی معروف بفصیحی (٢) متوفی در بغداد در ١٣ ذی الحجه سنهٔ ٥١٦ مؤلف ما نحن فیه در جلد اول ص ٧٤٩ ـ ٧٥٠ از تفسیر حاضر در تفسیر آیهٔ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ در سورة النساء در خصوص حلّیّت متعه درمذهب شیعه گوید : « وازاعلام مذهب امامیان یکی متعه است و مخالفان ایشان را باین طعنه زنند و ابن سکّره الهاشمی (٣) گفت در این معنی .

يا مَنْ يَرَى الْمُتْعَةَ مِنْ دِينِهِ * حِلًّا وَإِنْ كانَتْ بِلا مَهْرِ
وَلا يَرَى سَبْعِينَ تَطْلِيقَةً * تَبِينُ مِنْهُ رَبَّةُ الْخِدْرِ
مِنْ هاهُنا طابَتْ مَوالِيدُكُمْ * فَاجْتَهِدُوا فِي الْحَمْدِ وَالشُّكْرِ

خواجه ادیب علی بن ابی زید الفصیحی این را جواب گفت .

بَناتُكُمْ يا مُنْكِرِي مُتْعَةِ الْأُولى رَأَوْها رِضاً فِي دِينِهِمْ غَيْرَ مُنْكَرَة

---

١ ـ وقد سبق لنا احتمالنا اشتباه ذلك بالشیخ ابي الفتوح اسعد بن ابی الفضائل العجلی فی ترجمته لما ذکره ابن خلکان المورخ من انه توفی باصفهان فی زمن قریب من زمن صاحب العنوان ، روضات الجنات ص١٨٤.

٢ ـ فصیحی مزبور از تلامذهٔ عبدالقاهر جرجانی معروف صاحب دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و عوامل مشهور در نحو بوده است ، رجوع شود براي ترجمهٔ احوال او بمعجم الادباء ج ٥ ص ٤١٥ـ٤٢٠ و ابن خلکان ج ١ ص٣٧٤ و طبقات النحاة سیوطی ص٣٥١ـ٣٥٢ و مجالس المؤمنین در اواخر مجلس پنجم ، و روضات الجنات ص٤٨٥ .

٣ ـ ابوالحسن محمّد بن عبدالله بن محمد المعروف بابن سکّره متوفی درسنه ٣٨٥ ابن خلکان ج ٢ ص١٠٥ـ١٠٦ .

إماءٌ وَ أَنْتُمْ إنْ مَعَضْتُمْ لِقَوْلَتِي عَبِيدٌ لَهُمْ فِيما يَرَوْنَ مُسَخَّرَةٌ
وَنَعْلِي سَكُرٌ لاِسْتِ كُلِّ مُصَوِّبٍ لِما قالَهُ فِي الطّاهِرِينَ ابْنُ سُكَّرَة (١) »

و دیگر سنائی شاعر معروف متوفی باصح اقوال دریازدهم شعبان سنهٔ پانصد و بیست و پنج هجری (٢) مؤلف در تفسیر حاضر (ج ٢ ص ١٣٩) در تفسیر آیهٔ فَبَعَثَ اللهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ در سورهٔ مائده گوید : « انس روایت کند که رسول خدا علیه السلام گفت خدای تعالی منّت نهاد به سه چیز بعدازسه چیزببوی از پس مرك چه اگرنبودی هیچکس مرده‌را دفن نکردی و باین جانور که دردانه افتاد که اگر نه آن بودی پادشاهان حبوب ادخار کردندی بجای زر و سیم و ایشان را آن به بودی و بمرگ پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود اورا از خود ملال آید در آن وقت اورا راحت باشد چنانکه حکیم سنائی گوید :

اگرمرگ خود هیچ راحت ندارد نه بازت (٣) رهاند همی جاودانی »

و دیگر زمخشری معروف ابوالقاسم محمود بن عمر الخوارزمی متوفی در شب نهم ذی الحجه

---

١ ـ این ابیات بهمین نحو که بکلی صواب و معنی آن واضح است در تفسیر ابوالفتوح چاپ شده است ولی نسخهٔ که صاحب مجالس المؤمنین بدست داشته ظاهراً بسیار سقیم و ابیات بکلی مغلوط در آن مرقوم بوده لهذا او بیت دوّم را بکلی غلط خوانده و غلط ترجمه کرده است . و در روضات نیز بتتبع مجالس این ابیات مغلوط چاپ شده است .

٢ ـ تاریخ وفات سنائی بتصریح یکی از معاصرین او محمد بن علی بن الرفا نام که بحکم بهرام شاه حدیقه اورا مرتب نموده بوده در دیباچه آنکتاب بعد از نماز روز یکشنبه یازدهم شعبان سنهٔ پانصدو بیست و پنج بوده و غالب مورخین و تذکره نویسان از قبیل جامی در نفحات و صاحب حبیب السیر و مجالس المؤمنین و هفت اقلیم جز این قول قول دیگري نقل نکرده‌اند ، ولی تقی کاشی و بتتبع او صاحب آتشکده و ریاض العارفین (و خود راقم این سطور سابقاً درحواشی چهار مقاله (وفات اورا در سنهٔ ٥٤٥ نگاشته اند ، و دولتشاه در سنه ٥٧٦ و مجمع الفصحا درسنه ٥٩٠ و بدون شك فقط قول اول صواب است لاغیر چه هیچ شهادتی بالاتر از شهادت یکی از معاصرین خود شخص نیست درصورتیکه سایرارباب تذکره ما بین ایشان و سنائی اقلا چهارصد سال فاصله بوده است . و بخصوص که در روایت جامع حدیقه ماه و روز و روز هفته و بودن آن بعد ازنماز شام و سایرمشخصات این واقعه همه معین شده است ، فقط اشکالی که بر این تاریخ ممکن است وارد آید یکی آنست که در بعضی از نسخ طریق التحقیق سنائی (رجوع بشمارهٔ ٩٢٦) از فهرست نسخ فارسی دیوان هند از آتیه] بیت ذیل در آخر کتاب دیده می شود : پانصد و بیست و هشت ز آخر سال بود کاین نظم نغز یافت کمال ولی ممکن است که بیست و هشت تحریف کلمهٔ دیگری باشد و نیز ممکن است چنانکه نظایر این قضیه در پارهٔ نسخ خطی نظامی و شاهنامه‌و غیره مکرر دیده شده که اصل بیت مزبور بکلی الحاقی باشد چنانکه در نسخهٔ دیگر از همان کتاب یعنی طریق التحقیق در همان کتابخانه اصلا و ابداً از بیت مذکور نشانی نیست (رجوع شود بشماره ٩١٤ از فهرست مزبور) . اشکال دیگر آنکه وفات سنائی چنانکه از مراثی مشهورهٔ او در حق معزی واضح میشود قطعاً بعد ازوفات معزی بوده و وفات معزي بقول مشهور درسنهٔ ٥٤٢ است پس وفات سنائی بالضروره بعد از تاریخ مزبور یعنی بعد از ٥٤٢ خواهدبود . و جواب ازین اشکال واضح است و آن این است که تاریخ ٥٤٢ در خصوص وفات معزی بکلی غلط مشهور است و ظاهراً ابتدا از تقی کاشی ناشی شده است و قبل ازو تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد هیچ یك از ارباب تذکره متعرض تاریخ وفات معزی نشده اند و چنانکه دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی در رسالهٔ نفیسي که همین اواخر در خصوص شرح حال معزی و ممدوحین و معاصرین او تألیف نموده اند بدلایل متقنه ثابت کرده اند وفات معزی بنحو قطع و یقین مؤخر از سنهٔ پانصد و بیست نمیتواندباشد و در دیوان او مدح هیچیك از ملوك و امراي آن عهد یا اشاره وتلویحی بهیچ واقعهٔ ازوقایع تاریخی آن عهد بعد از تاریخ مزبور بوجه من الوجوه یافت نمیشود و چون از طرف دیگر بپارهٔ از وقایع تاریخی تا حدود ٥١٨ در دیوان او اشاراتي یافت میشود پس وفات او بظن نزدیك بیقین در حدود ٥١٨ - ٥٢٠ بوده است .

٣ - تصحیح قطعی ، و فی الاصل : نه بازد [کذا]

سنهٔ ٥٣٨ مؤلف در تفسیر آیهٔ وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِی بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْیَوْمَ . در سورهٔ یوسف (ج ٣ ص ١٤١) گوید : « ملك گفت این مرد را که علم چنین داند اورا در زندان رها نکنند اورا بمن آرید تا من اورا بخاصه و خالصهٔ خود کنم چون استنطاق کرد او [را] و او بسخن درآمد از سخن او مایهٔ علم او بشناخت و پایهٔ قدر او بدانست در خور آن اورا پایه نهاد گفت تو امروز بنزدیك ما مکین و امینی عذر آن خواست که پیش ازین تورا نشناختم چون تورا امروز بشناختم لاجرم بقدر امانیّتت(1) پایهٔ مکانت نهادیم و نکو گفت امام زمخشری

اِمْتَحَنُوهُ فَكَانَ مُؤْتَمَناً ثُمَّ اسْتَشَارُوهُ بَعْدَ مَا اَمْتَحَنُوا

ثُمَّ دَعَوْهُ لِذَاكَ مُؤْتَمَناً لِلْمُلْكِ وَالْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَن

انتهی باختصار - و باز در تفسیر آیهٔ اَلَّذِی جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَاراً فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ در سورهٔ یس (ج ٤ ص ٤١٩) گوید : « عبدالله عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند و یکی را عفار چون کسی را آتش باید دو شاخ از این دو درخت ببرد چنانکه آب ازو میچکد و بر هم ساید از میان آن آتش بیرون آید و گفتند مرخ نر باشد و عفار ماده و هردو را زَنْدوزَنْده گویند و شیخ ما(2) ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت شعر

وَ اِنِّی اَرَی مَثَلَ الْفَاضِلَیْنِ اِذَا الْتَقَیَا الزَّنْدَ وَالزَّنْدَهُ

فَهٰذَا یُفِیدُ بِمَا عِنْدَهُ وَ هٰذَا یُفِیدُ بِمَا عِنْدَهُ(3)

انتهی باختصار - حال گوئیم که از ورود اسامی اشخاص ثلاثهٔ مذکور در فوق یعنی فصیحی متوفی در سنهٔ ٥١٦ و سنائی متوفی در ٥٢٥ و زمخشری متوفی در ٥٣٨ در اثناء تفسیر حاضر شاید بتوان استنباط نمود که تألیف کتاب ما نحن فیه بعد از وفات اشخاص مزبوره بوده است نه در حال حیات ایشان ، و اگر در مورد زمخشری که تاریخ وفات او مؤخر از

---

١ - کذا فی الاصل : و الظاهر : امانتت پایهٔ مکانتت

٢ - ازین تعبیر چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم تقریباً بنحو قطع و یقین واضح میشود که زمخشری ارجملهٔ مشایخ و اساتید مؤلف کتاب ابوالفتوح رازی بوده است .

٣ - کذا فی الاصل و گویا صواب بجای « و هذا » در مصراع دوم « وذاك » باشد و الا مصراع دوم عین مصراع اول و تکرار آن خواهد بود و مخفی نماناد که دوقطعه شعر مذکور از زمخشری را در هیچیك از مآخذی که متضمن ترجمهٔ حال اوست و این ضعیف بانها دسترسی دارد از قبیل معجم الادباء یاقوت و انساب سمعانی و طبقات الادباء ابن الانباری و ابن خلکان و بغیة الوعاة سیوطی و جواهر المضیئة و لسان المیزان ابن الحجر و مفتاح السعادة طاشکبری زاده و روضات الجنات نیافتم و همچنین در تفسیر کشاف و در ضمن تفسیر دو آیهٔ مذکور در فوق در سورهٔ یوسف و سورهٔ یس نیز اثری از آنها بدست نیاوردم و ظاهراً مؤلف کتاب این ابیات را یا شفاهاً بلا واسطه از خود زمخشری استماع نموده بوده یا از دیوان اشعار زمخشری که در آن اعصار ما بین مردم بتصریح سمعانی و غیره مشهور بوده نقل کرده است .

آندوی دیگر است احتمال دهیم که تالیف کتاب در حال حیات او بوده در مورد دو نفر اول یعنی فصیحی نحوی و سنائی این احتمال بغایت ضعیف است .

و علی ای حال از طرز تعبیر مؤلف از زمخشری به « امام زمخشری » و « شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری » واضح میشود که اگر هم زمخشری در حین تالیف تفسیر حاضر از جملهٔ احیا بوده در هر صورت جوانی خرد سال و در اوایل سن شباب نبوده بلکه بعد از آنی بوده که وی مردی مشهور بعلم و فضل و یکی از ائمهٔ مسلمین و شیوخ ایشان محسوب میشده است و واضح است که این درجات در حال صغر سن برای کسی دست نمیدهد و چون تولد زمخشری در سنه ٤٦٧ است پس اگر فرض کنیم که آغاز شهرت زمخشری و انتشار صیت او از سن چهل سالگی او ببعد مثلا بوده است نتیجه آن خواهد بود که تالیف تفسیر حاضر بظن غالب بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین مقدم بر حدود ٥١٠ نبوده است و این نکته را نیز نا گفته نگذریم که چنانکه مشاهده شد مؤلف در دو فقره عبارت مذکور درفوق که از زمخشری نام برده درهر دو مرتبه بمناسبت نقل پارهٔ از اشعار اوست که ذکری از او کرده است ولي از کشاف معروف او تا آنجا که راقم سطور تتبع کرده و قاضی نورالله ششتری نیز در مجالس المومنین بدان اشاره نموده(1) ظاهراً هیچ نامی نبرده است با وجود اینکه مؤلف بعادت خود از غالب تفاسیر مشهورهٔ عصر خود از قبیل تفسیر طبری و تفسیر ابو القاسم بلخی کعبی (2) و تفسیر ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی (3) و تفاسیر ابو علی جبائی (4) و پسرش ابوهاشم جبائی (5) و ابوبکر اصم (6) و رمانی (7)

---

١ - « از تفسیر فارسی او ظاهر میشود که معاصر صاحب کشاف بوده و بعضی اشعار صاحب کشاف باو رسیده اما کشاف بنظر او نرسیده » (مجالس المؤمنین در ترجمهٔ احوال ابوالفتوح رازی در اواسط مجلس پنجم) در کتاب روضات الجنات ص ١٨٤ در ترجمهٔ عبارت مزبور اشتباهی دست داده که مغیر معنی است و نصّه « ویظهر منه (ای من تفسیره) انه کان معاصراً لصاحب الکشاف و قد بلغه بعض ابیات (صاحب) الکتاب دون اصله » ، کلمه « صاحب » دوم از قلم ناسخ یا از قلم خود مؤلف افتاده است .

٢ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد بلخی کعبی از رؤساء مشهور معتزله متوفی در سنهٔ ٣١٩ ، اورا تفسیری بوده در دوازده مجلّد . رجوع شود بکتاب الفهرست ابن الندیم ص ٣٤ و انساب سمعانی در نسبت « کعبی » و ابن خلکان ١ : ٢٧٣ ، و جواهر المضیئة ١ : ٢٧١ و لسان المیزان ٣ : ٢٥٥-٢٥٦ و کشف الظنون در عنوان « تفسیر ابي القاسم عبدالله بن احمد البلخی » .

٣ - ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلي متوفی در سنهٔ ٣٢٢ ، اورا تفسیري بزرك بوده در چهارده مجلد موسوم بجامع التأویل لمحکم التنزیل و کتاب الفهرست ١٣٦ ، معجم الادبا ٦ : ٤٢٠ - ٤٢٢ لسان المیزان ٥ : ٨٩ بغیة الرعاة ٢٣ ، کشف الظنون در عنوان « جامع التأویل ») .

٤ - ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جُبّائی بضم جیم و تشدید باء موحده و بعد از الف همزهٔ قبل از یاء نسبت از رؤساء مشهور معتزله متوفی در سنه ٣٠٣ اورا تفسیری معروف بوده (انساب سمعانی در نسبت « جُبّائي » تبیین کذب المفتری از ابن عساکر ص ١٣٨ ابن خلکان ٢ : ٥٥ - ٥٦ ، لسان المیزان ٥ : ٢٧١ روضات الجنات ٧٠٠ - ٧٠٢) .

٥ - ابو هاشم عبد السلام بن محمد بن عبدالوهاب جُبّائی پسر مذکور قبل و مانند پدر از رؤساء معروف معتزله متوفّی در سنه ٣٢١ (الفهرست ١٧٤ ، انساب سمعاني در « جُبّائی » ابن خلکان ١ : ٣١٧ طبقات الشافعیه سُبْکی ٣ : ٢٣٠ استطراداً لسان المیزان ٤ : ١٦ طبقات المفسرین سیوطی ٣٣ روضات ص ٧٠٢ در ذیل ترجمه پدرش ابوعلی جبائی)

٦ - ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصمّ معتزلی از رجال اواخر قرن دوم ظاهراً (کتاب الفهرست ص ٣٤ س ٢ و ص ١٠٠ س ٢٩ ، لسان المیزان ٣ : ٤٢٧ ، مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری ، فرق الشیعه نوبختی ، تبصرة العوام طبع آقای اقبال رجوع بفهارس این سه کتاب اخیر) .

٧ - ابوالحسن علی بن عیسی رمانی نحوي معتزلی متوفی در سنه ٣٨٤ (انساب سمعانی در « رمانی » طبقات الادباد ابن الانباری ٣٨٩ - ٣٩٢ ، معجم الادباء ٥ : ٢٨٠ - ٢٨٣) ابن خلکان ٣٥٩ - ٣٦٠ بغیة الوعاة ٣٤٤ کشف الظنون در « تفسیر الرمانی » روضات ٤٨٠ - ٤٨١ .

وزجاج(۱) وحسین بن الفضل البجلی(۲) وتفسیر معروف ثعلبی نیشابوری(۳) موسوم بالکشف و البیان فی تفسیر القرآن وغیرذلك که ذکر همگی موجب تطویل است دائماً نام برده و ازهر یك از آنها بمناسبت مقام فصول و فقرات خارج از حد احصا در این تفسیر کبیر عدیم النظیر که فی الواقع مصداق کل الصید فی جوف الفراست نقل کرده است ، پس با وجود اینها سکوت او از یکی از مشهورترین تفاسیر دنیا و یکی از مهمترین تالیف استاد خوداو یعنی کشاف لابد کاشف از این است که تألیف تفسیر حاضر یاقبل از تألیف کشاف یعنی قبل از سنهٔ ۵۲۸ انجام گرفته بوده یا قبل از شهرت و انتشار کشاف ووصول نسخ آن از مکهٔ معظمه که در آنجا تالیف آن باتمام رسیده بوده(۴) ببلاد ایران که برای این فقره هم لابد چند سالي وقت لازم بوده است وبنابر این شق اخیر ممکن است که تألیف تفسیر حاضر مدتی بعد از تألیف کشّاف واصلاً مدّتی بعداز وفات خود زمخشری (یعنی بعد از ۵۳۸) نیز صورت گرفته بوده است یك مسئله از خارج بطور حتم محقق ومفروغ عنه است وآن این است که تألیف تفسیر مانحن فیه بنحو قطع و یقین وبدلیل حسّی عیانی مؤخر از سنه ۵۵۶ نمیتواند باشد زیرا که یکی از نسخ همین تفسیر موجوده در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد مقدس (نمره ۱۳۴) تاریخ کتابت آن صریحاً واضحاً وبا کلمات تامهٔ نه باارقام هندسی «سنه ست و خمسین و خمسمائه» است ونسخهٔ دیگر ازهمان کتاب ودر همان کتابخانه (نمره ۱۳۶) تاریخ استنساخ آن یکسال بعد است یعنی سنهٔ «سبع و خمسین و خمسمائه(۵)»

پس خلاصهٔ مقدّمات مذکوره این شد که تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی بظّن غالب مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است ، و از طرف دیگر بنحو قطع و یقین و بدلیل خارجی حسّی مؤخّر از سنهٔ ۵۵۶ نیز نمیتواند باشد پس تاریخ تألیف آن محصور خواهد بود مابین حدود ۵۱۰ - ۵۵۶ .

۱ - ابواسحق ابراهیم بن محمد بن السریّ زجّاج نحوی معروف متوفی درسنهٔ ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ تفسیر او معروف بود بمعانی القران شهرت زجّاج مغنی ازتکثیر عدد مآخذ است رجوع شود ازجمله باابن خلکان ۱ - ۳۰۹ وکشف الظنون در «تفسیر الزجاج»

۲ - ابوعلی الحسین بن الفضل البجلي متوطن در نیشابور از مفسرین مشهور ومتوفی در سنه ۲۸۲ (انساب سمعانی درنسبت «بجلی» معجم الادبا ۱:۱۲۲ - ۱۲۳ (استطراداً لسان المیزان ۲:۳۰۷-۳۰۸) .

۳ - ابو اسحق احمد بن محمّد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوري متوفی در سنهٔ ۴۲۷ مفسرّ و اخباری بسیار معروف که قصص الانبیاء او معروف بعرائس مکرّردر مصر بطبع رسیده است (معجم الادبا ۲ : ۱۰۴ - ۱۰۵ ؛ ابن خلکان ۱ : ۲۲ . سُبکی ۳ : ۲۳ - ۲۴ . طبقات المفسرین سیوطی ۵ ، بغیة الوعاة همو ۱۵۴ روضات الجنات ۶۸) .

۴ - عین عبارت زمخشری درآخر مجلد سوّم ازکشّاف طبع مصر ص ۲۹۸ ازقرار ذیل است : « و هذه النسخة هی نسخة الاصل الاولی الّتی نقلت من السوّاد وهی امّ الکشاف الحرمیّة المبارکة المتمسّح بها المحفوقة ان تستنزل بها برکات السمّاء ویستمطر بها في السنة الشهباء فرغت منها ید المصنف تجاه الکعبة في جناح داره السلیمانیّة التی علی باب اجیاد الموسومة بمدرسة العلاّمة ضحوة یوم الاثنین الثالث و العشرین من ربیع الاخر فی عام ثمانیة و عشرین وخمسمائة الخ » .

۵ - این دو نسخه هیچکدام تفسیر تمام کامل نیست نسخهٔ اول عبارت است از مجلّد ۱۶ و ۱۷ و نسخهٔ دوم فقط مجلّد بیستم است ووصف اجمالی این دونسخه در آخراین دومقاله بیان خواهد شد انشاء الله تعالی - رجوع بدانجا شود .

د ـ اشعار فارسی که مؤلف در تضاعیف تفسیر حاضر بدانها تمثل جسته است

مؤلف تفسیر حاضر برسم عموم تفاسیر مشهورهٔ دنیا و بتبع آنها برای بیان وجوه مختلفه استعمالات کلام عرب راجع بمفردات و ترکیبات قران و تعلیل صور محتملهٔ اعراب آن و تفسیر غریب آن و ایضاح مشکل آن و نحو ذلك از مقاصد و اغراض دائماً بشواهد عدیدهٔ کثیره ازاشعار عرب استشهادجسته است بنحوی که تقریباً صفحهٔ از صفحات این کتاب ازاینگونه اشعار خالي نیست ، واین اشعار عربی چون اولا فوق العاده بسیار و بلکه لاتعدّ ولاتحصی است و ثانیاً آنکه استشهادبدانها ابتداءً ومستقیماً ازخود مؤلف نیست بلکه اغلب آنها بلاواسطه یامع الواسطه مأخوذ است بدون شك ازمؤلفات قدماء مفسرین یعنی مفسرین قرآن ازلحاظ جنبهٔ لفظی وادبی آن ازنحاة ولغویین وعلماء عربیّت ازقبیل ابوعبیدة وابوعبید وکسائی وفرّاء واخفش ومبرد ومؤرج سدوسی ومفضل بن سلمه وابن کیسان وزجاج ورمانی وثعلب وابن قتیبه وامثالهم که نتیجه زحمات ایشان وکتب متنوعهٔ متکثرهٔ ایشان در این مواضیع بعناوین مختلفهٔ معانی القرآن وغریب القرآن ولغات القران واعراب القرآن ونحو ذلك(۱) اساس تحقیقات عموم مفسرین طبقات بعد از ایشان بوده است در اینگونه مسائل ، وعلاوه بر همهٔ اینها چون متن تفسیر حاضر فارسی و روی سخن در آن با فارسی زبانان است و هم بقصد انتفاع فارسی زبانان است که اکنون طبع میشود لهذا بناء علی هذا المقدمات اشتغال ما در این مقاله ببحث در موضوع آن اشعار عربی و بدست دادن نمونهٔ از آنها یا اشاره بقائلین آنها یا هرگونه توضیحات دیگری در این باب بکلی از مقصد کنونی ما خارج و مطلقاً بیفائده خواهد بود ، بخصوص که جمیع این اشعار عربی یا اغلب آنها را در مآخذ دیگر که اغلب بدست است از قبیل تفاسیر مطولهٔ مبسوطه مثل تفسیر طبری و تفسیر کشاف و مجمع البیان و تفسیر ابوحیان وغیرها یا در معاجم کبار لغت مانند لسان العرب و تاج العروس و مخصص ابن سیده یا در کتب مخصوصه بشواهد از قبیل شواهد کبرای شرح رضی بر کافیه موسوم بخزانة الادب ازعبد القادر بغدادی وشواهد عینی وشواهد مغنی از سیوطی وجامع الشواهد معروف خودما ایرانیان وشواهد کتاب سیبویه ازاعلم وغیرذلك (بمناسبت اینکه اغلب این ابیات شواهد مذکوره در کتب تفاسیر عین همان ابیات شواهدی است که در کتب نحو و صرف و معانی و بیان برای اثبات همان اغراض و مقاصد بدانها استشهاد شده است) نیز میتوان بدست آورد پس بنا بر این صرف ادنی وقتی ازما در این موضوع در مقالهٔ حاضره بکلی لغو و ازقبیل توضیح واضحات خواهد بود .

ولی مؤلف کتاب حاضرعلاوه بر اشعار عربی مزبوره گاهگاه گرچه در نهایت ندرت بپارهٔ اشعار فارسی نیز بمناسبات مقام تمثل جسته است ، و امر در این اشعار فارسی بکلی بـر

۱ - برای اطلاع اجمالي از کثرت عدد این نوع کتب مؤلّفه بتوسّط قدما ومفسّرین رجوع شود بفهرست ابن الندیم ص ۳۳ - ۳۸ و بکتاب بسیار نفیس سیوطی الاتقان فی علوم القران ،

عكس اشعار عربی سابق الذكر است چه بديهی است كه مؤلف اين اشعار را مانند اشعار عربی مشار اليها از ساير كتب تفاسير مشهوره كه عموماً بزبان عربی بوده اقتباس نكرده بلكه آنها را از محفوظات و مسموعات شخصی خود نقل كرده است و باين ملاحظه هم جنبهٔ ابتكاری در آن محفوظ است و هم مخصوصاً بهمين مناسبت كه مؤلف آنها را از ساير كتب تفاسير كه بسياری از آنها هنوز نيز باقی است اخذ نكرده اغلب اين اشعار را اكنون مطلقاً و اصلاً در هيچ مأخذ ديگری جز در همين تفسير حاضر نشانی و اثری از آن نميتوان يافت و علاوه براينها چون عصر مؤلف نسبةً قديمی و تأليف تفسير حاضر چنانكه سابقاً بيان كرديم در اوايل يا اواسط مائهٔ سادسه انجام گرفته لهذا اين اندك مايهٔ اشعار فارسی را نيز كه مؤلف دركتاب حاضر ايراد نموده بهمان نسبت قديمی و يادگاری است از اشعار شعراء آن دوره‌های گذشته ما كه از آثار ايشان چنانكه معلوم است اكنون چيز زيادی باقی نمانده است و هرچه از هرجا از آنها بدست آيد بايد مغتنم شمرد، باری بملاحظات مذكوره راقم سطور مناسب چنان ديد كه آنچه از اشعار فارسی در اثناء مطالعهٔ تفسير حاضر التقاط نموده همه را يكجا جمع آورده ذيلاً بنظر خوانندگان برساند و چنانكه ملاحظه خواهد شد بدبختانه مؤلف در اغلب موارد اشارهٔ بنام شاعر نكرده و بذكر خود شعر تنها قناعت نموده است و اشعار مذكوره ازقرار ذيل است برحسب ترتيب مجلدات :

ج ١ ص ٣٢٣ـ٣٢٤، ده بيت ذيل را كه همه بيك وزن و يك قافيه و همه بيك نمط و اسلوب غريب و اعظانه ايست و قطعاً همه از يك قصيده يا قطعهٔ مأخوذ است مؤلف در اثناء فصل طويلی در وعظ و اندرز متفرقه ذكر كرده است و ما همه را يكجا جمع كرديم و همان ترتيب ذكری مؤلف را محفوظ داشتيم ولی ظاهراً پنج بيت اول اين ابيات در اصل قصيده بعد از پنج بيت دوم بوده و بيت ششم گويا مطلع قصيده بوده است :

تو را گر همی راه حق جوئی اول	طلب كرد بايد سبيل الرشادی
پس از نيستی زاد اين راه سازی	كجا بهتر از نيستی هست[1] زادی
صلاح تو در كشتن تو است وانگه	صلاحی است اين مضمر اندر فسادی
نبينی كه پروانهٔ شمع هر گه	كه برباطنش چيره گردد و دادی
بری گردد از خويش و برصدق دعوی	كند خويشی خويشتن چون رمادی
ايا مانده بر موجب هر مرادی	شب وروزدرمحنت [و] اجتهادی
نه در حقّ خود مر تو را انزعاجی	نه در حقّ حق مر تو را انقيادی
چو ديوانگان دايم اندر تفكر	كه گوئی مرا چون بر آيد مرادی
ز بهر دو روز [ه] مقام مجازی	بهر گوشهٔ كرده ذات العمادی

١ - كذا فی الاصل و شايد صواب «نيست» بجای «هست» كه درآن صورت «كجا» بطرز قدما بمعنی «كه» خواهد بود.

همانا بخواب اندری تا بدانی[1]	كه ما را جز اينست ديگرمعادی

ايضاً ج ١ ص ٣٣٩، در تفسير آيهٔ وَمِنَ النّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلىٰ ما فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصامِ گويد: « و از شأن منافق اين بود كه دو روی ودو زبان باشد دو روی دارد يكی با تو و يكی با خصم تو دو زبان دارد يكی با تو و يكی با دشمن تو.

مَنْ كانَ كَالطِّرْسِ ذا وَجْهَيْنِ مِنْ سَفَهٍ	وَ ذا لِسانَيْنِ فِيما قالَ مِنْ كَلِمِ
فَسَوِّدَنْ وَجْهَهُ كَالطِّرْسِ مُحْتَسِباً	وَاضْرِبْ عِلاوَتَهُ بِالسَّيفِ كَالْقَلَمِ

ترجمه

هر كه چون كاغذ و قلم باشد	دو زبان و دو روی گاه سخن
همچو كاغذ سياه كن رويش	چون قلم گردنش به تيغ بزن »

ايضاً ج ١ ص ٣٩٣ - ٣٩٤، در تفسير آيهٔ وَ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِاِحْسانٍ وَلا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً گويد: « معنی آيه آنست كه چون زنان را طلاق دادی و ايشان عده بنزديك آخر رسانيدند اگر رغبت باشد شما را كه بايشان رجعت كنی بكنی بر وجه معروف و اگر نباشد امهال وتخليه كنی تا عده ايشان بسر آيد و از بند شما بيرون شوند وايشان را معذب نداری بين الباب والدار لا ايمّا ولا ذات بعل نه شوهر دارند و نه ندارند بشما زن بی شوهر باشند و از بند شما نا رسته شوهری ديگر نتوانند كردن و غرض از آيهٔ نهی از ضرار است و اين نوعی تعذيب باشد وخدای تعالی نهی ميكند از اين و آن شاعر پارسی اين معنی در نظم آورد در حق كسی كه او را به وعد هاء خلاف معذب می داشت و جواب كلی نميداد تا آيس شدی و اليأس احدی الراحتين پس او ممدوحش را ميگويد :

يا مركز معروف و يامعدن احسان	جز من زتو باشكر سراسر همه انسان
زاحسان وز معروف نزيبد چومنی را	نه امساك به معروف نه تسريح باحسان »

ايضاً ج ١ ص ٤١٥، بمناسبتی به بيت فارسی ذيل تمثل جسته :

چندانكه همی نگه كنم در كارم	در دست من امروز بجز حسرت نيست

ايضاً ج ١ ص ٤٣٠، در تفسير آيهٔ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ بتقريبی رباعی ذيل را كه متضمن اقتباسی از آيهٔ مذكوره است آورده :

شاها همه فتح در سر رايت تست	وين نادرهٔ باز پسين غايت تست
هر چند كه لشكر عدو بی عدد است	كم من فئة قليلة آيت تست

ايضاً ج ١ ص ٤٥٩، در تفسير آيهٔ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ بمناسبت مقام

١ - كذا فی الاصل، وظاهراً صواب « ندانی » است بصيغهٔ نفی.

رباعی ذیل را ذکر کرده :

سیمرغ نهٔ که بی تو نام تو برند طاوس نهٔ که با تو در تو نگرند
بلبل نه که بر نوای تو جامه درند آخر تو چه مرغیٔ و تو را با چه خرند

و سپس بیت ذیل را :

از درد دل محب حبیب آگه نیست می نالد بیمار و طبیب آگه نیست

ایضاً ج ۱ ص ٦٣٧ در تفسیر آیهٔ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ وبیان اینکه مراد مرگ حقیقی نیست بلکه کنایه از شدت خشم است درکلام عرب گوید « ودر کلام ما [یعنی فارسی] همچنین چنانکه شاعر گفت شعر : خاموش باش خشك فرو پژ مرو بمیر »

ایضاً ج ۱ ص ٦٤٠ ؛ در مدح حضرت امیر :

تا لاجرم زسدره همی گفت جبرئیل بر دست زور [و] پنجهٔ بازوش لا فتی

ایضاً ج ۱ ص ٦٥٦ ، درتفسیرآیهٔ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ که در مقام تسلیت مسلمین از شکست ایشان درروز . احد نازل شده گوید : وشاعری از پارسیان ممدوح خود را تسلیه میدهد از وهنی که در لشکر او(۱) افتاد در بعضی کار زارها ، میگوید :

ایخداوند گر از لشکر تو پیشروی بی تو در حرب گرفتار شد الحرب سجال
نه همه ساله ظفر اهل ظفر یافته اند یا نه هر گونه چشید است بدی نیك سگال
گرهمه ساله بود(۲) کام روا مردم نیك پس چه بود آن همه ناکامی پیغمبر و آل

ج ۲ ص ۳۹ ، درتفسیر آیهٔ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ گوید : « و این بر طریق مثل است چنانکه شاعر گفت : اَلْقَوْمُ أَمْثَالُكُمْ لَهُمْ شَعَرٌ - فِي الرَّأْسِ لَا يُنْشَرُونَ إِنْ قُتِلُوا ومثله بالفارسيه .

فریدون فرّخ فرشته نبود ز مشك و ز عنبر سرشته نبود (۳) »

ایضاً ج ۲ ص ٥٢ ، در تفسیر آیهٔ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً گوید : « و اگر احسان کني واز خدای تعالی بترسی خدای تعالی بآنچه شما میکنی داناست چنانکه شاعر گفت بالفارسیه :

سرّ تو که دارای فلك می داند او موی بموی [و] رگ برگ می داند
گیرم که بزرق خلق را بفریبی با او چکني که یك بیك می داند

ایضاً ج ۲ ص ٦٨ درتفسیر آیهٔ لَا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ گوید : « این معنی خواست شاعر آنجا که گفت :

وَ بَعْضُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِلذِّلَّةِ إِذْعَانٌ وَفِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ إِحْسَانٌ(٤)

---

۱ - تصحیح قیاسی و فی الاصل : لشکرتو . ۲ - کذا في الاصل ، و شاید صواب « بدی » باشد . ۳ - از ابیات سائرهٔ فردوسی است وبیت بعد از آن اینست : « زداد و دهش یافت آن فرّهی تودادو دهش کن فریدون توئی »
٤ - از ابیات مشهورهٔ فِنْدِ زِمّانی است درحرب بسوس وهی مذکورة فی اوایل الحماسة .

و گویند عنصری این را ترجمه گفت چنانکه الفاظ تقدیم و تاخیر بکرد(۱) وآن اینست :

و بهری بردباری نزد نادانی بود خواری واندر بد بود رستن چونرهاند نکوکاری »

ایضاً ج ۲ ص ۱۳۹ درتفسیر آیهٔ فَبَعَثَ اللهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ گوید : « رسول خدا علیه السلام گفت خدای تعالی منت نهاد بسه چیز بعد از سه چیز ببوی از پس مرگ چه اگر نبودی هیچکس مرده را دفن نکردی و باین جانور که در دانه افتاد که اگر نه آن بودی پادشاهان حبوب ادّخار کردندی بجای زر و سیم ایشان را آن به بودی و بمرگ پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود اورا از خرد ملال آید در آن وقت مرگ اورا راحت باشد چنانکه حکیم سنائی گوید :

اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد نه بازت(۲) رهاند همی جاودانی »

ج ۲ ص ۱۷٦ ، درتفسیرآیهٔ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ که بروایت مشهور در شأن حضرت امیر نازل شده گوید : « وصاحب(۳) گوید :

وَ لَمَّا عَلِمْتُ بِمَا قَدْ جَنَيْتُ وَ اَشْفَقْتُ مِنْ سَخَطِ الْعَالِمِ
نَقَشْتُ شَفِيعِي عَلَى خَاتَمِي إِمَاماً تَصَدَّقَ بِالْخَاتَمِ

ترجمها بعض الشعراء

چون جرم خویش دیدم ترسیدم ازخدا راندم بسی ز دیده برخسار برد موع
نام شفیع خود بنگین بر نوشتم آنك انگشتری خویش ببخشید در رکوع

ایضاً ج ۲ ص ۱۸٦ درتفسیر آیهٔ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ و ذکر اشعاری چند در مذّمت بخل از جمله گوید : ابن طباطبا(٤) گفت

وَ كَاتِبٍ حَاسِبٍ إِنْ رُمْتَ مُلْتَمِساً مَا فِي يَدَيْهِ إِذَا مَا جِئْتَ مُجْتَدِيَهِ
أَضَافَ تِسْعِينَ تَقْفُوهَا ثَلَاثَتُهَا إِلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ تِسْعِمَائَةٍ

[وهم او گفت]

إِنْ رُمْتُ مَا فِي يَدَيْكَ مُلْتَمِساً أَوْ جِئْتُ أَشْكُو إِلَيْكَ ضِيقَ يَدِي

---

۱ - کذافی الاصل ، وشاید صواب « نکرد » باشد بصیغهٔ نفی ،
۲ - هذا هو الصّواب وفی الاصل : نه بازد تمام این فقرد سابقاً نیز درص ٦٣٥ مذکور شد بمناسبت ذکر سنائی واینجا نیز بجهت ربط کلام چارهٔ از تکرار نبود.
۳ - یعنی بدون شك صاحب بن عبّاد ،
٤ - یعنی ابو الحسن محمّد بن احمد بن محمد العلوی الاصبهانی المعروف بابن طباطبا شاعر مشهور متوفی در سنه ۳۲۲ (رجوع شود بمعجم الشعراء مرزبانی ص ٤٦٣ و معجم الادباء یاقوت ج ٦ ص ۲۸٤ - ۲۹۲) ،

عَقَدْتَ بِالْيَسارِ اَرْبَعَةً　　مَنْقُوصَةً سَبْعَةً مِنَ الْعَدَدِ (١)

یوسف عروضی (٢) این معنی را بپارسی گفته:

هفت کم کن تو از چهار هزار　　بکف اندر نگاهدار شمار
پس بدان آن زمان که کف امیر (٣)　　کس نبیند مگر بدین کردار

این ابیات مشتمل است بر آنکه این کس که این عدد ها را شمار برانگشت گیرد از سه هزار و نهصد و نود و سه هر دو دست او بسته بود

ج ٢ ص ١٩٤ - بمناسبتی ببیت ذیل تمثل نموده :

درداو دریغا که از آن خاست و نشست　　خاکی است مرا برسر [و] بادیست بدست

ایضاً ج ٢ ص٣٨٦ در تفسیر آیهٔ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا گوید : « وگفته اند تعدی میکند در اکل و شرب از منفعت بمضرت یعنی تا بحد خود باشد نافع بود چون از حد خود بگذرد مضرت آورد و اگرهمه داروی سود کننده باشد چنانکه شاعر پارسی گفت:

که باز هرزهراست چو افزون (٤) شود　　از اندازهٔ خویش بیرون شود (٥)

ایضاً ج ٢ ص ٦٤١ . بمناسبتی ببیت ذیل تمثل جسته

آزاد مکن ز بندگی هیچ مرا　　کین بندگی ازهزار آزادی به (٦)

ج ٣ ص ١٤١ در تفسیر آیهٔ فَلَمّا كَلَّمَهُ قالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ اَمِينٌ در سورهٔ یوسف گوید: چون [یوسف علیه السلام] بیامد و ملك با او سخن گفت از سخن او مایه علم او بشناخت و پایهٔ قدر او بدانست واز آنجا گفت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ مرد زیر زبان پنهان است شاعر پارسیان گوید نظم :

١ - این چهار بیت عربی مذکور در متن را ثعالبی نیز در کتاب الکنایات (طبع مصر ص ٣٧) بهمین ابن طباطبا نسبت داده وازروی همان مأخذ تصحیح شد چه متن بسیار مغلوط است ٢ - یوسف عروضی چنانکه از نسبت او واضح میشود ازجمله عروضیین عصر خود بوده وصاحب وصاف نیز درکتابچه خود ص ٨ او را بهمین لقب ستوده و او را « صدر نشین دستهٔ عروضیان » و در ردف خلیل بن احمد شمرده است و از اینکه فرهنك اسدی قریب ده مرتبه باشعاری ازو استشهاد جسته ودر المعجم شمس قیس نیز در فصل راجع باغراق و مبالغه ص ٣٣٥ دو بیتی ازو در مبالغه هجو مثال آورده و نیز از همین دو بیت مذکور در متن در اینجا از مجموع این قرائن واضح میشود که وی از زمرهٔ شعرا نیز بوده است ولی معذلك کله شرح حال او و تعیین عصر او در هیچ یك از تذکره های شعرا بدست نیامد لکن ازورود ذکر او در فرهنك اسدی که تاریخ تألیف آن اندکی بعد از ٤٥٨ بوده معلوم میشود که عصر وی مؤخر از نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری نبوده است و از طرف دیگر از اینکه یوسف عروضی ابیات ابن طباطبای متوفی در ٣٢٢ را بفارسی ترجمه کرده واضح میشود که عصر وی مقدم بر قرن چهارم نیز ظاهراً نبوده است . باری عجالة بیش ازین اطلاعاتی در خصوص او بدست نیامد (آقای سعید نفیسی مقالهٔ جامعی راجع به یوسف عروضی در مجلهٔ « شرق » شماره ١١ - ١٢ سنهٔ ١٣١٠ شمسی نشر کرده وغالب اشعار متفرقه اورا ازفرهنگها در یکجا جمع آورده اند رجوع بدانجا شود) ٣ - اشاره به حساب عقداصابع است در قدیم معمول وشعرا و ادبا بسیار بدان اشاره کرده اند ، برای اطلاع اجمالی از آن رجوع شود به مقدمهٔ فرهنك جهانگیری .

٤ - تصحیح قیاسی ، و فی الاصل : چه

٥ - این بیت در باب یازدهم قابوس نامه (طبع مرحوم هدایت ص ٦٠) نیز بدون تسمیه قائل مذکور است .

سخن آرای هرچه بردارد　　مایهٔ خویش از آن پدید آرد
بنماید بخلق پایهٔ خویش　　آگهیشان دهد زمایهٔ خویش
گرچه مردی بزرگوار بود　　در معانی سخن گزار بود
تا نگوید سخن ندانندش　　خیره و عمر سال خوانندش
مرد زیر زبان بود پنهان　　سایراست این مثل بگردجهان »

انتهی باختصار

ایضاً ج ٣ ص ٤٦٦ ، در تفسیر آیهٔ وهُزِّي اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً واینکه حضرت مریم تا سعی نکرد روزی بدو نرسید گوید « وشاعر اینمعنی خوش گفته

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمنِ فِي كُلِّ حاجَةٍ　　وَلا تَتْرُكَنَّ الجِدَّ فِي شِدَّةِ الطَّلَبِ (١)
اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ قالَ لِمَرْيَمِ　　وَهُزِّي بِجِذْعِ النَّخْلِ تَسّاقَطِ الرُّطَبِ (٢)
وَلَوْ شاءَ اَنْ تَجْنِيهِ مِنْ غَيْرِ هَزَّةٍ　　جَنَتْهُ وَلكِنْ كُلُّ شَيْيٍ لَهُ سَبَبٌ (٣)

و این معنی نیز بپارسی کسی گفته

برخیز و فشان درخت خرما　　تا شاد شوی رسی بیارش
کان مریم تا درخت نفشاند　　خرما نفتاد در کنارش

ج ٤ ص ٤٨٩ در تفسیر آیه ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ گوید « و آنرا که مالکان مختلف باشند اورا رجوع با همه بود در میانه مملوك بی برگ و نوا بود چنانکه در مثل پارسیان گویند شهری بدو میر زود گردد ویران »

ج ٥ ص ٢٩٦ ، در تفسیر آیهٔ لَوْ اَنْزَلْنا هذا الْقُرْآنَ عَلَي جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ گوید : « و این بر حقیقت نیست بر سبیل مثل است درین مبالغه و مانند این در کلام عرب و عجم اشعار ایشان بسیار است قال ابن درید

لَوْلابَسَ الصَّخْرَ الْأَصَمَّ بَعْضُ ما　　يَلْقاهُ قَلْبِى فَضَّ اَصْلادَ الصَّفا

و شاعر پارسی گوید

گر کوه غمان ما کشیدی ماهی　　کوه از غم ما گداختی چون کاهی

ایضاً ج ٥ ص ٥٩٧ در تفسیر اِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَالْفَتْحُ گوید: « هر کار که بنهایت رسد

٦ - این اشعار از طرز و اسلوب آنها در بدو نظر چنان متبادر بذهن میشود که ازحدیقه سنائی باشد ولی گویا ازو نیست و علي ای حال در حدیقهٔ چاپ بمبئی سنه ١٢٧٥ با عدم ادعاء استقراء کامل آنها را نیافتم.

١ - « و لا تترکن » تصحیح قیاسی است ، و فی الاصل « فلا تترکن » .

٢ - « النخل » تصحیح قیاسی است و فی الاصل « النخلة » ، و « تسّاقط » بفتح تاء و تشدید سین و فتح قاف نیز تصحیح قیاسی است و فی الاصل « تسقط »

٣ - « تجنیه » تصحیح قیاسی است و فی الاصل « یجنیه » و سکون یاء بجهت ضرورت شعر است و حق آن نصب است .

وقت زوال بود آنرا چنانکه شاعر گفت

إذا تمّ أمرٌ بدا نقصُهُ — ترقّبْ زوالاً إذا قِيلَ تم

و شاعر پارسیان گفت: پیمانه چو پر شود بگردانندش»

ﻫ ـ بعضى تعبيرات و اصطلاحات و لغات نادرهٔ اين كتاب

اغلب خصایص نحوی و صرفی و لغوی و تعبیرات نادرهٔ زبان فارسی که در مؤلفات قرن پنجم الی قرن هفتم هجری مانند تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه و قابوس نامه و مرزبان‌نامه و اسرارالتوحید فی مقامات ابن سعید و چهار مقالهٔ نظامی عروضی و راحة‌الصدور راوندی و سیاست نامه نظام‌الملك و لباب‌الالباب عوفی و تذکرة‌الاولیاء شیخ عطار و جهانگشای جوینی و غیرها مشاهده میشود بعینها مع شیئی زائد در تفسیر حاضر نیز مشهود و محسوس است، و چون غالب اینگونه خصایص در دیباچهٔ بعضی از کتب مزبوره که در این سنین اخیره بتوسط بعضی از فضلاء ایران یا بتوسط حقیر راقم این سطور بطبع رسیده جمع و مرتب شده است لهذا ما مجدداً در اینجا محتاج ببسط کلام در این موضوع وتعداد این نوع خصایص مشترك بین کتاب حاضر و کتب سابق‌الذکر نیستیم، فقط چیزی را که بی فایده نمی بینیم ذیلا اشاره اجمالی بدان نمائیم عبارت است از پارهٔ اصطلاحات و تعبیرات و لغات نادره که بنحو عموم از مخصوصات همین کتاب مانحن فیه بنظر می آید و در سایر مؤلفات آن عهد ظاهراً دیده نشده یا کمتر دیده شده است و آن از قرار تفصیل ذیل است:

ازغرایب استعمالات این کتاب که در سرتاسر آن بسیار مکرر و کم صفحه‌ای از صفحات این کتاب از آن خالی است وظاهراً در هیچیك از مؤلفات قدما تا کنون بنظر نرسیده است استعمال صیغه فعل مفرد مخاطب است با فاعل جمع مثلا شما می آئی و شما میروی وشمامیخوری و ای مؤمنان صبر کنی و از معاصی بپرهیزی ونحو ذلك مما لایعد ولا یحصی که بعضی امثله آن محض نمونه ذیلا مذکور خواهد شد والاّ از حد شمار بیرون است، وگویا در بعضی لهجات محلی ایران دال آخر صیغهٔ جمع مخاطب را یعنی دال کنید وخورید وامثال ذلك را (همانطور که در بعضی از لهجات خراسان دال مذکور را قلب بتاء مثناة فوقیه میکرده اند وبجای کنید و خورید کنیت و خوریت میگفته اند) در بعضی لهجات دیگر گویا این دال را بکلی حذف کرده و بجای کنید وخورید صاف وساده کنی وخوری میگفته اند، وعجب آنست که مؤلف این تعبیر غریب را مطرداً بجای تعبیر قیاسی معمولی وبعوض آن استعمال نمیکند بلکه هردو طریقه را (یعنی هم «شما میخورید» را وهم «شما میخوری را») توأماً و علی السّواء و بلکه گاه درضمن یك جمله و یك عبارت باهم بکار میبرد، و اینك چند مثالی ازین استعمال عجیب: «وحلال نباشد شمارا چیزی که بزنان داده باشی باز ستانی» (ج ۱ ص ۳۹۰)، ـ «او را برای آن ذوالکفل خواندند که کفالت و پایندانی هفتاد پیغامبر بکرد و ایشانرا ازقتل برهاند و ایشان

را گفت شما بروی که اگر مرا بکشند تنها به بود که شما هفتاد مرد را» (۱: ۴۱۴)، ـ عیسی مریم علیه‌السلام اصحابش را گفت شما از پادشاهان توانگر تری گفتند چگونه که ایشان ملك دنیا دارند و ما قوت نداریم گفت شما هیچ نداری وآسوده‌ای وایشان بهرهٔ تمام از دنیا دارند وهیچ آسایش نیست ایشان را» (۱: ۵۳۹)، ـ (رسول علیه‌السلام بنزدیك قریش آمد و ایشان در مسجدالحرام بتان را می پرستیدند و بتان را بیاراسته بودند ایشان را ملامت کرد و گفت شرم ندارید که دین پدر خود ابراهیم واسمعیل رها کرده جمادی را می پرستی» (۱: ۵۴۶) (وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) و خبر دهم شمارا بآنچه خورده باشی وآنچه ذخیره کنی» (۱: ۵۶۷)، ـ درخبراست که او [یعنی حضرت عیسی ع] در ایام صبی چون کودکان با او بازی کردندی او ایشان را گفتی مادر و پدرشما بخانه فلان و فلان چیز خوردند و از آن بهری شما را نصیب نهادند و بهری ننهادند ایشان بیامدندی و مادر و پدر را گفتندی شما فلان طعام خوردی نصیب ما نهادی بیاری و از فلان طعام ما را چرا ننهادی ایشان گفتندی شما چه دانی گفتند ما را عیسی مریم گفت ایشان گفتندی این کودك جادو است کودکان ما را با او رها نباید کردن که تباه شوند» (ایضاً ۱: ۵۶۷)، ـ «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافرشوی شما»: (۱ ـ ۶۱۳) فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ونباید کهمرك بشماآید الاّ شما مسلمان باشی» (۱ ـ ۶۱۴) «وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ وشما ای جماعت اوس و خزرج بر کنارهٔ کندهٔ دوزخ بودی فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا خدای تعالی شما را برهانید و این مثل است یعنی شما نزدیك بودی که در دوزخ افتی» (۱: ۶۲۱)، ـ «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ضعیف دل مشوی باین هزیمت که بشما رسید و دلتنك مشوی باین غنیمت که از شما فوت شد و شما غالب تر باشی اگر بقضاء و وعدهٔ خدای ایمان داری» (۱: ۶۵۷)، ـ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا) ای مؤمنان صبر کنی وشکیبائی کار بندی وصابروا ومصابره کنی بر وعده های خدا یعنی بر انتظار وعدهٔ خدا و رابطوا و خویشتن را موقوف کنی بر جهاد مشرکان» (۱: ۷۱۳ باختصار)، ـ «در خیبر من کندم چون شما عاجز بودی و بایستادم روز اُحد چون شما بگریختی و شب غار جان تسلیم کردم چون‌شما ابا کردی و جواب مسائل من دادم چون شما جاهل بودی به آن» (۱: ۷۸۶). ـ (يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا خدا بیان میکند برای شما تا گمراه نشوی)، (۲: ۸۵)، ـ «جلاس گفت اگر محمد در اینکه میگوید راست میگوید ما از خربتریم چون انصاری بشنید نام او عامربن قیس بود گفت والله محمد راست میگوید و شما از خربتری و بیامد و رسول علیه‌السلام را خبر داد»

(۲ : ۶۱۲)، و قس علی هذه‌الامثلة نظائر ها که چنانکه گفتیم در این کتاب بیرون از حدّ احصاست،

دیگر از غرایب استعمالات این کتاب استعمال پارهٔ ادوات عربی است از قبیل عِنْدَ وَاِنّما وَاِمّا (بکسر همزه) و سواء در وسط عبارات فارسی مثل اینکه این ادوات و حروف وظروف در آن اوقات در زبان فارسی بکلی مستعمل و رایج بوده‌است نظیر لٰکِنْ وَاِلّا وَ اَمّا (بفتح همزه) و وَلو اینکه و کما اینکه در فارسی امروزه، و اینك بعضی امثلهٔ این استعمالات :

عنده، « امّا قتل عمد هرعاقلی بالغ که او قصد کشتن غیری کند بهر آلت که باشد از آهن و جز آن ازچوب وسنك وزهر و گلو گرفتن و هرچه بغالب عادت عند آن قتل حاصل آید قصاص واجب بود » (۲ : ۲۳)، - « درخبر است که مبشّری دیگرآمد عند این [یعنی در وقت فتح خیبر] وبشارت داد بولادت حسن بن علي » (۲ : ۲۰۷)، - « نوح هم بر این سیرت هزار سال کم پنجاه میبود عند آن بر ایشان دعا کرد » (۲ : ۴۱۰ باختصار)، - قالَتْ نَمْلَةٌ گفتند که قول مجاز است اشارتی کرد که ایشان عند آن بدانستندکه احتراز میباید کرد » (۴ : ۱۵۵) - « عمروبن عبدوَد چون خندق دید اسب بجهانید عند آن حال مسلمانان را حال نماند و قوّت نماند و خوف شد » (۴ : ۳۰۱)، - « ناگاهی بادی برآید و نور ایشان بنشاند ایشان عند آن حال که در تاریکی بمانند این گویند اُنْظُرونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ » (۵ : ۲۴۷)، و امثلهٔ این استعمال نیز فوق العاده بسیار است نمونه را بهمین مقدار اکتفا رفت،

انما « عرب گوید هل رأیت مثل ما وقع والم ترالی ما یصنع فلان وغرض ازاین نه‌رؤیت قلب باشد و نه‌رؤیت بصر و انّما مرادآنست که سامع را تعجب میآرد وآن‌کاردرچشم او بزرك میکند» (۱ : ۴۱۵)، - « این صیغه [یعنی صیغهٔ امر] مشترك است میان معانی بسیار از امر واباحه و تهدید و تحدی و حکایت و انّما امر بارادهٔ آمر مأمور به را امر شود » (۱ : ۶۳۷)، - (جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّموات و الاَرْضُ زهری گفت این وصف عرض است فامّا طولش جز خدای نداند و بعضی اهل معانی گفتند مراد نه عرض است که خلاف طول باشد وانّما مراد سعت فراخی وبزرگی است » (۱:۶۵۱) ، - « اگر گویند در آیه ذکری رفته نیست فرزندان آدم را و انّما ذکر آدم وحوّا رفته است گوئیم روا باشد که ردّ ضمیر کنند با آنکه او را ذکر نرفته باشد » (۲ : ۴۹۹) و غیر ذلك من الامثلة.

سَواءٌ در تعبیر « سواء اگر . . . و اگر » یعني خواه این و خواه آن، « و سوگند

جز بخدا یا بنامی از نامهای او درست نباشد، چون گوید و حقّ الله سوگند نباشد سوا اگر قصد سوگند کند واگر نه وچون گوید حلفتُ یا احلف یا اُقسم ونگوید بالله یا نامی از نامهای خدا نزدیك ما سوگند نباشد سوا اگر بنیّتش سوگند باشد و اگر نباشد » (۱ : ۲۱۴)، - « آنکس که مباح کند مستحق ذمّ نباشد سوا اگرمؤمن بود و اگرکافر » (۲:۲۱۱)، - « این هردو حدّ [یعنی جلد و رجم] بر جملهٔ محصنان باشد سوا اگر پیر باشند واگر جوان» (۴ : ۵)، - « تعریض بقذف قذف نباشد بنزدیك ما سواء اگر در حال غضب باشد و اگر در حال رضا » (۴ : ۱۳)، - « این [یعنی اکراه کنیزکان برزنا] همیشه حرام است سواء اگر ایشان اختیار تحصنّ کنند و اگر نکنند » (۴ : ۳۹)، الی غیر ذلك من الامثلة،

اِمّاَ بکسر همزه درتعبیر « اِمّا . . . و اِمّا » بتکرار اِمّاَ یعنی یا این و یا آن در تفسیر آیهٔ اللهُ نورا السّموات والاَرضِ گوید : « وصف خدای تعالي کردن بنور بر حقیقت روا نباشد بر سبیل توسّع ومجاز روا بود علي احدالوجوه اِمّا بمعنی منوِّر [بکسر واو] چنانکه گفتیم عدل بمعنی عادل و اِمّا بمعنی هادی و اِمّا علی طریق المدح » (۲ : ۴۱) باختصار)، - « رمّانی گفت کفر تضییع حقّ نعمت باشد اِمّا بجحود و اِمّا آنچه جاری مجرای آن بود درعزم و جزم » (۲:۲۰۳)، - « [قارون] گفت رأی من آنست که فلان زن فاجره را بیاوریم و اورا جعلی دهیم تا او در موسی آویزد و او را متهم کند بخود و بروتشنیع زند که چون این حال برو برود بنی اسرائیل برو خروج کنند اِمّا بکشند و اِمّا بازار او شکسته شود و او را رها کنند » (۴:۲۲۱)،

و دیگر از استعمالات نادرهٔ این کتاب که در بعضی از مؤلفات قدما نیز دیده شده استعمال هیئت « کرد مانی » است در مورد ماضی ناقص یا ماضی شرطیّه یا ماضی مطیعی در صیغهٔ متکلّم مع الغیر (بجای « می کردیم » یا « کردیمی » که هیئت معمولی این صیغه است)، مثال : « زید بن ارقم گوید که ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر و چون یکی در نماز پهلوی یکی ایستاده بودی از او پرسیدی که نماز چند کردی او جواب دادی و چون کسی در آمدی و سلام کردی جواب سلام دادندی و هر کس بحاجت خود سخن گفتی و روا بودی تا این آیه آمد که و قُومُوا لله قَانِتِينَ سخن گفتن حرام شد » (۱ : ۴۰۹)، - « سالی قحط ناك آمد بر ایشان و ایشان رنجور شدند میگفتند کاشکی بمردمانی تا از این محنت بر ستمانی » (۱ : ۴۱۴)، - « ازهربن راشد گوید چون اَنس مارا حدیثی گفتی از رسول علیه السلام و مارا معنی مفهوم نشدی پیش حسن بصری آمد مانی واز اوپرسیدیمی(۱) » (۱:۶۳۶)، - « ابو جعفر الباقر روایت کند از جابر عبدالله انصاری که او گفت ما جماعت انصار فرزندان را بر علی ابو طالب عرض کرد مانی هر که او را دوست داشتی دانستمانی که حلال زاده است و هر که اورا دشمن داشتی دانستیمی(۲) که حرامزاده است و ما جماعت انصار هر که که ما را حاجي بودی

---

۱ - تصحیح قیاسی ، و فی الاصل : پرسیدندمی ،
۲ - تصحیح قیاسی ، و فی الاصل : دانستمی (بصیغه مفرد) .

برسول علی را وسیله کرد مانی تا حاجت ما روا کردی » (۲: ۱۴۴)، – « وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا اگر خواستمانی هرنفسی را هدا (۱) بدادیمی یعنی اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هرکسی را قهر کردمانی و الجاء بر ایمان و افعالی کردیمی با او کـه عند آن ملجأ شدی بایمان » (۴ : ۲۸۴-۲۸۵)، – « گفتند اگر خدای مارا هدایت دادی متقی بود مانی یعنی برای آن نبودیم که خدایتعالی هدایت نداد و این دروغ است برخدای » (۴ :۴۹۹)،

دیگر از استعمالات غریبهٔ این کتاب الحاق ادات «ها» است در اول بعضی افعال و مخصوصاً در اول فعل « گرفتن » وگویا این استعمال ماخوذ از پارهٔ از لهجات محلی ایران است مثال « با او گویند اقبض فیقبض ها گیرا وهاگیرد بار دیگرش گویند اقبض اوهاگیرد » (۱ : ۸) « و بعضی دگر گفتند آنکه عقدهٔ نکاح بدست او باشد شوهر است و معنی آیه چنین گفتند اِلَّا اَنْ يَعْفُونَ الا که زنان عفو بکنند هیچ ها نگیرند » (۱ : ۴۰۵)، – « رسول حربـه از دست حارث بن الصمة ها گرفت و حربه برگردن اوزد »(۱ : ۶۶۱ باختصار)، – « وَ قَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً و گفت یعنی شیطان ها گیرم از بندگـان تو نصیبی مقدر مقطوع» (۲ : ۴۸)، – « مردم دست به‌پشت اوهامیزدندواورا می‌انداختندواووایس می‌نگریدِ» (۱:۵۴۱)،

و دیگر لغات نادرهٔ ذیل : **انزله کردن**، یعنی نازل کردن آیه یا کتابی آسمانی من جانب الله، واضح است که اصل این کلمه از مادهٔ نزول عربی مأخوذ است ولی این چه اصطلاحی و چگونه اشتقاقی بوده معلوم نشد، مثال :

رسول علیه‌السلام روی بجهودان کرد و گـفت بآن خدای که تورية بموسی انزله کرد که در این تورية نعت وصفت من می یابید » (۱ : ۲۲۶)، – « خدای تعالی پیغامبران را ببازی نفرستاد و کتابها بهرزه انزله نکرد » (۱ : ۴۳۷)، « و در خبر هست که خدای تعالی در بعضی کـتب انزله کرد انا ملك الملوك و مالك الملك قلوب الملوك و نواصيهم بيدی الخ » (۱ : ۵۳۶)، – « نجاشی بایشان گـفت بآن خدای که انجیل برعیسی انزله کرد که بگوی تـا در کـتابها از میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری می یابی » (۱ : ۵۸۳)، – خدای تعالی این آیه در بلعم باعور انزله کرد و طرفی از حدیث او با رسول بگفت » (۲ : ۴۸۸)، – « سپاس خدای را کـه مرا بکافه‌الناس فرستاد ببشارت و انذار و قرآن برمن انزله کرد» (۳ : ۳۱۴) « وَقَالُوا گـفتند این کافران عصر لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ چرا این قرآن انزله نکردند بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از این دو شهر یعنی مکه و طائف » (۵ : ۵۱۱) « حضرت رسول جواب داد و گـفت دوش خدای تعالی سورتی بر من انزله کرده است که از هرچه آفتـاب

۱ – کذا فی الاصل ، والصواب « هدی »

برو آید دوست تر دارم » (۵: ۸۳)، و غیر ذلك من الامثلة ،

بجارده و بیجارده، بمعنی مهیا و مستعد و معدّ و آماده، و **بجاردن** بمعنی مهیا کردن و آماده ساختن، در فرهنگهای متداوله این کلمه بنظر نرسید. مثال : « رسول علیه السلام گـفت چون مؤمن را وفات نزدیك رسد خدای تعالی آنچه برای او بجارده باشد باو نماید از ثواب و کرامت » (۱:۱۰۹)، – « وَ اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً و ما بجارده ایم برای کافران عذابی خوار کننده » (۱:۷۶۵)، – « کس فرستاد بمنافقان کـه مستعد و بجارده باشید که من لشکری میآرم تا با محمد کارزار کنم » (۲ : ۴۹۰)، – « ابوهریره روایت کرد از رسول علیه‌السلام که او گـفت هیچکس نباشد کـه بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مسجد بگزیند بر جاهای دیگر الا اورا بنزدیك خدای تعالی نزل معدّ و بجارده باشد در بهشت » (۴:۴۵)، – « قال قرينه قرین او گوید یعنی فرشتهٔ موکل هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ این آنست که بنزدیك من نهاده و بیجارده(۱) بوده اشاره بدیوان عمل اوست ای معد محفوظ » (۵:۱۳۸).

انداخت، اسماً بمعنی مکر و توطئه، « ومکروا مکر کردند یعنی کفاربنی اسرائیل ومکر ایشان اینجا تدبیر و انداخت قتل عیسی بود و این آنکه بود که عیسی را براندند و بیرون کردند» (۱:۵۷۰)، – « ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نزغـات شیطان است و کید دشمنان ایمان است و انداخت جهودان است سلاحها از دست بینداختند و بگریستند » (۱:۶۱۳ که بغلط ۶۳۱ چاپ شده)،

خوار بمعنی آسان : « کاری خوار یا دشخوار » (۲:۶۴۱)، – **درخت سنب و درخت سنبه** بمعنی موریانه کـه بعربی ارضه گویند (۴:۳۶۲ مکرر)، رجوع شود بتفسیر طبری کـه همه جا صریحاً و مکرراً در مورد همین حکایت مانحن فیه یعنی حکایت دابة الارض که عصای حضرت سلیمان را خورده بود در تفسیر مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ اِلَّا دَابَّةُ الْاَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ همه جا ارضه دارد، **ککج** بمعنی تره تیزك کـه بعربی جرجیر گویند (۱:۴۶۴)، رجوع شود به فرهنگها در عنوان ککژ و ککش، – **گزارش** بمعنی تفسیر (۱ : ۲ کـه سهواً گذارش با ذال چاپ شده)، – **مرجو** بمعنی مرجمك یعنی عدس (۱:۱۳۱ و ۴:۶۷)، – **یاسه** بمعنی آرزو (۴:۲۲۴)، –

و دیگر املا های قدیمی ذیل : **بزغ** = وزغ، **بیران** = ویران، **پاداشت** = پاداش، **پرستدار** = پرستار، **پرستك** = پرستو، **پلیته** = فتیله، **تاوان** = تاوان یعنی غرامت، **تپنچه** = طپانچه، **چونین** = چنین، **خوشک** = خشك، **دست ورنجین** = دست برنجن، **زرو** = زلو یعنی زالو که کرمی است که خون میمکد و بعربی علق گویند، **فرستك** = پرستو و امثلهٔ لغات و تعبیرات نادره و املاهای قدیمی در این کتاب بیش از آنست که در حوصلهٔ این

۱ – تنقیط قیاسی بقرینهٔ سایر مواضع مذکوره در فوق ، و فی الاصل : بجارده (بجاء مهمله).

مختصر مقاله تعداد همهٔ آنها گنجایش داشته باشد، غرض در اینجا چنانکه مکرّر گفتیم فقط ذکر چند مثالی از آنها بود از باب نمونه وبس،

و ـ وصف اجمالی نسخهٔ خطی که اساس طبع حاضر است

نسخهٔ خطّی تفسیر شیخ جلیل ابوالفتوح رازی که طبع حاضر از روی آن بعمل آمده نسخه ایست از نسخ کتابخانهٔ سلطنتی طهران درچهار مجلّد بقطع نیم ورقی ۳۱ سانتی مترطول در ۲۰ سانتی عرض بخطّ نسخ خوش ایرانی و کاغذ ترمهٔ نخودی رنك روشن، و نسخه مجدول است با آب طلاوروی آیات قرآنی که در ضمن تفسیر متفرقه درج شده همه جا برای تمیز دادن ازعبارات فارسی سابق و لاحق خطّ سرخ رسم شده، ولي آیاتی که معمولا جدا گانه قبل از شروع در تفسیر عدّهٔ ازآنها یکجا نوشته شده بخط نسخ درشت تری ازاصل تفسیر وبا فرجهٔ زیادی بین السّطورنگاشته شده است و لهذا بالطّبع محتاج بتمیز از عبارات فارسی نبوده خطّ سرخ روی آنها ندارد، — عدّهٔ سطور در هر صفحهٔ از اصل تفسیر ۲۳ سطر است و در صفحاتی که فقط آیات قرآنی نوشته شده ۱۱ الی ۱۲ سطر.

نسخهٔ حاضره نسخه ایست نسبةً جدید و در سنوات ۱۳۰۷ — ۱۳۰۹ هجری قمری از روی نسخهٔ قدیمتری از نسخ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد مقدس مورّخهٔ سنهٔ ۹۴۷ که وصف اجمالی آن بعد ازین مذکور خواهد شد استنساخ شده است و بخط دوکاتب مختلف است: آنچه خطوط متن قرآن است بخط نسخ درشت بسیارخوش است و درآخرآن مکتوب است: «حرّره احمد بن محمّد الموسوی البحرینی ۱۳۰۷» و آنچه راجع باصل تفسیر است که بخطّ نسخ ریزتری است در آخر آن مرقوم است: «فی شهرجمادی الاول سنهٔ هزار و سیصدو نه هجری در دار الخلافه حسب الامر مبارك قلمی گردید العبد حسن الهمدانی» و بهمین مناسبت یعنی بملاحظه تازگی و نوی این نسخه در اول و آخر آن برسم عموم نسخ قدیمه خطوط و امضاها و مهر هائی از مالکین و قارئین مختلفهٔ آن در طیّ قرون ماضیه مطلقا وجود ندارد،

عدّهٔ صفحات مجلّدات چهارگانهٔ نسخهٔ حاضره ازقرارذیل است: جلد اوّل ۹۹۱ صفحه، ـ جلد دوّم ۸۷۷ صفحه، — جلد سوّم ۱۱۱۲ صفحه، — جلد چهارم ۱۰۸۴ صفحه، — و این چهار مجلّد بین الدّفتین کنونی نسخه ایست بکلّی تمام و کامل ازتفسیر ابوالفتوح رازی و هیچ نقصی و افتادهٔ ندارد و مشتمل است بر جمیع مجلّدات بیست گانهٔ تفسیر مزبور که چنانکه سابق شرح دادیم بر حسب تقسیم اصلی خود مؤلف عدّهٔ مجلدات آن بدین مقدار بالغ بوده است، ولی در طبع حاضر برای تقسیم کتاب بمجلّدات عادی معمول در ایران مجموع مجلّدات بیستگانه تفسیر مزبور چنانکه مشاهده میشود در ضمن پنج مجلّد بزرك نیم ورقی بطبع رسیده است، و ماذیلا فهرست ابتدا و انتهای جمیع مجلّدات بیست گانهٔ تفسیر حاضررا به (استثنای پنج مجلّداز

آن که تعیین مبادی و مقاطع آن ها ممکن نشد) با صفحات مطابق آن از طبع حاضر بدست میدهیم تا معلوم شود که فی الحقیقه همین تفسیر فارسی ابو الفتوح رازی بوده است که مؤلف آنرا ببیست مجلد تقسیم نموده بوده نه تفسیر عربی مشکوك الوجود او چنانکه صاحب مجالس المؤمنین بشرحی که سابق گذشت توهم نموده و تقسیم تفسیر فارسی حاضررا به بیست مجلد مستبعد دانسته است.

فهرست انتهای مجلدات بیست گانه تفسیر حاضر برحسب تقسیم اصلی مؤلف با صفحات مطابق آن از طبع حاضر

آخر مجلد اول اصلی در ص ۱۳۷ ازمجلد اوّل مطبوع است

« « دوم « « ۲۸۰ « « «

« « سوّم « « ۴۴۷ « « «

« « چهارم « « ۶۲۴ « « «

« « پنجم « « ۷۸۸ « « «

« « ششم « « ۱۶۷ از مجلد دوم مطبوع است

« « هفتم « « ۳۲۳ « « «

« « هشتم « « ۴۸۲ « « «

« « نهم « « ۶۲۱ « « «

« « دهم « « ۱۰۵ سوم « «

« « یازدهم « « ۲۵۴ سطر ۷ « (۱)

« « دوازدهم اصلی درص ؟ از مجلد سوم مطبوع است (۲)

« « سیزدهم « « ؟ « سوم ظ « (۳)

« « چهاردهم « « ؟ « چهارم ظ « (۴)

« « پانزدهم « ۳۳۵ س ۲۸ « چهارم « (۵)

« « شانزدهم « « ؟ « « « « (۶)

« « هفدهم « « ۱۱۰ « پنجم « (۷)

---

۱ ـ در متن چاپی تعیین نشده ولی از روی عکس ورق اخیر یکی از نسخ خطی این تفسیر (نسخهٔ نمره ۱۳۱) از نسخ کتابخانه استان قدس رضوی که در نزد راقم سطور حاضراست تعیین گردید.

۲ ـ در متن چاپی تعیین نشده یا من نیافتم.

۳ ـ ایضاً، ۴ ـ ایضاً

۵ ـ در متن چاپی تعیین نشده ولی از روی عکس ورق اخیر یکی از نسخ خطی این تفسیر (نسخه نمره ۱۳۲) از نسخ کتابخانهٔ مزبوره تعیین گردید.

۶ ـ در متن چاپي تعیین نشده یا من نیافتم.

۷ ـ در طبع تعیین شده ولی فاصله گذارده نشده،

آخر مجلد هجدهم اصلی درص » » ؟ از مجلد پنجم مطبوع است (۱)
» » نوزدهم » » ۴۱۵ ظ » » » » (۲)
» » بیستم » » ۶۱۴ » » » » »

و اما نسخهٔ منقول عنهای نسخهٔ حاضره (یعنی نسخهٔ که نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی طهران از روی آن استنساخ شده) چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم عبارت است از نسخهٔ کامل تمامی از تفسیر ابوالفتوح رازی در دو مجلّد بزرك و متعلق است بکتابخانهٔ مشهور آستان قدس رضوی در مشهد مقدّس (نمرهٔ ۱۲۹ و ۱۳۰)، و دو مجلّد مزبور بخطّ دوکاتب مختلف و هر دو به خطّ نستعلیق خوش است و در سنوات ۹۴۷ و ۹۴۹ تحریر شده است و در همهٔ مشخّصات از قطع و قطر و عدّهٔ سطور و غیره هر دو مجلّد بعینه با هم یکی است،

مجلد اول (نمرهٔ ۱۲۹) از ابتدای قرآن است الی آخر سورة التوبة یعنی محتوی است برمجلّدات اوّل الی نهم وقسمت قلیلی ازابتدای مجلّد دهم ازمجموع مجلّدات بیستگانهٔ تفسیرحاضر، و دارای ۹۲۳ ورق است بقطع ۴۴ سانتی متر طول در ۲۶ سانتی متر عرض، و تاریخ کتابت آن درسنهٔ ۹۴۹ است و حکایت خطّ ناسخ در آخر آن از قرار ذیل است : « تمت المجلّدة التاسعة و تتلوه فی المجلّدة العاشرة قوله تعالی عزّ و علا فی اوّل سورة یونس علیه السلام(۳) و قد جعل المصنّف المفسّر قدّس سرّه فی اصل تصنیفه و تألیفه الأولی مختمته بآیة اعدّالله لهم جنات تجری من تحتها الأنهار والثانیة مبتداة بآیة و جاء المعذّرون من الاعراب و نحن جعلنا هما کما تری توفیقاً بین اجزاء الکتاب و تنصیفاً له فی الکتابة لدی الکتّاب بل ذوی الألباب لتسهیل الحفظ و تحمیل العدلین فی کل باب وفق الله تعالی لصاحبه و بورك له فی الدّنیا و نفع له فی المرجع والمآب وادیم له بالعمر السعید والعیش الرّغید بمحمّد وآله الطّاهرین الشافعین یوم الحساب، ووفق لاتمامه العبد الضعیف النحیف المذنب الرّاجی رحمة ربّه الرّؤف الباری عبدالغفّار بن عبدالواحد بن کمال الدّین عبدالله القرشی فی تاریخ ثالث شهر ربیع الأوّل سنة تسع و اربعین و تسعمائة من الهجرة النبویة اللّهم اغفر لصاحبه وساعیه(۴) و کاتبه وقاریه و سامعه و مطالعه و نا[ظره] بمحّمد و آله الطّیّبین الطّاهرین »

و **مجلد دوم** (نمرهٔ ۱۳۰) از ابتدای سورهٔ یونس است الی آخر قرآن یعنی شامل مجلدات دهم الی بیستم است از تفسیر حاضر باستثنای قسمت قلیلی از اوایل مجلد دهم، و در قطع و طول وعرض وسایر مشخصات(۵) مطابق مجلد اول است و تاریخ کتابت آن سنهٔ ۹۴۷

---

۱ - در متن چاپی تعیین نشده یا من نیافتم .

۲ - در متن چاپی تعیین نشده ولی چون یکی از نسخ خطی این تفسیر (نسخهٔ نمره ۱۳۶) از نسخ کتابخانه آستان قدس رضوی از اوایل سورةالمزمّل شروع میشودکه مطابق همین صفحه است واین جلد قطعاً جلد بیستم است پس بدون شك آخر جلد نوزدهم و اول جلد بیستم همین جاست ،

۳ - کذا في الاصل بدون ذکر المقول .

۴ - کذا فی الاصل ،

۵ - عده اوراق این مجلد نه در فهرست مطبوع کتابخانه آستان قدس رضوی (۴۲ - ۴۳ ازفصل سوم) و نه در عکس اوراق اول وآخر این نسخه که در نزد راقم سطور حاضر است مذکور نیست .

و در آخر آن عبارت ذیل مسطور است :

« تمت بعون الله تعالی والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر الانام محمد و آله الکرام فی شهر ذی الحجة الحرام سنه سبع و اربعین و تسعمائة حرّره العبد الاقل فرید عفاالله تعالي عنه »

و هر یك از دو مجلد مذکور دارای خطوط و مهر های متعدد است از تولیتهای مختلف آستانه مقدسه در ازمنهٔ متفاوته و بعضی مهر های خود کتابخانه با تواریخ مختلفهٔ عرض کتب (یعنی ملاحظه و تفتیش و سرکشی مجدد آنها) در آن تاریخ بعمل آمده است،

بغیر نسخهٔ مزبورهٔ دو جلدی که چنانکه گفتیم رویهم رفته یك دورهٔ کامل تمام بی نقصانی از تفسیر ابوالفتوح رازی را تشکیل میدهد باز شش نسخهٔ دیگر از همین تفسیر در همان کتابخانهٔ استان قدس رضوی موجود است (نمرات ۱۳۱ الی ۱۳۶) ولی هیچکدام از این نسخ ستّ تمام و کامل یعنی محتوی بر یکدورهٔ تمام از مجموع مجلدات بیست گانهٔ آنکتاب نیست بلکه هر یك از آنها مشتمل است بر بعضی ازمجلدات یا فقط بر یك مجلد از تفسیر مزبور(۱) و قطعاً بهمین ملاحظهٔ نقصان این نسخ و تمامی نسخهٔ ۱۲۹ - ۱۳۰ بوده است که از هیچیك از نسخ شش گانهٔ مزبوره در رو نویسی نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی طهران که اساس طبع حاضر است ظاهراً استفاده نشده است و فقط بهمان نقل از نسخهٔ کاملهٔ ۱۲۹-۱۳۰ اکتفا رفته با وجود اینکه مقام هیچیك از این نسخ ستّ (نمرات ۱۳۱ - ۱۳۶) از حیث قدم و ضبط و صحت از نسخهٔ کاملهٔ مذکوره کمتر نیست سهل است بمراتب بیشتر است و مخصوصاً دو نسخهٔ از آنها (نمرهٔ ۱۳۴ و ۱۳۶) که فوق العاده قدیمی و تاریخ کتابت آنها در سنهٔ ۵۵۶ و ۵۵۷ است یعنی یا در عهد خود مؤلف کتابت شده یا اندکی بعد از وفات اووبا همان املاهای بسیار قدیمی معهود همان اعصار است ازقبیل منقوط نوشتن ذلهای فارسی و فرق نگذاردن بین پ وچ و ژ و گ فارسی با معادلات عربی آنها ونوشتن که و چه و نه بصورت کی و جي و نی واظهار یاء تنکیر درمثل خانهٔی وهفتهٔی ونحوذلك که اینجا موقع تفصیل آن نیست، خلاصه آنکه این دو نسخه از هر حیث و لحاظ برای تاریخ زبان و خط فارسی حالیه فوق آنچه بوصف آید مهم و شایستهٔ آنست که بتمامه برای بدست دادن نمونهٔ از طرز خط و املاو انشاء نسخ بسیار قدیمهٔ فارسی قبل از حدود سنهٔ ششصد هجری که عدد اینگونه نسخ امروزه فوق العاده کم و شاید در تمام دنیا از پنج شش عدد تجاوز نکند(۱) بطور چاپ

---

۱ - باین تفصیل : نمره ۱۳۱ عبارت است از مجلدات ۷ - ۱۱ ، ونمرهٔ ۱۳۲ مجلدات ۱۲-۱۵ ، و نمرهٔ ۱۳۳ مجلدات ۱۱ - ۱۷ ، و نمرهٔ ۱۲۴ دو جلد ۱۶-۱۷ ونمرهٔ ۱۳۵ دو جلد ۷ - ۸ و نمرهٔ ۱۳۶ مشتمل است بر مجلد بیستم فقط.

۲ - از قبیل کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابو منصور موفق بن علی هروی نسخهٔ وینه مورخه ۴۴۷ ، و کتاب السامی فی الاسامی میدانی نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس مورخهٔ سنهٔ ۵۲۸ ، و همین دو قطعه از تفسیر ابوالفتوح رازی از نسخ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مورخهٔ ۵۵۶ و ۵۵۷ و کیهان شناخت امام حسن قطان مروزی در علم هیئت نسخهٔ ملکی آقاي حاج آقا ضیاءالدین نوری پسر مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری مورخه سنه ۵۸۶ ، و شاید یکی دو سه نسخه دیگر که فعلا بخاطر نمیاید ،

عکس نشر داده شود، و نظر باقصی درجهٔ اهمیت ایندو نسخه ماعین عبارت آخـر آنها را یعنی حکایت خط ناسخ آنها را ذیلاً از روی عکس اوراق اول و آخر آنها که باهتمام وزارت معارف برای محرر این سطور فرستاده شده نقل میکنم.

عبارت آخر نسخهٔ ۱۳۴ که چنانکه گفتیم مشتمل است بـر مجلد شانزدهم و هفدهم از تفسیر ابو الفتوح رازی از اواسط سورهٔ احـزاب الي آخـر سورهٔ فتح از قرار ذیل است:
«آخر الجزو السابع عشر من تفسیر القرآن والله المشکور علی جمیع الاحـوال و الحمدلله ذی المن و الافضال و الصلوة علي النبی المعتام (۱) و اهل بیته انجم الظّلام وقع الفراغ من زبرته وقت الضّحوة [من] یوم الاحد لخمس لیال خلت من شهـر ربیع الأوّل علی یدی العبد المذنب الفقیر الغریب الـرّاجي الی (۲) رحمة ربّه حیدربن محمّد بن اسمعیل بن سلیمان بن ابراهیم الاردلانی النیسابوری سنة ستّة (۳) وخمسین وخمسمائة بورك لصاحبه حامداً لله تعالی ومصلّیا علی نبیّه و عترته الطّاهرین الابرار» ودر همین صفحه درطرف دست چپ عبارت ذیل مرقوم است:
«انتسخ منه ابو محمّد الحسن بن محمّدبن ابی القسم اللبار فی (؟) سنة اثنتین وثمانین وخمسمائة»

و عبارت آخر نسخهٔ ۱۳۶ که محتوی است بر مجلّد بیستم فقط یعنی مجلّد اخیر از تفسیر حاضر از اوایل سورهٔ مزّمّل الی آخر قرآن از قرار ذیل است: «تمّ الکتاب بحمدالله و حسن توفیقه والصّلوة علی خیر خلقه محمّد و آله الطّاهرین و حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و وقع الفراغ منه عند طلوع الشمس یوم الاحد الرّابع والعشرین من جمادی الاخرة سنة سبع و خمسین و خمس مائة هجریّة کتبه الـ[ـعبـ]ـد الضّعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی ابو زیدابن (٤) بندار بن محمّد بن الحسین بن الحسن بن محمّدبن یونس البراوستانی (٥) مقیم [کـذا] سلمده (؟) من دساوبه [= بشابویه ؟]»، —

تمام شد پاکنویس مقالهٔ راجع بشرح احوال شیخ جلیل ابو الفتوح رازی قدّس سرّه العزیز و وصف تفسیر او بقلم مؤلّف حقیر آن محمّد بن عبدالوهّاب بن عبدالعلیّ قزوینی گلیزوری در روز سه شنبه هفتم ذی الحجّة الحرام سنهٔ هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری قمری مطابق ۱۱ فروردین ۱۳۱۵ هجری شمسی، — حامـداً لله تعالی ومصلّیا عـلی نبیّه و آله و عترته الطیبین الطاهرین.

---

۱ - معتام یعنی بر گزیده قال فی اللسان: «و قداعتام یَعتامُ اعتیاماً اختارومنه حدیث علیّ انك تُنفِقُ مال الله فیمن تَعتامُ من عشیرتك و حدیثه الاخر رسوله المجتبی من خلائقه والمعتام لشرع حقائقه».
۲ - کذا، والصواب حذف «الی» لان رجا متعدّ بالنفس،
۳ - کذا فی الاصل، والصواب «ستّ» بحذف التاء
٤ - کذا، و صواب اسقاط الف «ابن» است در کتابت رجوع شود بمعجم البلدان در تحت همین عنوان،
٥ - براوستان از قرای قم بوده است.